

مقاومت شکننده

تاریخ تحولات اجتماعی ایران
(از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی)

مقاومت شکننده

تاریخ تحولات اجتماعی ایران

از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی

جان فوران

ترجمه: احمد تدین

جان فوران

ترجمه

احمد تدین

مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

Fragile Resistance
Social Transformation in Iran

From 1500 to the Revolution

John Foran

Translated into Farsi:
Ahmad Tadayyon

ISBN: 964-317-526-X



9 789643 175269

مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

تهران - خیابان استاد مطهری، نرسیده به مفتح، شماره ۲۴۰

تلفن: ۸۸۳۴۸۴۴-۴۵ فکس: ۸۸۳۸۱۲۵

WWW.RASABOOKS.IR



به نام او
که هستی همه از اوست

مقاومت شکننده

تاریخ تحولات اجتماعی ایران

از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب

جان فوران

ترجمه
احمد تدین



مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

Foran John

فوران، جان

مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق
با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب / جان فوران؛ ترجمه احمد تدین. تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
۶۴۰ ص.:

ISBN 964-317-358-5

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution.

عنوان روی جلد: مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب
اسلامی.

ISBN 964-317-471-9

چاپ هفتم: ۱۳۸۶

۱. ایران--اوضاع اجتماعی. ۲. تحولات اجتماعی. الف. تدین، احمد، ۱۳۲۰. مترجم ب. عنوان.

۳۰۶/۰۹۵۵

HN ۶۷۰/۲/۱۸

۱۳۷۷

م۷۷ - ۱۶۰۲۸

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

تلفن: ۴۵-۸۸۸۳۴۸۴۴ فاکس: ۸۸۸۳۸۱۲۵

WWW.RASABOOKS.IR

چاپ چهاردهم: ۱۳۹۲ / تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپخانه: سعدی / صحافی: کیمیا

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است.

مرکز توزیع: پخش رسا - تلفن: ۶۶۹۰۷۷۱۰ و ۶۶۹۰۷۷۱۲

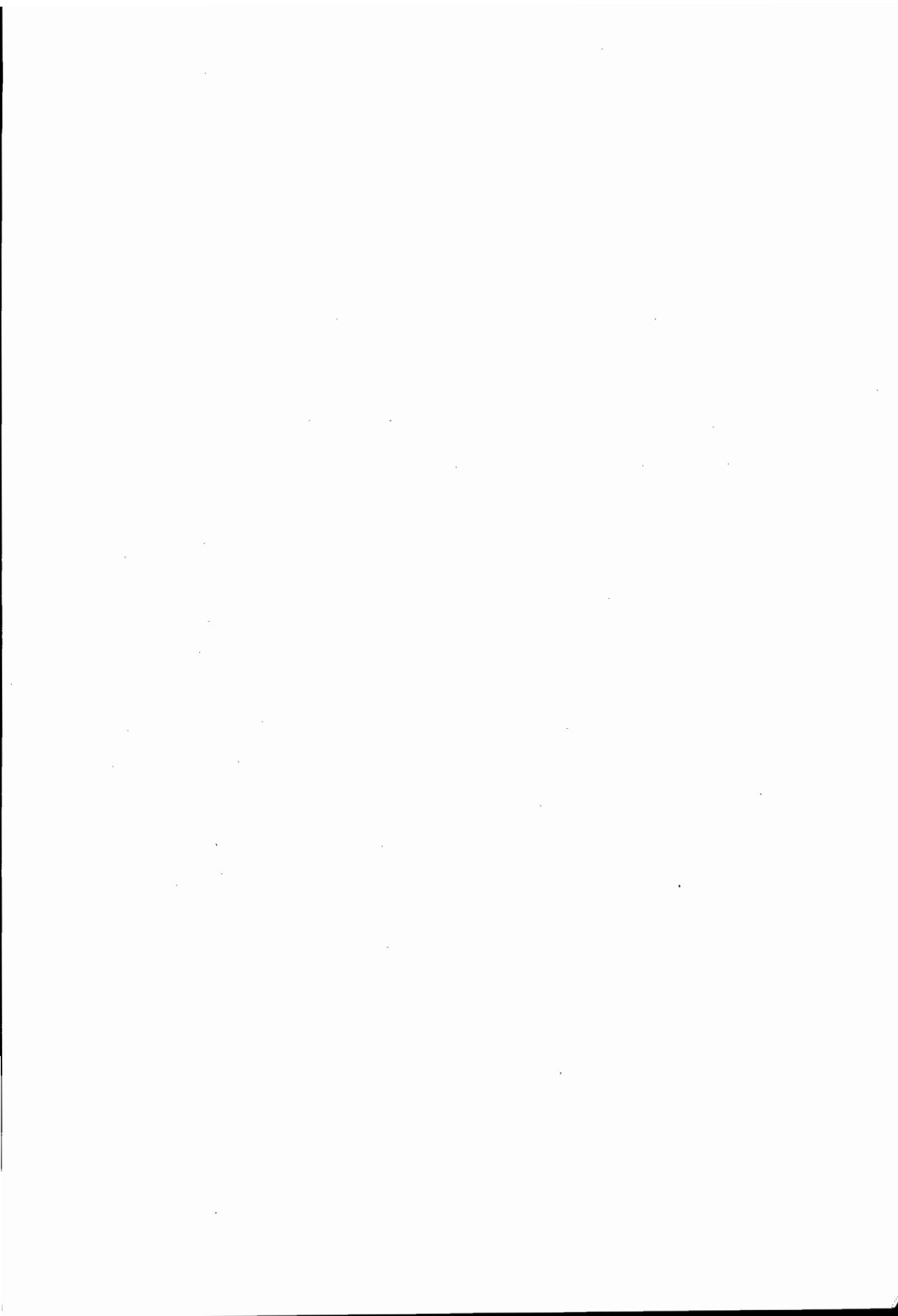
قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

درباره کتاب و نویسنده

این کتاب، تحولات ساختار اجتماعی ایران را از روی کار آمدن خاندان صفویه در ۱۵۰۱م/۸۸۰ش تا جنبش‌های اجتماعی قرن بیستم ردیابی می‌کند و با توجه به مباحث جاری جامعه‌شناسی توسعه، ارزیابی جدیدی از رویارویی ایران با غرب در پرتو طیفی از نظریه‌های علوم اجتماعی و از جمله نظام‌های جهانی، وابستگی و فرهنگ سیاسی ارائه می‌نماید.

جان فوران با عرضه تالیف تازه‌ای از تاریخ ایران، می‌گوید ساختار اجتماعی ایران حاصل تاریخی پویس‌های داخلی و خارجی است و روابط نظامی، تجاری و سیاسی با غرب به گونه‌ای به ترتیبات اجتماعی شکل داده که رشته نهضت‌های مقاومت «مردمی» را به نمایش گذارده است. فوران معتقد است که این مقاومت‌ها به آن دلیل موفقیت نسبی داشته که بر زیربناهای اجتماعی شکننده‌ای استوار شده و قدرت‌های خارجی مدام در امور داخلی مداخله کرده‌اند. فوران می‌گوید انقلاب ۱۳۵۷ ایران تنها در پرتو مطالعه تاریخ ایران قابل درک خواهد بود.

جان فوران استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا است.



فهرست

| | | |
|----|---|--|
| ۹ | مقدمه ناشر | |
| ۱۱ | مقدمه مترجم | |
| ۱۵ | سپاس‌گزاری | |
| ۱۹ | پیشگفتار | |
| ۲۱ | فصل ۱ - چارچوب بررسی تحولات اجتماعی ایران | |
| ۲۱ | مقدمه | |
| ۲۳ | نظریه‌های توسعه‌نیافتگی | |
| ۲۸ | دولت و فرهنگ در دگرگونی اجتماعی | |
| ۳۲ | یک چارچوب تلفیقی | |
| ۳۶ | پی‌نوشت‌ها | |

بخش نخست

ساختار اجتماعی و دگرگونی اجتماعی در ایران ماقبل سرمایه‌داری
 ۱۵۰۰-۱۸۰۰/م ۸۷۹-۱۱۷۹ش
 (۱۶۴ - ۳۹)

| | | |
|-----|--|--|
| ۴۵ | فصل ۲ - صورت‌بندی اجتماعی ایران در حوالی سال ۱۶۳۰/م ۱۳۰۹ش | |
| ۴۸ | ماهیت دولت | |
| ۵۳ | ساختار اقتصادی ایران دهه ۱۶۲۰/م ۱۰۰۰ش | |
| ۵۴ | بخش شبانکاره و بیابانگرد | |
| ۵۷ | بخش دهقانی | |
| ۶۲ | بخش شهری | |
| ۶۷ | بازرگانی خارجی در مناسبات با غرب در سال‌های دهه ۱۶۳۰/م ۱۰۱۰ش | |
| ۷۵ | ساختار اجتماعی ایران ماقبل سرمایه‌داری | |
| ۷۹ | مفهوم‌های ایدئولوژیکی و سیاسی در ایران عصر صفویه | |
| ۸۹ | پی‌نوشت‌ها | |
| ۹۹ | فصل ۳ - دگرگونی اجتماعی در ایران، ۱۵۰۰-۱۸۰۰/م ۸۷۹-۱۱۷۹ش | |
| ۱۰۰ | سنخ‌های تحول اجتماعی در دوره صفویه (۱۵۰۰-۱۷۲۲/م ۸۷۹-۱۱۰۱ش) | |

| | |
|-----|--|
| ۱۰۰ | کشمکش‌های داخلی |
| ۱۰۷ | روابط خارجی ایران، ۱۶۳۰-۱۷۲۲ م/۱۰۰۹-۱۱۰۱ ش |
| ۱۱۳ | گرایش‌های غیردینی در اقتصاد سیاسی صفویه در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) |
| ۱۲۰ | سقوط درازمدت دولت صفویه |
| ۱۲۶ | ایران در زمان افغان‌ها، ۱۷۲۲-۱۷۲۹ م/۱۱۰۱-۱۱۰۸ ش |
| ۱۳۰ | ایران در حکومت نادرشاه ۱۷۲۹-۱۷۴۷ م/۱۱۰۸-۱۱۲۶ ش |
| ۱۳۶ | ایران در دوره کریمخان زند، ۱۷۵۰-۱۷۷۹ م/۹۴۹-۱۱۵۸ ش |
| ۱۴۱ | روابط خارجی ایران در دوره ۱۷۴۷-۱۸۰۰ م/۱۱۲۶-۱۱۷۹ ش |
| ۱۴۸ | به قدرت رسیدن دودمان قاجار |
| ۱۴۹ | پی‌نوشت‌ها |
| ۱۵۷ | جمع‌بندی بخش یکم: اهمیت دوره صفویه و سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) |

بخش دوم

ساختار و تحول اجتماعی در ایران عصر قاجار ۱۸۰۰-۱۹۲۵ م/۱۱۷۹-۱۳۰۴ ش
(۳۲۴ - ۱۶۵)

فصل ۴ - در آستانه وابستگی / صورت‌بندی اجتماعی ایران از ۱۸۰۰ تا ۱۹۱۴ میلادی

| | |
|-----|--|
| ۱۷۱ | مطابق با ۱۱۷۹ تا ۱۲۹۳ شمسی |
| ۱۷۳ | روابط اقتصادی و سیاست خارجی |
| ۱۸۵ | تحول اقتصادی و اجتماعی داخلی |
| ۱۸۷ | بخش کشاورزی |
| ۱۹۶ | بخش شهری |
| ۲۰۸ | بخش ایلی و عشیره‌ای |
| ۲۱۳ | جمع‌بندی: صورت‌بندی در حال تغییر قاجاریه |
| ۲۱۶ | دولت |
| ۲۲۳ | جمع‌بندی: ماهیت وابستگی |
| ۲۲۶ | پی‌نوشت‌ها |

فصل ۵ - اصلاحات، شورش، انقلاب، کودتا / جنبش‌های اجتماعی در

| | |
|-----|--|
| ۲۳۵ | ایران عصر قاجار |
| | کشمکش‌های جانشینی و قیام‌ها ۱۸۰۰-۱۸۵۰ م/۱۱۷۹-۱۲۲۹ ش: از شکل‌های اعتراض سنتی تا شکل‌های گذاری |
| ۲۳۷ | تلاش‌های اصلاح‌گراانه از ۱۸۰۰ م/۱۱۷۹ ش تا دهه ۱۸۸۰ م/۱۲۶۰ ش: ناکافی بودن پاسخ |
| ۲۴۶ | مساعده دولت |
| ۲۴۹ | ماجرای تنباکو ۱۸۹۰-۱۸۹۲ م/۱۲۶۹-۱۲۷۱ ش، یک نقطه عطف |

فهرست ۷

| | |
|-----|---|
| ۲۵۹ | انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵-۱۹۱۱م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ش: فرصت از دست رفته |
| ۲۶۰ | روند حوادث |
| ۲۶۸ | علل انقلاب |
| ۲۷۱ | نیروهای اجتماعی در انقلاب مشروطیت |
| ۲۸۴ | سازمان‌ها، ایدئولوژی‌ها و فرهنگ مردمی |
| ۲۹۲ | حاصل انقلاب |
| | «انقلاب از بالا»، جنگ جهانی اول و به قدرت رسیدن رضاخان: |
| ۲۹۵ | ۱۹۱۴-۱۹۲۵م (۱۲۹۳-۱۳۰۴ش) |
| ۳۱۰ | پی‌نوشت‌ها |
| ۳۲۱ | جمع‌بندی بخش دوم، اهمیت نظری دوره قاجار |

بخش سوم

ساختار و دگرگونی اجتماعی در ایران پهلوی و بعد ۱۹۲۵-۱۹۹۱م/۱۳۰۴-۱۳۷۰ش
(۶۱۷-۳۲۵)

| | |
|-----|--|
| | فصل ۶- دولت، جامعه و اقتصاد در دوره رضاشاه (۱۹۲۵-۱۹۴۱م/۱۳۰۴-۱۳۲۰ش) / |
| ۳۳۱ | فشرده‌گی نیروهای اجتماعی |
| ۳۳۳ | دولت رضاشاه: استبداد نظامی، تجدد و غرب‌گرایی |
| ۳۴۲ | اقتصاد و ساختار طبقاتی |
| ۳۴۳ | وجه‌های تولید روستایی |
| ۳۵۲ | وجه تولید شهری |
| ۳۶۲ | شیوه‌های تولید و محدودیت‌های توسعه |
| ۳۶۶ | ایران در نظام جهانی دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش |
| ۳۷۵ | جنبش‌های اجتماعی و مداخله خارجی در دوره سلطنت رضاشاه |
| ۳۸۰ | کناره‌گیری رضاشاه |
| ۳۸۴ | پی‌نوشت‌ها |

| | |
|-----|---|
| | فصل ۷- برقراری دموکراسی، جدایی‌خواهی، ملی‌کردن، کودتا / جنبش‌های اجتماعی از |
| ۳۹۵ | ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش تا ۱۹۵۳م/۱۳۳۲ش |
| ۳۹۶ | ایران در جنگ جهانی دوم |
| ۴۰۸ | جنبش‌های اجتماعی آذربایجان و کردستان، ۱۹۴۵-۱۹۴۶م/۱۳۲۴-۱۳۲۵ش |
| ۴۱۰ | ماهیت «جمهوری‌های» خودمختار |
| ۴۱۹ | سرانجام |
| ۴۲۴ | جنبش ملی‌کردن نفت ۱۹۵۱-۱۹۵۳م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ش |
| ۴۲۷ | مصدق، جبهه ملی و ائتلاف جدید مردمی |

۸ تاریخ تحولات اجتماعی ایران

- ۴۳۰ اقتصاد سیاسی دوره زمامداری مصدق
۴۴۰ کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲)
۴۴۵ جمع‌بندی: فرصت دومی که از دست رفت
۴۴۸ پی‌نوشت‌ها

فصل ۸ - موقعیت جدید وابستگی / توسعه سرمایه‌داری وابسته در زمان محمدرضا شاه

- ۴۵۹ ۱۹۵۳-۱۹۷۷/م ۱۳۳۲-۱۳۵۶ش
۴۶۱ رژیم پهلوی: دیکتاتوری سلطنتی و پول نفت
۴۷۰ اقتصاد و ساختار طبقاتی
۴۷۲ بخش کشاورزی و شیانکاره
۴۸۳ بخش سرمایه‌داری
۴۹۵ وجه تولید خرده‌کالایی و گروه‌ها و طبقه‌های «مختلط»
۵۰۳ وجه‌های تولید و توسعه وابسته
۵۰۶ ایران در نظام جهانی: به سوی نیمه حاشیه‌ای
۵۱۶ مقایسه و جمع‌بندی
۵۱۸ پی‌نوشت‌ها

فصل ۹ - جریان انقلاب ایران و بعد ۱۹۷۷-۱۹۹۱/م ۱۳۵۶-۱۳۷۰ش

- ۵۳۰ نظریه‌های انقلاب و انقلاب ایران
۵۳۷ قیام ۱۵ خرداد: یک طلوع
۵۴۱ پیدایش ائتلاف جدید چند طبقه‌ای
۵۵۶ سیز رویدادها
۵۶۶ تحلیل نظری انقلاب ایران
۵۶۶ ائتلاف مردمی در انقلاب
۵۷۶ دولت و نظام جهانی: پاره‌ای ملاحظات
۵۸۳ انقلاب ایران از دید مقایسه‌ای
۵۸۵ سال‌های بعد از انقلاب: ۱۹۷۹-۱۹۹۱/م ۱۳۵۸-۱۳۷۰ش
۵۹۱ پی‌نوشت‌ها
۶۰۳ جمع‌بندی: تاریخ تحول اجتماعی در ایران: یک بازبینی نظری (تئوریک)
۶۰۳ ساختار اجتماعی و تحولات اجتماعی در ایران: نتایج اساسی
۶۰۸ ابعاد مقایسه‌ای و ملاحظات روش شناختی
۶۱۲ نظریه‌ها: یافته‌ها، پالایش‌ها
۶۱۷ پی‌نوشت‌ها

۶۱۹ فهرست اعلام

مقدمه ناشر

پژوهش‌های جدید تاریخی، به‌ویژه آن رشته از پژوهش‌ها که بر الگوهای نظری برگرفته از مطالعات جامعه‌شناسان و علمای علوم سیاسی مبتنی هستند، معمولاً در زمینه ارائه تصویری کلان‌نگر از ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در گذشته از دید مفاهیم موجود در الگوی مطالعاتی دستاوردهایی مشخص دارند که این‌گونه پژوهش‌ها را از پژوهش‌های صرفاً تاریخ‌نگارانه که معمولاً مورخان با تأکید بر سنت‌های تاریخ‌نگاری و یژه خویش انجام می‌دهند، متمایز می‌کند. این رشته از پژوهش‌ها هنگامی که از یک دیدگاه بین رشته‌ای نیز در روند پژوهش بهره می‌برند، گوشه‌هایی ناپیدا از گذشته را آشکار و روشن می‌کنند که تاریخ‌نگاری سنتی با محدودیت‌هایی که در روش و پیش دارد، نمی‌تواند به آن دستاوردها برسد.

«مقاومت شکننده» یا تاریخ تحولات اجتماعی ایران از دهه ۱۵۰۰ تا دهه ۱۹۸۰م/دهه ۸۸۰ تا ۱۳۶۰ش پژوهش جان فوران، به یاری الگوهای جامعه‌شناختی و سیاسی و همچنین نوعی نگاه بین رشته‌ای می‌کوشد تا ساختار اجتماعی ایران را در یک دوره نسبتاً طولانی از بنیادگذاری شاهنشاهی صفویان تا برافتادن حکومت پهلوی و نخستین سال‌های انقلاب اسلامی، مورد بررسی قرار دهد.

فوران بررسی خویش را با طرح الگوهای نظری بررسی خویش و ارائه مطالبی در زمینه تطبیق این الگوها با تحولات اجتماعی و سیاسی دوره مورد پژوهش آغاز می‌کند. برش‌های کلان پژوهش او دوران اوج فرمانروایی صفویان، آغاز دوران وابستگی در عهد قاجاران و دوران توسعه وابسته ایران در عهد پهلوی و سرانجام وقوع انقلاب اسلامی در ایران است. وی این پژوهش را با تکیه بر الگوی نظام جهانی و الگوی توسعه وابسته صورت می‌دهد. فوران الگوی وابستگی و توجه به کنش متقابل ساختارهای خارجی با الگوهای توسعه داخلی را برگزیده است تا: «تجربه‌های تاریخی توسعه و دگرگونی اجتماعی ایران» را بر بنیاد وجوه اصلی تولید شبانکارگی، سهم‌بری دهقانی و تولید شهری توضیح دهد، زیرا فوران بر این باور است که ایران پیش از دوران سرمایه‌داری جهانی را نمی‌توان تنها در پرتو شیوه تولید فئودالی یا آسیایی توضیح داد.

او در توصیف رویدادهای تاریخی، کار عمده خویش را این‌گونه معرفی می‌کند: «این بررسی (برای تاریخ‌دانان) تلفیقی است از منابع بسیار که یک دوره زمانی طولانی‌تر از حد متداول این‌گونه بررسی‌ها را در بر می‌گیرد. این کار با قصد تفسیر تئوریک مجدد جامعه ایرانی و

تجربه‌اش در قلمرو تغییر اجتماعی صورت می‌گیرد.» پژوهش فوران از یک دیدگاه فراگیر، پژوهشی سودمند است و به هر روی به عنوان یک نگاه به تاریخ ایران اهمیت دارد و ابعاد تازه‌ای از شرایط تاریخی ایران در دوران مورد بحث را روشن می‌کند.

«مقاومت شکننده» بر آن است که نشان دهد ائتلاف‌های مردمی که براساس شعارهای فراگیر به وجود می‌آیند، پس از پیروزی اولیه، همواره به علت اختلاف در انگیزه‌ها و منافع گروهی و طبقاتی، به گسستگی و شکست تهدید می‌شوند. بررسی روند چنین ائتلاف‌هایی در دوران نهضت مشروطیت، ملی شدن صنعت نفت و بالاخره انقلاب اسلامی در تاریخ ایران، از زمینه‌های اصلی این پژوهش است. گرچه از یک نگاه کلی می‌توان گفت که در تمام این موارد، اگر همان خواست‌ها و شعارهای فراگیر اولیه، همچنان ادامه می‌یافت و منحرف نمی‌شد، شاید این گسستگی‌ها به وجود نمی‌آمد، اما آنچه نویسنده محقق در این اثر ارزشمند به آن می‌پردازد این است که به علت خاستگاه و گرایش‌های خاص و فرهنگ‌های مختلف گروه‌های تشکیل دهنده این ائتلاف‌ها - در سطوح مختلف سازمانی - این گسستگی‌ها اجتناب‌ناپذیر بوده است.

امید است مطالعه توأم با تأمل این پژوهش، بتواند مسئولان محترم نظام و شیفتگان سربلندی و سرافرازی این سرزمین اسلامی و مردم شریف آن را به تلاش وادارد تا هرچه بیشتر بر فراهم آمدن موجبات همبستگی ملی که اهم آنها کار سنگین فرهنگی و اخلاقی می‌تواند باشد، پای فشارند و از بروز عوامل گسستگی که ریشه در رفتار و اخلاق اجتماعی و پیروی مردم از الگوهای جامعه* دارد، جلوگیری کنند که بزرگان ما فرموده‌اند: کشور و کشورداری با کفر و بی‌دینی باقی می‌ماند، ولی با تبعیض و ستم هرگز.** متأسفانه در این زمینه ما تا جایی پیش رفته‌ایم که دین الهی مایه الفت و رحمت را که می‌تواند محور همبستگی باشد به دینی مروج خشونت، ستیزه‌جویی و تبعیض و در نهایت گسستگی تبدیل کرده‌ایم.

در خاتمه لازم است از استاد گرانقدر جناب آقای دکتر منصور صفت‌گل که با حوصله بسیار این اثر را خواندند و مطالبی توضیحی در پاورقی به آن افزودند و نقدی بر آن نگاشتند که در تهیه این مقدمه نیز از آن سود برده شده است؛ و همچنین از جناب آقای دکتر احمد شهما و جناب آقای دکتر الله کرم میرزایی که با مطالعه دقیق، پاره‌ای از کاستی‌های حروفچینی را اصلاح کردند؛ و بالاخره از همکار بسیار عزیز جناب حمید هادی‌زاده مقدم که کار سنگین تطبیق، تصحیح و آماده‌سازی این کتاب و سایر کتاب‌های مؤسسه را طی سالیان دراز گذشته بر دوش کشیده‌اند و موجبات نشر آنها را فراهم آورده‌اند، صمیمانه تشکر و سپاس‌گزاری گردد.

مقدمه مترجم

مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی پانصد ساله اخیر ایران یعنی از آغاز به قدرت رسیدن صفویه تا سال ۱۹۹۰ میلادی (۱۳۶۹ شمسی) را دربرمی گیرد. نویسنده دانشمند کتاب ضمن علت یابی نحوه روی کارآمدن، قدرت گیری و سپس افول دولت نیرومند صفوی، آن هم زمانی که احتمالاً ایران در آستانه ورود به انقلاب صنعتی بود، فروپاشی دولت صفویه را ناشی از وجود بحران های درهم تنیده اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نیز کشمکش قاطع بخش های مختلف نخبگان سراسر امپراتوری ایران می داند. به دنبال سقوط سلسله صفویه دوره تلخی از ناآرامی، ناامنی و جنگ های داخلی و جابه جایی سلسله ها در کشور پدید آمد و همین جنگ ها باعث شد کشوری که در زمان شاه عباس یک امپراتوری بزرگتر از تزار روسیه، عثمانی و هندوستان بود و در عرصه خارجی امپراتوری های در حال شکل گیری جهان سرمایه داری قرار داشت، به جای آنکه بخشی از جهان مزبور شود در زمان حکومت دودمان قاجار به حاشیه آن جهان رانده شد و نسبت به آن موقعیت حاشیه ای و وابسته پیدا کرد. این وضع برای مردمی که در بخش اعظم تاریخ طولانی سرزمین خویش با استقلال زندگی کرده بودند قابل تحمل نبود. از آن پس جنبش های پرتوانی پدید آمد و مردان بزرگی مانند امیرکبیر و مصدق پیدا شدند و کوشیدند ایران را از حالت وابستگی و موقعیت حاشیه ای به درآورند اما هر بار به دلایلی - که به تفصیل در کتاب مورد بحث قرار گرفته است - این اقدام ها به شکست و ناکامی انجامید.

نویسنده کتاب به همین حد بسنده نمی کند، پا را بسی فراتر می نهد و می کوشد در پرتو یک مورد خاص، یعنی پانصد سال تاریخ پرفراز و نشیب ایران، قانونی عام برای همه انقلاب ها و از جمله انقلاب های ایران در طول دو سده اخیر پیدا کند. فوران در پرتو این بررسی ها می گوید انقلاب اخیر ایران با همه عظمت و پهناوری اش در مقایسه با سایر انقلاب های بزرگ تاریخ بشر، حالت استثنایی ندارد و ضمن بررسی و نقد نظریه های انقلاب، می کوشد به قوانین عام و کلی دست یابد و به یاری آنها همه انقلاب های پیشین را توضیح بدهد. او ضمن بحث و بررسی آراء خانم ثدا اسکاکپول نظریه پرداز برجسته و بزرگ انقلاب های فرانسه، روسیه، چین و ایران، می گوید انقلاب ۱۳۵۸/م ۱۹۷۹ ش ایران مانند همه انقلاب ها از یک رشته قانون های عام تبعیت

کرده است منتها با در نظر گرفتن این نکته که در تاریخ بشر، این آخرین انقلاب بزرگی بوده که به وقوع پیوسته است پیچیدگی‌های خاصی نیز داشته که نمی‌توان آنها را صرفاً به یاری انقلاب‌های قبلی توضیح داد. انقلاب ایران را باید به یاری تلفیقی منطقی از نظریه‌های انقلاب یعنی نظریه شیوه‌های تولید، نظریه نظام‌های جهانی، نظریه وابستگی، نظریه مشروعیت نظام و ماهیت دولت و فرهنگ‌های سیاسی مخالفان حکومت توضیح داد. به پیروی از این اصل، مفهوم «ائتلاف چند طبقه، مردمی و شهری» را مطرح می‌کند و می‌گوید در تمامی جنبش‌های اجتماعی - سیاسی دو سده اخیر ایران، یک ائتلاف مردمی با شرکت همه طبقه‌های جامعه شهری (جز طبقه حاکم یا بخشی از آن) شکل گرفته و به همین سبب در آغاز از توان و قدرت سترگی برخوردار بوده و گام‌های گول‌آسایی در مسیر موفقیت برداشته، اما در واقع همان چیزی که قوت و توان انقلاب‌ها را سبب شده، شکست آنها را نیز به دنبال داشته است. انقلاب اگر توسط یک طبقه راهبری شود ممکن است رشدی کند و موفقیتی تدریجی داشته باشد اما اگر موفق شد تداوم می‌یابد و به اصطلاح «جا می‌افتد». انقلاب ۱۳۵۷/م ۱۳۵۸ش فرانسه با شرکت و رهبری بورژوازی از جمله انقلاب‌های طبقاتی بود که موفق شد و بورژوازی را به قدرت رسانید اما انقلاب‌هایی از نوع انقلاب مشروطیت ایران یا ملی کردن صنعت نفت به خاطر چند طبقه‌ای بودن و شرکت همه «مردم» در آنها، ابتدا به ثمر رسیدند اما سرانجام در نیل به هدف‌ها عقیم ماندند و مآلاً به شکست منتهی شدند زیرا همه طبقه‌های شرکت‌کننده در انقلاب تا آخر با آن همراهی نکردند در نیمه راه یکی یکی جدا شدند و انقلاب شکست خورد. علاوه بر این، ایران از زمان قاجاریه به بعد در موقعیت وابستگی به نظام جهانی قرار داشته و همین وابستگی باعث می‌شده که اگر انقلابی هم در حال جافتادن و به ثمر نشستن بوده با مداخله بیگانگان ناکام بماند. مداخله روسیه موجب شکست انقلاب مشروطیت (۱۳۱۱/م ۱۲۹۰ش) و مداخله سیاسی امریکا موجب شکست نهضت ملی کردن نفت (۱۳۳۲/م ۱۳۵۳ش) شد.

عامل جدیدی را که فوران در انقلاب‌های ایران - و جهان - کارساز و ذی‌مدخل می‌داند فرهنگ‌های سیاسی گروه‌هایی است که نظام موجود را به هم‌آوردجویی فرا می‌خوانند. فوران شاید از معدود نظریه‌پردازان پیشگامی است که عامل فرهنگ و ایدئولوژی را به شیوه‌ای منسجم در متن نظریه انقلاب می‌گنجانند و به تفصیل درباره‌اش توضیح می‌دهد.

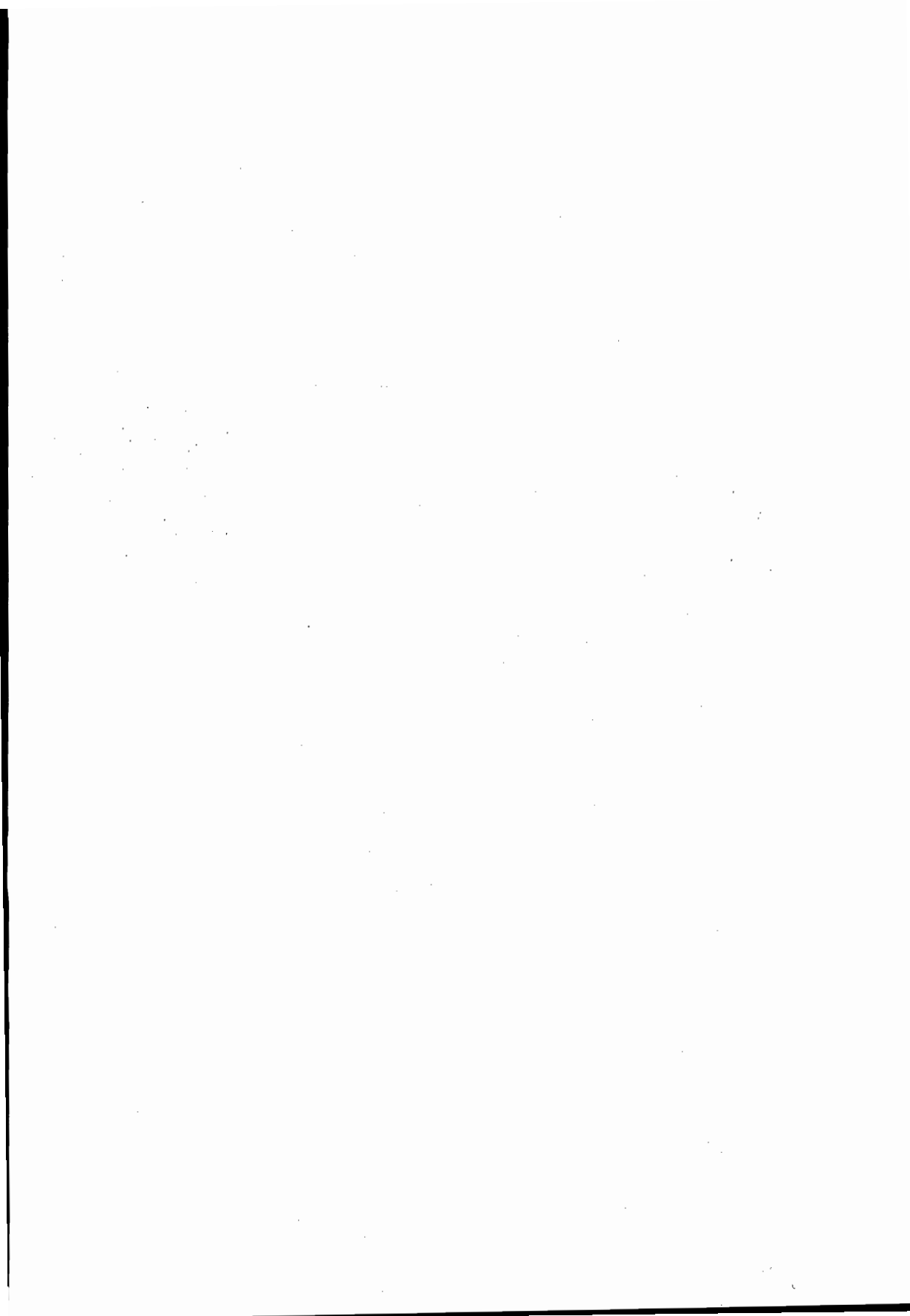
عامل دیگر شکست انقلاب‌ها توسعه وابسته در زمینه اقتصاد و موقعیت حاشیه‌ای ایران در نظام جهانی بود. این عامل موجب شد ایران در لحظه‌های حساس و بحرانی نتواند روی پای خود بایستد. تحریم اقتصادی ایران از جانب غرب در زمان ملی کردن و سقوط قیمت نفت در

سال‌های آخر دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش نمونه‌هایی از عملکرد اقتصاد وابسته را به نمایش گذاشتند. از جمله ویژگی‌های تاریخ ایران که نویسنده بر آن انگشت می‌گذارد، ماهیت دولت ایران و گره خوردن دولت با شاه و خانواده پادشاهی است، همین امر باعث می‌شده تا در بحران‌ها و انقلاب‌ها دولت و سلطنت به یکسان مورد حمله و آماج خشم انقلابیون قرار گیرند و کل نظام در هم ریزد خاصه آنکه مشروعیت سلطنت رضاشاه به دلیل وابستگی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به انگلستان و مشروعیت پادشاهی محمدرضا شاه به علت کودتای ۲۸ مرداد سیای امریکا زیر سؤال رفته بود.

فوران علت موفقیت کودتای رضاخان را مات شدن بازیگران خارجی و داخلی در عرصه شطرنج سیاست ایران می‌داند و می‌گوید آن کودتا به نوعی حالت انتظار، بلاتکلیفی و انفصال سیاسی را در ایران پایان داد.

نویسنده از واژه‌های پوپولیسم و پوپولیستی در مورد خصلت جنبش‌های دو سده اخیر ایران استفاده می‌کند. این واژه‌ها که فارغ از هر نوع بار ارزشی و اخلاقی هستند در عین حال در مورد نظام حکومتی هیچیک از دوره‌های تاریخ ایران به کار گرفته نمی‌شوند منظور فوران از این واژگان آن است که تقریباً در تمامی جنبش‌های تاریخ معاصر ایران به جای این یا آن «طبقه» اکثریت عناصر جامعه یعنی مردم شرکت داشته‌اند، مترجم نیز با در نظر گرفتن این معنی، واژه‌های «مردم» و «مردمی» را معادل آنها به کار گرفته است و اگر احیاناً جایی ابهامی در کار بوده، عین واژه پوپولیسم یا پوپولیستی نیز در پرانتز قید شده است.

در پایان از مؤسسه خدمات فرهنگی رسا سپاس‌گزارم که ضمن پیشنهاد ترجمه این اثر ارزشمند و فراهم کردن امکانات چاپ و نشر سریع آن، هر جای کتاب نیازی به توضیح بوده، این زحمت را متقبل شده و در پاورقی پاره‌ای از ابهام‌ها را روشن کرده است.



سیاس‌گذاری

جای آن دارد که از اشخاص بسیاری که در نگارش و تهیه این کتاب - نخستین کتاب من - سهم و نقشی داشته‌اند یاد و سیاس‌گذاری کنم. در صدر فهرست، مشاوران روشنفکر و همفکران برجسته‌ای قرار دارند که در روزگار دانشجویی من در دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا و برکلی به من کمک کردند و چارچوب فکری این اثر را شکل دادند: ریچارد آپلبوم، دیک فلکس، ایرا لاپیدوس، توم گولد و ویکی بونل همگی در شکل دادن اندیشه‌ام در زمینه تاریخ، جامعه‌شناسی، نظریه، روش و پرداخت دقیق به جزئیات نقش داشته‌اند. از چند معلم زبان فارسی خاصه ژاله پیرنظر، فریدون بدره‌ای و از حامد الگار و جواد رصاف که مرا در آشنایی و تسلط بر زبان زیبا و پویای فارسی یاری دادند، سیاس‌گزارم. در آخرین لحظات در مرحله بازبینی کتاب، از دیدگاه‌های تعدادی از صاحب‌نظران برجسته در زمینه مطالعات ایرانی در تکمیل اطلاعات خود، بهره گرفته‌ام. هریک از آنها در مورد یک یا چند فصل کتابم اظهارنظرهایی کردند. ژانت غفاری، رضا افشاری، منگل بیات، فریده فرهی، ویلم فلور، امیر حسن‌پور، لئونارد هلفگات، همتا کاتوزیان، نیکی کدی، رودی ماتئی، منصور معدل، وال مقدم، میثاق پارسا و جیمز رید در این زمینه مرا یاری دادند. با کار سخاوتمندانه‌شان از بسیاری از خطاها برکنار ماندم، آگاهی‌های کنجکاوانه چندی پیدا کردم و در پاره‌ای موارد دل و جرأت لازم را یافتم. از همه آنان سیاس‌گزارم. از آنهمه «اساتیدی» که کارشان زینت‌بخش زیرنویس‌های این کتاب شده است تشکر می‌کنم. به رغم عدم توافق‌ها، جای بسی خوشبختی است که آدم، خود را بخشی از یک چنین اجتماعی از افراد اهل فضل بدانم.

از نهادها و نشریات مختلف نیز سیاس‌گزارم. دانشگاه کالیفرنیا در برکلی و در سانتا باربارا از این پژوهش پشتیبانی کردند و در فاصله سال‌های ۱۹۸۰م/۱۳۵۹ش تا ۱۹۹۲م/۱۳۷۱ش از نظر مسافرت، دسترسی به اسناد و مدارک و هزینه اقامت در نقاط مختلف یاریم دادند. نشریه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، ریویو، مطالعات ایرانی، نظریه و جامعه، انسان و جامعه همه موافقت کردند تا بخش‌هایی از مقالات آنها در این کتاب مورد

استفاده قرار بگیرد. از جمله مقاله‌هایی که بر نظرات کتاب حاضر تأثیرگذار بوده‌اند می‌توان موارد زیر را نام برد: «چارچوب تاریخی - جامعه‌شناختی بررسی تحولات بلندمدت در جهان سوم» صفحات ۳۳۰-۳۴۹ در نشریه انسان و جامعه، سال ۱۶ شماره ۳ (اوت ۱۹۹۲/مرداد - شهریور ۱۳۷۱) که مبنای بعضی از نظراتی است که در فصل یکم بسط یافته است؛ «شیوه‌های تولید در ایران قرن هفدهم»، صفحات ۳۴۵-۳۶۳ در نشریه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، سال ۲۰ شماره ۳ (اوت ۱۹۸۸/مرداد - شهریور ۱۳۶۷) که بخشی از آن در فصل دوم مورد استفاده قرار گرفت؛ «ایجاد عرصه‌ای خارجی: جایگاه ایران در نظام جهانی ۱۵۰۰-۱۷۲۲م/۸۲۹-۱۱۰۱ش»، صفحات ۷۱ تا ۱۱۹ در ریویو (نشریه مرکز فرناند برودل برای مطالعه نظام‌های اقتصادی، تاریخی و تمدن‌ها)، سال ۱۲ شماره یکم (زمستان ۱۹۸۹م/۱۳۶۸ش) که تا حدی در فصل‌های ۲ و ۳ بازتاب یافته است؛ «سقوط طولانی دودمان صفویه: حرکت به فراسوی دیدگاه‌های متعارف»، صفحات ۲۸۱-۳۰۴ در نشریه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، سال ۲۴ شماره ۲ (مه ۱۹۹۲/اردیبهشت - خرداد ۱۳۷۱) که قسمت‌هایی از آن در فصل ۳ مورد استفاده قرار گرفته است؛ «مفهوم توسعه وابسته به منزله کلید اقتصاد سیاسی ایران عصر قاجار (۱۸۰۰-۱۹۲۵م/۱۱۷۹-۱۳۰۴ش)»، صفحات ۵-۵۶ در مطالعات ایرانی سال ۲۲ شماره ۲-۳ (۱۹۸۹م/۱۳۶۸ش)؛ که الهام‌بخش اولیه فصل ۴ بوده است؛ و «قوت و ضعف اتحاد مردم‌گرایانه ایران: تحلیل طبقاتی انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵-۱۹۱۱م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ش» صفحات ۷۹۵-۸۲۳ در نظریه و جامعه سال ۲۰ شماره ۶ (دسامبر ۱۹۹۱/آذر - دی ۱۳۷۰) که بخشی از تفسیر فصل ۵ را تشکیل می‌دهد.

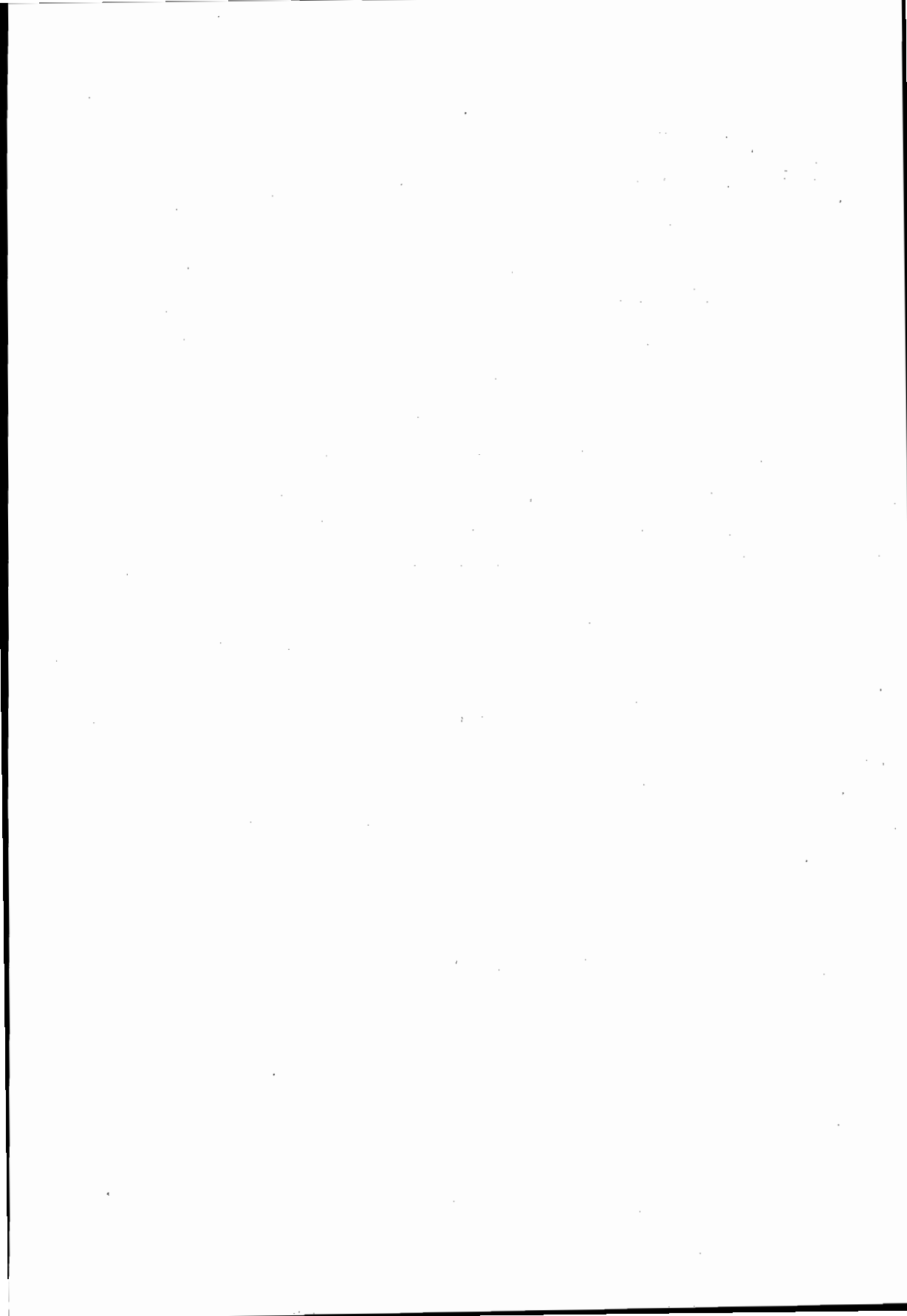
همچنین از انتشارات دانشگاه پرینستون که اجازه داد از مطالب کتاب ایران بین دو انقلاب (۱۹۸۲م/۱۳۶۱ش) اثر یرواند آبراهامیان نقل قول کنم و از یکی از نقشه‌هایش کپی بگیرم؛ از انتشارات دانشگاه کمبریج به خاطر اجازه نقل قول از کتاب ادوارد جی. براون: انقلاب ایران ۱۹۰۶-۱۹۰۹م/۱۲۸۵-۱۲۸۸ش (۱۹۱۰م/۱۲۸۹ش) و نیز به خاطر دو جدول برگرفته از کتاب تاریخ ایران کمبریج، جلد ۶ دوره تیموریان و صفویه (۱۹۸۶م/۱۳۶۵ش) اثر برت فراگنر و مقاله «شالوده اجتماعی بلوای بایه در ایران» (۱۸۴۵-۱۸۵۳م/۱۲۲۴-۱۲۳۲ش) از نشریه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، سال ۱۵، شماره

۲ (مه ۱۹۸۳/ اردیبهشت - خرداد ۱۳۶۲) نوشتهٔ موجان مؤمن و از انتشارات دانشگاه تگزاس به خاطر اجازهٔ استفاده از جدول اریک جی هوگلند، زمین و انقلاب در ایران ۱۹۶۰-۱۹۸۰م/۱۳۳۹-۱۳۵۹ش (۱۹۸۲م/۱۳۶۱ش) نیز سپاس‌گزارم.

بدون تشویق تحریریهٔ نشر وست‌ویو، آموس زابرو و باربارا الینگتن، کمک استادانهٔ اریک دالین از مؤسسه خدمات کامپیوتری دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا، جولی سه‌کو در وست‌ویو و باب نیدفر دستیار پژوهشی‌ام که بخش اعظم تنظیم حروفچینی و رسم جدول‌ها را بر عهده گرفت کتاب به این صورت مقبول ارائه نمی‌شد.

به گونه‌ای متفاوت مرهون دوستان و خانواده‌ام نیز می‌باشم چون همگی مرا در این رهگذر یاری دادند. خواهرم، پدر و مادرم، بروس بورتین، الکس گرین، لیتل‌من، کریس اپی، نینا شریف، لوییز وست، آنیتا وایس، کارلا هکستاف، لای‌کینکر، گِریک ترنر و در این اواخر کام‌کام بهاوانی که همگی به طریقی یاریم داده‌اند. کتاب را به همگی شما تقدیم می‌کنم.

جان فوران



پیشگفتار

در این کتاب فرایندهای تحولات اجتماعی ایران از اوج قدرت کشور در سده‌های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) و هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش)، یعنی دوران حکومت صفویه، تا سال‌های پس از انقلاب تکان‌دهنده ۱۳۵۷ که خاندان سلطنتی پهلوی را برانداخت، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. دو موضوع به هم مرتبط، مسائل محوری کتاب را تشکیل می‌دهد: یکی نحوه توضیح ساختار اجتماعی در حال تغییر و دیگری چگونگی تحلیل انفجارهای اجتماعی ادواری که مشخصه فرایند تغییرند و نظیرشان را در عصر جدید نمی‌توان یافت. من از خلال منشورهای طبقه، قومیت و جنسیت به ساختار اجتماعی نگریده‌ام و تأکید را عمدتاً بر عامل طبقه نهاده‌ام اما در هر حال اهمیت دو بُعد دیگر را هرگز از نظر دور نداشته‌ام. یکی از مسائل کلیدی که باید مورد بررسی قرار گیرد، تعیین این نکته است که روابط ایران با غرب (به مفهوم گسترده جهان صنعتی) طی چندین قرن به چه میزان دولت، جامعه و اقتصاد را در راستای مشخصی از وابستگی به اقتصاد جهانی و سیاست قدرتمندترین کشورها شکل داده است. کنش متقابل این فشارهای خارجی با ساختار از پیش موجود و جاری جامعه ایرانی موجب بروز مناسبات اجتماعی بیش از پیش پیچیده‌تر در طول زمان شده است. تنش‌های حاصل به صورت یک رشته اعتراض‌ها، شورش‌ها، انقلاب‌ها، جنبش‌های جدایی‌خواهانه و کودتاها رخ نموده و سرچشمه آنها در مقاومتی است که بخش‌های گوناگون جامعه در برابر واقعیت‌های سلطه خارجی و خودکامگی دولتی نشان داده‌اند. معضل ما توضیح شریطی است که در آنها چنین مخالفت‌هایی امکان‌پذیر می‌شده، همچنین می‌خواهیم بدانیم چرا ظرفیت‌هایی بخش این مخالفت‌ها پی در پی حرمان و سرخوردگی به بار آورده است. استدلال خواهیم کرد که ریشه‌های یک پاسخ را می‌توان در پیچیدگی ساختار جامعه ایرانی، فرهنگ‌های سیاسی گروه‌های مخالف درگیر و موازنه‌های داخلی و خارجی قدرت جستجو کرد. کتاب، سرگذشت تلاش‌های مکرراً دلگرم‌کننده‌ای است که به منظور زیر و رو کردن ساختارهای نابرابر قدرت به عمل آمده، همچنین سرگذشت فروپاشی مکرر این قبیل برنامه‌های شکننده است. سرگذشتی است که هرچند در

نهایت غمبار می باشد اما الهام دهنده نیز هست.

تلاش خواهیم کرد تا از ابعادی از سطح متون موجود فراتر روم. هدف از این کار آن است که علاوه بر خوانندگان کلاً علاقه مند دو دسته مخاطب تا حدی متفاوت از هم را نیز مورد توجه قرار دهیم. برای متخصصان مسائل ایران در تمامی حوزه ها، مخصوصاً برای تاریخ دانان، این بررسی تلفیقی است از منابع بسیار که یک دوره زمانی طولانی تر از حد متداول اینگونه بررسی ها را دربر می گیرد. این کار با قصد تفسیر تئوریک مجدد جامعه ایران و تجربه اش در قلمرو تغییر اجتماعی صورت می گیرد. بحث ها و جدال های موجود در آثار مربوط به ماهیت تغییرات بلند مدت در آن جامعه و ترکیب جنبش های اجتماعی تکرار شونده مطرح، بازبینی عمیق و در پرتو جامعه شناسی های توسعه و تغییر اجتماعی دوباره قالب ریزی می شوند و برای دانشمندان علوم اجتماعی علاقه مند به امور نظری، که من امیدوارم موضوعیت داشتن شکل بخصوصی از تئوری وابستگی را برای یک مورد غیر امریکای لاتین مسجل سازند و به وضعیت ایران، به همان مفهوم نظام جهانی و الرشتایینی و تحلیل روش های تولید ثومارکسیست، چارچوب تئوریک بدهند. بنابراین دو هدف بنیادی را تعقیب می کنم: از یک طرف، دست یابی به آگاهی و شناخت موضوع تغییر اجتماعی در یک مورد منحصر به فرد فوق العاده مهم و از طرف دیگر، پیشنهاد روش هایی برای یک محدوده از مسائل نظری حل نشده در مطالعه جنبش های اجتماعی و توسعه. من قضاوت در مورد ارزش این تلاش را به عهده خواننده می گذارم.

چارچوب بررسی تحولات اجتماعی در ایران

«نظریه از هر جهت بسیار خوب است اما مانع از ایجاد حقایق نمی‌شود».
 کلامی از ژان مارتن شارکو به نقل از زیگموند فروید در پیتزگی: فروید، زندگی زمانه ما.

مقدمه

جنبش‌های عظیم اجتماعی که در سال ۱۳۵۷ ایران را فراگرفت و به یاری ترکیب بی‌سابقه‌ای از تظاهرات گسترده انبوه مردم غیرمسلح در خیابان‌ها، اعتصاب عمومی مصمم و فراگیر چندماهه و سرانجام، قیام چریکی کوتاه‌مدتی در بهمن ۱۳۵۷، شاه را از اریکه قدرت به زیر کشید، تاکنون مجموعه چشمگیری از آثار را در زمینه علوم اجتماعی پدید آورده است. هم پژوهش‌گران قدیمی و هم گروه رو به افزایش پژوهندگان جوان کوشیده‌اند با علت‌ها، شکل و زمان انقلاب و نیز پیامد آن، یعنی روند طاقت‌فرسا و چشم‌اندازهای نامشخص و بلندمدت آن دمساز شوند. بحث و منازعه‌های زیادی در این باره درگرفته است که آیا این یک انقلاب «اسلامی» بود یا «اجتماعی» (و تا چه حد؟)، آیا فقط حکومت‌گران عوض شدند؟ علاوه بر اینها، ماهیت نقش انجام شده کارگران، محرومان شهری، دانشجویان و روحانیان، طبقه‌های متوسط «نو» و «کهنه» بازار و صاحبان مشاغل رده‌های بالا و روستاییانی که از فقر و محرومیتی دیرپا رنج می‌بردند چگونه بود. تأثیری که باید برای عوامل خارجی و از جمله جنبه‌های وابستگی مناسبات ایران با غرب قایل شد؛ و سرانجام، اهمیت نسبی متغیرهای سیاسی و اقتصادی در برابر متغیرهای دینی و ایدئولوژیکی به عنوان ابعاد محوری توضیح دهنده، همه و همه مورد

توجه پژوهش‌گران قرار گرفت. با این همه، رویدادهای نمایانی که این مسایل حول محور آنها مطرح می‌شوند در تاریخ طولانی و پربار تحولات اجتماعی ایران، توسعه و توسعه‌نیافتگی سیاسی و اقتصادی و جنبش‌های اجتماعی، صرفاً یکی از آخرین تحولات در نوع خود را تشکیل می‌دهند. درک رویدادها و پیشبرد مباحثی که به آنها دست‌یازیده‌اند در بهترین حالت خود از تحلیل دقیق موارد قبلی تحول اجتماعی از قرن شانزدهم به بعد جدا نبوده است. دلیلش این است که درک کامل نیروهای اجتماعی‌ای که برای راه انداختن انقلاب پدید آمدند و نیز درک فرهنگ‌های متنوع دینی و سیاسی نگاه‌دارنده آنها، بدون معرفت گسترده تاریخی و جامعه‌شناختی الگوبندی دگرگونی اجتماعی، که بارها در ایران روی داده، امکان‌پذیر نخواهد بود.

مطالعه حاضر حول محور طبیعت متحول جامعه ایران، دولت و اقتصاد آن در یک چارچوب زمانی پانصدساله دور می‌زند و سر آن دارد که بر ویژگی‌های اصلی فرایند دگرگونی اجتماعی ایران در خلال این دوره پرتوی بیافکنند، فرایندی که شکل کلی و عام یک تحول بلندمدت را - از صورت‌های سازمان اقتصادی و اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری تا نظام‌های تولید سرمایه‌داری (هرچند توسعه‌نیافته) - دربر می‌گیرد و در مسیر خود با جنبش‌های اجتماعی و سیاسی مختلف و از جمله جنگ‌های داخلی قبیله‌ای، شورش‌های شهری، انقلاب‌های اجتماعی ناکام مانده و کودتاهای موفق روبه‌رو بوده است. واژگان «دگرگونی اجتماعی» در این کتاب هم تحولات ساختاری اجتماعی تدریجی را دربر می‌گیرد و هم جنبش‌های اجتماعی ناگهانی و کوتاه‌مدتی را شامل می‌شود که هدف‌شان تغییر در توزیع قدرت جامعه و روابط بغرنج و پیچیده میان این فرایندها و جنبش‌ها است.

در ایران یک باور شایع وجود دارد که خارجیان بر همه دگرگونی‌های عمده‌ای که در تاریخ معاصر کشور روی داده نفوذگذار بوده و حتی خود عامل ایجاد دگرگونی‌ها بوده‌اند. * بعضی از تاریخ‌نگاران و محققان غربی بحث وابستگی را رد می‌کنند تا حدی به آن علت که به‌راحتی می‌توان آن را با این افسانه به‌ظاهر مردمی و «خام» ربط داد. در

* در عین حال پژوهش‌گران همه سو نگر ایرانی ضمن پذیرش موردی این باور می‌کوشند جنبه‌های گزافه‌گویانه آن را روشن کنند. در زبان این پژوهش‌گران این امر بیشتر از آن که واقعیت داشته باشد، ناشی از «توهم توطئه» خارجی است.

این کتاب بحث این نیست که «غرب باعث همه تغییرات» بوده، بلکه می‌خواهیم بگوییم مجموعه پیچیده و متغیری از روابط میان بازیگران و ساختارهای داخلی و خارجی تا حد زیادی عامل شکل‌های خاصی است که تغییر اجتماعی در طول تاریخ به خود می‌گیرد. یک هدف این است که از نقش عمده غرب در ایران ارزیابی واقع‌بینانه‌ای به عمل آید و این نقش با ارزیابی کامل نقش‌های به همان اندازه مهم بازیگران ایرانی موازنه می‌شود، بازیگرانی که به هیچ‌روی نمی‌توان آنها را قربانیان ساده یا شاهدان منفعل تاریخ کشور خویش دانست. حاصل کار در مجموع آن است که بگوییم یک هسته عقلانی در پشت درک مردمی [و عوامانه] وجود دارد هرچند هسته مزبور دستخوش تحریف و اغراق‌گویی شده و از زمینه گسترده مردمی‌اش جدا شده باشد. هدف دوم نشان دادن نحوه و علت ایجاد جنبش‌های مصمم مقاومت توسط این فرایند وابستگی است؛ این کار با مشخص کردن تضادهای ذاتی آمیزه ایرانی توسعه وابسته و خودکامگی دولت و نیز منابع مادی و معنوی موجود برای بخش‌های گوناگون جامعه‌ای دستخوش بلوا و آشوب صورت می‌گیرد. زیربنای شکننده این جنبش‌های اجتماعی و عوامل مؤثر در محدودیت‌های تحول آنها، آخرین معضل تحلیلی ما را تشکیل می‌دهد. برای روشن ساختن نظری (تئوریک) این قضایا، لازم است نحله‌های گوناگون جامعه‌شناسی‌های توسعه و تحول اجتماعی در چارچوب تحلیلی نرمش‌پذیرتر و گسترده‌تر مورد نقد قرار گیرند.

نظریه‌های توسعه نیافتگی

پژوهش‌گران علوم اجتماعی امریکای لاتین در نیمه‌ها و اواخر دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش به بسط نظریه توسعه نیافتگی پرداختند. در این نظریه از دیدگاه تجددگرایانه مسلط بر امریکای شمالی آن روز نقد جانانه‌ای به عمل آمده بود. از مهمترین چهره‌های بنیان‌گذار نظریه توسعه نیافتگی فرناندو هنریک کاردوسو* و انزو فالتهو** نویسندگان کتاب وابستگی و توسعه در امریکای لاتین^(۱) را باید نام برد. در تعریف مقدماتی اینان از وابستگی، بر محدوده‌های توسعه تأکید می‌شود: «از دیدگاه اقتصادی، نظام هنگامی وابسته است که انباشت و گسترش سرمایه نتواند عنصر پویای لازم و

*. F.H. Cardoso

** E. Faletto

اساسی خود را در درون نظام «بیابد»^(۱). در این تعریف به یک نظام اقتصادی بین‌المللی اشاره می‌شود که در چارچوب آن ملت‌های مختلف، مواضعی را در سطوح کیفی متفاوت قدرت و نفوذ اشغال می‌کنند. در مرکز، کشورهای صنعتی پیشرفته، بازیگران کلیدی تکنولوژی و مالی را کنترل می‌کنند و با این امتیاز، به صورت‌های خاصی، صنعتی شدن مناطق حاشیه‌ای را شکل می‌دهند. تأکید می‌کنیم که «توسعه» در چنان شرایطی ناممکن نیست: رشد اقتصادی به‌آنگونه که از طریق افزایش دادوستد، ازدیاد تولید ناخالص ملی و صنعتی شدن اندازه‌گیری می‌شود ممکن است در مقطع زمانی معین در بعضی از کشورهای جهان سوم روی دهد. این دستاوردها معمولاً با پیامدهای منفی نظیر تورم، عدم اشتغال، مسایل بهداشتی، نارسایی آموزش و پرورش، کمبود مسکن و مانند اینها همراه می‌شود. به همین جهت، این‌گونه توسعه را توسعهٔ وابسته^{**} می‌نامند که به معنای رشد در درون محدوده‌ها، پیشرفت و رفاه اقلیتی از مردم جامعه و رنج و حرمان اکثریت می‌باشد، این فکر جنینی و به‌همراه آن، توجه برابر به نوعی از «پیشرفت» و مضرات آن باید در برابر روایت‌های ساده‌نگرانهٔ پیشین نظریهٔ وابستگی قرار داده شود. نظریهٔ گوندر فرانک^{***} یکی از این موارد اخیراً است. بنابر آن، هیچ تحولی نمی‌تواند در شرایط وابستگی به قدرت‌های سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته روی دهد مگر اینکه در مقاطع استثنایی جنگ یا بحران جهانگیر اقتصادی، این پیوندها گسسته شود. تفسیر و برداشت کاردوسو و فالتواز الگوی وابستگی و توجه به کنش متقابل ساختارهای خارجی با الگوهای توسعهٔ داخلی، یک نقطهٔ عطف اساسی در قلمرو جامعه‌شناسی است که چارچوب معتبر و مهمی ایجاد می‌کند و در درون آن می‌توان تجربه‌های تاریخی توسعه و دگرگونی اجتماعی ایران را توضیح داد. قدرت توجیهی این نظریه وقتی بیشتر می‌شود که دو مجموعهٔ جامعه‌شناسی مربوط به بحث را در نظر بگیریم: نظریهٔ نظام جهانی^{***} و وجوه تحلیل تولید^{****}

نظریهٔ نظام جهانی بیش از هر چیز با کار امانوئل والرشتاین^{*****}، صاحب‌نظر جامعه‌شناسی تاریخی در مورد پیدایش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری اروپای سدهٔ

*. dependent development

**. André Gunder Frank

***. world-system theory

****. modes of production analysis

*****. Emmanuel Wallerstein

شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) مربوط می‌شود،^(۳) او در این اثر، توجه تحلیلی را به سطح یک چارچوب جهانی معطوف می‌دارد که در درون آن، سرمایه‌داری وابسته یا توسعه‌نیافته اغلب کشورهای جهان سوم می‌گنجد. می‌توان گفت نظام جهانی نوین که از طریق وجه تولید سرمایه‌داری در دیدگاه والرشتاین عمده می‌شود (و قدر مسلم اینکه در درون این وجه تولید «وجوه گوناگون کنترل کار» - بندگی ناشی از بدهی، تقسیم محصول، اجاره‌داری و سرانجام، کار مزدبگیری که از همه مهمتر است - یافت می‌شود)، از یک هسته مرکزی* شامل دولت‌های قوی که بزرگترین سهم از مازاد اقتصاد بین‌المللی را به خود اختصاص می‌دهند، یک منطقه حاشیه‌ای** از دولت‌های ضعیف که در حد بالایی مورد استثمار قرار می‌گیرند و یک منطقه نیمه‌حاشیه‌ای*** شامل لایه‌هایی از دولت‌ها که از سوی هسته مرکزی مورد استثمار قرار می‌گیرند اما کشورهای مناطق حاشیه‌ای را استثمار می‌کنند، تشکیل می‌شود. در سده‌های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) و هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) علاوه بر اینها یک عرصه خارجی**** از کشورها و مناطق وجود داشت که هنوز بخش جدایی‌ناپذیر اقتصاد جهانی اروپا نبودند اما بعدها به منطقه حاشیه‌ای وارد شدند.^(۴) ارزیابی والرشتاین از چشم‌اندازهای توسعه جهان سوم بدینانه است: امکان نوعی دگرگونی میان مرکز و نیمه‌حاشیه (مثلاً انحطاط اسپانیا در سده هفدهم میلادی مطابق با ۹۷۹ تا ۱۰۷۹ شمسی)، یا میان حاشیه و نیمه‌حاشیه (مثلاً خیزش کره جنوبی و تایوان در دهه ۱۹۸۰م/۱۳۶۰ش) وجود دارد. این پدیده خاصه در ادوار بحران اقتصادی جهانگیر و تغییرات گسترده امکان‌پذیر می‌گردد. اما مجموعه نظام، که به هسته مرکزی، نیمه‌حاشیه و حاشیه تقسیم شده است، در سرمایه‌داری بی‌تغییر باقی می‌ماند.

الگوی نظام جهانی از زمان مطرح شدنش در سال ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش در معرض انتقادهای مهمی قرار گرفته است.^(۵) در برجسته‌ترین این نقدها در تعریف سرمایه‌داری گفته می‌شود: سرمایه‌داری تنها به خاطر بُعد مبادله‌ای آن، یعنی بازارها و دادوستد کشورها، به صورت یک نظام اقتصادی درمی‌آید؛ روابط تولید و ساختارهای طبقاتی کشوری اهمیت چندانی ندارند. دومین مشکل در این رابطه، مشخص کردن کل اقتصاد

* core

** periphery

*** semi-periphery

**** exterman arena

جهانی امروزی به عنوان سرمایه‌داری است بی‌آنکه برای وجوه تولید ماقبل سرمایه‌داری یا سوسیالیستی در یکایک جوامع، محمل نظری (تئوریک) ایجاد شود. این نقدها موجه‌اند اما شاید بتوان با در نظر گرفتن تحلیل وجوه تولید به رفع آنها اقدام کرد. در برابر دلایل قاطع و غیرقابل ردّ نظریه نظام جهانی، نیازمند آنیم که اقتصاد جهانی را چارچوب زمینه‌آسای بررسی دگرگونی اجتماعی در جهان سوم قرار دهیم و اثبات کنیم که بررسی دوره‌های تاریخی بلندمدت مرحله‌های اقتصادی گوناگون و چرخه‌های تاریخ اقتصاد جهانی چارچوبی را می‌سازند که در درون آن وابستگی و توسعه روی می‌دهد. در مورد ایران یعنی موضوع مورد بررسی این کتاب، نظام در حال پیدایش جهانی را گسترده‌ترین عامل فرض می‌کنیم که از آن نیروهای خارجی نشأت گرفته‌اند و دولت، اقتصاد و جامعه ایرانی از قرن شانزدهم واکنش فزاینده‌ای در برابر این نیروها نشان داده‌اند. یکی از وظایف تحلیل حاضر، ترسیم فرایندهای توسعه ایران در زمینه ادغام کمی و کیفی در نظام جهانی، ابتدا به عنوان بخشی از عرصه خارجی سده‌های هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) و هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش)، سپس به منزله کشور حاشیه‌ای عرضه‌کننده مواد خام در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم و سرانجام با توجه به موقعیت نوسانی‌اش در حدفاصل حاشیه‌ای و نیمه‌حاشیه‌ای در دوران بعد از جنگ دوم جهانی، می‌باشد.

راه‌حل دیگر مشکلات به‌کارگیری الگوی وابستگی، که این بار کانون تحلیل را به عملکردهای درونی جامعه و اقتصاد جهان سوم منتقل می‌سازد، تحلیل وجوه تولید است که آن نیز در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش مطرح گردید.^(۵) تعریف سودمند واژه‌های کلیدی «صورت‌بندی اجتماعی» و «وجوه تولید» را می‌توان در نوشته جان تیلور، جامعه‌شناس انگلیسی مطالعه کرد. او می‌گوید «صورت‌بندی اجتماعی» مترادف مارکسیستی «جامعه در کلیت آن»، یعنی جامعه‌های واقعی تاریخی در جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی است. دومین واژگان کلیدی، «وجوه تولید»، یک ساختار بعضاً انتزاعی است و از دو عنصر تشکیل می‌شود: (۱) یک یا چند فرایند کار، یعنی راه(های) تبدیل مواد خام و سایر درون‌داده‌ها (inputs) به فرآورده‌های مصرفی یا مبادله‌ای (یعنی ترتیب و نحوه تولید اجناس توسط انسان، مثلاً در یک کارخانه، یک کارگاه، یک بنگاه کشت و صنعت یا یک قطعه زمین متعلق به دهقان و

فنونی که در تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد)؛ (۲) نظام مناسبات تولیدی، یعنی ترتیبات اجتماعی (معمولاً در طبقات اجتماعی متمایز) که از طریق آن، فرایندهای متنوع کار به گونه‌ای ایجاد می‌شوند که یک مازاد اقتصادی تولید کنند (منظور، الگوهای مالکیت و کنترل ابزارهای کلیدی تولید از قبیل زمین، ابزارها، مواد خام و ماشین است). یکایک وجوه تولید مختلف - کمون‌های خودکفای روستایی، شبانکارگی، بردگی، فئودالیسم، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و بقیه - بر اثر ترکیب خاص فرایند کار با مناسبات تولید، حالت خاص خود را پیدا می‌کند.^(۷)

مهمترین نگرش به تحلیل وجوه تولید، به خاطر هدفی که در کتاب دنبال می‌کنیم، توضیح و تبیین گذارهای اجتماعی بنیادی، مثلاً گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری در غرب، یا معمول شدن سرمایه‌داری در صورت‌بندی‌های اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری جهان سوم است. این توضیح، در رابطه با دو وجه تولید صورت می‌گیرد که یکی خود را بر دیگری تحمیل می‌کند و بر آن مسلط می‌گردد اما حالت ایستا ندارد و فقط یک فرایند است. در واقع می‌توان گفت میان دو وجه تولید کشمکش درمی‌گیرد و طبقاتی که این وجوه تولید را تعریف می‌کنند در رویارویی و یا در اتحاد به سر می‌برند.^(۸) در اثر حاضر می‌خواهیم بگویم صورت‌بندی اجتماعی ایران سده‌شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) در همان زمان، آمیزه‌ی بیش از یک وجه تولید بود و از سده‌ی هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) به بعد به خاطر تماس با وجه تولید سرمایه‌داری رو به گسترش اروپا، می‌توان آن را به عنوان صورت‌بندی اجتماعی در حال گذاری تحلیل کرد که در آن چند وجه تولید درهم می‌آمیزند تا یک ساختار طبقاتی پیچیده و در حال تغییر به وجود آورند. ترسیم دگرگونی‌های تاریخی این ساختار اجتماعی در طی زمان، به ما کمک می‌کند تا به بررسی انواع توسعه و دگرگونی اجتماعی پردازیم، که به عنوان اقدام تغییر ساختاری و نیز بر مبنای ارزیابی ائتلاف‌های طبقاتی در هر طرف جنبش‌های اجتماعی به وقوع می‌پیوندد. شایان ذکر است که طبقه تنها اصل سازمان‌دهنده نظام‌های قشربندی شده نیست. در قلمرو مطالعات فمینیستی و قومی، تحلیل‌های نئومارکسیستی و پس از مارکسیستی، در آثار تحقیقی یکی دو دهه اخیر زیر سؤال می‌روند و توجه را به اهمیت همتراز نژاد - قومیت و جنسیت در درک ساختار اجتماعی جلب می‌کنند. در این مطالعه، بعضی از کنش‌های متقابل قومیت، نژاد، جنسیت و طبقه در ساختار اجتماعی و جنبش‌های

اجتماعی ایران به صورت مفهومی (عمدتاً دربارهٔ طبقه که در مباحث و مطالعات خاورمیانه مفهوم مورد مشاجره‌ای است) و تجربی (تلاش در یک‌کاسه کردن بهترین آثار درجه دوم تحقیقی در مورد زنان و گروه‌های قومی ایران) کشف می‌شود. ما در این زمینه تنها توانسته‌ایم پوسته را خراشی بدهیم و هنوز کارهای زیادی در این حوزه باید صورت گیرد.

محور نقش نظری کتاب حاضر، ارائه راه‌حلی برای معضل ادغام نظام جهانی و دیدگاه‌های وجوه تولید در مسأله توسعه‌نیافتگی در الگوی وابستگی است^(۹). در نمودار ۱-۱ نقش هر یک از چشم‌اندازهای عمده در یک چارچوب تلفیقی تحلیل نشان داده شده است. به طوری که از نمودار برمی‌آید الگوی پیشنهادی، یک چارچوب معتبر و بزرگ را برای بررسی رابطهٔ واحد خارجی یک کاسه تر با واحدهای اساسی داخلی تحلیل، یعنی رابطهٔ اقتصاد جهانی با طبقه‌های اجتماعی کشور جهان سومی موردنظر فراهم می‌کند. نظریهٔ نظام جهانی برای توضیح سائقه‌های خارجی نشأت گرفته از هستهٔ مرکزی به سمت پایین، به صورت بندی‌های اجتماعی حاشیه‌ای نیازمند است در حالی که از تحلیل وجوه تولید برای دریافت نحوهٔ میانجی شدن فشارهای خارجی در درون خود صورت بندی اجتماعی استفاده می‌شود. هیچک از این دیدگاه‌ها به تنهایی برای درک علل دگرگونی اجتماعی بلندمدت کافی به نظر نمی‌رسد. برعکس، هر سه سطح تحلیل باید مورد بازبینی قرار گیرند و به هم ارتباط داده شوند تا تصویر درست و کاملی از تحول و دگرگونی اجتماعی جهان سوم در بلندمدت به دست آید. نکتهٔ اساسی که در سراسر این مطالعه یادآوری خواهیم کرد، این است که نشان دهیم سه نگرش یاد شده مکمل یکدیگرند و دیگر اینکه دیدگاه‌های وجوه تولید و نظام جهانی کمک بزرگی در حل این معضل اند که الگوی وابستگی را چگونه می‌توان به طریقی ملموس به کار گرفت.

دولت و فرهنگ در دگرگونی اجتماعی

وقتی تأکید جامعه‌شناسی توسعه را بر فرایندهای بلندمدت تغییر اجتماعی می‌گذاریم و به آثار مدون مربوط به جنبش‌های اجتماعی با فرایندهای انفجارآمیز دگرگونی روی می‌آوریم باید دو مفهوم کلیدی دیگر را مورد توجه قرار دهیم: دولت و

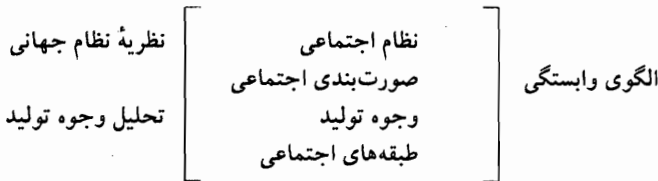
فرهنگ‌های مخالف. نه‌دا اسکاکپول* تلاش کرده است تا در مطالعه انقلاب‌های اجتماعی، دولت را در مرکز صحنه قرار دهد یعنی دولت را یک ساختار خودسامان فرض می‌کند «ساختاری با منطق و منافع خاص خود، که لزوماً با منافع طبقه مسلط جامعه یا مجموعه کامل گروه‌های عضو جامعه سیاسی مترادف نیست و الزاماً با آن ارتباط ندارد»^(۱۰). از نظر اسکاکپول، دولت صرفاً یک عرصه مبارزه طبقات نیست، بلکه یک کلان-ساختار است که زیربنایش را «مجموعه سازمان‌های اداری، انتظامی و نظامی تشکیل می‌دهند و یک مقام اجرایی در رأس سازمان است یا کم و بیش امر هماهنگ‌کنندگی را برعهده دارد»^(۱۱). او در این عرصه قدرت مانوردهی دارد و می‌تواند با طبقه‌های مسلط و در رقابت بر سر منابع جامعه (مالیات‌ها) درافتد، نظم داخلی را حفظ کند و در صحنه بین‌المللی، با سایر دولت‌ها به رقابت پردازد. و درست همین توجه به سطح خصوصاً سیاسی سلطه دولت (و نظام حزبی به شرط وجود داشتن) تحلیل اسکاکپول را تا بدین پایه آموزنده می‌سازد چون می‌گوید بهتر آن است که مارکسیست‌ها تحلیل‌های روابط طبقاتی و توسعه اقتصادی را با نگاهی به «قدرت و ساختار دولت‌های رژیم کهن و روابط سازمان‌های دولتی با ساختارهای طبقاتی درآمیزند»^(۱۲). این به معنای انکار مجادله غنی و دیرپای مارکسیستی در مورد ماهیت دولت، که میان رالف میلیبند، نیکوس پولانزاس، فرد بلاک و شاید هم کوران شربورن جریان داشت، نمی‌باشد چون تمایزی که اینان میان دستگاه دولت با قدرت دولت قایل می‌شوند بر تلفیق نگرش نهادی و روابط طبقاتی با دولت، توسط اسکاکپول تأثیر می‌گذارد. اما اسکاکپول از همه اینان فراتر می‌رود و به سنت مطلقاً غیرمارکسیستی آلکسی دوتوکویل، ماکس وبر و هینتسه رجوع می‌کند.

به همان اندازه که دولت در تجربه‌های توسعه اقتصادهای صنعتی پیشرفته اهمیت دارد، در فرایند توسعه وابسته در مناطق حاشیه‌ای نیز حائز اهمیت است. در ایران قرن بیستم موضع دولت به عنوان دریافت‌کننده و توزیع‌کننده «درآمد عظیم نفت و نقش شاه به عنوان مبتکر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و عملاً تنها داور سیاسی، به ضعف خصلتی طبقه صنعتی سرمایه‌دار افزوده شده و این هر دو با هم نقش درجه اول را در توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به دولت داده‌اند. به طوری که خواهیم دید، این مطلب از

*. Theda Skocpol

نظر تاریخی نیز درست است یعنی از پادشاهی دودمان صفویه، یعنی اوج قدرت ایران، در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) به بعد، در ایران این خواست مطرح بوده که کشور به صورت پادشاهی با مرکزیت قوی درآمد و قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی در

نمودار ۱-۱ سطح مفهومی



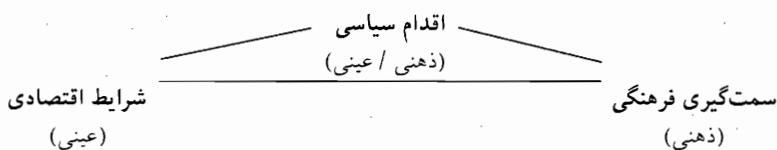
حد زیادی متمرکز شود (گاه در این راه موفق شده و گاه ناکام مانده‌اند). این نقش باعث شده است که دولت از نزدیک در بسیاری از موارد دگرگونی اجتماعی درگیر شود بدین معنی که گاه در تحولات اجتماعی - اقتصادی به عنوان مبتکر آغازگر عمل کرده و گاه خود آماج جنبش‌های سیاسی و اجتماعی اصلاح طلبانه یا انقلابی شده است. در اینجا نیز بازی متقابل دولت و قومیت را می‌توان با بررسی بُعد قبیله‌ای مرکزی، شکل‌گیری و انحلال دودمان‌های پادشاهی از سال ۱۵۰۰ م/۸۷۹ ش تا ۱۸۰۰ م/۱۱۷۹ ش و جدایی تدریجی پیوند دولت با قبیله در عهد قاجار و بالاخص دوران پهلوی به بعد ردیابی کرد. در ایران و شاید هم سایر کشورهای پادشاهی، دولت به طرزی استثنایی با شاه و دربار عجین بوده و بخشی از طبقه حاکم را تشکیل می‌داده است. با این مطلب شاید بتوان توضیح داد چرا دولت آماج ثابت و استوار آن همه جنبش‌های اجتماعی بوده است. چون دولت با شاه (احیاناً منفور) مترادف شمرده می‌شد و از محتوای روشن طبقاتی برخوردار بود بدون آنکه مابقی طبقات مسلط نیز با شاه مترادف دانسته شوند و در مورد دفاع از شاه تعهد یا اجباری داشته باشند. این امر سقوط دولت را آسان‌تر می‌سازد اما به دنبال تغییر نظام، یک رشته مسایل جدی حل نشده باقی می‌ماند.

در دیدگاه‌های نظری اخیر هر چند حساسیت نسبت به اینکه الگوی وابستگی می‌تواند فرایندهای اقتصادی گذار کشورهای جهان سوم به سرمایه‌داری وابسته را تحلیل کند، کمتر شده است؛ اما برای مطالعه ابعاد سیاسی و خاصه فرهنگی این صورت‌بندی‌های

اجتماعی کار چندانی ارائه نشده است. پدیده‌های نظیر، ناسیونالیسم، شکل‌ها و جهت‌گیری‌های فرهنگی قبل سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری جنبش‌های اجتماعی، هیچکدام توسط نظریه نظام جهانی و نظریه تحلیل وجوه تولید و از جمله در تحلیل اسکاکیول از دولت و انقلاب‌های اجتماعی به شکل کامل تئوریزه نشده‌اند^(۱۳) و تأکید دیدگاه‌های تجدیدطلب دهه‌های ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ش و ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش بر ارزش‌های فرهنگی، واکنش منفی طرفداران نگرش اقتصاد سیاسی دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش را برانگیخت و نهایتاً موجب نارسایی‌های فوق‌گردید. امروز نگرش‌های پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر به فرهنگ را باید در کار اندیشمندان گوناگونی نظیر کلیفورد گریتس، ریموند ویلیامز، مارشال سالینز، میشل فوکو، پی‌یر بوردیو، جیمز اسکات و استوارت هال، بار دیگر در مباحث تحول اجتماعی ادغام کرد. ارزیابی نقش یکایک این صاحب‌نظران از حوصله این کتاب خارج است اما یک راه سرراست، می‌تواند بررسی و کار با مفهوم فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و مشروعیت در جهان سوم باشد.

وابستگی به سرمایه خارجی و سلطه دولت بر جامعه، بر رفاه مادی و معنوی گروه‌های گوناگون و طبقات اجتماعی، که باید آنها را در متن روزمره جهت‌گیری‌های سیاسی و فرهنگی خویش «زنده نگاه دارند»، تحمیل می‌شوند و خود نیز توسط آنها شکل می‌گیرند. «فرهنگ سیاسی» ملغمه پیچیده‌ای از فرمول‌بندی‌های ایدئولوژی صریح، فرهنگ و سنن مردم و سمت‌گیری‌های عملی در برابر وضعیت‌ها و محیط‌های موجود است. هر یک از جنبه‌های فوق (به شرط وجود داده‌ها و اطلاعات) باید تحلیل گردد و برای این منظور به کار برده شوند که چرا و چگونه گروه‌های ویژه به این نتیجه می‌رسند که مخالفت با اقتدار دولت عملی است. این نوع فرهنگ‌های سیاسی مقاومت می‌تواند میان روابط «عینی» استثمار و سرکوب با اقدام سیاسی، یک تحرک مداخله‌جویانه تعیین‌کننده ایجاد نمایند (به نمودار ۱-۲ نگاه کنید). منابع فرهنگی در کنار ظرفیت‌های

نمودار ۱-۲ سطوح مفهومی

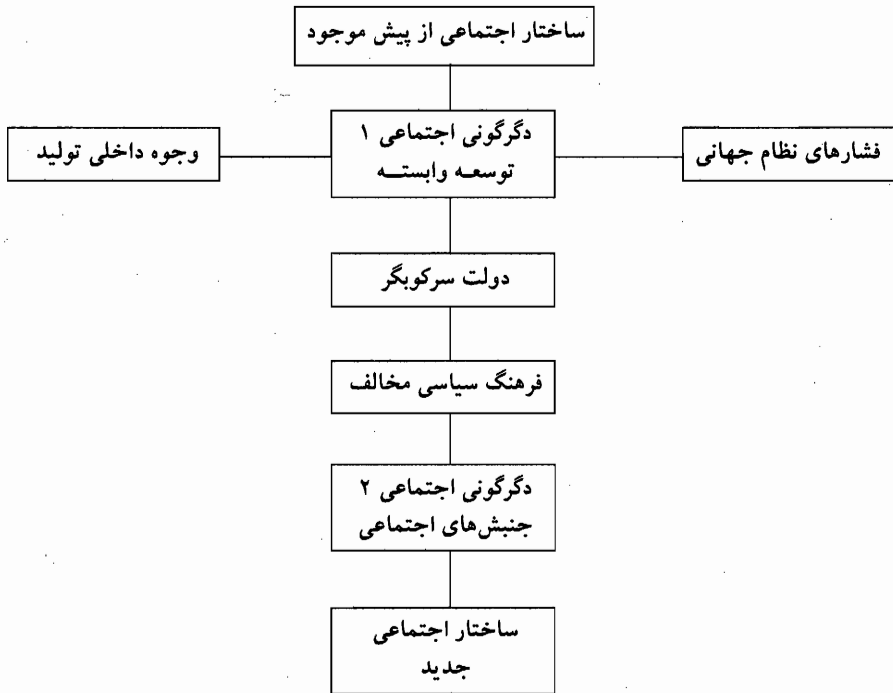


مهم سازمانی، مادی و مانند آن در نظریه بسیج منابع آمده‌اند و چنین می‌نمایند که به تاریخ‌سازی توسط بازیگران احتمالی مربوط می‌شوند. نه تنها فرهنگ‌های مقاومت و مخالفت در جنبش‌های اجتماعی تجسم پیدا می‌کنند بلکه فرهنگ‌های مشروعیت که مورد استفاده گروه‌های حاکم قرار می‌گیرند باید به سهم خویش به مثابه عرصه‌های بالقوه خود سامان پژوهش و تحقیق - که اهمیت علت و معلولی نیز دارند - تلقی گردند. در مورد ایران، به بررسی فرهنگ‌های سیاسی موجود در یک‌یک دوره‌های مورد بحث می‌پردازیم و آنها را عناصر معنی‌دار ثبات اجتماعی و تغییر می‌دانیم.^(۱۴)

یک چارچوب تلفیقی

با این حساب، ما به جای استفاده از یک نظریه عام توسعه جهانی و دگرگونی اجتماعی، از یک الگو و یک چارچوب استفاده می‌کنیم که از پژوهش‌گران می‌خواهد فرایندهای خاص تاریخی شکل‌گیری طبقاتی و شکل‌گیری وجوه تولید را در یک صورت‌بندی معین اجتماعی زیر فشار تلاقی با اقتصاد جهانی دنبال کنند. یکی از راه‌های نشان دادن الگوی همه‌جانبه دگرگونی اجتماعی مورد بحث در فصل حاضر در نمودار ۱-۳ آمده است. نمودار اصلی تحول بلندمدت اجتماعی (دگرگونی اجتماعی ۱) بسط یافته است تا مسیر دوم تحول اجتماعی را که احتمالاً به دنبال آن می‌آید دربرگیرد. هنگامی که از مقابله نظام جهانی با وجوه داخلی تولید در یک کشور جهان سومی، الگوی توسعه وابسته به وجود آید، غالباً (اما نه همیشه) به دولتی سرکوبگر نیاز است که نیروهای اجتماعی آزاد شده در فرایند مزبور را زیر کنترل نگاه دارد. چنین دولتی (و قدرت‌های خارجی حامی آن) به ناگزیر راه را برای جبهه مخالفی هموار می‌سازد که فرهنگ‌های سیاسی موجود در جامعه را پشتوانه خود می‌داند. در شرایط معینی (که باید از نظر تاریخی مشخص شوند و در زمینه ایران در چند دوره موضوع بحث این کتاب، مورد بررسی و آزمایش قرار گرفته‌اند) جنبش‌های اجتماعی دگرگونی طلب پدید می‌آیند. اگر این جنبش‌ها از توان و حدت برخوردار باشند حتی در صورت مغلوب شدن، راه را برای پیدایش و استحکام نهایی یک ساختار اجتماعی جدید هموار می‌سازند. این خود دومین مسیر تحول ساختار اجتماعی را ایجاد می‌نماید. در اینجا لازم است به دو مورد از یافته‌های خود در این کتاب اشاره‌ای داشته

باشیم. همه جنبش‌های اجتماعی عمده و فراگیر ایران در دوره مورد مطالعه ما بر مبنای اجتماعی گسترده‌ای متکی بوده‌اند که من آنها را اتحادهای مردم‌گرایانه می‌نامم (۱۵). توسعه وابسته موجب پیدایش اعتراض‌ها و شکایت‌های طبقات اجتماعی‌ای شده است که از فرهنگ‌های مقاومت متمایزی برخوردارند. ائتلاف‌های مردم‌گرایانه شهری (به دلایل گفته شده در بالا) و دربرگیرنده طبقات مختلف در هنگامه بحران‌های جدی دگرگونی طلب، شانس زیادی برای جانشینی دارند. پیامد این جنبش‌ها دومین نگرش تجربی کلیدی را در اختیار ما می‌گذارد: ایجاد تحول اجتماعی پردامنه با دشواری‌های



نمودار ۱-۳. الگوی دگرگونی اجتماعی

عظیمی همراه خواهد بود. وقتی ائتلاف‌های مردم‌گرای مخالف به درجه‌ای از قدرت دست می‌یابند در معرض از هم پاشیده شدن قرار می‌گیرند و به عناصر اولیه تجزیه

می‌شوند چون میان گروه‌های ائتلافی بر سر نحوه شکل دادن به نظام جدید اختلاف‌های عمیقی پدید می‌آید. شکنندگی نهایی این جنبش‌ها در هر مورد تا عمق، یعنی تا شالوده‌های اجتماعی پیچیده، بینش‌های ایدئولوژی متفاوت و فشارهای پی‌گیر خارجی ردیابی می‌شود.

شایان ذکر است که این یک الگوی پیچیده، علی و تصادفی است^(۱۶) که چندین عامل - نظام جهانی، وجوه تولید، وضعیت‌های وابستگی، ماهیت دولت و فرهنگ‌های سیاسی - را دربر می‌گیرد، عامل‌هایی که باید در تلفیق‌های خاصی برای جنبش‌های اجتماعی آتی شکل بگیرند و متحول شوند. در این الگو، که بر اثر تلفیق نظریه‌های موجود در زمینه جامعه‌شناسی توسعه و دگرگونی اجتماعی تهیه شده است، هر یک از نظریه‌ها به تنهایی وافی به مقصود نیست اما بخشی از الگوی کلی را تشکیل می‌دهند. کار نظری (تئوریک) باید از مطالعه موارد خاصی الهام بگیرد و پیش برود، موارد خاصی که نباید در این یا آن چشم‌انداز خاص زندانی گردد بلکه به شیوه معقول و هوشمندانه‌ای در همه آنها حضور یابد تا بدین وسیله بینایی برای ارزیابی محسنات و کمبودهای شان ایجاد گردد. تنها از این راه بر دانش ما در مورد جهان سوم افزوده می‌شود و فقط از طریق این نوع مطالعات، تلفیق بهتری از نظریه‌ها پدید می‌آید.

در مطالعه حاضر، در منطق روش مقایسه‌ای - تاریخی از دو شیوه استفاده شده است و هر دوی آنها در ارزیابی نحوه اثرگذاری متغیرهای نظری کلیدی بر ساختارهای اجتماعی و فرایندهای دگرگونی در هر یک از چند دوره تاریخی خاص سودمندند.

۱- در هر دوره‌ای که مورد مطالعه قرار می‌گیرد، ایران به طور مختصر با سایر کشورها مقایسه می‌شود. ۲- منطق روش مقایسه‌ای - تاریخی در مورد یک کشور با اهمیت تاریخی و فرهنگی، یعنی ایران، به کار گرفته می‌شود، کشوری که در دوره‌های تاریخی متفاوت، در معرض دگرگونی اجتماعی قرار گرفته است. بدین ترتیب هر چند بخش مهمی از مطالعه به موارد تحول اجتماعی در اواخر سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) تا حال اختصاص یافته است اما فصل‌های اولیه کتاب که به بررسی سده‌های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) تا هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) اختصاص دارند، به خواننده کمک می‌کنند تا به میزان و درجه تأثیرگذاری متغیرهای کلیدی بر روند دگرگونی ایران در قرن بیستم پی ببرد.

مقایسه دقیق و محتاطانه دوره‌های گوناگون قرن بیستم، اهمیت ملاحظه مفصل و ظریف شکل‌ها و محیط‌های در حال تغییر مفاهیمی نظیر وابستگی، فرهنگ‌های مخالف و دولت و تأثیر آنها بر سنخ‌های جنبش‌های اجتماعی مبتلا به ایران را نشان می‌دهد. حاصل کار، یک نوع تحلیل کیفی برهه‌های زمانی است که مواردی از دگرگونی اجتماعی در یک حالت خاص را با همان حالت در مقاطع زمانی گوناگون مقایسه می‌کند.

در فصل‌های بعدی، این چارچوب انتزاعی را در مورد دگرگونی اجتماعی کشورهای جهان سوم به کار می‌گیریم تا در پرتو مورد مشخص یک کشور مهم خاورمیانه‌ای به آن جان تازه‌ای بدهیم. هدف، هم‌آوردجویی با متخصصان مسایل ایران است. می‌خواهیم با آنها در مورد الگوها و علت‌های دگرگونی اجتماعی در کشور مورد علاقه‌شان وارد بحث شویم و هم‌زمان جامعه‌شناسان توسعه و دگرگونی اجتماعی را تشویق کنیم در مورد ارتباط الگوهای جدا از هم و رقیب دوباره بیندیشند، یعنی بر یک مورد پیچیده پربار مطالعه، تمرکز و توجه کنند. هرچند مخاطره‌های ارضای هر یک از این دو قلمرو چندان زیاد نیست اما چشم‌انداز ادغام بهتر نظریه‌ها با داده‌ها در مقایسه با آنچه تاکنون از این نوشته‌ها به دست آمده، شاید تلاش ما را توجیه کند.

پی‌نوشت‌ها

1. Fernando Henrique Cardoso and Enzo Faletto, *Dependency and Development in Latin America*, translated by Marjory Mattingly Urquidí (Berkeley: University of California Press, 1979).

این اثر بین سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۷ نگاشته شد و با عنوان

Dependencia y desarrollo en America Latina (Siglo Veintiuno Editores, SA, 1971).

در ۱۹۷۱ ترجمه انگلیسی با اصلاحاتی در متن، انتشار یافت. شاید دلیل این بازبینی آن بود که بسیاری از مباحث نظریه وابستگی به زبان انگلیسی در دهه ۱۹۷۰ این اثر را به حساب نیاورده بودند. در حالیکه کتاب، به تعدادی از نقدهای آن زمان (و اکنون) پاسخ‌های متقاعدکننده‌ای می‌دهد.

۲. همان، ۲۰، مقدمه.

۳. آثار کلیدی در این زمینه سه جلد از یک اثر ۴ جلدی‌اند که بنا است تاریخ نظام جهانی جدید را در خود داشته باشد و شامل مقاله‌هایی در مورد مسایل نظری و سیاسی جاری است. نگاه کنید به: Immanuel Wallerstein, *The Modern World=System I, II and III* (Cambridge: Cambridge University Press, 1974, 1980, and 1989), and *The Capitalist World Economy. Selected Essays* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).

۴. ایران در زمان صفویه دقیقاً به این عرصه بیرونی تعلق دارد من از این مفهوم سودمند در دو فصل ۲ و ۳ استفاده خواهم کرد.

۵. از نقدهای پربار می‌توان منابع زیر را نام برد:

Theda Skocpol, "Wallerstein's World Capitalist System: A Theoretical and Historical Critique," pp. 1075-1090 in *The American Journal of Sociology*, volume 82, number 5 (1977); Robert Brenner, "The Origins of Capitalist Development: a Critique of Neo-Smithian Marxism," pp. 25-92 in *New Left Review*, number 104 (July-August 1977); Maurice Zeitlin, *The Civil Wars in Chile (or the bourgeois revolutions that never were)* (Princeton: Princeton University Press, 1984), 217-37; Aidan Foster-Carter, "The Modes of Production Controversy," pp. 47-77 in *New Left Review*, number 107 (January-February 1978); and Daniel Garst, "Wallerstein and his Critics," pp. 469-495 in *Theory and Society*, volume 14 (1985). A summary of the various criticisms is offered by Daniel Chirot and Thomas D. Hall, "World-System Theory," pp. 81-106 in *The Annual Review of Sociology*, volume 8 (1982).

۶. تحلیل وجوه تولید به شیوه کلاسیک در «مردم‌شناسی اقتصادی جدید» مارکسیست‌های فرانسوی نظیر موریس گودلیه، امانوئل تری و به‌خصوص پی‌یر فیلیپ ری آمده است. این مطلب در اثر فوستر کارتر با عنوان «جدل وجوه تولید» آمده است. این صاحب‌نظران به بسط نظریه‌های

- فلسوفان ساختارگرای فرانسوی و دانشمندان علوم اجتماعی آن کشور در دهه ۱۹۶۰ - اتین بالیبار، لویی آلتوسر و نیکوس پولاتزاس - پرداخته‌اند.
7. John G. Taylor, *From Modernization to Modes of Production. A Critique of the Sociologies of Development and Underdevelopment* (London: Macmillan, 1979), 106.
 8. Pierre-Philippe Rey, *Les Alliances de classes: Sur l'articulation des modes de production*, followed by *Materialisme historique et luttes de classes* (Paris: François Maspero, 1973), 15, translated and cited by Foster-Carter, "The Modes of Production Controversy," 56.
۹. این ادغام هنوز هم باید ادامه یابد. صاحب‌نظران عمده در این چشم‌اندازهای اساسی در مورد سایر آثار مدون توافق ندارند. به همین سبب کاردوسو و فالتو حتی در چاپ ۱۹۷۹ هیچ اشاره‌ای به تحلیل وجوه تولید یا دیدگاه نظام جهانی والرشتاین نکرده‌اند در حالی که والرشتاین حتی در سال ۱۹۸۹ و چاپ سوم کتاب نظام جهانی نوین از وابستگی با وجوه متکثر تولید سخنی به میان نمی‌آورد. تیلور در کتاب از تجددسازی تا وجوه تولید، فصل کاملی را به نقد «جامعه‌شناسی توسعه‌نیافتگی» اختصاص داده و از متون پُل یاران، پُل سویزی و آندره گوندر فرانک نام برده اما در زمینه روش‌تر کردن نظریه توسعه‌نیافتگی و یا رابطه وابستگی با دیدگاه‌های نظام جهانی سخنی نگفته است. من خود در تلفیقی به نام «چارچوب تاریخی - جامعه‌شناختی مطالعه تحولات بلندمدت جهان سوم» صص ۳۳۰-۳۴۹ در نشریه انسان و جامعه سال ۱۶ شماره ۳ (اوت ۱۹۹۲ / مرداد - شهریور ۱۳۷۱) در این باره صحبت کرده‌ام.
10. Theda Skocpol, *States and Social Revolutions. A Comparative Analysis of France, Russia, and China* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979), 27.
 11. *Ibid.*, 29.
 12. *Ibid.*, 34-35.
۱۳. تأکید بر «روابط عینی» به جای «منافع» نگرش‌ها و ایدئولوژی‌های بازیگرانی خاص «شاید ضعف عمده رهیافت اسکاکپول از درک دگرگونی اجتماعی جهان سوم در حال حاضر و نیز در چشم‌انداز تاریخی است چون جای بسی تأمل است که فرهنگ‌های سیاسی و دینی خاص در نفوذگذاری بر علت‌ها، فرایندها و پیامدهای انقلاب‌های اجتماعی نقش قاطعی داشته باشند. اسکاکپول تا حدی این مطلب را می‌پذیرد و در بخشی با عنوان «دولت بهره‌جو و اسلام شیعه در انقلاب ایران»، صص ۱۶۵-۲۸۴ نشریه نظریه و جامعه، سال ۱۱، شماره ۳ (مه ۱۹۸۲ / اردیبهشت - خرداد ۱۳۶۱) نکات جالبی را در مورد ایران بیان می‌کند.
۱۴. این نکات در نوشته‌های متنوع و فراوانی آمده‌اند از جمله:
- A. Sivanandan, "Imperialism in the Silicon Age," pp. 24-42 in *Monthly Review* (July-August 1980), 25; James C. Scott, *Domination and the Arts of Resistance. Hidden Transcripts* (New Haven and London: Yale University Press, 1990); Craig Jackson Calhoun, "The Radicalism of Tradition: Community Strength or Venerable Disguise and Borrowed Language?" pp. 886-914 in *American Journal of Sociology*, volume 88, number 5 (March 1983); Farideh Farhi, *States and Urban-Based Revolutions: Iran and Nicaragua* (Urbana and Chicago: University of Illinois Press, 1990), chapter 4; William H. Sewell,

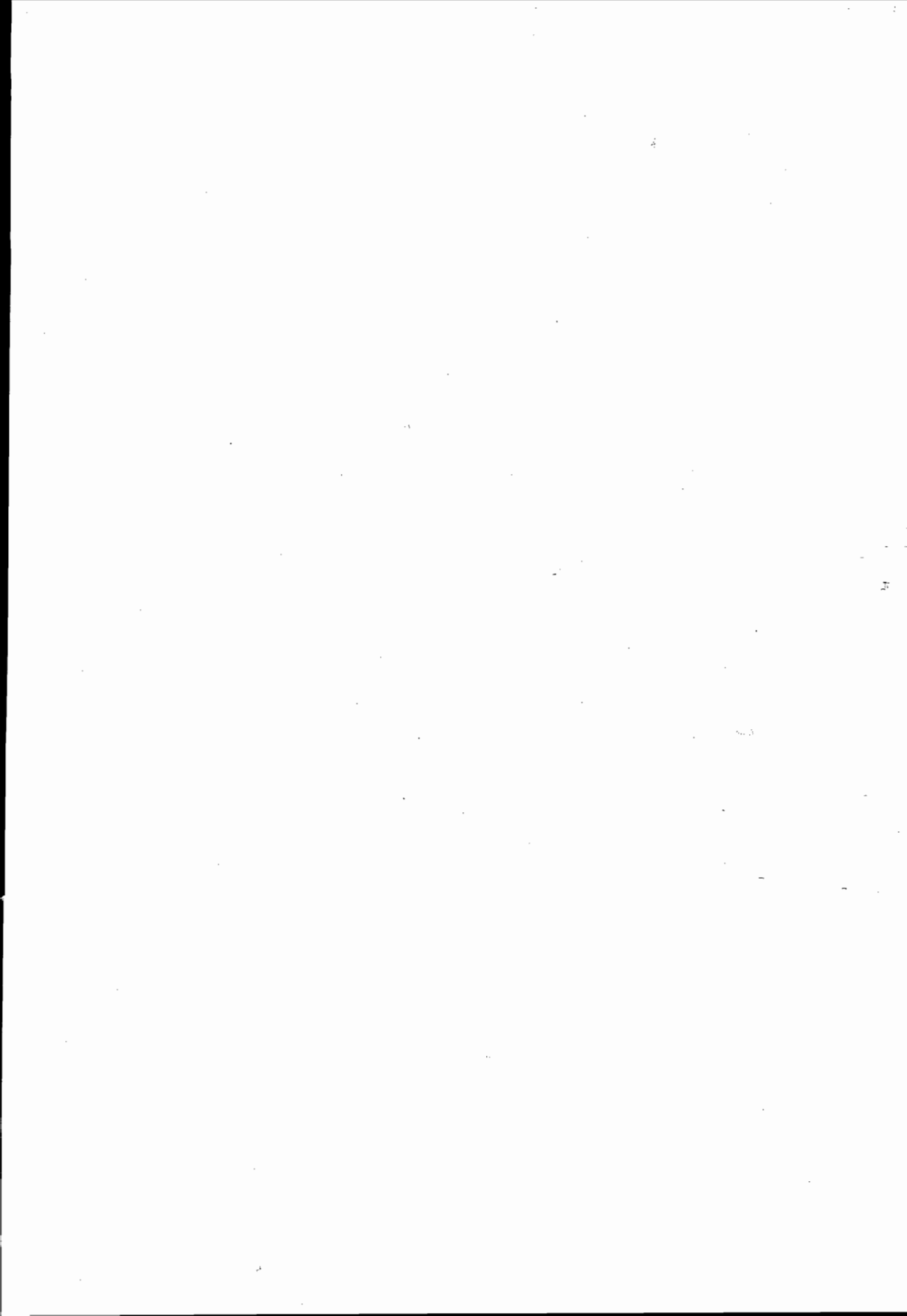
Jr. "Ideologies and Social Revolutions: Reflections on the French Case," pp. 57-85 in *Journal of Modern History*, volume 57, number 1 (March 1985); and Theda Skocpol, "Cultural Idioms and Political Ideologies in the Revolutionary Reconstruction of State Power: A rejoinder to Sewell," pp. 86-96 in *Journal of Modern History*, volume 57, number 1 (March 1985).

۱۵. قصدم از بکارگیری واژه مردم‌گرا مفهوم اکید مورد استفاده در متون و مفاهیم امریکای لاتین نیست که به جنبش‌های اقتدارگرایانه توده‌ای اشاره دارد. من آن را در وجه ایجابی به کار می‌برم تا پایه‌های مردمی و گسترده جنبش‌های اجتماعی ایران را نشان بدهم. جنبش‌هایی که غالباً علیه جباران داخلی و نفوذ خارجی است دموکراتیک و مشارکتی است و کلیت مردم را دربر نمی‌گیرد. اینکه چنان جنبش‌هایی محدودیت‌های خاصی دارند بخش مهمی از بحث را تشکیل می‌دهند.

۱۶. بهترین جامعه‌شناسی کلان تاریخی در جستجوی این نوع پیچیدگی علی است. نگاه کنید به:

Charles D. Ragin, *The comparative Method. Moving Beyond Qualitative and Quantitative Strategies* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1987), 23-25. 17. See *ibid.*, 23, 72.

بخش نخست



ساختار اجتماعی و دگرگونی اجتماعی در ایران ماقبل سرمایه‌داری (۱۵۰۰-۱۸۰۰م/۸۷۹-۱۱۷۹ش)

«ایران از لحاظ ساختار اجتماعی بنیادین، قبل از رخنه غرب چه بود و جامعه ایران امروز به چه صورتی درآمده است؟ اینها پرسش‌هایی هستند که حتی پژوهشگر دقیق هم ممکن است جواب قانع‌کننده‌ای برای‌شان پیدا نکند»^(۱). این سخنان که صحت آنها در مقایسه با زمان نگارش‌شان در ۱۹۵۵م/۱۳۳۴ش تنها اندکی کمتر شده است، سؤالی را مطرح می‌کنند که در بخش اول این مطالعه ما را به خود مشغول خواهد داشت. پژوهشگر امروزی از امتیاز بسیار مهم استفاده از سی سال تلاش تاریخدانانی که روی یک یا چند جنبه از جامعه ایرانی در سده‌های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) تا هجدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) کار کرده‌اند، برخوردار است. اما کار باقیمانده از نوع کوشش برای بهم پیوستن قطعات نقشه معماگونه وسیعی است که پاره‌ای از قطعات آن مفقود و پاره دیگر کاملاً مناسب جای خود نیستند. هدف این نخستین بخش، کشف صور بنیادین شکل‌گیری اجتماعی جامعه ایران در دوران سلسله صفویه است که از ۱۵۰۱م/۸۸۰ش تا ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش* بر ایران حکومت کردند، آنگاه این ساختار اجتماعی را با دگرگونی‌های اجتماعی که طی دوران صفویه و پس از آن رخ داد ارتباط می‌دهیم، دگرگونی‌هایی که در سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) با آمدن و رفتن سریع سلسله‌ها همراه بود و سرانجام منجر به ظهور یک سلسله بادوام اما به مراتب ضعیف‌تر از صفویه، یعنی دودمان قاجار در آستانه قرن نوزدهم شد.

در فصل دوم ساختار اجتماعی دوره صفویه در اوج اقتدار یعنی حدود سال

*. بیشتر منابع ایرانی دوران صفویه را بین سال‌های ۱۵۰۱-۱۷۳۶م یا ۹۰۷-۱۱۴۸ش می‌دانند که با

۱۶۳۰/م/۱۰۰۹ش و درست اندکی بعد از مرگ شاه عباس، مشهورترین پادشاه صفوی، مورد تحلیل تجربی و نظری دقیق قرار می‌گیرد. بعد از مقدمه کوتاهی در زمینه تاریخ به قدرت رسیدن صفویه در حوالی سال ۱۵۰۰/م/۸۷۹ش و مهمترین پیشرفت‌های دهه ۱۶۲۰/م/۱۰۰۰ش، در بخش محوری فصل، به ماهیت دولت صفویه و سه بخش اقتصادی به هم مرتبط صورت‌بندی اجتماعی ایران - شبانکارگی قبیله‌ای*، کشاورزی یکجانشینی** و صنوف تولیدکنندگان شهری - می‌پردازیم. من در اینجا طرح خواهم کرد که ایران ماقبل سرمایه‌داری را نمی‌توان در پرتو تنها یک شیوه تولید - فتودالی یا آسیایی - توضیح داد، مسأله پیچیده‌تر از اینها بوده است. همچنان که نمی‌توان پیوندهای تازه ایجاد شده میان ایران و اقتصاد جنینی جهان سرمایه‌داری اروپایی از سال ۱۵۰۰/م/۸۷۹ش تا ۱۶۳۰/م/۱۰۰۹ش را رابطه و وابستگی نامید. ایران در دوره مزبور برای خود یک امپراتوری قدرتمند جهانی بود. این تصویر تجربی را با نگاهی به برخی جنبه‌های کلیدی ایدئولوژیکی و سیاسی صورت‌بندی اجتماعی ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) تکمیل می‌کنیم و به‌خصوص به تلاش‌های مشروع سازنده سلطنت و مناسباتش با علمای دینی توجه خواهیم داشت اما در ضمن به جهت‌گیری‌های ارزشی و فرهنگی نظامات اجتماعی پایین نیز خواهیم پرداخت.

در فصل سوم به مسیر دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰/م/۸۷۹ش تا ۱۸۰۰/م/۱۷۹ش می‌پردازیم. آنجا، ابتدا انواع دگرگونی اجتماعی در دوران صفویه را شناسایی می‌کنیم و سپس انقلاب‌های دودمانی سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) را با توجه به پویای درونی صورت‌بندی اجتماعی و نقش رشد مناسبات تجاری با غرب در دوره صفویه بررسی خواهیم کرد. دومین محور توضیح ما، وزن همه این عوامل ساختاری در برابر چهره‌های نه‌چندان قوی و مؤثر آخرین پادشاهان صفوی است. تنها با طرح چنان پرسشی در پرتو بررسی دقیق جامعه ایرانی از دیدگاه مختص به خود در این نخستین دوره ارتباط ایران با غرب، می‌توانیم مبنایی ایجاد کنیم که در مقایسه با آن، مراحل بعدی دگرگونی اجتماعی اهمیت پربارتر خود را نشان خواهند داد.

* . Tribal Pastoralism

** . Sedentary agriculture

پی نوشتها

1. Nikki Keddie, "The Impact of the West on Iranian Social History," Ph.D.dissertation, Department of History, University of California, Berkeley (1955), 1.

نیکي کدی بعدها یکی از پرکارترین مورخان انگلیسی زبان تاریخ ایران شد.



صورت‌بندی اجتماعی ایران در حوالی سال ۱۶۳۰م/۱۳۰۹ش

«چگونه فردی می‌تواند ایرانی باشد؟»*

مونتسکیو، نامه‌های ایرانی
۱۷۲۱م/۱۱۰۰ش

فصل حاضر می‌کوشد از طریق نگرستن به ساختار اجتماعی ایران در نیمه نخست قرن هفدهم، به طرح مبانی کلی لازم برای پاسخگویی به سؤال مونتسکیو پردازد. اهمیت سال‌های حوالی ۱۶۳۰م/۱۰۰۹ش از این حقیقت مورد اتفاق ناشی می‌شود که امپراتوری صفویه در سلطنت شاه عباس که از ۱۵۸۷م/۹۶۶ش تا ۱۶۲۹م/۱۰۰۸ش بر ایران حکومت می‌کرد به اوج اقتدار خود رسیده بود. این جامعه، مانند هر جامعه دیگری، حاوی گرایش‌هایی برای تغییر بوده به گونه‌ای که نه با ایران صفوی اوایل قرن شانزدهم شباهت داشت و نه با ایران صفوی اوایل قرن هیجدهم. به همین خاطر نخستین وظیفه، ردیابی موجز تطورات جامعه ایران در دهه ۱۶۲۰م/۱۰۰۰ش است، یعنی همان دوره مورد نظر ما در اینجا.

حکومت سلسله صفویه در مقایسه با سلسله‌هایی که تا قبل از آن بر ایران حکومت کرده بودند عمری طولانی داشت و این نکته را تاریخ‌نگاران یادآور شده‌اند، اما علاوه بر این مشخصه، به قدرت رسیدن دودمان صفوی نیز یک رویداد آغازگر و نقطه عطف در تاریخ نوین ایران محسوب می‌شود. برای این مورد دو دلیل مهم می‌توان اقامه کرد.

۱- پیش از سال ۱۵۰۱م/۸۸۰ش و از آغاز سده هفتم میلادی که عرب‌ها «ایران»

* Comment peut-on être Persan?

را تسخیر کردند این سرزمین یا بخشی از یک امپراتوری پهناورتر بوده و یا بین دودمان‌های ملوک‌الطوایفی تقسیم شده بود؛ ۲- اعلام شیعه به عنوان مذهب دولت جدید آنچنان تأثیری داشت که بعد از گذشت یک قرن، ایران شیعه مذهب را از همسایگان سنی مذهب خود- امپراتوری‌های عثمانی، مغول و ازبک در ترکیه و جهان عرب، هندوستان و آسیای میانه- کاملاً جدا می‌کرد.

نام دودمان صفویه و اصل و نسب آنها به شیخ صفی‌الدین اردبیلی، صوفی اوایل قرن چهاردهم میلادی برمی‌گردد. شیخ صفی‌الدین در شهر اردبیل واقع در شمال باختری ایران پایگاهی ایجاد نمود. جانشینانش به تدریج تعداد قابل توجهی مرید و هوادار، به خصوص از میان قبایل ترکمان ساکن فلات آناتولی به طرف غرب به سمت خود جذب نمودند. همچنین صفویان در حدود سال ۱۴۵۰م/۸۲۹ش نظام صوفیگری را به یک جنبش اجتماعی مبارز تبدیل کردند. رهبر شبه‌الهی جنبش، شیخ جنید، هواداران قبیله‌ای خود را برای نبرد (غزا) با مسیحیان ترابوزان در ساحل دریای سیاه و گرجستان بسیج کرد. وقتی جنید در این جنگ‌ها از پای درآمد، پس از او فرزندش شیخ حیدر سیاست پدر را دنبال کرد. او نیز در سال ۱۴۸۸م/۸۶۷ش در قفقاز کشته شد. نیروهای شیخ حیدر را قزلباش می‌گفتند که به زبان ترکی عثمانی به معنای «سرخ سر» است زیرا کلاه قرمز براقی بر سر می‌نهادند که ۱۲ قطعه سه گوش داشت و نشانه ۱۲ امام شیعه بود. در این میان اسماعیل پسر خردسال شیخ حیدر در انتظار فرصت مناسب خود را از نظرها مخفی داشت تا روزی بخت خود را برای کسب قدرت در شمال باختری ایران بیازماید^(۱).

مشخصه سال‌های دهه ۱۴۹۰م/۸۷۰ش نبردهای شدید بر سر جانشینی در میان سلسله آق‌قویونلو بود. اتحادیه قبایل ترکمان آق‌قویونلو از ۱۴۶۸م/۸۴۷ش بیشتر ایران را در اختیار داشتند. قزوینی، وقایع‌نگار معاصر، به هم‌ریختگی اوضاع سیاسی را چنین توصیف می‌کند: «با ضعیف شدن دولت آق‌قویونلو، سرزمین ایران دستخوش آشفتگی شد... یغما و هجوم متداول گردید و امور کشور، نظم و سازمان خود را از دست داد»^(۲).

قشون قبیله‌ای اسماعیل، در سال‌های ۱۵۰۰م/۸۷۹ش و ۱۵۰۱م/۸۸۰ش چندین بار آق‌قویونلو را شکست داد. تا اینکه او با این پیروزی‌ها توانست در تبریز تاج‌گذاری کند و در ۱۵۰۱م/۸۸۰ش شیعه اثنی‌عشری را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام کرد. طی دهه‌های بعد جمعیت سنی مذهب ایران به تدریج مذهب شیعه را پذیرا شدند.^(۳)

قشون قبیله‌ای صفویه در فاصله سال‌های ۱۵۰۱-۱۵۰۳م/۸۸۰-۸۸۲ش به فتوحات دیگری دست یافت و تقریباً تمامی ایران، از ایالت‌های ساحلی دریای خزر در شمال تا خلیج فارس در جنوب و از بغداد در غرب تا خراسان در شرق را زیر بیرق دولت صفویه درآورد. این توسعه‌طلبی گسترده تنها بوسیله قدرت ارتش دولت عثمانی در سال ۱۵۱۴م/۸۹۳ش، متوقف گردید. شکست شاه اسماعیل در جنگ [چالدران] افسانه‌ی شکست‌ناپذیری او را از بین برد، اما عثمانی‌ها نه توانستند ایران را ضمیمه قلمرو خود سازند و نه موفق شدند مردم را به دست برداشتن از آیین شیعه وادار کنند. برعکس عقب‌نشینی عثمانی بر انسجام دولت صفویه و مذهب شیعه افزود. البته شاه اسماعیل بعد از شکست چالدران تا هنگامی که در سال ۱۵۲۴م/۹۰۳ش درگذشت به هیچ جنگی مبادرت نکرد. از آن پس مبانی مشروعیت دولت صفوی از حکومت الهی و دینی به سوی مفاهیم معمولی حکومت دیوانی - سلطنتی تغییر مکان یافت،^(۴) و مبانی مشروعیت صفویه به عنوان یک حکومت الهی به یک حکومت اداری - سلطنتی تنزل مرتبه یافت.

تهماسب پسر شاه اسماعیل در سال ۱۵۲۴م/۹۰۳ش یعنی در سن ده سالگی به پادشاهی ایران رسید. رؤسای قزلباش که از قبایل ترکمان بودند در فاصله سال‌های ۱۵۲۴-۱۵۲۳م/۹۰۳-۹۱۲ش درگیر ماجراهایی شدند که تا حد جنگ داخلی بالا گرفت و در خلال این جنگ‌ها کوشیدند زمام امور دولت را به دست گیرند. اغتشاشات داخلی هنگامی بر وخامت اوضاع افزود که در سال‌های ۱۵۳۴-۱۵۳۵م/۹۱۳-۹۱۴ش از یک‌ها از شمال خاوری و عثمانی‌ها از غرب به ایران تاختند^(۵). در این هنگام شاه تهماسب کنترل مؤثر اوضاع را در اختیار گرفته بود و تا سال ۱۵۷۶م/۹۵۵ش یعنی قریب ۵۰ سال بر امپراتوری ایران حکومت کرد و قدرت دولت صفوی را منسجم و مستحکم ساخت. شاه تهماسب کوشید میان قبایل قدرتمند موازنه ایجاد کند، او حکومت ایالت‌های بزرگ و کلیدی را به سران قزلباش بخشید و از خانواده‌های دیوانی ایرانی در دستگاه حکومت مرکزی استفاده کرد و حتی تنی چند از اسیران گرجی را به مناصب کشوری برگماشت. سیاست خارجی‌اش اساساً تدافعی بود. پایتخت را از تبریز به قزوین منتقل ساخت تا از هجوم دولت عثمانی دور باشد و در سال ۱۵۵۵م/۹۳۴ش در آماسیه با عثمانی‌ها پیمان صلح منعقد کرد.

با مرگ شاه تهماسب در ۱۵۷۶م/۹۵۵ش بار دیگر دورانی از بی‌ثباتی آغاز شد و رؤسای قزلباش پشت سر مدعیان گوناگون سلطنت قرار گرفتند. سرانجام، بعد از دوازده سال دسیسه داخلی و تهاجم خارجی، عباس نوه هفده ساله شاه تهماسب در اکتبر ۱۵۸۸ (مهر - آبان ۹۶۷) به سلطنت رسید. او به یاری ارتش جدید التاسیس ۴۰ هزار نفری، بار دیگر آرامش را به ایران بازگردانید. در سال ۱۵۹۷م/۹۷۶ش اغلب ایالاتی که تحت حکومت صفویه بودند از درگیری داخلی نجات یافته و حکام خودسر از حکومت ایالت‌ها برکنار شدند. شاه عباس سپس متوجه دشمنان خارجی شد؛ در ۱۵۹۸م/۹۷۷ش خراسان را از ازیب‌ها و در فاصله ۱۶۰۵-۱۶۰۷م/۹۸۴-۹۸۶ش تبریز و گرجستان را از عثمانی‌ها پس گرفت. بدین ترتیب تا سال ۱۶۰۷م/۹۸۶ش شاه عباس عملاً حاکمیت خویش را بر تمامی ایران آنطور که در پیمان آماسیه تعریف شده بود مستقر ساخت (۶).

شاه عباس بر نهادهای عمده جامعه ایران تأثیر عمیقی برجای گذاشت. در دستگاه دیوانی و نیز در ارتش، موازنه تازه و ظریفی میان قزلباش‌های قبیله ترکمان، فارس‌های دستگاه دیوانی و نفرات جدید لشکری و کشوری قفقازی تبار ایجاد نمود. از قدرت قبایل به صورت سازمانی و به شیوه‌های مختلف به نفع قدرت مطلقه سلطنت کاسته شد. در سال‌های ۱۵۹۷-۱۵۹۸م/۹۷۶-۹۷۷ش شاه عباس پایتخت را از قزوین به اصفهان منتقل کرد و در این شهر کارهای عمومی گسترده‌ای صورت داد. تماس‌های سیاسی و بازرگانی با اروپا در زمان حکومت شاه عباس روز به روز بیشتر شد و سرانجام یک آرامش بادوام در تمامی مرزهای کشور حکمفرما گردید. این آرامش که تا پایان سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) ادامه یافت موجب تقویت روابط تجاری در داخل و خارج کشور گردید. با این کار بر امنیت و ثروت کشور نیز افزوده شد. وقتی در سال ۱۶۲۹م/۱۰۰۸ش شاه عباس درگذشت صورت‌بندی اجتماعی ایران در اوج قدرت و استحکام بود.

ماهیت دولت

دولت صفوی را می‌توان با توجه به سه نهاد کلیدی تحلیل کرد: دستگاه دیوانی مرکزی، حکومت ایالت‌ها و ارتش. (۷) شاه و دربار محور دستگاه دیوانی بودند که مرکز آن در

اصفهان بود. بلند مرتبه‌ترین مقام‌های دربار را وزیر اعظم، (وزیر اصلی)، سرداران سپاه، خزانه‌دار دولت، صدر یا بلندپایه‌ترین پیشوای مذهبی تشکیل می‌دادند. در زیر این مقام‌های واقع در بالای هرم قدرت، مناصب و مقام‌های متعددی بود که پزشکان درباری، منجمان، خواجهگان درباری، ملازمان، غلام‌بچگان، هنرمندان و پیشه‌وران ماهر از آن جمله بودند. در تشکیلات دولتی، منشیان، محاسبان مالی وابسته به هر یک از شعب و دوایر دولتی - دربار، کارگاه‌ها، واحد جمع‌آوری مالیات و واحدهای نظامی بودند. اسکندریک منشی می‌گوید در سال ۱۵۷۶م/۹۵۵ش، حدود ۱۵۰۰ مقام درباری، هر یک دارای ۵ تا ۵۰ ملازم و تابع در دربار خدمت می‌کردند؛ جمع این افراد بدون اعضای خانواده‌شان به ۲۰ هزار نفر می‌رسید. جزیی از حق‌الزحمه کارکنان دستگاه دیوان مرکزی به صورت نقدی یا جنسی اما قسمت عمده آن به صورت حواله از بخشی از مالیات ارضی متعلق به دهقانان پرداخت می‌شد.^(۸)

شاه عباس بر کشوری حکومت می‌کرد که از سه گروه قومی بزرگ تشکیل می‌شد: خانواده‌های قدیمی و سرشناس فارس که مناصب دولتی و دیوانی را در اختیار داشتند؛ قبایل ترکمان که پایگاه اصلی صفویه بودند و فرماندهی سپاه و فرمانداری ایالت‌ها را برعهده می‌گرفتند؛ و نخبگان جدیدی از گرجی‌های مسیحی، ارامنه و چرکس‌ها* . گروه اخیر در جنگ‌های قفقاز به اسارت گرفته شدند. اینها با گرویدن به اسلام در دربار ارتقاء یافتند و در اوایل سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) پست‌های مهم لشکری و کشوری را برعهده گرفتند. با مقایسه فهرست امرای عالی‌رتبه ارتش در سال‌های ۱۵۷۶م/۹۵۵ش و ۱۶۲۹م/۱۰۰۸ش متوجه تغییر چشمگیری می‌شویم. در سال ۱۵۷۶م/۹۵۵ش همه این مقام‌ها در اختیار ترکمانان قزلباش بود. اما در سال ۱۶۲۹م/۱۰۰۸ش حدود ۴۰ درصد این مقام‌ها را قزلباش‌ها، ۴۰ درصد را رؤسای قبایل غیرقزلباش (مثل لرها و کردها) و ۲۰ درصد را غلامان قفقازی تبار تشکیل می‌دادند^(۹). نمونه‌های زیادی در دست است که نشان می‌دهد افرادی از طبقه پایین و گمنام به مقام‌های پرنفوذ دست یافته‌اند و برعکس، چهره‌های پرنفوذی که مورد خشم شاه واقع شده بودند، به یکباره سقوط کرده‌اند. شاید این پدیده عمده‌ترین شکل تحرک اجتماعی در دوره صفویه بوده است. شاردن جهانگرد فرانسوی در سیاحت‌نامه‌اش می‌نویسد شاه در انتصاب‌های خود

* چرکس‌ها از اقوام قفقازی ساکن سواحل دریای سیاه بودند. (ویراستار)

مراعات منشأ خانوادگی را نمی‌کند و خود این امر نشان می‌دهد که در ایران هیچگونه اشرافیت موروثی وجود ندارد و ادعا می‌کند تنها در ملاحظات مربوط به مقام، شایستگی و ثروت مطرح بوده است.^(۱۰)

حکومت ولایات نیز علی‌الظاهر میان عناصر گوناگونی از نخبگان تقسیم می‌شد. حکام، «تنها مقدار اندکی وجه نقد به پایتخت می‌فرستادند. اما مقادیر معتدلبه‌ی از تولیدات محلی (بارخانه) را برای سفره‌خانه شاه و کارگاه‌های سلطنتی ارسال می‌کردند.^(۱۱)» علاوه بر این هر حاکم ملزم بود به هنگام جنگ تعداد معینی نیرو برای شرکت در ارتش سلطنتی اعزام دارد. در ازای این خدمات، «حکام از آزادی زیادی در قلمرو خود برخوردار می‌شدند. درآمدهای محلی را جمع‌آوری می‌کردند و منابع محلی را صرف مأموریت‌هایی که به زیردستان‌شان می‌دادند از جمله افواج اعزامی به ارتش سلطنتی می‌نمودند.^(۱۲)» شاردن می‌نویسد: حکام مادام‌العمر منصوب می‌شدند و پسران‌شان می‌توانستند جانشین ایشان گردند. اما بنابر اطلاعاتی که از سده‌های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) و هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) باقی مانده معلوم می‌شود شاهان با رعایت ترتیباتی، از اختیارات خود برای عزل این حکام «موروثی» استفاده می‌کردند.^(۱۳) به نوشته شاردن، حکام دستیارانی داشتند که وابسته به شاه بودند و اعمال آنها را زیر نظر گرفته به شاه گزارش می‌کردند. والی مورد حمایت و در عین حال زیر نظر مأمورانی بود که وضعیت او را به شاه گزارش می‌دادند و خود آنها از وابستگان پادشاه بودند.^(۱۴) هرگاه حاکمی مغضوب واقع می‌شد نه تنها از مقام خویش برکنار می‌گردید بلکه بخش اعظم اموالش نیز مصادره می‌شد. در زمان پادشاه مقتدری همچون شاه‌عباس، دولت مرکزی قدرت خود را بر حکام اعمال می‌کرد، اما قبل و بعد از این پادشاه فرمانروایان ایالت‌ها تقریباً خودمختار بودند.

سومین نهاد بزرگ دولت صفوی - ارتش - در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) ملغمه‌ای از نخبگان قدیمی عشایر و ایلات ایالت‌ها و نیروی تازه تأسیسی بود که شاه‌عباس ایجاد کرد و تحت کنترل مرکز اداره می‌شد. ارتش قبیله‌ای که دولت صفوی را به قدرت رسانید نارسایی و محدودیت خود را در جنگ چالدران در ۱۵۱۴م/۸۹۳ش و شکست در برابر عثمانی نشان داد. همچنین از دیدگاه سلطنت معایب آن در دوران جنگ‌های داخلی سال‌های ۱۵۲۴-۱۵۳۳م/۹۰۳-۹۱۲ش و ۱۵۷۶-۱۵۸۸م/۹۵۵-۹۶۷ش معلوم شد.

اصلاحات کلیدی- آموزش نظامی دهقانان و عشایر ایرانی و نیز سربازان تازه اسلام‌آورده و مجهز کردن آنها به سلاح گرم در مقیاس وسیع- عمدتاً در سال‌های ۱۵۹۸-۱۶۰۰م/۹۷۷-۹۷۹ش روی داد. این نیرو یکی از ارکان سیاست موفق شاه‌عباس در ایجاد مرکزیت و مهار کردن قدرت قبایل و عشایر بود. تعداد واقعی این ارتش کم و زیاد می‌شد اما معمولاً رقمی بین ۷۰ تا ۱۰۰ هزار نفر بود که نیمی از آن را سواره‌نظام عشایر تشکیل می‌داد. امیران این ارتش و نیز نفرات آن، همانند افراد شاغل در دستگاه دیوانی، به عنوان حقوق‌خود، سهمی از درآمد زمین را به صورت حواله دریافت می‌کردند. یک نظامی معمولی بین ۵ تا ۱۲ تومان در سال حقوق می‌گرفت (تومان واحد شمارش در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) و معادل ۱۰ هزار دینار یا ۳/۳ پوند استرلینگ بود)^(۱۵).

متوسط سالانه جمع درآمدها و هزینه سالانه دولت ایران در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) را به دقت نمی‌توان برآورد کرد. در واقع شاید غیرممکن باشد. در تذکره‌الملوک آمده است که درآمد سالانه نقدی دولت در سال‌های دهه ۱۷۲۰م/۱۱۰۰ش برابر ۷۸۳۸۶۲ تومان و هزینه‌ها ۶۲۵۳۲۰ تومان بوده است. این ارقام شامل مقادیر معتابه کالای ارسالی به دربار و نیز نیروی کاری نمی‌شد که شاه می‌توانست به صورت رایگان برای کارهای ساختمانی از اصناف مختلف در خواست کند. با این وجود این ارقام با برآوردهای شاردن برای دهه ۱۷۶۰م/۱۱۴۰ش همخوانی دارد. در سال‌های دهه مزبور درآمد شاه ۷۰۰ هزار تومان (۳۲ میلیون لیور فرانسه) و هزینه‌های درباری ۷۴۴ هزار تومان (۳۴ میلیون لیور) بوده است. اکثریت بخش اعظم- یعنی ۸۳ درصد- درآمد دولت صفوی از انواع مختلف مالیات زمین تأمین می‌گردید. در بخش هزینه‌ها، ارتش قسمت عمده، یعنی ۶۶/۵ درصد کل هزینه‌ها را بنا به برآورد مینورسکی، به خود اختصاص می‌داد (حقوق حکام نیز جزو این رقم منظور شده است)، اما برآورد شاردن در این مورد ۳۸/۲ درصد است. بقیه (به گفته شاردن ۵۰ درصد) عمدتاً صرف پر رونق نگه‌داشتن دربار می‌شد و تنها ۱۱/۸ درصد هزینه‌ها به صورت مولدتری به کارگاه‌های سلطنتی یعنی بخش مولدتر اختصاص می‌یافت^(۱۶).

تراز خالص درآمد و هزینه سالانه در سال ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش مثبت و برابر ۱۶۰ هزار تومان (حدود ۲۰ درصد جمع درآمد) بوده که معادل ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ در

سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) می شده است. این پول در خزانه سلطنتی نگاهداری می شد که در آن دوران ثروت عظیمی در آن انباشته شده بود. به اعتقاد شاردن «شاه صفوی غنی ترین شاه جهان و ثروتمندترین فرد قلمرو سلطنتی خویش است»^(۱۷). مقایسه اجمالی ایران عصر صفویه با پادشاهی های بزرگ اروپای همان زمان در جدول ۱-۲ آمده است. درآمد دولت ایران با درآمد دولت انگلستان قابل مقایسه تر است تا با درآمد دولت استبدادی فرانسه و نظام جمع آوری آن همه مالیات سنگین (البته کمی درآمد نقدی شاه با درآمدهای جنسی جبران می شد)^(۱۸). جالب توجه اینکه تنها یک سوم درآمد انگلستان در سال ۱۷۰۰م/۱۰۷۹ش از مالیات زمین تأمین می گردید و بیشترین مقدار درآمد از حقوق گمرکی و تجاری تأمین می شد. انگلستان این درآمد را عاقلانه در ناوگان بزرگی سرمایه گذاری کرد که بعدها منافع عظیمی برای آن کشور ببار آورد. اگر بتوانیم جدول را تا دهه ۱۶۲۰م/۱۰۰۰ش به عقب ببریم شاید ایران در اوج اقتدار یعنی زمان شاه عباس، به راحتی با کشورهای بزرگ اروپایی پهلو می زده و حتی از آنها برتر بوده، اما دستاوردهای اروپاییان در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) بیش از ایران بوده و ما در فصل سوم علل رکود نسبی (یا حتی مطلق) ایران را بررسی خواهیم کرد.

جدول ۱-۲، انگلستان، فرانسه و ایران حوالی سال ۱۷۰۰م/۱۰۷۹ش

| کشور | جمعیت | درآمد دولت |
|----------|----------------|--|
| ایران | ۶ تا ۱۰ میلیون | جنسی + ۸۰۰۰۰۰۰ تومان |
| انگلستان | ۶ میلیون | ۳/۸ میلیون پوند استرلینگ = ۹۳۰۰۰۰۰ تومان |
| فرانسه | ۱۹ میلیون | ۵۷۷ میلیون فرانک = ۱۲۸۰۰۰۰۰ تومان |

منبع: مینورسکی، تذکره الملوک، ۱۸۶.

یادآوری: ارقام جمعیت ایران بسیار تقریبی است، درآمد انگلستان هم همین طور.

شاردن می گوید درآمد جنسی شاه به مراتب از درآمد نقدی او بیشتر است. (سفرنامه جلد پنجم، ۴۱۵)

طبقه حاکم بر ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش)، یعنی شاه، دیوان سالاران بلندپایه، فرماندهان نظامی و حکام ایالات، به دلیل کنترل نهادهای کلیدی دولت-

دیوان‌سالاری مرکزی، حکومت‌های ایالتی و ارتش - مجموعاً دولت را تشکیل می‌داد. این دولت در کلیت خود کنترل شدیدی بر مابقی جامعه اعمال می‌کرد و بخش اعظم مازاد کلی کشور را در اختیار داشت اما امر دیگری که به همین اندازه مهم است آنکه، این طبقه حاکم از نظر داخلی به گروه‌های متعدد، از نظر منافع تشکیل دهنده خود تجزیه می‌شد. در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش)، رهبران نظامی ایلات دوبار به منظور کسب موقعیت برتر در جامعه ایران، با یکدیگر جنگیدند، یک تنش و تضاد دائمی میان خاندان‌های دیوانسالار فارسی‌زبان با نخبگان قبیله‌ای قزلباش ترکمان بر سر کنترل دولت مرکزی وجود داشت. بعد از سال ۱۵۹۰م/۹۶۹ش شاه عباس ضمن توزیع دوباره قدرت و موازنه آن کوشید اسیران جنگی گرجی و قفقازی و اعقاب آنها را به مقام‌های بالای نظامی و کشوری منصوب کند و از قدرت سران ایلات بکاهد. شاه با ایجاد ارتش دائمی زیر نظر و فرماندهی خویش، قدرت شدیدی را بر حکام ایالات اعمال کرد و وضعیتی را به وجود آورد که هیچ والی‌ای از حکومت مرکزی نافرمانی نکند. دولت صفویه از شاه عباس به بعد به صورت دولت مطلقه‌ای درآمد که وقتی پادشاه مقتدری بر سر کار بود و عناصر متخاصم داخلی را زیر کنترل خود می‌گرفت، به خوبی کار می‌کرد. در این هنگام می‌توانست از مازاد تولید مالیات بگیرد و شالوده اقتصادی خود را مستحکم سازد.

ساختار اقتصادی ایران دهه ۱۶۲۰م/۱۰۰۰ش

برآورد جمعیت ایران در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) دشوار است. برآوردها کل جمعیت را بین ۵ و ۶ تا ۱۰ میلیون نفر، یعنی معادل جمعیت کشور در سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش دانسته‌اند^(۱۹). این ۶ تا ۱۰ میلیون آدم در سه بخش به هم مرتبط اقتصادی یعنی قبایل شبانکاره، دهقانان و روستاییان و پیشه‌وران شهری قرار می‌گرفتند. برآورد جمعیت هر بخش نیز دقیق نیست برای مثال، جمعیت ایلاتی کشور را بین یک چهارم تا نیمی از کل جمعیت برآورد کرده‌اند^(۲۰) (توجه داشته باشیم که بعضی قبیله‌ها مثل کردها دهقانان یکجانشین بوده‌اند نه شبانکاره). با در نظر گرفتن میانگین کل جمعیت و این بخش‌ها، می‌توان گفت ۳۳ تا ۴۰ درصد از ۸ میلیون ایرانی را قبایل تشکیل می‌داده‌اند. یعنی در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) ۳ میلیون ایرانی به صورت قبیله‌ای

زندگی می‌کرده است (در سایر برآوردها این جمعیت بین حداقل ۱/۵ میلیون نفر و حداکثر ۵ میلیون نفر ذکر شده است). ما ابتدا نقش همین بخش وسیع جمعیت را در اقتصاد صفویان مورد تحلیل تجربی قرار می‌دهیم.

بخش شبانکاره و بیابانگرد

از حدود سال ۱۰۰۰ میلادی (۳۷۹ ش) صورت‌بندی اجتماعی ایران شاهد همزیستی و کشمکش متناوب دو گونه اقتصاد سیاسی بوده است: یکی اقتصاد روستائینان و شهرنشینان یک‌جانشین و دیگری اقتصاد شبانکارگان بیابانگرد ترک و مهاجرت مداوم‌شان از آسیای میانه به ایران. قبایل ترکمانی که صفویه را به قدرت رساندند از قدیم به قبیله‌های هفت‌گانه مشهور بوده‌اند: استاجلو، شاملو، تکلو، روملو، ذوالقدر، افشار و قاجار. بعدها واژه قزلباش به حامیان غیرترکمان صفویه و از جمله ترکان آسیای میانه، ایرانیان و کردها نیز اطلاق گردید. اما قبایل شبانکاره ایران در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) بیشتر از اینها بود و به گفته هلفگات «بیش از دویست واحد قبیله‌ای مجزا از هم در پنج گروه قومی عمومی شکل می‌گرفتند (ترکمان، ایرانی، کرد، عرب و بلوچ)»^(۲۱) این واحدهای بزرگ قبیله‌ای از گروه‌های کوچک و بزرگی تشکیل می‌شد که در آنها هرچند خانواده یک کلان (طایفه) و هرچند طایفه یک قبیله را به وجود می‌آوردند و گاه در رأس همه اینها یک ایل (کنفدراسیون) متشکل از چند قبیله قرار می‌گرفت. در دوره صفویه به این بزرگترین واحد اویماق می‌گفتند که گروه سیالی از حامیان نظامی قبیله‌ای بود که هر یک در چارچوب دولت صفوی، شأن و منزلت و نفوذ درخور خویش را داشت.

شبانکارگی مبنای اقتصادی زندگی قبیله‌ای چادرنشین را تشکیل می‌داد. به تدریج که قبایل بیابانگرد دشت‌های آسیای میانه و سپس آسیای صغیر و قفقاز به ایران کوچ کردند و جذب محیط این کشور شدند (کشوری که کوه‌ها و جلگه‌هایش شباهت چندانی با استپ‌ها نداشت) نوعی بیلاق و قشلاق را میان مناطق کوهستانی در تابستان و مناطق جلگه‌ای در زمستان آغاز کردند و به جای جنگ و غارت، با مردم یک‌جانشین شهر و روستای ایران درآمیختند و مراوده سالم‌تری برقرار کردند.^(۲۲) مهمترین هدف فعالیت‌های اقتصادی شبانکارگی، مثل همه اقتصادهای طبیعی، تأمین نیازهای اساسی

از طریق چراندن رمه، اشتغال به صنایع دستی و در مواردی محدود، پرداختن به کشاورزی بود. به‌طور کلی، ابزارهای اساسی تولید جماعت چادر نشین را انواع و اقسام دام و مراتعی تشکیل می‌دهد که دام‌ها روی آن به چرا می‌پردازند. دام نیز برای جامعه، مهمترین اقلام مورد نیاز - غذا (گوشت، پنیر، ماست)، نوشیدنی (شیر)، پوشاک (پشم، پوست)، سوخت (تاپاله)، وسایل حمل و نقل (اسب، شتر، گاو، نر، الاغ) - را فراهم می‌آورد.^(۲۳) چراگاه‌هایی که طوایف مختلف مشترکاً جهت تغذیه دام‌ها از آن استفاده می‌کردند با مرزبندی‌های معینی در بین آنها مشخص می‌گردید. این چراگاه‌ها در «تملک» حقوقی آنها نبود، بلکه ایلخان‌ها هر سال حق استفاده بخشی از مراتع را به تیره‌ای از ایل واگذار می‌کردند. رمه‌ها جزو اموال خصوصی خانواده‌های گسترده بود و فرآورده‌های دامی، ابزارها، وسایل، چادر و اشیاء قیمتی مثل جواهرات نیز اموال خصوصی محسوب می‌شد. تولید به خاطر مبادله با روستاییان و شهرنشینان مسیر بیلاق و قشلاق، مکمل تولید برای مصرف در درون قبیله بود. در این قبیل دادوستدهای پایاپای، دام و فرآورده‌های آن با فرآورده‌های کشاورزی و صنایع دستی مبادله می‌شد. از همین رو بسیاری از تاریخ‌نگاران و مردم‌شناسان از «وابستگی متقابل» عشایر با مردم یکجانشین سخن گفته‌اند، این یک مثال خوب در مورد نحوه همزیستی شیوه‌های مختلف تولید در کنار همدیگر و مراوده متقابل آنها است. دامنه این مراوده‌ها لزوماً به خاطر محدودیت‌های اقتصاد طبیعی شبانکارگی و نیز محدودیت‌های انباشت، به خاطر نیاز به تحرک محدود بود.

قبایل در رابطه با قشربندی داخلی و تخصیص مازاد، به یک ساختار سلسله‌مراتبی متکی بودند.^(۲۴) رؤسای قزلباش (یا امرا) در رأس نظام قبیله‌ای با تعداد بسیار اندک‌شان جزو بزرگترین حشم‌داران (محتشمان) بودند و بخش عمده کارگران وابسته در قاعده هرم جامعه را اجیر می‌کردند. اینان به عنوان شبان یا دهقان انواع فرآورده‌های غذایی، پوشاکی و محل سکونت را برای ارباب فراهم می‌کردند. در بالاترین سطوح جامعه مشتئی افراد بانفوذ بودند که به خاطر در اختیار داشتن مقام‌های بالای نظامی و والیگری، به نظام اقتصادی غیرشبانکارگی تعلق داشتند. بسیاری محتشمان مستقل نیز بودند که هسته مرکزی اقتصاد قبیله‌ای را تشکیل می‌دادند. این رؤسای سطوح پایین یا ریش‌سفیدها، که بین بالاترین سطوح هرم جامعه و رده‌های پایینی قرار می‌گرفتند،

مسئولیت اموری مثل تخصیص مراتع به هر تیره در طول مسیر بیلاق و قشلاق را بر عهده داشتند. رده پایین تر از این ریش سفیدان، افراد قبیله بودند که یا کم و بیش تعدادی حشم داشتند و زندگی شان از آن طریق اداره می شد و یا فاقد مال و حشم بودند و با نگاهداری احشام دیگران به صورت قراردادی زندگی می کردند. به گفته نیکی کدی، نقش های اقتصادی کلیدی بر عهده زنان بود. «زنان قبیله نیز مثل زنان دهقانان روستا بدون حجابند و بیش از مردان به کارهای مختلفی نظیر پشم ریزی، بافندگی، تهیه غذا، کشاورزی و دامداری اشتغال دارند»^(۲۵). کسب اطلاعات بیشتر در مورد زندگی افراد قبیله دشوار است. از یک سو، محدودیت اقتصادی طبیعی اغلب مردم را در همان سطح معیشتی (بخور و نمیر) نگاه می داشته و اخذ مازاد توسط رؤسای قبیله و دولت نیز مزید بر این علت می شده است - عمده ترین شکل های اخذ مالیات، مالیات احشام بوده که از یک هفتم (یا حتی کمتر) تا یک سوم می رسیده است - و از سوی دیگر، در مقایسه با دهقانان یکجانشین، عشایر مسلح، درصد کمتری از مازاد را به رؤسا یا دولت می دادند و به گفته بائوسانی، «بدتر از وضعیت زندگی چادر نشینان، زندگی محروم ترین افراد یکجانشین قبیله و نیز شرایط زندگی دهقانان یکجانشین است»^(۲۶).

در دنیایی کاملاً متفاوت، سران قبیله بودند که مقام های رده بالای نظامی و والیگری را در اختیار داشتند و اندکی پایین تر، افراد مسلح قبیله قرار می گرفتند. رؤسای قبیله هنگامی که از جانب شاه به امیری ارتش یا والیگری منطقه یا منصب اداری منصوب می شدند، منابعی خارج از محدوده قبیله را نیز در اختیار می گرفتند که عمده ترین آنها قدرت جمع آوری مالیات و قدرت مشروع نظامی حوزه ایالت بود. اما در اواخر سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) هرگز قبیله ها نتوانستند سلطه خود را تا بدین اندازه بر اقتصاد تحمیل کنند، چون بر اثر تمهیدات شاه عباس، از قدرت و سلطه سران ایلات و عشایر در حد زیادی کاسته شد.^(۲۷) افراد قبیله در مقام عضو ارتش ایالت ها، یا آنهایی که در جنگ های بزرگ شاه با خارجیان شرکت داشتند، به احتمال زیاد سطح زندگی شان از میانگین سطح زندگی افراد معمولی شبانکاره بالاتر بود. نیروهای قبیله ای شانس بیشتری برای وارد شدن به حوزه اقتصاد پولی داشتند و به مراتب از تحرک اجتماعی بیشتری نسبت به چوپانان معمولی برخوردار بودند. ناگفته نماند که تنها معدودی از افراد هر قبیله می توانستند در ارتش خدمت کنند (یعنی از میان حدود ۳

میلیون چادر نشین تنها ۶۰ هزار نفر). اما اغلب غنایم جنگی سهم رؤسای قبیله می‌باشد. اقتصاد سیاسی قبیله‌ای سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) ایران، در واقع صحنه تضاد و تنش برابری خواهی سنتی با قشر بندی نوین در سطوح مختلف بود. در زیربنای اقتصادی، اعضای قبیله با یکدیگر و با رؤسای بلا فصل خویش به مقتضای خود بسندگی و «دموکراسی خام» زندگی شبانکارگی مربوط می‌شدند. (۲۸) احتمالاً جمع‌آوری مالیات‌ها هم به صرف زور نبوده است. زنان قبیله که در زندگی اقتصادی مشارکت کامل داشتند، با مردان تقریباً برابر بودند؛ در حالی که این برابری زن و مرد در سایر نقاط ایران وجود نداشت. بی شک این ویژگی‌های جماعتی و بدوی، بر شکاف پهناوری که میان رؤسای درجه اول قبیله با انبوه اعضای عادی وجود داشت سرپوش می‌نهاد، شکافی که تقریباً در سراسر طیف گسترده ساختار اجتماعی، مشهود بود، طیفی که در یک سوی آن مشتی از نخبگان، والی و حاکم ایالات بودند و در سوی دیگر انبوهی از افراد قبیله که تولیدکنندگان اصلی به شمار می‌رفتند و زندگی بخور و نمیری داشتند. در زیر بنا نیز میان اعضای جامعه شبانکاره و واحدهای سواره نظام ارتش دائمی صفویه - که از میان ایلات و عشایر برگزیده می‌شدند - شکاف مهم دیگری وجود داشت. بدین ترتیب نابرابری عینی زیادتری میان رؤسا و اعضا مشاهده می‌گردید. اما از زاویه‌ای دیگر، بر اثر روابط معمول، امکان اخذ بخشی از مازاد از شبانکارگان به وجود می‌آمد و به سبب وجود پیوند وفاداری قبیله‌ای، نیروهای قبیله ابزار قابل اعتمادی بودند که به یاری آنها مازاد به مراتب بیشتری از دهقانان یکجانشین اخذ می‌شد.

بخش دهقانی

برآورد جمعیت روستایی ایران و درصد آنها به کل جمعیت کشور در عصر صفویه، همانند مورد شبانکارگان، تنها جنبه تخمینی دارد. اگر برآورد پیشین در مورد ۳۵ تا ۴۰ درصد جمعیت شبانکاره و ۱۰ تا ۱۵ درصد جمعیت شهرنشین را بپذیریم؛ در این صورت روستاییان ایران عصر صفویه بین ۴۵ تا ۵۵ درصد کل جمعیت بوده یعنی بزرگترین بخش جامعه را تشکیل می‌داده‌اند. بدین ترتیب از میان جمعیتی بین ۶ تا ۱۰ میلیون نفر حدود ۲,۷۰۰,۰۰۰ تا ۵ میلیون نفر دهقان بوده‌اند. در هر حال، شاید بتوان گفت رقم ۴ میلیون جمعیت روستایی ایران در آن عصر رقم قابل قبولی بوده است.

واحد اساسی کشاورزی، دهکده بود و در سرتاسر کشور هزاران دهکده دور و نزدیک وجود داشت. خانم لمبتون و سایر پژوهش‌گران می‌گویند در آغاز، دهکده‌های ایران به صورت کمون (جماعتی) بوده است، اما طولی نکشیده که بر اهالی هر روستا اربابی تحمیل شده است.^(۲۹) مینورسکی هم به پیروی از شاردن می‌گوید در ایران عصر صفویه چهار نوع زمین وجود داشت: زمین‌های متعلق به شاه، زمین‌های دولتی، زمین‌های موقوفه و زمین‌های متعلق به افراد.^(۳۰) زمین‌های سلطنتی (خاصه)، املاک خاص پادشاه و اعضای خاندان سلطنتی بود.^(۳۱) در دوره صفویه هم همانند دوران پیش از آن، نوعی ابهام در مفهوم شاه به‌عنوان مالک اسمی (نظری) همه زمین‌های کشور وجود داشت؛ اما در واقعیت امر، تضادهای درونی و سازش‌های فراوان و گوناگونی به چشم می‌خورد. عملاً در دوره صفویه میزان زمین‌های متعلق به شاه حالت ثابتی نداشت و کم و زیاد می‌شد. اغلب زمین‌های پرارزش اطراف اصفهان جزو املاک سلطنتی بود و نیز گیلان و مازندران یعنی مناطق پرورش کرم ابریشم در فاصله سال‌های ۱۵۹۵-۱۵۹۶م/۹۷۴-۹۷۵ش به شاه عباس انتقال یافت. املاک دیوانی یا ممالک، همان املاک دولتی بود و درآمدها و مالیات‌های آنها به خزانه دولت می‌رفت نه به خزانه شخص شاه (هرچند در مواردی مرز بین این دو خزانه مخدوش و تمایزشان از یکدیگر دشوار می‌شود).^(۳۲) کمبود پول نقد در اقتصاد عمدتاً طبیعی، همه دودمان‌های حکومتی از عباسیان در سده دهم میلادی (۲۷۹ تا ۳۷۹ش) به بعد را وادار می‌کرد که از زمین‌های دولتی برای پرداخت هزینه‌های دیوانی و نظامی استفاده کنند. شکل اساسی زمین‌های دولتی در عهد صفویه تیول بود؛ درآمد زمین‌های بزرگی هم که دولت به والیان و حکام (عمدتاً رؤسای قبایل) در حوزه مأموریت‌شان می‌داد و نیز درآمد زمین‌هایی که به جای حقوق به مقام‌های خاصی در ارتش و دیوان‌سالاری واگذار می‌شد، تیول نام داشت. تیول در تئوری موروثی نبود. هرچند عملاً از پدر به پسر می‌رسید اما انتقال مزبور منوط به موافقت شاه بود. دارنده تیول از قدرت قابل توجهی بر دهقانان املاک برخوردار بود و حق داشت آنها را جریمه کند، اما این حق نیز در تئوری موکول به موافقت شاه بود. شاردن می‌نویسد زمین‌های دولتی «بزرگترین بخش قلمرو پادشاهی [صفویه] را تشکیل می‌دهند.»^(۳۳)

زمین‌های وقفی سومین دسته بزرگ املاک ایران در عصر صفویه بودند و بعد از

املاک سلطنتی و دولتی قرار داشتند. موقوفه به املاکی گفته می‌شد که واقف به مقاصد دینی و خیریه اختصاص می‌داد. درآمد وقف عاید گروه خاصی از وظیفه‌خواران - حاکمان شرع، روحانیان تراز اول، یا سادات (اولاد پیامبر) - می‌شد متولی نیز یک دهم عایدات موقوفه را برمی‌داشت. موقوفه قابل خرید و فروش یا انتقال نبود و عمدتاً مشمول مالیات‌های دولتی هم نمی‌شد. ملاکان و از جمله شاه‌عباس املاک خود را به موقوفه تبدیل می‌کردند تا مالیات ندهند، مشمول قوانین ارث قرار نگیرد و مصادره نشود و همچنین خویشان و نزدیکان خود را به عنوان متولی و مسئول املاک وقفی می‌ساختند. در اکثر موارد روحانیان متولی موقوفه می‌شدند تا بدین وسیله اهرم قدرت روحانیت در روستاها تقویت گردد. حاصل این قبیل اقدام‌های وقفی آن بود که در اواخر سلطنت شاه‌عباس، املاک وقفی زیاد شد و شاید از نظر وسعت و میزان بعد از املاک تیولی قرار گرفت. (۳۴)

و سرانجام، آخرین نوع زمین‌داری ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش)، املاک خصوصی بود. هرچند میزان و مساحت دقیق املاکی را که بی‌قید و شرط به افراد تعلق داشت و در مالکیت خصوصی بود نمی‌توان تعیین کرد، اما شواهد فراوانی در منابع آن زمان وجود دارد که با استفاده از آنها حد و حدود تقریبی آنها به دست می‌آید. (۳۵) این واقعیت که بسیاری از افراد املاک «خود» را وقف می‌کردند با این مشخصه که حق واگذاری و دخل و تصرف در اموال‌شان را داشته‌اند، بیشتر نشان‌دهنده آن است که مالکان آن زمین‌ها احساس ناامنی می‌کرده‌اند. پدیده‌ای که در تاریخ سلسله‌های حکومتی ایران همواره مشاهده می‌شود همانا رشد تدریجی املاک خصوصی بر اثر واگذاری زمین‌های دولتی به افراد و خاندان‌ها است. بنانی در این زمینه می‌نویسد: «این حیطة [مالکیت خصوصی] در عصر صفویه بار دیگر توسعه یافت (۳۶)». به نظر می‌رسد در ادوار بعد از صفویه این نوع تملک خصوصی زمین‌ها آنقدر پیش رفته که مالکیت خصوصی از مالکیت تیولی و وقفی پیشی گرفته است. از این گفته دو نتیجه‌گیری کلی می‌توان کرد: مرز میان «حق استفاده [عمری و رقبی]»* و «تملک**» چندان مشخص نبوده است و در اواخر سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) که کنترل قدرتمند مرکزی شاه‌عباسی به تدریج تضعیف گردیده، گرایش بیشتری برای درهم نوردیدن این خط

مرزی پدیدار و تقویت شده است. در دوره مورد بحث کنونی ما، یعنی دهه ۱۶۲۰م/۱۰۰۰ش عمده‌ترین وجوه زمین‌داری به ترتیب عبارت بودند از: زمین‌های دولتی که به صورت تیول واگذار می‌شد، املاک خاصه سلطنتی، زمین‌های وقفی و مالکیت خصوصی بر زمین که در ردیف آخر قرار می‌گرفت.

در زمینه تخصیص مازاد باید گفت اغلب زمین‌ها اعم از سلطنتی، وقفی یا خصوصی، به دهقانان اجاره داده می‌شد. مبنای اجاره نیز شکلی از تقسیم محصول بود. و اینکه دهقان در ازای کاشت زمین مبلغ معینی پول به مالک بپردازد فقط در مورد زمین‌های حاشیه شهری و تنها در سطح محدودی مرسوم بود.^(۳۷) در عمل، سهمی که بابت اجاره زمین پرداخت می‌شد در همه جای کشور یکسان نبود. شاردن از قراردادهای تسهیم محصول (میان دهقانان با شاه یا هر مالک خصوصی) سخن می‌گوید و می‌نویسد کود و آب را گاه دهقان و گاه مالک زمین تأمین می‌کرد. به هنگام برداشت محصول ابتدا بذر سال بعد را کنار می‌گذاشتند و بعد معمولاً یک سوم، تا یک چهارم و گاه نیمی از محصول به مالک می‌رسید و بقیه سهم دهقان می‌شد. بدین ترتیب مالک اعم از شاه یا افراد خصوصی دیگر، سهم عظیمی از محصولات کشاورزی را به خود اختصاص می‌دادند. اگر محصول رضایت‌بخش نبود رعیت در معرض قحطی قرار می‌گرفت (هرچند وقایع نگاران نوشته‌اند که در این قبیل موارد، یا در مالیات‌ها تخفیفی داده می‌شد، یا دهقان اعتراض می‌کرد و موفق می‌شد و یا به وسایلی برای تخفیف گرفتن مالیات‌ها متشبث می‌گردید). دهقانان علاوه بر سهم مالک می‌بایست انواع مالیات‌ها را پرداخت نمایند و برای مالک بیگاری می‌کردند، اما میزان این مالیات‌ها و بیگاری‌ها از نظر کمی و کیفی به اندازه بیگاری سرف‌های اروپایی برای ارباب فئودال نبود.^(۳۸)

در زمینه ارزیابی کلی از وضعیت دهقانان ایران در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) با داده‌های پراکنده و غیرجامعی روبه‌رو هستیم. شاردن که بهترین ارزیابی زمان مزبور را از وضعیت دهقانان به عمل آورده می‌نویسد:

خوب زندگی می‌کنند و با اطمینان می‌گویم دهقانان ایرانی وضعیتی به مراتب بهتر از وضعیت دهقانان در مناطق حاصلخیز اروپا دارند. زنان دهقان ایرانی را فراوان دیده‌ام که گردنبند نقره، آئاره‌های نقره به دست و خلخال نقره یا طلا به پا داشته‌اند. کودکان فراوانی را دیده‌ام که گردنبند و طلسم با خود داشته‌اند. زن و مرد

خوش لباس‌اند. خوب می‌پوشند، کفش‌های خوب به پامی‌کنند، اثاثیه‌خانه‌شان و ظروف آشپزخانه همه خوب است. اما همین افراد در معرض دشنام و کتک مأموران شاه و وزیراند، این هنگامی است که وجه تقاضا شده را به موقع نپردازند، اما البته دشنام و کتک نیز در مورد مردها اجرا می‌شود، زنان در سراسر شرق مورد احترامند و کسی حق دست زدن به آنها را ندارد^(۳۹).

نیکی‌کیدی در تصویر چهره کامل زنان این دوره می‌نویسد زنان کشاورز نیز مانند زنان ایل به‌طور گسترده‌ای در کار کشاورزی مشارکت می‌کنند، غالباً بی‌حجابند و در قالی‌بافی و پارچه‌بافی خانگی نقش مهمی دارند.^(۴۰) شاردن که هم به صفحات شمال باختری ایران رفته و هم چندین بار از اصفهان تا خلیج فارس سفر کرده، می‌نویسد: «[طبقات پایین] جامعه ایرانی در روستا و شهر، از تغذیه خوبی برخوردارند، خوب می‌پوشند و از همه لوازم ضروری بهداشتی لازم استفاده می‌کنند، هرچند حتی به اندازه نصف [فقیرترین افراد جامعه ما در فرانسه] کار نمی‌کنند.»^(۴۱) بی.جی. مارتین در مورد سندی صحبت می‌کند که در سال ۱۵۹۲م/۹۷۱ش به وضعیت «دهقانان پراکنده» روستای کاسجین در خلخال اشاره کرده است، مردمی که:

خانه‌های‌شان را در مناطق دورافتاده می‌سازند تا از اخاذی مقامات یا مالیات سنگین دور بمانند. وجود گروهی از مقامات که وظیفه عمده‌شان، وصول مالیات‌های جورواجور، عوارض، مداخل^{*}، و سایر اخاذی‌ها از رعایای بینوا و سهم‌بران^{**} است، عامل فقر گسترده و سطح زندگی بخور و نمیر در روستاها است.^(۴۲)

بی‌شک زندگی دهقانان ایران در سطح معیشتی (بخور و نمیر) بوده چون اینها منبع عمده درآمد دولت و پشتوانه مالی ارتش، اکثریت روحانیان و زمین‌داران خصوصی بوده‌اند. به دشواری می‌توان با این جمع‌بندی بائوسانی مخالفت کرد که می‌گوید: «شرایط کشاورزان یکجانشین به مراتب از شرایط چادرنشینان بدتر بود^(۴۳)». از سوی دیگر رونق و رفاه عمومی و اوضاع اقتصادی در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) و کنترل قدرتمند مرکزی، موجب شدند که قرن مزبور برای دهقانان ایرانی در مجموع کمتر از سایر ادوار قبلی و بعدی جنبه بهره‌کشی و استثمار داشته باشد. مشاهدات عینی شاردن نیز تأییدی بر این جمع‌بندی است.

*. Exactions

** . Crop-Sharers

بخش شهری

میزان جمعیت شهرنشین ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) نیز مانند جمعیت ایلی و روستایی جنبه تخمینی و برآورد خام دارد. مینورسکی می نویسد سرتامیس هربرت*، جهانگرد انگلیسی، «که تا حدی سنت رسمی شاه عباسی را بازگو می کند، برآورد کرده است که در ایران ۹۰ شهر برج و بارویی و ۴۰ هزار روستا وجود داشته است» (۴۴). برآوردهای اروپاییان آن زمان از جمعیت ایران نشان می دهد که در دوره صفویه به احتمال زیاد جمعیت شهرنشین به یک میلیون نفر می رسیده است. بین یک چهارم تا نیمی از این جمعیت در اصفهان ساکن بوده و بقیه در سایر شهرهای سراسر ایران پراکنده بوده اند. (۴۵) با این رقم باید گفت جمعیت شهری ایران در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) دست کم ۱۵ درصد کل جمعیت کشور بوده است.

محور اولیه و عمده اقتصاد شهری سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) ایران، اصناف بوده اند. پیشه‌وران شهری به فلزکاری، بافندگی، ساختن ظروف فلزی و مانند اینها و نیز کارهایی نظیر خانه سازی، نانوبی، حمل و نقل و سرگرمی های گوناگون اشتغال داشتند. از نظر تعداد، منزلت اجتماعی و ثروت، تفاوت های زیادی میان هر صنف وجود داشت اما در چارچوب کنترل شدید حکومت شهرها توسط صفویه، [اصناف] از نوعی خودسامانی** برخوردار بودند. (۴۶) موضوع پراهمیت ارزیابی مالیاتی است که میان سران اصناف و مقام های دولتی مورد مذاکره و توافق قرار می گرفت. سپس رئیس هر صنف سهم تعیین شده مالیات را با توجه به میزان کسب و کار یکایک اعضا، میان پیشه‌وران سرشکن می نمود. بعضی از اصناف برای دربار خدمات رایگان انجام می دادند. اما تصویر کلی حاکی از تنش و تضاد میان دولت مرکزی بسیار قدرتمند از یک سو و اصناف از سوی دیگر است. دولت مرکزی از مکانیسم هایی نظیر کنترل قیمت و کیفیت، قدرت مالیات بندی و تعیین میزان خدمات کاری مورد تقاضا استفاده می کرد. اصناف نیز با توجه به خودسامانی درونی، در زمینه ای فعالیت می کردند که رونق اقتصادی روبه گسترش داشت و از هر جهت نفعی و درآمدی در آن متصور بود. (۴۷)

در درون هر صنف سه درجه کاری وجود داشت: شاگرد (پادو)، خلیفه

* Sir Thomas Herbert

** Self-administration

(وَرَدست)* و استاد. معمولاً هر صنعتی به صورت حرفه خانوادگی باقی می‌ماند یعنی پسران در نزد پدر شاگردی می‌کردند و بعد خود استاد می‌شدند؛ هرچند در موارد زیادی، استاد به جای پسران خود، شاگرد و خلیفه را از افراد غیر برمی‌گزید و برعکس پسران استاد نزد دیگران شاگردی می‌کردند.^(۴۸) به رغم شواهد پراکنده شاید بتوان گفت در عصر صفویه نوعی سلسله مراتب کارگران و تولیدکنندگان جزء وجود داشته است که در رأس این سلسله مراتب، سران صنف بودند که در کارگاه‌های خود قرار داشتند، سپس استادکاران ماهری بودند که برای حامیان ثروتمند خود کار می‌کردند، بعد وردست‌ها (خلیفه‌ها) بودند که مهارت کاری داشتند اما از وسایل کار و مغازه محروم بودند و بنابراین در میدان شاه دکانی اجاره می‌کردند یا برای استاد کار می‌کردند و یا تولیدات خود را به پیشه‌وران و کسبه صاحب مغازه می‌فروختند. در پایین هرم سلسله مراتب، کارگران ماهر و ناماهر (پادوها) و دوره‌گردها قرار می‌گرفتند که به طبقه‌های فقیرتر شهری و روستاهای همجوار شهرها خدمات می‌دادند، شاگردهای اینان نیز [به توبه خود] به امید روزی بودند که مانند استاد، مهارتی کسب کنند و سرمایه‌ای از آن خود داشته باشند.^(۴۹)

مهمترین کالایی که در ایران عصر صفویه تولید می‌شد پارچه بود. پارچه‌های این عصر از انواع و اقسام مواد اولیه گوناگون و با شیوه‌های متنوع تهیه می‌شد. چنین پیدا است که تاجران، پیشه‌وران شهری و روستایی و خود شاه در تولید و فروش بسیاری از فرآورده‌های پارچه‌ای، سهمی داشته‌اند. بافندگی، محور «صنایع» ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) را تشکیل می‌داده و به رغم تعدیات تاجران و شاهان، به احتمال زیاد، بافندگان پارچه جزو قدرتمندترین اصناف زمان صفویه بوده‌اند تا به آنجا که می‌توانسته‌اند نسبت به میزان بالای مالیات، به دولت اعتراض کنند.^(۵۰) سایر صنایع عمده این دوره عبارت بودند از چینی و کاشی، جنگ‌افزارهای با کیفیت مرغوب، چرم و صنایع چرمی، مینا، جواهر، رنگ، کاغذ و صابون. در ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش)، پیشه‌وران و صنعت‌گران نیازهای متنوع جامعه را به خوبی تأمین می‌کردند و پاره‌ای از فرآورده‌های آنها در سطح بین‌المللی می‌درخشید (مانند قالی، فرآورده‌های پارچه‌ای، سفالین و فلزی)؛ در پاره‌ای از زمینه‌ها نیز (ساعت‌سازی، تسلیحات و چاپ)

اصولاً به پای اروپا نمی‌رسیدند. اما با درگیر شدن در رقابت جهانی، در صنایع پرتولید و سودآور - یعنی انواع و اقسام صنایع دستی - روی پای خود بودند. (۵۱)

دومین بخش عمده اقتصاد شهری، فعالیت‌های تولیدی در کارگاه‌های سلطنتی بود. از مهمترین اینها بیش از ۳۰ کارگاه بزرگ سلطنتی را می‌توان نام برد که افزون بر ۵۰۰۰ کارگر در طیف گسترده‌ای از امور - از خدمات کاخی و آشپزخانه سلطنتی گرفته تا کارهای پیشه‌وری و صناعتی - فعالیت داشتند. بودجه کل این کارگاه‌ها ۴ تا ۵ میلیون لیور فرانسه (بیش از ۱۰۰ هزار تومان)، یعنی یک هفتم یا یک هشتم کل هزینه‌های حکومتی بود. (۵۲)

پیشه‌وران و هنرمندان در کارگاه‌های سلطنتی از شرایط کاری، دستمزدها و مزایای خوبی برخوردار بودند. علاوه بر اینها یک رشته «کارگاه‌های» گوناگون ویژه سلطنتی نیز وجود داشت که هزاران کارگر در آنها به پارچه‌بافی، قالی‌بافی و چینی‌سازی مشغول بودند و شاه بدین ترتیب (حتی اگر خدمه دربار، دیوانی و ارتشی را به حساب نیاوریم) بزرگترین کارفرمای کشور محسوب می‌شد. پاره‌ای از فرآورده‌ها، خاصه قالی و پارچه‌های حریر برای مصرف در دربار یا صدور به خارج از کشور و عمدتاً هندوستان و اروپا تولید می‌شد.

بنا بر پاره‌ای از منابع، حجم دادوستد در ایران عصر صفویه نسبتاً کم بوده است. اقتصاد تقریباً غیرپولی، نقش بزرگ بخش کشاورزی، مشکلات حمل و نقل، سیاست اقتصادی شاهانه و عوامل دیگر از علل محدود بودن تجارت به حساب می‌آیند. (۵۳) اما با همه اینها، بازرگانان نقش مهمی در اقتصاد کشور داشتند. بازرگانان از سازمان‌های دائمی شبیه تشکیلات اصناف برخوردار نبودند، بلکه در گروه‌های کوچکتر و براساس منشأ شهری، ملیتی، مذهبی، یا سلک بازرگانی در نوعی گروه‌بندی سست، فعالیت می‌کردند و این تا حدی از نفوذشان می‌کاست. آنان برخلاف اصناف، مالیات کارگاه و مغازه نمی‌پرداختند اما بر کالاهایی که وارد می‌کردند مالیاتی به صورت عوارض گمرکی تعلق می‌گرفت. تاجران ایرانی کلاً بر بازار داخلی سیطره داشتند اما در تجارت خارجی از نفوذ چندانی برخوردار نبودند. حلقه‌های واسطه و کلیدی تجارت داخلی و خارجی ایران عصر صفویه، بازرگانان ارمنی بودند که شاه‌عباس در سال ۱۶۰۴/۹۸۳ش و طی نبردهای قفقاز آنان را به زور به داخل ایران کوچاند و در اصفهان مقیم ساخت. این بازرگانان که با تجار ارمنی در امپراتوری‌های عثمانی، هند و سرزمین‌های اروپا روابط

بازرگانی داشتند، از شاه ایران امتیاز خاص صدور ابریشم از ایران را دریافت نمودند و علاوه بر اینها در فعالیت‌های بازرگانی خویش نیز مستقل عمل می‌کردند.^(۵۴) به رغم ثروتی که بازرگانان ایرانی و ارمنی به هم زدند، چنین به نظر می‌رسد که در مجموع در امر انباشت سرمایه [برخلاف بازرگانان اروپایی]، به عنوان یک طبقه، با محدودیت‌هایی روبه‌رو بوده‌اند و ناگزیر با اولویت‌های بخش تولیدی و تجاری سلطنتی و نیز خط‌مشی اقتصادی دولت صفویه کنار می‌آمده‌اند. همین که ثروت بازرگانان نامبرده از حد معینی می‌گذشت ترجیح می‌دادند پول خود را [به جای سرمایه‌گذاری در صنعت و تجارت بیشتر] پس‌انداز نمایند یا در خرید زمین صرف کنند، زیرا سود آن از درآمد عمده‌فروشی یا از تفاوت قیمت‌ها در مناطق مختلف کشور زیادتر می‌شد. قدر مسلم این است که هنوز ایران آن زمان به تولید سرمایه‌داری واقعی براساس کار مزدبگیری گام نهاده بود.^(۵۵)

از دیگر گروه‌های عمده شهری ایران عصر صفویه می‌توان روحانیان، طبقه‌های شهری پایین، زنان و اقلیت‌های دینی را نام برد. به اعتقاد نیکی کدی، «علما» واژه‌ای است که به نادرست در مورد روحانیون به کار گرفته می‌شده است چون نقش روحانیت، واسطه شدن میان مردم و خدا نیست بلکه اجرای قوانین شرع، تعلیم، سرپرستی امور خیریه و مانند اینها است. بدین ترتیب، اینها نقشی به مراتب گسترده‌تر از نقش روحانیت مسیحی برعهده دارند».^(۵۶) برای تشریح و توضیح تفاوت‌ها و تفکیک‌های درونی روحانیت عصر صفویه به چند طریق می‌توان عمل کرد. یکی از معیارها، معیار سیاسی یعنی فرق‌گذاری میان روحانیانی است که منصوب دولتند و روحانیانی که از سوی مردم به عنوان فقیه و عالم برگزیده می‌شوند. اما اخیراً سعید امیرارجمند این تمایز را به شیوه تازه‌ای بیان داشته است و می‌نویسد در یک طرف از بُعد فرهنگی و سیاسی - اقتصادی، طبقه‌ای از روحانیان سرشناس ایرانی قرار داشته‌اند که عمدتاً از خانواده‌های ملاک بوده و در زمان صفویه به مذهب شیعه گرویده‌اند؛ اینها بر نهاد روحانیت اعمال کنترل می‌کرده‌اند و در سوی دیگر گروهی جدید از روحانیان شیعی مذهب از سرزمین‌های عربی بوده‌اند که بعضی به مقام‌های بالا نیز منصوب شده و برخی حالت طلبگی مستقل خود را حفظ کرده‌اند.^(۵۷) الگوی کاملاً پیچیده همکاری و رقابت این دو گروه، با پیدایش مجتهدان یعنی روحانیت متخصص به پایان رسید. ما در فصل سوم این کتاب به

نقش مبارزه دو گروه بالا در سقوط دولت صفوی اشاره خواهیم کرد. سرانجام، می توان به زیربناهای مادی گوناگونی که گروه های مختلف روحانی را از هم جدا می کند اشاره کرد. از جمله باید به نقش مالکیت زمین یا تصدی مقام های بالای دولتی توسط بعضی از روحانیان (جزئی از طبقه حاکم ایران)؛ نقش مستقل و طبقه متوسط یا بالای بسیاری از روحانیان که از راه پیوند و زناشویی، اقامت یا کارکرد اقتصادی با بازار ارتباط پیدا می کردند و ساداتی که جزو زمین داران خرده پا یا گروه های شهری طبقه متوسط بودند؛ و گروه های درویش عمدتاً از طبقات پایین و ساداتی که از نظر اقتصادی در حاشیه شهری و روستایی حضور داشتند، اشاره کرد. (۵۸)

به حضور محرومان و بینوایان شهری که در لایه های زیرین پیشه وران تهیدست شهری قرار می گرفتند، نیز در پاره ای منابع اشاره شده است. به نوشته اولئاریوس* لایه های تحتانی جامعه شهری اصفهان را «واژه های شهری**» تشکیل می دادند که در میکده ها پرسه می زدند، در حالی که طبقه های بالای شهر در قهوه خانه ها و چایخانه ها، یعنی پاتوق شاعران و مورخان رفت و آمد داشتند. این نکته را به وضوح از تعداد زیاد قمارخانه ها، شیره کش خانه ها و روسپی خانه های شهرهای ایران دوره صفویه می توان دریافت. وقتی شاردن با همراه ایرانی خود از جلو گدایی گذشت و آن همراه چیزی به گدا نداد، شاردن علت را جویا شد. او جواب داد: «در مملکت، فقیری که به حد گدایی کردن برسد وجود ندارد و این سگی که جلو ما پارس می کند ارقه ای است که از تنبلی به گدایی افتاده است. نگاهش کن. از بس که خورده دارد می ترکد.» (۵۹) به اعتقاد شاردن حتی تهیدست ترین مردم ایران در روستا یا شهر از تغذیه و پوشاک خوب برخوردار بودند، در حالی که به اندازه نصف تهیدستان اروپایی هم کار نمی کردند. اسکندریک منشی نیز به «زنان و مردان نیازمند و تهیدست در اغلب شهرهای بزرگ» اشاره دارد. (۶۰) در مورد زنان شهری همه قشرها و طبقات، منابع تقریباً چیز زیادی نگفته اند اما قدر مسلم آن است که اغلب زنان در فعالیت های مولد خانگی - آشپزی، نظافت، بچه داری و بافتن و دوختن لباس - شرکت داشته اند. البته زنان طبقات بالا اغلب کار نمی کرده اند، زنان شهری نیز حجاب داشته اند و از کل جامعه جدا بوده اند. (۶۱) کدی در مورد سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) ایران می نویسد: بعضی زنان تحت آموزش

* Olearius

** The Scums of the Town

خواندن و نوشتن قرار می‌گرفتند و در زمینه‌های بهداشت و درمان، مذهبی و تجاری به جامعه کمک می‌کرده‌اند.^(۶۲) زنان بنا به تعلیم شریعت اسلام، نصف مردان ارث می‌برند، هرچند به گفته کدی این امر «و نیز این مسأله که زن متأهل می‌توانسته اموال خود را برای خویش نگاه دارد، زن ایرانی را تا قبل از قرن مزبور در وضعیتی بهتر از زنان غرب قرار می‌داده است.»^(۶۳)

آخرین گروه شهری مورد بحث ما، که آن هم خطوط طبقاتی را درمی‌نوردد، اقلیت‌های مذهبی ایران است. در بالا به فعالیت‌های تجاری بازرگانان ارمنی اشاره شد؛ در اینجا اضافه می‌کنیم که پیشه‌وران و صنعت‌گران ماهر و هنرمندی در میان این جامعه اقلیت وجود داشت. کیوانی فهرست کاملی از فعالیت‌های اقتصادی ۳۰ تا ۳۵ هزار یهودی و از جمله زنان این اقلیت تهیه کرده است: «بخش‌های بزرگی از اینان جزو بافندگان، رنگ‌رزان، زرگران، جواهرسازان، داروسازها، تولیدکنندگان شراب و فروشندگان آن، دلالان، فروشندگان و خریداران کالاهای دست دوم، مطرب‌ها، رقصندگان، خوانندگان و دست‌فروشان دوره‌گرد بودند. در امور قابلگی و بسیاری امور زنانه از جمله دل‌الگی نیز دست داشتند یعنی پیام‌هایی را از زنان حرم مسلمانان به خارج می‌بردند، معجون جادویی عشق درست می‌کردند و داستان‌سرایان قابلی بودند.»^(۶۴) اما از سوی دیگر، به نوشته امرسون، بسیاری از افراد اقلیت واقعاً فقیر و تهیدست بودند و عده‌ای نیز به این فقر تظاهر می‌کردند، جان مالکوم مورخ اوایل سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) می‌گوید اقلیت‌ها در مجموع مردمی فقیر بودند.^(۶۵) در مورد جامعه زرتشتیان، شاردن می‌نویسد اینها جمعاً حدود ۸۰ هزار نفر می‌شدند که در سراسر ایران پراکنده بودند اما بخش بزرگی از آنان در کرمان و یزد اقامت داشتند. زرتشتیان عمدتاً کارگران کشاورزی و بافندگی بودند و صنعتگر و بازرگان به ندرت در میان‌شان یافت می‌شد. معدودی از آنها به خواندن و نوشتن می‌پرداختند و اغلب‌شان تهیدست بودند.^(۶۶)

بازرگانی خارجی در مناسبات با غرب در سال‌های دهه ۱۶۳۰م/۱۰۱۰ش

ایران از نظر روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و دیپلماتیک با غرب دارای تاریخی طولانی است که سابقه آن به جنگ‌های پادشاهان هخامنشی با یونانیان در سده

پنجم پیش از میلاد می‌رسد، اما در قرون تاریک [اروپا] و اوایل قرون وسطی، که ابتدا اسلام و سپس امپراتوری عثمانی در منطقه ظاهر شدند، رابطه و تماس ایران با غرب قطع شد. روابط عمده ایران در آن زمان با همسایگان نزدیک خویش، عثمانی در غرب و هندوستان در شرق بود. در سده سیزدهم میلادی (۵۷۹ تا ۶۷۹ ش) روابط بازرگانی میان ایران و دولت شهرهای جنوا و ونیز در ایتالیا آغاز گردید و در سده‌های چهاردهم (۶۷۹ تا ۷۷۹ ش) و پانزدهم (۷۷۹ تا ۸۷۹ ش) ایرانیان با آهنگی فزاینده از طریق آسیای صغیر (آناتولی) در بورسا (عثمانی) و بندرهای مدیترانه شرقی با بازرگانان اروپایی مراوده برقرار کردند. در سده پانزدهم (۷۷۹ تا ۸۷۹ ش) صنایع ابریشم اروپا گسترش زیادی یافت، بورسا به صورت بازار بین‌المللی ابریشم خام درآمد و ایران عمده‌ترین منبع تولید ابریشم در خاورمیانه شد. (۶۷)

تشکیل دولت شیعی مذهب صفویه در ۱۵۰۱ م/ ۸۸۰ ش در ایران، معادله موجود را شدیداً برهم زد، زیرا شکل‌گیری دولت صفوی سرآغاز یک رشته مخاصمه‌های طولانی یا جنگ‌های خونین میان دولت‌های صفوی و عثمانی شد. اوج این درگیری‌ها در سال‌های ۱۵۱۲-۱۵۵۵ م/ ۸۹۱-۹۳۴ ش و دهه ۱۵۸۰ م/ ۹۶۰ ش تا سال ۱۶۱۶ م/ ۹۹۵ ش بود. با این درگیری‌ها الگوهای تجارتنی گذشته شدیداً آسیب دید. اگرچه «تجارت اندک» بازرگانان کوچک در وسعتی گسترده، در سراسر سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) ادامه یافت اما جنگ‌ها و تعرفه‌های بالای گمرکی زمان صلح موجب قطع خط بازرگانی ابریشم شد و بورسا از اعتبار سابق افتاد. در حکومت شاه‌عباس و آغاز سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش)، ایران و اروپا با توجه به علائق بازرگانی و نظامی تصمیم گرفتند قدرت مداخله‌گر عثمانی را محاصره و تضعیف کنند. کلید سیاست شاه‌عباس در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی، ایجاد انحصار صفوی بر صادرات پرارزش ابریشم خام در ۱۶۱۹ م/ ۹۹۸ ش و تلاش در پیدا کردن راه جدید آبی از طریق روسیه یا خلیج فارس برای جایگزین کردن راه خشکی قدیمی عثمانی بود. شاه‌عباس درآمد یک سوم ابریشم خام تولید شده در ایران را به عنوان سهم شاهانه برمی‌داشت و بقیه آن را به قیمت ثابت میان تولیدکنندگان تقسیم می‌کرد. هر کس جز دولت می‌خواست به صدور ابریشم از ایران مبادرت ورزد می‌بایست عوارض گمرکی زیادی به دولت بدهد. غالباً از اولتاریوس نقل شده است که کل محصول ابریشم خام ایران سالانه ۲۰ هزار عدل (۲ هزار تن) بوده

است؛ به اعتقاد این‌تالیک در دهه ۱۶۲۰م/۱۰۰۰ش رقم یک‌هزار تن شاید به واقعیت نزدیکتر باشد و دو سوم این مقدار به اروپا صادر می‌شده است. (۶۸)

از دیدگاه ایران، ابریشم خام کالای کلیدی صادراتی بود و بعد از آن با فاصله زیادی به ترتیب پارچه‌های حریر، قالی، پشم، سنگ‌های قیمتی مثل فیروزه، خشکبار و تنباکو قرار می‌گرفت. اما از دید جهانی، ابریشم تنها کالایی بود که با الگوی تجارت بین‌المللی همخوانی داشت، تجارتی که تازه در حال پیدایش بود و دو عنصر اساسی دیگر تجارت جهانی را ادویه خاور دور و طلای شمش قاره آمریکا تشکیل می‌دادند. این جریان‌ها تا حدی در ایران به هم می‌رسیدند و به نوشته اولثاریوس: «هیچ کشوری در آسیا یا حتی در اروپا وجود ندارد که بازرگانانش را به اصفهان گسیل ندارد، جایی که بعضی به عمده‌فروشی و بعضی نیز به خرده‌فروشی اشتغال دارند ... [از جمله این بازرگانان ۱۲ هزار هندی و تاتار، ترک، یهودی، ارمنی، گرجی، انگلیسی، هلندی، فرانسوی، ایتالیایی و اسپانیایی را می‌توان نام برد.]» (۶۹) با نگاهی دقیق‌تر به پیدایش و تحول بازرگانی بین‌المللی ایران با اروپا و آسیا از سال ۱۵۰۰م/۸۷۹ش تا ۱۶۳۰م/۱۰۰۹ش به رابطه جدید و گسترده تجاری با غرب پی می‌بریم. رابطه‌ای دوجانبه و تقریباً هم‌تراز در چارچوب نظام جهانی اروپا، محوری که تازه در حال پیدایش بود. تجارت ایتالیا در سال ۱۶۰۰م/۹۷۹ش به اوج رسید و بعد به دلیل بحران و رقابت، سیر نزولی پیمود. پرتغالی‌ها که می‌خواستند سلطه نظامی بر آسیا برقرار سازند بر اثر قدرت نظامی صفویه در ۱۶۲۲م/۱۰۰۱ش شکست خوردند، ایران در آن سال به یاری نیروی دریایی انگلستان توانست پرتغالی‌ها را از جزیره‌های قشم و هرمز بیرون اندازد و مرکز تجارت را به بندر گمبرون با نام جدید بندرعباس به خاک اصلی ایران منتقل نماید.

انگلیسی‌ها، هلندی‌ها و بعد فرانسویان، در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش)، ابتدا نه به عنوان دشمن و با نیروی نظامی بلکه به عنوان تاجر وارد ایران شدند. کمپانی هند شرقی انگلیس بعد از سال ۱۶۱۵م/۹۹۴ش به مدار اقتصادی ایران کشیده شد. این کار به دو دلیل صورت گرفت: خرید ابریشم به‌طور مستقیم از ایران که تولیدکننده اصلی بود و صدور بسیاری از کالاهای اروپایی و آسیایی به ایران به جای پرداخت پول نقد ابریشم. (۷۰)

موفقیت کمپانی تا سال ۱۶۳۰م/۱۰۰۹ش در هر دو مورد محدود بود، هرچند

موفقیت‌های آن را در باب گشودن تجارت با ایران نباید دست کم گرفت. هرچه باشد کمپانی از طلیعه نظام جهانی بازار خبر می‌داد. نقره اسپانیا از قاره آمریکا وارد اروپا می‌شد انگلیسی‌ها نقره را می‌خریدند و به شرق می‌بردند، با آن ادویه و سایر کالاها (از جمله ابریشم ایران) را می‌خریدند و اینها را به فرانسه، هلند و اسپانیا بازمی‌گرداندند تا به ازای نقره‌ای که در آغاز دور مبادله گرفته بودند پرداخت کنند. کمپانی هند شرقی در چند حلقه از این زنجیره دادوستد - اروپا، ایران و هندوستان - سود می‌برد. با همه اینها، نظام جدید در حال پیدایش، هم آسیب‌پذیر بود و هم در سال ۱۶۲۹م/۱۰۰۸ش یعنی سال درگذشت شاه‌عباس، نیمه تمام مانده بود. موقعیت کمپانی هند شرقی در ایران موقعیت مسلط نبود. پول نقد نداشت، پارچه‌هایش نامرغوب بود، راه‌های تجاری‌اش با ایران نیز، هم طولانی و هم ناامن بودند. و سرانجام هنگامی که علی‌الظاهر ستاره بخت انگلیسی‌ها در نیمه دوم ۱۶۲۰م/۹۹۹ش یعنی بعد از پیروزی ایران در هرمز سریعاً رو به درخشیدن می‌رفت رقیبی که به شیوه خوبی هم سازماندهی شده بود وارد صحنه شد.

کمپانی هند شرقی هلند با به‌کارگیری آمیزه‌ای از الگوی نظامی پرتغال و الگوی بازرگانی انگلستان، مدل قدرتمندی به وجود آورد. جوهر کلی سیاست تجارت آسیایی هلندی‌ها را می‌توان از نامه‌ای که ژان‌کان در سال ۱۶۱۹م/۹۹۸ش به مدیران شرکت نوشته است دریافت:

می‌توانیم اجناسی از گجرات را با فلفل و طلا در ساحل سوماترا مبادله کنیم، ریال و پنبه سوماترا را با فلفل بانتام و ریال و صندل و فلفل را با اجناس و طلای چینی معامله نماییم؛ با اجناس چینی از ژاپن نقره بگیریم. به مردم سواحل کوروماندل [جنوب هندوستان]، ریال و سایر اجناس را بدهیم و ادویه بگیریم، ادویه و بعضی اقلام دیگر را به مردم عربستان بدهیم و ریال دریافت کنیم و همین‌طور کار را ادامه بدهیم. همه این عملیات را به یاری کشتی‌ها و بدون آوردن پول نقد از هلند می‌توانیم انجام بدهیم. ما هم‌اکنون مهمترین ادویه را در اختیار داریم. پس در این میان چه کم داریم؟ آیا برای پمپ کردن اولیه آب در اختیار نداریم؟ (منظورم از آب، مقدار کافی پول نقد است که به یاری آن یک تجارت گسترده را در آسیا به راه بیندازیم). می‌بینید آقایان و مدیران خوب، هیچ چیز شرکت را از دست‌یابی به غنی‌ترین تجارت دنیا بازنمی‌دارد. (۷۱)

این طرح تا حد زیادی به همین منوال اجرا شد. در سال ۱۶۲۹م/۱۰۰۸ش کمپانی هند شرقی هلند در امر تجارت نوین از کمپانی هند شرقی انگلستان در خلیج فارس پیشی گرفته بود. به اعتقاد برادل، موفقیت هلندی‌ها در این پیشی گرفتن، مرهون دستیابی به نقره‌های اسپانیا بود. این نقره‌ها موتور تجارت آسیایی هلند را به حرکت درآورد.^(۷۲) به این عامل باید عامل دیگری را نیز افزود: دستیابی هلندی‌ها به حجم عظیمی از ادویه و سلطه بر بازار جهانی آن که راه را برای دسترسی کمپانی هند شرقی هلند به ابریشم خام ایران هموار نمود. هلندی‌ها رابطه نزدیکی با شاه‌عباس و بازرگانان ارمنی برقرار کردند، کاری که انگلیسی‌ها تا بدین حد موفق نبودند، اما با همه اینها به دلایلی نمی‌توان هلند را فاتح یکه‌تاز تجارت جدید به حساب آورد. اول اینکه انگلیسی‌ها هم تا حدی در این تجارت پرسود حضور داشتند. دوم اینکه هلندی‌ها علاوه بر اینکه در رابطه با مقام‌های ایرانی مشکلاتی داشتند، با بی‌کوشی تقاضای ادویه، تولید بیش از حد فلقل، رقابت هندوستان، مشکلات لجستیکی حمل و نقل ابریشم خام از اصفهان به خلیج فارس و به هلند از راه سورات هند (مسافرتی یک سال و نیمه) نیز روبه‌رو بودند. تجارت هلندی‌ها با صفویه کم و بیش تجارت دو شریک برابر بود چون خود هلندی‌ها اطمینان داشتند که تجارت با ایران برخلاف مورد جزایر باندا [اندونزی] و تایوان، براساس تسخیر سرزمین صورت نگرفته بود و برخلاف مورد جزایر ملوک [اندونزی] قرارداد انحصاری هم در کار نبود بلکه پادشاه ایران هم‌تراز با چند پادشاه دیگر شرقی بود و آنها براساس قراردادهای رسمی یا اجازه آزادانه به عنوان بازرگانانی برابر با سایر کشورهای جهان که در خاک ایران اجازه دادوستد داشتند، با رضایت پادشاه تجارت می‌کردند. یا به‌طوری که در جای دیگر یادآور شده‌اند، «در مناطق بی‌طرف با مردمی آزاد روبه‌رو هستیم که قوانینی از آن خود دارند و ما نمی‌توانیم قوانین خودمان را تحمیل کنیم.»^(۷۳)

در دهه ۱۶۲۰م/۱۰۰۰ش تجارت برای هلندی‌ها هم سودآور بود و هم اهمیت داشت. گذشته از این پیوندهای نو با اروپا، ایران عصر صفویه با قدرت‌های بزرگ همسایه - هندوستان، عثمانی، روسیه و خانات اُزبک در آسیای میانه - نیز روابطی داشت. دوستانه‌تر از همه روابط با امپراتوری مغولی هندوستان بود. روابط ایران با هندوستان در این دوره از نظر تجاری و سیاسی بسیار گسترده بود. ایران ابریشم خام، پارچه‌های نخی، قند، برنج، عطریات، ادویه، سنگ‌های قیمتی، مواد رنگی و فولاد وارد

می‌کرد. در عوض فرآورده‌های کشاورزی (میوه تازه، خشکبار، گردو، گلاب و مواد رنگی)، حریر، فرش، چینی، اسب و مصنوعات چرمی به هند صادر می‌نمود (اسب از جمله اقلامی بود که در تعداد کم، منافع زیادی عاید صادرکننده می‌ساخت). هرچند این دادوستد تا حدی جنبه مکمل داشت اما موازنه بازرگانی کلاً به نفع ایران نبود.^(۷۴) امپراتوری عثمانی از هند هم به ایران نزدیکتر بود. کشوری آباد که در ضمن دروازه ایران به اروپا نیز محسوب می‌شد. اما این گرایش طبیعی به دادوستد گسترده با عثمانی و از طریق آن با اروپا، تحت الشعاع دوره‌های جنگ و صلح دو کشور اسلامی قرار می‌گرفت. در مجموع، حجم کالایی که ایران از طریق عثمانی به بندرهای مدیترانه و بازارهای اروپا می‌فرستاد بیش از مقدار کالایی بود که در تجارت بین این دو کشور مورد مبادله قرار می‌گرفت.^(۷۵) تماس مستقیم روس‌ها با ایران از حوالی نیمه سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) آغاز گردید. صادرات عمده روس‌ها به ایران پوست خز بود که در انحصار دولت روسیه قرار داشت. صادرات ایران به روسیه ابریشم خام، حریر، پارچه‌های نخی، چرم و سنگ‌های قیمتی بود. شاید دقیق‌تر این باشد که بگوییم در دوره یادشده یک رابطه بازرگانی نامنظم و نه‌چندان وسیع از طریق مجاری سلطنتی و خصوصی با روسیه برقرار گردید.^(۷۶)

در ارزیابی الگوی کلی مناسبات ایران با اقتصاد بین‌المللی، سال ۱۶۱۵م/۹۹۴ش یک لحظه کلیدی و یک نقطه عطف به حساب می‌آید؛ در این سال تماس‌های تجاری با اروپا برقرار گردید و ادامه یافت. در دهه ۱۶۲۰م/۱۰۰۰ش دادوستد مستقیم با کمپانی‌های هند شرقی هلند و انگلیس برقرار شد. تجارتی که در مجموع، میان طرف‌های برابر صورت می‌گرفت. آنچه در این دادوستد به سود ایران تمام می‌شد آن بود که شرایط تجارت و شرکای تجاری ابریشم، یعنی کالای کلیدی ایران را شخص شاه‌عباس در خلال مذاکرات آزاد با اروپاییان تعیین می‌کرد. رالف دیویس در ارتباط با معاملات بازرگانان ارمنی و شرکت‌های اروپایی می‌نویسد: «انگلیسی‌ها بازرگانان خارجی تلقی نمی‌شدند که با استفاده از قدرت اقتصادی خویش مردم فقیر و عقب‌مانده‌ای را استثمار کنند؛ بلکه خارجیانی بودند که با آنها مدارا می‌شد، در یک جامعه بسیار متمدن زندگی می‌کردند که بازرگانان محلی‌شان ثروتمند، آگاه و مثل خود انگلیسی‌ها زیرک و تیزهوش بودند.»^(۷۷) فرآورده‌هایی که مبادله می‌شد مصنوعات و

مواد خام هر دو طرف بودند و از نظر ورود شمش‌های نقره به ایران، تراز بازرگانی به سود کشور اخیر تمام می‌شد. اما از سوی دیگر، حمل و نقل در دست اروپاییانی بود که به خاطر حضور مستقیم در مسیرهای دریایی خاورمیانه و خاور دور در موقعیت بهتری قرار می‌گرفتند. انقلابی که بعد از سال ۱۵۰۰م/۸۷۹ش در کشتیرانی مسافت‌های خیلی دور پدید آمد به آن معنا بود که سهم بیشتر سود به آن طرف تجاری تعلق می‌گیرد که کالا را به بازار نهایی می‌رساند و این طرف به جای آنکه پادشاه ایران باشد شرکای تجاری اروپایی بودند. بدین ترتیب یک شکاف تکنولوژیکی پدید آمد و این شکاف کلاً با الگوی جدید تجارتی روز به روز فاصله‌دارتر می‌شد و این روند دو قرن به طول انجامید. ارزیابی حد و حدود کلی روابط ایران با غرب در حوالی سال ۱۶۳۰م/۱۰۰۹ش نشان می‌دهد که به رغم اهمیت واقعی باز شدن باب مناسبات تجاری ایران با اروپا در این مرحله اولیه پیدایش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، هیچ نوع امکان وابستگی وجود نداشته است.

در نظام اقتصاد جهانی والرشتاینی، ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) «به عنوان امپراتوری جهانی در عرصه خارجی» طبقه‌بندی می‌گردد. امپراتوری‌های جهانی، نظام‌های جهانی بودند (یعنی یک تقسیم کار واحد با نظام‌های متکثر فرهنگی) و نظام سیاسی مشترکی داشتند: «امپراتوری‌های جهانی در اساس در شکل اقتصادی‌شان حالت بازتوزیعی داشتند. بی‌تردید مجموعه‌ای از بازرگانان در این نظام‌ها رشد می‌کردند و سپس وارد مبادله‌های اقتصادی می‌شدند (و قبل از همه در دادوستد با مناطق دوردست)، اما این مجموعه‌ها هرچند هم که پرشماره بودند اما جزء کوچکی از کل اقتصاد به حساب می‌آمدند و اساساً در سرنوشت آن نقش تعیین‌کننده‌ای نداشتند.»^(۷۸) مسلم آن است که الگوی تجارت و بازرگانی عصر صفویه با این ویژگی‌ها همخوانی دارد. والرشتاین در مورد رابطه در حال پیدایش اروپاییان با نظام‌های جهانی غیراروپایی سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) می‌نویسد: «هنگامی که رؤیای دودمان هابسبورگ در ایجاد امپراتوری جهانی در هم ریخت - در ۱۵۵۷م/۹۳۶ش این رؤیا برای همیشه فرو ریخت - نظام اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، یک نظام استقرار یافته بود که برهم زدن موازنه‌اش تقریباً ناممکن می‌نمود. این نظام در رابطه با سایر نظام‌های جهانی امپراتوری‌های جهانی عثمانی و روسیه و اقتصاد جینی جهانی اقیانوس هند سریعاً به نقطه تعادلی دست

یافت.»^(۷۹) ایران به جای اینکه بخشی از «اقتصاد جنینی جهانی اقیانوس هند» (یعنی جاوه، سیلان و شرق آفریقا) باشد، در حاشیه آن قرار می‌گرفت. هرچند والرشتاین در هیچ کجا تلاشی در زمینه طبقه‌بندی آشکار این نظریه به عمل نمی‌آورد، اما به وضوح صورت‌بندی اجتماعی ایران عصر صفویه نیز همانند عثمانی و روسیه یک امپراتوری جهانی است.

سال ۱۶۴۰م/۱۰۱۹ش ایران در برابر اقتصاد جهانی سرمایه‌داری اروپایی در واقع بخشی از «عرصه خارجی» محسوب می‌شود. باز به سخن والرشتاین گوش فرا می‌دهیم: باید این تمایز را تمایزی میان حاشیه اقتصاد جهانی و عرصه خارجی آن تلقی کنیم. حاشیه یک اقتصاد جهانی عبارت است از آن بخش جغرافیایی‌اش که در آن، تولید عمده به اجناس کم‌اهمیت (اجناسی که برای کار آن مزد خوبی پرداخت نمی‌شود) اختصاص دارد اما در عین حال بخش جدایی‌ناپذیر یک نظام سراسری تقسیم کار است، زیرا کالاهایی که تولید می‌کند جزو نیازهای مصرفی روزانه‌اند. عرصه خارجی یک اقتصاد جهانی عبارت است از نظام‌های جهانی دیگری که در آنها اقتصاد جهانی معین دارای نوعی مناسبات تجاری است که عمدتاً بر مبادله اجناس گرانبها و قیمتی بنا شده و گاه به آن «دادوستد اغنیا» نیز گفته می‌شود.^(۸۰)

از نظر والرشتاین، امپراتوری عثمانی در غرب ایران و آسیا در شرق آن، در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) به عرصه خارجی تعلق داشته‌اند.^(۸۱) اما در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) هر دوی اینها به حاشیه نظام جهانی اقتصاد اروپایی رانده شده‌اند، امپراتوری عثمانی بر مبنای برابری سیاسی - نظامی و خاور دور بر پایه مستعمره‌های اولیه‌ای که مدام رو به افزایش بودند. البته هیچیک از این دو قلمرو همانند امریکای «لاتین» سده‌های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) و هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) واقعاً به موقعیت حاشیه‌ای وارد نشدند.^(۸۲) ایران صفوی حتی در مقایسه با عثمانی و بقیه آسیا هم از این موقعیت حاشیه‌ای دورتر بود و این وضعیت تا سال ۱۶۳۰م/۱۰۰۹ش دوام آورد. در آن هنگام نفوذ سیاسی و اقتصادی و کنترل از این طریق [برای اروپاییان] بسی دشوار بود. اروپاییان ناچار بودند با پول نقد به ایران بروند تا بتوانند ابریشم ایرانی را خریداری کنند و برخلاف سایر نقاط آسیا که شرایط خریدار را به فروشنده تحمیل می‌کردند، در ایران موفق به چنان کاری نشدند. نتیجه تحلیل فوق آن است که در حوالی سال

۱۶۳۰م/۱۰۰۹ش صورت‌بندی اجتماعی ایران به عنوان یک امپراتوری جهانی در عرصه جهانی نظام جهانی سرمایه‌داری در حال پیدایش، مطرح بوده است. ایران هم مثل هر امپراتوری جهانی غیراروپایی می‌توانست اروپا را بخشی از عرصه خارجی خویش تلقی کند. یعنی هم اقتصاد ایران و هم اقتصاد اروپایی که در این زمان با هم مراوده داشتند، نسبتاً خود بسنده بودند و هنگامی که به کالاهای طرف دیگر نیاز داشتند در مقام یک قدرت برابر به تأمین و تهیه آن اقدام می‌نمودند. این نکته اساسی و مهم یافته‌های سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) را در بررسی دگرگونی‌های مهم آینده باید در ذهن داشته باشیم.

ساختار اجتماعی ایران ماقبل سرمایه‌داری

اکنون وقت آن رسیده است که این تصویر در حال پیدایش از ساختار اجتماعی را یکجا ترسیم کنیم. پژوهش‌گرانی چند خواسته‌اند ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) را به صورت یک کلیت مشخص سازند. برای مثال، مینورسکی نظام اولیه صفویه را «فتودالیسم قبیله‌ای» می‌نامد و پادشاهی شاه‌عباس را یک «استبداد پدرمآبانه» و یک «تحول عظیم» تلقی می‌کند. این دیدگاه مورد قبول کدی، بائوسانی و بنانی نیز قرار می‌گیرد.^(۸۳) این قبیل واژه‌ها و اصطلاحات از آنرو مفیدند که به زیربناهای اقتصادی مختلط صورت‌بندی اجتماعی ایران اشاره دارند، نگرشی که در بررسی‌های مارکسیستی در مورد ایران به چشم نمی‌خورد. اغلب تاریخ‌نگاران مارکسیست به سادگی ایران ماقبل سرمایه‌داری را «فتودالیسم» و گاه «فتودالیسم خاص ایران» و «فتودالیسم آسیایی»، یا «صورت‌بندی فتودالی - شبانی» نامیده‌اند.^(۸۴) این دیدگاه با در نظر گرفتن اهمیت بخش قبیله‌ای و تولید صنایع دستی شهری تقویت می‌شده است، در حالی که حتی در بخش کشاورزی اقتصاد، به ندرت می‌توان مشخصه‌های فتودالی را یافت، یعنی اشرافیت موروثی به شکل حقوقی و قانونی وجود نداشته و بیگاری در حد بسیار کم بوده و از نظام ارباب - رعیتی هم خبری نبوده است.

در واکنش به این اشکالات، چندین محقق مارکسیست، نظام تولید آسیایی را به عنوان یک گزینه پیشنهاد کرده‌اند.^(۸۵) عناصر کلیدی این مفهوم، نبود مالکیت خصوصی بر زمین و وجود دولت مقتدری است که خود را تنها مالک و تنها گردآورنده مالیات یا

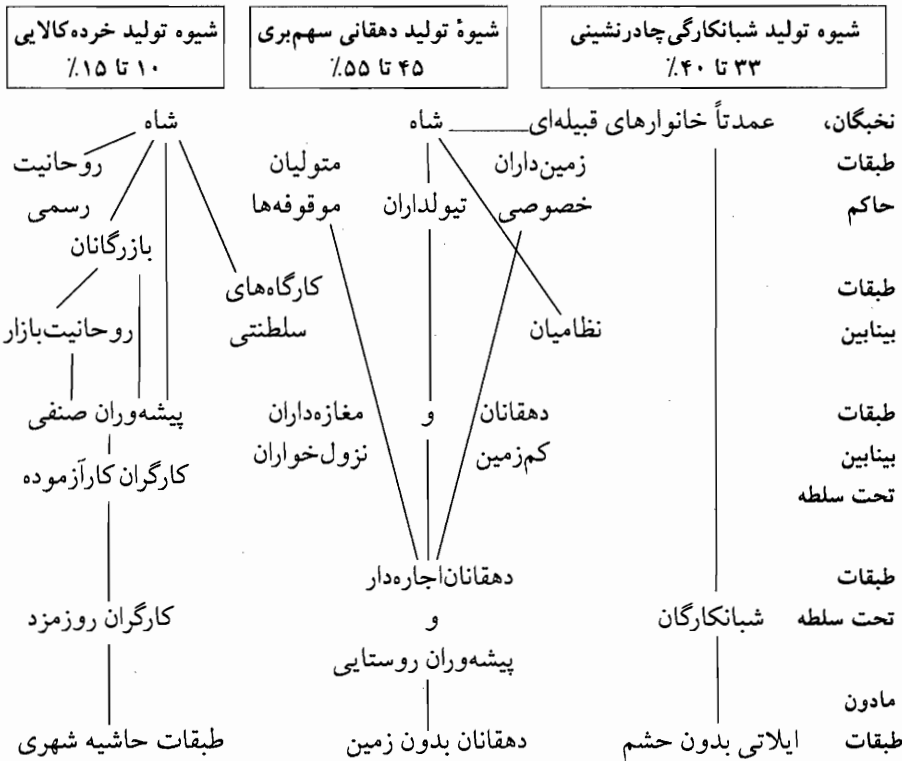
خراج، از روستاهای خودبسنده کوچک و بی شمار می داند. تولید آسیایی در صورتی بهتر از فئودالیسم بود که در ایران تنها یک شیوه تولید وجود می داشت. اما می بینیم که بخش وسیعی از جامعه را شبانکارگان چادرنشین تشکیل می دادند و بخش شهری خارج از کنترل دولت نیز کاملاً بیرون از این الگو قرار می گرفت در حالی که در اقتصاد زراعی هم مالکیت های خصوصی فردی، املاک وقفی و کشاورزان در کنار املاک خاصه سلطنتی حضور داشته اند.

در دیدگاه شیوه های تولید، نگرش بهتری به موضوع وجود دارد. بنا به این دیدگاه، کل نظام به منزله یک صورت بندی اجتماعی، از سه شیوه تولید متمایز و در عین حال دارای کنش متقابل تشکیل می شود، که اینها بر سه بخش اقتصادی عمده که در پرتو تحلیل تجربی شناسایی شده اند منطبق می گردند. اینها عبارت بودند از: شیوه تولید شبانکارگی چادرنشینی در بخش قبیله ای روستا، شیوه تولید سهم بری دهقانی در اقتصاد زراعی شیوه تولید خرده کالایی در مناطق شهری. در نمودار ۲-۱ طبقات و گروه های اجتماعی ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) با توجه به دیدگاه شیوه تولیدی آمده است (درصدها نشان دهنده نسبت جمعیت در هر بخش می باشند). مفهومی که از این جدول استنباط می شود به پیچیدگی ساختار اجتماعی در ایران ماقبل سرمایه داری اذعان دارد و برای درک ماهیت و موضع مسلط دولت صفوی در این دوره مبنایی فراهم می آورد.

شیوه تولید شبانکارگی چادرنشینی را طبقه حاکم از طریق رؤسای قبیله کنترل می کرد. در این مجموعه شبانکارگان بینابینی تحت سلطه و شبانکارگان بدون مال و حشم (که مادون طبقه محسوب می شدند) پشتوانه طبقه حاکم بودند. یک طبقه تحت سلطه بینابینی قبیله ای نیز به عنوان سرباز در خدمت ارتش بود و (دست کم به هنگام جنگ) بهتر از شبانکارگان عادی زندگی می گذراند. در اقتصاد شهری، فرایند کار اساسی بر محور تولید خرده کالایی صنایع دستی پیشه وران و صنعت گرانی دور می زد، که در کارگاه یا دکان خویش با ابزارها و وسایل شخصی کار می کردند. بالاتر از اینها بازرگانان ثروتمند و در رأس ساختار اجتماعی، شاه قرار می گرفت که از همه آنها مالیات می گرفت و کارگاه های سلطنتی خاص خود را نیز اداره می کرد. انواع شاگردها، وردست ها و روزکارها، طبقه اجتماعی زیر سلطه این رده را تشکیل می دادند. در زیر آنها طبقات

مادون شهری حاشیه‌ای و بیکار قرار می‌گرفت. روحانیت به عنوان یک گروه اجتماعی، با موقعیت‌های اجتماعی متفاوت را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: روحانیت رسمی یعنی منصوبان شاه در رأس ساختار اجتماعی و روحانیت مردمی تر بازار که همتراز استادکاران صنفی بودند و با این طبقه پیوندهایی داشتند.

نمودار ۱-۲، صورت‌بندی اجتماعی ایران سده هفدهم میلادی (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش)



هم شیوه تولید شیانکارگی چادرنشینی و هم شیوه تولید خرده‌کالایی در آثار مارکس و طرفداران او وجود داشته است، اما شیوه تولید «دهقانی سهم‌بری» مفهومی تازه است که به عنوان گزینه فئودالیسم در بخش زراعی اقتصاد به کار گرفته می‌شود. به طوری که از تحلیل تجربی پیدا است، مازاد بخش زراعی به شکل سهمی از محصول تولید شده توسط دهقانان [به مالک] تخصیص می‌یافت. در عوض این تضمین برای

دهقانان وجود داشت که زمین در دست آنها باقی خواهد ماند. این مطلب در مورد مالکیت خصوصی افراد بر املاک خویش، شاه بر املاک سلطنتی، تیولداران بر املاک دولتی، که منصوبان شاه یا متولیان موقوفه‌ها بودند نیز صادق است. همچنین باید از گروه کم‌شمارتر دهقانان کم‌زمین و خرده‌پا و در پاره‌ای روستاها قشر نسبتاً مرفه‌تر مغازه‌داران، آسیابانان و مانند اینها یاد کرد. هم‌تراز با دهقانان، بعضی پیشه‌وران روستایی مثل آهنگر، سفیدگر و قالی‌باف بودند و در زیرترین لایه‌ها دهقانان بدون زمین [خوش‌نشین] قرار می‌گرفتند که خدماتی نظیر گرمابه‌داری، سلمانی و دشتبانی را برای روستاییان انجام می‌دادند. از آنجا که دهقانان، فرایند کار خویش را کنترل می‌کردند و در عین حال مازاد را به عنوان سهمی از محصول [به مالک] می‌دادند، در اینجا از اصطلاح وجه تولید «سهم‌بری دهقانی» استفاده شده است.

دیدگاه شیوه تولید، به وضوح علل سلطه همه‌جانبه دولت صفوی در دوره شاه عباس بر ایران را نشان می‌دهد. طبقه حاکم ایران به سه شیوه متفاوت تولید تقسیم می‌شد و از طیف غیریکپارچه خان‌های قبیله، والیان و حکام، زمین‌داران و تیولداران، روحانیت رسمی و شاید بخشی از بازرگانان بزرگ به اضافه شاه و خاندان سلطنتی تشکیل می‌گردید. شاه نه تنها از چندپارچگی اقتصادی، جغرافیایی و قومی رقیبان بالقوه خویش بهره می‌گرفت، بلکه خود نیز در همه شیوه‌های تولید، به عنوان فرمانده ارتش دائمی و قبیله‌ای، مالک املاک سلطنتی و واگذارکننده تیول، صاحب کارگاه‌های سلطنتی، گردآورنده مالیات‌های صنفی و عوارض گمرکی از بازرگانان و صاحب انحصار تجارت پرسود ابریشم خام و یکی دو کالای دیگر، مداخله داشت و درگیر بود. هیچ گروه دیگری از نخبگان در وضعیتی نبود که بتواند به اندازه شاه سهم بزرگی از کل مازاد ایران را به خود اختصاص دهد، چون هر گروه فقط در یک شیوه تولید قرار داشت و سهمی که به شیوه تولید مزبور تعلق می‌گرفت باید میان همه اعضای گروه توزیع می‌گردید، در حالی که شاهان صفوی از همه شیوه‌ها، سهمی را به خود تخصیص می‌دادند.^(۸۶) قدرت مزبور از پشتوانه ایدئولوژیکی نیز برخوردار بود و تنها گروه دارنده قدرت مشروع که مرزهای شیوه‌های تولید را درمی‌نوردید و در همه آنها حضور داشت شاهان صفوی در مقام پادشاه و روحانیت، به عنوان علمای اسلام بودند. صفویه کلاً در این عرصه

توانستند مدّعی خود را بر جامعه تحمیل کنند. از این زاویه بهتر می‌توانیم تفوق بلامنازع دولت صفوی در زمان شاه‌عباس را توضیح بدهیم.

و سرانجام، کدی، بنانی، راید و عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران برآنند که ایران ماقبل سرمایه‌داری را باید در رابطه با تقسیمات مرتبه‌ای^{**} «عمودی» و تقسیمات طبقاتی «افقی»، تحلیل کرد و توضیح داد.^(۸۷) البته رگه‌ای از حقیقت در این ادعا وجود دارد چون معاصران و خاصه نخبگان، دنیای آن روز را صحنه رقابت‌های گروهی می‌دیدند و ضمن کار در همین چارچوب رقابتی می‌کوشیدند حمایت زبردستان را به سیاست‌های خود جلب کنند. برای نمونه، در جهانی که شبانکارگان قبیله‌ای به جای تماس با پیشه‌وران شهری یا حتی روستانشینان، در تماس مداوم با رؤسای قبیله‌شان بودند، تعجیبی ندارد که با پیوندهای گوناگون، به فرادستانی که آنها را زیر سلطه گرفته بودند گره بخورند و در بسیاری از جهات نیز رابطه‌ای با سایر طبقات زیر سلطه ایران نداشته باشند. اینکه در میان طبقات زیر سلطه هیچ نوع انسجام طبقاتی یا آگاهی طبقاتی وجود نداشته و یا در سرتاسر شیوه‌های تولید، کنش طبقاتی مشاهده نمی‌شود (درست همان‌گونه که طبقه حاکم نیز یکدست نبوده است) نباید موجب شود وجود طبقات را در درون هر شیوه تولید نادیده بگیریم. در واقع، دشواری‌های اتحاد میان طبقات زیر سلطه در جای جای شیوه‌های تولید در پرتو تحلیل جاری بهتر درک خواهد شد: به زبان لوکاج باید گفت طبقات در خود^{***} (با جایگاه‌های عینی مشخص در یک نظام با مناسبات نابرابر اجتماعی) در ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) وجود داشته‌است. آنچه راید و دیگران در رابطه با گروه‌بندی‌های عمودی می‌گویند، دشواری شکل‌گیری طبقات برای خود^{***}، یعنی آگاهی از وضعیت عینی طبقات و سازمان جمعی و عملی است که بر این مبنی صورت می‌گیرد.

مفهوم‌های ایدئولوژیکی و سیاسی در ایران عصر صفویه

منابع مشروعیت، بخشی از بررسی‌های ساختار اجتماعی و قدرت اجتماعی را تشکیل

*. Estate-type

** . classes- in- themselves

***. classes-for-themselves

می‌دهند. در ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) این منابع حول محور ادعاهای دینی و سیاسی شاهان صفوی، عناصر مخالفت به شکل جنینی در فرهنگ سیاسی شیعه آن زمان و سایر جلوه‌های آگاهی مردمی - که در میان مردم قابل تشخیص بود - دور می‌زد. اندیشه‌های کلیدی پیرامون وظایف و تکالیف شاه در مجموع، شامل مفاهیمی است که شاه را عامل نظم، مجری عدالت، فرمانده جنگ و ایجادکننده رفاه هرچه بیشتر تلقی می‌کند. اسلام و خلیفات (و اقتصاد سیاسی) اولیه پدرمآبی شاهانه بر اندیشه‌های مربوط به عدالت تأثیر نهاد و در نوشته‌هایی با عنوان «آئینه شاهان» - که دستورالعمل رهبران جهان اسلام در قرون وسطی بود - بازتاب یافت. برای مثال، غزالی می‌نویسد فرمانروا باید از افراط و تفریط یعنی جباریت و ضعف به دور بماند و این بیان حکیمانه را یادآور می‌شود که «دین به پادشاهی، پادشاهی به سپاه، سپاه به خواسته و خواسته به آبادانی و آبادانی به عدل استوار است.»^(۸۸)

آرمان نظم اجتماعی سلسله مراتبی، براساس حفظ گروه‌ها با طبقات معینی از مردم، با این مفهوم‌ها ارتباط دارد. در کتاب جامع مفیدی که در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) نگاشته شده ترتیب نظم اجتماعی را بدین‌گونه شرح می‌دهد: «طبقه نخست شامل مقام‌های عالیرتبه نظامی و کشوری و دربار پادشاهی است؛ طبقه دوم همان طبقات دینی‌اند؛ طبقه سوم شامل زمین‌داران، بازرگانان، صنعت‌گران، معماران و زرگران و ... است؛ طبقه چهارم متشکل از پیشه‌وران، سایر صنعت‌گران، بازاریان و کارگران است.»^(۸۹) نقش شاه آن است که بر انجام وظایف یکایک طبقات نظارت کند و نظم اجتماعی هماهنگ حفظ گردد. این ادعا که شاه سایه خدا بر روی زمین (ظل الله فی الارض)، شاهنشاه، صاحب دولت (یعنی دارای حاکمیت)، صاحب فرّ شاهی است از منابع اسلامی و پیش از اسلام سرچشمه می‌گیرد و به موقعیت شاه در رأس هرم سلسله مراتب مشروعیت می‌بخشد.^(۹۰)

صفویه نیز طبعاً از سنت دیرینه‌ای که شاه را پدر مردم و موجودی مقدس [با فره ایزدی] می‌داند استفاده کردند اما خود نیز تلقی جدید و پیچیده‌ای از مبانی گوناگون (و مقدم بر همه، دینی) اقتدار، خاصه در زمان حکومت شاه اسماعیل، بنیان‌گذار سلسله صفوی به وجود آوردند. شاه اسماعیل در اشعاری که می‌سرود خود را علی، مهدی، امام غایب، یا گاه حتی خدا [!] یا وابسته به اینها می‌دانست و بدین وسیله در میان پیروان

خویش از قبایلی که وی را به قدرت رسانیدند فره و جاذبه زیادی کسب کرد. اما از زمان سلطنت شاه تهماسب به بعد، ادعای افراطی مهدویت کنار نهاده شد. منتها صفویه باز هم از سه منبع اساسی مشروعیت بهره می‌گرفت: به عنوان نمایندگان مهدی امام غایب، خود را از اعقاب امام موسی کاظم امام هفتم شیعیان می‌دانستند و بنابراین مدعی بودند از نوعی عصمت برخوردارند؛ در رده صوفی‌های صفوی، خود را مرشد و راهبر معنوی تلقی می‌کردند و بدین وسیله اطاعت مطلق پیروان را می‌خواستند (این اطاعت به‌خصوص از پیروان صفویه در میان قبایل خواسته می‌شد)؛ خود را از دودمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی (قبل از اسلام) می‌دانستند (و می‌گفتند دختر یزدگرد سوم به همسری امام حسین امام سوم شیعیان درآمده است). در زمان شاه‌عباس حکومت از مبنای دینی، به سمت حکومت مطلقه این جهانی و غیردینی گرایش یافت. شاردن در مورد دهه ۱۶۷۰م/۱۰۵۰ش می‌نویسد: «به‌طور مسلم هیچ کس در هیچ دولتی در جهان به اندازه پادشاه ایران از قدرت مطلقه استبدادی برخوردار نیست» طنین گفته او در سال‌های دهه ۱۷۲۰م/۱۱۰۰ش توسط پره‌کروسینسکی به گوش می‌رسد که می‌گوید: «شاید در هیچ نقطه جهان نتوان پادشاهی مثل شاه‌عباس و جانشینانش یافت که تا بدین پایه بر جان و مال اتباع خود تسلط داشته باشند.» (۹۱)

هرچند شاه‌عباس در مورد اقتدار سلطنتی خویش ادعای دینی داشت و این امر بی‌شک بر دهقانان، قبایل و بسیاری از مردم شهرنشین تأثیر می‌گذاشت، اما روحانیت از سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) به هم‌آوردجویی با قدرت الهی سلطنت برخاست و در این رهگذر به روشن کردن ابهام ریشه‌ای اسلام شیعی در برخورد با مسایل محوری مشروعیت و اقتدار پرداخت. ارجمند سه‌گرایش ممکن را در همه نظام‌های اعتقادات مذهبی در قبال اقتدار غیردینی شناسایی کرده است: کنار آمدن با اقتدار، مخالفت با آن و بی‌تفاوت ماندن نسبت به آن. از این گرایش‌ها طیف متنوعی از وجوه دینی به‌وجود می‌آید: گرایش‌های نفی دنیا در دین، غالباً راه را برای بی‌تفاوت شدن به کنش اجتماعی غیردینی و استقلال دین از سیاست یا جدایی‌شان از یکدیگر هموار می‌سازد، در حالی که گرایش‌های حب دنیا بسی ابهام‌آمیزند. (۹۲) زمانی که امام دوازدهم در سال ۸۷۳-۸۷۴م/۲۵۲-۲۵۳ش زمانی که کودکی بیش نبود از نظرها غایب شد و هیچ اثری

از خود بر جای نهاد، گروهی که در سده بعد، شیعه دوازده امامی را تشکیل داد* نظریه غیبت را مطرح کرد: امام دوازدهم غایب شده و در آخرالزمان به عنوان مهدی ظهور خواهد کرد تا دنیا را از عدل و داد پر کند. این نظریه راه را برای جدایی دین از سیاست هموار نمود:** شیعیان ناب در برابر قدرت این جهانی، شیوه پارسایانه بی تفاوتی در پیش می گیرند و همه توجه شان به جهان آخرت معطوف می گردد. این جدایی ظاهری قلمروهای دینی و سیاسی، از سده دهم میلادی (۲۷۹ تا ۳۷۹ش) به بعد به پاره ای از شیعیان امکان داد تا در حکومت ها شرکت جویند، با این دستاویز که دولت ها را اخلاقی تر سازند و آنها را از سوءاستفاده باز دارند، در حالی که عده ای نیز بی اعتقادی خود را نسبت به دولت ها بروز می دادند و آنها را غاصب و شرّ قلمداد می نمودند و از آنها دوری می جستند. جالب اینکه، یک موضع سوم از نظریه غیبت وجود دارد که می گوید سیاست باید از دین جدا بماند، اما هر لحظه امکان دارد امام غایب ظهور کند و در هر قلمروی مداخله نماید، بی عدالتی ها را از بین ببرد و ستم را ریشه کن سازد.^(۹۳) در کنار این گرایش های ناشی از تقوای رازورزانه و خاموش گرایانه، وجه دیگری از تدین پدید آمد که همان فعالیت گرایي فرهمندانه و هزاره ای*** [موعود] بود. آیین شیعه ممکن بود در میان هواداران خود به دوگرایش به هم مرتبط و در عین حال متضاد منتهی گردد: به طور معمول، آن جهانی [آخرتی] و خاموشی گرایانه، اما گهگاه (که به قدرت رسیدن صفویه در سال ۱۵۰۰/۸۷۹ش یکی از این مقطع های زمانی است) آرمان گرایانه، انقلابی و مسیحایی****. مشروعیت مطلق تنها و تنها به امام غایب تعلق دارد، اما در غیبت او در زمان های ثبات یا انقلاب، ممکن است روحانیت اقتدار کارکردی یا اشتقاقی دولت را برای خود مطالبه کند.^(۹۴)

*. در اسلام شیعه، تعداد امامان از همان ابتدا دوازده نفر تعیین شده است. برخلاف نظر مؤلف، این طرز فکربعد از غیبت به وجود نیامده است. تعداد روایات و نقل قول های بیشتر از امامان شیعه (ع) و حتی از شخص پیامبر اسلام (ص) تصریح بر این معنا دارد که تعداد امامان بعد از حضرت رسول (ص) ۱۲ نفرند که همه از نسل حضرت علی (ع) هستند و آخرین آنها نیز غایب خواهد بود تا زمان ظهور فرا رسد - ناشر.

** اندیشه «جدایی دین از سیاست» برداشت اشتباهی از مسأله غیبت است. از دیدگاه شیعه، دوری از حکومت جور و سیاست ستمگران و زورمندان وظیفه هر مسلمانی است، اما از سوی دیگر نیز مبارزه با آن و آماده نمودن افکار عمومی برای ظهور حضرت مهدی (ع)، وظیفه ای خطیر برای هر مسلمان تعیین شده است که غفلت از آن موجب تباهی دین و دنیا خواهد بود - ناشر.

***. millenarian

****. messianic

در دوره صفویه این مسائل در روابط روحانیت و دولت بار دیگر مطرح گردید. با پایان یافتن سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) روحانیت کلاً می‌توانست بعضی از عناصر سیاست مذهبی صفویه را مورد پشتیبانی قرار دهد. ساختار اساسی آیین شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران و اقدام شاه‌تهماسب در نفی اعتقادات افراطی پیروان قزلباش خود در مورد شاه‌اسماعیل، موضوع‌های مورد حمایت علمای صفویه بود. حقوق الهی پادشاهان به عنوان سایه خدا در این دوره در آثار ایدئولوژیکی مطرح شد و حق اطاعت از شاه نیز مورد تأیید قرار گرفت. البته اطاعت در قبال تعهد وی به اینکه عادل باشد (ارجمند می‌گوید این فرایند مشروعیت یافتن حکومت پادشاهی به عنوان حکومتی سیاسی و دنیوی بود نه فرایند تقدیس پادشاه^(۹۵)). بدین ترتیب تعدادی از روحانیان، که می‌توان آنها را «روحانیت رسمی» نام نهاد، از طریق مقام، معافیت مالیاتی و زناشویی با دربار و نخبگان ایران در ارتباط بودند.^(۹۶)

اما اینکه چه کسی نماینده ائمه است، یعنی مسأله مهم مشروعیت، حل نشده باقی می‌ماند. در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) شاه مدعی بود که نایب امام غایب است اما روحانیت با این ادعا به مخالفت برخاست. در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) هنوز این کشمکش وجود داشته و در فرازی از نوشته‌های شاردن بازتاب پیدا کرده است:

بدین ترتیب در زمینه نیابت امام غایب و مرجعیت دینی و دنیوی مردم بین ایرانیان اختلاف نظر وجود دارد. روحانیت، پیروان آنان و همه کسانی که به مراعات اکید امور مذهبی پایبندند مدعی‌اند در نبود امام زمان، یک مجتهد مبرا از خطا باید مقام سلطنت را عهده‌دار شود... از سوی دیگر، به اعتقاد اکثریت مردم این حق به راستی به فردی از دودمان امامان تعلق دارد اما ضرورت مطلق ندارد که این فرد مجتهد اعلم یا پارسای کامل باشد. او خلیفه خدا، ولی پیامبر و نایب امام است. گفتیم که این دیدگاه اکثریت ایرانیان است، دیدگاهی که مبنای حق حکومت پادشاه و تصدیق‌کننده این حق است.^(۹۷)

شاردن در ادامه گفته‌های خود به مخالفت بعضی روحانیان با پادشاهان صفوی اشاره می‌کند:

روحانیان می‌گویند «چگونه ممکن است این شاهان غاصب و شرابخواری که پیرو امیال و عواطف خویشند بتوانند خلیفه خدا باشند و با خدا رابطه داشته باشند و نور هدایت لازم برای راهبری مؤمنان را دریافت کنند؟ آنها چگونه می‌توانند مسائل

وجدانی را حل کنند و شک معتقدان را برطرف کنند آنچنان که آیات خدای می‌کنند، در حالی که سواد درست و حسابی هم ندارند؟ شاهان غاصب و بیدادگرند، سلطه‌شان ستمگرانه است و خدا بعد از آنکه جانشین برحق پیامبر را از ما گرفت ما را تابع آنها قرار داده تا تنبیه‌مان کند. فرمانروایی اعلی بر جهان، باید به دست مجتهدی باشد که ضمن برخورداری از تقدس و معنویت، معلومات خارق‌العاده‌ای داشته باشد. این نیز درست است که چون مجتهد ... قدسی و اهل صلح و اسلام است جامعه به سلطانی نیاز دارد که برای اجرای عدالت دست به شمشیر برد اما این شاه باید به عنوان وزیر و وابسته به مجتهد عمل کند. (۹۸)

از این گرایش‌ها دیدگاه‌هایی تحول یافتند که به موجب آنها اقدام شاه در مصادره اموال مردم، غیرقانونی قلمداد گردید و گفته شد دادگاه‌های مدنی و حکومت شهری ستمکاره‌اند و براساس ظلم بنا شده‌اند، بی‌میلی بعضی از روحانیان در قبول پست‌های دولتی و ترجیح آنها به اینکه جزو شهروندان مالیات‌دهنده باشند خود بازتاب دیگر این چالش و کشمکش روحانیت با دولت است. (۹۹)

نمی‌توان تشخیص داد که این ارزیابی‌های منفی دامنه گسترده‌ای داشته یا محدود بوده است. تردیدی نیست که صفویه می‌خواستند تفوق و سرکردگی خود را بر تمامی جامعه ایران تسری دهند. پرتوان‌ترین تلفیق مشروعیت بخش را شاهان متقی و قوی نظیر شاه‌تیماسب و شاید شاه‌عباس ایجاد کرده‌اند. شاه‌عباس به خاطر کنترل شدیدی که بر دستگاه روحانیت اعمال می‌کرد شهرت داشت. حاصل چنان تلفیقی به گفته ارجمند، همزیستی نه‌چندان آسان و پرفراز و نشیب دو مجموعه اصول مشروعیت‌دهنده به اقتدار - یکی دینی و دیگری پدرمآبانه، پادشاهی و قبیله‌ای - بود. (۱۰۰) شاید بتوان علیه بحث ارجمند دلیلی اقامه کرد و گفت دین در مجموع، عامل قاطع تعیین‌کننده در سیاست دوران صفویه نبوده است. شکی نیست که دین دارای اهمیت زیادی بوده، اما علل تصادفی - تاریخی نقش آن در به قدرت رسیدن صفویه، استفاده دولت و روحانیت از آن در راه مشروعیت بخشیدن به خویش، شکاف میان روحانیان سرشناس و صاحبان مشاغل دینی و اعتبار و حیثیت دودمان پادشاهی صفوی - همه و همه مؤید آنند که دین نمی‌توانسته است صرفاً در یک راستای خاص اثرگذار باشد. نمی‌توان گفت روحانیت این دوره از قدرت و اعتبار برخوردار نبوده است. روحانیت در مبارزه با سلطنت به

موقفیت‌هایی نیز دست یافته و زمینه را برای چالش‌های موفقیت‌آمیز با دودمان‌های سلطنتی کم‌اقتدارتر بعدی فراهم کرده است.

مرجعیت دینی روحانیت در میان مردم و خاصه شهرنشینان، به تدریج در فرایند نهادی شدن آیین شیعه در سده‌های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) و هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش)، تقویت شده و رشد یافته است. در متون سده‌ شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش)، تقلید از مجتهد اعلم با توجه به فقه پیشین شیعه نوآوری محسوب می‌شد. به اعتقاد نصر: «مجتهدان غالباً از مردم در برابر ستم مقام‌های حکومتی دفاع می‌کردند و در دو بُعد مذهبی و اجتماعی وظایف مهمی برعهده داشتند.^(۱۰۱)» این قبیل روحانیان که پیوند چندانی با حکومت‌ها نداشتند، به خاطر نزدیکی با توده مردم، «بازاری» یا «مردمی» محسوب می‌شدند.

مذهب شیعه در ضمن به پیدایش و تحول طیفی از ارزش‌ها، کنش‌ها و اخلاقیات دینداران کمک کرد. ایمان، محبت و عشق برادرانه و یاری دادن به همکیشان، جزو فضیلت‌های مهم نجات‌بخش قلمداد شدند. پا به پای گسترش و شیوع مذهب شیعه در میان توده‌های مردم، «حول محور شهادت امام حسین در کربلا، عزاداری دینی و اعتقاد به رستگاری اخروی» نیز شکل گرفت.^(۱۰۲) به گفته ارجمند از جمله اصول اخلاقی اسلام که جنبه سیاسی دارند می‌توان از جهاد (هم به معنای جهاد با نفس و هم به معنای جهاد با دشمنان اسلام و جنگ مقدس)، امر به معروف و نهی از منکر و این آیه قرآن: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{*} نام برد^(۱۰۳). بنابراین، مفهوم‌های عدالت و مبارزه با ظلم و ستم، جزو ارزش‌های مهم اعتقادی شیعیان بود و فرمانروا می‌بایست عادل باشد و گرنه در پیشگاه خدا و در نزد مردم مشروعیتش را از دست می‌دهد. همه این گرایش‌ها، اعتقادات و اعمال با تأثیر روزافزون اسلام شیعه در میان ایرانیان سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) و سده‌های بعدی ارتباط داشته‌اند.

علاوه بر عامل مذهب که مورد بحث ما قرار گرفت، از میان منابع موجود می‌توان جنبه‌های معدود دیگری از فرهنگ و گرایش‌های مردمی را شناسایی کرد. برای مثال، در بخش قبایل، پدیده‌های عصیت، اویمایقت و انتساب به عنوان اصول وحدت‌بخش قبیله عمل می‌کردند. عصیت به معنای «هواداری تعصب‌آمیز، روح طرفداری و حزبی»^{*}

*: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا، رسول و اولوالامری که از خود شماست اطاعت کنید. (قرآن کریم)

«همبستگی قبیله‌ای و پابندی به قبیله» است. به تعریف رایج، عصیّت یعنی «تعهدات فرد یا گروه‌های خانوادگی هر اویماق [قبیله] به حمایت از سایر اعضای اویماق با در نظر گرفتن اولویت‌های همبستگی اویماقی.»^(۱۰۴) اویماقیت یعنی وفاداری قبیله‌ای یا پیوندهای قبیله‌ای، این مفهوم در بالا بردن روحیهٔ رزمندگی قزلباش سهم بزرگی داشته است. رایج می‌گوید در ساختار اقتدار قبایل ترک، روابط خویشاوندی به اندازهٔ روابط قدرت اهمیت نداشته است؛ و خانواده‌های گوناگونی که نسبت خویشاوندی با یکدیگر نداشتند، دور یک رهبر با استعداد یا موفق (نظامی یا نوع دیگر) گرد می‌آمدند. از این گردهمایی یک رشته مناسبات به نام انتساب پدید می‌آمد. انتساب به معنی «عضویت و همبستگی» در گروه‌های سیاسی، دینی یا تباری بود: «عضو ضعیف‌تر تلاش می‌کرد بر شأن و ثروت ارباب خود بیفزاید و ارباب به نوبهٔ خود، اعضای ضعیف‌تر را دست نشانده‌گان و تحت‌الحمايه‌های خود تلقی می‌نمود.»^(۱۰۵) رایج براساس سنت غیر مدون مردم آسیای میانه، انواع گرایش‌های مخالف را در درون گروه‌های روستایی، صنعت‌گران شهری، رده‌های مذهبی و سازمان‌های راهزنی شناسایی کرده است. حماسه‌های مردمی در سرگذشت‌های کوراوغلو و بازتاب وسیع آن در ادبیات عصر صفوی سدهٔ هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) نشان می‌دهد که خصومت پنهانی گسترده‌ای نسبت به اویماق‌های مسلط در میان جمعیت‌های محلی، شبانکاره‌ها و کشاورزان وجود داشته است.»^(۱۰۶)

در بخش‌های شهری، پیوندهای طولانی میان اصناف و جمعیت‌های اخوت صوفیانه، به شکل حمایتی یا برادری وجود داشته است. بنانی می‌نویسد: در اینها «خطر نارضایتی پرولتری» و نافرمانی از حکومت وجود داشته است. شاه‌عباس که ظاهراً از چنان خطری آگاه بوده به یاری پلیس شهری کنترل شدیدی را بر اصناف اعمال می‌کرده است.»^(۱۰۷) در دورهٔ پادشاهان بعدی صفویه که صوفیان مورد حمله قرار می‌گرفتند، اصناف به تدریج به گروه‌های حیدری- نعمتی و سایر دسته‌بندی‌هایی روی آوردند که در اصل جزو رده‌های صوفی مشرب بودند، اما به تدریج در سرایشی انحطاط افتادند و به گروه‌های متخاصمی تبدیل شدند که گاه از سوی دولت به بازی گرفته می‌شدند و دولت آنها را به خصومت تشویق می‌کرد «تا بدین وسیله از وحدت و قدرت سیاسی بازار جلوگیری کند.»^(۱۰۸) کار شرافتمندانه مورد توجه اصناف بود و در واقع، مراتب

جوانمردی و فتوت بخشی از فرهنگ گسترده‌تر شهری و نظام ارزشی محسوب می‌شد، این نظام ارزشی از سده نهم (۱۷۹ تا ۲۷۹ش) یا دهم میلادی (۲۷۹ تا ۳۷۹ش) در ایران رواج یافته و وفاداری به دوستان، حمایت از ضعفا و ستم‌دیدگان، صداقت، شجاعت، شکیبایی و خلوص نیت از منش‌های مورد تحسین آن به شمار می‌رفته است. آرمان‌هایی از این دست در اوایل تاریخ ایران اسلامی توسط عیاران رواج یافته است، عیاران «گروه‌های جوانمرد شهری بودند که در هنگامه‌های نابسامانی و ستمگری به عنوان پلیس غیررسمی از مردم عادی دفاع می‌کردند.»^(۱۰۹) همین نهاد در ایران سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) به دست لوطیان افتاد. لوطیان مجمعی از جوانمردان محلی بودند که از محله خود دفاع می‌کردند، به نام فقرا از ثروتمندان مالیات می‌گرفتند و وسایل تحصیل و زندگی افراد بی‌سرپرست و فقیر را فراهم می‌آوردند. گروه‌های فتوت در دوران صفویه فقط شامل اعضای اصناف نمی‌شد، بلکه درویش‌ها و مردمان تهیدست و نیز معمولاً تحت راهبری یک شیخ صوفی در این گروه‌ها فعالیت داشتند.

و سرانجام، بنا به شواهد موجود، می‌توان گرایش ایرانیان را به اقتدار مشخص کرد.

شاردن در این باره می‌نویسد:

صرف نظر از آنچه هم‌اکنون دربارهٔ محبوبیت [ملاقاسم، واعظی که علیه حکومت وعظ می‌کند] گفتم، ایرانیان از خصلت تسلیم‌طلبانه‌ای برخوردارند که ناشی از مرتبه‌ای است که برای شاهان خود قایل می‌شوند. این حالت شاید در هیچ کجای جهان به اندازه ایران قوی نباشد. معتقدند که شاهان طبیعتاً خشن و بیدارگرد و باید آنها را از همین حیث پذیرفت، با وجود همه خشونت و بی‌عدالتی‌شان باید از آنان اطاعت کرد مگر در مواردی که برخلاف دین یا وجدان عمل کنند. توگویی بیدادگری حق مطلق پادشاهان است. در بیان عامیانه وقتی می‌گویند «شاه‌بازی» منظورشان «اعمال خشونت و بیدادگری» است. همان‌طور که گفتم ایرانیان تسلیم‌طلب‌ترین مردم روی زمین‌اند. هیچ کس طی دو‌یست سال گذشته نشنیده است که در ایران قیام یا شورش برپا شده باشد.^(۱۱۰)

بی‌شک جریان‌های مخالفی نیز نظیر وقوف و شناخت طبیعی جمعیت نسبت به بی‌عدالتی و سوءاستفاده از قدرت حاکمان و قبول قدرت فائقه دربار در این جریان دست‌اندرکار بوده‌اند (البته به طوری که خواهیم دید، در عصر صفویه، قیام‌ها و شورش‌های مردمی هم کم نبوده‌اند). لمبتون می‌گوید: در «ایران قرون وسطی» دو

گرایش اجتماعی متضاد دست‌اندرکار بوده‌اند: برابری که از سنت اسلامی و نیز سنت قبیله‌ای ترکی ناشی می‌شده و سلسله‌مراتب که یادگار خلیفات و سنن پادشاهی ایران قبل از اسلام و دودمان‌های کهن و ماندگار نخبگان ایرانی بوده است. این موضوع با توجه به گرایش‌ها و ضدگرایش‌ها در تمامی سطوح به صورت پیچیده‌تر دیده می‌شود. برای مثال در چارچوب امت، همه مردم برابر بودند. تمایزی در رتبه نبود. تمایزها به کارکردها و وظایف مربوط می‌شد.^(۱۱۱) راید می‌گوید: تحول نقاشی مینیاتوری ایرانی نشان‌دهنده پاره‌ای از این گرایش‌های متضاد در دربار نیز هست. در زمان شاه‌عباس و بعد از وی، در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش)، در مینیاتورهای آن زمان مجموعه متضادی گهگاه به تصویر کشیده می‌شود که در آنها به اندازه مینیاتورهای قبلی حالت تمکین و تسلیم‌پذیری به چشم نمی‌خورد، فردیت بارزتر، محافظان بی‌رمق، نبود نظم و انضباط و «ناخشنودی بی حاصل از مراجع قدرت» از ویژگی‌های این مینیاتورها است.^(۱۱۲) به اعتقاد ریچارد ایتینگهاوزن، هنر سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) واقع‌گرایانه‌تر شد و به زندگی فرد معمولی در حالت کار کردن و فراغت توجه بیشتری نشان داد.^(۱۱۳) به نوشته سیوری، شعر عصر صفویه به «زبان مردم کوچک و بازار» نزدیک‌تر شد.^(۱۱۴) هرچند امکان تحلیل بیشتر یکایک این قلمروها وجود دارد، اما تصویری که تا این لحظه داشته‌ایم نشان‌دهنده مجموعه‌ای از برداشت‌های مختلط نسبت به اقتدار ایران عصر صفویه است. با وجود این باور که دولت، سرشت اهریمنی داشت و مقامات آن ستمکاره بودند و اموال‌شان غصبی بود، اما کنار آمدن با قدرت، حتی همکاری با قدرت دولتی و مشارکت در آن، همه و همه در کنار یکدیگر، خاصه در میان جوامع شهرنشین وجود داشته است. حاصل آن وضعیتی سرشار از تنش بود که گاه به گاه به صورت موج مخالفت، فعال می‌شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این مورد نگاه کنید به:
Michel M. Mazzaoui, *The Origins of the Safawids, Shi'ism, sufism and the Gulat*, 42., 72ff., and Said Amir Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam. Religion, Political Order, and Societal Change in Shi'ite Iran From the Beginning to 1890* (Chicago and London: The University of Chicago Press, 1984), 77ff.
2. Yahya Qazvini, *Lubb at-tawarikh* (Tehran, 1932), 240, quoted in Mazzaoui, *The Origins of the Safawids*, 80.
3. Mazzaoui, *The Origins of the Safawids*, 81-82, Roger Savory, *Iran under the Safawids* (Cambridge: Cambridge University Press, 1980), 24-26.
که رویدادهای یادشده را ثبت کرده است.
4. Hafez F. Farmayan, *The Beginnings of Modernization in Iran. The Policies and Reforms of Shah Abbas I (1587-1629)*, Middle East Center Research Monograph number 1 (Salt Lake City: University of Utah, 1969), 5; Mazzaoui, *The Origins of the Safawids*, 15; and Savory, *Iran under the Safawids*, 45-46.
این رویدادها به تفصیل در اثر زیر مورد بحث قرار گرفته است:
۵. Martin B. Dickson, "Sháh Tahmásb and the Uzbeks (The Duel for Khurásán with "Ubayd Khán: 930-946)," Ph.D. dissertation, Department of Oriental Studies, Princeton University (1958), 51-295.
۶. برای آگاهی از رویدادهای سال‌های ۱۵۷۶-۱۶۰۷ به تاریخ مهم دوره صفویه به نام عالم‌آرای عباسی اثر اسکندربیک منشی نگاه کنید:
Translated by Roger M. Savory in two volumes (Boulder. Westview Press, 1978), 203-494, 515-947. Savory, *Iran under the Safawids*, 67-91, Farmayan, *The Beginnings of Modernization in Iran*, 9-14.
توجه داشته باشیم که سال ایرانی از ۲۱ مارس آغاز می‌شود، بنابراین ما هر سال را به صورت مثلاً ۱۵۹۸/۱۵۹۷ نشان می‌دهیم.
۷. جنبه‌های مربوط به فعالیت‌های اقتصادی (خاصه کارگاه‌های سلطنتی و تجارت ابریشم)، حکومت شهری و مسایل مشروعیت در پایان همین فصل بررسی می‌شود.
در مورد دیوان‌سالاری دربار نگاه کنید به:
۸. V. Minorsky, *Tadhkirat al-muluk. A Manual of Safavid Administration (circa 1137/1725)* (London: Luzac, 1943), 44-52, 85-91, 112-25, 132 (hereafter this work is cited as TM); Jean Chardin, *Voyages du Chevalier Chardin, en Perse, et autres lieux de l'orient* (Paris: Le Normant, 1811), volume V, 237-39, 429-30, 449; Guy le Strange, translator and editor, *Don Juan of Persia, a Shi'ah Catholic (1560-1604)* (London: Broadway Travellers, 1927), 45; Monshi, *History of Shah 'Abbas*, 228.
۹. این ارقام در تاریخ عالم‌آرای عباسی، صص ۲۲۲-۲۲۸ (چاپ انگلیسی) برای سال ۱۵۷۶ و صص ۱۳۰۹-۱۳۱۷ سال ۱۶۲۹ آمده است. مینورسکی در تذکرة الملوك آنها را تجزیه و تحلیل کرده است. درصدهای من بر اساس درهم شکستن بیشتر ساختارهای ایلی است که در اثر زیر آمده است:
Alessandro Bausani, *The Persians, From the earliest days to the twentieth century*, translated from the Italian by J.B. Donne (London: Elek Books, 1971), 147-48.

درصدها تقریبی‌اند و مانند کلیه اعداد و ارقام مربوط به این زمان باید با احتیاط و تردید تلقی شوند.

10. Chardin, *Voyages*, V, 290, 333.
 11. Minorsky, *TM*, 25.
 12. *Ibid.*
 13. Dickson, "Shāh Tahmāsb and the Uzbeks," 13, 18, 19, 66, 351-52, 365. See also Minorsky, *TM*, 166, and Le Strange, *Don Juan of Persia*, 46-47.
 14. Chardin, *Voyages*, V, 258. See also V, 285-86, VII, 430; Minorsky, *TM*, 181 note 4; and Monshi, *History of Shah 'Abbas*, 533.
۱۵. در مورد تعداد و میزان حقوق ارتش نگاه کنید به:
 Minorsky, *TM*, 32-35, 161; Chardin, *Voyages*, V, 299-330; and Farmayan, *The Beginnings of Modernization in Iran*, 18.
- در مورد مبنای اجتماعی ارتش صفوی به تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۵۲۷ (انگلیسی) بنگرید.
 پیچیدگی‌های سیاست قومی در ارتش و سایر مقام‌های عالی‌رتبه در اثر زیر آمده است:
 Masashi Haneda, "The Evolution of the Safavid Royal Guard," translated by Rudi Matthee, pp. 57-86 in *Iranian Studies*, volume XXII, numbers 2-3 (1989).
16. Minorsky, *TM*, 105-109, 175, 177, and Chardin, *Voyages*, V, 412-13, 497-98.
 شاردن برآورد هوشمندانه‌ای به عمل آورده اما مینورسکی بر اساس محاسبات دولتی (۱۷۲۰) برآوردهای مربوطه را انجام داده است.
 17. Chardin, *Voyages*, V, 414-15. See also *ibid.*, 491, and Minorsky, *TM*, 185.
۱۸. درآمد دولت فرانسه به شکل عظیمی افزایش یافت و از ۱۷ میلیون لیور یا فرانک در ۱۶۱۰ به ۴۴ میلیون لیور در ۱۶۴۴ و ۵۷۷ میلیون لیور ذکر شده در جدول ۲-۱ در حوالی سال ۱۷۰۰ رسید. بدین ترتیب در اوج دولت صفوی در حوالی سال ۱۶۳۰ درآمد دولت ایران تقریباً با درآمد دولت فرانسه در همان زمان برابر بود. اما در ۱۷۰۰ دیگر اینچنین نبود: در مورد ارقام نگاه کنید به:
 Perry Anderson, *Lineages of the Absolutist State* (London: New Left Books, 1974), 98.
۱۹. نگاه کنید به برآوردها در:
 Laurence Lockhart, *The Fall of the Safavi Dynasty and the Afghan Occupation of Persia* (Cambridge: At the University Press, 1958), 11; Minorsky, *TM*, 186; John Emerson, "Ex Occidente Lux. Some European Sources on the Economic Structure of Persia Between About 1630 and 1690," Ph.D. dissertation, Department of Oriental Studies, University of Cambridge (1969), 229; Charles Issawi, "Population and Resources in the Ottoman Empire and Iran," pp. 152-164, Thomas Naff and Roger Owen, editors, *Studies in Eighteenth Century Islamic History* (Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press, 1977), 162.
۲۰. این برآوردها به ترتیب در آثار زیر آمده‌اند:
 Leonard M. Helfgott, "Tribalism as a Socioeconomic Formation in Iranian History," pp. 36-61, in *Iranian Studies*, volume X, numbers 1-2 (Winter-Spring 1977), 36; Bausani, *The Persians*, 150; Charles Issawi, editor, *The Economic History of Iran: 1800-1914* (Chicago and London: The University of Chicago Press, 1971), 20 (hereafter cited as *EHI*).
21. Helfgott, "Tribalism as a Socioeconomic Formation," 36. Minorsky, *TM*, 16-17, 187-188, 193-195; Le Strange, *Don Juan of Persia*, 45-46; James J. Reid, *Tribalism and Society in Islamic Iran, 1500-1629* (Malibu: Undena Publications, 1983), 29, 43-47; Richard Tapper, "Black Sheep, White Sheep and Red Heads. A Historical Sketch of the Shahsavan of Azarbaijan," pp. 61-84 in *Iran* (Journal of the British Institute of Persian Studies), volume IV (1966), 77-78. Reid, *Tribalism and Society*, 108; Mazzaoui, *The Origins of the Safawids*,

59 note 1; Nikki Keddie, *Roots of Revolution. An Interpretive History of Modern Iran* (New Haven and London: Yale University Press, 1981), 26; R.D. McChesney, "Comments on "The Qajar Uymaq in The Safavid Period, 1500-1722"," pp. 87-105 in *Iranian Studies*, volume XIV, numbers 1-2 (Winter-Spring 1981), 88.

22. Reid, *Tribalism and Society*, 42.

23. Jahangir Saleh, "Social Formations in Iran, 1750-1914," Ph.D. dissertation, Department of Economics, University of Massachusetts, Amherst (1978), 59. Saleh refers to L. Krader, *Social Organization of the Mongol-Turkic Pastoral Nomads* (The Mouton and Co., 1963), 317.

این پاراگراف در اثر زیر نیز آمده است:

Reid, *Tribalism and Society*, 1, Perry Anderson, *Passages from Antiquity to Feudalism* (London: New Left Books, 1978 [1974]), 222.

24. Reid, *Tribalism and Society*, 76-77; Helfgott, "Tribalism as a Socioeconomic Formation", 49; Petrushevsky, *Ocherki po istorii feodal'nykh otoshenii v Azerbaidzhane i Armenii v XVI- nachale XIX vekov* (Leningrad, 1949), McChesney, "Comments on "The Qajar Uymaq in The Safavid Period"," 95.

25. Keddie, *Roots of Revolution*, 26.

هرچند خانم کدی در مورد ایران سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) می‌نویسد؛ دلیلی نمی‌بینیم که آن را در مورد اقتصاد قبیله‌ای سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) به کار نگیریم. اشکال ماهوی بکارگیری برآوردها و آمار و ارقام بعدی برای ادوار پیشین را نباید نادیده گرفت همین مسأله اغلب نوشته‌های مربوط به جامعه قبیله‌ای ایران را دچار مشکل کرده است.

26. Bausani, *The Persians*, 150. *ibid.*, 149; Monshi, *History of Shah 'Abbas*, 774; Chardin, *Voyages*, V, 392, 397; Adam Olearius, *The Ambassadors from the Duke of Holstein's Travels into Muscovy...*, pp. 1-112, John Harris, *Navigantium atque Itinerantium Bibliotheca* (London: Thomas Bennet, 1705), volume II, 65; and I.P. Petrushevsky, "The Socio-Economic Condition of Iran under the II-Khans", pp. 483-537, J.A. Boyle, editor, *The Cambridge History of Iran*, volume 3, *The Saljuq and Mongol Periods* (Cambridge: Cambridge University Press, 1968), 530 (hereafter cited as "Iran under the II-Khans").

۲۷. در مورد کنترل‌شان بر اقتصاد ایران مباحث عمده‌ای روی داده و کتاب‌ها نوشته شده است. باید می‌گوید: دست‌کم در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) این کنترل همه جانبه بوده اما هلفگات و مک‌چزنی این نظر را قبول ندارند و مسأله اسناد و مدارک را مطرح می‌کنند: نگاه کنید به:

James J. Reid, "Rebellion and Social Change in Astarabad, 1537-1744", *Qajar Uymaq in The Safavid Period, 1500-1722*, pp. 117-143, *Iranian Studies*, volume XI (1978), 120; Helfgott, "Tribalism as a Socioeconomic Formation", 74; McChesney, "Comments on "The Qajar Uymaq in the Safavid Period"," 92, 93, 96, 100-102.

به نظر می‌رسد مهمترین نقش رؤسای طوایف و قبایل به جای مداخله مستقیم در فرایند تولید و اخذ مازاد به نام دولت از جوامع شهری و روستایی، زیر کنترل اداری شاه بوده است.

۲۸. اصطلاح «دموکراسی خام» از خانم کدی است.

"Iran, 1797-1941", pp. 137-157, *Iran: Religion, Politics and Society. Collected Essays* (London: Frank Cass, 1980), 140-142.

فردریک بارث مبنای برابری خواهانه زندگی چادرنشینی ایران قرن بیستم را توضیح می‌دهد: «هر عضو اردوی قبیله‌ای باید در تصمیم‌گیری‌های حیاتی مربوط به قبیله شرکت جوید، مثلاً اردو باید حرکت کند یا توقف نماید و اگر بنا است کوچ کنند از کدام مسیر و تا کدام نقطه. این تصمیم‌ها اجزاء بنیادین زندگی چادرنشینی است و تفاوت میان رشد و رونق یا زیان و فقر را نشان می‌دهد....»

- حفظ قبیله به عنوان یک واحد اجتماعی توافق یکپارچه و روزمره همه اعضا را در مسایل مهم اقتصادی ایجاب می‌کند».
- Nomads of South Persia. The Basseri Tribe of the Khamseh Confederacy (Boston: Little, brown and Company, 1961), 25-26.
۲۹. گروهی می‌نویسد: مالکیت خصوصی زمین دست‌کم به زمان ساسانی یعنی به سده پنجم یا ششم میلادی برمی‌گردد.
- Ann K.S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia. A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration* (London: Oxford University Press, 1953), 5-6.
- پتروشفسکی می‌نویسد: چنین به نظر می‌رسد که کمون‌های روستایی در دوره مغولان یعنی سده‌های سیزدهم و چهاردهم از بین رفته‌اند. نگاه کنید به: «ایران در زمان ایلخانان»، ۵۲۳.
۳۰. مینورسکی، تذکره الملوک، ۱۹۵. شاردن در جلد پنجم سیاحت‌نامه، صفحات ۳۸۰ به بعد چنین بحثی دارد. پتروشفسکی نیز ۴ نوع مالکیت زمین را در سده چهاردهم (۶۷۹ تا ۷۷۹ش) مشخص می‌سازد: «ایران در زمان ایلخانان»، ۵۱۵.
۳۱. در مورد زمین‌های سلطنتی نگاه کنید به:
- Amin Banani, "Reflections on The Social and Economic Structure of Safavid Persia at Its Zenith", pp. 83-116 in *Iranian Studies*, volume XI (1978), 94; Lambton, *Landlord and Peasant*, 11, 25, 59-61; and Chardin, *Voyages*, V, 382-83.
۳۲. در مورد تاریخچه زمین‌های دولتی نگاه کنید به: پتروشفسکی، «ایران در زمان ایلخانان»، ۵۱۹-۵۲۰.
- B.G. Martin, "Seven Safawid Documents from Azarbayjan", pp. 171-206 in S.M. Stern, editor, *Documents from Islamic Chanceries*, First Series, Oriental Studies, III (Oxford: Bruno Cassirer, 1965), 192; Ann K.S. Lambton, "The Evolution of the *Iqta'* in Medieval Iran", pp. 41-50 in *Iran* (Journal of the British Institute of Persian Studies), volume V (1967), 45; Klaus-Michael Rohrborn, *Provinzen und Zentralgewalt Persiens im. 16. und 17. Jahrhundert* (Berlin: Walter de Gruyter & Co., 1966); Lambton, *Landlord and Peasant*, 66; Minorsky, *TM*, 28; Farhad Nomani, "The Origin and Development of Feudalism in Iran: 300-1600 A.D.", Ph.D. dissertatin, Department of Economics, University of Illinois at Urbana-Champaign (1972), 61 note 106; Vladimir Minorsky, "A Soyurghal of Qasim b. Jahangir Aq-qoyunlu (903/1498)", pp. 927-960 in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, volume XI (1937-1939), 956; Ann K.S. Lambton, "Two Safavid Soyurghals", pp. 44-54 in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, volume XIV (1952).
33. Chardin, *Voyages*, V, 380. Minorsky: *TM*, 28. Lambton, "The Evolution of the *Iqta'*", 49; *A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth centuries*, (London: Eyre and Spottiswoode, 1939), volume 1, 53 note 1; and V. Minorsky, "Tiyul", pp. 799-801 in *The Encyclopedia of Islam*, first edition (London: Luzac, 1934), 800.
۳۴. در مورد وقف در زمان صفویه بنگرید به:
- Nomani, "The Origin and Development of Feudalism in Iran", 33-35; Chardin, *Voyages*, V, 381; Monshi, *History of Shah Abbas*, 535, 954; Emerson, "Ex Occidente Lux", 247; Lambton, *Landlord and Peasant*, 113; Banani, "Reflections", 96; and Savory, *Iran under the Safavids*, 185.
35. See Raphaël Du Mans, *Estat de la Perse en 1660*, edited by Ch. Schefer (Paris: Ernest Leroux, 1890), 226-27, and Tavernier, *Voyages*, Book 5, chapter xi (1930 edition), 237 (both cited by Emerson, "Ex Occidente Lux", 247); Chardin, *Voyages*, V, 381-82; Monshi,

History of Shah 'Abbas, 1016, 1262; Minorsky, *TM*; and Savory, *Iran under the Safavids*, 156.

36. Banani, "Reflections", 94. See also Minorsky, *TM*, 19; Lambton, *Landlord and Peasant*, 105-6, 113, 126; and Bausani, *The Persians*, 142.

شاردن می‌نویسد: زمین‌هایی که در برابر حقوق واگذار می‌شوند زیر نظر بازرسی پادشاه نیستند، بلکه به منزله ملک کسی تلقی می‌شوند که به او واگذار شده است. او با ساکنان ملک ترتیب درآمد‌ها را می‌دهد و درست مثل بنفیس [اقطاع] در اروپا است. سیاحت‌نامه، ۵، ۴۱۸. در جای دیگر می‌نویسد: «چون مناصب در امپراتوری ایران موروثی‌اند هرکسی زمینی را که به وی واگذار شده ملک شخصی و مادام‌العمری خود می‌داند زیرا هرکس امیدوار است تا وقتی زنده است در منصب خود باقی بماند و طوری عمل می‌کند که فرزندان‌ش بعد از مرگ او منصب وی را اشغال کنند». سیاحت‌نامه، ۵، ۴۱۹-۴۲۰.

37. Minorsky, *TM*, 22. *ibid.*, 22; Chardin, *Voyages*, V, 384, 392, 396; Lambton, *Landlord and Peasant*, 113, 123; Monshi, *History of Shah Abbas*, 774, 1073, 1103, 1158;

راوندی، تاریخ اجتماعی ایران چاپ دوم (تهران ۱۳۵۵) جلد ۳ ص ۱۵۹، به نقل از: Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 194.

۳۸. در مورد اسناد و موارد بیگاری و مالیات‌ها نگاه کنید به:

See the relevant documents and instances of labor service and taxes in Lambton, *Landlord and Peasant*, 116-17; Minorsky, "A Soyurghal of Qasim b. Jahangir Aq-Qoyunlu", 950-51; Minorsky, *TM*, 84; Chardin, *Voyages*, V, 386-87, 390, 419; Nomani, "The Origin and Development of Feudalism in Iran", 76; and Monshi, *History of Shah 'Abbas*, 1211-12.

39. Chardin, *Voyages*, V, 391-392.

40. Keddi, *Roots of Revolution*, 34.

41. Chardin, *Voyages*, V, 456-466.

42. Martin, "Seven Safawid Documents", 199.

43. Bausani, *The Persians*, 150.

44. Minorsky, *TM*, 162, citing Sir Thomas Herbert, *Some Years Travels*, third edition (1665), n.p.

45. John Foran, "Social Structure and Social Change in Iran from 1500 to 1979", Ph.D. dissertation, Department of Sociology, University of California, Berkeley (1988), 75 table 2.7.

۴۶. بائوسانی می‌نویسد: اصناف زمان صفویه در مقایسه با اصناف زمان سلجوقی یا ایلخانی در اداره امور شهرهای خویش استقلال بیشتری داشتند. اما شهرهای دوره صفوی را کلاً نمی‌توان خودگردان نامید. *The Persians*, 151-52. اما لمبتون از «خودگردانی قابل توجه» شهرهای ایران در طول تاریخ سخن می‌گوید: نگاه کنید به سخنرانی افتتاحیه ۶ مارس ۱۹۵۴ (۱۵ اسفند ۱۳۳۲) در دانشگاه لندن، مدرسه مطالعات شرق و افریقا در:

Islamic Society (Oxford University Press, 1954).

اما پتروشفسکی می‌نویسد: شهرها چه قبل از مغول و چه بعد از آن، از هیچ نوع خودگردانی برخوردار نبوده‌اند. «البته نوعی خودگردانی در محدوده‌های محلات... و اصناف - بازرگانان، صاحبان حرف، یا گروه‌های مذهبی وجود داشته است». «ایران در زمان ایلخانان»، ۵۰۹.

۴۷. در مورد حکومت و سازمان‌های صنفی صفویه نگاه کنید به:

- Lambton, *Islamic Society in Persia*, 11-12, 14-15, 21-22; Minorsky, *TM*, 81-83, 148-149, 181-82; Savory, *Iran under the Safavids*, 182; Chardin, *Voyages*, V, 399; Willem Floor, "The Guilds in Iran - an Overview from the Earliest Beginnings till 1972", pp. 99-116 in *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, volume 125, number 1 (1975);

- Mehdi Keyvani, *Artisans and Guild Life in the later Safavid period. Contribution to the socio-economic history of Persia*, Islamkundliche Untersuchungen, volume 65 (Berlin: Klaus Schwarz Verlag, 1982), 67-71, 82-87, 106-7, 115-18, 142-47.
48. Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 88-89, based on Tavernier, *The six voyages* ([1678] 1930), 34.
۴۹. در مورد نظام قشربندی اصناف نگاه کنید به:
Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 88-93, Olearius, *The Ambassadors*, 80; Chardin, *Voyages*, IV, 91-93, VII, 339-40; Du Mans, *Estat de la Perse*, 194-95.
- وضعیت شاگردها را ن.ای. کوزنتسوا در مورد شهر ایروان در حوالی سال ۱۸۰۰ تشریح کرده و می‌نویسد: «از میان یازده صنف موجود، در هفت صنف تعداد شاگردان دو برابر شماره استادکاران بود». یعنی نیمی از شاگردها به استادی نمی‌رسیدند بلکه در یکی از درجه‌های پایین‌تر متوقف می‌شدند نگاه کنید به:
- "Urban industry in Persia during the 18th and early 19th centuries," pp. 308-321 in *Central Asian Review*, volume 11, number 3 (1963), 316.
۵۰. در مورد بافندگان و تولیدکنندگان پارچه نگاه کنید به:
Emerson, "Ex Occidente Lux", 248-52, and Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 39, 49.
- صالح** در مقاله زیر بر کنترل بازرگانان بر روند تولید پارچه تأکید دارد در حالی که در صنایع فلزی و سرامیک معمولاً پیشه‌ور و صنعتگر روند را کنترل می‌نمود: "Social Formations in Iran", 104-105.
۵۱. در مورد صنعت‌گران و کارگران‌شان نگاه کنید به:
Emerson, "Ex Occidente Lux", 253, 255-57; Savory, *Iran under the Safavids*, 144, 147, 153; Chardin, *Voyages*, VII, 403; Olearius, *The Ambassadors*, 70; Marshall G.S. Hodgson, *The Venture of Islam. Conscience and History in a World Civilization*, volume 3: *The Gunpowder Empires and Modern Times* (Chicago: University of Chicago Press, 1974), 40; Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 130, 183; Margaret Medley, "Islam, Chinese Porcelain and Ardabil", pp. 31-45 in *Iran* (Journal of the British Institute of Persian Studies), volume XIII (1975); and Bausani, *The Persians*, 152.
۵۲. به گفته شاردن که هر کارگاه به‌طور میانگین ۱۵۰ کارگر داشته (او رقم ۳۲ را آورده)، بعضی (مثل خیاط‌ها) ۱۸۰ کارگر و بعضی (مثل نقاش‌ها) ۷۲ کارگر داشته‌اند، که جمعاً پنج‌هزار نفر کارگر داشته است: سیاحت‌نامه، جلد ۷، ۳۲۹، جلد ۵، ۴۹۹؛ و نیز جلد ۵، ۴۲۲، ۴۹۸؛ جلد ۷، ۳۲۹-۳۳۴.
۵۳. برای مثال نگاه کنید به:
Banani, "Reflections", 97-98; Minorsky, *TM*, 20; and Chardin, *Voyages*.
۵۴. در مورد نقش ارمنیان در اقتصاد ایران و جهان نگاه کنید به:
John Fryer, *A New Account of East India and Persia being Nine Years' Travels*, volume II (London: The Hakluyt Society, 1912), 249; Emerson, "Ex Occidente Lux", 258 note 1, 260-62; Chardin, *Voyages*, VII, 106; Vartan Gregorian, "Minorities of Isfahan: The Armenian community of Isfahan, 1587-1722", pp. 652-680 in *Iranian Studies*, volume VII, numbers 3-4 (1974), 665, 669, 680; Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 179-80, 217, 228; Monshi, *History of Shah 'Abbas*, 859-60; R.W. Ferrier, "The Armenians and the East India Company in Persia in the Seventeenth and Early Eighteenth Centuries", pp. 38-62 in *Economic History Review*, Second Series, volume XXVI, number 1 (February 1973), 44; Fernand Braudel, *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*, translated by Sian Reynolds (New York: Harper and Row, 1976), volume II, 1167, and volume I, 5051; Minorsky, *TM*, 20.

55. Banani, "Reflections", 93-94; Emerson, "Ex Occidente Lux", 273-75; Chardin, *Voyages*, VII, 296; and Saleh, "Social Formations in Iran", 112.
56. Keddie, *Roots of Revolution*, 4.
57. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 122 also 107, and passim. See also Keddie, *Roots of Revolution*, 17, and Hossein Nasr, "Religion in Safavid Persia", pp. 271-286 in *Iranian Studies*, volume VII, numbers 1-2 (1974), 275-277.
58. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 107, 122-23, 127-32; Minorsky, *TM*, 15-16; and Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 152.
59. Chardin, *Voyages*, VII, 392.
60. Monshi, *History of Shah 'Abbas*, 204. Olearius, *The Ambassadors*, 80-81; Arjomand, *Thw Shadow of God and the Hidden Imam*, 189; Monshi, *History of Shah 'Abbas*, 203; Chardin, *Voyages*, V, 371; Emerson, "Ex Occidente Lux", and Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 109.
۶۱. شاردن می‌نویسد: «همه می‌دانند که زن خانه را ترک نمی‌کند».
- Voyages*, V, 270; Keddie, *Roots of Revolution*, 14.
62. Keddie, *Roots of Revolution*, 32, 34.
63. Ibid, 33.
64. Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 177-178, chardin, *Voyages*, II, 55-56.
65. Emerson, "Ex Occidente Lux", 270-271. Malcolm Gregorian, "Minorities of Isfahan", 657.
۶۶. فرهنگ زرتشتی ماقبل اسلامی برای زراعت در کل و درختکاری و آباد کردن زمین به‌طور اخص احترام‌خاصی قایل بود. نگاه کنید به:
- Chardin, *Voyages*, VIII, 355-362, 380. Lambton, *Landlord and Peasant*, xviii-xix.
67. Halil Inalcik, "The Ottoman Economic Mind and Aspects of the Ottoman Economy", pp. 207-218 in M.A. Cook, editor, *Studies in the Economic History of the Middle East: from the rise of Islam to the present day* (London and New York: Oxford University Press, 1970), 210.
- بررسی خوب موضوع در مقاله زیر:
- "The Making of an External Arena: Iran's Place in the World-System, 1500-1722", pp. 71-119 in *Review* (Journal of the Fernand Braudel Center), volume XII, number 1 (Winter 1989).
68. Niels Steensgaard, *The Asian Trade Revolution of the Seventeenth Century. The East India Companies and the Decline of the Caravan Trade* (Chicago and London: The University of Chicago Press, 1974), 28, 33ff, 381 Halil Inalcik and Niels Steensgaard, article on "Harir", (silk) pp. 209-221 in *The Encyclopedia of Islam*, New Edition (Leiden E. J. Brill, and London: Luzac & Co., 1979), volume 3, 210, 213; Savory, *Iran under the Safavids*, 196; Chardin, *Voyages*, V, 398; Ferrier, "The Armenians and the EIC", 46; M.A.P. Meilink-Roelofs, "The Earliest Relations between Persia and the Netherlands", pp. 1-50 in *Persica* (Jaarboek van het Genootschap Nederland-Iran Stichting voor Culturele Betrekkingen), number VI (1972-1974), 40; and Issawi, *EHI*, 12.
69. Olearius, *The Voyages and Travels* (London, 1662), 299, Issawi, *EHI*, 11. Minorsky, *TM*, 20. Braudel, *The Mediterranean*, 551, 568-69; Inalcik, "The Ottoman Economic Mind", 211-12.
70. Ferrier, "The Armenians and the EIC", 41 note 1, 45; Steensgaard, *The Asian Trade Revolution*, 334-35, 395 table 19; Emerson, "Ex Occidente Lux", 154-55; Bal Krishna, *Commercial Relations between India and England (1601-1657)* (London: George Routledge & Sons, Ltd., 1924) 73 note 1; Issawi, *EHI*, 11-12; K.N. Chaudhuri, "The East

- India Company and the Export of Treasure in the Early Seventeenth Century", pp. 23-38 in *Economic History Review*, 2nd series, volume XVI (1963), 25-28; and Savory, *Iran under the Safavid*, 199.
71. Coen to the Heeren XVII, 8 May 1619, cited by Steensgaard, *The Asian Trade Revolution*, 407.
72. Braudel, *The Mediterranean*, 635.
۷۳. به نقل از دیدگاه‌ها و مقاله‌های کمپانی هند شرقی هلند که به صورت دستورالعمل برای فرماندار کل مجمع خود در جاوه فرستاده است:
C.R. Boxer, *Jan Compagnie in War and Peace 1602-1799. A Short History of the Dutch East-India Company* (Hong Kong: Heinemann Asia, 1979), 21. See also Savory, *Iran under the Safavids*, 198-99; Ferrier, "The Armenians and the EIC", 47; Emerson, "Ex Occidente Lux", 156; Steensgaard, *The Asian Trade Revolution*, 374; and Meilink-Roelofs, "The Earliest Relations between Persia and the Netherlands", 22-23, 34-36, 41-42, 44.
۷۴. در مورد هند و ایران نگاه کنید به:
Emerson, "Ex Occidente Lux", 151-52, 159, 161-65, 248-49, 264-65. Krishna, *Commercial Relations*, 10; Khanbaba Bayani, *Les Relations de l'Iran avec l'Europe occidentale à l'époque Safavide (Portugal, Espagne, Angleterre, Hollande et France)*, published doctoral thesis, University of Paris (Paris: Les Presses modernes, 1937), 48; Ferrier "The Armenians and the EIC", 56 note 1; Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 229-30; Riazul Islam, *Indo - Persian Relations. A Study of the Political and Diplomatic Relations between the Mughal Empire and Iran* (Lahore: Ripon Printing Press, 1970).
۷۵. در مورد روابط صفویه با عثمانی نگاه کنید به:
Inalcik, "The Ottoman Economic Mind", 213-14; Steensgaard and Inalcik, "Harir", 213-14; Braudel, *The Mediterranean*, 549 ff, 1172; Emerson, "Ex Occidente Lux", 119-20; and Ferrier, "The Armenians and the EIC", 39 note 1, 161-62 note 8.
۷۶. اطلاعات مربوط به روابط ایران و روسیه در منابع زیر:
Muriel Atkin, *Russia and Iran 1780-1828* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1980), 3-4; Savory, *Iran under Safavids*, 112, 196; Monshi, *History of Shah' Abbas*, 679, 681; Bayani, *Les Relations de l'Iran avec l'Europe*, 60; Emerson, "Ex Occidente Lux", 174-90; and Braudel, *The Mediterranean*, 193, 195.
77. Ralph Davis *Aleppo and Devonshire Square: English in the Eighteenth Century* (London: Macmillan, [1963] 1967), 1, 146, cited by Ferrier, "The Armenians and the EIC", 61-62 note 8.
78. Wallerstein, *The Capitalist World Economy*, 6.
79. Wallerstein, *The Modern World - System I*, 26.
80. *Ibid.*, 301-302.
81. *Ibid.*, 325, 332.
۸۲. به زعم والرشتابین، اروپا تازه بعد از ۱۷۰۰ انضمام بخش‌هایی از آسیا را به امپراتوری‌های خود آغاز کرده بود: همان منبع، ۳۴۳-۳۴۴.
83. Minorsky, *TM*, 13-14; Keddie, *Roots of Revolution*, 12-13, 20-21; Bausani, *The Persians*, 124, 125, 143; and Banani, "Reflections.", 101, 105.
- بحث من در ساختار اجتماعی در این بخش در مقاله زیر آمده است:
John Foran, "The Modes of Production Approach to Seventeenth-Century Iran", pp. 345-363 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 20, number 3 (August 1988).
۸۴. نمایندگان این طرز تفکر عبارتند از:

- Nomani, "Origin and Development of Feudalism in Iran", 67, 70-72, 117; Petrushevsky, "Iran under the Il-Khans", 514, 515; Saleh, "social Formations in Iran", 88; Thomas M. Ricks, "Politics and Trade in Southern Iran and the Gulf, 1745-1765", Ph.D. dissertation, Department of History, Indiana University (1975) 6, 9, 12. Lambton, "The Evolution of the *Iqta*"; Hodgson. *The Venture of Islam*, II, 49, 80-81; Anderson, *Lineages of the Absolutist State*, 401-408, 424.
85. Fattaneh Mehrain, "Emergence of Capitalist Authoritarian States in Periphery Formations: A Case Study of Iran" Ph.D. dissertation, Department of Sociology, University of Wisconsin-Madison (1979), 58-59, 73-74, 112; Ervand Abrahamian, "European Feudalism and Middle Eastern Despotisms", pp. 129-156, *Science & Society*, volume XXXIX, number 2 (Summer 1975), especially 155-156.
86. Mehrain, "Emergence of Capitalist Authoritarian States", 75, Home Katouzian, "The Aridisolatic Society: A Model of Long-Term Social and Economic Development in Iran", pp. 259-282 in *The International Journal of Middle East Studies*, volume 15, number 2 (May 1983), 270.
- خان‌های ایلات و قبایل خاصه والیان و حکام، گاهی سایر فعالیت‌های اقتصادی را نیز کنترل می‌کردند. اما تنها در محدوده حکومتی منطقه خویش این کنترل را اعمال می‌نمودند.
87. Banani, "Reflections", 105, and more to the point, Reid, *Tribalism and Society*, 6, 66-67 and Keddie, *Roots of Revolution*, 36, and "Iran, 1797-1941", 137.
۸۸. این و سایر نمونه‌ها در اثر زیر مورد بحث قرار گرفته:
- Lambton, Landlord and Peasant, xxi-xxv. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 95, Petrushevsky, "Iran under the Il-Khans", 493.
89. Lambton, *Islamic Society in Persia*, 4.
- نقل قول از جامع مفیدی است. اثر در موزه شرقی بریتانیا (ms. 210. F. 332b) نقل شده است جامع مفیدی در سه مجلد انتشار یافته است.
90. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 93, 98, 99; Roger Savory, "The Safavid State and Polity", pp. 179-212 in *Iranian Studies*, volume VII, number 1-2 (1974), 184.
91. Chardin, *Voyages*, V, 229; Father Judasz Tadeusz Krusinski, *The History of the Late Revolutions of Persia*, translated to English with a short History of the Sophies, by father Du Cerceau (London: J. Osborne, 1740 [Reprint Edition 1973 by Arno Press]), 41.
- این نقل قول از دو سرسود (Du Cerceau) و نیز بر مبنای کتاب زیر آمده است:
- Arojomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 179, and Savory *Iran under the Safavids*, 27, and "The Safavid State and Polity", 184.
92. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 11, 18.
93. See Ibn Babuya, in A.A. Fyze, *A Shi'ite Creed* (London, 1942), 96, cited by Ann K.S. Lambton, *State and Government in Medieval Islam. An Introduction to Islamic Political Theory: The Jurists* (London: Oxford University Press, 1981), 232, or Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 39.
۹۴. این واژه‌ها از لمبتون برگرفته شده که حکومت «دادگر» را در برابر حکومت «غاصب» نهاده. نگاه کنید به:
- State and Government*, 254-255 note 45.
95. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 177; Banani, "Reflections", 86-87, and Lambton, *State and Government*, 282-283.
96. Ibid., 285. Ann K.S. Lambton "Quis Custodiet Custodes? Some Reflections on the

- Persian Theory of Government (Conclusion)", pp. 125-146 in *Studia Islamica*, volume VI (1956), 131.
97. Chardin, *Voyages*, V, 208-212.
98. *Ibid.*, V, 216.
99. Lambton, *State and Government* 268, 276-277; Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 141-42, 206; Hodgson, *The Venture of Islam*, III, 35; Chardin, *Voyages*, VI 70-71, VII, 319; and Emerson, "Ex Occidente Lux", 247. du Mans, *Estat de la Perse*, 162.
100. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 9, *ibid.*, 186.
لمبتون می‌نویسد: از شواهد موجود پیداست که موضع شاه و ادعایش در حکومت کردن به نیابت امام، حتی وقتی که عملاً با مخالفت روبه‌رو نشود، ابهام‌آمیز است»
State and Government, 282. *ibid.*, 280-81; Chardin. *Voyages*, V, 467, VI, 47-48, 75; and Savory, *Iran under the Safavids*, 233.
101. Nasr "Religion in Safavid Persia", 27. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 138-41, 211; and Lambton, "Quis Custodiet Custodes?... (Conclusion)", 131.
102. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 164, also 28, 165-66.
بائوسانی از شعر مذهبی و نیمه‌مذهبی مردمی و جدید دورهٔ صفویه که مصایب شهیدان کربلا را ذکر می‌کرد یاد می‌کند.
The Persians, 141.
103. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 33 Keddie, *Roots of Revolution*, 20.
104. Reid, *Tribalism and Society*, 70, 31. Savory, *Iran under the Safavids*, 50; Dickson, "Shah Tahmāsb and the Uzbeks", 215.
105. Reid, *Tribalism and Society*, 32, also 8.
106. *Ibid.*, 143 Nora Chadwik and Victor Zhirmunsky, *The Oral Epics of Central Asia* (London: Oxford University Press, 1968).
107. Banani, "Reflections", 98-99.
108. Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 210.
109. *Ibid.*, 25;
- راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۳، صص ۵۷۶-۵۸۲
Lambton, *Islamic Society in Persia*, 17-19; Savory, *Iran under the Safavids*, 182.
110. Chardin, *Voyages*, V, 219-220.
111. Lambton, *State and Government*, 13 "The Evolution of the *Iqta*", 47.
112. Reid, *Tribalism and Society*, 147-148.
113. Richard Ettinghausen, "Stylistic Tendencies at the Time of Shah' Abbas", in *Iranian Studies*, volume VII (1974), 600-603, 610 cited by Savory, *Iran under the Safavids*, 135-136.
114. Savory, *Iran under the Safavids*, 213.
بعضی از دیدگاهها و نظرات مربوط به ماهیت ادبیات این دوره از احسان یارشاطر در اثر زیر گرفته شده است:
- Safavid Literature: Progress or Decline?' pp. 217-270 in *Iranian Studies*, volume VII numbers 1-2 (1974).

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ ش)

انقلاب ایران در یک چشم‌انداز کلی و با در نظر گرفتن برداشت ناقصی که به یاری نشریه‌ها و روزنامه‌های عمومی نسبت به آن پیدا کرده‌ایم، تا بدین پایه مایه حیرت‌مان شده است اما این حیرت دوچندان خواهد شد اگر از علل دوردست و رویدادهایی که پیش از بیست سال پیش زمینه‌ساز این انقلاب بوده‌اند تحلیل درستی داشته باشیم.

یوداش تادیوش کروسینسکی
تاریخ انقلاب‌های اخیر ایران

عمده‌ترین تحول اجتماعی دوره «طوقلانی» پادشاهی صفویه از سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) تا سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش)، سقوط این دودمان به دست گروه کوچک مهاجمان عشیره‌ای افغان در سال ۱۷۲۲ م/۱۱۰۱ ش در اصفهان بود، تحولی که کروسینسکی، یسوعی لهستانی، با عبارت‌های بالا به توصیف آن می‌پردازد. فصل حاضر تا حد زیادی به بررسی این «علل دوردست» که زمینه‌ساز رویداد یاد شده بودند اختصاص می‌یابد. ابتدا انواع تحول اجتماعی را که در ایران در فاصله سال‌های ۱۵۰۰ م/۸۷۹ ش تا ۱۷۲۲ م/۱۱۰۱ ش روی داده بررسی می‌کنیم و از جمله علل داخلی و خارجی صورت‌بندی اجتماعی و عناصر سازنده آن - قبایل بیابانگرد، گروه‌های شهری، دهقانان و دربار - را مورد بحث قرار می‌دهیم. با این کار زمینه‌ای ایجاد می‌شود

که طی آن، به ارزیابی نظریه‌های گوناگون می‌پردازیم، نظریه‌هایی که به منظور توضیح انقراض دودمان صفویه با آن شکل و صورت ارائه می‌شود و در ضمن بحث، توجه را به نقش روندها و پیامدهای بحران مالی از یک سو و مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی دولت صفوی از سوی دیگر جلب می‌کنیم (به خصوص بحران مالی که هرگز به درستی شناخته نشد و مورد بررسی قرار نگرفت). سپس بررسی کوتاهی از خاندان‌های قبیله‌ای پیاپی که در سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) به قدرت دست یافتند، به عمل می‌آوریم؛ سده‌ای که شاهد آمد و رفت سریع «دودمان‌ها» بود: افغان‌ها از ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش تا ۱۷۲۹م/۱۱۰۸ش، نادرشاه و خاندان افشاریه از ۱۷۲۹م/۱۱۰۸ش تا ۱۷۴۶م/۱۱۲۵ش*، کریمخان زند در شیراز از ۱۷۵۰م/۱۱۲۹ش تا ۱۷۷۹م/۱۱۵۸ش و سرانجام، ظهور قاجار در ۱۷۸۵م/۱۱۶۴ش به بعد که مدت نسبتاً زیادی دوام آورد. در جمع‌بندی فصل به پیامدهای تحولات منفی سقوط صفویه و محوری شدن جنگ‌های داخلی قبیله‌ای در سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) می‌پردازیم و خواهیم گفت که این قرن همچون یک نقطه عطفی در حد فاصل اقتصاد سیاسی نسبتاً پویا و مستقل سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) و تحول وابسته و مداماً انحرافی صورت‌بندی اجتماعی قاجاریه سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) قرار می‌گیرد. این موضوع بخش دوم کتاب است.

سنخ‌های تحول اجتماعی در دوره صفویه (۱۵۰۰-۱۷۲۲م/۸۷۹-۱۱۰۱ش) کشمکش‌های داخلی

در ایران عصر صفویه دو سنخ اساسی کشمکش پدید آمد: یکی جنبش‌های اجتماعی با زیربنای مردمی خاصه قیام‌هایی به راهبری شهری‌ها و مشارکت گروه‌های قبیله‌ای و دهقانی؛ و دیگری کشمکش‌های درون‌گروهی و فراگروهی نخبگان بر سر قدرت سیاسی، از جمله جنگ‌های داخلی سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش)، تلاش شاه‌عباس در ایجاد تمرکز سیاسی و آغاز نفوذ حرمسراها و روحانیان بر شاهان متأخر صفوی. جنبش‌های اجتماعی مردمی را می‌توان تا حدی کشمکش‌های جنینی طبقاتی براساس

*. ادامه فرمانروایی افشاریان تا سال ۱۲۱۸ ق نیز قابل پی‌گیری است.

اتحادهای شکننده گروه‌های حاکم قلمداد کرد در حالی که کشمکش نخبگان، تعارض‌های «شیوه تولید» یا «قطاعی»^{*} اند. زیرا [این درگیری‌ها] در رأس هرم اجتماعی میان نخبگانی صورت می‌گرفت که خواهان کنترل مازاد اجتماعی بودند. قیام‌های شهری و دهقانی ماقبل طبقاتی این دوره به شکست انجامید چون امکان محاصره آنها در درون شیوه‌های تولیدشان توسط دولت وجود داشت و دولت می‌توانست آنها را در مناطق جغرافیایی مربوط منزوی سازد. هرچه باشد دولت در رویارویی با یک قیام از قدرت کوبنده همه جانبه‌ای برخوردار بود. مبارزه نخبگان می‌توانست مثل سایر عوامل، نقشی در تعیین دولت صفوی ایفا کند. سرانجام، باید یادآور شد که بسیاری از جنبش‌های مورد بحث از مرزهای تحلیل [طبقاتی] فراتر می‌روند و مشاهده می‌کنیم که عناصری از مشارکت مردمی و نخبگان، یا عناصر شهری، روستایی و بازیگران قبیله‌ای در جنبش‌ها وجود دارد.

در دوره صفویه جنبش‌های اجتماعی مردمی چندی وجود داشته‌اند که در آنها می‌توان رگه‌های جنینی کشمکش طبقاتی را تشخیص داد، جنبش‌های مزبور عمدتاً در شهرها روی می‌داده‌اند. رویدادهای خراسان خاوری که به انقلاب هرات (۱۵۳۵-۱۵۳۷م/۹۱۴-۹۱۶ش) شهرت دارد، ریشه‌اش در غارت مکرر مردم توسط حاکمان قزلباش بود. خاصه هنگامی که شهر در محاصره ازبک‌ها قرار گرفت. البته در زمان صلح نیز چپاول ادامه می‌یافت. در سال ۱۵۳۵م/۹۱۴ش «توده‌های» فقیر شهر هرات، حاکم چپاولگر را در حمام به قتل رساندند. مقاومت در برابر سلطه قزلباش را زمین‌داران و سرشناسان حومه‌های کشاورزی هرات که سخت زیر ستم قزلباش بودند، سازماندهی و رهبری کردند. هنگامی که حاکم هرات توطئه‌ای را کشف کرد و بسیاری از سرشناس‌های شهر به زندان افتادند «ارتش مردمی» انقلابیون عمدتاً از حومه‌های شهر، ضمن محاصره هرات، از عیبدخان ازبک رهبر ازبک‌ها کمک خواست. دیکسون به تحلیل ترکیب اجتماعی جنبش و هدف‌های آن پرداخته است: «آسیابان گمنامی که شمشیر به دست تا دیوارهای شهر هرات پیش آمد، غارت خانه‌های هرات و اشاره به روستاییان و دهاتی‌های جنبش، همگی نشان‌دهنده عناصر «جنگ طبقاتی» و دهقانانی است

*. Sectoral

که در این فعالیت شرکت داشته‌اند.»^(۱) از یک‌ها در ۱۵۳۷م/۹۱۶ش هرات را رها کردند و رفتند. قزلباش‌ها به یاری سرشناسان شهر با مردم به یک مصالحه رسیدند و حکومتی موقتی تشکیل دادند تا زمانی که ارتش صفوی خراسان را از وجود ازبک‌ها پاک کردند و عفو عمومی اعلام گردید. در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) در تبریز و استرآباد [گرگان] نیز مبارزات طبقاتی حادّی در جریان بود. تبریز، دومین شهر بزرگ ایران شاهد شورش پیشه‌وران و کفاشان علیه حاکم نامحبوب و سایر سرشناس‌های شهر بود. این جریان از ۱۵۷۱م/۹۵۰ش تا ۱۵۷۳م/۹۵۲ش ادامه یافت و سرانجام دولت به یاری قدرت نظامی، شورش را فرونشاند.^(۲) شورش استرآباد بین سال‌های ۱۵۳۷م/۹۱۶ش و ۱۶۰۰م/۹۷۹ش ادامه داشت. در این جنبش مردمی، پیشه‌وران، دهقانان و مردم قبایل شرکت داشتند و از یک ایدئولوژی سرّی برابری‌خواهانه پیروی می‌کردند. رهبری جنبش با نخبگانی بود که وقتی به قدرت می‌رسیدند آرمان را رها می‌کردند. ارتش سلطنتی در ۱۶۰۰م/۹۷۹ش شورش را فرونشاند و مردم محل و قبایل، مشکلات خود را به گوش شاه‌عباس رساندند و به سرکارهای خود بازگشتند.^(۳)

دخالت دهقانان در جنبش‌های اجتماعی مردمی گسترده‌تر بود یا دست‌کم می‌توان گفت در مقایسه با مردم قبیله‌ای، بهتر ثبت و مستند شده است. به نوشته راید، «دهقانان ایرانی در عصر صفویه با دهقانان «غیرانقلابی» تا حدّ امکان فاصله داشتند. سابقه شورش به آن‌گونه که در وقایع‌نگاری‌های صفویه آمده است بسیار زیاد است.»^(۴) دهقانان از شورش‌های شهری هرات و استرآباد پشتیبانی نمودند، این امکان نیز وجود دارد که جنبش آنها با انجمن‌های غیبی برابری‌خواهانه و دینی پیوند داشته باشد. اسکندریک منشی در سال‌های ۱۵۹۳م/۹۷۲ش تا ۱۵۹۵م/۹۷۴ش در استان برنج‌خیز گیلان، محل تولید ابریشم و چای، شورش را ثبت کرده و تا حدی دیدگاه خصمانه مردم گیلان را نسبت به دربار منعکس نموده است:

مشاهده افتاد که خرد خرده‌بین، انگشت تحیر به دندان تعجب گزید. تبیین این مقال آن است که بر عالمیان پوشیده نیست که مردم گیلان به غایت خفیف‌عقل و تیره‌رأی و بی‌عاقبتند و نهال قامت آن جماعت در جو بیار ظلمت بالا کشیده و از خوان مواهب ازلی جز مائده غدّ و بیوفایی نچشیده‌اند. بوی مروت و مردی به مشام ایشان نرسیده. عموم آنجا به مرتبه‌ای طالب فتنه و آشوبند که اگر برزگرزاده‌ای در عهد سلطان مستقلى به اراده سلطنت و استقلال روی به پیشه مخالفت و اضلال نهد

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۰۳

مجموع خلایق بی درنگ آهنگ ملازمت او نموده، در روز اول جمعیتی فاحش دست می‌دهد و در همان روز به مجرد امر سهلی و استماع خبری که از خود بی‌خبری به ایشان رساند عقد جمعیت آن گروه پریشان عاقبت از یکدیگر پاشیده به شأمت آن گرفتار می‌گردند و روز دیگر اگر همین نوع قضیه روی نماید همان حرکت از ایشان به تقدیم می‌رسد و با آنکه یقین ایشان حاصل باشد که فردا به شأمت آن گرفتار خواهند شد، امروز را مغتنم شمرده اصلاً در عواقب امور اندیشه نمی‌نمایند و جهت یک روزه دولت ناستوار، خود را در عرصه هلاک می‌اندازند و دو یار آشنا با حقوق نمک خوردگی هرگز خالی از نفاق یکدیگر نبوده‌اند و هریک گمان مضرّتی از دیگری به خود می‌برده‌اند چه بسیار این قسم اعمال ناهنجار از آن قدم بدکردار اصدار یافته و همانا آب و هوای آن ملک جز این اقتضا نمی‌کند! (۵)

در آوریل ۱۶۲۹ (فروردین - اردیبهشت ۱۰۰۸) یک قیام جدی برپا شد. در این تاریخ گروهی از خانواده‌های حاکم ایرانی به رهبری کالنجر سلطان علیه حکومت قزلباش شورش کردند. اعیان^(۶) شهر به دلیل فشارهای شدید مالیاتی ۳۰ هزار آدم فقیر و عادی «بی‌نام و نشان» را بسیج کردند. مقام‌های وفادار به شاه را شکست دادند و کنترل تمامی ایالت را بدست گرفتند. انبارهای سلطنتی را متصرف شدند و موجودی‌های آنها را میان مردم توزیع کردند اما در تابستان همان سال از قوای دولت مرکزی شکست خوردند.

کثرت انواع و اقسام شورش‌ها در دورهٔ بین دهه‌های ۱۵۲۰م/۹۰۰ش و ۱۵۳۰م/۹۱۰ش تکان‌دهنده است اما هیچ یک از آنها نتوانست برای اکثریت مردم سودی ولو اندک به بار آورد. دلایلی چند برای شکست جنبش‌ها می‌توان اقامه کرد: برقراری و حفظ اتحاد گروه‌های تحت ستم در سرتاسر خطوط شیوه‌های تولید [و اتحاد همهٔ نیروهای استثمارشونده] در ایران دورهٔ صفویه دشوار بود و به همین سبب چنان اتحادی کمتر به وقوع می‌پیوست. تقسیمات داخلی و تعارض منافع نیز رخ نشان می‌داد. مثلاً در ۱۶۲۹م/۱۰۰۸ش در گیلان این اختلافات میان شورشیان پیدا شد که آيا کالاهای انبارهای بازرگانان را باید توزیع کرد یا دست نخورده نگاه داشت. وقتی هم که گروه‌های محروم می‌توانستند با هم تماس برقرار کنند - امری که در ۱۵۳۵م/۹۱۴ش میان شهرنشینان هرات و دهقانان حومهٔ شهر روی داد، یا اتحادی که در جنبش‌های هزاره‌ای

استرآباد میان دهقانان، پیشه‌وران و افراد قبایل پدید آمد- می‌بینیم رهبران این جنبش‌ها وقتی به قدرت می‌رسیدند به نوعی سازش و کنار آمدن و سوسه می‌شدند. حال اگر این امر هم اتفاق نمی‌افتاد و جنبش اوج می‌گرفت نیروهای سرکوبگر ایالتی یا مرکزی مداخله می‌کردند و جنبش را درهم می‌شکستند. در جمع‌بندی بدبینانه راید در مورد جنبش‌های اجتماعی استرآباد آمده است که «تنها تأثیر شورش‌ها آن بود که دهقانان و کارگران شهری خشن‌تر و غیرقابل تحمل‌تر شدند.»^(۷) این نکته البته در مورد سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) هم درست است. در آن هنگام حاکمان قزلباش مالیات‌های سنگینی را بر مردم تحمیل می‌نمودند و جنگ‌ها مزمین شده بود. اما حکومت متمرکز و مطلقه شاه‌عباس بعد از سال ۱۶۰۰م/۹۷۹ش و صلح طولانی بعد از پیمان زهاب با امپراتوری عثمانی در ۱۶۳۹م/۱۰۱۸ش بر مسائل داخلی کشور تأثیر گذاردند، سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) در آرامشی منفعلانه سپری می‌شود و کروسینسکی درباره ایران این عصر با کلامی که اندکی اغراق‌آمیز است می‌نویسد «حتی یک شهر نمی‌توانید پیدا کنید که فکر شورش در آن یافت شود.»^(۸)

نبرد قدرت در نوک هرم اجتماعی در سرتاسر دوران صفویه وجود داشت یکی از راه‌های توضیح این دگرگونی‌ها درجه و میزان تمرکز و مرکزیت دولت صفویه است و کلید این مرکزیت همانا در رابطه شاه‌عباس با عشایر قزلباش نهفته است. شکل و درجه مقاومت سران قبایل در برابر اقتدار شاه به تدریج و هماهنگ با تغییر در موازنه قدرت دگرگون شد. در سال ۱۶۰۰م/۹۷۹ش بر اثر تلاش‌های شاه‌عباس در ایجاد مرکزیت دولتی، از قدرت، ثروت و قلمرو امرا کاسته شد و به جای جاه‌طلبی‌های سابق و سودای اعمال کنترل سیاسی بر حکومت ایالتی، نومیدانه کوشیدند در همان واحدهای محلی شبانکارگی، پایگاه اجتماعی خود را حفظ کنند. اصلاحات شاه‌عباس در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) سرنوشت نظام دولتی اویماق- قبیله را رقم زد و طلیعه حکومت مطلقه تازه صفوی را خبر داد، حکومت مطلقه‌ای که تا سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) ادامه یافت. در جدول ۳-۱ این فرایند به صورت ادواری آمده است. طرح حکومت مطلقه شاه‌عباسی تا چند نسل بعد از درگذشت او (۱۶۲۹م/۱۰۰۸ش) نیز دوام آورد تا آنکه مجموعه‌ای از عوامل راه را برای زوال دولت صفوی در اوایل سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) هموار ساخت.

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۰۵

جدول ۱-۳ قدرت دولت مرکزی در برابر نیروهای گریز از مرکز در ایران،

۱۵۰۰-۱۸۰۰م/۸۷۹-۱۱۷۹ش

| دولت مطلقه یا کنترل قوی از مرکز | دولت قبیله‌ای یا قدرت گریز از مرکز |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| ۱۵۰۰ تا ۱۵۲۴ (۸۷۹ تا ۴-۹۰۳ش) | ۱۵۲۶-۱۵۳۳ (۹۰۵-۹۱۲ش) |
| دهه ۱۵۳۰ تا ۱۵۷۶ (دهه ۹۱۰ تا ۹۵۵ش) | ۱۵۷۶ تا دهه ۹۵۰ (۹۵۵ تا دهه ۹۷۰ش) |
| ۱۶۰۰ تا دهه ۱۶۹۰ (۹۷۹ تا دهه ۱۰۷۰ش) | سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) |

یکی از عناصر کلیدی در فرایند ایجاد مرکزیت در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) آن بود که ممالک یعنی ایالت‌های کشور (که توسط رؤسای قزلباش اداره می‌شد و آنها مالیات ایالت را جمع‌آوری می‌کردند و در ازای آن در هنگام جنگ سربازانی به کمک دولت مرکزی می‌فرستادند) به‌خصوص یعنی ایالت‌های سلطنتی تبدیل شدند که مستقیماً مأموری از طرف دولت مرکزی برای اداره آنها گسیل می‌شد. با این تمهید قدرت رؤسای قزلباش در دو حوزه مهم نظامی و اقتصادی کاهش می‌یافت و بدین ترتیب نمی‌توانستند معارض سیاسی قدرت مرکزی بشوند. شاردن می‌نویسد حاصل این تبدیل ایالت‌ها به اراضی سلطنتی برای مردم ایران، برای اقتصاد و آمادگی نظامی دولت کاملاً زیانبار بود، والیان دولتی که از مرکز به ایالت‌ها گسیل می‌شدند برای خوشحال کردن شاه و ابقا شدن در سمت خویش، مالیات‌های سنگینی از مردم اخذ می‌کردند و مازادها را از اقتصاد ایالت به خارج می‌فرستادند و با جابه‌جا کردن فرماندهان قبیله‌ای که کنترل نیروهای محلی را در دست داشتند، آمادگی نظامی ایالت را کم می‌کردند.^(۹) امیران قبیله‌ای که به سمت والی یا حاکم برگزیده می‌شدند قدرت سیاسی و اقتصادی خود را به سود صفویه از دست می‌دادند. اما زیان این امر در سال ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش یعنی سال محاصره اصفهان توسط افغان‌ها هویدا گردید. در آن زمان هیچ ارتش ایالتی به یاری شاه صفوی نیامد. هرچند اثبات این نکته دشوار است اما شاید بتوان گفت در سال ۱۷۰۰م/۱۰۷۹ش قبایل محلی به تدریج قدرت خود را در مناطق پیرامونی امپراتوری بازسازی کردند. قدر مسلم آن است که از حمایت‌های محلی رژیم کاسته شد. چپاول به صورت امری عادی درآمد و نیز از تعداد نفرات ارتش دائمی دولت مرکزی کاسته شد، حقوق آنها درست پرداخت نمی‌گردید و مشق نظامی نیز کیفیت پیشین خود را از دست

داده بود و همچنین فساد و بی‌توجهی در ارتش بسیار زیاد شد. و این همه همراه با صلح طولانی با دولت عثمانی دست به دست هم دادند و روحیه و آمادگی ارتش مرکزی را تحلیل بردند.^(۱۰)

کشمکش‌های نخبگان با یکدیگر موجب فلج شدن دربار گردید. از قابلیت‌های شخصی شاهان صفوی کاسته شد و نفوذ حرمسرا افزایش یافت. علت نیز آن بود که شاه عباس فرزندان خود را به ایالت‌ها اعزام نکرد تا با کشورداری آشنا شوند بلکه آنها را در حرمسرا نگاه داشت و آنجا نیز مطلب چندانی در مورد دولت‌مداری و علوم نظامی فرا نگرفتند. چهار شاه آخر صفوی - شاه صفی (پادشاهی از ۱۶۲۹ تا ۱۶۴۲ میلادی مطابق با ۱۰۰۸ تا ۱۰۲۱ شمسی)؛ شاه عباس دوم (از ۱۶۴۲ تا ۱۶۶۶ میلادی مطابق با ۱۰۲۱ تا ۱۰۴۵ شمسی)؛ شاه سلیمان (۱۶۶۶-۱۶۹۴/م ۱۰۴۵-۱۰۷۳ ش) و شاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲/م ۱۰۷۳-۱۱۰۱ ش) - را ناظران، پادشاهانی نالایق، بی‌توجه، شکمباره و میخواره توصیف کرده‌اند.^(۱۱) پا به پای تضعیف پادشاهان، شورای خصوصی حرمسرا شامل خواجه‌سرایان پرنفوذ، شاهزادگان و سوگلی‌های درباری «دوران امور، بخشندگان مشاغل و مزایا، ارباب مطلق حکومت»^(۱۲) شدند و در مورد مسایل جنگ و صلح، راهبری سیاست خارجی و انتصاب افراد در مشاغل حساس تصمیم می‌گرفتند. کشمکش‌های درون حرمسراها و سوءاستفاده‌های دیوانی در ایالت‌ها دو مشکل توأمان بود، اتحادیه‌ها شکل می‌گرفت، مقام‌ها خرید و فروش می‌شد، نخبگان درباری که رقابت سختی با یکدیگر داشتند، با مداخلات مداوم خویش در عزل و نصب‌ها، موجب بی‌ثباتی می‌شدند. گروه دیگری از نخبگان که در اواخر سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) قدرت خود را به زیان پادشاه زیاد کردند، روحانیان بلندمرتبه بودند. روحانیت نه تنها برای محکم کردن پایگاه مستقل قدرت خویش در درون هیئت حاکم می‌کوشید، بلکه دو پادشاه آخر صفوی در سال‌های ۱۶۶۶-۱۷۲۲/م ۱۰۴۵-۱۱۰۱ ش را به‌طور مستقیم تحت کنترل گرفت. این تلاش به منظور اعمال نفوذ بر دولت از درون، با انتصاب ملا محمدباقر مجلسی مجتهد سرشناس به عنوان شیخ‌الاسلام اصفهان در ۱۶۸۷/م ۱۰۶۶ ش شدت گرفت. یکی از اقدام‌های مجلسی که برای کشور عواقب تاریخی عمده‌ای داشت ابتکار وی در مبارزه و پیگرد اقلیت‌های دینی غیراسلامی و نیز علیه پیروان مذاهب اهل سنت بود، با این کار هم افغان‌ها را نسبت به ایران بیگانه

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ ش) ۱۰۷

ساخت - که سرانجام دولت صفوی را ساقط کردند - و هم حامیان بالقوه ایران در قفقاز، کردستان و خراسان را نسبت به این کشور بدبین و بیزار نمود. (۱۳)

مبارزه سردمداران نظام با یکدیگر، در بلندمدت بیش از جنبش‌های اجتماعی داخلی برای دولت صفوی فاجعه به بار آورد. جنبش‌های مردمی که در ایران عصر صفوی خاصه سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) روی داد به رغم تعداد زیادشان، هیچ کدام نتوانستند، وضعیت اساسی قدرت را در ایران تغییر دهند. در عوض در زمان شاه عباس یک دولت مطلقه شکل گرفت (۱۶۳۰ م/۱۰۰۹ ش) که به شاهی فعال، مستقل و قوی نیاز داشت شاهی که دیوان‌سالاری را راهبر باشد. فرماندهی ارتش را برعهده گیرد، عدالت را اجرا کند و مبانی تجارت را تقویت نماید. تبدیل زمین‌ها به املاک سلطنتی از یک سو و بار آوردن شاهزادگان در حرمسراها از سوی دیگر، زیان‌ها و محدودیت‌های خود را در نسل‌های بعدی نشان دادند و به روحانیت این امکان داده شد که مبارزه‌ای چند جانبه و جدا جدا، به منظور اعمال نفوذ را دنبال نماید؛ حرمسرا خود در داخل دستخوش تفرقه و چنددستگی بود؛ قبایل قزلباش قدیمی و ناراضی که از حکومت کنار نگه‌داشته شده بودند و همچنین دربار دیوان‌سالار ایران و حکومت‌های ایالتی نیز هر یک به راه خود می‌رفتند. در اوایل سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) این کشمکش‌ها که در درون محافل نخبگان و بین نخبگان سطوح مختلف جامعه در رأس ساختار دولت صفوی جریان داشت بیش از جنبش‌های توده‌ای مردمی دولت مطلقه مزبور را تضعیف می‌کرد.

روابط خارجی ایران، ۱۶۳۰-۱۷۲۲ م/۱۰۰۹-۱۱۰۱ ش

یکی دیگر از تحولات و دگرگونی‌های عصر صفویه، روابط خارجی ایران با اروپا خاصه هلند و انگلستان و همسایگان بزرگ یعنی امپراتوری‌های عثمانی، روسیه و مغولی (هند) بود. (۱۴) در فصل دوم گفتیم که ایران در فاصله سال‌های ۱۵۰۰ م/۸۷۹ ش تا ۱۶۳۰ م/۱۰۰۹ ش، بخشی از عرصه خارجی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در حال پیدایش بود که در سطحی همتراز و برابر با قدرت‌های محوری اروپا با آنها دادوستد داشت، اما این دادوستد به جای اینکه با صدور کالاهای انبوه در مقیاس زیاد همراه باشد به صدور کالای تجملی نظیر ابریشم محدود می‌شد. کمپانی هند شرقی عمده‌ترین طرف تجاری

ایران در طول سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) بود. در نیمه‌های دهه ۱۶۳۰م/۱۰۱۰ ش این کمپانی کوشید انحصار صدور ابریشم ایران را به چنگ آورد یعنی دست انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها را از این تجارت قطع کند، اما طرح کمپانی هلندی به شکست انجامید زیرا راه‌ها و منابع دیگری نیز پیدا شد و قیمت ابریشم در اروپا پایین آمد و سود ناخالص از ۲۵ درصد تجاوز نکرد. کلید برتری تجاری هلندی‌ها در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) ایران، نه در دسترسی آنها به ابریشم خام بلکه در انحصارشان بر واردات ادویه آسیایی به ایران بود. به گواهی جان فرایر در دهه ۱۶۷۰م/۱۰۵۰ ش در بندرعباس: «بزرگترین رقم دادوستد بعد از پارچه هندی تجارت ادویه است که این نیز همانند قند و مس، در دست هلندی‌ها است و به یاری آن، مخمل، ابریشم خام و پارچه ابریشمی، قالی‌های گرانبها و ده‌ها تن طلا و نقره سالانه به ارزش هزارها تومان خریداری و صادر می‌کنند.»^(۱۵) بدین ترتیب هلندی‌ها، ادویه (و پارچه هندی) را در ایران می‌فروختند و میزان محدودی ابریشم خریداری می‌کردند، خرید و فروش‌ها در تراز بازرگانی به سود آنها بود؛ و این رابطه به تدریج موجب بحران مالی دولت صفویه شد. در نامه مورخ ۱۶۶۴م/۱۰۴۳ ش از بندرعباس، کمپانی هند شرقی انگلیس به برتری رقیب هلندی خود در ایران اعتراف کرده است: «هلندی‌ها همه رشته‌ها را در دست دارند و در کمال ناراحتی باید بگویم آنها اکنون بازرگان منحصر به فرد [صحنه تجارتی ایران] هستند.»^(۱۶) آیا قدرت بازرگانی هلندی‌ها در سرآغاز سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) به اوج خود رسیده بود؟ این را با قاطعیت نمی‌توان گفت. به گفته لکه‌هارت تا قبل از سال ۱۱۷۳۰م/۱۱۰۹ ش انحطاطی مشاهده نمی‌شود اما باکیسر*، سال آغاز انحطاط را بین ۱۷۰۰م/۱۰۷۹ ش و ۱۷۴۰م/۱۱۱۹ ش می‌داند.^(۱۷) به تدریج که پای هلند به جنگ‌های اروپا کشیده شد ناوگان کشتیرانی آن کشور از توان افتاد. به نظر می‌رسد در همان حال که از میزان مطلوبیت پاره‌ای فرآورده‌ها کاسته شده، یا کلاً از اقلام تجاری حذف گردیده‌اند، کالاهای دیگر جای‌شان را پر کرده‌اند. دوره بعد از ۱۷۰۰م/۱۰۷۹ ش یا در همان حدود، بیش از آنکه شاهد زوال تجارت هلندی‌ها در ایران باشیم یا کاهش مطلق در دادوستدشان مشاهده کنیم متوجه می‌شویم که رقیب آنها یعنی انگلیس

* Boxer

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۰۹

به سرعت، فاصله خود از هلندی‌ها را از لحاظ دادوستد با ایران کم کرده و به آنها نزدیک شده است.

کمپانی هند شرقی انگلیس بعد از درگذشت شاه عباس، در سال ۱۶۲۹م/۱۰۰۸ش کوشید تجارت ابریشم در ایران را با یک شروع امیدبخش راه اندازی کند. انگلیسی‌ها اندکی بعد از سال ۱۶۴۰م/۱۰۱۹ش خرید ابریشم از ایران را متوقف ساختند چون قیمت آن در اروپا پایین آمد و در ایران بالا رفت. عرضه کالا روز به روز دشوارتر شد زیرا بازرگانان ارمنی ابریشم را از راه زمینی به بنادر شرقی مدیترانه می‌رساندند. در نامه مورخ ۱۶۵۰-۱۶۵۱م/۱۰۲۹-۱۰۳۰ش از سورات به کمپانی هند شرقی انگلیس آمده است: «ایران مطمئن‌ترین طرف تجاری است»^(۱۸)، با این همه یک رشته مشکلات جدی موجب در دسر کمپانی هند شرقی در انگلستان و آسیا شد. رقابت هلندی‌ها و بازرگانان بریتانیایی جدای از کمپانی، کنترل مداوم بازرگانان ارمنی بر راه خشکی صدور ابریشم و کیفیت نامرغوب پارچه‌های انگلیسی از جمله این مشکلات بودند. بعد از سال ۱۶۵۹م/۱۰۳۸ش از کرک بزرگمانی در تولید کلاه و دکمه در انگلستان استفاده شد و در سال ۱۶۹۸م/۱۰۷۷ش صادرات این فرآورده از ایران به ۳۰۰ عدل در سال رسید. فروش این کالا در انگلستان سودی معادل ۱۰۰ درصد یا بیشتر را عاید بازرگانان می‌ساخت. تقاضای مزبور موجب افزایش و گسترش بخش کرک بافی در کرمان شد و در نتیجه از میزان صادرات کرک به اروپا کاسته شد. شاید بهترین جمع‌بندی آن باشد که بگوییم در ربع نخست سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) کمپانی هند شرقی انگلیس، هلندی‌ها را به هم‌اوردجویی تجاری فرامی‌خواند اما کمپانی مزبور در ایران موفقیت چندان چشمگیری نداشت تا هنگامی که در کل نظام تجارت جهانی و خاصه با چین و هندوستان مقام بزرگی کسب کرد. هرچند در این هنگام هنوز کمپانی هند شرقی هلند از نظر تجارت خارجی با ایران مقام اول را داشت اما در مقایسه با رقیبان اروپایی عمده‌اش دیگر مثل سال‌های ۱۶۵۰م/۱۰۲۹ش تا دهه ۱۶۸۰م/۱۰۶۰ش سرکرده نبود.^(۱۹) در دوره مورد بحث ما، هیچ کدام از شرکای تجاری اروپایی ایران از نظر حجم دادوستد و میزان حضور در این کشور به پای انگلستان و هلند نمی‌رسیدند.

و سرانجام در سده هجدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) دسته‌ای از کشورهای پراهمیت با ایران تماس‌هایی برقرار کردند که اینان همان همسایگان متصل به ایران یعنی

امپراتوری‌های جهانی مثل خود ایران بودند. روسیه بیشتر از آنکه جزو شرکای اروپایی ایران به حساب آورده شود در این چارچوب بهتر می‌گنجد زیرا تا زمان مورد گفتگوی ما، روسیه با اروپا تماس چندانی نداشت و دیگر اینکه نزدیک شدن آن کشور به ایران عصر صفویه بعد از سال ۱۶۰۰م/۹۷۹ش تماس دو کشور را آسان‌تر ساخت تماس از یک بُعد «امنیتی» نیز برخوردار بود که سرانجام در دهه ۱۷۲۰م/۱۱۰۰ش به تهاجم روسیه به خاک ایران و اشغال بخش‌هایی از آن انجامید. بعد از پایان یافتن دوره دشواری‌ها^{*} (۱۶۰۳-۱۶۱۳م/۹۸۲-۹۹۲ش) که روسیه در انزوا به سر برد، اقتصاد کشور در دهه ۱۶۴۰م/۱۰۲۰ش شکوفا گردید. به نوشته شاردن، در ۱۶۷۳م/۱۰۵۲ش سفیر روسیه بر سفیران انگلیس و فرانسه مقدم داشته می‌شده و ایرانی‌ها استدلال می‌کرده‌اند که مسکوئی‌ها «دوستان و همسایگان ما هستند. تجارت ما با آنها بی‌وقفه ادامه یافته و از دیرباز وجود داشته است.»^(۲۰) به رغم این گرمی مناسبات، بنا به شواهد و اسناد گمرکی، میزان این دادوستدهای دو کشور هرچند غیرقابل چشم‌پوشی بوده اما چندان زیاد نبوده است. بنا به اسناد گمرکی، در سال ۱۶۷۶م/۱۰۵۵ش چهل بازرگان ایرانی، در سال ۱۶۸۰، سی بازرگان در سال ۱۶۸۱م/۱۰۶۰ش، بیست و پنج بازرگان، در سال ۱۶۸۶م/۱۰۶۵ش پنجاه بازرگان، در سال‌های ۱۶۸۷م/۱۰۶۶ش و ۱۶۸۸م/۱۰۶۷ش حدود بیست نفر بازرگان ایرانی با کالای روسی هشتراخان را ترک کرده‌اند. پتربکیر که در سال‌های ۱۶۸۲-۱۷۲۵م/۱۰۶۱-۱۱۰۴ش بر روسیه حکومت کرد در صدد بود روابط تجاری را در حد امکان گسترش دهد و هرچند به نظر می‌رسد تجارت در این زمان افزایش یافته اما نمی‌توان با قاطعیت گفت که میزان آن زیاد یا روند آن مداوم بوده است. پتر نقشه‌های توسعه‌طلبانه‌ای در منطقه دریای خزر داشت اما در حدود سال ۱۷۲۰م/۱۰۹۹ش به دلیل درگیر شدن در جنگ با سوئد و کشمکش با عثمانی، توسعه‌طلبی مزبور را کنار نهاد.^(۲۱)

خصوصیت ایران با عثمانی، همسایه قدرتمند غربی در ۱۶۳۹م/۱۰۱۸ش به پایان رسید و یک دوره صلح پایدار به وجود آمد که تا دهه ۱۷۲۰م/۱۱۰۰ش ادامه یافت. در این دوره تجارت ایران با اروپا و بنادر مدیترانه از طریق راه‌های خشکی عثمانی رونق

*. Time of trouble سال‌های ۱۶۰۳ تا ۱۶۱۳ که مسکو و حکومت روسیه دستخوش بحران شدید

دوباره یافت و هرچند راه‌های تجارت ادویه آسیا در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) از راه دریا و از طریق دور زدن آفریقا به اروپا می‌رسید اما تجارت ابریشم ایران از مسیر خشکی ادامه پیدا کرد. تراز بازرگانی مزبور عمیقاً به سود ایران بود و موجب شد گردش پول در ایران افزایش یابد اما در عین حال، تورم عثمانی را به داخل ایران تسری داد. برآورد تجارت ایران این دوره از راه آسیای صغیر بسیار دشوار است. فریر با یک «حدس کشف و شهودی» میزان واردات ایران از عثمانی را در نیمه‌های سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) کمتر از ۷۰۰ هزار پوند استرلینگ برآورد کرده است. مالکوم در ۱۸۰۱ م/۱۸۰ ش می‌گوید تجارت ایران با عثمانی یک چهارم کل تجارت خارجی ایران را تشکیل می‌داد. (۲۲)

روابط دیپلماتیک و بازرگانی ایران با هندوستان در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) صرف نظر از اختلاف بر سر شهر قندهار اساساً دوستانه بود. تجارت ایران با هندوستان در خلیج فارس هنگامی تقویت شد که پرتغالی‌ها را از خلیج فارس بیرون انداختند. و بنا به گزارش‌های انگلیسی، میزان دادوستد در دهه ۱۶۳۰ م/۱۰۱۰ ش چهار برابر شد. فریر می‌نویسد در بندرعباس در دهه ۱۶۷۰ م/۱۰۵۰ ش عمده‌ترین کالای تجاری، پارچه هندی بود و حدس زده می‌شود یک سوم کل تولید پارچه هندوستان به ایران وارد می‌شده، یا از طریق ایران به نقاط دیگر صادر می‌شده است. به راحتی نمی‌توان میزان دادوستد ایران با هند را تعیین کرد. ارقامی که مالکوم برای یک قرن بعد از دوره مورد بحث ما ارائه می‌کند ۲۲/۵ درصد جمع تجارت خارجی ایران را شامل می‌گردد. این رقم به رقم ۲۶ درصد امپراتوری عثمانی نزدیک است هرچند دو تفاوت عمده نیز وجود دارد: تجارت با هند بیشتر در زمینه کالاهای مصرفی بود تا کالاهای ترانزیت؛ دیگر اینکه عدم موازنه تجاری به نفع هند بوده اما باز هم میزان این عدم موازنه مشخص نمی‌باشد. (۲۳)

در فصل دوم دیدیم که تماس‌های پیگیر تجاری ایران با اروپا تازه در دهه ۱۶۲۰ م/۱۰۰۰ ش آغاز گردید. لکهارت و فریر به این جمع‌بندی می‌رسند که شرکای تجاری و مناسبات خارجی ایران تا سال ۱۷۲۲ م/۱۱۰۱ ش دستخوش چندان تغییری نشد. میانگین صادرات سالانه ایران در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) و عمدتاً از ابریشم، بین ۱ تا ۲ میلیون پوند استرلینگ بوده است. در بعد جهانی انگلستان (و ویلز) با

جمعیتی تقریباً معادل جمعیت ایران در سال ۱۶۸۸/م ۱۰۶۷ش مبلغی برابر ۵ میلیون پوند استرلینگ صادرات داشته و صادرات فرانسه با جمعیتی ۲ تا ۳ برابر جمعیت ایران در سال ۱۷۱۵/م ۱۰۹۴ش برابر ۴,۸۰۰,۰۰۰ پوند استرلینگ بوده است. (۲۴)

دگرگونی‌های کلیدی در فاصله سال‌های ۱۶۳۰/م ۱۰۰۹ش و ۱۷۲۰/م ۱۰۹۹ش بیشتر به تجارت ابریشم مربوط می‌شده است. با شکسته شدن انحصار شاهان صفوی بر ابریشم در ۱۶۳۰/م ۱۰۰۹ش، سهم سود نیز به نفع بازرگانان ارمنی و به زیان صفویه تغییر یافته است. به نظر می‌رسد تولید ابریشم ایران از ۱۶۲۰/م ۹۹۹ش تا ۱۶۷۰/م ۱۰۴۹ش افزایش یافته است. بنا به یک برآورد انگلیسی، ایران در سال ۱۶۲۰/م ۹۹۹ش معادل ۱۳۵۰۰۰۰ پوند ابریشم به اروپا صادر کرده است، اما اولتاریوس کل محصول ابریشم ایران در نیمه دهه ۱۶۳۰/م ۱۰۱۰ش را ۴۳۰۰۰۰۰ پوند و شاردن در ۱۶۷۰/م ۱۰۴۹ش، برابر ۶۰۷۲۰۰۰ پوند می‌دانند. (۲۵) البته اینها همه برآورد خام‌اند و شاید تنها بتوان گفت در ۱۶۷۰/م ۱۰۴۹ش صادرات ابریشم ایران به اوج خود رسیده و از آن پس تا سال ۱۷۲۰/م ۱۰۹۹ش سیر نزولی را پیموده است. (۲۶) کمپانی‌های هند شرقی در سال ۱۶۵۰/م ۱۰۲۹ش، در بنگال به منبع ارزان‌تر ابریشم دست یافتند و با این کار تقاضا برای ابریشم ایران در خلیج فارس کاهش یافت. هرچند تاجران ارمنی به استفاده از راه خشکی عثمانی ادامه دادند. (جز اوایل و اواسط دهه ۱۶۹۰/م ۱۰۷۰ش) در کل، قیمت‌ها در اروپا تنزل یافت و این امر بر توانایی آنان در فروش ابریشم ایران در بنادر مدیترانه تأثیر نهاده است. یکی دیگر از گرایش‌های ناراحت‌کننده‌ای که از این تحولات تأثیر پذیرفته، برهم خوردن تراز بازرگانی ایران به زیان این کشور و کسری موازنه است: به تدریج که ابریشم کمتری فروخته شد و کرک هم نتوانست جبران این کاهش را بکند، ایران برای خرید ادویه آسیایی از هلندی‌ها روز به روز به پول بیشتری نیازمند شد.

تأثیر کیفی همه‌جانبه این روابط بر ایران و ساختار اجتماعی آن احتمالاً چندان زیاد نبوده است. گسترش تولید کرک بز کرمانی، بر رونق صنایع بافندگی محلی افزود. با توجه به اینکه بخش اعظم ابریشم تولیدی ایران به صورت خام صادر می‌شد منطقاً در صنایع حریربافی داخلی و مصرف داخلی فرآورده‌های پارچه ابریشمی کاهشی پدید آمد. اما در هر حال در اقتصاد صادراتی هیچ نوع تغییر چشمگیری به وجود نیامد، ایران وابستگی

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۱۳

چندانی به اقلام کالاهای وارداتی نداشت جز در مورد لفل و قند و شکر که آن هم فقط بعضی از طبقات شهری مصرف می‌کردند و هنوز توده‌های مردم به مصرف آن رو نیاورده بودند. نتیجه‌ای که در اینجا می‌توان گرفت آن است که ایران در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) به صورت امپراتوری جهانی در عرصه خارجی اقتصاد جهانی باقی ماند. اقتصاد داخلی و ساختار اجتماعی از پویای قدرتمند خود برخوردار بود و روابط محدود (ولو فزاینده‌ای) با امپراتوری‌های جهانی همجوار (روسیه، عثمانی، امپراتوری مغولی هندوستان) و کشورهای محوری در حال پیدایش اروپایی برقرار کرد که دچار گسستگی چندانی نشد. قدر مسلم آن است که ایران در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) هیچ نوع وابستگی به غرب نداشت. اما دوره طولانی حضور ایران در عرصه خارجی اقتصاد جهانی، سرآغاز یک انحطاط تدریجی و نسبی ایران در برابر اروپا شد. در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) دولت‌های خاورمیانه‌ای صفوی و عثمانی قوی‌تر از آن بودند که هسته مرکزی اقتصاد جهانی بتواند مستعمره‌شان سازد و با این حال ضعیف‌تر از آن بودند که در حاشیه‌های جدید در آسیا، آسیای جنوب خاوری و افریقا به رقابت با اروپا برخیزند. رقابت در حوزه امریکای لاتین هم که جای خود دارد و در دسترس این دو امپراتوری شرقی نبود. بدین ترتیب خاورمیانه به مرحله‌ای گام نهاد که غربی‌ها با برچسب «انحطاط» مشخص کرده‌اند و دیگر نتوانست نقشی به عنوان محور یا حاشیه اقتصاد جهانی در حال پیدایش ایفا کند.

گرایش‌های غیردینی در اقتصاد سیاسی صفویه در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) سقوط دولت صفویه در پرتو گرایش‌های اقتصادی عمده و بلندمدت ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) قابل درک‌تر می‌شود: کسری تراز بازرگانی خارجی، تورم و افزایش مشکلات مالی دولت صفویه از جمله این گرایش‌ها هستند^(۲۷). مسأله تراز کلی بازرگانی خارجی ایران را باید با توجه به زمینه بین‌المللی مورد بررسی قرار داد. جریان مداوم نقره و به درجه کمتری طلا، از امریکای لاتین به اسپانیا که در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) آغاز گردید و تا سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) ادامه یافت، این دو فلز را در سرتاسر اروپا پخش کرد و بعد ناوگان انگلیسی هند آن‌را به آسیا آورد. از آسیا نیز ابریشم و ادویه - یعنی کالاهای قیمتی به اروپا سرازیر شد. صادرات ابریشم ایران، شمش‌های

طلا و نقره را به ایران آورد، هرچند نمی‌توان گفت این فلزات گرانبها تا چه میزان در خود کشور نگاه داشته شدند. فریر برآورد کرده است که میانگین ارزش تولید سالانه ابریشم ایران شاید ۱,۷۵۰,۰۰۰ پوند استرلینگ بوده اما این رقم نوسان زیادی داشته است.^(۲۸) احتمالاً در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) بخش عمده این ابریشم با پول نقد مبادله می‌شد اما با افزایش واردات پارچه انگلیسی و ادویه هلندی در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) دیگر پول نقد چندانی عاید ایران نمی‌شد. منبع دیگر ورود طلا و نقره به ایران، بنادر مدیترانه بودند که شرکت‌های عثمانی و اروپایی در آنجا فعالیت می‌کردند. بعد از جنگ‌های عثمانی بر میزان این درآمد نقدی ایران افزوده شد اما به دنبال ممنوعیت‌های سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) راه برای روابط مسالمت‌آمیز در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) هموار گردید. در این باره هم از ارقام دقیق اطلاع چندانی نداریم.

بدین ترتیب پولی که در موازنه مثبت تراز بازرگانی از طریق صدور ابریشم عاید ایران می‌شد برای خرید ادویه، تریاک و پارچه‌های نخی به شرق می‌رفت چون ایران بخشی از این کالاها را به پول نقد می‌خرید. عمده‌ترین مراکزی که پول نقد ایران را جذب می‌نمودند هلند و هندوستان بودند. هلندی‌ها بنا به گفته مشهور فریر «سالانه چندین تن طلا و نقره... ایران را جذب می‌کردند»^(۲۹) آنان با فروش ادویه گرانبها از طریق تجارت آسیایی خود، پول نقد ایران را به دست می‌آوردند و چون امپراتوری مغولی هندوستان نیازی به ابریشم خام ایران نداشت در ازای پنبه و پارچه‌ای که به ایران صادر می‌کرد پول نقد مطالبه می‌نمود. بدین ترتیب است که دومان* در ۱۰۳۹/م ۱۶۶۰ش ایران را به کاروانسرای تشیه می‌کند که دو در دارد از یکی سکه عثمانی وارد می‌شود و از دیگری همان سکه‌ها به هندوستان می‌رسد و نتیجه می‌گیرد که «ثروت ایران مانند رطوبت آب است که تنها در حین عبور از مسیرهای بستر رود مناطق بستر را سیراب می‌کند اما... چیزی در خود کشور نمی‌ماند.»^(۳۰) با این شواهد، اگر بخواهیم قضاوت کنیم یک نتیجه‌گیری محتاطانه آن است که در دهه‌های آخر سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) تراز بازرگانی ایران، منفی بوده است. بنابراین در الگوی سراسری تجارت جهانی، ایران نه آن

* du mans

هسته اروپایی کلاسیک است و نه نقش پیرامونی آسیایی دارد: (مثل اروپاییان) فرآورده‌های آسیایی را می‌خرید و (مثل آسیایی‌ها) ابریشم خود را می‌فروخت اما سود کلان در این میان به جیب شرکت‌های اروپایی می‌رفت که دو بار در این معامله سود می‌بردند، یک بار وقتی که ابریشم ایران را در بازارهای اروپا به فروش می‌رساندند و بار دیگر هنگامی که ادویه آسیا را در بازار ایران عرضه می‌کردند. از اولی سودی برای خود برمی‌داشتند و به دومی مبلغی بابت هزینه می‌افزودند و می‌فروختند. از دید اروپاییان ایران عمدتاً یک مدار کوتاه در تجارت بود.

در حالی که دادوستد گسترده ایران با هلند و هندوستان، پول نقد ایران را از کشور خارج می‌ساخت، تجارت ابریشم از راه خشکی آن هم به صورت پیوسته، ایران را در معرض تورم موجود در امپراتوری عثمانی قرار می‌داد و این تورم به ایران نیز می‌رسید. تورم، بخشی از روند جهان غرب بود. در ربع آخر سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش)، اروپا شاهد سه تا چهار برابر شدن قیمت کالاها و خدمات در مقایسه با سال ۱۵۰۰م/۸۷۹ش بود. تورم که از اروپای غربی سرچشمه گرفته بود، به اروپای مرکزی و ایتالیا و از آن طریق در دهه ۱۵۸۰م/۹۶۰ش به امپراتوری عثمانی رسید. باید پرسید ایران که در نیمه راه جغرافیایی و تجاری امپراتوری عثمانی و امپراتوری مغولی هند قرار داشت تا چه حد از تورم مزبور آسیب دید؟ امرسون می‌گوید به دلیل کمیاب بودن پول در ایران، قیمت اجناس خارجی پایین می‌آمد که این به معنای قوی‌تر شدن پول ایران است. بنا به وقایع‌نگاری کرملی‌ها^{**} در ایران و نیز کروسینسکی، در دهه ۱۶۷۰م/۱۰۵۰ش «تومان» ایران در برابر پول‌های فرانسه، ایتالیا، انگلستان و اسپانیا موضع مستحکمی داشت اما وقتی به دهه‌های ۱۶۹۰م/۱۰۷۰ش و ۱۷۰۰م/۱۰۸۰ش می‌رسیم تومان به اندازه ۳۳ درصد کاهش ارزش پیدا کرده است.^(۳۱) با همه اینها، شواهد فراوانی در دست است که وجود میزانی از تورم داخلی در ایران را تأیید می‌کند. در سال ۱۶۸۴م/۱۰۶۳ش اغلب سکه‌های در گردش ایران با کاهش ارزش روبه‌رو شدند. بازار اصفهان بسته شد و دولت دستور ضرب سکه‌های بیشتری را صادر کرد. فراگز با تهیه یک جدول (جدول ۳-۲) ارزش تقریبی طلای موجود در تومان دوره صفوی را نشان داده است.

*. carmelites رده‌ای از راهبه‌ها و راهبان صومعه «بانوی مادر کوه کرمل» که در ۱۱۵۵ در کوه کرمل -

فلسطین - ایجاد گردید - م.

جدول ۳-۲. ارزش تومان، ۱۵۱۰-۱۷۱۸م/۸۸۹-۱۰۹۷ش

| سال | ارزش طلا در یک تومان در مقایسه با طلای مارک آلمان در ۱۹۱۳م/۱۲۹۲ش |
|-------------|---|
| ۱۵۱۰م/۸۸۹ش | ۲۷۰ |
| ۱۵۲۲م/۹۰۱ش | ۱۹۵ |
| ۱۵۳۰م/۹۰۹ش | ۱۶۵ |
| ۱۵۵۰م/۹۲۹ش | ۱۳۳ |
| ۱۵۷۷م/۹۵۶ش | ۱۶۲ |
| ۱۵۸۰م/۹۵۹ش | ۱۲۹ |
| ۱۵۹۳م/۹۷۲ش | ۱۰۰ |
| ۱۶۲۲م/۱۰۰۱ش | ۸۳ |
| ۱۶۶۰م/۱۰۳۹ش | ۷۷ |
| ۱۶۸۰م/۱۰۵۹ش | ۶۹ |
| ۱۷۱۱م/۱۰۹۰ش | ۶۳/۵ |
| ۱۷۱۸م/۱۰۹۷ش | ۶۳/۵ |

منبع: Fragner, "Social and Economic Affairs," 566, based on the work of Walther Hinz.

این جدول در واقع میزان تأثیرگذاری تورم عثمانی بر ایران در فاصله سال‌های ۱۵۵۰م/۹۲۹ش تا ۱۶۲۲م/۱۰۰۱ش و سپس تورم مزمن داخلی سال‌های بعد از درگذشت شاه عباس را نشان می‌دهد (انحطاط سال‌های ۱۵۱۰م/۸۸۹ش تا ۱۵۵۰م/۹۲۹ش را به دشواری می‌توان علت‌یابی کرد چون با یک افت کلی و سریع نسبت به سده پانزدهم (۷۷۹ تا ۸۷۹ش) یعنی به پیش از به قدرت رسیدن صفویه مربوط می‌شود). با توجه به قیمت‌های معدودی از کالاها که اطلاعات نیمه‌موثقی درباره‌شان داریم معلوم می‌شود در اواخر سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) قیمت‌ها مدام افزایش می‌یافته است. در جدول ۳-۳ شاخص تقریبی روندهای بلندمدت - که چندان روشن نیستند - آمده است. باید تأکید کنیم که در مورد قیمت‌های واقعی و مسائل نوسان‌های فصلی چیزی نمی‌دانیم. تنها می‌گوییم که قیمت نان در اصفهان در سال ۱۶۶۸م/۱۰۴۷ش حالت غیرطبیعی دارد. محصول در سال ۱۶۶۶م/۱۰۴۵ش خوب نبود بعد هم دوره‌ای از قحطی و بیماری پدید آمد.^(۳۲) جدول با همه نقائصی که دارد به افزایش قیمت مواد غذایی عمده و هیزم و چوب در سرتاسر دهه هفدهم اشاره می‌کند و ناظران اروپایی نیز کم و بیش این نکته را تأیید کرده‌اند.^(۳۳)

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۱۷۹-۱۱۷۹ ش) ۱۱۷

جدول ۳-۳، قیمت‌ها در ایران عصر صفوی ۱۵۸۱-۱۷۱۶م/۹۶۰-۱۰۹۵ش

| سال / مکان | نان | برنج | ماکیان | چوب و هیزم |
|-------------------|------------------|------------------|------------|----------------------------|
| ۱۵۸۱ اصفهان | پوندی ۱/۵۲ دینار | پوندی ۱۰/۶ دینار | — | پوندی ۱/۵۲ دینار |
| ۱۵۸۸-۱۶۲۹ سلطانیه | — | — | ۶۲/۵ دینار | — |
| ۱۶۲۹-۱۶۴۲ اصفهان | پوندی ۳/۷ دینار | — | — | — |
| ۱۶۳۶-۱۶۳۸ اصفهان | — | — | — | پوندی ۰/۹۵ دینار |
| ۱۶۶۸ اصفهان | ۱۵/۷۵ دینار | — | — | — |
| ۱۶۶۷-۱۶۹۴ اصفهان | — | ۲۵ دینار | ۷۵ دینار | ۴/۱۷ تا ۵/۲۱ دینار هر پوند |
| ۱۷۱۶ اصفهان | — | — | — | ۵/۳۶ دینار هر پوند |

منبع: کیوانی، پیشه‌وران و زندگی صنفی ۱۱۹-۱۲۰، محاسبه و تصحیح‌ها از من است.

وفق دادن این دوروند عمده و منفی - خروج پول از کشور به خاطر عدم موازنه تراز بازرگانی و افزایش ظاهری قیمت‌ها در داخل - کار ساده‌ای نیست. منطقاً روند اول باید قیمت‌ها را پایین بیاورد چون تقاضای داخلی برای پول زیاد می‌شود. تنها مورد اشاره به راه‌حل دو جانبه این روندهای متعارض، آن است که بگوییم وام‌دهندگان هندی و تاجران ارمنی و خود سردمداران دولت صفوی بهترین سکه‌ها را از کشور خارج می‌کردند یا از دور گردش کنار می‌نهادند و بدترین پول‌ها در بازار به جریان می‌افتاد و بدین ترتیب پول در گردش با کاهش ارزش در داخل روبه‌رو می‌شد. اما شاید به توجیه‌های دیگری در این زمینه نیاز باشد. آنچه که از نظر تجربی می‌توان گفت آن است که پول خوب به دشواری پیدا می‌شد. حاصل امر، یک اقتصاد کم‌پول بود که تجارت را در مجموع محدود می‌کرد و قیمت‌ها بالا می‌رفت. پیامد آن نیز برای تهیدستان شهری و صاحبان درآمدهای ثابت ناگوار بود و می‌توان گفت بعضی یا بسیاری از کسانی که در دستگاه دولتی صفویه کار می‌کردند (و از جمله آنان که از درآمدهای مالیاتی گذران می‌کردند و کسانی که درآمد زمین را به جای محاسبه درصد به صورت یکجا و مقطوع می‌پرداختند) از این جریان آسیب می‌دیدند. در جامعه‌ای که کارمزدی رواج چندانی ندارد کلاً تورم بیش از همه به کسانی لطمه می‌زند که چیزی برای فروش ندارند یا درآمدها در ارتباط با تورم افزایش نمی‌یابد. در اینجا نیز تهیدستان شهری و جمعیت‌های حاشیه‌ای [خط فقر] به مراتب

بیش از بازرگانان، پیشه‌وران یا مقام‌های دولتی از تورم زیان می‌دیدند و رنج می‌بردند. دهقانان درصد ثابتی از محصول تولیدی را می‌پرداختند و چون در اقتصاد معیشتی زندگی می‌کردند، از تورم آسیب چندانی نمی‌دیدند. چادر نشینان حتی از دهقانان کمتر آسیب‌پذیر بودند.

به هر حال، توجیه نهایی هرچه باشد، این دو روند به بحران مالی اقتصاد سیاسی صفویه دامن زدند. تبدیل زمین‌های دولتی به املاک سلطنتی به آن منظور صورت گرفت که بر درآمد دولت صفویه افزوده گردد. این کار که ابتدا در زمان شاه‌تهماسپ در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) آغاز شد و در زمان شاه‌عباس شتاب گرفت، در سال‌های ۱۶۴۰م/۱۰۱۹ش تا ۱۶۶۶م/۱۰۴۵ش به اوج تازه‌ای رسید. آیا این واکنشی در برابر بحران مالی قریب‌الوقوع بود یا برنامه‌ای به منظور ازدیاد درآمد دولت مطلقه؟ شاردن که به قول خودش فقط از روی حدس و گمان سخن می‌گوید معتقد است در دهه ۱۶۷۰م/۱۰۵۰ش درآمدها ۷۰۰ هزار تومان (۳۲ میلیون لیور) و هزینه‌ها ۷۴۴ هزار تومان (۳۴ میلیون لیور) بوده است؛ او به‌طور مسلم می‌داند که یک کسری بودجه در کار است و باید به حساب آورده شود. آیا در این صورت امکان پیدایش یک بحران مالی در فاصله سال‌های ۱۶۳۰م/۱۰۰۹ش و دهه ۱۶۷۰م/۱۰۵۰ش وجود داشته است؟ احتمالاً دو منبع بزرگ هزینه، ارتش و حرمسرا بوده است. شاردن می‌نویسد ارتش ۲/۳۸ درصد کل هزینه‌های دولتی را در دهه ۱۶۷۰م/۱۰۵۰ش می‌بلعیده در حالی که به قول تذکرةالملوک ارتش و دولت‌های ایالتی ۵/۶۶ درصد بودجه را مصرف می‌کرده‌اند. برآورد شاردن در ۱۶۷۰م/۱۰۴۹ش از هزینه حرمسرا ۸/۱۱ درصد کل هزینه‌های دولت است و خاندان سلطنتی و ملازمان ۴/۲۹ درصد دیگر بودجه را نیز مصرف می‌کرده‌اند. سفر شاه‌سلطان حسین به مشهد به قصد زیارت در سال‌های ۱۷۰۶-۱۷۰۸م/۱۰۸۵-۱۰۸۷ش به همراه کلیه اعضای حرمسرا و ۶۰ هزار نفر همراهان «نه تنها همه موجودی خزانه را بلعید بلکه ایالت‌های سر راه این کاروان را نیز به نابودی کشانید»^(۳۴) با توجه به این فشارهای مالی، دو شاه آخر صفوی به فروش مناصب دولتی و مالیات بر کشاورزی (در حد محدودتر که هیچ‌گاه به مقیاس دولت‌های استبدادی اروپایی نمی‌رسید) اقدام کردند. کروسینسکی می‌نویسد در دوره شاه‌سلیمان و شاه سلطان حسین «مناصب دولتی به جای آنکه به شایستگان سپرده شود به کسانی

واگذار می شد که پول بیشتری می دادند». این پول گرچه بسیار زیاد بود اما کسانی که به منصب والی گری برگزیده می شدند «به دستاویز اینکه باید «هدایایی» نیز به دربار بفرستند» ده برابر پولی را که به دربار داده بودند از مردم اخذ می کردند.» (۳۵)

پیامد گریزناپذیر این اقدام های واکنشی دولت صفوی در برابر بحران مالی، سختی وضع اقتصادی مردم بود. شاردن می نویسد در سال ۱۶۶۷م/ ۱۰۴۶ش «اعیان تهیدست در اینجا و آنجا مردم را داغ می کردند تا بتوانند سطح زندگی خود را بالا نگاه دارند.» (۳۶) کروسینسکی در مورد اخاذی های والیان و حکام نسل بعد می نویسد:

هر حاکمی ... عجله داشت پول زیادی جمع کند با آن قصری بخرد و برای مصون ماندن از پیگرد به خاطر آن همه ستمی که بر مردم روا می داشت رشوه بدهد، این همه با پول مردم بینوا انجام می شد، مردمی که از هر جهت به خاطر آمد و رفت این حکام از هستی ساقط شده بودند.

... مردم در سایه حکومت حکامی رنج می بردند که منصب را وسیله برقراری نظم و امنیت تلقی نمی کردند، بلکه کمینگاهی بود که از آنجا برای غارت شهرها و ایالت ها نقشه می ریختند، در این کار چندان احتیاطی هم به خرج نمی دادند زیرا می دانستند که تنبیه و مکافات در انتظارشان نخواهد بود.» (۳۷)

در سال های ۱۶۶۶-۱۶۶۷م/ ۱۰۴۵-۱۰۴۶ش و ۱۷۰۷م/ ۱۰۸۶ش در اصفهان قحطی روی داد (که به یک شورش انجامید) و اوضاع آنچنان وخیم شد که در سال ۱۷۱۷م/ ۱۰۹۶ش یک نظامی آلمانی از فقر گسترده مردم سخن گفته است «نان آنچنان کمیاب بود که مردم تهیدست به خوردن مردار شتر، اسب و استر مبادرت می کردند. وقتی یک اسب در اردوی هلندی ها مرد، جسدش را به خیابان انداختند؛ به فاصله یک ساعت همه گوشت مردار از استخوان هایش جدا شد.» (۳۸) البته در همه مناطق ایران عصر صفوی اوضاع همیشه بر این روال نبوده اما می توان گفت دست کم در سه مورد در طول پنجاه سال، چنان وضعیت حادّی در اصفهان پیدا شده که شاید در مورد دگرگونی های مورد بحث این فصل روشنگر باشد.

حاصل همه این موارد، وخامت اقتصادی در تمامی سطوح جامعه بود. خروج نقدینه از کشور و بدتر شدن اوضاع تجارت ابریشم، به طبقات بازرگان (و روحانیتی که به اعانه بازرگانان وابسته بود) لطمه زد. هزینه های بالای ارتش و حرمسرا به

بحران مالی در دولت مرکزی انجامید و دودمان صفوی و درباریان و حامیانش را تضعیف نمود. این امر به نوبه خود راه را برای سوءاستفاده‌های بعدی نظیر فروش مناصب دولتی، فساد و افزایش مالیات‌ها هموار نمود و در نتیجه، به کل جمعیت و خاصه دهقانان و زحمتکشان شهری لطمه زد و ازدیاد بعدی قیمت‌ها نیز بیش از همه تهیدستان شهری را تحت فشار قرار داد. در اوایل سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) از آن شکوفایی اقتصاد سیاسی شاه‌عباسی و جانشینان بلافصلش اثری نبود و برعکس، بحران مالی در تار و پود جامعه ایران رخنه کرده بود.

سقوط درازمدت دولت صفویه

سقوط دولت صفویه یک رویداد مجزا و تنها نبود، زیرا پیش از سقوط اصفهان توسط ارتش کوچک و مهاجم قبایل افغانی در سال ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش ایران به مدت نیم قرن یا بیشتر با یک فرایند انحطاط و بحران روبه‌رو بود. نظرات کلاسیک ولادیمیر مینورسکی در مورد «عوامل هویدای» انحطاط را در اینجا می‌آوریم. دلایل مزبور تا این زمان از سوی مورخانی که دوره مزبور را مطالعه کرده‌اند تأیید گردیده. او یادآور می‌شود:

(الف) ناپدید شدن هسته اساسی دینی که بنای دولت شاه‌اسماعیل بر آن استوار شد بدون آنکه ایدئولوژی پویای دیگری جای آن را بگیرد.

(ب) تضاد شدید عناصر قدیم و جدید طبقه نظامی ایران.

(پ) برهم خوردن موازنه ممالک و خاصه و گسترش املاک سلطنتی به بهای از دست رفتن درآمد طبقاتی که در ازای این درآمد خدماتی به دولت ارائه می‌کردند و پشتیبان دولت بودند.

(ت) خصلت غیرمسئولانه «دولت سایه» یعنی حرمسرا، ملکه مادر و خواجه‌سرایان.

(ث) انحطاط دودمان و پرورش فرزندان شاهان در جو حرمسرا و بی‌خبری محض آنان از جهان خارج از حرم.^(۳۹)

لارنس لکهارت نیز بر تبدیل کشور به ملوک‌الطوایفی و کمبودهای شخصیتی دو پادشاه آخر صفوی تأکید دارد. در این میان معدودی از پژوهش‌گران به عوامل ساختاری اقتصادی-سیاسی پرداخته‌اند. هاجسون به تمرکز ثروت در دربار و در دست

سرمایه‌داران و کدی به انحطاط اقتصادی اشاره دارند. هلفگات می‌گوید: «انقلاب تجاری» احتمالاً یکی از عوامل زوال دولت صفویه بوده چون به تورم، از دست رفتن قدرت اقتصادی و افزایش فشار مالیاتی منجر شده است.^(۴۰) در یک برداشت یکپارچه و منسجم بر مبنای گفته‌های مینورسکی و اشارات پژوهش‌گران متأخر معلوم خواهد شد سقوط دودمان صفویه ناشی از بحران‌های همزمان و به هم مرتبط اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی بوده است. اینها خود، با بحرانی پیوند داشته‌اند که تاکنون کمتر مورد بررسی قرار گرفته است و آن بحران اقتصادی- مالی است، بحرانی که دارای اثرات نظامی، سیاسی و ایدئولوژیکی بوده است. بحران اقتصادی عمدتاً علت‌های داخلی داشته است چون مقوله وابستگی در مورد ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) و اوایل سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) بی‌معنی است اما دو عامل خارجی نظام جهانی- یعنی تورم و کسری تراز بازرگانی- تأثیر خود را بر اقتصاد ایران برجای نهاده‌اند. در سال‌های ۱۷۱۵-۱۷۲۰م/۱۰۹۴-۱۰۹۹ش فشار نظامی نیز از ناحیه عثمانی، روسیه و خاصه قبایل افغان بر دولت صفوی زیاد شده بود. بدین جهت در تبیین و توضیح ما، تا حدی بر تحلیل نظام جهانی در چارچوب یک اقتصاد سیاسی دستخوش بحران داخلی و تا اندازه‌ای بر تلفیق سطوح اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی تحلیل، تأکید می‌شود.

در بالا به تفصیل، بحران اقتصادی را بررسی کردیم و گفتیم این بحران از عواقب منفی تبدیل املاک دولتی به زمین‌های سلطنتی بسی فراتر می‌رفت و تورم، کسری تراز پرداخت‌ها، بحران مالی دولت، اجاره دادن حقوق گمرکی و فروش مناصب دولتی، فساد و ازدیاد فشار فزاینده مالیات‌ها بر مردم را نیز دربر می‌گرفت. یکی از عواقب نظامی [نادرست] دور نگه داشتن ارتش‌های قبیله‌ای، جایگزینی حکام ایالتی قزلباش با ملازمان درباری و عمدتاً گرجیان بود. اینان که از جانب شاه به حکومت ایالت‌ها منصوب می‌شدند راه را برای انحلال سواره‌نظام‌های قبیله‌ای سبک قدیم هموار نمودند. حال اگر دولت برای جبران این ضایعه، به تقویت ارتش دائمی مرکزی مبادرت می‌ورزید مشکل چندانی پیش نمی‌آمد. اما آخرین پادشاهان صفوی که با کسری بودجه مواجه و با امپراتوری عثمانی نیز در حالت صلح به سر می‌بردند، خود را به شورای حرمسرا قانع کردند و ترجیح دادند پول را به جای هزینه کردن در راه تقویت ارتش

مرکزی، پس انداز کنند. تنها ارتش لایق در اواخر دوره صفویه واحدهای تحت فرماندهی گرجیان بود و نه اینها و نه هیچ نیروی ایالتی قبیله‌ای در دم آخر به داد دودمان صفویه نرسید. (۴۱)

وخامت اوضاع سیاسی نیز نقش مهمی در انقراض صفویه ایفا کرد. قدرت گرفتن گروه‌های جدید و دسیسه‌گر درباری - خواجه‌سراها، حرمسرای شاه، روحانیت - انجام سیاست‌گذاری یکپارچه و منسجم دولت مرکزی را غیرممکن می‌ساخت. تربیت شاهزادگان در جو مصنوعی حرمسرا به دور از جامعه، نیز مشکلی بر مشکلات یاد شده می‌افزود. در میان عواقب شوم کارشکنی‌های مشاوران و ندیمان دستخوش تفرقه و دسیسه‌بازی، باید عدم آمادگی ارتش را نیز یادآوری کرد. ارتش بر اثر رقابت‌ها و حسادت‌های فرماندهان گرجی قشون با صاحب‌منصبان غیر نظامی درباری، تعویض‌های مکرر حکام به خاطر رشوه‌گیری و خصومت شخصی و در نتیجه افزایش میزان بهره‌کشی از مردم و نیز خودپسندی عمومی درباریان پرنفوذ صفوی و ترجیح دادن نفع شخصی بر منافع کشور، تضعیف شده بود.

در قلمرو ایدئولوژیکی، افزایش نفوذ روحانیان بر شاه‌سلطان حسین، عواقب ناگواری داشت. تعقیب و آزار بازرگانان ارمنی و هندو به اقتصاد کشور زیان وارد ساخت. وادار کردن زرتشتیان کشور به ترک اجباری آیین خویش و پذیرش اسلام موجب شد که اینان به کرمان بگریزند و در ۱۰۹۸/۱۷۱۹م ش مهاجمان افغان را به چشم نیروهای آزادی‌بخش بنگرند. از همه سرنوشت‌سازتر، خصومت روحانیان ستیزه‌گر شیعه نظیر مجلسی نسبت به سنی‌مذهب‌بان بود. این امر موجب ناخشنودی افغان‌هایی شد که سرانجام دولت صفوی را برانداختند. از سال ۱۰۹۸/۱۷۱۹م ش شورش‌هایی در مناطق مرزی و در میان مردم غیر شیعه - شروان، کردستان، خوزستان و بلوچستان - روی داد. هرچند انبوه جمعیت ایران تا دهه ۱۷۰۰/۱۰۸۰ ش عمدتاً به مذهب شیعه گرویده بودند و در میان اینان هیچ نوع جنبش سازمان‌یافته ضد صفوی پیدا نشد. اما شیعیان نیز در حمایت از دولت و شکستن محاصره اصفهان کاری از پیش نبردند. بنابراین، با وجودی که شیعه در ایران ریشه دوانده بود اما در سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) هم هنوز آنقدر قوی نبود که بتواند دولت در حال متلاشی شدن را نگه دارد خاصه دولتی را که روحانیت تراز اول بخش مهمی از آن را تشکیل می‌داد.

سرانجام، اینجا نیز مثل هر مورد تاریخی دیگر، می‌توان یک رشته علت‌های تصادفی را برای پیروزی افغان‌ها در سال ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش ذکر کرد. مهمتر از همه ناکامی گرجیان در کمک رساندن به پایتخت، شکست قطعی در نبرد گلناباد در خارج شهر اصفهان و تصمیم‌های نادرست و متعدد درباریان در جریان محاصره پایتخت قابل ذکرند. این علل ضمن بررسی رویدادها در فاصله سال‌های ۱۶۹۸-۱۷۲۲م/۱۰۷۷-۱۱۰۱ش مشخص می‌شوند. در آغاز در سال ۱۶۹۸م/۱۰۷۷ش یک رشته ناآرامی در ایالت‌ها روی داد که زنگ خطر را به صدا درآورد و از فروپاشی قریب‌الوقوع خبر داد.

گنورگی یازدهم*، شاهزاده گرجی، با فرونشاندن این ناآرامی‌ها به یاری واحدهای تحت فرماندهی خویش - به جای نیروهای قزلباش ارتش دائمی صفویه در مرکز - قدرت و تشخیص زیادی پیدا کرد. در همان اوان در میان سنی‌مذهبان قبایل هرات و قندهار مشکلی جدی بروز کرد. میرویس رهبر افغان‌ها به جرم قیام علیه حاکم گرجی قندهار دستگیر شد و به اصفهان اعزام گردید. او در آنجا با برانگیختن خصومت دسته‌های مختلف علیه گرجی‌ها و ابراز وفاداری به دولت صفویه کوشید از موقعیت موجود بهره‌برداری کند. میرویس به قصد زیارت حج عازم مکه شد و از روحانیت سنی مذهب آن دیار فتوایی مبنی بر جهاد با گرجیان کافر و حامیان شیعی مذهب‌شان (یعنی صفویه) به دست آورد و در بازگشت به قندهار گرگین را کشت و کنترل شهر را به دست گرفت. سه مورد لشکرکشی صفویه علیه میرویس با شکست روبه‌رو شد. میرویس در سال ۱۷۱۵م/۱۰۹۴ش درگذشت و محمود پسرش رهبری قبایل را به دست گرفت و طولی نکشید که هرات و قندهار را از سلطه ایران خارج ساخت. (۴۲)

در سال‌های ۱۷۱۷-۱۷۱۹م/۱۰۹۶-۱۰۹۸ش نشانه‌هایی چند در مورد طغیان خاصه در میان قبایل سنی مذهب ایالت‌های دوردست مشاهده شد. در خلال غیبت شاه سلطان حسین از اصفهان در سال ۱۷۱۸م/۱۰۹۷ش، در این شهر نیز درگیری‌هایی روی داد. دربار برای گردآوری نیرو ابتدا به قزوین و سپس به تهران نقل مکان کرد اما وزیران شاه علیه دو فرمانده نظامی که سنی مذهب و از اهالی داغستان قفقاز بودند دسیسه کردند. در نتیجه قوای آنها به راحتی درهم شکسته شد و آنها نیز ایران را ترک کردند در

*. در تاریخ ایران به نام گنورگی خان و شاهنوازخان از او یاد شده است - م.

حالی که نه نیروی رزمنده‌ای وجود داشت و نه رهبران شایسته و لایقی که کشور را اداره کنند. بار دیگر قوایی فراهم آمد اما بر اثر توطئه همان وزیران و توقف عملیات به دستور آنان، واختانگ ششم* فرمانده گرجی سوگند یاد کرد که از آن پس هرگز به حمایت صفویه شمشیر نکشد. با این کار راه مداخله روس‌ها در ایران هموار شد چون در پاییز ۱۷۲۱ م/ ۱۱۰۰ ش قبایل شورشی ایران، اموال بازرگانان روسی در قفقاز را به تاراج بردند و بدین ترتیب پترکبیر به آرزوی دیرینه خود برای حمله به ایران رسید و دستاویزی پیدا کرد.^(۴۳)

اما عامل انقراض صفویه از منطقه دیگری پیدا شد. در پاییز زمستان سال ۱۷۲۱ م/ ۱۱۰۰ ش محمود افغان حاکم قندهار حمله را آغاز کرد و احتمالاً ۱۰ هزار نیروی غلجایی و چند هزار از ایل هزاره همراه او بودند. در سر راه، نیروهای بلوچ نیز به آنان پیوستند و نیرویی ۱۸ هزار نفره را تشکیل دادند. افغان‌ها از اکتبر ۱۷۲۱ تا ژانویه ۱۷۲۲ (حدود آبان تا بهمن ۱۱۰۰) کرمان را در محاصره گرفتند. در یک درگیری ۱۵۰۰ نفر از قوای محمود افغان کشته شدند و او حاضر شد با دریافت مبلغی پول به قندهار برگردد. در فوریه ۱۷۲۲ (بهمن - اسفند ۱۱۰۱) قصد تسخیر یزد را داشت اما نتوانست شهر را به تصرف درآورد و عازم اصفهان گردید. نیروی ۴۰ هزار نفره ایرانی که برخی تعلیمات نظامی دیده بودند ولی اکثریت آنها را به عجله از دهقانان و شهرنشینان فراهم آورده بودند در گلناباد ۱۹ مایلی اصفهان، رو در روی افغان‌ها قرار گرفت. در هشتم مارس ۱۷۲۲ (۱۷ اسفند ۱۱۰۰) به دلیل ناآشنایی سربازان ایرانی با جنگ و بی‌تصمیمی و شاید خیانت بعضی از فرماندهان، قوای ایران شکست خورد. از ایران ۵ هزار نفر و از قوای افغان پانصد نفر کشته شدند.^(۴۴)

هرچند شهر اصفهان تا ماه آوریل (فروردین - اردیبهشت) توسط قوای محدود افغان به محاصره کامل درنیامده بود اما وزیران (و دست‌کم در یک مورد خائن) او به وی توصیه کردند در اصفهان بماند. از واختانگ حاکم گرجستان، علیمردانخان حاکم لرستان، از بختیاری‌ها، شاهسون‌ها و سایر نقاط کشور تقاضای کمک شد. واختانگ به سوگندی که خورده بود پایبند ماند و حاضر نشد به کمک شاه ایران بشتابد و پسر خود را نیز از رفتن به اصفهان بازداشت. علیمردانخان والی لرستان در روز ۱۳ ماه به گلپایگان در

۱۴۰ مایلی اصفهان رسید و چون با درخواست او مبنی بر انتصاب به فرماندهی کل قوا مخالفت شد او نیز به لرستان بازگشت. شاهسون‌های آذربایجان نیز کاری از پیش نبردند. یک نیروی تازه نفس کمکی در آوریل ماه (فروردین - اردیبهشت) تماماً مغلوب افغان‌ها شد، نیروی کمکی دوم از ملک محمود حاکم تون را محمودافغان با پول خرید. شب هفتم یا هشتم ژوئن (۱۷ یا ۱۸ خرداد) تهماسب میرزا سومین پسر شاه سلطان حسین و ولیعهد او توانست از شهر اصفهان خارج شود و به کاشان و سپس قزوین برود اما در زمینه فراهم آوردن قوا کاری نکرد. کم و بیش در همه جای ایران نوعی بی‌علاقگی در کمک به صفویه به چشم می‌خورد. (۴۵)

در ماه آوریل (فروردین - اردیبهشت) قیمت نان ناگهان بالا رفت. شهر در محاصره افغان‌ها بود و اهالی روستاهای اطراف نیز از ترس جنگ به اصفهان پناه آورده بودند. در نیمه‌های ژوئن (خرداد - تیر) قحطی در شهر بروز کرد. محمودافغان در پایان آن ماه محصولات کشاورزی اطراف شهر را به آتش کشید و قیمت نان در ماه ژوئیه (تیر - مرداد) بار دیگر افزایش یافت. فریار الکساندر مالاباری که در حین محاصره در شهر بوده، آخرین روزهای عمر دولت صفوی را این‌طور توصیف می‌کند:

همه خیابان‌ها و باغ‌ها از اجساد پوشیده شده بود به طوری که انسان در حین راه رفتن مدام به دو یا سه جسد برخورد می‌کرد که دچار عفونت شده بود. در پایان سپتامبر (مهر)... اسبان، الاغ‌ها، سگ‌ها، گربه‌ها، موش‌ها و هر چیز قابل خوردن با قیمت‌های بسیار بالا به فروش می‌رفت. اما وقتی اینها همه نیز خورده شدند نوبت به اجساد انسان‌ها رسید چون چیز دیگری برای خوردن وجود نداشت گوشت آدمی را بدون ذکر نام، در بازار می‌فروختند. شمشیرگر سنگی آنچنان آخته است که نه فقط چون کسی جان می‌دهد همان دم دو یا سه نفر گوشت گرم جسد را بریده و بدون ادویه با لذتی تمام می‌بلعند بلکه اطفال خردسال (پسر و دختر) را نیز به قصد اطفای آتش گرسنگی ربوده به قتل می‌رسانند. این ضیافت اندوهبار تا ماه اکتبر (مهر - آبان) ادامه یافت و آنچنان وضع دهشتناکی پیش آمد که توصیف آن بدون فرو ریختن سرشک غم امکان ندارد... کفش کهنه، پوست درخت، برگ درخت، چوب و هیزم پوشیده و تا پالۀ حیوانات، طعم گوارای عسل را می‌داد. آه! که چه وحشتناک بود که به چشم خود دیدم مردم با خوردن مدفوع خشک شده انسان‌ها سدجوع می‌کردند. (۴۶)

قحطی، بیماری، تلاش عبث در عبور از خط محاصرهٔ افغان‌ها و دامنهٔ محدود نبردها موجب شد جمعیت اصفهان به اندازهٔ یکصد هزار نفر کاهش یابد.^(۴۷) محاصره، اصفهان را کاملاً از پای درآورد. هنگامی که تقریباً یک قرن بعد جیمز موریه از اصفهان دیدار کرد نوشت «خانه‌ها، بازارها، مساجد، قصرها و تمامی خیابان‌ها، یکسره متروک‌اند من فرسنگ‌ها در میان خرابه‌ها پیش راندم و یک موجود زنده را ندیدم.»^(۴۸) سرانجام در ۲۳ اکتبر ۱۷۲۲ (۱ آبان ۱۱۰۱) شاه‌سلطان حسین از شهر خارج شد به اردوی محمود افغان رفت تاج خود را بر سر وی نهاد و گفت: «فرزندم! چون ارادهٔ قادر متعال بر این قرار گرفته که من بیش از این سلطنت نکنم و به موجب مشیتش وقت آن رسیده که تو از اورنگ ایران بالا روی، من از صمیم قلب سلطنتم را به تو وامی‌گذارم و از خداوند توفیق تو را می‌خواهم. مالک‌الملک خداست.»^(۴۹)

و با این سخنان پارسایانه، سلطنت دیریای صفویه به پایان غم‌انگیز خود رسید.

ایران در زمان افغان‌ها ۱۷۲۲-۱۷۲۹م/۱۱۰۱-۱۱۰۸ش

فاتحان افغان ابتدا به رهبری محمود تا سال ۱۷۲۵م/۱۱۰۴ش و سپس به رهبری پسرعموی محمود به نام اشرف تا سال ۱۷۲۹م/۱۱۰۸ش بر ایران حکومت کردند. این حکومت کوتاه هفت ساله از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و نیز روابط خارجی ایران اثرات بسیار مخربی داشت چون هشتاد سال نابسامانی داخلی به دنبال آورد تا اینکه سرانجام در آستانهٔ سدهٔ نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) با روی کار آمدن دودمان قاجار، اوضاع داخلی ایران از ثبات برخوردار گردید. شیخ‌محمدعلی حزین وقایع‌نگار آن زمان با اشاره به دههٔ ۱۷۲۰م/۱۱۰۰ش می‌نویسد: «سرتاسر امپراتوری در حال نابودی است، نظامات و قوانین سلطنتی در خلال این چند سالهٔ فترت بر اثر چهار توفان درهم شکسته و پراکنده شد.»^(۵۰) تاریخ‌نویسان امروزی در مجموع با این ارزیابی حزین موافقت، که گرچه چارچوب‌های نهادی سیاسی و طبقهٔ دیوانی در مجموع، در معرض توفان دست‌نخورده ماندند، اما برای شرح آنچه از نظر اقتصادی و انسانی بر ایران گذشت واژهٔ «انحطاط» واژهٔ بسیار ملایمی است. به نوشتهٔ لکه‌هاتر اوضاع مردم ایران در زمان حکومت افشاریه به خاطر جنگ‌ها، شورش‌ها، قحطی، طاعون و انهدام خانه‌ها و معیشت، «وحشتناک» بوده است. مالکوم در ۱۸۱۵م/۱۹۴ش می‌نویسد تقریباً یک

میلیون ایرانی بر اثر حملهٔ افغان‌ها جان خود را از دست دادند (جمعیت ایران در آن هنگام بنا به برآوردی که کردیم بین ۶ تا ۱۰ میلیون نفر بوده است).^(۵۱) چنین به نظر می‌رسد که بخش شهرنشین کشور از نابسامانی‌های اقتصادی بعدی بیش از همه آسیب دیده است. شهرهای عمدهٔ ایران دو سوم یا حتی بیش از دو سوم جمعیت خود را (در سراسر سدهٔ هجدهم میلادی مطابق با ۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ شمسی) از دست دادند. تجارت منطقه‌ای و دادوستد با مناطق دور کاهش بسیار چشمگیری یافت. قیمت‌های بالای اجناس و کمبودهای ادواری و قحطی‌ها بیش از همه به ساکنان شهرها آسیب رساند. در سال ۱۷۲۴م/۱۱۰۳ش قیمت برنج در اصفهان پنج برابر قیمت آن در ۳۰ تا ۵۰ سال قبل از آن بود. قیمت نان نیز نسبت به سابق دو تا سه برابر شده بود. در ۱۷۲۹م/۱۱۰۸ش سفیر عثمانی این‌طور گزارش می‌دهد: «بسیاری از مردم اصفهان بر اثر گرسنگی در خیابان‌ها مردند، شهری که مردم آن دائماً در این دلهره به سر می‌برند که کسی آنها را از خانه‌هاشان بیرون بکشد و به قتل برساند.»^(۵۲) روحانیت نیز گروه خاصی بود که به طرز بی‌تناسبی در معرض آسیب قرار گرفت. سنی‌مذهبان افغان، صدها روحانی را همراه خانواده‌های‌شان به شهرهای مذهبی نجف و کربلا در عراق عثمانی تبعید نمودند،* املاک وقفی را مصادره کردند، طلبه‌ها را کشتند و حوزه‌های دینی را تخریب کردند. حاصل این همه، آغاز فروپاشی جامعه‌ای بود که در طول دوست سال تحول و توسعه، چنان بحرانی در آن سابقه نداشت؛ تنها، می‌توان آن را با هجوم مغول‌ها در سدهٔ سیزدهم میلادی (۵۷۹ تا ۶۷۹ش) مقایسه کرد، هجومی که بر اقتصاد سیاسی ایران اثرات بس مخرب‌تری برجای نهاده بود.**

آن روابط گستردهٔ سیاسی و تجاری که ایران عصر صفویه با همسایگان و قدرت‌های اروپایی برقرار کرده بود از هم پاشیده شد، همان‌گونه که اقتصاد داخلی ایران بر اثر هجوم و حکومت افغان‌ها به‌طور قاطع دچار از هم‌گسیختگی گردید. ایران که میان

** روشن نیست نویسنده با تکیه بر چه منبعی از تبعید سخن می‌گوید. واقعیت این است که بسیاری از خانواده‌ها به عتبات و هند مهاجرت کردند و یا به شهرها و قصبات کوچک گریختند.
** چنین قیاسی «مع الفارق» است. به هیچ روی آنچه در این دوران روی داد قابل مقایسه با یورش مغولان نیست. نخست اینکه افغانانی که به اصفهان آمدند، رعایای ایران بودند و از سوی دیگر پیامدهای ناشی از برافتادن صفویان نیز شباهتی به مانند آنچه مغولان کردند، نداشت.

اشرف افغان و تهماسب میرزای صفوی مدعی تاج و تخت تقسیم شده بود، مورد تهاجم دو همسایه قدرتمند یعنی روسیه و عثمانی قرار گرفت، وضعیت بغرنجی پیش آمد. این کشمکش چهارسویه تا حد زیادی اوضاع نابسامان اقتصادی و سیاسی این دوره را وخیم تر ساخت. این امر به نوبه خود از میزان تماس تجاری ایران با غرب خاصه هلند و انگلستان، در حد چشمگیری کاست و حرکت نزولی و انحطاطی را شتاب بیشتری بخشید. پترکیبر که دست کم از سال ۱۷۱۵م/۱۰۹۴ش سودای گسترش قلمرو روسیه و حضور در دریای خزر را در سر می پرورانید، می خواست بدین طریق سهمی از تجارت ابریشم ایران را به روسیه اختصاص دهد و از طریق ایران یا خیوه با هندوستان روابط تجاری برقرار سازد. روس ها در تابستان ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش به اندازه ۱۳۰ مایل در طول دریای خزر به داخل ایران پیشروی کردند اما بر اثر شیوع بیماری واگیردار در منطقه و حمله عشایر آن دیار ۳۳ هزار سرباز دولتی تلف شدند. این توسعه طلبی تنها در ۸ ژوئیه ۱۷۲۴ (۱۷ تیر ۱۱۰۳) مورد تصدیق دیپلماتیک قرار گرفت؛ در آن هنگام امپراتوری های روس و عثمانی ضمن خودداری از درگیر شدن در جنگ با یکدیگر بر سر ایران، به موجب پیمانی که امضا کردند بخشی از ایران را برای تهماسب میرزا گذاشتند و مابقی را میان خود تقسیم کردند. در این پیمان مقرر شد روسیه ایالت های مورد ادعای خود را اداره کند و تبریز، بخش اعظم آذربایجان، کردستان، گرجستان و بخش هایی از شروان سهم عثمانی ها شد. به موجب آخرین ماده پیمان روسیه - عثمانی، به تهماسب میرزا هشدار داده می شد که بر پیمان مزبور و از دست رفتن ایالت های نامبرده صحنه گذارد و گرنه از سلطنت برکنار خواهد شد و روس و عثمانی حکمران دیگری برای باقیمانده سرزمین های ایران تعیین خواهند کرد. با درگذشت پترکیبر در ۱۷۲۵م/۱۱۰۴ش روس ها انگیزه قوی مداخله در ایران را تا حد زیادی از دست دادند و عثمانی یکه تاز میدان شد. هدف اولیه روس ها در امر کنترل تجارت ابریشم تولید شده در گیلان تأمین نشد، در دهه ۱۷۲۰م/۱۱۰۰ش بر اثر جنگ و بی ثباتی در منطقه، سود چندانی از رهگذر ابریشم گیلان به روس ها نرسید.^(۵۳) رخنه عثمانی در صفحات غربی و شمال غربی نیز عمدتاً با هدف متوقف کردن پیشروی روسیه در قفقاز و دریای سیاه بود هرچند رقابت های دیرینه مذهبی و سیاسی عثمانی ها با صفویه نیز در این تجاوزها نقش مهمی داشته و خشونت و رویارویی را تشدید کرده است. در ۱۷۲۵م/۱۱۰۴ش

نیروهای عثمانی از سرزمین‌های موضوع پیمان پا فراتر نهادند و به اردبیل، لرستان و کرمانشاه نیز رخنه کردند و در سال ۱۷۲۶م/۱۱۰۵ش به اشرف افغان اعلان جنگ دادند. اشرف که یارای جنگ با عثمانی را نداشت به عثمانی‌ها پیشنهاد کرد دو قدرت سنی مذهب علیه صفویه «بدعت‌گزار» شیعی با هم متحد شوند. با این اقدام ۲۰ هزار کرد سنی مذهب به اشرف افغان پیوستند. روحیه ارتش عثمانی بدین ترتیب خراب شد به طوری که در نبرد بعدی با اشرف افغان ۱۲ هزار نفر از افراد آن تلف شدند. اشرف در سال ۱۷۲۷م/۱۱۰۶ش این پیروزی را به موجب پیمانی با عثمانی‌ها تثبیت کرد. سلطان عثمانی را «رهبر جهان اسلام» شناخت و حاکمیت دولت عثمانی را بر مناطق وسیعی از صفحات غربی ایران پذیرفت. عثمانی‌ها نیز اشرف را به عنوان شاه ایران به رسمیت شناختند. آن هم ایرانی که به عراق عجم، فارس، سیستان، کرمان و غرب خوزستان محدود شده بود. در خلال این دوره جنگ با عثمانی، اشرف افغان در پاییز سال ۱۷۲۶م/۱۱۰۵ش شاه‌سلطان حسین مخلوع را کشت چون شنید که عثمانی‌ها می‌خواهند وی را به سلطنت بازگردانند. عثمانی‌ها بدین ترتیب از حمایت فرصت‌طلبانه از تهماسب میرزا و شناخت او به عنوان شاه مشروع صفوی دست برداشتند و به تقسیم ایران با اشرف و روس‌ها روی آوردند. آنان سرانجام و با اکراه فراوان روس‌ها را به عنوان متحد خود در تقسیم ایران پذیرفتند. (۵۴)

به دلیل تهاجم افغان‌ها به ایران و اشغال کشور و نابسامانی‌ها و جنگ‌های داخلی و خارجی متعاقب آن، تجارت ایران با اروپا در دهه ۱۷۲۰م/۱۱۰۰ش کاهش بسیار نمایی پیدا کرد. نمایندگان کمپانی‌های مختلف هند شرقی زیان‌های زیادی را متحمل شدند؛ اموال‌شان یا به غارت رفت و یا مورد اخاذی حاکمان افغان قرار گرفت و در فاصله سال‌های ۱۷۲۲-۱۷۲۵م/۱۱۰۱-۱۱۰۴ش از سختی‌ها و مصائب قحطی در امان نماندند و حتی جان‌شان هم در خطر قرار گرفت. به‌رغم تمایل اشرف به ادامه تجارت ایران با اروپا، شرایط برای چنان مراده‌ای سازگار نبود و دادوستد مزبور به حالت وقفه باقی ماند. (۵۵) هلندی‌ها می‌دیدند که چطور پول‌های‌شان به‌زور گرفته می‌شود، پست‌های بازرگانی منهدم می‌گردند، مأموران‌شان به قتل می‌رسند. انگلیسی‌ها هم در طول دهه ۱۷۲۰م/۱۱۰۰ش وضعی بهتر از هلندی‌ها نداشتند. دوره اشغال ایران به دست افغان‌ها را می‌توان دوره وقفه تقریباً کامل فعالیت‌های بازرگانی خارجی به حساب آورد.

عمده‌ترین نیرویی که به اشغال ایران توسط افغانان پایان داد نیرویی داخلی بود. در آوریل ۱۷۲۵ (فروردین - اردیبهشت ۱۱۰۴) محمود افغان بیمار شد و بیماری‌اش شدت یافت و تعادل ذهنی و فکری خود را از دست داد. پسرعمویش اشرف، که توسط سران افغان از زندان محمود آزاد شده بود دستور قتل محمود را صادر کرد و خود را شاه خواند. حکومت اشرف عملاً به شهرهای مرکزی ایران مثل اصفهان و شیراز محدود بود. او حتی پشتیبانی مردم قندهار را با خود نداشت زیرا برادر ارشد محمود در آنجا حکمران بود و با وی میانه‌ای نداشت. در سال ۱۷۲۶ م/ ۱۱۰۵ ش تهماسب مدعی تاج و تخت سلطنت صفویه، به نیروهای یک ماجراجوی نظامی به نام نادر از قبیله افشار خراسان ملحق شد. طی دو سال بعد، این تازه وارد [نادر] به صورت رهبر نظامی و سیاسی جنبش ضدافغان بر صحنه ایران ظاهر گردید. او از تهماسب نیز به عنوان یک مظهر و نماد ضروری و سودمند که مردم ایران را زیر پرچم او گرد می‌آورد استفاده کرد. قوای اشرف افغان در آخرین نبرد در نزدیکی شیراز [زرقان] در دسامبر ۱۷۲۹ (آذر - دی ۱۱۰۸) توسط نیروهای نادر تارومار شد و اشرف که در حین فرار بود یک هفته بعد به قتل رسید. فتنه افغان بدین ترتیب پایان یافت. تهماسب فرمانروای اسمی ایران شد و نادر سپهسالار او حکمران عملی کشور گردید. (۵۶)

ایران در حکومت نادرشاه ۱۷۲۹-۱۷۴۷ م/ ۱۱۰۸-۱۱۲۶ ش

نادر، سردار نظامی که در سال ۱۷۳۶ م/ ۱۱۱۵ ش خود را شاه خواند و تا زمان کشته شدن یعنی سال ۱۷۴۷ م/ ۱۱۲۶ ش بر ایران فرمانروایی کرد، کسی بود که حاکمیت ملی را به ایران بازگردانید. در سال ۱۷۲۹ م/ ۱۱۰۸ ش افغان‌ها را از ایران بیرون راند و در دهه ۱۷۳۰ م/ ۱۱۱۰ ش عثمانی و روسیه را به ترک خاک ایران مجبور کرد. از سال ۱۷۳۶ م/ ۱۱۱۵ ش به مناطقی خارج از مرزهای آن روز ایران - امپراتوری مغولی هندوستان، ازبک‌های آسیای میانه و خلیج فارس* - حمله برد. او در این جنگ‌ها منابع مالی و انسانی کشور را تحلیل برد تا ارتش عظیم خود را سامان بخشد. در سال ۱۷۳۲ م/ ۱۱۱۱ ش شاه تهماسب دوم شاه نالایق را از سلطنت کنار گذاشت و پسر او را که

*. حتماً منظور نویسنده بخش‌های جنوبی خلیج فارس است وگرنه خلیج فارس و حتی بخشی از مناطق جنوبی آن همیشه مناطقی ایرانی و در قلمرو ایران بوده است.

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۳۱

کودکی بیش نبود به نام شاه عباس سوم شاه ایران اعلام کرد (هر دو در ۱۷۴۰م/۱۱۱۹ش به فرمان نادر کشته شدند)، نادر در ۱۷۳۶م/۱۱۱۵ش تعهدات مربوط به خدمت به دودمان صفوی را نادیده گرفت و خود را شاه ایران خواند.

بعد از سال ۱۷۲۹م/۱۱۰۸ش ساختارهای سیاسی صفویه قدیم تجدید حیات یافت و سران ایلات افشار، بیات، زنگنه و شاملو به مناصب مهمی در دیوان سالاری دست یافتند. نادر در صدد برآمد اقتدار خویش را بر ایالت‌ها مستحکم سازد، به همین منظور بستگان و سرداران لایق خود را به عنوان حکام ایالت‌ها برگزید و مدام نظرات خود را عوض می‌کرد. نادر برای اینکه امپراتوری خود را از امپراتوری صفویه متمایز سازد بیشتر خود را سرداری از نوع تیمورلنگ می‌دانست و برای نفوذ به خارج از مرزهای ایران در آسیای میانه، افغانستان و هندوستان به جنگ متوسل می‌شد. از نظر سیاسی، چنین مشی توسعه طلبانه‌ای، دیوان سالاری را نهاد محوری حکومت نمی‌داند بلکه ارتش را شالوده قدرت امپراتوری قرار می‌دهد. این سیاست تجاوزگرانه نظامی برای کشور بهای سنگینی داشت و در تهدست‌تر کردن هر چه بیشتر مردم ایران نقش مهمی ایفا کرد. (۵۷)

عسرت فراگیر این دوره و علت اساسی آن در یادداشت‌های نماینده کمپانی هند شرقی در گمبرون - در فاصله ۲۱ ژوئیه تا یکم اوت ۱۷۴۳ (۳۰ تیر تا ۱۰ مرداد ۱۱۲۲) بدین شرح آمده است: «در این صفحات چیزی جز فلاکت، ستم و سرکوب به چشم نمی‌خورد. مردم باید روزانه مالیات بدهند یعنی قبل از اینکه زمان گردآوری این مالیات به پایان رسد مالیات دیگری وضع شده است.»^(۵۸) فشار بیش از حد مالیات‌ها بر طبقه بازرگانان، به تخریب تجارت منطقه‌ای و محلی اقتصاد داخلی ایران انجامید و اثرات آن بر دادوستد صادراتی - وارداتی نیز بسیار جدی بود. هرچند گهگاه نادر به رأی خود و به منظور پایین آوردن قیمت اجناس در امور بازار مداخله می‌کرد (مثلاً در اصفهان، سال ۱۷۴۷م/۱۱۲۶ش)، اما شواهد فراوانی از وجود تورم فراگیر در دوره مزبور حکایت دارد. در قلمرو تولید، یک رشته «صنایع» مشخص و فعالیت‌های ساختمان‌سازی توسط دولت سازماندهی شد اما این نیز مقدماً در مسیر هدف‌های نظامی بود و به جای آنکه بر کار مزدگیری مبتنی باشد، بر بیگاری و کار اجباری متکی بود، بنابراین نفعی برای مردم محل نداشت. مشهد پایتخت نادرشاه، به صورت شهر فعال تجاری درآمد که

جمعیت آن در این هنگام به ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر می‌رسید. شواهد مبنی بر فعال شدن بازرگانی در سایر نقاط کشور نویدکننده‌اند. مأموران گردآوری مالیات مداوم می‌گفتند «پول، پول... شاه پول می‌خواهد کاری به عادلانه یا غیر عادلانه‌اش ندارد، فقط بگویند که چه مبلغ از چه کسی طلبکارید ما و خودتان را راحت کنید.»^(۵۹) کمپانی هند شرقی گزارش داد که نادر در آخرین سال‌های زندگی به جنون مفرطی دچار شد و روزانه ۴۰ تا ۵۰ آدم را می‌کشت تا پول تهیه کند. بقیه مناطق کشور هم از بلایای طبیعی مثل قحطی، خشکسالی و طاعون تا بلایای دولتی مثل جنگ و مالیات در رنج و عذاب بود. مسافری که در سال ۱۷۵۰م/۱۱۲۹ش از هندوستان از طریق ایران به بصره می‌رفته می‌نویسد: «بر اثر ستم و چپاول نادر... چهره تمامی کشور عوض شده چون حتی از هر ده خانه یکی آباد نیست همگی متروکه مانده‌اند. البته این در صورتی است که بخواهیم همه ایران را با توجه به وضعیت گمبرون مورد قضاوت قرار دهیم.»^(۶۰) با توجه به داده‌های موجود می‌توان گفت گمبرون (بندرعباس) در واقع شاخصه وضعیت اغلب نقاط کشور در دوره نادر بوده است.

دهقانان زیر بار ستم مضاعف بودند، هم محصولاتشان را می‌بردند و هم مورد بیگاری قرار می‌گرفتند. معمولاً یک چهارم تا نیمی از محصول را به دولت و یا مالک زمین می‌دادند و چه بسیار اتفاق می‌افتاد که محصول صرف تغذیه انبوه لشکریانی می‌شد که عازم جنگ بودند. تعداد زیادی از دهقانان را به خدمت نظام می‌بردند و بقیه نیز در طرح‌های ساختمانی و نظامی دولت بیگاری می‌کردند.^(۶۱) وضعیت بخش اقتصادی قبایل، تصویری درهم ریخته‌تر را ارائه می‌کند. لمبتون در مورد سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) در کل «افزایش تعداد و نفوذ گروه‌های قبیله‌ای» را به زیان جمعیت یکجانشین دانسته است.^(۶۲) البته باید دو نوع متفاوت گروه‌های قبیله‌ای را در نظر داشت. آنان که در سپاه نادر خدمت می‌کردند و مجموعه ناهمگن قومی و دینی از ترکمانان، افغان‌ها، ازبک‌ها، بلوچ‌ها، کردها و بختیاری‌ها را تشکیل می‌دادند، از نظر جایگاه سیاسی و اقتصادی به خاطر وضعیت نظامی و سهم بردن از غنائم جنگی موقعیت مطلوبی داشتند، اما اینان نیز از ۱۷۴۱م/۱۲۰ش به بعد موقعیت ممتاز خود را از دست دادند و بعد از مرگ نادر در ۱۷۴۷م/۱۱۲۶ش و انحلال ارتش او به عنوان نظامی از صحنه کنار رفتند. سران سپاه نادر تشویق می‌شدند که سودای تملک املاک

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۳۳

پهناور را در سر نپروراندند، آنها این نکته را مراعات می‌کردند اما باز هم وضعیت آنان با توجه به ظهور و سقوط شخص نادرشاه، بسیار شکننده و متزلزل بود. گروه دوم قبایلی که عمدتاً غیر شرقی (غیر خراسانی) بودند - قبایل ایرانی و ایلات کوهستانی، بسیاری از ترکمانان قزلباش طرفدار صفویه - در دوره حکمرانی نادرشاه دچار مضیقه شدند. نادر آنها را به مهاجرت و اسکان در سرزمین‌های جدید وادار می‌کرد.^(۶۳) قبیله‌های دیگر در محل خود راحت بودند اما جنگ‌های مداوم مانع از آن می‌شدند که کسی بتواند در درازمدت آسوده خاطر بماند. شاید بتوان گفت سهم کلی قبیله‌ها در ثروت ملی افزایش یافته بود. اما این ثروت نیز به طور یکسان میان همه قبیله‌ها تقسیم نشده بود و در درون یک قبیله نیز سهم رؤسا و افراد عادی شبانکاره مساوی نبود. آیا این افزایش دارایی قبایل، نشانه انحطاط کلی اقتصاد ایران بود؟ این را با توجه به نبود داده‌های دقیق در مورد وضعیت قبیله‌ها نمی‌توان به آسانی پاسخ داد. فرجام کار برخلاف نظر لمبتون، «احیای مجدد» قدرت قبیله‌ای نبود، بلکه بسیاری از نیروهای قبیله‌ای رقیب، تکه‌پاره شدند و زمینه برای کشمکش‌های مداوم قبیله‌ها به منظور کسب تفوق در سراسر کشور و نفوذ محلی و منطقه‌ای هموار شد، روندی که با مرگ نادرشاه اوج تازه‌ای به خود گرفت.

سیاست‌های نادر موفق طبع روحانیت نبود. نادر ابتدا در مسیر دستیابی به تاج سلطنتی کوشید نوعی شیعه «ناقص» یا اسلام «تلفیقی» براساس آموزه‌های امام جعفر صادق [ع] ایجاد کند. او پیشنهاد می‌کرد مذهب جعفری به عنوان شاخه پنجم مذهب اسلامی در ایران و عثمانی شناخته شود. پیشنهاد نادر با توجه به منافع داخلی و خارجی دولت ایران مطرح شده بود: تضعیف حمایت مردم از سلسله شیعی مذهب صفوی؛ جلب حمایت افغان‌ها، ازبک‌ها و سایر سربازان سنی مذهب از حکومت خویش؛ تحکیم موقعیت خود به عنوان رهبر جهان اسلام در برابر دو امپراتوری همسایه عثمانی در غرب و امپراتوری مغولی هندوستان در شرق از انگیزه‌های مهم نادر در ارائه پیشنهاد مزبور بود. اما طرح نادر با کشته شدن او در ۱۷۴۷م/۱۱۲۶ش به فراموشی سپرده شد چون جانشینان وی به سرعت از آن پیشنهاد دست کشیدند و به آیین شیعه روی آوردند. بی‌شک تحولات این دوره با پیامدهای مهم ایدئولوژیکی، سیاسی و مادی برای روحانیت همراه بوده است. بسیاری از املاک موقوفه اطراف اصفهان و نقاط دیگر مصادره و به املاک سلطنتی تبدیل شد. هرچند جانشینان نادر حکم به موقوفه‌سازی

مجدد آن املاک دادند اما تا سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) نیز این حکم به اجرا درنیامده بود. این جریان به جای اینکه روحانیت را تضعیف کند موجب تقویت آن گردید چون عده‌ای از روحانیان به عراق مهاجرت کردند و دیگر در کنترل دولت ایران نبودند و به همین سبب روز به روز استقلال بیشتری نسبت به دولت پیدا کردند.^(۶۴)

در زمینه سیاست خارجی در فاصله سال‌های ۱۷۲۹-۱۷۴۷م/۱۱۰۸-۱۱۲۶ش، باید گفت بخش عمده «روابط خارجی» اساساً در کشمکش با همسایگان خلاصه می‌شد، همسایگانی که امپراتوری‌های جهانی بودند. از جمله این سیاست‌ها موارد زیر را می‌توان نام برد: بازپس گرفتن سرزمین‌های ایران از عثمانی؛ بازپس گرفتن سرزمین‌های ایران از روسیه از طریق دیپلماتیک؛ و جنگ تجاوزکارانه نادر با ازبک‌ها و امپراتوری مغولی هندوستان. می‌بینیم که نادر از مطالبات ملی برای آزاد کردن قلمروهای جدا شده پا فراتر می‌نهد و به سیاست توسعه‌طلبی نظامی روی می‌آورد، که برای ایران پیامدهای خانمانسوزی داشت. جنگ با عثمانی‌ها، از سال ۱۷۳۲م/۱۱۱۱ش تا ۱۷۴۶م/۱۱۲۵ش به درازا کشید، البته در این فاصله، سال‌های آرامش و مذاکرات صلح نیز وجود داشته است. سرانجام به موجب پیمان کردان در ۴ سپتامبر ۱۷۴۶ (۱۳ شهریور ۱۱۲۵) مرز بین ایران و عثمانی همان مرزی شناخته می‌شود که در پیمان زهاب ۱۶۳۹م/۱۰۱۸ش مشخص شده بود. عقب‌نشینی روس‌ها از مناطق ایران با تلفات انسانی و مالی کمتری همراه بود. مرگ پترکبیر در ۱۷۲۵م/۱۱۰۴ش، معمار توسعه‌طلبی روسیه در ایران را، از صحنه خارج ساخت. اما علت دیگری که روس‌ها را به عقب‌نشینی از ایران وادار کرد مرگ بیش از ۱۳۰ هزار سرباز روسی در گیلان و مناطق همجوار، عمدتاً بر اثر بیماری بود. در یکم فوریه ۱۷۳۲ (۱۲ بهمن ۱۱۱۰) آنا ایوانوونا، امپراتریس روسیه موافقت کرد مناطق ساحلی دریای خزر را به ایران پس بدهد به شرط اینکه ایران قول دهد رفتاری دوستانه و مسالمت‌آمیز پیش گیرد و امتیاز تجاری به روسیه داده شود به صورتی که بازرگانان روسی آزادانه در ایران به فعالیت بپردازند و برای واردات و صادرات، هیچ نوع عوارض و حقوق گمرکی به دولت نپردازند. هرچند قبول این شرایط، بازرگانان روسی در ایران را در وضعیتی بهتر از سایر بازرگانان کشورهای دیگر قرار می‌داد اما میزان تجارت روسیه با ایران آنقدرها زیاد نبود.^(۶۵) دوره طولانی دوستی ایران با امپراتوران مغولی هند با حمله توسعه‌طلبانه نادر به هندوستان در

۱۷۳۹م/۱۱۱۸ش پایان یافت. به دنبال پیروزی نظامی نادر بر هند، موضوع دریافت غنایم پیش آمد. لکهارت می نویسد: نادر بین ۶۰ تا ۷۰ میلیون پوند استرلینگ پول، جواهر و اقلام گرانبها از هند به ایران آورد که یک چهارم این غنایم در مسیر برگشت به ایران از دست رفت. اغلب این اموال را نادر خرج قشون و جنگ‌های بعدی با عثمانی کرد، بخشی را نیز در خزانه شخصی نگاه داشت به طوری که می توان خوشبینانه گفت مردم ایران از این چپاولگری نادر کوچکترین نفعی نبردند. (۶۶)

در مورد روابط نادرشاه با قدرت‌های اروپایی عقاید گوناگونی ابراز شده است. لکهارت می نویسد دوره مابین ۱۷۲۹-۱۷۴۶م/۱۱۰۸-۱۱۲۵ش «بدترین زمان برای تجارت در ایران بوده است.» (۶۷) این نظر مورد تأیید تامس دوریل نماینده کمپانی هند شرقی انگلیس در بصره نیز هست. دوریل در دسامبر ۱۷۴۵ (آذر- دی ۱۱۲۴) طی گزارشی به لندن می نویسد «در ایران، تجارت ... یک نام فراموش شده است...» (۶۸) ریکز در بحث از دوره ۱۷۴۵-۱۷۵۰م/۱۱۲۴-۱۱۲۹ش می نویسد «کاروان تجاری همچنان ادامه یافت و هنگامی که کمپانی هند شرقی انگلیس و کمپانی هند شرقی هلند تصمیم به ادامه تجارت در جنوب ایران و خلیج فارس گرفتند حمل پول، مواد غذایی و کالاهای تجاری بدون اندک کاهشی ادامه پیدا کرد.» (۶۹) ریکز می گوید ایران صرف نظر از پشم و کرک، مواد غذایی و پارچه، به صدور طلا، نقره، مس و مروارید نیز مبادرت کرد تا بتواند بهای پارچه‌های ماهوت خریداری شده از اروپا را پردازد. اگر به تنوع منطقه‌ای توجه کنیم علت این اختلاف نظرها روشن می شود. تولید ابریشم عمدتاً در شمال ایران به گفته شاهدان اروپایی، در حوالی سال ۱۷۳۹-۱۷۴۰م/۱۱۱۸-۱۱۱۹ش در انحصار سلطنت بوده است. اما معلوم نیست این انحصار برای همیشه در دست شاه و دولت باقی مانده باشد. در حال به خاطر کاهش عظیم در تولید این محصول، از میزان سود آن تا حد چشمگیری کاسته شد. در گیلان که غالباً نیمی از محصول ابریشم ایران را تولید می کرد اُفت نمایانی در تولید پدید آمد به طوری که تولید سالانه از ۱۳۸۰ تن ابریشم خام در دهه ۱۶۷۰م/۱۰۵۰ش طبق برآورد شاردن، به ۱۶۰-۱۸۰ تن در دهه ۱۷۴۰م/۱۱۲۰ش بنا به برآورد هانوی* تقلیل یافت و هنگامی که پرورش کرم ابریشم

در شروان متوقف گردید، تولید نیز تقریباً پایان یافت.^(۷۰) در این ضمن در سال ۱۷۳۶م/۱۱۱۵ش، بریتانیا به خرید و صدور کرک بز کرمانی از راه خلیج فارس مبادرت کرد اما بعد از آن بر اثر اخاذی‌های مأموران دولت و بروز خشکسالی و قحطی از میزان این فعالیت به تدریج کاسته شد. کمپانی هند شرقی هلند در دهه ۱۷۳۰م/۱۱۱۰ش سیر نزولی خود را در صحنه بین‌المللی آغاز کرد. در داخل ایران، فعالیت تجاری این کمپانی در مقایسه با وقفه دهه ۱۷۲۰م/۱۱۰۰ش بهتر بود. اما این فعالیت هرگز به میزان دوره صفویه نرسید و به مراتب کمتر از آن بود. در مجموع به گفته لکه‌هات: «در خلال دوره پراشوب مورد بحث، هلندی‌ها وضعی بهتر از رقیبان انگلیسی‌شان نداشتند.»^(۷۱)

نادرشاه در آخرین سال‌های سلطنت خویش به طرز فزاینده‌ای دستخوش آشفستگی دماغی شد و تعادل فکری خود را از دست داد. در اصفهان، کرمان و مشهد به دنبال کشتن افراد سرشناس، سران کشوری و لشکری، بر میزان مالیات‌ها شدیداً افزود و علیقلی خان برادرزاده نادر که برای فرونشاندن شورش اهالی سیستان به آن دیار گسیل شده بود به شورشیان پیوست و سیستان را از حیطة قدرت نادر خارج ساخت و با حمایت قبایل بلوچ و افغان عازم هرات یعنی نزدیک به اردوگاه نادر شد. سرانجام، در ۱۹ ژوئن ۱۷۴۷ (۲۹ خرداد ۱۱۲۶) نادر با گردآوری سران افغان هوادار خویش فرمان توقیف سرداران ایرانی را صادر کرد. محمدخان قاجار به محض اطلاع از این فرمان به یاری عده‌ای دیگر به توطئه پرداخت و نادر را کشتند، با این قتل، دوره‌ای از خونریزی و جنگ در ایران به پایان رسید اما بلافاصله دوره‌ای دیگر از جنگ‌های طایفه‌ای به منظور کنترل قدرت دولتی در ایران از سر گرفته شد تا اینکه در دهه ۱۷۶۰م/۱۱۴۰ش کریمخان زند در شیراز به قدرت رسید و ایالت خراسان را برای نواده نادرشاه به نام شاهرخ باقی گذاشت و متعرض حکومت او نشد.

ایران در دوره کریمخان زند، ۱۷۵۰-۱۷۷۹م/۱۱۲۹-۱۱۵۸ش

بعد از کشته شدن نادر در ۱۷۴۷م/۱۱۲۶ش امپراتوری پهناور او در حول محورهای قومی و قبیله‌ای از هم پاشید. به همان سرعتی که قشون رنگارنگ او ذوب شد و افراد آن به محل‌های خود برگشتند یا کوشیدند خود را به محیط مناسبی در جایی از قلمرو پیشین ایران بر مردم تحمیل کنند، قدرت سیاسی کشور نیز مرکزیت خود را از دست داد. در

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۳۷

حاشیه‌های مرزی ایران مناطق مستقلی ایجاد شد (البته در بعضی از مناطق از دهه ۱۶۷۰م/۱۰۵۰ش به بعد حالتی نیمه مستقل حکمفرما بود)، از آن جمله بودند افشاریه در شرق و ایل قاجار در شمال و اطراف دریای خزر و نیز کردها، عرب‌ها و بلوچ‌ها. در خراسان آشوب‌زده، یعنی ایالتی که پایتخت نادر در آنجا بود، سردار شورشی علیقلی خان (برادرزاده نادرشاه) به عنوان عادلشاه به مدت یک سال سلطنت کرد تا اینکه برادرش ابراهیم جای وی را گرفت و او را برکنار کرد. ابراهیم اندکی بعد به دست طرفداران شاه‌رخ، نوه نادرشاه کشته شد. شاه‌رخ به عنوان یک حاکم دست‌نشانده [واسال] افغان* تا ۱۷۹۶م/۱۱۷۵ش یعنی روی کار آمدن سلسله قاجار بر خراسان حکومت راند. (۷۲)

در نقاط دیگر ایران نیز مبارزه واقعی برای کسب قدرت ادامه یافت و وضعیت پیچیده‌تری به خود گرفت. در ۱۷۵۰م/۱۱۲۹ش در اصفهان به موجب اتحاد قبایل (بختیاری، کرد، لر و زند که تیره کوچکی از کردها و لرها بود) یکی از شاهزادگان خردسال صفوی، به نام شاه‌اسماعیل سوم پادشاه ایران اعلام شد. اما قدرت واقعی در دست سه نفر قرار داشت. دو نفر از رؤسای ایل بختیاری به نام‌های علیمردانخان و ابوالفتح‌خان که رقیب یکدیگر بودند و کریمخان زند که در ارتش نادر خدمت کرده بود. در ۱۷۵۱م/۱۱۳۰ش کریمخان زند توانست به تنهایی قدرت خویش را بر بخش اعظم صفحات مرکز و جنوب ایران مستقر سازد. علیمردانخان، ابوالفتح‌خان را کشت و خود به دست یکی از اطرافیانش به قتل رسید. دوره ۱۷۵۱-۱۷۵۸م/۱۱۳۰-۱۱۳۷ش ایران شاهد درگیری‌های خونینی میان کریمخان، محمدحسن‌خان قاجار در اطراف دریای خزر و آزادخان افغان در آذربایجان بود. هر یک از این سه می‌خواست کنترل تمامی ایران را به دست گیرد. قاجاریه در ۱۷۵۶م/۱۱۳۵ش گیلان و مازندران را از چنگ آزادخان بیرون آوردند. آزادخان به کریمخان پیوست و از آن پس مبارزه میان زندیه و قاجاریه شروع شد. محمدحسن‌خان قاجار در سال ۱۷۵۸م/۱۱۳۷ش در مازندران از قوای زند شکست خورد و کشته شد. تا سال ۱۷۶۴م/۱۱۴۳ش تمامی قلمرو ایران به جز

*. پیوند افشاریان خراسان با احمدشاه درانی حاکم قندهار و بخشی از افغانستان امروزی پیوند واسال با ارباب نبود. گرچه در پاره‌ای موارد افشاریان از احمدشاه و جانشینان او یاری خواستند اما شاه‌رخ و خوانین خراسان در اداره امور خویش استقلال داشتند.

خراسان در کنترل کریمخان زند قرار گرفت. خراسان تحت فرماندهی شاهرخ افشار باقی ماند. بخش‌هایی از شمال آذربایجان و شیروان زیر کنترل رؤسای قبایل ترکمان و لزگی بود، گرجستان و شرق ارمنستان نیز به حکومت هراکلیوس شاه گرجستان تن درداد. دوره حکومت کریمخان از ۱۷۶۵م/۱۱۴۴ش تا ۱۷۷۹م/۱۱۵۸ش یعنی سال درگذشت او، دوره ثبات و آرامش بود. کریمخان شیراز را پایتخت قرار داد و کوشید «جام شکسته عدالت را ترمیم کند»، اقدامات کریمخان زند تأثیر مثبتی بر تحول و توسعه داشت اما عمر آن کوتاه بود.

کریمخان به نام وکیل و «واسطه مردم با شاه صرفاً اسمی» بر ایران فرمانروایی کرد. ابتدا لقب وکیل الدوله را انتخاب کرد (شاه اسمی ایران، شاه اسماعیل سوم صفوی تا پایان عمرش در ۱۷۷۳م/۱۱۵۲ش در زندان کریمخان باقی ماند)*. کریمخان در ۱۷۷۶م/۱۱۵۵ش لقب وکیل‌الرعیایا را برای خود برگزید و گذاشت تا سلطنت مطلقه صفویه و سلطنت توسعه‌طلبانه [امپریالیستی] نادرشاه هر دو به پس‌زمینه تاریخ بروند، او هرچند به ظاهر هرگز خود را شاه نخواند اما بعد از سال ۱۷۷۳م/۱۱۵۲ش عملاً شاه ایران بود و چون جانشینی برای خود برنگزید، بعد از او، راه برای دوره‌ای دیگر از جنگ داخلی که با مرگ او در ۱۷۷۹م/۱۱۵۸ش آغاز گردید، هموار شد. (۷۳)

کریمخان در مقایسه با پیشینیان، چارچوب نهادین چندان روشنی در کشورداری ایجاد نکرد. دستگاه دیوان‌سالاری ساده و ارتش دائمی کوچک شد. حکام ایالت‌ها از میان بستگان کریمخان و یا نخبگان محلی برگزیده شدند. با در نظر گرفتن محدودیت‌های ارتباطاتی و خودسری قبایل، حکومت ملوک‌الطوایفی خان زند کفایت نسبی خود را نشان داد و عدالت را در سطح شهر و ایالت اجرا کرد. جالب‌تر از همه شاید این باشد که بدون اعمال زور و خشونت «بیش از حد» در گردآوری مالیات‌ها یا به‌کارگیری ارتش بزرگ، درآمدهای دولت از بابت مالیات سالانه به ۵۳۵ هزار تومان رسید که دو سوم درآمد مالیاتی در آخرین سال‌های حکومت صفویه بود. می‌گویند به هنگام درگذشت کریمخان تنها ۷ هزار تومان پول در خزانه باقی مانده بود و این نشان می‌دهد که سیاست مالی کریمخان آن بوده که پول‌ها را به اقتصاد جامعه تزریق کند و آنها

*. گرچه شاه اسماعیل سوم در آبان در نزدیکی شیراز تحت نظر بود و نمی‌توانست از آن خارج شود اما به مفهوم رایج زندانی نبود.

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۳۹

را به شکل نامولد گنج ذخیره نسازد (نادرشاه به هنگام مرگ ۷۱۵ میلیون تومان در خزانه داشت). کریمخان به یاری این سیاست‌گذاری‌ها در نزد مردم از محبوبیت زیادی برخوردار شد. جهانگردی به نام ویلیام فرانکلین در سال ۱۷۸۶م/۱۱۶۵ش مشاهده کرد «طبقه‌های متوسط و پایین جامعه نام وی را جز با تکریم و احترام بسیار زیاد بر زبان نمی‌آورند.» (۷۴)

با از سر گرفته شدن جنگ داخلی، در دهه ۱۷۵۰م/۱۱۳۰ش بار دیگر مردم ایران خاصه شهرنشینان و دهقانان همجوار شهرها دچار مصیبت و مشکل شدند. همین که شهری از دست یک حاکم به دست حاکم دیگری می‌افتاد مردم می‌بایست مالیات جدیدی به حاکم فاتح پرداختند. (۷۵) یکی از واکنش‌های طبیعی در قبال این نابسامانی - برای کسانی که امکاناتی داشتند - مهاجرت به عراق، عثمانی، هندوستان و یمن بود. طی دهه‌های ۱۷۶۰م/۱۱۴۰ش و ۱۷۷۰م/۱۱۵۰ش روند بهبود اقتصادی در صفحات مرکزی، غربی و جنوبی ایران سیر معکوس پیدا کرد. کریمخان تلاش کرد بازرگانی و کشاورزی کشور را احیا کند و با برقراری امنیت در جاده‌ها، دعوت از بازرگانان به بازگشت به ایران، احداث بناهای عمومی و طرح‌های زیربنایی و از همه مهمتر، میزان معقول مالیات‌ها کوشید در راستای این سیاست گام بردارد. سیلوه‌های دولتی در ایالت‌ها ساخته شد تا در هنگام جنگ آذوقه ارتش مهیا باشد. در سال‌های میانی و آخرین دهه ۱۷۷۰م/۱۱۵۰ش وقتی کشور با خشکسالی روبه‌رو شد سیلوی اصفهان را گشودند و در اختیار تهیدستان قرار دادند. دولت مقداری غله اضافی نیز خریداری کرد و به بهای کمتری به مردم شیراز فروخت. می‌گویند کریمخان مدام می‌گفته است: «ما نسبت به همه مردم ایران یک وظیفه عام داریم. این وظیفه وقتی به خوبی ادا می‌شود که مواد غذایی، پوشاک و لوازم زندگی را به قیمت آنچنان پایینی در اختیارشان قرار دهیم که یک فرد اجیر هم به راحتی بتواند به قدر کافی از آنها تهیه کند.» (۷۶) اگرچه ارزش تومان سیر مداوم نزولی را می‌پیمود و از ۲/۵ پوند استرلینگ هر تومان در دهه ۱۷۴۰م/۱۱۲۰ش به ۱/۸۷۵ پوند استرلینگ در دهه ۱۷۶۰ رسید، اسقف جدید کلیسای اصفهان در ۱۷۶۳م/۱۱۴۲ش اعلام کرد «معیشت ارزان است» (۷۷). بازرگانی و صنعت احیا شد و بار دیگر هر شهر و منطقه به تولید کالاهای تخصصی خود پرداخت. این رونق چشمگیر بود اما نباید در مورد آن به راه‌گزافه رفت؛ تنها در رابطه با فروپاشی اقتصاد در فاصله

سال‌های ۱۷۲۲-۱۷۶۰م/۱۱۰۱-۱۱۳۹ش می‌توان آن را رونق نامید. در ضمن رونق مزبور در شیراز پایتخت کریمخان زند که طرح‌های ساختمانی وسیعی در آن به اجرا درآمد متمرکز بود، بازارهای جدید، کاروانسراها، گرمابه‌های عمومی، کاخ‌ها و مسجدهایی احداث گردید. مقابر بزرگان تجدید بنا شد. قنات‌هایی احداث یا لایروبی گردید. بازار و گذرگاه‌های اطراف آن سنگفرش شد و زهکشی مرکزی زیرزمینی و چاه‌های فاضلاب احداث گردید. در بخش صنایع دستی کارگاه‌های سلطنتی به کار خود ادامه دادند و هرچند گستردگی زمان صفویه را نداشتند، اما در کارگاه‌های سلطنتی و خصوصی پارچه‌ها و ظروف بلوری مرغوب تولید می‌شد.^(۷۸) با اقلیت‌های مذهبی ارمنی و یهودی خوشرفتاری می‌شد. جهانگردی به نام ویرینگ می‌نویسد: «بر اثر حکومت مطلوب کریمخان، شهر آرام بود. من خود از چند نفر اهالی شیراز شنیدم که در زمان حکومت کریمخان زند پلیس و مدیریت شهر آنچنان منظم و دقیق بوده که حتی یک مورد آشوب، تحریک یا خونریزی مشاهده نشده است.»^(۷۹)

بخش کشاورزی نیز احیا شد و سامان گرفت. از فشار مالیات‌های زراعی کاسته شد مالیات‌ها کاهش یافت و به خصوص بار مالیات‌های «فوق‌العاده» و خدمات بیگاری تا حد زیادی سبک‌تر شد. شبکه‌های آبیاری و زهکشی در فارس و جنوب احیا شد. اما سؤال این است: آیا از میزان ستم اربابی و سهم بزرگ مازادی که ارباب می‌برد نیز کاسته شده بود؟ لمبتون و پری هر دو می‌گویند: در این زمان مالکیت خصوصی زمین هم از نظر تعداد و هم به لحاظ مساحت املاک افزایش یافت. اعضای رده بالای دودمان زند مثل میرزا محمود، کلانتر شیراز، املاکی تصاحب کردند. شاید بتوان گفت دهقانان در بهترین حالت، وضعی بهتر از دوران چهل ساله ناآرامی و آخاذی داشته‌اند و وضعیتی مثل سطح معیشتی پایین و «عادی» زمان صفویه را پیدا کرده‌اند.^(۸۰) ایلات و عشایر مانند زمان نادرشاه و افغان‌ها بودند البته بعضی از قبایل مورد نظر با مساعدت دولت وضع بهتری پیدا کردند. حامیان اصلی کریمخان یعنی کردها و لرهای ایرانی، در ارتش دائمی به کار گرفته شدند و اداره مناطق آنها به خودشان سپرده شد. قبایلی که مورد عنایت نبودند به خواست دولت تجزیه شدند تا از قدرت‌شان کاسته گردد، عده‌ای هم در محل خود به استقلال رسیدند چون وسایل اجبارکننده حکومت مرکزی ناکافی بود یا اصولاً حکومت مرکزی به استقلال‌طلبی آنها اعتنایی نکرد.^(۸۱)

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۴۱

آخرین نکته شایان ذکر، تحولی بود که در قلمرو فرهنگ سیاسی روی داد. روحانیت طی دهه‌های ۱۱۴۰/م و ۱۱۵۰/ش و ۱۷۷۰/م و ۱۱۵۰/ش به تدریج موقعیت پیشین را به دست آورد و دیگر از تعدی نادر به جان و مال‌شان خبری نبود. روند دور شدن بخش اعظم روحانیت از ایفای نقش حامی دولت و کنترل‌کننده موقوفه‌ها و متکی شدن معیشت آنان به شبکه‌های خویشاوندی و بازار، همچنان ادامه یافت. با وجود حمایت اندکی که دولت از روحانیت به عمل می‌آورد عده زیادی در دهه ۱۷۷۰/م و ۱۱۵۰/ش به ایران بازگشتند، بیماری طاعون و وضع بد اقتصادی عراق در این مراجعت روحانیان نقش بسزایی داشت. با این بازگشت موضع نهضت اصولی ایران به زبان مکتب اخباری تقویت شد. اصولی‌ها می‌گفتند معتقدان به مذهب باید در امور دینی از مجتهد اعلم تقلید کنند. اخباری‌ها ضمن رد مرجعیت مجتهدان می‌گفتند کسی در غیبت امام دوازدهم حق صدور حکم و فتوا ندارد. پیروزی نهضت اصولی به رهبری آقا محمدباقر بهبهانی در اواخر سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) پایه اقتدار و مرجعیت مجتهدان اعلم را هموار نمود؛ اینان از دولت، مستقل بودند و این تحول عواقب سیاسی خود را در جنبش‌های اجتماعی اواخر سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) نشان داد. مردمی‌تر شدن هرچه بیشتر مذهب با پیدایش تعزیه در دوران زندگی عمق بیشتری پیدا کرد. تعزیه نوعی نمایش مذهبی بود که در ماه محرم برگزار می‌شد و مصائب شهادت امام حسین [ع] در سده هفتم میلادی در کربلا را به صورت نمایش ارائه می‌کرد. با تعزیه نیز نوعی فرهنگ سیاسی پدید آمد که در زمینه فداکاری و مقاومت در برابر ظلم و ستم اثرات دیرپا و عاطفی فراوانی برجای نهاد. (۸۲)

روابط خارجی ایران در دوره ۱۷۴۷-۱۸۰۰/م ۱۱۲۶-۱۱۷۹ش

در اواخر سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) یک دگرگونی مهم در مناسبات خارجی ایران در شرف وقوع بود: کمپانی‌های هند شرقی، تجارت در خلیج فارس را رها می‌کردند تا به مستملکات استعماری خویش در هندوستان و خاور دور بپردازند. با این کار امر تجارت خارجی ایران به همسایگان نزدیک - روسیه، عثمانی، هندوستان، عشایر عرب و دولت‌های حوزه خلیج فارس - واگذار گردید. بنا به برآورد مالکوم، در سال ۱۸۰۱/م و ۱۱۸۰ش حدود ۸۵-۹۰ درصد تجارت خارجی ایران با این کشورها بود و

می‌توان گفت در دوره کریمخان زند یعنی از ۱۷۶۵/م/۱۱۴۴ش تا ۱۷۷۹/م/۱۱۵۸ش تغییری در راه بود، هرچند این تغییر آنقدرها چشمگیر به نظر نمی‌رسید. منظور این نیست که به اروپاییان نقش کوچکتري در تجارت ایران داده شد چون تجارت ایران با هند و عثمانی حالت ترانزیتی داشت و در واقع فرآورده‌های اروپا از طریق این دو کشور به ایران می‌رسید. در همان حال روسیه به عنوان یک قدرت اروپایی نقش مهمتری در بازرگانی خارجی ایران برعهده می‌گرفت.

کریمخان تنها در ۱۷۷۵/م/۱۱۵۴ش با امپراتوری عثمانی تماس گرفت. این تماس به پیشنهاد عثمانی انجام شد اما تا وقتی خان زند در قید حیات بود توافقی بین دو دولت به عمل نیامد. در واقع می‌توان گفت از ۱۷۷۴/م/۱۱۵۳ش تا ۱۷۸۴/م/۱۱۶۳ش بر سر بندر عراقی بصره بین دو کشور خصومت‌ها از سر گرفته شد و تیرگی مناسبات دو کشور تا پایان دوره حکومت خاندان زند در دهه ۱۷۹۰/م/۱۱۷۰ش ادامه یافت. با این همه، امکان تجارت بین دو کشور وجود داشت و بنا به برآورد مالکوم در ۱۸۰۱ حجم مبادلات ایران و عثمانی به ۲۶ تا ۳۵ درصد کل حجم تجارت ایران می‌رسید و به ۶۲۲۲۱ پوند استرلینگ بالغ می‌شد. رقم قابل توجهی است اما در مقایسه با ۷۰۰ هزار پوند استرلینگ واردات ایران از عثمانی در اواخر عصر صفویه ناچیز جلوه می‌کند. تجارت با عثمانی تا حد زیادی جنبه ترانزیتی داشت و در سال ۱۸۰۱/م/۱۱۸۰ش ایران رابط تجاری هند و عثمانی و اروپا بود. تراز تجارت خارجی در این دوره به سود ایران مثبت بود هرچند به گفته ریکز این مطلب تنها در مورد سال‌های ۱۷۶۵-۱۷۷۵/م/۱۱۴۴-۱۱۵۴ش صدق می‌کند نه در دوره بعدی.^(۸۳) روابط بازرگانی و دیپلماتیک با هند نیز حالتی سیال داشت چون امپراتوری مغولی هند در برابر مبارزه طلبی‌های داخلی و خارجی در حال فروپاشیدن بود. حضور تجاری هندوستان در ایران که به پایین‌ترین نقطه خود در سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) رسیده بود به تدریج افزایش یافت و در ۱۸۰۱/م/۱۱۸۰ش توانست ۲۰ تا ۳۰ درصد تجارت خارجی ایران را به خود اختصاص دهد، تراز این بازرگانی عمدتاً به سود هند بود. بنا به یک گزارش در دهه ۱۷۸۰/م/۱۱۶۰ش چهار پنجم واردات ایران با پول نقد خریداری می‌شد زیرا هندوستان خریدار ابریشم ایران نبود.^(۸۴) در این اثنا در خلیج فارس در دهه‌های پایانی سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) تا ۷۵ درصد تجارت ایران با بازرگانان عربی بود که با تجار ارمنی، ایرانی، ترک و هندی

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۴۳

پیوندهای تجاری داشتند اما در هر حال حجم دادوستد به مراتب کمتر از یک سده قبل بود. (۸۵)

در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) واردات ایران از روسیه گسترش عظیمی یافت این تغییر از سال ۱۷۵۰م/۱۲۹ش آغاز شد. تا سال ۱۷۸۴م/۱۶۳ش یعنی سال درگذشت خان زند هیچ نوع تماس مستقیمی میان دولت زندیه و روس‌ها برقرار نشد اما دیپلمات‌های روسیه و تاجران واردکننده ابریشم از ایران به روسیه با قاجاریه که در شمال ایران قدرت داشتند روابطی برقرار کردند. بعد از سال ۱۷۴۳م/۱۲۲ش تجارت با روسیه دستخوش نابسامانی و طی دهه ۱۷۷۰م/۱۵۰ش دچار رکود شد. به رغم فراز و نشیب‌های این دوره چند دهه‌ای، موضع تجاری روسیه در ایران به تدریج قوی گردید. آمار و ارقام پراکنده حکایت از آن دارد که در سال‌های ۱۷۵۸-۱۷۶۰م/۱۳۷-۱۳۹ش، ارزش سالانه صادرات روسیه به ایران به ۸۱۱۵۱ روبل (۸۱۱۵ تومان) می‌رسیده و این رقم در سال ۱۷۹۲م/۱۷۱ش چهار برابر شده و به ۳۲۵۳۱۰ روبل (۳۲۵۳۱ تومان) رسیده است که البته باز هم رقم چشمگیری نبوده است. در فاصله سال‌های ۱۷۵۸-۱۷۶۰م/۱۳۷-۱۳۹ش واردات روسیه سالانه به طور میانگین ۱۰۷ هزار روبل (برای سال ۱۷۹۲م/۱۷۱ش آماری در اختیارمان نیست) می‌رسیده و تراز بازرگانی به سود ایران بوده است. در سال ۱۸۰۱ احتمالاً ۱۵ تا ۲۰ درصد دادوستد خارجی ایران با روسیه بوده است. مدیران کمپانی هند شرقی انگلیس در دهه ۱۷۸۰م/۱۶۰ش شکوه می‌کردند که: «در شمال، روسیه گام‌های سریعی به سوی تفوق تجاری برمی‌دارد؛ ابریشم ایرانی در بازار مسکو در حجم زیاد به فروش می‌رسد، امری که در لندن یا وجود ندارد یا بسیار نادر است.»^(۸۶) در روسیه یک امپریالیسم جنینی نظامی و سیاسی در حال شکل‌گیری و تحول بود. در سال ۱۷۸۱م/۱۶۰ش گنت وینوویچ کوشید در خلیج استرآباد نیرویی مستقر سازد و با این اقدام در برابر دولت درحال شکل‌گیری قاجار قرار گرفت. در ۱۷۸۳م/۱۶۲ش روسیه در امور داخلی گرجستان آشکارا مداخله کرد و این برای قدرت درحال رشد قاجار یک هشدار جدی بود. این تحولات، در سه دهه نخست قرن نوزدهم منجر به جنگ دو کشور روسیه و ایران گردید.

مناسبات ایران با قدرت‌های اروپایی نیز در این دوره گذار دستخوش تحول شد.

کریمخان کلاً طرفدار تجارت بود و در سرآغاز امتیازنامه‌ای که به کمپانی هند شرقی انگلیس در ۱۷۶۳م/۱۱۴۲ش اعطا شده در توصیف این نظر نوشته شده است که «مشتاقانه گفته است که پادشاهی [ایران] باید شکوفا گردد و با افزایش تجارت و دادوستد و نیز اجرای عدل و داد، عظمت گذشته را بازیابد.»^(۸۷) اما وکیل به همان اندازه که به رفاه اقتصادی قلمرو خود علاقه‌مند بود، نگران بود که مبدا تجارت ایران در خلیج فارس به تراز منفی بازرگانی به زیان ایران بینجامد و موجب خروج پول از کشور گردد و این دو گرایش - علاقه‌مندی به توسعه اقتصادی و نیاز به جلوگیری از خروج پول - باعث شد تا روابط حسنه‌ای با کشورهای هلند، انگلستان و فرانسه برقرار شود. دومین معضل عمده تجاری کاهش عظیم تولید ابریشم و صادرات آن بود، روندی که از دهه ۱۷۲۰م/۱۱۰۰ش به بعد ادامه یافته و به‌طور مستقیم بر تراز بازرگانی خارجی ایران تأثیر گذاشته است. این امر فشاری را بر کریمخان و اروپاییان وارد می‌ساخت و آنها را مجبور می‌کرد الگوی دیگری برای دادوستد بیابند، ناکامی در پیدا کردن چنان الگویی موجب غیبت موقت بازرگانان اروپایی در خلیج فارس در آستانه قرن نوزدهم شد. وضعیت هلندی‌ها کاملاً وخیم شد چون دزدان دریایی خلیج فارس پُست دیده‌بانی آنها در جزیره خارک را در سال ۱۷۶۶م/۱۱۴۵ش تصرف کردند و کمپانی هند شرقی هلند در سال ۱۷۹۸م/۱۱۷۷ش منحل گردید.^(۸۸) انگلستان در دهه‌های ۱۷۵۰م/۱۱۳۰ش و ۱۷۶۰م/۱۱۴۰ش به خرید کرک بز کرمانی ادامه داد اما مشکلات فیما بین دو کشور هنگامی شدت گرفت که انگلیسی‌ها حاضر نشدند به کمک ایران، دزدان دریایی را از خلیج فارس بیرون کنند. انگلیسی‌ها نیز از یک موضوع ناراحت بودند. می‌دانستند که کریمخان با خروج پول از ایران مخالف است (بدین ترتیب بر واردات ایران از بریتانیا محدودیتی اعمال می‌گردد). حاصل این تیرگی روابط آن بود که در فاصله سال‌های ۱۷۷۰-۱۷۷۵م/۱۱۴۹-۱۱۵۴ش میزان دادوستد دو کشور به یک دهم سابق رسید. گزارشی که در اوایل دهه ۱۷۹۰م/۱۱۷۰ش نگاشته شده زیان خالص کمپانی هند شرقی را به خاطر کاهش فروش اجناس به ایران نشان می‌دهد. بدین ترتیب اواخر سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) نوعی آرامش قبل از توفان بوده است، یعنی مناسبات فزاینده بازرگانی در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) دستخوش گسستگی می‌گردد.^(۸۹)

به قدرت رسیدن دودمان قاجار

عواملی چند دست به دست هم دادند و دودمان قاجار را به قدرت رساندند. قدرت سیاسی ایران در آغاز سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) در کنترل قاجار قرار گرفت و مدت زیادی در این سلسله باقی ماند. علت‌های سیاسی، ایدئولوژیکی و اقتصادی در به قدرت رسیدن قاجاریه نقش داشتند و هرچند اکثر اینها ریشه داخلی داشتند اما نباید از عوامل خارجی نیز به درجه‌ای کمتر، غافل ماند. خاندان زند بعد از کریمخان دستخوش از هم‌پاشیدگی گردید. کریمخان هرگز آشکارا سلطنت رسماً از کارافتاده و منقرض شده صفوی را انکار نکرد و جانشینی نیز برای خود تعیین ننمود. طبع رئوفش نیز به وی اجازه نداد که اکثر مدعیان بعدی سلطنت از خاندان زند را از سر راه بردارد یا آنها را از نعمت بینایی محروم سازد. به همین جهت وضعیتی به وجود آمد که بعد از درگذشت خان زند، افراد خاندان او برای رسیدن به قدرت تا سرحد مرگ با یکدیگر جنگیدند. ایل قاجار که از نظر تاریخی به دو تیره تقسیم می‌شد بر اثر اقدام‌های قهرآمیز آقامحمدخان قاجار مدعی تازه‌نفس سلطنت، متحد شدند. ایل قاجار در مناطق پرجمعیت شمال ایران حضور داشت و به روسیه شریک تجاری رو به رشد ایران نزدیک بود، به این سبب نهایتاً موفق شد منابع انسانی و اقتصادی بزرگی را بسیج کند در حالی که زندیه در مناطق کم‌جمعیت جنوب ایران با آن همه دسته‌بندی‌های قبیله‌ای، پیوند چندانی با اقتصاد جهانی نداشتند، علت آن نیز عدم مدارای کریمخان با کمپانی هند شرقی انگلیس و اخراج آن از ایران و نیز کاهش تجارت در خلیج فارس بود. برآیند این مزایا ماشین نظامی کارآمدتر قاجار بود که در مقاطعی حساس بخت و اقبال نیز به یاری‌اش آمد. این‌گرایش‌ها فرصتی را پدید آوردند که بر روند حوادث، تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشت.

آقامحمدخان قاجار پسر محمدحسن خان قاجار بود. قشون کریمخان زند در سال ۱۷۵۸م/۱۱۳۷ش محمدحسن خان را شکست دادند و به قتل رساندند. آقامحمدخان برادرش بعد از کشته شدن پدر به ترکمان‌های یموت پناه بردند و در سال ۱۷۷۱م/۱۱۵۰ش خود را تسلیم خان زند کردند. کریمخان، آقامحمدخان را در دربار نزد خود نگاه داشت. او در آنجا کشمکش و نبردهای خانوادگی بر سر قدرت و وضعیت

ارتش ایران را از نزدیک زیر نظر داشت و به مجرد آگاه شدن از درگذشت خان زند به استرآباد به میان ایل قاجار فرار کرد. او از سال ۱۷۷۹م/۱۱۵۸ش تا ۱۷۸۳م/۱۱۶۲ش رهبری خود را بر ایل قاجار مسجل ساخت و حوزه قدرت خود را تا مازندران گسترش بخشید. (۹۰)

در این اوان خاندان زند در شیراز به نبرد قدرت مشغول بودند. در سال ۱۷۸۱م/۱۱۶۰ش چهار نفر هر یک به مدت کوتاهی به تخت سلطنت جلوس کردند و طی نبردهای داخلی، دودمان زندیه را تحلیل بردند. سه سال بعد ایران شاهد رقابت دو دولت قبیله‌ای بود. قاجاریه در شمال و زندیه در جنوب. علیمرادخان فرمانروای زند در سال ۱۷۸۵م/۱۱۶۴ش درگذشت. برادر ناتنی‌اش جعفرخان در اصفهان مدعی تاج و تخت پادشاهی شد. تعدادی از ایلات طرفدار زندیه استقلال خود را اعلام کردند و بدین وسیله قدرت نظامی زندیه تحلیل رفت. جعفرخان زند به یاری حاجی ابراهیم، بازرگان سرشناس، شیراز را از چنگ سیدمرادخان برادر علیمرادخان بیرون آورد. حاجی ابراهیم به پاس این خدمت کلاتر شیراز شد. از ۱۷۸۶م/۱۱۶۵ش تا ۱۷۸۹م/۱۱۶۸ش هر دو طرف برای نبردی که در پیش بود به تقویت بنیه نظامی خود پرداختند. قاجاریه به پیشروی خود ادامه داد و اصفهان را در ۱۷۸۸م/۱۱۶۷ش تسخیر کرد. از آن طرف جعفرخان زند در توطئه‌ای به رهبری سیدمرادخان زند در ۱۷۸۹م/۱۱۶۸ش مسموم شد. لطفعلی خان زند پسر جعفرخان در بوشهر قشونتی که عمدتاً عرب بودند فراهم آورد و به یاری نیروهای شیراز با کمک مجدد حاجی ابراهیم کلاتر، سیدمرادخان را برکنار کرد و کشت و خود را شاه نامید. (۹۱)

در سال ۱۷۸۹م/۱۱۶۸ش حاکمیت لطفعلی خان به فارس، بخشی از خوزستان و مناطق شمال بوشهر محدود شد و ارتشی ۲۰ هزار نفره ترتیب داد. شیراز که وضع اقتصادی مطلوبی داشت مقر و پایگاه عمده او شد. در این زمان قلمروهای زیر سلطه قاجار عبارت بود از استرآباد، تهران، مازندران، اصفهان تا همدان و اتحاد با حکمران کردستان. ارتش آقامحمدخان «بیش از» ۲۰ هزار نفر بود. در ۱۷۹۰م/۱۱۶۹ش آذربایجان به دست خان قاجار افتاد و سران قبایل و بازرگانان تبریز هیچ کدام یارای مخالفت با او را در خود نمی‌دیدند. اما در شیراز میان لطفعلی خان زند و کلاتر پرنفوذش اختلاف پدید آمد. هنگامی که در ۱۷۹۱م/۱۱۷۰ش لطفعلی خان برای مقابله با قشون

دگرگونی اجتماعی در ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی (۸۷۹-۱۱۷۹ش) ۱۴۷

قاجار عازم اصفهان شد، طرفداران حاجی ابراهیم کلانتر ارتش خان زند را ترک گفتند. خان زند به شیراز برگشت اما کلانتر وی را به شهر راه نداد و لطفعلی خان به بوشهر گریخت. به نوشته هلفگات، حاجی ابراهیم، بنا به شَم طبقاتی خویش به عنوان یک بازرگان که خواهان ثبات و آرامش بود و نیز حفظ منافع شخصی خود، تشخیص داد که قاجاریه بهتر از زندیه می‌تواند ثبات ایران را تأمین کند. یک دهه بعد حاجی ابراهیم به مالکوم گفت: «کسی از سرباز غارتگر زندی یا قاجاری، خوشش نمی‌آید. همه می‌خواهند ایران بزرگ و قدرتمند و از ثبات داخلی برخوردار باشد»^(۹۲) بدین ترتیب حاجی ابراهیم که در حکومت آقامحمدخان صدراعظم ایران شد، فردی از طبقه بازرگان- دیوانی بود که در جنگ میان خاندان‌های قاجار و زندیه بدین نحو مشارکت نمود.

مواجهه نهایی خان زند با آقامحمدخان در سال‌های ۱۷۹۱-۱۷۹۴م/۱۱۷۰-۱۱۷۳ش بود. لطفعلی خان به مدت سه سال متوالی نومیثانه کوشید تا قدرت را به خاندان زند برگرداند اما سرانجام در نوامبر ۱۷۹۴ (آبان- آذر ۱۱۷۳) بر اثر خیانت قلعه بان بم دستگیر و به تهران اعزام شد و به دستور آقامحمدخان به قتل رسید. باقیمانده خاندان زند یکی یکی دستگیر و به دستور آقامحمدخان مثله شدند و وقتی به اوایل سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) می‌رسیم دیگر از جنگ قبیله‌ای اثری نمی‌بینیم^(۹۳). اکنون وقت آن رسیده بود که آقامحمدخان پادشاهی خود را اعلام کند. این اقدام در سال ۱۷۹۶م/۱۱۷۵ش صورت گرفت. آقامحمدخان بعد از آرام کردن خراسان به دلیل ورود روس‌ها به منطقه قفقاز به سرعت به جانب آن منطقه حرکت کرد. اما در ماه مه ۱۷۹۷ (اردیبهشت- خرداد ۱۱۷۶) دو تن از نوکرانش او را در خواب کشتند چون به جرم کوچکی هر دو را به مرگ محکوم کرده بود (مالکوم با یادآوری اواخر عمر نادرشاه می‌گوید آقامحمدخان نیز به هنگام مرگ دستخوش جنون بود).^(۹۴) اما با مرگ او، ایران از نظر قلمرو جغرافیایی دست‌نخورده باقیماند تنها قفقاز و افغانستان که مناطق مرزی صفویه محسوب می‌شدند اکنون از آن جدا بودند. هنگامی که برادرزاده آقامحمدخان به نام فتحعلی شاه تاج‌گذاری کرد و تا سال ۱۸۳۴م/۱۲۱۳ش بر ایران حکومت راند، دیگر قاجاریه تثبیت شده بود.

پی‌نوشت‌ها

1. Dickson, "Sháh Tahmásb and the Uzbeks," 323.

برداشت من بر پایه منبع زیر است:

Dickson, *passim*; Monshi, *History of Shah 'Abbas'*, 101-102.

2. Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 155,

و احسن التواریخ، حسن بیک روملو، ترجمه انگلیسی:

Charles Norman Seddon, *A Chronicle of the early Safawis*,

در دو جلد:

I (Persian text), II (translation) (Baroda: Gaekwad's Oriental Series, 1931, 1934).

3. Reid, "Rebellion and Social Change in Astarabad," 38,41,45-46; Dickson, "Sháh Tahmásb and the Uzbeks," 381-84; Monshi, *History of shah' Abbas*, 765-72.

4. Reid, "Rebellion and Social Change in Astarabad," 52 note 8. Farhad Kazemi and Ervand Abrahamian, "The Nonrevolutionary Peasantry of Modern Iran," pp. 259-304 in *Iranian Studies*, volume XI (1978).

جنگاوران قبیله‌ای در جنبشهای اجتماعی و جنگهای داخلی و جنبشهای استقلال منطقه‌ای فعال‌ترند تا در جنبشهای اجتماعی مردمی خودبخودی.

۵. اسکندربیک منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی (ترجمه انگلیسی) ۶۶۸.

۶. ن. ویپگولوسکایا، ا. ویاکوبووسکی، ا. م. بلنیتسکی؛ ل. و. استووا، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش)، ترجمه از روسی به فارسی، کریم کشاورز (تهران، نشر پیام) ۱۳۴۵، صص ۵۵۴-۵۵۶

7. Reid, "Rebellion and Social Change in Astarabad," 51.

8. Krusinski, *The History of the Late Revolutions*, 94.

9. Chardin, *Voyages*, V, 251-54, 276-79, VIII, 446; Krusinski, *The History of the Late Revolutions*, 84, 85, 100, 104; R.M. Savory, "The Safavid Administrative System", pp. 351-372 in Jackson and Lockhart, editors, *The Cambridge History of Iran*, volume 6, 367; Minorsky, TM, 25-26; Lambton, *Landlord and Peasant*, 105-109; an Lockhart, *The Fall*, 23-24. see Rohrborn, *Provinzen und Zentralgewalt Persiens*, 33.

10. Roemer, "The Safavid Period", 291; Savory, "The Safavid Administrative System", 367; Chardin, *Voyages*, V, 315, 317, 325-26; and A.K.S.Lambton, "The Tribal Resurgence and the Decline of the Bureaucracy in the Eighteenth Century", pp. 108-129 in Naff and Owen, editors, *Studies in Eighteenth Century Islamic History*, 115.

۱۱. این نوع پرورش شاهزادگان به شاه‌عباس برمی‌گردد که از ترس دسیسه‌چینی درباریان علیه خود به چنان روشی متوسل شد. نگاه کنید به:

Savory, *Iran under the Safavids*, 94-95, and Chardin, *Voyages*, V, 246-47, VI, 30. On the

- qualities of the last four shahs, see Krusinski, *The History of the Late Revolutions*, 47, 51-52, Lockhart, *The Fall*, 28, 31, 114; Fryer, *A New Account of East India and Persia*, volume III, 51, cited by Laurence Lockhart, "European Contacts with Persia, 1350-1736", pp. 373-409 in Jackson and Lockhart, editors, *The Cambridge History of Iran*, volume 6, 403; and Minorsky, TM, 24.
12. Krusinski, *The History of the Late Revolutions*, 83, On these developments, see also *ibid.*, 76-84, 98-100; Roemer, "The Safavid Period", 307; Lockhart, *The Fall*, 29-30; Chardin, *Voyages*, V, 240, and Leonard, Michael Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", Ph.D. dissertation, Department of History, University of Maryland (1973), 61-67.
 13. Jean Aubin, "La politique religieuse des safavides", pp. 235-244 in *Le Shi'isme Imamite*, Colloque de Strasbourg (6-9 mai 1968) (Paris: Presses Universitaires de France, 1970), 61-67; Arjomand, *The Shadow of God*, 122, 211; Savory, *Iran under the Safavids*, 234; Banani, "Reflections"; Minorsky, TM, 24; Lockhart, *the Fall*, 119-122; Roemer, "The Safavid Period", 313, and Jean Aubin, "Les Sunnites du Larestan et la chute des safavides", pp. 151-171 in *Revue des études islamiques*, volume 33 (1965), 151.
 14. This section is a condensed version of part of my article, "The Making of an External Arena".
 15. Fryer, *A New Account of East India and Persia*, II, 163. See also Kristoff Glamann, *Dutch - Asiatic Trade 1620-1740* (Copenhagen: Danish Science Press, and The Hague: Martinus Nijhoff, 1958), 116-22, and Steensgaard, *The Asian Trade Revolution*, 376.
 16. Gombroon to Surat, April 23, 1664, *India Office G/36/104*, p. 76, cited by Ferrier, "The Armenians and the EIC", 48 note 4. See also Boxer, *Jan Compagnie*, 51.
 17. Lockhart, *The Fall*, 427, 434 note 2, based on C.H. Wilson, *Anglo-Dutch Commerce and Finance in the XVIIIth Century* (Cambridge, 1941); Boxer, *Jan Compagnie*, 71-72.
 18. Ferrier, "The Armenians and the EIC", 48, citing *India Office*, E/3/21/2204, Surat to E.I.Co.31 January 1650/51. Data on silk is drawn from *ibid.*, 42, Ronald Ferrier, "Trade from the mid-14th Century to the End of the Safavid Period", pp. 412-490 in Jackson and Lockhart, editors, *The Cambridge History of Iran*, volume 6, 459, 469-71, 479, Steensgaard, *The Asian Trade Revolution*, 395 table 19; and Emerson, "Ex Occidente Lux", 154-55.
 19. Boxer, *Jan Compagnie*, 47, 55; Emerson, "Ex Occidente Lux", 125-26, 156; Ferrier, "Trade from the mid-14th Century", 461, 479, 480; Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 220; Robert Dillon, "Carpet Capitalism and craft involution in Kirman, Iran: A study in economic anthropology", Ph.D. dissertation, Department of Anthropology, Columbia University (1976), 206-7; Ferrier, "The Armenians and the EIC", 49-62; Lockhart, *The Fall*, 384, 385, 388-90; Krishna, *Commercial Relations*, 142; and K.N. Chaudhuri, *Trade and Civilisation in the Indian Ocean. An Economic History from the Rise of Islam to 1750* (Cambridge:

- Cambridge University Press, 1985), 483 figure 1, 486, 489, 497-98 table 1.
- هرچند لکه‌هارت می‌گوید هلندی‌ها و انگلیسی‌ها، هر دو - مقادیر عظیمی شمش، سکه طلا و نقره از ایران خارج کردند (سقوط دولت صفوی)، ۳۸۶، پانویس ۸) اما من در مورد بریتانیا تأییدی بر این ادعا نمی‌بینم چون در مقایسه با حجم ادویه هلندی، پارچه چندان به ایران صادر نمی‌کرد و کسری تراز بازرگانی به زیان آن بود.
20. Chardin, *Voyages*, III, 171, cited by Ferrier, "Trade from the mid-14th Century", 472, See also Emerson, "Ex Occidente Lux", 178-79.
21. Emerson, "Ex Occidente Lux", 173-83, 193-94; Ferrier, "Trade from the mid-14th Century", 472-74; Lockhart, *The Fall*, 59, 61, 62, 106, 176; and Roemer, "The Safavid Period", 306.
22. Hurewitz, *Diplomacy*, I, 21; *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 495-97; Boxer, *Jan Compagnie*, 28; Steensgaard, *The Asian Trade Revolution*, 170; Lockhart, *The Fall*, 368 note 1; Ferrier, "Trade from the mid-14th Century", 472, 489; Emerson, "Ex Occidente Lux", 121; Savory, *Iran under the Safavids*, 202; and John Malcolm, *The Melville Papers*, "commercial State of Persia", pp. 262-267 in Issawi, EHI.
- با توجه به گسست سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) ارقام مالکوم برای سال ۱۸۰۱ و برای دوره مورد بحث جای سؤال دارد.
23. Ferrier, "Trade from the mid-14th Century", 448-49, 470, 475, 483, Fryer, *A New Account*, II, 163 and Malcolm, *The Melville Papers*, in Issawi, EHI, 263-64.
24. Lockhart, "European Contacts", 197; Ferrier, "Trade from the mid-14th Century", 489-90; Issawi, EHI, 12.
25. Figures /compiled by Issawi, EHI, 12.
۲۶. لکه‌هارت با ذکر یک منبع روسی امکان کاهش صادرات ابریشم گیلان از ۱۶۷۰ تا ۱۷۲۰ را به نمی‌از میزان سابق یادآور می‌شود. اما اضافه می‌کند کل تولید شاید کم شده باشد. (سقوط دولت صفوی، ۲۳۸، پانویس ۲).
۲۷. این بحث در مقاله بالا آمده است که در بخش‌های بعدی نیز حاوی اطلاعاتی است. ارقام رودی ماتی دیرتر از آن منتشر شدند که بتوانند مورد استفاده در این کتاب قرار بگیرند، اما ضمن تأیید مطالب این کتاب، ارقام زیادی در مورد پول، شمش و قیمت‌ها در بازرگانی خارجی ارائه می‌کند. نگاه کنید به:
- "The Long Fall of the Safavid Dynasty: Moving Beyond the Standard Views", pp. 281-304 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 24, number 2 (May 1992), R. Matthee, "Politics and Trade in Late Safavid Iran: Commercial Crisis and Government Reaction under Shah Solayman (1666-1694)," Ph.D. dissertation, Department of Islamic Studies, University of California, Los Angeles (1991).
28. 984, "yrutneC ht41-dim eht morf edarT", reirreF
29. Fryer, *A New Account of East India and Persia*, II, 163.
30. Du Mans, *Estat de la Perse*, 192-93

31. Emerson, "Ex Occidente Lux", 279; *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 775-76; Krusinski, *The History of the Late Revolutions*, xvii-xix.
 برای محاسبه ارزش واقعی تومان در برابر پول‌های خارجی باید نرخ تورم در اروپا را بدانیم. این نرخ در سده قبل زیاد بوده است.
32. Emerson, "Ex Occidente Lux", 281, based on Chardin, *Voyages*, X, 1-8; Roemer, "The safavid Period", 305-6.
33. See *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 445; Lockhart, *The Fall*, 125; and Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 120-21.
34. Krusinski, *The History of the Late Revolutions*, 127. On the army and harem expenses, see Minorsky, *TM*, 155, 105-09, and Chardin, *Voyages*, V, 498.
35. Krusinski, *The History of the Late Revolutions*, 84-88.
36. Chardin, *Voyages*, III, 292.
37. Krusinski, *The History of the Late Revolutions*, 100, 104.
 کدی در مورد وخیم شدن وضعیت دهقانان در اواخر سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) در مقاله زیر بحث کرده است:
- Keddie, "The Impact of the West", note 22.
38. Lockhart, *The Fall*, 107 note 2.
39. Minorsky, *TM*, 23.
40. Lockhart, *The Fall*, 17-33; Roger Savory, "Safavid Persia", pp. 394-429 in Hoit et al., eds., *The Cambridge History of Islam*, volume 1:423-25; Savory, "The Safavid Administrative System," 367, 368, 371; Savory *Iran under the Safavids*, 226; Hodgson, *The Venture of Islam*, III, 50, 55, 56; Keddie, "The Impact of the West", 35-37; Keddie, *Roots of Revolution*, 13; Martin B. Dickson, "The Fall of the Safavi Dynasty" (a review article on *The Fall of the Safavi Dynasty*), pp. 503-517 in *Journal of the American Oriental Society*, volume 82 (1962), 514; and Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 47, 59-65.
۴۱. ایران در سال‌های پایانی فرمانروایی صفویان سپاه‌یانی لایق داشت نه تنها گرجیان که بخش اعظم دیگر نقاط ایران نیز همچنان نیروهای محلی خویش را سرزنده حفظ کردند. مسأله این بود که در این عصر این نیروها به خوبی به کار گرفته نشدند و آن ریشه در کارکرد دولت صفوی و گرایش‌های فرماندهان و سران ایلات داشت. این سخن را می‌توان با اشاره به چگونگی به کارگیری همین نیروها در عهد نادرشاه تأیید کرد.
42. Lockhart, *The Fall*, 46-99; D.M. Lang "Georgia and the Fall of the Safavi Dynasty", pp. 523-539 in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, volume XIV, part 3 (1952), 527-31; Krusinski, *The History of the Late Revolutions*, 156-58; Minorsky, *TM*, 9-10; and Hamed Algar, "Shi'ism and Iran in the Eighteenth Century", pp. 288-302 in Naff and Owen, editors, *Studies in Eighteenth Century Islamic History*, 290.

43. Lockhart, *The Fall*, 99-129; Roemer, "The Safavid Period", 318-20; Lang "Georgia and the Fall", 535-39; *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 542; and Krusinski, *The History of the Late Revolutions*, 198.
44. Lockhart, *The Fall*, 130-43; T.H. Weir, "The Revolution in Persia at the Beginning of the 18th Century (from a Turkish MS in the University of Glasgow)", pp. 480-490 in T.W. Arnold and Reynold A. Nicholson, editors, *Ajabnameh. A Volume of Oriental Studies presented to Edward G. Browne* (Cambridge: At the University Press, 1922), 488.
45. Wakhtang, see Lang "Georgia and the Fall", 538. On 'Ali Mardan Khan, see Lockhart, *The Fall*, 159;
سیوری می‌نویسد: او در ماه ژوئن (خرداد- تیر) ۴۰ مایل در اصفهان پیش رفت و از شاه خواست به نفع برادرش کناره‌گیری کند ولی او نپذیرفت.
- "Safavid Persia", 426. Krusinski, attributes the failure of the Luris and Bakhtiaris to come to Isfahan's rescue to factional divisions within each tribe: *The History of the Late Revolutions*, 97. On the Shahsavan, see Tapper, "Black Sheep, White Sheep and Red Heads", 67. Lockhart, *The Fall*, 159, 161, 167, and Friar Alexander of Malabar, "The Story of the Sack of Isfahan by the Afghans in 1722", pp. 643-653 in *Journal of the Royal Central Asian Society*, volume XXIII, part IV (October 1936), 648.
46. Friar Alexander, "The Story of the Sack of Ispahan," 648-49.
47. Lockhart, *The Fall*, 169.
48. James Morier, *A Second Journey through Persia, Armenia and Asia Minor* (London, 1818), 134, cited by Lockhart, *The Fall*, 169.
49. Apisalaïmian's Weir, "The Revolution in Persia", 489. This is an echo of the kingship verse in the Quran: "God gives kingship to whom he will": Minorsky, "Persia", 250.
50. Muhammad 'Ali Hazin, *Tadhkirat al-Ahwal*, translated by F.C. Belfour, *The Life of Shaikh Mohammed Ali Hazin* (London, 1830), cited by Lockhart, *The Fall*, 299.
51. Lockhart, *The Fall*, 298, 349-50; Malcom, *The History of Persia*, volume II, 42. On political continuities, see Ricks, "Politics and Trade", 56.
52. Lockhart, *The Fall*, 294, 192, 298, 349-50; Malcolm, *The History of Persia*, II, 42; Issawi, "Population and Resources", 162; Pigulevskaya et al., *Tarikh-i Iran*, 598; *A Chronicle of the Carmelites*, 579, 586; Friar Alexander, "The Story of the Sack of Ispahan", 650; Keyvani, *Artisans and Guild Life*, 231-32; Laurence Lockhart, *Nadir Shsh. A Critical Study Based Mainly Upon Contemporary Sources* (London Luzac & Co., 1938), 17-24; Juan Cole, "Shi'i Clerics in Iraq and Iran, 1722-1780: The Akhbari-USuli Conflict Reconsidered", pp. 3-34 in *Iranian Studies*, volume XVIII, number 1 (Winter 1985), 5; and Algar, "Shi'ism and Iran", 290.
53. Lockhart, *The Fall*, 177-89, 233-35, 242-50, 296-97, 358. The text of the "Russo-Ottoman Treaty for the Partition of Persia's Northwest Provinces", dated June 13/24, 1724, is

- found in Hurewitz, *Diplomacy*, I, 44-45.
54. Lockhart, *The Fall*, 261-72, 289-92; *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 578; Savory, "Safavid Persia", 428; Rouhollah K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran. A Developing Nation in World Affairs, 1500-1941* (Charlottesville, Virginia: University Press of Virginia, 1966), 20-22.
55. Lockhart, *The Fall*, 417-19.
56. Lockhart, *The Fall*, 330-39; Lockhart, *Nadir Shah*, 17-24, 36-39; Pigulevskaya et al., *Tarikh-i Iran*, 593-94; Aubin, "Les sunnites du Larestan", 163 note 2.
57. J.R. Perry, "The Last Safavids, 1722-1773", pp. 59-69 in *Iran* (Journal of the British Institute of Persian Studies), volume IX (1971), 64; Roemer, "The Safavid Period", 328; Lockhart, *Nadir Shah*, 113, 197 note 2, 214-16, 221-22; Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 56; and Lambton, *Landlord and Peasant*, 130-31.
58. Lockhart, *Nadir Shah*, 218. This paragraph is based on *ibid.*, 42, 112, 170, 181, 197, 214-15, 241-43, 257, 259, 270, 285-86; Ricks, "Politics and Trade", 126; *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 654; Muhammad Hashim Asaf (Rustam al-Hukama), *Rustam al-tavarikh* [Rustam's History], edited by Muhammad Mushiri (Tehran: Shirkat-i Sahami-yi Kitabha-yi Jibi, 1348/1969), 211; and H.L. Rabino di Borgomale, *Coins, Medals and Seals of the Shahs of Iran, 1500-1941* (Hertford, England: S. Austin and Sons, Ltd., 1945), table IV, between pp. 18 and 19.
59. *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 649-51.
60. John Perry, *Karim Khan Zand. A History of Iran, 1747-1779* (Chicago: University of Chicago Press, 1979), 226, citing B. Plaisted, *A Journey from Calcutta, in Bengal, by Sea, to Busserah... in the Year 1750* (London, 1758), 10.
61. Lockhart, *Nadir Shah*, 180-81, and *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 360.
62. Ann K.S. Lambton, "Persia: The Breakdown of Society", pp. 430-467 in P.M. Holt et al., editors, *The Cambridge History of Islam*, volume 1, *The Central Islamic Lands* (Cambridge: Cambridge University Press, 1970), 433-34.
63. Lambton, *Landlord and Peasant*, 131; Lockhart, *Nadir Shah*, 51-54, 110; Aubin, "Les sunnites du Larestan," 168-69.
۶۴. درمورد روحانیت و تحولات مذهبی نگاه کنید به:
- Algar, "Shi'ism and Iran", 291-93, 298-99; Lambton, "Persia", 431; Arjomand, *The Shadow of God and Hidden Imam*, 216-17; Lambton, *Landlord and Peasant*, 132; and Cole, "Shi'i Clerics", 9, 12-13.
65. Hurewitz, "Treaty of Peace, Amity and Commerce: Persia and Russia", pp. 45-46 in *Diplomacy*, I; V. Minorsky, "Nadir Shah", pp. 810-814 in M. Th. Houtsma et al., editors, *The Encyclopedia of Islam* (Leyden: E.J. Brill, 1927), 811; Lockhart, *Nadir Shah*, 58, 84 note 1, 86, 282.

- فریر بر آن است که «محرک پتر کبیر تا جنگ بدفرجام ۱۷۲۲ باقی ماند. (نگاه کنید به مقاله «تجارت در نیمه سده چهارده میلادی مطابق با ۶۷۹ تا ۷۷۹ شمسی» ۴۷۴)، اما با نبود داده‌های موثق در مورد این تجارت باید به این اعداد با دیده تردید نگریست.
66. Lockhart, *Nadir Shah*, 122-24, 128-53, 161, and Minorsky, "Nadir Shah", 811.
67. Lockhart, *Nadir Shah*, 282.
68. Cited in *ibid.*, 286 note 1.
69. Ricks, "Politics and Trade", 102.
70. Lockhart, *Nadir Shah*, 175-76; Issawi, *EHI*, 13; Inalcik and Steensgaard, "Harir", 211; Ferrier, "Trade from the mid-14th Century", 478.
71. Lockhart, *Nadir Shah*, 286.
72. Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 105-7; Perry, "The Last Safavids, 1722-1773", 65; Lockhart, *Nadir Shah*, 264-65.
73. Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 108-21; Perry, *Karim Khan Zand*, 13-96; and Minorsky, *TM*, 137 note 2. (و صفحه ۲۲۷ در مورد «دایره شکسته عدالت»)
74. Perry, "The *Karim Khan Zand*", 215-20, 294; Perry, "The Last Safavids, 1722-1773", 67-68.
75. William Francklin, *Observations made on a tour from Bengal to Persia in the years 1786-7* (London, 1790), 108, cited by Lambton, "The Tribal Resurgence", 120. See also *ibid.*, 124-26; Perry, *Karim Khan Zand*, 213, 218-19, 229, 235, 241, 279-80, 293; and *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 672.
۷۶. داده‌های این بند را از منبع زیر گرفته‌ایم:
- A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 660, 662, 669, 671, and Perry, *Karim Khan Zand*, 226, 230, 238, 240-42.
77. Asaf, *Rustam al-tavarikh*, 309, cited and translated by Lambton, "The Tribal Resurgence", 122. Asaf, 421-22, in *ibid.*, 128-29.
78. Mgr. Cornelius of St. Joseph, letter from Basra dated July 5, 1763, in *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 663. On the tuman, see Rabino di Borgomale, *Coins, Medals and Seals*, table IV between pp. 18 and 19; and Perry, *Karim Khan Zand*, xi
79. Perry, *Karim Khan Zand*, 243; Pigulevskaya et al., *Tarikh-i Iran*, 615.
80. Waring, *A Tour to Sheeraz*, 302, cited by Perry, *Karim Khan Zand*, 283. See also Perry, *Karim Khan Zand*, 240, 243, 272-74, 277-287; Cl. Huart, "Karim Khan Zand", p. 762 in M. Th. Houtsma et al., editors, *The Encyclopedia of Islam* (Leyden: E.J.Brill, 1927), 762; Pigulevskaya et al., *Tarikh-i Iran*, 615; and Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 122.
81. Perry, *Karim Khan Zand*, 228-29, 235-36; Pigulevskaya et al., *Tarikh-i Iran*, 615. Lambton, "The Tribal Resurgence", 121.
82. Tapper, "Black Sheep, White Sheep and Red Heads", 67; Perry, *Karim Khan Zand*, 225.
83. Lambton, "The Tribal Resurgence", 122. Cole, "Shi'i Clerics", 21; Algar, "Shi'im and Iran", 300, 301; and Perry, *Karim Khan Zand*, 222.

84. See Perry, *Karim Khan Zand*, 249, 253, 256; Malcolm, *The Melville Papers*, in Issawi, EHI, 264; Ferrier, "Trade from the mid-14th Century", 489; and Ricks, "Politics and Trade", 397.

ارقام در اینجا بر اساس تسعیر یک تومان با ۳۰ روپیه در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) پیشنهادی مینورسکی (تذکره‌الملوک ۱۵۴) و نرخ تسعیر یک تومان با ۸۷۵ را پوند استرلینگ پری (کریمخان زند، ۱۱) ارائه شده است.

85. *Three Reports of the Select Committee Appointed by the Court of Directors* (London: n.d. [circa 1792]), pp. 85-89 in Issawi, EHI, 88. See also Perry, *Karim Khan Zand*, 271; Malcolm, *The Melville Papers*, in Issawi, EHI, 263.

۸۶. در مورد وضعیت خلیج فارس نگاه کنید به:

See Ricks, "Politics and Trade", 232-33, 269-71, 323, 388; *A Chronicle of the Carmelites*, 670 note 1; and Perry, *Karim Khan Zand*, 256, 263.

87. *Three Reports*, 89. Data above is derived from comparing Malcolm, *The Melville Papers*, in Issawi, EHI, 264. with Malcolm cited by Perry, *Karim Khan Zand*, 249; and from G.I. Ter-Gukasov, *Političeskie ekonomičeskie interesy Rossii v Persii* [Political and Economic Interests of Russia in Persia] (Petrograd, 1916), extracts translated pp. 144-146 in Issawi, EHI, 145-46.

نرخ ۱۰ روپل در ازای هر تومان در سال‌های ۱۷۴۳-۱۷۴۸ در اثر زیر:

Rabino di Borgomale, *Coins, Medals and Seals*, table IV, between pp. 18 and 19. See also Perry, *Karim Khan Zand*, 207-8, 250-52.

88. "Grant of Special Privileges at Bushire to the (British) East India Company", pp. 52-54 in Hurewiz, *Diplomacy*, I, Perry, *Karim Khan Zand*, 248.

این متن اختلاف‌های تعرفه‌ای ۳ درصد اروپایی در برابر ۷ تا ۱۰ درصد خاورمیانه را نشان می‌دهد.

89. Ricks, "Politics and Trade", 273. See also Boxer, *Jan Compagnie*, 76-102.

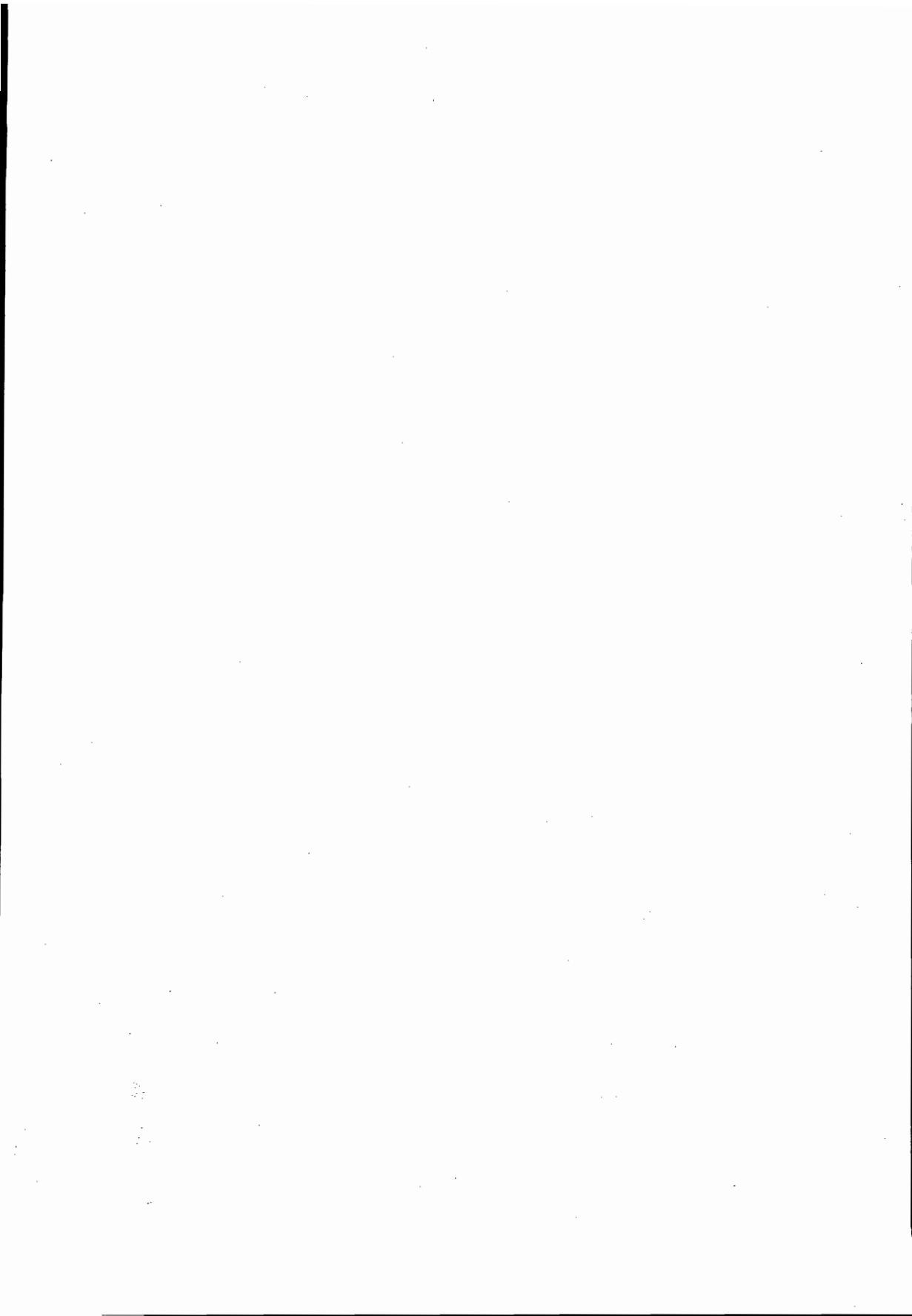
90. On relations with England, see Lord G. Curzon, *Persia and the Persian Question* (London: Longman, Green and Co., 1829), two volumes, II, 550-51; Dillon, "Carpet Capitalism", 210, 222; Perry, *Karim Khan Zand*, 227, 256, 258, 260; Ricks, "Politics and Trade", 293, 339, 417 Appendix G, 418 Appendix H; *Three Reports*, 87; *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, 663 note 2; and Hurewiz, *Diplomacy*, I, 53-54.

91. Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 167-80. On the origins and earlier history of the Qajar tribe, see *ibid.*, 126-67, and Reid, "The Qajar Uymaq", 124-30.

92. These events are chronicled by Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 179-85, and Perry, *Karim Khan Zand*, 296-98.

93. Malcolm, *History of Persia* (London: Longman and Co., 1825 edition), volume II, 183 note. Malcolm adds "there can be no doubt his real motive was that of self-preservation". See also, Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 193-98.

94. *ibid.*, 200-03; Perry, *Karim Khan Zand*, 300-01.



جمع‌بندی بخش یکم

اهمیت دوره صفوی و سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش)

اکنون بد نیست جزئیات تجربی سرگذشت تاریخی مان را واگذاریم، به عقب برگردیم و تار و پودهای نظری و جامعه‌شناختی تحلیل را طوری بیافیم که بار دیگر رابطه میان دو نحوه توضیح و تبیین روشن شود. تا اینجا بر سه لحظه عمده در تاریخ تحول اجتماعی در ایران در فاصله سال‌های ۱۵۰۰-۱۸۰۰ م/ ۸۷۹-۱۱۷۹ ش تمرکز داشته‌ایم: لحظه اوج در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش)، لحظه سقوط صفویه در ۱۷۲۲ م/ ۱۱۰۱ ش و لحظه بحران و آشفتگی سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش).

ایران در زمان شاه‌عباس و جانشینان بلافصل او در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) به اوج رونق اقتصادی رسید. این قولی است که جملگی بر آنند. بحث فصل دوم این بود که صورت‌بندی اجتماعی کلی ایران با توجه به اصطلاحات مارکسی توضیح داده شود و گفتیم که صورت‌بندی مزبور در بست، فئودالی یا وجه تولید آسیایی نبوده، بلکه آمیزه سه‌رگه‌ای از سه شیوه به هم مرتبط تولید- شبنانکارگی چادرنشینی بخش قبیله‌ای؛ نظام سهم‌بری دهقانی شامل ملاکان بزرگ (دولت، تیولداران، متولیان موقوفه‌ها و بخش خصوصی) در کشاورزی؛ و شیوه تولید خرده‌کالایی دولتی و بخش خصوصی در اقتصاد شهری- بود. پیچیدگی این سازمان اجتماعی به آن معنا نیز بود که ایران در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) دارای چندین طبقه حاکم- رؤسای قبیله‌ها، کنترل‌کنندگان درآمدهای ارضی، بازرگانان و روحانیان- بود که خاندان صفوی بر همه آنها تفوق داشت چون شاه در رأس هر سه شیوه تولید قرار می‌گرفت و مازاد همه آنها را

به خود اختصاص می‌داد. سلطه دولت صفوی از عوامل تعیین‌کننده دیگری نیز برخوردار بود: موفقیت حکومت مطلقه‌اش بر چند مشروعیت - از جمله حقوق الهی پادشاهان ایران قبل از اسلام؛ اعتبار نخستین بنیان‌گذاران دودمان صفوی به عنوان مرشدان صوفیه؛ ادعای صفویه به اینکه از تبار امامان شیعه‌اند؛ اعتبارشان به عنوان نخستین پایه‌گذاران اولین دولت شیعی؛ و قرار دادن شیعه به عنوان دین رسمی ایرانیان - استوار بود. این عوامل همگی برای دودمان حاکم در میان قبیله‌ها، دهقانان و شهرنشینان، موجب احترام و اقتدار می‌گردید. سلسله صفوی با ۲۲۲ سال حکومت بعد از گذشت هزار سال، طولانی‌ترین سلسله حکومتی ایران بود و از آن زمان تاکنون نیز هیچ سلسله‌ای به آن اندازه عمر نکرده است. این خود نشان می‌دهد که سلسله صفویه از چه ثبات سیاسی گسترده‌ای برخوردار بوده است.

در ارزیابی روابط خارجی ایران در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) باید گفت این روابط قبل از هر چیز از نظر کیفی بر مبنای برابری با قدرت‌های بازرگانی در حال پیدایش (هلند، انگلستان و فرانسه) و امپراتوری‌های همسایگان قدرتمند ایران (هندوستان مغولی، عثمانی و ازبک‌ها) استوار شده بود. در زمینه آمیزه تراز بازرگانی مواد خام و «ساخته شده» و تخصیص سودها نیز هیچ‌گونه نشانی از وابستگی ایران به اروپا در نخستین مرحله‌های برقراری روابط به چشم نمی‌خورد. ایران از لحاظ نظام جهانی، یک امپراتوری جهانی در عرصه خارجی (بیرونی) بود و یا بهتر است بگوییم از دید ایرانیان، اروپا بخشی از عرصه خارجی ایران محسوب می‌شد. هر دو طرف به خوبی خودکفا بودند، از نظر ساختاری مستقل از یکدیگر بودند و بنابراین در معاملات و دادوستدها به عنوان قدرت‌های برابر با هم روبه‌رو شدند. این رابطه نیز عاملی دیگر در ثبات اقتصادی ایران و موقعیت والای شاه بود، شاهی که از تجارت جهانی در داخل کشور بیش از سایرین سود می‌برد.

این ساختار اجتماعی با همه عمر طولانی‌اش، دستاوردهای مادی و فرهنگی‌اش و اقتصاد سیاسی استوارش، حالتی ایستا داشت. وجود چند شیوه تولید برگرایش‌های کشمکش طلبانه می‌افزود و این کشمکش‌ها را در مسیرهای خاصی شکل می‌داد. جنبش‌های مردمی و دهقانی، قبیله‌ای و طبقه‌های بازاری در سده‌های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) و هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) کم نبودند اما موانعی بر سر راه سازماندهی

مقاومت در سرتاسر بخش‌های اقتصادی و جغرافیایی وجود داشت که موفقیت جنبش‌ها را در کسب قدرت سیاسی یا استقلال محلی خیال‌پردازانه جلوه می‌داد. برعکس، کشمکش درون‌گروهی و بیرون‌گروهی نخبگان در عصر صفویه برجستگی بیشتری داشت. به دنبال چندین جنگ داخلی قبیله‌ای در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش)، دولت صفوی در اوایل سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) موفق شد قدرت خودکامه خود را بر نخبگان قبیله‌ای تحمیل کند. دو نسل بعد، کشمکش بین‌گروهی نخبگان در چارچوب دودمان حاکم، دسته‌جات گوناگون حرمسرا و روحانیان برجسته را نیز دربر گرفت و از توان پادشاهان صفوی، در امر کنترل این نظام دستخوش تفرقه، تا حد زیادی کاست. به طوری که جانشینان شاه‌عباس نتوانستند سیاست‌های او را پیش ببرند. در همان زمان نشانه‌های بحران مالی نیز آشکار گردید. تراز منفی بازرگانی خارجی، نقدینگی ایران را از کشور خارج ساخت، قیمت‌ها در داخل بالا رفت، در حالی که هزینه‌های دولت، دربار، حرمسرا و ارتش به نحو غیرعادی افزایش یافته بود. بدین ترتیب روابط اقتصادی خارجی نقش خود را در نابسامانی‌های اقتصادی و سیاسی ایران این دوره ایفا کرد، نابسامانی‌هایی که تا حد زیادی بر اثر عوامل تعیین‌کننده داخلی به وجود آمده بودند.

دودمان صفوی در اوایل سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) به ورطه بحران توأمان اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی کشانده شد. مشکلات بودجه، نزاع طبقه حاکم و صلح طولانی با عثمانی همگی از قابلیت‌های نظامی ایران کاستند. پیگرد اقلیت‌های مذهبی غیرشیعه، بافت اجتماعی را سست کرد، فرماندهان و صاحب‌منصبان نظامی گرجی، بازرگانان ارمنی، جامعه‌های هندو و زرتشتی و از همه مهمتر، گروه‌های قبیله‌ای سنی مذهب حاشیه‌های امپراتوری در ایالت‌های قفقاز، بلوچستان، خوزستان و افغانستان احساس بیگانگی کردند. ارتش کوچکی از قبایل افغانی در ۱۱۰۱/۱۷۲۲م تا ۱۱۰۱ش به آسانی تمامی بنای دولت صفوی را درهم ریخت، هیچ ارتش ایالتی به یاری شاه محاصره شده صفوی نشتافت، ارتشی که در طی چند دهه مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته بود بر اثر خیانت‌ها و نارضایتی‌های عمیق، اقدام به هر نوع عملیاتی را از پیش بیهوده تلقی می‌کرد. با سقوط دولت صفوی، امپراتوری سریعاً از هم پاشیده شد و همسایگان قدرتمندتر و متجاوز ایران، یعنی عثمانی و روسیه، به صفحات غرب و شمال ایران رخنه

کردند به طوری که در سال ۱۷۲۴م/۱۱۰۳ش کشور دست‌کم بین چهار مدعی - افغان‌ها، روسیه، عثمانی و تهماسب میرزا و نیروهای بازمانده صفوی و به زودی نادر - تقسیم شده بود.

عمق فاجعه‌ای که در طی هشت دهه بعدی، یعنی باقیمانده سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) بر مردم ایران وارد شد از همان دهه ۱۷۸۰م/۱۱۶۰ش مشخص بود که نماینده کمپانی هند شرقی انگلیس گزارش داد «مقایسه گذشته و حال ایران از هر لحاظ رقت‌انگیز است».^(۱) ژان اوبن مورخ معاصر، سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) را «فاجعه‌بار... و تا این زمان تاریک‌ترین دوره تمامی تاریخ ایران بعد از اسلام»^(۲) توصیف می‌کند. تحلیل ما در مورد شرایط ایران در آمد و رفت حکومت‌های افغان‌ها، نادرشاه، کریمخان و روی کار آمدن سلسله قاجار، آن است که فروپاشی اقتصادی، جابه‌جایی اجتماعی، جنگ‌های داخلی و خارجی، قحطی، بیماری و مهاجرت هرچه بیشتر موجب انهدام اقتصاد و جمعیت کشور شد.

پیامد این تجربه با توجه به دستاوردهای دوره صفویه، بسیار عمیق بود. وارونه شدن پویای داخلی تحول اقتصادی ایران بسیار تکان‌دهنده است. جهانگیر صالح و الساندرو بائوسانی بر این عقیده‌اند که با سقوط دولت صفویه یک فرصت تاریخی از دست ایران رفت چون ایران می‌توانست سرمایه‌داری بومی و اصیل خود را خواه با هدایت دولت از بالا و خواه با سرمایه‌بازرگانان بخش خصوصی ایجاد نماید.^(۳) شاید حدی از گزافه‌گویی در این مطلب وجود داشته باشد، اما در عین حال جای بسی تأمل است که اقتصاد سیاسی سالم صفوی اگر یک سده دیگر ثبات را پشت سر می‌نهاد و به قرن نوزدهم می‌رسید چه وضعی پیدا می‌کرد. جای هیچ تردیدی نیست که تحول اقتصاد شهری شدیداً دچار پسرفت شد و در سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) راه بر هر نوع تحول به سوی سرمایه‌داری بسته ماند - البته در صورتی که فرض کنیم در اوج رونق دولت صفوی چنان راهی اصولاً وجود داشته است. در یک تحول مربوط، دولت که تنها بازیگر محوری اقتصادی در صورت‌بندی اجتماعی بود، تضعیف شد، افغان‌ها، افشاریه و زندیه آن قلمرو گسترده سلطنتی صفویه را نداشتند، ساختمان‌سازی و امور زیربنایی تجاری بسیار کمتری انجام شد. آنان همچون صفویه قاطعانه بر بازرگانی ابریشم، انحصار دولتی اعمال نمودند (و از همه مهمتر اینکه حجم ابریشم صادراتی اُفت بسیار

نمایانی کرد) و در اغلب موارد بر منابع به مراتب کمتری اعمال کنترل می‌کردند. این امر دولت را از نظر سیاسی نیز تضعیف کرد و اثرات آن در سده بعد نمودار گردید. نقش قبیله‌ها هم طی سده‌های هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) و هجدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) عوض شد: در حالی که قدرت‌گیری افغان‌ها، افشاریه، زندیه و سرانجام قاجاریه، طی جنگ‌های قبیله‌ای، نظریه «احیای قبیله‌ای» لمبتون را تأیید می‌کند، اما می‌بینیم به جز قاجاریه هیچیک از این قبیله‌ها نتوانستند مدت زیادی بر اریکه قدرت باقی بمانند. افغان‌ها به آن دلیل که مداخله‌گرانی اجنبی بودند مردود شناخته شدند، افشاریه با سودای جهانگشایی نادر آمدند و با مرگ او سقوط کردند؛ زندیه نیز به رغم آن همه و جاهت کریمخان نتوانستند سلطنت دودمان خود را استحکام و ثبات بخشند. پاره‌ای از ایلات و قبایل تلاش کردند در قلمرو محلی خود و در محدوده‌های شیوه تولید چادرنشینی شبانکاره قدرتی ایجاد کنند اما رهبران آنها به عنوان مدعیان تاج و تخت در میان چندین گروه از طبقات حاکم ایران، هرگز به موقعیت سرکردگی که آن همه در سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) در راهش جنگیده بودند دست نیافتند. سرانجام در سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) با درهم شکسته شدن نظام زهکشی و آبیاری و جابه‌جایی قشون، دهقانان بیش از اعضای قبیله‌ها دستخوش رنج و ستم شدند. گذشته از بلایای طبیعی، با حرکت یک قشون، دار و ندار دهقانان از دست‌شان به در برده می‌شد، مردان‌شان را برای جنگ به قشون می‌بردند و دولت نیز مالیات‌های سنگینی از آنان مطالبه می‌کرد.

در خاتمه باید گفت هرچند از نظر داخلی از سده شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش) تا سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش)، همه شیوه‌های تولید دست‌نخورده باقی ماند اما همگی همانند دولت به عنوان یک واحد اقتصادی به نحو آشکاری تضعیف شدند و مجموع سهم هر یک از آنها به عنوان یک صورت‌بندی اجتماعی در سال ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش به مراتب کمتر از این سهم در دهه ۱۶۲۰م/۱۰۰۰ش یعنی زمان شاه‌عباس شده بود. سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) سده تحول وارونه در مقیاس‌های عظیم بود و پیامدهای آن در رابطه با فرصت‌های عظیم از دست رفته، اثرات منفی خود را بر ایران سده‌های نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) و بیستم (۱۲۷۹ تا ۱۳۷۹ش) بر جای نهاد.

از نظر خارجی، سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) سده کاهش روزافزون تماس‌های در حال گسترش ایران زمان شاه‌عباس با غرب بود. این کاهش جنبه صرفاً کیفی یعنی گرایش به نوعی وابستگی در حال شکل‌گیری نداشت، بلکه مطلق بود. به این معنی که در دهه‌های ۱۷۸۰م/۱۶۰ش و ۱۷۹۰م/۱۷۰ش هر نوع تماس ایران با غرب قطع شد. اروپاییان بازیگران عمده صحنه سیاسی پرآشوب سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) ایران نبودند اما به گونه‌ای عنصر از دست‌رفته اقتصاد سیاسی ایران در زمان افغان‌ها، افشاریه و زندیه محسوب می‌شدند. خود این موضوع نشانه کاهش قدرت دولت در اواخر دوران صفویه است. به تدریج که نظام جهانی سرمایه‌داری اروپا محور، در مسیر خطوط کشتیرانی به سوی هند، آسیای جنوب خاوری و قاره آمریکا شکل می‌گرفت، مرکزیت خاورمیانه به عنوان حلقه واسطه روز به روز محسوس‌تر می‌شد. البته ایران نه آن تورم شدید و فشار نظامی را که بر عثمانی وارد می‌شد احساس کرد و نه مانند امپراتوری مغولی هندوستان در معرض رخنه استعمارگران قرار گرفت. توقف درازمدت ایران، در عرصه خارجی نظام جهانی به آن معنا بود که ایران قطعاً نخواهد توانست به صورت هسته قدرتمند یا حاشیه زیر سلطه تبدیل گردد. بدین ترتیب قطع تماس ایران با غرب در انحطاط تدریجی و نسبی نظامی، بازرگانی و سیاسی تأثیر نهاد و میراث سنگینی برای قاجاریه در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) برجای گذاشت. با این ترتیب به دلیل دور ماندن ایران از فرصت‌ها و انگیزه‌ها [ی محرک سرمایه‌داری] با مواردی از انحطاط یک امپراتوری در نظام جهانی روبه‌رو هستیم بی‌آنکه این کشور حالت وابستگی یا حاشیه‌ای پیدا کرده باشد. این مسیری متمایز در دیدگاه بین‌المللی تطبیقی بود که در مورد چین و ژاپن هم صدق می‌کند.

و سرانجام در زمینه فرهنگ سیاسی، سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) به گونه‌های مختلف حکم یک مرز و یک نقطه عطف را دارد. حکومت مطلقه صفوی به یکباره محو نشد بلکه بیرحمی و قساوت اشغال افغان‌ها، دین التقاطی و توسعه‌طلبی نظامی نادرشاه و سرآغاز نادرست کار او و فقدان یک جانشین کارآمد برای کریمخان زند با وجود آن حکومت دادگرانه و معتدلی که در شیراز ایجاد کرده بود، یکی پس از دیگری پدید آمدند و سرانجام یک دودمان نسبتاً ماندگار جانشین اعقاب شاه‌عباس کبیر شد. هر یک از سه سلسله منقطع یاد شده - افغان‌ها، افشاریه و زندیه - از نظر پایگاه مردمی و

نخبگانی، ضعیف‌تر از صفویه بودند؛ و اما هیچ‌کدام از اینها از منابع مادی و ایدئولوژیکی که صفویه را به قدرت برتر ایران تبدیل ساخت برخوردار نبودند. به‌خصوص ناکامی کریمخان در تداوم بخشیدن به حکومت کارآمد و دادگرانه خویش، یک فرصت بزرگ تاریخی را از ایران گرفت، اما با توجه به نبود زیربناهای گسترده داخلی و خارجی یا دعاوی پردامنه و دوررس نسبت به پادشاهی مشروع، چنان ناکامی، گریزناپذیر بوده است. شکست‌های پیاپی در اعمال کنترل استوار مرکزی دارای اثرات تجمعی و فزاینده‌ای بر تضعیف نهاد سلطنت بود و چشم‌اندازهای استقرار یک دولت مطلقه به سبک صفویه را در آینده کم کرد.

تحول موازی دیگری که به همین اندازه اهمیت داشت گسسته شدن پیوند روحانیت با دولت بود، پیوندی که در زمان صفویه اوج تازه‌ای یافته بود. افغان‌های سنی مذهب و نادرشاه کوشیدند آیین شیعه را از قلمرو دولت دور نگه دارند و آن را از حالت دین ملی خارج سازند. کریمخان به‌طور رسمی آیین شیعه را احیا نمود. در همان حال که ایران عمدتاً بخشی از فرهنگ مذهبی شیعه را جذب کرد، روحانیت شیعه قدرت اقتصادی را که به صورت تولید موقوفه‌های عظیم در اختیار داشت از دست داد؛ و در طول سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) پیوندهای اقتصادی، خویشاوندی و ایدئولوژیکی خود را با طبقه‌های شهری بازار تقویت کرد. همان‌طور که حامد الگار می‌نویسد: «وفاداری مذهبی دیگر مترادف وفاداری به تاج و تخت نبود و آیین شیعه به عنوان یک نیروی خودسامان، استقرار یافته بود.»^(۴) پیدایش روحانیان برجسته به عنوان قطب‌های مرجعیت فرهنگی و سیاسی به این فرایند کمک کرد، خاصه آنکه اصول‌گرایان بر لزوم وجود مجتهد برای تفسیر دین پافشاری داشتند. آیین شیعه به رغم آن همه جابه‌جایی اقتصادی و سیاسی سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) ماندگاری خود را به ثبوت رساند و مانند ملاط چسبنده‌ای جامعه ایرانی را یکپارچه نگاه داشت، اما جایگاه آن دیگر مشروعیت بخشیدن به پادشاهان نبود. از آن جایگاه پایین آمد و جنبه مردمی به خود داد.

بخش اعظم سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) گذار از صفویه به قاجاریه، از مسیر هجوم افغان‌ها، جهانگشایی نادرشاه در آسیا، از سرگیری دوباره جنگ‌های داخلی و سرانجام، تولد خونین دودمان قاجار بود. سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) از بسیاری

جهات پیوند فاجعه‌بار میان اقتصاد سیاسی امیدبخش سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) و صورت‌بندی اجتماعی سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) را فراهم کرد. تحولی باثبات که به مراتب شکننده‌تر بود. ایرانیان در این دوره رنج زیادی را متحمل شدند که اثرات آن دیرپا بود. مطالعه مسیرهای نظام حاصل، به روشن‌تر شدن اوضاع سمت‌گیری جدید کمک خواهد کرد. محدوده‌های این وضعیت با دستاوردهای زمان گذشته - گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد - سنجیده می‌شود.

بخش دوم

ساختار و تحول اجتماعی در ایران عصر قاجار ۱۸۰۰-۱۹۲۵ م/۱۱۷۹-۱۳۰۴ ش

در فاصله سال‌های ۱۹۰۵ م/۱۲۸۴ ش تا ۱۹۲۵ م/۱۳۰۴ ش جامعه ایران در گردباد تغییر و جابه‌جایی اجتماعی دست و پا می‌زد. سال‌های ۱۹۰۵ م/۱۲۸۴ ش تا ۱۹۱۱ م/۱۲۹۰ ش ایران بحران پرغوغای انقلاب مشروطیت را تجربه می‌کرد. در این انقلاب، توده‌های مردم و خاصه شهرنشینان به‌طور وسیعی مشارکت داشتند و سلطه خودکامه دولت قاجار و ضعف و ناتوانی آن در برابر قدرت‌های خارجی را بیش از همه آماج حملات خود قرار می‌دادند. مظفرالدین‌شاه در سال ۱۹۰۶ م/۱۲۸۵ ش* به‌ناچار فرمان مشروطیت را صادر نمود و دو سال بعد ولیعهد و جانشین او محمدعلی‌شاه علیه نخستین مجلس شورای ملی کودتا کرد، اما شاه ضد مشروطه در سال ۱۹۰۹ م/۱۲۸۸ ش ناچار به کناره‌گیری از تاج و تخت به نفع پسر و ولیعهد یازده ساله خود گردید. سرانجام در ۱۹۱۱ م/۱۲۹۰ ش انقلاب به پایان رسید، چون قوای روسیه تزاری وارد ایران شدند و مجلس دوم را منحل ساختند** و سلسله متزلزل قاجار را مورد حمایت قرار دادند. جنگ جهانی اول مشکلات اقتصادی شدیدی برای ایران به ارمغان آورد و جنگ ارتش‌های روس و عثمانی در خاک ایران بر این دشواری‌ها افزود. مشکلات هنگامی به اوج رسید که قحطی بزرگی در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ م/۱۲۹۷-۱۲۹۸ ش تلفات

*. ۱۹۰۵.

** روس‌ها هیچگاه مستقیماً مجلس را منحل نکردند بلکه مجلس در پی تصمیم‌گیری درباره پذیرش یا عدم پذیرش اولتیماتوم آنان دچار چند دستگی و سرانجام تعطیل شد.

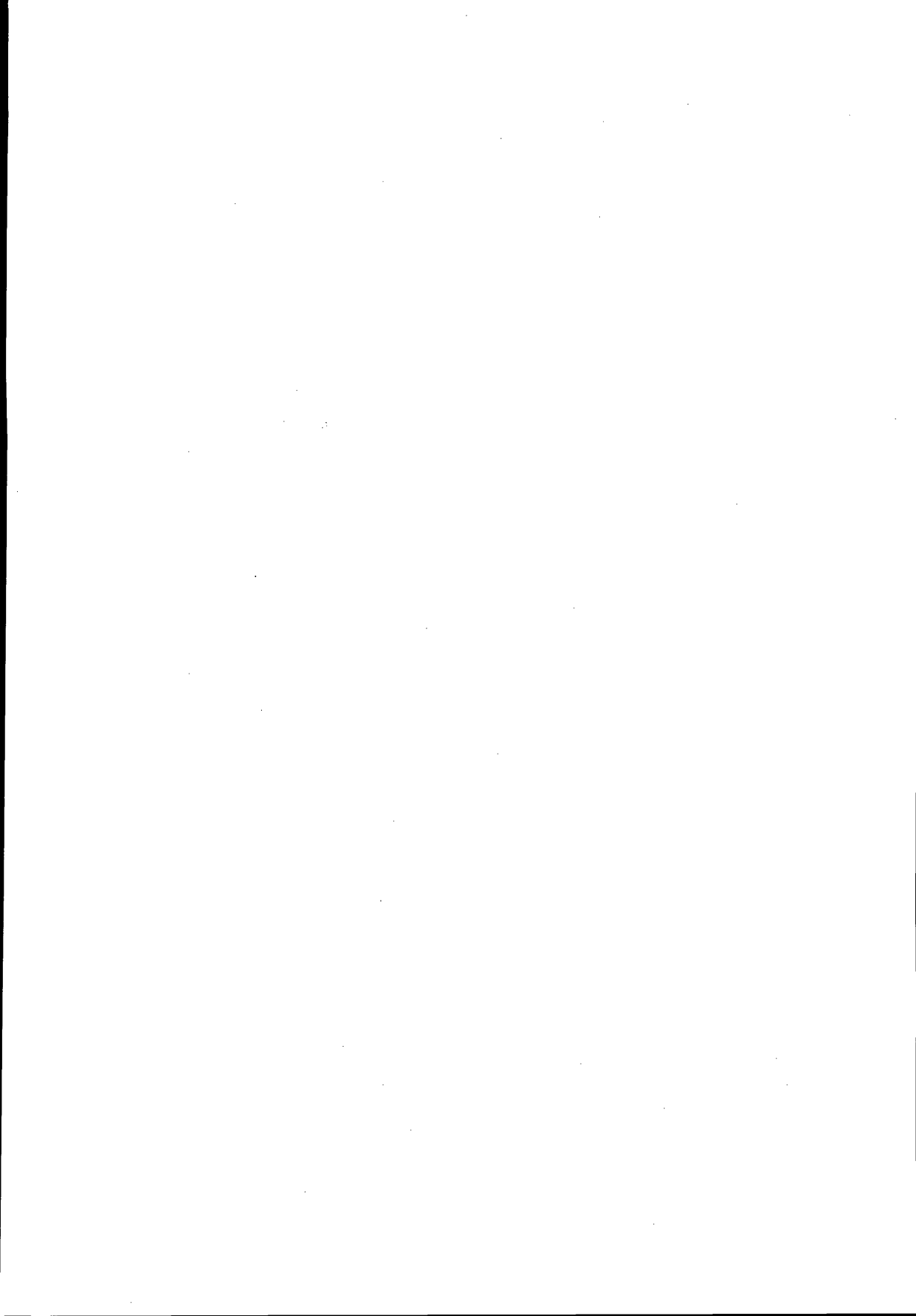
شدید انسانی بر ایرانیان وارد آورد. با انقلاب روسیه دست تزار از مداخله شدید در امور ایران کوتاه شد، در عوض دولت بریتانیا در ۱۹۱۹م/۱۲۹۸ش نوعی وضعیت تحت‌الحمایگی را به ایران پیشنهاد کرد و هنگامی که این پیشنهاد با خشم و نفرت عمومی روبه‌رو شد و از نظر سیاسی غیرقابل قبول تلقی گردید بریتانیا از کودتای یک فرمانده نظامی به نام رضاخان پهلوی در ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش حمایت کرد تا اقتدار دولت را به آن بازگرداند. رضاخان در مسیر دستیابی به قدرت گام برمی‌داشت و با آهنگی قاطع و مانورهای مشخص پایگاه قدرت خویش را مستحکم ساخت تا سرانجام در سال ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش مجلس به انقراض دودمان قاجار رأی داد و رضاخان به عنوان بنیان‌گذار سلسله پهلوی تاج‌گذاری کرد.

این سیر نمایان رویدادها بر بسترگذار قبلی اقتصاد سیاسی ایران صورت می‌گرفت که با وابستگی فزاینده ایران به دولت‌های روسیه و انگلستان و اقتصادهای سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) همراه بود. گرایش‌های توأم با بیم و امید نخستین شاهان قاجار نسبت به دو قدرت اروپایی در اوایل قرن بیستم به‌طور قاطعی از میان رفت و سلسله قاجار که روز به روز مقروض‌تر می‌شد، چندان کنترلی بر درآمدها و تعرفه گمرکی، جاده‌ها، ارتباطات، بانک‌ها و ارتش نداشت. تحول اقتصادی داخلی به مرور طی یک دوره یکصد ساله روی داده بود، داده‌های مربوط به تجارت خارجی، تولید کشاورزی و رشد جمعیت مؤید این روند بودند. اما بخش اعظم روند و شکل تحول اقتصادی از خارج تعیین می‌شد و منافع آن به جیب عده‌ای معدود و عمدتاً درباریان، طبقه جدید زمین‌داران و بخش‌هایی از بازرگانان، می‌رفت. توده عظیم دهقانان، ایلات، پیشه‌وران، پيله‌وران و محرومان شهری در وضعیت در حال تغییر اوضاع زندگی درجا می‌زدند یا بر وخامت اوضاع‌شان افزوده می‌شد. تنها در زمان مورد بحث ما و آنهم در شهرها، خواست‌ها و مطالبات آنان از طریق روحانیت و سایر گروه‌های تحصیل‌کرده به صورت انتقاد از نظام سیاسی - که آنها را مطیع اجنبی کرده بود - انعکاس می‌یافت و بیان می‌شد. در فصل چهارم به تحلیل این تحولات عمده سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی در صورت‌بندی اجتماعی ایران می‌پردازیم و مفهوم کلیدی توسعه وابسته را به محک آزمایش می‌زنیم، بدین ترتیب ردپای تأثیر جذب شدن ایران سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش)

در نظام سرمایه‌داری جهانی را پی‌می‌گیریم و خواهیم دید که ایران به صورت عرصه حاشیه‌ای هسته مرکزی اروپا و نیمه حاشیه‌ای درمی‌آید و اثرات و عواقب این وابستگی ایران به روسیه و بریتانیا را بر طبقه‌های اجتماعی اصلی و گروه‌های پراهمیت جامعه ایران به شیوه تجربی بررسی می‌کنیم. در پرتو این فرایند، حرکت‌های عمده تحول اجتماعی موضوع بحث فصل پنجم - تلاش‌های اصلاح طلبانه دولت، شورش‌های شهری و قبیله‌ای، انقلاب مشروطیت، جنبش‌های جدایی خواهانه و کودتای پهلوی در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول - را به عنوان واکنش‌های پیچیده گروه‌ها و طبقه‌هایی که در روند گذار به رابطه وابستگی با نیروهای خارجی بوده‌اند را بررسی خواهیم کرد. این دو فصل بر روی هم دیالکتیک اقتصاد سیاسی و فرهنگ فصل اول را نشان می‌دهند و بازی متقابل منطق داخلی و خارجی تحول اجتماعی را در یک مجموعه تاریخی و مشخص به معرض نمایش می‌گذارند.

پی‌نوشت‌ها

۱. سه گزارش، ۸۹.
2. Aubin, "La Politique religieuse des safavides", 241.
به نظر می‌رسد در اینجا فاجعه و نابودی به مراتب عظیم‌تر تهاجم مغول در سده سیزدهم (۶۷۹ تا ۷۷۹ش) دست کم گرفته شده است.
3. Bausani, *The Persians*, 152-153; Saleh, "Social Formations in Iran", 107.
4. Algar, "Shiism and Iran" 300, Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 215.
«حکومت دنیوی از تمامی تجملات حکومت دینی عاری شده بود».



در آستانه وابستگی:

صورت‌بندی اجتماعی ایران

از ۱۸۰۰ تا ۱۹۱۴ میلادی مطابق با ۱۱۷۹ تا ۱۲۹۳ شمسی

شاه مالک‌الرقاب کشور خویش است و به همین منوال هم می‌خواهد مستقل باشد. ایران با دو قدرت بزرگ، روسیه و حکومت انگلستان در هند کم و بیش تماس مستقیم دارد. اولی بیش از دومی در ایران قدرت نظامی دارد اما در عوض پول دومی به مراتب بیشتر از اولی است؛ به همین سبب این دو قدرت می‌توانند به زیان یا سود ایران عمل کنند. شاه که قبل از هر چیز خواهان دور کردن شر از ایران است مایل است رابطه دوستانه خوبی به دور از هر جنگ و جدال با هر دو قدرت داشته باشد. اما اگر متوجه شود که یکی از آنها قدرت او را تهدید می‌کند به دیگری روی می‌آورد تا برای حفظ خویش بر اریکه قدرت، حمایت او را جویا شود. شاه مایل به چنین کاری نیست اما به ناچار پایش به آن کشیده می‌شود و گرنه دوستی او با هر دو قدرت به یک اندازه است. آنچه بیش از هر چیز مورد توجه اوست استقلال خویش و حفظ مناسبات دوستانه با قدرت‌های خارجی است.

حسین‌خان [آجودانباشی]، دیپلمات ایرانی زمان محمدشاه قاجار (۱۸۳۴-۱۸۴۸ م/۱۲۱۳-۱۲۲۷ ش)^(۱)

تضاد موجود در روسیه با انگلستان طوری است که اگر بخواهم برای یک گشت و گذار یا شکار به شمال، شرق یا غرب کشورم بروم باید با نماینده دولت انگلستان مشورت کنم و اگر بخواهم به جنوب بروم باید نظر روسیه را جویا گردم.

به نقل از ناصرالدین شاه

وُلف کاردار سفارت بریتانیا در تهران^(۲)

یکی از بخش‌های محوری تاریخ اقتصادی ایران پیرامون دگرگونی‌هایی دور می‌زند که در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) روی داد: آیا این یک «انحطاط» اقتصادی بود یا «سرآغاز روند تجدد». در دوره طولانی سلسله قاجار از ۱۸۰۰ م/۱۱۷۹ ش تا ۱۹۲۵ م/۱۳۰۴ ش.^(۳) سطح زندگی مردم بالا آمد یا پایین رفت؟ آیا سطح و کیفیت مصرف در اکثریت جمعیت کشور در زیر بخش‌های کشاورزی، دهقانی، شبانکارگی، قبیله‌ای و تولید و تجارت شهری بهبود یافت یا بدتر شد؟ به اعتقاد جولیان باریر* «در سال ۱۹۰۰ م/۱۲۷۹ ش ایران... یک کشور بدوی و تقریباً منزوی بود... به سختی می‌شد از آن به عنوان یک واحد اقتصادی مجزا نام برد... نشانه‌هایی از توسعه اقتصادی به چشم می‌خورد اما در آغاز سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش)، ایران هنوز یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان بود.»^(۴) صاحب‌نظران دیگر در آثار پرارزش خویش تأکید را بر سود کشاورزی تجاری شده، افزایش درآمد سرانه و پیدایش نهادهای سیاسی نو به سبک غرب می‌گذارند.^(۵)

اگر نظر گروه اخیر را بپذیریم باید پرسیم دامنه تحولات و پیشرفت‌های ایران عصر قاجار تا چه اندازه بود؟ باریر و دیگران، یا روند صنعتی شدن نفت - محور دوره بعد از جنگ جهانی اول - را در نظر دارند و یا ایران اوایل قرن بیستم را با مصر، عثمانی یا هند بریتانیا مقایسه می‌کنند. ما برخلاف این دو دیدگاه بر آنیم که در ایران سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) تحولات چشمگیری روی داد و این کشور در سال ۱۹۱۴ م/۱۲۹۳ ش به طرز بارزی از وضعیتی که از سال ۱۸۰۰ م/۱۱۷۹ ش به بعد داشت دور شد و دستخوش دگرگونی گردید. اما با نظر کسانی نیز که دگرگونی‌ها را خوش‌بینانه بررسی می‌کنند و در آنها عنصر مترقیانه و بذرهاى تجدد را می‌بینند، مخالفیم و در پاسخ‌شان می‌گوییم تحول ایران، تحولی وابسته بود زیرا از خارج شکل می‌گرفت و از نظر شکل و دامنه، محدودیت‌های زیادی داشت. در اینجا مفهوم کلیدی توسعه وابسته به میدان می‌آید، توسعه وابسته فرایند دگرگونی است که بازبزرگان و علل داخلی و خارجی در آن مداخله دارند و با اثرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی همراه است.

در این فصل ضمن کشف ماهیت وابستگی ایران عصر قاجار، از روابط سیاسی - اقتصادی خارجی این کشور با بریتانیا، روسیه و سایر کشورها آغاز می‌کنیم و سپس

تحولات اقتصادی داخلی سه شیوه (و بعداً چهار شیوه) تولید ایران را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این روند، که شکل وارونه آن در فصل‌های دوم و سوم بررسی شد، به آن منظور در حال حاضر مطرح می‌شود که نظریه وابستگی فزاینده ایران به غرب در مورد آن مصداق دارد. منظورمان این نیست که تمامی (یا شاید حتی عمده) اقتصاد داخلی توسط روابط خارجی تعیین می‌شده است، بلکه منظور بیشتر آن است که ایران در این دوره از یک آستانه حساس و تعیین‌کننده گذشته است، دوره‌ای که زندگی روزمره تعداد هرچه بیشتری از مردم در حد بسیار زیاد و بی سابقه‌ای از نیروهایی که از خارج ایران نشأت می‌گرفتند، تأثیر پذیرفته است. این فرایند به دولت قاجار نیز کشیده شد، دولتی که نهادهایش بر اثر روابط جدید با غرب و جامعه مدنی تضعیف شده یا متروک مانده بود. در همین راستا داده‌های مربوط به گرایش‌های غیردینی در اقتصاد سیاسی قاجار مؤید واقعیت‌هایی نظیر ترکیب و تعادل تجارت خارجی، تورم، اطلاعات مربوط به افراد و بحران‌های مالی دولت است، این واقعیت‌ها همگی شاخص‌های کلیدی تأثیر و ماهیت توسعه وابسته‌اند.

روابط اقتصادی و سیاست خارجی

جنگ‌های ناپلئونی در دهه نخست سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) موجب تماس مجدد اروپاییان با ایران گردید، چون فرانسه و انگلستان خواهان روابط دوستانه با این کشور بودند و دولت روسیه بار دیگر به ایران تجاوز کرده بود.^(۶) کمپانی هند شرقی بریتانیا به دنبال فترت درازمدت سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) در روابطش با ایران، در سال ۱۸۰۱م/۱۸۰ش پیمان‌های دوستی و تجارت با دولت قاجار را امضا کرد، اما در سال ۱۸۰۴م/۱۸۳ش هنگامی که روسیه، قفقاز را اشغال کرد انگلستان کمکی به ایران در دفع تجاوز به عمل نیاورد. ایران که از اتحاد با فرانسه نیز طرفی نبسته بود بار دیگر به انگلستان روی آورد و در ۱۸۱۴م/۱۹۳ش دو کشور پیمان اتحاد دفاعی (محدود) را امضا کردند. هنگامی که در سال‌های ۱۸۲۶م/۱۲۰۵ش تا ۱۸۲۸م/۱۲۰۷ش بین ایران و روسیه جنگ درگرفت انگلستان کمکی به ایران نکرد و به دروغ ایران را متجاوز قلمداد نمود. در دهه ۱۸۳۰م/۱۲۱۰ش در انگلستان اجماع فزاینده‌ای پدید آمد مبنی بر اینکه روسیه در آسیا به زیان ایران، عثمانی و آسیای میانه در

حال توسعه بخشیدن به قلمرو خود می‌باشد، از همین جا طرح «مسأله مشرق» یا «بازی بزرگ» ریخته شد. در این طرح ایران به عنوان دولت حایل در برابر پیشروی و توسعه طلبی فزاینده روسیه به سوی هندوستان، از اهمیت استراتژیکی خاصی برای بریتانیا برخوردار شد. انگلستان از ۱۸۳۷م/۱۲۱۶ش تا ۱۸۵۷م/۱۲۳۶ش در چند مورد با استفاده از زور یا تهدید به زور جلو توسعه طلبی ایران در افغانستان را گرفت، افغانستان نیز در این زمان به صورت دولت حایل جدید میان روسیه و هندوستان واقع شده بود. انگلستان با استفاده از قدرت نظامی در رسیدن به هدف‌های دیپلماتیک و استراتژیکی خویش، در نیمه سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) تفوق تجاری خود در ایران را هم تثبیت نمود.^(۷) دادوستد بریتانیا با ایران در نیمه نخست سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) در خلیج فارس و نیز در مسیر بازارهای پرجمعیات شمالی سیر صعودی شتابنده‌ای پیدا کرد. با استقرار تفوق سیاسی کمپانی هند شرقی در هندوستان، این شرکت در مبادلات تجاری با ایران در خلیج فارس، به جای پارچه‌های هندی، کالاها و پارچه‌های انگلیسی را به ایران صادر کرد. انگلستان در ضمن، کالاهای خود را در مقدار زیاد با کشتی تا دریای سیاه و بندر ترابوزان متعلق به عثمانی می‌فرستاد و از آنجا از طریق خاک عثمانی به بازارهای تبریز و صفحات شمالی ایران وارد می‌نمود. تبریز در این زمان بزرگترین بازار تجارتی ایران بود. وقتی به دهه ۱۸۵۰ می‌رسیم انگلستان بزرگترین طرف تجاری ایران است و ۵۰ درصد یا بیشتر صادرات و بیش از ۵۰ درصد واردات ایران را در دست دارد.^(۸)

در دوره پنجاه ساله مابین ۱۸۶۳م/۱۲۴۲ش و ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش رشته «امتیازهایی» در مورد بهره‌برداری یا انحصار مواد خام و توسعه زیربنایی از طرف دولت ایران به اتباع روس و انگلیس و دولت‌های مزبور داده شد.^(۹) در سال ۱۸۷۲م/۱۲۵۱ش شاه ایران امتیاز احداث راه آهن، خط‌های تلگراف، کشتیرانی در رودخانه‌ها، بهره‌برداری از معادن و جنگل‌های دولتی، کارهای زهکشی و آبیاری در ایران را به مدت هفتاد سال به بارون جولوس دو روتیر از اتباع بریتانیا واگذار کرد و در امتیازنامه مقرر شده بود که روتیر در آینده برای گرفتن امتیاز بانک، احداث جاده‌ها و خیابان و ایجاد کارخانه‌ها نیز حق تقدم خواهد داشت. شاه همه این امتیازها را تنها در ازای گرفتن ۴۰ هزار پوند استرلینگ به روتیر واگذار کرده بود. بنابه گفته لرد گوزن نایب‌السلطنه انگلیسی هندوستان، امتیاز

رویتر «کامل‌ترین و خارق‌العاده‌ترین مورد تسلیم تمامی منابع صنعتی یک کشور به خارجیان است، در حدی که کسی خوایش را هم نمی‌دیده تا چه رسد به تحقق آن امید بسته باشد»^(۱۰). البته افکار عمومی به قدری با این امتیاز مخالف بود که دولت بلافاصله ناچار به لغو آن گردید. اما رویتر در ازای غرامت ناشی از لغو امتیاز، امتیاز تأسیس بانک رویتر (بعدها بانک شاهنشاهی ایران که به تملک دولت بریتانیا درآمد) و نیز امتیاز ایجاد یک شرکت معدنی را از شاه گرفت، شرکت مزبور در دهه ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش برای استخراج نفت دست به تلاشی زد که بی‌حاصل بود. بانک حق چاپ اسکناس در ایران را به دست آورد و با این امتیاز بازار قرضه داخلی ایران را در کنترل گرفت و در سال‌های ۱۸۹۲م/۱۲۷۱ش، ۱۹۰۳م/۱۲۸۲ش و ۱۹۰۴م/۱۲۸۳ش به ترتیب ۵۰۰ هزار پوند، ۲۰۰ هزار پوند و ۱۰۰ هزار پوند به دولت ایران وام داد.^(۱۱)

دو امتیاز دیگری که در اینجا شایان ذکرند امتیاز تنباکو و امتیاز نفت است. ناصرالدین‌شاه در ۱۸۹۰م/۱۲۶۹ش انحصار فروش توتون و تنباکو را به یک شرکت انگلیسی واگذار کرد. به دنبال آن، یک نهضت اجتماعی توده‌ای آغاز شد و شاه را به الغای امتیاز ناچار ساخت، اما شرکت انگلیسی ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ از این بابت غرامت خواست و دولت این مبلغ را از بانک شاهنشاهی انگلیسی قرض کرد. امتیاز دیگری که کمتر جنجال برانگیز بود، اما به همان اندازه سرنوشت‌ساز شد «اجازه مخصوصه‌ای» بود که شاه در ماه مه ۱۹۰۱ (اردیبهشت - خرداد ۱۲۸۰) به ویلیام ناکس داریسی داد. [با این مضمون که] «به جهت تفتیش، تفحص و پیدا کردن و استخراج و بسط دادن و حاضر کردن برای تجارت و نقل و فروش محصولات ذیل که عبارت از گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی باشد در تمام وسعت ممالک ایران در مدت شصت سال از تاریخ امروز اعطا می‌شود...» دولت ایران در ازای این امتیاز ۲۰ هزار پوند استرلینگ نقداً دریافت کرد و مقرر شد ۱۶ درصد از سود خالص سالانه نیز به ایران تعلق گیرد.^(۱۲) در ۲۶ مه ۱۹۰۸ (۵ خرداد ۱۲۸۷) نفت در صفحات جنوبی ایران کشف شد و شرکت نفت انگلیس و ایران که تمامی سهام آن به دولت بریتانیا تعلق داشت برای این منظور ایجاد گردید. نیروی دریایی بریتانیا در زمان تصدی وینستون چرچیل در ماه مه ۱۹۱۴ (اردیبهشت - خرداد ۱۲۹۳) به منظور کنترل منافع مالی شرکت، ۲/۰۰۱/۰۰۰ پوند از مجموع ۴ میلیون پوند استرلینگ سهام سرمایه شرکت را خریداری کرد؛ بدین ترتیب

سهام دولت ایران ۲۰ هزار پوند استرلینگ شد که در مقایسه با سرمایه شرکت بسیار ناچیز بود. چرچیل در ۱۹۲۳م/۱۳۰۲ش مدعی شد که دولت بریتانیا ۴۰ میلیون پوند استرلینگ از رهگذر این سرمایه‌گذاری سود برده، در حالی که سهام دولت ایران تنها ۲ میلیون لیره شده بود.^(۱۳)

علاوه بر سودی که از این امتیازها عاید بریتانیا شد، بر حجم مبادلات تجاری آن کشور با ایران به مقدار زیادی افزوده شد و این روند صعودی تا جنگ جهانی اول ادامه یافت. جمع مبلغ دادوستد دو کشور که در سال ۱۸۷۵م/۱۲۵۴ش به ۱/۷ میلیون پوند استرلینگ می‌رسید در ۱۸۹۵م/۱۲۷۴ش به ۳ میلیون و در ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش به ۴/۵ میلیون پوند رسید. تراز تجارت خارجی ۲۰ درصد به سود بریتانیا بود. به دلیل رشد روزافزون سهم روسیه در تجارت خارجی ایران، افزایش مطلق سهم بریتانیا در تجارت ایران روند نزولی یافته بود و از ۵۰ درصد در دهه ۱۸۵۰م/۱۲۳۰ش به ۳۳ درصد در ۱۹۰۳م/۱۲۸۲ش و ۲۰ درصد در ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش کاهش یافت و حدود نیمی از این حجم دادوستد در اختیار هند بریتانیا بود. سهم امپراتوری بریتانیا در صادرات به ایران از این بالاتر بود و به ۲۵ درصد می‌رسید. بنا به برآورد تقریبی لیتن،* سرمایه‌گذاری بریتانیا در ایران از ۱۸۶۰م/۱۲۳۹ش تا ۱۹۱۳م/۱۲۹۲ش در شرکت‌های نفتی، تسهیلات، حمل و نقل، تلگراف و فرش جمعاً به ۱۰ میلیون پوند استرلینگ بالغ می‌شد.^(۱۴)

قبلاً گفتیم، هدف اصلی سیاست بریتانیا در ایران، استفاده از این کشور به عنوان دولت حایل و دفاع از منافع عظیم‌تر خود در هند و جلوگیری از نفوذ توسعه‌طلبانه روسیه به آسیا بوده است، برای ارزیابی کامل موضع بریتانیا در ایران لازم است وضعیت روسیه تزاری، رقیب عمده بریتانیا در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) را نیز که از سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش قدرت عمده صحنه سیاسی ایران بود بررسی کنیم. روسیه بین سال‌های ۱۸۰۱م/۱۱۸۰ش و ۱۸۲۸م/۱۲۰۷ش در دو جنگ با ایران و پیروزی بر این کشور، بخش وسیعی از قلمرو ایران را جدا نمود. در نخستین جنگ، مناطق پهناوری از جمله باکو را به خاک خود ضمیمه ساخت و حقوق گمرکی ۵ درصد را برای خود تعیین نمود. در جنگ دوم که بر اثر نقض پیمان اول توسط روسیه آغاز گردید ابتدا ایران پیروز شد، اما در نهایت شکست خورد و مناطق دیگری از کشور به روسیه واگذار گردید، ایران ناچار شد به

*. Litten

روسیه غرامت جنگی معادل ۳ میلیون پوند استرلینگ پردازد و در زمینه‌های بازرگانی حقوق ویژه‌ای برای روسیه قایل شود.^(۱۵) به دنبال پیروزی نظامی روسیه، بر منافع اقتصادی آن کشور در ایران افزوده شد. بنابه بعضی برآوردها، صادرات روسیه به ایران در فاصله سال‌های ۱۷۵۸-۱۷۶۰م/۱۱۳۷-۱۱۳۹ش تا ۱۸۲۶م/۱۲۰۵ش، ده برابر افزایش یافت. در نیمه سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش)، ایران ۹۰۰ هزار روبل کالا به روسیه صادر کرد و روسیه در عوض ۵/۳ میلیون روبل کالا به این کشور صادر نمود. با این حساب یک دهم واردات و یک سوم صادرات ایران در اختیار روسیه بود که اگر این طور باشد با سال ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش تفاوت چندانی نکرده است. در سال مزبور بنابه برآورد مالکوم و با توجه به رشد چشمگیر تجارت بریتانیا با ایران، ۱۵ درصد کل تجارت ایران با روسیه بوده که از اهمیت خاصی برخوردار است.^(۱۶)

روسیه بعد از سال ۱۸۵۰م/۱۲۲۹ش بر تفوق تجاری و سیاسی خود در ایران افزود، این امر تا حدی ناشی از صنعتی شدن روسیه و تا حدی توسعه طلبی آن در آسیای میانه و ایران بود. در بازار ایران برای کار و ارقام محصولات کشاورزی روسیه تقاضا ایجاد شد و ایران به بازاری برای کالاهای صنعتی روسیه تبدیل گردید و روسیه هم از حالت فشار نظامی کاست و به وسایل مسالمت آمیز و رخنه اقتصادی متوسل شد، سیاستی که ماروین انتنر* آن را «امپریالیسم روبل» نامیده است. روس‌ها هم مانند انگلیسی‌ها در صدد کسب امتیاز، نفوذ در نهادها و افزایش دادوستد با ایران برآمدند. مهمترین امتیازهایی که روس‌ها از ایران گرفتند امتیاز شیلات دریای خزر، جاده‌سازی، احداث خط‌های تلگراف، راه آهن و ایجاد بانک بود. تعمق در رشته توافق‌هایی که برای احداث خطوط آهن در سال‌های ۱۸۹۰م/۱۲۶۹ش تا جنگ جهانی اول ممنوعیت ایجاد می‌کرد، آموزنده است و نشان می‌دهد بریتانیا و خاصه روسیه برای حفظ منافع خویش به زیان ایران به چه ترفندهایی متوسل می‌شده‌اند. بانک استقراضی روسیه یکی از نهادهای کلیدی و عامل نفوذ روسیه در ایران بود که در سال ۱۸۰۱ ایجاد گردید و به زودی املاک زیادی را به رهن گرفت، وارد معاملات تجاری شد و وام‌های سنگینی به دولت قاجار داد. بانک استقراضی در سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش معادل ۱۲۷ میلیون روبل سرمایه داشت که از همه سرمایه‌گذاری‌های دولت بریتانیا و اتباع آن در ایران در آستانه

* Marvin Entner

جنگ جهانی اول افزون‌تر بود.^(۱۷) نقطه عطف صعود روسیه و دستیابی به تفوق در ایران، دهه‌های ۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش و ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش بود. به طوری که از جدول ۴-۱ برمی‌آید، روسیه حتی در سال ۱۸۹۵م/۱۲۷۴ش به عنوان طرف عمده تجاری ایران، با انگلستان برابری می‌کرده است (اگر نگوئیم از آن پیشی گرفته بود)، این فاصله در دهه بعد زیادتر شد. در سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش برتری روسیه در این زمینه امری مسلم بود. روسیه ۵۶ درصد واردات ایران و ۷۲ درصد صادرات آن را در اختیار داشت. این ارقام برای بریتانیا به ترتیب ۲۸ درصد و ۱۳ درصد بود. تراز بازرگانی با ایران نیز به تدریج به نفع روسیه شد و در ۱۹۱۰-۱۹۱۴م/۱۲۸۹-۱۲۹۳ش کسری تراز تجاری ایران با روسیه به یک میلیون پوند استرلینگ رسید. سلطه بی‌حد و مرز روسیه بر عرصه اقتصادی، در آستانه جنگ جهانی اول به صراحت توسط اِنتنر بیان شده است: «ایران تا حد چشمگیری در مدار اقتصاد روسیه قرار داشت و بخشی از اقتصاد آن کشور محسوب می‌شد.»^(۱۸)

جدول ۴-۱. جمع تجارت ایران با روسیه و بریتانیا به پوند استرلینگ،
۱۸۷۵-۱۹۱۴م/۱۲۵۴-۱۲۹۳ش

| سال | با روسیه | با بریتانیا |
|-------------|-------------------|-----------------|
| ۱۸۷۵م/۱۲۵۴ش | حدود ۱ میلیون | ۱/۷ میلیون |
| ۱۸۹۵م/۱۲۷۴ش | ۳/۴ تا ۳/۵ میلیون | ۳ میلیون |
| ۱۹۰۴م/۱۲۸۳ش | ۳/۷۵-۵/۵ میلیون | ۲/۵ تا ۳ میلیون |
| ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش | ۱۲ میلیون | ۴/۵ میلیون |

منابع: Ashraf and Hekmat, "Merchants and Artisans," 734; Platt, *Finance, Trade and Politics*, 228; *The Persians*, 168; Keddie, "The Impact of the West", 93; Rabino, "An Economist's Notes on Persia", 267; Maclean, "Report on Conditions and Prospects," in Issawi, *EHI*, 137; Entner, *Russo-Persian Commercial Relations*, 8-9; Issawi, *EHI*, 142.

در صحنه سیاسی نیز این سیطره روسیه به شکل کم‌رنگ‌تری وجود داشت. در سال ۱۹۰۴م/۱۲۸۳ش وزیر امور خارجه روسیه به وزیرمختار جدید آن کشور در تهران

این طور رهنمود می دهد:

«مهمترین هدف بلندمدتی که ما در رابطه با ایران دنبال می کنیم به شرح زیر خلاصه می شود: محافظت از تمامیت قلمرو شاه، بدین معنی که نه خودمان ادعاها و مطالبات ارضی داشته باشیم و نه به قدرت سومی چنین اجازه‌ای را بدهیم؛ بدین ترتیب تدریجاً تمام نقاط ایران را زیر سلطه خود خواهیم آورد بی آنکه علائم ظاهری استقلال آن را نقض کنیم یا به ساختار داخلی اش دست بزنیم. به تعبیر دیگر، ما وظیفه داریم ایران را از نظر سیاسی مطیع خود سازیم و از این موقعیت بهره‌برداری کنیم، ما ابزار کاملاً قدرتمند اقتصادی را در اختیار داریم، سهم بزرگی از بازار ایران در اختیار ما است، سرمایه‌ها و سوداگران روسی قادرند ایران را به طور انحصاری و آزادانه مورد بهره‌کشی قرار دهند. وقتی این رابطه نزدیک همراه با پیامدهای اقتصادی و سیاسی آن حاصل آید، شالوده‌ای قوی بنا می‌گردد که ما براساس آن فعالیت‌های پرثمری انجام خواهیم داد...» (۱۹)

روسیه تزاری در میان بازرگانان و به درجه‌ای کمتر، در میان ایلات و دهقانان شمال کشور نفوذ فراوانی داشت و این همه، راه نفوذ آن کشور را به دربار قاجار هموار می نمود. یکی دیگر از نهادهای کلیدی و عامل نفوذ و سلطه روسیه بر ایران، ارتش ضعیف قاجار بود که قابل اعتمادترین واحد آن در دهه ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش «فوج» فزاق تربیت شده روس‌ها بود. فزاق‌ها هر روز سه بار به ترکی فریاد سر می دادند: «هورا امپراتور [روسیه]؛ جوخ ساغ اول شاه [زنده باد شاه ایران]!» (۲۰)

روسیه در دهه ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش تلاش کرد به شیوه‌ای مسالمت آمیز در جریان رقابت تدریجی، کنترل تمامی ایران را به دست گیرد و بریتانیا را کنار بزند. البته روسیه در سطح جهانی هنوز هم از سایر قدرت‌های امپریالیستی عقب بود، چون از نظر نظم صنعتی و قدرت نظامی داخلی مشکلاتی داشت. انقلاب ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش و شکست از ژاپن تازه نفس در ۱۹۰۴-۱۹۰۵م/۱۲۸۳-۱۲۸۴ش، این نقطه ضعف‌ها را آشکارتر کرد و روند سلطه مطلق روسیه در ایران را کند نمود. موازنه موجود قدرت روسیه و انگلیس در ایران «در قرارداد اوت ۱۹۰۷ (مرداد- شهریور ۱۲۸۶) روس- انگلیس در مورد ایران، افغانستان و تبت» به دقت بازتاب یافته است؛ در مقدمه قرارداد آمده است روسیه و بریتانیای کبیر «متقابلاً تمامیت و استقلال ایران را تضمین کردند» اما در ادامه آن آمده است که «هر یک از این دو دولت بنابه دلایل جغرافیایی و اقتصادی، در برقراری

صلح و نظم در ایالت‌های معینی از ایران دارای منافع ویژه‌ای هستند». بنا به مواد قرارداد، روسیه ثروتمندترین و پرجمعیت‌ترین ایالت‌های ایران و از جمله پایتخت و سایر مراکز سیاسی کلیدی ایران را به عنوان حوزه نفوذ خود «دریافت می‌کند»، در حالی که حوزه نفوذ بریتانیا در جنوب کاملاً محدود بود. میدان‌های نفتی (که سال بعد از قرارداد کشف شد) در منطقه بی طرف قرار می‌گرفت.^(۲۱) با این تقسیم مسالمت‌آمیز منافع دو قدرت در ایران، «بازی بزرگ» به آرامی به پایان خود رسید. دو قدرت بزرگ بدین ترتیب اختلاف‌ها را حل کردند تا بتوانند در برابر تهدید روزافزون امپراتوری متخاصم آلمان و خطری که متوجه هر دو دولت می‌کرد، واکنش نشان دهند. روسیه با اشغال نظامی بخش‌هایی از ایران و پایان دادن به انقلاب مشروطیت [۱۹۰۶-۱۹۱۱م/۱۲۸۵-۱۲۹۰ش] بر نفوذ و سلطه سیاسی خود در ایران افزود و بریتانیا هم در برابر این اقدام‌های روسیه ساکت ماند و راضی بود که دولتی باثبات در ایران سرکار آید تا با خیال آسوده نفت را ببرد و از طریق ایران به سرزمین هندوستان دسترسی داشته باشد. روسیه بدین ترتیب در آستانه جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش در ایران به تفوقی بی چون و چرا دست یافت و بر مخالفان خارجی و داخلی این تفوق غلبه کرد.

جدول ۴-۲ به خوبی نشان می‌دهد که در آستانه جنگ جهانی اول هیچ کشوری سلطه بلامنازع روسیه در ایران و پس از آن، موقعیت مستحکم بریتانیا در تجارت خارجی این کشور را تهدید نمی‌کرده است. امپراتوری عثمانی تقریباً مقام سوم را داشت ولی سهم این کشور در تجارت خارجی ایران به $\frac{۱}{۴}$ بریتانیا هم نمی‌رسید. آلمان واردات بیشتری داشت اما صادراتش به ایران از صادرات عثمانی هم کمتر بود. آلمان به خصوص در خرید فرش ایران فعال بود و از ۱۹۱۰م/۱۲۸۹ش تا ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش یک رشته کارخانه‌های جدید در ایران دایر کرد و به احداث راه آهن برلین - بغداد [و ادامه آن] تا ایران نیز امید بسته بود. فرانسه از نفوذ فرهنگی گسترده‌ای در ایران برخوردار بود. عامل این نفوذ، هیئت‌های مبلغ مذهبی و مدارس بود که در ایران دایر کرده بود. اما فرانسه، بلژیک، افغانستان، ایتالیا، اتریش - مجارستان در مجموع بیشتر از $\frac{۸}{۹}$ درصد واردات ایران و ۵ تا ۶ درصد صادرات ایران را در اختیار نداشتند. موقعیت از زمان به قدرت رسیدن قاجار در ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش شدیداً دگرگون شده بود. در آن هنگام بنابه گزارش مالکوم، عمده‌ترین طرف‌های تجاری ایران، افغانستان و آسیای میانه (۳۳/۷۵ درصد)،

عثمانی (۲۶ درصد)، هندوستان (۱۹/۵ درصد) و روسیه (۱۵ درصد) بودند. کمپانی هند شرقی بریتانیا تنها ۳ درصد تجارت ایران را در اختیار داشت و به سختی از شیخ نشین‌های حاشیه خلیج فارس و دریای سرخ (۲/۲۵ درصد) پیشی می‌گرفت. (۲۲) تغییر عمده‌ای که در دوره ۱۸۰۰-۱۹۱۴م/۱۱۷۹-۱۲۹۳ش در این باره پدید آمد افزایش سهم طرف‌های تجاری اروپایی (وروسیة عقب‌مانده) از ۱۹ درصد به ۹۴ درصد بود (هند بریتانیا را در ستون اروپا آورده‌ایم).

جدول ۲-۴ تجارت ایران با کشورها به هزار روبل
۱۹۱۳-۱۹۱۴م/۱۲۹۲-۱۲۹۳ش

| کشور | واردات ایران | درصد | صادرات ایران | درصد |
|------------------|--------------|-------|--------------|-------|
| روسیه | ۶۴۰۰۰ | ۵۵/۵۳ | ۵۴۳۷۱ | ۷۱/۵۷ |
| بریتانیا و هند | ۳۲۰۳۲ | ۲۷/۷۶ | ۱۰۲۸۰ | ۱۳/۵۳ |
| عثمانی | ۴۰۲۱ | ۳/۴۹ | ۶۶۳۷ | ۸/۷۴ |
| آلمان | ۵۴۶۸ | ۴/۷۴ | ۵۳۱ | ۰/۶۹ |
| فرانسه | ۳۵۳۳ | ۳/۰۶ | ۸۲۶ | ۱/۰۹ |
| ایتالیا | ۱۰۰۸ | ۰/۸۷ | ۲۶۱۴ | ۳/۴۴ |
| بلژیک | ۲۷۴۰ | ۲/۳۸ | ۴۱ | ۰/۰۵ |
| اتریش - مجارستان | ۱۶۰۶ | ۱/۳۹ | ۱۳۰ | ۰/۱۷ |
| افغانستان | ۸۹۹ | ۰/۷۸ | ۵۳۴ | ۰/۷ |

منبع: (محاسبات از نویسنده) Entnerm, *Russo-Persian Commercial Relations*, 64 table.

با نگاهی کلی به روند دادوستد خارجی ایران، متوجه یک رشد مسلم اما مسأله‌دار می‌شویم. به نظر می‌رسد کل میزان دادوستد در فاصله سال‌های ۱۸۰۰-۱۸۶۰م/۱۱۷۹-۱۲۳۹ش دو برابر و در فاصله سال‌های ۱۸۶۰-۱۹۱۴م/۱۲۳۹-۱۲۹۳ش چهار برابر شده است. اگر تعدیل قیمت‌ها را به حساب آوریم حجم دادوستد فرآورده‌ها در سال‌های ۱۸۰۰-۱۸۶۰م/۱۱۷۹-۱۲۳۹ش سه برابر و در دوره ۱۸۶۰-۱۹۱۴م/۱۲۳۹-۱۲۹۳ش

چهار برابر افزایش یافته. به عبارت دیگر، در طی ۱۱۴ سال ۱۲ برابر شده است. از آنجا که ارقام سال ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش شامل اقلام بزرگی از کالاهای عبوری [ترانزیتی] دوطرفه است، افزایش صادرات و واردات «واقعی» از این هم بیشتر بوده و شاید به ۱۵ تا ۲۰ برابر می‌رسیده است.^(۲۳) اگرچه در رابطه با اقتصاد داخلی ایران افزایش چشمگیری به وجود آمده، اما در مقایسه با افزایش ۵۰ برابر سایر کشورهای ضعیف منطقه در طی همین دوره، افزایش ایران چندان زیاد نیست. برای مثال حجم دادوستد خارجی مصر در سال‌های ۱۸۰۰-۱۹۱۴م/۱۱۷۹-۱۲۹۳ش، ۵۰ تا ۶۰ برابر، هندوستان ۵۰ برابر و عثمانی ۱۵ تا ۲۰ برابر شده است. بنا به برآورد عیسوی «ارقام موجود مربوط به عراق و سوریه طی همین دوره، رشد به مراتب بیشتری [در مقایسه با ایران] را نشان می‌دهند».^(۲۴) در نیمه‌های سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) واردات از صادرات پیشی گرفت و کسری تراز بازرگانی پدید آمد. این کسری در ۱۹۱۳م/۱۲۹۲ش حدود ۳ میلیون پوند استرلینگ بود. ایران به‌ناچار از خارجیان وام گرفت، ارزش پول خود را کاهش داد و امتیازهای تجاری بیشتری به بیگانگان واگذار کرد. همه اینها نشانه‌های وابستگی فزاینده ایران به غرب‌اند و همگی نیز با پیامدهای ناگوار همراه بوده‌اند.

ترکیب اقلام دادوستد ایران نیز در این دوره دگرگونی بارزی پیدا کرد و این کشور در اوایل قرن بیستم به الگوی «استعمار» کلاسیک نزدیک شد. بررسی وضعیت پارچه و بافندگی گویای بسیاری از حقایق است. در سال ۱۸۵۷م/۱۲۳۶ش، ۲۷ درصد صادرات ایران را پارچه‌های دست‌باف پنبه‌ای، پشمی و ابریشمی تشکیل می‌داد. اما در اوایل قرن بیستم این عدد به حدود ۱ درصد کاهش یافت و جای آن را از یک طرف صنایع «سنتی» - مثلاً فرش، ۱۲ درصد در سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳م/۱۲۹۰-۱۲۹۲ش و از طرف دیگر صدور مواد خام نظیر ابریشم، پشم و به‌خصوص پنبه (۲۶ درصد یا بیشتر در ۱۹۱۱-۱۹۱۳م/۱۲۹۰-۱۲۹۲ش) گرفت. صادرات عمده ایران را مواد خام و اولیه نظیر برنج، خشکبار، گردو و تریاک تشکیل می‌داد. حجم این اقلام که در سال ۱۸۵۷م/۱۲۳۶ش تنها ۴ درصد بود در سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳م/۱۲۹۰-۱۲۹۲ش به ۳۲ درصد رسید. در زمینه واردات، ازدیاد عظیم حجم دو فرآورده واقعاً تکان‌دهنده است: یکی پارچه‌های ماشینی در انواع و اقسام آن که در دهه ۱۸۵۰ معادل ۶۳ درصد کل واردات و پنجاه سال بعد ۳۰ تا ۴۰ درصد واردات را تشکیل می‌داد. دیگری چای و

قند و شکر بود که در طی همان مدت از ۱۱ درصد به ۳۰ درصد افزایش یافت. بقیه واردات در دو دوره مزبور عمدتاً فرآورده‌های صنعتی شامل فلزات، ظروف فلزی، ظروف بلوری و شیشه‌ای بود. در دهه ۱۸۵۰م/۱۲۳۰ش اشیاء ساخته شده صنعتی ۷۶ درصد واردات و ۳۲ درصد صادرات ایران را تشکیل می‌داد. در ۱۹۰۴م/۱۲۸۳ش واردات اشیاء ساخته شده از ۶۰ درصد تجاوز می‌کرد در حالی که صادرات این نوع کالاها از ۲۵ درصد هم پایین‌تر آمده بود و از این میان ۱۰ درصد آن را فرش تشکیل می‌داد. در سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳م/۱۲۹۰-۱۲۹۲ش بیش از ۷۳ درصد واردات ایران فرآورده‌های ساخته شده (و از جمله قند و شکر) بود و صادرات کشور در زمینه همین فرآورده‌ها ۱۳ درصد بود که ۱۲ درصد آن را فرش تشکیل می‌داد. (۲۵)

به طوری که انتظار می‌رود، ترکیب تجارت خارجی ایران بر تراز بازرگانی کشور تأثیر جدی داشت که این نیز منفی بود. بنا به برآورد عباس شمس‌الدین کیا، حجم مواد خام صادراتی ایران در اواخر سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) ۵ برابر حجم کالاهای ساخته شده وارداتی بود اما ارزش همین واردات سه برابر صادرات می‌شد. (۲۶)

کاهش ارزش پول ایران، باعث شد اقلام صادراتی این کشور در بازارهای جهانی ارزان‌تر به فروش برسد، این عامل و نیز افت کلی قیمت‌های مواد خام در سطح بین‌المللی، از دهه ۱۸۷۰م/۱۲۵۰ش تا ۲۵ سال بعد اثرات منفی خود را بر اقتصاد ایران بر جای نهاد. (۲۷) برای نمونه، قیمت گندم از ۱/۵ دلار هر بوشل* در ۱۸۷۱م/۱۲۵۰ش به ۰/۲۳ دلار هر بوشل در ۱۸۹۴م/۱۲۷۳ش تنزل یافت. قیمت تریاک از پوندی ۱۸ شیلینگ در ۱۸۶۷-۱۸۶۹م/۱۲۴۶-۱۲۴۸ش به ۸ شیلینگ در ۱۹۰۱-۱۹۰۳ کاهش پیدا کرد. قیمت ابریشم خام در ۱۸۶۴م/۱۲۴۳ش کیلوگرمی یک پوند استرلینگ بود، سی سال بعد به ۰/۲۵ پوند استرلینگ رسید. ایران برای تأمین پول برنج مورد نیاز جنوب کشور که از هند وارد می‌کرد دو برابر میزان برنج وارداتی از هند، برنج به روسیه صادر می‌نمود (۲۸). می‌بینیم که «رونق» صادراتی تنها از نظر حجم مصداق داشته و نه از نظر ارزش و بنابراین، در سودمند بودن چنان «رونقی» به حال اقتصاد کشور جای شک و تردید هست. در زمینه واردات، قیمت چای و قند و شکر به میزان ۱/۳ و نصف پایین آمد اما کاهش ارزش پارچه با نوسان کمتری همراه بود، بدین ترتیب ایران که واردکننده این

* واحد حجم برابر ۳۶/۴ لیتر - م. Bushel.

اقلام بود توانست بعضی زبان‌های ناشی از کاهش قیمت اقلام صادراتی خود را جبران کند^(۲۹)، اما در مجموع، به خاطر فزونی میزان واردات بر صادرات، تراز بازرگانی نهایتاً به زیان ایران بود.

جمع‌بندی بی‌چون و چرای ما با توجه به شواهد و مدارک، افزایش‌گریزناپذیر کنترل خارجی بر ایران و ازدیاد قدرت خارجی‌ان در برابر ایران است. در چارچوب نظریه نظام جهانی، ایران از عرصه خارجی (موقعیتی که در سده‌های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ش)، هفدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) و هجدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) داشت و از دیدگاه ایرانیان کشور در اوج قدرت صفویه در سده هفدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش)، بخشی از هسته غیراروپایی جهان به شمار می‌رفت)، در طول سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) به حاشیه نظام سرمایه‌داری جهانی کشانده شد. ایران اواخر عصر قاجار به وضوح در تعریف والرشتاین در حاشیه قرار می‌گیرد: «حاشیه اقتصاد جهانی، عبارت است از آن بخش جغرافیایی که در آن عمدتاً اجناس نامرغوب تولید می‌شود (یعنی اجناسی که در ازای کار آن مزد خوبی پرداخت نمی‌شود)، اما در عین حال بخش جدایی‌ناپذیر نظام جهانی تقسیم کار است زیرا کالایی که در این بخش تولید می‌شود در مصرف روزمره اهمیت زیادی دارد.»^(۳۰) تبادل فزاینده مواد خام و اولیه ایران - تریاک، برنج، پنبه، گندم، توتون و تنباکو، خشکبار، گردو، ابریشم و پشم - با فرآورده‌های صنعتی اروپا و نیز کنترل اروپاییان بر تجارت، تعرفه‌ها، حمل و نقل دریایی، حمل و نقل خشکی، همه و همه شاخص‌های قدرتمند و نشانه‌های آشکار این الگوی جدید وابسته شدن و حاشیه‌ای شدن* است.

اما رقابت فشرده روسیه - بریتانیا در ایران باعث شد که ایران به صورت نوع خاصی از حاشیه تبدیل شود. برخلاف کشورها و مناطقی که زیر سلطه مستقیم استعمار رفتند (هند، مصر، بخش اعظم افریقا، آسیای جنوب خاوری و نقاط دیگر)، یا رسماً مستقل بودند اما عملاً به یک قدرت بزرگ خارجی وابستگی داشتند (قسمت عمده‌ای از سرزمین‌های امریکای لاتین که ابتدا به بریتانیا و سپس به ایالات متحد امریکا وابسته شدند)، ایران صحنه رقابت دو قدرت بزرگ امپریالیستی - بریتانیا قدرت هسته مرکزی و روسیه غول نیمه حاشیه‌ای در مرز شمالی ایران - باقی ماند. ایران از این لحاظ با افغانستان و از لحاظ پیچیده‌تر به دلیل تعداد بزرگ قدرت‌های رقیب استعماری با چین

*. Peripheralization

و عثمانی قابل مقایسه بود. به نوشته بائوسانی، ایران همه معایب یک مستعمره را دارا بود اما از مزایای معدود مستعمره - مانند ایجاد صنایعی به سود مستقیم استعمارگران یا مقاصد نظامی شان، بهبود نظام قضایی و مانند اینها - محروم ماند.^(۳۱) بهترین گواه این گفته نبود توسعه زیربنایی، خاصه توافق دو قدرت روس و بریتانیا در عدم احداث راه آهن و نیز «شرایط کامله الوداد» در قراردادهای تجاری بود که ارتش روسیه به زور به ایران تحمیل کرد و بریتانیا هم بعد از اعمال فشار زیاد بر دولت ایران شرط مزبور را در قراردادهای تجاری با ایران گنجانید و بعد یکایک کشورهای صنعتی اروپا جزو دولت‌های کامله الوداد ایران درآمدند و همه اینها به زیان بخش صنایع دستی شهری ایران تمام شد. جنبه مثبت در مورد ایران آن بود که استقلال سیاسی ایران ولو رسماً، حفظ شد اما این استقلال محدودیت‌های خاص خود را داشت. مزایای ناموزون و مختلط توسعه وابسته هنگامی بیشتر مشخص می‌شود که به بررسی تحولات اقتصادی داخلی ایران در عصر قاجار پردازیم.

تحول اقتصادی و اجتماعی داخلی

با در نظر گرفتن وضعیت برآوردهای مربوط، تصویر جمعیت شناختی ایران عهد قاجار هم مانند حدس و تخمین‌های مربوط به ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) - که موضوع بحث فصل دوم بود - گیج‌کننده است. در مورد میزان جمعیت کشور در اوایل سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش)، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد و منابع مختلف، جمعیت ایران را - مثل سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) و اوج قدرت دولت صفویه - بین ۵ تا ۱۰ میلیون نفر برآورد کرده‌اند. یکی از علل عمده این نوسان بزرگ، دشواری تخمین جمعیت ایلی ایران است، جمعیتی که رقم قابل توجهی را تشکیل می‌دهد؛ یکی دیگر از علل نوسان آن است که با الحاق گرجستان و سایر مناطق قفقاز در سال‌های ۱۸۱۳ م/۱۹۲ ش و ۱۸۲۸ م/۱۲۰۷ ش به روسیه حدود یک میلیون نفر از جمعیت ایران کاسته شد. با استفاده از برآوردهای آن زمان و نیز برآوردهای مورخان اقتصادی کنونی، می‌توان گفت جمعیت ایران طی این دوره افزایش یافته اما این افزایش با نرخ یکنواختی همراه نبوده است. در دوره‌های رونق، زاد و ولد افزایش یافته و در هنگامه قحطی، بیماری‌های کشنده و از دست رفتن بخشی از کشور، جمعیت کاهش یافته است و حاصل

همه اینها سابقه‌ای از رشد جمعیت است، رشدی که ثابت و سریع نبوده اما در مجموع در طول زمان ادامه یافته است. گیلبار* می‌نویسد: نرخ زاد و ولد سالانه ۴۵-۵۰ در هزار و نرخ مرگ و میر ۴۰-۴۵ در هزار بوده، بنابراین رشد خالص جمعیت به نیم درصد در سال می‌رسیده است. هاملی** بر مبنای برآوردی که سیپولا*** از جوامع دهقانی به عمل آورده می‌گوید نرخ رشد جمعیتی ایران سالانه نیم تا یک درصد بوده است. هیل، کاتوزیان و گیلبار معتقدند در فاصله سال‌های ۱۸۷۳/م/۱۲۵۲ش تا ۱۹۱۰/م/۱۲۸۹ش بین ۲ تا ۳ میلیون نفر بر جمعیت ایران اضافه شده است.^(۳۲) قحطی‌ها و بیماری‌های مهلک ادواری به مرگ عده زیادی از مردم می‌انجامیده است. در اواخر سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) بر اثر بهبود روش‌های قرنطینه و ایجاد درمانگاه‌ها عمدتاً توسط انگلیسی‌ها، بیماری‌های کشنده تا حدی مهار شدند. قحطی‌ها به صورت ادواری تکرار شده‌اند و ایران در سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۶۱/م/۱۲۳۹-۱۲۴۰ش، ۱۸۶۹-۱۸۷۲/م/۱۲۴۸-۱۲۵۱ش، ۱۸۸۰/م/۱۲۵۹ش و نیز در دهه ۱۸۹۰/م/۱۲۷۰ش و اوایل دهه ۱۹۰۰/م/۱۲۸۰ش با قحطی روبه‌رو بوده است. «قحطی بزرگ» و فاجعه آمیز سال‌های ۱۸۶۹-۱۸۷۲/م/۱۲۴۸-۱۲۵۱ش مرگ نیم تا ۱/۵ میلیون از جمعیت ۹ تا ۱۰ میلیونی ایران را به همراه داشت^(۳۳) قحطی‌های بعدی به آن شدت نبودند اما به هر حال جان انسان‌ها را می‌گرفتند. یک گرایش جمعیتی دیگر نیز در اینجا شایان ذکر است. با استفاده از برآوردهای ضد و نقیض و کاملاً متفاوت در مورد درصد جمعیتی که در هر بخش عمده اقتصادی فعالیت داشت، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که جمعیت شهری در فاصله ۱۸۰۰-۱۹۱۴/م/۱۱۷۹-۱۲۹۳ش دو برابر شده است یعنی از ۱۰ درصد به ۲۵ درصد کل جمعیت رسیده است، در حالی که درصد جمعیت ایلی به کل جمعیت کاهش یافته و شاید از ۵۰ درصد در سال ۱۸۰۰/م/۱۱۷۹ش به ۳۳ درصد در سال ۱۸۵۰/م/۱۲۲۹ش و ۲۵ درصد در ۱۹۱۴/م/۱۲۹۳ش رسیده است. به نظر می‌رسد بخش کشاورزی یکجانشین طی این مدت ثابت مانده است. در بخش‌های بعدی بحث، دلایل این دگرگونی‌ها و تعداد مطلق افراد هر بخش را ارائه خواهیم کرد.

* Gilbar

** Hamby Gilbar

*** Cipola

بخش کشاورزی

بد نیست، به اختصار به بررسی نوسان‌های محصول‌های عمده زراعی به عنوان شاخص رشد تدریجی کشاورزی صادراتی و مزایا و معایب فرایند «تجاری کردن کشاورزی» پردازیم. عمده‌ترین محصول معیشتی از زمان صفویه تا زمان مورد بحث ما گندم و سایر غلات بود. تولید داخلی در نیمه سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) تمامی نیازهای غذایی جمعیت کشور را تأمین می‌کرد و در سال ۱۸۵۸ م/۱۲۳۷ ش گندم و جو جزو دومین کالای بزرگ صادراتی کشاورزی بودند و ده درصد کل صادرات ایران را تشکیل می‌دادند. بین سال‌های ۱۸۶۹ م/۱۲۴۸ ش و ۱۸۹۴ م/۱۲۷۳ ش حجم گندم صادراتی ایران از خلیج فارس ۸ برابر شد اما قیمت آن طی همین مدت ۷ برابر کاهش یافت. صادرات بیش از حد گندم به خاطر کاهش شدید قیمت موجب کاسته شدن میزان خودکفایی ایران به این محصول اساسی در اوایل دهه ۱۹۰۰ م/۱۲۸۰ ش شد و بعد از آن واردات آرد گندم از صادرات گندم پیشی گرفت. (۳۴)

در این الگوی رونق و رکود، در فرآورده‌های دیگر نیز نوسان‌هایی به چشم می‌خورد. ابریشم خام، عمده‌ترین کالای صادراتی ایران در ۱۸۵۰ م/۱۲۳۰ ش، ۳۱ تا ۳۸ درصد کل صادرات کشور را تشکیل می‌داد. تولید محصول در سال ۱۸۶۴ م/۱۲۴۳ ش به اوج یعنی برابر ۱/۴ میلیون لیره استرلینگ رسید. بیماری کرم ابریشمی که از اروپا به ایران سرایت کرد، موجب شد که از آن پس اُفت چشمگیری در میزان محصول پدید آید و با توجه به سقوط قیمت ابریشم خام در بازار جهانی به اندازه ۴۰۰ درصد، ارزش کل فرآورده در سال ۱۹۰۲ م/۱۲۸۱ ش به ۲۵۶۰۰۰ پوند استرلینگ کاهش یافت. (۳۵) مقارن همان ایام تولید محصول ابریشم در شمال با اُفت شدید همراه شد و در عوض بر میزان صادرات تریاک از جنوب افزوده گردید. در دهه ۱۸۸۰ م/۱۲۶۰ ش تریاک نخستین محصول صادراتی ایران شد یعنی ۲۵ درصد صادرات کشور به ارزش ۶۰۰ تا ۸۰۰ هزار پوند استرلینگ را شامل می‌شد. با توجه به نبود هر نوع کنترل بر عرضه تریاک رقیبانی نظیر بنگال، ژاپن یا بازارهای چین، آفریقای جنوبی و انگلستان، صادرات ایران بعد از سال ۱۹۰۰ م/۱۲۸۰ ش دچار اُفت و خیزهای شدیدی گردید، روندی که بر اثر خشکسالی، محصول بیش از حد، تقلب و تعرفه‌های نامساعد تشدید می‌شد. مک‌دانیل

می نویسد «وضع دهقانان تریاک‌کار بهتر از دهقانان گندم‌کار بود» و گیلبار معتقد است همه طبقه‌ها - از کارگر کشاورزی و برزگر سهم‌بر تا دهقانان خرده‌پا، زمین‌دار بزرگ و بازرگان - درگیر این محصول بودند و از این رهگذر سود می‌بردند اما البته سهم عظیم سود سرشار عاید بازرگان می‌شد در حالی که دهقانان تریاک‌کار که از این طریق گذران می‌کردند روز به روز بیشتر به مدار اقتصاد پولی کشیده می‌شدند، این امر آنان را هرچه بیشتر به چنگ نزول‌خواران، زمین‌داران و مأموران مالیاتی گرفتار می‌کرد. (۳۶) افزایش شدید قیمت‌ها و قحطی و خشکسالی - که از میزان محصول گندم تولید شده می‌کاست - و نیز اعتیاد فزاینده مردم روستاها و شهرهای ایران به تریاک از عوامل کلی دیگری بودند که جمعیت موجود کشور را تهدید می‌کرد. (۳۷) این امر در مورد محصولات پولی دیگر نظیر پنبه، برنج، خشکبار که عمدتاً و در حجم زیاد به روسیه صادر می‌شد نیز مصداق دارد. زمین‌داران، بازرگانان و دلان روسی به زبان دهقانان ایرانی به سود سرشاری دست می‌یافتند. در حالی که در همان زمان از میزان عرضه محصولات غذایی به بازارهای محلی کاسته می‌شد. (۳۸)

کل این فرآورده‌ها، یعنی جمع تولید ناخالص داخلی کشاورزی در سال ۱۸۶۰م/۱۲۳۹ش به ۱۹ تا ۲۰ میلیون پوند استرلینگ می‌رسیده است. (۳۹) گیلبار نتیجه می‌گیرد که در تمامی سال‌های ۱۸۶۵-۱۹۰۶م/۱۲۴۴-۱۲۸۵ش «رشد نسبتاً سریعی در بخش کشاورزی ایجاد شده ... و در تولیدات سرانه کشاورزی افزایش اساسی واقعی پدید آمده است.» (۴۰) اما مسأله به‌همین سادگی نیست. دو ضربه عمده بر اقتصاد کشور طی همین دوره وارد شد، یکی کاهش شدید تولید ابریشم در ۱۸۶۴م/۱۲۴۳ش و دیگری خشکسالی و قحطی بزرگ سال‌های ۱۸۶۹-۱۸۷۲م. رشد سریع جمعیت در فاصله سال‌های ۱۸۷۰-۱۹۱۴م/۱۲۴۹-۱۲۹۳ش تردیدهایی را در مورد هر نوع بهبود از نظر درآمد سرانه واقعی به‌وجود می‌آورد. طی دهه ۱۸۷۰م/۱۲۵۰ش تا ۱۹۰۰م/۱۲۸۰ش نیز یک دگرگونی و جابه‌جایی در محصولات پولی صادراتی پدید آمد و به‌گفته نوشیروانی، در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۱۰م/۱۲۷۹-۱۲۸۹ش «دیگر نمی‌توانیم کشاورزی ایران را کشاورزی معیشتی قلمداد کنیم. در این زمان کشاورزی به‌خوبی در اقتصاد کشور ادغام شده و روابط بازرگانی گسترش چشمگیری پیدا کرده بود.» (۴۱) اما یادآوری می‌کند که «بسیاری از ویژگی‌های کشاورزی معیشتی باقی مانده بود» و عیسوی

می‌گوید: کشاورزی پولی [قابل فروش] در مقایسه با سایر نقاط خاور میانه در ایران اشاعه چندانی نیافته بود. اما جنبه کاملاً منفی قضیه به مراتب از گسترش و شیوع آن مهمتر بود. یکی از محصولات کشاورزی که هم‌اکنون مورد بررسی مان قرار گرفت ابریشم و کاهش تولید آن بود، فرآورده‌ای که اقتصاد کشور در نیمه سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) کاملاً به آن وابستگی داشت. تریاک که جای این محصول را گرفته بود در ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش دچار رکود شد. (اما بعدها مجدداً رونق گرفت)؛ پنبه بیش از آنکه نفعی عاید دهقانان سازد، به سود زمین‌داران، بازرگانان و روس‌ها بود؛ و صادرات برنج به بهای مصرف داخلی رشد کرد. با مقبول‌تر شدن محصولات پولی کشاورزی، گندم دچار افت تولید شد به طوری که در سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش واردات گندم بر صادرات آن می‌چربید و در مورد خودکفایی کشاورزی معیشتی تردیدهایی به وجود آورد. در بهره‌وری یا فن اقتصاد معیشتی پیشرفت اساسی چندانی پدید نیامد و نظام زهکشی و آبیاری که حساس‌ترین زیربنای کشاورزی بود دستخوش نابسامانی گردید. روی آوردن دهقانان به محصولات پولی، آن هم در اقتصادی که تولید مواد غذایی مازاد چندانی نداشت، در دوره‌های خشکسالی مشکلات بیشتری برای مردم به وجود آورد. سیف در اقتصاد ایران یک الگوی «عدم تعادل ثابت» را تشخیص می‌دهد: «بار آوردن آن همه محصول پولی، کشور را در معرض قحطی قرار داد، در میزان فرآورده‌های صادراتی کاهش‌نمایی به وجود آورد؛ روی آوردن بعدی به محصولات معیشتی موجب کاهش قیمت‌ها و توجه مجدد به محصولات پولی و یک چشم‌انداز قحطی دیگر گردید. قحطی و حشتناک سال‌های ۱۸۶۹-۱۸۷۲م/۱۲۴۸-۱۲۵۱ش با روی آوردن دهقانان به محصولات پولی در دهه ۱۸۷۰م/۱۲۵۰ش دنبال شد، بار دیگر بوشهر با کمبود مواد غذایی روبه‌رو گردید (۱۸۸۷م/۱۲۶۶ش)، روی آوردن مجدد به محصولات پولی و کاهش مجدد محصول پنبه در منطقه خلیج فارس در سال‌های ۱۸۹۳-۱۸۹۴م/۱۲۷۲-۱۲۷۳ش به دنبال آمد.^(۴۲) نتیجه اینکه محصولات کشاورزی معیشتی و پولی - هر دو - محدودیت‌هایی داشتند و هر یک دیگری را محدود می‌کرد. ادغام اقتصاد ایران در بازارهای جهانی، آمیزه‌ای از نتایج مثبت و منفی را برای کل اقتصاد و برای طبقه‌های گوناگون دست‌اندرکار در بخش کشاورزی به دنبال آورد.

نظام زمین‌داری که توجه روزافزونی به محصولات پولی نشان می‌داد در این دوره

دستخوش دگرگونی‌های عمیقی شد. اگرچه انواع اساسی زمین‌داری - املاک دولتی، تیول‌داری، مالکیت خصوصی، مالکیت وقفی و مالکیت دهقانان خرده‌پا - تغییر چندانی نکرد اما درصد زمینی که هر بخش کنترل می‌نمود تغییر یافت. قاجاریه در آغاز به واگذاری حق درآمد زمین‌های سلطنتی به مقام‌ها، نورچشمی‌ها و سران نظامی ادامه دادند. ایست‌ویک* برآورد کرده است که در سال ۱۸۶۱م/ ۱۲۴۰ش در ایران میزان این نوع زمین‌ها از $\frac{1}{3}$ به نصف افزایش یافت. لمبتون تأیید می‌کند که در نیمه سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) هنوز مساحت اراضی دولتی و سلطنتی زیاد بود «اما عمدتاً این نظام در معرض فساد بود و درآمد چندانی عاید نمی‌کرد»^(۴۳) سایر شکل‌های تصدی زمین و از جمله میزان معینی از زمین‌های دهقانان خرده‌پا و بخش عمده املاک موقوفه در سرتاسر دوران قاجاریه به همان حالت باقی ماندند.

بارزترین تحول، گسترش میزان املاک خصوصی بود. به نوشته مینورسکی: «تیول غالباً به ملک خصوصی تیولدار تبدیل می‌شد»^(۴۴) پاولوویچ در سال ۱۹۱۰م/ ۱۲۸۹ش چنین اظهارنظر می‌کند که زمانی بعد از ۱۸۵۰م/ ۱۲۲۹ش و به‌طور قطع در ۱۸۸۰م/ ۱۲۵۹ش مالکیت املاک سلطنتی و موقوفه با آهنگی فزاینده به بازرگانان، روحانیان و مقام‌های دولتی منتقل گردید.^(۴۵) حاصل این نوع تملک‌های تا حدی مبهم پیدایش و رشد طبقه جدید و باثبات‌تر ملک‌دارانی شد که املاک‌شان نه تنها خصوصی بلکه بسیار پهناور بود.^(۴۶) دیوانیان، مقام‌های سرشناس شهری، والیان و حکام و رؤسای قبیله‌ها و ایلات، همه و همه به مالکیت‌های بزرگ از نوع یاد شده دست پیدا کردند. سرآغاز این نوع مالکیت‌های خصوصی، تیولداری بود تیولی که شاه یا دولت در تئوری حق بازپس گرفتن آن را داشت. دومین عنصر عمده طبقه زمین‌دار جدید را بازرگانان شهری تشکیل می‌دادند. اینان سرمایه‌ها را به خرید املاک زراعی اختصاص می‌دادند و روند مذکور بعد از دهه ۱۸۷۰م/ ۱۲۵۰ش و به دنبال رونق صادرات محصولات کشاورزی و فروش املاک سلطنتی تشدید گردید. بازرگانان علاوه بر این، به دنبال وام‌هایی که به مقام‌های دولتی، حکام ایالت‌ها و سایر افراد سرشناس و نیازمند به پول نقد می‌دادند، املاک آنها را رهن می‌کردند و به تدریج این املاک به تملک آنان درمی‌آمد. بزرگترین ملاکان که روستاهای متعددی را در تملک داشتند، در شهرها

* Eastwick

زندگی می‌کردند، مالک غایب محسوب می‌شدند و مباشرانی برای هر ملک یا روستا تعیین می‌نمودند. مالکان بزرگ با در اختیار گرفتن تعدادی تفنگچی بر قدرت، اعتبار و گاه بر میزان املاک موجود خویش می‌افزودند. (۴۷)

در روند سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش)، زمین بیش از هر زمان دیگر سرچشمه ارزشمند اعتبار و ثروت تلقی شد. شاید بتوان علت این امر را آمیزه‌ای از سیاست مالیاتی دولت و ادغام هرچه بیشتر اقتصاد ایران در بازارهای جهانی دانست چون نیاز طبقه‌های بالا و بالای متوسط به منابع درآمد روز به روز بیشتر می‌شد و زمین به عنوان بهترین منبع تولیدکننده محصولات پولی برای صادرات بود. زمین‌داران جدید - اعم از آنان که بازرگان بودند یا آنها که منشأ دیوانی یا ایلی داشتند - از قدرت سیاسی - اقتصادی چشمگیری برخوردار بودند. لمبتون در این باره می‌نویسد: «طبقه زمین‌دار و از جمله ایلیخان‌ها و رؤسای قبایل، در سرتاسر دوره قاجاریه، قدرتمندترین عنصر کشور بودند.» (۴۸) از سوی دیگر منشأ قومی و قطعی* آنان به خاطر تنوعی که داشت وحدتی را که این قدرت طبقاتی می‌تواند ایجاد کند تحت الشعاع قرار می‌داد.

سهم‌بری [تسهیم محصول] شیوه معمولی تقسیم فرآورده‌های کشاورزی میان دهقانان و مالک بود. گیلبار می‌گوید: مالک $\frac{۱}{۳}$ تا نیمی از محصول را می‌برد، بر طبق برآورد پاولوویچ در ۱۹۱۰م/۱۲۸۹ش بهره مالکانه ۱۰ درصد کل محصول بود اما اگر مالک، بذر، گاو و گاوآهن نیز در اختیار رعیت می‌گذاشت سهم او تا ۸۵ درصد می‌رسید. (۴۹) در مورد محصولات پولی که از جنبه صادراتی بسیار مهم بودند، بهره مالکانه در پایان سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) عمدتاً نقدی شده بود. البته تبدیل بهره جنسی به بهره نقدی یک سرآغاز و نقطه عزیمت تند محسوب نمی‌شد، چون باز هم سهم مالک را محاسبه و به پول نقد تبدیل می‌کردند. اما همان‌گونه که تجاری شدن کشاورزی با تولید محصولات صادراتی رواج یافت (پدیده‌ای که در مورد فرآورده‌های باغداری در مجاورت شهرها از پیش نیز متداول بود) گرایش به پرداخت بهره مالکانه نقدی به صورت مقطوع زیادت‌تر شد. مالکان از این نوع بهره خوش‌شان می‌آمد زیرا می‌توانستند سهم رعیت را نقدی بپردازند و بعد کل محصول را با سود سرشار بفروشند و با این کار بر میزان سهم خود بیفزایند. این روند دهقان را هرچه بیشتر در معرض

نوسان‌های اقتصاد پولی قرار می‌داد و بر وابستگی اش به زمین دار و نزول خوار می‌افزود. عمق این گذار جینی به روابط بازار سرمایه‌داری را به سختی می‌توان تعیین کرد، اما آنچه مسلم است تا اواخر عهد قاجاریه تقسیم محصول شکل عمده مناسبات مالک و زارع را تشکیل می‌داده است. هرچند رشد صادرات کشاورزی قاعدتاً توجه را هرچه بیشتر به تولید محصولات پولی جلب می‌کرده است اما هنوز با مناسبات تولید سرمایه‌داری در مقیاس گسترده، فاصله زیادی وجود دارد. (۵۰)

شیوه تولید، الگوهای در حال تغییر تصدی زمین و رشد و افزایش سهم‌بری به منظور صادرات، در طول سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) موقعیت دهقانان را در سطحی بس محدود نگاه می‌داشت. هرچند مالکان قدرت خود را به زیان روستاییان افزایش دادند، اما چنین به نظر می‌رسد که فرایند کار عمدتاً در کنترل گروه‌های دهقانی یا تعاونی‌هایی به نام بئه باقی مانده بود. (۵۱) قدر مسلم آن است که نوعی قشربندی در درون و مابین روستاها وجود داشته است. روستاها از نظر مساحت، نزدیکی به بازار، حاصلخیزی خاک و سایر عوامل مساعد تولید با یکدیگر فرق داشته‌اند؛ در درون هر روستا نیز به رغم ماهیت برابری طلبانه بئه، انواع دهقانان به شرح زیر وجود داشته‌اند: دهقانان مرفهی که زمینی بیش از نیاز معیشتی در تصرف داشته‌اند، سهم‌برانی که درآمدشان در حد معیشت یا پایین‌تر از آن بوده؛ خوش‌نشینانی که کار ثابت دائمی یا فصلی و مزدکاری داشته‌اند؛ و سرانجام اکثریت دهقانانی که دارای حق بئه و زمینی به اندازه تأمین معیشت بوده‌اند. نه تنها ارباب زمین‌دار، بلکه دهقان مالک خرده‌پا نیز کارگران بدون زمین را اجیر می‌کردند، وضعیت این قبیل مزدبگیران در مکان‌ها و زمان‌های مختلف دوره قاجاری به شیوه مناسبی مستند شده است. (۵۲)

وضع زنان کلاً فرق می‌کرد. به گزارش پاولوویچ در سال ۱۹۱۰م/۱۲۸۹ش، ارباب حق داشته دختران رعیت را به عقد دائم یا موقت خود درآورد، فقه شیعه نیز این زناشویی را به شرط رضایت، درست می‌دانسته و صحه می‌گذاشته است. (۵۳) به رغم این عمل نادرست که شیوع آن را به درستی نمی‌توان معلوم کرد زنان روستا از لحاظ جنسیت خود، در مقایسه با زنان حجاب‌دار شهری محدودیت‌های کمتری داشته‌اند. فریزر می‌نویسد: «زنان و دختران دهقانان ایرانی درست همانند زنان و دختران دهقانان

اروپایی به فعالیت‌های خاص خود می‌پردازند.»^(۵۴) گیلبار می‌نویسد: به تدریج که فعالیت‌های پیشه‌وری و صناعی در طول سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) کاهش یافت، زنان نیز صنعت خانگی را رها کردند و «دوشادوش مردان در مزرعه به کار پرداختند.»^(۵۵) در مجموع، تولید پیشه‌وری و صنایع دستی، که زن و مرد هر دو به آنها می‌پرداختند، در حد زیادی باقیمانده و ادامه یافته است. این نکته نه تنها در مورد پارچه‌بافی دستی و کفش دست‌دوز صادق است بلکه به خصوص درباره فرش مصداق دارد. فرش برای مصرف خانگی و بازار محلی بافته می‌شد و به تدریج به یک صنعت دستی شکوفا در اواخر سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) تبدیل گردید و بخش عمده این فرآورده در روستاها تولید می‌شد.^(۵۶)

بحث و جدل زیادی بین صاحب‌نظران در این باره در جریان است که آیا در روند سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) سطح زندگی دهقان ایرانی بهبود یافته یا بدتر شده است. نوشیروانی و به خصوص گیلبار می‌گویند با تجاری شدن کشاورزی و گسترش دادوستد، الگوی مصرفی زندگی دهقانان بهبود یافت، اما کدی و سیف به پیروی از لمبتون، عیسوی و اولسون می‌گویند برعکس، وضع زندگی دهقانان در این دوره به وخامت بیشتری گراییده است. پس برای کسب واقعیت ناچاریم ضمن بازبینی نمونه‌های گویا از برداشت شاه‌دان عینی که به شیوه وقایع‌نگاری روزانه بوده است، مطالب را از صافی عبور دهیم و غربال کنیم.^(۵۷) جان مالکوم که سطح زندگی در دهه نخست سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) را ارزیابی کرده می‌نویسد «در میان سایر طبقه‌ها (و از جمله دهقانان) معدودی ثروتمندند اما نیازمند واقعی هم در بین آنها به ندرت یافت می‌شود.»^(۵۸) فریزر که در دهه ۱۸۲۰ م/ ۱۲۰۰ ش به نگارش در این باره پرداخته نظرات مختلط خود را به گونه‌ای بیان می‌کند که انسان به یاد شاردن در ۱۵۰ سال قبل از آن می‌افتد:

زارعان ... همان کسانی هستند که بیش از دیگران بار سنگین ستم فرمانروایان را تحمل می‌کنند. با وجود این، خانه‌هایشان آراسته و تمیز است، اغلب کُماج، ماست و پنیر و میوه در آنجا یافت می‌شود. گاه نیز از گوشت در تهیه آبگوشت و سایر غذاها استفاده می‌کنند. زنان، فرزندان و خود آنها به قدر کافی لباس - ولو

خشن - می پوشند. اگر مهمانی سرزده وارد شود اغلب می توانند از او در یک اتاق مهمانخانه و مفروش پذیرایی کنند. مزدهای بالا نشانه زیاد بودن سود کشاورزی اند؛ غذا ارزان است و با اطمینان می توان گفت به رغم ددمنشی ها و شکنجه هایی [!] که اعمال می شود، باز دهقان سهم قابل توجهی از محصول را برای خود نگاه می دارد. (۵۹)

سطح زندگی دهقانان هر چه بوده، باید گفت، این یک برآورد مساعد و مطلوب است. ایست و یک در مورد دهقانان مازندران در ۱۸۶۱م/ ۱۲۴۰ش می نویسد از نظر پوشاک، مسکن و غذا وضع نامطلوبی داشتند: دیوارهای لخت و گلی کلبه ها، پوشاک محقرانه و چهره لاغر مردم نشانه های محرومیت و فلاکت شان بود. (۶۰) جورج جنر* از سفارت بریتانیا در سال ۱۸۷۰م/ ۱۲۴۹ش در مورد رژیم غذایی گزارش داد در دوره هایی که هیچ چیز کمیاب نیست: «رژیم غذایی زمستانی ... تقریباً برای همگان شامل نان، برنج، پنیر نامرغوب، مقادیر زیاد چای است... و رژیم غذایی تابستانی شامل نان و صیفی جات، هندوانه، خیار، بادمجان و انواع کدوهای خوراکی است.» (۶۱) از گوشت، تخم مرغ، یا شیر سخنی به میان نیامده است. در سال ۱۸۷۸م/ ۱۲۵۷ش کنسول بریتانیا در رشت متوجه شد که دهقانان محلی سالانه کمتر از ۹ تا ۱۰ پوند استرلینگ عایدی ندارند (در هند درآمد سالانه دهقانان دو پوند بود)؛ برنج می خورند «و گوشت به فراوانی یافت می شود.» (۶۲) در دو برداشتی که در دهه ۱۸۹۰م/ ۱۲۷۰ش به عمل آمده ارقام ضد و نقیضی ارائه گردیده است. لاسلز** کنسول بریتانیا که در سال های ۱۸۹۲-۱۸۹۳م/ ۱۲۷۱-۱۲۷۲ش در صفحات جنوب سیر و سیاحت می کرده وضعیت فارس را «کاملاً غیر قابل توصیف» ذکر می کند. «مردم می گویند هرگز به یاد ندارند با آنها بدین پایه بدرفتاری شده باشد و تا این اندازه بر اثر ستم پامال شده باشند.» (۶۳) اما تامس گوردون*** در ۱۸۹۶م/ ۱۲۷۵ش نوشت «در طول سفرم به ایران دریافتیم که در مجموع، خانه های روستایی بسیار آسوده و عالی اند، ظاهر و نمای بی قواره و فقیرانه خانه ها این عقیده را به ذهن بیننده القا می کند که درون خانه نیز باید اثاثه محقر و

*. George Jener

**. Lasselles

***. Thomas Gordon

فقیرانه‌ای داشته باشد اما چنین نیست اتاق‌ها به رغم ظاهرشان با فرش‌های زیبایی مفروش و تزیین شده‌اند.»^(۶۴) می‌بینیم که آراء در این باره ضد و نقیض‌اند، گزارش‌های موافق دربارهٔ آغاز سده‌های نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) و بیستم (۱۳۷۹ تا ۱۴۷۹ ش) با مجموعهٔ پیچیده‌ای از توصیف‌های مربوط به ستم و سرکوب همراه‌اند. البته این مشاهدات تا حدی بازتاب مناطق مختلف مورد بازدید و مقاطع زمانی (قحطی یا خشکسالی) و تا حدی انعکاس قشرها و موقعیت‌های متفاوت موجود در میان دهقانان در دورهٔ گذار مورد بحث می‌باشند. به اعتقاد گیلبار دهقانان مرفه آنهایی هستند که مالک زمین هستند یا بر روی زمین اربابی کار می‌کنند که در روستا حضور دارد و به وضع زندگی دهقانانش رسیدگی می‌کند اما این دو گروه دهقان در اقلیت محض بودند.^(۶۵) بحث گسترده و ریشه‌ای‌تر آن است که در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۰۰-۱۸۵۰ م/۱۱۷۹-۱۲۲۹ ش در وضعیت مشقت‌بار دهقانان تغییرات جزئی پدید آمد اما «از آن پس دگرگونی‌های مشخصی در سطح زندگی آنان پدیدار گردید. شاهد این نکته، مصرف فزایندهٔ «قند و شکر، چای، توتون و تنباکو و تریاک» و کالاهای صنعتی داخلی و خارجی خاصه پارچه توسط دهقانان است.»^(۶۶) نوشیروانی هم در مورد مصرف «فراتر از سطح حداقل غذا و پوشاک» همین حرف را می‌زند و مبنای گفته‌اش همان اقلام مصرفی و مشارکت دهقانان در اقتصاد پولی است و اینها را شاخصه‌های بالا رفتن سطح مادی زندگی قلمداد می‌کند.^(۶۷) کدی به درستی مصرف «اجناسی» نظیر قند و شکر، چای، توتون و تنباکو و تریاک را دلیل چندان محکمی برای اثبات بالا رفتن سطح تغذیه نمی‌داند.^(۶۸) از این گذشته، تجاری شدن کشاورزی به معنای تولید کمتر اقلام غذایی اساسی، بالا رفتن هرچه بیشتر بهرهٔ مالکانه و قیمت‌ها و افزایش میزان بدهی کشاورزان بوده است. در هنگامهٔ خشکسالی و قحطی، وجود قدری پول نقد و اندوختهٔ دهقانی کمکی به رفع مشکلات نمی‌کرد خاصه اگر مشکلات حمل و نقل و سفر را در ایران عصر قاجار در نظر داشته باشیم. گروه عظیم دهقانانی که به همراه طبقات پایین شهری در جستجوی کار به شهرهای روسیه مهاجرت کردند نشانهٔ دیگری از بحران عدم اشتغال در بخش روستایی است، دهقانان علاوه بر این به سایر روستاها، شهرها و مناطق نفتخیز جنوب نیز کوچ می‌کردند. برداشت مسافران و جهانگردان مغشوش‌تر از آن است که کدی می‌گوید اما

من با این جمع‌بندی او موافقم که در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) وضعیت زندگی به مراتب بدتر شده است.^(۶۹) عیسوی به این جمع‌بندی می‌رسد که «حتی در زمان‌های عادی توده‌های مردم ایران زندگی بسیار پایینی داشته‌اند.»^(۷۰) معیشت و گذران دهقانان که در نیمه نخست سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) بسی دشوار بود بعد از سال ۱۸۵۰م/۱۲۲۹ش به وخامت بیشتری می‌گراید و تا سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش یا ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش ادامه می‌یابد و همه اینها تا حد زیادی ناشی از تجاری شدن کشاورزی در پهنه گسترده‌تر وابستگی فزاینده ایران و موقعیت حاشیه‌ای آن در نظام جهانی است.

بخش شهری

گفته‌اند جمعیت شهرنشین ایران که تا سال‌های ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش حدود ۱۰-۱۴ درصد بود در سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش به ۲۰ تا ۲۵ درصد کل جمعیت بالغ شده است. یعنی جمعیت شهری که در سال ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش برابر ۵۰۰ تا ۸۰۰ هزار بوده در سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش به حدود ۲ تا ۲/۵ میلیون نفر رسیده است. به نظر می‌رسد تا سال ۱۸۶۸م/۱۲۴۷ش این رشد آهنگی کند داشته اما از آن پس شتاب گرفته است. رشد در هر شهر و منطقه حالت خاص خود را داشته و با ضرب آهنگ اقتصاد در حال دگرگونی، تناسب داشته است.

در دوره قاجاریه بازرگانان قدرتمندترین طبقه شهری بودند. آنان در خرید و فروش محصولات کشاورزی، صنایع دستی و فرآورده‌های ایللی در سراسر ایران و در بازارهای خارجی دست داشتند، بازرگانان ایرانی در ضمن جزو نخستین کسانی بودند که برای اولین بار تلاش در راه صنعتی کردن ایران را آغاز کردند. در فاصله سال‌های ۱۸۰۰-۱۹۱۴م/۱۱۷۹-۱۲۹۳ش دو گرایش بر وضعیت بزرگترین بازرگانان کشور حکمفرما بوده است: یکی رشد ثروت بعضی از بازرگانان و دیگری متنوع شدن فعالیت‌های جدید بازرگانی. بازرگانان از دهه ۱۸۷۰م/۱۲۵۰ش به ثروت زیادی دست یافتند که علت آن تا حد زیادی افزایش واردات اجناس خارجی و محصولات صادراتی

است. آترپت* در این باره می نویسد: «تا سال ۱۸۸۰م/۱۲۵۹ش چندتایی میلیونر و مالک ثروتمند وجود داشت اما در سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش تعداد این قبیل ثروتمندان به چند صد نفر می رسید.»^(۷۱) یکی دیگر از منابع ثروت در دهه های ۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش و ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش، علاوه بر خطر کردن، شکل گیری مجموعه شرکت های بانکداری و تجاری بزرگ بود که چند بازرگان عمده در یک شرکت گرد هم می آمدند. بعضی از این شرکت های بزرگ مثل شرکت تجاری فارس «سال های سال» با موفقیت کار کردند؛ اما عده ای نیز بر اثر کمبود سرمایه و در مواردی حیف و میل اموال شان با ناکامی روبه رو شدند.^(۷۲) در کنار مشتری معدود بازرگان عمده، تاجران متوسط و خرده پا و نزول خواران قرار داشتند و چون نمی توانستند قرار «ترتیبات خاصی» را با مقام های دولتی بگذارند بار عمده مالیات ها و عوارض راهداری بر دوش آنان بود. البته اکثریت این افراد ستون عمده بازار را تشکیل می دادند اما در پایین ترین سطح این گروه ها طوآفان، دوره گرد ها و دست فروش هایی بودند که بخشی از طبقه های حاشیه شهری و پایین شهری را تشکیل می دادند.^(۷۳)

به رغم موقعیت مستحکمی که تاجران در جامعه شهری داشتند، میان آنان با دولت و سرمایه داران خارجی در ایران تضاد بزرگی به وجود آمد. بازرگانان از نظر اقتصادی به اندازه سران ایل و زمین داران حاکم بر جامعه ثروت داشتند ولی از نظر سیاسی، در ردیف سایر قشرهای تابع و فرمانبردار جامعه شهری بودند.^(۷۴) البته معدودی از اینان می توانستند مستقیماً در بازارهای خارجی به رقابت پردازند و سودهای کلانی ببرند اما بقیه به صورت واسطه ها و حقوق بگیران شرکت های خارجی در می آمدند. در مواردی، از بازرگانان ایرانی به عنوان پادو دکان نام برده شده است. در اوایل قرن بیستم شرکت های خارجی تمامی بخش های صادراتی کلیدی به جز تریاک، خشکبار و گردو را در کنترل داشتند. سرازیر شدن سیل کالاهای خارجی به بازارهای ایران و تلاش های ناکام در ایجاد کارخانه های جدید، به بسیاری از بازاریان آسیب وارد آورد.^(۷۵) با این حساب تماس با غرب موجب سود سرشار معدودی از بازرگانان می شد که پیوندهایی با خارج برقرار کرده بودند و در نتیجه، شکاف میان اینان با تاجران خرده پا وسیع تر شد و خصومت شدید آنان را به حکومت قاجار به و قدرت های خارجی حاکم بر ایران برانگیخت.

فعالیت‌های تولیدی شهری باز هم در حیطه طبقه پرشماره صنعت‌گران و پیشه‌وران باقی ماند. در قلمرو بخش صنایع دستی، عمده‌ترین گرایش، انحطاط صنایع کارگاهی ایران در طول سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) بود. عیسوی با احتیاط از اینکه مبادا در مورد میزان این انحطاط به راه‌گرافه برود می‌نویسد این انحطاط دیرتر آغاز شد و روند آن به شدت سایر مناطق خاورمیانه نبود. (۷۶) با وجود این، اگر به تحلیل یکایک فرآورده‌ها و شهرها پردازیم متوجه می‌شویم که بافندگی، هم جنبه محوری خود را از دست داده و هم رو به انحطاط گذاشته است در حالی که در بعضی از شهرها پایگاه‌های جدید اقتصادی مثل فرش‌بافی و شال‌بافی (عمدتاً خارج از حوزه صنفی) ایجاد شده است. اغلب دست‌اندرکاران بخش بافندگی دستی شاهد انحطاط تدریجی و زوال نهایی این صنعت بودند. وقتی در حوالی سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۷۰ م/۱۲۳۹-۱۲۴۹ ش پارچه‌های کارخانه‌ای انگلیسی به بازارهای جنوب رسید تعداد دستگاه‌های بافندگی دستی شیراز از ۵۰۰ واحد در ۱۸۰۰ م/۱۱۷۹ ش به ۱۰ واحد در ۱۸۵۷ م/۱۲۳۶ ش تنزل کرد (که آنها هم پارچه‌های زیر و خشن می‌بافتند). (۷۷) شهرهایی مثل کاشان که طی نسل‌های متوالی عمده‌تاً به بافندگی پارچه‌های ابریشمی و نخی متکی بودند عمیقاً از این روند دچار آسیب شدند. فلاندن* که در سال ۱۸۴۰ م/۱۲۱۹ ش از کاشان دیدار کرده می‌نویسد: واردات مصنوعات انگلیسی، کارخانه‌های [کارگاه‌های] بزرگ کاشان را نابود کرده است. (۷۸) در اصفهان نیز کاهش تا حد شتاب‌زده‌ای در تولید صنایع دستی پدید آمد. در صنف حریربافان تعداد کارگاه‌ها از ۱۲۵۰ واحد در دهه ۱۸۲۰ م/۱۲۰۰ ش به ۴۸۶ واحد در دهه ۱۸۴۰ م/۱۲۲۰ ش، ۲۴۰ واحد در اوایل دهه ۱۸۵۰ م/۱۲۳۰ ش و ۱۲ واحد در اواخر دهه ۱۸۷۰ م/۱۲۵۰ ش رسید. کرژن* در دهه ۱۸۹۰ م/۱۲۷۰ ش می‌نویسد: اصفهان مصرف‌کننده «پارچه‌های نخی کارخانه‌ای که تقریباً همه آنها از منچستر و گلاسکو می‌آید» شده بود. (۷۹) سقوط صنعت بافندگی دستی به نوبه خود بر سایر اصناف وابسته نظیر رنگ‌رزان، حلاجان و کارگران بخش تمیز کردن پارچه‌ها تأثیر گذاشت و می‌توان گفت این مشاغل «عمده‌تاً از میان رفتند». با کمتر شدن دامنه زیربنای اقتصادی، تقاضا برای کلاه‌مالان، کفاشان و منبت‌کاران نیز کاهش یافت و صنعت‌گران و بازرگانان این کالاها شهر را ترک کردند. میرزا حسین وقایع‌نگار در ۱۸۷۷ م/۱۲۵۶ ش

* Flandin

** Curzon

شاهد بوده که «اغلب تراشکاران [خرّاطان] اصفهانی، در تهران مشغول کار شده‌اند» و نیمی از نزول خواران اصفهان در تهران، تبریز و سایر شهرها اقامت گزیده‌اند.^(۸۰) در همان حال که تعدادی از فعالیت‌ها به روال پیشین ادامه یافت. اکثر صنعت‌گران شهری ایران و خاصه بخش وسیعی از دست‌اندرکاران بافندگی نیمه نخست سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) بازارهای خود را از دست دادند و درآمدهای شان پایین آمد و به ناچار دست از کار کشیدند، در یک صنعت جدید یا کارخانه مشغول کار شدند، به روسیه مهاجرت کردند و یا جزو طبقه‌های حاشیه شهری درآمدند.

در واکنش به کاهش چشمگیر تولید پیشه‌وری، کارگاه‌های بزرگ کارخانه‌گونه‌ای ایجاد شد که هنوز حالت گذاری داشتند و در فرایند کار از مهارت صنعت‌گران و پیشه‌وران استفاده می‌کردند [و هنوز چندان ماشینی نشده بودند]. بعد از سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش واحدهایی با ۱۰ تا ۵۰ کارگر در صنایع چرم‌سازی، تهیه و بسته‌بندی حنا، تریاک، تنباکو، رنگ‌رزی، آجرسازی، صابون‌سازی، سفال‌گری و مانند اینها ایجاد گردید.^(۸۱) بالاترین فعالیت هنوز در صنایع قالی‌بافی بود که به بهترین وجه توانست با تأثیرگیری از غرب در سازمان تولید خود تغییراتی ایجاد نماید. تا سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) فرش‌بافی عمدتاً یک صنعت ایلی یا روستایی و به منظور مصرف داخلی بود (نوعی پس‌انداز خانوادگی برای روز مبادا به شمار می‌رفت). و یا، صنعتی شهری بود که بافندگان مرد در آن به تولید قالی برای مصرف نخبگان ایرانی مشغول بودند. وقتی به سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش می‌رسیم، شرکت‌های اروپایی و امریکایی بخش عمده بازار را در کنترل گرفته‌اند. دامنه نظام صنایع خانگی بر مبنای قراردادی، از روستاها به شهرها کشیده شده و برای بافندگان بیکار حریر و پارچه نخی ایجاد اشتغال کرده است. بعد از سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش کارگاه‌های بزرگ، کارگران را زیر یک سقف جمع می‌کرد؛ در تبریز ۱۵۰۰ کارگر در یک کارگاه کار می‌کردند. در نتیجه این تغییرها، صدور فرش افزایش یافت و تقاضای فرش از ۷۵۰۰۰ پوند استرلینگ در دهه ۱۸۷۰م/۱۲۵۰ش به یک میلیون پوند در ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش رسید. در آن هنگام فرش یک هشتم کل تجارت خارجی ایران و عمده‌ترین قلم صادراتی کشور را تشکیل می‌داد (البته اندکی بعد نفت به جای فرش در مقام اول قرار گرفت).^(۸۲) بنابه یک برآورد، در سال ۱۹۱۰م/۱۲۸۹ش تعداد ۶۵ هزار کارگر در صنایع فرش کار می‌کرده‌اند و هیچیک از تولیدات صنعتی یا

پیشه‌وری از این لحاظ به پای صنعت قالی بافی نمی‌رسیده است. شرایط کار که بد بود بیرحمانه شد. ساعات کار زیاد، مزد اندک و ناسالم بودن محیط کارگاه از ویژگی‌های صنعت فرش بود.^(۸۳)

در همین دوره تولید صنعتی به یاری تجهیزات ماشینی در ایران آغاز شد. بعد از تلاش‌های منفرد اولیه توسط حکومت یا افراد خصوصی، کارخانه‌های کوچک کاغذسازی، مینا، باروت‌سازی، قند، نخریسی، در دهه‌های ۱۸۵۰م/۱۲۳۰ش و ۱۸۶۰م/۱۲۴۰ش ایجاد شد. اما به‌زودی معلوم شد جز صنایع تسلیحاتی بقیه ضرر می‌دهند.^(۸۴) در دیدار گروهی از بازرگانان با شاه در سال ۱۸۹۳م/۱۲۷۲ش، امین‌الضرب به نبود صنعت در ایران و وابستگی کشور به صنایع غربی اشاره کرد: «ما در مورد کارخانه‌ها و صنایع چه کرده‌ایم که بگوییم کالاهای فرنگی را نمی‌خواهیم؟»^(۸۵) طی دو دهه بعد موج دیگری از کارخانه‌ها توسط بازرگانان داخلی یا سرمایه‌گذاران خارجی ایجاد شد و این بار مبارزه برای بقا نیز آغاز گردید.^(۸۶) در بخش کارخانه‌های متعلق به ایرانیان، حدود ۲۰ کارخانه ۵۲۴ کارگر را در صنایع بافندگی، کاغذ، شیشه، صابون، آجر، فواید عامه، فشنگ و نوشابه در استخدام داشتند. کارخانه ابریشم‌تابی امین‌الضرب سود خوبی داشت، کارخانه‌های تولید برق راه افتادند. اما اغلب اینها عمدتاً بر اثر رقابت مستقیم خارجی‌ان و ارزان‌تر بودن کالاهای وارداتی شکست خوردند. موانع دشوار و پرهزینه حمل و نقل تجهیزات و فرآورده‌های تمام شده، هزینه سوخت و کمبود منابع انرژی، نبود نفرات ماهر و ورزیده، کوچکی اندازه بازار داخلی و قصور یا ناتوانی دولت در حمایت از صنایع داخلی در برابر رقابت شدید خارجی، نیز همگی مزید بر علت می‌شدند. فهرست مشتریان بانک استقراضی روس در ۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش نشان می‌دهد که [در میان مشتریان] ۱۰۶۰ ایرانی در تجارت و امور مالی فعالیت می‌کرده و تنها ۹ نفر به کار صنعت مشغول بوده‌اند.^(۸۷)

چشمگیرترین موفقیت‌ها در کارخانه‌های جدید از آن خارجی‌ان بود. بزرگترین شرکت‌های «صنعتی» در ایران شرکت نفت انگلیس و ایران با ۷ تا ۸ هزار کارگر و شیلات دریای خزر متعلق به روس‌ها با ۴ تا ۵ هزار کارگر بودند. علاوه بر این، خارجی‌ان ۴۱ کارخانه جدید و کارگاه بزرگ ایجاد کردند که ۱۱۳۲ کارگر در آنها مشغول کار بودند.^(۸۸) کارخانه‌های پارچه‌بافی روس‌ها در مقایسه با کارخانه‌های ایرانی مجهزتر بودند و

از سوخت نفتی استفاده می‌کردند، روس‌ها انحصار پالایش نفت (با نفت خام باکو) را در اختیار گرفته بودند و بر صنایع جنگل‌داری و راه‌سازی شمال ایران سیطره داشتند.

آلمان‌ها نیز در صنایع آجرسازی، چوب‌بری، مهمات‌سازی، کارخانه فرش‌بافی و صنایع ساختمانی فعال بودند. در سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش اروپاییان بر تجارت خارجی ایران در بخش صنایع جدید تسلط داشتند، هر چند این بخش در مقایسه با بقیه اقتصاد کوچک به نظر می‌رسد.

جدول ۴-۳ به ما کمک می‌کند تا ترکیب طبقه کارگر ایران در مفهوم گسترده آن- و از جمله بخش‌های «سنتی» در حال تغییر نظیر فرش‌بافی و صنعت‌گران و نیز کارخانه‌های جدید و مجتمع‌های صنعتی و ساختمانی- را در دوره مورد بحث تا سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش بشناسیم. در جدول، تفوق صنایع سنتی به خوبی مشهود است یعنی از میان ۱۴۵ هزار کارگر، ۱۲۰ هزار نفر یا ۸۳ درصد، در بخش صنایع سنتی کار می‌کرده‌اند. تنها صنعت فرش نیمی از کل کارگران را جذب کرده و از این تعداد ۶۵۰۰۰ قالی‌باف، تنها معدودی در کارگاه‌های فرش‌بافی جدید کار می‌کرده و جزو طبقه کارگر شهری بوده‌اند. همچنین ۸ درصد کل کارگران در صنایع «جدید» کار می‌کرده‌اند، یعنی جمعاً ۱۰۸۵۰ نفر کارگر کارخانه بوده و بخش اعظم اینها نیز در صنایع نفت جنوب متعلق به انگلستان یا شیلات شمال متعلق به روس‌ها کار می‌کرده‌اند. تنها ۱۶۵۰ کارگر در کارخانه‌ها کار می‌کرده که تقریباً همه این کارخانه‌ها کوچک یا متوسط بوده و بین ۵ تا ۳۰ کارگر را در خود جای می‌داده و از این میان دو سوم در کارخانه‌های متعلق به خارجی‌ان و یک سوم (۵۲۴ نفر) در کارخانه‌های متعلق به ایرانیان مشغول کار بوده‌اند. در بخش «خدمات» ۱۲ هزار نفر اشتغال داشتند (۹ درصد کل نیروی کار) که ۵ هزار نفرشان خدمتکار بوده‌اند. تعداد قابل توجهی باربر و کارگر بندر بوده و یا در صنایع راهسازی عمدتاً شمال کشور فعالیت داشته‌اند. ۳۰۰ کارگر ایرانی به عنوان کارگر ماهر در صنعت چاپ مشغول کار بوده‌اند. از جدول به خوبی پیداست که طبقه کارگر صنعتی جدید ایران در زمان مورد بحث، یعنی در هنگام سلطه سرمایه خارجی بر بخش صنعت جدید، چقدر کوچک بوده است.

جدول ۳-۴، طبقه کارگر ایران در حوالی سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش

| بخش | تعداد کارگران |
|------------------------------|-------------------------|
| صنایع جدید | |
| صنعت نفت (ایران و انگلیس) | ۶۰۰۰ |
| شیلات (روسیه) | ۳۰۰۰ |
| کارخانه‌ها | ۱۶۵۰ |
| معادن | ۲۰۰ |
| جمع | ۱۰۸۵۰ |
| بخش خدمات | |
| مستخدمان | ۵۰۰۰ |
| باربران و کارگران بندر | ۴۰۰۰ |
| راه آهن و راهسازی | ۳۳۰۰ |
| چاپ | ۳۰۰ |
| کارگران صنعت برق | ۱۰۰ |
| جمع | ۱۲۷۰۰ |
| بخش صنایع دستی و سنتی | |
| قالی بافی | ۶۵۰۰۰ |
| بافندگی | ۲۰۰۰۰ |
| فلزکاری | ۲۰۰۰۰ |
| مصنوعات چرم | ۳۹۰۰ |
| سایر صنایع دستی | ۱۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ |
| جمع | ۱۱۸۹۰۰ تا ۱۲۳۹۰۰ |
| جمع کل | ۱۴۲۴۵۰ تا ۱۴۷۴۵۰ |

Floor, *Industrialization in Iran*, * 5 table 3, 29 table 10; Issawi, *EHI*, 261; Ashraf, *Mavane'-i Tarikhi*, 98 table 3; Floor, *Labour Unions* **, 43 table 3.

این طبقه کارگر اولیه خاستگاه‌های متنوعی داشته است. بخش پیشه‌وری، قسمتی و شاید اکثریت نیروی کار ماهر اولیه را در اختیار صنایع جدید نهاده است. اکثریت کارگران، که افراد غیرورزیده بودند از دو منبع جذب صنایع جدید می‌شدند: یکی

** این کتاب با این مشخصات به فارسی ترجمه شده است: ویلم فلور، صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی ۱۹۲۵-۱۹۰۰، ترجمه ابوالقاسم سری. توس، تهران ۱۳۷۱.
** ترجمه فارسی.

تهیدستان و بیکاران شهری (و از جمله پیشه‌وران بیکار شده) و دیگری دهقانانی که در طلب کار به شهرها آمدند؛ اینان فقط کارگران کشاورزی فصلی نبودند بلکه عمده‌های ساختمانی و راهسازی را نیز شامل می‌شدند.^(۸۹) و سرانجام بخشی از طبقه کارگر ایران را کسانی تشکیل می‌دادند که برای اقامت و کار به روسیه مهاجرت می‌کردند. حکیمیان که مطالعات مفصلی در این زمینه دارد، برآورد کرده است که ۱۰۰ هزار ایرانی در سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش در روسیه اقامت داشته‌اند. این تعداد در ۱۹۱۳م/۱۲۹۲ش به ۴۵۰ تا ۵۰۰ هزار نفر می‌رسیده که همگی مقیم آن سرزمین بوده‌اند. حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر هم هر ساله برای کار به روسیه می‌رفته ولی اقامت دائم نداشته‌اند.^(۹۰) اغلب این قبیل مهاجران، در ایران کشاورزی می‌کرده‌اند اما پیشه‌وران بیکار شده، بازرگانان و کارگران غیرماهر نیز به آن کشور می‌رفته‌اند. اغلب مهاجران را ترک‌های آذری اهل آذربایجان تشکیل می‌داده‌اند. بعضی در روسیه به کار کشاورزی می‌پرداخته، عده‌ای در باکو و سایر مناطق به عنوان بنا، عمده ساختمانی، کارگر نفت و معدنچی به کار مشغول می‌شده‌اند. به رغم دشواری کار و مزد اندک، عده زیادی از این کارگران پول قابل ملاحظه‌ای برای خانواده‌هایشان در ایران می‌فرستادند.

در خود ایران هم شرایط کار چندان خوب نبود. فلور* ضمن بررسی شرایط کار در دوره مورد بحث به این نتیجه‌گیری می‌پردازد که در مجموع، «تصویر وضعیت کارگران در رابطه با ساعات کار، شرایط بهداشتی، دستمزدها و وضعیت اجتماعی، تصویر غم‌افزایی است». ده تا دوازده ساعت کار روزانه امری عادی بوده و گاه این میزان در روز به ۱۶ ساعت می‌رسید. از لحاظ ایمنی و بهداشت شغلی «شرایط عادی کار در صنایع ایران برای خردسالان و سالخورده‌گان، هر دو بسیار بد بود».^(۹۱) مزد کارگران یا مقطوع و ثابت بود و یا در ازای قطعات یا واحدهای کاری که انجام می‌دادند مزد می‌گرفتند. کارگران بافنده مرد، روزانه بین ۱/۵ تا ۳ قران، کارگران بافنده زن نیم تا یک قران و کودکان روزانه نیم قران دریافت می‌کردند. در بخش صنایع متعلق به خارجیان مزدها بالاتر بود، اما روس‌ها بین کارگران ایرانی و خارجی شیلات تفاوت قابل می‌شدند. بدین معنی که به کارگر ایرانی روزانه ۲ قران و به کارگر روسی ۵ قران پرداخت می‌کردند؛ در صنایع نفت جنوب نیز انگلیسی‌ها یک نظام چهاردرجه‌ای مزد را اجرا

*. Floor

می‌کردند: کارگران غیرماهر ایرانی، کارگران ماهر ایرانی، کارگران هندی و کارگران انگلیسی.^(۹۲) با این شرایط هر نوع تلاش در ایجاد اتحادیه‌های کارگری و رهبری اعتصاب در مواقع مساعد، مثل سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۹ م/۱۲۸۵-۱۲۸۸ ش، یعنی دوران انقلاب مشروطیت و جو ناآرام بعد از جنگ جهانی اول، با شکست روبه‌رو می‌شد. با در نظر گرفتن کنترلی که خارجیان بر بخش اعظم صنایع ایران اعمال می‌کردند می‌توان گفت طبقه کارگر ایران به رغم کوچکی‌اش در این دوره، قبل از طبقه سرمایه‌دار کشور شکل گرفت یا دست‌کم در ۱۹۱۴ م/۱۲۹۳ ش در مقایسه با طبقه سرمایه‌داران ایرانی پیشرفته‌تر بود. البته اکثریت اعضای طبقه کارگر (نخستین کارگران صنعت نفت، کارگران فصلی کشاورزی - صنعتی، مهاجرانی که مدام به روسیه می‌رفتند و در آنجا کار می‌کردند) پیوندهای خود را با بخش بزرگتر کشاورزی حفظ کرده بود و همین امر موجب شد که بسیاری از اعضای این طبقه - دست‌کم به صورت ذهنی - با دو شیوه تولید سر و کار داشته باشند و ضمن آنکه چنین وضعیتی می‌توانست روستاییان را به خط مبارزه بکشاند، برعکس نیز ممکن بود طبقه کارگر یا بخشی از آن را محافظه‌کار سازد.

علاوه بر اینها، در جامعه شهری گروه‌هایی زندگی می‌کردند که در سطح معیشت یا زیر این سطح قرار می‌گرفتند و از حداقل زندگی برخوردار بودند. عبدالله یف وضع زندگی اینان را این‌طور توصیف می‌کند: «بنابه شواهد فراوان بازمانده از جهانگردان و کسانی که به ایران مسافرت کرده‌اند، خیابان‌ها و بازارهای شهرهای ایران خاصه مراکز تجارتی بزرگ مملو از تهیدستان و بیکارانی است که آماده‌اند در ازای تکه نانی برای دیگران کار کنند»^(۹۳) از جمله زیرگروه‌های خاص جامعه شهری، دوره‌گردها، دست‌فروش‌ها و حملان را می‌توان نام برد. بعضی از کارگران روزمزد از جمله مقنی‌ها، سقّایان، باربران و مانند اینها را که مزد کم می‌گرفتند و گهگاه کاری برای‌شان پیدا می‌شد نیز می‌توان در گروه بالا جای داد. تعداد زیادی آدم بیکار از قبیل پیشه‌وران بیکار شده، کارگران سالخورده، مجروحان، بیماران و سایر افرادی که امید به پیدا کردن کار را از دست داده بودند، نیز در شهرها حضور داشتند. لوطی‌ها گروهی از شهرنشینان بودند که از میان طبقه‌های گوناگون شهری از جمله تهیدستان و حاشیه شهری‌ها برمی‌خاستند و دامنه فعالیت‌شان از دریافت صدقه تا رشوه از مردم و «حمایت» از همسایگان گسترش می‌یافت.^(۹۴) به گفته امانت، «طبقه‌های تهیدست» و «زنان تبریزی و حتی اصفهانی»

پارچه‌های بافت خارجی را به بهایی کمتر از پارچه ایرانی به فروش می‌رساندند. بار دیگر گفته‌های مالکوم در اوایل دهه ۱۸۰۰م/۱۸۰ش را به یاد بیاوریم: «در میان سایر طبقه‌ها (و از جمله دهقانان) معدودی ثروتمندند اما نیازمند واقعی نیز در بین آنها به ندرت یافت می‌شود.»^(۹۵) البته این ملاحظات بیشتر در مورد طبقه‌های کارگری پیشه‌وری و سایر قشرهای بالای جمعیت حاشیه‌ای مورد توصیف در بالا مصداق دارد و این احتمال هست که در طول سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) موقعیت گروه‌های پیشین هم بدتر شده باشد. کنسول بریتانیا در تبریز در سال ۱۸۹۷م/۱۲۷۶ش گزارش داد: «[طبقه‌های پایین] نیازمندی‌های معدودی دارند، تکه‌ای نان سنگک و مقداری پنیر آنها را کفایت می‌کند اما توان آنها در تأمین همین نیازهای اندک نیز روزبه‌روز کمتر می‌شود.»^(۹۶) اولسون نیز معتقد است دهقانان و تهیدستان شهری از وخامت اوضاع زندگی در دهه ۱۸۷۰م/۱۲۵۰ش و اوایل دهه ۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش سخت آسیب دیدند.^(۹۷)

دو گروه مهم دیگر در جامعه شهری وجود داشت: روحانیت و روشنفکران متجدد. روحانیت همچون گذشته از طریق وجوه شرعی که به رهبران مذهبی، حکام شرع، ملایان مکتب‌خانه و دفترداران و قباله‌نویس‌ها تعلق می‌گرفت زندگی را اداره می‌کرد. گاه نیز یک روحانی در رأس صنف قرار می‌گرفت. از سال ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش از مساحت املاک موقوفه کاسته شد اما باز هم املاک وقفی وجود داشت و درآمد آن به عده‌ای از مقام‌های روحانی می‌رسید. عده‌ای از روحانیان نیز جزو زمین‌داران بودند و بعضی از دولت مقرر می‌گرفتند. روحانیانی که به مقام علمی بالا می‌رسیدند سخت مورد احترام بودند و عنوان مجتهد به آنها اطلاق می‌گردید. اینان مستقل از دولت عمل می‌کردند. در سطوح پایین‌تر این رده روحانیت، انبوه عظیم طلبه‌ها و ملایانی بودند که مکتب و اعتبار چندانی نداشتند. فاصله‌ای که ثروت میان این دو قشر روحانیت ایجاد می‌کرد کم و بیش معادل فاصله‌ای [موقعیت اجتماعی] بود که مجتهد اعلم و مرجع را با آنهمه اعتبار و منزلت از ملایان و سادات معمولی و گاه عادی جدا می‌ساخت. بیات می‌نویسد: روحانیت یک طبقه یکدست و متحد نبود بلکه دسته‌بندی‌های داخلی، تعارض منافع و نگرش‌های متفاوت مذهبی، آنان را از هم جدا می‌ساخت.^(۹۸) تنها عاملی که می‌توانست موجب وحدت روحانیت گردد آگاهی روزافزون این طبقه

به انحطاط واقعی موقعیت و رفاه مادی اش در روند سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) بود. روحانیان متمول و متوسط املاک موقوفه را از دست دادند و بهتر آن دیدند که به دریافت حق‌العمری از قراردادهای معاملاتی بازار اکتفا کنند، روحانیان فقیرتر با افزایش قیمت مایحتاج زندگی و از دست دادن پایگاه اقتصادی شهری روبه‌رو شدند و سخت آسیب دیدند. آنان حکومت قاجار و قدرت‌های خارجی را مسئولان اصلی این نابسامانی‌ها می‌دانستند.

دوشادوش روحانیت، طبقه متوسط جدیدی در شهرهای ایران عصر قاجار پدید آمد و رشد کرد. روشنفکران نیز همچون روحانیان به خاطر نقشی که در شکل دادن به ایدئولوژی‌ها در ایران داشتند از اهمیت خاصی برخوردار بودند. پایگاه‌شان حداکثر همان ۵ درصد جمعیت باسواد شهری بود اما منبع آموزشی شان با منبع آموزشی روحانیت فرق می‌کرد. تعداد روشنفکران اندک بود. اینان ایرانیان تحصیل کرده در غرب یا در دارالفنون تازه تأسیس ایران بودند. دارالفنون سالانه ۲۵۰ محصل را جذب می‌کرد. مشغله روشنفکران، کار برای دولت - آموزگار، اداری، افسر ارتش، روزنامه‌نگار - و یا در بخش خصوصی - روزنامه‌نگاری و چاپ - بود. گاه در مواردی مرز میان روحانیت و روشنفکری مغشوش می‌شد چون بسیاری از افراد هر دو گروه در قلمروهای آموزشی شریک بودند و روشنفکران تحصیل کرده گاه به لباس روحانیت درمی‌آمدند.

و سرانجام وضعیت اقلیت‌ها و زنان ایرانی است که مرز طبقاتی را درمی‌نوردند. همه گروه‌ها تا حدی قانوناً و عملاً شهروندان درجه دوم محسوب می‌شدند. اقلیت‌های مسیحی ایرانی شامل ارمنیان و نسطوریان بودند که مالیات سنگینی بر آنان بسته می‌شد. بسیاری از مسیحیان شهری از آموزش خوبی برخوردار بودند و در مواردی در مدارس مبلغان مسیحی - که با نظارت خارجیان اداره می‌شد - درس می‌خواندند. ارمنیان در تجارت حضور فعال داشتند و غالباً در شرکت‌های خارجی استخدام می‌شدند اما اکثریت اعضای این جامعه زندگی طبقه کارگری داشتند و گاه برای کار به روسیه مهاجرت می‌کردند.^(۹۹) بر جامعه یهودیان ایران مالیات‌های سنگین‌تری بسته می‌شد و بنا به گزارش‌های آن زمان، یهودیان مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. کرز در ۱۲۶۹/۱۸۹۰ش نوشت: «جامعه یهودیان ایران در گرداب فقر و مهاجرت فرو رفته است ... اکثریت یهودیان ایرانی در دادوستد، جواهرسازی، تولید شراب و فروش

ترباک، مطربی، رقصندگی، سپوری، دوره گردی و سایر مشاغل بی اعتبار دست دارند. یهودیان به ندرت به موقعیت‌های برجسته تجاری دست می‌یابند.»^(۱۰۰) البته جامعه یهودیان، بازرگانان ثروتمند و دلالان متوسطی نیز در خود داشت و گاه افرادی از این جامعه نیز به مقام بالای ادبی دست می‌یافتند. «زرتشتیان ایران هم» مانند یهودیان، «از فقر و تبعیض شدید رنج می‌بردند... اغلب آنان از پرورش کرم ابریشم و حریربافی معیشت خود را تأمین می‌کنند.»^(۱۰۱)

زنان طبقه بالای شهری در مجموع، محدودترین افراد جامعه بودند که حجاب را شدیداً مراعات می‌کردند و خانه‌نشین بودند. زنان - یا مستخدمه‌های شان - بخش عمده روز را صرف تهیه غذا و سایر کارهای خانه می‌کردند. زنان طبقه کارگر محدودیت کمتری داشتند، فریزر می‌نویسد: «در خانواده‌های کارگر و روستایی تقریباً نشانی از حجاب نیست.»^(۱۰۲) اما رفاه مادی این زنان از زنان اروپایی هم طبقه خود یا زنان ایرانی طبقه‌های بالا به مراتب بدتر بود. زنان شهری گاه از مزایای تحصیل و خواندن و نوشتن برخوردار می‌شدند، مراسم مذهبی را در حضور روحانی زن انجام می‌دادند و در مواردی بلوای نان در شهرها را رهبری می‌کردند. با همه اینها به خاطر نهاد چندزنی، صیغه و قوانین طلاق، شهروندان درجه دوم محسوب می‌شدند. شیان* می‌گوید: زنان در کل، حتی با ملاحظه معیارهای اسلامی تحت ستم بودند. او در سال ۱۹۲۶م/۱۳۰۵ش نوشت: «موقعیت زنان در این کشور از تقریباً تمامی سرزمین‌های اسلامی پایین‌تر است: شکاف عظیمی میان زن قاهره‌ای و استانبولی با زن تهرانی - حتی اگر در بالاترین موقعیت باشد - وجود دارد.»^(۱۰۳)

یک سؤال کلیدی مطرح می‌شود: چگونه گرایش‌های غیردینی در اقتصاد ایران بر سطح زندگی جمعیت شهری تأثیر نهاد؟ با توجه به آمار و ارقام مربوط به افزایش نسبی قیمت‌ها و دستمزدها - ولو در حد اندک - می‌توان گفت در اوایل قرن بیستم جامعه ایرانی با مشکلات بیشتری روبه‌رو بوده است. قیمت مواد غذایی در سال‌های ۱۸۸۰-۱۹۰۰م/۱۲۵۹-۱۲۷۹ش در تهران ۵/۵ درصد بالا رفت (هرچند در سال ۱۹۰۸م/۱۲۸۷ش قیمت‌های مزبور بار دیگر کاهش یافت)، این روند در رشت و تبریز نیز تکرار شد. در شهرهایی که به بازارهای تجارت بین‌المللی نزدیک نبودند قیمت‌ها یا

* Vincent Sheean

افزایش نیافت یا میزان افزایش چندان زیاد نبود.^(۱۰۴) افزایش بیش از اندازه حجم پول و کاهش ارزش سکه‌های در گردش مسی موجب شد پول عمده مورد استفاده پیشه‌وران، کارگران و تهیدستان شهری روزبه‌روز کم‌ارزش‌تر شود. رابینو* در ۱۸۹۱م/۱۲۷۰ش نوشت «از آنجا که این سکه تمامی دار و ندار فقرا را تشکیل می‌دهد، می‌توان تصور کرد که از رهگذر سوء اداره ضرابخانه چه لطمه‌ای به مردم وارد می‌آید.»^(۱۰۵) بنا به شواهد موجود در فاصله سال‌های دهه ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش تا ۱۹۱۰م/۱۲۹۰ش مزدها به میزان ۵۰ تا ۱۰۰ درصد اضافه شدند اما این افزایش از درصد میزان تورم کمتر بود. شواهد مربوط به شهر مشهد نشان می‌دهد که [اضافه] دستمزد کارگران ناماهر و قالی‌باف از میزان تورم کمتر بود. اجرت بنایان ورزیده و آهنگران تقریباً پایه‌بای تورم پیش می‌رفت. سیف می‌گوید: بیکاری در شهرها و بیکار شدن پیشه‌وران و صنعت‌گران شهری موجب کاهش مزدها شد و از آن طرف روی آوردن بخش کشاورزی به تولید فرآورده‌های زراعی پولی قیمت مواد غذایی را بالا برد. حاصل کار، کاهش فزاینده توان شهرنشینان در خرید مواد غذایی بود. عیسوی نیز هرچند اعتراف می‌کند که «جمع‌بندی کلی تقریباً غیرممکن است» اما بر آن است که سطح زندگی صنعت‌گران تا حدی پایین آمد ولی افزایش مزد کارگران ناماهر نیز پایه‌بای افزایش قیمت‌ها پیش رفت.^(۱۰۶) آخرین آماری که ذکر می‌کنیم میانگین امید به زندگی است که در ایران سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش کمتر از ۳۰ سال بود. شاید بتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که در اوایل سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش)، یعنی دوره‌ای که به انقلاب مشروطیت انجامید، جمعیت شهری به‌طور اعم و صنعت‌گران، کارگران و تهیدستان شهری به‌طور اخص و با آهنگی فزاینده از کاهش نمایان مادی در سطح زندگی آسیب دیدند.

بخش ایلی و عشیره‌ای

اطلاعات جمعیتی در مورد ایلات عهد قاجار ناقص است آنچنان که نمی‌توان با اطمینان آنها را بازگو کرد. به نظر می‌رسد تا حدود سال ۱۸۷۰م/۱۲۴۹ش (زمان قحطی بزرگ) جمعیت ایلات افزایش می‌یافته و از آن پس در جریان سال‌های قحطی کاهش سریعی در آن پدید آمده و دوباره سیر صعودی متتها با آهنگی کندتر و تدریجی تا سال

* Robino

۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش ادامه یافته است. گیلبار با اشاره به قبایلی مثل گوکلان ترکمن می نویسد: اینها در دهه های ۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش و ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش به سرزمین های آسیای میانه در روسیه کوچ کردند و در سایر قبایل نیز گرایش به یکجانشینی [تخت قاپو شدن] پدید آمد.^(۱۰۷) اینکه چه درصدی از جمعیت، «ایلاتی» اند، به صورت سؤال آزار دهنده ای درآمده بود. در این باره نوعی اجماع وجود دارد که در دوره ۱۹۰۰-۱۹۱۴م/۱۲۷۹-۱۲۹۳ش حدود ۲۵ درصد جمعیت کشور را ایل نشینان تشکیل می داده اند اما در مورد سال آغاز دوره مورد بحث- یعنی ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش- برآوردها مختلف است و از ۲۵ تا ۵۰ درصد نوسان می کند رقم ۳۳ درصدی گیلبار برای نیمه های سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) محقق را با دشواری روبه رو می سازد. روند نزولی قابل تأمل تر است زیرا جابه جایی اقتصادی سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) احتمالاً درصد ایل نشینان شبانکاره را در طی قرن، بالا برده و برعکس، قحطی بزرگ و گرایش شبانکارگان به شهرنشینی و یکجانشینی، به احتمال زیاد موجب کاهش درصد این ایل نشینان به کل جمعیت شده است. در نقطه آغاز، درصد این جمعیت، در هر حال کمتر از ۵۰ درصد بوده است. منطق فرایند یکجانشینی در میان بعضی قبایل، ناشی از اعاده قدرت دولت مرکزی در اوایل سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) بود که بعدها نیز شیوع قحطی و چشم انداز بهتر پرداختن به کاشت محصولات پولی به آن روند کمک کرد. باز هم به یاد داشته باشیم که ترکیب کشاورزی و شبانکارگی از دیرباز راه بینابینی (و عمومی) زندگی بوده است.^(۱۰۸)

فرایند کار ابتدایی در میان اغلب ایل نشینان همان تولید شبانکارگی بود. مناطق پهناوری به صورت مراتع و چراگاه های ایلات «خاصه در فارس، بختیاری، خوزستان، مناطق مرزی خراسان، بخش هایی از آذربایجان و بلوچستان باقی ماند.»^(۱۰۹) (لمبتون در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) کوچکترین کاهشی در مساحت این مراتع مشاهده نکرده است). باز هم فرآورده های ایلی را همان فرآورده های شبانکارگی- گوشت، شیر، روغن، پشم گوسفند، کرک شتر، پوست و چرم، فرش و دام زنده- تشکیل می داد. پرورش دام بر اثر قحطی بزرگ سال های ۱۸۶۹-۱۸۷۲م/۱۲۴۸-۱۲۵۱ش، خاصه در جنوب کشور بشدت آسیب دید. بنا به برآوردی که در ۱۸۷۱م/۱۲۵۰ش توسط یک انگلیسی به عمل آمده، دو سوم دام های جنوب تلف شدند. در دهه های

۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش و ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش وضع اندکی بهبود یافت. ایلاتی‌ها با بازارها و بازرگانان محلی، منطقه‌ای و خارجی به مرادوه پرداختند. صنعت فرش به پشم نیاز داشت. بنابه گزارش مربوط به سال ۱۸۹۱م/۱۲۷۰ش از مشهد، بادیه‌نشینان، پشم را با پول نقد معامله می‌کردند و در فاصله سال‌های ۱۸۸۹م/۱۲۶۸ش تا ۱۹۰۶-۱۹۰۷م/۱۲۸۵-۱۲۸۶ش صادرات پشم ۱۵ برابر شد.^(۱۱۰) صادرات پوست گوسفند و چرم گاو و شتر نیز در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) با آهنگ فزاینده‌ای ادامه یافت و قالی‌های بافت عشایر که توسط بازرگانان خریداری می‌شد در بازار داخلی به فروش می‌رسید یا صادر می‌شد البته نفع عمده این معامله به جای آنکه عاید افراد ایل شود به جیب رئیس ایل و بازرگان عمده سرازیر می‌شد. بدین ترتیب شبانکارگان نیز به مدار بازارهای جهانی و کشوری کشیده شدند، هرچند تأثیری را که تماس با بازار بر زندگی دهقانان و پیشه‌وران باقی می‌گذاشت در زندگی ایل‌نشینان مشاهده نمی‌کنیم. شاید بدین علت که از این رهگذر سود چندانی عاید اینان نمی‌شد.

روابط اقتصادی ایلات با دولت از طریق مالیات و سربازگیری بود. گزارش‌های مختلف حکایت از آن دارند که مالیات ایل‌نشینان به صورت پولی پرداخت می‌شد یعنی به ازای هر دام زنده مبلغ ثابتی می‌پرداختند. در ازای هر شتر سه قران، در ازای هر گوسفند یا بز یک قران و در ازای گاو و الاغ و اسب نیز به همین ترتیب مبلغ معینی می‌دادند. این خود نشان می‌دهد که ایل‌نشینان در اقتصاد پولی وارد شده بودند اما به موازات آن، پرداخت مالیات جنسی نیز ادامه یافت. رؤسای قبیله‌ها و ایلات این مالیات‌ها را گردآوری می‌کردند و پرواضح است که مبلغی بیش از آنچه به دولت می‌پرداختند از افراد ایل وصول می‌کردند و مابه‌التفاوت را برای خود نگاه می‌داشتند. در دوره قاجار جنگاوری و نظامیگری در انحصار ایلات و عشایر باقی ماند: «مهارت ایلاتی‌ها در اسب‌سواری و تیراندازی، سازمان نسبتاً مناسب قبیله‌ای و روح همبستگی ایلی، عواملی بودند که ایل بزرگ به رهبری یک ایلخان پرتحرک و فعال را به صورت یک واحد نظامی قوی و پرمخافت درمی‌آوردند»^(۱۱۱) در اوایل سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) افراد قبایل مختلف در ارتش‌های قاجار شرکت داشتند و از دهه ۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش به بعد فوج قزاق از شاهسون‌ها، کردها و سایر ایلات تشکیل شد. اما حرفه نظامیگری در مجموع به نوعی رکود دچار شد و افراد قبایل سعی کردند هرچه

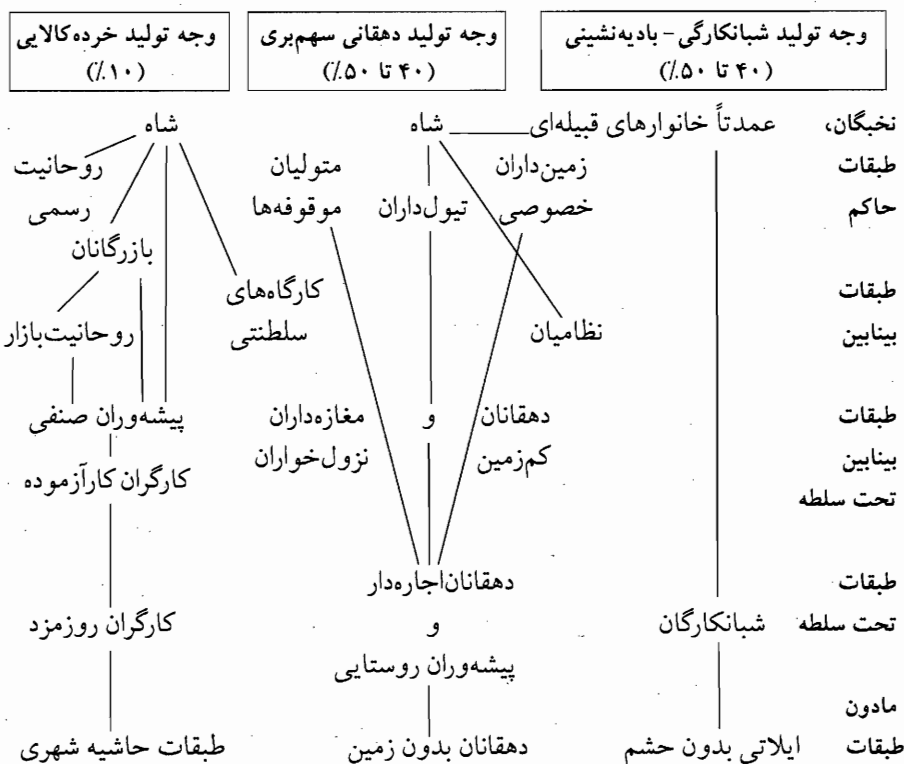
بیشتر از آن دور بمانند و این خود نشانه روابط خصمانه‌شان با دولت بود. در عوض از قدرت نظامی خود برای حمله به کاروان‌ها، آبادی‌ها و مقاومت در برابر مقام‌های محلی استفاده کردند. خرید تفنگ توسط ایلات نشان می‌داد که آنها با اقتصاد بازار در تماس هستند. در مجموع، باید گفت ایلات و عشایر در چارچوب قدرت دولتی محدود شدند اما در محدوده خود از نوعی خودمختاری برخوردار بودند. برخلاف قزلباش‌های صفوی، افغان‌ها، افشاریه، زندیه و قاجاریه که از ۱۵۰۰م/۸۷۹ش تا ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش توانستند کنترل دولت مرکزی ایران را به دست گیرند، ایلات در عهد قاجار موفق به چنان کاری نشدند به‌ناچار سطح توقعات خود را پایین آوردند و در این مورد که بتوانند موقعیت محلی خود را حفظ کنند دست‌کم تا دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش موفق بودند. قاجاریه در راستای سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن»، از چند شیوه استفاده می‌کردند. «ضعف تشکیلاتی» سران قبایل - که مانع از به هم پیوستن و اتحاد ایلات می‌شد - اجرای سیاست فوق را تسهیل می‌نمود.^(۱۱۲) یک شیوه مؤثر آن بود که رؤسای ایلات را به طبقه حاکم راه بدهند. بعضی از رؤسای قبایل و ایلات جزو زمین‌داران بزرگ بودند، پیوندهای بازرگانی داشتند و در مقام حاکم یا والی انجام وظیفه می‌کردند. این سیاست طبعاً موجب می‌شود تا ایل خود را بخشی از دولت مرکزی و طبقه‌های حاکم بدانند و با توجه به حمایت‌ها و مساعدت‌هایی که رئیس ایل به اعضا می‌کند، قشریندی درونی ایل و قبیله دستخوش دگرگونی شود. ایل قاجار به رغم آنکه خود بخشی از نخبگان حاکم ایران را تشکیل می‌داد رو به انحطاط رفت. رؤسای ایلات قشقایی، بختیاری و ایل تازه تأسیس خمسه را پادشاه تعیین می‌کرد و ایلخان نامیده می‌شدند. حسینقلی خان ایلخانی، نخستین ایلخان بختیاری، از زمین‌داران بزرگ بود، مناصب دولتی داشت و با این ابزارها قدرت عظیمی را بر ایل اعمال می‌کرد اما در عین حال مقید به دولت مرکزی بود. در سال ۱۸۷۸م/۱۲۵۷ش به ناصرالدین‌شاه نوشت: «اکنون سی سال است که شب و روز به حکم و وظیفه خدمت می‌کنم و زحمت می‌کشم تا توانسته‌ام بختیاری‌های سرکش و متمرد را مانند دهقانان لنجانی رام سازم.»^(۱۱۳) قبایل و عشایری که نهاد ایلخانی یا معادل آن را نپذیرفتند - کردها، عرب‌ها و ترکمن‌ها - آنقدرها از حکومت قاجاریه تأثیر نمی‌پذیرفتند و به‌خصوص ترکمن‌ها در حوزه جغرافیایی خویش کاملاً آزاد بودند.^(۱۱۴) ایلات و عشایر نیز مانند دولت قاجار با قدرت‌های خارجی -

روسیه، بریتانیا و آلمان - تماس گرفتند و مناسباتی برقرار کردند. دولت بریتانیا به بعضی از عشایر و ایلات هدایا و سلاح می داد تا از آنها در راستای هدف های خود بهره گیری کند. به ایل بختیاری عوارض راهداری می داد تا اجازه دهد کالاهای انگلیسی از منطقه اش عبور کنند، این نمونه ای از روابط ایلات با خارجیان بود. (۱۱۵)

زنان ایلات و عشایر بیش از سایر زنان ایران در فعالیت های اقتصادی مداخله داشتند. به نوشته افشاری: «از نیروی زنان در فرایند تولید - دامداری یا تولیدات فرعی - شدیداً استفاده می شود.» (۱۱۶) تولیدات فرعی شامل تولید صنایع دستی خاصه کالای پرارزش قالی، بود. زنان ایلاتی برخلاف زنان شهری و روستایی چندان به حجاب مقید نبودند. و بدین ترتیب از خیلی جهات خاصه از لحاظ منزلت و پایگاه و فعالیت با مردان برابر بودند. لمبتون از «آزادی به مراتب بیشتر آنان در مقایسه با زنان شهری» سخن می گوید و کدی در مورد آزادی نسبی زنان ایلی مطالبی بیان می کند. (۱۱۷)

رفاه ایلاتی ها خاصه شبانکارگان، در مجموع بیشتر و مطمئن تر از رفاه دهقانان ایرانی بوده هرچند میزان این رفاه در مناطق مختلف و زمان های گوناگون فرق داشته است. بسیاری از افراد ایل فقیر بوده اند، لمبتون در مورد ایلاتی های کردستان از دور باطل «فقر، بی نظمی، شورش های ادواری و ناامنی» سخن گفته است. (۱۱۸) به طور قطع، در دوره قحطی بزرگ، شبانکارگان نیز متحمل تلفات انسانی سنگینی شده اند. اما با همه اینها، بازماندگان از قحطی، وضعی بهتر از دهقانان داشته اند و اگر نگوئیم در عصر قاجار و در محدوده های کاهش جمعیتی وضعیت بهتری پیدا کرده اند، باید گفت کمتر دستخوش فرسایش شده و بهتر مانده اند. شاید یکی از دلایل این امر تماس کمتر ایلاتی ها با دولت و اقتصاد بین المللی بوده و همین امر نظریه وابستگی را در یک بُعد کوچکتر تأیید می کند. خان های قبیله ها وضع مادی خود را بهبود بخشیده اند. این امر در افراد عادی ایل که زندگی بخور و نمیری به روال روزگاران گذشته داشته اند، احساس یأس و سرخوردگی به وجود می آورده است. اما آگاهی طبقاتی در درون قبیله ها (علیه خان و سران قبیله)، یا بین قبیله (فائق آمدن بر خصومت های دیرینه و بدگمانی متقابل، به منظور اتحاد در برابر دولت مرکزی) به خاطر ماهیت خانوادگی و پراکنده فرایند کار، ریشه های عمیق رسوم ایلی (که بر احترام به ریش سفیدان و رؤسا در برابر بیگانه تأکید می کند) شکل نگرفت.

نمودار ۴-۱. صورت‌بندی اجتماعی ایران در حوالی سال ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش



جمع‌بندی: صورت‌بندی در حال تغییر قاجاریه

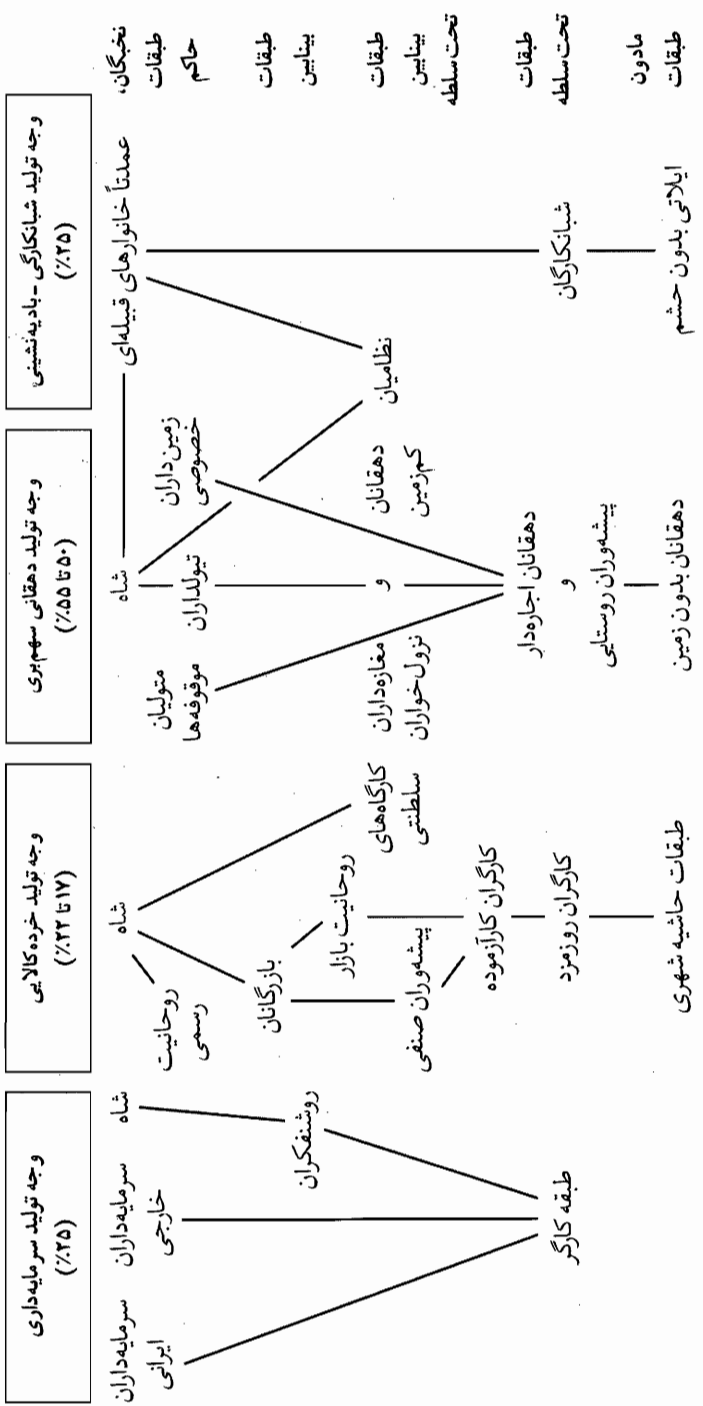
بین سال‌های ۱۶۳۰م/۱۰۰۹ش تا ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش عملاً هیچ تغییری در وجوه بنیادین تولید یا طبقات تشکیل‌دهنده آنها در چارچوب صورت‌بندی اجتماعی جامعه ایرانی پدید نیامد. نمودار ۴-۱ با استفاده از همان ارقامی که در فصل ۲ مورد استفاده قرار گرفت این وضعیت را تشریح می‌کند. دامنه و اندازه اقتصاد در سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) تا حد زیادی منقبض شد و درصد جمعیتی که در هر یک از سه شیوه تولیدی مشغول بود، در مقایسه با دوره ۱۶۳۰-۱۸۰۰م/۱۰۰۹-۱۱۷۹ش تا اندازه‌ای تغییر کرد. در جدول ۴-۴ این مقایسه انجام شده است. در سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش تغییرات کمی و کیفی در صورت‌بندی اجتماعی ایران پدید آمد.

جدول ۴-۴، درصد جمعیت در هر شیوه تولید، ۱۶۲۰-۱۹۱۴م/۱۰۰۹-۱۲۹۳ش

| سال | شبانکاره | دهقانی سهم‌بری | خرده‌کالایی | سرمایه‌دار |
|------|----------|----------------|-------------|------------|
| ۱۶۳۰ | ۴۰-۳۳ | ۵۵-۴۵ | ۱۵-۱۰ | ۰ |
| ۱۸۰۰ | ۵۰-۳۰ | ۵۰-۴۰ | ۱۰ | ۰ |
| ۱۹۱۴ | ۲۵ | ۵۵-۵۰ | ۲۲-۱۷ | ۴-۳ |

از لحاظ کمی درصد شبانکاره‌ها به طرز چشمگیری کاهش یافته، سهم بخش شهری (خرده‌کالایی و شیوه تولید سرمایه‌داری) دو برابر شده و دهقانان (بر اثر انحطاط شیوه تولید شبانکارگی و کاهش اندازه آن) به صورت اکثریت باقی مانده‌اند. از لحاظ کیفی، بخش کوچک سرمایه‌داری پدید آمده و طبقه کارگر بومی آن، برجسته‌تر از طبقه سرمایه‌دار بوده است. علت این برجستگی، حضور سرمایه‌داران خارجی در ایران از یک سو و اشتغال کارگران ایرانی در صنایع روسیه از سوی دیگر است. در نمودار ۴-۲ مسیر ساختار طبقاتی ایران در حوالی سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش نشان داده شده است. از جمله تغییرات دیگری که از ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش به بعد پدید آمده، تفوق فزاینده زمین‌داران خصوصی در وجه تولید دهقانی سهم‌بری است. این تفوق به زیان دولت و دهقانان خرده‌پا تمام شد، کارگاه‌های سلطنتی در بخش شهری به انحطاط گراییدند و سرمایه‌داری دولتی - سلطنتی در مقیاسی کوچک در شکل کارخانه‌های مهمات‌سازی به عنوان شیوه تولید سرمایه‌داری پدید آمد. بخش ایلاتی در قیاس با گذشته، سربازان کمتری در اختیار دولت مرکزی می‌گذاشت. سرمایه‌داران انگلیسی و روسی نیز در کنار طبقه کوچک سرمایه‌داران ایرانی، در ردیف طبقه‌های مسلط در ایران درآمدند. طبقه کارگر هنوز کوچک بود و به عنوان طبقه تحت سلطه در کنار شبانکارگان، دهقانان و کارگران روزمزد بازار قرار گرفت. طبقه کوچک روشنفکران در بینابین طبقه‌های تحت سلطه و در تراز روحانیت بازار منتها در چارچوب وجه تولید سرمایه‌داری پا به عرصه وجود نهاد. در مجموع، سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) سده گذار عمده از دوره ۱۵۰۰-۱۸۰۰م/۱۸۷۹-۱۱۷۹ش است.

نمودار ۲-۳. صورتبندی اجتماعی ایران در سال ۱۹۱۳م / ۱۲۹۳ش



در این سده شکل ساختار طبقاتی ایران دگرگون می‌شود و تا حدی موازنه قوا در این ساختار برهم می‌خورد. به‌خصوص پیشه‌وران و صنعت‌گران از تأثیر غرب بر ایران به‌سختی آسیب دیدند. اما بازرگانان دو دسته بودند، دسته‌ای از تأثیر غرب سود بردند و گروهی زیان کردند. قاجاریه نیز که مازاد چند منبع را به خود اختصاص داده بود در مقایسه با صفویه، در هر سه شیوه تولید سنتی موضع ضعیف‌تری داشت و در شیوه تولید سرمایه‌داری جدید نیز چندان فعال نبود. تحلیل ساختار تشکیلاتی و قدرت و ضعف ایدئولوژیکی قاجاریه، تأییدی بر این گفته است.

دولت

به‌طور اصولی، شاه مانند گذشته از قدرتی پر دامنه و مطلق‌العنان برخوردار بود. اعلان جنگ، عقد صلح، بستن پیمان، واگذاری تیول، اعطای مناصب، تعیین و وصول مالیات با او بود. او بالاترین مرجع در نظام قضایی کشور محسوب می‌شد، اختیار مرگ و زندگی همه اتباع کشور در دست او بود. شاه نهایتاً می‌توانست نسبت به مال و منال هر یک از شهروندان کشور ادعا داشته باشد.

با این اختیارات، شکل حکومتی ایران، استبدادی و آمرانه بود و این استبداد و آمریت تا پایین‌ترین سطوح دولت امتداد و بازتاب می‌یافت. در حوالی سال ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش دیوان‌سالاری ایران شکل کاملاً جنینی داشت و اندازه‌اش کوچک بود. اما در طی سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش)، دستگاه حکومتی دولتی رشد کرد و به صورت نوینی درآمد، وقتی به سال‌های دهه ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ می‌رسیم ده وزارتخانه در ایران مشغول فعالیتند. خدمات پستی، روزنامه رسمی، تلگراف و آموزش و پرورش جزو حوزه‌هایی بودند که به صورت نوین اداره می‌شدند. در قلمرو سنتی دولت، فتحعلی‌شاه (دوران پادشاهی ۱۷۹۷-۱۸۳۴م/۱۱۷۶-۱۲۱۳ش) و ناصرالدین‌شاه (دوران پادشاهی ۱۸۴۸-۱۸۹۶م/۱۲۲۷-۱۲۷۵ش) حرمسرای بزرگی داشتند. ناصرالدین‌شاه ۲۰۰ همسر داشت که هر همسری خدمتکاران، ندیمه‌ها، کالسکه و تشکیلات خاص خود را دارا بود. زنان حرمسرای شاه نفوذ زیادی در دربار اعمال می‌کردند و شاهدخت‌ها از طریق ازدواج با حکام، مقام‌های دولتی، روحانی و سایر مقام‌های بلندپایه بر دامنه نفوذ خود بر دربار می‌افزودند. در رأس دستگاه

دیوان سالاری، هر مقام و اداره به صورت ملک خصوصی دارنده مقام تلقی می‌شد، رهبری دیوان سالاری به دست خانواده‌های معدود حاکم افتاده بود و اینان سخت با یکدیگر هم‌چشمی و رقابت می‌کردند. حکام و والیان در آغاز از میان خانواده‌ها و قبایل بزرگ برگزیده می‌شدند و تعداد زیادی از شاهزادگان قاجاری به این مقام منصوب می‌شدند. این تغییر در مقایسه با دوره صفویه (قبل از سال ۱۶۰۰م/۹۷۹ش) «به آن معنا بود که در مرکز هر ایالت، مینیاتور یعنی شکل کوچکی از دربار تهران وجود داشت و مردم آن ایالت بار سنگین هزینه‌ها را تحمل می‌کردند»^(۱۱۹) حکام از خودمختاری نسبتاً عمده‌ای در قلمرو خویش برخوردار بودند و بخش اعظم مازاد حوزه تحت فرمان خویش را نزد خود نگاه می‌داشتند. شاهان قاجار برای درمان بحران‌های مالی مختلف، مقام‌ها و مناصب حکومت ایالتی، ضرابخانه و گمرک را به مزایده می‌نهادند. در نیمه دوم سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش)، حکومت ایالت‌ها به‌طور عادی به مزایده گذاشته می‌شد و هر کس پول بیشتری می‌داد حکومت از آن او می‌شد. برنده مزایده در مقام حاکم ایالت، سعی می‌کرد از طریق مالیات‌های مختلف درآمد کسب کند. پس هر ایالت را به چند ولایت و ناحیه تقسیم می‌کرد و به همان روال مقام‌های ایالتی را به مزایده می‌نهاد. بار همه این مزایده‌ها و هزینه‌ها در نهایت به دوش دهقانان می‌افتاد که در پایین‌ترین رده اجتماعی قرار داشتند و می‌بایست همه این وجوه را بپردازند. در سال ۱۸۹۳م/۱۲۷۲ش امین‌السلطان صدراعظم، به لاسلز وزیرمختار بریتانیا گفت: «از ما هیچ نوع میهن‌پرستی را انتظار نداشته باشید. چنین چیزی در کشور وجود ندارد. در عوض تا بخواهید نفع شخصی، آز و شره فراوان است. از این که بگذریم کسی به سایر مسایل کاری ندارد.»^(۱۲۰) در ایالت‌ها نیز مانند تهران، امرگردآوری مالیات‌ها و فروش منصب موجب کم شدن درآمد دولت و افزایش بار سنگین مالیات‌ها بر دوش طبقه‌های پایین می‌شد. اداره شهرها به شیوه‌ای بود که اخاذی چندان به‌طور آشکار صورت نمی‌گرفت زیرا مقام‌های بلندپایه شهری را شخص شاه تعیین می‌کرد و آنها معمولاً به افکار عمومی شهرنشینان توجه داشتند. کشور دارای دو نظام حقوقی و قضایی بود، یکی داروغه که به تخلفات شهری رسیدگی می‌کرد و دیگری حاکم شرع که به دعاوی مدنی و شخصی می‌پرداخت.^(۱۲۱)

ارتش قاجار در طول سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) دستخوش دگرگونی‌های

چندی شد و در هیچیک از این دگرگونی‌ها مشکل آنچنان حل نشد که ارتش به صورت ابزار سودمندی در سیاست خارجی مورد استفاده قرار گیرد. ارتشی که به آقامحمدخان قاجار کمک کرد تا در دهه ۱۷۹۰م/۱۷۰ش به سلطنت دست یابد ماهیتاً با ارتش شاه‌عباس بزرگ فرق چندانی نداشت. نفراش بین ۶۰ تا ۷۰ هزار بود سالی ۶ تا ۷ ماه حقوق می‌گرفت. «سلاح‌های عمده‌اش تیر و کمان، گرز، شمشیر، نیزه و خنجر بود. سواره‌نظام زره بر تن می‌کرد و بعضی نیز سپرهای کوچکی داشتند. واحد اسلحه‌آتشین به تفنگ و عمدتاً تفنگ‌های فتیله‌ای مجهز بود. از توپخانه به‌ندرت استفاده می‌شد.»^(۱۲۲) بعد از سال ۱۸۰۰م/۱۷۹ش عباس میرزا ولیعهد در راه نوسازی تعلیمات نظامی و تسلیحات تلاش‌هایی به عمل آورد اما تسلیحات ایران کیفیت نامرغوبی داشت و روس‌ها (بعد از شکست‌های اولیه‌شان) در جنگ‌های ۱۸۱۰ - ۱۸۱۳م / ۱۱۸۹ - ۱۱۹۲ش و ۱۸۲۶ - ۱۸۲۸م / ۱۲۰۵ - ۱۲۰۷ش ایران را شکست دادند. تنها در دوره کوتاه صدارت امیرکبیر در سال‌های ۱۸۵۰م/۱۲۲۹ش ارتش منظمی ایجاد شد که هم تمرین نظامی بهتری می‌دید و هم حقوق بیشتری به نفرات آن پرداخت می‌گردید. ارتش مزبور اسماً از ۱۰۰ هزار پیاده نظام و ۳۰ هزار سواره نظام تشکیل می‌شد اما احتمالاً تعداد واقعی آن بیش از ۲۰ هزار نفر نبوده است. با این ارتش شورش‌های سال ۱۸۵۰م/۱۲۲۹ش سرکوب گردید اما بعد از برکناری امیرکبیر راه انحطاط پیمود و در سال‌های ۱۸۵۳-۱۸۵۶م/۱۲۳۲-۱۲۳۵ش در ماجرای افغانستان زیر فشار انگلیسی‌ها ناچار به عقب‌نشینی گردید. نهاد فاسد و پوسیده نظامی در سال ۱۸۶۸م/۱۲۴۷ش، ۴۱ درصد بودجه دولتی را بلعید و در دهه ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش که فساد در تمام شئون دولتی رخنه کرده بود ارتش نیز از آن بی‌نصیب نماند. دولت، هزینه ارتش را از بازاریان با بهره‌کشان وام می‌گرفت در حالی که سربازان گرسنه برای بقای خویش به کار بدنی برای دیگران تن درمی‌دادند. در سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش ارتش - [غیر از] بریگاد ۱۰ هزار نفری قزاق زیر نظر روس‌ها تمرین می‌دید و کارایی نسبتاً خوبی داشت - به ۲ هزار نفر که محافظ شخصی دولتیان بودند محدود می‌شد. شاه زمانی گفته بود «نه ارتشی دارم و نه مهماتی که در اختیار ارتش بگذارم.» آمادگی نظامی و نظم و انضباط سربازان در حد ناچیز و نزدیک به صفر بود.^(۱۲۳)

یرواند آبراهامیان می‌گوید: قاجاریه بر جامعه‌ای ضعیف و تکه‌پاره شده فرمان می‌راند که به موجب سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» به دقت در حال تعادل نگه داشته می‌شد و این امر نیاز به ارتش دائمی یا دیوان‌سالاری کاملاً مجهز را از میان می‌برد. (۱۲۴) در نتیجه، دولت قاجار در مقایسه با دولت صفوی، کوچکتر و رشوه‌گیرتر بود، هرچند از نظر نهادی در سال ۱۹۰۰ بیش از سال ۱۸۰۰/م ۱۱۷۹/ش از استحکام برخوردار بود، اما به اندازه صفویه بر اوضاع کنترل نداشت. ناتوانی دولت قاجار تا حد زیادی ناشی از وضعیت بحران مالی بود که تقریباً در تمام طول حکومت این سلسله ادامه یافت. بحران مالی خود تا حدی معلول ضعف قاجاریه و نظام جهانی بود که سرانجام راه را برای بحران مشروعیت در برابر جامعه مدنی هموار نمود.

در ایران عصر قاجار بحران‌های مالی به‌طور منظم یکی پس از دیگری می‌آمد که دو موج بزرگ آن یکی در فاصله دهه ۱۸۲۰/م ۱۲۰۰/ش تا ۱۸۵۰/م ۱۲۳۰/ش و دیگری از دهه ۱۸۸۰/م ۱۲۶۰/ش به بعد شایان ذکرند. در جدول ۴-۵ برآوردهای مربوط به درآمدهای ایران در فاصله ۱۸۰۰/م ۱۸۰/ش تا ۱۹۰۷/م ۱۲۸۶/ش به‌طور خلاصه آمده است. نکته مهم در این جدول آن است که بر اثر کاهش ارزش پول ایران، درآمدهای دولتی که برحسب پوند استرلینگ محاسبه شده در سال ۱۸۱۰/م ۱۱۸۹/ش به نقطه اوج خود رسید و از آن پس سیر نزولی پیمود. در سال ۱۸۲۰/م ۱۱۹۹/ش به ۲/۲ میلیون پوند کاهش یافت و از آن پس تا پایان قرن مزبور همیشه از ۲ میلیون پوند کمتر بود و در سال ۱۹۰۷/م ۱۲۸۶/ش به پایین‌ترین نقطه خود یعنی ۱/۵ میلیون لیره استرلینگ رسید. فرض بر آن است که با ادغام دولت و اقتصاد ایران در نظام جهانی در خلال دوره مورد بحث، فشار مالی این کاهش ارزش پول به رغم افزایش تومانی آن احساس می‌شده است. منابع درآمد دولت قبل از همه مالیات ارضی بود که به زعم تامسون در سال ۱۸۶۸/م ۱۲۴۷/ش حدود ۷۸ درصد و عوارض گمرکی ۱۱ درصد کل درآمد را تشکیل می‌داده است. در سال ۱۹۱۱/م ۱۲۹۰/ش عوارض گمرکی تا ۴۰ درصد کل درآمد دولت می‌رسیده است. (۱۲۵)

نخستین گزارش مربوط به بحران مالی دولت قاجاریه به دهه ۱۸۲۰/م ۱۲۰۰/ش برمی‌گردد که فریزر از «کاهش درآمدها» سخن می‌گوید. (۱۲۶) این کمبود و کاهش در اوایل دهه ۱۸۳۰/م ۱۲۱۰/ش به یک بحران تمام‌عیار منجر گردید، علت آن نیز جنگ‌های

روسیه و ایران بود که طی آنها هم بخش‌هایی از ایران جدا شد و هم بار سنگین غرامت جنگی به دوش ایران افتاد.

جدول ۴-۵، درآمد دولت ایران، ۱۸۰۰-۱۹۰۷م/۱۱۷۹-۱۲۸۶ش

| سال | برآوردکننده | درآمد به تومان | درآمد به پوند استرلینگ |
|-----------|-------------|------------------------|------------------------|
| ۱۸۰۷ | گاردان | ۲,۰۰۰,۰۰۰ ⁺ | ۲,۰۰۰,۰۰۰ ⁺ |
| ۱۸۱۱-۱۸۱۰ | مالکوم | — | ۳,۰۰۰,۰۰۰ |
| ۱۸۲۰ | فریزر | ۲,۵۰۰,۰۰۰ | ۲,۲۰۰,۰۰۰ |
| ۱۸۳۶ | عیسوی | ۲,۴۶۱,۰۰۰ | — |
| ۱۸۳۹-۱۸۴۰ | رایینو | ۳,۴۰۲,۶۱۵ | ۱,۸۳۵,۹۹۴ |
| ۱۸۵۳-۱۸۵۴ | رایینو | ۳,۳۶۸,۵۵۸ | ۱,۱۵۳,۱۶۳ |
| ۱۸۶۸ | تامسون | ۵,۰۱۲,۵۰۰ | ۱,۹۶۵,۰۰۰ |
| ۱۸۷۶-۱۸۷۷ | رایینو | ۵,۰۷۰,۰۰۰ | ۱,۹۵۰,۸۰۰ |
| ۱۸۸۸-۱۸۸۹ | کرزن | ۵,۵۳۱,۰۰۰ | ۱,۶۵۳,۰۰۰ |
| ۱۹۰۷ | جمالزاده | ۸,۰۰۰,۰۰۰ | ۱,۵۳۸,۰۰۰ |

منابع: Nashat, "From Bazaar to Market," 54; Rabino, "Banking in Persia," in Issawi, *EHI*, 352; Issawi, "Population and Resources," 389 note 46.

به اعتقاد لمبتون «از حکومت محمدشاه قاجار (۱۸۳۴-۱۸۴۸م/۱۲۱۳-۱۲۲۷ش) به بعد ایران مدام با بحران‌های مالی روبه‌رو بوده است.»^(۱۲۷) با اصلاحات مالی امیرکبیر از ۱۸۴۸م/۱۲۲۷ش تا ۱۸۵۱م/۱۲۳۰ش از میزان مستمری‌ها و حقوق دولتیان به میزان زیادی کاسته شد و احتمالاً قبل از سقوط امیر بودجه دولتی متعادل شده بود (سقوط امیر تا حدی ناشی از سعایت همین مستمری‌بگیران و حقوق‌بگیران بود).^(۱۲۸) این وضعیت در دهه‌های ۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش و ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش عوض شد و ایران کم و بیش در یک بحران مالی مزمن فرورفت. در این بحران، فشارهای خارجی نقش مهمی را داشت: به دنبال لغو امتیاز تنباکو، دولت ناچار شد برای پرداخت غرامت به صاحب امتیاز در ۱۸۹۲م/۱۲۷۱ش به استقراض خارجی متوسل شود. با کاهش ارزش تومان، نرخ مالیات‌ها افزایش یافت اما دولت با کاهش درآمد روبه‌رو می‌شد؛ و سرانجام، با از

بین رفتن تولید ابریشم، یکی از منابع درآمد دولت از زمین از بین رفت. جمع دیون دولتی در ۱۹۱۳م/۱۲۹۲ش به ۷۶۵۰۰۰۰ پوند استرلینگ می‌رسید یعنی دولت می‌بایست سالی ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ بابت بهره پردازد، خود این بهره یک چهارم همه بودجه سالانه دولت را می‌بلعید.^(۱۲۹) از جمله عوامل داخلی، اسراف بیش از حد شاه و حرمسرای او، سفرهای داخلی و خارجی شاه (به اروپا)، سوءاستفاده در درآمدهای حقوق گمرکی، مالیات‌ها، فروش مناصب دولتی؛ کم شدن میزان فروش زمین‌های سلطنتی؛ و صرف بودجه نظامی در راه ارتشی که نفرت آن فقط در روی کاغذ وجود داشتند، شایان ذکرند. چنین به نظر می‌رسید که دولت در دهه ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش به یک بحران مزمن مالی دچار شده است، یعنی با ۳۰۰ هزار تومان کسری بودجه (۶۰ هزار پوند استرلینگ) روبه‌رو است. در ۱۵ ساله قبل از شروع انقلاب مشروطیت (در ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش)، این کسری به ۱۰ برابر رسید یعنی ایران با ۳ میلیون تومان (۶۰۰ هزار پوند استرلینگ) کسری بودجه دست به گریبان بود.^(۱۳۰)

بحران‌های مالی و تلاش‌های نومیدانه متعاقب آنها - استقراض خارجی، واگذاری امتیازاتی به بیگانگان، کاهش دادن ارزش پول و سوءاستفاده و فساد ناشی از فروش و حراج مناصب دولتی - بر آتش نارضایتی نفت پاشید و دولت قاجار را با بحران فزاینده مشروعیت روبه‌رو ساخت. میرزا علی معاون وزارت خارجه ایران در ۱۸۳۸م/۱۲۱۷ش طی نامه‌ای به وزیرمختار بریتانیا در تهران دعاوی حکومت مطلقه شاهان قاجار را شرح می‌دهد:

شاهنشاه ایران تا آنجا که در یادها مانده یا به حافظه تاریخ سپرده شده همیشه نسبت به اتباع خویش حاکم مطلق العنان بوده، بر جان، مال، عرض، ناموس، املاک و خواسته‌شان اختیار مطلق دارد به طوری که اگر شاه دستور قتل هزاران بیگانه را نیز صادر کند کسی یارای نافرمانی یا زیر سؤال بردن فرمان را ندارد.^(۱۳۱)

در پایان سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) واقعیت قدرت دودمان قاجار با آنچه در نوشته‌ها می‌آمد فاصله زیادی داشت. آبراهامیان می‌نویسد: «قاجاریه خودکامگانی بدون ابزار خودکامگی بودند. این سایه‌های خدا بر روی زمین، فرمان‌شان در مناطق دور از پایتخت نادیده گرفته می‌شد؛ شاه شاهان در برابر تظاهرکنندگان مسلح بر خود می‌لرزید. این حاکمان مستبد با اجازه ضمنی قدرتمندان ایالت‌ها، رهبران دینی و

مقام‌های محلی حکومت می‌راندند.»^(۱۳۲) تنها قدرت‌های خارجی نبودند که ادارهٔ نقاط ورودست را از تهران با مانع و مشکل روبه‌رو می‌ساختند، بلکه حملات راهزنان نیز اعتبار و حیثیت دولت مرکزی را نزد مردم ایران، زیر سؤال می‌برد. یک گام اساسی در فرسایش قدرت مطلقهٔ شاهان قاجار، جدا شدن منابع مشروعیت مذهبی و سیاسی بود که در نیمهٔ اول سدهٔ نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) روی داد. مجتهدان بزرگ، شاه را «سایهٔ خدا بر روی زمین» می‌نامیدند اما او را عاری از صفات خدایی می‌دانستند. شاه نایب امام زمان هم نبود. از همین جا نوعی جدایی و تفکیک در کارکردهای دینی و سیاسی پدید آمد «وجود شاهان برای حفظ نظم و وجود علما برای حفظ دین لازم بود.»^(۱۳۳) شاه به آن سبب که سایهٔ خدا بر روی زمین بود مشروعیت داشت. از طرف دیگر، دربار نیز مجتهدان اعلم را «نایبان امام زمان» می‌دانست.^(۱۳۴) در بُعد دینی شاه نیز مثل هر مؤمن معتقد دیگر تابع مرجع تقلید بود و از یک مجتهد بزرگ تقلید می‌کرد اما در عین حال «پادشاه اسلام و امت شیعه» بود و وظیفه داشت در برابر تجاوز و تعرض کافران به اسلام به دفاع از آن اقدام کند.^(۱۳۵) طبق معمول در اصول عقاید شیعه و دلالت‌های سیاسی آن نوعی ابهام وجود داشت: جدایی سیاست و مذهب، یا جدایی دولت و روحانیت موجب می‌شد که رویارویی این دو نیز مانند همکاری‌شان امکان‌پذیر گردد.

در طول سدهٔ نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) مناسبات دولت و روحانیت، بین این دو قطب نوسان می‌کرد اما به تدریج به قطب رویارویی نزدیک شد. حول این قطب انتقاد روحانیت از دولت تبلور می‌یافت و دیوار توهّم فرو می‌ریخت. فتحعلی شاه پادشاهی متشرع و پارسا قلمداد می‌شد و به عنوان طلبهٔ دینی مورد احترام روحانیت بود. اما در زمان محمدشاه (۱۸۳۴-۱۸۴۸ م/۱۲۱۳-۱۲۲۷ ش) تنش میان روحانیت و دربار آغاز شد. به اعتقاد ارجمند، دهه‌های ۱۸۵۰ م/۱۲۳۰ ش تا ۱۸۸۰ م/۱۲۶۰ ش دوران آرامش و همکاری بود. دولت بر اوضاع تسلط داشت و روحانیت همکاری می‌کرد. در این مدت تنش‌چندانی وجود نداشت. بسیاری از روحانیان با سرکردگان دولت قاجار روابط صمیمانه‌ای برقرار کردند اما یک‌گرایش مخالف نیز وجود داشت. برداشت روحانیت از شاهان سلسلهٔ قاجار به تدریج عوض شد آنان قاجار به را به چشم دولتی می‌نگریستند که با آهنگی فزاینده با قدرت‌های نامسلمان همکاری می‌کنند، قدرت‌هایی که می‌خواهند

جامعه اسلامی ایران را نابود سازند. در سال ۱۹۰۲/م ۱۲۸۱ش علمای برجسته دینی به وزیرمختار بریتانیا در تهران یادآور شدند که «از عبودیت شاه و صدراعظم در برابر روسیه و خاصه دومین استقراض از روسیه سخت ناراحت و سرخورده شده‌اند، به صراحت از تکفیر شاه در صورت تغییر ندادن روش خود سخن گفتند (که این به معنای برکناری شاه بود^(۱۳۶))». بدین ترتیب دیده می‌شود که نخستین رگه‌های جدایی دین از سلطه سیاسی در جامعه ایران در اوایل قرن بیستم آنچنان تحول می‌یابد و شکل می‌گیرد که روحانیت به مداخله در سیاست می‌پردازد چون متوجه می‌شود دولت به جای دفاع از امت شیعه مذهب و رویارویی با قدرت‌های اجنبی، با آنها مغالزه می‌کند.

قاجاریه که در جامعه ایرانی محبوبیتی نداشتند، اکنون اینجا و آنجا مشروعیت‌شان زیر سؤال می‌رفت. فریزر می‌نویسد: قاجاریه حتی در دهه‌های ۱۸۲۰/م ۱۲۰۰ش و ۱۸۳۰/م ۱۲۱۰ش از محبوبیتی برخوردار نبودند، گفته می‌شد به امور مردم توجهی ندارند، مایل نیستند در امور عام‌المنفعه پولی خرج کنند و تنها می‌خواهند به هر قیمتی شده از ایالت‌ها مالیات بگیرند. «نام قَجَر در سرتاسر مملکت مورد نفرت مردم است.»^(۱۳۷) قاجاریه هرگز نتوانستند بر این احساسات ضدحکومتی فائق آیند، احساساتی که در ربع آخر سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) با نارضایتی بخش‌های مهمی از شهرنشینان - بازرگانان، صنعت‌گران و روحانیت - نسبت به سلطه بیگانه بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ ایران پیوند می‌خورد. به موازات انتقاد روحانیت از قاجاریه به اینکه نتوانسته‌اند از اسلام در برابر کافران و بی‌دینان دفاع کنند، روشنفکران نیز حکومت خودسرانه شاهان قاجار را مورد انتقاد قرار می‌دادند و معتقد بودند حکومت قانون و در نهایت، قانون اساسی و مشروطیت باید جلوی حکومت مطلقه را بگیرد و آن را مهار کند. خودمختاری ایلات نیز عاملی دیگر بود که تحمیل موفقیت‌آمیز حکومت مطلقه قاجاریه بر تمامی جامعه ایران را با مشکل روبه‌رو می‌ساخت. پس جریان‌های گوناگون مشروعیت قاجار را زیر سؤال بردند و زمینه اقدام را برای نهضت اجتماعی اواخر دوره قاجار فراهم کردند.

جمع‌بندی: ماهیت وابستگی

در سرتاسر این فصل کوشیده‌ام با استفاده از مفهوم توسعه وابسته به سؤال‌هایی که در آغاز کار مطرح شد پاسخ دهم. در ایران عهد قاجار چه نوع تحولی روی داد و دامنه آن تا

کجا بود؟ از این دوره منابع تاریخی خوبی برجای مانده اما باز هم معضل تفسیر و نظریه پردازی به قوت خود باقی است. دو برداشت کاملاً متفاوت در این مورد وجود دارد: نوشیروانی، گیلبار و نشاط در تحلیل های خود پیشرفت جامعه ایرانی را با توجه به «تجاری شدن کشاورزی»، «نوسازی نهادها» و «افزایش درآمد سرانه» و مانند اینها ارزیابی می کنند. در آن طرف، عیسوی، باریب و کدی تصویر دقیق تری از اوضاع را ترسیم کرده و بر «رکود نسبی اقتصادی و توسعه بسیار کند» ایران خاصه در مقایسه با مصر و عثمانی، تأکید نموده اند. گروه سوم پژوهش گران و صاحب نظران از جمله سیف، اشرف، آنا عنایت و امانت به دیدگاه به کار گرفته شده در این فصل نزدیک شده اما هرگز به طور کامل آن را نپذیرفته اند. یعنی آن طور که از واژگان «توسعه وابسته» برمی آید، ایران در دوره مورد بحث، رشد و محدودیت های رشد، «توسعه» اقتصادی و وابستگی به نیروهای خارجی، افزایش مطلق تعداد شاخص های متعدد کلیدی - جمعیت، تولید ناخالص داخلی، بازرگانی خارجی - همزمان با پایین رفتن سطح زندگی مردم، تراز پرداخت ها، افزایش تورم، کسری بودجه دولتی، بیکاری پیشه وران و صنعت گران و مانند اینها را تجربه کرده است.

در تئوری، ایران از عرصه خارجی عمدتاً بیرون از مدار اقتصاد جهانی بیرون رفته و به قبول ایفای نقش حاشیه ای در اقتصاد جهانی سرمایه داری، عرضه کننده مواد خام - ابریشم، تریاک، پنبه، خشکبار، میوه و مانند آن - و اقلام ساخته شده «ستتی نظیر قالی و واردکننده اقلام ساخته شده صنعتی به منظور مصرف - پارچه، ظروف آشپزخانه - و فرآورده های به دست آمده از کشاورزی - شکر و قند و چای - تن در داده است. این امر در داخل کشور اثرات متفاوتی بر گروه های مختلف و طبقه های اجتماعی داشته است. سه شیوه تولیدی که در دوره ۱۵۰۰ - ۱۸۰۰ م / ۸۷۹ - ۱۷۹۱ ش وجود داشت در این دوره نیز باقی ماند هر چند شیوه تولید خرده کالایی یعنی تولید صنایع دولتی شدیداً بر اثر واردات کالاهای غربی آسیب دید و در کشاورزی نیز بیشتر محصولات تولید شد که قابل صدور و فروش باشند (فرآورده های پولی). روابط مبادله ای بیش از روابط تولیدی دگرگون شد. یک شیوه تولید سرمایه داری جدید با به عرصه وجود نهاد که از ویژگی های تاریخی منحصر به فردی برخوردار بود: در رأس، سرمایه خارجی سیطره داشت و بخشی از طبقه کارگر ایران در خارج از کشور یعنی در روسیه شکل گرفت. ضعف

روزافزون قاجاریه در برابر دولت‌های غربی و سلاح‌ها و اقتصاد قدرتمندشان به بحران مالی و بحران مشروعیت در داخل کشور دامن زد. تماس با اقتصاد جهانی، موجب پیدایش فشار برای ایجاد اصلاحات و نوسازی پاره‌ای از نهادها گردید اما حاصل آن مرکزیت قدرتمند دولت قاجار نبود. از بخت بد، دودمان قاجار، نه مانند صفویه قدرتمند بودند و نه همچون سلسله‌های زودگذر سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) دور از دسترس استعمار غرب قرار داشتند که به آسانی تحت سلطه درنیایند. سرمایه‌داری از خارج و زیر پوشش دو رقیب قدرتمند روسیه و بریتانیا به ایران وارد شد و [در حالی که] دو قدرت نامبرده امید به کنترل تمام ایران از مرکز واحد را از دست داده بودند.

دیده‌ایم که وابستگی دارای جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی است. قدرت نظامی، این [وابستگی] را به ایران تحمیل کرد و سلطه اقتصادی به دنبال سلطه نظامی آمد و سرانجام، دو قدرت غربی [و شرقی] کنترل سیاسی و استراتژیکی ایران را به طور اساسی در اختیار گرفتند، اما داستان به همین جا ختم نشد. در فصل ۵ به ارزیابی دوره مورد نظر در پرتو جنبش‌های اجتماعی می‌پردازیم، جنبش‌هایی که عمدتاً واکنشی در برابر وابستگی بودند و قدرت‌های سلطه توأمان اواخر سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) ایران - دولت قاجار و متجاوزان خارجی - را هدف گرفتند.

پی‌نوشت‌ها

1. Ann Lambton, "Persian Society under the Qajars," pp. 123-139 in *Journal of the Royal Central Asian Society*, volume XLVIII, part II (April 1961), 124, citing G.H. Hunt, *Outram and Havelock's Persian Campaign* (London, 1858), 127.
2. Shaul Bakhash, *Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qajars: 1858-1896* (London: Ithaca Press, 1978), 205, 244 note 4.
۳. این فصل با اندکی تغییر به صورت مقاله زیر به چاپ رسیده و با عنوان «مفهوم توسعه و وابسته به مثابه کلید فهم اقتصاد سیاسی دوره قاجار» توسط مترجم به فارسی برگردانده شده و در نشریه تاریخ معاصر ایران، شماره ۵ مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی در زمستان ۱۳۷۱ به چاپ رسیده است. م
4. Julian Bharier, *Economic Development in Iran 1900-1970* (London: Oxford University Press, 1971), 19-20.
نیکی بر این عقیده است که «قبل از سال ۱۹۲۵ توسعه اقتصادی چندانی در کار نبوده است»
Roots of Revolution, 92.
۵. این امر کم و بیش در سه پژوهنده اصلی و مهم دوره قاجار: گدگیلبار، گیتی نشاط و نوشیروانی صادق است. کار اینان در ذیل مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرد.
6. R.M. Savory, "British and French Diplomacy in Persia, 1800-1810", pp. 31-44 in *Iran* (Journal of the British Institute of Persian Studies), volume X (1972), 35-36; and Hurewitz, *Diplomacy*, I, 68-70.
7. David Gillard, *The Struggle for Asia 1828-1914. A Study in British and Russian Imperialism* (London: Methuen & Co Ltd., 1977); Hurewitz, *Diplomacy*, I, 86-88, 141-43, 161-63; and Lambton, "Persia", 454-55.
۸. در مورد روابط اولیه بریتانیا و ایران نگاه کنید به:
Roger T. Olson, "Persian Gulf Trade and the Agricultural Economy of Southern Iran in the Nineteenth Century", pp. 173-189 in Michael E. Bonine and Nikki R. Keddie, *Modern Iran. The Dialectics of Continuity and Change* (Albany: State University of New York Press, 1981); Ahmad Seyf, "Commercialization of Agriculture: Production and Trade of Opium in Persia, 1850-1906", pp. 233-250 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 16, number 2 (May 1984); Ann K.S. Lambton, "Persian Trade under the Early Qajars", pp. 215-244 in D.S. Richards, editor, *Islam and the Trade of Asia*; Guity Nashat, "From Bazaar to Market: Foreign Trade and Economic Development in Nineteenth-Century Iran", pp. 53-85 in *Iranian Studies*, volume XIV, numbers 1-2 (Winter-Spring 1981); Issawi, *EHI*, 71-72 and Charles Issawi, "Iranian Trade, 1800-1914", pp. 229-241 in *Iranian Studies*, volume XVI, numbers 3-4 (Summer-Autumn 1983), 235.
۹. در مورد ۲۱ امتیاز عمده‌ای که شاه به بریتانیا و اتباع آن کشور داد، نگاه کنید به:
Wilhelm Litten, *Persien von der 'pénétration pacifique' zum Protektorat. Urkunden und Tatsachen zur Geschichte der europäischen 'pénétration pacifique' in Persien 1860-1919* (Berlin, 1920), extracts translated pp. 358-361 in Issawi, *EHI*.
10. Curzon, *Persia and the Persian Question*, 1,480.
11. Ram Nandan Kumar, "Economic Background of British Diplomacy in Persia, 1858-1907",

- pp. 229-236 in *Islamic Culture* (Hyderabad), volume L, number 4 (October 1976)", 233; Hurewitz, *Diplomacy*, I, 205.
12. "William Knox D'Arcy Oil Concession in Persia", May 29, 1901, pp. 249-251 in Hurewitz, *Diplomacy*, I
 13. Chris Paine, "Iranian Nationalism and the Great Powers: 1872-1954", pp. 3-28 in MERIP (*Middle East Research and Information Project*) Reports, number 37 (1975), 9; Hurewitz, *Diplomacy*, I, 272, 278-79; Issawi, *EHI*, 261.
 14. Litten, *Persien*, in Issawi, *EHI*, 359;
 احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه (تهران، پیام، ۱۳۵۹)
 - A. Ashraf and H. Hekmat, "Merchants and Artisans and the Developmental Processes of Nineteenth-Century Iran", pp. 725-750 in A.L. Udovitch, editor, *The Islamic Middle East, 700-1900: Studies in Economic and Social History* (Princeton: The Darwin Press, Inc., 1981), 734; Ahmad Ashraf, "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran", pp. 308-324 in M.A. Cook, editor, *Studies in the Economic History of the Middle East: from the rise of Islam to the present day* (London and New York: Oxford University Press, 1970), 325; H.W. Maclean, "Report on the Conditions and Prospects of British Trade in Persia", pp. 136-142 in Issawi, *EHI*, 137; and Issawi, "Iranian Trade", 235-36.
 15. Hurewitz, *Diplomacy*, I, 84-86, 96-102; Lambton, "Persia", 443-45; Lambton, "Persian Trade", 226-27, 232; Ervand Abrahamian, "Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran", pp. 3-31 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 5, number 1 (1974), 21; Keddie, "The Impact of the West", 47, 54; and Gillard, *The Struggle for Asia*, 22-23.
 16. Ter-Gukasov, *Politicheskie*, in Issawi, *EHI*, 145-46; Issawi, *EHI*, 108-9; Marvin L. Entner, *Russo-Persian Commercial Relations, 1828-1914*, University of Florida Monographs, Social Sciences, number 28 (Gainesville: University of Florida Press, 1965), 8-9; Issawi, "Iranian Trade", 235; and Malcolm, *The Melville Papers*, in Issawi, *EHI*, 264.
 17. V.F. Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture in Iran pp. 547-591 in A.L. Udovitch, editor, *The Islamic Middle East, 700-1900*, 563; Gillard, *The Struggle for Asia, 154*; Issawi, *EHI*, 143; and Entner, *Russo-Persian Commercial Relations*, for developments generally.
 18. Entner, *Russo-Persian Commercial Relations*, 77.
 19. Cited in *Ibid.*, 41-42.
 20. Donald N. Wilber, *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran* (Hicksville, New York; Exposition Press, 1975), 7.
 Hurewitz, *Diplomacy*, I, 265-267. ۲۱. متن پیمان در منبع زیر آمده است:
 22. Malcolm, *The Melville Papers*, in Issawi, *EHI*, 262-67. جمع از من است.
 23. Issawi, "Iranian Trade, 1800-1914", 231, Issawi, *EHI*, 132; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 564. در مورد افزایش تجارت «واقعی».
 24. Issawi, *EHI*, 70.
- سرانه تجارت خارجی در ۱۹۰۶ به پوند استرلینگ برای ایران ۱/۲ بوده، ترکیه ۱/۸، مصر ۵/۱ و برزیل ۶.
 see Ahmad Seyf, "Some Aspects of Economic Development in Iran, 1800-1901", Ph.D. dissertation, Department of Agricultural Economics and Management, University of Reading (1982), 592.

25. Blau, *Commerzielle Zustände Persiens*, analyzed by Gilbar, "The Persian Economy in the mid-19th Century", 210 table 1; for 1903, Maclean, "Report on the Conditions and Prospects", 136; for 1913, Issawi *EHI*, 135-36. بر مبنای برگشت سود تجاری.
26. A. C. Kia, *Essaisur l'histoire industrielle del' Iran* (Paris, 1939), 87-88, cited by Nikki R. Keddie (with the research help of Wells H. Keddie) *Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran*, Claremont Asian Studies, number 8 (Claremont, California: September 1960), 6.
27. Issawi, *EHI*, 18, 70; Robert A. Mc Daniel, "Economic Change and Economic Resiliency in 19th Century Persia", pp. 36-49 in *Iranian Studies*, volume IV, number 1 (Winter 1971), 39.
28. در مورد گندم McDaniel, "Economic Change and Economic Resiliency", 37; در مورد تریاک Seyf, "Commercialization of Agriculture", 247 table 8; در مورد ابریشم Gilbar, "Persian Agriculture", 349; در مورد برنج Seyf, "Some Aspects", 592.
29. Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 555 table III.
30. Wallerstein, *The Modern World-System I*, 301-302.
31. Bausani, *The Persians*, 172. See also Halliday, *Iran. Dictatorship and Development*, 33, Anna Enayat, "The Problem of Imperialism in Nineteenth-Century Iran", pp. 48-72 in *RIPEH*, volume II, number 1 (December 1977), 56-57.
32. Gad G. Gilbar, "The Persian Economy in the mid-19th Century", pp. 177-211 in *Die Welt des Islams*, volume 19, numbers 1-4 (1979), 178, 180-81; Gavin Hambly, "An introduction to the economic organization of Qajar Iran", pp. 69-81 in *Iran* (Journal of the British Institute of Persian Studies), volume 2 (1964), 70.

سایر اطلاعات جمعیتی را از منابع زیر گرفته‌ام

- Homa Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran. Despotism and Pseudo-Modernism*, 1926-1979 (New York and London: New York University Press, 1981); Gad G. Gilbar, "Demographic developments in late Qajar Persia, 1870-1906", pp. 125-156 in *Asian and African Studies*, volume 11, number 2 (Autumn 1976), 144; Robert Hill, cited by Issawi, "Population and Resources", 162; Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 78, 85, 86; Malcolm, *History of Persia* (1815), II, 519; Curzon, *Persia and the Persian Question*, II, 493-94; Bharier, *Economic Development in Iran*, 3; Issawi, *EHI*, 20 note 2, 28, 33; Floor, *Industrialization in Iran*, 3; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 563; Nashat, "From Bazaar to Market", 61.

ایوانف تاریخ نوین ایران ترجمه هوشنگ تیزابی، حسن قائم‌پناه (استکهلم، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۶).

۳۳. در مورد بیماری‌ها و فحطی نگاه کنید به:

- Gilbar, "Demographic developments", 139-43; Gilbar, "The Persian Economy in the mid-19th Century", 179, 208; Issawi, *EHI*, 21-22; Hassan Hakimian, "Wage Labor and Migration: Persian Workers in Southern Russia, 1880-1914", pp. 443-462 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 17, number 4 (November 1985), 453; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 556; Lambton, "Persian Trade", 237; and Ahmad Seyf, "Silk Production and Trade in Iran in the Nineteenth Century", pp. 51-71 in *Iranian Studies*, volume 16, number 1-2 (Winter-Spring 1983), 71 note 55.
34. Gad G. Gilbar, "Persian Agriculture in the late Qajar Period 1860-1906: Some Economic

- and Social Aspects", pp. 312-365 in *Asian and African Studies*, volume 12, number 3 (1978), 315; Gilbar, "The Persian Economy" 186, McDaniel, "Economic Change", 37.39, 46-47 note 2; Issawi, *EHI*, 211.
35. Gilbar, "The Persian Economy", 187; Gilbar, "Persian Agriculture", 34-496; Abbas Amanat, editor and introduction, *Cities & Trade: Consul Abbott on the Economy and Society of Iran 1847-1866*, Oxford Oriental Monographs No. 5 (London: Ithaca Press, 1983), xvii; Seyf, "Silk Production and Trade", 60-64.
36. Robert A. McDaniel, *The Shuster Mission and the Persian Constitutional Revolution* (Minneapolis: Bibliotheca Islamica, 1974), 37; Gilbar, "Persian Agriculture", 325, 329-30, 337, 339. 346; Olson, "Persian Guif Trade", 187-88, 418 note 36; Seyf, "Commercialization of Agriculture", 242-48; note 36; Seyf, "Commercialization of Agriculture", 242-48; Issawi, *EHI*, 238
37. Issawi, *EHI*, به نقل از کنسول بریتانیا در بوشهر
Seyf, "Commercialization of Agriculture", 244, citing an 1893 report by Consul Thomson; Nikki Keddie, "The Economic History of Iran, 1800-1914, and its Political Impact", pp. 119-136 in her *Iran: Religion, Politics and Society* (London: Frank Cass, 1980), 128.
38. Issawi, "Iranian Trade, 1800-1914," 233-34; Issawi, *EHI*, 76, 209, 245-46; Seyf, "Commercialization of Agriculture", 237; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 573; Ter-Gukasov, *Politicheskie*, in Issawi, *EHI*, 146; Gilbar, "Persian Agriculture", 320-23, 355-56; McDaniel, *The Shuster Mission*, 37; McDaniel, "Economic Change and Economic Resiliency", 42-43; Entner, *Russo-Persian Commercial Relations*, 75.
۳۹. این برآورد تقریبی من بر پایه ملاحظات گیلبار است که می‌گوید: ۲۱۶ هزار پوند استرلینگ مالیات گیلان ۱۱ درصد کل درآمد دولت را تشکیل می‌داده است. از آنجا که مالیات اراضی حدود ۱۰ درصد ارزش بازاری محصول بوده، کل تولید ناخالص داخلی کشاورزی، پوند استرلینگ ۱۹۴۴۰۰۰۰ = ۲۱۶۰۰۰ × ۹ × ۱۰. کاتوزیان در اقتصاد سیاسی ص ۴۴ جدول ۳-۹ ۲۴/۸ میلیون تومان ۱۲۱ میلیون پوند استرلینگ ذکر کرده است.
40. Gilbar, "Persian Agriculture," 360.
41. Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 579. and Issawi, *EHI*, 17.
42. Seyf, "Commercialization of Agriculture," 234-238-40.
43. Lambton, *Landlord and Peasant*, 152 Eastwick is cited by Gilbar, "The Persian Economy", 189.
44. Minorsky, "Tiyul," 801.
45. Michel Pavlovitch, "La situation agraire en Perse á la veille de la révolution", pp. 616-625 in *Revue de Monde Musulman*, volume XII, number 12 (December 1910), 618. Lambton, *Landlord and Peasant*, 152 Minorsky, "Tiyul", 801; Issawi, *EHI*, 210.
46. Ann K.S. Lambton, "Rural Development and Land Reform in Iran", pp. 52-54 in Issawi, *EHI* 53.; Ann K.S. Lambton, "The Case of Hajji Nur al-Din, 1823-47: A Study in Land Tenure", pp. 54-72 in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, volume XXX, part 1 (1967), 71-72; Lambton, *Landlord and Peasant*, 142-43, 156; Lambton, "Persian Society", 130-31; and Mary-Jo Del Vecchio Good, "Social Hierarchy in Provincial Iran: The Case of Qajar Maragheh", pp. 129-163 in *Iranian Studies*, volume X, number 3 (Summer 1977), 133,149.

۴۷. در مورد طبقه‌های جدید:

- Amanat, "Introduction" to *Cities & Trade*, xx; Floor, "The Merchants (*tujjar*) in Qajar Iran", pp. 101-136 in *Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft*, volume 126, number 1 (1976); Mehraïn, "Emergence of Capitalist Authoritarian States", 80-82; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 578; Lambton, *Landlord and Peasant*, 140, 173; and Keddie, "Iran, 1797-1941", 146.
48. Lambton, *Landlord and Peasant*, 140. Katouzian, *The Political Economy*, 33.
49. Gilbar, "The Persian Economy," 189; Pavlovitch, "La situation agraire," 620.
50. Olson, "Persian Gulf Trade," 185; F. Lafont and H.L. Rabino, *L'industrie séricole en Perse* (Montpellier, 1910), extracts translated pp. 235-238 in Issawi, *EHI*, 236; Keddie, "Iran, 1797-1941", 148-49; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 579.
51. Eric J. Hooglund, "Rural Socioeconomic Organization in Transition: The Case of Iran's Bonehs", pp. 191-207 in Michael E. Bonine and Nikki R. Keddie, editors, *Modern Iran. The Dialectics of Continuity and Change* (Albany: State University of New York Press, 1981), 195-96, 198-201.

۵۲. در مورد اندازه روستاها نگاه کنید به:

- Lambton, *Landlord and Peasant*, 157. Good, "Social Hierarchy in Provincial Iran", 157; Bausani, *The Persians*, 174-75; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 576; Issawi, *EHI*, 40-41; Gilbar, "Persian Agriculture", 339; and Keddie, "Iran, 1797-1941", 148-49.
53. Pavlovitch, "La Situation agraire," 621.
54. James B. Fraser, *Historical and Descriptive Account of Persia. from the Earliest Ages to the Present Time* (New York: Harper & Brothers. 1833), 260.
55. Gilbar, "Persian Agriculture," 361-62.
56. Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 575, and Seyf, *Silk Production and Trade*, 57.

۵۷. در این برآورد از مقاله پیشگفته در شماره ۳ پانویس استفاده کرده‌ام.

58. Malcolm, *History of Persia* (1829 edition), II 353, Lambton, *Landlord and Peasant*, 137.
59. Fraser, *Historical and Descriptive Account of Persia*, 258.
60. Edward B. Eastwick, *Journal of a Diplomat's Three Years' Residence in Persia* (London: Smith, Elder and Co., 1864), 3 volumes: II, 86, cited by Gilbar, "The Persian Economy," 191.

۶۱. جنر در منبع زیر آمده است:

Gilbar, *Demographic developments*, 140.

۶۲. کنسول بریتانیا در منبع زیر یادآوری شده است. Issawi, *HEI*, 40.

۶۳. گزارش لاسلز ۱۳ ژانویه ۱۸۹۳ (۲۳ دی ۱۲۷۱) در منبع زیر آمده. Hakimian, "Wage Labor and Migration", 453.

64. Sir Thomas E. Gordon, *Persia Revisited* (London, 1896), 39-40, Gilbar, "Persian Agriculture", 365.

همین‌طور تفسیرهای مساعدی توسط شیل در ۱۸۵۶ و بنیامین در ۱۸۸۷ انجام شده که هر دو در این اثر آمده‌اند.

- Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 70.
65. Gilbar, "The Persian Economy," 192-95.
66. Gilbar, "Persian Agriculture," 363. "The Persian Economy", 188, 195.
67. Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 576-77.
هرچند خود او گزارش سال ۱۸۹۳ یک انگلیسی از سیستان را نقل می‌کند: «مردم آنقدر فقیر و تهیدستند که هیچ تقاضایی برای این اجناس وجود ندارد. لباس را خودشان تهیه می‌کنند جای هم نمی‌نوشند».
68. Keddie, "Introduction" to *Iran: Religion, Politics and Society*, 5. Olson, "Persian Gulf Trade", 185, 187-88, 418 note 36; Seyf, "Commercialization of Agriculture", 238; Nasser Pakdaman, "Preface", pp. 125-135 in *Iranian Studies*, volume XVI, numbers 3-4 (Summer-Autumn 1983), 126; Abdullaev, *Promyshlennost*, in Issawi, *EHI*, 49; and Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 576.
69. Keddie, "The Economic History of Iran", 125; Keddie, *Historical Obstacles*, 2, 4.
اریک هوگلند که در کشاورزی قرن بیستم صاحب‌نظر است می‌گوید: وضع دهقانان در ۱۹۰۰ در مقایسه با اوایل سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) بدتر شده بود.
- Eric Hooglund, *Land and Revolution in Iran, 1960-1980* (Austin: University of Texas Press, 1982), 11.
70. Issawi, *EHI*, 22 Cf. "Persia," 454. «مبتون در مورد دهقانان نیمه قرن می‌نویسد: 454. "Persia," 454. «هیچ تأمین‌جانی یا مالی وجود نداشت و به‌خصوص دهقانان شدیداً تحت ستم بودند».
71. Atrpet, *Mamed Ali Shah* (Alexandropol, 1909), 141, cited by Abdullaev, *Promyshlennost*, in Issawi, *EHI*, 43. Gad G. Gilbar, "The Big Merchants (*tujjar*) and the Persian Constitutional Revolution of 1906", pp. 275-303 in *Asian and African Studies*, volume 11, number 3 (1977), 288.
72. Abdullaev, *Promyshlennost*, in Issawi, *EHI*, 44-45; Ashraf and Hekmat, "Merchants and Artisans", 735-36; Floor, "The Merchants", 128.
73. Ashraf, *Mavané-i Tarikhi*, 24; Issawi, *EHI*, 67; Curzon, *Persia and the Persian Question*, I, 167-68; and Gilbar, "Persian Agriculture", 344.
74. Muhammad Reza Afshari, "The *Pishivaran* and Merchants in Precapitalist Iranian Society: An Essay on the Background and Causes of the Constitutional Revolution", pp. 133-155 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 15, number 2 (May 1983), 137, 142; Gilbar, "The Persian Economy", 203, 205; Ashraf and Hekmat, "Merchants and Artisans", 730.
75. Floor, "The Merchants", 120, 122, 133; Amanat, "Introduction" to *Cities & Trade*, xx; Issawi, *EHI*, 68; and Nashat, "From Bazaar to Market", 70, 75.
76. Issawi, *EHI*, 17, 259.
77. Olson, "Persian Gulf Trade", 416 note 23; Guity Nashat, *The Origins of Modern Reform in Iran, 1870-80* (Urbana: University of Illinois Press, 1982), 6.
78. Ashraf, "Historical Obstacles," 325.
79. Curzon, *Persia and the Persian Question*, II, 41, Ashraf, "Historical Obstacles," 325.
80. Mirza Husayn, *Jughrafiya-yi Isfahan* [Geography of Isfahan] (Tehran, 1342/1963), extracts translated pp. 279-282 in Issawi, *EHI*, 279-81.

81. Willem Floor, *Industrialization in Iran 1900-1941*, Occasional Paper Series, number 23 University of Durham, England: Centre for Middle Eastern and Islamic Studies, 1984) 5 table 3, 8 table 4; Issawi, *EHI*, 259 note 6.
82. in Issawi, *EHI*, 68, 297-300, 302-3; Dillon, "Carpet Capitalism", 285-91, 468-75; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 590 note 87; McDaniel, "Economic Change and Economic Resiliency", 41; Ashraf *Mavané-i Tarikhi*, 55; Pakdaman, "Preface", 130; and Floor, *Industrialization*, 7.
83. Willem Floor, *Labour Unions, Law and Conditions in Iran (1900-1941)*, Occasional Papers Series number 26 (University of Durham, England: Centre for Middle Eastern and Islamic Studies, 1985), 11, 88-91, 101-2.
84. Bausani, *The Persians*, 169; John H. Lorentz, "Iran's Great Reformer of the Nineteenth Century: An Analysis of Amir Kabir's Reforms", pp. 85-103 in *Iranian Studies*, volume III, number 2 (Spring-Summer 1971), 91; Gilbar, "The Persian Economy", 199-200.
فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران (خوارزمی ۱۳۴۷) بخش‌هایی از آن در اثر زیر نقل شده است.
سیدمحمدعلی جمالزاده، گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران (برلین، کاوه، ۱۳۳۵).
Issawi, *EHI*;
85. Floor, "The Merchants," 131.
86. Ashraf, *Mavané-i Tarikhi*, 98 table 2, 93-96; جمالزاده گنج شایگان براساس: Abdullaev; Ashraf and Hekmat, "Merchants and Artisans", 737; and Floor, *Industrialization*, 9 table 5.
87. Issawi, *EHI*, 67, *ibid.*, 260, and Floor, *Industrialization*, 9.
88. Ashraf, *Mavané-i Tarikhi*, 65-66, 99 table 3, based on Abdullaev; جمالزاده گنج شایگان 93-96; and Floor, *Industrialization*, 9 table 5.
89. Abdullaev, *Promyshlennost*, in Issawi, *EHI*, 49, 50; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized", 576.
90. Hakimian, "Wage Labor and Migration"; Gilbar, "Demographic developments", 152-53; and Abdullaev, *Promyshlennost*, in Issawi, *EHI*, 52.
91. Floor, *Labour Unions*, 99-100.
92. Issawi, *EHI*, 41-42., Floor, *Labour Unions*, 104, 112.
93. Abdullaev, *Promyshlennost*, in Issawi, *EHI*, 50.
94. Lambton, *Islamic Society in persia*, 18-19; Keddie, "Iran, 1797-1941," 148.
95. Malcolm, *History of Persia* (1829 edition), II, 353, به نقل از Lambton, *Landlord and Peasant*, 137; Amanat, "Introduction" to *Cities & Trade*, xv.
96. Issawi, *EHI*, 41.
97. Olson, "Persian Gulf Trade," 187.
98. Mangol Bayat *Mysticism and Dissent. Socioreligious Thought in Qajar Iran* (Syracuse: Syracuse University Press, 1982) 22 *ibid.*, 24-25; Lambton, "Persian Society", 135; Lambton, "Persia", 438; Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 230, 232-33, 242, 247; Floor, "The Merchants", 103-4; Keddie, "Iran, 1797-1941", 146; Hamed Algar, *Religion and State in Iran, 1785-1906. The Role of the Ulama in the Qajar Period* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1969), 60-61.
۹۹. در مورد جامعه مسیحی نگاه کنید به:
Thomson, "Report on Persia", in Issawi, *EHI*, 30-31; and Issawi, *EHI*, 24, 58-59.

100. Curzon, *Persia and the Persian Question*, 1,510. Issawi, *EHI*, 24,62; Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 250
101. Issawi, *EHI*, 63. *ibid*, 64; Keddie, "Iran, 1797-1941", 150-51; Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 250
102. Fraser, *Historical and Descriptive Account of Persia*, 260.
103. Vincent Sheean, *The New Persia* (New York and London: The Century Co., 1927), 232
See too Keddie, "Iran, 1797-1941," 150.

۱۰۴. در مورد تورم و پول نگاه کنید به:

- Katouzian, *The Political Economy*, 36, 38, Bakhsh, *Iran*, 270-72; Lambton, "Persian Trade", 238; Rabino di Borgomale, *Coins, Medals and Seals*, table IV between pages 18-19; Gad G.Gilbar, "Trends in the Development of Prices in Late Qajar Iran, 1870-1906", pp. 177-198 in *Iranian Studies*, volume XVI, numbers 3-4 (Summer-Autumn 1983).
105. Rabino, "An Economist's Notes on Persia", 278. Bakhsh, *Iran*, 271.
106. Issawi, *EHI*, 42. *ibid*, 40-42; Seyf, "Commercialization of Agriculture", 238; Roger M. Savory, "Social Development in Iran during the Pahlavi Era", pp. 85-128 in George Lenczowski, editor, *Iran Under the Pahlavis* (Stanford: Hoover Institution Press, 1978), 86.
107. Gilbar, "Demographic developments", 145-46; Halfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 91, 101; Thomson, "Report on Persia", in Issawi, *EHI*, 28; McDaniel, "Economic Change and Economic Resiliency", 40.
108. Gilbar, "Demographic developments", 146-47; Lambton, *Landlord and Peasant*, 159, on the Khamseh; Helfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 97-98, on the Kurds; Bausani, *The Persians*, 173, on "semi-sedentarization". Halfgott, "The Rise of the Qajar Dynasty", 85-86; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 563; Malcolm, letter of April 10, 1801, cited by Hambly, "An introduction to the economic organization", 70.
109. Lambton, *Landlord an Peasant*, 140, 157.
110. Gilbar, "Persian Agriculture", 359-60. از: Gilbar, "The Persian Economy", 188, and Olson, "Persian Gulf Trade", 181, 417 note 25.
111. Afshari, "The *Pishivaran*," 138. از: McDaniel, *The Shuster Mission*, 24; Lambton, *Landlord and Peasant*, 142, 158, 169; Pavlovitch, "La situation agraire", 624.
112. Lambton, "Persian Society," 130.
113. Gene R. Garthwaite, "Khans and Kings: The Dialectics of Power in Bakhtiari History", pp. 159-17 in Bonine and Keddie, editors, *Modern Iran*, 170. see Helfgott, "Tribalism as a Socio-Economic Formation", 60-61 note 40.
114. Lambton, *Landlord and Peasant*, 159-61; Lambton, "Persia", Garthwaite, "Khans and Kings", 169; Gilbar, "The Persian Economy", 201, Lois Beck, "Tribes and the State in Nineteenth and Twentieth Century Iran", lecture at the University of California, Berkeley, November 13, 1985.
115. Mehraïn, "The Emergence of Capitalist Authoritarian States," 118-20; Beck, "Tribes and the State."
116. Afshari, "The *Pishivaran*," 138.
117. Lambton, "Persian Society," 139; Keddie, "Iran, 1797-1941," 140-42., 150.

118. Lambton, *Landlord and Peasant*, 162.
119. Lambton, *Peasant Society*, 127. Lambton, "Persian", 434-435, 451; Keddie, "The Economic History", 125; Rabino, "An Economist's Notes" Abrahamian, "Oriental Despotism", 11, 19-20; Nashat, "From Bazaar to Market", 55; Floor, *Industrialization*, 13 note 3, 41 note 67; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 568; Loentz, "Iran's Great Reformer", 95-96; Bausani, *The Persians*, 167 and Bakhsh, *Iran*, 263, 268-71, 277, 278.
120. Bakhsh, *Iran*, 264. See also Keddie, "Iran, 1797-1941", 138; Olson, "Persian Gulf Trade," 176-77, on southern Iran.
121. Lambton, "Persia", 438; Dillon, "Carpet Capitalism", 119; Mehraïn, "The Emergence of Capitalist Authoritarian States", 70.
122. Abrahamian, "Oriental Despotism", 436. See also Lambton, "Persian Society", 131.
123. Abrahamian, "Oriental Despotism", 11 (for the quote); Bakhsh, *Iran*, 269, 275-76; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 15; Lorentz, "Iran's Great Reformer", 94-95; Thomson, "Report on Persia", in Issawi, *EHI*, 32.
124. Abrahamian, "Oriental Despotism", 31.
125. Thomson, "Report on Persia", in Issawi, *EHI*, 29-30; Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture", 571.
- مثل سایر ارقام پیشگفته در مورد درآمدها در مورد دقت برآوردها نمی توان با قاطعیت سخن گفت.
126. Lambton, *landlord and Peasant*, 145-46 note 7.
127. Lambton, "Persian Trade," 237.
128. Thomson, "Report on Persia", in Issawi, *EHI*, 31-32. Lambton, "Persia", 453-54; Lorentz, "Iran's Great Reformer", 92-93' and Amanat, "Introduction" to *Cities & Trade*, xxii.
129. Issawi, *EHI*, 128, 339.
- یادآوری می‌کند که این نسبت بدهی به درآمد در ایران کمتر از مصر (۱/۳) یا ترکیه (۱/۳) بوده، ایران هیچ سرمایه‌گذاری مولدی نداشته که به یاری آن بدهی‌ها را بپردازد.
130. Bakhsh, *Iran*, 279; Edward G. Browne, *The Persian Revolution of 1905-1909* (Cambridge: At the University Press, 1910), 240.
131. Mirza 'Ali to Mr. McNeill, January 8, 1838, Lambton, "Persian Society", 128.
132. Abrahamian, "Oriental Despotism", 13.
133. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 223.
134. *Ibid.*, 225, 229. Lambton, "Quis Custodiet Custodes?" part 2, 143, Cole, "Shi'i Clerics", 26-27.
135. Arjomand *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 234, 251-52; Hamed Algar, "The Oppositional Role of the Ulama in Twentieth-Century Iran", pp. 231-255 in Nikki Keddie, editor, *Scholars, Saints and Sufis: Muslim Religious Institutions since 1500* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1972), 235.
136. Denis Wright, *The Persians Amongst the English. Episodes in Anglo-Persian History* (London: I.B. Tauris, 1985), xvii, Public Record Office of August 27, 1902.
137. Fraser, *Historical and Descriptive Account of Persia*, 204, 226.

اصلاحات، شورش، انقلاب، کودتا جنبش‌های اجتماعی در ایران عصر قاجار

برای این ناآرامی‌ها دو دلیل متمایز و مخالف می‌توان ذکر کرد. از یک سو هواداران ملکم‌خان‌اند که در دیدگاه‌های «لیبرالی» و «اصلاح‌طلبانه» او شریک‌اند شاید عمدتاً به آن سبب که ضمن حمله به صدراعظم شاه، چشم مردم را باز می‌کنند تا شکل فاسد و جبارانه حکومت‌شان را مشاهده نمایند، مردم را با اندیشه قدرت دموکراتیک اشباع سازند، از سوی دیگر روحانیان‌اند که با استفاده از ماه رمضان اینجا و آنجا علیه محاصره مؤمنان توسط مشتی بی‌دین موعظه می‌کنند و می‌گویند تجارت، معادن، بانک‌ها، تنباکو، جاده‌ها به اروپاییانی فروخته شده که می‌خواهند به تدریج زمین‌های غله‌خیز کشور و حتی زنان مسلمان را در اختیار گیرند. گزارش آرجی کندی وزیر مختار بریتانیا، ۲۹ آوریل ۱۸۹۱ (فروردین - اردیبهشت ۱۲۷۰) به نقل از نیکی کدی در
دین و شورش

در این فصل عمده‌ترین جنبش‌های ایران در دوره ۱۸۰۰-۱۹۲۵م/۱۱۷۹-۱۳۰۴ش که هدف‌شان ایجاد دگرگونی اجتماعی بود مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. به خصوص بر رویدادهای ۱۸۹۰-۱۹۲۵م/۱۲۶۹-۱۳۰۴ش - جنبش* تنباکو، انقلاب مشروطیت، جنبش‌های محلی رادیکال در جریان جنگ اول جهانی و بعد از آن و کودتای رضاخان - تأکید بیشتری خواهیم کرد. سرفصل «اصلاحات، شورش، انقلاب، کودتا» اشاره‌ای به

*. در متن انگلیسی «شورش» آمده است - م.

سیر پیش رونده تدریجی این رویدادهای مهم و نمایان است. شکست تلاش‌های اصلاح‌طلبانه دولت در مقابله با نارضایتی فزاینده مردم از یک سو و افزایش نفوذ خارجی از سوی دیگر راه را برای نخستین جنبش توده‌ای فراگیر در سطح کشور، یعنی جنبش تنباکو در سال‌های ۱۸۹۰-۱۸۹۲/م/۱۲۶۹-۱۲۷۱ش هموار نمود. بعداً معلوم شد که این جنبش در واقع تمرینی برای کشمکشی طولانی‌تر و پردامنه‌تر یعنی جنبش یا انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۱۱/م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ش) شده است. انقلاب با صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی آغاز شد و با ورود قوای روسیه به ایران، انحلال مجلس و نسخ قانون اساسی، به منظور سرپا نگاه داشتن سلطنت روبه زوال قاجار پایان یافت. درهم شکستن این انقلاب آغاز شده با یک رشته رویدادهای دیگر از جمله، اشغال نظامی ایران توسط روسیه، خشکسالی و قحطی در جریان جنگ جهانی اول، شورش‌های محلی در گوشه و کنار کشور، مانورهای قدرت‌طلبانه بریتانیای کبیر و ضعف دولت قاجار همه و همه زمینه را برای یک کودتای نظامی به منظور ایجاد مرکزیت آماده کرد. با کودتای ۱۹۲۱/م/۱۳۰۰ش، راه برای استقرار سلطنت در دودمان پهلوی هموار گردید و رهبر کودتا در ۱۹۲۵/م/۱۳۰۴ش پادشاه ایران شد.

برای بررسی هر یک از این جنبش‌های اجتماعی عمده، قبل از هر چیز به علل اساسی، بازیگران اجتماعی عمده و دلایل پیامدها می‌پردازیم. پیچیدگی ساختار اجتماعی ایران و تقسیم آن به سه وجه تولید (بعداً چهار وجه) و حدود ۱۶ طبقه یا گروه اجتماعی (یا بیشتر)، ضرورت اتحاد در دو سوی کشمکش و مبارزه همه جنبش‌های اجتماعی را نشان می‌دهد. گروه‌ها و طبقه‌های مختلف یک رشته شکایت و دادخواست را علیه دولت، سلطه خارجی و داخلی اقامه کردند و همین شکایت‌ها و هدف‌های مشترک، یک الگوی اتحاد گسترده و «مردمی» با شرکت چند طبقه را فراهم کرد که این الگو در اکثر جنبش‌های اجتماعی به چشم می‌خورد. اما در اغلب جنبش‌ها نیز به دنبال موفقیت‌های اولیه، در میان ائتلاف انقلابی شکاف افتاده است و قدرت‌های خارجی که منافع خود را بر اثر انقلاب در خطر می‌دیدند، اقدام به مداخله کرده‌اند، برآیند اینها موجب محدود شدن دامنه موفقیت پیامدها- مثلاً جنبش تنباکو- و یا چرخش انقلاب در مسیر مخالف- مثل انقلاب مشروطیت- گردید.

بدین ترتیب در فصل حاضر، نگرش ما به جنبش‌های اجتماعی به زمینه‌سازی‌های

فصل چهارم در مورد صورت‌بندی طبقاتی ایران در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) بستگی دارد. می‌خواهیم روشن سازیم که از روند ادغام شدن هرچه بیشتر ایران در نظام جهانی سرمایه‌داری و وابستگی کشور به روسیه و بریتانیا چه کسانی سود بردند و چه کسانی زیان دیدند. طبقاتی که «برای خود»^{*} شکل گرفتند، دست به ائتلاف زدند؛ اما سرانجام، نهایتاً در روند مبارزات نتوانستند قلب و فکر گروه‌های کلیدی - روحانیت، صنعت‌گران، بازرگانان و طبقه‌های حاشیه شهری - را به خود جلب کنند. این در ضمن نشانه اهمیت عوامل ذهنی، آگاهی سیاسی و فرهنگی در شکل بخشیدن به شکنندگی مقاومتی است که از مبارزات ناشی می‌شد.

کشمکش‌های جانشینی و قیام‌ها ۱۸۰۰-۱۸۵۰م/۱۱۷۹-۱۲۲۹ش:

از شکل‌های اعتراض سنتی تا شکل‌های گذاری

مبارزه‌های جانشینی در سال‌های ۱۷۹۷م/۱۱۷۶ش، ۱۸۳۴م/۱۲۱۳ش، ۱۸۴۸م/۱۲۲۷ش و ۱۸۹۶م/۱۲۷۵ش روی داد. طی این برهه‌های کوتاه، برای ولیعهدی که در آستانه به تخت نشستن بود مدعیانی از میان برادران یا عموها پیدا شد. اینها اساساً شکل محدود و سنتی «تعویض» بود و معمولاً مبارزه به نفع ولیعهد تمام می‌شد، هرچند در سال‌های ۱۸۳۴م/۱۲۱۳ش و ۱۸۹۶م/۱۲۷۵ش مداخله روس و انگلیس به نفع ولیعهد نیز حالتی تعیین‌کننده داشت. آنچه در یکایک این بحران‌های جانشینی به صورت «سنت» درآمده بود، کشمکش‌های درون قبیله‌ای و کشمکش قبایل بر سر فردی بود که می‌بایست جانشین شاه متوفا گردد. اما آنچه حالت «گذار» به دوران نوین را داشت نقش فزاینده دیپلمات‌های خارجی و فشارهایی بود که در سال ۱۸۹۶م/۱۲۷۵ش از سوی قزاق‌ها، یعنی واحد نظامی ایران، تربیت شده توسط روس‌ها اعمال می‌گردید. درگیری فزاینده غرب در سال ۱۸۳۴م/۱۲۱۳ش پیش زمینه کاهش دامنه عمل قاجاریه و نخستین مرحله وابستگی بود. این وابستگی تا پایان سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) جنبه کاملاً آشکاری به خود گرفت.^(۱)

*. Class-for-themselves اصطلاحی از مارکس - به نقل از کانت - که طبقه‌ها را «در خود» و «برای خود» تقسیم می‌کند. طبقه‌های درخود، طبقه‌اند اما اعضای آن آگاهی طبقاتی ندارند، طبقه برای خود طبقه است و اعضای آن آگاهی طبقاتی دارند - م.

موارد متعددی از مبارزه‌های کم‌دامنه اجتماعی محلی ثبت شده است؛ کشمکش‌های سیاسی مکرر در دوره قاجاریه امری عادی بود همان‌گونه که در دوره صفویه و در سال‌های ۱۵۰۰-۱۸۰۰م/۸۷۹-۱۱۷۹ش روندی مداوم داشت. به نوشته اشرف و حکمت «بنا به یک برداشت، ۱۶۹ مورد شورش، ناآرامی، تحریک و جنگ محلی در ۴۵ سال اول سلطنت ناصرالدین‌شاه یعنی از ۱۸۴۸م/۱۲۲۷ش تا ۱۸۸۸م/۱۲۶۷ش به ثبت رسیده است.»^(۲) البته تعیین شماره دقیق این قبیل رویدادها بسی دشوار است، اما می‌توان گفت در نیمه نخست سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) نیز تعدادشان زیاد بوده است. ناآرامی در ایلات و عشایر، شورش‌های محلی، حمله به شهرها و روستاها و غارت خانه‌ها، خصومت‌ها و مبارزه‌های درون قبیله‌ای و بین طایفه‌ای، تاریخی دیرینه دارد. دولت قاجار تا حدی موفق شد وفاداری خان‌های قبایل خاصه در شمال باختری، جنوب و مرکز را جلب نماید، این کار از طریق انتصاب آنها به مقام‌های دولتی و واگذاری زمین صورت گرفت؛ در سایر مناطق مثل جنوب خاوری و شمال خاوری، قبایل و ایلات در عمل به حال خود رها شدند و عملاً در کنترل حکومت تهران نبودند. البته هیچ شورش ایلی به استقلال محلی کامل یا استقرار دودمان جدید پادشاهی نینجامید که این به معنای قدرت و اقتدار دولت قاجار نیست، بلکه نشانه آن است که خان‌ها و رؤسای ایلات از سودای سلطنت دست کشیده و در بافت نخبگان کشور ادغام شده‌اند، کاهش فزاینده مرکزیت اقتصادی و جمعیتی ایل‌نشینان در صورت‌بندی اجتماعی سراسری ایران از عوامل این نومیدی سران ایل بود.

ناآرامی‌های متعدد شهری به صورت‌های گوناگون، در مقایسه با شورش‌های ایلی عادی‌تر بودند شاید به آن دلیل که به شیوه بهتری مستند و ثبت شده‌اند. در سال ۱۸۳۰-۱۸۳۱م/۱۲۰۹-۱۲۱۰ش در کرمان و یزد، ۱۸۳۵م/۱۲۱۴ش در اصفهان، ۱۸۴۰م/۱۲۱۹ش در شیراز، ۱۸۴۲م/۱۲۲۱ش در کرمان؛ در ۱۸۴۸م/۱۲۲۷ش در تعداد زیادی از شهرها، ۱۸۵۵-۱۸۵۷م/۱۲۳۴-۱۲۳۶ش در تبریز و بار دیگر در ۱۸۶۵م/۱۲۴۴ش تا ۱۸۶۷م/۱۲۴۶ش در شیراز طی مبارزات سیاسی، قدرت دولت به مبارزه طلبیده شد. این ناآرامی‌ها اغلب تجلی نارضایتی عمومی از مقام‌های ایالتی بر سر مسایلی همچون مالیات اضافی، قیمت بسیار زیاد مواد غذایی، کمبود نان، حکام و والیان منفور و مانند اینها بود. اگر بخواهیم از روی شورش ۱۸۴۸م/۱۲۲۷ش شیراز قضاوت

کنیم - که داده‌های مربوط به آن موجود و در دسترس می‌باشد - اعتراض مردم به حکام ستمگر از سوی پیشه‌وران، مغازه‌داران و تهیدستان شهری آغاز و رهبری شد، البته اینان از حمایت طبقه‌های بلندپایه‌ای نظیر روحانیان، بازاریان و سرشناس‌های محلی برخوردار بودند (سرشناس‌های محلی غالباً به خاطر رقابت‌های شخصی با مقام‌های حکومتی درگیر می‌شدند). هدف‌شان معمولاً به تصحیح پاره‌ای سوءاستفاده‌ها محدود می‌شد اما اگر کسی به مسایل‌شان توجه نمی‌کرد، مسلح می‌شدند، بازار را می‌بستند، تقاضای‌شان را بالا می‌بردند و خواهان عزل حاکم می‌شدند و وضعیتی به وجود می‌آوردند که کنترل‌ناپذیر می‌شد تا سرانجام شاه، حاکم دیگری گسیل می‌کرد. این قبیل «جنبش‌ها که هدف‌های محدودی داشتند» حتی زمانی که پیروز هم می‌شدند از نظر میزان دامنه، کاملاً انقلابی نبودند و غالباً به حوزه شهر یا منطقه محدود می‌شدند.^(۳)

یکی از حوادث شهری که به خاطر پیامدها و تأثیرش بر جنبش‌های اجتماعی بعدی شایان توجه است، قتل گریبایدوف فرستاده دولت روسیه توسط گروهی از مردم شهر تهران است. ماجرا از این قرار بود که در شهر شایع شد گریبایدوف دوزن‌گرچی را برخلاف میل خودشان از حرمسرای یکی از شاهزادگان قاجار به زور بیرون کشیده و با خود برده است. این رویداد از دو نظر اهمیت داشت. از دید حامد الگار، «این نخستین رویارویی روشن حکومت با مردم بود... دولت به نحو فزاینده‌ای در مظان اتهام خیانت به مردم و همکاری با قدرت‌های غیرمسلمان اجنبی قرار داشت و روحانیان رهبران طبیعی مخالفت با چنان روحیه‌ای بودند.»^(۴) اهمیت دیگر که شاید بیش از اولی جنبه محوری دارد آن است که این رویداد، به وضوح یک مقاومت مردمی ایرانی در برابر سلطه و قدرت خارجی (روسیه) است. این احساسات ۶۰ سال بعد در ماجرای جنبش تنباکو تکرار شد و ماجرای گریبایدوف یک جنبش اجتماعی از نوع گذار (نیمه‌سنتی، نیمه‌جدید) قلمداد شد.

جدی‌ترین چالش در برابر دولت قاجار در نیمه نخست سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) در پنج ساله اول سلطنت ناصرالدین‌شاه به صورت شورش بایبه بروز کرد. یک رشته قیام‌های مسلحانه علیه قدرت شاه و حکام ایالت‌ها در مناطق پرجمعیت مازندران (۱۸۴۸-۱۸۴۹م/۱۲۲۷-۱۲۲۸ش)، زنجان (۱۸۵۰م/۱۲۲۹ش)، تبریز (۱۸۵۰م/۱۲۲۹ش و ۱۸۵۳م/۱۲۳۲ش) برپا شد و در سال ۱۸۵۲م/۱۲۳۱ش نیز در

تهران تلاش ناموفقی برای ترور شاه صورت گرفت. در همه این موارد پیروان آیین جدید بایه که سلاح چندان کارآمدی نداشتند اما مصمم به مبارزه بودند، در برابر نیروهای به مراتب قوی تر حکومتی قد علم کردند و در نهایت نیز بر اثر گرسنگی، خستگی و فریب خوردن دچار شکست شدند. در مورد علل سنتی - مذهبی یا علل اجتماعی و اقتصادی جدید، اهمیت این شورش‌ها و ترکیب نیروهای اجتماعی هوادار فرقه بایه، مباحث فراوانی صورت گرفته است. اغلب صاحب نظران برآنند که پیشه‌وران و روحانیان در این ماجرا شرکت داشته‌اند و شواهدی در مورد مشارکت دهقانان و بسیج آنها نیز وجود دارد. عده‌ای معتقدند همه طبقه‌ها و از جمله بازرگانان و گروه‌های طبقه‌های بالا به بایه‌گرایی داشته‌اند. مفهوم جنبش اجتماعی گذاری به ماکمک می‌کند تا در مورد بخش نخست این مجادله‌ها قضاوت کنیم و با نگاهی نقادانه به شواهد موجود، مشاجره پیرامون طبقه‌ها و گروه‌های دست‌اندرکار، جنبه روشن‌تری به خود می‌گیرد. بررسی محتوای ایدئولوژیکی فرقه بایه و فرهنگ سیاسی جنبش نیز مؤید آن است که جنبش آمیزه‌ای از مبانی اجتماعی و ماهیت گذار را با خود داشته است.

بنیان‌گذار بایه، میرزاعلی محمد در ۱۸۱۹م/۱۹۸۱ش در یک خانواده بازرگان شیرازی به دنیا آمد. ابتدا در بوشهر به شغل تجارت پرداخت اما بعد به منظور مطالعه بیشتر دینی به کربلا رفت و در محضر سیدکاظم رشتی درس خواند. رشتی رهبر فرقه شیخیه بود. شیخیه که به تازگی در درون مذهب شیعه پدیدار شده بود بر این اعتقاد بود که مابین امام غایب و شیعیان باید یک باب «یا شیعه کامل» واسطه شود. در سال ۱۸۴۴م/۱۲۲۳ش به دنبال درگذشت سیدکاظم رشتی، میرزاعلی محمد به شیراز بازگشت و خود را «باب» یعنی، واسطه‌ای میان امام غایب با شیعیان نامید و بدین ترتیب راه خود را از شیعیان متعصب و روحانیت ایران جدا کرد. وی بعدها پا را از این فراتر نهاد و گفت او همان مهدی، امام غایب است. سرانجام در سال ۱۸۴۷م/۱۲۲۶ش ادعای نبوت کرد و گفت به جای [حضرت] محمد آمده است و کتاب بیان را جایگزین قرآن کرد. ابتدا روحانیت شیراز وی را دیوانه خواندند اما وقتی هواداران و پیروانی پیرامونش گرد آمدند و در میان آنان رهبران مذهبی و چهره‌های سیاسی نیز دیده می‌شد جدی‌تر برخورد کردند و به ایذاء و آزار او پرداختند. باب سرانجام به دستور ناصرالدین شاه زندانی گردید. اعدام باب در ۱۸۵۰م/۱۲۲۹ش به جای فرونشاندن هیجانی که جنبش او

ایجاد کرده بود به قیام‌های گسترده‌تری انجامید که تا سال ۱۸۵۳م/۲۳۲۲ش ادامه یافت.^(۵)

آموزه‌های اقتصادی و اجتماعی باب و جانشینانش از دیدگاه یک جنبش اجتماعی، چندان بی‌ارتباط نیستند. باب خواهان تحقق یافتن آرمان پیروان در ایالت‌های آذربایجان، مازندران، خراسان، فارس و عراق عجم شد و گفت این ایالت‌ها باید منحصرراً به محل زندگی باییه (و البته بازرگانان خارجی که نفع اجتماعی دارند) تخصیص یابد. او خواهان قانونی شدن بهره‌وام، معیار پولی واحد در سرزمین باییه و عدم تعرض به مکاتبات تجاری شد. نیاز به راه‌های خوب تجاری، آزادی تجارت و امنیت مالی مردم از جمله دیدگاه‌های باب بود که مورد توجه بازرگانان قرار داشت. از سوی دیگر باب در برنامه‌های مالیاتی و رفاهی خویش از باز توزیع درآمدها حمایت می‌کرد. از این گذشته، «همه زمین‌ها ارزش والایی دارند و همه مکان‌ها باید به خدا رجعت داده شوند چون مالک منحصر به فرد این اموال خداست. باب مصادره اموال افراد بی‌اعتقاد را مجاز می‌شمارد و می‌گوید صاحبان این اموال تنها بعد از گرویدن به آیین می‌توانند آنها را صاحب شوند.»^(۶) تهیدستان، یتیمان و زنان بیوه و بی‌سرپرست مورد حمایت قرار می‌گیرند و زن در حوزه‌های زناشویی و معاشرت، تقریباً همتای مرد می‌شود. بیات البته نمی‌گوید که باب یک نظم اقتصادی نوین یا خط‌مشی اجتماعی را وعده داده بود اما پیام او را «مردم‌گرایانه» تلقی می‌کند که «دگرگونی اوضاع به نفع تهیدستان را در خود نهفته دارد.»^(۷)

هرچند این مفهوم‌های اصلاح‌طلبانه در ایران نیمه دوم سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) عملاً به گوش کسی نرسید، اما پیروان باب در روند بسیج مردم و قیام‌های ۱۸۴۸م/۱۲۲۷ش و ۱۸۵۳م/۲۳۲۲ش به‌نوعی آنها را افراطی‌تر و اصلاح‌طلبانه‌تر جلوه دادند. در میان شاخه‌های گوناگون پیروان باب عده‌ای از «الغای همه مالیات‌ها، تعهدات و مالکیت خصوصی، حمایت از مالکیت اشتراکی و برابری بین زن و مرد» سخن گفتند.^(۸) قرةالعین، چهره جذاب فرقه در کنگره بدشت در سال ۱۸۴۸م/۱۲۲۷ش در آستانه شورش‌ها و قیام‌های باییه بدون حجاب ظاهر شد و خواهان رهایی زن از قید حجاب گردید و «از رستاخیز قریب‌الوقوعی خبر داد که هر نوع قانون مقدس الغا می‌شود.» او از حاضران خواست خود به تمیز خوب از بد بیردازند.^(۹) در همان اجلاس،

تسهیم مساوی ثروت مورد بحث قرار گرفت و از آن پس در جریان چند قیام به همان‌گونه عمل شد. رهبر شورشیان زنجان به هواداران «دستور داد به گونه‌ای عمل کنند که گویی همگی اعضای یک خانواده‌اند؛ همه چیز از خوراکی تا پوشاک باید بین همگان تقسیم شود و مورد استفاده قرار گیرد؛ پیروان او چنان کردند حتی در خانه‌های خود را به روی یکدیگر گشودند و به صورت مجموعه‌ای واحد به خانه‌های یکدیگر رفت و آمد می‌کردند.»^(۱۰) تفاوت آموزه‌های معتدل و اصلاح‌طلبانه‌تر باب با آموزه‌های انقلابی‌تر این پیروان تندروری که در زمان زندانی شدن او، رهبری جنبش را در دست داشتند، شاید به سبب جاذبه‌التقاطی آیین باییه در میان قشرهای گوناگون اجتماعی و تحلیل‌های متفاوتی باشد که از خاستگاه اجتماعی «عمده» او به عمل آمده است.

مینورسکی که موضع متعارف براساس خاستگاه اجتماعی شورش‌ها را شرح داده می‌نویسد «مواعظ جدید عمدتاً خطاب به طبقه متوسط، خرده‌بورژوازی، روحانیت رده پایین و بازرگانان بود.»^(۱۱) ارجمند، امانت و الگار هر سه به اهمیت نقش روحانیت در جنبش اذعان دارند (هرچند امانت بر «طلبه‌های جوانی که اکثراً از طبقات پایین جامعه بودند» تأکید دارد در حالی که الگار می‌گوید: اکثریت روحانیان ادعای باب را رد کردند)^(۱۲). در این زمینه دو روایت با دو سمت‌گیری مخالف ارائه شده که هر یک نقیض دیگری است. کوزنتسووا و ایوانف مورخان شوروی، نقش برجسته دهقانان را نیز بر قشرهای میانی بازار (روحانیت، پیشه‌وران و بازرگانان) می‌افزایند در حالی که بائوسانی و بیات بر حضور زمین‌داران طبقه بالا، مقام‌های بلندپایه دولتی و «اشرافیت» ایران در جنبش باییه تأکید می‌ورزند.^(۱۳) موجان مومن آشکارا با کم‌رنگ جلوه دادن مشارکت دهقانان (به اعتقاد او معدود دهقانانی که به جنبش پیوستند در واقع از ارباب زمین‌دار خود دنباله‌روی کردند) می‌گوید: «آنها که به آیین باییه می‌گرویدند، از همه طبقه‌های اجتماعی بودند، اما غلبه با روحانیانی بود که رهبری جنبش را در دست داشتند.»^(۱۴)

نگاهی دقیق به ارقام و آماری که مومن در مورد شرکت‌کنندگان در سه قیام عمده گردآوری کرده است، تفسیر قضیه را تا حدی با مشکل روبه‌رو می‌سازد. در جدول ۵-۱ ارقام گردآوری شده مومن تحت عنوان دهقانان شرکت‌کننده در قیام را دسته‌بندی مجدد کرده‌ایم، گروه‌های شرکت‌کننده به طبقه‌های بالا، متوسط و پایین تقسیم شده‌اند. داده‌ها

هرچند جمع و جور نیستند اما نشان می دهند که دهقانان نه تنها در شورش های باییه شرکت داشته اند بلکه تعدادشان نیز بسیار زیاد بوده است. شاید این دهقانان به رهبری ارباب یا ملای ده در شورش شرکت جسته اند، شاید هم عده ای به اجبار به جنبش پیوسته باشند، به احتمال زیاد اکثریت آنان از مناطق کشاورزی حومه شهرهایی بوده اند که مرکز شورش باییه بوده اما در حال وسیعاً در شورش حضور داشته اند. اغلب مورخان گزارش داده اند که روحانیان رده پایین نیز دومین گروه بزرگ شرکت کنندگان در جنبش باییه بوده اند. (۱/۲۷ درصد کل مجموعه نمونه گیری شده) و بعد از اینها پیشه وران و بازرگانان خرده پا (۳/۱۲ درصد) قرار می گرفته اند. تعداد زمین داران، مقام های دولتی شهری، روحانیان رده بالا، به مراتب کمتر بوده است. و بازرگانان (که احتمالاً از نظرات باب استقبال می کرده اند) کمتر از یک درصد کل نمونه گیری را تشکیل می داده اند. میزان مشارکت طبقه های بالا (۸/۸ درصد) در واقع بازتاب درصد واقعی این گروه ها در کل جمعیت است، اما این طبقه ها بر جنبش غلبه نداشته اند چون دیدگاه های افراطی جانشینان باب بعد از سال ۱۸۴۸ م/۱۲۲۷ ش این طبقه ها را از جنبش رمانده است. در گزارشی که یکی از بازمانده های شورش زنجان نوشته است یادآوری کرده است که تهیدستان فعال تر از ثروتمندان بوده اند:

و اما در مورد باییه. آنان که از طبقه های فقیر شهرها، دکانداران، سیدها یا طلبه ها و مانند اینها بودند در برابر دشمن در حدّ توان ایستادند و شروع به ساختن استحکامات کردند. اما آنان که ثروتی داشتند، ثروت، پرده ای پیش چشمانشان کشید و به طرف مسلمان ها رفتند. (۱۵)

در زنجان و نیریز زنان فعال بودند، مانند مردان لباس می پوشیدند و در کنار آنها می جنگیدند. در دومین قیام نیریز در ۱۸۵۳ م/۱۲۳۲ ش ظاهراً تعداد زنان بر مردان می چربیده و در نخستین شورش این شهر تعداد زیادی از آنها کشته شده اند. (۱۶)

این فرضیه که جنبش باییه یک ائتلاف نسبتاً گسترده از لایه های متوسط و پایین جامعه بوده، با توجه به فرهنگ مردمی و آگاهی سیاسی شرکت کنندگان، تأیید می شود. اما بیات سه دلیل علیه این فرضیه اقامه می کند. عده زیادی از مردم، باب را امام منتظر دانستند، صوفیه و شیخیه وی را رهبر و مرشد تلقی کردند و انقلابیون به خاطر دورنمای دگرگونی که باب ارائه می کرد به آن جذب شدند. (۱۷)

جدول ۵-۱ خاستگاه اجتماعی شورش‌های بایبه

| طبقه | شیخ طبرسی | نیریز | زنجان | جمع | درصد |
|---------------------------|-----------|-------|-------|-----|------|
| اشراف، زمین‌داران، مقامات | ۱۲ | ۱۱ | ۵ | ۲۸ | ۴/۱ |
| روحانیت رده بالا | ۱۴ | ۶ | ۷ | ۲۷ | ۳/۹ |
| بازرگانان عمده | ۵ | ۰ | ۱ | ۶ | ۰/۹ |
| جمع طبقه‌های بالا | ۳۱ | ۱۷ | ۱۳ | ۶۱ | ۸/۸ |
| روحانیت رده پایین | ۱۲۲ | ۶۰ | ۵ | ۱۸۷ | ۲۷/۱ |
| پیشه‌وران، دکان‌داران | ۴۸ | ۲۵ | ۱۲ | ۸۵ | ۱۲/۳ |
| جمع طبقه‌های متوسط | ۱۷۰ | ۸۵ | ۱۷ | ۲۷۲ | ۳۹/۴ |
| کارگران ناماهر | ۶ | ۳ | ۳ | ۱۲ | ۱/۷ |
| دهقانان | ۷۸ | ۲۳۲ | ۳۵ | ۳۴۵ | ۴۹/۹ |
| قبایل | ۱ | ۰ | ۰ | ۱ | ۰/۱ |
| جمع طبقه‌های پایین | ۸۵ | ۲۳۵ | ۳۸ | ۳۵۸ | ۵۱/۸ |

منبع: مومن: «خاستگاه اجتماعی شورش‌های بایبه» ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰ تنظیم مجدد از نویسنده.

دو رده نخست عمدتاً بخش‌هایی از روحانیت و بازاریان را دربرمی‌گرفت و رده سوم روشنفکران و طبقه‌های تحت سلطه بودند. دهقانان (و سایر لایه‌ها) شاید به دلایل سیاسی و دینی - هر دو - به جنبش پیوسته‌اند. البته به دشواری می‌توان گفت توده‌های هوادار، چه احساس و اندیشه‌ای داشته‌اند اما افشاری می‌گوید: «آنچه بایبه را مورد توجه مردم قرار می‌داد اعتقاد آنان به اینکه عدالت یک مسأله زمینی و این جهانی است، موضع آشتی‌ناپذیرشان در برابر دولتیان و شهادت و عزم راسخ‌شان بود.»^(۱۸) «این جهانی بودن» بایبه و مخالفت‌شان با تأکید برگزیده و آینده [و حال را غنیمت شمردن]، «برای بسیاری از هواداران جاذبیت شدیدی داشت.»^(۱۹) بیات معتقد است رگه‌ای از ناسیونالیسم دینی نیز در اعتقادات بایبه وجود داشته است: به جای اماکن

مقدس در سرزمین‌های عربی، ایران مرکز زائران می‌شد و بیان که به زبان فارسی نوشته شده بود، کتاب مقدس جدید پیروان بود. در تقویم بایبه عید نوروز نخستین روز سال محسوب می‌شد و به رغم گرایش‌های مبتنی بر سلسله مراتب در بایبه و آموزه‌های دینی آن - تقسیم جماعت بابی به سه دسته: رهبر، نخبگان و توده پیروان - در رفتارهای عملی آنان موازین برابری خواهانه و ضد اقتدارطلبی، شدیداً مراعات می‌شد. سیدنی چرچیل دیپلمات انگلیسی در تهران در ۱۸۸۹م/۲۲۸ش نوشت: «هنگامی که فرد ایرانی از آیینی خبردار می‌شود که یکی از اصول بنیادینش آزادی اندیشه و بیان است و او ممکن است در نهایت و بر اثر این اعتقاد، از قید ستم مقام‌های محلی رها شود... آماده پیوستن به کسانی است که می‌خواهند با بدی‌های موجود بجنگند.»^(۲۰) به اعتقاد افشاری، واژگانی نظیر مجاهد و شهید، مقابله ظالم و مظلوم و محمدشاه را سلطان باطل اعلام کردن بار معنایی خاصی دارد.^(۲۱) این گرایش‌ها در مجموع به سطوحی چند از خرده فرهنگ سیاسی - مذهبی ایرانیان بازتاب یافته، از آن جمله‌اند: آرمان رفاه اسلامی و مبارزه در راه عقیده، امید ریشه‌ای به هزاره موعود، همبستگی پیشه‌وران و سیاست مخالفت و سرانجام برابری خواهی دهقانان.

با وجود این، آیین و شورش‌های بایبه نتوانست اکثریت مردم را به خود جلب کند و در نهایت شکست خورد.^(۲۲) بنابه برآورد کرزن، حداکثر یک میلیون نفر یعنی ۱۰ درصد جمعیت ایران برآورد بسیار خوشبینانه‌ای است. مومن می‌نویسد: «در بیشتر جاها معدودی از افراد به آیین جدید گرویدند»؛ و در مورد قیام‌ها می‌گوید: در شیخ طبرسی حداکثر ۵۴۰ تا ۶۰۰ نفر، در نیریز یکهزار نفر، در زنجان ۲ تا ۳ هزار نفر شرکت داشته‌اند.^(۲۳) موفقیت‌های اولیه بایبه در هر نقطه به اعزام نیروهای زیاد از سوی دولت منجر می‌شد. این نیروها قیام بایبه را درهم می‌شکستند و سپس تعدادی از رهبران جنبش را اعدام می‌کردند یا به کشتار دسته‌جمعی آنان مبادرت می‌ورزیدند. جنبش بایبه در نهایت دو نیروی متضاد و قدرتمند را متحد و علیه خود بسیج کرد: ادعاهای دینی افراطی بایبه موجب شد تا اکثریت روحانیان از آن دور بمانند و بلندپروازی‌های سیاسی آن، دولت قاجار را به عمل واداشت. ارتش که به تازگی بر اثر اصلاحات امیرکبیر صدراعظم ایران تجدید سازمان شده بود قابلیت خود را در سرکوب فتنه زنجان و نیریز در سال ۱۸۵۰م/۲۲۹ش نشان داد.

اغلب محققان، جنبش بایبه را قبل از هر چیز جنبشی مذهبی می‌انگارند که به یکی از اعتقادات سنتی و دیرینه مذهبی - سیاسی ایرانیان، یعنی اعتقاد به ظهور یک موعود و یک ناجی پویایی بخشیده است،^(۲۴) ایوانف می‌گوید: شورش‌ها «قیام‌های مردمی بودند... که علیه نظام فئودال و به‌طور عینی در مخالفت با انقیاد کشور توسط سرمایه اجنبی» سمت‌گیری داشتند.^(۲۵) این حکم بیش از اندازه آینده‌نگر است چون شواهدی مبنی بر وجود عنصر «ضداجنبی» جنبش وجود ندارد (یادمان باشد که باب به بازرگانان خارجی اجازه می‌داد در آرمانشهر بایبه به دادوستد پردازند و مناطق شورشی بایبه جزو مناطقی نبود که در نیمه نخست سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) سرمایه‌گذاری خارجی چندانی در آنجا صورت گرفته باشد). هرچند پیامدهای فزاینده منفی در روابط بازرگانی با غرب در مورد پیشه‌وران و صنعت‌گران و وضع استثمار عمومی دهقانان ایران تا حدی در حضور تعداد چشمگیر نمایندگان این دو طبقه در جنبش مؤثر بوده است. دیدگاه جامع آن است که بر اهمیت جنبش در چند سطح صحنه بگذاریم: چالش دینی با روحانیت متعصب شیعه؛ تهدید سیاسی موقعیت سلطنت؛ و فکر عمیقاً برابری خواهانه‌ای که نظام اجتماعی - اقتصادی ایران را زیر سؤال می‌برد. با این ترتیب اگر بپذیریم که جنبش به خاطر بازتاب کردن انتظار سنتی مردم به موعود و ناجی، جنبه دینی داشته اما خاستگاه طبقاتی‌اش مردم‌گرایانه بوده؛ و محتوای بس مترقیانه‌ای داشته است، می‌توانیم شورش‌های بایبه را نمونه‌هایی از نوع‌گذاری جنبش اجتماعی در ایران عصر قاجار قلمداد کنیم و بگوییم رگه‌هایی از آن به جنبش‌های اجتماعی عصر صفویه برمی‌گردد و پیش‌درآمد جنبش تنباکو و انقلاب مشروطیت است. عامل جدید در اقتصاد سیاسی ایران - عبور از آستانه وابستگی به غرب - را می‌توان به‌وضوح در پس‌زمینه‌های علی‌ماجرای گریبایدوف و شورش بایبه مشاهده کرد.

تلاش‌های اصلاح‌گرانه از ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش تا دهه ۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش:

ناکافی بودن پاسخ مساعد دولت

دیوان‌سالاران قاجار تا حدی در واکنش به تشدید روزافزون ناآرامی‌های داخلی که اوج آن شورش‌های بایبه بود و تا اندازه‌ای به خاطر رویارویی پیچیده با غرب که به دنبال پیروزی‌های نظامی، بر فشارهای سیاسی و اقتصادی‌اش می‌افزود، تلاش جامعی را

برای تقویت دولت و رشد اقتصادی - یکی از سال ۱۸۴۸م/۱۲۲۷ش تا سال ۱۸۵۱م/۱۲۳۰ش و دیگری از سال ۱۸۷۰م/۱۲۴۹ش تا سال ۱۸۸۰م/۱۲۵۹ش - آغاز کردند. اینها دنباله اقدام‌های قبلی عباس میرزا ولیعهد در نوسازی ارتش در آذربایجان در اوایل سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) بود. دیوانسالاران مزبور آگاهی حاد و فزاینده‌ای در مورد نیاز به اصلاحات در کشور داشتند، اما در نهایت تلاش‌های شان سترون ماند، به آن دلیل که یک رشته مشکلات ذاتی پیش پای شان وجود داشت و تا اندازه‌ای به این علت که گروه‌های فشار و ذی‌نفع - روحانیت و طبقه متوسط - در درون هیئت حاکمه دست به مقاومت می‌زدند. حاصل امر و نبود هر نوع تحول و دگرگونی، به راهبری دولت، آن بود که در دوره بعدی یعنی ۱۸۹۰-۱۹۱۰م/۱۲۶۹-۱۲۸۹ش و دگرگونی و تحول از پایین شروع شد.

نخستین موردی که نیاز به اصلاحات را آشکارا نشان داد، تهدید نظامی روسیه در فاصله سال‌های ۱۸۰۵-۱۸۲۸م/۱۱۸۴-۱۲۰۷ش بود. اصلاح‌طلبان پیشگام، نظیر عباس میرزا، قائم‌مقام و امیرکبیر همه از آذربایجان یعنی خط مقدم جبهه با روسیه آمدند. به اعتقاد بائوسانی، عباس میرزا «تنها فردی بود که می‌توانست ایران را نجات دهد» اما او در ۱۸۳۳م/۱۲۱۲ش، پیش از رسیدن به مقام سلطنت درگذشت.^(۲۶) وزیرش قائم‌مقام مدت کوتاهی در سال ۱۸۳۵م/۱۲۱۴ش صدراعظم ایران بود اما به دستور محمدشاه کشته شد. بنابراین شاید بتوان سال ۱۸۳۳م/۱۲۱۲ش را یک نقطه عطف به حساب آورد چون عباس میرزا نابهنگام درگذشت و با مرگ او مسیر مبارزه ایران علیه وابستگی بسته شد. امیرکبیر صدراعظم ایران در سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۵۱م/۱۲۲۷-۱۲۳۰ش هدف بلندپروازانه و پیروزمندانه‌ای را در زمینه انجام اصلاحات در نهادهای ایران مشخص کرد. سیاست‌های خاصی نظیر ایجاد کارخانه‌های دولتی، دارالفنون، حسابرسی، تعادل بودجه و خدمت نظام و وظیفه عمومی در پیش گرفت؛ همه این سیاست‌ها به آن منظور اتخاذ گردید که دولت قاجار را تقویت کند، تا بتواند در برابر فشارهای خارجی و جنبش‌های اجتماعی داخلی ایستادگی نماید و جوابگو باشد اما آنچه بیش از فقدان نظرات متخصص و دانش فنی سد راه اصلاحات می‌شد. ائتلاف نیرومند نخبگانی بود که از اصلاحات امیرکبیر زبان می‌دید، این ائتلاف تصمیم گرفت در برابر اصلاحات صدراعظم بایستد. زمین‌داران بزرگ، مقام‌های دولتی، روحانیت (خشمناک از اینکه

مقرری‌ها را از دست می‌داد و از اینکه مؤسسه‌های غیردینی برای تعلیم و تربیت و سایر مقاصد ایجاد شده بود) و درباریانی که دست‌شان از سوءاستفاده‌های کلان کوتاه شده بود، دست اتحاد به هم دادند و دور ملکه مادر جمع شدند، ملکه مادر که می‌خواست آقاخان نوری صدراعظم ایران بشود شاه را قانع کرد که امیرکبیر توطئه‌ای را علیه او سازمان داده است. «بعد از عزل امیرکبیر وی را به تبعید فرستادند و در ژانویه ۱۸۵۲ (دی - بهمن ۱۲۳۰) آدمک‌شان به دستور شاه وی را به قتل رساندند.»^(۲۷) این دومین نقطه عطف در تلاشی بود که اصلاح‌طلبان ایرانی به منظور هم‌واردجویی با غرب براساس موقعیت برابر به آن دست یازیدند [و موفق نشدند]. دو دهه بعدی تقریباً همه طرح‌های امیرکبیر برهم زده شد. ارتش از هم گسیخت؛ کارخانه‌ها تعطیل شدند و کسری بودجه مجدداً پدیدار گردید. قحطی سال ۱۸۶۹-۱۸۷۰م/۱۲۴۸-۱۲۴۹ش بر بی‌لیاقتی شاه و سرکوب محافظه‌کارانه دولت سرپوش نهاد.^(۲۸)

بار دیگر در دهه ۱۸۷۰م/۱۲۵۰ش اصلاحات در دستور کار قرار گرفت. این بار رهبری اصلاحات به عهده میرزا حسین‌خان مشیرالدوله بود. او بیست سال قبل از رسیدن به مقام صدراعظمی را در فرانسه، هندوستان، تفریس و استانبول گذرانده بود و در این کشورها، پیشرفت‌های جوامع غربی و تلاش‌های اصلاح‌طلبانه در ممالک اسلامی را مشاهده کرده بود. در سال ۱۸۷۱م/۱۲۵۰ش دست به اصلاحاتی زد که از زمان امیرکبیر به بعد سابقه نداشت. چاره‌جویی فوری برای قحطی، برنامه‌های بلندپروازانه توسعه اقتصادی، نوسازی نظامی و بازسازی تشکیلات دولتی از جمله اقدام‌های اصلاحی مشیرالدوله بود. همچنین حقوق همه دولتیان از شاهزادگان تا صاحب‌منصبان بلندپایه دیوان‌سالاری نیز کاهش داده شد. سیاست‌های مشیرالدوله موجب نارضایتی‌های زیادی شد که در آغاز چندان نمودی نداشت اما به دنبال واگذاری امتیاز به رویتر به صورت مخالفتی پرتوان با امتیازنامه، فرصتی برای ابراز وجود یافت. امتیاز رویتر، شامل احداث راه آهن، تلگراف، آبیاری، معدن، مهار کردن رودخانه‌ها، از دید تجددطلبان راه میان‌بری بود که بعد از شکست برنامه‌های اصلاحی امیرکبیر در دو دهه قبل، ایران را سریعاً در مسیر توسعه و صنعتی شدن می‌انداخت. تردیدی نیست که مشیرالدوله در حمایت از اعطای امتیاز صمیمانه تلاش می‌کرد اما دشمنان قدرتمندی که در کمین بودند با استفاده از فرصت برای بسیج مردم و برگرداندن نظر شاه علیه او دست

به کار شدند. از جمله این دشمنان، دسته‌هایی از درباریان بودند که یا از شخص مشیرالدوله خوش‌شان نمی‌آمد، یا به خاطر کم شدن حقوق و مستمری‌های‌شان با او بد شده بودند و یا از هم‌دلان و طرفداران روسیه بودند که طبعاً با نفس اعطای امتیاز به یک انگلیسی مخالفت می‌کردند. پاره‌ای از روحانیان نیز به جنبش ضد صدراعظم پیوستند. مجتهد معروف تهران، حاج ملاعلی کنی، ضمن یک رشته مباحث اسلامی و ملی‌گرایانه اعلام کرد اعطای یک چنان امتیازهایی به اروپاییان امکان می‌دهد بر ایران سیطره پیدا کنند و ایران را نیز همانند هندوستان مستعمره سازند. دولت بریتانیا تصمیم گرفت بی‌طرفی خود را در ماجرا حفظ کند، روابط خود با روسیه را با مشکل روبه‌رو نسازد و با حمایت تجاوزگرانه از یک سرمایه‌دار خصوصی به نام رویتر موضع خود را در ایران به خطر نیاندازد. تبلیغات شدید مخالفان، صدراعظم را به استعفا ناچار کرد و ناصرالدین‌شاه بار دیگر از اصلاحات لیبرالی دست کشید و به محافظه‌کاری سنتی مورد علاقه‌اش روی آورد.^(۲۹) در فاصله سال‌های ۱۸۷۳م/۱۲۵۲ش تا نیمه دهه ۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش امتیازی به خارجیان داده نشد. اینجا به سومین نقطه عطف در زمینه اصلاحات ابتکاری دولت ایران می‌رسیم. تبلیغات بر ضد امتیاز رویتر طیف متناقضی از درباریان و روحانیانی را که دنبال هدف‌های خصوصی و جمعی بودند حول یک محور گرد آورد و مانع از آن شد تا یک خارجی کنترل بخش اعظم منابع اقتصادی ایران را در اختیار گیرد در حالی که صدراعظم تجددخواه برای صنعتی کردن کشور چشم به غرب دوخته بود. در ماجرای امتیاز رویتر آمیزه‌ای از جنبش نخبگان و مردم جلوی تعرض اجنبی ایستاد و راه دولت را در مسیر نوسازی سد کرد و زمینه را برای جنبش‌های بعدی خاصه انقلاب مشروطیت هموار نمود، انقلابی که راه ایران به سوی تجدد را باز کرد. در سال ۱۸۷۳م/۱۲۵۲ش مسائل ملموس اصلاحات، تجدد، مرکزیت، صنعتی شدن و استقلال ملی همگی مطرح بود اما درک درستی از آنها وجود نداشت و جنبش‌های ملی با منافع فردی گره خورده بود.

ماجرای تنباکو ۱۸۹۰-۱۸۹۲م/۱۲۶۹-۱۲۷۱ش، یک نقطه عطف

ماجرای تنباکو نخستین جنبش گسترده توده‌ای بود که سلطه خارجی و دولت - هر دو - را مستقیماً نشانه می‌گرفت. هرچند اگر جنبش ادامه می‌یافت [که می‌توانست ادامه

یابد]، می‌توانست به اعتراض علیه هر نوع امتیاز تبدیل گردد، اما سرانجام به لغو امتیاز منفور واگذاری انحصار تنباکو به شرکت انگلیسی محدود ماند. جنبش در این حد موفقیت‌آمیز بود. نیروهای اجتماعی دست‌اندرکار جنبش به‌راستی طیف گسترده و مردمی را تشکیل می‌دادند. آنچه که کدی «ائتلافی عجیب و ناپایدار» می‌نامد، روحانیت، بازرگانان، صنعت‌گران، دکان‌داران، روشنفکران و تهیدستان شهری را دربر می‌گرفت. رهبری با روحانیت و عناصری از بازرگانان و روشنفکران بود و همین عناصر مانع از آن شدند که بر تقاضاها و مطالبات جنبش افزوده گردد و نشان‌دهنده هدف‌های گاه متعارض و گاه دمساز اتحاد مردم‌گرایانه طبقات متعدد جامعه ایران بود، پدیده‌ای که با شفافیت بیشتری در انقلاب مشروطیت نمایان شد. بیش از کشف و بررسی این موضوع‌های تحلیلی محوری، مروری بر سیر تربیتی رویدادها ضروری است.^(۳۰)

روز هشتم مارس ۱۸۹۰ (۱۷ اسفند ۱۲۶۸) به دنبال رشوه‌هایی که به مقام‌های دولتی ایران داده شد و ظاهراً بدون اطلاع دولت بریتانیا، امتیاز انحصاری تنباکو به سرگرد جی. اف. تالبوت داده شد. مقرر گردید شرکت تالبوت سالانه ۱۵۰۰۰ پوند استرلینگ به علاوه یک چهلم سود خالص را به شاه بپردازد. به تالبوت اجازه داده شد همه توتون و تنباکوی تولید شده در ایران را برای صدور یا فروش در بازار داخلی، خریداری کند. توتون‌کاران موظف شدند محصولات خود را به شرکت تالبوت بفروشند و فروشندگان داخلی می‌بایست برای فروش توتون و تنباکو از شرکت اجازه بگیرند. مدت اعتبار امتیاز ۵۰ سال بود. این امتیاز بیش از هر امتیاز قبلی که به خارجیان داده می‌شد منافع بخشی از بازرگانان، مغازه‌داران، اصناف و توتون‌کاران را مستقیماً در معرض تهدید قرار می‌داد. صدها هزار مصرف‌کننده توتون و تنباکو نیز از این امتیاز متأثر می‌شدند. (بنا به یک برآورد در سال ۱۸۹۰/م ۱۲۶۹ ش حدود ۴ میلیون کیلوگرم توتون و تنباکو در ایران مصرف می‌شد و ۵۴۰۰۰۰۰ کیلوگرم صادر می‌گردید. محصول سال ۱۸۹۱/م ۱۲۷۰ ش را ۳۳۵۹۰۰ پوند استرلینگ برآورد کرده‌اند). دولت ایران کوشید قرارداد را مخفی نگاه دارد، اما تالبوت امتیاز خود را به شرکت تازه‌تأسیس دخانیات امپراتوری در ایران (یا شرکت رژی) فروخت و پیش‌بینی می‌شد سود خالص سالانه رژی از این رهگذر به ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ بالغ گردد. یادآوری می‌کنیم که عثمانی در ازای این امتیاز ۶۳۰ هزار پوند استرلینگ از رژی ترکیه دریافت کرد و ایران تنها ۱۵ هزار پوند.

در سپتامبر ۱۸۹۰ (شهریور - مهر ۱۲۶۹) وزیرمختار روسیه، بوتسوف نارضایتی خود را از اعطای امتیاز رسماً اعلام کرد. این نخستین واکنش ناراضیان نسبت به صدور امتیاز بود. بوتسوف خطاب به ایران و انگلستان گفت با این امتیاز، اصل آزادی تجارت که در معاهده ترکمانچای (۱۸۲۸م/۱۲۰۷ش) صریحاً مورد تأکید قرار گرفته نقض می‌شود. اما ایران و انگلستان هر دو این ادعا را رد کردند. راز به تدریج از پرده بیرون افتاد. در نوامبر ۱۸۹۰ (آبان - آذر ۱۲۶۹) روزنامه فارسی زبان اختر در استانبول طی مقاله‌ای دولت را به خاطر آنکه اجازه صادرات تنباکو را هم در قرارداد گنجائیده‌اند، مورد انتقاد قرار داد (عثمانی‌ها امتیاز صادرات دخانیات را به رژی واگذار کرده بودند) و در این مورد که تولیدکنندگان باید محصول خود را به شرکت بفروشند هشدار داد. در فوریه ۱۸۹۱ (بهمن - اسفند ۱۲۶۹) تالیوت به ایران آمد تا شرکت را دایر سازد و شاه رسماً و علناً واگذاری امتیاز را اعلام نمود. بی‌درنگ صدای اعتراض بلند شد. شصت تاجر دخانیات در ماه مارس (اسفند - فروردین) ضمن دادخواستی خطاب به ناصرالدین‌شاه اعلام کردند حاضرند مبلغی بیش از حق امتیاز بابت مالیات به وی بپردازند [و او امتیاز را لغو کند]. روز ششم مارس (۱۵ اسفند) تاجران توتون و تنباکو در حرم شاه‌عبدالعظیم بست نشستند و طی دادخواستی اعلام کردند به هیچ عنوان با رژی کنار نخواهند آمد. شاه در مورد امتیاز دستخوش تردید شده بود اما انگلیسی‌ها به وی توصیه می‌کردند امتیاز را لغو نکند، مشاوران شاه در این مورد اتفاق نظر نداشتند و آن دسته از وزیرانی که از امتیاز سودی عایدشان می‌شد از آن طرفداری می‌کردند. در ماه مارس (اسفند - فروردین) چنین به نظر می‌رسید که کندی دیپلمات انگلیسی نسبت به همراهی سفارت روسیه و بازرگانان دخانیات آن کشور خوش بین است و در ماه مه (اردیبهشت - خرداد) کنسول انگلیس از تبریز گزارش داد که بازرگانان ایرانی با انجام امتیاز موافقت، اما در آوریل ۱۸۹۱ (فروردین - اردیبهشت ۱۲۷۰) در ماه رمضان مخالفت‌های جدی با امتیاز در شیراز آغاز گردید. مردم ضمن تجمع در تلگراف‌خانه و مرقد شاه چراغ نسبت به ورود نماینده رژی به شیراز اعتراض می‌کردند و نیروهای عشایری حاکم فارس با گشودن آتش به روی مردم چندین نفر از جمله یک زن و یک دختر بچه را کشتند و جمعی را زخمی کردند.

سیدعلی اکبر روحانی به بوشهر تبعید شد، در آنجا با جمال‌الدین اسدآبادی

روحانی طرفدار وحدت جهان اسلام و منتقد شاه ایران، دیدار کرد. جمال‌الدین طی نامه‌ای شدیداً از ناصرالدین‌شاه به خاطر اعطای امتیاز به اروپاییان انتقاد کرد. سیدعلی‌اکبر نامه را به میرزا حسن شیرازی مجتهد بزرگ شیعه در سامره تسلیم کرد و چنانکه خواهیم دید شیرازی نقش حساسی در جنبش تنباکو ایفا نمود.

جنبش در ماه‌های اوت (مرداد- شهریور) و سپتامبر (شهریور- مهر) به آذربایجان، عمده‌ترین منطقه تولید توتون و تنباکو در ایران کشیده شد. روحانیان تبریز علیه واگذاری امتیاز سخنرانی کردند و در این باره دادخواست‌ها و تلگراف‌هایی به شاه فرستاده شد. شاه بار دیگر تصمیم به لغو امتیاز گرفت اما امین‌السلطان و نیز کندی‌کارداد سفارت بریتانیا به وی توصیه کردند قاطعانه بایستند وگرنه بر اقتدار او خدشه وارد می‌گردد. در ۴ سپتامبر (۱۳ شهریور) بار دیگر در تبریز جمعیت زیادی گرد آمدند، اما با دریافت تلگرام شاه که وعده لغو امتیاز را داده بود شهر آرام شد. در مشهد در اوایل اکتبر (مهر- آبان) شاه ضمن تهدید به اقدام نظامی پیشنهاد کرد انجام امتیاز، به مدت ۶ ماه در خراسان به تعویق افتد. بعد از پنج روز، بحران این شهر نیز فروکش کرد. این مبارزه‌ها همزمان با شروع جنبش در اصفهان بود اما جنبش این شهر ادامه یافت. در ماه سپتامبر (شهریور- مهر) بازرگانان اصفهان، دادخواستی به حاکم قدرتمند و انگلیسی‌خواه، ظل‌السلطان تسلیم کردند و همزمان، آقانجفی مجتهد بزرگ شهر علیه امتیاز سخنرانی کرد. تهدید ظل‌السلطان به استفاده از زور تا حدی اوضاع را موقتاً آرام ساخت. اما در ۲۱ نوامبر (۳۰ آبان) آقانجفی و برادرش مردم را به تظاهراتی دعوت کردند که طی آن اعلام شد، توتون و تنباکو نجس است. با این تحریم مردم اصفهان از استعمال دخانیات خودداری کردند.

در اواخر ماه نوامبر (آذر)، در تهران و تبریز اعتراض‌ها و ناآرامی‌ها از سر گرفته شد. در روز دوم دسامبر (۱۱ آذر) به دنبال فتوای میرزای شیرازی رهبر مذهبی شیعیان در سامره، توتون و تنباکو در سراسر ایران تحریم شد. متن فتوا بدین شرح بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. أليوم استعمال تنباكو و توتون بايئ نحو كان در حكم محاربه با امام زمان صلوة الله عليه است. حَزْرَةُ الْأَحْقَرِ مُحَمَّدِ حَسَنِ الْحُسَيْنِيِّ.»^(۳۱) تحریم فوق‌العاده کارساز و موفقیت‌آمیز بود و دامنه آن به حرمسرای شاه و خدمه او نیز کشیده شد. حتی مسیحیان و یهودیان نیز به تحریم پیوستند. شاه نویدتر از هر زمان مردد بود که به زور متوسل

گردد یا با سران جنبش مذاکره کند. دولت ابتدا در صدد برآمد تنها انحصار دخانیات در داخل کشور را لغو کند (که در ۱۸ دسامبر/ ۲۷ آذر پیشنهاد شد) اما روز ۲۵ دسامبر (۴ دی) پلاکاردهایی در بازار برپا شد که دولت را به جهاد تهدید کرده بود. اوج رویدادها ژانویه ۱۸۹۲ (دی- بهمن ۱۲۷۰) بود. روز ۱۳ ژانویه (۲۳ دی) دولت از میرزا حسن آشتیانی مجتهد بزرگ تهران خواست در ملاء عام قلیان بکشد یا از شهر خارج شود. روز بعد آشتیانی آماده ترک تهران بود که مردم بعد از تعطیل بازار بر در خانه او گرد آمدند و نگذاشتند نیروی نظامی شاه مجتهد را از تهران تبعید کند. ۴ هزار زن و مرد به رهبری سادات روحانی به سوی کاخ سلطنتی راهپیمایی کردند. از مردم خواسته شد دست از راهپیمایی بردارند و چون تمکین نکردند بر روی شان آتش گشوده شد و حداقل هفت نفر در این ماجرا کشته شدند. جماعت تنها هنگامی آرام شد که شاه طی تلگرافی از آشتیانی خواست در تهران بماند و او امتیاز را لغو کرد. آشتیانی از مردم خواست متفرق شوند و در صورتی که به فاصله دو روز وعده شاه عملی نشود بار دیگر تجمع کنند. روز ۴ ژانویه (۱۴ دی) شرکت رژی با لغو امتیاز موافقت کرد چون فهمید که در غیر این صورت اوضاع ناآرام می شود و خونریزی های بیشتری خواهد شد و شاید کار به انقلاب بکشد. جو کشور تا ۲۶ ژانویه (۶ بهمن) ناآرام بود، در آن روز جارچی در شهر اعلام کرد که تحریم تنباکو پایان یافته است. جنبش تنباکو بدین نحو پایان یافت.

نیروهای اجتماعی که در این جنبش دست داشتند آن را به صورت نخستین حرکت توده ای تمام عیار در تاریخ اجتماعی ایران درآوردند. کدی در این باره می نویسد: «ائتلاف عجیب و ناپایدار روحانیت، ناسیونالیست ها، تاجران ناراضی، شهرنشینان به همراه ذینفع های قدرتمند داخلی و خارجی با دولت به معارضه برخاستند.»^(۳۲) این «شهرنشینان» را می توان به شرح زیر طبقه بندی کرد: جماعت شهری که در رویارویی سرنوشت ساز با دولت قرار گرفت و عبارت بود از: (بازرگانان، روحانیان، صنعتگران، دکان داران خرده پا و بعضی تهیدستان شهری از زن و مرد). تاجران دخانیات که بیش از سایرین از این ماجرا لطمه می دیدند خود به چند گروه تقسیم می شدند: فروشندگان جزء توتون و تنباکو، عمده فروشی ها، صادرکنندگانی که در کاشت و برداشت محصول و تهیه و بسته بندی آن نیز سرمایه گذاری کرده بودند.^(۳۳) رژی طبق برنامه ای که تهیه کرده بود در نظر داشت تولیدکننده و مصرف کننده را احیاناً به زیان تاجران واسطه و دلال راضی

نگاه دارد. اما مصرف‌کنندگان شهری ادعای رژی را باور نداشتند. و به همین سبب یکپارچه از جنبش حمایت کردند. حتی تولیدکنندگان هم جانب رژی را نگرفتند. به نوشته کدی «در مناطق تولید توتون و تنباکو، دهقانان نیز متقاعد شده بودند که واگذاری امتیاز زیان عمده‌ای برای آنان خواهد داشت.»^(۳۴) مشارکت گسترده طبقه‌های پایین شهری را پاتن، کنسول بریتانیا در تبریز این طور گزارش کرده است. «تبلیغات... آشکارا بر تمام جمعیت از فقیر تا غنی تأثیر خود را نهاده است.»^(۳۵) و سرانجام، در این جنبش توده‌ای، زنان هم دوشادوش مردان مشارکت داشتند. جماعتی که در شیراز و تهران با نیروهای نظامی شاه درگیر شدند زن و مرد با هم بودند. در شیراز زنی و دختر بچه‌ای به ضرب گلوله پلیس شاه کشته شدند. در تهران نیز زنان در رویدادهای حساس ژانویه ۱۸۹۲ (دی - بهمن ۱۲۷۰) دخالت مؤثر داشتند.

فرهنگ سیاسی جنبش تنباکو مَهر تأییدی بر خاستگاه اجتماعی مردمی آن بود. مسجدها معمولاً محل تجمع بازرگانان و صنعت‌گرانی بود که مغازه‌ها را به نشانه اعتراض می‌بستند. در آنجا در محیطی آکنده از شور و احساسات به سرگذشت زندگی و شهادت [امام] علی و [امام] حسین (ع) گوش فرا می‌دادند. اجساد کسانی که در تظاهرات کشته می‌شدند به مسجدها حمل می‌شد که خود منبع برانگیختن هر چه بیشتر جماعت بود. در گرایش‌های مردم به شاه آمیزه‌ای از طنز و روحیه عمیقاً ریشه‌دار ضد استبداد مشاهده می‌شد مانند روزی که بنا بود فرستاده ناصرالدین شاه پیام او را به مردم تبریز برساند.^(۳۶) این قبیل کارها نشانه‌های بارز رشد و آگاهی سیاسی شهرنشینان بود، این آگاهی بر اثر مبارزه با حکومت علیه واگذاری امتیاز به دست آمده بود.

جنبش تنباکو توسط روحانیت رهبری شد و حالا دیگر روحانیت به صورت متحد روشنفکران تندرو، غیر مذهبی و ملی‌گرا در صحنه ظاهر می‌شد. البته عناصری از هیئت حاکمه نیز در جنبش نقش داشتند اما مخالفت آنان به خاطر رقابت با سایر وزیران و طرفداری از منافع روسیه بود.^(۳۷) روحانیت رهبری اصلی جنبش را برعهده داشت و اغلب این کار را بنا به درخواست بازرگانان و اصناف بازار انجام می‌داد.^(۳۸) البته در میزان وحدت و خواست‌های این گروه از روحانیان محدودیت‌هایی وجود داشت و انگیزه‌های شان نیز یکدست نبود اما نقش آنان در پیروزی جنبش، قاطع و تعیین‌کننده بود.

لاسلز وزیرمختار بریتانیا در ۲۲ دسامبر ۱۸۹۱ (۱ دی ۱۲۷۰) این طور گزارش کرده است: «از کسانی که مدت‌های مدید در ایران اقامت دارند شنیدم که آنان نیز از این اعمال قدرت ملایان، هم در رابطه با مخالفت‌شان با حکومت و هم فرمانبرداری مردم از دستورات‌شان دستخوش حیرت و شگفتی شده‌اند.»^(۳۹) شبکه‌ای از روحانیان از صدر، یعنی از میرزای شیرازی در سامره عراق که تنها مرجع تقلید در دهه ۱۸۷۰م/۱۲۵۰ش بوده تا مراجع شهرهای بزرگ و روحانیت حاضر در میان مردم جنبش را رهبری کرد. استفاده از تلگراف، ارتباط‌گیری اعضای این شبکه را تسهیل کرد و گفته‌های مراجع در یکایک شهرها از طریق ملایان به توده مردم منتقل می‌گردید. احساسات مذهبی که به جنبش سرزندگی می‌داد خاستگاه‌های چندی داشت. کدی می‌نویسد: «دخل و تصرف و تماس بی‌دینان [خارجی] با چیزی که آن اندازه مصرف روزمره داشت و مصرف‌کننده در تماس مستقیم با آن قرار می‌گرفت، خواه و ناخواه مخالفت‌برانگیز بود. شیعه معتقد است چیزی که بی‌دینان به آن دست زده باشند نجس است.»^(۴۰) بحث حقوقی جدی‌تر نیز علیه واگذاری امتیاز جریان داشت و گفته می‌شد این انحصار غیرقانونی و آزادی کسب‌وکار بازرگانان مسلمان را محدود می‌سازد. شیرازی در تلگراف سپتامبر ۱۸۹۱ (شهریور-مهر ۱۲۷۰) به شاه یادآور شد که «امتیازها موجب خرابی نظام کشور و پامال شدن رعیت می‌شوند.»^(۴۱) گفته می‌شد اسلام در خطر است و میرزا محمدعلی مجتهد بزرگ شیراز به دیپلمات انگلیسی یادآور شد «جای تردید نیست که کمپانی عدّه زیادی اروپایی را به ایران می‌آورد و اینان در تماس و مراوده دائم با مردم، مبانی اعتقادی آنها را سُست می‌کنند.»^(۴۲) تحلیل‌ها نهایتاً به این جمع‌بندی رسید که گروه‌های مخفی مردم را به جهاد فراخواندند. البته کار به رویارویی مسلحانه با رژیم نکشید اما اطاعت محض و توأم با انضباط از فتوای شیرازی مبنی بر عدم استعمال دخانیات، درواقع جنبه‌ای نمادین و درونی از جهاد را در جنبش به نمایش می‌گذاشت. جهادی که به معنای نبرد با دشمن با تمامی امکانات است. اغلب مردم در این عقیده با روحانیت اشتراک نظر داشتند که خارجیان اسلام را در معرض حمله قرار داده‌اند و شاه در دفاع از اسلام کاری نکرده است.

سید جمال‌الدین افغانی [اسدآبادی] یکی از واسطه‌های کلیدی میان مخالفت مذهبی و روحانیت با ناسیونالیسم جنینی روشنفکران بود. او در فاصله سال‌های

۱۸۸۶-۱۸۹۰ م/۱۲۶۵-۱۲۶۹ ش بارها نیاز مبرم به رعایت حقوق انسانی و قانونی، امنیت جان و مال، آزادی اندیشه و بیان را به شاه و همه «طبقات» مردم یادآور شده بود.^(۴۳) در ژانویه ۱۸۹۱ (دی- بهمن ۱۲۶۹) به دنبال نامه بی‌امضایی که برای شاه فرستاده شد و شاه مورد ملامت قرار گرفت که منابع ایران را به خارجی‌ان وامی‌گذارد و کاری برای حمایت دین به عمل نمی‌آورد، سید جمال‌الدین از ایران تبعید شد. اما قبل از ترک کشور انجمنی مخفی را برای مقاصد دوگانه خویش بنا نهاد. یکی ایجاد اصلاحات در داخل و دیگری کاستن از اختیارات خارجی‌ان.^(۴۴) او در نامه ماه مه (اردیبهشت- خرداد) به میرزای شیرازی، شاه را به خاطر واگذاری امتیاز به روس و انگلیس از جنبه‌های مذهبی شدیداً مورد انتقاد قرار داد. «خلاصه این مرد تبهکار، کشور را این‌طور به مزایده گذاشته و خانه‌های محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم و ممالک اسلامی را به اجنبی می‌فروشد.»^(۴۵) در تلگرام شیرازی که در سپتامبر (شهریور- مهر) همان سال به شاه مخابره شد همه این انتقادات آمده است. از آنجا که رهبری میرزای شیرازی در موفقیت جنبش جنبه تعیین‌کننده داشت باید گفت [سید جمال‌الدین] افغانی نیز با این اقدام خود نقش محدودی در جنبش ایفا کرده است.

رهبری رده دوم جنبش با گروه جدید روشنفکرانی بود که بعضی از آنها جزو هواداران افغانی بودند. روزنامه‌نگاران، نویسندگان، دیپلمات‌ها، دیوانیان و اعضای طبقه متوسطی که تحصیلات غیردینی کرده یا به خارج سفر کرده بودند، هسته مرکزی گروه را تشکیل می‌دادند. عده‌ای نیز به زبان آذری سخن می‌گفتند و از اتباع روسیه ساکن قفقاز بودند. دو روزنامه یکی اختر در استانبول و دیگری قانون از ملکم‌خان در لندن در افشای امتیازها و برانگیختن مخالفت‌ها نقش داشتند. نخستین شماره قانون در ۱۸۹۰ م/۱۲۶۹ ش منتشر شد که در انتقاد از دولت و جامعه ایران مطالبی نوشته بود. در ۱۸ ژوئیه (۲۷ تیر) خطاب به صدراعظم نوشت: «به کدام حق و طبق کدام قانون حقوق و منافع کشور ما را به ماجراجویان اجنبی می‌فروشید؟... چطور جرأت می‌کنید وسایل معیشت مسلمین را به کفار بفروشید؟»^(۴۶) در همین رابطه در سند دیگری با عنوان «دادخواست اصلاح طلبان ایرانی به نمایندگان دولت‌های خارجی در تهران»، «استقرار حکومت قانون در کشور براساس جنبه‌های عادلانه و انسانی شریعت ما» تقاضا شده است.^(۴۷) در پشت این واژه‌های پرشور (که هدف آنها اتحاد روحانیت با روشنفکران

بوده است) فهرست بلندبالایی از اصلاحات مورد درخواست روشنفکران بود که از جمله پایان بخشیدن به تفوق و سلطه اقتصادی و سیاسی بیگانگان در ایران، اعمال محدودیت‌های قانونی بر قدرت خودکامه شاه و توسعه و پیشبرد نهادهای آموزشی، قضایی و مانند اینها در راستای خطوط مبهم «تجدد» را می‌توان برشمرد. ماهیت اتحاد روشنفکران با روحانیان و درخواست‌های نه‌چندان یکدست و همگن دو گروه، نقش خاص خود را در محدود ماندن پیامدهای جنبش ایفا کردند.

در این صورت سؤال این است که با توجه به این همه درخواست و عقاید ناظران در مورد بالا بودن ظرفیت انقلابی جنبش، چه عواملی باعث محدود ماندن حاصل و پیامد جنبش تنباکو شد؟^(۴۸) یکی از عوامل، پیدایش اختلاف نظر و دودلی بعضی از روحانیان در آخرین مراحل جنبش بود. البته یادآور می‌شویم که از بدو کار نیز توافق نظر صددرصد میان دست‌اندرکاران جنبش وجود نداشت. در دسامبر ۱۸۹۱ (آذر - دی ۱۲۷۰) سید عبدالله بهبهانی - که احتمالاً از رژی رشوه‌ای دریافت کرده بود - با اقدام میرزا حسن شیرازی به مخالفت برخاست و تا آنجا پیش رفت که در مسجد و در حضور مردم قلیان کشید.^(۴۹) امام جمعه تهران که از بستگان نزدیک شاه بود و نیز روحانیان برجسته مشهد حاضر به حمایت از جنبش نشدند. اما در پشت این ناهمدلان پراکنده، خود آشتیانی بود که در ۵ ژانویه ۱۸۹۲ (۱۵ دی ۱۲۷۰) هنگامی که رژی و دولت حاضر به فسخ امتیاز شدند از دامنه درخواست‌ها کاست. شاید بتوان این اقدام را یک مصالحه سیاسی دوراندیشانه از سوی آشتیانی قلمداد کرد، شاید هم رشوه دولت یا تهدید (یا هر دو) در وی کارگر افتاده باشد. دلیل درست قضیه هرچه باشد، یک نکته مسلم است. آشتیانی طی پیامی از شیرازی خواست مسأله سایر امتیازهای واگذار شده به خارجی‌ان را مسکوت بگذارد.^(۵۰) اندکی بعد از ختم غائله پول‌هایی به عنوان مستمری به بعضی از روحانیان پرداخت شد و نام عده جدیدی از روحانیان برای دریافت مستمری به فهرست حکومتی وارد شد. عامل دوم در ختم ماجرا آن بود که به مجرد فسخ شدن امتیاز، روس‌ها نیز از فعالیت تبلیغاتی خود دست برداشتند و این یک اقدام طبیعی بود چون نمی‌خواستند علیه قدرت‌های بزرگ مسلط بر ایران گام‌های بیشتری برداشته شود.^(۵۱) سرانجام، نکته‌ای که باید یادآوری شود آن است که روشنفکران در مواردی ناچار می‌شدند از روحانیت و توسل به اصول اعتقادی مسلمانان «استفاده کنند» و مقاصد خود

را پیش ببرند و خود در پشت صحنه قضایا را زیر نظر داشته باشند، این استراتژی زمانی اتخاذ می‌شد که روشنفکران نفوذ چندانی در مطرح کردن برنامه‌پردامنه تغییر و تحول نداشتند (و تازه در مورد چنان برنامه‌ای نیز توافق کلی میان خود روشنفکران وجود نداشت) و روحانیان طراز اول جنبش را به پایان می‌رساندند.

با این حساب، حاصل امر یک پیروزی محدود بود. جنبش با تمرکز بر یک امتیاز که مورد توجه عامه مردم بود، حالتی فراگیر و تعیین کننده پیدا کرد. اما چون از این حد فراتر نمی‌رفت و خواهان الغای همه امتیازهای واگذار شده به خارجیان و برکناری وزیران مسئول در اعطای این امتیازها نمی‌شد، پیروزی به آنگونه که کدی یادآوری کرده است جنبه نمادین به خود گرفت. افشاری نیز از «محدودیت هدف» و لمبتون از «انقلابی نبودن جنبش» سخن گفته‌اند.^(۵۲) البته این ملاحظات با عطف به گذشته درست است اما باید در نظر داشت که جنبش تنباکو یک پیروزی برای ائتلاف مردمی بود و شکل جدیدی از ظرفیت و قابلیت مقاومت مردم را در برابر شاه و قدرت‌های خارجی به آنها نشان داد. آگاهی سیاسی به شکل زلال خود پدید آمد و در روند مبارزه پیشرفت‌نمایی پیدا کرد و مسایلی مطرح گردید که بار دیگر در انقلاب مشروطیت رخ نمود.

پیامدها و پایان جنبش تنباکو به خوبی نشان دادند که در چارچوب محدودیت‌های وابستگی، ایجاد تحول و تغییر تا چه پایه دشوار است. سرانجام در آوریل ۱۸۹۲ (فروردین - اردیبهشت ۱۲۷۱) توافق شد دولت بابت گرامت، ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ به صاحب امتیاز بپردازد و چون رژی، دارایی‌های خود را نیز در ایران برجای می‌گذاشت، دولت موظف شد ۱۳۹ هزار پوند استرلینگ هم از این بابت به شرکت بدهد یعنی جمع‌زبانی که از رهگذر امتیاز نصیب ایران شد به ۳۴۶ هزار پوند استرلینگ بالغ گردید بی آنکه چیزی عاید ایران شده باشد. در واقع با توجه به سرمایه‌گذاری اولیه تالبوت که ۱۵۰۰۰ پوند استرلینگ بود متوجه می‌شویم حل و فصل نهایی امتیاز تا چه پایه غیرمنصفانه و به زیان ایران بوده است. شاه ناچار شد از بانک شاهنشاهی انگلیس ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ وام بگیرد. این نخستین بار بود که ایران از خارجیان وام می‌گرفت و بنابراین، شاخصه مهمی در وابستگی ایران به غرب بود. در سال ۱۸۹۲م/۱۲۷۱ش دولت بی‌سر و صدا انحصار صدور تنباکو را به یک شرکت فرانسوی که دفترش در استانبول بود واگذار کرد. در مورد این امتیاز قبلاً با روحانیان مشورت شد و

چند نفری نیز مشمول مقرری‌های دولت شدند. به نظر می‌رسد بازرگانان هم به این قانع شدند که بازار داخلی در دست آنها باشد، روس‌ها هم اعتراضی نکردند. این جریان عجیب که بعد از امتیاز تنباکو روی داد محتوای نمادین آن جنبش را به خوبی نشان می‌دهد.

دومین پیامد جنبش تنباکو این بود که معلوم شد در مواضع قدرت روسیه و بریتانیا در ایران نوعی جابه‌جایی به وجود آمده است. بریتانیا که در دهه ۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش نفوذ مسلطی بر رویدادهای ایران داشت در دهه ۱۸۹۰م/۱۲۷۰ش جای خود را به روسیه داد و در این دهه نفوذ روسیه بر دربار قاجار افزایش پیدا کرد و امین‌السلطان صدراعظم ناصرالدین‌شاه، به جای سیاست پیشین طرفداری از بریتانیا، طرفداری از روسیه را در پیش گرفت. قدر مسلم آن است که بریتانیا بخش عمده‌ای از نفوذ خود در ایران را از دست داد اما با این عمل دست دولت ایران برای مانور دادن بین دو قدرت بازتر نشد بلکه برعکس، وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران به یک دولت غربی مرتجع‌تر نظیر روسیه افزایش یافت. این امر بر موازنه قدرت در انقلاب مشروطیت که ۱۵ سال بعد روی داد تأثیر نهاد، چون این بار روس‌ها به جای آنکه حامی جنبش اجتماعی مردمی ایران (البته به خاطر حفظ منافع خویش) باشند، آماج حمله و خشم مشروطه‌خواهان قرار گرفتند. در داخل نیز از «محبوبیت» شاه کاسته شد و بحران‌های مالی دولت اوج گرفت. با افزایش بیش از حد مالیات‌ها به منظور بازپرداخت وام و جبران کسری بودجه فشار زیادی بر دهقانان وارد شد. سرانجام در ماه مه ۱۸۹۶ (اردیبهشت - خرداد ۱۲۷۵) و گذشت ۴۸ سال از سلطنت ناصرالدین‌شاه یکی از مریدان جمال‌الدین افغانی به نام میرزا رضای کرمانی، شاه را ترور کرد و توصیه سال ۱۸۹۱م/۱۲۷۰ش افغانی مبنی بر بریدن گلوی شاه بدین نحو تحقق یافت. با این ترور، تغییر دیگری در تداوم امور پیدا شد چون مظفرالدین‌شاه پادشاه جدید با انبوهی از مشکلات مواجه بود که ابزار کارآمدی هم برای مقابله با آنها نداشت، در حالی که یک جنبش بزرگ مردمی، در افق در حال شکل گرفتن بود.

انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵-۱۹۱۱م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ش: فرصت از دست رفته

محور تحولات اجتماعی ایران عصر قاجار، انقلاب توده‌ای سال‌های ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش تا ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش بود که به نام انقلاب یا نهضت مشروطیت شناخته شده است. در

تحلیل حاضر به دنبال مروری بر روند حوادث، به ارزیابی میزان و ماهیت مشارکت‌کنندگان گروه‌ها و طبقه‌های گوناگون در هر دو طرف مبارزه می‌پردازیم چون به اعتقاد ما کلید درک علل و پیامدهای انقلاب در همین ارزیابی نهفته است. با این ارزیابی قادر خواهیم بود انقلاب را حرکتی اجتماعی، مردمی و شهری با شرکت طبقات متعدد قلمداد کنیم که در آن، عوامل کلیدی دست‌اندرکار عبارت بودند از تأثیر کم و بیش غرب به گروه‌ها و طبقه‌های اجتماعی، پیچیدگی درونی ساختار اجتماعی و دولت، فشار خارجی از ناحیه دو قدرت عمده روسیه و انگلستان، خاصه روسیه.

روند حوادث (۵۳)

در پی مرحله کوتاه آزادی، سلطنت مظفرالدین‌شاه از ۱۲۷۷/م ۱۸۹۸ش به بعد شاهد به صحنه آمدن مکرر مشکلاتی بود که در اواخر عصر قاجار عارض ایران و دولت شده بود: سفرهای پرهزینه و تجملی شاه و همراهان به فرنگ و نیاز به استقراض خارجی برای تأمین هزینه سفرها، ناآرامی شهرها بر اثر افزایش بی‌رویه قیمت نان، حکومت خودسرانه حکام ولایات و ایالت‌ها که با اخاذی و زورگویی همراه بود و سرانجام، برکناری امین‌السلطان و انتصاب عین‌الدوله به جای وی در سال ۱۹۰۳-۱۹۰۴/م ۱۲۸۲-۱۲۸۳ش. تورم نوسان داشت اما در ایالت‌های شمالی کشور در دهه ۱۲۷۰/م ۱۸۹۰ش میزان آن بسیار بالا بود. یک موج ضدتورمی ناگهانی در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۵/م ۱۲۷۹-۱۲۸۴ش به بیکاری بیشتر و بحران اقتصادی وخیم‌تر منجر گردید.^(۵۴) تجدیدنظر دولت در مقررات گمرکی در سال ۱۹۰۳ به نفع واردکنندگان کالاهای روسی و استفاده از بلژیکی‌ها در اداره گمرک از ۱۸۹۹/م ۱۲۷۸ش به بعد و سپردن اداره گمرک به مسیو ژوزف نوز بلژیکی، نارضایتی شدید بازرگانان ایرانی را برمی‌انگیخت. تا سال ۱۹۰۵/م ۱۲۸۴ش مقرری معوقه سه ساله بعضی از روحانیان پرداخت نشده بود و دولت درنظر داشت کنترل بیشتری بر املاک وقعی اعمال کند. پیروزی ژاپن بر روسیه در جنگ ۱۹۰۴-۱۹۰۵/م ۱۲۸۳-۱۲۸۴ش به ایرانیان مخالف با سلطه روسیه الهام می‌بخشید. به اعتقاد بعضی روشنفکران ایرانی، مهم این بود که تنها قدرت مشروطه آسیا یعنی ژاپن توانسته بود یک دولت بزرگ غیرمشروطه غربی یعنی روسیه را شکست بدهد. آن دسته از ایرانیانی که خبر شکست روسیه را

می شنیدند از ضعیف شدن همسایه قدرتمند شمالی احساس شادمانی می کردند. احساسی که با انقلاب ۱۹۰۵ م/ ۱۲۸۴ ش روسیه تداوم یافت. مجامع مخفی روشنفکران غیرمذهبی و رهبران روحانی در پایتخت و سایر شهرها برپا شد تا تحولات جاری را مورد بحث قرار دهد.

این نارضایتی ها و سوءاستفاده هایی که منشأ آنها بودند بخش عمده ای از مردم را برای رویارویی با دولتی که در ۱۹۰۵ م/ ۱۲۸۴ ش بر سر کار آمد، آماده ساخت. در کنار رویدادهای کوچک، سه بار مردم تهران نیز اعتراض خود را به دولت نشان دادند. این اعتراض ها که به تدریج جدی تر می شد و از آوریل سال ۱۹۰۵ (فروردین - اردیبهشت ۱۲۸۴) آغاز گردیده بود در اوت ۱۹۰۶ (مرداد - شهریور ۱۲۸۵) به اوج خود رسید و منجر به صدور فرمان تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی گردید. در روز ۲۶ آوریل ۱۹۰۵ (۶ اردیبهشت ۱۲۸۴) حدود دویست نفر از صرافان و بازرگانان تهران ضمن تعطیل کردن مغازه های خود خواهان انجام یک رشته اصلاحات از جمله برکناری نوز بلژیکی و تعهد دولت به بازپرداخت بدهی های خود به آنان شدند، شاه با وعده و وعید آنها را بر سر کار برگردانید اما تا پایان آن سال خبری نشد. روز ۱۱ دسامبر ۱۹۰۵ (۲۰ آذر ۱۲۸۴) دو تن از تاجران سرشناس قند و شکر تهران به اتهام گران فروشی به دستور حاکم شهر فلک شدند. حدود دو هزار نفر از روحانیان، طلبه ها، اصناف و بازرگانان در اعتراض به این اقدام در روز ۱۳ دسامبر (۲۲ آذر) در حرم عبدالعظیم بست نشستند ولی قبل از آنکه به تحصن خود در ماه بعد پایان دهند بر مطالبات اولیه افزودند. آنها خواستار عزل صدراعظم و برپایی عدالت خانه شدند. شاه ابتدا وعده داد اما بعد از پایان یافتن تحصن تنها به بعضی از خواست های کوچک مردم ترتیب اثر داد. تابستان ۱۹۰۶ م/ ۱۲۸۵ ش سومین دور اعتراض های پدمانه مردم آغاز گردید. روز ۱۱ ژوئیه (۲۰ تیر) صدراعظم درصدد تبعید واعظی برآمد که در میان مردم از محبوبیتی برخوردار بود. مردم ازدحام کردند و نیروهای دولتی آتش گشودند و سید طلبه ای را کشتند. درگیری های روز بعد نیز بیش از ۱۵ کشته بر جای نهاد. با این کشتار، مردم در مؤرد ایجاد عدالت خانه مصرتر شدند. هفته بعد دو تحصن بزرگ برگزار گردید: حدود هزار نفر روحانی به رهبری سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی، تهران را به قصد قم ترک کردند و از انجام خدمات قضایی و مذهبی مربوط خودداری ورزیدند. در همان اوان با

اجازه گرانته داف، کاردار سفارت بریتانیا در تهران، جماعتی از بازرگانان، صنعتگران، روحانیان و طلبه‌ها در باغ و حیاط سفارتخانه تحصن اختیار کردند، روز یکم اوت (۱۰ مرداد) تعداد این افراد به ۱۴ هزار نفر رسید. آنها خواستار برکناری عین‌الدوله صدراعظم، اعلام حکومت قانون و بازگرداندن روحانیان از قم بودند. هنگامی که نیروهای دولتی نیز با بست نشینان همدلی نشان دادند، شاه روز ۳۰ ژوئیه (۸ مرداد) عین‌الدوله را از کار برکنار کرد و از روحانیان متحصن در قم خواست به تهران بازگردند. حالا دیگر اعتراض‌کنندگان خواهان مشروطه و مجلس شورای ملی بودند. شاه در اوایل اوت (مرداد) طی فرمانی به برپایی مجلس رضایت داد.

یک هیئت موقت برای تدوین انتخابات و سازماندهی اساس مجلس تعیین گردید. در این هیئت بیش از ۲۰۰۰ نفر از مردم مشارکت داشتند. به موجب قانون انتخابات تدوین شده، نمایندگان مجلس شورای اسلامی به شش دسته تقسیم می‌شدند: «شاهزادگان قاجار، علما، اعیان و اشراف، ملاکین، تجار و اصناف» (۵۵) ملاکین می‌بایست حداقل زمینی به ارزش یکهزار تومان (۲۰۰ پوند استرلینگ) را مالک باشند و با این معیار دهقانان عمدتاً از این حق محروم می‌شدند. بازرگانان و اصناف نیز می‌بایست مکان و کسب‌وکار مشخصی داشته باشند بنابراین، کارگران و تهیدستان شهری نیز از حق انتخاب شدن محروم ماندند. مجلس روز هفتم اکتبر (۱۵ مهر) با حضور نمایندگان تهران تشکیل شد. قانون اساسی در اواخر اکتبر (آبان) آماده شد. مظفرالدین‌شاه هنگامی که در بستر بیماری بود آن را امضا کرد (۳۰ دسامبر ۱۹۰۶/۹ دی ۱۲۸۵) و روز هشتم ژانویه ۱۹۰۷ (۱۸ دی ۱۲۸۵) درگذشت.

از ژانویه ۱۹۰۷ (دی- بهمن ۱۲۸۵) تا ژوئن ۱۹۰۸ (خرداد- تیر ۱۲۸۷) میان محمدعلی‌شاه، پادشاه جدید که به استبداد تمایل داشت از یک سو و مجلس که روزبه روز اعتماد به نفس و آگاهی سیاسی بیشتری می‌یافت از سوی دیگر، کشمکش شدیدی جریان داشت. در ماه فوریه (بهمن- اسفند) مجلس به عزل نوزاد از مقامش رأی داد و او تا زمان بازپس دادن حساب‌ها در بازداشت بود. شاه در ماه آوریل (فروردین- اردیبهشت) امین‌السلطان ضد مشروطه را به صدراعظمی برگزید. این برای او یک پیروزی بود. در ماه ژوئیه (تیر- مرداد) میان روحانیان شکاف افتاد زیرا شیخ فضل‌الله

نوری شروع به تبلیغات علیه رهبران مشروطه کرد و آنها را «لامذهب، لاابالی*»، بابی و مانند اینها» خواند اما سایر روحانیان برجسته با وی به مخالفت برخاستند. اوضاع در ۳۱ اوت (۹ شهریور) به حال بحرانی درآمد چون روسیه و انگلستان طبق قرارداد ۱۹۰۷/م ۱۲۸۶ش ایران را به «مناطق نفوذ» خود تقسیم کردند (در حالی که قبلاً رسماً تمامیت و استقلال آن را تضمین کرده بودند) این قرارداد در سن پترزبورگ به امضا رسید. همان روز (و پیش از پخش شدن خبر توافق نامه) یکی از جوانان تندرو و عضو انجمن مخفی، امین السلطان، صدراعظم محمدعلی شاه را ترور کرد. توافق روس و انگلیس در افکار عمومی ایرانیان کلاً محکوم شد و مردم از شنیدن خبر امضای قرارداد دو دولت به خشم آمدند. شاه دل مشغول مخالفت مردم با سیاست‌های واپس‌گرایانه خود بود. در چنان جوئی مجلس از فرصت استفاده کرد و متمم قانون اساسی را در روز ۷ اکتبر (۱۵ مهر) به امضای محمدعلی شاه رساند، که به موجب متمم مزبور قدرت قانون‌گذاری مجلس افزایش می‌یافت و از اختیارات شاه کاسته می‌شد. در اواخر همان ماه، مجلس نخستین بودجه را به تصویب رساند و از هزینه‌های دربار و طرفدارانش بشدت کاست، سوءاستفاده در گردآوری مالیات و تیولداری بر زمین را ملغی کرد. شاه دست به اقدامات نومیدانه زد. کابینه را منحل کرد (۱۴-۱۵ دسامبر/۲۳-۲۴ آذر) و یک جماعت از طرفداران خود را برای ترساندن نمایندگان به سوی مجلس گسیل داشت و خواهان انحلال مجلس شد. مدافعان مسلح داوطلب از مجلس دفاع کردند و بازار در اعتراض به اقدام محمدعلی شاه تعطیل شد. شاه ناچار به تغییر سیاست خود گردید و در حضور مجلسیان سوگند یاد کرد که از قانون اساسی و مشروطیت پاسداری کند.

در سال ۱۹۰۸/م ۱۲۸۷ش بار دیگر رابطه محمدعلی شاه و مشروطه‌خواهان بحرانی شد. در ماه ژوئن (خرداد- تیر) شاه از تهران خارج شد و عده‌ای از افراد عشایر و طبقه‌های پایین شهری را دور خود جمع کرد. سفیر روسیه با تأیید کاردار سفارت بریتانیا طی اعلامیه‌ای به مردم هشدار داد اقدامات ضدسلطنت تحمل نخواهد شد. روز ۱۱ ژوئن (۲۱ خرداد) محمدعلی شاه اعلام حکومت نظامی کرد. بازار در اعتراض به حال تعطیل درآمد و داوطلبان طرفدار مشروطه در بهارستان گرد آمدند. روز ۲۳ ژوئن (۲ تیر) ۱۰۰۰ نفر قزاق ایرانی به فرمان افسران روسی، بهارستان و مسجد سپهسالار را محاصره

کردند. مجلس به توپ بسته شد اما مدافعان مجلس دستور نداشتند به افسران روسی شلیک کنند زیرا بیم آن می‌رفت که روسیه با این دستاویز به مداخله همه‌جانبه در ایران بپردازد. تا پایان روز چند صد نفر از مدافعان مجلس کشته شدند. رهبران مشروطه‌خواه را دستگیر کردند، به تبعید فرستادند و اعدام کردند، بعضی نیز ترجیح دادند فرار کنند یا مخفی شوند. سرهنگ لیاخوف روسی فرمانده قوای قزاق، فرماندار نظامی تهران شد (هرچند بعداً یک ایرانی رسماً جای او را گرفت). شاه به رغم درخواست مردم ایالت‌ها وعده خود به روس و انگلیس مبنی بر بازگشایی مجلس را نادیده گرفت و اعلام کرد دیگر مشروطیتی وجود نخواهد داشت. مجتهد نوری که مخالف مشروطه بود در این اقدام از شاه حمایت کرد.

در این هنگام مرکز مخالفت و مقاومت علیه شاه به تبریز منتقل گردید. اندکی بعد از کودتای ژوئن (خرداد- تیر) شاه، رحیم‌خان رئیس یکی از قبایل وارد تبریز شد تا به نام شاه قدرت را به دست بگیرد. مشروطه‌خواهان- پیشه‌وران، بازرگانان و دیگران- بی‌درنگ با او به مخالفت برخاستند و واحدهای مجاهد را تشکیل دادند. در ماه اکتبر (مهر- آبان) مشروطه‌خواهان توانستند قوای شاه را از شهر بیرون برانند اما آنها تلاش کردند شهر را محاصره کنند. در ماه نوامبر ۱۹۰۸ (آبان- آذر ۱۲۸۷) نیروهای مشروطه‌خواه کنترل تمامی شهرهای آذربایجان را به دست گرفتند و انجمن محلی تبریز به اداره امور پرداخت. در فوریه ۱۹۰۹ (بهمن- اسفند ۱۲۸۸) محاصره تبریز به دست نیروهای محمدعلی شاه کامل شد و در ماه آوریل (فروردین- اردیبهشت) عده‌ای از مردم شهر از گرسنگی مردند. انگلستان سرانجام موافقت کرد قوای روسی محاصره شهر تبریز را بشکنند و در ۲۹ آوریل (۹ اردیبهشت) نیروهای روسیه به بهانه حفظ جان اتباع روس و سایر خارجی‌ان وارد تبریز شدند و قوای سلطنتی محاصره‌کننده شهر را پراکنده ساختند. مردم شهر تبریز دیگر با مشکل قحطی روبه‌رو نبودند اما از حضور نیروهای اشغالگر روسی نیز دل خوشی نداشتند.

مقاومت تبریز به رغم ناکامی نهایی آن، برای مردم سایر ایالت‌ها فرصتی بود و مشروطه‌خواهان مخالف شاه توانستند سازماندهی مجدد کنند. رشت و اصفهان به‌خصوص در این زمینه بسیار فعال بودند. در سال ۱۹۰۹/م ۱۲۸۸ش ایل بختیاری علیه شاه شوریدند و ایلخان منصوب از طرف شاه را کنار زدند و بعد کنترل شهر اصفهان را به

دست گرفتند و از قانون اساسی و مشروطیت اعلام حمایت کردند. در رشت سوسیال دموکرات‌های (اجتماعیون عامیون) آذربایجانی همراه با ارمنیان محل و مشروطه‌خواهان مسلمان حمله به حاکم گیلان را آغاز کردند. بعد از برکناری او از سپهدار اعظم، زمین‌دار و ثروتمند بزرگ شهر خواستند رهبری جنبش را به دست گیرد. سپهدار به تازگی نیروهای شاه در تبریز را رها کرده و به رشت بازگشته بود. در ماه مه (اردیبهشت - خرداد) قشون مشروطه‌خواه رشت به قزوین رسید و شاه قبول کرد بنا به «توصیه» روسیه و انگلستان، حکومت مشروطه را اعاده کند. سپهدار از نیروهای خارجی خواست از کشور خارج شوند، نیروهای نامنظم شاه منحل گردد و پاره‌ای از وزیران مرتجع برکنار شوند. اما شاه به این خواست‌ها تن در نداد و مشروطه‌خواهان از شمال و بختیاری‌ها از جنوب شروع به پیشروی به سوی تهران کردند و در اوایل ماه ژوئیه (تیر - مرداد) به حومه تهران رسیدند آنها به هشدارهای بریتانیا و روسیه وقعی ننهاده‌اند. قوای روسیه در انزلی تقویت شد. روز ۱۳ ژوئیه (۲۲ تیر) قوای بختیاری و داوطلبان رشت بدون برخورد با هیچ مقاومتی وارد تهران شدند و در خرابه‌های بهارستان که نماد مشروطیت بود مستقر گردیدند. به دنبال نبرد دوازده روزی که طی آن ۵۰۰ نفر کشته و زخمی شدند محمدعلی شاه به سفارت روسیه پناهنده شد و بریگاد قزاق به وزیر جدید جنگ، سپهدار تنکابنی تسلیم گردید. روز ۱۸ ژوئیه (۲۷ تیر) احمدشاه پسر یازده ساله محمدعلی شاه از سوی شورای عالی متشکل از نمایندگان مجلس، رهبران نظامی مشروطه‌خواه، شاهزادگان، اعیان و روحانیان به سلطنت برگزیده شد و سلطنت استبدادی و ضد مشروطه محمدعلی شاه بدین ترتیب پایان یافت.

در ماه اوت ۱۹۰۹ (مرداد - شهریور ۱۲۸۸) انتخاب مجلس دوم در تهران برگزار شد. به موجب قانون جدید انتخابات، سن رأی‌دهندگان و میزان ثروت داوطلبان نمایندگی کاهش داده شد. از قضا این قانون راه را برای ورود نخبگان بیشتری به مجلس هموار نمود. بر تعداد نمایندگان ایالت‌ها در مجلس افزوده گردید. برای پنج ایل بزرگ پنج کرسی و برای نمایندگان ارمنیان، نسطوریان، زرتشتیان و یهودیان نیز هر کدام یک کرسی در نظر گرفته شد. سال ۱۹۱۰م/۱۲۸۹ش در مقایسه با پنج سال پرحادثه قبل از آن، سال آرامی بود اما در همین سال اختلاف‌های شدیدی در صفوف مشروطه‌خواهان و نیز میان مجلس و قدرت‌های خارجی پدید آمد. روز ۱۵ ژوئیه (۲۴

تیر) سید عبدالله بهبهانی یکی از رهبران روحانی مشروطیت که نقش حساسی در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶م/۱۲۸۴-۱۲۸۵ش ایفا کرد ترور شد و هواداران او نیز به تلافی، دو تن از مشروطه‌خواهان تندرو غیرمذهبی را در روز دوم اوت (۱۱ مرداد) به قتل رساندند. با این رویدادها شکاف فزاینده‌ای میان رادیکال‌ها و میانه‌روهای مجلس پدید آمد و موجب کناره‌گیری عده‌ای از روحانیان از جنبش گردید. روسیه ۳ هزار نیروی مسلح در شمال نگاه داشت و بریتانیا به دولت هشدار داد که اگر در صفحات جنوب نظم برقرار نشود خود نیروی پلیس به منظور ایجاد امنیت تشکیل خواهد داد (البته بعداً لحن این هشدار ملایم‌تر شد). ناآرامی ایلات نیز ایالت‌ها را به ورطهٔ هرج و مرج کامل فرو برد. بخشی از این ناآرامی‌ها را شاه مخلوع ایجاد می‌کرد که دور از چشم مأموران روسیه، از آن کشور به ژم رفته بود.

در اوایل سال ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش ایران موافقت کرد شانزده کارشناس مالی و اقتصادی امریکایی به ریاست مورگان شوستر را استخدام کند تا به نظام مالیاتی کشور سر و سامانی بدهند. شوستر در ماه مه (اردیبهشت - خرداد) به ایران آمد و به‌زودی اعتماد عناصر مترقی مجلس را به خود جلب نمود زیرا در برابر روسیه و بریتانیا موضع قاطع و مستقلی اتخاذ نمود. در ماه ژوئن (خرداد - تیر) اختیارات بیشتری در مورد بودجه، گردآوری مالیات‌ها و عوارض داده شد و خزانه‌دار کل ایران گردید. روسیه با این پیشنهاد شوستر که برای وصول مالیات‌ها پلیس مستقل خزانه‌داری به فرماندهی انگلیسی‌ها تشکیل شود به مخالفت برخاست. در ماه ژوئیه (تیر - مرداد) سالارالدوله عموی احمدشاه همدان را فتح کرد و برادر خود محمدعلی شاه را پادشاه ایران اعلام نمود. اوضاع سیاسی بار دیگر متشنج گردید. چند روز بعد شاه مخلوع نیز با رضایت ضمنی روس‌ها به میان عشایر طرفدار خویش در ایران بازگشت.^(۵۶) وقتی دولت ایران به نقض پروتکل ۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش اعتراض کرد دو دولت در جواب گفتند این یک مسألهٔ داخلی ایران است (ایران پروتکل مزبور را با روسیه و بریتانیا امضاء کرده بود). در هر حال نیروهای ارمنی و بختیاری در ماه اوت (مرداد - شهریور) همان سال محمدعلی شاه را شکست دادند، او به یک کشتی روسی در دریای خزر گریخت و از آنجا به روسیه رفت. سالارالدوله در ماه سپتامبر (شهریور - مهر) نیز به تسخیر شهرها ادامه داد ولی دوبار در پایان این ماه و بار دیگر در ماه نوامبر (آبان - آذر) شکست خورد و از

آن پس تلاشی برای اعاده سلطنت استبدادی به عمل نیاورد.

در پاییز آن سال بحران تازه‌ای رخ نمود چون تنش میان شوستر اصلاح طلب و دولت روسیه بالا گرفت. در ماه اکتبر (مهر - آبان) میان پلیس خزانه‌داری شوستر با قزاق‌ها که فقط در برابر سفارت روسیه پاسخگو بودند درگیری روی داد. تلاش شوستر در وصول مالیات از شاهزادگان و اعیان، دشمنانی برای او در میان مردان قدرتمند ایران و از جمله سپهدار و علاءالدوله پدید آورد. در پایان ماه نوامبر (آبان - آذر) صمصام السلطنه نخست‌وزیر با نزدیک شدن به سفرای روس و انگلیس پیشنهاد کرد با استفاده از قوای بختیاری مجلس را منحل سازد. هر دو سفارتخانه قول دادند در صورتی که او بخواهد چنان اقدامی به عمل آورد آنها مداخله نخواهند کرد. دولت روسیه طی دومین اولتیماتوم به دولت ایران خواهان عزل و اخراج شوستر گردید و از دولت ایران خواست تضمین بدهد که از آن پس بدون موافقت قبلی روسیه و انگلستان اقدام به استخدام هیچ خارجی نخواهد کرد. روسیه در این اولتیماتوم از دولت هزینه نگاهداری قوای روس در شمال را نیز مطالبه کرده بود. نمایندگان یکپارچه به رد اولتیماتوم و تمدید مجلس به مدت دو سال یعنی تا پایان حل بحران رأی دادند. با نزدیک شدن قوای روسی به پایتخت تظاهرات گسترده‌ای علیه روسیه برپا شد. با عمیق‌تر شدن بحران، روس‌ها در درخواست‌های خود تعدیلی ایجاد کردند اما بر اخراج شوستر مصر بودند، مجلس نیز هیئت پنج نفری را مأمور مذاکره با کابینه کرد چون کابینه مایل بود اولتیماتوم روسیه را بپذیرد. روز ۲۲ دسامبر (۱ دی) این کمیته و کابینه به درخواست‌های روس تن دردادند. طی سه روز بعد شورای نیابت سلطنت، مجلس را منحل کرد و برای تخلیه ساختمان نیرویی اعزام نمود. به شوستر نیز اطلاع داده شد که از کشور اخراج شده است.

ابتدا در برابر زورگویی روسیه مقاومت‌هایی صورت گرفت که ددمتشانه سرکوب گردید. در تبریز ۴۴ تن از سران مشروطه خواه اعدام شدند. در رشت نیز اعدام‌هایی صورت گرفت. حدود ۲۰ هزار قوای روسی در شمال ماندند تا همه انجمن‌های مشروطه را منحل کنند، سانسور مطبوعاتی برقرار شد و زمین‌داران، کنترل خویش را بر دهات و املاک خویش دوباره از سر گرفتند. سپهدار نیز با نیروهای روسی همکاری نزدیک داشت و آنها به پاداش خدماتش مناطقی از شمال را به وی دادند. بریتانیا هیچ اقدامی برای جلوگیری از روس‌ها به عمل نیاورد، این کشور نظم صفحات جنوبی ایران

را نیز عهده‌دار شد و عناصری از بختیاری در دولت مرکزی را برای همکاری به خدمت گرفت. آبراهامیان می‌نویسد: «مخالفت ملی با مداخله بیگانگان از صورت مقاومت علنی به نارضایتی پنهانی تبدیل شد.»^(۵۷) بعد از شش سال پرتلاطم سرانجام انقلاب مشروطیت در عرصه شطرنج مات شد.

علل انقلاب

انقلاب مشروطیت هم مثل سایر انقلاب‌ها علل متعدد و پیچیده‌ای داشت. به طوری که در فصل یکم به طور عام و در فصل دوم به طور اخص درباره سقوط صفویه گفتیم اینها نمونه‌ای از بحران‌های درهم تنیده اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی در صورت‌بندی اجتماعی ایران بودند. اما اکنون می‌توان گفت این بحران‌ها عمدتاً بر اثر وابستگی پدید آمده‌اند و ربطی به دوره‌های پیشین تحول اجتماعی ایران نداشته‌اند. اغلب طبقه‌ها و گروه‌ها در صورت‌بندی اجتماعی ایران و همه کسانی که در صفوف مشروطه‌خواهان ائتلافی ایجاد کردند، بر اثر تماس یکصدساله با غرب آن هم تماسی که با تنش فزاینده همراه بود، شکایات و خواسته‌هایی داشتند. برای مثال هنگامی که کنترل دادوستد صادراتی و کنترل بعضی از بازارهای داخلی به دست غربی‌ها افتاد، بازرگانان ناراضی شدند؛ هرچند معدودی از آنها از طریق همدستی پرسود با شرکت‌های خارجی یا انحصار داخلی بعضی فرآورده‌ها به ثروت سرشاری دست یافتند، اما اکثریت بازماندگان میان‌حال و خرده‌پا بشدت تضعیف شدند و از پای درآمدند. صنعت‌گران حرفه‌های گوناگون به خاطر درهم ریختن وضعیت معیشتی خود سخت در فشار بودند؛ خاصه پارچه‌بافان سنتی که قبلاً در تولید شهری جنبه محوری داشتند و بر اثر جریان سیل آسای واردات پارچه اروپایی از بین رفتند. طبقه‌های پایین شهری و طبقه کارگر (اگر کارگری پیدا می‌شد) در محیط شهر با آن همه گرانی مواد غذایی و بیکاری، در مضیقه بودند. وضع معیشتی دهقانان روزبه‌روز بدتر می‌شد زیرا تولید فرآورده‌های پولی به منظور صادرات جای تولید اقلام مصرفی را گرفته بود، قیمت زمین روزبه‌روز بالاتر می‌رفت. دهقانان در رابطه پولی با ارباب زمین‌دار قرار داشتند که روزبه‌روز میزان بدهی‌هایش افزوده می‌شد. مردم ایلات و عشایر نیز با زندگی سختی مواجه بودند، زیرا تولیدات جدید شهری و محصولات کشاورزی ارزش بیشتری می‌یافت و این امر فعالیت

اقتصادی عشایر را با دشواری بیشتری روبه‌رو می‌ساخت. کاهش نقش نظامی - سیاسی ایلات و عشایر و نیز بلایای طبیعی نظیر خشکسالی و قحطی ناشی از آن، از عوامل دیگر انحطاط زندگی ایلی بودند. دو گروه کلیدی، یعنی روحانیت و روشنفکران در حال پیدایش و شکل‌گیری، در توجیه این بلایا می‌گفتند اسلام در خطر است و یا ایران طعمه قدرت‌های اقتصادی و صنعتی غرب شده و در هر دو صورت حکومت قاجار و قدرت‌های مداخله‌گر غربی مسئول این بلایا هستند. وابستگی یک فرایند اقتصادی بود اما پیامدهای بلندمدت و پردامنه سیاسی داشت و از صافی نظام‌های ارزشی و باورهای فرهنگی جامعه ایرانی عبور می‌کرد.

بدین ترتیب طبقه‌ها و گروه‌های متعددی از وضع موجود ناراضی بودند آنچنان‌که به‌راحتی می‌شد با بزرگ جلوه دادن یک رشته رویارویی‌های سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶م/۱۲۸۴-۱۲۸۵ش، یک حرکت عظیم توده‌ای علیه دولت به راه انداخت. دولت به شکل عمیقی با سلطنت دودمان منفور قاجار گره خورده بود، مشروعیت قاجار در طی سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) به دلایل زیر به تدریج زیر سؤال رفت: شکست ایران از روسیه که به ماجرای خونین گریبایدوف منتهی گردید، شکست سلسله اصلاحات از دهه ۱۸۳۰م/۱۲۱۰ش تا دهه ۱۸۸۰م/۱۲۶۰ش؛ و واگذاری امتیازهای گوناگون که امتیاز رویترو جنبش تنباکو نمونه‌های بارز آن بود و با این همه نارسایی، در آستانه قرن بیستم، چندان چیزی از مشروعیت سلطنت باقی نمانده بود. به‌طور قطع بحران دولت جنبه‌های سیاسی (ضعف در برابر غرب، سرکوب و خودکامگی در داخل)، اقتصادی (وابستگی به وام‌های خارجی، بازرگانی خارجی، نبود کنترل بر گمرک و ...) و ایدئولوژیکی (آگاهی توده‌ها به اینکه دولت از حفظ هویت اسلامی یا منافع ملی عاجز بوده است) داشت.

قدر مسلم اینکه در سال ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش وضعیت نظام جهانی به گونه‌ای بود که فرصت بی‌نظیری را در اختیار اتحاد انقلابی در حال شکل‌گیری قرار می‌داد. روسیه که در کشمکش با بریتانیا بر سر کنترل اوضاع ایران توانسته بود به موقعیت برتر دست یابد اکنون با مشکلات داخلی و خارجی (انقلاب ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش، جنگ با ژاپن)، دست به گریبان بود و تا حد زیادی تضعیف شده بود. بریتانیا که در سال‌های ۱۸۹۰-۱۸۹۲م/۱۲۶۹-۱۲۷۱ش نقش مخالفت با مردم را ایفا کرده بود اکنون

می‌توانست با گروه‌هایی متحد شود که خواهان کاهش نفوذ روسیه در ایران بودند (یعنی با بازرگانان و روحانیان مخالف دولت همدست گردد) خاصه اینکه انگلستان از نظام مشروطه سلطنتی برخوردار بود و به همین حیث می‌توانست اعتماد مشروطه‌خواهان را جلب کند. بدین ترتیب در حالی که معماران سیاست خارجی بریتانیا یعنی افرادی نظیر گری به اندازه روسیه مطامع امپریالیستی را در ایران دنبال می‌کردند (و البته برای هندوستان ارزشی به مراتب بیشتر از ایران قایل بودند)، اما نماینده بریتانیا در تهران، گرافت داف به مشروطه‌خواهان اجازه داد در سفارت تحصن اختیار کنند و در ماه‌های سرنوشت‌ساز ژوئیه (تیر- مرداد) و اوت ۱۹۰۶ (مرداد- شهریور ۱۲۸۵) از مشروطه‌خواهان حمایت کرد. در زمانی که سرتاسر پایتخت بر اثر تعطیل بازار فلج بود و روحانیان برجسته تهران در قم به سر می‌بردند، روشنفکران به رغم تعداد معدودشان به یکی از بزرگترین پیروزی‌ها دست یافتند و با مطرح کردن درخواست مشروطه و قانون اساسی و مجلس شورای ملی، جنبش را یک گام به جلو بردند. دولت قاجار با مخالفت ۱۴ هزار بازرگان و پیشه‌ور روبه‌رو بود، روحانیت نیز به نشانه اعتراض، خود را از آن دور نگاه می‌داشت، ارتش کوچک دولتی نیز در حمایت از نظام تعلق می‌ورزید. به همین لحاظ وقتی انقلاب آغاز شد طومار دولت درهم نوردیده شد و انقلاب به پیروزی رسید: روز ۵ اوت ۱۹۰۶ (۱۴ مرداد ۱۲۸۵) فرمان تشکیل مجلس شورای ملی، صادر شد و روز ۳۰ دسامبر (۹ دی) قانون اساسی مشروطیت که مجلس در پاییز همان سال تدوین کرده بود به امضای شاه رسید. ایران در گذار از دولت استبدادی به پادشاهی مشروطه بود. بدین ترتیب توضیح این عناصر به چارچوب گسترده‌تر تحول اجتماعی برمی‌گردد که در نمودار ۱-۳ فصل یکم ارائه گردید.^(۵۸) توسعه وابسته حاصل از بازی متقابل فشارهای جهان خارج و وجوه تولید داخل، ساختار اجتماعی را دگرگون ساخت. رفتارها و اقدام‌های دولتی خودکامه و سرکوبگر که لنگرگاه این ساختار جدید بود در معرض چالش فرهنگ‌های سیاسی جبهه مخالفی بود که به تازگی شکل می‌گرفت. در شرایط مساعد انقلاب، که روسیه دست به گریبان مشکلات خویش بود و نابسامانی‌های اقتصادی ایران در سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش به بعد، زندگی را برای توده مردم فوق‌العاده طاقت‌فرسا کرده بود، حرکتی پدید آمد که خاستگاه گسترده‌ای داشت و تحول و تغییر اجتماعی را هدف قرار داده بود.

نیروهای اجتماعی در انقلاب مشروطیت

در مورد ماهیت انقلاب مشروطیت و نیروهای اجتماعی متعارض در این انقلاب مباحث کاملاً جالب و پیچیده‌ای درگرفته است. در تفسیرهای متعارف سالیان دراز چه در آثار اساسی مورخان ایرانی نظیر کسروی، ناظم‌الاسلام کرمانی و ملک‌زاده و چه در برداشت‌های غربیان از سایکس به بعد، بر نقش اندیشه‌ها خاصه مفاهیم غربی مشروطه‌خواهی، قانون اساسی و ناسیونالیسم تأکید شده است. در این دیدگاه نقش روشنفکران در انقلاب مشروطیت برجسته‌تر نشان داده شده است. مارکسیست‌های اصول‌گرای ایرانی و شوروی، برعکس، در تفسیرهای خویش انقلاب مشروطیت را انقلابی بورژوازی معرفی کردند و گفتند: طبقه بازرگانان که طبقه‌های زمین‌دار و قدرت‌های خارجی را سد راه دموکراسی مورد نظر خویش می‌دیدند، انقلاب را رهبری کردند. البته این دو دیدگاه ناسازگار نیستند، به شرط آنکه اندیشه‌های روشنفکران را اندیشه‌های بورژوازی ایران قلمداد کنیم. (۵۹)

اخیراً تاریخ‌نگارانی با دیدگاه‌های متفاوت توضیح و تفسیرهای پیچیده‌تری ارائه کرده‌اند. در آثار کدی و لمبتون که در مقوله تحلیل مارکسیستی قرار نمی‌گیرد به درستی خاطر نشان شده است که طبقاتی چند در انقلاب مشروطیت ایران متحد شدند. البته دیدگاه اینان بیش از آنکه بر اساس یک الگوی نظری (تئوریک) باشد جنبه تجربی دارد. در دیدگاه پرواند آبراهامیان که به بینش مارکسیستی نزدیکتر است از نیروهای اجتماعی یعنی «دو طبقه متوسط» نام برده شده که یکی بازاریان سنتی اند که بازرگانان، پیشه‌وران و روحانیان را شامل می‌شود و آبراهامیان از آن به نام «طبقه متوسط متمکن» نام می‌برد و دیگری روشنفکران جدیدند. به اعتقاد آبراهامیان طبقه اول بیش از طبقه دوم قدرت داشته‌اند. افشاری دیدگاه رادیکال‌تری اتخاذ می‌کند و می‌گوید: محور انقلاب مشروطیت را پیشه‌وران - صنعت‌گران، بازرگانان کوچک و دکانداران خرده‌پا - تشکیل می‌داده است. (۶۰)

دیدگاه افشاری در مقایسه با دیدگاه آبراهامیان گامی به پیش است زیرا «طبقه متوسط متمکن» را به عناصر تشکیل‌دهنده‌اش تجزیه می‌کند هر چند همه عناصر مزبور منافع و دیدگاه‌های همانندی نداشته‌اند. کارهای اخیر که تجدیدنظرطلبانه است، نقش مبهم روحانیت را در شکل بخشیدن به افکار و عقاید عمومی برجسته‌تر کرده است. (۶۱)

با بررسی عملکردهای هر طبقه یا گروه در انقلاب مشروطیت، درمی‌یابیم که انقلاب بیش از همه دستاورد پیشه‌وران و روشنفکرانی بود که با دربار، قدرت‌های خارجی و زمین‌داران مبارزه کردند؛ بازرگانان یکپارچه نبودند و تا آخر امر نیز تزلزل داشتند، روحانیان نیز مثل بازرگانان بودند و بسیاری به تدریج در برابر انقلاب ایستادند. ایلخان‌ها و رؤسای قبایل و عشایر نیز در دو طرف مبارزه دیده می‌شدند و طبقه‌های پایین شهری نیز چنین بودند. دهقانان و مردم ایلات و عشایر عمدتاً درگیر انقلاب نشدند هرچند عناصر دهقانی وجود داشتند و نیروهای مسلح عشایری نیز در هر دو طرف مبارزه فعالیت می‌کردند. طبقه کارگر از انقلاب حمایت کرد اما به دلیل تعداد اندکش تأثیر چندانی بر انقلاب نداشت. پس می‌بینیم که به جای انقلاب بورژوازی با یک حرکت مردمی، دموکراتیک، توده‌ای و شهری روبه‌رو هستیم که طبقه‌های رو به زوال ماقبل سرمایه‌داری (پیشه‌وران) و دو طبقه خرده سرمایه‌دار (روشنفکران و طبقه کارگر) در شکل‌گیری آن شرکت داشتند، اما رهبری با دو طبقه یا دو گروه (روحانیت و بازرگانان) بود که خود دستخوش تفرقه بودند. مشارکت گسترده و اساسی زنان و مردم مناطق گوناگون کشور و گروه‌های قومی و نیز جریان‌های تند و ریشه‌ای مردم آذری- ترک زبان آذربایجان و فارسی‌زبانان مناطق ساحلی دریای خزر با گویش خاص محلی‌شان- شایان ذکر است، بدین ترتیب انقلاب برآیند اتحاد مختلط طبقه‌ها و وجه‌های تولید مربوطه‌شان بود. ائتلاف گروه‌های انقلابی را شاید بتوان اتحاد شهری، مردمی و چند طبقه‌ای قلمداد کرد. در صف‌بندی نیروهای اجتماعی، یک طرف اتحاد مشروطه‌خواهان (پیشه‌وران، روشنفکران، کارگران، بعضی از بازرگانان و روحانیان و طبقه‌های حاشیه شهری) و طرف دیگر سطنت‌طلبان (دربار قاجار و وابستگان، پاره‌ای روحانیان، قبایل و طبقه‌های حاشیه شهری) قرار می‌گرفتند و دهقانان، مردم ایلات و عشایر و قدرت‌های خارجی در آن مداخله به مراتب کمتری داشتند.

بازرگانان ایران در روند انقلاب مشروطیت نقش مهمی ایفا کردند و در جریان سه بار بست‌نشینی سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶م/۱۲۸۴-۱۲۸۵ش و نیز در مجلس اول حضورشان بیش از سایر طبقه‌ها و گروه‌ها چشمگیر بود. آنان از ورشکستگی دولت قاجار ناراضی بودند، از امنیت مالکیت طرفداری می‌کردند و بسیاری نیز با سیاست قاجاریه مبنی بر قایل شدن مزایای تعرفه‌ای برای سرمایه‌داران خارجی و سلطه

بانک‌های بیگانه مخالفت داشتند، اگر چه بعضی از آنها (بازرگانان «کمپرادور» [دلال] فعال در تجارت صادراتی - وارداتی) از مرادده با شرکت‌های سوداگر خارجی سود سرشاری می‌بردند. بازرگانان تبریز به‌خصوص در انقلاب مشروطیت فعالیت داشتند و به سازماندهی مقاومت تبریز کمک مالی می‌کردند. بازرگانان تبریزی مقیم خارج خاصه استانبول نیز پشتیبان نهضت بودند. عدم مشارکت‌شان در صحنه سیاسی [ایران]، آنان را به درون انقلاب راند اما پایگاه اقتصادی آنان به عنوان نخبگان ثروتمند، زمین‌دار و بازرگان سرانجام موجب شد تا از ناحیه انقلاب احساس خطر کنند. بازرگانان میان‌حال احتمالاً مدت طولانی‌تری از انقلاب حمایت کرده‌اند هر چند بعضی از آنها به پیروی از روحانیت به انقلاب پیوسته بودند و عده‌ای نیز به خاطر بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی حاصل از انقلاب، از آن کناره گرفتند. بازرگانان عمده و آنهایی که به سرمایه‌های خارجی وابسته بودند احتمالاً در همان اوایل بشدت به مخالفت با مشروطیت برخاستند. در آستانه به توپ بستن مجلس و کودتای شاه در ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش سفیر آلمان در تهران نوشت: «زمین‌داران بزرگ کشور، روحانیان و بازرگانان بسیار بزرگ، قلباً از عوام‌فریبی‌های حکومت پارلمانی دلخور و خسته‌اند.»^(۶۲) بنابراین می‌توان گفت طبقه بازرگان ایران با توجه به همدلی با این یا آن طرف مبارزه به دو دسته تقسیم شد و سرانجام، بخش اعظم حمایت خود از انقلاب را پس گرفت.

پیشه‌وران - صنعت‌گران، وردست‌ها و شاگردها و دکان‌داران خرده‌پا - و طبقه کارگر شهری در حال پیدایش پشتوانه توده‌ای انقلاب بودند. از بست‌نشینی بزرگ ۱۹۰۶م/۱۲۸۵ش تهران تا مقاومت بیهوده در برابر روس‌ها در تبریز در سال ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش همه جا پیشه‌وران پیشگام انقلاب بودند. مغازه‌ها را می‌بستند، در انجمن‌ها حضور می‌یافتند، با نیروهای مسلح درگیر می‌شدند و انبوه جماعت مشروطه‌خواهان را تشکیل می‌دادند. یافتن دلایل مشارکت‌شان در انقلاب چندان دشوار نیست: سیل واردات کالاهای اروپایی همه‌شان را بیکار کرده بود. ناظم‌الاسلام کرمانی به‌درستی می‌گوید: بعد از درگیری ژوئیه ۱۹۰۶ (تیر - مرداد ۱۲۸۵) طلبه‌ها با ارتش شاه، صنف بافنده «انقلابی‌ترین گروه» بود.^(۶۳) در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) کارگران بافندگی بیش از هر گروهی خسارت دیدند و بیکار شدند. در بست‌نشینی سفارت بریتانیا «حتی پینه‌دوزها، آجیل‌فروش‌ها و بندزن‌ها» برای خودشان چادر

جداگانه داشتند. (۶۴) در مجلس اول ۳۲ کرسی به ۱۰۵ صنف و ده کرسی به بازرگانان اختصاص داشت. کتاب فروش‌ها، سنگ‌تراش‌ها، چراغ‌سازها و ساعت‌سازها بیشترین نطق‌های مجلس اول را به خود اختصاص دادند، آنان متحد گروه‌های مترقی بودند. ستارخان که شغلش خرید و فروش اسب بود و باقرخان، بنای سنگ‌کار، مقاومت مسلحانه تبریز را سازماندهی و رهبری کردند، اینان به پیشه‌وران و مغازه‌داران که پایگاه توده‌ای مجاهدین بود اتکا داشتند. بعد از ۱۲۸۸/م ۱۹۰۹/ش و اعاده مشروطیت از میزان نمایندگان اصناف در مجلس کاسته شد و همین امر بی‌تردید از تندروی‌های مجلس دوم کاست. با وجود این در سرکوب مردم تبریز در سال ۱۹۱۱-۱۹۱۲/م ۱۲۹۰-۱۲۹۱/ش هجده نفر از سی نفر تبریزی اعدام شده صنعتگر و مغازه‌دار بودند. (۶۵) با این حساب می‌توان گفت: پیشه‌وران عمدتاً تزلزلی نشان ندادند بلکه از ائتلاف جدید رؤسای ایلات و سایر عناصر نخبگان که در آخرین مراحل انقلاب به صحنه آمدند و بازی را بردند، کنار نهاده شدند.

طبقه کوچک کارگران ایران با شور و شوق به انقلاب پیوست و از ۱۲۸۵/م ۱۹۰۶/ش تا ۱۲۸۹/م ۱۹۱۰/ش در اعتصاب‌های پرمخ‌آمده‌ای شرکت کرد و نخستین اتحادیه‌های کارگری ایران را تشکیل داد. ماهیگیران شرکت شیلات ایران متعلق به روس‌ها، ملوانان و باراندازان بندرانزلی، کارگران چاپخانه و تلگراف‌خانه تهران و کارگران چرم‌سازی تبریز اعتصاب‌های جانانه‌ای به راه انداختند. البته دو گروه نخست با افکار سوسیال دموکرات‌های قفقاز روسیه آشنا بودند و کارگران چاپخانه‌ها در محیط روزنامه از افکار رادیکال روشنفکری تأثیر می‌پذیرفتند. (۶۶) نخستین جنبش کارگری با ظهور انقلاب مشروطیت پدید آمد و با افول آن، از میان رفت و در سال ۱۲۹۰/م ۱۹۱۱/ش به دنبال مداخله روسیه درهم شکسته شد. می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که طبقه کارگر که در این دوره هنوز کاملاً کوچک بود از انقلاب حمایت گسترده‌ای به عمل آورد اما چون از نظر تعداد بسیار محدود بود نتوانست نقشی قاطع همانند پیشه‌وران، روحانیان و بازرگانان ایفا کند.

آبراهامیان با تأکید می‌گوید طبقه‌های پایین در مجموع سلطنت طلب بودند و به آسانی آلت دست طبقه‌های بالا می‌شدند و علیه انقلاب اقدام می‌کردند. در تلاش شاه در دسامبر ۱۹۰۷ (آذر- دی ۱۲۸۶) برای انجام کودتا علیه مجلس، حضور این عناصر به

صورت مستند در تاریخ ثبت شده است، لوطیان شهر، «چاقوکشان مزدور»، «کارگران ناماهر و فقیرترین عناصر بازار تهران» به مدت چند روز بسیج شدند و بار دیگر نیز در کودتای موفق شاه علیه مشروطیت در ژوئن ۱۹۰۸ (خرداد- تیر ۱۲۸۷) به کار گرفته شدند.^(۶۷) در جنگ داخلی تبریز در ۱۹۰۸/م ۱۲۸۷ش سلطنت طلبان از دوه‌چی و سرخاب فقیرترین محله‌های تبریز گردآوری شدند که «مرکز انبوه رنگرزان، بافندگان، عمله‌ها، بیکاران، حملان و قاطرچی‌ها» بود.^(۶۸) گرانی بیش از حد قیمت نان مسأله‌ای بود که تهیدستان را به رویارویی با حکومت - اعم از مشروطه یا استبدادی - برمی‌انگیخت. این نکته نیز جای تأمل دارد که طبقه‌های حاشیة شهری به طور سنتی به روحانیت محل و شاه احترام می‌گذاشتند، به طوری که هر یک از این دو می‌توانست در صورت لزوم به بسیج آنها اقدام کند. براون که رویدادهای ژوئیه ۱۹۰۶ (تیر- مرداد ۱۲۸۵) را به ثبت رسانده از مشارکت «کسبه، پیشه‌وران و افرادی پایین‌تر از اینها» یاد می‌کند در حالی که «دکان‌داران بسیار فقیر که اندکی بالاتر از فقیرترین تهیدستان بودند، در دسامبر ۱۹۰۷ (آذر- دی ۱۲۸۶) هم از مجلس دفاع کردند و هم آن را مورد حمله قرار دادند.^(۶۹) ستارخان قهرمان مقاومت تبریز خود یک لوطی بود، معامله اسب می‌کرد و باقرخان دومین فرمانده مقاومت تبریز نیز لوطی بود. و هرچند کدخدایان محلات خود بودند اما زندگی مرفهی نداشتند.^(۷۰) دیده می‌شود که مادون طبقه‌های شهری در انقلاب مشروطیت واکنش‌های متفاوتی داشته‌اند. حمایت منفعلانه، مشارکت فعال، بی‌تفاوتی و نیز پیوستن به صفوف ضدانقلاب همگی جزو گزینه‌ها بوده‌اند و به گفته آبراهامیان هرچند اینها اقلیتی بیش نبودند اما نقشی مهم ایفا می‌کردند. می‌شد با توسل به احساسات مذهبی شان به نفع این یا آن اردو بسیج‌شان کرد. وضعیت بد اقتصادی شان موجب می‌شد تا از نیروهای مردمی حمایت کنند اما اگر دربار به آنها غذا و پول می‌داد آمادگی رودررو شدن با انقلاب را نیز داشتند.

زنان در طیف کاملاً گسترده و چشمگیری فعالیت می‌کردند و تقریباً همگی در اردوی انقلاب بودند. حضورشان در اغلب رویدادهای کلیدی و از جمله بست نشینی‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶/م ۱۲۸۴-۱۲۸۵ش تهران، تظاهرات تبریز (که منجر به ابقای مشروطه گردید) و مقاومت دسامبر ۱۹۱۱ (آذر- دی ۱۲۹۰) ثبت شده است. محروم کردن شان از حق رأی نیز آنان را از مشارکت در آموزش سیاسی و سایر اشکال

فعالیت مثل تأسیس مدرسه و روزنامه باز نداشت. زنان ده‌ها انجمن خاص خود برپا کردند و به گفته شوستر: «یک سازمان مرکزی همه آنها را کنترل می‌کرد» فروش جواهرات‌شان به قصد تأمین پول برای ایجاد بانک ملی، ایراد سخنانی‌های آتشین و جنگیدن در کنار داوطلبان مبارز از جمله فعالیت‌های آنان به نفع مشروطیت بود. به نوشته یکی از منابع، در یکی از جنگ‌های آذربایجان وقتی درگیری به پایان رسید در میان کشته‌ها بیست جسد متعلق به زنانی که لباس مردان پوشیده و جنگیده بودند پیدا شد. زنی در میدان توپخانه ملایی را که در آستانه به توپ بستن مجلس به نفع شاه در حال سخنرانی بود ترور کرد و در همانجا توقیف و درجا اعدام شد.^(۷۱) سیصد زن که بعضی نیز مسلح بودند در جریان بحران ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش به مجلس آمدند و به نمایندگان توصیه کردند در برابر روسیه پایداری کنند. همه شواهد حاکی از فعالیت پرشور و پویایی زنانی است که احتمالاً از همه طبقه‌های جامعه شهری بوده ولی عمدتاً از بازار و طبقه‌های متوسط و متوسط بالا می‌آمده‌اند.

روشنفکران و روحانیان ایران نیز نقش فعالی در رهبری جنبش داشتند. روشنفکران در حال شکل‌گیری، در روزنامه‌ها در نقش سردبیر و روزنامه‌نگار، شاعران و مترجمان، استادان، معلمان و صاحبان مشاغل تخصصی [پزشکان - مهندسان] و بعضی از اعضای دیوان‌سالاری به انحاء مختلف به انقلاب کمک کردند. بخش اعظم افراد متعلق به این گروه‌ها صمیمانه از انقلاب مشروطیت جانبداری کرد و بیشتر افکار و اندیشه‌های راهبر و پیشرو و نیز تأمین‌کادر نهادهای مشروطیت از همین گروه‌ها بود. روشنفکرانی مثل صنیع‌الدوله و برادرانش در تدوین نظامنامه مجلس و ایفای نقش نمایندگی و در حدی کمتر، در نخستین کابینه‌های مشروطیت نقش‌آزایی تعیین‌کننده داشتند. روشنفکران دیگر در انجمن‌ها و نخستین حزب‌های سیاسی شرکت می‌جستند، رهبری و دانش مربوط به اندیشه‌های مشروطه‌خواهانه، ناسیونالیستی و سوسیال‌دموکراتیک را فراهم می‌ساختند. «به‌طور مسلم، ایرانیان فرنگی مآب طبقه تحصیل‌کرده دولتی بودند که در حین بست‌نشینی در سفارت بریتانیا گام سرنوشت‌سازی برداشتند و به جای تأسیس عدالت‌خانه خواهان مجلس شورای ملی و حکومت مشروطه شدند.»^(۷۲) عده‌ای از روشنفکران و از جمله علی‌مسیو مقاومت تبریز را سازماندهی کردند. این شخص به خاطر آنکه زبان فرانسه می‌دانست و انقلاب فرانسه را مطالعه کرده

بود «مسیو» نامیده می‌شد. تنها بخش روشنفکری در خدمت سلطنت‌طلبان مستبد را عده‌ای از مقام‌های عالی‌رتبه دولتی تشکیل می‌دادند که از لحاظ خانوادگی، فرهنگی و خدمت شغلی به دربار وابسته بودند. حتی در میان اینان نیز عده‌ای در حزب محافظه‌کار شرکت داشتند و بعضی در مجلس و کابینه خدمت می‌کردند و عده‌ای نیز هوادار و پشتیبان انقلاب مشروطه بودند. روشنفکران در مجموع، با تمامی قوا از انقلاب حمایت می‌کردند و مبارزه را برای کسب آزادی‌های قانون اساسی، شامل آزادی اجتماعات، مطبوعات، آموزش و پرورش و مشارکت در نهادها ادامه می‌دادند و به همین سبب در مجلس، انجمن‌ها، مدرسه‌ها و روزنامه‌ها حضور بارز داشتند.

نقش روحانیت پیچیده‌تر، متناقض و نوسانی بود و همین امر راه را برای تعبیر و تفسیرهای متضاد هموار ساخت. براون آنها را مشروطه‌خواه و الگار ضدشاه می‌داند اما ارجمند معتقد است روحانیان در آغاز «مشروطه‌خواه و ضدشاه بودند اما در نهایت، بسیاری از آنها طرفدار شاه و ضد مشروطه شدند. بهترین راه رسیدن به یک دیدگاه هماهنگ آن است که روحانیت را با توجه به جناح‌ها، دوره‌ها و موضوع‌های عمده (شاه، بیگانگان) بررسی کنیم. بسیاری و شاید اکثریت روحانیان، از مجتهدان رده بالا گرفته تا روحانیان درجه دوم و طلبه‌های جوان، منافع در جانبداری از انقلاب داشتند. روحانیت برای حمایت از انقلاب خاصه در مراحل اولیه آن، دلایل ایدئولوژیکی و انگیزه‌های مادی داشت. یادمان باشد که در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶م/۱۲۸۴-۱۲۸۵ش سه سالی می‌شد که مستمری روحانیان پرداخت نشده بود.* الگار می‌گوید: روحانیت دوره قاجار طی چند نسل بر سر موضوع‌های گوناگون و از جمله نفوذ بیگانه در جامعه ایرانی با دولت مخالف بود. ارجمند معتقد است روحانیان زیادی بر آن بودند که مشروطه و مجلس موجب افزایش نفوذ بیگانه خواهد شد.^(۷۳) سید عبدالله بهبهانی که تا اندازه‌ای فرصت‌طلبانه عمل می‌کرد و محمدصادق طباطبایی که صمیمانه مردمی و مردم‌گرا بود، نقش رهبری را در سه مورد بست نشینی در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶م/۱۲۸۴-۱۲۸۵ش ایفا کردند. واعظان مردمی که عمدتاً با بهاییان همدلی داشتند از جمله ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین اصفهانی، در انجمن‌ها فعالانه شرکت می‌کردند و در بسیج مردم مهارت

* نویسنده آموزه سنتی مبارزه با ستم و استبداد را که در اثر یکی از نظریه‌پردازان روحانی مشروطیت یعنی مرحوم نائینی در تنبیه‌الامة و تنزیه‌المللة انعکاس یافته، نادیده گرفته است. - ناشر.

زیادی داشتند. «در این زمینه به خصوص سید جمال‌الدین نفوذ زیادی بر کلاه‌نمدی‌ها و توده‌های بازار داشت و به زبانی عامه فهم با آنها سخن می‌گفت، به همین سبب همگان او را دوست داشتند.»^(۷۴) بعد از کودتای سال ۱۹۰۸/م ۲۸۷ش و به توپ بستن مجلس، هر دوی آنها به دستور محمدعلی شاه اعدام شدند.^{*} دو تن از روحانیان مشروطه خواه ایالت‌ها در ۱۹۰۶/م ۲۸۵ش توسط حاکم مستبد و سلطنت طلب مراغه شکنجه شدند و به قتل رسیدند، روحانیان در اواخر سال ۱۹۰۸/م ۲۸۷ش اعتراض‌هایی را در مشهد و اصفهان رهبری کردند و بعضی نیز در تبریز به صفوف مقاومت پیوستند و با استبداد جنگیدند. سه تن از مجتهدان رده اول نجف، مشروطه خواه بودند و در سال ۱۹۰۸/م ۲۸۷ش طی تلگراف‌هایی شاه مستبد را تکفیر کردند و او را متهم نمودند به اینکه کارهای او قلوب مؤمنان را جریحه دار می‌کند و این در غیبت امام زمان حمله [به اسلام] است.^(۷۵) این روحانیان تراز اول تا سال ۱۹۱۱/م ۲۹۰ش در صف مشروطه خواهان باقی ماندند.

در سال ۱۹۰۷/م ۲۸۶ش یک جریان ضد مشروطه به رهبری شیخ فضل‌الله نوری فعالیت خود را آغاز کرد، این یک حرکت سنتی، ضد پارلمانی و مدافع اسلام بود. سید روحانی تهرانی در اعتراض به اصول قانون اساسی و متمم آن، که بر موارد برابری همه گروه‌های دینی و بسط و گسترش صلاحیت دادگاه‌های غیر شرعی صحنه می‌نهاد، بست‌نشینی اختیار کردند (حتی روحانیان مشروطه خواه از این اصول قانون اساسی خوش‌شان نمی‌آمد و تا حدی واکنشی منفعلانه داشتند). روحانیان ضد مشروطه انجمنی برپا کردند و در مخالفت با مجلس همدست محمدعلی شاه شدند، بعضی از این روحانیان مثل امام جمعه تهران، روابط مالی و خویشاوندی با دربار داشتند، بعضی نیز احتمالاً رشوه گرفتند. عده‌ای هم می‌خواستند از حقوق قضایی خود دفاع کنند، جمعی نیز به عنوان زمین‌داران بزرگ در همدستی با شاه مستبد منافع مادی داشتند. نوری انگیزه‌های شخصی نیز داشت چون خود را از نظر دانش دینی برتر از بهبهانی و طباطبایی می‌دانست و به آنان حسادت می‌ورزید. اما انگیزه ایدئولوژیکی هم در کار بود و در برابر «بدعت ناشایست» (اندیشه‌های مشروطه خواهانه غرب) دفاع از اسلام را وظیفه خود

*. سید جمال‌الدین به دستور محمدعلی شاه مسموم گردید و ملک‌المتکلمین به همراه میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل در باغشاه اعدام شد - م.

می‌شمرد. به نوشته ارجمند، تعدادی از مجتهدان و روحانیان، یا «اکثریتی از علمای متوسط و تراز اول»^(۷۶) در ۱۹۰۸م/۱۲۸۷ش به اردوی نوری پیوستند و اینها به نوبه خود بخشی از بازاریان را در حمایت از مشروطیت متزلزل کردند و زمینه را برای کودتای شاه فراهم ساختند. بدین ترتیب نوری در سال ۱۹۰۸م/۱۲۸۷ش آشکارا طرفدار شاه مستبد شد و همه روزنامه‌نگاران و مراجع مشروطه‌خواه نجف را تکفیر کرد. وقتی نیروهای انقلابی بار دیگر در ۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش تقویت شدند بسیاری از هواداران نوری از وی فاصله گرفتند و بعد از خلع و اخراج شاه در ماه ژوئیه (تیر- مرداد)، به آرامی از سیاست کناره گرفتند اما نوری به دار آویخته شد. روحانیت از آن پس برخلاف سابق رغبتی به مشارکت در امور سیاسی نشان نداد و حتی آن دسته روحانیانی که مشروطه‌خواه باقی ماندند به صف محافظه‌کاران مجلس پیوستند خاصه بعد از آنکه در اوت ۱۹۱۰ (مرداد- شهریور ۱۲۸۹) بهمانی به دست یک افراطی غیردینی ترور شد. روحانیت که در پیروزی مبارزه‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶م/۱۲۸۴-۱۲۸۵ش نقش بس قاطعی ایفا کرده بود، دستخوش دودستگی شد و از سال ۱۹۰۷م/۱۲۸۶ش تا ۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش جانب یکی از دو طرف را گرفت و با گذشت کمتر از دو سال دیگر عامل چندان مؤثری در هیچیک از دو طرف محسوب نمی‌شد.

دو طبقه نخست سلطه، یعنی ایل نشینان و دهقانان در بهترین حالت خود اجزاء کمکی انقلاب بودند و به خاطر وجه تولیدی و انزوای جغرافیایی با انقلاب ارتباط چندانی پیدا نکردند. اما سران آنها، یعنی رؤسای ایلات و ملاکان فعال‌تر بودند. در فاصله سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ش رؤسای قبایل و ایلخانان ایران به ایفای نقش‌های متنوعی پرداختند. عده زیادی از آنها در انقلاب درگیر نشدند و عده‌ای با استفاده از انقلاب به راهزنی پرداختند، سهم بیشتری از مازاد محلی را اخذ کردند، معدودی نیز سودای قدرت را در سطح ایالت یا کشور در سر می‌پروراندند. دو دسته اول را بهرحال نمی‌توان سیاسی به مفهوم واقعی کلمه دانست. راهزنان و چپاول‌گران نیز فرصت‌طلبانی بودند که از شرایط انقلابی سوءاستفاده می‌کردند. این نوع فعالیت در بلوچستان، کردستان و لرستان بیش از سایر نقاط کشور رایج بود. در ایالت‌ها و حتی در سطح کشور، مردم قبایل و ایلات عموماً از رؤسای خود اطاعت می‌کردند و آنان نیز جویای قدرت و اعتباری بودند که می‌خواستند با حمایت از یکی از دو طرف مبارزه به

هدف خود برسند. گاه مدعی حمایت از انقلاب می‌شدند اما در نهان خواهان استقلال در منطقه بودند و گاه نیز بازیچه دست فرماندار و حاکم سلطنت طلب واقع می‌شدند.^(۷۷) معمولاً برای دولت مرکزی برقراری نظم در این قبیل مناطق دشوار بود. دولت مرکزی توان این کار را نداشت. در سطح کشور، محمدعلی شاه از ترکمانان، کردها، شاهسون‌ها و دیگران علیه مشروطه خواهان تبریز استفاده کرد و بعد از سقوط نیز به منظور بازپس گرفتن تاج و تخت به همین قبایل متکی بود. ارتش‌های ایلاتی تنها به انگیزه چشم‌انداز غارت و تاراج عمل می‌کردند؛ لیاخوف به قشونی که در اکتبر ۱۹۰۸ (مهر-آبان ۱۲۸۷) عازم محاصره تبریز بود خطاب کرد و گفت: «همه ثروتی که در پشت دیوارهای تبریز وجود دارد از آن شما خواهد بود.»^(۷۸) از سوی دیگر، بختیاری‌های ایالت اصفهان در ۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش به خاطر پشتیبانی از مشروطه به یک قدرت ملی تبدیل شدند. البته در معدودی موارد رهبران بختیاری انگیزه‌های آزادپخواهانه داشته‌اند اما در عین حال دوستی با بریتانیا و تصمیم به تضعیف نفوذ روسیه نیز در این میان نقش داشته است. از نظر مادی نیز قطع تجارت موجب کاهش درآمدهای مادی بختیاری‌ها شده بود. برداشتهای سردرگم فرد عادی قبیله به اینکه در انقلاب مشارکت کند از سوی بانوسانی بدین شرح توضیح داده شده است: «حتی گفته‌اند به منظور ترغیب بختیاری‌ها به جنگ در راه مشروطه، به آنان گفته می‌شد مشروطه اسرارآمیز، پیرمردی ضعیف و مقدس و دوست نزدیک شاه است.»^(۷۹) در این ضمن، سیطره رؤسای بختیاری بر حکومت مرکزی در سال ۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش، مخالفت سایر قبایل ایالت‌ها را خاصه در فارس برانگیخت. یک بار دیگر رقابت‌ها و کشمکش‌های قدرت طلبانه مفاهیم انتزاعی نظیر «مشروطه آری، استبداد نه!» را تحت الشعاع قرار می‌داد. و بریتانیا ناامنی حاصل شده را دستاویزی برای مداخله در سیاست [و امنیت] جنوب ایران در سال ۱۹۱۰-۱۹۱۱/۱۲۸۹-۱۲۹۰ش قرار داد.^(۸۰) خلاصه کنیم: قبایل و ایلات ضمن اینکه انگیزه چندانی برای جنگیدن به نفع یکی از دو طرف را نداشتند اما در بی‌ثبات کردن اوضاع کشور در فاصله سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ش نقش خود را ایفا کردند و این امر بر افزایش مشکلات داخلی تأثیر نهاد و اوضاع را برای مداخله قدرت‌ها و ضدانقلاب آماده ساخت.

همگان بر آنند که دهقانان در انقلاب مشروطیت مداخله‌ای نداشته‌اند.^(۸۱) البته

اصلاحات، شورش، انقلاب، کودتا ۲۸۱

دهقانان نیز در جریان انقلاب دست به یک رشته اقدام‌های حاد زدند؛ از آن جمله در ۱۹۰۵م/۲۸۴ش، خارجیان و مأموران مالیاتی را از چند روستا اخراج کردند، در چندین روستا دست به تشکیل انجمن زدند، مالیات جمع می‌کردند، از پرداخت بهره مالکانه خودداری می‌ورزیدند و در پاره‌ای مناطق شمالی، انبارهای اربابی را مصادره کردند.^(۸۲) گاه نیز دهقانان اطراف شهر تبریز در برابر ایلات طرفدار شاه مقاومت کردند چون ایلات مزبور در ۱۹۰۸م/۲۸۷ش روستاها را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند. گیلان تنها ایالتی بود که دهقانانش عملاً به جنبش پیوستند. بعضی از دهقانان این خطه به مالکان حمله می‌بردند، آنها را از ده بیرون می‌انداختند و خانه‌هایشان را به آتش می‌کشیدند. مالکان مزبور به مجلس تلگراف زدند که دهقانان فکر کرده‌اند مشروطیت به معنی آزادی کامل است. گاه سوسیال‌دموکرات‌ها و پیشه‌وران تندرو به دهقانان کمک می‌کردند اما انجمن‌های محلی و مجلس، جنبش دهقانی را مهار کردند و تأکید کردند که دهقانان باید مالیات بپردازند.^(۸۳) لغو تیولداری در ۱۹۰۷م/۲۸۶ش به نفع پاره‌ای از دهقانان بود اما در واقع توفیری در قضایا به وجود نیاورد، حالا به جای تیولدار، دولت به گردآوری مالیات اقدام می‌کرد. آبراهامیان با اتکا به شواهدی که به دست آورده می‌گردد بعضی از روحانیان، دهقانان نزدیک به مناطق شهری را برضد مشروطه می‌شوراندند و در واقع، مالکان نیز در گذشته همین کار را متتها از طریق زور می‌کردند. نتیجه در هر حال یکی می‌شد.^(۸۴) در واقع مشخص نبودن منافع دهقانان در سطح ملی و مشکلات سازماندهی آنان در آن همه روستای جدا و پراکنده مانع از آن شد که دهقانان به عنوان یک طبقه در جریان انقلاب مشروطیت، اقدام‌هایی بیش از عملیات پراکنده و جسته گریخته انجام بدهند. بنابراین، نظر مورد قبول یعنی «عدم مداخله دهقانان» در مورد دهقانان سراسر ایران مصداق دارد باید تأکید کرد که مواردی از رویدادهای محلی حاد وجود داشته که دهقانان به طور جدی درگیر آنها بوده‌اند.

در اردوی ضد مشروطیت، ستون فقرات اصلی را خانواده و دودمان قاجار، درباریان، وزیران و نهادهای کلیدی، خاصه نیروهای مسلح تشکیل می‌دادند. صرف وجود مشروطیت و محدودیت‌هایی که بر قدرت قانون‌گذاری پادشاه اعمال می‌نمود، موقعیت مادی و ایدئولوژیکی قاجار به را تضعیف می‌کرد. محمدعلی شاه ابتدا در ۱۹۰۷ از امضای متمم قانون اساسی خودداری ورزید و مشروطیتی از نوع آلمان را برای ایران

ترجیح می‌داد. اما در این مرحله ناکام ماند بنابراین یک نیروی مخالف مسلح علیه مجلس ایجاد و در دسامبر ۱۹۰۷ (آذر- دی ۱۲۸۶) جماعت سلطنت طلب را در میدان توپخانه بسیج کرد، هسته اصلی این جماعت را مستخدمان خود او و کارگران کارگاه‌های تحت کنترل دولت، «هزاران نفر از مستخدمان کاخ سلطنتی و باغ‌های بزرگ آن، اصطبل‌ها، آشپزخانه‌ها، انبارها، تسلیحات و کارگاه‌ها» تشکیل می‌دادند.^(۸۵) در رأس دولت، حکام ایالت‌ها، شاهزادگان قاجاری، همه مستمری‌بگیران و حدود ۲ هزار درباری بودند که وسیله معیشت همگی بر اثر قطع بودجه کلان دربار از سوی مجلس، محدود می‌شد. روحانیان محافظه‌کاری مثل نوری و طبقه‌های شهری که طرفدار این قبیل روحانیان بودند، از پشتیبانان شاه محسوب می‌شدند و سرانجام شاه مستبد از کمک‌های فوج قزاق به فرماندهی افسران روسی و «کمک‌های» نظامی و سیاسی رسمی روسیه برخوردار بود. «از قول محمدعلی شاه نقل شده است که ... او ترجیح می‌دهد یک واسال [دست‌نشانده] روسی برخوردار از قدرت خودکامه باشد تا یک شاه مشروطه که بر ملتی آزاد و مستقل حکومت کند.»^(۸۶)

بزرگترین متحدان دولت در انقلاب مشروطیت طبقات زمین‌دار و در کل، «اعیان» کشور بودند. هنگامی که مجلس در ۱۹۰۷/م/۱۲۸۶ ش تیولداری و واگذاری درآمد زمین را ممنوع کرد، کل طبقه زمین‌دار کشور را از مشروطیت دور ساخت چون به‌طور قانونی حقوق این طبقه بر مازاد کشاورزی را متزلزل کرد. افرادی از این طبقه از سوی دربار به مقام‌های بلند دیوانی در وزارت منصوب می‌شدند. قاجاریه و بسیاری از مقام‌های حکومتی که اغلب ملاکان بزرگ بودند بین ۲۷ تا ۴۰ درصد تعداد نمایندگان مجلس اول را تشکیل می‌دادند.^(۸۷) بعد از ۱۹۰۹/م/۱۲۸۸ ش زمین‌داران حتی تا رهبری مشروطه نیز ارتقا پیدا کردند، سپهدار یکی از شاخص‌ترین این افراد بود که ابتدا وزیر جنگ و سپس نخست‌وزیر نظام مشروطه شد و تا حد زیادی از ظرفیت انقلابی مشروطیت کاست. در مجلس دوم نسبت تعداد زمین‌داران، رؤسای قبایل و دیوان‌سالاری زمین‌دار قاجار، به کل نمایندگان تا ۶۸ درصد افزایش یافت.^(۸۸) به جای روحانیت مخالف دربار و پیشه‌وران اصناف، این گروه‌ها آمدند و بدین وسیله آرمان مشروطیت را تا حد ممکن کمرنگ کردند. و دست آخر اینکه، قاجاریه و ملاکان بزرگ کنترل حکومت اغلب ولایت‌های ایران را در سرتاسر سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱/م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ ش در دست

داشتند. در ایالت‌های عمدتاً منزوی و دورافتاده، انقلاب به شیوه مبهمی رخنه کرد و نخبگان محافظه‌کار ایالت‌ها با نادیده گرفتن قانون اساسی و مجلس و مشروطیت، امور را به روال سابق اداره کردند و کوشیدند جلو رشد نهادهایی نظیر انجمن‌ها و روزنامه‌های مستقل را بگیرند.

در انقلاب مشروطیت دو بازیگر قدرتمند خارجی نیز دخالت داشتند. یکی انگلستان که نقش تابع را بازی می‌کرد و حمایتش از انقلاب در بهترین حالت ابهام‌آمیز و در بدترین حالت صریحاً خصمانه بود. مثبت‌ترین اقدام سفارت بریتانیا تسهیل اعتصاب عمومی سال ۱۹۰۶م/۱۲۸۵ش بود که نهایتاً به صدور فرمان مشروطیت منجر گردید.^(۸۹) هر وقت انقلاب حالت تندروی به خود می‌گرفت خبری از حمایت و «بی‌طرفی» بریتانیا نبود و در برابر مداخله روس‌ها اعتراضی به عمل نمی‌آورد. براون می‌نویسد: بسیاری از ایرانیان بر آن بودند که «هدف واقعی بریتانیای کبیر جلوگیری از شیوع افکار آزادیخواهانه در آسیا بود، از آن می‌ترسید که این افکار به مصر و هندوستان نیز رخنه کند؛ می‌خواست ایران را ضعیف و از هم گسیخته نگاه دارد و ایالت‌های هم‌مرز هندوستان (سیستان و کرمان) در همین وضعیت ناآباد و خالی از سکنه حفظ شوند.»^(۹۰) منافع مادی بریتانیا در ایران نیز - مناسبات بازرگانی، (بعد از سال ۱۹۰۸م/۱۲۸۷ش) میدان‌های پرارزش نفت جنوب، وام‌ها - قویاً بر اثر قرارداد ۱۹۰۷م/۱۲۸۶ش [با روسیه] تضمین شده بود، قرارداد نوعی «مصلحه تاریخی» در آسیا بود و بریتانیا می‌خواست به آن وسیله مستملکات خود در هندوستان را حفظ و حمایت کند و در عوض دست روسیه را در شمال ایران، یعنی عمده‌ترین کانون انقلاب باز بگذارد. انگلستان با امضای این قرارداد مهر پایان بر حمایت جدی خود از انقلاب مشروطیت زد و مخالفت با نقشه‌های ضد مشروطه‌خواهی روسیه را کنار نهاد.

روسیه در سرتاسر دوران انقلاب مشروطیت به مخالفت علنی با آن پرداخت و هرچند در سال سرنوشت‌ساز ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش به خاطر مسائل داخلی [انقلاب] و خارجی [نبرد با ژاپن] دستش بسته بود و همین امر نقش مهمی در پیروزی سریع و اولیه انقلاب داشت، اما چنانکه دیدیم در ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش ضمن تهاجم شدید و گسترده، انقلاب مشروطیت را به شکست کشانید. نفوذ روسیه بر روند رویدادها با تاج‌گذاری محمدعلی شاه در ۱۹۰۷م/۱۲۸۶ش افزایش یافت. شاه حدود ۳۰۰ هزار پوند

استرلینگ به بانک استقراسی روس بدهکار بود. دیپلمات‌های روسیه از کودتای سال ۱۹۰۸م/۱۲۸۷ش محمدعلی‌شاه حمایت کردند و سال بعد نیز لیاخوف روسی فرمانده فوج قزاق از محمدعلی‌شاه جانبداری کرد. سلطنت شاه به حمایت فوج قزاق بستگی داشت. براون شواهدی در مورد برنامه‌ریزی رسمی روسیه و حمایت آن دولت از انحلال مجلس شورای ملی ایران در ۱۹۰۸م/۱۲۸۷ش توسط محمدعلی‌شاه ارائه می‌کند. دولت روسیه این نکته را که لیاخوف «بنا به دستور، آگاهی یا موافقت» آن دولت عمل می‌کند رسماً انکار کرد.^(۹۱) در ماه آوریل ۱۹۰۹ (فروردین - اردیبهشت ۱۲۸۸) قوای روسیه مستقیماً در محاصره تیریز شرکت کرد و هرچند با حضور خود مانع قحطی بیشتر در شهر شد و نگذاشت قوای محمدعلی‌شاه بازار تیریز را غارت کنند [!] اما صرف مداخله این قوا به نفع شاه مستبد بود. بازگشت مشروطیت در ۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش به همان اندازه که حرکتی ضدشاه بود به ضرر روسیه نیز تمام می‌شد چون محمدعلی‌شاه به‌راستی عروسک روسیه و آلت دست قوای روسی یعنی اشغال‌گران آذربایجان بود. روس‌ها بعد از این حادثه، کاملاً از مبارزه نظامی محمدعلی‌شاه و بازگرداندن او به تاج و تخت سلطنتی در ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش حمایت کردند. گفته می‌شد محمدعلی‌شاه به روسیه قول داده است به محض بازگشت به ایران و به دست گرفتن قدرت سرزمین ثروتمند آذربایجان و مناطق ساحلی دریای خزر را به روس‌ها بدهد.^(۹۲) با شکست این برنامه و نیز شکست کودتای بختیاری‌ها، در نوامبر (آبان - آذر) همان سال، روسیه کوشید با به‌کارگیری نیروهای جنگی و دیپلماسی، شوستر اصلاح‌طلب را از ایران اخراج کند، مجلس را به انحلال بکشاند و به انقلاب پایان دهد.

سازمان‌ها، ایدئولوژی‌ها، فرهنگ مردمی

کلید اتحادیهایی که در انقلاب مشروطیت به سرعت شکل می‌گرفت و برپا می‌شد با شکست روبه‌رو می‌گردید و از هم می‌پاشید. [علت را] می‌توان در سازمان‌هایی که پدید آمدند، ایدئولوژی‌هایی که مطرح شدند و فرهنگ مردمی که در فراگرد مبارزه به شکوفایی رسیدند جستجو کرد. در این دوره سازمان‌های زیاد و گوناگونی پای به عرصه وجود نهاد که در ایران قبل از انقلاب خبری از آنها نبود. از جمله می‌توان اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌ها، نخستین حزب‌های سیاسی و مجاهدین یا واحدهای مسلح مردمی

را نام برد. «انجمن» در ایران آن زمان به سه معنی به کار می‌رفت: ۱- جوامع مخفی قبل از انقلاب که هدفشان بحث دربارهٔ مسایل سیاسی و اجتماعی ایران بود. ۲- انجمن‌های شهری و ایالتی که به موجب قانون اساسی ۱۹۰۶م/۲۸۵ش مشروطیت برپا شد تا بر امور محلی نظارت داشته باشند. ۳- مجامع غیررسمی که با سمت‌گیری‌ها و مقاصد سیاسی گوناگون در گوشه و کنار مملکت برپا می‌شد. (۹۳) انجمن مخفی تهران که بازاریان و مذهبی‌ها عضو آن بودند در بدو انقلاب نفوذ زیادی داشت چون با بهیانی و طباطبایی، دو رهبر روحانی مشروطیت در تماس بود. انجمن غیبی تبریز را دوازده جوان تندرو از میان بازرگانان، پیشه‌وران و روشنفکران تشکیل دادند. انجمن با حزب سوسیال‌دموکرات ایران ارتباط داشت و برنامه‌های آن را ارائه می‌کرد. انجمن غیبی جناح تندرو انجمن «ملی» یا ایالتی تبریز بود که این یکی اعضای بیشتری را در خود گرد آورده بود و ادارهٔ شهر را در زمان مقاومت تا کودتای سال ۱۹۰۸م/۲۸۷ش و محاصرهٔ بعدی شهر برعهده داشت. انجمن [ملی] که از بازرگانان، پیشه‌وران، روحانیان و روشنفکران تشکیل می‌شد و مسئولیت دفاع و امنیت شهر را برعهده داشت. مدرسه‌ها را اداره می‌کرد، روزنامه‌ای انتشار داد، به تعمیر بازار پرداخت، با کنسولگری‌های خارجی تماس گرفت و برای مجاهدین و خانواده‌های آنان، نانوبایی‌هایی دایر کرد. (۹۴)

دومین نوع سازمان‌ها که تا حدی با جنبش انجمن‌ها ارتباط داشت، سازمان مجاهدان داوطلب بود. نخستین اقدام مهم مجاهدین دفاع از مجلس در دسامبر ۱۹۰۷ (آذر- دی ۱۲۸۶) بود. انجمن‌های مسلح تهران در آن هنگام به‌خوبی از ساختمان مجلس دفاع کردند. بعد از کودتای ژوئن (خرداد- تیر) که مرکز مقاومت مشروطه‌خواهان به تبریز منتقل گردید، مجاهدان به رهبری ستارخان و باقرخان «تهیدست‌ترین و محروم‌ترین عناصر پیشه‌وری» را تشکیل می‌دادند. (۹۵) این پیشه‌وران و دکانداران کوچک و خرده‌پا در واحدهای بیست تا بیست و پنج نفری به فرماندهی یک نفر سازماندهی می‌شدند و اکیداً به آنان توصیه می‌شد حتی یک پول سیاه از مردم نگیرند. سوسیال‌دموکرات‌های قفقاز یکصد داوطلب به تبریز اعزام کردند. این واحدها با شور زیادی به نبرد با نیروهای استبداد پرداختند و قبل از شیوع قحطی ناشی از محاصرهٔ شهر به پیروزی‌های چشمگیری نایل آمدند. مجاهدان سپس ارتش ملی را در تسخیر شهر رشت فرماندهی کردند، بعد تحت فرمان سپهدار اعظم قرار گرفتند و همراه

قوای بختیاری در ژوئیه ۱۹۰۹ (تیر- مرداد ۱۲۸۸) مشروطیت را اعاده کردند. متأسفانه در یکی از مراحل پر ابهام انقلاب، واحدهای تحت امر ستارخان از ارتش انقلابی تبریز، حاضر به تحویل سلاح‌ها به پلیس دولتی نشدند و پلیس تهران به فرماندهی یفرم‌خان، از افسران سابق که در نیروهای داوطلب خدمت می‌کرد، به زور به خلع سلاح آنها پرداخت. بعد از آن واقعه دفاع از انقلاب عمدتاً به دست نیروهای دولتی افتاد که بعضی از آنها همان مجاهدان داوطلب بودند اما بخش عمده‌شان را نیروهای ایلی شاه مخلوع در ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش تشکیل می‌داد، همان‌ها که نتوانسته بودند در برابر اشغال ایران توسط قوای روسیه مقاومتی نشان بدهند. بدون تلاش‌های مجاهدان و فداییان، انقلاب مشروطیت در همان سال ۱۹۰۸م/۱۲۸۷ش پایان می‌یافت و محمدعلی شاه بر اربکه قدرت باقی می‌ماند.

آخرین رشته نهادهایی که در این دوره در ایران شکل گرفتند حزب‌های سیاسی بودند که در اغلب موارد به صورت اتحاد سستی از تعدادی نمایندگان مجلس دوم بر صحنه ظاهر می‌شدند. اما گروه‌های بهتر سازمان‌یافته خارج از مجلس شورای ملی نیز- مثل سوسیال‌دموکرات‌ها- در حال شکل‌گیری بودند. حزب سوسیال‌دموکرات تبریز با سی نفر عضو آغاز شد، مناطق اطراف بازار و نیز ارمینان (که خود حزب سوسیالیست داشناک را داشتند) و چرم‌سازان را سازماندهی کرد. گفته می‌شد سوسیال‌دموکرات‌ها در تبریز، مشهد، تهران، خوی، اصفهان، انزلی و رشت شعبه‌هایی دایر کرده بودند. سرکوب سال ۱۹۰۷م/۱۲۸۶ش آزادیخواهان در روسیه، موجب مهاجرت تعدادی ایرانی و آذربایجانی روسی به شمال ایران و فعالیت در روند انقلاب مشروطیت گردید. بعد از سال ۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش حزب سوسیال‌دموکرات باکو به اعضای خود در ایران دستور داد شعبه‌های خود در سراسر ایران را منحل کنند و به حزب دموکرات بپیوندند. قضاوت در مورد تأثیر این نخستین سوسیالیست‌های ایران بر روند انقلاب مشروطیت دشوار است. لمبتون و فلور می‌گویند: هرچند این تأثیر چندان زیاد نبوده اما نمی‌توان آن را خالی از اهمیت قلمداد کرد زیرا آنها افکار سوسیالیستی را در ایران تبلیغ می‌کردند. بنا به گزارش یک کنسول سفارت امریکا در ایران «اعضای این باشگاه‌های [سوسیالیستی و آنارشویستی] ستون فقرات انقلاب [۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش] را تشکیل می‌دادند و به نشر افکار و نظام خویش در میان ایرانیان می‌پرداختند.» (۹۶)

حزب‌های دیگری یکباره از مجلس سر بلند کرد. مجلس اول به تدریج، به جناح‌های سلطنت طلب [استبدادی]، میانه‌رو و ترقیخواه تقسیم شد اینها سازمان‌هایی بسیار سست بودند که با تکیه به این یا آن شخصیت شکل می‌گرفتند و ایدئولوژی مشخصی نداشتند. در سال‌های ۱۹۰۷م/۱۲۸۶ش و ۱۹۰۸م/۱۲۸۷ش همکاری سه جناح در حد زیادتری وجود داشت: ترقی‌خواهان می‌دانستند به نفوذ روحانیت بر طبقه‌های بازاری نیاز دارند و روحانیت نیز ناچار بود از نهضت مردمی دنباله‌روی کند. اما به‌زودی در همان سال ۱۹۰۸م/۱۲۸۷ش سه جناح نامبرده سخت با یکدیگر به خصومت پرداختند و به همین سبب مجلس کارآیی خود را آنچنان از دست داد و فاقد کارایی شد که محمدعلی شاه کودتا را تدارک دید و مردم نیز به انجمن‌های توده‌ای روی آوردند. در مجلس دوم (۱۹۰۹-۱۹۱۱م/۱۲۸۸-۱۲۹۰ش) ترکیب اجتماعی محافظه‌کاران سیطره داشت. مهرآیین می‌نویسد: ۸۳ درصد نمایندگان را زمین‌داران، دیوان‌سالاران زمین‌دار قاجار و رؤسای قبایل تشکیل می‌دادند.^(۹۷) در این زمان دو حزب پدید آمدند که در مقایسه با مجلس اول جنبه رسمی‌تری داشتند. فرقه اعتدالی (اعتدالیون) متعلق به میانه‌روها که دو سوم نمایندگان یا بیشتر را دربر می‌گرفت و حزب دموکرات (فرقه دموکرات) که حزب اقلیت مجلس بود. حزب کوچک دموکرات بیست و هفت نماینده داشت که از این میان هشت نفر کارمند، پنج روزنامه‌نگار، پنج روحانی، یک پزشک و یک زمین‌دار بود. در برنامه حزب برابری در پیشگاه قانون، جدایی دین از سیاست، آموزش رایگان خاصه در قلمرو دختران و زنان، نظام مترقی مالیاتی، توزیع زمین [اصلاحات ارضی]، صنعتی کردن کشور و حداکثر ۱۰ ساعت کار روزانه تأکید شده بود. در مقاله‌های ایران نو ارگان این حزب، خودکامگی شرقی، طبقه حاکم فئودال و امپریالیسم غرب همگی دشمنان ایران قلمداد می‌شدند. رهبری حزب اعتدالیون با بهبهانی، طباطبایی، سپهدار، شاهزادگان مشروطه‌خواه قاجار، ۵۳ نفر نمایندگان در مجلس (از جمله ۱۳ روحانی، ۱۰ زمین‌دار، ۱۰ کارمند، ۹ بازرگان و سه رئیس قبیله و ایل) بود. برنامه‌های آن نیز این خاستگاه‌های اجتماعی محافظه‌کارانه را بازتاب می‌کرد: تقویت سلطنت مشروطه، حمایت از قوانین شریعت، زندگی خانواده و مالکیت خصوصی، کمک به طبقه متوسط بازار «القای گرایش‌های تعاونی» از طریق تعالیم دینی

در توده‌ها و دفاع از جامعه در برابر تروریسم آنارشیست‌ها، «بی‌خدایی» دموکرات‌ها و ماده‌گرایی مارکسیست‌ها، رئوس برنامه اعتدالیون بود.^(۹۸) حزب تا حدی در بازار پایگاه پیدا کرد و این خود نشان‌دهنده آن است که در همدلی بازرگانان و پیشه‌وران بازار نوعی دگرگونی ایجاد شده بود. صرف اکثریت میانه‌روها در مجلس دوم روند انقلاب را کند کرد و در نهایت مقاومت مجلس را در برابر اولتیماتوم ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش روسیه محدود نمود.

تحولات ایدئولوژیکی در انقلاب مشروطیت به دو شکل غیردینی و دینی نمود یافت. البته تداخل‌هایی در مضمون‌ها وجود داشت ولی در نهایت به افتراق در هدف‌ها و برداشت‌ها انجامید. روشنفکران همان‌گونه که گفتیم پدیدآوردندگان اصلی و طبیعی اندیشه‌های غیردینی (سکولار)، مجلس، قانون اساسی و مشروطیت بودند. میلانی در تلاش برای مشخص کردن اصول محوری ایدئولوژی‌های جدید موارد زیر را یادآور می‌شود: نیاز به قانون، مطالبه برابری، حقوق افراد، آزادی کسب و کار و تجارت، آموزش جدید و انتقادی بر مبنای روشنگری علمی، دینی و ادبی. این اندیشه‌ها در اواخر سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) توسط نویسندگان و روزنامه‌نگارانی نظیر آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف، مراغه‌ای، ملک‌خان، مستشارالدوله و دیگران پرورانده شده بود.^(۹۹) در ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش این آرمان‌ها به صورت مطالبه عدالت‌خانه و در ۱۹۰۶م/۱۲۸۵ش مطالبه مجلس شورای ملی، حکومت مشروطه و قانون اساسی تجسم یافت. این دو تقاضای بزرگ که از آن روشنفکران بود در نخستین مرحله انقلاب تحقق پیدا کرد. برابری‌خواهی به‌طور منطقی عنصری از این آرمان بود که به شکل‌های مختلفی از جمله برابری همه اتباع کشور (در نتیجه، برابری جوامع مذهبی) و در مواردی برابری زن و مرد درمی‌آمد. از ارزش‌های محوری دیگر نیاز به بیرون‌کشاندن ایران از وابستگی سیاسی و اقتصادی به غرب بود (که از قضا، گاه این امر با استفاده از اندیشه‌های غربی مطرح می‌شد)^(۱۰۰). در ژانویه ۱۹۰۶ (دی - بهمن ۱۲۸۵) به دنبال دومین بست‌نشینی برای نخستین بار فریاد «زنده باد ملت ایران!» به گوش رسید.^(۱۰۱) حالا ناسیونالیسم به معنی تصدیق حقوق ایران در مقابل غرب و در عین حال تصدیق حقوق مردم در برابر دولت بود. حوزه دیگری که ناسیونالیسم میان مسایل داخلی و خارجی پیوندی برقرار می‌نمود تقاضای «دادوستد آزاد در ایران و مرتبط دانستن این تقاضا با

اندیشه و فکر برابری و ترقی بود.» تحول نیروهای تولیدی ایران به سلطه بیگانه ضربه می‌زد و فرصت‌هایی را در اختیار بازرگانان، پیشه‌وران و کارگران کشور قرار می‌داد. این خود بخش ترقیخواه طبقه بازرگان را با آرمان‌های طبقه‌های پایین‌تر بازار پیوند می‌داد و پیامدهای سیاسی مبهمی به دنبال می‌آورد. و سرانجام، آموزش و پرورش جدید و غیردینی به عنوان گزینه‌ای برای مواجهه با چالش غرب تلقی می‌شد. ملک‌خان نوشت: «همه امیدمان به علم است» و مراغه‌ای، نبود مدارس فنی در ایران را مورد انتقاد قرار می‌داد.^(۱۰۲) بعضی نویسندگان آرمان‌روشنگری را نقد «خرافات» می‌دانستند، این مضمون در نوشته‌های آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و دهخدا به صورت بیان ضد روحانیت آمده است. حتی سیدجمال‌الدین افغانی [اسدآبادی] در تلاش برای سازش علوم جدید با اسلام، روحانیت را به خاطر «خرابی و فساد که دست به گریبان آنیم» ملامت کرد.^(۱۰۳) این خود نشانه تنش میان ایدئولوژی‌های دینی و غیردینی دوره مورد بحث است.

تحول ایدئولوژیکی در چارچوب مذهبی نیز مثل خود روحانیت، در راستای مسائل ناشی از انقلاب دستخوش دودستگی شد. مجتهدان مشروطه‌خواه ایران و شهرهای مذهبی عراق علیه ستم شاه و اتکایش به قدرت‌های بیگانه تبلیغ می‌کردند. روحانیت و روشنفکران غیرمذهبی با مفاسد نامبرده مخالف بودند اما نحوه تأکید روحانیت فرق می‌کرد، چون مخالفت خود را از صافی یک جهان‌بینی اساساً متفاوت عبور می‌داد. روحانیت، حکومت شاه را در مقابل حکومت مجتهد اعلم و قانون دولتی را در مقابل قانون شریعت قرار می‌داد و حکومت شاه را «خودسرانه» می‌نامید. مداخله بیگانگان در کشور را مداخله بی‌دینان در سرزمین اسلامی قلمداد می‌کرد در حالی که روشنفکران آن را مداخله امپریالیستی می‌خواندند. در مراحل اولیه انقلاب در مورد حمایت از مشروطیت، نوعی همگرایی میان ایدئولوژی‌های دینی و غیردینی وجود داشت. اغلب روحانیان حوادث سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶م/۱۲۸۴-۱۲۸۵ش را تلاشی به منظور اجرای قوانین شریعت تلقی می‌کردند. در اصل دوم متمم قانون اساسی آمده است که قوانین مصوبه مجلس باید مطابق شریعت اسلام باشد و بدین منظور می‌باید هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و علمای اعلام و مرجع تقلید شیعه تشکیل شود و بر این کار به‌دقت رسیدگی کند. این اصل قانون اساسی هرگز اجرا نشد اما در آن

مقطع مورد قبول روحانیان مشروطه خواه قرار گرفت. آنان چنین احساس می کردند که مشروطه خواهی با موازین اسلامی مطابقت دارد و طی اعلامیه ای در ۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش و یا ۱۹۱۰م/۱۲۸۹ش از مردم خواستند از مجلس و آرمان های آزادی و عدالت دفاع کنند.^(۱۰۴) رهبری روحانیان مخالف با این معنی یا به قول ارجمند «سنت گرایان»، یعنی روحانیت ضد مشروطه را شیخ فضل الله نوری در تهران و سید کاظم یزدی در عراق به عهده داشتند. نوری مشروطه و قانون اساسی را «بدعت» می دانست، امری که با اسلام مخالف است. اعتراض نوری به معنی و محتوای مشروطیت به طوری که در انقلاب آشکار شد، دلایل متعددی داشت:

و دیگر روزنامه ها و شینامه ها پیدا شد. اکثر مستقل بر ست علمای اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی از آن را تغییر داده و تبدیل به احسن و انسب نمود و آن قوانینی که به مقتضای یک هزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت. از قبیل اباحت منکرات و اشاعت فاحشه خانه ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان، افتتاح رسوم و سیر معموله بلاد کفر؛ و اینکه مطبوعات مطلقاً آزاد است، در حالی که این قانون با شریعت ما نمی سازد.^(۱۰۵)

نوری سرانجام اعلام کرد که قانون اساسی تهدید مستقیمی علیه قوانین اسلامی و موضع ممتاز امت اسلامی در ایران است. مجلس را متهم کرد که به دست جماعت لاقید، لابلالی، لامذهب و کسانی که سابقاً معروف به بابی بوده اند، افتاده است. نوری اینها را دسته طرفدار غرب می نامد که «مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند».^(۱۰۶) نوری مشروطه مشروعه را پیشنهاد می کند یعنی بعد از انحلال مجلس به دست محمدعلی شاه، حکومت باید بر طبق قوانین شرع اسلام باشد چون مشروطیت مغایر اسلام است. اما او هیچ برنامه مشخص و جامعی برای استقرار نظام سیاسی اسلام نداشت. در سال های ۱۹۰۷-۱۹۰۸م/۱۲۸۶-۱۲۸۷ش آشکارا از ارتجاع محمدعلی شاهی حمایت می کرد، حکومتی که عملاً سلطنت استبدادی سنتی بود و نوعی کنترل و موازنه نه چندان دقیق از جانب روحانیان موافق با شاه بر حکومت او اعمال می گردید. بعد از به دار آویخته شدن نوری، روحانیان عمدتاً دست از طرفداری این یا آن برداشتند و یک موضع مرکزی اتخاذ کردند. نوری با آن موضع گیری

نتوانست روحانیان را به مخالفت با مشروطه وادار سازد اما احساسات پرتوان مشروطه‌خواهی آنها را در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶م/۱۲۸۴-۱۲۸۵ش سست کرد. این روحانیت که بر توده‌های بازاری پایبند دین، نفوذ داشت توانست بعضی از گروه‌های عمده بازاری مثل بازرگانان، پیشه‌وران و روحانیان درجه دوم را به بی‌عملی بکشانند.

شواهد موجود در مورد آگاهی و فرهنگ سیاسی دست‌اندرکاران انقلاب مشروطیت، تأییدی بر نظریه ماست که می‌گوییم انقلاب خاستگاه‌های اجتماعی مردمی و توده‌ای داشت. براون که در جریان بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت بریتانیا شاهد عینی بوده است می‌نویسد:

شاید صحنه در شب‌ها دیدنی‌تر بود. تقریباً در هر چادر یک روضه‌خوان بود. به‌واقع تابلو درخور تحسینی به وجود می‌آمد. در این چادرها شنوندگان دایره‌وار می‌نشستند و روضه‌خوان در یک طرف قرار می‌گرفت و ذکر مصیبت حسن و حسین را می‌گفت. (۱۰۷)

توسل شیعه به شهادت و قیام، در برانگیختن مجاهدان به نبرد با قشون شاه و تشویق فداییان به ترور چهره‌های محافظه‌کار مؤثر بود و این قبیل افراد مجاهد یا فدایی مرگ را با شهامت می‌پذیرفتند. البته بعدها با توجه به رفتار روحانیان، این روحیه عوض شد. ملک‌زاده می‌نویسد: «روحانیت ... عوام و خاصه پیشه‌وران و دکان‌داران را فریب می‌داد و می‌گفت دموکرات‌ها دشمنان قسم‌خورده اسلامند.» (۱۰۸) کاتوزیان، یک تظاهرات بزرگ خیابانی را شرح می‌دهد که مردم فریاد می‌زدند: «ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم.» (۱۰۹)

اما مخالفان استبداد و طرفداران مقاومت در برابر قدرت دولتی نیز بیکار ننشسته بودند. سر سسیل اسپرینگ رایس وزیرمختار بریتانیا در ماه مه ۱۹۰۷ (اردیبهشت - خرداد ۱۲۸۶) گزارش داد:

حکام منفور ایالت‌ها یکی پس از دیگری اخراج می‌شوند... روحیه مقاومت در برابر ستم و حتی در برابر هر نوع اقتدار در سرتاسر کشور شیوع می‌یابد. احساس استقلال به‌گسترده‌ترین مفهوم کلمه، احساس ملیت و حق مقاومت در برابر ستم و اداره امور توسط خود مردم، به سرعت در میان ایرانیان شایع می‌شود. این احساسات در آذربایجان قوی‌تر است. در پایتخت نیز بسیار قوی است. (۱۱۰)

گرایش‌های مردمی نسبت به نخبگان کشور دستخوش تغییر شد. یک خبرنگار به براون گفته بود:

بنّایی برای تعمیر بخاری به خانه وزیر رفت. وقتی وارد شد به وزیر سلام کرد. پیشخدمت از او خواست در برابر وزیر تعظیم کند. بنا در جواب گفت «عوام، مگر نمی‌دانی که ما حکومت مشروطه داریم و در حکومت مشروطه دیگر تعظیم وجود ندارد؟» استقلال و آزادی به طرز حیرت‌انگیزی در مردم مشاهده می‌شود. نمی‌توان گفت این تغییر شخصیت ناگهانی چطور در این مردم پدید آمده است. (۱۱۱)

شاه نیز در انظار مردم قرب و منزلت خود را از دست داده بود. در یکی از اعلامیه‌های انقلابی مربوط به یک انجمن در اواخر سال ۱۹۰۷/م ۲۸۶/ش به شاه هشدار داده می‌شد که فراموش نکند:

که وقتی از مادر زاده شد صاحب تخت و تاج نبود و فرمان حکومت مطلقه را نیز از یک جهان ناپیدای معنوی دریافت نکرده است. مطمئناً اگر لحظه‌ای به خود آید و بیندیشد که سلطنت او منوط به قبول یا ردّ مردم است و انتخاب کنندگان او به این مقام عالی و اعلام او به نام شاه مملکت می‌توانند دیگری را به جای او برگزینند، در آن صورت هرگز به خود اجازه انحراف از صراط مستقیم عدالت و مقتضیات سلطنت مشروطه را نخواهد داد. (۱۱۲)

این گرایش‌ها در تعداد زیادی شبنامه، بدون ذکر نام نویسنده که به در و دیوارها می‌چسبانند، یا در روزنامه‌های رو به ازدیادی (که غالباً در قهوه‌خانه‌ها خوانده می‌شد) و ترانه‌ها و اشعار شاعران ملی بازتاب می‌یافت. (۱۱۳)

حاصل انقلاب

سرانجام انقلاب مشروطیت به شکست انجامید چون بر اثر جابه‌جایی سریع ائتلاف‌ها و فشار و مداخله خارجی در داخل کشور، بی‌ثباتی حکمفرما شده بود. مجموعه پیچیده صورت‌بندی اجتماعی ایران و وابستگی تحمیل شده توسط نظام جهانی، هر دو در این بی‌ثباتی دخالت داشتند. تحلیل پیشین ما در مورد نیروهای اجتماعی درگیر در انقلاب، نشانگر اهمیت تلاش‌هایی است که به منظور ایجاد ائتلاف پویای جبهه مخالف و

نوسان‌های در حال تغییر مبارزه در راه جذب قلب‌ها و مغزهای فعال‌ترین طبقه‌های اجتماعی صورت می‌گرفت. برهم خوردن ائتلاف و نقطه‌های عطف کلیدی در انقلاب، فرایند مزبور را برجسته‌تر می‌کند (جدول ۵-۲).^(۱۱۴) از ۱۹۰۵/م ۱۲۸۴/ش تا ۱۹۰۷/م ۱۲۸۶/ش یک ائتلاف کاری-ولو دشوار- از روشنفکران، پیشه‌وران، بازرگانان و روحانیان به منظور ایجاد جبهه واحد در برابر دولت شکل گرفت. تهدیدستان شهری و طبقه کارگر حمایت گسترده‌ای از این ائتلاف می‌کردند و بریتانیا نیز در این مقطع سودمندی خود را نشان داد. در طول سال ۱۹۰۷/م ۱۲۸۶/ش، تدوین متمم قانون اساسی و تعریف دقیق رابطه میان قوانین شرعی و عرفی و حوزه‌های جداگانه‌شان، ائتلاف را از هم گسست و با اقدام نوری میان روحانیت شکاف افتاد. سالی که محمدعلی شاه استبداد صغیر را حاکم کرد و در فاصله ژوئن ۱۹۰۸ (خرداد- تیر ۱۲۸۷) تا ژوئیه ۱۹۰۹ (تیر- مرداد ۱۲۸۸) مجلس را بست و انقلاب به‌واقع عقب‌نشینی کرد. هرچند مقاومت در تبریز به سایر مناطق کشور دل و جرأت بخشید و نیروهای اجتماعی تازه‌ای با اندیشه‌های تندروتر را به صحنه آورد اما با استبداد صغیر تمامی قوانین مصوبه سال‌های ۱۹۰۶/م ۱۲۸۵/ش تا ۱۹۰۸/م ۱۲۸۷/ش و از جمله اصلاح بودجه، اقدام‌های اصلاحی در امور مالیات و زمین همگی ملغی گردید. بنابراین مجلس دوم به‌ناچار همه چیز را از نو آغاز کرد. دوره بعد از سال ۱۹۰۹/م ۱۲۸۸/ش دوره حادث‌تر شدن کشمکش‌های طبقاتی در یک حوزه و کاسته شدن از این کشمکش‌ها در حوزه‌های دیگر بود. حالا ایران دولت «مشروطه» داشت اما خاستگاه‌های اجتماعی‌اش محافظه‌کارانه‌تر شده بود زیرا این بار عناصر ایلی و بزرگ مالکان با سایر نیروهای مشروطه‌خواه در خلع محمدعلی شاه شرکت کرده بودند. در ایالت‌ها، نخبگان پیشین باقی ماندند و ناآرامی‌های ایلی نیز ادامه یافت. مجلس در کنترل اکثریتی از محافظه‌کاران زمین‌دار، بازرگانان عمده و روحانیانی بود که از تندتر شدن روند حوادث به هراس افتاده بودند. در حالی که از حمایت مداوم روحانیان طرفدار مشروطه و طبقه‌های بازاری خارج از مجلس تا حدی به دلیل همین تحولات کاسته شده بود. این فرصتی برای روس‌ها بود که بیایند و به تلاش‌های اصلاح‌طلبانه‌ای که دموکرات‌های تندرو و شوستر پیشنهاد کرده بودند پایان دهند. دولت روسیه که بعد از سرکوب انقلاب داخلی در ۱۹۰۷/م ۱۲۸۶/ش، با انگلستان به موجب قرارداد ۱۹۰۷/م ۱۲۸۶/ش و با آلمان به موجب کنوانسیون پوتسدام در ۱۹۱۰/م ۱۲۸۹/ش به

توافق رسیده بود در وضعیت مساعدی قرار داشت و می توانست تعادل را به نفع خود به ایران بازگرداند. عناصر ضدانقلاب ایران در کابینه، دربار، مجلس، بزرگ مالکان، بازرگانان عمده و [بعضی از] روحانیان، خواهان مداخله ارتش روسیه در ایران و سرکوب انقلاب مشروطیت بودند.

جدول ۵-۲: تغییرات ائتلاف‌ها ۱۹۰۶-۱۹۱۱م/ ۱۲۸۵-۱۲۹۰ش

| اتحاد مردمی | |
|---|--|
| ۱۹۰۶م/۱۲۸۵ش | ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش |
| اغلب بازرگانان | بعضی بازرگانان متوسط و کوچک |
| روشنفکران | روشنفکران |
| روحانیان | تنی چند از روحانیان |
| پیشه‌وران | معدودی پیشه‌ور |
| کارگران | کارگران |
| طبقه‌های حاشیه شهری | معدودی حاشیه شهری |
| حمایت مختصر بریتانیا | اردوی استبداد |
| اتحاد استبداد خواهان | |
| ۱۹۰۶م/۱۲۸۵ش | ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش |
| شاه متزلزل | شاه دست‌نشانده با حمایت روسیه |
| بزرگ مالکان | بزرگ مالکان |
| روسیه‌ای که خود در داخل کشورش مشکل داشت | بازرگانان بزرگ |
| | بعضی از روحانیان |
| | بعضی حاشیه شهری‌ها که قابل «خریدن» بودند |
| | تزار و ارتش روسیه |
| | رضایت ضمنی بریتانیا |

بدین ترتیب انقلاب مشروطیت به شکست انجامید، اما به عنوان یک جنبش انقلابی و خواهان برهم زدن موازنه قدرت و ماهیت جامعه ایرانی، در تاریخ ثبت گردید. اما به جای انقلاب بورژوازی که رهبری اش با طبقه بازرگان باشد با یک انقلاب مردمی با شرکت طبقه های متعدد پیشه وران، بازرگانان، روحانیان مخالف دربار، کارگران و طبقه های پایین شهری روبه رو هستیم. نهادهایی که ایجاد کردند - مجلس، قانون اساسی و مشروطیت، انجمن ها، اتحادیه های کارگری - همه در تاریخ ایران تازگی داشتند. وسایلی که برای مبارزه در اختیار گرفتند - اعتصاب عمومی، تظاهرات توده ای، بست نشینی و در صورت لزوم دفاع مسلحانه از حقوق خود - نیز انطباق روش های ایرانی با شیوه های جدید مبارزه اجتماعی بود که همگی مصممانه، جدی و پرشور بودند. انقلاب شکست خورد زیرا ائتلافی که در انقلاب شکل گرفت مدام در حال تغییر بود و شکنندگی داشت، آنچنان که به هم چسباندن طیف ائتلافی ها از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی دشوار می نمود و این خود در ساختار طبقاتی ای ریشه داشت که از غرب تأثیر می گرفت و این تأثیر نیز به جای آنکه همگرا باشد بیشتر حالت واگرایانه داشت. طبقه متوسط کلیدی و گروه های نخبگان در ائتلاف تزلزل نشان می دادند و خود را در معرض تهدید سرکردگی طبقه های پایین می دیدند (تهدیدی که هرگز تحقق نیافت). بعد از پایان یافتن ائتلاف مشروطه خواهان مخالف سلطنت، کسانی که نهایتاً (از خارج) ضامن وابستگی ایران بودند گام پیش نهادند و با مداخله خود به حفظ نظام استبدادی و سرکوب نهضت مردمی پرداختند.

«انقلاب از بالا»

جنگ جهانی اول و به قدرت رسیدن رضاخان:

۱۹۱۴-۱۹۲۵م/۱۲۹۳-۱۳۰۴ش

ریشه های کودتای ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹) را که سرانجام دودمان پهلوی را در ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش به قدرت رسانید، باید در خرابی های ناشی از جنگ جهانی اول، وضعیت فیصله نیافته نظام جهانی و سرخورده شدن جبهه مخالف استبداد در ایران به دلیل روند معکوس انقلاب مشروطیت جستجو کرد. در ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش تا ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش صفحات شمالی ایران زیر سلطه روسیه و صفحات جنوب تحت

سیطره انگلستان بود. روسیه نفوذ عظیمی بر کابینه داشت و تجارت خود با ایران را به طرز گسترده‌ای افزایش داد، آنچنان که حجم دادوستد در ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش سه برابر آن در سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش بود. گیلارد* در این باره می‌نویسد: «در سال ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش شمال ایران به دلایل عینی موجود، بخشی از امپراتوری روسیه محسوب می‌شد و در اشغال قوای روسیه بود و کنسول‌های روسی به جای حکومت، امور آن قسمت‌ها را اداره می‌کردند.^(۱۱۵) در جنوب نیز انگلیسی‌ها با شیخ خزعل حکمران عرب خوزستان همکاری داشتند، تا در زمینه اعمال کنترل بر میدان‌های نفتی تضمینی داشته باشند. در ماه مه ۱۹۱۴ (اردیبهشت - خرداد ۱۲۹۳) دولت بریتانیا کنترل شرکت نفت ایران و انگلیس را به دست گرفت و قوایی نیز برای حفظ نظم در «منطقه بی طرف» موضوع قرارداد ۱۹۰۷م/۱۲۸۶ش گسیل داشت. دولت ایران در این شرایط بسیار ضعیف شد (هرچند ایران دیگر در آستانه انقلاب مشروطیت دوباره‌ای قرار نگرفت) و رؤسای قبیله‌ها و بزرگ مالکان در مناطق خویش حاکم مطلق شدند.

ایران در جنگ جهانی اول اعلام بی طرفی کرد اما به رغم این بی طرفی، صحنه درگیری‌های قوای روسیه، عثمانی و بریتانیا شد. جنگ، تأثیر مستقیم و مخربی بر اقتصاد ایران داشت. ارتش‌های متخاصم، محصولات کشاورزی، دامی و خود دام‌ها را مصادره می‌کردند، شبکه آبیاری ویران شد، دهقانان را به زور به جاده‌سازی و سایر بیگاری‌های نظامی وامی‌داشتند و روستاها از سکنه خالی گردید، ایران حتی تا سال ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش به سطح تولید کشاورزی ماقبل جنگ برنگشت. توسعه صنعتی دستخوش وقفه شد اما دادوستد و پیشه‌وری در سطح محلی باقی ماند. شهرهای کشور با تورم دست به‌گریبان بودند. واردات بر صادرات پیشی گرفت (اما حجم هر دو، نسبت به سابق کاهش یافت). در شمال نیز جابه‌جایی تجارت وضعیت بدی به وجود آورده بود. اوج مشکلات، زمستان ۱۹۱۸-۱۹۱۹م/۱۲۹۷ش بود که قحطی شدیدی بروز کرد که علت آن، پایان یافتن مازاد بر اثر جنگ و مشکلات توزیع و احتکار محلی بود. بنا به برآوردها، تلفات انسانی ناشی از قحطی بین یکصد هزار نفر تا ۲ میلیون نفر بوده است. بالفور، رایزن مالی بریتانیا در تهران منطقه‌ای را دیده بود که «تقریباً یک چهارم جمعیت کشاورز آن بر اثر قحطی مرده بودند.»^(۱۱۶) یعنی مردم ایران برای جنگی که

* Gillard

خود نقشی در به راه افتادنش نداشتند بهایی این چنین سنگین پرداختند، جنگی که قدرت‌های بزرگ مسلط بر کشورشان به راه انداخته بودند. دولت مرکزی در زمان سلطنت احمدشاه قاجار وضعیت نومیدکننده‌ای داشت و بین سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۲۱م/۱۲۸۸-۱۳۰۰ش بیش از پنجاه بار کابینه تغییر کرد.

در سال ۱۹۱۶م/۱۲۹۵ش روسیه و بریتانیا بار دیگر مواضع قدرت خویش در ایران را مورد تصدیق قرار دادند. در مارس ۱۹۱۵ (اسفند- فروردین ۱۲۹۳) دو دولت پیمانی سرّی امضاء کردند که در آن اسمی از استقلال ایران برده نشده بود. بنابراین پیمان به بریتانیا اجازه داده شد کنترل منطقه بی طرف (میدان‌های نفتی) را به دست گیرد در عوض روسیه در منطقه نفوذ خود «آزادی عمل» کامل داشته باشد و بعد از جنگ کنترل استانبول و تنگه‌های بسفر و داردانل را در اختیار گیرد. مضمون قرارداد سرّی آن بود که روسیه صفحات شمالی ایران را ضمیمه خاک خود سازد و در عوض بریتانیا اداره جنوب ایران را مستقیماً به دست گیرد.^(۱۱۷) حکومت مهاجران در کرمانشاه (متشکل از نمایندگان مجلس سوم که انحلال مجلس زیر فشار اولتیماتوم ۱۹۱۵م/۱۲۹۴ش روسیه را نپذیرفته بودند) با تسخیر شهر کرمانشاه در ۱۹۱۶م/۱۲۹۵ش توسط بریتانیا پایان یافت. انقلاب‌های فوریه (بهمن- اسفند) و اکتبر ۱۹۱۷ (مهر- آبان ۱۲۹۶) [در روسیه] منجر به تخلیه شمال ایران از قوای روسی شد و سرانجام حکومت جدید شوراهای روسیه در سال ۱۹۱۸م/۱۲۹۷ش همه پیمان‌ها و امتیازهای دولت تزاری را در رابطه با ایران ملغی ساخت. با این تحول، سلطه روسیه بر اقتصاد سیاسی ایران که به شکل بیرحمانه‌ای از آغاز سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) تا جنگ اول جهانی ایران را چونان منگنه‌ای زیر فشار قرار داده بود پایان یافت و در عوض تمام ایران به دست بریتانیا افتاد و آن دولت نیز قوای خود را به صفحات شمالی ایران اعزام کرد و کمک‌هایی را در اختیار دولت ناتوان ایران قرار داد.^(۱۱۸)

دوره مابین ویرانگری‌های جنگ جهانی اول تا کودتای ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش شاهد کشمکش فزاینده دولت، جنبش‌های داخلی و قدرت‌های بیگانه بود. هیچیک از این قدرت‌ها نمی‌توانست در ایران تفوق کامل پیدا کند، اما هر یک می‌توانست دیگری را از مقاصدش بازدارد. این وضعیت که همه طرف‌های کشمکش، در صحنه شطرنج قدرت، ایران را مات کرده بودند زمینه را برای به قدرت رسیدن رضاخان فراهم آورد. در گیلان،

آذربایجان، خراسان و سایر نقاط مملکت در برابر سلطهٔ خارجی‌ان و دولت قاجار مقاومت‌های پرتوانی سازمان داده شد (نهضت جنگل در منطقهٔ دریای خزر از همهٔ اینها جدی‌تر و پرتوان‌تر بود که منشأ آن به اقدامات ۱۹۱۳م/۱۲۹۲ش ضدروسی و ضدانگلیسی برمی‌گشت). جنبش به‌طور جدی در جریان جنگ جهانی اول، توسط میرزا کوچک‌خان، سخنور رادیکال و زمین‌دار خرده‌پا که در انقلاب مشروطیت با استبداد مبارزه کرده بود و به حزب اعتدالیون گرایش داشت، رهبری گردید. وی در ۱۹۱۵م/۱۲۹۴ش به گیلان فرار کرد و یک نیروی پارتیزان به نام کمیتهٔ اتحاد اسلامی در شمال ایجاد کرد تا با فساد و ضعف حکومت مرکزی مبارزه کند. این جنبش از منابع مختلفی مورد حمایت قرار گرفت: بازرگانان، روحانیان و زمین‌داران که معدودی از آنها خواهان دگرگونی اجتماعی ریشه‌ای بودند از یک سو و دهقانان و کوه‌نشینان گیلانی با افکاری تندروانه‌تر که برای الغای بیگاری، ایجاد اصلاحات در نظام سهم‌بری و مصادرهٔ اموال زمین‌داران ضد مشروطه تلاش و مبارزه می‌کردند از سوی دیگر، طیف هواداران جنگلی‌ها را تشکیل می‌دادند. این تنوع طبقاتی منجر به فروکش کردن امواج نهضت در نیمه‌های سال ۱۹۱۹م/۱۲۹۸ش شد زیرا از یک طرف در جنبش شکاف افتاد و از طرف دیگر روس‌های سفید [ضدانقلاب بلشویکی] و انگلیسی‌ها، شمال کشور ایران را به اشغال خود درآوردند. در بهار و تابستان سال ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش فعالیت جنگلی‌ها از سر گرفته شد چون حزب کمونیست ایران که به تازگی و در آستانهٔ ورود قوای شوروی به انزلی به منظور پاک کردن منطقه از انگلیسی‌ها و بقایای رژیم تزاری تشکیل شده بود، از جنبش حمایت می‌کرد. حزب کمونیست ایران به رهبری حیدرخان عمواغلی و جنگلی‌ها به رهبری میرزا کوچک‌خان، ائتلافی به منظور استقرار جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران تشکیل دادند و ضمن ارسال پیامی برای لنین «در امر آزادسازی ما و تمامی آحاد ملت ضعیف و تحت ستم از یوغ ستمگران ایرانی و انگلیسی» کمک خواستند و طی یادداشتی به تهران، نظام سلطنتی را ملغی اعلام کردند.^(۱۱۹) برنامهٔ جمهوری جدید با تأکیدش بر اصلاحات ارضی بنیادین و دعوت از جنگلی‌های جناح چپ و کمونیستی در رفع حجاب از خانم‌ها، کوچک‌خان را ناراضی کرد، چون او به اصل اسلامی، تقدس مالکیت خصوصی و عقایدی محافظه‌کارانه پایبند بود. در اواخر دههٔ ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش بار دیگر مذاکراتی میان حیدر عمواغلی و کوچک‌خان آغاز شد و با

آنکه شوروی حاضر به حمایت نبود، جنگلی‌ها برنامه‌ریزی برای حرکت به تهران را آغاز کردند.

در چند منطقه و بخش دیگر کشور نیز دولت مرکزی در معرض تهدید بود. جنبش‌های خودمختاری در آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی، در خراسان به رهبری کلنل محمدتقی خان پسیان و دموکرات‌های محلی، در کرمانشاه به رهبری امیرافشار دموکرات که با زمین‌داران محلی متحد شده بود و نیز در چند ایالت جنوبی خاصه در خوزستان به رهبری شیخ خزعل، شیخ محمّر آغاز شد.^(۱۲۰) شورش‌های شهری و ایلی در کردستان دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش نیز فعال بود و تقریباً می‌توان گفت خودمختاری قبیله‌ای در همه جای ایران رواج داشت. در مناطق شهری، جنبش اتحادیه‌های کارگری در ۱۹۱۷-۱۹۱۸م/۱۲۹۶-۱۲۹۷ش از سرگرفته شد و اعتصاب‌ها و تظاهراتی از سوی نانویان و کارگران چاپخانه برگزار گردید. یک شورای متحد مرکزی با پیوندهای غیررسمی که با حزب کمونیست ایران و اتحاد شوروی داشت در ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش تشکیل شد. این شورا ۱۶ اتحادیه را دربر می‌گرفت و روزنامه حقیقت ارگان آن محسوب می‌شد.^(۱۲۱) در مجموع در سال ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش همه این جنبش‌ها - جنگلی‌ها، آذربایجان، خراسان، مناطق عشایری و اتحادیه‌ها - تا حد زیادی موجودیت دولت مرکزی را تهدید می‌کردند.

عامل خنثی‌کننده این جنبش‌های اجتماعی - بیش از آنکه دولت ایران باشد - حکومت بریتانیا بود که به منظور حفظ موقعیت برتر نسبت به اتحاد شوروی و تغییر حکومت در ایران، تلاش گسترده‌ای را آغاز کرد.^(۱۲۲) سیاست بریتانیا در ایران بعد از سال ۱۹۱۸م/۱۲۹۷ش دو هدف را دنبال می‌کرد. بریتانیا می‌خواست از میزان تعهدات نظامی در خاورمیانه بکاهد اما لرد کرزن معاون وزارت امور خارجه کشور که اطلاعات زیادی در مورد ایران داشت و به قول نیکلسون: «در رؤیای ایجاد یک رشته دولت‌های دست‌نشانده از کناره‌های دریای مدیترانه تا فلات پامیر بود، تا بدین وسیله نه تنها مرزهای هندوستان را مورد محافظت قرار دهد بلکه ارتباطات ما با امپراتوری گسترده‌ترمان را برقرار سازد و توسعه دهد... [بر آن بود که] در این زنجیره «دولت‌های حایل»، ایران ضمن آنکه ضعیف‌ترین حلقه محسوب می‌شد حیاتی‌ترین حلقه نیز بود.»^(۱۲۳) ابزار ادغام ایران در این زنجیره، قرارداد ۱۹۱۹م/۱۲۹۸ش بود که به موجب

آن، بریتانیا به هزینه دولت ایران، «مشاوران متخصص ... برای چند بخش از دستگاه اداری ایران» و خاصه افسر مهمات برای ارتش کشور فراهم می نمود. در قرارداد، اعطای وامی به مبلغ دو میلیون پوند استرلینگ به دولت پیش‌بینی شده بود و مقرر بود گمرک جنوب و در صورت لزوم تمامی گمرکات کشور به عنوان تضمین وام به دولت بریتانیا واگذار شود.^{۳۳} مفاد قرارداد به‌طور محرمانه با وزیران کابینه مورد بحث قرار گرفت و بخشی از وام به عنوان «پیش پرداخت» (یعنی رشوه) به آنان داده شد اما به محض افشای مفاد آن در ایران، با مخالفت گسترده مردمی روبه‌رو گردید. به رغم اعتراض مطبوعات ایران و تظاهرات عمومی علیه آن و به رغم اعتراض‌های دولت‌های فرانسه، ایالات متحد آمریکا و شوروی، دولت بریتانیا منتظر تصویب آن از سوی مجلس شورای ملی (مجلس چهارم که هنوز انتخابات آن برگزار نشده بود) نشد و هیئتی را برای تحویل گرفتن مسئولیت‌های اداری، مالی و نظامی به ایران گسیل داشت. دولت بریتانیا در ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش یک پیمان تعرفه‌ای جدید را به ایران تحمیل کرد که به موجب آن کالاهای انگلیسی ارزان‌تر وارد کشور شوند، درآمدهای وارداتی ایران بدین ترتیب کاهش می‌یافت و در عوض کالاهای روسی با توجه به تعرفه‌های سنگین‌تر در بازار ایران گران‌تر عرضه می‌گردید. و ثوق‌الدوله نخست‌وزیر و عاقد قرارداد ۱۹۱۹م/۱۲۹۸ش در ژوئن ۱۹۲۰ (خرداد - تیر ۱۲۹۹) ناچار به کناره‌گیری شد. جانشین او مشیرالدوله اعلام کرد تا زمانی که قوای روسیه و بریتانیا از کشور خارج نشوند قرارداد ۱۹۱۹م/۱۲۹۸ش به حالت تعلیق درمی‌آید اما او نیز در پاییز ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش از نخست‌وزیری کناره‌گذاشته شد و سپهدار که گرایش‌های انگلیسی بیشتری داشت جای وی را گرفت. سپهدار، افسران انگلیسی را به فرماندهی فوج قزاق منصوب کرد اما او هم به رغم میلش نتوانست قرارداد را به تصویب مجلس برساند. دولت بریتانیا با ۲۲۵۰۰۰ پوند استرلینگ به یاری دولت ایران شتافت در حالی که امید به تصویب قرارداد را از دست داده بود و در صدد تخلیه ایران از قوای نظامی خویش برآمد هر چند نگران بود که میدان‌های نفتی جنوب ایران بود که با چه تعهدی از خطر شوروی حفظ کند و چگونه راه نفوذ شوروی به خارج را ببندد.

۳۳. "Agreements: Great Britain and Persia" (August 9, 1919), pp. 64-66 in Hurewitz, *Diplomacy* II, 64.

در سال ۱۹۲۲ بدهی ایران به بریتانیا به ۵/۵۹۰/۰۰۰ پوند استرلینگ می‌رسید.

در اواخر سال ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش و اوایل سال ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش وضعیتی بحرانی و رکود سیاسی بر تهران حکمفرما بود. جنبش گیلان به صورت یک تهدید نظامی احتمالی علیه تهران ادامه داشت. شاه قادر به تشکیل کابینه نبود، انگلستان نتوانست قرارداد خود را به تصویب مجلس شورای ملی برساند، هنوز مجلس جدید تشکیل نشده بود، ایلات و عشایر در همه جا خودمختار بودند و فوج قزاق در حال عقب‌نشینی از سواحل دریای خزر به داخل ایران بود. اقتصاد از قرضه خارجی، کسری تراز بازرگانی و سایر بیماری‌ها و نابسامانی‌ها رنج می‌برد. حالت مات بر عرصه شطرنج میان بریتانیا، دولت ایران، (تا حد کمتری آمریکا و شوروی) و چند جنبش مخالف داخلی حکمفرما بود که وضعیت بسیار بی‌ثباتی را پدید می‌آورد. در یک چنان اوضاع و احوال دشواری یک افسر نظامی که تا آن زمان نسبتاً گمنام مانده بود به نام رضاخان در فوریه ۱۹۲۱ (بهمن - اسفند ۱۲۹۹) فوج قزاق را از قزوین به تهران آورد و قدرت را به دست گرفت. جالب‌ترین سؤال (که پاسخی به مراتب دشوارتر دارد) در مورد کودتا و حد و حدود نقش بریتانیا در آن است. اما بی‌آنکه به راه افراط و تفریط برویم باید بگوییم بریتانیا نقش مهمی در کودتا داشت.^(۱۲۴) شواهد موجود مؤید آنند که وزارت خارجه بریتانیا نقش چندانی در کودتا نداشت (و در واقع در این مقطع حساس سیاست بریتانیا در مورد ایران روشن نبود) اما مقام‌های برجسته نظامی و پرسنل سفارتخانه بریتانیا در ایران، در تدارک کودتا نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند.

حالا به حقایقی که در این مورد روشن و بدیهی‌اند می‌پردازیم. رضاخان که درجات نظامی را در فوج قزاق طی کرده بود از میرپنجی در ۱۹۱۲م/۱۲۹۱ش به درجه سرتیپی در ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش رسید و هنگامی که افسران روسی فوج قزاق از کار برکنار شدند، افسران انگلیسی به فرماندهی سرلشکر ادموند آبرونساید جای آنها را گرفتند. در فاصله نوامبر ۱۹۲۰ (آبان - آذر ۱۲۹۹) و فوریه ۱۹۲۱ (بهمن - اسفند ۱۲۹۹) رضاخان با حمایت آبرونساید به مقام فرماندهی فوج قزاق رسید و در زمستان آن سال آبرونساید و سرهنگ هنری اسمایس مهمات و آذوقه فوج قزاق را تأمین کردند و حقوق آنها را پرداخت نمودند. قزاق‌ها بدین ترتیب روحیه‌ای کسب کردند. در ژانویه ۱۹۲۱ (دی - بهمن ۱۲۹۹) آبرونساید در خاطراتش می‌نویسد «یک دیکتاتوری نظامی می‌تواند مشکلات ایران را حل کند و ما امکان پیدا می‌کنیم بی‌هیچ دردسری قوایمان را از ایران

بیرون ببریم»^(۱۲۵) روز ۱۴ فوریه ۱۹۲۱ (۲۵ بهمن ۱۲۹۹) آبرونساید به بغداد فراخوانده شد و به رضاخان یادآور شد که از آن پس او فرمانده قوای قزاق است و می‌تواند هر طور مناسب می‌داند عمل کند و تنها از رضاخان قول گرفت که احمدشاه را از سلطنت خلع نکند.^(۱۲۶) در این اثنا اسمایس با دو تن از افسران رضاخان و سید ضیاءالدین طباطبایی روزنامه‌نگار ۳۴ ساله تهرانی و تحصیل کرده فرانسو در تماس بود. سیدضیاء مردی هوادار اصلاحات و تا حد زیادی طرفدار بریتانیا بود. اسمایس به رضاشاه توصیه می‌کرد که کودتا را رهبری کند.^(۱۲۷) هرمن نورمن وزیرمختار بریتانیا در تهران ظاهراً یک هفته پیش از وقوع کودتا از طریق آبرونساید اطلاع پیدا کرده (۱۴ یا ۱۵ فوریه/ ۲۵ یا ۲۶ بهمن) و به قرار معلوم نگران حال شاه بوده است. والتر اسمارت کاردار سفارت بریتانیا دقیقاً در جریان اقدام‌های آبرونساید و اسمایس بود. عصر روزی که کودتا به وقوع پیوست سرتیپ هیگ از سفارت بریتانیا به فرمانده سوئدی ژاندارمری تهران گوشزد کرد مقاومت در برابر قزاقان بیفایده است و روز بعد نورمن به احمدشاه توصیه کرد به خواست کودتاگران تن دردهد. بعد از وقوع کودتا، نورمن به دولت متبوع خود توصیه کرد از رژیم جدید حمایت کند، زیرا «برای منافع بریتانیا مناسب‌ترین دولتی است که می‌توانست پدید آید».^(۱۲۸) چرا افسران انگلیسی مقیم ایران با کودتا موافق بودند؟ در این مرحله دولت کودتا بهترین گزینه در برابر قرارداد غیرقابل عملی ۱۹۱۹م/۱۲۹۸ش بود، کودتایی که دولت مقتدر را به عرصه قدرت رهنمون می‌کرد و این دولت می‌توانست هم با جنبش‌های رادیکال داخلی مقابله کند و هم جلو پیشروی احتمالی قوای شوروی را بعد از تخلیه کشور از نیروهای انگلیسی بگیرد. آبرونساید در خاطراتش می‌گوید: «کودتا از هر چیز دیگر برای ما بهتر است».^(۱۲۹) رضاخان در ۱۹۲۴م/۱۳۰۳ش گفت: «انگلستان مرا به قدرت رسانید تنها به این سبب که نمی‌دانست با چه کسی دارد معامله می‌کند».^(۱۳۰)

بدین ترتیب روز ۱۸ فوریه ۱۹۲۱ (۲۸ بهمن ۱۲۹۹) دو هزار قزاق از قزوین در ۱۴۰ کیلومتری پایتخت به فرماندهی رضاخان رهسپار تهران شدند. آنها روز ۲۱ فوریه [سوم اسفند ۱۲۹۹] وارد تهران شدند. رضاخان در ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ (۲ اسفند ۱۲۹۹) به هیگ یکی از افسران انگلیسی گفت: «در حال پیشروی به سوی پایتخت و استقرار حکومتی است که بیش از دل‌مشغولی به مجلس، مشروطه و قانون اساسی و

موضوع‌های بی‌ربطی از این قبیل، قدری، به نظم و ترتیب خانه خود پردازد.»^(۱۳۱) روز ۲۳ فوریه (۵ اسفند) احمدشاه با نخست‌وزیری سید ضیاء موافقت کرد. در کابینه ضیاء، رضاخان وزیر جنگ بود. دولت ضیاء قول نظم داخلی، اصلاحات اجتماعی و استقلال ملی را به مردم داد. به موجب یکی از نخستین اعلامیه‌های دولت، قرارداد ۱۹۱۹م/۲۹۸ش انگلستان-ایران لغو شد،* و قول داده شد ارتش ایران تقویت گردد و زمین‌های سلطنتی میان رعایا تقسیم شود. این قبیل پیشنهادهای به‌زودی زمین‌داران و بازرگانان را از دولت ضیاء نوید ساخت. ضیاء از وزیر جنگ خود خواست افسران انگلیسی را در فرماندهی ارتش باقی بگذارد اما رضاخان از قبول این دستور سرپیچی کرد. رضاخان با همدستی شاه و بعضی از دولت‌مردان محافظه‌کار توقیف شده، ترتیب برکناری و تبعید سیدضیاء را در ماه مه ۱۹۲۱ (اردیبهشت- خرداد ۱۳۰۰) فراهم کرده و طی دو سال بعدی سه نخست‌وزیر دیگر آمدند و رفتند (یکی از آنها دوبار کابینه تشکیل داد)^(۱۳۲)

دولت پس از کودتا فاطعانه تصمیم داشت روابط خود را با دو قدرت جدید یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی بهبود بخشد تا بدین طریق وابستگی ایران به بریتانیا در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۱م/۱۲۹۷-۱۳۰۰ش را جبران کرده باشد. رضاخان شخصاً به هیچیک از قدرت‌های خارجی حتی بریتانیا که زمانی برای به قدرت رساندن او اقدام کرده بود، دل بستگی چندانی نداشت.^(۱۳۳) انگلستان از دولت سیدضیاء حمایت کرد و یک روز بعد از کودتا ۸۰ هزار تومان برای هزینه‌های ارتش در اختیار او قرار داد. انگلستان کلاً راضی بود که یک دولت مرکزی قوی در ایران روی کار بیاید تا بتواند بعد از بیرون رفتن نیروهای بریتانیا، نظم اجتماعی را برقرار کند اما هنوز برای‌شان مسلم نبود که بتوانند با رضاخان معامله‌ای بکنند و به همین جهت حتی تا سال ۱۹۲۴م/۱۳۰۳ش از شیخ خزعل، شیخ خودمختار خوزستان- که مرکز فعالیت‌های نفتی بریتانیا بود- حمایت می‌کردند. ایالات متحده آمریکا به تقویت روابط اقتصادی و سیاسی با ایران ادامه داد و به دنبال کسب امتیاز نفت در صفحات شمالی ایران بود (که بر اثر

*. این قرارداد عملاً به دلیل مخالفت گسترده گروه‌های مردم ایران، پیش از روی کار آمدن سید ضیاءالدین طباطبایی لغو شده بود. اقدام سیدضیاء تنها یک «ژست سیاسی» به منظور جلب توجه مردم بود.

مخالفت‌های روسیه و انگلستان به کسب امتیاز موفق نشد) و دکتر ای سی میلسپو را در اوت ۱۹۲۱ (مرداد- شهریور ۱۳۰۰) به ایران اعزام کرد تا در سمت مشاور مالی دولت انجام وظیفه کند. میلسپو دست به اصلاحاتی در بودجه زد و مالیات‌ها را افزایش داد، اما نتوانست از منابع امریکایی برای دولت ایران وام بگیرد یا سرمایه‌داران کشورش را به سرمایه‌گذاری در ایران تشویق کند، آن روزها هنوز ایالات متحد آمریکا به اهمیت استراتژیکی ایران پی نبرده بود. شوروی به سرعت از رژیم جدید ایران حمایت کرد. در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۸ اسفند ۱۲۹۹) یعنی درست چند روزی بعد از کودتا یک پیمان دوستی میان دو کشور به امضا رسید و مناسبات عادی شد؛ چون هر دو رژیم خواهان به رسمیت شناخته شدن بودند. با این پیمان زمینه خروج قوای شوروی از گیلان در اواخر همان سال مهیا شد. ظاهراً شوروی‌ها هم مثل انگلیسی‌ها مشتاقانه می‌خواستند در ایران ثبات برقرار شود با توجه به اینکه هر آن [امکان] مداخله [غرب] در شوروی به منظور سرکوب انقلاب بلشویکی وجود داشت.

با این تحول در سیاست شوروی نسبت به ایران، زمینه شکست جنبش‌های اجتماعی بعد از جنگ جهانی اول در ایران فراهم آمد و نیروهای رضاخان سرکوب جنبش‌ها را آغاز کردند. این نیز رضاخان را یک گام دیگر به قدرت نزدیک ساخت. با نزدیک شدن ایران به شوروی، جنگلی‌ها از حمایت همسایه شمالی محروم شدند. از قول بلامکین مأمور اطلاعاتی بلشویک‌ها در نهضت جنگل گفته شده است «مسکو دستور ختم انقلاب گیلان را داد.»^(۱۳۴) هرچه بود، در جنبش شکاف افتاد و رهبری کمونیست‌ها تا حدی دست از ستیزه‌جویی برداشت، ولی میرزا کوچک‌خان به مخالفت با دولت مرکزی ادامه داد. سرانجام در اواخر سال ۱۹۲۱ م/ ۱۳۰۰ ش میرزا کوچک‌خان حیدرخان عموآوغلی هم‌رمز سابقش راکشت و خود پیش از آنکه ارتش رضاخان به پیشروی ادامه دهد فرار کرد و در دامنه‌های شمالی کوه‌های شمال از سرما یخ زد. جنبش‌های آذربایجان و خراسان که کم‌خطرتر بودند نیز به دلیل اختلاف‌های داخلی، کم شدن حمایت شوروی و تحولات نظامی دولت مرکزی فروکش کردند و به پایان آمدند. بدین ترتیب در اوایل سال ۱۹۲۲ م/ ۱۳۰۱ ش در یک چرخش نمایان از بخت خوش دولت مرکزی، همه جنبش‌های اجتماعی تندرو بعد از جنگ سرکوب گردید. اما هنوز ایالات مانده بود و دولت از طریق یک رشته جنگ، ایجاد تفرقه در میان ایالات و ایجاد

همدستانی که با دولت مرکزی همکاری می‌کردند، سرانجام در میان تمامی عشایر ایران نظم و آرامش را برقرار ساخت. پراهمیت‌ترین این پیروزی‌ها، پیروزی حکومت مرکزی بر شیخ خزعل رئیس اتحادیه عشایر خوزستان و فرد مورد حمایت بریتانیا بود. تسلیم خزعل در برابر دولت مرکزی نشانه نقطه عطفی در سیاست بریتانیا در رابطه با دولت مرکزی ایران بود و بریتانیا از آن پس می‌بایست از درآمدهای نفتی جنوب «سهم» دولت مرکزی را نیز بپردازد. (۱۳۵)

رضاخان چگونه توانست نظم و امنیت را به کشور بازگرداند؟ پاسخ را باید در تغییراتی جستجو کرد که شخص وی در ماهیت دولت ایران ایجاد نمود. او که به اصلاحات اجتماعی علاقه چندانی نداشت توجه خود را به سرعت بر تقویت و تمرکز نهادهای کلیدی و تأمین هزینه‌های ارتش معطوف کرد. با پیشنهاد میلسپو در برقراری مالیات‌های غیرمستقیم بر توتون و تنباکو و کبریت و انحصار دولتی بر چای و قند و شکر موافقت و از آن پشتیبانی کرد. اینها درآمد کافی برای دولت به وجود می‌آورد و (به زبان تهیدستان شهری و سایر مصرف‌کنندگان این اقلام) بودجه متوازن می‌شد. در سال ۱۹۲۲م/۱۳۰۱ش ارتش ۴۰ درصد بودجه کشور را می‌بلعید و نفراتش که در آغاز کمتر از ۱۰ هزار نفر بود به بیش از ۴۰ هزار نفر رسید. هم و غم رضاخان متوجه آن بود که حقوق نظامیان پرداخت شود و نیازهای‌شان تأمین گردد، در این دو زمینه نفرات ارتش بر سایر کارکنان دولتی اولویت داشتند. با این تمهید ارتش به شخص او وفادار ماند. شروع دوباره رونق کشاورزی و افزایش تولید نفت و درآمدها نیز در راستای این هدف‌ها به رضاخان کمک کردند. هرچند ۱/۴ میلیون پوند استرلینگی که هر سال شرکت نفت به دولت ایران می‌داد ناچیز بود و بین ۵ تا ۱۰ درصد ارزش نفت صادراتی را تشکیل می‌داد، اما همین مقدار هم به تعادل بودجه کمک کرد و بر میزان واردات افزود، دولت نیز بیشتر هزینه کرد و بدین ترتیب مواضع رژیم تازه استوار شد. (۱۳۶)

رضاخان از این موفقیت‌های دولت و افزایش قدرت حکومت مرکزی استفاده کرد و بر قدرت خویش افزود و در ۱۹۲۳م/۱۳۰۲ش به دنبال یک رشته مانور سیاسی و به کارگیری نیروهای اجتماعی، راه رسیدن به تخت سلطنت را برای خود هموار ساخت. در اکتبر ۱۹۲۳ (مهر - آبان ۱۳۰۲) از پست وزارت جنگ به نخست‌وزیری رسید و احمدشاه برای مدت نامعلومی عازم سفر اروپا شد (سفری که عملاً بازگشتی به دنبال

نداشت) در ۱۳۰۳/۱۹۲۴م ش رضاخان یک گام اشتباه برداشت اما بلافاصله به اصلاح مواضع خود پرداخت: به مجلس پیشنهاد شد سلطنت قاجار را ملغی اعلام کند و حکومت ایران جمهوری گردد و رضاخان به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود. اما روحانیان با توجه به اینکه در همان اوان خلافت عثمانی نیز برچیده شده و به جای آن جمهوری ترکیه جوان ایجاد شده بود، با پیشنهاد جمهوریت مخالفت کردند. (۱۳۷) چند ماه بعد به دنبال کشته شدن رابرت ایمری کنسول ایالات متحده آمریکا در ایران رضاخان با حضور در مراسم و صحنه سازی سیاسی، سعی کرد حداکثر بهره برداری را برای تقویت خویش و تضعیف روحانیان به عمل آورد. با آنکه قراین حاکی از دخالت ارتش در قتل ایمری بود اما رضاخان با این دستاویز اعلام حکومت نظامی کرد، مخالفان سیاسی را بازداشت نمود و مطبوعات و روحانیت را در موضع دفاعی قرار داد. با این ترتیب با توجه به حکومت ناتوان قاجار رضاخان برای مردم ایران و دولت های خارجی، خاصه بریتانیا و آمریکا به صورت یک گزینه مرجح در برابر جناح چپ و دموکرات یا جناح سیاسی به رهبری روحانیت درآمد. (۱۳۸)

آخرین علل شایان ذکر در این فرایند عبارتند از ترکیبی از نیروهای اجتماعی داخلی و خارجی که رضاخان را در دستیابی به قدرت یاری دادند، مهارت او در استفاده به جا از این گروه ها - حزب محافظه کاران و روحانیان، دموکرات های تحصیل کرده غرب و لیبرال، تجدد خواهان ملی گرا و طرفدار حاکمیت قدرت، حزب های سوسیالیست و کمونیست و جنبش اتحادیه های کارگری - بود که بعدها در زمان سلطنت خویش به حساب یکایک این گروه ها رسید. او در کل کوشید اگر «همه چیز برای همه کس» نمی تواند باشد دست کم به هر کس چیزی بدهد. در حالی که در آن سو «شرکای» سابقش به آسانی فریب می خوردند، یا حداقل با عطف به گذشته چنین به نظر می رسد که فریب خورده اند. در داخل مورد حمایت طیف متنوعی از طبقه ها و گروه ها در سراسر جامعه بود. بازرگانان و زمین داران می دانستند رضاخان یک اصلاح طلب ریشه ای نیست و از اموال و املاک شان در برابر جنبش اجتماعی جناح های چپ محافظت می کند. رضاخان در برابر روحانیت نیز ژست دوستانه ای گرفت و در اوج غوغای جمهوریخواهی به زیارت عتبات در عراق رفت و در بازگشت با استقبال گسترده ای مواجه شد و یک رشته مراسم مذهبی را سازمان داد. مدرس عمده ترین روحانی مخالف

وی در ۱۹۲۴-۱۹۲۵م/۱۳۰۳-۱۳۰۴ش با پیشنهاد آشتی و سازش موقتاً خنثی ماند. بخشی از روشنفکران و از جمله عده‌ای از شاعران و نویسندگان، کارمندان، دولت‌مردان و صاحبان مشاغل بالا نیز در حد زیادی تحت تأثیر رضاخان و ناسیونالیسم او واقع شدند، خاصه آنکه رضاخان توانست از قدرت بریتانیا در ایران بکاهد و بر قدرت دولت مرکزی بیفزاید. روشنفکران در حد گسترده‌ای انتظار داشتند رضاخان کشور را صنعتی کند و به خط تجدد بیندازد تا منافع این طبقه نیز تأمین گردد. افرادی که با وی مخالفت می‌کردند یا آینده‌کشور به رهبری او را غیر دموکراتیک می‌دیدند، به قتل رسیدند، ترسانده یا خریداری شدند. جناح چپ پارلمان و خاصه اتحادیه‌های کارگری و کمونیست‌ها نیز ابتدا به دلیل پیشنهاد جمهوریت در ۱۹۲۴م/۱۳۰۳ش و در کل به خاطر گرایش‌های غیردینی و ملی‌گرایانه رضاخان تا حدی از او حمایت کردند، اینها نیز پیامدهای دیدگاه‌های اقتدارگرایانه و ضدترقی‌خواهی اش را نادیده یا دست‌کم گرفتند و زمانی متوجه خطای خود شدند (۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش) که خیلی دیر شده بود و اتحادیه‌ها و کمونیست‌ها به دستور رضاشاه سرکوب شده بودند.

سه منبع اصلی که رضاخان با اتکای به آنها به سلطنت رسید عبارت بودند از: نیروهای مسلح، حزب‌های اکثریت در مجلس پنجم و قدرت‌های بزرگ خارجی. رضاخان با افزودن بر بودجه ارتش و حقوق ارتشیان کاری کرد که این نهاد برای نخستین بار از سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش)، پشتیبان ساختار قدرت [سلطنتی] گردد. حکومت نظامی به او امکان داد تا افسران وفادار را به استانداری برگمارد و واحدهای ارتش منطقه‌ای و محلی به وجود آورد، افراد وفادار خود را در آن واحدها بگنجانند و برای طرح‌های عمومی و دولتی و تمامی واحدهای سازمانی دولتی بازرسانی از ارتش گسیل دارد. بدین ترتیب ارتش کاملاً از وی حمایت کرد و شکست جنبش‌های قبیله‌ای و رادیکال نیز مشروعیت بیشتری به قدرت وی بخشید. (۱۳۹) مجلس پنجم که در ۱۹۲۴م/۱۳۰۳ش گشایش یافت دومین رکن دستیابی رضاخان به قدرت بود. در انتخابات استان‌ها و عشایر تقلب شد و افراد موردنظر رضاخان، توسط استانداران نظامی او از صندوق سر برآوردند. موضع رضاخان این بود که «مرد موفق هر ناحیه و محل کسی خواهد بود که از خانواده‌های سرشناس باشد و از سیاست‌های او حمایت کند. (۱۴۰) حزب اصلاح‌طلبان روحانیان و محافظه‌کاران که در مجلس چهارم اکثریت داشت

راه را برای اصلاح طلبان جوان و تحصیل کرده غرب و حزب آنها به نام حزب تجدد هموار ساخت. در برنامه حزب تجدد بر دولت و ارتش قدرتمند، توسعه آموزش و پرورش، پیشبرد صنعت ایران و سایر اصلاحات نوین و تجددخواهانه تأکید شده بود. با برهم خوردن موازنه قدرت دو حزب، رضاخان نیز به جای حمایت از حزب اصلاح طلبان از حزب تجدد حمایت کرد. در ماه مه ۱۹۲۴ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۰۳) یکی از روزنامه‌های طرفدار حزب تجدد، خواهان برپایی «دیکتاتوری انقلابی» شد.^(۱۴۱) در این حزب عناصری از بقایای حزب دموکرات دوران مشروطیت که با حزب سوسیالیست سلیمان میرزا اسکندری همکاری‌هایی داشتند به چشم می‌خوردند، اما حزب در مجموع ابزار دست رضاخان در دستیابی به قدرت تام بود. حزب پاسخ به همه مشکلات عدم یکپارچگی ملی، وابستگی و عقب ماندگی را در وجود رضاخان می‌دید.

سرانجام، نظام جهانی شرایط مساعدی در دوره مورد بحث ما به وجود آورد. در سال ۱۹۲۴/م ۱۳۰۳ ش که شیخ خزعل مغلوب رضاخان شد و برای همیشه مناطق نفت خیز کشور در قلمرو ملی ایران ادغام گردید، انگلیسی‌ها رضاخان را مرد قدرتمندی می‌دیدند که می‌توانست نفت «آنها» را حفظ کند و جلو تهدید بلشویکی را بگیرد. از همین رو وزیرمختار بریتانیا «در برابر اقدام‌های آخرین انتخاب باقی مانده، بی‌عملی خیرخواهانه» خود را نشان داد و حمایت از رضاخان در دستور کار دولت بریتانیا قرار گرفت.^(۱۴۲) این اثنا شوروی‌ها دست به گریبان مشکلات میرم و شدید داخلی بودند و ترجیح دادند از دولت غیرانقلابی ایران که یک عامل ثبات به حساب می‌آمد و جلو مداخله غرب را می‌گرفت حمایت کنند. کمیترون در ۱۹۲۳/م ۱۳۰۲ ش رضاخان را به خاطر «سمتگری‌های مترقیانه و ضدامپریالیستی‌اش» مورد تحسین قرار داد.^(۱۴۳) ایالات متحده آمریکا، تازه‌نفس‌ترین قدرت بزرگ جهانی نیز مثل بریتانیا از تلاش سریع رضاخان برای کشف علل قتل ایمری تقدیر کرد زیرا به اعتقاد امریکا رضاخان تنها فردی بود که می‌توانست نظم را برقرار سازد و «قدرت و عظمت» امریکا را بشناسد.^(۱۴۴) بدین ترتیب دستاورد رضاخان در راضی کردن جهان سرمایه‌داری و سوسیالیستی درخشان بود چون در عین حال در داخل کشور نیز خودش را یک ناسیونالیست معرفی می‌کرد.

گام برداری تصاعدی رضاخان در پلکان قدرت با مخالفت‌هایی نیز همراه بود اما این

مخالفت‌ها به شیوه‌های گوناگون مهار شد. در ۱۹۲۴م/۱۳۰۳ش پیشه‌وران علیه جمهوریخواهی رضاخانی دست به تظاهرات و راه‌پیمایی زدند. اما در این مخالفت، آنها بیشتر از این نگران بودند که وی طرفدار جدایی دین از دولت است و گرنه آرمان برابری خواهی دموکراتیک انگیزه چندان‌ی در آنها به وجود نمی‌آورد. روزنامه‌نگاران و سردبیران به صورت انفرادی از رضاخان در روزنامه‌های‌شان انتقاد می‌کردند. از میان آنها، افرادی به قهر، ضرب و قتل تهدید شدند. به همین طریق دولت مردان با طیفی از دیدگاه‌های مختلف به صورت انفرادی با رضاخان به مخالفت برخاستند و گرایش‌های فزاینده خودکامگی و استبداد او را مورد انتقاد قرار می‌دادند. در این طیف، خطیب مردمی و محافظه‌کار، مدرس، دموکرات‌ها و ناسیونالیست‌هایی همچون تقی‌زاده و محمد مصدق مرد جوانی از شاهزادگان زمین‌دار به چشم می‌خوردند. اما این افراد خود را در منگنه مانور شدید رضاخانی، منزوی و بر سر دوراهی یافتند: دفاع از دودمان بدنام و بی‌اعتبار شده قاجار یا از جمهوری دموکراتیکی که هنوز وجود خارجی نداشت. (۱۴۵)

در پایان ماه اکتبر ۱۹۲۵ (آبان ۱۳۰۴) مجلس پنجم به خلع احمدشاه قاجار از سلطنت رأی داد. روز ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ (۲۱ آذر ۱۳۰۴) مجلس مؤسسان با اکثریت بزرگی سلطنت را به خاندان پهلوی تفویض کرد. اگر چه این «آمد و رفت دودمان‌ها ... شور و شوق چندان‌ی را به صورت خودجوش پدید نیاورد.» (۱۴۶) ایران که در انزوای تاریخی گرفتار آمده بود بار دیگر به صحنه آمد اما این بار جنبش توده‌ای به خاطر دگرگونی اجتماعی عامل این جهش نبود زیرا با شکست انقلاب مشروطیت در ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش این راه به روی ایران مسدود شده بود. عامل پرتاب، کودتای ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش بود که بریتانیا عمده‌ترین قدرت خارجی وقت ایران از آن حمایت می‌کرد و تغییر سلسله‌های سلطنتی به دست یک نظامی ماهر و مرکزیت‌دهنده صورت گرفت که از پشتیبانی شهرنشینان - روحانیت، چپ و طبقه‌های متوسط ملی‌گرا - در حد گسترده‌ای، ولو به نادرست، برخوردار بود.

پی نوشت‌ها

1. Hasan-i Fasa'i, *History of Persia under Qajar Rule*, Heribert Busse (New York and London: Columbia University Press, 1972), 72-81; Lambton, "Persia", 446-48; 451-52; Lorentz, "Iran's Great Reformer", 88-90; and Keddie, *Roots of Revolution*, 69.
2. Ashraf and Hekmat, "Merchants and Artisans," 730, based on *I'timad al-Sultanah, Al-Ma'athir va al-Athar* (Tehran, 1307 Hijri/1890), 37-52.
3. Lambton, "Persia", 446, 448, 450, 452, 455; Fasa'i, *History of Persia*, 262-67, 283-87, 356-57; Algar, *Religion and State*, 111-112; and Muhammad Reza Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution within the Framework of Iranian History", Ph.D. dissertation, Department of History, Temple University (1981), 143-45, 148, 151, who provides the term "limited objective movements".
4. Algar, *Religion and State*, 95.
 در مورد رویدادهای این دوره و شرح جزئیات آن، روایت‌های مختلفی وجود دارد. «روایت معروف یکی فسائی: تاریخ ایران در عصر قاجار ۱۸۷-۱۸۹ و دیگری الگار: مذهب و دولت ۹۵-۹۹ است. همچنین نگاه کنید به:
 Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 251, and Keddie, *Roots of Revolution*, 46.
5. Bayat, *Mysticism and Dissent*, 87ff., and Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution", 147ff. Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal. The Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850* (Ithaca and London: Cornell University Press, 1989).
6. Bayat, *Mysticism and Dissent*, 106. V. Minorsky, "Persia: Religion and History", pp. 242-259 in V. Minorsky, *Iranica. Twenty Articles* (Tehran: University of Tehran Publication, volume 775, 1965), 254; and Afshari, "The Pishivaran", 146.
7. Bayat, *Mysticism and Dissent*, 108.
8. M.S. Ivanov, article on "Babism" and "Babi Uprisings" in *The Great Soviet Encyclopedia*, volume 2 (New York and London: Macmillan, 1973), 521.
9. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 255; Bayat, *Mysticism and Dissent*, 113-14, 116; Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution", 151 note 1. V. Minorsky, "Review Essay on *The Babi Risings in Iran in 1848-1852* (M. S. Ivanov, 1939)", pp. 875-883 in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, volume 11 (1943-1946), 880.
10. E.G. Browne, "Personal Reminiscences of the babi Insurrection at Zanjan in 1850", pp. 761-827 in *Journal of the Royal Asiatic Society*, volume 19 (or 297) (1897), 793, Moojan Momen, "The Social Basis of the Babi Upheavals in Iran (1848-53); A Preliminary Analysis", pp. 157-183 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 15, number 2 (May 1983), 178.
11. Minorsky, "Persia: Religion and History," 254. Afshari, "The Pishivaran," 146.
12. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 254, Abbas Amanat, "The Early

- Years of the Babi Movement: Background and Development", Ph.D. dissertation, Oxford University (1981); Algar, *Religion and State*, 147-48.
۱۳. ن. ای. کوزنتسووا، اوضاع سیاسی و اجتماعی - اقتصادی ایران در پایان سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) تا نیمه نخست سده نوزدهم میلادی (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش)، ترجمه به فارسی توسط س. یزدانی (تهران، ۱۹۸۰) ۱۴۳ به نقل از:
- Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution," 162; Ivanov, "Babi Uprisings," 251; Bausani, *The Persians*, 166; Bayat, *Mysticism and Dissent*, 125.
14. Momen, "The Social Basis of the Babi Upheavals", 179, 177.
15. Ibid., 170, به نقل از دست‌نوشته میرزا حسین زنجانی
16. Ibid., 175-76, 167; Bayat, *Mysticism and Dissent*, 123.
17. Bayat, *Mysticism and Dissent*, 109.
18. Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution," 158.
19. Bayat, *Mysticism and Dissent*, 107, 108, 120.
20. Sidney Churchill, letter of December 12, 1889, به نقل از E.G. Browne, *Materials for the Study of the Babi Religion* (Cambridge: At the University Press, 1918), 293, Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution", 161 note 3.
21. Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution," 152, 53.
۲۲. در سال ۱۸۶۶ اکثریت باقیمانده‌های بابی‌ها به کیش جدید بهاء‌الله پیوستند و بدین ترتیب بهائی‌گری که آیینی میانه‌رو و غیرسیاسی، بود جایگزین بایبگری شد. اقلیتی که به کیش بایبگری باقی ماندند ازلی شدند و بعضی از آنها در نسل‌های بعدی نقش مهمی در انقلاب مشروطیت ایفا کردند: نگاه کنید به:
- Bayat, *Mysticism and Dissent*, 128-131, and Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution," 163-64.
23. Momen, "The Social Basis of the Babi Upheavals", 179, 164, 169, 170. See also Curzon, *Persia and the Persian Question*, 449, Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution", 149.
24. Lambton, "Persian Society", 136; Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam*, 256; Momen, "The Social Basis of the Babi Upheavals", 176-177, 180.
- انگار که با این دیدگاه موافق نیست آن را یک شکست تلقی می‌کند و دیدگاه روحانیت نسبت به دولت را با گرایش‌های مخالف و تعصب‌آلود بررسی می‌کند. نگاه کنید به: State and Religion, 141, note 20.
25. Ivanov, "Babi Uprisings", 521. Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution", 149-50, and Minorsky, "Review Essay on *The Babi Uprising in Iran in 1848-1852*", 879.
26. Bausani, *The Persians*, 165.
27. Lorents, "Iran's Great Reformer", 86, 92-94, 97, 98; Nashat, *The origins of Modern Reform*, 16-17, 21; Amanat, "Introduction" to *Cities & Trade*, xxiii-xxv; آدمیت: امیرکبیر و ایران، ۲۷۷ به بعد.
28. Lambton, "Persian Society", 133; Bakhsh, *Iran*, 4; Nashat, *The Origins of Modern Reform*, 21-24; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 66.
۲۹. در مورد مخالفت با امتیاز رویت‌نگاه کنید به: Keddie, *Religion and Rebellion*, 6-7, Nashat, *The Origins of Modern Reform*, 91-94.

30. Keddie, *Religion and Rebellion*; Ann K.S. Lambton, "The Tobacco Régie: Prelude to Revolution", pp. 119-157 in *Studia Islamica*, volume XXII (1965), and pp. 71-90 in volume XXIII (1965), 121, 127; Browne, *The Persian Revolution*; and Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution",

در مورد واژه «امتیاز» نگاه کنید به:

"Concession of the Tobacco Régie in Persia" (March 8, 1890), in Hurewitz, *Diplomacy*, II, 205-6.

31. Keddie, *Religion and Rebellion*, 95-96.

تردیدهای موجود در مورد موثق بودن فتوا در اثر زیر آمده است:

Lambton, "The Tobacco Régie", 145 note 4.

اما الگار می‌گوید: مخالفت میرزای شیرازی با فتوا آشکار بوده وی هرگز در موثق بودن فتوای شیرازی تردید نمی‌کند.

Religion and Rebellion, 211-12.

32. Keddie., *Religion and Rebellion*, 131.

33. Gilbar, "The Big Merchants," 290-92.

اوضاع آشفته اقتصادی در مناطق کلیدی شاید سایر بازرگانان را نیز به اعتراض کشانده باشد. در نیمه قرن، تبریز تا حدی اهمیت بازرگانش را از دست می‌داد و شیراز در ۱۸۸۹-۱۸۹۱ م/۱۲۶۸-۱۲۷۰ش به خاطر محصول بد و از ارزش افتادن پول نقره آسیب فراوان دید نگاه کنید به منبع زیر که در مورد رونق نسبتاً رضایت‌بخش خراسان است و اینکه روحانیت آنجا حاضر نشد از اعتراض بازرگانان نسبت به اعطای امتیاز حمایت کند:

Mc Daniel, *The Shuster Mission*, 42.

34. Keddie, *Religion and Rebellion*, 65. Antoine Kitabji in the prospectus, dated August 2, 1890, cited by Browne, *The Persian Revolution*, 34-35.

35. Paton to Kennedy, August 15, 1891, Keddie, *Religion and Rebellion*, 76. Ibid., 104; Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution", 170, 182-83.

36. Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution", 185. Ibid., 181-182; Keddie, *Religion and Rebellion*, 80.

۳۷. روس‌ها در سازماندهی مخالفت دست داشتند هرچند کدی می‌نویسد: «میزان دقیق و ماهیت فعالیت روسیه را به دشواری می‌توان برآورد کرد.» *Religion and Rebellion*, 66

۳۸. در مورد ماهیت دقیق نقش روحانیت در این رویدادها بحث و جدل‌های فراوانی در گرفته است تا حدی که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در تاریخ ایران با توجه به انقلاب مزبور تجدیدنظر شده است. فریدون آدمیت در شورش بر امتیازنامه رژی (تهران، پیام، ۱۳۶۰) نقش روحانیت را کم بها می‌دهد اما شیخ حسن کربلایی در قرارداد ۱۸۹۰ رژی (تهران، نشر مبارزان، ۱۳۶۱) در مورد این نقش به گزاره‌گویی می‌پردازد. منصور معدل با بررسی تفسیرها با دیدگاه آدمیت موافقت است نگاه کنید به:

"Shi'i Political Discourse and Class Mobilization in the Tobacco Movement of 1890-92," in *Sociological Forum* (1992).

۳۹. گزارش لاسلز را در منبع زیر می‌خوانیم:

Keddie, *Religion and Rebellion*, 99. Algar, *Religion and State*, 207, 209, 213.

40. Keddie, *Religion and Rebellion*, 50.

41. Keddie, *Religion and Rebellion*, 89.

42. Keddie, *Religion and Rebellion*, 131. (۱۲۷۰ خرداد) ۱۸۹۱ (۲ ژوئن) ۱۸۹۱ (۱۲ خرداد ۱۲۷۰).

به نقل از گزارش کنسولی ۲ ژوئن ۱۸۹۱ (۱۲ خرداد ۱۲۷۰).

43. Ibid., 19-26. Browne, *The Persian Revolution*, 44.
44. Keddie, *Religion and Rebellion*, 49, 46-47.
 در پاییز ۱۸۹۱ به ادوارد جی براون گفت: تا زمانی‌که سرهای شاه و امین‌السلطان از بدن‌شان جدا نشود
 امیدی نیست. براون: انقلاب ایران ۴۵.
45. Browne, *The Persian Revolution*, 19.
46. *Qanun*, issue number 6 (July 18, 1890), Browne, *The Persian Revolution*, 41. Ibid., 36ff
 در مورد مخالفت آذری‌زبان‌ها نگاه کنید به:
- Lambton, "The Tobacco Régie", 142.
47. Keddie, *Religion and Rebellion*, 152, 53.
 ۴۸. دوبالوی دیپلمات فرانسوی در تهران ضمن مشاهده رویدادهای ۴ ژانویه ۱۸۹۲ (۱۴ دی ۱۲۷۰)
 نوشت: «این قیام نیست، انقلاب است». اما فوریه، پزشک فرانسوی شاه مدعی است «مسأله‌ای
 جدی است عمیقاً کشور را به حرکت آورده و آن را تا آستانه شورش پیش برده است». به نقل از:
 Keddie, *Religion and Rebellion*, 106-7; Browne, *The Persian Revolution*, 57.
۴۹. Algar, *Religion and State*, 213. و سخنرانی در مورد جنبش تنباکو در دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، ۸
 فوریه ۱۹۸۲ (۱۹ بهمن ۱۳۶۰).
۵۰. آستینانی به شیرازی به نقل از Keddie, *Religion and Rebellion*, 105-6, 116.
 Lambton, "The Tobacco Régie," See also Keddie, *Religion and Rebellion*, 105-6, 116.
51. Keddie, *Religion and Rebellion*, 117-19; Algar, *Religion and State*, 219.
52. Keddie, *Religion and Rebellion*, 114, 131; Afshari, "A Study of the Constitutional
 Revolution", 166; Ann K.S. Lambton, "The Persian Constitutional Revolution of 1905-6",
 pp. 173-182 in P.J. Vatikiotis, editor, *Revolution in the Middle East and Other Case Studies*
 (Totows, New Jersey: Rowman and Littlefield, 1972), 175.
53. Browne, *The Persian Revolution*, ; E.G. Browne, "Chronology of the Persian Revolution",
 pp. 310-336. *The Press and Poetry of Modern Persia* (Los Angeles: Kalamát Press, 1983
 [London: Cambridge University Press, 1914]); idem, *The Persian Crisis of December, 1911;
 How it Arose and Whither it May Lead Us* (Cambridge: Cambridge University Press,
 1912); Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*;
 احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (امیرکبیر، ۱۳۴۴)
- Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution"; Nikki Keddi, "Popular
 Participation in the Persian Revolution of 1905-1911", pp. 66-79 in Keddie, *Iran: Religion,
 Politics and Society* (London: Frank Cass, 1980); and McDaniel, *The Shuster Mission.
 Mangol Bayat, Iran's First Revolution. Shi'ism in the Constitutional Revolution of
 1905-1909* (Oxford: Oxford University Press, 1991).
54. Gilbar, "Trends in the Development of Prices," 197; idem, "Demographic developments,"
 156.
۵۵. قانون انتخابات ۹ سپتامبر ۱۹۰۶ (۱۸ شهریور ۱۲۸۵) در منبع زیر:
 Browne, *The Persian Revolution*, 355-359.
۵۶. در ملاقات ژوئیه ۱۹۱۱ (تیر- مرداد ۱۲۹۰) وین میان محمدعلیشاه مخلوع و هارت ویگ
 دیپلمات روسی به شاه مخلوع یادآور شد: «روسیه حمایت مستقیمی از محمدعلیشاه به عمل
 نمی‌آورد اما مانعی هم بر سر او ایجاد نخواهد کرد. او می‌تواند به روسیه بازگردد اگر فکر می‌کند
 می‌تواند کاری بکند. اما اگر در کارش موفق نشود روسیه همه مسئولیت‌ها را انکار خواهد کرد»

- نگاه کنید به: Mc Daniel, *The Shuster Mission*, 135. محمدعلیشاه در ۱۹ ژوئیه (۲۸ تیر) از روسیه گذشت و وارد ایران شد (به نقل از گزارش پلیس وین).
57. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 110.
۵۸. در اینجا از نظریه انقلاب که به تفصیل در نمودار ۹-۱ فصل نهم آمده است تأثیر پذیرفته‌ام.
59. M. Milani, "Ideology and the Iranian Constitutional Revolution. The Political Economy of the Ideological Currents of the Constitutional Revolution", Ph.D. dissertation, Department of Political Science, University of Hawaii (1975).
60. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 80; idem, "The Causes of the Constitutional Revolution in Iran", pp. 381-414 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 10 (1979), 403, 412-13; and Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution", 187.
61. Venessa Martin, *Islam and Modernism. The Iranian Revolution of 1906* (London: I.B. Tauris, 1989), and Bayat, *Iran's First Revolution*.
- بیات در مورد ارتباط شبکه‌های پر قدرت شخصی با شبکه‌های طبقاتی و نهادی تأکید دارد. گاه نیز شبکه‌ای به صورت اتحاد فراطبقه‌ای درمی‌آید.
62. Mc Daniel, *The Shuster Mission*, 190 note 1, citing German archives. This paragraph draws on Ashraf, *Mavane'-i Tarikhi*, 120-21; Nashat, "From Bazaar to Market", 71; Browne, *The Persian Revolution*, 137; Afshari, "The Pishivaran", 137; and idem "A Study of the Constitutional Revolution", 199.
۶۳. ناظم‌الاسلام کرمانی تاریخ بیداری ایرانیان در سه جلد، جلد سوم را سیدتقی برکچیان به انگلیسی برگردانده است:
- Seyed Taghi Barakchian, "An Annotated Translation of Nazim al-Islam Kirmani's *Tarikh-i Bidari-i Iranian* (History of Iranian Awakening), Vol. III," Ph.D. dissertation, Department of History, State University of New York at Binghamton (1983).
- نقل قول بالا از منبع انگلیسی اثر برگرفته شده است.
64. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 84, Kasravi, *Tarikh-i Mashruteh*, 110.
65. Ashraf and Hekmat, "Merchants and Artisans", 743. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 98 note 110; Ashraf, *Mavane'-i Tarikhi*, 120.
66. Floor, *Labour Unions*, 9-11.
- در ژوئن ۱۹۱۰ (خرداد- تیر ۱۲۸۹) اعتصاب کارگران چاپخانه‌ها ارمنیان، یهودیان و مسلمانان شرکت داشتند:
- National Archives, 891. 00/533, despatch 51, Russell to Secretary of State, June 24, 1910.
67. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 94-96; Browne, *The Persian Revolution*, 163, 166.
68. Ervand Abrahamian, "The Crowd in the Persian Revolution I", pp. 128-150 in *Iranian Studies*, volume II, number 4 (Autumn 1969), 143.
69. Browne, *The Persian Revolution*, 118, 164. براون خود شاهد ماجرا بوده است.
70. Afshari, "A Study of the Constitutional Revolution", 233-35; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 97-98.
- پدر ستارخان لباس فروش دوره گرد بود. آبراهامیان می‌نویسد: لوطیان «در هر دو طرف کشمکش» حضور داشته‌اند.
- Ervand Abrahamian, "The Crowd in Iranian Politics 1905-1953", pp. 184-210 in *Past &*

- Present*, number 41 (December 1968), 195 note 37.
71. Mangol Bayat-Philipp, "Women and Revolution in Iran, 1905-1911", pp. 295-308. Lois Beck and Nikki Keddie, editors, *Women in the Muslim World* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1978), 302. also Kasravi, *Tarikh-i Mashruteh*, 69, 97, 159, 181-82; Daughter of Aga Shaykh Hadi, "Il faut prendre exemple sur les femmes", pp. 282-284 in *Revue du Monde Musulman*, volume XII, number 10 (October 1910); and W. Morgan Shuster, *The Strangling of Persia* (New York: The Century Co., 1912), 198.
۷۲. براون، انقلاب ایران، ۱۲۲، پانویس ۱. بیات شرح حال سودمندی از رهبران مشروطه در نخستین انقلاب ایران، ۳۸-۴۴ ارائه می‌کند. ناراضیان دینی در همه گروه‌های روشنفکری و روحانیت مردمی حضور داشته‌اند بعضی تندرو و غیردینی و عده‌ای مسلمان مؤمن بوده‌اند.
73. Algar, *Religion and State*, passim; Said Amir Arjomand, "The Ulama's Traditionalist Opposition to Parliamentarianism: 1907-1909", pp. 174-190 in *Middle Eastern Studies*, volume 17, number 2 (April 1981), 185.
74. Browne, *The Persian Revolution*, 116.
- در مورد بهبهانی و طباطبایی به تاریخ مشروطیت، کسروی، ۴۸-۵۱ و فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت (تهران، پیام ۱۳۵۴)، ۴، نگاه کنید.
75. Browne, *The Persian Revolution*, 262., 219, 271; Katouzian, *The Political Economy*, 64, 70 note 11; Good, "Social Hierarchy in Provincial Iran", 139-40; and McDaniel, *The Shuster Mission*, 85.
76. Arjomand, "The Ulama's Traditionalist Opposition", 174.
- و در مورد روحانیت سلطنت طلب نگاه کنید به:
McDaniel, *The Shuster Mission*, 67, 73; Browne, *The Persian Revolution*, 113, 148 note 1, 262; and Katouzian, *The Political Economy*, 62. Martin, *Islam and Modernism*, and Bayat, *Iran's First Revolution*.
77. Afshari "A Study of the Constitutional Revolution," 247-74, McDaniel, *The Shuster Mission*, 100-107.
78. Browne, *The Persian Revolution*, 258.
- در مورد نیروهای استبداد نگاه کنید به:
McDaniel, *The Shuster Mission*, 142, 156-57; Afshari, "A Study of the Constitutionalist Revolution," 235-39; and Tapper, "Black Sheep, White Sheep and Red-Heads," 70.
79. Bausani, *The Persians*, 171.
80. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 107-8; Afshari, "A study of the Constitutional Revolution," 281-90.
81. Kazemi and Abrahamian, "The Nonrevolutionary Peasantry"; Good, "Social Hierarchy in Provincial Iran", 157; Afshari, "A Study of Constitutional Revolution", 299.
82. Pavlovitch, "La situation agraire", 622; Keddie, *Historical Obstacles to Agrarian Change*, 8, بر مبنای گزارش ۱۹۰۹ بریتانیا
- Milani, "Ideology and the Iranian Constitutional Revolution", 135.
- در زمینه تجدیدنظر در برآوردهای متعارف مبنی بر عدم مداخله دهقانان به منبع زیر نگاه کنید:
Janet Afary, "Peasant Rebellions of the Caspian Region during the Iranian Constitutional Revolution, 1906-1909", pp. 137-161 in *International Journal of Middle East Studies*,

- volume 23, number 2 (May 1991).
۸۳. فریدون آدمیت در فکر دموکراسی اجتماعی، ۶۶-۷۴، رویدادهای گیلان را شرح داده است.
84. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 99, 99 note 111.
85. Ibid, 94, 89-91.
86. Browne, *The Persian Revolution*, 251.
87. Ashraf, *Mavané-i Tarikhi*, 119 table 4; Ashraf and Hekmat, "Merchants and Artisans", 742; Abrahamian, "The Crowd in the Persian Revolution", 142.
88. Mehrain's calculation: "The Emergence of Capitalist Authoritarian States" 192.
۸۹. این تصمیم را نهایتاً کاردار بریتانیا در تهران گرفته است. دنیس رایت در ایوانیان در میان انگلیسی‌ها صفحه ۱۸ مقدمه یادآور می‌شود که سر ادوارد گری وزیر امور خارجه انگلستان با این برنامه مخالف بود.
90. Browne, *The Persian Revolution*, 195, 201, 294-95, 307, 309; Ann K.S. Lambton, *Persian Political Societies 1906-11* pp. 41-89 in *St Antony's Papers*, Middle Eastern Affairs: number 16 (Carbondale: Southern Illinois University Press, 1963), 65, 86-87; and McDaniel. *The Shuster Mission*, 196 (but see 191 for les helpful action in 1911).
91. Browne, *The Persian Revolution*, 221-25.
- براون می‌گوید: به دلیل جناح‌بندی در حکومت روسیه شاید لیاخوف بدون اطلاع ایزولسکی وزیر امور خارجه عمل کرده (چون ایزولسکی دخالت خود را انکار کرده) اما «از منابع بالاتر مورد تشویق و تشجیع» قرار می‌گرفته است نگاه کنید به صفحه‌های ۲۲۷، ۲۶۳ و ۳۴۱.
92. Browne, "Chronology", 330.
- داده‌های این بند از منبع زیر گرفته شده:
- McDaniel, *The Shuster Mission*, 135-196; Browne, *The Persian Revolution*, 147, 170 note 1, 201, 209-10, 251, 258, 272-87, 294, 297, 306-9, 319-22, 325, 341, 349, and idem, *The Persian Crisis of December*, 1911.
- شواهد بیشتر در این دوره احساسات ضددولتی را می‌توان در گزارش کنسول امریکا در ۱۹۱۰ پیدا کرد:
- National Archives, 891. 00/505, despatch 234, Mr. Frederic de Biller to Secretary of State. March 19, 1910, and the letter of U.S. Minister Charles W. Russell of March 31, 1910, 891. 00.508.
93. Browne, *The Persian Revolution*, 245, 383; Lambton, "Persian Political Societies", 47-51, 88; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 87; Afshari, "A Study of Constitutional Revolution", 218-19; and Mehrain, "The Emergence of Capitalist Authoritarian State", 177-78.
94. Afshari, "A study of the Constitutional Revolution," 214, 231-33; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 75-76, 97.
95. Afshari, "A study of the Constitutional Revolution," 235-36.
- درمورد مجاهدین:
- Lambton, "Persian Political Societies", 60-70; McDaniel, *The Shuster Mission*, 78, 111-12; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 97, 107.
96. National Archives, 891.00/505, despatch 234, Frederic de Biller to Secretary of State, March 19, 1910. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 87, 97 note 105, 99-100,

- 105; Abrahamian, "The Causes of the Constitutional Revolution", 402; Tadeusz Swietochwski, *Russian Azerbaijan, 1905-1920, The Shaping of National Identity in a Muslim Community* (Cambridge: Cambridge University Press, 1986), 53, 68; Floor, *Labour Unions*, 4, 5, 9; Kasravi, *Tarikh-i Mashruteh*, 194-95; Lambton, "The Persian Constitutional Revolution", 177; and Bayat, *Iran's First Revolutions*, 98-105.
97. Mehrain, "the Emergence of Capitalist Authoritarian States," 192.
98. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 106, 105; برنامه‌اعتدالیون در آن نقل شده است On the Democrat Party, 103-5; Floor, *Industrialization in Iran*, 10; and McDaniel, *The Shuster Mission*, 173.
99. Milani, "Ideology and the Iranian Constitutional Revolution," 142-72.
100. Milani, "Ideology and the Iranian Constitutional Revolution", 144, Adamiyat, *Akhundzadeh* (Tehran, 1961), 117.
101. Kirmani, *Tarikh-i Bidari-yi Iranian*, 1,364.
102. Milani, "Ideology and the Iranian Constitutional Revolution," 166.
به نقل از ملک‌خان، مجموعه آثار ملک‌خان، ۷۰-۹۰؛ مراغه‌ای، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، ۸۷، ۱۰۴.
103. Milani, "Ideology and the Iranian Constitutional Revolution," 170, 169. This was a common theme among many of the "religious dissidents" discussed by Bayat, although others took care to hide their views: *Iran's First Revolution*, passim.
۱۰۴. آدمیت: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (تهران، پیام، ۱۳۵۴) به نقل از: ...
Said Amir Arjomand, "Review Essay: Religion and Ideology in the Constitutional Revolution", pp. 282-291 in *Iranian Studies*, volume XII, number 3-4 (Summer-Autumn 1979), 284.
105. Said Amir Arjomand, "Traditionalism in Twentieth-century Iran", pp. 195-232 in Said Amir Arjomand, editor, *From Nationalism to Revolutionary Islam* (Albany University of New York Press, 1984), 201.
که نامه نوری به نام روزنامه را نقل می‌کند.
106. Ibid. further ibid., 202; "The Ulama's Traditionalist Opposition", 183; Martin, *Islam and Modernism*; and Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 106.
107. Browne, *The Persian Revolution*, 120.
۱۰۸. م. ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران، نشر سقراط، ۱۳۴۷)، جلد ۴، ص ۲۱۲ به ترجمه آبراهامیان ...
Abrahamian, *Iran and Between Two Revolutions*, 106.
109. Katouzian, *The Political Economy*, 59.
110. Lambton, "Persian Political Societies," 54-55.
111. Letter From Browne's Correspondent, December 29, 1906, in the *Persian Revolution*, 127.
112. Browne, *The Persian Revolution*, 169, یک اعلامیه انقلابی از یکی از انجمن‌ها را نقل کرده است
113. Milani, "Ideology and the Iranian Constitutional Revolution", 149-50; on the press, Browne, *The Press and Poetry and The Persian Revolution*, 143; on poetry and satire, Swietochwski, *Russian Azerbaijan*, 67.
114. John Foran, "The Strengths and Weaknesses of Iran's Populist Alliance: A Class Analysis of the Constitutional Revolution of 1905-1911", pp. 795-823 in *Theory and Society*, volume 20, number 6 (1991).

115. Gillard, *The Struggle for Asia*, 178. See also Keddie, "The Impact of the West," 136.
116. J.M Balfour, *Recent Happenings in Persia* (Edinburgh and London: William Blackwood and Sons, 1922), 23; Keddie, *Roots of Revolution*, 81; idem, *Historical Obstacles*, 10; Floor, *Industrialization in Iran*, 11; Issawi, *EHI*, 129; and Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 17.
117. Keddie, *Roots of Revolution*, 79.
118. Denis Wright, *The English Amongst the Persians During the Qajar Period 1787-1921* (London Heinemann, 1977), 175-76; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 33; and J.C.Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East*, volume II, A Documentary Record, 1914-56 (Princeton: D. Van Nostrand Company, Inc, 1956), 34-36.
119. Richard, H. Ullman, *Anglo-Soviet Relations, 1917-1921*, volume three. *Anglo-Soviet Accord* (Princeton: Princeton University Press, 1972), 369. Ibid., 171-73; Keddie, *Roots of Revolution*, 85; Alexandre A.Bennigsen and S. Enders Wimbush, *Muslim National Communism in The Soviet Union. A Revolutionary Strategy for the Colonial World* (Chicago and London: The University of Chicago Press, 1979), 79; Kazemi and Abrahamian, "The Non-revolutionary Peasantry", 285-86; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 112-16; and Eric Hooglund, "The Effects of the Land Refordm Program on Rural Iran. 1962-1972", Ph.D. dissertation. Department of Political Science, John Hopkins University (1975), 67-68.
120. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 119; Mehraïn: "The Emergence of Capitalist Authoritarian States" 235; Bennigsen and Wimbush, *Muslim National Communism*, 80-81.
121. Floor, *Labour Unions*, 12-16.
۱۲۲. جنگ داخلی در روسیه اوضاع را تا حدی عوض کرد. شوروی‌ها فهمیدند که از ناحیه دریای خزر در معرض تهدید روس‌های سفید [ضدانقلاب] قرار دارند. به همین سبب در ماه مه ۱۹۲۰ (اردیبهشت - خرداد ۱۲۹۹) در انزلی نیرو پیاده کردند و تلاش نمودند ناوگان روس‌های سفید زیر کنترل دولت ایران را تصرف کنند و از همین جا با نیروهای جنگل درگیر شدند.
123. H. Nicholson, *Curzon the Last Phase* (London 1934), 121-27, quoted in Hurewitz, *Diplomacy*, 11, 64.
۱۲۴. در مورد عدم مداخله واقعی بریتانیا نگاه کنید به:
Lt.-Col. Sir Wolseley Haig. "The Rise of Riza khan Pahlavi, pp. 624-632 in *The National Review* (London), volume 86 (December 1925), 626; Balfour, *Recent Happenings in Persia*, 218; and Peter Avery, *Modern Iran* (London: Ernest Benn Limited, 1965), 228. Wilber, *Riza Shah Pahlavi*, 39ff; Katouzian, *The Political Economy*, 80, Keddie, *Roots of Revolution*, 87; Wright, *The English Amongst the Persians*, 180; and Lieutenant-Colonel W.G. Grey, "Recent Persian History", pp. 29-42 in *Journal of the Central Asian Society*, volume XIII, part 1 (1926), 35, Ullman, *The Anglo-Soviet Accord*, 385, and Michael P. Zirinsky, "Blood, Power and Hypocrisy: The Murder of Robert Imbrie and American Relations with Pahlavi Iran, 1924", pp. 275-292 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 18, number 3 (August 1986), 280-81.
۱۲۵. آبرونساید و خاطرات ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ (۲۴ دی ۱۲۹۹)
Wright, *The English Amongst the Persians*, 181 note. Ullman, *The Anglo-Soviet Accord*,

- 386, and Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 9-15.
۱۲۶. انگلیسی‌ها در میان ایرانیان ۱۸۲۰: آبرونساید در ۲۳ فوریه ۱۹۲۱ (۴ اسفند ۱۲۹۹) می‌نویسد: «رضاخان در تهران کودتایی ترتیب داده اما صادقانه به من قول داده است کاری به کار شاه نداشته باشد و به او وفادار بماند... فکر می‌کنم همه مردم مرا معمار کودتا می‌دانند و به نظر خود همین طور هم بوده است».
۱۲۷. هنگامی که سرتیپ و جی‌گری از اسمایس در مورد نامه سؤال کرد اسمایس جواب داد: «از من خواسته شد به عنوان مشاور نظامی عمل کنم و من به عنوان یک مربی ناچار به امتثال امر بودم» به نظر می‌رسد گری این حرف را منطقی دانسته است «بهتر است وقتی بنا است چنین کاری صورت گیرد به روش معمول و منظم باشد همان‌گونه که بود» «تاریخ اخیر ایران» ۳۵.
128. Zirinsky, "Blood, Power and Hypocrisy", 280, citing Foreign Office records. See also Wright, *The English Amongst the Persians*, 183, 184 note: Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 48 note 9: and Haig, "The Rise of Reza Khan Pahlavi", 629-30.
129. Diary entry of February 14, 1921, quoted by Wright, *The English Amongst the Persians*, 184 note.
130. Farhad Diba, *Mohammad Mossadegh. A Political Biography* (London: Croom Helm, 1986), 41, *Donya Annual* (Tehran: 1331/1952), viii, 90. Katouzian, *The Political Economy*, 136 note 12.
131. Hiag, "The Rise of Reza Khan Pahlavi," 629, See further Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 43-47, and Balfour, *Recent Happenings in Persia*, 225.
132. Abrahamian, *Iran and Between Two Revolutions*, 118-19; Balfour, *Recent Happenings in Persia*, 228, 233; Grey, "Recent Persian History," 35-39; and Avery, *Modern Iran*, 253-54.
۱۳۳. درست قبل از وقوع کودتا گویا به یک افسر ایرانی گفته است «همه افسران قزاق قزوین و تهران باید متحد شوند و خارجیان را از کشور بیرون رانند و دوستان خارجیان در ایران را نابود کنند» Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 42, quoting Husain Makki, *Tarikh-i Bist Saleh-yi Iran* [Twenty-Year History of Iran] (Thehran: Ilmi, 1944), 1, 108. This Paragraph draws on Mehraïn "The Emergence of Capitalist Authoritarian States," 244; Keddie, "the Impact of the West," 165-70; and idem, *Roots of Revolution*, 89-91. The "Treaty of Friendship: Persia and Russia" (February 26, 1921), is contained in Hurewitz, *Diplomacy*, 11, 90-94.
134. Katouzian, *The Political Economy*, 96 note 6, 77; Kazemi and Abrahamian, "The Nonrevolutionary Peasantry", 386-87; Rey, "Persia in Perspective", 54; Bennigsen and Wimbush, *Muslim National Communism*, 80-81; Ullman, *The Anglo-Soviet Accord*, 371; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 119; and Keddie, *Roots of Revolution*, 89.
135. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 120, Keddie, *Roots of Revolution*, 91; and Gene R. Garthwaite, *Khans and Shahs. A Documentary analysis of the Bakhtiari in Iran* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983), 139.
- درمورد قتل حیدرخان و ارتباطش با میرزا کوچک‌خان قضیه چندان روشن نیست.
136. Katouzian, *The Political Economic*, 93 table 5.1/100 note 3; Keddie, *Roots of Revolution*, 90; Avery, *Modern Iran*, 262; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 120; and Grey, "Recent Persian History", 35-36.
۱۳۷. درباره جمهوری نگاه کنید به: Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 79-79; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 134;

- Zirinsky, "Blood, Power and Hypocrisy", 280-81: Grey, "Recent Persian History", 39; and Avery *Modern Iran*, 267.
۱۳۸. جنبه‌های گوناگون قتل ایمیری در منابع زیر:
Zirinsky, "Blood, Power and Hypocrisy," Passim, and Avery, *Modern Iran*, 263-64.
139. Avery, *Modern Iran*, 259.
140. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 75. See too Avery, *Modern Iran*, 265, and Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 132, on the elections.
۱۴۱. از آغاز سرمقاله فرنگستان، مه ۱۹۲۴ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۰۳) به نقل از:
Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 124, *ibid.*, 120-24.
142. Avery, *Modern Iran*, 260.
- شواهد مبنی بر مقتدر بودن رضاخان در اثر زیر:
Sir Louis Dane, Major-General Sir George MacMunn, and Lieutenant-Colonel W.G. Grey in Grey's "Recent Persian History", 40, 42.
- دیبا می‌گوید: خودداری احمدشاه از امضای قرارداد ۱۹۱۹ موجب حیرت انگلیسی‌ها شد و تاج و تخت را به همین سبب از دست داد.
Mohammad Mossadegh, 51.
143. Bennigsen and Wimbush, *Muslim National Communism*, 81. Cottam, *Nationalism in Iran*, 190.
144. Zirinsky, "Blood, Power, and Hypocrisy," 285. به نقل از کنسول امریکا:
145. Floor, "The Big Merchants", 135, and Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 134; Avery, *Modern Iran*, 261; Katouzian, *The Political Economy*, 86-88;
- درمورد مصدق و مجلس پنجم:
Avery, *Modern Iran*, 265-66.
146. "Recent Developments in Persia", pp. 130-132 in *Journal of the Central Asian Society*, volume XIII, part II (1926), 132.

جمع‌بندی بخش دوم

اهمیت نظری (تئوریک) دوره قاجار

در بخش دوم کتاب، همه موارد مفهومی و معنایی مورد بحث در فصل یکم را به کار گرفتیم و به سودمندی آن مباحث واقف شدیم. ملاحظات توسعه وابسته و نظام جهانی، کلید توضیح شیوه‌های تولید را در صورت‌بندی اجتماعی ایران به دست دادند. در فصل چهارم میزان ایستایی و دگرگونی در ایران سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) را توضیح دادیم. در دوره مزبور یعنی از ۱۵۰۰ م/۸۷۹ ش تا ۱۸۰۰ م/۱۱۷۹ ش سه وجه تولید - دهقانی سهم‌بری، کوچ‌نشینی شبانکارگی، وجه تولید خرده‌کالای صنایع دستی - باقی ماند و هر سه تحت‌الشعاع تأثیر و نفوذ غرب و منطق درونی توسعه واقع شد. در همان اوان در کنار این سه وجه، وجه تولید کوچک و نوپای سرمایه‌داری با ویژگی‌های خاصی مثل سلطه سرمایه خارجی و شکل‌گیری طبقه کارگر در خارج از کشور به صورت کارگران مهاجر در کشور همسایه روسیه، پدید آمد. نظام جهانی هم به این فرایند شکل‌گیری طبقاتی و وابستگی تأثیر نهاد و صورت‌بندی اجتماعی قاجار را به دو قدرت جهانی - بریتانیا و (دست‌کم در این مورد) روسیه - وابسته کرد، رقابت این دو قدرت راه را بر تفوق کامل یکی از آن دو بست و موقعیت کامل استعماری که در مناطقی مثل هندوستان ایجاد شده بود در ایران پدید نیامد، در چارچوب وابستگی، توسعه محدودی صورت گرفت. بعد از ۱۹۱۷ م/۱۲۹۶ ش که نظام جهانی دستخوش یک دگرگونی بنیادی شد وضعیت کاملاً تازه‌ای در ایران پدید آمد، رضاخان کودتا کرد و این کودتا نیز به همین دلیل موفق شد (به مفهوم «مات شدن» در ذیل توجه کنید).

پیچیدگی ساختار طبقاتی ایران، که در چنان شرایطی شکل گرفته بود، عوامل جنبش اجتماعی ایران عصر قاجار را پدید آورد. تحلیل تاریخی - طبقاتی این مطالب در فصل پنجم راه را برای روشن تر شدن مفهوم کلیدی اتحاد مردمی شهری با شرکت طبقه‌های متعدد هموار نمود. دیدیم که در هنگامه نارضایتی، طیف گسترده‌ای از طبقه‌های تحت سلطه و بینایی، همزمان با مساعدت اوضاع و شرایط خارجی و جنبش‌های اجتماعی ضد دولتی، ضد خارجی به حالت انفجاری پدید می‌آیند و در آغاز به دستاوردهایی نایل می‌شوند. اما درست به دلیل همین اختلاف میان طبقه‌های اصلی جنبش در رهبری و پایگاه‌های توده‌ای اجتماعی، جنبش در نهایت به شکست می‌انجامد. بحث در مورد علل داخلی و خارجی انقلاب مشروطیت نیز مقدمتاً به فهم نظریه انقلاب‌های جهان سوم کمک کرد. ما در فصل نهم به هنگام گفتگو از انقلاب ۱۹۷۷-۱۹۷۹ م/۱۳۵۶-۱۳۵۸ ش ایران [دوباره] به این موضوع خواهیم پرداخت.

اتحادها و درگیری‌های طبقاتی که بر مبنای ساختار اجتماعی - اقتصادی صورت می‌گرفت، در قالب واژگان سیاسی و اصطلاحات ایدئولوژیکی بیان می‌شد و این خود نشان‌دهنده اهمیت فرهنگ‌های سیاسی مخالف و مسأله مشروعیت بود. بدین‌گونه در سطح رهبری انقلاب مشروطیت میان روحانیت شکاف افتاد. عده‌ای طرفدار سلطان مستبد، جمعی مشروطه‌خواه و گروهی طرفدار اسلام انقلابی شدند و از این طرف روشنفکران به روشن کردن مفاهیم ناسیونالیسم، دموکراسی و سوسیالیسم پرداختند. طبقه‌های تشکیل دهنده بدنه جنبش‌های توده‌ای نیز دارای دیدگاه‌های ارزشی پیچیده و بعضاً متناقض به شرح زیر بودند: تعهد پیشه‌وران به اسلام و در عین حال به نظم اجتماعی برابری خواهانه و اشتراکی، همچنین دیدگاه مختلط کارگران که آمیزه‌ای از اسلام، سندیکالیسم و ناسیونالیسم بود. و سرانجام وفاداری مختلط عشایر و ایلات به اسلام، سلطنت و برابری خواهی غریزی. در مقابل همه اینها، نظام ارزشی نخبگان زمین‌دار، دیوان‌سالاری، ایلخان‌ها و سران عشایر و خود دودمان قاجار قرار می‌گرفت که بر رابطه سلسله مراتبی و سلطه بنا شده بود. نحوه نزدیک شدن یا دور شدن این ایدئولوژی‌ها و حاملان‌شان، تلاش در ایجاد ائتلاف‌ها یا بسیج نیرو علیه مخالفان، هم در امر برآورد صف‌بندی‌های اساسی نیروهای اجتماعی (ائتلاف‌های موافق و مخالف انقلاب مشروطیت) و هم بررسی شکاف و انشعاب طبقه‌های کلیدی نظیر روحانیت، پیشه‌وران

و بازارگانان سودمند است. در برابر دشمنان عمده یعنی دولت قاجار و قدرت‌های اجنبی هیچ جبهه متحدی وجود نداشت. ناکامی در این موضع حساس، موجب شکست انقلاب مشروطیت گردید.

مفهوم یک بحران درهم تنیده سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی (که لویی آلتوسر* آن را تعین مرکب** می‌نامد) برای فهم دوره‌های ۱۹۰۶-۱۹۱۱م/۱۲۸۵-۱۲۹۰ش و ۱۹۱۸-۱۹۲۵م/۱۲۹۷-۱۳۰۴ش سودمند است همان‌گونه که در توضیح رویداد سال ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش و به قدرت رسیدن دودمان قاجار سودمندی خود را نشان داد (بخش یکم). توفیر قضیه آن است که در دوره قاجار ریشه‌های این بحران در وابستگی قرار داشت. وابستگی مفهومی بود که بُعدهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی داشت (و ما در فصل چهارم دیدیم). از دیدگاه روش‌شناسی این امر توسط چارچوبی تشخیص داده شد که نسبت به روابط دیالکتیکی موجود میان فرهنگ، سیاست و اقتصاد؛ ساختارهای بیرونی کنترل و واکنش‌های درونی مقاومت در برابر آنها؛ و انتزاع بسیار شدید و بازی متقابل ساختار و تاریخ حساس بود. در فصل‌های ۴ و ۵ تلاش کردیم این یا آن طرف دیالکتیک مزبور را بشناسیم و کار را با بررسی دو نوع تحلیل دنبال کردیم.

سرانجام در فاصله سال‌های ۱۸۰۰-۱۹۲۵م/۱۱۷۹-۱۳۰۴ش دولت به عنوان یک بازیگر کلیدی در صورت‌بندی اجتماعی ایران جلوه کرد و جا افتاد. مقایسه میان ضعف قاجار بر اثر فشارهای نظام جهانی و هم‌آوردجویی‌های داخلی و استقرار و ثبات دولت رضاخانی در نهایت امر (که سرچشمه قدرت خود را بعد از سال ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش بر مجموعه دستگاه دولتی ایران و ارتشی با مدیریت خوب و کارآمد بنا نهاد) این نکته را روشن می‌سازد. در فاصله میان آن دولت ضعیف و این دولت قوی، سال‌های گذار ۱۹۰۶-۱۹۲۱م/۱۲۸۵-۱۳۰۰ش قرار می‌گیرد که نهادهای خاص خود-مجلس، جامعه مدنی، حزب‌های سیاسی، اتحادیه‌های کارگری و مطبوعات

* Louis Althusser فیلسوف ساختارگرای فرانسوی که مارکسیسم را از این دیدگاه شرح داده است. م.
 ** Overdetermination، اصطلاحی که آلتوسر از روانشناسی وام می‌گیرد و منظورش از تعین مرکب آن است که برای هر حادثه و رویداد نباید تنها به ذکر یک علت و عامل اکتفا کرد. هر رویداد برآیند مجموعه‌ای از عوامل و علل گوناگونند که در برهه‌ای خاص یا مقطعی مشخص با هم تلافی می‌کنند. م.

آزاد- را دارد. این سازمان‌ها سرانجام با دیدگاهی که رضاخان از دولت داشت در تعارض قرار گرفت. سرانجام، مفهوم مات شدن نیروهای اجتماعی - دولت و نخبگان داخلی، سرمایه خارجی، جنبش‌های اجتماعی - کارآیی خود را در تحلیل حاضر نشان داد و ثابت کرد که در فهم رویدادهایی که به کودتا منجر شدند مفهوم سودمندی است. در سال ۱۹۲۰م/ ۱۲۹۹ش نیروهای مختلفی ایران را به سمت‌های مختلف می‌کشاندند. تخلیه ایران از قوای شوروی، بی‌اطمینانی بریتانیا (مقطع جدیدی از نظام جهانی)، ضعف دولت قاجار و تکه پاره شدن جنبش اجتماعی، همه و همه فرصت خوبی را در اختیار رضاخان قرار دادند. نظم جدید با نظم کمون تفاوت‌هایی داشت که در بخش سوم این بررسی خواهیم دید. دولتی قوی‌تر بر جامعه مدنی چنگ انداخت، جهانی تازه پدید آمد که در آن ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی، بر سر کسب قدرت در ایران به مقابله پرداختند، بریتانیای کبیر به تدریج رو به ضعف نهاد در حالی که تا ۱۹۲۵م/ ۱۳۰۴ش هنوز دولتی مقتدر بود.

بخش سوم

ساختار و دگرگونی اجتماعی در ایران پهلوی و بعد،

۱۹۲۵-۱۹۹۱ م/۱۳۰۴-۱۳۷۰ ش

اکنون دیگر به آستانه دوره معاصر گام نهاده‌ایم. بخش سوم کتاب، دگرگونی‌های سترگ ساختار اجتماعی در ارتباط با پیدایش وجه تولید سرمایه‌داری در ایران در چارچوب توسعه وابسته را مورد بررسی قرار می‌دهد و رشته بحران‌های مشخص‌کننده این فرایند را که در مسیر حمایت یا معارضة با آن بوده‌اند بررسی می‌کند. بحران‌ها عبارت بودند از: کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت، تهاجم متفقین به ایران در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال کشور، جنبش‌های جدایی‌خواهانه در کردستان و آذربایجان با الهام از شوروی در سال‌های بعد از جنگ، ملی شدن نفت ایران توسط دکتر محمد مصدق، کودتا علیه مصدق با حمایت سیا و تثبیت قدرت مسلط محمدرضاشاه در ایران از ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) به بعد و انقلاب شدیداً توده‌ای و مردمی ۱۹۷۸-۱۹۷۹ (۱۳۵۷) با ائتلافی سست که موجب سقوط نظام پادشاهی گردید. دوره مورد بررسی حدود ۶۰ سال یعنی فاصله میان سال ۱۹۲۵ م/۱۳۰۴ ش و دهه ۱۹۹۰ م/۱۳۷۰ ش است که تمامی دوره سلطنت خاندان پهلوی و بیش از یک دهه از دوران جمهوری اسلامی را دربر می‌گیرد.

در بخش سوم، مفهوم‌های محوری را زیاد به کار می‌بریم. این مفهوم‌ها از نظام دیدگاهی ما نسبت به توسعه و دگرگونی اجتماعی ناشی می‌شوند و شامل وابستگی، نظام جهانی، وجه‌های تولید، استقلال دولت و فرهنگ سیاسی مخالفان می‌باشد. سپس ارتباط اساسی این چارچوب را بررسی می‌کنیم تا بر شکل‌گیری انقلاب ایران نوری افکنده باشیم. خلاصه اینکه، مبارزه مداوم برای کسب استقلال ملی در نظام جهانی بعد

از جنگ جهانی دوم زیر سلطه قدرت مرکزی جدید یعنی ایالات متحده آمریکا را مطالعه می‌کنیم. تلاش بلندپروازانه خاندان پهلوی به منظور بیرون کشاندن ایران از وضعیت حاشیه‌ای این نظام و ارتقای کشور به موضع نیمه حاشیه‌ای، در محدوده‌های توسعه و وابسته صورت گرفت، اقتصاد متکی به نفت پشتوانه مالی آن را تشکیل می‌داد و دولت خودکامه، قوی و نظامی نهایتاً با حمایت آمریکا، این روند را تضمین می‌کرد. در چارچوب وجه‌های تولید، به ردیابی گسترش روابط سرمایه‌داری و رشد طبقه کارگر ایران می‌پردازیم و همزمان، مورد دیگری که به همان اندازه پراهمیت می‌باشد، یعنی بقا و تداوم طبقه‌های واقع در سایر وجه‌های تولید - روحانیان، پیشه‌وران و بازرگانان در وجه تولید خرده‌کالایی؛ دهقانان و زمین‌داران در وجه سهم‌بری؛ ایلاتی‌ها و ایلخان‌ها در وجه تولید چادرنشینی - شبانکاری - را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و به مطالعه پیدایش مادون طبقه‌های* حاشیه شهری متعدد و تنوع گسترده خاستگاه‌های شان می‌پردازیم. در روند نیم قرن مورد بحث ما، این گروه‌ها و طبقه‌های زیر سلطه، فرهنگ‌های سیاسی متعدد و مخالف با فرایند توسعه سرمایه‌داری وابسته را که توسط رژیم پهلوی و ایالات متحده آمریکا به ایران تحمیل شد، ایجاد کردند و گسترش دادند. از جمله جریان‌های سیاسی دوره مورد بحث، طیف‌های گوناگون اسلام، ناسیونالیسم لیبرالی و سوسیالیسم بوده که در بلندمدت توانایی خود را در بسیج جنبش پر قدرت توده‌های مردمی علیه دولت و قدرت‌های سلطه‌گر خارجی نشان داد. طی چهار فصل بعدی ضمن مشخص کردن همه این رگه‌های تحلیل در مورد آنها به بحث می‌پردازیم.

فصل‌های ششم تا هشتم، وقایع‌نگاری استحاله‌های ساختار اجتماعی است این کار با گرفتن «عکس‌هایی» از ایران در سال‌های ۱۹۲۵/م/۱۳۰۴ ش، ۱۹۴۱/م/۱۳۲۰ ش، ۱۹۵۳/م/۱۳۳۲ ش و ۱۹۷۸/م/۱۳۵۷ ش انجام می‌شود. در فصل‌های هفتم و نهم تزلزل‌ها و نوسان‌های جنبش‌های اجتماعی را مطالعه می‌کنیم و عمدتاً بر دو دوره مهم - سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳/م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ ش و ۱۹۷۸-۱۹۷۹/م/۱۳۵۷-۱۳۵۸ ش - تمرکز خواهیم کرد. همچنین چند واقعه کلیدی دیگر (۱۹۴۱/م/۱۳۲۰ ش، ۱۹۴۶/م/۱۳۲۵ ش، ۱۹۶۳/م/۱۳۴۲ ش) را نیز بررسی نموده و دیالکتیک پیگیر و

*. Underclass

دگردیدی های اقتصادی عینی و جنبش های مخالف ذهنی را هم دنبال می کنیم. در دو فصل مربوط به ساختار اجتماعی، مفهوم تازه ای به نام «فشرده گی نیروهای اجتماعی»^{*} خواهیم داشت. این اشاره به دوره هایی است که طبقه های اجتماعی آزاد نبوده اند تا به بیان خود پردازند و خود را ابراز کنند. عامل این محدودیت، دولت برتری طلب و سیطره جو بوده است. البته در هر مورد، این اقدام دولت به طغیان مردم و مخالفت با توسعه وابسته انجامیده است. فصل های مربوط به جنبش های اجتماعی در واقع ادامه بررسی «اتحاد مردمی» می باشد. تحلیل ما با ارائه نظریه انقلاب به اوج خود می رسد و می خواهیم بدین وسیله انقلاب ۱۹۷۸-۱۹۷۹ م/۱۳۵۷-۱۳۵۸ ش و پیامد سرنوشت سازش را در دهه ۱۹۸۰ م/۱۳۶۰ بررسی کنیم.

*. Compression of Social forces

دولت، جامعه و اقتصاد در دوره رضاشاه

(۱۹۲۵-۱۹۴۱م/۱۳۰۴-۱۳۲۰ش)

فشرده‌گی نیروهای اجتماعی

بی‌آنکه به دام ستایش و اسطوره‌سازی بیجا فرو افتیم، ... حقایق ملموس زیر را بررسی می‌کنیم: قرار دادن تمامی کشور زیر کنترل دولت مرکزی تازه ایجاد شده، نوسازی نهادهای آن، حفظ تمامیت ارضی آن در طول مرزها، تدوین قانون مدنی و کیفری جدید، ایجاد بانک ملی که مبنای پول ملی و تجارت کشوری است، طراحی الگوی جدید آموزش و پرورش، ایجاد دانشگاه‌ها و مدرسه‌ها در تمام سطوح و مقطع‌ها، احداث راه‌آهنی که از بزرگترین دستاوردهای معاصر است، برپا کردن کارخانه‌های فراوان به منظور تولید کالاهای عمومی، توسعه صنایع جدید، اصلاح بنیادی کشور، مبارزه با - اگر نگوئیم ریشه‌کنی - سوءاستفاده‌های مالی و فساد، آزاد کردن زنان از حجاب، فراهم آوردن امکانات آموزشی و پیشرفت از هر نوع برای زنان، پایان دادن به بهره‌کشی منابع طبیعی سرزمین حاصلخیز و غنی ایران توسط خارجی‌ان. پیو فیلیپانی رانکانی: سنت تقدس پادشاه در ایران

[رضاشاه] در مجموع، سراسر کشور را می‌دوشید، دهقانان، عشایری‌ها و کارگران را له می‌کرد و از مالکان زمین‌دار عوارض سنگینی می‌گرفت. در حالی که فعالیت‌هایش به نفع طبقه جدید «سرمایه‌داران» - بازرگانان، دارندگان انحصار، مقاطعه‌کاران و نورچشمی‌های سیاسی - بود. تورم، مالیات سنگین و سایر اقدام‌های او موجب پایین آمدن سطح زندگی شد.

میلسپو: امریکاییان در ایران

سلطنت رضاشاه پهلوی، ۱۹۲۵-۱۹۴۱م/۱۳۰۴-۱۳۲۰ش، در معرض ارزیابی‌های متضاد قرار گرفته است. دو نقل قول بالا شاهد صادقی بر این نکته‌اند. شاید یکی از

دلایل امر آن باشد که مجموعه تا آن زمان بی سابقه دولت، جامعه و اقتصاد، در گرمخانه توسعه فزاینده سرمایه‌داری وابسته در نظام جهانی و در حال دگرگونی رویدادهای دهه ۱۹۳۰ یکجا ذوب می‌شد. در خلال این دوره دولت خودکامه و نوپای رضاشاهی از کاهش سلطه مستقیم بریتانیا بهره‌گیری کرد و دست به توسعه صنعتی و زیربنایی زد و به تقویت نفوذ و کنترل قدرت دولت بر تمامی سطوح جامعه پرداخت. امری که از زمان اوج قدرت صفویه سابقه نداشت. این فرایند البته با تضادهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی همراه بود و بعضی از تضادها تا پایان سلطنت رضاشاه در ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] ادامه یافت. و قبل از آنکه ارتش متفقین ایران را به اشغال درآورد با قدرت کامل جلوه کرد. در این فصل می‌خواهیم با ارائه طیف متضاد داورهای مربوط به این دوره به تشریح دولت ایران، ساختار طبقاتی، رابطه با غرب، ناکامی جنبش‌های اجتماعی در چارچوب توسعه وابسته و فشرده‌گی نیروهای اجتماعی که تا حد زیادی زیر کنترل دودمان جدید پهلوی بودند، بپردازیم.

دولت رضاشاه:

استبداد نظامی، تجدد و غرب‌گرایی

دولت ایران در زمان سلطنت رضاشاه در مقایسه با ملاک‌های ناخوشایند سلسله قاجار، به قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگی دست یافت. سرانجام، قدرت‌ها در دست شاه متمرکز گردید، شاهی که خاستگاه نهادین و کلیدی او، ارتش بود. به همین سبب می‌توانیم رژیم رضاشاهی را استبداد نظامی* بنامیم. سلطه و سیطره قدرتمند دولت در داخل کشور، خود را برای مداخلات در امور اقتصادی - اعم از صنعتی یا زیربنایی - هموار نمود. در توجیه ایدئولوژیکی اصلاحات پر دامنه قضایی، آموزشی و سایر نهادهای مشمول روند «تجددخواهی»، آمیزه متناقضی از ناسیونالیسم غیردینی و غرب‌گرایی اقامه شده است. در نهایت نیز مجموعه این عوامل، دولت و دیوان‌سالاری جدیدش را به درون زندگی مردم شهر، روستا و قبیله وارد ساخت.

اصلاح بنیادین رضاشاه، ایجاد ارتشی قدرتمند بود که قدرت دولت را در همه جا

*. military autocracy

به اجرا درمی‌آورد. آپتن* می‌گوید: بیشتر اصلاحات دیگر رضاشاهی از کوچک تا بزرگ در محدوده همین اقدام قرار می‌گیرد که به نحوی ارتش در آن نقش داشته است.^(۱) از جمله اقدامات او [اینها بودند]: بالا بردن درآمدهای دولتی از طریق مالیات، بانکداری و فعالیت‌های گمرکی، بهبود بخشیدن به نظام ارتباطی از راه جاده‌سازی و احداث نخستین راه آهن سرتاسری ایران، احداث جاده‌های تازه، ایجاد خطوط تلگراف و شبکه تلفنی؛ اجباری کردن خدمت نظام وظیفه عمومی و سربازگیری که خود مستلزم سازماندهی دوباره استان‌ها بود؛ ایجاد نظام قضایی، نظام آموزشی که هر دوی اینها قدرت روحانیت را شدیداً تضعیف می‌کرد؛ مشارکت دادن زنان در آموزش و پرورش و اقتصاد و زندگی عمومی (اما نه در انتخابات)؛ توسعه شبکه‌های بهداشتی و درمانی؛ و نوسازی شهرها و ایجاد نظم و امنیت با کشیدن خیابان‌های پهن در محله‌های پرجمعیت شهرهای بزرگ. شاید بتوانیم نام این اقدام‌ها را فرایند «تجددخواهی نظامی به رهبری دولت» بگذاریم. سمت و سوی این اقدام‌ها و نحوه طراحی و اجرا به گونه‌ای است که نام‌گذاری بالا و عنوان استبداد نظامی را توجیه می‌کند.

ارتش، دیوان‌سالاری و حکومت به‌طور اخص (کابینه و مجلس)، سه ستون نهادین نظام را تشکیل می‌دادند. ارتش از حالت اولیه فوج چند هزار نفره قزاق در دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش به ۱۲۶۰۰۰ مرد مسلح دائم تبدیل شد و در سال ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش امکان بسیج تا ۴۰۰ هزار نفر نیز وجود داشت و این تعداد برای کشوری که جمعیت فعال اقتصادی‌اش از ۵ میلیون مرد تجاوز نمی‌کرد، بسیار زیاد بود. خدمت نظام وظیفه اجباری دوساله (به‌علاوه سال‌هایی که هر فرد جزو ارتش ذخیره یا فعال محسوب می‌شد) برای همه مردان جوان کشور، ایجاد چنان نیرویی را آسان می‌ساخت. سربازانی که عمدتاً از روستاها و به اجبار به خدمت فراخوانده می‌شدند در شهر و در معرض زندگی شهری قرار می‌گرفتند، گاه اندکی سواد می‌آموختند و به کسب‌وکار نیز می‌پرداختند. ارقام رسمی بودجه نشان می‌دهد که به‌طور متوسط ۳۳/۵ درصد کل درآمد دولت در فاصله سال‌های ۱۹۲۶-۱۳۰۵م/۱۳۲۰ش صرف ارتش شده است. به‌علاوه، بخش بزرگی از درآمد نفت (که در بودجه ذکر نمی‌شد) صرف خرید تجهیزات گرانبه‌قیمت

*. Joseph Upton

تسلیحاتی و ایجاد صنایع کوچک مهمات‌سازی در تهران و شهرهای دیگر می‌شد. امیران بلندپایه ارتش، پستهای کابینه و مقام‌های کلیدی دستگاه‌های دولتی را پر می‌کردند، با اندوختن ثروت‌های کلان، اعضای پرنفوذ طبقه حاکم می‌شدند و غالباً املاکی نیز به دست می‌آوردند. به طوری که خواهیم دید رضاشاه از این دستگاه عظیم نظامی مقدماً برای درهم شکستن جنبش‌های اجتماعی داخلی و جبهه مخالف دولت در دهه‌های ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش و ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش استفاده کرد (نیروهای منظم پلیس مخفی تازه تأسیس نیز ارتش را در این زمینه‌ها یاری می‌دادند)، اما همین ارتش قدرقدرت در برابر نیروهای قدرتمندتر خارجی که در ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش ایران را اشغال کردند زیون ماند.

دیوان‌سالاری دومین رکن دولت رضاشاه بود که آن نیز مثل ارتش گسترش زیادی یافته، تجدید سازمان شده و بهتر از زمان قاجار آموزش دیده بود. دیوان‌سالاری پهلوی ۹۰ هزار کارمند غیرنظامی را دربر می‌گرفت. در زمان قاجار، دستگاه دیوان‌سالاری، تیول شاهزادگان قاجاری و دودمان‌های دیوانی قدیمی بود اما در زمان مورد بحث این در روی طبقه‌های متوسط تحصیل کرده باز شد. البته باز هم حقوق دولتیان کم بود و رشوه و حق حساب، نظام دولتی را در تمام سطوح فلج می‌کرد. افراد رده‌های بالای دیوان‌سالاری بخشی از نخبگان حاکم بودند اما رده‌های میانی و پایینی، در واقع همان رده‌های میانی و پایینی جامعه مدنی بودند که غالباً معیشت خود را به سختی تأمین می‌کردند. عدم کارایی همگام با پیچیده‌تر شدن ماشین دولتی مسأله‌سازتر شد. ناآشنایی به کار از یک سو و کنترل کامل دستگاه توسط شاه از سوی دیگر، مانع از آن می‌شد که وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی کار عادی خود را انجام دهند. کنترل مرکز بر مناطق کشور از طریق برهم زدن تقسیمات کشوری عصر قاجار صورت گرفت. به جای چهار ایالت، یازده استان به وجود آمد و استان نیز به شهر و بخش‌های کوچکتر تقسیم شد. استان‌ها و شهرستان‌ها آزادی عمل چندانی نداشتند چون وزیر کشور در تهران، شهرداران و مقام‌های شهری را تعیین می‌کرد هرچند به موجب قانون سال ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش شهرداری‌ها می‌توانستند درآمدهای محلی را در همانجا هزینه کنند.^(۲)

گسترش دامنه دولت بدین شکل تنها از طریق دخالت آن در قلمرو آموزش و پرورش امکان‌پذیر شد. مدرسه‌های زیر کنترل روحانیت، که شکل عمده تحصیل در

عصر قاجار بودند اهمیت خود را در حد زیادی از دست دادند. نخبگان و طبقه‌های متوسط ایران با آهنگی فزاینده به مدرسه‌های دولتی روی آوردند و در سطوح بالاتر تحصیلی به دانشگاه تازه تأسیس تهران، مدرسه‌های فنی وزارتخانه‌های گوناگون، یا دانشگاه‌های خارج رفتند. کدی با تشریح طبقاتی عمل کردن نظام آموزشی می‌نویسد «کمتر از ۱۰ درصد جمعیت، به تحصیلات ابتدایی و کمتر از یک درصد به تحصیلات متوسطه می‌پرداخت»^(۳)، که در همین حد، توسعه دامنه آموزش و پرورش، نیروی انسانی لازم دستگاه‌های رو به توسعه دولتی را تأمین می‌کرد اما در عین حال به پیدایش و رشد طبقه جدید روشنفکر و صاحبان مشاغل تخصصی [پزشکی و مهندسی] کمک می‌نمود. از این گذشته، دولت با استفاده از نظام آموزشی، جلو تفکر سیاسی آزاد را گرفت، نوعی هم‌رنگ جماعت شدن و همگونی را بر روشنفکران تحمیل کرد و برنامه تحصیلی را طوری تنظیم نمود که «چاپلوسی بنده‌وار، پشتیبانی تبلیغاتی و توجیه ایدئولوژیکی را» القا کند.^(۴)

بی‌تردید رضاشاه تنها معمار اصلاحات دوره خود نبود. خاصه در نیمه نخست سلطنت خویش پشتیبانی مدیران کارآزموده درون کابینه را با خود داشت و اینان در کنار مجلس رام و گوش به فرمان، سومین رکن سلطنت وی را تشکیل می‌دادند. برجسته‌ترین این مشاوران بلندپایه، علی‌اکبر داور، عبدالحسین خان تیمورتاش، سردار اسعد و فیروز میرزا بودند. فیروز میرزا تا سال ۱۹۲۹م/۱۳۰۸ش که مغضوب واقع شد وزیر دارایی بود آن سال توقیف و به جرم رشوه‌خواری محاکمه و اعدام شد. تیمورتاش در مقام وزیر دربار از ۱۹۲۶م/۱۳۰۵ش تا ۱۹۳۲م/۱۳۱۱ش خدمت کرد اما رضاشاه که از قدرت‌گیری فزاینده‌اش نگران شده بود وی را نیز به جرم رشوه‌خواری به زندان انداخت و در ۱۹۳۳م/۱۳۱۲ش رسماً اعلام شد که بر اثر عارضه قلبی درگذشته است. سردار اسعد رئیس ایبل بختیاری که وزیر جنگ رضاشاه بود، نیز به همان نحو در ۱۹۳۳م/۱۳۱۲ش بازداشت شد، اگر چه هرگز به جرمی متهم نشد. او سال بعد در زندان درگذشت. سرانجام، داور، معمار دادگستری نوین ایران که بعداً وزیر دارایی شد در ۱۹۳۷م/۱۳۱۶ش به دنبال اختلافش با شاه بر سر سیاست‌گذاری اقتصادی، خودکشی کرد. همه این رجال به خاطر استقلال رأی و ظرفیتی که برای محبوبیت داشتند مورد بدگمانی رضاشاه بودند و به دستور او از گردونه قدرت به خارج پرتاب شدند. نگاهی به

فهرست سران کابینه در سال‌های بعد از ۱۹۳۵م/۱۳۱۴ش نشان می‌دهد که افراد مزبور صاحب رأی و اراده نبودند به همین سبب به درد کنترل استبدادی رضاشاهی می‌خوردند اما عیب کار آن بود که دسترسی رضاشاه را به اطلاعات حساس و مدیریت کاردان و لایق از میان می‌برد و زمینه برای سقوط وی در ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] بدین ترتیب فراهم شد. (۵)

کنترل شاه بر مجلس و زندگی سیاسی عمومی نیز از همین الگو تبعیت می‌کرد. اغلب چهره‌های برجسته نیمه‌دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش به سرعت از صحنه مجلس کنار گذاشته شدند. در ۱۹۲۶م/۱۳۰۵ش به جان مدرس سوء قصد شد که ناکام ماند. سپس در ۱۹۲۸-۱۹۲۹م/۱۳۰۷-۱۳۰۸ش به دستور شاه وی را به نقطه دوردستی تبعید و در ۱۹۳۸م/۱۳۱۷ش مسموم کردند. اما صدای محمد مصدق، ناسیونالیست آزادیخواه، در ۱۹۲۸م/۱۳۰۷ش خاموش شد. از «انتخاب مجدد» او به نمایندگی مجلس ممانعت به عمل آمد و وی با کناره‌گیری از سیاست به ملک شخصی خود [در احمدآباد] رفت و در ۱۹۴۰-۱۹۴۱ [۱۳۲۰] در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت. سایر کسانی که جبهه مخالفان بالقوه را تشکیل می‌دادند، بازداشت شدند، به تبعید رفتند یا از زندگی سیاسی کناره گرفتند، آیتن می‌گوید: در مجموع، در دوره سلطنت رضاشاه چند صد مورد قتل سیاسی به دستور دولت واقع شده است. مجلس از همان آغاز کلاً به صورت مهر تأیید به دستورات و نیات شاهانه درآمد. چهار حزب سیاسی که در اواخر دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش در مجلس نماینده داشتند همه اساساً طرفدار رژیم بودند اما باز هم رضاشاه آنها را منحل کرد چون از آن بیم داشت که رقیبان وی در این حزب‌ها متشکل شوند. نمایندگان مجلس هر دو سال یکبار انتخاب می‌شدند اما دیگر عضو حزب نبودند و حالت منفرد را داشتند. زمین‌داران، کسبه غیربازاری و کارمندان بلندپایه ۸۴ درصد کل نمایندگان مجلس را در دوره رضاشاه تشکیل می‌دادند، روحانیان که در ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش، ۲۴ درصد نمایندگان مجلس را تشکیل می‌دادند، در سال ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش ابتدا در مجلس حضور نداشتند. انتخابات از مجلس ششم (۱۹۲۶م/۱۳۰۵ش) تا مجلس سیزدهم (۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش) دقیقاً از جانب وزارت کشور و همکاری استانداران و فرمانداران تحت کنترل رضاشاه بود. رضاشاه بدین ترتیب ابزارها و ظواهر مشروطیت را نگاه داشت اما در عمل به عنوان یک «دیکتاتور

مشروطه» حکومت کرد. او هیچ نارضایتی سازمان یافته در درون دولت را تحمل نداشت و بیرحمانه هر نوع نارضایتی بیرون از آن را سرکوب می کرد.^(۶)

یکی دیگر از ارکان غیر نهادین رژیم جدید، منابع اقتصادی اش بود، دامنه و مقیاس این منابع به مراتب از منابع دوره قاجار فراتر می رفت و به میزان ایران عصر صفویه در زمان شاه عباس بزرگ می رسید زمانی که انحصار ابریشم موجب تفوق اقتصادی کشور شده بود. کل درآمدهای دولتی در فاصله سال های ۱۹۲۴-۱۹۴۱ م/۱۳۰۳-۱۳۲۰ ش به بیش از ۱۵ برابر رسید یعنی از ۲۳۷ میلیون ریال در ۱۹۲۴ م/۱۳۰۳ ش به ۳/۶۱ میلیارد ریال در ۱۹۴۱ م/۱۳۲۰ ش افزایش یافت.^(۷) درآمد نفت ده برابر شد و از ۴۶۹ هزار پوند استرلینگ در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ م/۱۲۹۸-۱۲۹۹ ش به ۴۲۷۱۰۰۰ میلیون پوند رسید. این تنها ۱۰ درصد (و شاید حداکثر ۲۵ درصد) درآمد دولت بود بنابراین بخش عمده درآمد دولتی از سایر منابع می آمد. فعالیت دولت در زمینه های اقتصادی-تجارت و صنعت انحصاری- ۲۸ درصد، مالیات ارضی ده تا ۲۰ درصد، گمرک حدود ۱۰ درصد، مالیات بر درآمد جدید حدود ۷ درصد و انحصار دولت بر چای و قند و شکر بیش از ۵ درصد درآمد را تأمین می کرد. با توجه به مصرف همگانی و عمومی قند و چای، درآمد دولت از این رهگذر قابل توجه بود.^(۸) در این دوره هزینه ها هم رشد عظیمی یافت و از ۲۷۶ میلیون ریال در ۱۹۲۸ م/۱۳۰۷ ش به ۴/۱۷ میلیارد ریال در ۱۹۴۱ م/۱۳۲۰ ش رسید. با افزایش هزینه ها، اولویت ها نیز عوض شد. سرمایه گذاری دولت در صنعت و تجارت از ۱/۱ درصد بودجه در ۱۹۲۸ م/۱۳۰۷ ش به ۲۴/۱ درصد بودجه در ۱۹۴۱ م/۱۳۲۰ ش افزایش یافت و در عوض هزینه های مستقیم دفاعی از ۴۰/۴ درصد بودجه در ۱۹۲۸ م/۱۳۰۷ ش به ۱۴/۲ درصد کاهش یافت (البته رقم مطلق هزینه های دفاعی باز هم در حال افزایش بود). در ۱۹۴۱ م/۱۳۲۰ ش بخش عظیمی از بودجه صرف «ارتباطات» شد (۲۶/۶ درصد). بخشی از این ارتباطات در قلمرو هزینه های نظامی بود، در حالی که تنها ۲ درصد بودجه صرف بهداشت و ۲/۹ درصد صرف کشاورزی می شد. در ۱۹۲۸ م/۱۳۰۷ ش هیچ رقمی برای هزینه کردن در کشاورزی پیش بینی نشده بود. بودجه که در ۱۹۲۵ م/۱۳۰۴ ش تعادل داشت در ۱۹۴۱ م/۱۳۲۰ ۷۱۰ میلیون ریال (۳۹ میلیون دلار) کسری پیدا کرد. هزینه های عظیم نظامی، راه آهن و صنایع، علل عمده کسری بودجه بودند.

رضاشاه که راه آهن سراسری را مظهر عظمت قدرت دولتی خود، استقلال ملی و توسعه اقتصادی می دانست، برای تأمین هزینه های عظیم آن، تجارت خارجی، نرخ ارز و پول در گردش را در کنترل گرفت. در پایان دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش تراز پرداخت ها و ارزش پول دچار نابسامانی شد. و از ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش انحصار دولت بر تجارت خارجی برقرار گردید. دولت بیش از آنکه به کنترل دادوستد خارجی علاقه مند باشد می خواست کسری بودجه را از میان بردارد و به یاری انحصار مزبور ارزی به دست آورد و مواد مورد نیاز راه آهن را از خارج خریداری و وارد کند. انحصار تجارت اقلامی خاص به سازمان های دولتی یا شرکت های خصوصی واگذار شده بود. دولت در نیمه دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش بر ۱/۳ واردات و نیمی از صادرات کنترل مستقیم و غیرمستقیم داشت و طی دهه مزبور توانست در تراز بازرگانی خارجی مازادی ولو اندک به وجود آورد. در ۱۹۳۶م/۱۳۱۵ش برای اقلام گوناگون صادراتی نرخ های ارز متفاوتی تعیین شد اما این امر بر روابط تجاری ایران تأثیر منفی گذاشت و دولت ناچار شد در زمینه تجارت خارجی با آلمان و شوروی وارد قراردادهای معامله پایاپای شود. در سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸م/۱۳۰۶-۱۳۰۷ش با ایجاد بانک ملی به یکی از آرزوهای دیرین ایرانیان جامعه عمل پوشانید، به بانک حق نشر اسکناس و تنظیم سیاست مالی کشور داده شد. اینها همه اقدام هایی در مسیر تقویت ایران در رابطه نابرابرش با قدرت های محوری اقتصاد جهانی بود. رضاشاه می خواست بدین وسیله از میزان وحدت تأثیر بحران بزرگ بکاهد اما این اقدام ها در چارچوب محدوده های خاصی انجام می گرفت و ما در ضمن بحث از جنبه های داخلی و بین المللی اقتصاد سیاسی، محدودیت های مزبور را نشان خواهیم داد.^(۹)

قدرت جدید دولت بر ثروت رئیس خودکامه نظام نیز تأثیر خود را گذاشت. رضاشاه در سال ۱۹۲۶م/۱۳۰۵ش ضمن بیانات پارسایانه ای گفت: «ثروت موجب نارضایتی شدید فکری می شود. نمی گذارد شخص توجه خود را صرف منافع عمومی کند.» اما همین شخص در پایان سلطنت خویش در ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش یکی از ثروتمندترین افراد ایران بود. در بانک ملی موجودی های او از یک میلیون ریال در ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش به ۶۸۰ میلیون ریال (۷ میلیون پوند استرلینگ) در ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش رسید. علاوه بر این، املاک وسیعی شامل ۳ میلیون جریب زمین داشت، «در کارخانه ها، شرکت ها و انحصارهای متعدد داخلی سهام زیادی داشت که سود سرشاری را به همراه

می آورد»^(۱۰). رضاشاه در زمین خواری شهره خاص و عام بود. زمین داران از روی اکراه یا ترس بخشی از املاک خود را به او «پیشکش» می کردند و رضاشاه از زمین های سایر نقاط کشور پیشکشی آنها را جبران می کرد. تقریباً همه زمین های استان مازندران (زادگاه رضاشاه) و بخش های وسیعی از گیلان و گرگان، که مرکز تولید برنج ایران بود به مالکیت خصوصی او درآمد. یعنی ۲۰۰ روستا با جمعیتی متجاوز از ۳۳۵۰۰۰ نفر در مالکیت او قرار گرفت. ویلبر با تردید می گوید شاید رضاشاه «از همه شیوه هایی که مأموران متعصب او به نام شاه بر مردم روا می داشتند» آگاهی نداشته، اما از قول یکی از بستگانش می گوید: «شاه زمین های وسیعی را مالک بود و به خاطر نفعی که باران در کشاورزی دارد، روزهای بارانی سراپا شوق می شد»^(۱۱).

در بطن طرح مشروعیت نظام، آمیزه متناقض و ابهام آمیزی از ملی گرایی و غرب گرایی وجود داشت. البته در نظام بین المللی دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش ناسیونالیسم جاذبه خاصی داشت و این جاذبه صرفاً به گونه های فاشیستی آن محدود نمی شد. بلکه مواردی در جهان سوم، نظیر ناسیونالیسم دولت مکزیک بعد از انقلاب ۱۹۱۰-۱۹۲۰م/۱۲۸۹-۱۲۹۹ش و ناسیونالیسم آتاتورک در ترکیه نیز اینجا و آنجا وجود داشت. در مورد ایران، بنانی می گوید: ناسیونالیسم این دوره کشور یک پدیده متناقض بود چون از یک سو «بشدت غرب گرا» بود و از سوی دیگر و در همان حال نسبت به غرب «بدگمانی و نارضایتی» وجود داشت و نوعی بیگانه ترسی حکمفرما بود.^(۱۲) رضاشاه در مسیر تقویت ایران در برابر غرب، خاصه تجاوز و تعرض دیرینه روسیه و بریتانیا، مفاهیم و واقعیت های اقتصادی، سیاسی و قضایی بسیار زیادی را از غرب می گرفت. از لباس و معماری شهری تا قوانین مدنی و کیفری، نظام آموزشی، ایدئولوژی های غیردینی که شکوه دولت و ملت را پاس می داشتند، تا صنایع و تکنولوژی نوین همه از غرب گرفته می شد.

گرایش شخص رضاشاه نسبت به غرب، رابطه پیچیده عشق - نفرت بود. او در ۱۳۰۹م/۱۳۰۹ش در سخنرانی خود خطاب به دانشجویانی که عازم دانشگاه های اروپا بودند «اخلاقیات» غرب را به شیوه حیرت انگیزی تحسین کرد.

هدف اصلی ما در اعزام شما به اروپا آن است که آموزش اخلاقی می بینید، چراکه می بینم کشورهای غربی به مقام بلندی دست یافته اند چون آموزش اخلاقی کامل و

همه‌جانبه‌ای دارند. اگر فقط آموزش علوم بود نیازی به اعزاز شما به خارج نداشتیم می‌توانستیم معلمان و استادان خارجی را استخدام کنیم. (۱۳)

در ادامه نطق خود اظهار امیدواری کرد که غرب بر ایرانیان تأثیرگذار باشد: نمی‌خواهم ایرانیان را به نسخه بد یک اروپایی تبدیل کنم. این کار ضرورتی ندارد چون سنت‌های قدرتمندی پشت سر آنها قرار دارند. می‌خواهم از هموطنانم بهترین ایرانیان ممکن را بسازم. لزومی ندارد که به‌طور اخص شرقی یا غربی باشند. هر کشوری قالب‌های خاص خود را دارد که این قالب باید تحول یابد و اصلاح شود به طوری که در آن شهروندانی تربیت شوند که نسخه دیگران نباشند. افرادی با اعتماد به نفس بار آیند و از ملیت خود احساس غرور کنند. (۱۴)

در همان حال چنین احساس می‌کرد که «ایران باید یاد بگیرد که بدون خارجیان به زندگی ادامه دهد.» (۱۵) یعنی می‌خواست با غرب همچشمی کند تا مستقل [از غرب] شود و این آرمانی متناقض بود. کاتوزیان با اصطلاح «شبه تجددخواهی»، «شبه مدرنیسم» سطحی بودن این تلاش در مسیر جذب دستاوردهای غرب را نشان می‌دهد. (۱۶)

ناسیونالیسم رضاشاه نیز با ناسیونالیسم پیشین ایرانی فرق داشت چون ناسیونالیسم را غیردینی می‌دید نه اسلامی و آن را با واژگان غیراسلامی بیان می‌داشت، ناسیونالیسمی که به شکوه دولت و شاه تمرکز داشت. تنها ناسیونالیسم مجاز دوره پادشاهی او، به قول کدی، «ناسیونالیسم رسمی با تأکید بر همگنی و تجانس ملی، ضد روحانی، تجدد و قدرتی بود که به گذشته قبل از اسلام ایران اشاره داشت.» (۱۷) گفتنی است که به تشویق سفارت ایران در آلمان نازی، رضاشاه در ۱۹۳۴م/۱۳۱۳ش طی فرمانی اعلام کرد نام کشور در غرب باید به جای «پرسیا»، «ایران» باشد این نام یادآور شکوه و عظمت گذشته بود و بر خاستگاه نژاد آریایی دلالت داشت. (۱۸) از آرمان‌ها و اندیشه‌های ایران قبل از اسلام به منظور نزدیک شدن به سیاست غیردینی استفاده می‌شد. هرچند مستقیماً به اسلام حمله نمی‌شد اما به نسل جدید چنین آموزش می‌دادند که اسلام دینی بیگانه است که قومی نامتمدن آن را بر ایران تحمیل کرده است. (۱۹) در این راستا با توسل به شکوه و عظمت شاهانه و زنده کردن این مفهوم، کوشش می‌شد تا شاه را با عنوان «شاهنشاه» در رأس جامعه قرار دهند و او را فرمانروای بی‌چون و چرای کشور قلمداد کنند.

رژیم رضاشاهی به منظور جا انداختن این خودفربیی مستبدانه دست به تلاش‌های گوناگونی زد تا در اذهان ایرانیان مشروع جلوه کند و قدر مسلم آن است که از این لحاظ، اعتماد به نفسش بیش از دولت قاجار بود. ایدئولوژی رژیم از طریق «دایرة تنویر افکار عامه» که در اواخر دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش در وزارت آموزش و پرورش ایجاد گردید تبلیغ می‌شد. «این سازمان طی برگزاری سخنرانی‌های عمومی توسط صاحب‌نظران مشهور و شناخته شده و مردان حرفه‌ای، طیف گسترده‌ای از مسایل و موضوع‌ها و از جمله اخلاق، تاریخ، بهداشت، ادبیات، علوم اجتماعی، آموزش و پرورش، «تجدد» و میهن‌پرستی، وفاداری به شاه و ذکر پیشرفت‌های نمایان کشور در سال‌های اخیر را به بحث می‌نهاد.»^(۲۰) ویلبر یادآور می‌شود: «این سازمان که ظاهراً از روی نمونه‌های تبلیغات نازی و فاشیستی شکل گرفته بود در نظر داشت افکار عمومی را در راستای خطوط مورد نظر سوق دهد، مردم را با دستاوردهای دولت آشنا سازد، حمایت عمومی را برای دولت کسب کند و غرور و آگاهی ملی را برانگیزاند.»^(۲۱) به طوری که در بالا گفتیم، نظام آموزشی در مجموع به گونه‌ای پی‌ریزی شده بود که سکولاریسم، ناسیونالیسم و شکوه و عظمت شاهنشاهی ایران را به دانش‌آموز القا کند.

سؤال این است: تلاش‌های نظام رضاشاهی در کسب مشروعیت در جامعه ایرانی تا چه پایه با توفیق همراه بود؟ اصلاحات رضاشاه و ادعاهای دولت او قبل از همه به منظور جلب حمایت مردم شهرها صورت می‌گرفت. می‌خواست قلب‌ها و مغزهای جماعت شهری را تسخیر کند اما این جماعت یکدست نبود و در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت [تنها] بخش‌هایی از عناصر شهری با او همراه بودند. دهقانان در حد زیادی از تأثیر اصلاحات رضاشاه برکنار ماندند، و عشایر و ایلات بیرحمانه و به زور اسکان یافتند. دولت رضاشاه سرانجام در این زمینه به زور توسل جست. در حالی که سیاست‌گذاری‌های او در زمینه مرکزیت و تحول و توسعه اقتصادی یادآور دوران صفویه بود، نبود مشروعیت عمیق در نظام پهلوی و اتکایش به قدرت نظامی، وی را به حکومت نادرشاه افشار نزدیک می‌کرد و رفتار او با ایلات، ستم نادر را در این زمینه به یاد می‌آورد.^(۲۲) مسأله واکنش جامعه مدنی در برابر ادعای مشروعیت رژیم رضاشاه را تنها هنگامی می‌توان به کمال پاسخ داد که شکل اقتصادی جامعه و درهم شکسته شدن همه جنبش‌های اجتماعی دوره پادشاهی او را مورد بررسی قرار دهیم.

اقتصاد و ساختار طبقاتی

دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش دوره کلیدی گذار از توسعه وابسته ماقبل سرمایه‌داری عهد قاجار به توسعه وابسته سرمایه‌داری بعد از جنگ جهانی دوم است. بنابراین ماهیت و دامنه دگرگونی‌های اقتصادی و طبقاتی در ساختار اجتماعی از اهمیتی خاص برخوردار است که صاحب‌نظران مختلف در این باره مواضع متفاوتی اتخاذ کرده‌اند. (۲۳) در این فصل به بررسی این موضوع‌ها و بحث‌ها می‌پردازیم و آنها را از منشور مفهوم پیشگفته‌مان یعنی توسعه وابسته عبور می‌دهیم. در این بخش یک رویه قضیه را به بحث می‌گذاریم یعنی ساختار طبقاتی را به شیوه تجربی و با توجه به وجه‌های تولید تحلیل می‌کنیم و در بخش بعدی به بحث در مورد موانعی می‌پردازیم که نظام جهانی بر سر راه رشد ایران قرار داد. این دو بخش بر روی هم ملاک‌های مرحله گذار توسعه وابسته را نشان می‌دهند و امکانات و محدودیت‌های درونی و بیرونی آن را به نمایش می‌گذارند. با آنکه به داده‌های کاملاً موثق مربوط به این دوره دسترسی نبوده است، اما مواد تاریخ نگارانه به قدر کافی وجود دارد که ما بتوانیم نقشه ساختار طبقاتی ایران در دوره بین دو جنگ جهانی را ترسیم کنیم.

داده‌های مربوط به جمعیت، نشان‌دهنده رشد مداوم همراه با جابه‌جایی‌های مهم داخلی است. کل جمعیت ایران را در دوره ۱۹۰۰-۱۹۱۴م/۱۲۷۹-۱۲۹۳ش ده میلیون نفر برآورد کرده‌اند که این رقم در ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش به ۱۴/۶ میلیون نفر رسیده یعنی تقریباً ۵۰ درصد رشد داشته است. نرخ کلی افزایش جمعیت کشور که در فاصله سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۲۶م/۱۲۷۹-۱۳۰۵ش بر اثر قحطی و جنگ سالانه ۰/۰۸ درصد بوده در فاصله سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۴۰م/۱۳۰۵-۱۳۱۹ش به نرخ چشمگیر ۱/۵ درصد رسیده است. در اجزاء نیز تغییر و جابه‌جایی قابل توجهی به چشم می‌خورد: در سال ۱۹۰۰ جمعیت شهرنشین ۲/۰۷ میلیون یعنی ۲۰/۹ درصد؛ جمعیت ایلی ۲/۴۷ میلیون یعنی ۲۵/۱ درصد؛ و جمعیت روستایی ۵/۳۲ میلیون یعنی ۵۴ درصد بوده است. بنابه برآوردهای سال ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش، ایران دارای ۳/۲ میلیون جمعیت شهرنشین (۲۲ درصد)، تنها یک میلیون (۹/۶ درصد) جمعیت ایلی و ۱۰/۳۵ میلیون

(۷۱/۱ درصد) جمعیت روستایی بوده است. و این آمار میزان عظیم یکجانشین شدن و نیمه تخت قاپو شدن عشایر کشور را نشان می دهد. آمار نیروی کار نشان می دهد که بخش کشاورزی در ۱۹۰۶م/۱۲۸۵ ش ۹۰ درصد؛ در ۱۹۲۶م/۱۳۰۵ ش، ۸۵ درصد؛ در ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ ش، ۷۵ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل می داده هر چند تعداد مطلق کارگران کشاورزی از ۳،۴۳۱،۰۰۰ به ۳،۸۲۸،۰۰۰ نفر رسیده است. (۲۴) خدمت نظام وظیفه، ایجاد کارخانه ها و طرح های پدافند راه آهن، موجب از دیاد سریع جمعیت شهری شد به طوری که در فاصله سال های ۱۹۳۵-۱۹۴۰م/۱۳۱۴-۱۳۱۹ ش رشدی معادل ۲/۳ درصد داشته است، در حالی که رشد بخش روستایی طی همان مدت تنها ۱/۳ درصد بوده است. در ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ ش شش شهر کشور جمعیتی متجاوز از یکصد هزار نفر داشته اند. آمارهای مختلف حکایت از آن دارند که تهران ۵۴۰ هزار نفر، اصفهان ۲۵۰ هزار نفر، تبریز ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر، مشهد و شیراز هر یک ۲۰۰ هزار نفر جمعیت داشته اند. شهر آبادان که به تازگی پایانه نفتی شده بود یکصد هزار جمعیت داشته است. بدین ترتیب می توان گفت جمعیت ایران تا اندازه ای در پایان دوره مورد بحث بیشتر شهری و صنعتی بوده است اما باز هم بخش بزرگی از جمعیت بر روی زمین کار می کرده است.

وجه های تولید روستایی

دو وجه دیرپای تولید روستایی در روستاهای ایران وجود داشته است: کشاورزی سهم بری دهقانی و چادر نشینی - شبانکارگی. این هر دو به موجودیت خود ادامه دادند، اولی تا حد زیادی دست نخورده باقی ماند در حالی که دومی به خاطر سیاست دولت در تخت قاپو کردن عشایر دستخوش دگرگونی و بحران جدی شد.

انواع اصلی زمین داری سده های شانزدهم (۸۷۹ تا ۹۷۹ ش) تا نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش)، که در فصل های دوم و چهارم مورد بررسی قرار گرفتند، در دوره ۱۹۲۵-۱۹۴۱م/۱۳۰۴-۱۳۲۰ ش نیز به همان صورت ادامه یافتند، اما در این دوره زمین هایی که در تملک مالکان خصوصی بودند اهمیت بیشتری یافت. بنابه برآوردهای دهه های ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ ش و ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ ش شاید بتوانیم نسبت تقریبی زمین ها را به شرح زیر مشخص نماییم: زمین های دولتی ۱۰ درصد؛ املاک موقوفه ۱۰ تا ۲۵

درصد؛ املاک خرده مالکی ۵ تا ۱۵ درصد؛ و املاک بزرگ ۵۰ تا ۸۰ درصد. (۲۵) تحول کلیدی این دوره، انسجام و رشد بزرگ مالکی و پیدایش املاک پهناور با مالک غایب بود. رضاشاه خود با خرید و مصادره املاک وسیع در این زمینه پیشقدم شد. زمین داران با اعمال نفوذ در دربار توانستند قبالة املاکی را که مالکیت شان بر آنها محرز نبود به دست آورند. مهدی می گوید: ۳۷ خانواده در ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش مالک ۲۰ هزار پارچه آبادی بودند. بنا بر برآوردی که در سال ۱۹۴۹م/۱۳۲۸ش از ۱۳۰۰ پارچه آبادی در اطراف تهران به عمل آمده است، ۵ درصد زمین داران، ۸۳ درصد زمین ها را مالک بودند و ۸۵ درصد جمعیت این آبادی ها، یا بی زمین بودند (۶۰ درصد)، یا کمتر از یک هکتار زمین داشتند (۲۵ درصد). (۲۶)

باز هم وجه تولید غالب در کشاورزی وجه سهم بری دهقانی بود که در فصل دوم درباره اش توضیح دادیم. لمبتون می گوید: سهم بری متداول ترین شکل رابطه میان دهقان و زمین دار است و سنجابی نیز در بررسی ۱۹۳۴م/۱۳۱۳ش خود غلبه این وجه تولید را در زمین های زمین داران بزرگ و متوسط مورد تأیید قرار داده است. قانون مدنی ۱۹۳۴م/۱۳۱۳ش سهم بری را تعریف کرده اما مشخص نکرده است که هر طرف به چه نسبتی سهم می برد. «قراردادها» معمولاً و به طور سنتی لفظی بود. سهم واقعی زمین دار بر حسب منطقه، رسوم محلی، نوع محصول و اینکه آب، بذر، کود، گاو آهن و حیوان را چه کسی داده باشد فرق می کرد. در مجموع چنین به نظر می رسد که مالک یک سوم تا نیمی از کل محصول را می برد. (۲۷) اما معنی این حرف آن نیست که فرد دهقان هم نیمی تا دو سوم محصول را به خود اختصاص می داده است، چون باقیمانده محصول بین چند دهقان تقسیم می شد. سهم هایی از آن به افراد مختلفی که در روستا خدماتی انجام داده بودند تعلق می گرفت. دهقان سهم بر به طور مرسوم عرفاً دارای حق نسق بود اما در عمل تضمینی وجود نداشت که او همیشه بر روی زمین کار کند. هر چند اخراج دهقان از روی زمین به دلیل سنت های قوی و ریشه دار و نیز کمبود نیروی کار در روستا چندان معمول نبود اما در اطراف شهرهای بزرگ که دهقانان جز سهم بری تقریباً راه دیگری برای تأمین زندگی نداشتند این رسم متداول تر بود.

در این دوره صدور محصولات کشاورزی و تجاری شدن آنها هنوز ادامه داشت اما نشانه های چندانانی در دست نداریم که بگوییم این فعالیت ها در مقایسه با دوره قاجار

شدت بیشتری یافته‌اند. به انگیزه تولید قند و شکر در محل و فروش در بازار ایران، عده‌ای از دهقانان، زمین‌های اطراف کارخانه‌های قند را به کشت چغندر اختصاص دادند اما بعید است که کاشت این محصول نقدی نفع چندانی را عاید دهقانان کرده باشد چون نظارت مالک در این زمینه دقیق‌تر بود و اقتصاد پولی توأم با این نوع فعالیت به مقروض شدن روستاییان می‌انجامید. در فاصله سال‌های ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش تا ۱۹۳۹م/۱۳۱۸ش تولید سالانه گندم ۶۷ درصد، جو ۳۶ درصد، برنج ۴۴ درصد، پنبه ۹۰ درصد و توتون و تنباکو ۱۱۴ درصد افزایش یافت. ابریشم، پنبه، چای و تنباکو در بازار جهانی برای فروش عرضه می‌شد. بنا به یک برآورد در مورد محصولات معیشتی در اواخر دهه ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ش، دو درصد تولید صادر می‌شده است. یک محصول عمده پولی، یعنی تریاک که در دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش بین ۱۰ تا ۱۵ درصد صادرات مرئی ایران و ۳۰ درصد محصول جهانی را تشکیل می‌داده، به دنبال تصمیم دولت مبنی بر ممنوعیت یا محدودیت کاشت، به میزان دو سوم تنزل یافته است.^(۲۸) تصور می‌رود سایر محصولات نقدی جای تریاک را گرفته باشند اما چون دولت کمترین توجهی به بخش کشاورزی نداشت رونق واقعی چندانی در صادرات پدید نیامد. پس شاید بتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که گرچه علائم چندانی در مورد کشاورزی سرمایه‌داری در سطح بازار جهانی و واسطه‌های داخلی به چشم نمی‌خورد، کشاورزی یکجانشین عمده همان وجه تولید دهقانی سهم‌بری بود.

در رابطه با عملکرد کلی کشاورزان باید گفت کشاورزی ایران در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش اساساً برای تأمین [معیشت] جمعیت و رشد کافی بوده اما بهبود چندانی در کیفیت امر مشاهده نمی‌شود. در مقایسه با صنعت و نفت، سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص ملی مدام در حال تنزل بوده و از ۸۰-۹۰ درصد در سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش به حدود ۵۰ درصد در سال‌های دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش رسیده است. از آنجا که نیروی کار کشاورزی ۷۵ درصد یا بیشتر جمع نیروی کار ایران را تشکیل می‌داده، در مقایسه با بخش پویا و رو به گسترش شهری، بهره‌وری چندانی نداشته است. اما با همه اینها، تولید غلات اساسی در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۳۹م/۱۳۰۴-۱۳۱۸ش حدود ۵۲/۵ درصد افزایش داشته در حالی که زمین زیرکشت در همان مدت ۲۵ درصد و جمعیت ۲۲ درصد رشد داشته است، پس اندکی بهبود در این زمینه حاصل شده اما از

آن مهمتر، پیشی گرفتن رشد تولید کشاورزی بر رشد جمعیت به میزان ۲ برابر یا بیشتر است. ایران حتی در سال ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش اساساً از نظر مواد غذایی (جز قند و شکر و چای که به رغم افزایش چشمگیر تولید داخلی، مقادیر زیادی وارد می شد) خودکفا بود: برنج و غله در بعضی سالها صادر می شد اما گندم در بعضی از سالهای دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش جزو اقلام وارداتی بود. (۲۹)

برای رشد محدود کشاورزی این دوره سه دلیل عمده می توان اقامه کرد: (۱) در فنون کشاورزی کوچکترین تغییری حاصل نشد. ماشینی شدن کشاورزی، حفر چاه عمیق و استفاده از بذره‌های اصلاح شده جز در زمین‌های شاه یا در موارد معدودی که مورد استفاده بعضی زمین‌داران ترقیخواه قرار گرفت، مرسوم نبود. درو کردن و خرمن کوبیدن هنوز با دست انجام می شد. (۲) دولت کمترین توجهی به بهبود وضع کشاورزی نداشت. جز تلاش توأم با فساد و سوء مدیریت در مورد تقسیم املاک سلطنتی در سیستان، گامی در جهت اصلاحات ارضی برداشته نشد. برعکس نوعی حرکت وارونه در جهت تقویت زمین‌دار و امنیت بزرگ مالکی آغاز و پیگیری شد. در مجموع، سیاست زراعی به فراموشی سپرده شد. بودجه‌ای که به این بخش پهناور عظیم اقتصادی اختصاص می یافت بسیار ناچیز بود. سیاست‌های قیمت‌گذاری دولت عملاً علیه توسعه کشاورزی بود. ناکامی دولت در حل مشکل اصلاحات ارضی ما را به سومین عامل می رساند. (۳) گرایش‌های رکودطلبانه در درون وجه تولید سهم‌بری. عملکرد و نحوه کار تولید سهم‌بری به گونه‌ای بود که تولید را تشویق نمی کرد و اصولاً بهره‌وری را در همه جهات با دلسردی روبه‌رو می ساخت. دهقانان نگران بودند که اگر محصول زیادتری به بار آورند طمع زمین‌دار و سایر متقاضیان بالاتر برود چون در هر صورت هر قدر محصول افزایش می یافت بخش بیشتر آن سهم مالک می شد. به همان دلیل زمین‌دار نیز که بیشترین سهم محصول را می برد دلیلی برای افزایش سرمایه‌گذاری و بهبود وضعیت زمین نمی دید. حاصل این گرایش‌ها در فنون، سیاست‌گذاری دولت و اخذ مازاد آن بود که نظام موجود کشاورزی به حال خود رها شود یعنی در کشوری که جمعیت با آهنگی فزاینده رشد می یافت بخش کشاورزی زیر فشار روز افزون قرار گرفت. (۳۰) ادامه این روندها و گرایش‌ها بعد از جنگ، پیامدهای عمده‌ای بر ساختار اجتماعی ایران بر جای نهاد.

طبقه زمین‌دار ایران از نظر ترکیب و قدرت در برابر دولت دستخوش تغییراتی شد اما در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش تغییر چندانی نکرد و قدرت خود را در مقابل دهقانان حفظ نمود. البته بعضی از خاندان‌های زمین‌دار قدیمی و سران ایل املاک‌شان را از دست دادند و در عوض، بازرگانان، مقاطعه‌کارها، امیران ارتشی، رده‌های بالای دستگاه دولتی و شخص رضاشاه زمین‌های زیادی را مالک شدند. این دست به دست شدن بخشی از مالکیت زمین در ایران امر تازه‌ای نبود و با هر تغییر دودمان و رژیم چنان وضعی پیش می‌آمد اما تغییر در هر حال در محدوده‌های خاصی صورت می‌گرفت. به نوشته آبراهامیان: «در فاصله سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۴۱م/۱۳۰۴-۱۳۲۰ش، از ۵۰ عضو کابینه ۳۷ عضو در خاندان‌های اشرافی و نام و نسب‌دار به دنیا آمده بودند.»^(۳۱) تعداد زیادی از نمایندگان مجلس را نیز زمین‌داران تشکیل می‌دادند. آنچه تازگی داشت، کاهش نسبی قدرت سیاسی زمین‌داران به‌طورکلی بود، زمین‌داری در منطقه مراغه این‌طور آه و ناله می‌کرد «تا پیش از رضاشاه هر کسی خودش یک شاه بود، بعد از آنکه رضاشاه به قدرت رسید همه ما را زیر کنترل گرفت.»^(۳۲) رضاشاه عناوین اشرافی را لغو کرد و از نظر اقتدار سیاسی، نخبگان زمین‌دار را در مرتبه‌ای پایین‌تر از خود قرار داد. بی‌شک شکوه و نارضایتی زمین‌داران از رضاشاه تا حدی درست بود اما کنار آمدن و دمساز شدن، سیاست زمانه و روز بود. اگر قدرت سیاسی زمین‌داران به شکلی کاهش یافت اما ثروت و مکننت‌شان دست‌نخورده باقی ماند چون نه اصلاحات ارضی صورت گرفت و نه در مالیات‌های ارضی افزایشی حاصل شد. در واقع باید گفت بسیاری از مالکان بر نفوذ و املاک خویش در منطقه‌شان افزودند و هرچند سود ناشی از کشاورزی به پای سود فعالیت‌های بخش شهری نمی‌رسید اما هنوز ۱۰ تا ۱۵ درصد سود سالیانه عاید زمین‌داران می‌شد. حیدری برآورد کرده است که هر خانوار زمین‌دار سالانه ۲۳۰۰ دلار درآمد ملکی داشته و این ۱۰ برابر درآمدی است که بنا به برآورد تقریبی وی عاید دهقان می‌شده است و جای هیچ تردیدی نیست که این مبلغ به مراتب از درآمد سالانه زمین‌داران بزرگ کمتر بوده است.^(۳۳) سرانجام، شاید قدرت و آمریت ارباب زمین‌دار در املاکش دستخوش نوعی تغییر شده باشد اما هنوز این قدرت و آمریت بسیار شدید بود. لمبتون می‌نویسد: از انقلاب مشروطیت «وضعیت ملاکان بزرگ [تغییر کرد] و از حالت یک شاهزاده کوچک در قلمرو اربابی به صورت یک مالک معمولی درآمد.» طرح

کلی که لایل هایدن* از دهکده‌های نمونه در فلات مرکزی تهیه کرده مؤید آن است که مالک هنوز از اقتدار زیادی برخوردار بوده است. «مالک کنترل مطلق را بر امور جاری ملک اعمال می‌کند و سرنوشت شخصی یک‌ایک ساکنان ملک تا حد زیادی توسط او تعیین می‌گردد.»^(۳۴)

وضعیت آن ۳/۵ میلیون دهقان ایرانی و خانوارشان چگونه بود؟ دهکده اگر نسبتاً بزرگ بود، از نظر داخلی قشربندی‌هایی داشت. اکثریت نیروی کار را دهقانان بدون زمین مستأجر و سهم‌بر تشکیل می‌داد اما عده‌ای پیشه‌ور و خدماتی نیز در روستا حضور داشتند. آهنگر، نجار، حمامی، سلمانی و ملای ده هر یک سهمی از محصول را به ازای خدمات سالانه‌شان دریافت می‌کردند یا هر بار که کاری برای دهقانان انجام می‌دادند نقداً به آنها پرداخت می‌شد. علاوه‌براین، دسته‌ای از دهقانان تهیدست‌تر در روستا بودند که نه زمین داشتند و نه حق نسق. اینان در فصل‌های کاری اجیر می‌شدند یا به شهرهای نزدیک می‌رفتند و کاری پیدا می‌کردند. زنان روستایی سهم عمده‌ای در فعالیت‌های اقتصادی داشتند و بدین وسیله از طریق نخ‌ریسی، بافندگی و خوشه‌چینی به معیشت خانواده کمک می‌کردند و در بعضی مناطق مثل سواحل دریای مازندران در برنجزارها به صورت کارگر کار می‌کردند یا در فصل خرمن اجیر می‌شدند. مثلاً در کرمان در مزرعه به کار می‌پرداختند اما مزدشان نصف مزد پرداختی به مردان کارگر بود و مزد کارگر هم بسیار ناچیز بود.^(۳۵) در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش درآمد دهقانان در سطح معیشت یا پایین‌تر از آن بوده است. پایین نگه داشتن قیمت غلات به سود بخش شهرنشین کشور، در واقع به زیان دهقانان عمل کرد.^(۳۶) داده‌های مربوط به درآمد سهم‌بری نشان‌دهنده آن است که [میانگین] این درآمد سالانه بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ دلار یا حتی کمتر بود و تازه این میزان نیز در مناطق مختلف کشور فرق داشت، حتی در درون یک روستا درآمدها هم سطح نبود.^(۳۷) بنا به برآوردی که در مورد درآمد دهقانان اطراف تهران به عمل آمده چهار بزرگ‌تر در یک گروه جمعاً سالی ۱۰۰ «بار» گندم تولید می‌کردند و بعد از پرداخت ۴۷/۵ «بار» سهم ارباب، ۷/۵ تا ۱۰ بار سهم بذر، ۸ بار برای آهنگر، حمامی، ملا و دشتبان، ۱۷-۱۸/۵ «بار» برای صاحب گاو نر، برای هر دهقان

*. Lyle Hayden

۴/۵ «بار» گندم یعنی ۱۳۰۰ کیلوگرم باقی می ماند. «بدیهی است این میزان برای معیشت او و خانواده اش کیفیت نمی کرد مگر اینکه از جاهای دیگر نیز درآمد تکمیلی داشته باشد. (۳۸) سایر منابع درآمد و مصرف، بافندگی زنان، باغداری در قطعات کوچک و نگه داشتن چند رأس دام بود. حتی زمین دار کوچکی که مقداری زمین داشت گاه مجبور بود به سایر فعالیت ها روی آورد و درآمدی کسب کند وگرنه درآمد زمین خودش تکافوی معاش خانواده را نمی کرد. حال اگر دولت از طریق خدمت اجباری نظام در زمان نامناسب می توانست آن منبع گزینه درآمد را هم بخشکاند، سرانجام دهقان در وضعیتی قرار می گرفت که به ناچار به نزول خوار ده متوسل می شد. (۳۹)

در مجموع باید گفت سطح زندگی دهقانان ایرانی رضایت بخش نبود. به اعتقاد بسیاری از ناظران در اواخر سلطنت رضاشاه این وضع بدتر شد. (۴۰) البته در مواردی هم که سطح زندگی رضایت بخش می نمود این امر بر اثر کار دشوار و طاقت فرسا حاصل می شد. رژیم غذایی در یک خانواده معمولی دهقانی به شرح زیر بود: «صبحانه: نان و چای؛ ناهار، نان و ماست؛ شام: نان و ماست و چای.» (۴۱) کدی نتیجه می گیرد «دهقان غالباً گرسنگی می کشید.» (۴۲) سازمان ملل متحد در دهه ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ش برآوردی در این زمینه به عمل آورد و متوجه شد در ایران هر بزرگسال روزانه کمتر از ۱۸۰۰ کالری دریافت می کند، که از تمامی مناطق فقیرنشین خاورمیانه کمتر و پایین تر بود. (۴۳) شرایط بهداشتی نیز بسیار نامطلوب بود. در اواخر دهه ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ش به موجب یک بررسی معلوم شد «نرخ مرگ و میر کودکان ۵۰ درصد و امید زندگی در روستا ۲۷ درصد است؛ اغلب مردم با بیماری دست به گریبانند؛ و اغلب روستاها فاقد امکانات بهداشتی اند.» (۴۴) با این وضع مریض شدن یک مشکل عمده و جدی بود. در این دوره کمتر روستایی از نعمت مدرسه برخوردار بود و نمی شد بچه ها را به راحتی از فعالیت های کشاورزی و کارهای خانه جدا کرد [و به مدرسه فرستاد]. در مجموع، مالکان نیز در روند بهبود بخشیدن به وضعیت تحصیلی، مسکن، یا وضعیت بهداشتی دهقانان کاری انجام ندادند یا اگر دادند بسیار ناچیز بود. (۴۵)

در زمان پادشاهی رضاشاه بخش جمعیت ایلی شدیداً از سیاست گذاری دولت تأثیر پذیرفت. تجربه رضاشاه در فرونشاندن ناآرامی های قبیله ای و ایلی بعد از سال ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش وی را به این نتیجه گیری رسانده بود که ایلی ها «وحشیانی نابهنجار،

سرکش و بیسوادند که در وضعیت طبیعی بدوی خود رها شده‌اند»^(۴۶). لمبتون می‌گوید: این قبیل‌گرایی‌ها یا دست کم سیاست‌گذاری دولت برپایه آنها «از حمایت عمومی عناصر غیرایلی کشور برخوردار بود»^(۴۷). در یک چنان جو فکری، دولت با تمام نیروی خود به جنگ ایلات رفت؛ ابتدا کوشید آنها را تابع قدرت مرکزی سازد، این امر یکبار برای همیشه در سرتاسر دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش در شکل جنگی مداوم حاصل شد، سپس تصمیم به «متمدن ساختن، آنها گرفت و کوشید از طریق برنامه اسکان اجباری [تخت قاپو کردن] آنان را به دنیای نوین و متمدن وارد سازد. در فاصله سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۳۲م/۱۳۰۶-۱۳۱۱ش نافرمانی ایلات قشقایی، عرب، لر و بقیه سرکوب شد. به دنبال خلع سلاح عشایر، مسیر ییلاق و قشلاق آنها بسته شد تا مجبور به اقامت در یک منطقه شوند، به کشت و زرع پردازند و دست از شبانکاری بردارند. گاه به منظور تشویق، زمین‌های دولتی را به آنها واگذار می‌کردند یا می‌فروختند، بذر، در اختیارشان می‌گذاشتند، البته زمین‌ها در مناطقی دور از مسیر کوچ ایل بود و ارزش کشاورزی چندانی نداشت. فرمانداران نظامی را به مناطق ایلی می‌فرستادند، از افراد ایل سرباز وظیفه می‌خواستند، کسانی که مقاومت می‌کردند جریمه می‌شدند، به زندان می‌افتادند، یا اعدام می‌شدند. دستاویز این قبیل اعمال آن بود که افراد ایل از قانون سال ۱۹۲۸م/۱۳۰۷ش و پوشیدن لباس متحدالشکل سرپیچی کرده‌اند. راه‌سازی و احداث راه آهن بر قدرت مراقبت دولت و کنترل ایلات افزود و با اسکان ایلات مسأله جمع‌آوری مالیات‌ها آسان‌تر شد.

این قبیل سیاست‌ها تأثیرهای متفاوتی بر مردم ایلات می‌گذاشت اما باید گفت تأثیر در مجموع مخرب و خانمان‌برانداز بود. طبیعتاً مقاومت‌هایی وجود داشت اما مبارزه با منابع روزافزون نظامی، اقتصادی و اداری نظام پهلوی روز به روز دشوارتر می‌شد و یا در شرایط نابرابرانه‌تری صورت می‌گرفت. با این وضع از جمعیت و تولید عشایری در حد چشمگیری کاسته شد. آمار و ارقام در مورد تلفات نفوس ایلی به آنگونه که باربر ذکر می‌کند تکان‌دهنده است او می‌گوید از ۲,۴۷۰,۰۰۰ جمعیت شبانکاره در سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش تنها ۱ میلیون نفر در ۱۹۳۲م/۱۳۱۱ش باقی مانده بود (بقیه یا یکجانشین شده یا مرده بودند).^(۴۸) این شکل تلفات انسانی به‌طور جدی اقتصاد شبانکاره را تضعیف کرد و از عرضه فرآورده‌های دامی در سطح کشور کاست. تولید

گوشت، پوست، چرم و فرآورده‌های شیر دچار کاهش شد. تعداد دام‌های مورد استفاده در حمل و نقل نیز کاهش پیدا کرد.^(۴۹) اسکان اجباری به آن معنا بود که فرد ایلی نمی‌تواند مانند سابق به همان تعداد دام داشته باشد. زمین نامرغوبی که به ایلاتی‌ها داده می‌شد و به حال خود رها شدن آنها بی‌هیچ پشتوانه مالی، بر روی هم، موجب شد گذار از زندگی شبانکارگی به یکجانشینی بسیار پرمشقت باشد و «دهقانان» قبیله‌ای به حاشیه‌ای‌ترین مکان جامعه رانده شوند.

دو طبقه اساسی تشکیل دهنده وجه تولید شبانکارگی چادرنشینی را خان‌ها و افراد عادی ایل تشکیل می‌دادند و هر دو از اثرات ویران‌گرانه جریان اسکان اجباری آسیب دیدند. شیوه زندگی شان سخت لطمه دید، اما باز هم در رابطه‌شان با مازاد تولید شده و شانس زندگی، فاصله زیادی این دو طبقه را از هم جدا می‌کرد. خان‌های قشقایی، بختیاری، بویراحمدی و ممسنی به خاطر مقاومت در برابر اقتدار دولتی بهای سنگینی پرداختند، تبعید شدند، در خانه‌های شان در تهران تحت نظر قرار گرفتند، اموال شان مصادره شد، به زندان افتادند و یا سرانجام کشته شدند. سایر خان‌ها گردنکشی را کنار نهادند و با دولت دمسازی نشان دادند، دولت هم رفتار آشتی‌جویانه‌ای با آنها در پیش گرفت و یا آنها را به جمع هیئت حاکمه افزود. به خانواده قوام شیرازی در ازای زمین‌های غصب شده‌شان، زمین‌هایی در خراسان و مازندران داده شد. آنان و بسیاری دیگر از هم‌تایان‌شان ثروت کلانی اندوختند اما حالا دیگر خان قبیله محسوب نمی‌شدند و [تنها] زمین‌دار بزرگ بودند. آنها که در تهران به عنوان گروگان نگاه داشته شدند زندگی آسوده‌ای داشتند و آرام آرام دگرپرسی حاصل کردند و از طریق فرزندان‌شان که در تهران یا فرنگ تحصیل می‌کردند بخشی از اعضای هیئت حاکمه شدند.^(۵۰)

در سوی دیگر این مناسبات طبقاتی، افراد عادی ایلات یعنی جمعیت کوچ‌نشین (تا آن زمان) شبانکاره قرار داشتند. بی‌هیچ تردیدی وضعیت زندگی اینان در دوره سلطنت رضاشاه به وخامت گرایید. به زور اسکان داده می‌شدند، یا مسیر کوچ آنها را سد و به سختی کنترل می‌کردند، مجبور بودند با سطح زندگی پایین‌تر از سابق بسازند و سختی بیش از حدی را تحمل کنند. حاصل بدیهی و طبیعی این روند، فقر روزافزون ایلاتی‌ها بود. جوامع اسکان یافته ایلی از لحاظ وضعیت غذا، مسکن و بهداشت بهتر از دهقانان نبودند و با توجه به درهم ریختن شیوه زندگی مرسوم‌شان، وضع معیشتی نه تنها

از دوران شبانکارگی بدتر شده بود بلکه در مقایسه با زندگی دهقانانی که از دیرباز یکجانشین بودند، وضعیت رقت‌باری داشتند. خدمت اجباری نظام، مالیات‌های فزاینده، خلع سلاح و شیخون خودسرانه مقام‌های ارتشی به مناطق اسکانی ایلات، برای‌شان عوارض اضافی به بار می‌آورد. توده‌های ایلات اسکان یافته به مراتب بیش از دهقانان استثمار می‌شدند چون علاوه بر دولت، خان‌ها نیز آنان را مورد بهره‌کشی قرار می‌دادند. حاصل کار، از دست دادن معیشت، منزلت و رفاه توده‌های اسکان یافته بود. زنان ایلی بعد از اسکان نیز به فعالیت و کار ادامه دادند و در نتیجه از آزادی‌ای بیش از زنان شهری یا کشاورزان برخوردار بودند. هرچند به تدریج که کوچ‌نشینی پایان گرفت، ایلاتی‌ها نیز به هنجارهای زندگی روستایی نزدیک شدند.^(۵۱)

بی‌شک تجربه شاق اسکان اجباری عشایر از سوی دولت تأثیرش را بر گرایش‌های قبیله‌ای و آگاهی سیاسی بر جای نهاد. رژیم پهلوی به جای آنکه با ادعای مشروعیت قوی بر عشایر حکومت کند با زور اسلحه یا تهدید بر آنها حکومت کرد. سرکوب باعث شد که بسیاری از قبایل به آگاهی سیاسی دست یابند و هویت خویش را در رابطه با مسیر کوچ، فرهنگ، رسوم و سنت‌ها و زبان جستجو کنند. اقلیت‌های قومی به مفهومی یک ائتلاف واقعی در برابر روند «فارس‌سازی» رژیم به وجود آوردند^(۵۲) و چون در معرض پدیده‌های صنعتی و شهری قرار گرفتند (مثل بختیاری‌هایی که در حوزه‌های نفتی خوزستان کار می‌کردند) با افکار سیاسی جدید- آزادی و برابری- آشنا شدند و این امر در پاره‌ای قیام‌ها که در ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد، نقش مسلمی ایفا کرد. پوشالی بودن موفقیت رژیم در قلمرو این سیاست‌ها در شهریور ۱۳۲۰ معلوم شد که به دنبال کناره‌گیری رضاشاه، بسیاری از مردم ایلاتی و عشایری که اسکان یافته بودند دیگر بار زندگی شبانکارگی را از سر گرفتند. این تحول در فصل هفتم مورد بحث قرار می‌گیرد. اما مبالغی که بابت عوارض و باج در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش از آنها گرفته شد متأسفانه بسیار بالا بود.

وجه تولید شهری

وجه تولید شهری در ایران را وجه تولید خرده‌کالایی صنایع دستی و وجه تولید سرمایه‌داری صنعت جدید تشکیل می‌داد متنها وجه تولید سرمایه‌داری، هم به صورت

مطلق و هم در رابطه با تولید پیشه‌وری به سرعت رشد می‌کرد. در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش دولت پیشگام گسترش توسعه سرمایه‌داری در کشور شد (هرچند بخش خصوصی نیز در این فرایند نقش کمی هم ایفا نکرد). بخش عمده توسعه منابع دولتی صرف طرح‌های زیربنایی شد که بارزترین آنها راه آهن سراسری بود. احداث این خط آهن ۸۵۰ مایلی سراسری در واقع به هدر دادن منابع بود؛ طرحی پرهزینه که پیامدهای ناگوار چندی داشت. تورم‌زا بود، هدف‌های اقتصادی چندانی نداشت و از هیچیک از شهرهای عمده کشور [جز تهران] عبور نمی‌کرد، سطح زندگی عمومی را پایین می‌آورد چون هزینه آن از طریق مالیات قند و چای تأمین می‌شد. احداث هر مایل راه آهن ۳۵ هزار پوند استرلینگ هزینه برمی‌داشت؛ در حالی که احداث جاده‌های ماشین‌رو با یک تا ۱/۵ درصد این هزینه امکان‌پذیر بود. به نظر می‌رسد عمده‌ترین عملکرد آن، ایجاد امنیت داخلی در جنوب بود چون امکان بسیج و اعزام نیرو را آسان‌تر می‌کرد. در شمال نیز موجب بهبود وضع بازرگانی با شوروی شد و بنابراین تصادفی نبود که املاک رضاشاه در مازندران با احداث راه آهن ارزش بیشتری پیدا کرد. اقدامات زیربنایی دیگری نیز صورت گرفت، ۲۰ هزار کیلومتر راه، فرودگاه، نیروگاه برق در همه شهرهای بزرگ (در سیستم آبرسانی تحولی پدید نیامد) و ارتباطات از جمله فعالیت‌های مهم زیربنایی بود.^(۵۳) حاصل این سرمایه‌گذاری‌ها آن شد که زیربنای ایران برای توسعه سرمایه‌داری صنعتی در فاصله سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۴۱م/۱۳۰۴-۱۳۲۰ش رشد نمایانی یافت هرچند هنوز هم در مقایسه با سایر کشورهای خاورمیانه سطح پایینی داشت چون بخش اعظم سرمایه نابخردانه صرف راه آهن شد.

در فصل چهارم به ایجاد کارخانه‌های جدید و تولید صنعتی در ایران در دوره قبل از جنگ پرداختیم اما باز در اینجا می‌گوییم که صنعتی شدن واقعی کشور در مقیاس وسیع تنها در دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش آغاز شد و در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش به اوج تازه‌ای رسید. دولت در شروع این فرایند نقش مهمی داشت اما سرمایه خصوصی نیز در مقدار زیاد در این زمینه به کار افتاد و روند به صورت اقدامی خصوصی - دولتی درآمد. به نظر نمی‌رسد دولت ایران آگاهانه یک استراتژی صنعتی شدن جایگزینی واردات* را دنبال

* import - Substitution industrialization (isi)

کرده باشد تا صنایعی احداث کند که نیازمندی‌های داخلی کشور را تأمین نمایند و نیازی به واردات نباشد، اما بخش بزرگی از صنایع در این راستا ایجاد شد: صنایع بافندگی، مواد غذایی و صنایع کمکی همگی در راستای الگوی جانشینی بودند. در سیاست‌گذاری‌های عملی دولت نشانی از اقدام‌های تعرفه‌حمایتی برای تولیدات کارخانه‌های داخلی به چشم نمی‌خورد. در عوض نرخ نادرست ارز از سال ۱۳۱۵/م ۱۹۳۶ش به بعد موجب جذابیت هر چه بیشتر کالاهای وارداتی در مقایسه با تولید داخلی می‌شد. (۵۴) در این مرحله هیچ تردیدی نیست که دولت در کل قصد داشت ایران را صنعتی کند و تا سال ۱۹۴۱/م ۱۳۲۰ش طرح‌های بزرگی - برنامه‌ریزی شده یا غیر آن - انجام شد یا مورد بهره‌برداری قرار گرفت. تعداد کارخانه‌ها که در سال ۱۹۲۵/م ۱۳۰۴ش کمتر از بیست واحد بود (و تنها ۵ کارخانه بزرگ با بیش از ۵۰ کارگر فعالیت داشت) در ۱۹۴۰/م ۱۳۱۹ش به بیش از ۳۰۰ واحد رسید (که ۲۸ کارخانه هر یک بیش از ۵۰۰ نفر کارگر داشت). تا آن تاریخ سرمایه‌گذاری در این زمینه به بیش از ۲۶۰ میلیون دلار می‌رسید که ۱/۳ را دولت و نیمی را بخش خصوصی تأمین کرده بود. (۵۵)

کوریبی فهرستی تهیه کرده که به موجب آن، در سال ۱۹۴۱/م ۱۳۲۰ش از ۱۰۵ شرکت صنعتی، ۲۱ درصد متعلق به دولت و ۵۵ درصد متعلق به بخش خصوصی بوده است (اما این بخش تنها ۱۳/۵ درصد نیروی کار را در استخدام داشت) ۲۴ درصد تحت مدیریت مشترک دولتی - خصوصی و یک درصد متعلق به خارجیان (صنعت نفت که ۴۰ درصد نیروی کار را در استخدام داشت) بوده است. (۵۶) بزرگترین بخش دولتی در صنعت را بافندگی تشکیل می‌داد؛ دولت در صنایع کارخانه قند، دخانیات و سیمان تنها کارفرما و در صنایع غذایی عمده‌ترین کارفرما بود و تمامی صنعت فلزکاری نیز در حیطه مدیریت دولت قرار می‌گرفت. بخش خصوصی در صنعت بافندگی، مواد غذایی و پشم‌بافی بزرگترین نقش را داشت. عمده‌ترین صنایع مشترک دولتی - خصوصی نیز بافندگی بود. بافندگی پارچه نخی، پشمی، ابریشمی بزرگترین بخش در صنعت بافندگی بود که ۵۰ تا ۶۰ درصد نیروی کار صنعتی را در ۳۴ کارخانه از ۵۷ کارخانه با بیش از ۲۰۰ کارگر در اشتغال داشت. دومین حوزه بزرگ تولیدی، صنایع غذایی فرآورده‌های کشاورزی بود که ۸ کارخانه قند و شکر، یک کارخانه بزرگ دخانیات، امکانات چای خشک‌کنی، تولید نوشابه، برنج پاک‌کنی، تهیه گوشت و سایر مواد غذایی را دربر

می‌گرفت. از جمله صنایع موفق دیگر، صنایع سیمان، کبریت، صابون، کاغذ، شیشه و مواد پشم‌بافی را می‌توان نام برد. بخش صنایع نظامی هر چند کوچک بود اما رشد چشمگیری یافت کارخانه‌های اسلحه و مهمات‌سازی و امکانات تعمیر جنگ‌افزارهای ساده در این بخش قرار می‌گرفت. دولت برنامه‌هایی برای احداث ذوب‌آهن و خرید کارخانه از آلمان نازی تهیه کرده بود که جنگ جهانی دوم این طرح را عقیم گذاشت. (۵۷)

با همه این دستاوردها باید گفت برنامه صنعتی کردن کشور توسط رضاشاه با شکست‌ها و محدودیت‌هایی همراه بوده است: (۱) این صنایع بسیار تخصصی بودند و در چند نقطه معدود کشور یعنی تهران، تبریز، اصفهان و چند شهر مورد نظر رضاشاه در شمال متمرکز شدند. (۲) همان‌طور که گفتیم ایجاد این صنایع از روی یک برنامه مشخص صورت نمی‌گرفت. (۳) در رابطه با هزینه‌ها، سود و سرمایه‌گذاری نیز مشکلاتی در کار بود. ۲۶۰ میلیون دلاری که در همه صنایع سرمایه‌گذاری شد معادل پول سرمایه‌گذاری شده در راه آهن سراسری بود منتها این دومی توان توسعه صنعتی کشور را تحلیل برد. بخش دولتی به خاطر بالا بودن هزینه تولید و سود اندک انگشت‌نما بود و به همین لحاظ به نظر می‌رسد همه کارخانه‌های دولتی ضرر می‌داده‌اند. (۴) هر چند ایران عصر رضاشاه در مقایسه با دوران قاجاریه به پیشرفت‌های بزرگی نایل آمد اما باز از سایر کشورهای خاورمیانه نظیر ترکیه و مصر در سراسر دهه ۱۹۳۰ م/۱۳۱۰ ش بسیار عقب بود. (۵۸)

طبقه سرمایه‌دار ایران باز هم با سرمایه دولتی، خارجی و محلی سروکار داشت و هر سه این سرمایه‌ها در دوره مورد بحث رشد کردند. بخش دولتی شامل مدیران صنایع متعلق به دولت و شخص رضاشاه بود که سهام زیادی در کارخانه‌ها داشت. سرمایه خارجی عمدتاً همان صنایع نفت جنوب متعلق به بریتانیا و شیلات شمال متعلق به شوروی بود و ما در زیر به آنها خواهیم پرداخت. در بخش خصوصی داخلی دو عنصر عمده قابل تشخیص بود: یکی صاحبان و مدیران صنایع جدید و دیگری بازرگانان و مقاطعه‌کاران بزرگ. در مورد این بورژوازی صنعتی جدید دو مکتب فکری اظهار نظر کرده‌اند. به موجب یکی از اینها، بورژوازی صنعتی در مقابل دولت کوچک و ناچیز بود و آمادگی احداث کارخانه‌های جدید را نداشت؛ به موجب مکتب دوم، سرمایه‌داران صنعتی ایران با جهش‌های سریع رشد می‌یافتند. (۵۹) در هر دو نظر مطالب درستی وجود دارد. سرمایه‌داران ایران به تجارت بیش از صنعت علاقه‌مند بودند و بنابراین

دولت ناچار بود خود در زمینه صنایع بزرگ سرمایه‌گذاری کند. این نکته درست است. اما یک مطلب دیگر نیز درست است: در سال ۱۳۲۰/م ۱۹۴۱ ش اکثر کارخانه‌ها و شرکت‌های صنعتی ایران به بخش خصوصی تعلق داشت. چنین به نظر می‌رسد که بزرگترین کارخانه‌داران کشور از میان بازرگانان عمده، بلندپایگان دولتی و شاید بعضی از خانواده‌های زمین‌دار برخاستند. سود حاصل بسیار جذابیت داشت تا حدی بدین علت که در بازار داخلی تقاضا زیاد بود و مصرف‌کننده از روی ناچاری بهای زیادتری را برای کالای نامرغوب می‌پرداخت. بنا به یک برآورد، سود سهام صنعتی در فاصله سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۷/م ۱۳۱۰-۱۳۱۶ ش سالانه ۲۲ درصد بوده است. بعد از سال ۱۹۳۵/م ۱۳۱۴ ش سودهای صنعتی به خاطر وجود تورم افزایش یافت. با این تورم، درآمدها میان سرمایه‌داران توزیع می‌شد. شاید سود بازرگانی و سود مقاطعه‌های دولت از سود صنعتی هم بیشتر بوده و این امر موجب ازدیاد و گسترش دومین جزء طبقه سرمایه‌دار بخش خصوصی ایران- «بازرگانان، دارندگان انحصار، مقاطعه‌کاران و نورچشمی‌های سیاسی»- شده است که در نقل قول آغاز فصل از میلسپو به آنها اشاره رفته بود و شاید بتوان سفته‌بازها، قاچاقچیان و نزول‌خواران را نیز به این خیل افزود. بازرگانی خارجی و انحصار ارز به زبان طبقه بازرگان سنتی بازار و به سود معدود شرکت‌های بازرگانی بزرگی بود که غالباً در تهران فعالیت داشتند و از روابط با دولت سود می‌بردند. بازرگانان خرده‌پا خاصه در استان‌ها به‌ناچار از صحنه کنار زده شدند چون نمی‌توانستند پروانه صادرات و واردات بگیرند. در سرتاسر دهه ۱۹۳۰/م ۱۳۱۰ ش بازرگانی خارجی با سودهای کلان و بادآورده همراه بود. مقاطعه‌کاران ساختمان و مصالح ساختمانی از قبیل احداث راه‌آهن، کارخانه‌های دولتی و سایر امور زیربنایی سود بردند. گروه دیگری که سودهای کلانی بردند افرادی بودند که در قاچاق و بازار سیاه دست داشتند. این بخش در مجموع نه تنها وابسته به دولت بود (سرمایه‌داران صنعتی هم تا حد زیادی چنین بودند). بلکه برای خرید و فروش‌هایش به بازارهای خارجی، نیز اتکا داشت و در واقع اینان بورژوازی وابسته از نوع دلال (کمپرادور) محسوب می‌شدند. (۶۰)

طبقه کارگر غیرسنتی در دهه ۱۹۳۰/م ۱۳۱۰ ش رشد نمایی داشت و بنابه برآوردهای مختلف تعدادش ۱۷۰ هزار تا ۲۶۰ هزار نفر بود. (۶۱) بزرگترین بخش این

کارگران را ۶۰ هزار کارگر ساختمانی [عمله] تشکیل می داد و بعد به ترتیب کارگران صنایع بافندگی، نفت، پشم، برنج پاک کنی و حمل و نقل بود که هر یک ۲۰ تا ۳۰ هزار کارگر را در اشتغال داشت. از جمله بخش های کارگری قابل توجه دیگر، از کارگران راه آهن، صنایع غذایی، باراندازان و کارگران شیلات می توان نام برد. احتمالاً ۴۵ هزار کارگر در کل کارخانه های کشور کار می کرده است.^(۶۲) طبیعتاً شرایط کار نیز یکسان نبوده اما در دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش ساعت های طولانی کار، مزد کم، استثمار زنان و کودکان رواج داشته که ما در بخش چهارم به آن پرداختیم. ناظران بریتانیایی و امریکایی شرایط کار را به «بردگی» تشبیه کرده اند. در سال های ۱۹۳۴-۱۹۳۷م/۱۳۱۳-۱۳۱۶ش مزد کارگر در صنایع بافندگی ۱/۵ تا ۲ ریال (۸ تا ۱ سنت) به ازای ۱۰ ساعت کار روزانه بوده است؛ در ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش مزد مردان به ۳ تا ۶ ریال افزایش یافته اما مزد دخترها ۱ تا ۲ ریال بوده است (۶ پنس مزد روزانه کارگر بافندگی در ایران سال ۱۹۳۶م/۱۳۱۵ش را مقایسه کنید با ۶۳ پنس در بریتانیا، ۲۳ پنس در هند، ۱۴ پنس در ژاپن). به عمله ها به ازای ۱۲ ساعت کار روزانه در سال ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش، بین ۲ تا ۳ ریال مزد می دادند. به احتمال زیاد مزد واقعی در این دوره کاهش یافته است چون افزایش مردها تناسبی با نرخ فزاینده تورم ۳۰ تا ۵۰ درصدی در فاصله سال های ۱۹۲۰-۱۹۴۰م/۱۲۹۹-۱۳۱۹ش (بنا به گزارش سال ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش سفارت امریکا) نداشت. داده های فلور در مورد مردها و قیمت مواد غذایی نشان می دهد که طبقه کارگر فارس و آذربایجان از حداقل سطح زندگی برخوردار بوده است. در چنین اوضاع و احوالی جای تعجب نیست که آگاهی طبقه کارگر تا حدی افزایش یافته باشد، این آگاهی در صنایع بزرگ نظیر صنعت نفت، راه آهن، بافندگی و سایر صنایع کارخانه ای بالا بوده است. اعتصاب کارگری منع قانونی داشت و تشکیل اتحادیه های کارگری هم ممنوع بود اما به طوری که خواهیم دید کارگران ایرانی آنقدرها هم منفعل نبودند. فشارهای سیاسی و اقتصادی بر طبقه کارگر رو به رشد ایران بسیار زیاد بود و در چنان شرایطی بقای خود را بر مبارزه ترجیح می دادند.

در این دوره، در شیوه تولید خرده کالایی، پیشه وران شامل صنعتگران، دست اندرکاران صنایع دستی و فروشندگان جزء در برابر دولت و بخش سرمایه داری از نظر سیاسی و اقتصادی شدیداً آفت کردند. از نظر اقتصادی بدترین لطمه را نه از دولت،

بلکه از تولید صنعتی و واردات مصنوعات خارجی متحمل شدند. دولت مالیات ۲۳۰ صنف را لغو کرد [چون] درآمدها بسیار پایین بود. شهرها توسعه چشمگیری یافتند. خیابان‌های عریضی که گاه بازار را نیز قطع می‌کرد احداث شد و فرصتی برای ایجاد فروشگاه‌های تازه خارج از بازار به وجود آمد که در دسترس اتومبیل‌سواران بود. تا آن حد که دولت در پیشبرد صنعتی کردن کوشید تولید صنایع دستی و پیشه‌وری دستخوش انحطاط گردید. گسترش صنایع بافندگی، فلزکاری و سایر صنایع کارخانه‌ای در رابطه با کاهش نمایان هزینه‌های حمل‌ونقل بعد از سال ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش مهمترین علت انحطاط صنایع دستی بود. برآوردها در مورد [شاغلین] بخش صنایع دستی یکدست نیست. عبدالله‌یف آنها را ۱۰ هزار نفر و فلور ۲۵۰ هزار نفر برآورد کرده‌اند رقم اخیر احتمالاً درست‌تر است. بنا به برآوردها، در حوالی سال ۱۹۲۸م/۱۳۰۷ش درآمد پیشه‌وران روزی ۵ تا ۱۰ قران بوده یعنی به ۲ تا ۳ برابر مزد کارگر صنعتی می‌رسیده است. احتمال دارد وضع رژیم غذایی نیز در مقایسه با مردم روستا متنوع‌تر و بهتر بوده است. (۶۳)

دومین طبقه در ارتباط با شیوه تولید خرده‌کالایی، در این دوره هم مانند گذشته، بازرگانان بودند. تعدادی از بازرگانان بازار را رها کردند و به صنایع و انحصارها روی آوردند و با این اقدام به درون شیوه تولید سرمایه‌داری پرتاب شدند. عده زیادی که در بازار ماندند به فعالیت در مقیاس اندک ادامه دادند و بی‌تردید بر اثر روندهای کلی شیوه تولید خرده‌کالایی این دوره آسیب دیدند. بعضی نیز به ناچار شغل تجارت را رها کردند. همه کسانی که از شهری به شهر دیگر سفر می‌کردند به مجوز دولتی نیاز داشتند. سایه دولت هیچ‌جا از سر این بخش کم نمی‌شد. تعداد این قبیل بازرگانان کوچک و متوسط بسیار زیاد بود و با توجه به وضعیت طبقاتی شان باز هم به‌استثمار پیشه‌وران، و رده‌ها، کارگران روزمزد، که همگی در رده‌های پایینی آنها قرار داشتند ادامه می‌دادند.

در سطح سیاسی، اصناف بیش از هر زمان در گذشته زیر مراقبت دولت بودند، پلیس محلی آنها را موظف کرده بود از پیش گزارش جلسه‌های خود را به پلیس بدهند تا ناظری به جلسه بفرستد. از بُعد فرهنگ سیاسی، بازار دژ حمایت از اسلام و احتمالاً کانون نارضایتی فزاینده از دولت بود اما بنا به ملاحظات امنیتی، این قبیل مسائل علنی نبوده و ارزیابی دامنه آنها دشوار است. کسبه خرده‌پا ظاهراً چندان علاقه‌ای به شاه نداشته و یادآوری خاطره مشارکت قهرمانانه‌شان در انقلاب مشروطیت نیز آنان را در

این بی‌علاقگی مصرّ می‌ساخته است. باز هم می‌توان نظر آپتن را پذیرفت که «مسایلی نظیر نوآوری‌ها و پیشرفت‌های سطحی پیرامون پیشه‌وران، به آنها رضایت و غروری می‌داد که نارضایتی‌هایشان را جبران می‌کرد.»^(۶۴)

روشنفکران، روحانیان و طبقه‌های حاشیه‌ای را می‌توان گروه‌ها یا طبقه‌های شهری قلمداد کرد که در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش دیگر به مفهوم اکید کلمه طبقه‌های دست‌اندرکار این یا آن شیوه تولید شهری نبودند بلکه در دو شیوه تولید سرمایه‌داری و خرده‌کالایی عضویت داشتند، در هر صورت وضعیت این سه طبقه نیز تا حد زیادی تغییر کرد. روشنفکران عمدتاً طبقه سرمایه‌دار و روحانیان طبقه مبتنی بر بازار (خرده‌کالایی) بودند، هر دوی اینها در ساختار اجتماعی شهری گروه‌ها یا طبقه‌های بینابینی به حساب می‌آمدند اما طبقه‌های حاشیه‌ای به‌راستی میان دو شیوه تولید تقسیم می‌شدند و به عنوان یک مادون طبقه در پایین‌ترین قاعده هرم جامعه شهری قرار می‌گرفتند. وضعیت اقلیت‌های دینی ایران و زنان شهری نیز معمولاً به گونه‌ای بود که در برش ساختار طبقاتی قرار می‌گرفتند و نمی‌توان آنها را در طبقه خاصی جای داد.

روشنفکران از آموزگاران، دانش‌جویان، پزشکان، حقوقدانان، هنرمندان، نویسندگان، ناشران و بعضی از کارمندان تشکیل می‌شد. این طبقه پا به پای قدرت‌گیری و بزرگ شدن دولت در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش رشد کرد. حیثیت و میراث اجتماعی روشنفکران خاصه تحصیلکردگان خارج ارتقای بسیار یافت. آبراهامیان که احتمالاً اکثریت کارکنان دولت را در این طبقه جای داده می‌گوید: روشنفکران بالای ۷ درصد نیروی کار ایران را در دوره مورد بحث تشکیل می‌دادند. رقم دقیق آنها هرچه بوده، روشنفکران به تولید سرمایه‌داری زیاد نزدیک بودند. از دولت یا نهادهای خصوصی حقوق می‌گرفتند؛ هرچند همه آنها هنوز در چارچوب این شیوه تولید جای نمی‌گرفتند، چون بعضی پزشکان، معلمان، نویسندگان و مانند اینها به بازار نزدیکتر بودند.^(۶۵) بنانی می‌گوید «اکثریت روشنفکران، الهام‌بخش، مشوق و پشتیبان» رضاشاه بودند.^(۶۶) این نکته به‌خصوص در مورد کسانی مصداق دارد که در ارتش یا رده‌های کشوری خدمت می‌کردند. ریچارد کاتم از محذور اساسی روشنفکران بدین نحو سخن می‌گوید: بسیاری [از روشنفکران] از برنامه غیردینی و صنعتی کردن کشور توسط رضاشاه و نوعی سوسیالیسم او حمایت می‌کردند اما با روش دیکتاتوری و گرایش‌های شبه فاشیستی‌اش

موافق نبودند.^(۶۷) بدین ترتیب روشنفکران با توجه به گرایش‌های سیاسی، به چند دسته تقسیم می‌شدند: اقلیتی از رژیم رضاشاهی حمایت می‌کردند (و از آن سود می‌بردند) یا با آن به مخالفت برمی‌خاستند (و سرکوب می‌شدند). یک گروه هم بینابین قرار می‌گرفتند. خنثی، غیرمتعهد، یا بی‌تفاوت بودند اما در کل از گسترش دستگاه اداری، آموزشی و صنعتی سود می‌بردند.

روحانیت در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش دست کم از لحاظ مادی در وضعیت نامساعدی قرار می‌گرفت. بخش عمده مواضع خویش در زمینه‌های قضایی و آموزشی را از دست داد چون این نظام‌ها جنبه غیردینی پیدا کرده و سرچشمه درآمد و قدرت روحانیت بدین نحو خشکانده شده بود. مؤسسه‌های آموزشی دینی تضعیف شدند چون دولت در مورد دوره‌های آنها قوانینی وضع کرد، طلبه‌های جوان را به خدمت سربازی فرا می‌خواند، مدرسان و طلبه‌ها را به زندان می‌انداخت و مورد اذیت و آزار قرار می‌داد. تعلیمات دینی اجباری در مدارس حذف شد، قلندری و درویشی ممنوع گردید و جلوی برگزاری تعزیه و بعضی مراسم مذهبی گرفته شد. دولت کنترل شدیدی را بر اداره موقوفه‌ها اعمال کرد و این نیز به حد زیادی از درآمد روحانیان کاست. بازار منبع حمایت سیاسی و مالی روحانیت شد، روحانیت وجوه شرعی را از بازاریان اخذ می‌کرد و به امور دفتری و خدماتی از این قبیل می‌پرداخت. روحانیت با این شیوه زندگی هرچه بیشتر به تولید خرده‌کالایی وابسته شد و انحطاط این شیوه تولید در برابر تولید سرمایه‌داری به رشد روشنفکران غیردینی و به زیان روحانیت منجر گردید. بعضی از روحانیان برجسته ثروت قابل ملاحظه‌ای به هم زدند، عده‌ای نیز سعی کردند سنت‌های علمی خود را حفظ کنند، اما اکثریتی از آنها در این دوره فقیرتر شدند. به طوری که در زیر خواهیم دید، بعضی از روحانیان مخالفت خود را به دولت نشان دادند اما این مخالفت‌ها بیرحمانه سرکوب می‌شد. کلاً دوره رضاشاه را باید دوران تاریک روحانیت قلمداد کرد.^(۶۸)

محروم‌ترین طبقه شهری جمعیت حاشیه‌ای شامل خدمتکاران، شبگردها، کارگران نیمه‌وقت، گدایان، روسپیان و دزدان بود. اینان که از قبل نیز تهیدست‌ترین مردم شهرها بودند با کاهش درآمد در دوره مورد بحث روبه‌رو شدند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش درآمدشان افزایش نیافت چون مزد کارگر روزمزد پایین بود و تورم و بیکاری رو به افزایش داشت. در مورد بیکاری، برآوردها بسیار متفاوت

است و از ۵۰ درصد در دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش برای کارگران ناماهر تا ۴ تا ۲ درصد در جمعیت شهری دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش نوسان دارد. برای سال ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ش رقم ۳۰ هزار بیکار پیشنهاد شده است. عالی جناب جی. آر تامسون در دهه ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ش نوشت «بخش وسیعی فقیرند، دچار سوء تغذیه اند، ژنده پوشند.» (۶۹) می گویند رضاشاه در دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش کانون لوطی ها را در مناطق اطراف تهران در هم ریخته است (لوطی ها افرادی مسلح، خشن و مردمی بودند که در کنار یک رشته فعالیت های قانونی، روسپیان را زیر «حمایت» می گرفتند). اما این گروه نیز به بقای خود ادامه داد. اینها و سایر گروه های حاشیه شهری در لابه لای دو وجه تولید سرمایه داری و تولید خرده کالایی به زندگی متزلزل خویش ادامه می دادند.

نقش زنان در جامعه شهری موضوع وسیعی است که ما در این مورد چند نکته را یادآور می شویم. زنان در این دوره ورود به قلمروهای آموزشی و نیروی کار را آغاز کردند و روز به روز بر تعدادشان افزوده شد. در سال ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش حدود ۴۵۰ دختر (و ۶۴۵ پسر) از دبیرستان فارغ التحصیل شدند. نخستین زنانی که از دانشگاه فارغ التحصیل شدند مشاغل خوبی به دست آوردند. در آن سوی ساختار اجتماعی، یعنی طبقه کارگر، ۸۰ هزار زن در صنایع و تعداد نامعلومی در ادارات و مغازه ها کار می کردند. مزدشان بسیار ناچیز و از مزد مردها کمتر بود، ساعت های طولانی در شرایط نامطلوب - خاصه در قالی بافی و بافندگی - به کار می پرداختند. به رغم آنکه رضاشاه خود را آزادکننده زنان می دانست. در قانون مدنی اکثر قوانین شریعت اسلامی مورد تأیید قرار گرفت. در حقوق خانواده زنان مورد تبعیض قرار گرفتند و حتی قانون پرآوازه «کشف حجاب» سال ۱۹۳۶م/۱۳۱۵ش مورد انتقاد قرار گرفت و گفته شد این قانون باعث شده تا زنان سنتی و سالخورده خود را در خانه ها زندانی کنند اما نسل جوان مستقلاً گام های بلندی برای شرکت در زندگی عمومی برمی داشت بی آنکه قانونی در این زمینه ها تدوین شده باشد. زنان از حق رأی برخوردار نشدند و جنبش های زنان در مقایسه با سال های ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش تا ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش از خودجوشی و فعالیت و سرزندگی چندانی برخوردار نبود. پس می توان گفت از لحاظ مشارکت در زندگی اجتماعی پیشرفت های زیادی حاصل شد اما این پیشرفت ها در محدوده های خاص و - در مقایسه با مردان و شرایط طبقاتی - بسته به شانس و تصادف بود. (۷۰) اسناد مربوط به اقلیت های مذهبی نشان می دهد [که آنها] در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش وضعیتی بهتر از

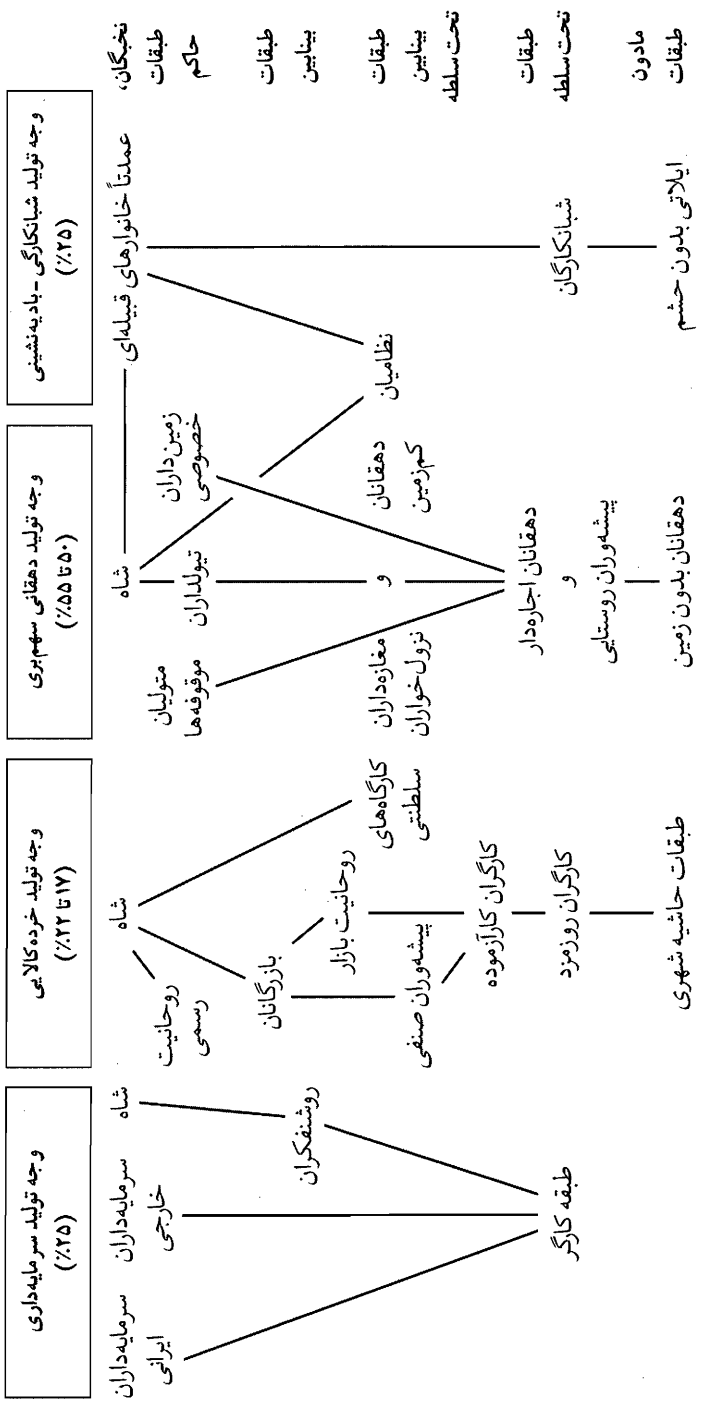
زمان قاجاریه داشته‌اند و در چارچوب محدودیت‌های خاص از فرصت‌ها و حد و حدودی از امنیت برخوردار بوده‌اند. (۷۱)

شیوه‌های تولید و محدودیت‌های توسعه

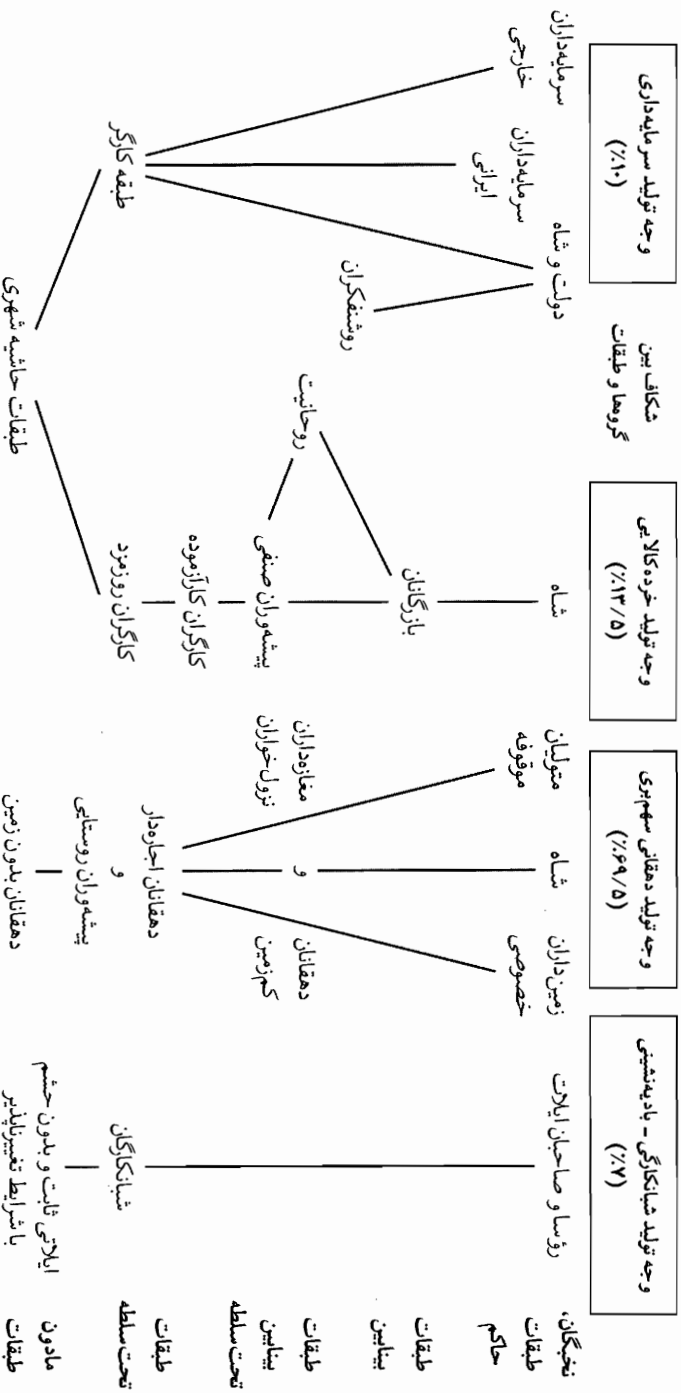
به بحثی که در آغاز فصل داشتیم برمی‌گردیم. حالا می‌توانیم جمع‌بندی کنیم که نه ساختار طبقاتی ایران ایستا و ثابت بود و نه توسعه اقتصادی به آن حد رسیده بود که «پیشرفت فوق‌العاده» و همه‌جانبه‌ای به حساب آید. در نمودارهای ۱-۶ و ۲-۶ نکته اول را از راه مقایسه شیوه‌های تولید تشکیل دهنده و سهم نسبی‌شان در جمعیت سال‌های ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش و ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش می‌آوریم. (۷۲) تغییرات داخلی در قوت و قدرت نسبی هر شیوه تولید از اهمیت کاملاً زیادی برخوردار است. در این فاصله جمعیت شبانکاره ایلی از ۲۵ درصد به ۷ درصد جمعیت کشور رسید. در نتیجه جمعیت دهقانی از ۵۰ تا ۵۵ درصد به ۷۰ درصد افزایش یافت. طبقه کارگر از ۳ تا ۴ درصد به ۱۰ درصد جمعیت رسید، در عوض پیشه‌وران از ۱۷ تا ۲۲ درصد به ۱۳/۵ درصد نیروی کار کاهش یافتند (فراموش نکنیم که به جز ایلات در بقیه موارد با افزایش مطلق روبه‌رو هستیم زیرا در این فاصله جمعیت ۵۰ درصد افزایش یافته و از ۱۰ میلیون به ۱۴/۵۵ میلیون رسیده است). اندازه‌گیری تقریبی سهم هر یک از این بخش‌ها در تولید ناخالص ملی نشان می‌دهد شیوه تولید دهقانی سهم‌بری ۵۰ درصد، شبانکارگی ۱۰ درصد، سرمایه‌داری ۲۰ درصد و تولید خرده‌کالایی ۲۰ درصد تولید مزبور را تشکیل می‌داده‌اند. (۷۳) بدین ترتیب بخش سرمایه‌داری و به درجه کمتری بخش‌های خرده‌کالایی و شبانکاره به نسبت جمعیت خود بهتر از بخش دهقانی، به رغم درصد جمعیت بالایش عمل کرده‌اند.

از زاویه ساختار طبقاتی، تغییرات بیشتری در درون و مابین هر وجه تولید روی داد. در بخش قبیله‌ای خان‌ها در مقایسه با قبل زمین‌های بیشتری را مالک شدند و افراد قبیله که به زور اسکان داده شده بودند دهقان شدند اما وضعیت معیشتی‌شان آنقدر بد بود که در واقع به صورت یک مادون طبقه درآمدند. در مورد سربازگیری ایلی نیز تغییری به وجود آمد. قبلاً دولت از هر رئیس ایل تعداد مشخصی سرباز می‌خواست، حال که ایل تخت‌قاپو شده بود دیگر آن نظام عملکرد نداشت اما افراد ایل هم مانند سایر ایرانیان مشمول خدمت سربازی بودند [و به صورت انفرادی به خدمت احضار می‌شدند].

نمودار ۶-۱. صورتبندی اجتماعی ایران در سال ۱۹۱۴م / ۱۲۹۳ش



نمودار ۴-۲. صورت‌بندی اجتماعی ایران در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳م



شیوه تولید دهقانی سهم‌بری عملاً دست‌نخورده باقی ماند. زمین‌داران خصوصی منسجم‌تر شدند و حتی شاید در موضع برتری قرار گرفتند. شاه دیگر زمین‌های دولتی زیادی را در کنترل نداشت (هرچند خود او عملاً بزرگترین زمین‌دار کشور شد). در بخش‌های شهری دگرگونی‌های بیشتری روی داد. در شیوه تولید خرده‌کالایی، دیگر وضعیت زمان صفویه یا حتی قاجار وجود نداشت و از «روحانیت دریاری» هم خبری نبود، چون نقش روحانیت اصولاً کاهش چشمگیری یافته بود. روحانیت در عوض همراه روشنفکران و خاصه طبقه‌های حاشیه شهری بین دو شیوه تولید سرمایه‌داری و خرده‌کالایی تقسیم شد، روشنفکران به زیان روحانیت ارتقاء یافتند و در نتیجه روحانیت در سطوح متفاوت بینایی ساختار طبقاتی جای گرفت. رابطه‌اش را با پیشه‌وران و بازرگانان بازار حفظ کرد. روشنفکران تا حدی به دولت گره خوردند. در شیوه تولید سرمایه‌داری، دولت به عنوان بازیگر مسلط بر صحنه ظاهر شد و سرمایه‌داران ایرانی همراه با بازرگانان بزرگ به امر صادرات و واردات پرداختند. شاید نطفه‌های «اتحاد مثلث» در شیوه تولید سرمایه‌داری شکل گرفته باشد اما سرمایه خارجی کاملاً و به‌واقع از دولت و سرمایه خصوصی جدا و متمایز بود و سرمایه دولتی از نظر کیفی - و شاید هم کمی - بر سرمایه خصوصی غلبه داشت. ساختار طبقاتی ایران مانند قبل بسیار پیچیده بود یعنی از چند گروه نخبگان، طبقه‌های بینایی، طبقه‌های تحت سلطه و گروه‌های مادون طبقه تشکیل می‌شد. این تقسیم‌بندی‌ها و اتحاد بالقوه‌شان در تحلیل جنبش‌های اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرند ما در پایان این فصل و فصل هفتم به آنها خواهیم پرداخت.

از نظر توسعه اقتصادی، کشور تا حد زیادی صنعتی شد و هرچند این میزان صنعتی شدن در ایران بی‌سابقه نبود، اما محدودیت‌هایی نیز داشت. در بخش کشاورزی، نه اصلاحات ارضی صورت گرفت و نه در بهره‌وری یا فن تولید تغییری روی داد. تولید با [افزایش] جمعیت بالا رفت اما دهقانان از حداقل معیشت برخوردار بودند. بخش قبیله‌ای بر اثر تلاش‌های دولت به منظور اسکان سخت برهم ریخت، عده‌ای از مردم ایلات در این فرایند تلف شدند و تولید شبانکارگی سخت کاهش یافت. در بخش شهری نیز که دولت همه تلاش‌های تحول‌گرایانه‌اش را متمرکز کرد برای اکثریت مردم بهبود در زندگی روزمره حاصل نشد. سطح زندگی با توجه به درآمد و رژیم غذایی، مسکن، بهداشت و آموزش و پرورش چندان بهبود نیافت. صنعتی شدن و مداخله دولت

در تجارت خارجی به منظور احداث راه آهن، به یک اقتصاد تورمی بلندمدت بعد از سال ۱۹۳۳م/۱۳۱۲ش انجامید، به طوری که در سال ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش قیمت‌ها دو برابر گردید. مزدها با تورم افزایش پیدا نمی‌کرد. تولید ناخالص ملی در فاصله ۱۹۲۵-۱۹۴۰م/۱۳۰۴-۱۳۱۹ش دو برابر شد اما بر میزان نابرابری درآمدها افزوده گردید. بخش روستایی تاوان غذای ارزان شهرنشینان را می‌پرداخت و توده‌های شهری هم بار سنگین مالیات‌ها را به‌جای سرمایه‌داران بر دوش می‌کشیدند و منافع کلان سرمایه‌داران از قِبل آنها تأمین می‌شد.^(۷۴) مزایای صنعتی شدن برای همه افراد و گروه‌های جامعه یکسان نبود. صنعت به چند شهر کشور اندکی راه یافت ولی به تهران در رابطه با استان‌ها مرکزیت بسیار زیادی بخشید. اما باز هم ایران از کشورهای در حال صنعتی شدن خاورمیانه نظیر مصر و ترکیه عقب بود.

این تصویر از رشد با مزایای نابرابر آن برای طبقه‌ها، بخش‌ها و مناطق کشور همان الگویی است که ما عنوان توسعه وابسته را به آن دادیم. برای درک عوامل دست‌اندرکار نظام جهانی این فرایند، روابط ایران با سایر کشورها، خاصه غرب را باید به حساب آورد.

ایران در نظام جهانی دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش

رضاشاه و دولت او تلاش‌های متعددی به عمل آوردند تا استقلال کشور را در نظام جهانی دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش تأمین کنند. نظام کاپیتولاسیون در ۱۹۲۸م/۱۳۰۷ش به‌طور یکجانبه از سوی ایران لغو شد و مزایای برون مرزی کشورهای خارجی در ایران که یادگار عهد قاجار بود از میان رفت. در همین راستا یک رشته حقوق دیگر خارجی‌ان در ایران ملغی گردید. از آن جمله حق خارجی‌ان به تملک زمین در ایران، راه‌اندازی مدرسه، زناشویی با ایرانیان، تصدی مقام‌های دولتی در نظام اداری ایران و حتی مسافرت آزادانه از آنها سلب شد. چنان که دیدیم، دولت کنترل بازرگانی خارجی را در دست گرفت. بخشی از آن را مستقیماً اداره کرد و برای بقیه نیز به وضع مقررات پرداخت. شبکه گمرکی و خطوط تلگرافی را از متصدیان خارجی تحویل گرفت. البته تا پایان دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش دولت در صدد تهیه وام از خارج و جلب سرمایه خارجی بود و چون

به مقصود نرسید سرمایه لازم برای راه آهن را در خود کشور تأمین کرد. نیاز بدین ترتیب سبب خیر شد. (۷۵) [اما به هر حال] بدهی های دولت به خارج گسترش یافت. رضاشاه کلاً به خارجیان سوءظن داشت و از نفوذشان می ترسید (هرچند کوشید کشور را از روی الگوی غرب نوسازی کند) [اما] به همان سبب برای ایجاد روابط حسنه و فعال با خارجیان اقدام چندانی نکرد.

به رغم این گرایش ها و اقدام ها در واقعیت امر ایران هنوز در مدار وابستگی بود. برای مثال، لغو کاپیتولاسیون تأثیر محدودی داشت چون در قوانین جدید ایران به خارجیان تأمین داده می شد در ایران به فعالیت پردازند و تا سال ۱۹۳۶م/۱۳۱۵ش نرخ های تعرفه ای نیز برای شان تضمین شده بود. جدی تر از همه، بحران اقتصادی بود که موجب شد قیمت کالاهای صادراتی ایران در بازار جهانی کاهش یابد؛ این امر زمانی فاجعه بار شد که ریال نیز با کاهش ارزش روبه رو گردید. سرمایه گذاری خارجی عمدتاً به دو حوزه محدود ماند: یکی عملیات انگلستان در میدان های نفتی جنوب و دیگری شیلات شوروی در دریای خزر. اما سرمایه گذاری در همین دو محدوده نیز رشد مداوم داشت، کنترل بریتانیا بر پرارزش ترین منبع کشور نه تنها ادامه یافت بلکه به دنبال مذاکره مجدد در مورد امتیاز نفت و تمدید مدت امتیاز در ۱۹۳۶م/۱۳۱۵ش، سلطه آن دولت تحکیم شد و سرانجام به ملاحظات موازنه ژئوپلیتیکی قدرت، آزادی مانور ایران را خاصه بعد از جنگ جهانی دوم در ۱۹۳۹م/۱۳۱۸ش محدود کرد. در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش سلطه غرب بر ایران عمیق تر شد. این بار به جای رقابت ماقبل سال های ۱۹۱۷م/۱۲۹۶ش روسیه با انگلستان یا سلطه منحصر بریتانیا از ۱۹۱۸م/۱۲۹۷ش تا کودتای ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش، یک دگرگونی ایجاد شد. مبارزه سه جانبه امپراتوری بریتانیا، اتحاد شوروی و آلمان نازی برای اعمال نفوذ بر ایران شدت یافت.

در مجموع، بریتانیا قدرتمندترین کشور غربی در ایران باقی ماند. فشار شدید سیاسی که در سرتاسر عصر قاجار ادامه یافت و در قرارداد ۱۹۱۹م/۱۲۹۸ش به اوج رسید، تا حدی تخفیف یافت و مداخله آشکار در سیاست داخلی و حاکمیت ملی عملاً از بین رفت. رضاشاه نیز مانند شاهان قاجار، بریتانیا را به چشم دوست و متحد احتمالی، در برابر تهدید محتمل تر از ناحیه شمال (اتحاد شوروی) می نگریست. بریتانیا هم به نوبه

خود پذیرفت که رضاشاه فرمانروای مقتدرتری باشد چون برای حفظ ثبات در ایران به چنان فرمانروایی نیاز داشت که هم در برابر جبهه مخالفان داخلی و هم در مقابل گسترش نفوذ شوروی بایستد.^(۷۶) روابط اقتصادی، بارزترین جنبه نفوذ بریتانیا در ایران بود. در دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش بریتانیا بزرگترین شریک تجاری ایران بود و (همراه با هند بریتانیا) ۶۷ درصد واردات ایران را در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۴م/۱۳۰۳-۱۳۰۸ش تأمین می‌کرد. این رقم در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۹م/۱۳۰۴-۱۳۰۸ش به ۴۶ درصد و در سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۳۰م/۱۳۰۳-۱۳۰۹ش به ۲۹ درصد کاهش یافت. صادرات ایران به ممالک انگلستان و هند در طی این دوره دچار کاهش گردید و از ۳۷ درصد در ۱۹۲۰-۱۹۲۴م/۱۲۹۹-۱۳۰۳ش به ۲۰ درصد در ۱۹۲۵-۱۹۲۹م/۱۳۰۴-۱۳۰۸ش و ۲۳ درصد در طی سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۴م/۱۳۰۹-۱۳۱۳ش رسید. در اواخر دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش بریتانیا با ۱۷ درصد، سومین طرف تجاری ایران شد و بعد از آلمان و شوروی قرار گرفت. در سرتاسر دهه تراز بازرگانی به سود بریتانیا بود هرچند کسری تراز ایران نیز تا حدی کاهش یافت. در ژوئیه ۱۹۴۱ (تیر- مرداد ۱۳۲۰) در آستانه سقوط رضاشاه، بین ایران و انگلستان قراردادی بسته شد «که اگر اجرا می‌شد انحصار عملی بریتانیا را بر بازرگانی ایران محرز می‌ساخت.»^(۷۷) جنگ مانع از تصویب و اجرای قرارداد شد.

کلید سلطه بریتانیا بر ایران، سیاسی یا تجاری نبود. صرف در دست داشتن امتیازنامه داری تضمینی بود که انگلستان از سود کلان ارزشمندترین منبع ایران سهم شیر را ببرد و شرکت نفت انگلیس- ایران را به صورت بزرگترین کارفرمای ایران درآورد. وقتی معلوم شد در فاصله ۱۹۲۴-۱۹۳۱م/۱۳۰۳-۱۳۱۰ش حق امتیاز ایران بسیار ناچیز است (یعنی ایران کلاً ۷,۳۸۰,۰۰۰ پوند استرلینگ دریافت کرد و شرکت ۳۱,۵۰۱,۰۰۰ پوند استرلینگ سود خالص داشت)، رضاشاه کوشید امتیاز را یکطرفه لغو کند. بریتانیا در ۱۹۳۳م/۱۳۱۲ش به جامعه ملل شکایت برد و قرارداد جدیدی بسته شد که به جای ۱۶ درصد سود خالص، ۴ شیلینگ (یک دلار) در هر تن به ایران تعلق می‌گرفت و مقرر گردید پرداخت سالیانه شرکت به ایران حداقل یک میلیون پوند استرلینگ باشد. منطقه مورد قرارداد به چهار پنجم مساحت سابق (یعنی همه میدان‌های نفتی شناخته شده) محدود شد و به موجب یک ماده کلیدی قرارداد ۲۸ سال دیگر بر

طول مدت امتیاز افزوده شد یعنی مقرر شد قرارداد تا سال ۱۳۷۲/م معتبر باشد. بدین ترتیب رضاشاه شتابزده به لغو امتیاز پرداخت و در نهایت هم نابخردانه مدت آن را تمدید کرد. در دهه ۱۳۱۰/م/۱۳۱۰ ش حق امتیاز سالانه و مالیات‌های ایران به طور میانگین ۲/۵ میلیون پوند استرلینگ بود که سالانه اندکی کمتر از یک میلیون پوند استرلینگ نسبت به سال‌های دهه ۱۳۰۰/م/۱۳۰۰ ش افزایش داشت. باز هم سود شرکت تا سال ۱۳۱۱/م/۱۳۱۱ ش پنج برابر حق امتیاز ایران بود و طی دوره مزبور به ۵۰ میلیون پوند رسید. تولید نفت افزایش یافت تا به نیاز کشورهای صنعتی اروپا پاسخ داده باشد. انگلستان به یاری اهرم شرکت نفت انگلیس - ایران موضع مسلط خود را در ایران حفظ کرد. (۷۸)

دولت شوروی نیز در مقایسه با دولت تزاری روس کنترل کمتری را بر دولت ایران اعمال کرد اما در دهه ۱۳۱۰/م/۱۳۱۰ ش این کشور را در زمینه‌های بازرگانی کاملاً زیر فشار گذاشت. از نظر سیاسی شوروی‌ها حکومت رضاشاه را به عنوان عامل دست‌اندرکار ایجاد ثبات در منطقه تأیید کردند و امید داشتند دست کم از این ناحیه به نیروهای مخالف شوروی اجازه تعرض به خاک آن کشور داده نشود و در بهترین حالتش شاید رژیم پهلوی با امپریالیسم بریتانیا به مخالفت برمی‌خاست. به موجب پیمان سال ۱۳۰۶/م/۱۳۰۶ ش بی‌طرفی ایران تضمین شد و دو دولت تعهد کردند در امور داخلی یکدیگر مداخله نکنند.^(۷۹) بعد از انقلاب ۱۳۰۶/م/۱۳۰۶ ش شوروی، تجارت بین دو کشور دچار وقفه شد اما در سال ۱۳۰۶/م/۱۳۰۶ ش شوروی یک بار دیگر بازار اصلی برنج، دخانیات، خشکبار، پنبه و پشم مناطق شمالی ایران شد و تجارت دو کشور بار دیگر به سطح قبل از ۱۳۰۳/م/۱۳۰۳ ش برگشت. انحصار دولت شوروی بر تجارت کشور خود، بر سرعت گرفتن کنترل انحصاری دولت ایران بر تجارت خارجی اش افزود و بازرگانی دو کشور هرچه بیشتر به سوی شیوه پایاپای حرکت کرد. در دهه ۱۳۱۰/م/۱۳۱۰ ش که شوروی سیاست صنعتی کردن پرادمانه کشور را در پیش گرفت در واردات ایران به آن کشور وقفه‌ای ایجاد شد. مازاد جدید بازرگانی شوروی عامل دیگری بود که اقتصاد شمال ایران را به بحران دچار کرد. در دهه ۱۳۱۰/م/۱۳۱۰ ش دادوستد دو کشور با نوسان‌هایی همراه بود: ۲۸ درصد واردات و ۲۴ درصد صادرات ایران با شوروی بود و در ۱۳۱۷/م/۱۳۱۷ ش، ۳۸ درصد بازرگانی خارجی ایران به شوروی

اختصاص داشت. با این جهش، شوروی در تجارت با ایران از بریتانیا پیشی گرفت. بازرگانی در سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۳۹م/۱۳۱۷-۱۳۱۸ش اُفت‌نمایی پیدا کرد و در سال بعد عملاً به صفر رسید. در سال ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش پیمان بازرگانی جدیدی به امضا رسید و ایران امیدوار بود بتواند با استفاده از خاک شوروی، روابط تجاری خود با آلمان را تقویت کند. اما جنگ مانع اجرای این طرح شد. عمده‌ترین سرمایه‌گذاری شوروی در ایران امتیاز شیلات دریای خزر بود. این امتیاز در ۱۹۲۷-۱۹۲۸م/۱۳۰۶-۱۳۰۷ش بار دیگر به مدت ۲۵ سال تمدید شد. مسکو از طریق این انحصار به سود کلانی دست می‌یافت. در مجموع، رابطه اقتصادی ایران و شوروی عمدتاً نابرابر باقی ماند و نیازها و مقتضیات اقتصاد شوروی تعیین‌کننده آهنگ تجارت و سرمایه‌گذاری در ایران بود.^(۸۰)

آلمان نازی عمده‌ترین کشوری بود که به دنبال کاسته شدن فشارهای روسیه و بریتانیا بر ایران توانست از موقعیت به سود خود بهره‌برداری کند. رضاشاه شاید از طریق ایجاد رابطه خوب با آلمان خواسته است فشار شوروی و انگلستان را خنثی سازد اما نباید فراموش کرد که او نسبت به آلمان هیتلری نوعی احساس عاطفی و همدلی نیز داشت. آلمان نازی ایران را نیز به «آریایی بودن مفتخر ساخت». کاتوزیان می‌نویسد: رضاشاه «طرفدار آلمان و هوادار نازیسم بود. چون دولت‌گرا، نظامی‌گرا، خودکامه، نژادپرست و پان‌ایرانیست بود».^(۸۱) در آن طرف رابطه، آلمان نازی قرار داشت. در ۱۳۱۳/۱۹۳۴ش طی گزارشی به هیتلر توصیه شده است:

هنگامی که در آینده در سرزمین‌های مابین آسیا و افریقا فضای حیاتی کافی برای ملت خود ایجاد کنیم لازم است در ایجاد بلوکی از کشورها اقدام کنیم که تسلط قوی‌ترین نژادهای توتونیک* تضمین گردد. قبل از همه لازم است دولت‌های حوزه دانوب، ترکیه و ایران را در این حوزه ادغام کنیم.^(۸۲)

از این بدتر، قرارداد ۱۹۳۷م/۱۳۱۶ش آلمان و ایتالیا بود که به موجب آن مقرر شد ایران و عراق در حوزه نفوذ آلمان و مصر و سوریه در حوزه نفوذ ایتالیا باشد. در داخل ایران، اینجا و آنجا خاصه روشنفکران، کارمندان و افسران ارتش با انگیزه احساسات ضد «روسی» و ضد انگلیسی، با آلمان‌ها همدلی نشان می‌دادند.^(۸۳) این روابط در

*. Toutonic. منسوب به توتون‌ها یعنی نژاد قدیمی ژرمن یا سلت که در یکصد سال پیش از میلاد در ژولند می‌زیستند، به مردم آلمانی زبان نیز اطلاق می‌شود- م.

مناسبات بازرگانی بازتاب می‌یافت آنچنان که در اواخر دهه ۱۹۳۰ م/۱۳۱۰ ش، آلمان بزرگترین طرف تجاری ایران محسوب می‌شد و بریتانیا و روسیه را پشت سرگذاشته بود. واردات از آلمان از ۲ درصد در ۱۹۲۰-۱۹۲۴ م/۱۲۹۹-۱۳۰۳ ش به ۵ درصد در ۱۹۲۵-۱۹۲۹ م/۱۳۰۴-۱۳۰۸ ش، ۸ درصد در ۱۹۳۰-۱۹۳۴ م/۱۳۰۹-۱۳۱۳ ش و ۲۵ درصد در ۱۹۳۵-۱۹۳۹ م/۱۳۱۴-۱۳۱۸ ش رسید. طی همین دوره صادرات از صفر به ۳۲ درصد رسید. در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۱ م/۱۳۱۹-۱۳۲۰ ش آلمان ۴۲/۶ درصد واردات و ۴۷/۹ درصد صادرات ایران را در دست داشت. با شتاب‌گیری روند صنعتی شدن آلمان در دهه ۱۹۳۰ م/۱۳۱۰ ش تقاضا برای غذا و مواد خام افزایش یافت و در همان حال، صنعتی شدن ایران، واردات ماشین و قطعات یدکی را ضروری می‌ساخت. در قرارداد ۱۹۳۹ م/۱۳۱۸ ش مقرر شده بود ایران به صدور پنبه، پشم، گندم، برنج، جو و سایر فرآورده‌های کشاورزی در حجم زیاد به آلمان مبادرت ورزد و انتظار می‌رفت شکل دادوستد به صورت پایاپای و دوجانبه باشد. این قبل از همه به سود آلمان بود زیرا آلمان به فرآورده‌های ایران بیشتر نیازمند بود تا ایران به کالاهای ساخت آلمان. وانگهی، شرایط قرارداد و نرخ کلاً به سود آلمان بود که کالاهای سرمایه‌ای و ساخته شده به ایران می‌داد. در سال ۱۹۳۹ م/۱۳۱۸ ش تراز بازرگانی برهم خورد و صادرات ایران معادل ۴۰ میلیون مارک (۱۵ میلیون دلار) بر واردات پیشی گرفت که در نظام پایاپای به معنی «وام ناخواسته» به آلمان بود. شرکت‌های آلمانی علاوه بر دادوستد، در صنایع ایران نیز فعال بودند و در احداث راه‌آهن سراسری و سایر طرح‌های صنعتی بزرگ از جمله مقدمات احداث ذوب‌آهن مشارکت داشتند. در آستانه تهاجم متفقین به ایران، آلمان نازی مناسبات بسیار مستحکمی با رضاشاه و اقتصاد ایران برقرار کرده بود. تنها تهاجم می‌توانست به چنان وضعی خاتمه دهد.^(۸۴) ایالات متحد آمریکا در مقایسه با بریتانیا، آلمان و شوروی در دهه ۱۹۳۰ م/۱۳۱۰ ش در رابطه با ایران یک قدرت دوردست محسوب می‌شد. هیئت نمایندگی مالی میلپو در ۱۹۲۷ م/۱۳۰۶ ش ایران را ترک کرد در حالی که رضاشاه کاملاً سرخورده شده بود. میلپو نتوانست برای ایران از کشورهای خارج وام بگیرد ضمن اینکه شاه از قدرت‌طلبی میلپو چندان خوشش نیامده بود. در ۱۹۳۶ م/۱۳۱۵ ش فترتی در روابط ایران-آمریکا پدید آمد چون ایران کارکنان سفارت خود را در واشینگتن به تهران فراخواند تا به توقیف سفیر ایران در

امریکا به جرم سرعت زیاد راندگی و مقاله‌های روزنامه‌های امریکایی علیه رضاشاه اعتراض کند. اما در ۱۹۳۸م/۱۳۱۷ش روابط دو کشور رو به بهبود گذاشت و رضاشاه به فرانکلین روزولت رئیس جمهور ایالات متحده امریکا نوشت: «ما و نیز ملت ایران ... به حفظ و تقویت روابط دوستانه و دیرینه دو کشور ارج فراوان می‌نهمیم.»^(۸۵) با شروع جنگ جهانی دوم، رضاشاه از امریکا درخواست وام و تجهیزات نظامی کرد که با پاسخ مساعدی روبه‌رو نشد. در زمینه اقتصادی در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش ایالات متحد امریکا مقام چهارم را در تجارت ایران داشت یعنی ۷ تا ۸ درصد واردات عمدتاً اتومبیل و ماشین‌های کشاورزی و ۱۲-۱۳ درصد صادرات ایران، عمدتاً فرش کرمان- که بر اثر بحران اقتصادی در وضعیت تجاری بسیار نامساعدی بود- در دست آن کشور بود. همین اقدام‌ها و ارقام نه‌چندان چشمگیر، موجب باز شدن جاپای محکم ایالات متحد امریکا در ایران شد و با شروع جنگ و بعد از آن، امریکا نیز حضور سلطه‌گرانه خود در ایران را آغاز کرد.^(۸۶)

روابط ایران با همسایگانش در آسیا و خاورمیانه در مواردی با اهمیت بود اما این روابط در شکل بخشیدن به ساختار اجتماعی ایران از طریق مکانیسم وابستگی جزو عوامل تعیین‌کننده نبود. مهمترین تعهد منطقه‌ای که ایران در آن نقش داشت پیمان سال ۱۹۳۷م/۱۳۱۶ش سعدآباد بود که افغانستان، عراق و ترکیه نیز در آن شرکت داشتند. نام رسمی آن «پیمان عدم تعرض» بود. با مطالعه دقیق متن پیمان معلوم می‌شود تهدید خارجی توسط یکی از این کشورها یا کشورهای غیر عضو در کنفرانس ایران نقش کمتری داشته است تا تهدید جنبش‌های انقلابی در داخل هر کشور که موجودیت رژیم‌های آن کشور را تهدید می‌کرده است. در ماده ۷ پیمان سعدآباد آمده است:

هر یک از دول متعهد متقبل می‌شوند که در حدود و سرحدات خود از تشکیل و یا عملیات دسته‌جات مسلح و از ایجاد هرگونه هیئت و یا تشکیلات دیگری برای تخریب مؤسسات موجود و یا برای اختلال نظم و امنیت هر قسمتی از خاک متعاهد دیگر (سرحدی یا غیر سرحدی) و یا برای واژگون ساختن طرز حکومت طرف دیگر جلوگیری نمایند.^(۸۷)

این تفسیر زمانی قوت می‌گیرد که بدانیم بریتانیا در ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش به عراق حمله برد و بریتانیا و شوروی متفقاً در ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش به ایران تجاوز کردند و پیمان

نیز مانع اقدام آنها نشد. البته به همان دلیل، بُعد امنیتی پیمان هم مدنظر نبود و تنها تلاشی در مسیر پیشبرد دیپلماسی منطقه‌ای گروهی از کشورهای غیر غربی بود که نمی‌خواستند در برقراری روابط با یکدیگر قدرت‌های محوری جهان را دخالت بدهند. البته ایران بر سر آبراه مرزی شط‌العرب [اروند رود] با عراق، عضو دیگر پیمان سعدآباد اختلاف داشت اما با ترکیه روابط در حد بسیار خوبی بود و رضاشاه سیاست آتاتورک را در صنعتی کردن کشور و طرح‌های جدایی دین از دولت مورد تحسین قرار می‌داد.

جوّ سیاسی دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش تماس با یک قدرت آسیایی، یعنی ژاپن را ایجاب می‌کرد. ژاپن در ۱۹۳۳م/۱۳۱۲ش متقاضی خرید پنبه ایران در حجم زیاد بود و در عوض کالاهای خود را به ایران صادر می‌کرد. (چون دولت ژاپن بر تجارت خارجی کشور انحصار داشت). دادوستد کشور به آنجا رسید که در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۴م/۱۳۰۹-۱۳۱۳ش، ۹ درصد و در ۱۹۳۵م/۱۳۱۴ش تا ۱۹۳۹م/۱۳۱۸ش ۷ درصد واردات ایران را به خود اختصاص داد. اما تنها ۲ تا ۳ درصد صادرات ایران با ژاپن بود.^(۸۸) ژاپن که در این دوره یکی از قدرت‌های بزرگ سیاسی محسوب می‌شد از ایران بسیار دور بود و اشتیاقی به ابقای نقش فعال در این کشور نداشت. با این حساب کشورهای آسیایی و خاورمیانه توان قدرت‌های بزرگ اروپایی را در تأثیرگذاری بر اقتصاد و سیاست ایران در فاصله دو جنگ جهانی نداشتند.

می‌توان دوره ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش را دوره گذار تلقی کرد چون جایگاه ایران در اقتصاد جهانی در حال گذار بود. اشرف معتقد است عصر رضاشاه دوره گذار ایران از «نیمه استعماری قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به نواستعماری دوران بعد از جنگ سرد بوده است.»^(۸۹) با توجه به چشم‌انداز مورد بحث در این کتاب، این دوره یک فترت موقت مابین وابستگی به قدرت‌های امپریالیستی رقیب - بریتانیا و روسیه - ایران عصر قاجار و وابستگی جدید به امریکا در دنیای بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. هیچ قدرت غربی به اندازه بریتانیا و روسیه در عصر قاجار اقتصاد ایران را تغییر ندادند و شکل دوباره نبخشیدند، با این همه، ایران به رغم اعلام آشکار سیاست رضاشاه در مورد ناسیونالیسم، خودکفایی و دولت قوی، وابسته باقی ماند این امر عمدتاً به دلیل سه مکانیسم به هم مرتبط بوده است: کنترل بریتانیا بر نفت ایران، بازرگانی نابرابر با شوروی و آلمان و نوسان تجارت به خاطر عرضه حاشیه‌ای مواد خام.

پیدایش نفت به عنوان کالای کلیدی در اقتصاد جهانی و اینکه ایران در دهه‌های ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش و ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش پنجمین تولیدکننده جهانی نفت بوده، تأییدی بر نقش حاشیه‌ای ایران در نظام جهانی است. صادرات ایران را عمدتاً نفت، فرش و مواد کشاورزی تشکیل می‌داد. طرف‌های سنتی تجارت ایران - آلمان، شوروی، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا - مواد ساخته شده و کالاهای سرمایه‌ای به ایران صادر می‌کردند. در خلال بحران عالمگیر، این الگوی دادوستد به زیان ایران عمل کرد چون ارزش ریالی مواد خام صادراتی به میزان دو تا سه برابر کاهش یافت در حالی که ارزش کالاهای وارداتی کشور که به پول کشورهای هسته مرکزی نظام جهانی بود افزایش پیدا کرد. هنگامی که دولت ایران انحصار تجارت خارجی را به دست گرفت این امر در رابطه با آلمان و شوروی به زیان ایران عمل کرد چون این دو کشور به موجب قراردادهای دوطرفه که معمولاً به نفع اقتصاد بزرگتر و صنعتی‌تر (هسته مرکزی) بود، در شرایط مساعدتری قرار می‌گرفتند. بدین ترتیب شرایط بازار به زیان ایران عمل می‌کرد علت آن نیز نوع اقلام صادراتی و وارداتی کشور، توان اقتصادهای هسته مرکزی نظام جهانی طرف تجارت ایران و عواقب تجاری تضعیف‌کننده برای کشوری بود که در خلال بحران بزرگ اقتصادی عالمگیر دارای اقتصادی حاشیه‌ای قرار داشت.

سرانجام، دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش را از آن رو می‌توان دوران گذار نامید که اقتصاد ایران از نظر تأمین بودجه طرح‌های دولتی و تراز بازرگانی به تک‌محصولی نزدیک می‌شد. اگر حق امتیاز نفت نبود، کسری تراز بازرگانی به حالت پیشین باقی می‌ماند. حالتی که از ابتدای قرن بیستم وجود داشت. نفت موجب شد بعد از سال ۱۹۳۱م/۱۳۱۰ش تراز بازرگانی خارجی ایران مثبت شود و از نیاز مبرم کشور به وام خارجی کاسته گردد. با این همه، بخش اعظم سود ناشی از تملک این منبع ارزشمند به شرکت نفت انگلیس - ایران متعلق به دولت بریتانیا می‌رسید. سود بریتانیا ۸۰ درصد و از آن ایران تنها ۲۰ درصد بود. بخش نفت یک بخش منزوی و جزیره‌ای در اقتصاد ایران باقی ماند که حداقل پیوند صنعتی - تکنولوژیکی یا انتقال‌زایی را برای اقتصاد داخلی داشت برعکس با چرخه‌ها و تقاضاهای کشورهای پیشرفته صنعتی هسته مرکزی گره خورده بود.

بدین ترتیب در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش جایگاه ایران به عنوان کشور حاشیه‌ای در

نظام اقتصاد جهانی تثبیت شد. وابستگی بازرگانی به آلمان، انگلستان و شوروی به همان شدت عصر قاجار و دولت تزاری باقی بود. بی ثباتی اوضاع ژئوپلیتیکی جهان در ۱۹۴۱/م/۱۳۲۰ش، میزان وابستگی سیاسی ایران را به قدرت های خارجی نشان داد.

جنبش های اجتماعی و مداخله خارجی در دوره سلطنت رضاشاه

دوره سال های ۱۹۲۵-۱۹۴۱/م/۱۳۰۴-۱۳۲۰ش را می توان دوره فشرده گی نیروهای اجتماعی نامید. دوره ای که طی آن، نیروهای اجتماعی زیر فشار دولت قوی قادر به ابراز وجود نبودند. از لحاظی این وضعیت همان تضاد مارکسیستی میان نیروها و روابط تولیدی بود بدین معنی که در خلال یک دوره زمانی، تا آن حد که سطح تکنولوژیکی تولید و تعادل قدرت میان استثمارشونده و استثمارگر اجازه می دهد طبقه ها به حداکثر رشد و توسعه خود می رسند. وقتی جامعه ای به این نقطه برسد فشارها از هر سو وارد می شود و حل تضاد تنها از طریق کشمکش طبقاتی امکان پذیر خواهد بود. رضاشاه در ایران دهه ۱۹۳۰/م/۱۳۱۰ش از راه قانون گذاری، اقدام های نظامی و تمهیدهای نهادین کوشید هر نوع نارضایتی را در نطفه خفه کند. تا حدی تقسیم کار در وابستگی و استثمار نیز در آن زمان به این هدف رضاشاه کمک کرد، بدین معنی که سلطه خارجی بیش از آنکه به روال قبل سیاسی و اقتصادی باشد صرفاً اقتصادی بود، سلطه داخلی نیز با دولت مرکزی، یعنی تنها قدرت سیاسی کشور بود که نقش اقتصادی رو به افزایش پیدا می کرد. هنگامی که در سال ۱۹۴۱/م/۱۳۲۰ش نیروهای خارجی رضاشاه را از سلطنت کنار زدند جنبش های اجتماعی حالت انفجاری به خود گرفتند. این حالت از ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ [از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲] ادامه یافت و باز دوره ای از فشرده گی نیروها آغاز شد که از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۷ [۱۳۵۶] ادامه پیدا کرد که این انفجار در سال های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ [۱۳۵۶-۱۳۵۷] به وقوع پیوست. در هر دو دوره فشرده گی نیروها، برآیندی از توسعه اقتصادی و سرکوب سیاسی به چشم می خورد.

نیم نگاهی به موازنه نیروهای اجتماعی در دهه ۱۹۳۰/م/۱۳۱۰ش می تواند شاهدی در تأیید نظر بالا ارائه دهد. عمده ترین منابع قدرت و حمایت از رضاشاه همان نهادهایی بودند که خود وی ایجاد کرده بود. اینها عبارت بودند از: ارتش، دیوان سالاران،

بازرگانان برخوردار از انحصار، صاحبان صنایع جدید و بخش‌هایی از روشنفکران. گروه‌ها و طبقه‌های مخالف او - روحانیت، عشایر و ایلات، روشنفکران مترقی و طبقه کارگر - بیرحمانه سرکوب شدند. بقیه نیز یا زیر مراقبت دقیق بودند (مثل اصناف) و همکاری می‌کردند یا بی‌تفاوت بودند (زمین‌داران) و یا جان می‌کنند تا معاش خود را تأمین کنند و دیگر مجالی برای مبارزه با رژیم نداشتند (دهقانان، طبقه‌های حاشیه شهری، کارگران روزمزد و تا حدی کل طبقه کارگر). هرچند سلطنت رضاشاه از مشروعیت عمیق در جامعه مدنی برخوردار نبود اما توانست با ترکیبی از مزایای مادی و به افزایش برای گروه‌های نوحاسته، مخالفان دیرین و بازماندگان فرایند توسعه را سرکوب کند و اکثریت جامعه را بی‌تفاوت، غیرسیاسی یا هراسان سازد. اتکانش به ارتش، این نگرش به قدرت را در طول سلطنتش موفقیت‌آمیز جلوه داد و هر جنبش اجتماعی بیرحمانه درهم کوبیده شد. در نهایت هم نیروهای خارجی رضاشاه را به زور از سلطنت برکنار کردند و همین امر راه را برای ابراز وجود نیروهای داخلی هموار نمود. در اوایل دوران به قدرت رسیدن رضاشاه، الگوی نوعی شورش‌ها، قیام خودجوش ایلات یک محل، دهقانان، سربازان پادگان و طبقه‌های حاشیه شهری بود که بی‌درنگ با قدرت نظامی رضاخان روبه‌رو می‌شدند.^(۹۰) از ۱۹۲۷م/۱۳۰۶ش تا ۱۹۳۲م/۱۳۱۱ش شورش‌هایی در قبایل عرب، قشقایی، بختیاری، بلوچ و سایر ایلات ایران روی داد. سرانجام هم شکست خوردند، یا همکاری کردند، سران شورش اعدام شدند و افراد ایل به اجبار اسکان یافتند و زیر مراقبت نظامی دقیقی قرار گرفتند. کنسول بریتانیا در اصفهان در سال ۱۹۲۸م/۱۳۰۷ش یکی از این موارد را گزارش کرده است:

چند تن از خان‌های زمین‌دار با دهقانان ایلاتی خود مشکلاتی داشته‌اند اینان ضمن شورش مدعی شده‌اند که زمین و آب از آن خدا و کسانی است که بر روی زمین کار می‌کنند (یعنی دهقانان). در یکی از روستاها کمیته‌ای متشکل از خدمه پیشین و اخراجی خان‌ها که به تهران و اصفهان سفر کرده بودند جلسه‌ای تشکیل دادند و برنامه‌ای تدوین کردند که کاملاً بلشویکی بود. آنان افکار جدید آزادی و برابری را میان روستاها تبلیغ می‌کردند دولت به ارتش اجازه داد در صورت لزوم با استفاده از زور دهقانان را وادار به پرداخت بهره مالکانه کند.^(۹۱)

از اینجا به خوبی پیچیدگی ساختار اجتماعی ایران معلوم می‌شود. دهقانان ایلاتی در معرض افکار خدمه قبیله‌ای شهری شده‌ای قرار داشتند که علیه خان‌های زمین‌دار

دست به شورش و نافرمانی زده بودند. جدیت دولت در سرکوب شورش‌های دهقانی را از گزارشی می‌توان درک کرد که می‌گوید در دسامبر ۱۹۳۲ (آذر- دی ۱۳۱۱) دولت بیش از ۱۵۰ دهقان شورشی را تیرباران کرد. این شورش‌ها همگی دور از هم و پراکنده بودند و به شدت سرکوب می‌شدند و کارایی سرکوب آنچنان بود که دیگر در اوایل دهه ۱۹۳۰/۱۳۱۰ش کسی یا گروهی سودای شورش را در سر نمی‌پروراند.

رابطه دولت و روحانیان اندکی بعد از تاج‌گذاری رضاشاه در ۱۹۲۶/۱۳۰۵ش تیره شد. او در تاج‌گذاری حمایت خویش را از اسلام اعلام کرد. با اعلام مقررات خدمت نظام وظیفه عمومی در ۱۹۲۷/۱۳۰۶ش اعتراض‌های پرحاشیه‌ای شروع شد. به موجب مقررات نظام وظیفه عمومی روحانیان در صورتی از خدمت نظام معاف می‌شدند که در یک آزمون دولتی قبول شوند. در اصفهان و شیراز بازارها بسته شد دولت برای متوقف ساختن تبلیغات روحانیان به وعده و وعید متوسل شد و وعده داد روحانیان را از خدمت نظام معاف کند و به تقاضاهای دیگر آنها نیز جامه عمل بپوشاند. البته دولت بعداً این وعده‌ها را نادیده گرفت. در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷ش در تبریز اعتراض‌های پرحاشیه‌تری صورت گرفت و نیروهای مسلح به سرکوب اعتراض پرداختند و رهبران اعتراض را به تبعید فرستادند. در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷ش به دنبال دستگیری سیدحسن مدرس سرشناس‌ترین روحانی منتقد رضاشاه در مجلس بار دیگر اعتراض‌ها از سر گرفته شد. در قم در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷ش یکی از زنان خاندان سلطنتی وارد حرم حضرت معصومه شد اما یکی از ملاها وی را به دلیل نداشتن حجاب مناسب نکوهش کرد. می‌گویند رضاشاه با شنیدن این خبر از تهران عازم قم شد و با همان چکمه نظامی به حرم حضرت معصومه رفت و ملای معترض را به باد کتک گرفت.^(۹۲) در سال ۱۹۳۵/۱۳۱۴ش شاه دست به اقدام تعرضی تازه‌ای زد. جماعتی از مردم در آن سال در حرم امام‌رضا در مشهد گرد آمده بودند و به سخنرانی واعظی گوش فرامی‌دادند که لباس، قانون اروپایی و کشف حجاب زنان را مورد حمله قرار داده بود. رضاشاه به نیروهای مسلح دستور داد وارد حرم شوند و مردم را به زور پراکنده سازند. در آن حادثه ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر جان خود را از دست دادند، عده‌ای نیز دستگیر شدند و بعداً اعدام شدند. مقابله تند و خشن رضاشاه با مخالفان دینی اصلاحات و اقتدار خویش موجب شد تا اکثریت روحانیان در دهه ۱۹۳۰/۱۳۱۰ش خود را به دور از سیاست نگاه دارند

و در صورت مواجهه با پلیس و دستگیر شدن، یا تقیّه کنند و یا به روستاهایی پناه ببرند که ایستادگی در برابر رژیم در چشم مردم آنجا از محبوبیتی برخوردار بود. آیت‌الله‌های برجسته در برابر حکومت موضع سیاسی نگرفتند و اقدام سرکوب‌گرانه رژیم در ریشه‌کن کردن مخالفت فعالانه روحانیان با موفقیت همراه بود.

مخالفان چپ‌گرای رژیم نیز مانند روحانیت به اعتراض پرداختند و با سرکوب روبه‌رو شدند صدای آنان نیز خفه شد. اتحادیه کارگری در سال‌های ۱۹۲۷/م ۱۳۰۶/ش و ۱۹۲۹/م ۱۳۰۸/ش سالروز اول ماه مه روز کارگر را در تهران جشن گرفتند و در فاصله سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۳۲/م ۱۳۰۷-۱۳۱۱/ش به یک رشته اعتصاب مبادرت ورزیدند. در سال ۱۹۲۹/م ۱۳۰۸/ش کارگران صنعت نفت و در سال ۱۹۳۱/م ۱۳۱۰/ش کارگران کارخانه بافندگی وطن در اصفهان، دو اقدام نمونه طبقه کارگر ایران را به نمایش گذاشتند. به گفته آبراهامیان در اعتصاب پالایشگاه نفت آبادان یک هزار کارگر شرکت کرد و به رغم توقیف ۵۰۰ کارگر اعتصابی از سوی دولت، خواست خود را در مورد افزایش دستمزد به شرکت قبولاندند اما فلور با ناچیز جلوه دادن اقدام می‌نویسد: «این توفانی در یک استکان چای بود و تأثیر چندانی بر روابط کارگری نداشت.»^(۹۳) در هر صورت برآورد فلور و بحث کاملی که در این زمینه ارائه می‌کند با تفسیری که ارائه کردیم مغایرت دارد. هسته‌های سازمان‌یافته کارگری در پالایشگاه وجود داشت، درخواست‌ها به خوبی پرورانده و مطرح شدند، رویارویی زیاد بود و به دستگیری آن همه کارگر اعتصابی انجامید و این موضع‌گیری کارگران نگرانی‌های زیادی را در شرکت نفت انگلیس-ایران ایجاد کرد. درست است که با سرکوب بعدی برای یک دهه جلو هر نوع حرکتی گرفته شد اما این امر نباید موجب کم جلوه دادن جایگاه اعتصاب در تاریخ کارگری ایران گردد. دو سال بعد از این ماجرا ۵۴۰۰ کارگر بافندگی کارخانه وطن اصفهان دست به اعتصاب زدند و از حمایت قاطبه کارگران و از جمله کودکان کارگر روبه‌رو شدند حاصل اعتصاب کم شدن روزکار از ۱۲ ساعت به ۹ ساعت، افزایش دستمزدها به میزان ۲۰ درصد، رفتار بهتر مدیریت و بهبود شرایط کاری بود. البته تعدادی از کارگران دستگیر شدند و بعضی از آنها به ده سال زندان محکوم گردیدند. این نوع واکنش رژیم موجب دلسردی اتحادیه‌ها و اعتصاب‌گران می‌شد، با وجود این، در مورد اعتصاب باراندازان بندرهای دریایی خزر در ۱۹۲۸/م ۱۳۰۷/ش، اعتصاب کارگران کسبیت‌سازی تبریز در

۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش، اعتصاب کارگران کارخانه‌ای در شیراز و چند مورد اعتصاب کارگران (راه‌آهن در سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۷م/۱۳۰۸-۱۳۱۶ش و اعتصاب‌های دانشجویی در فاصله ۱۹۳۴-۱۹۳۹م/۱۳۱۳-۱۳۱۸ش) گزارش‌هایی موجود است. بعضی از این اعتصاب‌ها با موفقیت همراه بود و اعتصاب‌گران امتیازهایی گرفتند. بعضی نیز به شکست انجامید و اعتصاب‌گران توقیف شدند. در مجموع در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش جنبش کارگری سرکوب شد و رضاشاه دستور بستن اتحادیه‌ها، توقیف سازمان‌دهندگان آنها و زیر نظر گرفتن دقیق تجمع‌های کارگری بیش از سه نفر توسط پلیس مخفی را صادر کرد: فلور گفتار خود را با این حکم به پایان می‌برد که «اتحادیه به عنوان نیروی سیاسی و اجتماعی، نقشی در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش ایفا نکرد».^(۹۴)

گروه‌های چپ نیز چنان سرنوشتی داشتند. قانون ضدکمونستی سال ۱۹۳۱م/۱۳۱۰ش برپایی سازمان یا انجمنی «با هدف استقرار قدرت یک طبقه اجتماعی بر طبقه‌های دیگر از راه زور و یا سرنگونی نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور از راه زور و قهر» را تخلف اعلام کرد.^(۹۵) حزب سوسیالیست سلیمان میرزا اسکندری منحل گردید و باشگاه‌های آن به آتش کشیده شد. حزب تازه تأسیس کمونیست ایران در برابر رژیم ایستادگی کرد و در نخستین کنگره‌اش در سال ۱۹۲۷م/۱۳۰۶ش رژیم را «فتوئدالی، نیمه استعماری و سرمایه‌داری دلال [کمپرادور]» نامید و آن را رد کرد.^(۹۶) دولت شوروی در ۱۹۲۹م/۱۳۰۸ش به سفارت خود در تهران دستور داد هر نوع تماس با کمونیست‌های ایرانی را قطع کند و به مناسبات خوب خود با رژیم رضاشاه پایبند باشد. به دنبال آن، حدود دو هزار ایرانی مظنون به هواداری از حزب کمونیست دستگیر شدند. بعضی تا سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] در زندان ماندند. بعضی به شوروی فرار کردند و در آنجا چند تن از کمونیست‌های سرشناس ایران در جریان تصفیه‌های استالینی کشته شدند. در نیمه‌های دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش گروهی از روشنفکران چپ‌گرای ایرانی به رهبری دکتر تقی ارانی، استاد فیزیک و تحصیل‌کرده آلمان، نشریه‌ای ثوریکی به نام دنیا منتشر کردند و مقاله‌هایی در زمینه ماده‌گرایی تاریخی در سطح دانشگاهی به چاپ رساندند. در سال ۱۹۳۸م/۱۳۱۷ش دکتر ارانی و گروهی از همفکران او موسوم به «پنجاه و سه نفر» دستگیر و محاکمه شدند، جرم آنها عضویت در حزب کمونیست، دریافت پول از شوروی، تبلیغ و

طرفداری از اعتصاب بود. ارانی در ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش در زندان درگذشت، بقیه پنجاه و سه نفر بعد از شهریور ۱۳۲۰ جزو رهبران حزب توده، نخستین حزب چپ توده‌ای شدند.^(۹۷) در دوره رضاشاه جنبش چپ ایران از طریق دستگیری‌ها و سانسور تحت کنترل شدید بود. اینان نیز مانند روحانیت و اتحادیه‌های کارگری، نیروی اجتماعی‌ای بودند که زیر نظارت دولت خودکامه و قدرتمند قرار داشتند.

کناره‌گیری رضاشاه

سقوط ناگهانی رضاشاه در سپتامبر ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] در وهله نخست بر اثر فشار مقاومت‌ناپذیر نظام جهانی بر وی و در مرحله بعد حاصل تضادهای ناشی از سبک حکومت خودکامه وی بود. وقتی در سال ۱۹۳۹م/۱۳۱۸ش جنگ جهانی دوم درگرفت ایران اعلام بی‌طرفی کرد.^(۹۸) وابستگی ایران به دادوستد با آلمان موجب شد تا دولت رضاشاه به تصمیم بریتانیا مبنی بر جلوگیری از رابطه بازرگانی آلمان با کشورهای بی‌طرف اعتراض کند. در دوره قرارداد شوروی-آلمان نازی، یعنی در سال ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش و اوایل سال ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش ایران از آزادی عمل نسبی برخوردار شد چون توانست از طریق شوروی به دادوستد با آلمان نازی ادامه دهد. با انتصاب علی منصور، از طرفداران آلمان به نخست‌وزیری ایران در ژوئن ۱۹۴۰ (خرداد- تیر ۱۳۱۹) بر نفوذ آلمان در ایران افزوده شد و عناصر طرفدار [آلمان] در ارتش ایران به نحو قابل توجهی افزایش یافتند.

ناگهان معادله جهانی به زیان ایران برهم خورد چون آلمان نازی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (۱ تیر ۱۳۲۰) به شوروی حمله برد. ایران بار دیگر بی‌طرفی خود را در ۲۶ ژوئن (۵ تیر) اعلام داشت منتها این بی‌طرفی چندان واقعی و صمیمانه نبود. در ایران همدلی گسترده‌ای با آلمان‌ها وجود داشت و از پیروزی آن کشور بر شوروی قلباً احساس رضایت می‌شد چون رژیم رضاشاه احساس می‌کرد علاوه بر آنکه خطر تهدید شوروی برطرف شده است شاید فرصتی به دست آید و ایران مناطقی از قفقاز را که در جنگ‌های ۱۸۱۳م/۱۱۹۲ش و ۱۸۲۸م/۱۲۰۷ش در زمان فتحعلی شاه به روسیه واگذار شد بار دیگر فراچنگ آورد. حالا شوروی و بریتانیا صمیمانه متحد شده بودند و فشار زیادی بر رضاشاه وارد می‌آوردند تا چند صد آلمانی مقیم ایران را که احتمالاً عوامل

نازی بودند از کشور اخراج کند. در ۱۹ ژوئیه (۲۸ تیر) متفقین رسماً از ایران چنان تقاضایی کردند و ایران ده روز بعد طی یادداشتی ضمن اعلام نیاز به تکنسین‌های آلمانی در صنایع خویش، درخواست متفقین را رد کرد و در عوض وعده داد مراقب تمامی آلمانی‌های مقیم کشور باشد. البته شوروی و بریتانیا از قبل تدارک مداخله نظامی در ایران را دیده بودند و می‌خواستند به آن وسیله از منافع خود- انگلستان از منابع نفتی خوزستان و شوروی از منابع نفتی باکو- در برابر آلمان دفاع کنند. علاوه بر اینها، شوروی و بریتانیا می‌خواستند خط امن تدارکاتی و ارتباطی ایران را در دست داشته باشند. این ملاحظات باعث شد که در اواخر ژوئیه (تیر- مرداد) برنامه تهاجم دو دولت به ایران تهیه شود. تصمیم قطعی در نیمه ماه اوت (مرداد- شهریور) گرفته شد.

ایران در آن مقطع در بن‌بست بدی گرفتار شده بود. بریتانیا و شوروی از این کشور می‌خواستند علیه آلمان دست به اقدام خصمانه بزنند حال آنکه آلمان در حال درهم شکستن ارتش شوروی و پیشروی به سوی مرزهای ایران بود. آلمان هم از آن طرف فشار وارد می‌آورد که دولت ایران شهروندانش را اخراج نکند و به تقاضای متفقین که جا پاهای محکمی در ایران داشتند وقعی ننهد. گره مشکلات ایران هنگامی کورتر شد که متفقین طی دومین یادداشت خود در ۶ اوت ۱۹۴۱ (۱۵ مرداد ۱۳۲۰) خواهان اخراج آلمان‌ها شدند و همزمان، آدولف هیتلر طی نامه‌ای از رضاشاه خواست مقاومت کند و وعده داد که آلمان تا پاییز آن سال تمامی جنوب شوروی را به تصرف خود درآورد. سرانجام در ۲۲ اوت (۳۱ مرداد) رضاشاه به دولت دستور داد عناصر غیرضروری آلمانی را از ایران اخراج کنند، اما این اقدام بسیار دیر و بسیار اندک بود و نتوانست متفقین را از تهاجم به ایران در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) بازدارد. ارتش ایران مقاومت چندانی نشان نداد و به سرعت شکست خورد.^(۹۹) به فاصله یکی دو روز جنگ ایران با متفقین پایان یافت و در روز یکم سپتامبر (۱۰ شهریور) ارتش ایران کاملاً از هم پاشیده شد. رضاشاه باورش نمی‌شد و می‌پرسید چرا متفقین از همان آغاز به او نگفتند به خط تدارکاتی نیاز دارند و وقتی از رادیو آلمان شنید که ایران قاطعانه در برابر متفقین مقاومت می‌کند به روزنامه‌ها دستور داد این گزارش را تکذیب کنند اما طوری نباشد که موجب ناخشنودی آلمان‌ها گردد. [اما اینکه] چرا بریتانیا و شوروی رسماً از ایران درخواست خط تدارکاتی نکردند؟ چون اگر ایران مخالفت می‌کرد مجبور بودند به این

کشور حمله ببرند و اگر موافقت می‌کرد با یک ارتش تقریباً هوادار آلمان - که دست‌نخورده باقی مانده بود - سر و کار داشتند.

روز ۷ سپتامبر (۱۶ شهریور) ارتش‌های متفقین به سوی تهران پیشروی کردند و از ایران خواستند هرچه سریع‌تر نفرات محور [آلمان و متحدان جنگی اش] را اخراج کند. روز بعد مجلس به بررسی لایحه‌ای پرداخت که رضاشاه را از فرماندهی کل قوا عزل می‌کرد، این اقدام مشروعیت او را شدیداً خدشه‌دار کرد. شاه برای نشان دادن خشم خود نسبت به متفقین، در روزنامه اطلاعات اعلام کرد «نمی‌خواهد سفارتخانه‌های کشورهای محور در ایران را ببندد و روابط سیاسی را با دولت‌های محور قطع کند» و ادامه داد «مأموریت ما در پایتخت‌های کشورهای محور مانند گذشته ادامه خواهد یافت و ما به روابط دیپلماتیک با آنها ادامه خواهیم داد.»^(۱۰۰) با این اقدام، متفقین تصمیم گرفتند رضاشاه را از سلطنت کنار بزنند. روز ۱۴ سپتامبر (۲۳ شهریور) بی‌بی‌سی در برنامه فارسی خود به رضاشاه حمله کرد و او را جبار و دزد خواند و اعلام کرد که مشروعیت او از بین رفته و جبران شدنی نیست. نمایندگان مجلس حاضر نشدند گفتار بی‌بی‌سی را رد کنند و اعلام کردند «بی‌بی‌سی حقیقت را گفته است و در ایران دموکراسی وجود ندارد.»^(۱۰۱) این اقدام با تهدید ارتش سرخ به اشغال تهران همراه شد. رضاشاه بهتر آن دید که به نفع پسرش محمدرضا از سلطنت کناره‌گیری کند. روزهای ۱۶ و ۱۷ سپتامبر (۲۵ و ۲۶ شهریور) مراسم انتقال قدرت انجام شد. قوای روس و انگلیس در ۱۷ سپتامبر (۲۶ شهریور) به تهران وارد شدند و رضاشاه از تهران عازم تبعیدگاه خویش گردید. سلطنت او - نه سلسله‌اش - به پایان غم‌انگیز خود رسید.

ورود متفقین، مهر تأییدی بر وابستگی مداوم ایران در عصر رضاشاه زد، تمدید قرارداد امتیاز نفت در ۱۹۳۲-۱۹۳۳ م/۱۳۱۱-۱۳۱۲ ش به مدت ۲۸ سال دیگر، بهترین نشانه این وابستگی بود. رضاشاه که موقعیتش در داخل کشور به آن پایه مستحکم می‌نمود با مداخله قدرت‌های خارجی سرنگون گردید. او در معادله آلمان - شوروی - بریتانیا دچار اشتباه محاسبه شد و نتوانست خود و دولتش را از جاذبه فریبای آلمان دور نگه دارد، اینها سقوط وی را گریزناپذیر ساختند. بر این همه باید سبک حکومت خودکامه‌ای را نیز افزود. مشاورانش جرأت مخالفت با نظرات وی را نداشتند و نمی‌توانستند اطلاعات حساس را در اختیار وی قرار دهند. در آخرین دیداری که با

کابینه اش داشت به آنان گفت: «در رابطه با برنامه‌ها و اندیشه‌هایم، راز موفقیتیم آن بود که هرگز با کسی مشورت نکردم.»^(۱۰۲) این دلیل سقوط وی در سال ۱۹۴۱ م/ ۱۳۲۰ ش نیز بود. شاید رضاشاه می‌توانست بر قدرت باقی بماند به شرط اینکه از حداقل پایگاه اجتماعی یا مشروعیت در داخل کشور برخوردار باشد و چون چنین نبود تضادهای نظام جهانی که زمینه به قدرت رسیدنش را در ۱۹۲۱-۱۹۲۵ م/ ۱۳۰۰-۱۳۰۴ ش فراهم ساخته بود زمینه‌های سقوط ۱۹۴۱ م/ ۱۳۲۰ ش او را نیز تدارک دید. با کناره‌گیری رضاشاه، نیروهای اجتماعی که زیر منگنه فشارهای او بودند آزاد شدند و راه را برای جنبش‌های اجتماعی دوره بعد از جنگ جهانی دوم هموار ساختند.

پی نوشت‌ها

1. Joseph Upton, *The History of Modern Iran: An Interpretation* (Cambridge: Harvard University Press, 1968), 53-54. Amin Banani, *The Modernization of Iran, 1921-1941* (Stanford: Stanford University Press, 1961); Wilber, *Reza Shah Pahlavi*; Lester A. Lee, "The Reforms of Reza Shah: 1925-1941," M.A. thesis, Department of History, Stanford University (1950).
2. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 136-37; Floor, *Industrialization in Iran*, 32, Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 250; Banani, *The Modernization of Iran*, 60-61, 118.
3. Keddie, *Roots of Revolution*, 108. Banani, *The Modernization of Iran*, 91, 105, 108, 116; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 260-61; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 87; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 145.
4. Banani, *The Modernization of Iran*, 101; 92-93, 110-111.
5. Miron Rezun, "Reza Shah's Court Minister: Teymourdash," pp. 119-137, *International Journal of Middle East Studies*, volume 12, number 2 (September 1980); "The Rise and Fall of Teymourdash," p. 93, *Journal of the Royal Central Asian Society*, volume XXI, part 1 (January 1934); Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 113, 121, 154-57, 253; Keddie, *Roots of Revolution*, 94; Katouzian, *The Political Economy*, 119; and Upton, *The History of Modern Iran*, 59.
6. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 138-140, 150; Keddie, *Roots of Revolution*, 94; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 122-23, 147, 164, 254, 255, 263; Shahrough Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran. Clergy-State Relations in the Pahlavi Period* (Albany: State University of New York Press, 1980), 59. Katouzian, *The Political Economy*, 122, 123, 125, 135 note 2; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 130, 145; Keddie, *Roots of Revolution*, 94. Upton, *The History of Modern Iran*, 59.
7. Banani, *The Modernization of Iran*, 169 note 26.

کدی می‌گوید این در مقایسه با پوند استرلینگ ۱۰ برابر افزایش را نشان می‌دهد.
Roots of Revolution, 102.

دو معیار تقریبی یکی ۱۸ ریال هر دلار و دیگری ۵ دلار یا ۹۰ ریال هر پوند استرلینگ در دهه ۱۹۳۰ است.
8. Banani, *The Modernization of Iran*, 142; Bharier, *Economic Development in Iran*, 159; Gholam Reza Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy and Economic Development in the Interwar Period," Ph.D. dissertation, Department of Economics, Stanford University (1956), 223. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 148; Bharier, *Economic Development in Iran*, 77; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy,"

112 table 24.

بقیه داده‌های این بند را از منابع زیر گرفته‌ام:

Katouzian, *The Political Economy*, 113, table 6.1, 114 table 6.2, 130 tables 7.1, 7.2; "Recent Developments in Persia," 131; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 200.

۹. در مورد ارز، بانکداری و توسعه نگاه کنید به:

Banani, *The Modernization of Iran*, 118, 130-32; Bharier, *Economic Development in Iran*, 123, 126, 242-44; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 62-169; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 143, 195, 265; Ashraf, "Historical Obstacles," 328.

10. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 244-45, 118.

11. *Ibid.*, 244.

ویلبر به این ادعای مضحک محمدرضا شاه استناد می‌کند که «پدرم زمین‌های شمال را خرید تا کشور را از خطر کمونیسیم حفظ کند». همان، ۲۴۵. تقی‌زاده سفیر ایران در فرانسه در ۱۹۳۵ از کار برکنار شد چون رضاشاه را «گرگ زمین‌خوار» نامیده بود.

Katouzian, *The Political Economy*, 121 note 17. Robert Graham, *Iran: The Illusion of Power* (New York: St. Martin's Press, 1979), 55; Lambton, *Landlord and Peasant*, 256-258.

12. Banani, *The Modernization of Iran*, 3.

13. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 135.

14. *Ibid.*, 135-36.

15. *Ibid.*, 136.

او به سفیر جدید ایران در فرانسه گفت «وظیفه دارید در مورد چیزهای اروپا که به حال ما سودمند است گزارش کنید ولی بدانید که ما به هیچ وجه از آنها پایین‌تر نیستیم». همانجا، ۱۷۶.

16. Katouzian, *The Political Economy*, 101ff.

17. Keddie, *Roots of Revolution*, 94.

18. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 143.

19. Banani, *The Modernization of Iran*, 47.

هرچند الول ساتن با بیان طرفدارانه‌ای رضاشاه را یک «مسلمان در حد متوسط پارسا» می‌نامد اما بوضوح پیداست که رضاشاه فاقد پارسایی و تقوا یا اعتقادات اسلامی بوده است نگاه کنید به:

L.P. Elwell-sutton, "Reza Shah the Great: Founder of the Pahlavi Dynasty," pp.1-50 Lenezowski, editor, *Iran under the Pahlavis*, 39, Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 246.

20. Banani, *The Modernization of Iran*, 106.

21. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 189. *The Political Economy of Modern Iran*, 123.

کاتوزیان می‌گوید رهبری این انجمن «با روشنفکران ترسو و خودباخته بود».

۲۲. ویلبر با نظر موافق این گفته شاه را نقل می‌کند که «حق با زور است». به قدرت رسیدن رضاشاه با کودتا، اتکایش به ارتش، تأکیدش به افتخارات «ایران» و دست‌کم گرفتن مردم، و نبرد با روحانیت همه و همه یادآور سلطنت نادرشاه ۱۷۳۶-۱۷۴۷ است اما رضاشاه با این مقایسه مخالف بود و در

- جوان کسی که مقایسه کرده بود گفت «چه؟ آن راهزن؟...» ویلبر: «رضاشاه پهلوی» ۲۳۷، ۲۴۹.
۲۳. برای مثال، فرد هالیدی مارکسیست بعد از ردیابی مسیر اجتماعی - اقتصادی تا سال ۱۹۰۰ می‌نویسد: «این الگو تا سال‌های دهه ۱۹۴۰ تغییر چندانی نکرد». و کدی می‌گوید: در مسیر رشد اقتصادی، جهشی صورت گرفت. آپتن می‌نویسد: «توسعه سریع و گسترده بود». نگاه کنید به: Halliday, *Iran*, 14; Keddie, *Roots of Revolution*, 111; Upton, *The History of Modern Iran*, 60.
24. Bharier, *Economic Development in Iran*, 25-28, 31, 34. Floor, *Industrialization in Iran*, 26.
25. Gideon Hadary, "The Agrarian Reform Problem in Iran," pp. 181-196, *Middle East Journal*, volume 5, number 2 (Spring 1951), 185; Mahdi, "The Iranian Social Formation," 361; Nikki Keddie, "Stratification, Social Control, and Capitalism in Iranian Villages: Before and After Land Reform," pp. 158-205 Keddie, *Iran: Religion, Politics and Society*, 169, citing Karim Sanjabi, *Essai sur l'économie rural et le régime agraire de la Perse* (Paris: Domant-Montchrestien, 1934), 138; Keddie, *Historical Obstacles*, 1-2; Keddie, *Roots of Revolution*, 103; and "Agricultural and Industrial Activity and Manpower in Iran," pp. 550-562, *International Labour Review*, volume LIX (January-June 1949), 551.
26. Mahdi, "The Iranian Social Formation," 359, 357 M. Agah, "Some Aspects of Economic Development in Modern Iran," Ph.D. dissertation, Oxford University (1958), 171; Hadary, "The Agrarian Reform Problem," 185. Banani, *The Modernization of Iran*, 114, 121, 168-69 note 4, 169 note 7, 170 note 35; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 200; Keddie, "Stratification, Social Control and Capitalism," 167-69; "Agricultural and Industrial Activity," 552; Lambton, *Landlord and Peasant*, 232-78 passim.
27. Lambton, *Landlord and Peasant*, 308-18; Banani, *The Modernization of Iran*, 123; Keddie, *Roots of Revolution*, 104; Hadary, "The Agrarian Reform Problem," 188.
28. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 265-66; Bharier, *Economic Development in Iran*, 132, 134 table 1; Banani, *The Modernization of Iran*, 140; Hadary, "The Agrarian Reform Problem," 183.
29. Wilfred Korby, *Probleme der industriellen Entwicklung und Konzentration in Iran* (Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag, 1977), 3; Bharier, *Economic Development in Iran*, 59-60, 131, 134-36; "The Borderlands of Soviet Central Asia, Persia, Part II," pp. 382-431, *Central Asian Review*, volume IV, number 4 (1956), 409; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 265.
۳۰. کدی می‌نویسد: «رشد زمینداری و انحطاط کشاورزی مبنای همه برنامه‌های تجددخواهی رضاشاهی بود». "Stratification, Social Control and Capitalism," 172.
31. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 150.
- در مورد این تغییرهای ترکیب زمینداری، قدرت سیاسی، و منزلت بر منابع زیر متکی بوده‌ام: Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 252-53; Ashraf, "Historical Obstacles," 330; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 149-50; Upton, *The History of Modern Iran*, 55-56; and Lambton, *Landlord and Peasant*, 259.
32. Mary-Jo DelVecchio Good, "The Changing Status and Composition of an Iranian

- Provincial Elite," pp. 269-288, Michael E. Bonine and Nikki R. Keddie, editors, *Modern Iran. The Dialectics of Continuity and Change* (Albany: State University of New York Press, 1981), 271, 281, 284.
33. Hadary, "The Agrarian Reform Problem," 187. Lambton, *Landlord and Peasant*, 263-64. کاتوزیان بر آن است که مالیات زمین افزایش یافته و یادآور می‌شود دولت به خاطر انحصار بر فرآورده‌های کشاورزی قیمت اندکی برای خرید آنها می‌پرداخته است و این امر به زمینداران لطمه می‌زده است:
- The Political Economy*, 297.
- کشاورزی تا حدی به زمین خورد تا کشور صنعتی شود.
- Halliday, *Iran*, 133.
34. Lambton, *Landlord and Peasant*, Lyle J. Hayden, "Living Standards in Rural Iran," pp.140-150 in *Middle East Journal*, volume 3, number 2 (1949), 145.
35. Lambton, *Landlord and Peasant*, 277, 344-48, 361-62, 374-84; Hayden, "Living Standards in Rural Iran," 144; and Upton, *The History of Modern Iran*, 66.
36. Katouzian, *The Political Economy*, 132.
- این نکته جای بحث دارد. چارلز عیسوی می‌گوید: «کشاورزان از حمایت قیمت‌ها و اعتبارات دولتی سود بردند». کدی می‌نویسد: در جریان بحران، قیمت کالاهای صنعتی کمتر از فرآورده‌های کشاورزی کاهش یافت.»
- Charles Issawi, "The Iranian Economy 1925-1975: Fifty Years of Economic Development," pp. 129-166 in Lenczowski, editor, *Iran Under the Pahlavis*, 132; Keddie, "Stratification, Social Control and Capitalism," 171, based on Bank Melli, *Bulletin* (March 1934), 2-4.
37. Hayden, Living Standards in Rural Iran," 187; and Lambton *Landlord and Peasant*, 374.
38. Lambton, *Landlord and Peasant*, 374-75.
39. Ibid, 277, 330-36, 350-58, 368, 380-83.
- یک نمونه (خارق‌العاده!) از وام کشاورزی در کاشان ثبت شده است که بازرگانی ۱۳۰ ریال (۱۵ شیلینگ و ۳ پنس) به دهقانی وام داد بعد از ۱۰ سال سود و سرمایه به ۷۰ هزار ریال (۴۱۲ پوند) رسید.
40. Keddie, "Iran, 1797-1941," 154; Banani, *The Modernization of Iran*, 123-24; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 266; Lambton, *Landlord and Peasant*, 394.
41. Hayden, "Living Standards in Rural Iran," 142. Upton, *The History of Modern Iran*, 66, and Lambton *Landlord and Peasant*, 388-89.
42. Keddie, "Stratification, Social Control, Capitalism," 170.
43. Keddie, *Historical Obstacles*, 2; Hayden, 2.
- هاردی می‌گوید حداقل کالری دریافتی در ایران ۲۰۰۰ کالری بوده است.
- "The Agrarian Reform Problem," 183.
44. Keddie, *Historical Obstacles*, 2.

امید به زندگی از ۲۵ سال در ۱۹۰۰ به ۳۰ سال در ۱۹۵۰ رسید.

Bharier, *Economic Development in Iran*, 39.

45. Hayden, "Living Standards in Rural Iran," 144-46; Lambton, *Landlord and Peasant*, 263, 303, 387, 390-91.
46. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 141.
47. Lambton, *Landlord and Peasant*, 285.

در مورد جنگ، اسکان و سیاست دولت نگاه کنید به:

Banani, *The Modernization of Iran*, 128-29; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 146; Lois Beck, *The Qashqa'i of Iran* (New Haven and London: Yale University Press, 1986), 129-142; Beck, "Tribes and the State"; and Paul Barker, "Tent Schools of the Qashqa'i: A Paradox of Local Initiative and State Control," pp. 139-157; Bonine and Keddie, editors, *Modern Iran*, 143.

48. Bharier, *Economic Development in Iran*, 31; Lambton, *Landlord and Peasant*, 286.
49. Keddie, *Roots of Revolution*, 97; Bharier, *Economic Development in Iran*, 135 table 2; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 409; "Agricultural and Industrial Activity," 550 note 3.
50. Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1964), 61; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 146, 162, 171 note 11; Garthwaite, *Khans and Shahs*, 139; Barker, "Tent Schools of the Qashqa'i," 143; Abrahamian, *Iran Between two Revolutions*, 150-51; Keddie, "Iran, 1797-1941," 152; Banani, *The Modernization of Iran*, 128.
51. Keddie, "Iran, 1797-1941," 154; Banani, *The Modernization of Iran*, 67; Cottam, *Nationalism in Iran*, 61-62; Keddie, "Stratification, Social Control, and Capitalism," 170; and Keddie, *Roots of Revolution*, 97.

لمبتون در مالک و زارع، ۲۸۶-۲۹۴ مواردی از بهره‌کشی خان‌ها را در ایلات قشقایی، کرد و بلوچ یادآور شده است.

۵۲. این نکته را بک در سخنرانی‌اش «قبایل و دولت» یادآور شده است.

۵۳. در مورد راه‌آهن و سایر طرح‌های زیربنایی نگاه کنید به:

Banani, *The Modernization of Iran*, 134-36, 171 note 83; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 125, 185, 265; Keddie, *Roots of Revolution*, 99-100; Katouzian, *The Political Economy*, 115-16, 132; Issawi, "The Iranian Economy 1925-1975," 131-32; Bharier, *Economic Development in Iran*, 87, 195-98, 203, 214-17, 226-27, 233, 235; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 217.

۵۴. شواهد علیه صنعتی شدن جایگزین واردات را در منابع زیر می‌توان یافت:

Banani, *The Modernization of Iran*, 117; Bharier, *Economic Development if Iran*, 176; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 137, 139, 174.

کدی می‌گوید تعرفه‌ها بسیار بالا بود.

Roots of Revolution, 101.

55. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 146-47; Bharier, *Economic Development in Iran*, 179 table 3, 181 table 4; Floor, *Industrialization in Iran*, 30-31, 33; احسان طبری، جامعه ایران در دوره رضاشاه (استکھلم، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۶)، ۷۹. در مورد اندازه و تعداد کارخانه‌ها نگاه کنید به: Floor, *Labour Unions*, 59 table 4; Bharier, *Economic Development in Iran*, 181 table 4; Ashraf, "Historical Obstacles," 329.
56. Korby, *Probleme der industriellen Entwicklung*, 60 table 6.
57. Bharier, *Economic Development in Iran*, 151, 176-80, 224; Banani, *The Modernization of Iran*, 139, 141; Floor, *Industrialization in Iran*, 130-31; "Affairs in Persia," pp. 84-88 in *Journal of the Royal Central Asian Society*, volume XV, part 1 (1928), 88; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 218 table 43; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 411; "Agricultural and Industrial Activity," 553.
58. Korby, *Probleme der industriellen Entwicklung*, illustrations 4 and 5; Bharier, *Economic Development in Iran*, 87, 180, 182 table 5; Issawi, "The Iranian Economy, 1925-1975," 130-33.
59. Banani, *The Modernization of Iran*, 138; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 244, 264-65; Ahmad Ashraf, "Iran: Imperialism, Class and Modernization from Above," Ph.D. dissertation, Faculty of Political and Social Science, New School for Social Research (1971), 79; Bharier, *Economic Development in Iran*, 53; Floor, *Industrialization in Iran*, 24, 25, 40, 40 note 55; *Labour Unions*, 61-62, 79-80 note 237; Bharier, *Economic Development in Iran*, 176-77.
60. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 266; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 176-77; Keddie, *Roots of Revolution*, 102, 107; Floor, *Industrialization in Iran*, 34 table 13; Ashraf, "Iran," 68, 75.
61. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 147; Floor, *Industrialization in Iran*, 27-28.
62. Floor, *Industrialization in Iran*, 27-28 tables 8, 9 and 9a, 30-31, 41 note 67; Korby, *Probleme der industriellen Entwicklung*, 60 table 6; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 147; "Agricultural and Industrial Activity," 554-56; Tabari, *Jam'eh-i Iran dar Dauran-i Reza Shah*, 79.
63. Floor, "The Guilds in Iran," 109-10; Michael E. Bonine, "Shops and Shopkeepers: Dynamics of an Iranian Provincial Bazaar," pp. 233-258 in Bonine and Keddie, editors *Modern Iran*, 235-36; Bharier *Economic Development in Iran*, 143, 171-74; Floor, *Industrialization in Iran*, 27 table 8, 28 table 9a, citing Z.Z. Abdullaev, *Formirovanie rabocheho klassa Irana* (Baku, 1968), 84; "Agricultural and Industrial Activity," 556; Floor, *Labour Unions*, 103; on diet, Upton, *The History of Modern Iran*, 73.
64. Upton, *The History of Modern Iran*, 77, 76. Lambton, *Islamic Society in Persia*, 30 note 1;

- Bonine, "Shops and Shopkeepers," 235; Ashraf, "Iran," 73-74; Nikki R. Keddie, "Religion, Society, and Revolution in Modern Iran," pp. 21-36 in Bonine and Keddie, editors, *Modern Iran*, 29; Floor, *Industrialization in Iran*, 43-44 note 104; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 151-52.
65. Keddie, "Iran, 1797-1941," 155; Banani, *The Modernization of Iran*, 29, 102-3, 108; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 145-46; Byron. J. Good, "The Transformation of Health Care in Modern Iranian History," pp. 59-92, Bonine and Keddie, editors, *Modern Iran*, 74.
66. Banani, *The Modernization of Iran*, 47. Cottam, *Nationalism in Iran*, 41-42.
67. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 152-55; Keddie, "Religion, Society and Revolution," 29; Cottam, *Nationalism in Iran*, 254-55; and Ashraf, "Iran," 81.
68. Arjomand, "Traditionalism in Twentieth/century Iran", 203-4; Akhavi, *Religion and Politics*, 54-59; Algar, "Islam in Iran"; Keddie, "Iran, 1797-1941", 52; Banani, *The Modernization of Iran*, 18 note, 71-81, 172 note 120; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 263; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 145; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 87.
69. Reverend R. J. Thompson, "Conditions of Daily Life in Iran, 1947," pp. 199-208, *Journal of the Royal Central Asian Society*, volume XXXV, parts III-IV (July-October 1948), 205. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 238-39; Willem M. Floor, "The Political Role of the Lutis in Iran," pp. 83-95 in Bonine and Keddie, *Roots of Revolution*, 102; Floor, *Labour Unions*, 79 note 223, 103; Ashraf, "Iran," 81-82; Elwell-Sutton, "Reza Shah the Great," 43; Floor, *Industrialization in Iran*, 28 table 9; and Bharier, *Economic Development in Iran*, 35.
70. Banani, *The Modernization of Iran*, 108; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 173-74, 262; Keddie, *Roots of Revolution*, 97-98, 101, 108-9; Katouzian, *The Political Economy*, 126-27; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 144; Floor, *Industrialization in Iran*, 26, *Labour Unions*, 104; Kumari Jayawardena, *Feminism and Nationalism in the Third World* (London: Zed Press, 1987), 67-70; and Elwell-Sutton, "Reza Shah the Great," 34.
71. Cottam, *Nationalism in Iran*, 84; Laurence D. Loeb, "The Religious Dimension of Modernization Among the Jews of Shiraz," pp. 301-322 in Bonine and Keddie, editors, *Modern Iran*, 308; Floor, *Labour Unions*, 80 note 237; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 163. On Armenians, Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 142; Floor, *Labour Unions*, 80 note 237; Lambton, *Landlord and Peasant*, 275. On Zoroastrians, Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 198; Cottam, *Nationalism in Iran*, 86-87.
۷۲. محاسبه جمعیت در هر وجه تولید در ۱۹۴۱ کاری پیچیده است و تنها می‌توان برآوردهای تقریبی انجام داد. به یاری ارقام فلور در مورد ۳/۷۵ میلیون کارگر کشاورزی و ۱/۲ میلیون کارگر شهری می‌توانیم دو بخش زراعی را جمعاً ۷۶/۵ درصد و دو بخش شهری را ۲۳/۵ درصد کل محاسبه کنیم. در مورد دهقان سهم بر و شبانکاره‌ها رقم ۱۰/۳۵ میلیون دهقان و ۱ میلیون شبانکاره را از جمعیت کل ۱۴/۵۵ میلیونی از باربر گرفته‌ایم. یعنی ۷ درصد شبانکاره و ۶۹/۵ درصد دهقان که

جمع کل این دو را به ۷۶/۵ درصد می‌رساند. تقسیم جمعیت شهری به سرمایه‌دار و خرده تولید کالایی از ارقام پیشنهادی فلور بهره گرفته‌ایم که طبقه کارگر را ۵۲۵ هزار نفر برآورد کرده است. یعنی در وجه تولید سرمایه‌داری، ۴۳ درصد جمعیت را کارگران تشکیل می‌داده‌اند (۱/۲ میلیون نفر) و ۴۳ درصد از ۲۳/۵ درصد می‌شود ۱۰ درصد، وجه تولید خرده‌کالایی ۱۳/۵ درصد جمعیت را دربر می‌گرفته است نگاه کنید به:

Floor, *Industrialization in Iran*, 26, 28 tables 9, 9a; Bharier, *Economic Development in Iran*, 27 table 2., 31.

۷۳. بر پایه محاسبه داده‌های پراکنده:

Korby, *Probleme der industriellen Entwicklung*, 3 diagram; Floor, *Industrialization in Iran*, 1: Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 76; Bharier, *Economic Development in Iran*, 131; Tabari, *Jam'eh-i Iran dar Dauran-i Reza Shah*, 78.

74. Bharier, *Economic Development in Iran*, 46-47 table 3, 48-49 table 4; Kamran M. Dadkhah, "The Inflationary Process of the Iranian Economy: A Rejoinder," pp. 388-391, *International Journal of Middle East Studies*, volume 19, number 3 (August 1987), 389 table 1; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 148. Korby, *Probleme der industriellen Entwicklung*, 3 diagram; Floor, *Industrialization in Iran*, 2; Bharier, *Economic Development in Iran*, 59; Keddie, *Roots of Revolution*, 102; Katouzian, *The Political Economy*, 132; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 175-76.
75. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 141, 142, 199, 243, 257.
76. Ibid, 256; Banani, *The Modernization of Iran*, 13; Katouzian, *The Political Economy*, 111.
77. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 202. Bharier, *Economic Development in Iran*, 108 table 3, 111-12 table 4, 238; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 46 table 5, 67, 68 table 15, 69 table 16, 70; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 406.
78. Bharier, *Economic Development in Iran*, 157-58 table 3; Robert B. Stobaugh, "The Evolution of Iranian Oil Policy, 1925-1975," pp. 201-252, Lenczowski, editor, *Iran Under the Pahlavis*, 203-5; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 56, 58, 74-82; Banani, *The Modernization of Iran*, 142; "Revised Agreement: Persia and the Anglo-Persian Oil Company," pp. 188-196 in Hurewitz, *Diplomacy*, II.
79. "Russo-German Negotiations for a Projected Soviet Sphere of Influence in the Near and Middle East," pp. 228-230 in Hurewitz, *Diplomacy*, II, 230; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 136-37, 256; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II." 317; Ashraf, "Iran," 55-56, 59.
80. Banani, *The Modernization of Iran*, 130, 132; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 121, 145, 194-95, 199; "A Letter from Teheran," 91; Keddie, *Roots of Revolution*, 105-6; Bharier, *Economic Development in Iran*, 108 table 3, 113 table 5, 148, 253; Hurewitz, *Diplomacy*, II, 150-54; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 90; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 66, 89, 99, 135-36, 191-202; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 407, 410.
81. Katouzian, *The Political Economy*, 134.

۸۲. گزارش آلفرد روزنبرگ رئیس اداره سیاست‌گذاری خارجی آلمان نازی به نقل از: Miron Rezun, *The Iranian Crisis of 1941. The Actors: Britain, Germany and The Soviet Union* (Cologne and Vienna: Böhlau Verlag, 1982), 90 note 72.
۸۳. در مورد ایران و آلمان دهه ۱۹۳۰ نگاه کنید به: Ibid., 7-30, 33; Elwell-Sutton, "Reza Shah the Great," 44; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 177, 201; Rezun, *The Iranian Crisis of 1941*, 95-96 note 150; Ashraf, "Iran," 59; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 93.
84. Bharier, *Economic Development in Iran*, 108 table 3, 113 table 5; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 203-212; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 162-64, 199; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 90-91.
85. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 187-88 note 5.
۸۶. در مورد ایران و ایالات متحد آمریکا نگاه کنید به: Ibid., 123, 175, 192, 194; Banani, *The Modernization of Iran*, 96; Hurewitz, *Diplomacy*, II, 160-61; Bharier, *Economic Development in Iran*, 108 table 3, 113 table 5, 156; Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy," 47; Dillon, "Carpet Capitalism," 294.
87. "Treaty of Nonaggression (Sa'adabad Pact)," pp. 214-216 in Hurewitz, *Diplomacy*, II, 215. see also Sepehr Zabih, *The Left in Contemporary Iran. Ideology, Organisation and the Soviet Connection* (London and Sydney: Croom Helm, and Stanford: Hoover Institution Press, 1986), 3.
۸۸. در مورد ژاپن و روابطش با ایران نگاه کنید به: "A Letter from Teheran," 91-91; Bharier, *Economic Development in Iran*, 108 table 3, 113 table 5; Upton, *The History of Modern Iran*, 62.
89. Ashraf, "Iran," 60-61.
۹۰. در اعتراض به نظام وظیفه اجباری شورش‌هایی در سلماس، دیلمان، فومن و ترکمن صحرا در ۱۹۲۶ درگرفت. ایوانف در تاریخ نوین ایران، ۸۲-۸۳ شرح مفصل آن را آورده است. ویلبر نیز همه موارد جز فومن را ذکر کرده است. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 117-18.
91. "Report on the Bakhtiari Tribes" (1928), Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 142, Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 84.
۹۲. روایت دیگر را در منبع زیر بخوانید: Akhavi, *Religion and Politics*, 42, Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 127. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 126, 129, 166-67; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 152; and Mohammad H. Faghfoory, "The Ulama-State Relations in Iran: 1921-1941," pp. 413-432 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 19, number 4 (November 1987), 424-28.
93. Abrahamian, "The Strengths and Weaknesses of the Labor Movement in Iran, 1941-1953," pp. 211-232, Bonine and Keddie, editors, *Modern Iran*, 214, Floor, *Labour Unions*, 44-53.
94. Floor, *Labour Unions*, 58, *ibid.*, 40-42, 53-58; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 81-82; Wilber,

- Reza Shah Pahlavi*, 193; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 154-155; and Abrahamian, "The Strengths and Weaknesses," 214.
95. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 151 note 1.
96. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 139.
97. Ibid., 139-40, 155-62; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 187-88; Zabih, *The Left in Contemporary Iran*, 2; Floor, *Labour Unions*, 58. کل زندانیان سیاسی در ۱۹۴۱، ۱۵ هزار نفر برآورد شده‌اند. Reza Shahshani, "The Background of Iranian Affairs," pp. 113-131 in *Science & Society*, volume X, number 2 (Spring 1946), 117.
98. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 192-227, Rezun, *The Iranian Crisis of 1941*, 46-80.
۹۹. در مورد فروپاشی ارتش رضاشاه با لحن طنزآلود، به منبع زیر رجوع کنید:
Katouzian, *The Political Economy*, 135, and Lucien Rey, "Persia in Perspective --2," pp. 69-98 in *New Left Review*, number 20 (Summer 1963), 78.
100. Rezun, *The Iranian Crisis of 1941*, 78.
101. Ibid., 104 note 259, Hassan Arfa, *Under Five Shahs* (New York: William Morrow & Company, 1964), 301.
- در مورد شواهد بیشتر مربوط به گرایش مردم در هنگام سقوط رضاشاه نگاه کنید به:
Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 164, 165, 165 note 138.
102. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 208.

۷

برقراری دموکراسی، جدایی خواهی، ملی کردن، کودتا: جنبش‌های اجتماعی از ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش تا ۱۹۵۳م/۱۳۳۲ش

«حکومت بومی و مردم بومی، هیچکدام نمی‌توانند سیاست
خصمانه و طولانی را علیه ما اعمال کنند.»

نطق وینستون چرچیل در ۱۷ ژوئن ۱۹۱۴ (۲۷ خرداد ۱۲۹۳)
در پارلمان در این مورد که چرا ایران به خصوص برای تأمین نفت
ما کشور مناسبی بود: به نقل از پلات: مایه، تجارت و سیاست

* * *

«دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط بلافاصله از شرکت
نفت انگلیس و ایران خلع ید کند.»

ماده ۲ - قانون ملی کردن صنعت نفت در ایران یکم ماه مه
۱۹۵۱ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰)، به نقل از هورویتنس، دیپلماسی ۲

* * *

«ایالات متحده آمریکا از هر نوع مداخله غیرمجاز در اختلافات
نفتی احتراز می‌کند.»

جان فوستر دالس وزیر امور خارجه ایالات متحده
امریکا، «گزارش در مورد خاورمیانه و نزدیک» (یک ژوئن ۱۹۵۳/۱۱
خرداد ۱۳۳۲) هورویتنس، دیپلماسی ۲

* * *

شب کودتا پسر سپهبد زاهدی (که بعدها سفیر شاه در واشینگتن
شد) در ضیافتی به مناسبت پیروزی [کودتا] به هوارد استون [افسر
سیا] نزدیک شد و گفت: «ما آمدیم ... ما آمدیم ... حالا باید چه کار
کنیم؟ و شاه بعد از بازگشت به کرومیت روزولت [عامل سیا] گفت
«تاج و تختم را مدیون خدا، ملت، ارتش و شما هستم.»

پاورز «کتابی در گروگان»

دوره ۱۹۴۱-۱۹۵۳ [۱۳۲۰-۱۳۳۲] دوره دومین تندباد دگرگونی اجتماعی در ایران بود و از نظر دامنه و اهمیت با رویدادهای ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش و ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش پهلو می‌زد. با اشغال ایران از سوی متفقین، نظام خودکامه رضاشاهی برچیده شد، نیروهای اجتماعی ایران که تا آن زمان در منگنه فشار بودند آزاد شدند. این نیروها به دنبال احیای مطبوعات آزاد، سازمان‌های سیاسی و درگیر شدن در جنبش‌های اجتماعی بعد از جنگ دوم جهانی، به این آزادی واکنش نشان دادند.

در این فصل ابتدا تجربه ایران در جنگ مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، سپس به رویدادهای کردستان و آذربایجان می‌پردازیم و حقوق منطقه‌ای و قومی آنها را در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۶م/۱۳۲۴-۱۳۲۵ش ارزیابی می‌کنیم. این رویدادها راه را برای دور تازه‌ای از رقابت قدرت‌ها به منظور اعمال نفوذ در ایران هموار کردند و بریتانیا، شوروی و ایالات متحد آمریکا در این رقابت فشرده درگیر شدند. بدین ترتیب یک بُعد بین‌المللی اما جدایی‌ناپذیر به انفجار نیروهای اجتماعی ایران افزوده شد.

مبارزه به منظور کنترل دولت در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ش و جنبش ملی شدن نفت به رهبری [دکتر] محمد مصدق نخست‌وزیر ایران اوج تازه‌ای گرفت و دومین ائتلاف پردامنه نیروهای مردمی، شهری و چند طبقه‌ای ایران در قرن بیستم را فعال کرد. پوش پیچیده نیروهای داخلی و خارجی و دیدگاه‌های ایدئولوژیکی رقیب، با خاستگاه‌های اجتماعی متفاوت‌شان، بار دیگر به جنبشی توده‌ای که خواهان دگرگونی اجتماعی بود منتهی شد، جنبشی که در پی گسستن پیوندهای وابستگی ایران به بریتانیا در نظام جهانی بود. این رویدادهای نمایان مورد دیگری را برای تحلیل بازی متقابل عوامل دست‌اندرکار تحول اجتماعی در ایران - ساختار طبقاتی داخلی، موضع وابستگی در اقتصاد جهانی، ماهیت قدرت دولت و فرهنگ‌های سیاسی جبهه مخالف - به نمایش گذاشت. موردی که با انقلاب مشروطیت و انقلاب بعدی ایران [۱۳۵۷] قابل مقایسه و مقابله است.

ایران در جنگ جهانی دوم

در دوره جنگ جهانی دوم، ایران با مشکلات فزاینده اقتصادی، از سر گرفته شدن مباحث و فعالیت‌های سیاسی و آغاز دوباره فشارهای سیاسی خارجی روبه‌رو بود. ایران

همانند جنگ جهانی اول مشکلات عظیم اقتصادی را تجربه کرد و در زندگی روزمره مردم جابه‌جایی و تغییراتی پدید آمد. از نظر سیاسی، شاه جوان، محمدرضاشاه، تنها یکی از چند بازیگر عمده سیاسی بود و مجموعه‌ای از روزنامه‌ها، حزب‌های سیاسی و سازمان تازه تأسیس اتحادیه‌های کارگری، بازیگران دیگر صحنه سیاسی را تشکیل می‌دادند. اینها همه در جوی صورت می‌گرفت که ایران در اشغال متفقین بود، نیروهای شوروی در شمال و نیروهای انگلیسی در جنوب و مشاوران امریکایی در خدمت دولت و ارتش ایران در تهران بودند و ایران به صورت خط تدارکاتی شوروی درآمده بود. این تحولات در اوضاع داخلی و بین‌المللی ایران در طی جنگ جهانی دوم، زمینه را برای جنبش‌های بعدی ۱۹۴۵-۱۹۴۶م/۱۳۲۴-۱۳۲۵ش و ۱۹۵۱-۱۹۵۳م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ش آماده ساخت.

هر پانزده میلیون جمعیت کشور در جنگ جهانی دوم با مشکلات عظیمی روبه‌رو بود، ایران صحنه مداخله نیروهای متفقین و خط تدارکاتی آذوقه و مهمات به شوروی شد. متفقین قول داده بودند برای مردم ایران تا حد امکان مشکلی به وجود نیاورند اما بخش‌های کلیدی اقتصادی - کشاورزی، صنعت، خدمات، بازرگانی خارجی، بودجه دولت و سطح زندگی - بر اثر اشغال شدیداً آسیب دید. کشاورزی، ستون فقرات اقتصاد ایران، که ۷۵ درصد نیروی کار را جذب کرده و ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی را تأمین می‌نمود، دچار افت فاحش تولید شد، از تولید محصولات اساسی کشاورزی و پرورش دام در خلال اشغال کاسته شد. گندم و جو به میزان ۲۵ درصد، پنبه ۳۹ درصد، برنج ۱۰ درصد، گاو ۹ درصد و توتون و تنباکو ۷ درصد کاهش تولید پیدا کردند.^(۱) بخش‌های معدودی مثل پرورش اسب و گوسفند رشد نسبی داشتند زیرا فشار حکومت رضاشاهی از ایلات و اسکان اجباری آنها برداشته شد و همین امر موجب شد جمعیت ایلات و عشایر که در دهه ۱۹۳۰ به یک میلیون رسیده بود در دهه ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ش به ۲ میلیون افزایش یابد. تولید میوه ۲۵-۳۰ درصد کاهش یافت و به دلیل ماهیگیری بیش از حد در دریای خزر، به تدریج از میزان صید ماهی کاسته شد. کاهش تولید محصولات غذایی از یک سو و تقاضای ارتش‌های اشغالگر خارجی از سوی دیگر برای مواد غذایی، به قحطی شدیدی در اکثر مناطق ایران خاصه آذربایجان و سواحل دریای خزر منتهی گردید.^(۲)

صنعت ایران هم از رهگذر جنگ آسیب دید و سهم صنعت در تولید ناخالص ملی

را از ۱۸۰ میلیارد ریال در ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش به ۱۵۰ میلیارد ریال در ۱۹۴۵م/۱۳۲۴ش کاهش داد. به موجب اعداد و ارقام ارائه شده توسط فلور تعداد شرکت‌های صنعتی در همین دوره از ۴۶۰ به ۶۳۵ واحد و سرمایه صنعتی از ۵۲۷ میلیون ریال به ۱۵۰۵ میلیون ریال رسید (که در واقع امر از ۲۸/۷ میلیون دلار به ۴۶ میلیون دلار رسیده است؛ کاهش ارزش ریال را نیز در نظر گرفته‌ایم). داده‌های دیگر در زمینه صنعت نشانه کاهش مطلق یا نسبی اند. ایجاد کارخانه‌های «بزرگ» (با بیش از ۱۰ کارگر) و نوین در خلال جنگ اُفت شدیدی کرد و به سالی دو واحد کاهش یافت در حالی که میانگین ایجاد کارخانه در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش، ۸ واحد بود. بخش عمده صنعت - یعنی بافندگی - شدیداً تنزل یافت چون جایگزین کردن قطعات یدکی کارخانه‌ها و نصب و راه‌اندازی ماشین‌های جدید به دلیل جنگ با مشکلات فراوانی روبه‌رو بود. صنایع کارخانه‌ای که در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش از نظر وسایل و تجهیزات، شدیداً به آلمان وابسته شده بود سخت آسیب دید. صنایع دولتی به فراموشی سپرده شدند، علت این امر تا حدی تأمین نظر آرتور میلسپوی امریکایی، مشاور اقتصادی دولت بود.^(۳) تنها فعالیت شهری که در خلال جنگ رونق یافت بخش تجاری و سفته‌بازی و دلالی بود. بازرگانان کوچک و متوسط در مجموع از وضعیت نابسامان اقتصادی آسیب دیدند اما بازرگانان عمده در موقعیتی قرار داشتند که سود سرشار و بادآورده‌ای به چنگ آوردند. دلالان در یک حوزه اقتصادی دیگر نیز رسوخ کردند و بازار فرش را از استان‌ها به تهران منتقل نمودند. جامعه بازرگانی ایران در مجموع به دلیل ایفای نقش واسطگی میان بازارهای محلی و نیازهای زمان جنگ متفقین سود برد هرچند سایر بخش‌های اقتصادی کشور دستخوش نابسامانی و پریشانی بود.^(۴)

این فعالیت‌ها بخشی از الگوی گسترده‌تر بازرگانی خارجی ایران و بخش خدمات مربوط به آن را تشکیل می‌داد. متفقین برای راه‌اندازی و فعالیت راه‌آهن سراسری، برای صنعت نفت، ساختمان‌سازی و سایر فعالیت‌ها به کارگر ایرانی نیاز داشتند. اینها همه موجب افزایش فعالیت‌های خدماتی شد. تنها انگلیسی‌ها ۷۵ هزار ایرانی را در طول جنگ به کار گرفتند. اما نباید چنین پنداشت که ایران از این روند سودی برده است. هزینه قلم عمده، یعنی استفاده از راه‌آهن سراسری بنا به محاسبه محمد مصدق (نماینده وقت مجلس شورای ملی) ۱۴۰ میلیون دلار بوده اما متفقین تنها ۵/۲ میلیون دلار به خاطر استفاده از این

وسیله پرداخته بودند. متفقین از بابت تعمیر، نگهداری، سرویس و قطعات نیز ۲۱ میلیون دلار پرداخته بودند اما باز هم ایران ۱۰۰ میلیون دلار از دست داده بود. تولید نفت از ۶/۶ میلیون تن در سال ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش به ۱۶/۸ میلیون تن در سال ۱۹۴۵م/۱۳۲۴ش رسید اما پرداخت دولت بریتانیا به ایران در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۳م/۱۳۱۹-۱۳۲۲ش، جمعاً ۴ میلیون پوند استرلینگ بود که در سال ۱۹۴۵م/۱۳۲۴ش به ۵/۶۲ میلیون پوند رسید. تجارت خارجی حوزه دیگری بود که متفقین در آن به استثمار ایران پرداختند بدین معنی که کالاهای خود را به ایران با بالاترین قیمت می‌فروختند، ارزش پول ایران را کاهش می‌دادند، اسکناس چاپ می‌کردند و خودشان به خودشان اعتبار می‌دادند. کاهش ارزش پول ایران موجب شد که سود متفقین در خرید کالاهای ایران دو برابر شود. توان وارداتی ایران شدیداً افت کرد و ایران نتوانست نیاز صنعت به کالاهای سرمایه‌ای و اجناس مصرفی و تمام شده را تأمین کند [زیرا] اصولاً این قبیل اجناس در بازار جهانی یافت نمی‌شد. صادرات، خاصه نفت رشد چشمگیری یافت چون متفقین به آن نیاز داشتند. بدین ترتیب ایران در طول جنگ با مازاد تجاری عظیمی معادل ۵۰ میلیون دلار در سال روبه‌رو بود. اما بخش عمده این مازاد به ایران پرداخت نشد بلکه در شوروی و بریتانیا باقی ماند. در پایان جنگ ذخایر ایران در مسکو ۱۲ میلیون دلار طلا و ۸ میلیون دلار ارز بود. این ذخایر در آنجا مسدود شد و به هر حال در دسترس دولت ایران نبود.^(۵) به همین سبب بر میزان کسری بودجه دولت سال به سال افزوده می‌شد و از ۳۸ میلیون دلار در ۱۹۴۱-۱۹۴۲م/۱۳۲۰-۱۳۲۱ش به ۵۰ میلیون دلار در ژوئن ۱۹۴۳ (خرداد- تیر ۱۳۲۲) رسید؛ در حالی که بودجه در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش متعادل بود و هیچ‌گونه کسری نداشت. با کاهش تجارت، از درآمد گمرک نیز کاسته شد، جمع‌آوری مالیات خاصه از مالکان بزرگ مثل همیشه بسیار دشوار گردید البته میزان وصولی نسبت به قبل افزایش داشت. ایران در خلال جنگ وامی دریافت نکرد.^(۶)

این تحولات اقتصادی تأثیر مخربی بر جمعیت خاصه در شهرهای بزرگ بر جای نهاد. عمده‌ترین این تأثیرها تورم بیش از اندازه در نخستین سال‌های جنگ به خاطر مصرف زیاده از حد نیروهای اشغالگر، کمبود کالاهای اساسی و پایین آوردن اجباری ارزش پول ایران بود. آمار و ارقام نشان می‌دهد که قیمت‌ها در فاصله سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۴م/۱۳۱۹-۱۳۲۳ش هفت برابر شده، اما از آن پس بر طبق برنامه تثبیت

قیمت‌ها به یاری مشاوران امریکایی، جلو افزایش قیمت‌ها گرفته شد (هرچند بعد از جنگ قیمت‌ها به همان حالت بالا باقی ماند).^(۷) از پیامدهای تورم، کمبود اقلام اساسی در بازار رسمی تنظیم شده به وسیله دولت، پیدایش بازار سیاهی بود که از نظر اهمیت و اندازه مثل بازار معمولی بود. در نیمه سال ۱۹۴۴م/۱۳۲۳ش، قند و شکر جیره‌بندی شد کیلوگرمی ۸ ریال (۲۵/۰ دلار) بود اما در بازار سیاه کیلویی ۱۳۳ ریال (۴/۱۲ دلار) خرید و فروش می‌شد؛ چای رسماً کیلویی ۴۰ ریال (۱/۲۴ دلار) و در بازار سیاه ۴۰۰ ریال (۱۲/۴ دلار) بود. لاستیک اتومبیل گرانبهارترین قلم کالا در تهران سال ۱۹۴۲م/۱۳۲۱ش بود یعنی هر حلقه لاستیک ۲ هزار دلار قیمت داشت. آسپرین در بازار رسمی یافت نمی‌شد اما در بازار سیاه فراوان بود.^(۸)

جدی‌ترین کمبود زمان جنگ در ایران، کمبود نان بود. در تهران قیمت نان در بازار آزاد در نیمه اول سال ۱۹۴۲م/۱۳۲۱ش از ۶ سنت به یک دلار رسید. در اوت ۱۹۴۲ (مرداد - شهریور ۱۳۲۱) که احمد قوام نخست‌وزیر شد قرص نانی را روی میز کنفرانس مطبوعاتی خود گذاشت و گفت: «مشکل من این است. اگر بتوانم نان مرغوب در دسترس همه ایرانیان قرار بدهم سایر مشکلات حل خواهد شد.»^(۹) در پاییز آن سال کمبود شدیدتر شد. کیفیت نان بسیار بد بود. نانوایان آرد را الک می‌کردند با آرد الک شده برای ثروتمندان نان می‌پختند و برای بقیه مردم، آرد را با خاک اره، ماسه، خاکستر و خاک مخلوط می‌کردند. در روزهای ۸-۹ دسامبر ۱۹۴۲ (۱۷-۱۸ آذر ۱۳۲۱) که جیره نان کمتر شد بلوای نان در گرفت هزاران تظاهرکننده شامل دانشجویان، زنان و بچه‌هایشان جلو مجلس شورای ملی گرد آمدند و فریاد می‌زدند «یا مرگ یا نان». به دنبال این تظاهرات، نیروهای مسلح احضار شدند تا جلو تاراج اموال مردم را بگیرند. در این بلوا ۲۰ نفر کشته، ۷۰۰ نفر زخمی و ۱۵۶ نفر بازداشت شدند. به بازار نیز معادل ۱۵۰ هزار دلار خسارت وارد آمد. در سایر جاها نیز در سال‌های ۱۹۴۲م/۱۳۲۱ش و ۱۹۴۳م/۱۳۲۲ش بلوای نان وجود داشت تا اینکه متفقین و دولت ایران دست به کار شدند و با وارد کردن گندم، عرضه نان را تحت کنترل درآوردند.^(۱۰) حاصل این همه، پریشانی وضع معیشتی و زندگانی طبقه‌های متوسط و پایین شهری در خلال جنگ جهانی دوم و پایین رفتن سطح زندگی این طبقه‌ها بود. بازرگانان عمده، دلال‌ها و طبقه‌های بالای شهری راه‌هایی برای پول درآوردن و از آب گل‌آلود بحران اقتصادی

ماهی گرفتن پیدا کردند، در حالی که توده مردم از تورم و کمبود سخت آسیب دیدند و نابرابری درآمدها افزایش یافت.

هر قدر اشغال ایران از سوی متفقین با پیامدهای ناگوار و منفی اقتصادی برای ملت ایران همراه بود در عوض از بُعد سیاسی تأثیر مثبتی بر جای نهاد. با رها شدن نیروهای اجتماعی که زیر منگنه فشار خودکامگی رضاشاهی قرار داشتند (به دنبال کناره‌گیری اجباری وی از سلطنت) فضای باز سیاسی برای گروه‌ها و بازیگران تازه فراهم آمد که زیر کنترل شدید متفقین نبودند و در یک رشته مبارزه‌های سیاسی درگیر شدند و زمینه برای جنبش‌های اجتماعی مهم دوره بعد از جنگ هموار گردید. دامنه فرایند سیاسی از محدوده شاه فراتر رفت و طیفی از نهادها و بازیگران سیاسی - کابینه، مجلس شورای ملی، حزب‌های سیاسی، جنبش کارگری، روحانیت و ایلات - را دربر گرفت. مبنای قدرت محمدرضاشاه را ارتش و به درجه کمتری جناح‌های محافظه کار، سلطنت طلب و مطبوعات وابسته به آنها تشکیل می‌داد. ارتش ایران که بر اثر تهاجم متفقین شدیداً آسیب دیده بود به تدریج بازسازی شد و از ۶۵ هزار نفر (در دوره رضاشاه ۱۲۴ هزار نفر)، در نیمه سال ۱۹۴۳م/۱۳۲۲ش به ۸۰ هزار نفر رسید. شاه همچنان کسانی را برای نخست‌وزیری پیشنهاد می‌کرد اما تصدی آنها منوط به رأی اعتماد مجلس بود. در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۵۳م/۱۳۲۰-۱۳۳۲ش دوازده نخست‌وزیر آمدند و رفتند که ۹ نفرشان از قاجاریه، دو نفر از دیوان سالاران زمان رضاشاه و یک نفر از امیران نظامی رضاشاه بود. نخبگان قدیمی در کابینه نیز وضعیت مستحکمی داشتند و این به سود شاه جوان نیز بود. (۱۱)

مجلس شورای ملی برای نخستین بار بعد از سال ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش، به صورت مرکز مستقل قدرت درآمد. هر چند انتخابات مجلس هنوز هم تا حدی در کنترل شاه، ارتش، ملاکان و سفارتخانه‌های خارجی بود، اما در دهه ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ش به تدریج حدی از دموکراسی بر آن حاکم گردید. مجلس سیزدهم (۱۹۴۱-۱۹۴۳م/۱۳۲۰-۱۳۲۲ش) را رضاشاه قبل از کناره‌گیری «مهیا کرده بود» بنابراین با شاه جوان سر سازگاری داشت و به وی اجازه داد ارتش را کنترل کند به شرط اینکه خواهان قدرت‌نمایی در سیاست نباشد. صف آراییی نیروهای اجتماعی در مجلس بسیار پردامنه بود و دامنه برخوردها و کشمکش‌ها در مجلس چهاردهم (۱۹۴۴-۱۹۴۶م/۱۳۲۳-۱۳۲۵ش) بالا گرفت.

هرچند در انتخابات مجلس هنوز هم دستکاری‌های زیادی شد اما به اعتقاد آبراهامیان «طولانی‌ترین، رقابت‌انگیزترین و در نتیجه، معنی‌دارترین انتخابات در ایران نوین خاصه در مناطق شهری و دور از کنترل و دخل و تصرف ملاکان زمین‌دار بود.»^(۱۲) حاصل انتخابات از نظر ترکیب نیروهای محافظه‌کار زمین‌دار همانند دوره‌های پیشین بود با این تفاوت که ۶۰ نماینده از ۱۲۶ نماینده را چهره‌های جدید تشکیل می‌دادند. مجلس به هفت جناح یا فراکسیون مختلف تقسیم می‌شد: اتحاد ملی سلطنت‌طلبان ۳۰ نماینده که ۱۳ نفرشان در دوره‌های مجلس رضاشاهی نیز نماینده بودند؛ فراکسیون محافظه‌کار و طرفدار بریتانیا یا میهن‌پرستان ۲۶ نماینده و از جمله سید ضیاء‌الدین طباطبایی روزنامه‌نگار و تدارک‌کننده کودتای ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش رضاخان که بعد از ۲۰ سال تبعید به ایران بازگشته بود؛ فراکسیون دموکرات طرفدار ایالات و متحد میهن‌پرستان با ۱۱ نماینده به رهبری خان‌های بختیاری؛ فراکسیون لیبرال ضد دربار شامل آزادیخواهان مناطق تحت اشغال شوروی با ۲۰ نماینده طرفدار روابط نزدیکتر با شوروی؛ حزب توده حزب جدید چپ‌گرای گروه‌های مرکز که با لیبرال‌ها همکاری می‌کرد با ۸ نماینده؛ فراکسیون مستقل با ۱۵ نماینده که خود را از شاه و زمین‌داران در داخل و بریتانیا و شوروی در خارج مستقل می‌دانست؛ و منفردها ۱۶ نماینده داشتند که ۵ نفرشان میانه‌روهای صاحبان مشاغل بالا و در ارتباط با حزب ایران، دو روشنفکر از حزب رفقا و از جمله محمد مصدق، قاجاری زمین‌داری بود که در ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش با سلطنت رضاشاه به مخالفت برخاست و اکنون خواهان موضع مستقل ایران در سیاست خارجی، کنترل ارتش از سوی غیرنظامیان و انتخابات آزاد بود. این حزب‌ها در مسایل مختلف مربوط به ایران با هم اختلاف داشتند. میهن‌پرستان و دموکرات‌ها طرفدار انگلستان؛ حزب توده و لیبرال‌ها طرفدار شوروی، مستقل‌ها و اتحاد ملی طرفدار ایالات متحد آمریکا و منفردها در سیاست خارجی بی‌طرف بودند. حزب توده، منفردها و گاه جناح مستقل، خواهان اصلاحات اجتماعی در داخل بودند و همگی به جز اتحاد ملی خواهان کنترل سیاستمداران بر ارتش بودند.^(۱۳)

حزب توده سازمان یافته‌ترین و پرعضوترین این سازمان‌ها بود که ۱۳ روز بعد از کناره‌گیری رضاشاه در سپتامبر ۱۹۴۱ (شهریور - مهر ۱۳۲۰) تأسیس شد و ۲۷ عضو بنیان‌گذار آن از گروه معروف «پنجاه و سه نفر» بودند که در اواخر دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش

به جرم اعتقادات مارکسیستی محاکمه شدند و به زندان افتادند. اغلب مفسران آن زمان بر آنند که حزب توده در فاصله سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۷ م/۱۳۲۰-۱۳۲۶ ش از پایگاه وسیع توده‌ای برخوردار بود. سازمانی ترقی‌خواه و رادیکال محسوب می‌شد که بعضی از رهبران آن را مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها تشکیل می‌دادند اما حزب خلف بلافصل حزب کمونیست ایران دهه ۱۹۲۰ م/۱۳۰۰ ش نبود و از نظر سازمانی و ایدئولوژیکی به‌راستی حزب کمونیست محسوب نمی‌شد.^(۱۴) در سال‌های جنگ سه چهارم رهبران حزب توده را روشنفکران و یک چهارم را طبقه کارگر تشکیل می‌داد. خاستگاه اجتماعی آن برعکس بود بدین معنی که یک چهارم را روشنفکران و سه چهارم را کارگران، پیشه‌وران، صنعت‌گران و شاید دو درصد دهقانان تشکیل می‌دادند. اعضای حزب به‌سرعت زیاد شدند از ۶ هزار نفر در ۱۹۴۲ م/۱۳۲۱ ش به ۲۵ هزار نفر در ۱۹۴۴ م/۱۳۲۳ ش و ۵۰ هزار نفر عضو و ۱۰۰ هزار هوادار فعال در ۱۹۴۶ م/۱۳۲۵ ش رسید به طوری که تا آن زمان بزرگترین نیروی سیاسی ایران و تنها حزب بزرگ سازمان یافته کشور بود. برنامه سال ۱۹۴۳ م/۱۳۲۲ ش حزب به گونه‌ای بود که کارگران را در رابطه با درخواست اصلاحات قانون کار، دهقانان را به خاطر اصلاحات ارضی و پیشه‌وران، روشنفکران و زنان را به خاطر درخواست حقوق سیاسی و امنیت شغلی جذب می‌کرد. برنامه حزب خواهان استقلال ملی از سلطه خارجی و حکومت مشروطه بود. یک نیروی مترقی که در این ارتباط پدید آمد و پیوندهای نزدیکی با حزب توده برقرار کرد جنبش اتحادیه کارگری تجدید حیات یافته بود. در سال ۱۹۴۱ م/۱۳۲۰ ش، تنها ۳ مورد اعتصاب با بیش از ۵۰ کارگر صورت گرفت؛ اما در ۱۹۴۴ م/۱۳۲۳ ش اعتصاب‌ها به ۵۷ مورد رسید. اوج اعتصاب‌ها سال ۱۹۴۶ م/۱۳۲۵ ش بود که ۱۸۳ مورد روی داد. روز اول ماه مه ۱۹۴۴ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳)، روز جهانی کارگر، چهار کنفدراسیون کارگری ایران درهم ادغام شده و شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های صنفی کارگران و زحمتکشان ایران بدین ترتیب به وجود آمد. رهبری شورا را اعضای قدیمی جنبش کارگری، عمدتاً از طبقه کارگر و اعضای «پنجاه و سه نفر» بر عهده داشتند. شورا تا سال ۱۹۴۶ م/۱۳۲۵ ش رشد چشمگیری یافت و مدعی شد ۳۳۵ هزار کارگر از جمله کارگران صنعتی، صنعت‌گران، پیشه‌وران، صاحبان مشاغل خاص، مزدبگیران ناماهر و کارکنان بخش خدماتی در عضویت آنند. مسایلی که شورا حول محور آن، کارگران را

سازماندهی می‌کرد عمدتاً اقتصادی بود، اما شورا از نیروهای سیاسی سهمگینی نیز برخوردار بود و برای حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری با چانه‌زدن دسته‌جمعی و اعتصاب، مبارزه می‌کرد. (۱۵)

سایر گروه‌ها و طبقه‌هایی که در سال‌های جنگ به فعالیت سیاسی روی آوردند روحانیان، لوطیان و ایلات و عشایر بودند. هرچند برجسته‌ترین مرجع روحانی، سید ابوالحسن اصفهانی (وفات ۱۹۴۵م/۱۳۲۴ش) «خود را از سیاست دور نگاه داشت»، اما بسیاری از روحانیان به سیاست گرویدند و زمینه را برای ایفای نقشی فعال‌تر در سیاست بعد از جنگ مهیا ساختند. جلوه‌های مذهبی به صورت عزاداری ماه محرم [که در دوره رضاشاه قدغن بود] آزاد شد و سهیلی نخست‌وزیر در ۱۹۴۳ روحانیان را به مقام‌های عالی قضایی و آموزشی برگماشت. در حالی که رضاشاه این دو نظام را از مذهب دور نگاه داشته بود. (۱۶) با قدرت‌گیری روحانیت، از منزلت زنان کاسته شد و در واقع در مقایسه با قوانین سال‌های دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش، پسرقتی پدید آمد. بار دیگر بخش‌هایی از زنان طبقه متوسط پایین شهری به چادر روی آوردند البته در تهران این پدیده عمومیت نداشت. (۱۷) در نبود اطلاعات دیگر مربوط به جنبه‌های گوناگون زندگی زنان در این دوره می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که دستاوردهای زنان در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش و دوره سلطنت رضاشاه همگی از دست نرفت. زنان به فعالیت در نظام آموزشی در همه سطوح و به تعداد فزاینده ادامه دادند. گروه شهری دیگری که باید به اختصار از آن یاد کرد لوطیان (و گاه به نام چاقوکشان) بودند، یعنی جوانان قلدر شهری طبقه پایین که در تظاهرات خیابانی عصر قاجار شرکت داشتند. اینان در دوره رضاشاه شدیداً کنترل شدند. در بلوای نان سال ۱۹۴۲م/۱۳۲۱ش فعال بودند از آن پس بار دیگر جزو چهره‌های آشنا و عمده صحنه سیاسی شهرها شدند. هنوز هم پاره‌ای از احساسات دینی و عرق و طرفداری و حمایت از همسایگان را داشتند اما عمدتاً پول نقد می‌گرفتند و خدمات ارائه می‌کردند. (۱۸) و سرانجام، ایلات و عشایر از ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی گذشته‌شان را از سر گرفتند و بار دیگر موجی از استقلال‌طلبی در میان آنها پیدا شد. افزایش جمعیت، از سرگیری الگوی کوچ‌نشینی (ولو بعضی از افراد ایل)، مسلح شدن دوباره در مقیاس گسترده و در پاره‌ای موارد تجدید سازمان ایلی زیر نظر ایلخان‌های سابق، تقریباً در همه مناطق ایلی به چشم

می‌خورد. شورش‌های ایلی و طغیان علیه دولت که گاه از سوی آلمان‌ها نیز پشتیبانی می‌شد، در سال‌های ۱۹۴۲-۱۹۴۳م/۱۳۲۱-۱۳۲۲ش به اوج خود رسید، اما بعد، انتصاب بعضی از خان‌ها به استانداری و یا انتخاب‌شان به نمایندگی مجلس، آنها را آرام کرد. بعضی نیز از دولت انگلستان مقرر می‌گرفتند. کردها اعم از یکجانشین یا کوچ‌نشین در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۶م/۱۳۲۴-۱۳۲۵ش نقش عمده‌ای در منطقه خود ایفا کردند و ایلات بختیاری و قشقایی در جنوب کشور بر روند رویدادهای سیاسی بعد از جنگ کشور تأثیر گذاشتند. (۱۹)

این روندها و سازمان‌ها بر سرهم راه را برای ابراز وجود غیرقابل تصور نیروهای اجتماعی عمده ایران هموار نمود، ابراز وجودی که در جنبش‌های عمده اجتماعی سال‌های ۱۹۴۵م/۱۳۲۴ش تا ۱۹۵۳م/۱۳۳۲ش تجسم یافت و ائتلاف جدیدی از نیروهای مردمی و چندطبقه‌ای را به نمایش گذاشت. بی‌تردید بازیگران نهایی معادله سیاسی-اقتصادی، همانا نیروهای خارجی بودند که در دوره مورد بحث در ایران اعمال نفوذ می‌کردند. اهمیت استراتژیکی ایران برای متفقین موجب تهاجم مشترک شوروی-بریتانیا در ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش به این کشور گردید و سه دولت بریتانیا، شوروی و ایالات متحد آمریکا که خواهان پیروزی بر آلمان بودند تا سال ۱۹۴۴م/۱۳۲۳ش همکاری نزدیکی را در ایران دنبال کردند، اما بعد از آن، میان این سه قدرت تنش پدید آمد و تنش به دوره بعد از جنگ کشیده شد و سرانجام بر شکل و پیامد جنبش‌های اجتماعی کشور تأثیر تعیین‌کننده‌ای برجای نهاد. بنابراین، نقش قدرت‌های بیگانه در تأثیر بر گذار جنگ گرم به جنگ سرد تعیین‌کننده بود و ایران در صحنه گسترده‌تر جهانی نقش کلیدی یافت.

بریتانیا به خاطر کنترل صنعت نفت ایران، باز هم برجسته‌ترین بازیگر خارجی در اقتصاد این کشور بود، چون در حین جنگ جهانی دوم، نفت عظیمی از چاه‌های جنوب استخراج می‌کرد و سود سرشاری از قبیل ایران می‌برد. بریتانیا و هند بریتانیا ۳۲ درصد واردات ایران و ۱۹ درصد صادرات غیرنفتی کشور را در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۴م/۱۳۱۹-۱۳۲۳ش برعهده داشتند. از نظر سیاسی نیز بریتانیا بر سران ایلات محافظه‌کار، روزنامه‌نگاران، پاره‌ای روحانیان و سایر گروه‌های سلطنت‌طلب و ضدکمونیست، خاصه حزب اراده ملی سیدضیاء نفوذ شدیدی داشت. سر ریدر بولارد

سفیر بریتانیا در ایران در ۱۹۴۲م/۱۳۲۱ش گزارش تیزبینانه زیر را به لندن مخابره کرده است: «ما ناچاریم در امور محلی مداخله عمیق و مکرر داشته باشیم... دوره‌هایی بوده که با خود می‌گفتیم نکند سرانجام ناچار به اشغال ایران شویم... ما موفق شدیم تعدادی از دولت‌های ایران را تثبیت کنیم.»^(۲۰)

شوروی نیز با استفاده از حضور نیروهای اشغالگر خود در صفحات شمالی، کوشید نفوذ خود در کشور را که در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش در برابر آلمان و بریتانیا از دست داده بود اعاده کند. در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۴م/۱۳۱۹-۱۳۲۳ش، ۲۱ درصد صادرات غیرنفتی و ۱۷ درصد واردات ایران با شوروی بود. در پایان جنگ تراز بازرگانی شوروی با ایران ۲۰ میلیون دلار کسری (به سود ایران) نشان می‌داد. اما شوروی این کسری تراز را به ایران نپرداخت و روابط دو کشور بر سر این موضوع تیره شد. خسارتی که از این رهگذر بر اقتصاد ایران وارد شد تا زمان نخست‌وزیری مصدق نیز باقی ماند. مشکل دوم ایران با شوروی آن بود که شوروی مازاد غله آذربایجان را در ۱۹۴۲م/۱۳۲۱ش قبضه کرد و موجب قحطی در تهران شد اما در سال ۱۹۴۳م/۱۳۲۲ش با آزاد کردن ۲۵ هزار تن غله، تا حدی از فشار قحطی کاست. شوروی‌ها در زمان جنگ به احداث بیمارستان‌ها، جاده‌ها و حفر چاه‌ها نیز مبادرت کردند.^(۲۱)

جنگ جهانی دوم از نظر حضور آمریکا در ایران یک نقطه عطف بود. در دسامبر ۱۹۴۲ (آذر- دی ۱۳۲۱) سی هزار سرباز به ایران گسیل شد تا بر جریان حمل و نقل مهمات و آذوقه به شوروی نظارت کند. آمریکا در سال ۱۹۴۳م/۱۳۲۲ش به درخواست احمد قوام نخست‌وزیر یک هیئت نظامی به ریاست سرهنگ نورمن شوارتسکف و یک هیئت اقتصادی به ریاست آرتور میلسپو به ایران اعزام کرد تا ارتش و مالیه ایران را سر و سامان دهند. شوارتسکف توانست ارتش و ژاندارمری شاهنشاهی را به یک نیروی ۹۰ هزار نفری مجهز سازد و روحیه نفرت را تا حد زیادی بالا ببرد. در این گیرودار تجارت آمریکا با ایران نیز دو برابر شد یعنی صادرات غیر نفتی از ۸ درصد در ۱۹۳۵-۱۹۳۹م/۱۳۱۴-۱۳۱۸ش به ۱۷ درصد در ۱۹۴۰-۱۹۴۴م/۱۳۱۹-۱۳۲۳ش و واردات از ۱۰ درصد به ۲۰ درصد رسید. این ازدیاد نقش آمریکا در امور ایران با هدف گسترده‌تر آن کشور هماهنگی داشت. ایالات متحد آمریکا می‌خواست نظم اقتصادی

بین‌المللی جدیدی بنا نهد، از انزواجویی دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش بیرون آید و جلوی بحران‌های اقتصادی شدید را بگیرد، با اتخاذ اقداماتی حرکت آزاد سرمایه اعم از مواد خام یا کالای ساخته شده در سطح جهانی را تأمین و تضمین کند و مانع از آن شود که دنیا به بلوک‌بندی‌های تجاری انحصاری قبل از جنگ برگردد. در ژانویه ۱۹۴۴ (دی-بهمن ۱۳۲۲) دکتر میلپو برنامه بیست ساله کمک‌های امریکا را تشریح کرد و گفت: «ایران، به دلیل موقعیت، مشکلات و احساسات دوستانه‌اش به ایالات متحد امریکا، چیزی در حد یک کلینیک یا ایستگاه آزمایشی سیاست‌گذاری‌های بعد از جنگ رئیس‌جمهور امریکا است (یا می‌تواند باشد)، هدف رئیس‌جمهور، توسعه بخشیدن و برقراری ثبات در مناطق عقب‌مانده است.»^(۲۲) روزولت رئیس‌جمهور امریکا از طریق ژنرال پاتریک هرلی در واکنش به این گفته اعلام کرد امریکا مصرانه از ایران می‌خواهد «الگویی از حکومت مستقل و اقتصاد آزاد» را ارائه دهد و «از اینکه ایران به صورت نمونه‌ای درآید که سیاست‌گذاری عاری از خودخواهی ایالات متحد امریکا را به نمایش بگذارد سخت دستخوش هیجان می‌شود.»^(۲۳) البته ایران نیز متقابلاً از نزدیکی به ایالات متحد امریکا نفع می‌برد و با خنثی کردن مداخله‌های شوروی و انگلستان، جنبش‌های اجتماعی داخلی را زیر کنترل می‌آورد. سهیلی نخست‌وزیر ایران خواهان افزایش تماس‌های سیاسی و اقتصادی با امریکا شد. شاه در ۱۹۴۳م/۱۳۲۲ش به‌طور محرمانه به سفیر امریکا گفته بود: «ترجیح می‌دهد نیروهای متفقین در ایران بمانند و دست کم تا زمانی که او ارتش را بازسازی کند و در صحنه داخلی نبرد قدرت، موضع برتری پیدا کند جلوی انقلاب‌های ضدسلطنتی را بگیرند.»^(۲۴)

نزدیکی روزافزون ایران به ایالات متحد امریکا برای شوروی و بریتانیا در آخرین مراحل جنگ مشکلاتی به بار آورد و میان سه قدرت خارجی بر سر تفوق‌طلبی در ایران رقابتی پدید آمد که ابتدا با ظرافت همراه بود. اما به تدریج حالت خصمانه‌تری به خود گرفت. در ژوئیه ۱۹۴۳ (تیر- مرداد ۱۳۲۲)، دولت بریتانیا رسماً از وزارت امور خارجه امریکا گله کرد که «یک برداشت هرچند نادرست وجود دارد که شاید امریکاییان بخواهند در بازارهای تثبیت شده و سنتی آنهم نه فقط در زمان جنگ، بلکه حتی بعد از آن نیز در کنار بازرگانان انگلیسی به فعالیت پردازند.»^(۲۵) در مورد امتیازهای جدید نفتی کشمکش قدرت‌ها علنی شد. در اوایل سال ۱۹۴۴م/۱۳۲۳ش شرکت‌های

بریتانیایی و امریکایی باب مذاکره با ایران را در رابطه با امتیازهای نفتی در جنوب خاوری این کشور باز کردند. هنگامی که خبر این مذاکرات توسط یکی از نمایندگان مجلس به خارج درز کرد، شوروی نیز بر «حقوق» خود برای گرفتن امتیاز نفت در شمال پافشاری کرد. در اواخر سال ۱۹۴۴م/۱۳۲۳ش مجلس شورای ملی به پیشنهاد مصدق لایحه‌ای را از تصویب گذراند که به موجب آن وزیران کابینه از هر نوع مذاکره و بحث با کشورهای خارجی پیرامون امتیازهای نفتی ممنوع شدند و از دولت ایران خواسته شد هر نوع مذاکره در این زمینه را تا پایان جنگ به حالت تعلیق درآورد. (۲۶)

روبارویی امریکا با بریتانیا از یک سو، و با شوروی از سوی دیگر روزه روزه روز حادثه می‌شد. در سرتاسر سال ۱۹۴۵م/۱۳۲۴ش شوروی‌ها در تبلیغات خویش به نکوهش متحدان غربی خود ادامه دادند. نیروهای امریکایی در دسامبر ۱۹۴۵ (آذر- دی ۱۳۲۴) و نیروهای انگلیسی در فوریه ۱۹۴۶ (بهمن- اسفند ۱۳۲۴)، با توجه به تعهدشان مبنی بر تخلیه ایران از نیروهای نظامی حداکثر ۶ ماه بعد از پایان جنگ، خاک این کشور را ترک گفتند اما شوروی نیروها را در شمال باقی گذاشت. این اقدام با توجه به جنبش‌های خودمختاری طلبانه در آذربایجان و کردستان در دسامبر ۱۹۴۵ (آذر- دی ۱۳۲۴)، بر روند جنبش‌های اجتماعی بعد از جنگ در ایران تأثیر نهاد و منجر به نخستین زورآزمایی قدرت‌ها در جنگ سرد شد.

جنبش‌های اجتماعی آذربایجان و کردستان،

۱۹۴۵-۱۹۴۶م/۱۳۲۴-۱۳۲۵

جنبش‌های بعد از جنگ به منظور کسب خودمختاری در آذربایجان و کردستان، نخستین آزمون‌های ظرفیت و قابلیت جنبش‌های اجتماعی جدید در جو در حال تغییر داخلی و خارجی ایران بعد از رضاشاه به حساب می‌آید. و از این لحاظ می‌توان آنها را مواردی قلمداد کرد که نظریه‌های تغییر و تحول اجتماعی را نه تنها در رابطه با نقش عوامل داخلی و خارجی، بلکه به خاطر ایالتی بودن- به جای سراسری و ملی بودن- به چالش فرامی‌خوانند. می‌خواهیم بدانیم تحلیلی که مقدمتاً بر ائتلاف‌های طبقاتی تمرکز دارد چگونه می‌تواند با مواردی از جنبش‌های اجتماعی با انگیزه‌های قومی، ملیتی و نارضایی‌های منطقه‌ای برخورد کند.

روز ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ (۲۱ آذر ۱۳۲۴) مجلس ایالتی منتخب مردم آذربایجان به رهبری حزب [فرقه] دموکرات آذربایجان و در رأس آن جعفر پیشه‌وری، «حکومت خودمختار آذربایجان» را در تبریز اعلام کرد. گویش محلی، یعنی ترکی آذری، زبان رسمی اعلام شد و برابری حقوق همه مردم آذربایجان- آذری‌ها، کردها، ارمنی‌ها و آسوری‌ها- مورد تأکید قرار گرفت. روز ۱۷ دسامبر (۲۶ آذر) جماعتی از مردم به ساختمان دادگستری شهر مهاباد کردستان حمله بردند، نشان رسمی دولتی نمای ساختمان را به گلوله بستند و پرچم کردستان را بر بالای ساختمان برافراشتند. روز ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ (۲ بهمن ۱۳۲۴) قاضی محمد رحل سرشناس کردستان از خانواده زمین‌داران و قاضیان، «جمهوری خودمختار کردستان» را در مهاباد اعلام کرد. در هر دو مورد نیروهای ایرانی نتوانستند کاری انجام دهند زیرا حضور ۳۰ هزار سرباز شوروی که هنوز منطقه را ترک نکرده بودند، مانع از ورود قوای ایرانی به مناطق فوق می‌شدند. (۲۷)

در فوریه ۱۹۴۶ (بهمن - اسفند ۱۳۲۴) در تهران احمد قوام بار دیگر به نخست‌وزیری رسید. مجلس به رغم اعتراض‌های شاه، به قوام به عنوان کسی که می‌تواند شوروی‌ها را از ایران بیرون کند، رأی اعتماد داد. قوام به مسکو رفت و با مقام‌های شوروی مذاکره کرد و در نیمه مارس (اسفند - فروردین) یعنی آخرین روز عمر مجلس چهاردهم به تهران بازگشت. حزب توده با برپایی تظاهراتی مانع از آن شد که مجلس رأی کافی برای تمدید دوره تصدی خویش و جلوگیری از فترت کسب کند. مجلس بدین ترتیب منحل شد و تا نیمه‌های سال ۱۹۴۱ م/۱۳۲۰ ش که مجلس پانزدهم تشکیل می‌شد نقشی در رویدادهای سال ۱۹۴۶ م/۱۳۲۵ ش نداشت. (۲۸)

قوای شوروی به جای آنکه بنا به توافق به عمل آمده از خاک ایران خارج شوند در ماه مارس (اسفند - فروردین) به داخل آذربایجان پیشروی کردند و یک بحران بین‌المللی پدید آوردند هرچند کنسول آمریکا در تبریز و دولت ایران در مورد روند وقایع تا حدی به راه‌گزافه رفتند. دولت ایالات متحد آمریکا شدیداً به اقدام شوروی اعتراض کرد و ایران نیز رسماً به سازمان ملل که تازه تأسیس شده بود شکایت برد. در اوایل ماه آوریل (فروردین - اردیبهشت) قوام موفق شد ضمن مذاکره، شوروی‌ها را به تخلیه ایران وادار کند و در عوض به شوروی قول داد امتیاز نفت شمال را به آن کشور بدهد (البته این امر می‌بایست در مجلسی که هنوز تشکیل نشده بود به تصویب برسد). تهران پذیرفت که

شکایتش را از سازمان ملل پس بگیرد و با پیشه‌وری در آذربایجان به مذاکره بپردازد. نیروهای شوروی از ۲۲ آوریل (۲ اردیبهشت) اقدام به عقب‌نشینی از ایران کردند و شوروی تا ماه مه (اردیبهشت - خرداد) آن سال همه قوای خود را از ایران بیرون برد. (۲۹)

در ژوئن ۱۹۴۶ (خرداد - تیر ۱۳۲۵) قوام با فرقه دموکرات آذربایجان به توافق رسید و اغلب درخواست‌های حکومت خودمختار از جمله زبان محلی، تخصیص درآمدهای مالیاتی و اصلاحات مترقیانه محلی مصوب مجلس ایالتی را پذیرفت. پیشه‌وری نیز قبول کرد که آذربایجان بخشی از خاک ایران است. از کردستان هم ذکری به میان آمده و به‌طور ضمنی با مسئله آذربایجان ارتباط داده شده بود. بدین ترتیب متارکه‌ای موقت میان تهران و ایالت‌های شورشی شمال باختری برقرار گردید. (۳۰)

ماهیت «جمهوری‌های» خودمختار

یادمان باشد که آذربایجان نقش عمده‌ای در عمیق‌تر کردن انقلاب مشروطیت داشت و بعد از جنگ جهانی اول حکومت آزادستان، که جنبشی جدایی‌خواهانه اما کم‌دوام بود به رهبری شیخ محمد خیابانی در این خطه ایجاد شد. طی دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش پا به پای رشد و توسعه تهران، این خطه پرجمعیت تجاری و زراعی دستخوش رکود و وقفه شد. مردم محل خواهان رسمی شدن ترکی آذری در مدرسه‌ها، دستگاه‌های دولتی و مطبوعات بودند، می‌خواستند درآمدهای مالیاتی در خود آذربایجان به مصرف برسد (در بودجه سال ۱۹۴۴-۱۹۴۵م/۱۳۲۳-۱۳۲۴ش مبلغی که برای تهران در نظر گرفته شد ۲۰ برابر مبلغ تعیین شده برای آذربایجان بود در حالی که آذربایجان سه برابر تهران جمعیت داشت)، مجامع شهری و ایالتی‌اش را خود برگزیند و در قلمرو آموزش اجباری و اصلاحات ارضی گام‌های اساسی و ریشه‌ای بردارد. اما انتخابات مجلس در ۱۹۴۳-۱۹۴۴م/۱۳۲۲-۱۳۲۳ش جرقه‌ای بر انبار باروت زد و مجلس از تصویب اعتبارنامه جعفر پیشه‌وری نماینده تبریز خودداری کرد. پیشه‌وری از سال‌های قبل از جنگ جهانی اول کمونیست بود و بین سال‌های ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش و ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش در زندان رضاشاه به سر برده بود. مجلس اعتبارنامه یکی از نمایندگان را که توده‌ای بود نیز به اتهام حمایت از خودمختاری آذربایجان رد کرد. (۳۱)

در سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور - مهر ۱۳۲۴) پیشه‌وری فرقه دموکرات آذربایجان را

تشکیل داد پیشگامان جنبش کمونیستی و نیز یاران خیابانی در این حزب عضویت داشتند. اندکی بعد شاخه‌های حزب توده و شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگری در آذربایجان به فرقه دموکرات پیوستند. در نیمه‌های اکتبر (مهر - آبان) در یک «طغیان بدون خونریزی» فداییان، یا داوطلبان مسلح فرقه دموکرات در سرتاسر آذربایجان یعنی منطقه زیر پوشش نیروهای شوروی قدرت حکومتی را قبضه کردند. در ماه نوامبر (آبان - آذر) کنگره ملی آذربایجان به ابتکار فرقه دموکرات تشکیل شد و روز ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ (۲۱ آذر ۱۳۲۴) مجلس ملی آذربایجان با یکصد عضو در تبریز تشکیل جلسه داد. اغلب اعضای مجلس از فرقه دموکرات بودند. مجلس، جعفر پیشه‌وری را به «نخست‌وزیری» برگزید و تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان را اعلام کرد. (۳۲)

در برنامه فرقه دموکرات بر آزادی و خودمختاری آذربایجان در چارچوب قلمرو ملی ایران تأکید شده بود. حمایت از دموکراسی، حکومت مشروطه، خودمختاری محلی، استفاده از زبان آذری در مدرسه‌ها و اداره‌ها، حمایت از حقوق اقلیت‌ها و زنان، اتخاذ اقدام‌های اقتصادی به منظور کاهش دادن بیکاری، اصلاحات ارضی و هزینه کردن درآمدهای مالیاتی در خود ایالت از موارد دیگر برنامه فرقه بود. اگرچه مورخانی چند بر موضع جدایی خواهانه جنبش تأکید کرده‌اند اما رئوس برنامه فرقه دموکرات، بیانیه‌ها و اقدام‌های آن همگی مؤید وفاداری فرقه به خودمختاری محلی و فرهنگی در چارچوب سرزمین ایران می‌شد. برخلاف آنچه مورخان در دوره‌های بعد نوشتند فرقه هرگز از عنوان «جمهوری دموکراتیک آذربایجان» استفاده نکرد و به جای «عنوان‌های مجلس ملی، حکومت خودمختار، وزیران کابینه و نخست‌وزیر از عنوان‌های مجمع ایالتی، شورای ایالتی، رؤسای ادارات و فرماندار کل» استفاده کرد و وزیر جنگ و وزیر امور خارجه هم که در دولت‌های جدایی خواه معمول است در آذربایجان تعیین نشد. (۳۳) آنچه را پیشه‌وری و فرقه دموکرات در راستای مسایل طبقاتی و اصلاحات اجتماعی قاطعانه می‌خواستند استفاده از زبان مادری و همبستگی قومی در برابر تعرض‌های تهران بود.

اگرچه پافشاری بر این یا آن موضوع با توجه به موقعیت، زمان و تشکیلات امری غیرعادی نیست اما آمیزه مسائل طبقاتی و قومی نه تنها در برنامه فرقه بلکه در خاستگاه اجتماعی، دستاوردها و مشکلات آن به خوبی هویدا است. به نوشته روزنامه آذربایجان در ژانویه ۱۹۴۶ (دی - بهمن ۱۳۲۴) فرقه دموکرات ۷۵ هزار عضو داشت که از این میان

۵۶ هزار دهقان، ۶ هزار روشنفکر، ۳ هزار پیشه‌ور و دکان‌دار، ۲ هزار بازرگان، ۵۰۰ زمین‌دار و ۱۰۰ نفر روحانی بوده‌اند. دهقانان حمایت وسیعی از فرقه به عمل آوردند هر چند بعدها از عملکرد آن ابراز نارضایتی کردند. بسیاری از ملاکان عمده از آذربایجان فرار کردند اما عده‌ای نیز باقی ماندند و در حکومت خودمختار شرکت جستند. کارگران نیز از جریان راضی بودند و ۵۰ هزار عضو شورای متحده مرکزی مشتاقانه از فرقه دموکرات پشتیبانی به عمل آوردند. رابرت راسا، دیپلمات امریکایی می‌نویسد «بدنه حزب [فرقه] را دهقانان بیسواد و عوام‌الناس شهری تشکیل می‌دادند.»^(۳۴) در اظهارنظرهای دیگری از «گرایش‌های «مستقل» و «نوین»، پیشخدمت‌ها، باغبانان و پیشه‌وران» سخن به میان آمده و تأکید شده است که اینان به هیچ‌روی ارج و منزلت چند سال قبل ارباب یا کارفرمای خود را نداشته‌اند.^(۳۵) برای نخستین بار در تاریخ ایران به زنان اجازه داده شد در رأی‌گیری شرکت کنند.^(۳۶) جنبش در واقع نوعی ائتلاف نیروهای مردمی در سطح محلی بود با این تفاوت که عنصر دهقانی حضور فعال و چشمگیر داشت معدودی زمین‌دار نیز در آن فعالیت می‌کردند. روشنفکران، طبقه کارگر، پیشه‌وران، بازرگانان و چند نفر روحانی نیز در جنبش حضور داشتند. این ائتلاف بسیار گسترده در واقع، مرهون همبستگی قومی مورد تأکید فرقه دموکرات بود که علاوه بر دهقانان و کارگران، مالکان و بازرگانان بزرگ را نیز مخاطب قرار می‌داد و مسلمانان، مسیحیان، کردها، آذری‌ها و ارمنیان را علیه استثمار حکومت مرکزی تهران بسیج و متحد می‌کرد.

در زمینه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، حکومت فرقه دموکرات نسبت به نارضایتی‌های طبقاتی حساسیت نشان می‌داد و تلاش گسترده‌ای را در تقویت خاستگاه اجتماعی مردم‌گرایانه‌اش به کار گرفت. در زمینه اقتصادی:

قانون جامع کار را تدوین کرد؛ باگشودن انبارها و سیلوهای دولتی کوشید قیمت‌ها را تثبیت کند؛ به جای اخذ مالیات غیرمستقیم از مواد غذایی و ضروریات زندگی، بر سود بازرگانی، بهره مالکانه، درآمد صاحبان مشاغل خاص و کالاهای تجملی مالیات بست. خیابان‌های اصلی تبریز آسفالت شد، کلینیک‌ها و کلاس‌های پیکار با بیسوادگی گشایش یافت، دانشگاه، ایستگاه رادیویی و چاپخانه دایر گردید. خیابان‌ها به نام ستارخان، باقرخان و سایر قهرمانان انقلاب مشروطیت نام‌گذاری شدند و چهره شهر تبریز با این اقدام‌ها دگرگون گردید.^(۳۷)

ملی کردن بانک‌ها، احداث نوانخانه‌ها، خانه‌های سالخورده‌گان، بیمارستان‌ها، بنای تئاتر، ایجاد بنگاه‌های نشر برای چاپ کتاب به زبان آذری، و گردآوری شعرها و فرهنگ عامیانه از جمله اقدام‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حکومت خودمختار بود. ریچارد کاتم می‌گوید کاری که فرقه در یک سال در تبریز کرد بیش از کارهایی بود که رضاشاه در طول بیست سال انجام داد.^(۳۸)

مهمترین اقدام تاریخی فرقه، اصلاحات در حوزه کشاورزی بود. فرقه کوشید نخستین اصلاحات ارضی را در تاریخ ایران به اجرا درآورد. زمین‌های دولتی و املاک زمین‌داران مخالف فرقه و فراری میان دهقانان تقسیم گردید. ۲۴۷۰۶۶ هکتار زمین زراعتی بین ۲۰۹۰۹۶ دهقان تقسیم شد. در زمین‌هایی که هنوز در دست مالکان بود، بر میزان سهم دهقان افزوده شد (بنا به برآوردها از ۳۰ تا ۸۵ درصد سهم دهقانان شد). تقسیم زمین میان دهقانان به دلیل حضور پاره‌ای زمین‌داران در حکومت محلی و نیز محصول بد سال ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ش با نوسان‌هایی همراه بود. اما اصلاحات حکومت موجب جلب پشتیبانی مردمی شد: «کنسول بریتانیا در تبریز گزارش داد اصلاحات ارضی دوستان زیادی برای حکومت محلی ایجاد نموده، برنامه‌های اشتغال‌زا برای بیکاران تولید اشتغال کرده، اصلاح اداری موجب کارایی دستگاه دولتی شده و این تحولات در مجموع پشتیبانی مردمی را به همراه داشته است.»^(۳۹)

حکومت خودمختار آذربایجان به رغم همه این دستاوردها در نیمه دوم سال ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ش با مشکلات روزافزونی روبه‌رو گردید. روابط خارجی، هم با دشمنان و هم با به‌ظاهر دوستان، دستخوش تنش فزاینده‌ای شد. بیشترین مشکلات در رابطه با دولت مرکزی بود که به دنبال توافق ماه ژوئن (خرداد- تیر) آرامشی موقت در روابط پدید آمد. اما به طوری که خواهیم دید سرنوشت آذربایجان را در مجموع، توازن نیروهای ایران رقم زد، توازنی که در پاییز آن سال برهم خورد. حمایت شوروی هم کمتر از آنی بود که عده‌ای فکر می‌کردند و به همان دلیل فرقه دموکرات را عروسک و آلت دست رژیم روسیه می‌خواندند.^(۴۰) البته به نظر می‌رسد میرجعفر باقروف، رهبر حزب کمونیست آذربایجان شوروی استالین را تشویق کرده است که آذربایجان ایران را به خاک شوروی ضمیمه سازد اما بعید می‌نماید که مردم آذربایجان ایران با چنان امری موافق بوده‌اند چون آنها خودمختاری و فارغ بودن از هر نوع کنترل خارجی را می‌خواستند.^(۴۱)

خروج نیروهای شوروی در ماه مه (اردیبهشت - خرداد) موجب شد که حکومت خودمختار تنها به نیروهای خودی متکی باشد، وعده‌های شوروی مبنی بر ارسال جنگ‌افزارهای سنگین و تانک نیز هرگز جامه عمل نپوشید بنابراین تهران با قدرت برتر نظامی خود روبروی تبریز قرار گرفت. حزب توده نیز پشتیبان و مشوق کامل فرقهٔ دموکرات نبود. برعکس سیاست حزب توده آن بود که در حد ممکن از فرقهٔ دموکرات دور بماند اما به انتقاد علنی از آن نپردازد. بدین ترتیب تا حد زیادی موجب تضعیف جنبش شد و زیر پای آن را خالی کرد. سرانجام، رابطه با جمهوری کردستان نیز بر مبنای همکاری نیمه همدلانه و نه چندان آسانی استوار بود چون اتحاد صوری و رسمی آذربایجان با کردستان تنها نتیجه‌ای که به بار آورد تشدید سوءظن تهران بود. کردها از این ناراضی بودند که در مقایسه با تبریز از موقعیت پایین‌تری برخوردارند. در مورد مناطقی مثل ارومیه که جمعیت آن را کرد و آذری تشکیل می‌داد اختلافاتی بروز کرده بود و کلاً سران قبایل کرد از اصلاح‌طلبان رادیکالی آذربایجانی دل خوشی نداشتند.

چندین تضاد داخلی نیز بر مشکلات حکومت خودمختار افزود. مشکلات اقتصادی موجب شد فرقهٔ دموکرات پشتوانهٔ مردمی‌اش را تا حدی از دست بدهد. اصلاحات ارضی، بازرگانان و صاحبان صنایع را ترساند و باعث فرار سرمایه‌ها شد چون اینان می‌ترسیدند بعد از اصلاحات ارضی نوبت مصادرهٔ سرمایه‌ها برسد. کارگران از بیکاری رنج می‌بردند، از مزایای‌شان کاسته شده بود و انضباط دقیق کاری بر آنها تحمیل می‌شد چون حکومت خودمختار درصدد افزایش بهره‌وری تولید و سود بود. در مجموع، جمعیت شهری بر اثر سیاست مالیاتی جدید و نظام وظیفهٔ اجباری ناراضی بودند. دهقانان می‌دیدند حکومت خودمختار هم مانند زمین‌داران از آنها مداخل می‌خواهد آن هم در سالی که برداشت محصول بسیار بد بود و بر قیمت‌ها نیز کنترل سختی اعمال می‌شد. شعارها و لفاظی‌ها به طرفداری از شوروی، رفتار خشن پلیس امنیتی داخلی، عده‌ای را به این نتیجه رساند که به «حکومت وحشت» دچار شده‌اند، این نیز عدهٔ بیشتری از مردم را رَم داد، مردمی که هنوز از احساسات شدید اسلامی برخوردار بودند. افراد ایل افشار، شاهسون و ذوالفقاری به تشویق تهران شورش کردند و نظم اجتماعی را برهم زدند، در حالی که لباس داوطلبان محلی [فداییان] را بر تن داشتند.^(۴۲) بدین ترتیب در حالی که هدف‌های زبانی، منطقه‌ای و قومی، تمامی

جمعیت آذربایجان را متحد می‌کرد، اصلاحات اجتماعی، ابتدا موجب جدایی زمین‌داران و سرمایه‌داران شد و بعد هم سیاست اقتصادی فرقه دموکرات موجب مشکلاتی شد که پایگاه توده‌ای جنبش را تضعیف کرد. می‌بینیم که در پاییز ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ش وضعیت فوق‌العاده حساس و شکننده بوده است.

در کردستان همسایه، ریشه‌های ناسیونالیسم به احساس چند صد ساله تاریخ ممتاز آن برمی‌گردد مضافاً اینکه اکثر مردم کردستان از مذاهب اهل سنت پیروی می‌کردند. آخرین شورش‌های کردستان را چند شورش قبیله‌ای و جنبش ناسیونالیستی شهری در سال‌های ۱۹۱۸م/۱۲۹۷ش تا ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ تشکیل می‌دهد. در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش قدرت از طایفه‌های کرد به اقوام کرد شهرنشین منتقل گردید زیرا رضاشاه از قدرت سران قبایل کرد کاست. البته باز هم سازمان اجتماعی تا حد زیادی شکل قبیله‌ای (کوچ‌نشینی یا کشاورزی یکجانشینی) خود را حفظ کرد (ناگفته نگذاریم که دهقانان قبیله‌ای اسکان یافته چندین بار دست به شورش زدند). در جنگ جهانی دوم بخش اعظم کردستان و از جمله شهر کلیدی مهاباد در جنوب منطقه اشغال شوروی و شمال منطقه شمال انگلستان بود اما اسماً به نیروهای شوروی نزدیکتر بود. قبیله‌های عمده بار دیگر مسلح شدند، رؤسای قبیله‌ها و فرستادگان شهرها از باکو دیدن کردند و مقاصد ملی خود را با مقام‌های شوروی در میان گذاشتند. در ماه مه ۱۹۴۳ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۲) ضمن حمله به قوای دولت مرکزی در مهاباد آنها را از شهر بیرون راندند و این نیرو تا پایان جنگ به شهر بازنگشت. مهاباد و اطراف آن از آن پس عملاً مستقل بود. (۴۳)

در این اثنا یک عده مردان طبقه متوسط در سپتامبر ۱۹۴۲ (شهریور - مهر ۱۳۲۱) در مهاباد دیدار کردند تا کومله «کومله یکسانی کردستان»^{*} را که حزب سیاسی کردستان بود ایجاد کنند. در ۱۹۴۵م/۱۳۲۴ش کومله اغلب رؤسای قبیله‌ها و سرشناس‌های شهری را زیر لوای خود جمع کرد. همگان در مورد رهبری پرجاذبه و گیرای قاضی محمد، قاضی شارع و مرد مورد احترام، اتفاق نظر داشتند. هیئت نمایندگی که در سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور - مهر ۱۳۲۴) به باکو اعزام شد مأموریت داشت خواست مردم

*. در متن انگلیسی «جمعیت ژبانی کردستان» یا «جمعیت زندگی - رستاخیز - کردستان» آمده که بدین وسیله تصحیح می‌گردد - م.

کردستان را برای یک دولت مجزای کرد به اطلاع مقام‌های شوروی برساند و از آن دولت تقاضای کمک مالی و نظامی کند. در پاییز حدود ده هزار کرد بارزانی عراق به رهبری ملا مصطفی بارزانی به ایران آمدند و از آرمان دولت مجزای کرد پشتیبانی نمودند. به توصیه شوروی، کومله نام خود را به حزب دموکرات کردستان تغییر داد. در برنامه آن، حکومت خودمختار مردم کرد در امور داخلی و محلی، رسمیت یافتن کردی به عنوان زبان رسمی و درسی، تشکیل شورای ایالتی؛ و اداره ایالت کرد منحصرأ به دست مردم کردستان، هزینه کردن مالیات‌های ایالت در خود محل، برادری با مردم آذربایجان، بهبود بخشیدن به معیارهای اخلاقی، بهداشتی و شرایط اقتصادی مردم کرد گنجانده شده بود. رویدادها با اعلام جمهوری خودمختار کردستان از سوی قاضی محمد به اوج تازه‌ای رسید این دیگر از برنامه حزب دموکرات کردستان و برنامه حکومت آذربایجان بسی فراتر می‌رفت. (۴۴)

جمهوری کرد مهاباد با وسعت ۶۰ مایل در ۱۲۰ مایل بر ترکیبی از نیروهای اجتماعی قبیله‌ای و شهری استوار بود. کابینه دولت را بازرگانان شهری، مقام‌های دولتی پیشین و زمین‌داران مهاباد تشکیل می‌دادند. ارتش ۱۲۷۵۰ نفری نیز از ۲۸ گروه مختلف تشکیل می‌شد که در کمین نهادن و محاصره کوهستانی مهارت داشتند اما در عین حال به سواره‌نظام قدیمی نیز متکی بود. جنبش عموماً در میان جمعیت شهرنشین مهاباد، محبوبیت داشت. در این شهر شاخه‌های زنان و جوانان حزب دموکرات کردستان نیز تشکیل شد. قبایل از جنبش به شکل گسترده‌ای حمایت کردند اما حمایت‌شان عمیق نبود. بسیاری از رؤسای قبایل، عضو حزب دموکرات کردستان بودند. عده‌ای نیز در ارتش شرکت داشتند و بعضی نیز خوشحال بودند که در محل خود از استقلال برخوردارند، پیوندشان با مهاباد چندان محکم نبود. در اواخر سال ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ که اوضاع قدری متزلزل به نظر می‌رسید قبایل نیز در حمایت خود سست شدند، طبیعتاً بین عناصر ایلی و شهری و نیز میان خود رؤسای قبایل تنش و اختلاف وجود داشت. (۴۵) اینجا نیز با نوع دیگری از ائتلاف مردمی چند طبقه‌ای روبه‌رو هستیم که جنبش به خاطر شرکت رؤسای قبیله‌ها و اعضای قبیله در کنار شهرنشینان اغلب طبقه‌ها، از سایر جنبش‌ها متمایز می‌شود. جاذبه عاطفی جنبش برای تمامی کردان چنین ائتلافی را امکان‌پذیر می‌ساخت اما بر ریشه‌ای شدن تغییرات محدودیت‌های خاص خود را اعمال می‌کرد.

از جنبه‌های مثبت آن بگوییم: در گزارش‌های معاصران از فضای باز سیاسی در مقایسه با کنترل شدید حکومت مرکزی در سابق یاد شده است. مردم اجازه حمل اسلحه را داشتند. پلیس مخفی در کار نبود و در واقع هیچ جبهه مخالف واقعی در داخل وجود نداشت که رژیم را به هراس اندازد. از لحاظ فرهنگی، نشریه‌ها و کتاب‌ها به زبان کردی در دسترس مردم قرار گرفت. کتاب‌های دبستانی به این زبان بود، روزنامه و ماهنامه کردی زبان - هر دو به نام کردستان - دو مجله ادبی، یک مجله کودکان و نیشتمان ارگان کومله مرتباً انتشار می‌یافتند. مردم به بخش رادیو آنکارا و بی‌بی‌سی آزادانه گوش می‌دادند (در حالی که بنا به گزارش‌ها در تبریز اگر کسی به بی‌بی‌سی گوش می‌داد با مجازات مرگ روبه‌رو می‌شد). با این حساب، رژیم بسیار محبوبیت داشت و «دست کم در میان شهرنشینان مهاباد که مردم از اخاذی‌ها و سرکوب‌ها آزاد شده بودند و چنین می‌انگاشتند که اینها از ویژگی‌های حکومت مرکزی ایران است» رژیم محبوبیت داشت.^(۴۶) از نظر اقتصادی، مالیات‌ها توسط رؤسای قبیله‌هایی که متمایل به همکاری با دولت بودند - گردآوری می‌شد. خانواده‌های ثروتمند مهاباد نیز از روی بی‌علاقگی مالیات می‌پرداختند. بازرگانان کالاها را به صورت قاچاق از عراق وارد می‌کردند و در مهاباد، تبریز یا تهران به فروش می‌رساندند. محصول سال ۱۹۴۵م/۱۳۲۴ش رضایت‌بخش بود. محصول توتون و تنباکو یکجا به شوروی فروخته شد و در ازای آن ۸۰۰ هزار ریال پول ایرانی و مقداری کالای ساخت شوروی دریافت گردید. (هرچند دولت مرکزی ۱۰ درصد سود آن را پرداخت کرده بود).^(۴۷)

جمهوری کردستان نیز مانند آذربایجان با محدودیت‌ها و مشکلات داخلی و خارجی روبه‌رو بود. از نظر داخلی هیچ حرکتی در مسیر تقسیم املاک صورت نگرفت و برخلاف فرقه دموکرات آذربایجان، در برنامه حزب دموکرات کردستان خبری از ابعاد سوسیالیستی نبود. روزولت می‌نویسد: «روستاها توسط مالکان قدیمی و رؤسای قبیله‌ها و یاری ژاندارمری محلی که افرادش لباس محلی کردی بر تن داشتند اداره می‌شد. فرماندهی ژاندارمری محلی را افسران مهابادی در لباس نظامی شوروی بر عهده داشتند.» این خود از دیدگاه دهقان کرد یک پیشرفت به حساب می‌آمد. اما حمایت قبیله‌ها به تدریج زایل شد چون خان‌ها از رهبری شهرنشینان نگران شدند و امکان گرایش به چپ را به سبک آذربایجان همسایه از نظر دور نمی‌داشتند. بین بازرانی‌های

عراق که پشتیبان حزب دموکرات کردستان بودند از یک سو و گروه‌های قبیله‌ای ایرانی از سوی دیگر، رقابت درگرفت. علت این امر تا حدی فشار ناشی از عرضه مواد غذایی بود. در پاییز ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ش قبایل کلیدی که به آینده خود زیر کنترل ایران می‌اندیشیدند وفاداری خود را به دولت مرکزی تهران که در صدد بازپس‌گیری آذربایجان بود ابراز داشتند. بدین ترتیب عمده مدافعان مسلح جمهوری غیرقابل اعتماد شدند.^(۴۸)

این نبود وحدت داخلی در روابط خارجی جمهوری مهاباد نیز بازتاب داشت. کردستان با دولت مرکزی در کشمکشی سخت قرار داشت و در ماه‌های مه (اردیبهشت - خرداد) و ژوئن (خرداد - تیر) برخوردهای کوچکی در مناطق مرزی روی داد. قاضی محمد در ماه اوت (مرداد - شهریور) به تهران رفت تا با قوام مذاکره کند. قوام موزیانه به او قول داد کردستان را به صورت یک ایالت درآورد و به احتمال زیاد خود وی را به فرمانداری آن برگمارد. قوام خوب می‌دانست که قاضی نمی‌تواند این پیشنهاد را بپذیرد چون شوروی و آذربایجان با آن مخالفت خواهند کرد. شوروی در کردستان موضعی تشویق‌گرانه داشت اما از کمک مادی یا حمایت دیپلماتیک خبری نبود. جمهوری مهاباد و شوروی به خاطر نیاز متقابل علیه دولت مرکزی ایران همکاری می‌کردند اما پیوندها صمیمانه نبود چون از دید شوروی جنبش کردستان قبل از هر چیز خصلت ملی‌گرایانه و تا حدی محافظه‌کارانه داشت. برخلاف آذربایجان که حضور شوروی محسوس بود در کردستان حضورش چندان احساس نمی‌شد. شوروی ۶۲۰۰ اسلحه سبک به کردها داد اما از تانک و توپخانه خبری نبود. بدین ترتیب شوروی از نفوذ مشخصی در کردستان برخوردار بود به آن سبب که می‌توانست حمایتش را سلب کند؛ هم چنین بر عملیات و جهت‌گیری‌های حزب دموکرات کردستان نفوذ مستقیم و مثبتی نداشت. رابطه جمهوری مهاباد با فرقه دموکرات آذربایجان به ظاهر دوستانه بود اما اختلافات سرحدی و مسأله خودمختاری کردستان از آذربایجان باعث شده بود که در واقعیت امر روابط تنش‌آلود باشد. آذربایجان مدعی حاکمیت بر بخش‌های عمده کردستان بود. بریتانیا و ایالات متحد آمریکا هم از جنبش حمایت نکردند. انگلستان از آن رو مایل به حمایت نبود که می‌ترسید اعراب عراق هم سر به شورش بردارند و ایالات متحد آمریکا نیز پشتیبان دولت مرکزی تهران بود و اعتقاد داشت که شوروی در پشت جنبشی است که حکومت شاه را تهدید می‌کند.^(۴۹)

بدین ترتیب تضادهای جمهوری مهاباد در سال ۱۳۲۵/م ۱۹۴۶ ش حادث شد. دیدگاه‌های جنبش منطقه‌ای با تشویق و حمایت شوروی به‌طور نمادین نیز در لباس قاضی محمد در ژانویه (دی - بهمن)، به هنگام اعلام جمهوری مهاباد بسیار بدیهی بود: قاضی در «یونیفورم سبک شوروی و عمامه سفید شخصیت‌های مذهبی» در مراسم شرکت جست.^(۵۰) هنگامی که ۹ ماه بعد موقع رویارویی با ارتش مرکزی شد قاضی با خصومت آذربایجان در شمال، حمایت محدود قیایل کرد در داخل و کمک بسیار ناچیز شوروی در خارج، در واقع به حال خود رها شده بود.

سرانجام

سرنوشت شورشیان کردستان و آذربایجان نهایتاً با موازنه نیروهای اجتماعی ایران در کل پیوندی ناگسستنی داشت (و این نیروها به نوبه خود دارای ابعاد گسترده‌ترین‌المللی بودند). در بهار و تابستان ۱۳۲۵/م ۱۹۴۶ ش زمینه برای جنبش‌های اجتماعی مترقی کاملاً مساعد بود. شورای متحد مرکزی در اوج قدرت بود و ادعا می‌کرد که ۳۳۵ هزار کارگر در عضویت‌آندند. شاید همین تعداد دهقان هم در اتحادیه‌های خود، خاصه در مناطق شمالی سازمان یافته بودند و زمین‌داران نه تنها شمال بلکه مناطق جنوبی و مرکزی ایران مثل اصفهان، یزد و کرمان را وادار می‌کردند تا سهم بیشتری از محصول را به دهقانان واگذارند.^(۵۱) بین ماه‌های مه (اردیبهشت - خرداد) و ژوئیه (تیر - مرداد) یکی از بزرگترین (اگر نگوئیم مهمترین) اعتصاب‌های تاریخ خاورمیانه توسط کارگران صنعت نفت برگزار شد و با موفقیت به پایان رسید. روز اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت، روز جهانی کارگر) ۱۳۲۵/م ۱۹۴۶ ش هشتاد هزار کارگر در آبادان محل پالایشگاه نفت رژه رفتند: «یک زن سخنران، نفت را به «جواهر» تشبیه کرد و انگلستان را متهم ساخت که مزد کارگران ایرانی صنعت نفت را حتی در حد غذای یک سگ قرار نداده است. وی سپس خواهان ملی شدن نفت ایران شد. احتمالاً این نخستین بار بود که در خیابان‌های آبادان آشکارا از ملی کردن صنعت نفت سخن به میان می‌آمد.»^(۵۲) روز دهم ماه مه (۲۰ اردیبهشت) دو هزار کارگر در میدان‌های نفتی آغاچاری دست به اعتصاب زدند و خواهان افزایش دستمزدها شدند. شرکت نفت ایران و انگلیس ابتدا آب منطقه کارگری را قطع کرد اما پس از سه هفته به تقاضای کارگران تن درداد چون شورای متحده مرکزی

تهدید کرد که در آبادان اعتصاب عمومی به راه خواهد انداخت. در نیمه‌های ماه ژوئن (خرداد- تیر) حزب توده عملاً بر خوزستان حکومت می‌کرد، قیمت مواد غذایی را تعیین می‌نمود، ارتباطات و حمل و نقل را زیر نظر داشت، در خیابان‌ها گشت‌زنی می‌کرد و از تأسیسات نفتی پاسداری می‌نمود. در روز دهم ژوئیه (۱۹ تیر) شرکت نفت انگلیس و ایران از مزد کارگران کاست و استاندار خوزستان در آن منطقه حکومت نظامی اعلام کرد. با این اقدام اعتصاب ۴ روزه ۱۰۰ هزار کارگر نفتی و غیرنفتی شروع شد و به رغم درگیری‌های اعتصاب‌گران با عشایر عرب تحریک شده توسط بریتانیا، کارگران موفق شدند تصمیم شرکت در مورد کاهش مزدها را لغو کنند و حداقل حقوق را بالا ببرند.

این رویدادها موجب شد تا دولت قوام در تابستان ۱۹۴۶م/ ۱۳۲۵ش گرایش به چپ پیدا کند. اینک قانون مترقی کار برای اجرا آماده شد، دولت از مالکان خواست ۱۵ درصد محصول را به دهقانان بازگرداند، البته هر دو اقدام بیشتر جنبه نمایشی داشت و به‌طور جدی به اجرا درنیامدند. حزب توده آزادی عمل بیشتری یافت و در عوض در سازمان‌ها و روزنامه‌های محافظه‌کاران شکافی پدید آمد. در ماه اول قوام طی اقدام بی‌سابقه‌ای سه توده‌ای را به کابینه خود بُرد و وزارتخانه‌های بازرگانی، بهداشتی و آموزش و پرورش را به آنها سپرد. لیبرال‌ها و ترقی‌خواهان نیز به وزارتخانه‌های دادگستری (الهیاری صالح) و کار (مظفر فیروز) گماشته شدند.^(۵۳) حزب توده در اوج قدرت و محبوبیت بود و اداره شهرهای صنعتی آبادان، اهواز، اصفهان، ساری، رشت و انزلی عملاً در دست حزب قرار داشت. نیویورک تایمز برآورد کرد که حزب توده در انتخابات بعدی ۴۰ درصد آراء را به خود اختصاص خواهد داد و این در هنگامه تعدد احزاب سیاسی ایران آن روز نشانه محبوبیت عظیم این حزب بود.^(۵۴) این در ضمن، بالاترین حد جنبش ملی را نشان می‌داد. اما از سپتامبر (شهریور- مهر) آن سال سیر نزولی آغاز گردید. ایل قشقایی به رهبری ناصر قشقایی در فارس دست به شورش زد. شورش از آنجا آغاز شد که نظامیان، شورش کوچک ایل بختیاری در حوالی اصفهان را بشدت سرکوب کردند. ایلات بختیاری، قشقایی، خمسه، عرب و بویراحمد در ۲۳ سپتامبر (۱ مهر) ائتلافی تشکیل دادند و بوشهر، کمان و شهرهای کوچکتر منطقه را به تصرف درآوردند. از جمله درخواست‌های شورشیان، اعطای خودمختاری به جنوب- مثل کردستان و آذربایجان- اقدام در توسعه منطقه، برکناری تعدادی از افسران

سرکوبگر ارتش و از همه مهمتر اخراج توده‌ای‌ها از کابینه دولت مرکزی بود به آن دلیل که «کمونیسم، بی‌دینی و آنارشیزم؛ دموکراسی، ایران و اسلام را به خطر انداخته‌اند.» این امر چراغ سبزی به نیروهای محافظه‌کار در تهران بود. سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش اعلام کرد تا زمانی که به ارتش اجازه ورود به کردستان و آذربایجان را ندهند، او به قشقایی‌ها حمله نخواهد برد. (۵۵)

قوام نخست‌وزیر از جایی دیگر نیز زیر فشار شدید قرار گرفت تا راهی برای حل بحران پیدا کند. شاه، رزم‌آرا و محافل دیگر محافظه‌کار دست به یکی کردند تا طی کودتایی قوام را از مسند قدرت کنار بزنند. آنها روز ۱۴ اکتبر (۲۲ مهر) با جورج آلن سفیرکبیر آمریکا در تهران ملاقات کردند و ی ابتدا از تشویق یا دلسرد کردن آنها خودداری ورزید اما سرانجام قول داد دولت ایالات متحد آمریکا مانع از آن شود که ژاندارمری در برکناری قوام مداخله کند. روزهای ۱۶-۱۷ اکتبر (۲۴-۲۵ مهر) قوام ابتدا استانداران توده‌ای استان‌های تهران، اصفهان و کرمانشاه را برکنار کرد. وزیران توده‌ای را از کابینه کنار نهاد، سپس اعلام کرد با ایالات شورشی جنوب به توافق رسیده و به اغلب درخواست‌های آنها پاسخ مثبت داده است. بعد هم استعفا کرد. روز ۱۹ اکتبر (۲۷ مهر) بار دیگر مأمور تشکیل کابینه شد ولی در کابینه جدید او خبری از توده‌ای‌ها یا طرفداران شوروی نبود، مظفر فیروز هم به سفارت ایران در مسکو منصوب شد. (۵۶) طی چند هفته آینده گردش به راست قوام کامل‌تر شد، دست به توقیف اعضای حزب توده و فعالان اتحادیه‌های کارگری زد، نشریه‌های چپ را ممنوع اعلام کرد، در استان‌های حساس حکومت نظامی اعلام داشت و چهره‌های ضدکمونیست را به استانداری منصوب کرد. اعلام شد که انتخابات آینده در دسامبر (آذر- دی) برگزار می‌شود و اینکه دولت قصد دارد نیروهایی به کردستان و آذربایجان گسیل دارد و این استان‌ها را «زیر نظر» بگیرد.

جو در حال تغییر تعادل بین‌المللی نیروها، در چرخش سیاسی قوام تأثیر خود را بر جای نهاد. هرچند دکترین ترومن مبنی بر محاصره دنیای کمونیستی در سخنرانی مارس ۱۹۴۷ (اسفند- فروردین ۱۳۲۵) او در برابر کنگره اعلام شد اما قبل از آن نیز دولت آمریکا بی‌سر و صدا تصمیم گرفته بود در رویدادهای ۱۳۲۵/۱۹۴۶ م/ش ایران نقش فعال‌تری بر عهده بگیرد و این نقش «تنها لفظی نباشد بلکه با اقدام مناسب همراه گردد.» سیاست جدید آمریکا مستلزم روی گرداندن از سیاست سنتی عدم مداخله (دست کم

در خاورمیانه)، حمایت همه‌جانبه از نیروهای دموکراتیک و روی آوردن به سیاست ضدکمونیستی بود. امریکا در پرتو همین نگرش به حمایت از شاه و ارتش برخاست و از اقدام‌های حکومت مرکزی در بازپس‌گیری ایالت‌های خودمختار جانبداری کرد. شاه که حالا با دلگرمی نسبت به وعده‌های امریکاییان در مورد کمک‌های اقتصادی و نظامی، احساس قدرت می‌کرد قوام را به اعمال سیاست‌های راست‌گرایانه واداشت و زمینه را برای تهاجم به آذربایجان و کردستان مهیا نمود. شوروی در مخالفت با این اقدام‌ها کار چندانی صورت نداد و به ورود ارتش ایران به تبریز تن درداد به آن امید که ارتش بر جریان انتخابات مجلس نظارت کند، مجلس برپا شود و قرارداد امتیاز نفت شمال را [که قوام وعده داده بود] به تصویب برساند. شوروی اهرم چندانی برای ابراز واکنش در برابر چرخش سیاسی قوام نداشت و تنها امیدوار بود ارتش نیروی اندکی برای نظارت بر انتخابات به تبریز بفرستد و بعد از پایان انتخابات نیز آذربایجان را ترک گوید. (۵۷)

اما اوضاع بر وفق مراد شوروی پیش نرفت. هنگامی که در دسامبر ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] نیروهای ایران به نزدیکی آذربایجان و کردستان رسیدند حکومت خودمختار آذربایجان و جمهوری کردستان به پایان عمر خود نزدیک شدند. فرقه دموکرات آذربایجان پیرامون مسأله مقاومت در برابر ارتش مرکزی، تسلیم یا دستخوش تفرقه شد. اما بعد از دو روز بی‌تصمیمی سرانجام تسلیم شدند. پیش از ورود ارتش و بعد از آن، انتقام‌جویی از اعضای فرقه دموکرات شروع شد و در این ماجرا بین ۵۰۰ نفر (بنا به تأیید منابع انگلیسی و امریکایی) و ۱۴ تا ۱۵ هزار نفر (به گفته منابع شوروی و کرد) جان خود را از دست دادند. عده زیادی به شوروی گریختند یا دستگیر شدند. به گزارش مطبوعات محافل چپ ۸۶۰ نفر از دستگیرشدگان در ژوئیه ۱۹۴۷ (تیر - مرداد ۱۳۲۶) به دار آویخته شدند. (۵۸) به دنبال تسلط دولت مرکزی بر تبریز، قاضی محمد حاضر به فرار یا مقاومت نشد و پیش از آنکه نیروهای مرکزی به مهاباد برسند خود را تسلیم کرد. اغلب طوایف به جز ایل بارزانی با ارتش همکاری کردند، اما مردم مهاباد برعکس تبریزی‌ها، شور و شوقی نسبت به ورود ارتش نشان ندادند. قاضی محمد دو تن از بستگانش و نیز ۵ افسر کرد بعد از یک محاکمه نظامی به دار آویخته شدند. ملامصطفی و افراد قبیله‌اش از مرز بین ایران و عراق گذشتند و در ژوئن ۱۹۴۷ (خرداد - تیر ۱۳۲۶) وارد شوروی شدند و از جنگ ارتش ایران فرار کردند. (۵۹)

جنبش‌های اجتماعی آذربایجان و کردستان در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۶/م ۱۳۲۴-۱۳۲۵ ش از بسیاری جهات مهم با جنبش‌های قبلی و مبارزه‌های بعدی ایرانیان فرق داشتند و در واقع، آمیزه‌ای از همه آنها را به نمایش گذاشتند. اول اینکه، منطقه‌ای بودند نه سراسری و بنابراین، مسائل قومی و طبقاتی در آنها وجود داشت، اینها نیز همانند هر جنبش محلی از زمان صفویه گرفته تا جنبش‌های کم‌دوام گیلان، خراسان و آذربایجان بعد از جنگ جهانی اول عملاً در یک منطقه منزوی شدند و حکومت مرکزی سرانجام آنها را در هم شکست. هالیدی می‌گوید: این جنبش‌ها در قرن بیستم تهدید جدی‌تری را متوجه حکومت ایران کردند.^(۶۰) اما این گفته جای تأمل دارد زیرا هر دو جنبش آذربایجان و کردستان با اتکا به یک قدرت خارجی یعنی اتحاد شوروی، پدید آمدند و سقوط کردند. البته نارضایتی‌های منطقه‌ای و مسایل قومی به جای خود مهم بود اما حضور قوای شوروی در اوج‌گیری و برپایی جنبش‌ها حالت تعیین‌کننده داشت. در هر حال برآیند فشارهای بین‌المللی، مهارت و کاردانی دولت‌مردان ایرانی و آرزوی قلبی یا اشتباه محاسبه اتحاد شوروی، که قوای این کشور را از دو منطقه مزبور خارج ساخت و نیز کمک ناچیز نظامی شوروی به هر دو منطقه شورشی، بازپس‌گیری آنها توسط قوای مرکز را شتاب بخشید.

در اینجا به محدودیت‌های انواع ائتلاف‌های مردمی می‌رسیم. جنبش آذربایجان در مقایسه با ائتلاف مشروطیت پایگاه مردمی گسترده‌ای داشت چون انقلاب مشروطیت را ائتلاف مردمی طبقات شهری رهبری کرد ولی در جنبش آذربایجان دهقانان و زمین‌داران هر دو حضور داشتند، در کردستان رؤسای قبیله‌ها، دهقانان، اعضای قبیله‌ها و مردم شهرها فعال بودند. جاذبه همبستگی قومی در برابر خصومت دولت مرکزی، همه مردم را پشتیبان جنبش می‌ساخت. اما در نهایت به سبب تعارض منافع دهقانان، زمین‌داران و فرقه دموکرات و تعارض منافع شهری و قبیله‌ای در کردستان، ائتلاف‌ها از هم پاشیده شد. تضادهای اقتصادی خاصه در آذربایجان، موجب تضعیف همبستگی قومی فراطبقاتی شد و شاید نبود برنامه اصیل اصلاحات اجتماعی، پایگاه توده‌ای جمهوری مهاباد را نیز از هم گسست. اتحاد قومی، تضاد طبقاتی، تناقض در رفتار و سیاستها در وابستگی به یک قدرت خارجی به منظور مقابله با سلطه داخلی حکومت ایران، قوت منطقه‌ای و ضعف سراسری موجب شد تا جنبش‌های

۱۹۴۵-۱۹۴۶م/۱۳۲۴-۱۳۲۵ش اقلیت‌های قومی ایران خوش بدرخشند اما دولت مستعجل باشند.

با شکست جنبش‌های کردستان و آذربایجان، چپ ایران و نیز اتحاد شوروی به مثابه یک بازیگر خارجی در ایران، هر دو در عرصه بازی شطرنج سیاست مات شدند. در سال ۱۹۴۷م/۱۳۲۶ش جنبش اتحادیه‌های کارگری سخت آسیب دید چون اعضای فعال آن گروه گروه بازداشت می‌شدند. سازمان دهقانی و حزب توده نیز به همین سرنوشت دچار شدند. مجلس پانزدهم که عمدتاً از زمین‌داران و بازرگانان تشکیل می‌شد، سه فراکسیون عمده داشت: حزب دموکرات قوام (که اندکی بعد منحل گردید)، گروه سلطنت‌طلبان و گروه طرفدار بریتانیا. مجلس در اکتبر ۱۹۴۷ (مهر-آبان ۱۳۲۶) با اکثریتی قاطع واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی را رد کرد (۱۰۲ مخالف و ۳ نفر موافق) و این نشانه شکست کامل سیاست بعد از دوران جنگ شوروی در ایران بود. در همان لایحه از دولت خواسته شده بود در مورد استیفای حقوق ملت ایران خاصه نفت جنوب با انگلیسی‌ها وارد مذاکره شود.^(۶۱) [بدین ترتیب] پایان یک موج از جنبش‌های اجتماعی منطقه‌ای، در واقع سرآغاز یک مبارزه سراسری ملی شد.

جنبش ملی کردن نفت ۱۹۵۱-۱۹۵۳م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ش

بین سال‌های ۱۹۵۱م/۱۳۳۰ش و ۱۹۵۳م/۱۳۳۲ش دومین جنبش اجتماعی توده‌ای قرن بیستم سراسر ایران را فراگرفت. مبارزه ملی کردن نفت به رهبری محمد مصدق هم نظیر انقلاب مشروطیت، ملت را رویاروی شاه و قدرت‌های خارجی قرار داد، به ائتلاف مردمی گسترده، چند طبقه و شهری انجامید و به دنبال پیروزی‌های درخشان اولیه با تفرقه داخلی و مداخله خارجی روبه‌رو شد و به شکست انجامید. در مورد این جنبش پر دامنه نظرات مختلفی ابراز شده است. عده‌ای آن را «جنبش لیبرالی» نامیده‌اند.^(۶۲) دیدگاه ما در این کتاب آن است که یک جنبش انقلابی درصدد بود ایران را از مدار وابستگی به غرب و قدرت‌های خارجی برهاند و خاصه بندهای وابستگی با بریتانیا را از هم بگسلد، در داخل، به اصلاحات پر دامنه‌ای همت گمارد و سلطنت مشروطه ایران را بر مدار دموکراسی واقعی قرار دهد. کلید راهگشای ما به این تفسیر در خود ماهیت

مسأله ملی کردن و مبارزه به منظور ایجاد ائتلافی محکم و مردمی بود که بتواند در برابر انگلستان و شاه بایستد.

هرچند بعد از رویدادهای دسامبر ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] دولت به سرکوب روی آورد اما ایران از نظر اقتصادی و سیاسی آرام نشد و نظم مورد نظر دولتیان برقرار نگردید. در اواخر دهه ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ش تورم دوباره شدت یافت. در سال ۱۹۴۹ [بهمن ۱۳۲۷] تلاش به منظور ترور شاه، نافرجام ماند اما دستاویزی شد که حزب توده را منحل اعلام کنند و حمله و تعرض به نیروهای چپ و اتحادیه‌های کارگری را شدت بخشند. شاه با استفاده از فرصت پیش آمده مجلس مؤسسان را به منظور تغییر بعضی از مواد قانون اساسی فراخواند و در اصلاحیه قانون اساسی، اختیار انحلال مجلس به شاه داده شد و مجلس سنا با ۶۰ سناتور که نیمی انتصابی شاه بودند برای اولین بار بعد از مشروطیت دایر گردید. انتخابات ۱۹۴۵-۱۹۵۰م/۱۳۲۴-۱۳۲۹ش بسیار جنجالی بود مخالفان، دولت را به تقلب در انتخابات متهم کردند، عبدالحسین هژیر نخست‌وزیر ایران ترور شد اما در نهایت یک گروه هشت نفری از ملی‌گرایان به رهبری مصدق در مجلسی که اکثریت نمایندگانش محافظه‌کار بودند، راه یافتند. در سال ۱۹۵۰م/۱۳۲۹ش بازرگانان زیادی ورشکست شدند و بیکاری بیداد می‌کرد. در تابستان همان سال سپهبد رزم‌آرا به نخست‌وزیری ایران رسید. او بعد از رضاشاه اولین نظامی ایرانی بود که به این مقام می‌رسید. رزم‌آرا با آزاد گذاشتن حزب توده محافظه‌کاران را از خود رنجاند اما به دلیل موافق نبودن با مطرح شدن ملی کردن نفت، گروه‌های مترقی نیز از وی ناامید شدند. رزم‌آرا در اوایل ماه مارس ۱۹۵۱ (اسفند- فروردین ۱۳۲۹) ترور شد ضارب به قرار معلوم یک افراطی مذهبی یا یک کمونیست بود. (۶۳)*

از ۱۹۴۹م/۱۳۲۸ش به بعد موضوع نفت با آهنگی فزاینده در سیاست ملی ایران مطرح بود. در این نکته جای بحث نبود که در اجرای قرارداد نفت، نسبت به ایران اجحاف روا می‌شود چون حق امتیاز مبلغی ثابت است اما قیمت‌ها و سود شرکت روز به روز بالا می‌رود. در فاصله سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۴۹م/۱۳۱۲-۱۳۲۸ش شرکت نفت انگلیس و ایران ۸۹۵ میلیون پوند استرلینگ درآمد خالص داشته است. از این مبلغ ۵۰۰ میلیون پوند سود سرمایه بوده، ۱۷۵ میلیون پوند به دولت انگلستان مالیات پرداخته و

* طبق اسناد این ترور با نقشه دربار اجرا شد. ر.ک. به کتاب اسرار قتل رزم‌آرا- ۱۳۷۰- رسا

۱۱۵ میلیون پوند سود سهام سهامداران غیرایرانی (عمدتاً انگلیسی) شده و تنها ۱۰۵ میلیون پوند به دولت ایران پرداخته‌اند یعنی ایران تنها ۱۱/۹ درصد درآمد خالص یا ۱۴/۶ درصد از سود خالص، عایدات داشته است.^(۶۴) حال اگر سود را از آغاز بهره‌برداری از نفت ایران حساب کنیم از ۱۹۰۸/م ۱۲۸۷/ش تا ۱۹۵۰/م ۱۳۲۹/ش شرکت نفت بین ۳ تا ۵ میلیارد دلار سود خالص داشته که بین ۱۰ تا ۲۰ درصد آن به ایران پرداخت شد.^(۶۵) در سال ۱۹۴۷/م ۱۳۲۶/ش که حق امتیاز ایران ۷ میلیون پوند استرلینگ شد، شرکت نفت از پرداخت حق گمرکی وارداتش به ایران به ارزش ۶ میلیون پوند استرلینگ و نیز از مالیات بر صادرات از ایران به مبلغ ۲۰ میلیون پوند معاف بوده است.

بعد از جنگ جهانی دوم اهمیت حیاتی نفت خاورمیانه آشکار شد. تولید نفت خاورمیانه تا آن زمان تنها ۳/۸ درصد کل تولید نفت جهانی را تشکیل می‌داد. در سال ۱۹۴۵/م ۱۳۲۴/ش بنا به یک برآورد، گفته شد ۴۲/۱ درصد ذخایر نفت جهان در خاورمیانه است، این رقم در ۱۹۵۴ به ۶۴ درصد رسید. در سال ۱۹۴۵/م ۱۳۲۴/ش ایران به تنهایی بیش از تمامی کشورهای عربی نفت تولید می‌کرد. این کشور در ۱۹۵۰-۱۹۵۱/م ۱۳۲۹-۱۳۳۰/ش حدود ۳۰ میلیون تن از جمع ۶۳۷ میلیون تن نفت جهان را تولید کرد اما در ازای هر بشکه نفت ۴۲ گالنی تنها ۸ سنت دریافت می‌کرد؛ در همان زمان بحرین به ازای بشکه‌ای ۳۵ سنت، عربستان سعودی بشکه‌ای ۵۶ سنت و عراق بشکه‌ای ۶۰ سنت حق امتیاز می‌گرفتند. شرکت‌های نفتی آمریکایی در اواخر دهه ۱۹۴۰/م ۱۳۲۰/ش قرارداد تسهیم سود بر مبنای پنجاه- پنجاه را با عربستان سعودی و نزوئلا امضا کردند. وقتی ایران خواهان تجدیدنظر در میزان حق امتیاز شد شرکت نفت [انگلیس] تنها با یک «قرارداد الحاقی» موافقت کرد که حق امتیاز ایران را از تاریخ ۱۹۴۹/م ۱۳۲۸/ش به جای ۴ شیلینگ به ۶ شیلینگ افزایش می‌داد. مصدق با کش دادن بحث مجلس حول این مسأله مانع به تصویب رسیدن آن شد.^(۶۶)

شتاب فزاینده رویدادهای سال ۱۹۵۱/م ۱۳۳۰/ش نشان داد که هدف چرچیل در ۱۹۱۴/م ۱۲۹۳/ش (که ما در آغاز این فصل نقل کردیم) بکلی بی‌بایه است. در تظاهرات عظیم توده‌ای که در ژانویه ۱۹۵۱ (دی- بهمن ۱۳۲۹) از سوی جبهه ملی به رهبری مصدق و مساجد برپا شد مردم از دولت می‌خواستند صنعت نفت را ملی کند. روز هشتم

مارس (۱۷ اسفند ۱۳۲۹) یعنی یک روز بعد از ترور رزم‌آرا کمیسیون نفت مجلس پیشنهاد ملی کردن نفت را به مجلس داد. مجلس شورای ملی روز ۱۵ مارس (۲۴ اسفند) و مجلس سنا روز بیستم [مارس] پیشنهاد کمیسیون را به تصویب رساندند. در ماه آوریل (فروردین- اردیبهشت) کارگران نفت طی اعتصاب دو هفته‌ای خواهان افزایش مزدها و ملی شدن صنعت نفت شدند. روز ۲۸ آوریل (۸ اردیبهشت) مصدق با ۷۹ رأی موافق در برابر ۱۲ رأی مخالف از مجلس رأی اعتماد گرفت و نخست‌وزیر ایران شد. روز ۳۰ آوریل (۱۰ اردیبهشت) هر دو مجلس قانون ملی شدن نفت را از تصویب گذراندند و روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) شاه رسماً قانون ملی شدن صنعت نفت، خلع‌ید از شرکت سابق نفت و ایجاد شرکت ملی نفت ایران را اعلام کرد.^(۶۷) دولت بریتانیا دست به محاصره اقتصادی ایران زد و از اینجا مبارزه دو ساله بر سر ملی شدن نفت و دوره پرتلاطم تاریخ تحولات اجتماعی ایران آغاز گردید.

مصدق، جبهه ملی و ائتلاف جدید مردمی

جبهه ملی در رهگذر اعتراض دوگانه منتقدان مختلف دولت به تقلب در انتخابات مجلس (۱۹۴۹م/۱۳۲۸ش) و قرارداد الحاقی نفت پدید آمد. در آن انتخابات نهایتاً هشت نماینده جبهه ملی از تهران از جمله مصدق، حسین مکی و دکتر مظفر بقایی و ابوالحسن حائری‌زاده و نیز اللهیار صالح از کاشان به مجلس راه پیدا کردند. طی دو سال بعدی تعداد زیادی از حزب‌های نماینده طبقه متوسط و پایین به جبهه ملی پیوستند. در همان حال بخشی از روحانیت و عناصر دیگر ترقیخواه از جمله حزب توده در زمینه ملی شدن صنعت نفت از جبهه ملی پشتیبانی به عمل آوردند. عمده‌ترین حزب‌های جبهه ملی عبارت بودند از: حزب ایران، شامل گروهی از روشنفکران، فن‌سالاران، دانشجویان و مشاغل رده بالا که غیرکمونیسست و متمایل به چپ بودند، حزب زحمتکشان شامل گروهی از روشنفکران و کارگران به رهبری خلیل ملکی - که به تازگی از حزب توده انشعاب کرده بودند - و نیز پیشه‌وران، مغازه‌داران و روشنفکران میانه‌رو به رهبری دکتر مظفر بقایی؛ مجاهدین اسلام شامل مغازه‌داران، رهبران اصناف، دانشجویان مذهبی و روحانیان به رهبری شمس قنات آبادی و آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی که عمدتاً حول محور بازار شکل می‌گرفت؛ و حزب کوچک پان‌ایرانیست به رهبری داریوش فروهر که

ناسیونالیست‌های راست شامل دانش‌آموزان دبیرستانی و طبقات حاشیه‌ای از جمله تعدادی از لوطی‌ها را دربر می‌گرفت.^(۶۸) رهبر مورد قبول جبهه ملی، نخست‌وزیر فوق‌العاده محبوب محمد مصدق بود. برنامه عمده مصدق حول سه موضوع شکل می‌گرفت: ملی کردن منابع ایران، برقراری دموکراسی پارلمانی و اصلاحات داخلی به منظور بهبود وضعیت اقتصادی. جاذبه مردم‌گرایانه مصدق را از آنجا می‌توان فهمید که در اکتبر ۱۹۵۱ (مهر - آبان ۱۳۳۰) خطاب به مردم گفت: «در هر جا مردم هستند مجلس همانجا است.»^(۶۹)

علاوه بر این، سازمان‌ها و طبقه‌های خارج از جبهه ملی نیز در جنبش حضور داشتند. حزب توده در میان روشنفکران مترقی و طبقه کارگر از حمایت گسترده مردمی برخوردار بود. هرچند به خاطر سرکوب رژیم و روی آوردن به ساختار زیرزمینی هسته‌ای از تعداد اعضایش کاسته شده بود اما می‌توانست تظاهرات بزرگی راه بیندازد و دست کم در یک مورد (ژوئیه ۱۹۵۲/تیر - ۱۳۳۱) هوادارانش (حتی شاید بی‌موافقت رهبران) در ابقای مصدق بر نخست‌وزیری نقش فعالی ایفا کردند. البته رابطه مصدق و حزب توده چندان تعریفی نداشت. مصدق فعالیت‌های حزب توده را تحمل می‌کرد آنها را در سازمان‌دهی و ابراز عقاید و دیدگاه‌های‌شان آزاد گذاشته بود، اما در معامله کردن با حزب، محدودیت‌هایی داشت. رهبری حزب توده نیز در مورد نحوه برخورد با روند ملی شدن یکپارچه نبود. اعضای باتجربه حزب، مصدق را مترقی و ضدانگلیسی می‌دانستند اما کادرهای جوان‌تر در مجموع با وی مخالف بودند و مصدق را «آلت دست بورژوازی کمپرادور و وابسته به امپریالیسم امریکا و مالک فئودال» می‌دانستند.^(۷۰) به رغم خواست بسیاری از فعالان و شهروندان معمولی در پایین‌ترین سطوح، دو طرف نتوانستند در بخش اعظم دوره مورد بحث رابطه کاری مؤثری به وجود بیاورند. اما تا آنجا که حزب توده از حمایت طبقه کارگر خاصه جنبش اتحادیه‌های کارگری برخوردار بود می‌توانست جلو مشارکت یک نیروی تعیین‌کننده را در ائتلاف مردمی بگیرد.

گروه اجتماعی مهم دیگری که رابطه سیال‌تری با جنبش داشت روحانیت بود که در پشت سر آن مجموعه بازار قرار می‌گرفت. روحانیت در این دوره به گروه‌های گوناگونی تقسیم می‌شد: روحانیت تراز اول بی‌طرف یا منفعل باقی ماند، چون آیت‌الله بروجردی مجتهد بزرگ شیعه در ۱۹۴۹م/۱۳۲۸ش روحانیت را از پیوستن به حزب‌های

سیاسی بازداشت و به آنها توصیه کرد به جای پرداختن به سیاست، وقت خود را صرف بازسازی نهادهای مذهبی در ایران کنند. اما بسیاری از روحانیان جوان و کم‌اهمیت‌تر با شور و شوق از جنبش حمایت کردند کاری که بسیاری از روحانیان متوسط و بلندپایه نظیر آیت‌الله زنجانی، سید محمود طالقانی (که بعداً آیت‌الله شد)، [آیت‌الله] میرزا محمدتقی خوانساری و آیت‌الله علی‌اکبر برقی (مشهور به «آیت‌الله سرخ») و دیگران انجام دادند. یک سوم نمایندگان مجلس را روحانیان و اعضای مجاهدین اسلام تشکیل می‌دادند. سایر عناصر مذهبی از جبهه ملی و جنبش ملی شدن حمایت نکردند. آیت‌الله کاشانی مجتهدی نه‌چندان برجسته اما برخوردار از حمایت مردمی، در مراحل نخستین مبارزه جزو حامیان فعال جنبش بود اما بعدها آن هم در مقطعی بس حساس از مصدق گسست. فداییان اسلام یک گروه کوچک و تندرو اسلامی که به یک رشته ترورهای سیاسی مبادرت ورزیده بود (از جمله دست داشتن در ترور رزم‌آرا) تا حدی از کاشانی جانبداری می‌کرد اما با جبهه ملی و مصدق قویاً مخالف بود زیرا جنبش را در مجموع غیرمذهبی ارزیابی می‌کرد. این گروه نیز مانند کاشانی و روحانیان درباری نظیر بهبهانی، سرانجام به حمایت از شاه برخاست. گرایش‌های گوناگون عناصر مختلف روحانیت بر عناصری از ساختار اجتماعی بازار نیز تأثیر نهاد. بازار خاصه پیشه‌وران، مغازه‌داران و بازرگانان در مجموع یکی از سرچشمه‌های قدرت مصدق محسوب می‌شد. چاقوکشان و لوطیان حاشیه شهری در دو طرف مبارزه حضور داشتند (هرچند در نهایت جانب دربار را گرفتند)، روحانیان، عناصری از حزب توده و جبهه ملی قادر به بسیج این گروه‌ها بودند. (۷۱)

دهقانان و ایلات آخرین دو طبقه‌ای هستند که مورد بحث ما قرار می‌گیرند. مصدق بنای نوعی اتحاد را با ایلات قشقایی نهاد. ایلات قشقایی از شورش ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ش به صورت یک نیروی قدرتمند منطقه‌ای درآمد. قشقایی‌ها از دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش که مصدق والی محبوب ایالت فارس بود، او را می‌شناختند. ایلات قشقایی مصدق را قهرمان ناسیونالیسم ایران و مخالف انگلستان (و در نتیجه، مخالف ایلات رقیب، یعنی بختیاری دوستدار انگلستان) می‌دانست و بر آن بود که مصدق در مقایسه با دیکتاتوری سرکوبگر سلطنتی دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش گزینه مطلوبی است. ایلات و عشایر دیگر تقریباً جانب هیچ‌یک از طرف‌های مبارزه را نگرفتند. دهقانان نیز در مجموع چنین

بودند؛ همان‌گونه که در انقلاب مشروطیت به دلایل جغرافیایی، سلطه مالکان زمین دار و بی‌توجهی دولت به ارائه هر نوع برنامه اصلاحات ارضی، بسیج آنان دشوار بود. (۷۲)

اکنون در موقعیتی هستیم که می‌توانیم از ترکیب طبقاتی جنبش ملی شدن نفت یک ارزیابی مقدماتی به عمل آوریم. جمع‌بندی ایوانف بر اینکه جبهه ملی به «دولت مردان بورژوا- زمین دار با تمایلات ملی‌گرایانه و نمایندگان روشنفکران» محدود می‌شد و «سازمانی بورژوازی ملی به شمار می‌رفت» (۷۳)، سیمای کلی مجموعه جنبش را نشان نمی‌دهد. دیبا، آبراهامیان و کاتوزیان به‌درستی بر مشارکت دانشجویان، کارگران صنعتی، پیشه‌وران، مغازه‌داران، بازرگانان، روحانیان، زنان شهری و ایل قشقایی انگشت نهاده‌اند، که آبراهامیان از آنها به عنوان «دو نیروی ناهمگرا، یکی طبقه متوسط سنتی ... و دیگری طبقه متوسط جدید» یاد می‌کند. (۷۴) من این نیروهای اجتماعی را ائتلاف چند طبقه تحت سلطه و طبقه‌های متوسط وجه‌های تولید خرده‌کالایی، سرمایه‌داری و بخشی از وجه تولید شبانکارگی چادر نشین می‌نامم. هر دو مفهوم [آبراهامیان و من] به پایگاه‌های مختلط ائتلاف مردمی و رگه‌های ایدئولوژیکی و مادی درون آن اشاره دارند. آبراهامیان می‌گوید در رابطه با فرهنگ سیاسی، دو جزء آن، «یکی محافظه‌کار، مذهبی، طرفدار حکومت دینی، سوداگرانه و دیگری تجددگرا، غیرمذهبی، فن‌سالار و سوسیالیستی» بود. (۷۵) علاوه بر اینها، به اعتقاد من، یک نگرش لیبرالی میانه نیز وجود داشت که شخص دکتر مصدق مظهر و تجسم آن بود. تنها هدف‌های بزرگ می‌توانند یک چنان ائتلاف پر دامنه‌ای را شکل دهند: مخالفت با انگلستان، مخالفت با دعاوی سلطنت و ارتش بر دولت و جامعه می‌توانستند هدف‌های بزرگ ملی باشند. ائتلاف مردمی از داخل و خارج زیر فشار تحولات اقتصادی داخلی و نیروهای خارجی قرار گرفت و سرانجام تجزیه شد.

اقتصاد سیاسی دوره زمامداری مصدق

نمایش اقتصاد ایران در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳ م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ ش حول محور نفت متمرکز شد. مصدق بنا به دلیل اقتصادی و سیاسی- اخلاقی، نفت را ملی کرد. از نظر اقتصادی، مصدق احساس می‌کرد «با درآمد نفت تمام نیازهای بودجه تأمین می‌شود. می‌توانیم با فقر، بیماری و عقب‌افتادگی مردمان مبارزه کنیم.» (۷۶) در این گیرودار، ملی

کردن نفت موجب کاهش موقت نفت شد و مصدق به این نتیجه‌گیری رسید که ایران در چنان شرایطی تازه مثل گذشته‌اش می‌شود و درآمد نفت هم به رغم کاهش تولید به اندازه گذشته است پس چه بهتر که نفت زیر زمین بماند و نسل‌های آینده از آن بهره‌برداری کنند. در عمل نیز همه نفت ایران از ۱۹۵۱م/۱۳۳۰ش زیر زمین ماند زیرا نفت ایران با سازماندهی بریتانیا در سطح بین‌المللی تحریم شده بود و محاصره نظامی ایران از سوی بریتانیا نیز مشکلات را بیشتر می‌کرد. شرکت‌های نفتی بین‌المللی تحریم نفتی ایران را به دقت مراعات می‌کردند. ایران به ناچار سیاست «اقتصاد بدون نفت» را در پیش گرفت، پیش‌بینی شد که ایران بدون درآمد نفت هم روی پای خود خواهد ایستاد (چون گفته می‌شود درآمد نفت تا قبل از آن نامولد بوده و تنها نخبگان، دیوان‌سالاران رده‌های بالا، امیران ارتش، دربار و به‌طور غیرمستقیم زمین‌داران و بازرگانان بزرگ - که مالیاتی نپرداخته یا اگر هم پرداخته‌اند ناچیز بوده است - از آن استفاده برده‌اند).

رمز موفقیت اقتصاد بدون نفت در تعدیل و دمساز کردن تجارت خارجی و گسترش میزان تولید داخلی بود. سال ۱۹۵۲م/۱۳۳۱ش، تنها سال کامل زمامداری مصدق، صادرات نفت ایران به سطح بسیار ناچیزی رسید اما بودجه متعادل بود و اقتصاد بدون نفت برای نخستین بار با توفیق روبه‌رو شد، این روند سال بعد نیز تکرار شد. دولت در سال ۱۹۵۲م/۱۳۳۱ش به میزان ۲۵ درصد از واردات کاست. کالاهای غیرنفتی مثل قالی، ماهی و خاویار دریای خزر، دام زنده، برنج، دخانیات و پنبه به میزان بیشتری صادر شد تا ارز برای نیازهای وارداتی را تأمین کند. این تراز مثبت در بازرگانی خارجی هنگامی به دست آمد که شرایط مبادله* از ۱۰۰ در ۱۹۴۸م/۱۳۲۷ش به ۹۰ در ۱۹۴۹م/۱۳۲۸ش؛ و ۶۹ در ۱۹۵۲م/۱۳۳۱ش رسیده بود. جمع مازاد کمتر از سال‌های قبل از ۱۹۵۱م/۱۳۳۰ش - و آن همه نفت صادراتی - بود. بنابراین با این همه، چشم‌انداز مطلوبی پیش رو بود. تأثیر این الگوهای تجارتی بر بازرگانان یکنواخت نبود: بازرگانان بزرگی که در زمینه صادرات - واردات فعالیت داشتند و عضو اتاق بازرگانی بودند زبان دیدند و منزوی شدند اما تاجران فرش، خشکبار و دیگر فرآورده‌ها وضع خوبی داشتند. تاجران بازار به مصدق وفادار ماندند. (۷۷)

تولید در مجموع اندکی کاهش یافت اما در رشد ناخالص ملی کاهشی پدید نیامد.

درباره روندهای عمده صنعتی بحث و مجادله فراوان است. به اعتقاد گراهام و دیگران، روند صنعتی شدن با مانع روبه‌رو گردید، قدر مسلم آن است که ورود کالاهای سرمایه‌ای کند شد و تشکیل سرمایه هم در کل سیر نزولی داشت. (۷۸) اما کدی می‌گوید: ایران در راستای جایگزینی واردات و خودکفایی، به دلیل کم شدن واردات، یک دوره رونق و گسترش صنعتی را تجربه کرد. تولید محصولات کارخانه‌های قند، بافندگی، سیمان و معدن افزایش یافت. صنایع ساختمانی، خانه‌سازی و بنای مراکز تجاری با رونق همراه بود هرچند تعهدات دولت در زمینه خانه‌سازی محدودتر شده بود. در مجموع، چنین به نظر می‌رسید که در مقایسه با سال‌های قبل از روی کار آمدن مصدق، صنایع داخلی بار دیگر فعال شده‌اند. در ۱۳۳۱/م ۱۹۵۲ ش رکودی در تجارت پدید آمد. اما به طوری که دیدیم در سال ۱۳۲۹/م ۱۹۵۰ ش نیز ورشکستگی امری متداول بود. بنابراین نمی‌توان همه ملامت‌ها را به گردن سیاست مصدق انداخت. آمار نشان می‌دهد که تعداد اعتصاب‌ها از ۴-۵ مورد در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۵۰/م ۱۳۲۷-۱۳۲۹ ش، به ۴۲ مورد در ۱۹۵۱/م ۱۳۳۰ ش، ۵۵ مورد در ۱۳۳۱/م ۱۹۵۲ ش و ۷۱ مورد در ۸ ماهه اول سال ۱۳۳۲/م ۱۹۵۳ ش رسیده است. این می‌تواند نشانه سلامت جو سیاسی و نیز موقعیت چانه‌زنی کارگران باشد. و سرانجام، اندازه‌گیری تحول در بخش پیشه‌وری آسان نیست در حالی که قسمت اعظم تولید خرده‌پای ایران در این بخش صورت می‌گیرد. اما با یک برآورد تقریبی می‌توان گفت پیشه‌وران به خاطر اُفت شدید وارداتی سود برده‌اند و حمایت بازار از مصدق خود نشانه دیگری از بهبود وضعیت این طبقه می‌باشد. (۷۹) در کشاورزی نیز تولید به همان سطح سابق ماند یا پیشرفت کرد. در ماه مه ۱۹۵۳ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۳۲) وابسته بازرگانی امریکا در تهران گزارش داد که اوضاع کشاورزی خوب است. در نبود هر نوع اصلاحات ارضی و صرفاً با فرمان اجرا نشده دولت دایر بر بازگرداندن ۱۰ درصد از سهم مالکانه به کشاورزان، سطح زندگی دهقانان پایین بود. روستائیان وضعیت معیشتی مناسبی نداشتند. نخستین نشانه این امر مهاجرت رو به رشد روستائیان به شهرها طی دوره مورد بحث است. به نظر می‌رسد عشایر و ایلات به رشد بعد از سقوط رضاشاه ادامه داده‌اند و خاصه قشقاییان طرفدار مصدق «از صلح و رونق بی سابقه‌ای برخوردار شده‌اند.» (۸۰)

بخشی که بر اثر بحران نفت زیاد آسیب دید خود دولت بود. با کم شدن درآمدهای

نفتی درآمدهای گمرکی دولت نیز بر اثر افت واردات کاهش یافت. مالیات‌های مستقیم به راحتی وصول نمی‌شد، مالیات‌های غیرمستقیم خاصه بر کالاهایی مثل دخانیات سبب انتقادهایی از دولت می‌شد. بریتانیا ذخایر ارزی ایران به مبلغ ۲۶ میلیون پوند استرلینگ را مسدود کرد. دولت در فوریه ۱۹۵۲ (بهمن - اسفند ۱۳۳۱) اقدام به نشر اوراق «قرضه ملی» معادل ۲۵ میلیون دلار کرد. بازاریان و مردم طبقه‌های پایین‌تر اوراق قرضه ملی را خریداری کردند اما ثروتمندان از خرید آنها خودداری ورزیدند. به‌رغم همه تمهیدها کسری بودجه دولت نسبت به سابق زیادتر شد و بین سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۴ م/۱۳۳۰-۱۳۳۳ ش به شش برابر رسید. تعهدات دولت به پرداخت مزد کارگران نفت به رغم کاهش صادرات به قوت خود باقی بود. بدین ترتیب دولت روز به روز در مضیقه بیشتری قرار می‌گرفت. (۸۱)

در کل، وضعیت اقتصادی ایران در زمامداری مصدق نه «نومیدکننده» بود و نه «دلگرم‌کننده». در بازرگانی خارجی کاهشی پدید آمد که الگوهای مصرفی را عوض کرد اما گام برداشتن امیدوارانه در مسیر قرار دادن جانشینی به جای واردات (یا دست کم بسط و گسترش ظرفیت تولیدی موجود) شدیداً مشوق خودکفایی بود. سطح زندگی در شهرها و خاصه در روستاها، نسبت به سابق بدتر نشده بود. مشکلات اقتصادی دوره مصدق هم منحصر به زمان او نبود برعکس، بسیاری از آنها میراث کابینه‌های قبل از او بود. با همه این احوال، دولت با معضلات مالی جدی روبه‌رو بود. شهرنشینان از تورم ۷ تا ۱۶ درصد در سال، مزد پایین کارگران کارخانه‌ها و حدی از بیکاری سخت آسیب می‌دیدند (۸۲) و هرچند دولت به دستاوردهای واقعی خاصه در اثبات این نکته که ایران بدون نفت هم می‌تواند به زندگی ادامه دهد، دست یافت اما یک واقعیت فراگیر، ولو نه چندان عمیق، این بود که مشکلات اقتصادی سبب نارضایتی مردم شده است.

اگرچه اقتصاد داخلی کاملاً نابسامان نبود اما رویدادهای سیاسی غالباً حالتی بحرانی در کشور ایجاد می‌کرد و روابط خارجی کشور هم در سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۵۳ م/۱۳۳۱-۱۳۳۲ ش قطعاً مناسب و بر وفق مراد نبود. برنامه کلی مصدق در داخل، پیشبرد هرچه بیشتر دموکراسی در جامعه بود. در این راه پیشرفت‌هایی نیز حاصل شد: بعضی از زندانیان سیاسی آزاد شدند. سازمان جبهه‌ای حزب توده آزادانه‌تر عمل می‌کرد، نشریات متعدد مخالف دولت مصدق با آزادی چاپ و منتشر می‌شدند.

شخص مصدق فسادناپذیر بود و سبک زندگی او به شیوهٔ تحسین‌برانگیزی ساده و توأم با ریاضت‌کشی بود. اصلاحاتی در نظام‌های قضایی، انتخاباتی و آموزشی ایجاد گردید. دستاوردها در همهٔ این زمینه‌ها تأثیربرانگیز می‌نمود. (۸۳) آنچه در مجموع این برنامه، جایش خالی بود اصلاحات اقتصادی خاصه در رابطه با کشاورزی و حتی کارگری بود. نکتهٔ دیگر اینکه پیش بردن جامعه در راستای دموکراسی تحت‌الشعاع مبارزه در راه کنترل دولت قرار می‌گرفت و مصدق را به تضادهای سیاسی سوق می‌داد.

مصدق در مبارزهٔ پیچیده بر سر ماهیت دولت، ناچار بود با عناصر محافظه‌کار و دیرینه و نیز با نیروهای پراکنده درون و بیرون ائتلاف مردم‌گرایانهٔ خویش بجنگد. حفظ موازنه بسیار دشوار و ظریف بود. مصدق می‌خواست کانون قدرت را از شاه، مجلس سنا و ارتش به مجلس و کابینه و دفتر نخست‌وزیری خود منتقل نماید. انتخابات سال ۱۳۳۱/م ۱۹۵۲ ش مجلس برای دولت مصدق شکستی محسوب می‌شد. مصدق دستور داد انتخابات کاملاً آزاد باشد (یعنی دولت در آن تقلب نکند)، اما این امر دست ارتش، شاه و محافظه‌کاران استان‌ها را در تقلب باز گذاشت. جبههٔ ملی در جو آزاد شهرهای بزرگ خوب عمل کرد و همهٔ ۱۲ کرسی تهران را برد. مصدق ناچار شد به محض انتخاب شدن نمایندگان لازم برای حد نصاب مجلس (۷۹ نفر) به دلیل وضعیت اضطراری بعضی از مناطق، انتخابات را متوقف سازد. از این ۷۹ نفر تنها سی نفر به جبههٔ ملی نزدیک بودند و ۲۵-۳۰ نفر حزب باد بودند و به طرف برنده- هر کس که بود- رأی می‌دادند و تعدادی بیش از ۱۰ نفر هم قویاً طرفدار شاه بودند. (۸۴)

در ژوئیهٔ ۱۹۵۲ (تیر- ۱۳۳۱) بحران جدیدی پیش آمد و مصدق به دلیل اختلاف با شاه بر سر کنترل ارتش استعفا کرد. شاه، قوام را به نخست‌وزیری برگماشت جبههٔ ملی از این اقدام شاه خشمگین شد و خواهان بریایی اعتصاب سراسری در روز ۲۱ ژوئیه (۳۰ تیر) شد در آن روز توده‌ای‌ها، مذهبی‌ها و ملی‌گراها در خیابان‌های تهران با پلیس و ارتش درگیر شدند. مردم فریاد «مرگ بر شاه، زنده باد جمهوری خلق!» سردادند. دست‌کم ۶۹ نفر جان باختند و ۷۵۰ نفر زخمی شدند اکثر کشته‌ها و مجروحان از کارگران و پیشه‌وران بودند. شاه سرانجام قوام را وادار به کناره‌گیری کرد و مجلس یکپارچه به نخست‌وزیری مصدق رأی اعتماد داد. بسیج مردم توسط حزب توده ضمن نشان دادن پایگاه توده‌ای این حزب اهمیت حمایت حزب را در موفقیت جبههٔ ملی نشان

داد و [فعالیت] محافظه‌کاران و گروه‌های مذهبی طرفدار جنبش ملی شدن صنعت نفت را تحت الشعاع قرار داد، اما حزب توده جای این گروه‌ها را در ائتلاف ملی نگرفت. (۸۵)

مصدق با استفاده از قیام سی تیر و نحوه به قدرت رسیدن مجدد خویش بر مبارزه برای کنترل هرچه بیشتر دولت افزود و در برابر دربار حالت تهاجمی تری در پیش گرفت. در ماه اوت ۱۹۵۲ (مرداد- شهریور ۱۳۳۱) مجلس به مصدق اختیار داد از تاریخ تصویب قانون به مدت ۶ ماه لوایحی که برای اجرای برنامه‌های دولت ضروری است تهیه و به مجلس ارائه کند. در ژانویه ۱۹۵۳ (دی- بهمن ۱۳۳۱) «اختیارات فوق‌العاده» به مدت ۱۲ ماه یا بیشتر تمدید شد. مجلسیان طرفدار مصدق وی را به انحلال مجلس سنا- که در کنترل دربار بود- ناچار کردند. مصدق وعده داد در آینده نزدیک و حداکثر ظرف مدت دو سال انتخابات جدیدی برگزار کند. بودجه دربار کاهش یافت، از شاه خواسته شد املاک سلطنتی را به دولت واگذار نماید، مبارزه سرنوشت‌ساز به منظور کنترل ارتش ادامه یافت. امیران بلندپایه ارتش اکثراً تصفیه شدند اتهام بسیاری از آنها رشوه‌خواری و اختلاس بود. افسران ملی‌گرا و میهن‌پرست ارتقا یافتند. اندکی بعد ۱۵ درصد از بودجه ارتش کاسته شد. در بهار ۱۹۵۳/م ۱۳۳۲ ش مصدق کنترل اسمی ارتش و پلیس را برعهده داشت اما ارتشیان بازنشسته و تصفیه شده هنوز فعال بودند، علیه مصدق توطئه می‌چیدند در حالی که هنوز موازنه قدرت وضع روشنی نداشت. (۸۶)

تمرکز همه قدرت‌ها در دست نخست‌وزیر موجب نارضایتی بعضی از اعضای ائتلاف مردمی و خاصه آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس و مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان شد. انگیزه این هر دو بیشتر حسادت شخصی بود تا پابیندی به اصول سیاسی یا مذهبی. با این انشعاب‌ها و تفرقه‌ها، جنبش ملی شدن نفت، توان خود را در بسیج مردم به خیابان‌ها در مراحل سرنوشت‌ساز از دست داد. آنان که از ائتلاف مردمی بریدند به‌طور غیرمستقیم به ائتلاف ضد مصدقی دربار، ارتشیان تصفیه شده، روحانیان محافظه‌کار مثل بهبهانی، زمین‌داران طرفدار انگلیس، بازرگانان عمده و مخالفان مصدق در مجلس کمک می‌کردند. (۸۷)

تحولات بعدی در روابط خارجی ایران خاصه با قدرت‌های بزرگ- بریتانیا، ایالات متحد آمریکا و شوروی- زمینه را برای کودتا علیه دولت مصدق مهیا کرد. سیاست خارجی مصدق بر اصل «موازنه منفی» استوار بود. یعنی ضمن حفظ بی‌طرفی و

عدم تعهد، کسب و تقویت استقلال ملی را هدف قرار داده بود. از واگذاری امتیاز به هر قدرت خارجی امتناع می‌کرد و مانع اعمال نفوذ قدرت‌های بیگانه در ایران بود، برخلاف آنچه از عهد قاجار مرسوم بود، تلاشی در موازنه کردن آنها علیه یکدیگر به عمل نمی‌آمد. یک‌چنان سیاستی و ردّ صریح تقاضاهای خارجیان در بهترین حالت خود نیز در مقاطع نظام جهانی دشوار می‌نمود. ملی‌کردن نفت و جنگ سرد، دولت ایران را شدیداً رویاروی بریتانیا قرار می‌داد، درگیری ایالات متحد را در مورد ایران روزافزون می‌کرد و خصومت منفعلانه اتحاد شوروی را برمی‌انگیخت و این‌همه در کودتای قریب‌الوقوع سهمی داشتند.

حل نشدن اختلافات نفتی ایران و بریتانیا برای ایران پیامدهای وخیمی داشت. مذاکرات بی‌نتیجه سال‌های ۱۹۵۱م/۱۳۳۰ش و ۱۹۵۲م/۱۳۳۱ش نشان داد که بریتانیا مایل به قبول اصل ملی شدن صنعت نفت نیست و علاوه بر آنکه نگران اعتبار و موقعیت جهانی خود می‌باشد حاضر نیست از سود سرشار و بادآورده شرکت نفت چشم‌پوشد. بعد از آوریل ۱۹۵۱ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۳۰) و [با شروع] اخراج انگلیسی‌ها از آبادان، آنها نیز ضمن پایین آوردن فوری تولید، در تابستان همان سال به محاصره دریایی ایران اقدام کردند و با تحریم بین‌المللی نفت ایران، مانع از صدور نفت این کشور شدند. این موضوع سبب شد تا صادرات نفت ایران از ۲۴۱/۴ میلیون بشکه در سال ۱۹۵۱م/۱۳۳۰ش به ۱۰/۶ میلیون بشکه در ۱۹۵۲م/۱۳۳۱ش تنزل یابد. شرکت سابق نفت هم با افزایش بهره‌برداری از نفت عراق با مشکلی مواجه نشد. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد مصدق شخصاً در ۱۹۵۲م/۱۳۳۱ش به حل و فصل موضوع علاقه داشته و می‌خواست است با میانجیگری بانک جهانی یا به‌طور مستقیم با انگلستان به توافق دست یابد اما از طرفی نگران از دست دادن محبوبیت خود در داخل کشور بود و از سویی مشاورانش نیز وی را از این اقدام برحذر می‌داشتند. کاتوزیان می‌گوید: این یک نقطه عطف تعیین‌کننده در جنبش بود چون با حصول بهترین شرایط، از فشارهای داخلی و خارجی و سوق یافتن مسیر رویدادها به سوی کودتا کاسته می‌شد، دولت مجال نفس کشیدنی می‌یافت و درآمدی کسب می‌کرد که بتواند برنامه‌های اصلاحی را پیش ببرد. اما از سوی دیگر معلوم نیست مسأله اختلاف اگر با چیزی کمتر از ملی شدن حل و فصل می‌شد مردم ایران آن را می‌پذیرفتند یا بریتانیا به چیزی غیر از لغو ملی کردن

رضا می‌داد. دولت محافظه‌کار بریتانیا که به تازگی مصدر کار شده بود به جای یافتن راه‌حل، زمینه‌چینی برای یک کودتا را تدارک دید و برنامه‌اش را فعلاً نه تدوین کرد.^(۸۸)

در این طرح، ایالات متحد آمریکا نیز سرانجام جانب بریتانیا را گرفت. سال ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ش و بحران آذربایجان نقطه عطفی در روابط ایران و آمریکا بود، دوره ۱۹۵۱-۱۹۵۳م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ش را نمی‌توان عقب‌گرد آمریکا از سیاست قبلی‌اش به حساب آورد چون آمریکا در نهایت تصمیم داشت شاه را بر تخت سلطنت نگاه دارد و نقش برتر انگلستان در ایران را به خود اختصاص دهد.^{*} ابتدا چنین به نظر می‌رسید که آمریکا منبع پشتیبانی از مصدق و مبارزاتش با بریتانیا است، آمریکا به دولت مصدق وعده داد کمک‌هایش را به ایران ادامه دهد و وام ۲۵ میلیون دلاری بانک صادرات-واردات را که در ۱۹۵۱م/۱۳۳۰ش مورد مذاکره قرار گرفته بود به دولت پردازد. مصدق در نوامبر ۱۹۵۲ (آبان- آذر ۱۳۳۱) تقاضای وام ۱۲۰ میلیون دلاری را به ترومن تسلیم کرد. دولت آیزنهاور که به تازگی به جای ترومن بر سر کار آمده بود از اجابت این درخواست خودداری ورزید و اعلام کرد «ایران به آن همه درآمد سرشار نفت دسترسی دارد».^(۸۹) مصدق و کاشانی بار دیگر در نوامبر ۱۹۵۲ (آبان- آذر ۱۳۳۱) از آمریکا درخواست وامی به مبلغ یکصد میلیون دلار را کردند و از شرکت‌های نفتی امریکایی خواستند نفت ایران را بخرند. شرکت‌های نفتی کوچک و مستقل امریکایی از این پیشنهاد استقبال کردند. آیزنهاور در ماه ژوئن ۱۹۵۳ (خرداد- تیر ۱۳۳۲) به مصدق اطلاع داد «دولت ایالات متحد آمریکا در حال حاضر در وضعیتی نیست که به ایران کمک بیشتری بدهد یا از آن کشور نفت خریداری کند».^(۹۰) تنها کمکی که آمریکا در این دوره به ایران کرد مشاوره نظامی و تجهیزات ارتشی و پلیسی بود. مصدق از دریافت این کمک‌ها نیز خودداری کرد چون مایل نبود مسایل دفاعی ایران را به غرب وابسته سازد. اما آمریکا که مشتاقانه خواهان نفوذ در ارتش ایران بود اعلام کرد که ایران می‌تواند سیاست عدم تعهد را در پیش گیرد.^(۹۱)

در سال ۱۹۴۸م/۱۳۲۷ش سازمان تازه تأسیس سیا در برنامه‌ای با عنوان بدامن (Bedamn) فعالیت‌های سیاسی و تبلیغاتی خود را در ایران شدت بخشید و آن را عمدتاً علیه حزب توده و نفوذ شوروی متوجه می‌ساخت. اشخاصی در ایران با نام‌های رمزی

*. بالاخره آمریکا تقاضای این برتری‌خواهی را بعدها پس داد.

نرن (Nerren) و سیلی (Cille) سالی یک میلیون دلار از سیا می‌گرفتند تا مقاله و کتاب ضدکمونیستی بنویسند یا کارتون‌های ضدکمونیستی در دسترس مردم قرار دهند، جزوه و شبنامه در این زمینه منتشر سازند، شایعه‌پراکنی کنند و باندهای خیابانی (خاصه از حزب‌های سومکا [طرفدار نازیسم] و پان‌ایرانیست) را اجیر کنند تا با توده‌ای‌ها به زد و خورد پردازند. در تظاهرات حزب توده رخنه کنند، به روحانیت پول بدهند تا علیه حزب توده به وعظ و خطابه پردازند، به مساجد و چهره‌های خوشنام حمله کنند و آن را به گردن حزب توده بیندازند. سیا که به‌ظاهر مستقل از دولت ترومن و وزارت امور خارجه آمریکا عمل می‌کرد، از بدامن علیه مصدق و جبهه ملی استفاده کرد، تلاش کرد در جبهه شکاف بیندازد، با ارائه پاداش‌هایی به کاشانی، بقایی و سایرین از طریق واسطه‌ها نزدیک شد و آنها را به بریدن از مصدق تشویق کرد.^(۹۲) سیاست خارجی آمریکا در آن هنگام عمدتاً جنبه ضدکمونیستی داشت و هنوز نمی‌توانست میان ناسیونالیست‌های جهان سوم و نیروهای طرفدار شوروی فرق قایل شود. در زمینه دکتربین ترومن که هدفش سد کردن راه جنبش‌های انقلابی جهان سوم بود مصدق پدیده‌ای معمایی و دوجنبه‌ای - ناسیونالیست غیرکمونیست - بود. در ژانویه ۱۹۵۲ (دی - بهمن ۱۳۳۰) وزارت امور خارجه آمریکا هدف‌های خود در ایران را به شرح زیر مشخص ساخت: «هدف اولیه ما حفظ استقلال ایران و نگاه داشتن این کشور در ردیف کشورهای جهان آزاد است. هدف دوم ما، تضمین دستیابی دنیای غرب به نفت ایران و در نتیجه ممانعت از دسترسی شوروی به این منبع است.»^(۹۳) در اواخر سال ۱۹۵۲/م ۱۳۳۱ ش تحلیل‌گران وزارت امور خارجه آمریکا به این جمع‌بندی رسیدند که آمریکا باید از مصدق پشتیبانی کند و با دولت او به تفاهم برسد. اما جمهوریخواهان به رهبری آیزنهاور که به تازگی به قدرت رسیده بودند مصدق را تهدید مستقیم یا غیرمستقیم علیه حفظ وضع موجود تلقی می‌کردند. جان فوستر دالس وزیر امور خارجه آمریکا در آوریل ۱۹۵۳ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۳۲) یادآور شد «یک روحیه ناسیونالیستی در خاورمیانه پیدا شده که گاه در مخالفت با قدرت‌های غربی تعصب فزاینده‌ای به خود می‌گیرد.»^(۹۴) دولت ترومن در مجموع با خرید نفت ایران از سوی شرکت‌های مستقل آمریکایی موافق بود اما دولت آیزنهاور بیشتر به کارتل جهانی نفت توجه می‌کرد. جان فوستر دالس وزیر امور خارجه و برادرش آلن دالس رئیس سیا از

شرکای برجسته شرکت سولیوان و کرامول بودند و این شرکت از دیرباز نمایندگی شرکت نفت انگلیس و ایران را بر عهده داشت. جان فوستر دالس در ژوئن ۱۹۵۳ (خرداد- تیر ۱۳۳۲) گفت: «ایالات متحد آمریکا از هر نوع مداخله غیرمجاز در اختلافات نفتی احتراز می‌کند»، اما در واقعیت امر، طرح کودتا علیه مصدق در ۱۹۵۲/م/۱۳۳۱ش با مشورت مستقیم و مشترک آمریکا و انگلستان تدوین و تهیه شد.^(۹۵) در این اثنا شوروی هنوز به موضع نفوذ واقعی در ایران که بعد از شکست سال ۱۹۴۶/م/۱۳۲۵ش سخت آسیب دید، باز نگشته بود. شوروی عملاً کاری در حمایت از مصدق انجام نداد اما ایالات متحد این طور وانمود کرده بود که شوروی به طور جدی استقلال و تمامیت ایران را تهدید می‌کند و در نتیجه از این راه نیز به جنبه ملی لطمه خورد. شوروی در زمینه اقتصادی با دولت مصدق همکاری نکرد و حاضر نشد ۲۰ میلیون دلاری را که ایران از جنگ جهانی دوم در آن کشور داشت به دولت بازپس بدهد. این خودداری شوروی، بحران موجود مالی دولت را شدت بخشید. البته دادوستد پایاپای با شوروی در سال ۱۹۵۲-۱۳۳۱/م/۱۳۳۲ش تا حدی موجب موازنه تراز بازرگانی ایران شد اما با پایان یافتن دوره امتیازات شیلات در ژانویه ۱۹۵۳ (دی- بهمن ۱۳۳۱) ایران حاضر به تجدید آن نشد. از نظر سیاسی، شوروی رابطه رسمی را با دولت مصدق حفظ کرد اما به اعتقاد دیبا، «گرایش شوروی ... مابین سیاست دور ماندن و در عین حال حفظ مناسبات صحیح و از نظر سیاسی فاصله گرفتن نوسان داشت.»^(۹۶) این سیاست ملاحظاتی و نبود صراحت و روشنی در ارزیابی شوروی از جنبه ملی، عاملی در سیاست‌گذاری حزب توده بود که تا حد زیادی به جنبش لطمه زد. به دنبال درگذشت استالین در مارس ۱۹۵۳ (اسفند- فروردین ۱۳۳۲)، دیپلماسی شوروی تزلزل بیشتری یافت و این کشور هرچه بیشتر از صحنه سیاست بین‌المللی برکنار ماند. با این حساب تهدید ژئوپلیتیکی ایران از ناحیه شوروی در آن مقطع نمی‌توانسته است جدی باشد اما سیاست عدم تعهد مصدق در نظر غرب بیش از حد شوروی خواهانه جلوه می‌کرد چون غرب بد عادت شده بود و فکر می‌کرد ایران باید در برابر این یا آن قدرت «بزرگ» مطیع و متقاد باشد.^(۹۷)

حاصل این مناسبات خارجی، انزوای دولت مصدق و محروم ماندن آن از حمایت مؤثر بین‌المللی در مبارزه‌اش با انگلستان شد و بدتر از این، در سال ۱۹۵۳/م/۱۳۳۲ش

که جنبش ملی‌گرایانه ایران سال حساسی را سپری می‌کرد، همه منابع دیپلماتیک امریکا علیه جبهه ملی بسیج شد. ایران بار دیگر در جنگ ژئوپلیتیکی ای درگیر می‌شد که ارتباط چندانی با آن پیدا نمی‌کرد اما با نیرویی مقاومت‌ناپذیر بر آن تأثیر می‌نهاد و نیروها را در مبارزه اجتماعی داخلی هم‌سطح می‌کرد.

کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲]

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به چه دلایلی صورت گرفت. دانشمندان علوم اجتماعی و تاریخ‌نگاران بر نقش عواملی چند تأکید کرده‌اند. ذبیح و آبراهامیان بر نقش عوامل داخلی مثل اهمیت اشتباه‌های مصدق یا تقویت روزافزون محافظه‌کاران داخلی مخالف مصدق انگشت نهاده‌اند. کرومیت روزولت (یکی از دست‌اندرکاران سیا در کودتا) و گازیوروسکی بر نقش عوامل خارجی تأکید کرده و گفته‌اند کودتا بدون مداخله امریکا امکان موفقیت نداشت. معدودی از صاحب‌نظران مثل کدی، کاتوزیان و به درجه کمتری کاتم، بر اهمیت عوامل داخلی و خارجی - هر دو - تأکید کرده‌اند که به اعتقاد من نظر آنها قابل قبول‌تر است.^(۹۸) هر یک از این عوامل داخلی و خارجی نقشی ایفا کرده که باید به‌دقت مورد بررسی قرار گیرد. این عوامل در نهایت به هم مرتبط‌اند به گونه‌ای که هیچیک بدون بقیه موفق نمی‌شد، این جمع‌بندی با تحلیل زمینه کلی، بازیگران صحنه و سیر رویدادها در جریان کودتا و بعد از آن حاصل می‌شود.

از ژانویه (دی - بهمن) تا اوت ۱۹۵۳ (مرداد - شهریور ۱۳۳۲) تحولات داخلی و بین‌المللی به دولت مصدق فشار وارد می‌کرد و سرانجام در آستانه کودتا وضعیت تنش آلودی پدید آورد. در ماه ژانویه (دی - بهمن) جبهه ملی بر اثر مخالفت‌های کاشانی، بقایی و سایر رهبران، آسیب دید. در ماه فوریه (بهمن - اسفند) سپهبد زاهدی به جرم دسیسه‌چینی با خارجیان به منظور سرنگون‌سازی دولت، بازداشت شد، بعدها معلوم شد آزاد کردن او یک اشتباه بوده است. در ۲۸ ماه فوریه (۹ اسفند) درباریان و عوامل شاه در صدد ترور مصدق و انجام کودتا بودند که نقشه‌شان عقیم ماند. روز بیستم مارس (۲۹ اسفند) آخرین پیشنهادهای غرب در مورد نفت رد شد. در پایان ماه آوریل (فروردین - اردیبهشت) سپهبد محمد افشارطوس رئیس شهربانی وفادار به مصدق، از سوی مخالفان ربوده و به قتل رسید. بعد درگیری‌هایی خیابانی پیش آمد که تا ماه ژوئن

برقراری دموکراسی، جدایی‌خواهی، ملی‌کردن، کودتا ۴۴۱

(خرداد- تیر) ادامه یافت و طرفداران شاه، ناسیونالیست‌ها و گروه‌های داخل و خارج جنبش با یکدیگر به زد و خورد پرداختند. در اواخر ماه مه (خرداد) در امر فروش و بازاریابی نفت از دولت آیزنهاور کمک خواسته شد و روز ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳ (۸ تیر ۱۳۳۲) پاسخ منفی امریکا به مصدق ابلاغ شد.^(۹۹)

در این اثنا یک بحران قانون اساسی هم پیش آمد نمایندگان مخالف، مجلس را تحریم کردند تا حد نصاب لازم برای تشکیل جلسه به منظور تمدید اختیارات مصدق حاصل نشود. در اواخر ماه ژوئن (تیرماه) جبهه ملی توانست با اکثریت ۴۱ به ۳۲ عبدالله معظمی را به جای کاشانی به ریاست مجلس انتخاب کند. مصدق از آن هنگام به طور جدی در صدد انحلال مجلس برآمد هرچند این امر در صلاحیت شاه بود منتها نخست‌وزیر حق داشت انحلال مجلس را از شاه بخواهد. در اواخر ماه ژوئیه (مرداد) نمایندگان جبهه ملی با استعفای دسته‌جمعی زمینه انحلال مجلس را فراهم آوردند. اکثریت اعضای منفرد و مستقل مجلس نیز برای آنکه محبوبیتی کسب کنند و زمینه انتخاب‌شان در دوره بعدی فراهم شود از جبهه ملی پیروی کردند. به دنبال این یک همه‌پرسی ملی برگزار شد تا ملت در مورد انحلال مجلس تصمیم بگیرد. همه‌پرسی یک رویداد بی سابقه بود که در فاصله سوم تا دهم اوت (۱۹ مرداد) برگزار گردید. جبهه مخالف، همه‌پرسی را تحریم کرد. توده‌ای‌ها، ایلات و دهقانان در همه‌پرسی از مصدق پشتیبانی کردند. در رأی‌گیری علنی (و در نتیجه تا حدی اجباری)، ۲۰۴۳۳۸۹ نفر به انحلال مجلس رأی دادند و تنها ۱۲۰۷ نفر رأی منفی به صندوق‌ها انداختند. روز ۱۲ اوت (۲۱ مرداد) مصدق از شاه خواست مجلس را منحل کند و این امر زمینه را برای رویدادهای سرنوشت‌ساز ۱۶-۱۹ اوت (۲۵-۲۸ مرداد) آماده ساخت.^(۱۰۰)

در اردوی کودتاگران، بریتانیا، ایالات متحد امریکا و جمعی از عناصر محافظه‌کار ایرانی، طرح و اجرای یک رشته عملیات را برعهده گرفتند، عملیاتی که به سقوط مصدق انجامید. طرح اول را سازمان جاسوسی انگلستان و وزارت امور خارجه آن کشور در ژوئن ۱۹۵۱ (خرداد- تیر ۱۳۳۰) تهیه کردند. انگلیسی‌ها در پاییز سال ۱۹۵۱/م ۱۳۳۰ ش در صدد حمله به آبادان بودند اما ترومن حاضر به حمایت از اقدام آنها نشد و در عوض بریتانیا را به مذاکره با ایران تشویق کرد. طرح مشترک و جدی کودتا توسط دو دولت بریتانیا و ایالات متحد امریکا در اواخر سال ۱۹۵۲/م ۱۳۳۱ ش تهیه شد

که کارکنان سفارت بریتانیا وادار به ترک ایران شدند و آیزنهاور به جای ترومن به کاخ سفید رفت. دو هفته بعد از شروع زمامداری آیزنهاور در فوریه ۱۹۵۳ (بهمن - اسفند ۱۳۳۱) مقام‌های دو کشور بریتانیا و امریکا دیدار کردند و در مورد سرنگونی دولت مصدق و انتصاب فضل‌الله زاهدی به نخست‌وزیری به توافق رسیدند، نام رمزی عملیات «پاکسازی» را آژاکس نهادند. نقش بریتانیا علاوه بر تحریم نفتی و محاصره دریایی، راه انداختن شبکه جاسوسی خود در داخل ایران بود. اعضای این شبکه را «نمایندگان مجلس، مقام‌های دریاری، خبرچینان، مقام‌های بانکی، ارتشیان بازنشسته و غیربازنشسته و حتی بازاریان و بعضی از روحانیان» تشکیل می‌دادند. (۱۰۱)

سیا نیز که از قبل عملیات ضدتوده‌ای با عنوان بدمان را اجرا می‌کرد. تنها کاری را که لازم بود بکند متوجه کردن لبه تیز حمله به مصدق - به جای حزب توده - بود. با این همه ذهنیت ضدکمونیستی بالاترین رده‌های سیا و وزارت امور خارجه چنان بود که در مخدوش کردن فرق میان «تهدید» کمونیستی و مصدقی در ایران هیچ مشکلی پیش نیامد. به روزنامه‌های مخالف مصدق پول داده شد تا مقالاتی علیه او منتشر کنند، دست‌اندرکاران رادیو را با پول خریدند و تظاهرکنندگان در روزهای حساس نیز با پول «خریداری» شدند. با اعضای مخالف جبهه ملی در مجلس، با افسران بازنشسته و در حین خدمت و با خود شاه تماس‌هایی صورت گرفت. روز دهم اوت (۱۹ مرداد) آلن دالس رئیس سیا، لوی هندرسون سفیر امریکا در ایران و اشرف خواهر دوقلوی شاه در یک ویلا در سویس دیدار کردند و ژنرال نورمن شوارتسکف نیز همزمان در کاخ تابستانی شاه در ساحل دریای خزر به دیدار وی شتافت. بدین ترتیب «نخستین عملیات مخفیانه زمان صلح به منظور سرنگون کردن یک دولت خارجی توسط ایالات متحد امریکا» به راه افتاد. (۱۰۲)

این توطئه‌گران خارجی با مجموعه‌ای از عناصر داخلی در طراحی و اجرای کودتا همکاری کردند. مهمتر از همه، زاهدی بود که بنا بود به جای مصدق نخست‌وزیر ایران شود، از چهره‌های مهم دیگر یرن، سیلی و برادران رشیدیان بودند که با جماعت تظاهرکننده تماس گرفتند و آنها را بسیج کردند. شاه نیز ولو از روی بی‌میلی به عنوان رهبر اسمی و نقطه مشترک همه فعالیت‌ها نقشی مهم برعهده داشت. زاهدی از زمین‌داران بزرگ رشت در ارتش، پلیس و مشاغل غیرنظامی و به‌عنوان هماهنگ‌کننده افسران بازنشسته در کمیته مخفی نجات ملت خدمت کرده بود. سرهنگ نعمت‌الله

نصیری فرمانده گارد سلطنتی، سرلشگر گیلانشاه فرمانده نیروی هوایی، فرمانده نیروهای تانک در تهران، سران پلیس مخفی و فرماندهان ژاندارمری نیز جزو چهره‌های کلیدی کودتا بودند. شاه در آغاز به پیشنهاد شوارتسکف در مورد برکناری مصدق رضا نمی‌داد، مردد بود که چگونه مصدق را در اوج محبوبیت برکنار سازد و زاهدی را به جای وی بگمارد، اما سرانجام هنگامی که مطمئن شد بریتانیا و امریکا هر دو در کودتا دخالت دارند راضی شد. بعضی از روحانیان مثل بهیانی، بازرگانان بزرگ، رؤسای ایلات و زمین‌داران، وکلای دست‌پرورده دربار و مجلس، افراطیون مذهبی به نام فداییان اسلام، چاقوکشان شهر به رهبری شعبان بی‌مخ و نیروهای اجتماعی وابسته به اینها جزو کودتا نبودند اما آمادگی اعلام پشتیبانی را داشتند جماعت مزبور با شعار مخالف جبهه ملی «زننده باد شاه، مرگ بر توده‌ای» به خیابان‌ها آورده شدند. (۱۰۳)

از دیدگاه قانون اساسی روشن نبود که مجلس (خاصه بعد از همه‌پرسی) منحل شده است یا نه، آیا شاه حق عزل نخست‌وزیر را دارد یا نه. هر چه بود نخستین گام عملی در مسیر کودتا از همین جا برداشته شد. شب ۱۵-۱۶ اوت (۲۴-۲۵ مرداد) سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی از جانب شاه مأموریت یافت در حوالی نیمه‌شب به منزل مصدق برود و فرمان برکناری او از نخست‌وزیری و انتصاب زاهدی را به وی ابلاغ کند. مصدق که آماده دریافت چنان فرمانی بود به گارد نخست‌وزیری دستور داد نصیری و گارد سلطنتی واقع در شمیران محل بازداشت فاطمی وزیر امور خارجه و سایر اعضای جبهه ملی را توقیف کنند. بدین ترتیب تلاش شاه در کودتا کاملاً عقیم ماند. (۱۰۴)

شاه که در برکناری مصدق ناکام مانده بود روز یکشنبه ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) به خارج از کشور فرار کرد ابتدا به عراق و از آنجا به رم رفت. زاهدی به خانه امن و مخفی‌سیا در تهران منتقل شد و مصدق فردای آن شب طی پیام رادیویی خطاب به ملت اعلام کرد کنترل کامل اوضاع را در دست دارد و مجلس را منحل کرده است. مصدق معتقد بود که فرمان برکناری او جعلی یا غیرقانونی است چون تنها مجلس حق برکناری نخست‌وزیر را دارد. شاه مدعی بود تنها او می‌تواند مجلس را منحل کند. عمال سیا دستخط شاه را کپی کردند و به مطبوعات دادند تا موضع زاهدی را تقویت کنند. در این هنگام دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه طی نطق آتشینی از رادیو خواهان برچیدن بساط سلطنت گردید. فرار شاه با تظاهرات شادی مردم روبه‌رو شد. تظاهرکنندگان

مجسمه‌های رضاشاه و محمدرضاشاه را در تهران پایین آوردند، عکس‌های شاه را از رستوران‌ها، اداره‌ها، خانه‌ها و حتی ساختمان‌های عمومی برداشتند. (۱۰۵)

روزهای دوشنبه و سه‌شنبه، ۱۷ و ۱۸ اوت [۲۶ و ۲۷ مرداد] تظاهراتی در خیابان‌ها روی داد و مردم با پلیس درگیر شدند، اتومبیل‌های آمریکاییان را شکستند، به مراکز اطلاعات آمریکا در تهران و شهرستان‌ها حمله بردند. مردم در شعارها خواهان برپایی جمهوری بودند. گازیوروسکی می‌نویسد: عوامل سیا - نرن و سیلی - عده‌ای را در تظاهرات ضدشاه اجیر کردند، اما عده‌ای از پان‌ایرانیست‌های افراطی دست راستی نیز در این تظاهرات فعال بودند. طبیعی است که اعضا و هواداران حزب توده نیز مشارکت فعال داشته باشند. لوی هندرسون سفیر آمریکا از مصدق خواست با استفاده از نیروی پلیس تظاهرکنندگان را متفرق سازد و مصدق در یک تصمیم سرنوشت‌ساز و از ترس اینکه بی‌نظمی به هرج و مرج عمومی بینجامد، موافقت کرد. حزب توده از کادرهای خود خواست به خیابان‌ها بریزند. حزب شاید به آن دلیل به چنان اقدامی دست زده که می‌دانسته جماعت تظاهرکننده توسط عوامل محرک سازماندهی شده‌اند. عده‌ای نیز در توضیح اقدام حزب توده می‌گویند: اشتباه محاسبه و سردرگمی با سیاست صبر و انتظار محرک چنان اقدامی بوده است. روز قبل از کودتا، مصدق (شاید از ترس وقوع جنگ داخلی) از مردم نخواست در برابر کودتا مقاومت کنند. هواداران جبهه ملی او نیز به درخواست مصدق در خیابان‌ها حاضر نشدند تا بلکه بدین وسیله نظم برقرار شود. (۱۰۶)

با این رویدادها راه برای موفقیت آسان دومین کودتا در روز چهارشنبه ۱۹ اوت [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] فراهم گردید. در این روز زیر پوشش تظاهرات به نفع شاه، واحدهای ارتشی ایستگاه رادیو را اشغال کردند، تانک‌ها را به مرکز شهر آوردند و در اطراف خانه مصدق نبرد درگرفت و مصدق تصمیم گرفت به کمک نزدیکانش فرار کند. زاهدی با اعلام موفقیت کودتا از رادیو، منع عبور و مرور را اعلام کرد و وعده داد شاه را به زودی به ایران بازگرداند. شب آن روز پایتخت آرام و در کنترل ارتش بود. کودتاگران در این رویدادها نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. چند هزار نفر طرفدار شاه به همراه لات‌های چاقوکش و گروه‌های حاشیه شهری توسط شعبان بی‌مخ و آیت‌الله بهبهانی به خیابان‌ها ریختند، دهقانان را با کامیون از دهات اطراف به خیابان‌های تهران آوردند. عده‌ای تماشاچی نیز به تظاهرات پیوستند اینان کسانی بودند که از تظاهرات «توده» ای‌ها نگران

شده و یا از مصدق سرخورده بودند. به هر حال سیا از طریق کارگزاران ایرانی اش به اینها پول داد. نقش دقیق کاشانی در این وقایع معلوم نیست. حداقل قضیه آن است که او هم مثل توده‌ای‌ها و جبهه ملی (به دستور رهبر جبهه ملی) خود را کنار کشید اما چنین به نظر می‌رسد که او هم جماعتی را به حمایت از شاه بسیج کرده و پولی از طریق واسطه‌هایی که نمی‌شناخته و نمی‌دانسته عوامل سیا هستند دریافت کرده باشد. ریچارد کاتم از «دلارهای بهمانی» سخن می‌گوید و منظورش پولی است که سیا برای بسیج جماعت طرفدار شاه خرج کرد. آمریکا آنقدر پول برای این کار خرج کرد که دلار آمریکا [در ایران] با کاهش ارزش روبه‌رو گردید. (۱۰۷)

گفته شد ۳۰۰ نفر در کودتا کشته شده‌اند. طی روزهای بعد در بازار و مناطق مختلف کشور مقاومت‌های منفعلانه‌ای صورت گرفته و صدها نفر به موجب حکومت نظامی بازداشت شدند. رهبران جبهه ملی حداکثر تا ده سال به زندان محکوم شدند. دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه تیرباران شد. حزب توده به طرز بیرحمانه‌ای سرکوب گردید. در فاصله ۱۹۵۳-۱۹۵۷ م/۱۳۳۲-۱۳۳۶ ش چهار مقام اعدام شدند ۱۴ نفر تا حد مرگ شکنجه دیدند، ۲۰۰ نفر به زندان ابد محکوم شدند و سه هزار عضو حزب نیز به زندان افتادند. سران ایل قشقایی به تبعید رفتند و اموال و املاک‌شان مصادره شد. مصدق در دادگاه نظامی با شجاعت از خود دفاع کرد. دادگاه قادر نبود وی را به مرگ محکوم کند. سه سال در زندان ارتش ماند و بعد در خانه روستایی اش [احمدآباد] زیر مراقبت شدید قرار گرفت به گونه‌ای که نمی‌توانست با هموطنانش در ارتباط باشد؛ این وضع تا زمان درگذشت او [۱۳۴۵] ادامه یافت. (۱۰۸) رژیم جدید کودتا به نخست‌وزیری زاهدی شاه را به کشور بازگردانید، آمریکا کمک‌های عظیمی در اختیار آن گذاشت. رژیم در ۱۹۵۴ م/۱۳۳۳ ش با کارتل بین‌المللی نفت یا کنسرسيوم به توافقی دست یافت که شرایط آن به مراتب پایین‌تر از شرایط ملی شدن بود.

جمع‌بندی: فرصت دومی که از دست رفت

انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵-۱۹۱۱ م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ ش با جنبش ملی شدن نفت ۱۹۵۱-۱۹۵۳ م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ ش همانندی‌ها و تفاوت‌های مهمی دارد. هر دو ائتلاف مردمی، شهری و چندطبقه بودند و به صورت جنبش‌های اجتماعی مردمی با هدف قرار دادن دولت و کنترل خارجی بر ایران، در برابر وابستگی و اکتش نشان می‌دادند. هر دو در

آغاز به موفقیت‌های درخشانی دست یافتند اما بعد ائتلاف مردمی از هم پاشید و راه برای مداخله گسترده بیگانگان هموار شد. به دنبال [شکست] هر دو جنبش، دولت مرکزی قوی به رهبری شاه بر سر کار آمد و به یاری اهرم دولت، نیروهای اجتماعی دست‌اندرکار جنبش را زیر منگنه فشار قرار داد.

جنبش ملی کردن نفت با انقلاب مشروطیت فرق‌هایی نیز داشت چون بیش از آنکه به مبارزه با شاه در داخل بپردازد مبارزه با وابستگی به بیگانه را وجهه همّت خود قرار داده بود. مصدق، از جهاتی یکی از پیشرفته‌ترین چهره‌های ملل جهان سوم در نبرد بی‌امان با وابستگی به غرب بود. او اصل استفاده از ثروت ملی را به میان توده‌ها برد و مردمی کرد و میان «نفت، قدرت سیاسی و حاکمیت» پل زد.^(۱۰۹) او می‌خواست نه تنها ایران همه نفت خویش را خود مالک باشد بلکه بتواند بدون مداخله انگلستان، صنعت نفت را بچرخاند. در این جنبه در تراز مهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو در هندوستان، جمال عبدالناصر در مصر، سوکارنو در اندونزی، قوام نکرومه در گانا، آرنزو آره‌والو در گواتمالا و بن‌بلا در الجزایر بود. اینان همگی پیشگامان جنبش‌های رهایی ملی از سلطه استعماری بوده‌اند.

اهمیت برنامه مبارزه با وابستگی را با توجه به مشکلاتی که در فراگرد کار پدید آمده است نیز می‌توان اندازه گرفت. در داخل کشور ناتوانی مردمی در پایدار ماندن و دستخوش تجزیه نشدن به اثبات رسید. جبهه ملی از محبوبیتی عظیم برخوردار بود. اما سازماندهی ضعیفی داشت. حزب توده که طبقه کارگر و بخش عمده روشنفکران را نمایندگی می‌کرد تا حدی خارج از جنبش باقی ماند. فرهنگ سیاسی عمدتاً غیرمذهبی جنبش نتوانست روحانیت را جذب کند. عده‌ای صراحتاً رو در روی جنبش ایستادند و عده‌ای نیز مثل کاشانی در حساس‌ترین مقطع جنبش را ترک کردند و بازار و بخشی از طبقه‌های حاشیه شهری را منفعل ساختند. مصدق خود رهبری درخشان و فرهمند بود اما او نیز اشتباه‌هایی داشت یا ناگزیر به تصمیم‌هایی می‌شد که وی را به تضاد می‌کشانید. از جمله این خطاها، ناتوانی‌اش در حل مشکل نفت با بریتانیا و استفاده از اختیارات تام بود که موجب رنجیدن عده‌ای از حامیان جبهه ملی از جمله مظفر بقایی، حسین مکی و کاشانی گردید.

مصدق هرگز کنترل کامل نهادهای دولتی ایران را در دست نگرفت هرچند به اهمیت این نکته پی برده بود و در صدد اعمال چنان کنترلی نیز برآمد. او توانست گروه هشت نفری جبهه ملی در مجلس شورای ملی را در سال ۱۳۲۹/م ۱۹۵۰ش به صورت

یک نیروی پرتوان قانون‌گذاری درآورد و رهبری تمام مجلس را در امر ملی شدن به دست گیرد و هنگامی که مجلس با او همراهی نکرد توانست با کسب اختیارات فوق‌العاده کشور را از طریق فرمان‌های دولتی اداره کند. با بهره‌گیری از مانورهای تحسین‌برانگیز از قدرت مجلس محافظه‌کار سنا کاست و به یاری همه‌پرسی ملی، مجلس را که سد راه اصلاحات دولت شده بود منحل کرد. اما با همه اینها نتوانست وفاداری ارتش را به سمت دولت جلب کند. ارتش به شاه وفادار ماند و در نهایت ابزار سرنگونی دولت ملی شد.

ارتش و شاه عمدتاً طبق برنامه‌هایی عمل می‌کردند که بیگانگان برای ایران طرح‌ریزی کرده بودند. در مبارزه سه‌شاخه‌ای که میان قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم بر سر ایران صورت می‌گرفت ابتدا اتحاد شوروی به دنبال شکست جنبش‌های جدایی‌خواهانه ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ش از صحنه کنار زده شد. بعد بریتانیا بود که در صحنه شطرنج سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۲م/۱۳۳۰-۱۳۳۱ش و ملی شدن نفت و قطع روابط مات شد و چون دید به تنهایی از پس ایران بر نمی‌آید به ایالات متحد آمریکا متوسل شد و او را نیز درگیر ماجرا کرد. دو دولت طرح مشترک کودتا را ریختند. اما سرانجام، بریتانیا موقعیت برتر خود، در ایران را در برابر ایالات متحد آمریکا و گول‌های نفتی از دست داد. ایران در ۱۹۵۲-۱۹۵۳م/۱۳۳۱-۱۳۳۲ش در حال تعادل بود و برای قطع وابستگی و کسب استقلال حقیقی یک فرصت خوب و واقعی در اختیارش بود اما آمیزه سرنوشت‌ساز مشکلات داخلی در برابر ائتلاف مردمی و مداخله قدرت‌های بیگانه در ایران نقشه‌های مصدق را عقیم گذاشت. بحث ما این بود که عوامل داخلی و خارجی به گونه‌ای دست به دست هم بودند که هیچیک بدون حضور بقیه عوامل شانس موفقیت نداشت و معیارهای داخلی و خارجی را ماهیت ائتلاف مردمی از یک سو و وضعیت وابستگی ایران از سوی دیگر تعیین می‌کردند. (۱۱۰)

بدین ترتیب ایران بار دیگر به چرخه‌ای از توسعه وابسته و فشردگی نیروهای اجتماعی توسط دولت سرکوبگر محکوم شد و ماند تا انقلاب بزرگ سوم از راه برسد و به شیوه قدرتمندانه‌ای مبارزه توأمان علیه دولت - که شاخصه بارز انقلاب مشروطیت بود - و علیه سلطه بیگانه را - که مشخصه دوره مصدق به شمار می‌رفت - پیگیری کند. پس رویدادهای ۱۹۵۱-۱۹۵۳م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ش را باید دومین فرصت تاریخی از دست رفته تلقی کرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Bharier, *Economic Development in Iran*, 134 table 1, 135 table 2, محاسبات از من است
2. Stephen Lee McFarland, "The Crises in Iran, 1941-1947: A Society in Change and the Peripheral Origins of the Cold War," Ph.D. dissertation, Department of History, University of Texas at Austin (1981), 142-43; Bharier, *Economic Development in Iran*, 31, 59-60, 131; and "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 409.
3. Korby, *Probleme der industriellen Entwicklung*, 3 chart (برآورد تقریبی تولید ناخالص ملی); Floor, *Industrialization in Iran*, 34 table 13; Bharier, *Economic Development in Iran*, 173 table 1, 175 table 2, 219 table 1; Keddie, *Roots of Revolution*, 115-17; Rey, "Persia in Perspective --2," 80; McFarland, "The Crises in Iran," 148-49, 152-53.
4. Floor, *Industrialization in Iran*, 34 table 13; Bharier, *Economic Development in Iran*, 235 table 8; and Dillon, "Carpet Capitalism," 296ff.
5. Stephen L. McFarland, "Anatomy of an Iranian Political Crowd: the Tehran Bread Riot of December 1942," pp. 51-65, *International Journal of Middle East Studies*, volume 17, number 1 (February 1985), 55; Katouzian, *The Political Economy*, 142-43; Bharier, *Economic Development in Iran*, 54 table 6, 105 table 1, 107 table 2, 115 table 6, 157 table 3, 158 table 4; McFarland, "The Crises in Iran," 135-137.
6. Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 200; Bharier, *Economic Development in Iran*, 66 table 2, 69, 76 table 5; McFarland, "The Crises in Iran," 138.
7. Bharier, *Economic Development in Iran*, 46-47 table 3, 48 table 4, 80-81 table 6, 82 table 7, and Dadkhah, "The Inflationary Process of the Iranian Economy," 389 table 1.
8. McFarland, "The Crises in Iran," 134, 138, 140.
9. McFarland, "Anatomy of an Iranian Political Crowd," 54.
10. Ibid, passim; McFarland, "The Crises in Iran," 146-48; Stephen McFarland, "A Peripheral View of the Origins of the Cold War. The Crises in Iran, 1941-47," pp. 333-351, *Diplomatic History*, volume 4, number 4 (Fall 1980), 340.
11. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 170, 177-78. Fakhreddin Azimi, *Iran. The Crisis of Democracy 1941-1953* (New York: St. Martin's Press, 1989).
12. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 186-87.

برآورد منفی در مورد انتخابات در منبع زیر:

Keddie, *Roots of Revolution*, 117; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 99; Farhad Diba, *Mohammad Mossadegh. A Political Biography* (London: Croom Helm, 1986), 78.

۱۳. این صف‌بندی نیروهای سیاسی در اثر زیر آمده است:

Iran Between Two Revolutions, 186-203.

۱۴. ویلبر می‌نویسد: حزب توده را کمونیست‌های ایرانی آموزش دیده در شوروی در ۱۹۴۲ اداره می‌کردند. نگاه کنید به کتاب رضاشاه پهلوی، ۱۸۸ پانویس ۲؛ کاتوزیان در اقتصاد سیاسی ۱۴۷ تأکید می‌کند که حزب ناهمگن بود. آبراهامیان می‌نویسد: سفیر بریتانیا در ۱۹۴۶ هیچ رابطه‌ای میان حزب توده و شوروی پیدا نکرد هرچند مواضع حزب توده به شوروی بسیار نزدیک بود. نگاه کنید

- به ایران بین دو انقلاب نوشته آبراهامیان، صفحه‌های ۳۰۴، ۲۹۰ و ۳۰۴ پانویس ۴۸. این بند از نوشته بر مبنای کتاب آبراهامیان ۲۴۸ به بعد و نیز تاریخ نوین ایران نوشته ایوانف، ۹۸ است.
15. Abrahamian, "Strengths and Weaknesses," 215-16, 227; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 292-93, 303-2; McFarland, "The Crises in Iran," 151-53.
۱۶. در مورد روحانیت نگاه کنید به:
- Arjomand, "Traditionalism in Twentieth-century Iran," 203, 204; Akhavi, *Religion and Politics*, 63; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 184.
- من از سخنرانی‌های حامد الگار در ۱۹۸۲ در دانشگاه برکلی استفاده کرده‌ام که درباره ایران و اسلام بوده است.
17. McFarland, "The Crises in Iran," 130.
18. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 183, note 34; McFarland, "Anatomy of an Iranian Political Crowd," 61.
۱۹. در مورد ایلات در جنگ جهانی دوم نگاه کنید به:
- Thompson, "Conditions of Daily Life in Iran, 1946," 204; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 173-75; Garthwaite, *Khans and Shahs*, 139-40; Lois Beck, "Economic Transformations Among Qashqa'i Nomads, 1962-1978," pp. 99-122 in Bonine and Keddie, editors, *Modern Iran*, 100; Beck, *The Qasqa'i*, 143-59; Barker, "Tent Schools of the Qashqa'i," 144; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 95-96; and Keddie, *Roots of Revolution*, 115.
20. Diba, *Mohammad Mossadegh*, 79. Bharier, *Economic Development in Iran*, 108 table 3, 113 table 5; Amin Saikal, *The Rise and Fall of the Shah* (Princeton: Princeton University Press, 1980), 24ff; Keddie, *Roots of Revolution*, 115.
- از دیدگاه نمادین نیز برخوردار توهین‌آمیز وزیر امور خارجه بریتانیا، آنتونی ایدن شایان ذکر است. او گفته بود به رغم خواست دولت ایران، نام این کشور «پرسیا» خواهد ماند نه «ایران». نگاه کنید به: Elwell-Sutton, "Reza Shah the Great," 3.
21. Bharier, *Economic Development in Iran*, 108 table 3, 113 table 5; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 415; McFarland, "Anatomy of an Iranian Political Crowd," 57, 60; McFarland, "The Crises in Iran," 137.
۲۲. به نقل از نامه میلسپو به هری هاپکینز مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۴۴.
- T.H. Vail Motter, *The Persian Corridor and Aid to Russia* (Washington, D.C.: Office of the Chief of Military History, Department of the Army, 1952), 445 note 14.
- جالب اینکه در ۱۹۴۲ که ایران می‌خواست برای نخستین بار میلسپو را به پست مشاور اقتصادی منصوب سازد دولت امریکا وی را به پذیرش آن تشویق کرد: «به من گفته شد امریکای بعد از جنگ خواهان ایفای نقش بزرگتری در منطقه است و می‌خواهد در امور نفت، تجارت و حمل و نقل هوایی به فعالیت پردازد، برنامه بزرگی در راه است.»
- Millsbaugh, *Americans in Persia*, 47.
۲۳. یادداشت روزولت به هول، وزیر امور خارجه ۱۲ ژانویه ۱۹۴۴.
- Motter, *The Persian Corridor*, 445.
24. McFarland, "A Peripheral View," 337, 340; Paine, "Iranian Nationalism," 15-19; Hurewitz, *Diplomacy*, II, 237-38. Keddie, *Roots of Revolution*, 114-16; Bharier, *Economic Development in Iran*, 108 table 3, 113 table 5; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 184; and Ashraf, "Iran," 109 note 1; National Archives, 891.00-2345, Loy Henderson to

- Secretary of State/ NEA (August 23, 1945).
25. Paine, "Iranian Nationalism," 16.
26. "Iranian Law Prohibiting the Grant of Oil Concessions to Foreigners and its Effect" (December 2, 1944, 15 January 1945), pp. 241-245, Hurewitz, *Diplomacy*, II; McFarland, "A Peripheral View," 341-43; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 210; Rey, "Persia in Perspective -2," 81.
27. Paine, "Iranian Nationalism," 20; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 319-20; William Eagleton, Jr., *The Kurdish Republic of 1946* (London: Oxford University Press, 1963), 61-63; William Roger Louis, *The British Empire in the Middle East 1945-1951. Arab Nationalism, the United States, and Postwar Imperialism* (Oxford: Clarendon Press, 1984), 70; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 221.
- آبراهامیان یک شورش مسلحانه در منطقه دریای خزر را در ۱۹۴۵ که یادآور شورش «جنگلی‌ها» است ثبت کرده است.
۲۸. دو نظر درباره رویداد در:
- Faramarz S. Fatemi, *The U.S.S.R. in Iran. The Background History of Russian and Anglo-American Conflict in Iran, Its Effects on Iranian Nationalism, and the Fall of the Shah* (South Brunswick and New York: A.S. Barnes and Company, 1980), 108, Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 222-24.
29. McFarland, "A Peripheral View," 345-47; Robert Rossow, Jr., "The Battle of Azerbaijan, 1946," pp. 17-32 in *Middle East Journal*, volume X, number 1 (Winter 1956), 17-26.
- در مورد میزان فشار آمریکا بر شوروی در این واقعه جای بحث است. مک‌فارلند و آبراهامیان هشدار آمریکا به شوروی در مورد توسل به بمب اتمی را نمی‌پذیرند اما سناتور جکسن بعدها گفت ترومن به‌طور ضمنی استالین را به استفاده از سلاح اتمی تهدید کرده و این نکته را به آندره گرومیکو سفیر شوروی در آمریکا یادآور شده بود.
- McFarland, "The Crises in Iran," 436; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 228 note 4; J. Thorpe, "Truman's Ultimatum to Stalin in 1946: Fact or Fantasy?" pp. 8-10 in *Newsletter of the Society for Iranian Studies*, volume 4 (October 1972); Jackson, *Time* magazine (January 28, 1980), as well as the account in Kuross A. Samii, *Involvement by Invitation. American Strategies of Containment in Iran* (University Park, Pennsylvania and London: The Pennsylvania State University Press, 1987), 84-85.
30. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 94; Fatemi, *The U.S.S.R. in Iran*, 138-39; Keddie, *Roots of Revolution*, 120.
31. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 175-76, 198, 208; Katouzian, *The Political Economy*, 150; Wilber, *Reza Shah Pahlavi*, 139-40 note 10; David B. Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan. The Use of Nationalism for Political Penetration* (Boulder and London: Westview Press, 1987). 16.
32. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 217, 398-401; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 108; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 319.
33. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 408.
- کاتوزیان میان خودمختاری و جدایی‌طلبی فرق می‌گذارد هرچند شواهدی ارائه می‌کند که پیشه‌وری، درصدد جدا کردن آذربایجان بوده است:

The Political Economy, 150, 151, 161 note 9.

این دو منبع نیز در مورد جدایی‌خواهی، قانع‌کننده نیستند:

Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan*, 33; Rey, "Persia in Perspective --2," 81. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 399, 403, 407, 408; and Fatemi, *The U.S.S.R. in Iran*, 85, 91.

در مورد برنامهٔ فرقهٔ دموکرات نگاه کنید به:

National Archives, 891.00/9-1445, Telegram 3269, unsigned, Moscow, to Secretary of State (September 14, 1945); 891.00/10-1345, Despatch 223 (Secret), Ebling, Tabriz, to Secretary of State (October 13, 1945); and 891.00/11-1745, Despatch 230 (Secret), Ebling, Tabriz, to Secretary of State (November 17, 1945);

34. National Archives, 891.00/2-1946, Despatch 250 (Secret), Rossow, Tabriz, to Secretary of State (February 19, 1946).

35. National Archives, 891.00/1-2745, Despatch 150 (Secret), Elbing, Tabriz, to Secretary of State (January 27, 1945).

۳۶. در مورد خاستگاه ملی‌جنبش نگاه کنید به:

National Archives, 891.00/12-1845, Despatch 192 (Secret), T. Cuyler Young, Tehran, to Secretary of State (December 18, 1945); Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 108, 109; McFarland, "The Crises in Iran," 375; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 396, 399-400; Good, "Social Hierarchy in Provincial Iran," 157; Cottam, *Nationalism in Iran*, 126-27; Sepehr Zabih, *The Mossadegh Era. Roots of the Iranian Revolution* (Chicago: Lake View Press, 1982), 158 note 11.

37. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 408-9.

38. Cottam, *Nationalism in Iran*, 126-27. Paine, "Iranian Nationalism," 20; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 321; Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan*, 41.

39. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 409.

فعالیت دهقانان و محبوبیت اصلاحات در گزارش‌های دیپلماتیک امریکا بازتاب یافته است:

National Archives, 891.00/12-2145, Despatch 240 (Secret), Ebling, Tabriz, to Secretary of State (December 21, 1945), and 891.00/1-446, Despatch 242 (Secret), Rossow, Tabriz, to Secretary of State (January 4, 1946).

در مورد اصلاحات ارضی:

Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 408; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 321; Lambton, *Landlord and Peasant*, 312; Cottam, *Nationalism in Iran*, 127.

۴۰. نظریهٔ «عروسک» دست‌نشانده در منابع زیر:

Rossow, "The Battle of Azerbaijan," 18ff.

در مورد مداخلهٔ شوروی و ارزیابی آن در منابع زیر:

Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 218, 411; McFarland, "A Peripheral View," 343; McFarland, "The Crises in Iran," 433. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 402-11; Katouzian, *The Political Economy*, 151-52; Eagleton, *The Kurdish Republic*, 60, 76, 82-83, 94, 106; Archie Roosevelt, Jr., "The Kurdish Republic of Mahabad," pp. 247-269 in the *Middle East Journal*, volume 1, number 3 (July 1947), 259; and the National Archives, inter alia, 891.00/1-2646, Telegram 9, Rossow, Tabriz,

- to Secretary of State (January 26, 1946).
۴۱. کاتوزیان توجه مرا به باقروف جلب کرد و گفت شواهد در مورد رابطه فرقهٔ دموکرات با شوروی در منبع زیر: فریدون کشاورز: من متهم می‌کنم (تهران، رواق ۱۳۵۵).
- Louise L'Estrange Fawcett, "The Struggle for Persia: The Azerbaijan Crisis of 1946," D. Phil, Thesis, Oxford University (1988).
42. Katouzian, *The Political Economy*, 151-53; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 411-12; Rossow, "The Battle of Azerbaijan," 19; Tapper, "Black Sheep, White Sheep and Red Heads," 75; Rey, "Persia in Perspective --2," 81; National Archives, 891.00/2-1146, Telegram 20 (Secret), unsigned, Tabriz, to Secretary of State (February 11, 1946).
43. Cottam, *Nationalism in Iran*, 66-67, 70-71; Eagleton, *The Kurdish Republic*, 14-37; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 175; Roosevelt, "The Kurdish Republic of Mahabad," 257.
44. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 29-63.
45. Ibid., 68, 70-71, 78, 87, 91-92; Cottam, *Nationalism in Iran*, 72, 73; Roosevelt, "The Kurdish Republic of Mahabad," 248, 255-56, 257 note 4.
46. Roosevelt, "The Kurdish Republic of Mahabad," 264-65, *ibid.*, 262, 262 note 10; and Eagleton, *The Kurdish Republic*, 65, 81, 101.
47. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 87-88, 101.
48. Ibid., 64, 103, 109-11; Roosevelt, "The Kurdish Republic of Mahabad," 255, 256, 261, 265. در مورد فرصت‌طلبی زمینداران و توجه به اصلاحات احتمالی و «خواست توده‌های عشایری محروم به اینکه وضع نامطلوب فعلی اقتصادی‌شان اصلاح شود»، نگاه کنید به: National Archives, 891.00/11-845, Despatch 227 (Secret), Ebling, Tabriz, to Secretary of State (November 8, 1945).
49. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 64-66, 74, 90, 95-99, 102-4, 106, 109; Roosevelt, "The Kurdish Republic of Mahabad," 250, 259.
50. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 1.
51. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 300, 302, 303; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 114-15.
52. Abrahamian, *Strengths and Weaknesses*, گزارش کنسول بریتانیا که در مورد اعتصاب نقل کرده است: *ibid.*, 225-29; *idem*, *Iran Between Two Revolutions*, 303; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 123; Rey, "Persia in Perspective --2," 82.
۵۳. قوام به جرج آلن سفیر امریکا گفت حرکاتش در مسیر حل مشکل آذربایجان حساب شده است، از تعداد نمایندگان حزب توده در مجلس آتی خواهد کاست و شوروی را از حزب توده جدا خواهد کرد. National Archives, 891.00.6-146, Telegram 791 (Secret), Allen, Tehran, to Secretary of State (June 1, 1946).
54. Keddie, *Roots of Revolution*, 121; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 118-119; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 229, 300 (citing the *New York Times* of June 15, 1946), 301, 304; Katouzian, *The Political Economy*, 155; Fatemi, *The U.S.S.R. in Iran*, 140-41.
55. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 235; McFarland, "The Crises in Iran," 461-63;

Barker, "Tent Schools of the Qashqa'i," 144; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 126.

۵۶. به نظر می‌رسد آلن نظر شاه را در مورد پایان دادن به سیاست «طرفدار شوروی» قوام جلب کرده باشد. آلن کودتاگران و شاه را تشویق کرد موقعیت قوام را تضعیف کنند چند روز بعد حمایت امریکا از کابینه قوام را اعلام کرد:

National Archives, 891.00/12-346, George Allen to Harold Minor (Top Secret), (December 3, 1946); 891.00/10-1446, Telegram 1359 (Top Secret), Allen, Tehran, to Secretary of State (October 14, 1946); 891.00/10-2146, Telegram 1394 (Secret), Allen, Tehran, to Secretary of State (October 21, 1946); and 891.00/10-2446, Telegram A-231, Allen, Tehran, to Secretary of State (October 24, 1946); McFarland, "The Crises in Iran," 465-68; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 237; and Abrahamian, "Strengths and Weaknesses," 217.

57. McFarland, "A Peripheral View," 348-49; McFarland, "The Crises in Iran," 465-74, 484; Hurewitz, *Diplomacy*, II, 273-75; Eagleton, *The Kurdish Republic*, 111; Rey, "Persia in Perspective --2," 82. On U.S. determination to resist Soveit encroachment, see National Archives, 891.00/10-846, Office Memorandum, Loy Henderson, NEA, to Dean Acheson (October 8, 1946).

در آن زمان سیاست انگلستان فرصت طلبانه بود و ترجیح می‌داد که آذربایجان از ایران جدا شود، تا اینکه ۲۱ نماینده فرقه دموکرات به مجلس وارد، و موجب تهدید منافع بریتانیا در جنوب کشور شوند.

National Archives, 891.00/11-746, Telegram A-240 (Secret), Allen, Tehran, to Secretary of State (November 7, 1946);

58. Rossow, "The Battle of Azerbaijan," 29-31; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 239-40, 305; McFarland, "The Crises in Iran," 477-78, 180-81; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, citing *Mardom (The People)*, a Tudeh newspaper, July 5, 1947; Halliday, *Iran*, 225.
59. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 11-31; Cottam, *Nationalism in Iran*, 73-74.
60. Halliday, *Dictatorship and Development*, 449.
61. Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 127-30; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 242-48, 305-15; Fatemi, *The U.S.S.R. in Iran*, 162; Rossow, "The Battle of Azerbaijan," 31-32; "Iranian Law Rejecting the Draft Oil Agreement with the USSR" (October 22, 1947), p. 280 in Hurewitz, *Diplomacy*, II.
62. Katouzian, *The Political Economy*, 164. در مورد دوم: Zabih, *The Mossadegh Era*, 148. در مورد اول: کتاب برجسته درباره این دوره: مصدق و نبرد قدرت به قلم کاتوزیان است (که توسط مترجم به فارسی درآمده و انتشارات رسا در دو نوبت آن را به چاپ رسانده است).
63. Katouzian, *The Political Economy*, 145, 158-60; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 246-52, 261-66, 305-18; Zabih, *The Mossadegh Era*, 22-26, 42-43, 158 notes 2 and 3; Cottam, *Nationalism in Iran*, 260-61; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 138-39.
64. Katouzian, *The Political Economy*, 183 table 9.2.

۶۵. ارقام بالاتر و سود کمتر در اثر زیر:

"The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 385, and Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 145.

ارقام کمتر و سود زیادتر در اثر زیر:

- William A. Dorman and Mansour Farhang, *The U.S. Press and Iran. Foreign Policy and the Journalism of Deference* (Berkeley: University of California Press, 1987), 39.
- نیروی دریایی بریتانیا از نفت ارزان ۳۰-۴۰ سنت استفاده می‌کرد درحالی که قیمت در بازار ۹۰ سنت تا ۲/۴۳ سنت بود. در فاصله ۱۹۱۰-۱۹۵۱، ۵۰۰ میلیون دلار از این طریق صرفه بردند و درواقع ایران بابت مالیات و حق امتیاز تنها ۱۵ درصد عایدی داشت.
- Manizheh Zavareei, "Dependent Capitalist Development in Iran and the Mass Uprising of 1979," pp. 139-188 in Paul Zarembka, editor, *Research in Political Economy: A Research Annual* (Greenwich, CT., and London: JAI Press, 1982), 184 note 10.
66. "Supplemental Agreement: Iran and the Anglo-Iranian Oil Company" (July 17, 1949), pp. 305-308 in Hurewitz, *Diplomacy*, II, and "Agreement (Jiddah) for Equal Sharing of the Profits: The Sa'udi Arab Government and Aramco" (December 30, 1950), pp. 314-322 in *ibid.*; also 249 in *ibid.*; Bruce R. Kuniholm, *The Origins of the Cold War in the Near East. Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey, and Greece* (Princeton: Princeton University Press, 1980), 180 note 125, 183 note 129; Louis, *The British Empire in the Middle East*, 8-9; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 146.
67. Paine, "Iranian Nationalism," 22-23; Hurewitz, *Diplomacy*, II, 322-23; Abrahamian, "Strengths and Weaknesses," 218-19.
68. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 253-58; Katouzian, *The Political Economy*, 147-149, 170; Zabih, *The Mossadegh Era*, 49-50; and Cottam, *Nationalism in Iran*, 265-68.
69. Diba, *Mohammad Mossadegh*, 130.
- به طوری که از این نقل قول برمی‌آید منظورم از واژه «مردمی» جنبه اقتدارمندانۀ آن نیست جاذبه اجتماعی گسترده آن مدنظر است.
70. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 321-23. *ibid.*, 318-24; Zabih, *The Mossadegh Era*, 54, 95; Katouzian, *The Political Economy*, 165-68; Abrahamian, "Strengths and Weaknesses," 220-22; Cottam, *Nationalism in Iran*, 236-37; and "Mosaddeq's Role in the Events of 1951-3 in Persia," pp. 302-306, *Central Asian Review*, volume IX, number 3 (1961), based on A.K. Lavrent'yev, *Imperialisticheskaya Politika SSHA i Anglii v Irane* (Imperialist Politics of the U.S. and England in Iran) (Moscow, 1960).
71. Katouzian, *The Political Economy*, 147, 171, 190; Akhavi, *Religion and Politics*, 62-69; Paine, "Iranian Nationalism," 22; Keddie, *Roots of Revolution*, 139; Floor, "The Guilds in Iran," 110; Abrahamian, "The Crowd in Iranian Politics," 204; Floor, "The Political Role of the Luti," 92;
- و سخنرانی حامد الگار در ۱۹۸۲ در برکلی درباره اسلام و ایران. شواهد حمایت طبقه متوسط پایین از جنبش (یعنی پیشه‌وران و کارگران ماهر) و نبود حمایت از سوی حاشیه شهری‌ها و کارگران ناماهر در خلال سال ۱۹۵۲ «گزارش‌های دیپلماتیک امریکا» آمده است:
- National Archives, 788.00/7-3152, Foreign Service Despatch 82, Melbourne, Tehran, to Department of State (July 31, 1952).
72. Rey, "Persia in Perspective --2," 85; Beck, "Economic Transformations Among Qashqa'i Nomads," 100; Beck, *The Qasha'i*, 152-53; and Barker, "Tent Schools of the Qashqa'i," 144-45. Rey, "Persia in Perspective --2," 86; Katouzian, *The Political Economy*, 166; Abrahamian, "Strengths and Weaknesses," 223; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 169-70.

73. M. S. Ivanov, *Ocherki Istorii Irana* [Outline of Iranian History] (Moscow, 1952), 44, in "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 389; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 143.
 نظر لاورنتیف به اینکه مصدق «نمایندهٔ طبقه‌های متوسط بورژوازی ملی بود»
Imperialisticheskaya Politika, "Mossadeq's Role," 302.
74. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 259-60; Diba, *Mohammad Mossadegh*, 96-97; Katouzian, *The Political Economy*, 165.
75. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 260.
 ۷۶. مصطفی فاتح پنجاه سال نفت ایران (تهران ۱۳۳۶) به نقل از: Paine, *Iranian Nationalism*, "39.
77. Bharier, *Economic Development in Iran*, 104-6 table 4, 114-15 table 6, 148 table 5; Katouzian, *The Political Economy*, 184-85; Diba, *Mohammad Mossadegh*, 161, 168; Keddie, *Roots of Revolution*, 137; Zabih, *The Mossadegh Era*, 83; Rey, "Persia in Perspective --2," 85.
78. Korby, *Probleme der industriellen Entwicklung*, 3 figure; Bharier, *Economic Development in Iran*, 54 table 6, 59 figure 1, 107 table 2, 175 table 2; Graham, *Iran*, 46.
79. Keddie, *Roots of Revolution*, 128, 136; Zabih, *The Mossadegh Era*, 82; Bharier, *Economic Development in Iran*, 204 table 5, 205 table 6, 209 table 7, 227 table 4, 233 table 7, 235 table 8; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 138, 170-71; Diba, *Mohammad Mossadegh*, 137-38; And Abrahamian, "Strengths and Weaknesses," 221.
80. Barker, "Tent Schools of the Qashq'i," 144. Bharier, *Economic Development in Iran*, 134-35 table 1, 142-42 table 3, 242 table 3; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 409; Mark J. Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," pp. 261-286 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 19, number 3 (August 1987), 278; Keddie, *Historical Obstacles*, 16-17; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 138.
81. Bharier, *Economic Development in Iran*, 71 table 4; Keddie, *Roots of Revolution*, 136; Katouzian, *The Political Economy*, 174; Diba, *Mohammad Mossadegh*, 139; Zabih, *The Mossadegh Era*, 83-84; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 168.
82. Diba, *Mohammad Mossadegh*, 162; Dadkhah, "The Inflationary Process," 389 table 1; Bharier, *Economic Development in Iran*, 46-47 tabl 3, 48-49 table 4; Rey, "Persia in Perspective --2," 83; Abrahamian, "Strengths and Weaknesses," 220; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 168 (به نقل از اطلاعات); "Agricultural and Industrial Activity," 561 table IV; Keddie, *Roots of Revolution*, 129.
83. Diba, *Mohammad Mossadegh*, 128, 157-58, 168; Katouzian, *The Political Economy*, 187 note 17; Zabih, *The Mossadegh Era*, 28-29; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 272-73.
84. Cottam, *Nationalism in Iran*, 274--76; Katouzian, *The Political Economy*, 174-75; Zabih, *The Mossadegh Era*, 34, 37-38; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 269.
 به اعتقاد سفارت امریکا جبههٔ ملی از حمایت ۳۷ نماینده برخوردار بود. ۳۳ مخالف داشت و ۹ نفر بی‌طرف بودند.
 National Archives, 788.00/8-1652, Foreign Service Despatch 135, Melbourne, Theran, to Department of State (August 16, 1952).
 مخالفان دولت را عمدتاً زمینداران، روحانیان و صاحبان مشاغل بالا تشکیل می‌دادند.

85. Zabih, *The Mossadegh Era*, 46-64; Katouzian, *The Political Economy*, 176; Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 265-66; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 271-72.
86. Diba, *Mohammad Mossadegh*, 158-59; Zabih, *The Mossadegh Era*, 78; Ashraf, "Iran," 116; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 272-73.
87. Keddie, *Roots of Revolution*, 139; Katouzian, *The Political Economy*, 171, 177; Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 265-66, 281 note 28; Zabih, *The Mossadegh Era*, 94, 97-99, 110; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 254-55 table 6, 274-78; and Cottam, *Nationalism in Iran*, 151-55, 223, 278-79.
88. Diba, *Mohammad Mossadegh*, 108, 118-21, 132-34, 200; Paine, "Iranian Nationalism," 24; Saikal, *The Rise and Fall*, 41; Cottam, *Nationalism in Iran*, 205, 214; Katouzian, *The Political Economy*, 172-76, 181-82; Zabih, *The Mossadegh Era*, 74, 156, 168 note 10; and Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 263-64.
89. Paine, "Iranian Nationalism," 24.
90. Eisenhower to Mossadegh, June 29, 1953, Zabih, *The Mossadegh Era*, 104.
91. Zabih, *The Mossadegh Era*, 90.
92. Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 267-69.
93. U.S. Department of State, "Steering Group on Preparations for the talks between the President and Prime Minister Churchill: Iran, January 5, 1952, Dorman and Farhang, *The U.S. Press and Iran*, 36.
94. "The First 90 Days," address by Secretary of State Dulles, April 18, 1953, in *Department of State Bulletin* (April 27, 1953), 605, Ashraf, "Iran," 98.
- وزارت خارجه امریکا و بریتانیا پنهانی در خلال رویدادهای ۳۰ تیر از قوام حمایت مالی کردند و بعد از بازگشت مصدق به قدرت، همکاری نزدیک امریکا- بریتانیا شدت یافت و به جایی رسید که برای ممانعت از «سقوط» ایران به دامان کمونیسم دست به اقدام‌هایی زدند.
- National Archives, 788.00/7-2152, Memo (Secret), Secretary of State (July 21, 1952), 788.00/7-2252, Henry A. Byroade to Secretary of State (Secret) (July 22, 1952).
95. "Report on the Near and Middle East by Secretary of State John Foster Dulles" (June 1, 1953), pp. 337-342 in Hurewitz, *Diplomacy*, II, 340. Diba, *Mohammad Mossadegh*, 123-24; Thomas Powers, "A Book Held Hostage" (review of Kermit Roosevelt's *Countercoup: The Struggle for Control of Iran*), pp. 437-440 in *The Nation*, volume 230, number 14 (April 12, 1980), 438-39; Ashraf, "Iran," 106-8, 111; Fatemi, *Th U.S.S.R. in Iran*, 183.
96. Diba, *Mohammad Mossadegh*, 138.
97. Rey, "Persia in Perspective --2," 86; Hurewitz, *Diplomacy*, II, 150; "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 416, based on D. Beloshapkin, "Economic Relations between the USSR and Persia," in *Vneshnyaya Torgovlya*, number 9 (1954); Abrahamian, "Strengths and Weaknesses," 223; Zabih, *The Left in Contemporary Iran*, 9; Zabih, *The Mossadegh Era*, 133.
98. Zabih, *The Mossadegh Era*, 126, 143-45; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 274-75; Powers, "A Book Held Hostage" (on Roosevelt's *Countercoup* account), 437; Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 277, 286 notes 73, 74 and 76; Keddie, *Roots*

- of Revolution, 140; Katouzian, *The Political Economy*, 178-81; and Cottam, *Nationalism in Iran*, 229-30.
99. Keddie, *Roots of Revolution*, 138-39; Zabih, *The Mossadegh Era*, 98-105.
100. Zabih, *The Mossadegh Era*, 108-13; Katouzian, *The Political Economy*, 178; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 274; Cottam, *Nationalism in Iran*, 282-83; *New York Times*, August 11, 1953.
101. Zabih, *The Mossadegh Era*, 140. See also Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 263-64, 270-72.
102. Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 261, *ibid.*, 272, 275-76, 277, 284 notes 58 and 59; Zabih, *The Mossadegh Era*, 124-25, 140-41; Ashraf, "Iran," 117 note 2; and Kermit Roosevelt, *Countercoup. The Struggle for the Control of Iran* (New York: McGraw-Hill, 1979),
 این یک منبع دست اول از رویداد است که در دقت مطالب آن جای تردید است اما در مجموع اثر افشاگرانه‌ای است.
103. Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 273, 276-77, 286 note 72; *New York Times*, August 20, 1953; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 278-80; Katouzian, *The Political Economy*, 162 note 21, 189; Zabih, *The Mossadegh Era*, 114-15, 124-25, 128.
104. Katouzian, *The Political Economy*, 178; Zabih, *The Mossadegh Era*, 116-17; Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 273;
 در مورد دخالت امریکا در کودتا به منابع زیر رجوع کنید: نیویورک پست، ۱۳ ژوئیه، خبرگزاری تاس، ۱۵ ژوئیه و شجاعت، ارگان حزب توده ۱۳ اوت. آیزنهاور در سیاتل روز ۴ اوت به واقع اشاره کرد. مصدق دست‌کم شش ساعت قبل از کودتا خبردار شد.
 National Archives, 788.00/8-1653, Telegram 337, Mattison, Tehran, To Secretary of State (August 16, 1953); 788.00/8-553, Telegram 312, Smith U.S. embassy, to Secretary of State (August 5, 1953); and 788.00/8-1653, Telegram 345 (Secret), Mattison, Tehran, to Secretary of State (August 16, 1953).
105. Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 273; Zabih, *The Mossadegh Era*, 134; *New York Times*, August 18, 1953.
106. Zabih, *The Mossadegh Era*, 120, 135, 137, 167 note 4; Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 274, 285 note 66; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 176; *New York Times*, August 19 and 20, 1953; Katouzian, *The Political Economy*, 190-92; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 324-25; National Archives, 788.00/8-1453, Telegram 390 Henderson, Tehran to Secretary of State (August 19, 1953); and 788.00/8-2053, Telegram 419 Henderson, Tehran to Secretary of State (August 20, 1953);
 شواهد مربوط به نگرانی رسمی واشنگتن در یادداشت والتربدل اسمیت رئیس سیا به آیزنهاور روز ۱۸ اوت آمده است: «حالا باید نگاهی دوباره به تمامی اوضاع ایران بیندازیم و اگر می‌خواهیم چیزی را نجات دهیم باید فکری به حال مصدق بکنیم. منظورم این است که با این کار اندکی بر مشکلات ما با بریتانیا افزوده می‌شود.»
 788.00/8-1853, W.B. Smith, Memorandum (Top Secret) for the President (August 18, 1953).
107. Katouzian, *The Political Economy*, 179; Zabih, *The Mossadegh Era*, 120-23, 138-39; *New*

York Times, August 20 and 24, 1953; Abrahamian, "The Crowd in Iranian Politics," 207; Keddie, *Roots of Revolution*, 140; Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," 274, 285 note 67; Richard and Gladys Harkness, "The Mysterious Doings of CIA" (Part Two), in the *Saturday Evening Post* (November 6, 1954), 68; Cottam, *Nationalism in Iran*, 155; National Archives, 788.00/8-1953, Telegram 392, Henderson, Tehran, to Secretary of State (August 19, 1953);

سخنرانی ۱۹۸۲ الگار در برکلی، در مورد برداشت حزب توده در این باره نگاه کنید به: م. جوانشیر: تجربه بیست و هشت مرداد، نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران (تهران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹).

108. *New York Times*, August 21-25, 1953; Katouzian, *The Political Economy*, 193-95; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 280; Barker, "Tent Schools of the Qashqa'i," 145, 151; Keddie, *Roots of Revolution*, 140; Diba, *Mohammad Mossadegh*, 190-95.

109. Diba, *Mohammad Mossadegh*, 202.

۱۱۰. همانندی‌های کودتای ۱۹۵۳ ایران با کودتای ۱۹۷۳ شیلی بسیار زیاد است. هر دو آمیزه‌ای از مشکلات حکومتی، مخالفت داخلی و مداخله خارجی بوده‌اند. ملی کردن مواد خام کلیدی (نفت ایران، مس شیلی)، محاصره اقتصادی قدرت جهانی، محبوبیت مصدق و آئنده در داخل کشورهایشان، شکست هر دو دولت در کنترل ارتش و سایر اهرم‌های دولتی و طراحی هر دو کودتا در ایالات متحد آمریکا توسط سیا از نقاط همانندی است. اما تفاوت‌ها در رابطه با اصلاحات داخلی، نقش کمونیست‌ها در ائتلاف، مخالفت ایالات متحد آمریکا در شیلی و بریتانیا در ایران، نزدیکی ایران به شوروی، قدرت ترکیب طبقاتی ائتلاف مردمی و مانند اینها کم نیست. حتی آخرین سخنان مصدق در دادگاه با آخرین نطق رادیویی آئنده شباهت‌هایی دارد. مصدق گفت: «چون از مقدمات کار و طرز تعقیب جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهیم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده‌ام خاموش خواهند کرد... از مردم رشید و عزیز ایران، مرد و زن تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند.» (به نقل از دیبا، محمد مصدق، ۱۸۹). سالوادور آئنده در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ (۲۰ شهریور ۱۳۵۲) خطاب به مردم شیلی گفت «شاید رادیو ماگانان بسته شود و صدای من به گوش شما نرسد. اما این اهمیتی ندارد... من به ملت شیلی و آینده‌اش ایمان دارم. این لحظه‌های تلخ و سرد که خیانت بر شما تحمیل می‌شود سپری خواهد شد روزهای بهتری خواهد آمد. شما باید ادامه دهید و بدانید که به زودی زود درهای عظیمی به روی ملت باز خواهد شد و ملتی آزاد برای بنای جامعه‌ای نوین بپا خواهند خاست» (سخنرانی آئنده در منبع زیر:

Laurence Birns, editor, *The End of Chilean Democracy* (New York: Seabury Press, 1974).



موقعیت جدید وابستگی

توسعه سرمایه‌داری وابسته در زمان محمدرضا شاه

۱۹۵۳-۱۹۷۷ م/۱۳۳۲-۱۳۵۶ ش

«آیا رضاخان پسران شایسته‌ای دارد که جانشین وی شوند؟»
سرگرد سِر ولزلی هیگ: «به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی»،
(۱۳۰۴/م/۱۹۲۵ ش)

* * *

«عاقبت گرگ زاده گرگ شود»

سعدی شاعر قرن هفتم هجری

دوره مابین کودتای ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] که شاه را به سلطنت بازگردانید، تا آستانه انقلابی که برای همیشه وی را از کشور بیرون کرد (۱۹۷۸-۱۹۷۹ [۱۳۵۷])، فصل تازه‌ای در ساختار اجتماعی در حال تغییر ایران گشود که فصل‌گذار کشاورزی ماقبل سرمایه‌داری و صنعتی شدن سریع بخش شهری به یاری درآمدهای عظیم نفتی بود. این تحولات نمایان در اقتصاد ایران، صحنه را برای انقلاب سال ۱۳۵۷ آماده ساخت. تضادهای موجود در این فرایند را تعدادی از صاحب‌نظران مسایل ایران توضیح داده‌اند. عده‌ای بر آنند که شاه در صدد «نوسازی و تجدید» سریع و پرشتاب ایران بوده و فشاری را بر جامعه وارد کرده که چون جامعه قدرت جذب آن را نداشته در برابرش واکنش نشان داده است. صاحب‌نظران دیگر می‌گویند: شاه به سرعت کافی نتوانست به نتایج مورد نظر دست یابد و کشور همچنان توسعه نیافته باقی ماند. هرچند وعده ورود آن به «تمدن بزرگ» از طریق تبدیل کشور به یک قدرت بزرگ صنعتی داده شده بود. از این نکات و اظهارنظرهای شاه (مورد قبول نخبگان مختلف ایرانی و سیاست‌گذاران امریکایی) که

بگذریم دانش‌پژوهان نیز با اتخاذ مواضع گوناگون به اظهارنظرهای مختلف و متفاوتی پرداخته‌اند. یرواند آبراهامیان می‌نویسد: بخش اعظم درآمد نفت در زمینه‌های مولد سرمایه‌گذاری شد، رشد و توسعه قابل توجهی پدید آمد و در واقع «یک انقلاب صنعتی کوچک» در کشور به وقوع پیوست. احمد اشرف (سال ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش) و همایون کاتوزیان ضمن مخالفت با این نظر می‌گویند: رشد اقتصادی به‌تنهایی را نمی‌توان با توسعه در شکل یکپارچه‌اش یکی گرفت. نیکی کدی و امین صیقل می‌نویسند: قسمت عمده مشکلات و دستاوردهای ایران ناشی از موقعیت آن به عنوان یک دولت موجه* است زیرا ایران برای ادامه رشد اقتصادی به درآمد نفت وابسته است. صاحب‌نظران مارکسیست مثل پاتریک کلاوئسن و آصف بیات به علل عمده‌تر یعنی «بین‌المللی شدن سرمایه» و «رشد ناموزون اقتصاد جهانی و اقتصاد ایران» پرداخته‌اند.^(۱)

این قبیل ارزیابی‌های متعارض در واقع تداوم همان مباحث قبلی است که ما در فصل چهارم در مورد ماهیت تغییر ساختار اجتماعی دولت قاجار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مطرح کردیم. اکنون نیز بر آنیم تا بار دیگر مفهوم توسعه وابسته را به محک تأویل و تفسیر بزنیم. با این تفاوت که مورد حاضر را با قطعیت بیشتری می‌توان نوعی سرمایه‌داری تلقی کرد، الگویی که هم وجه‌های داخلی تولید و هم فشارهای خارجی نظام جهانی را با خود دارد. تلاش‌هایی در این زمینه به عمل آمده که به نوعی «وابستگی» را بر ایران اعمال کنند اما این تلاش‌ها از دید نظری (تئوریک) سست (کدی، صیقل، هاشم پسران)، ساده‌نگرانه (مؤتمنی)، یا منفی و یکطرفه (زواره‌ای) بوده‌اند.^(۲) روش من در استفاده از نظریه توسعه وابسته (به پیروی از کاردوسو و فالتو) روش تحلیل پیرامنه تاریخی و ساختاری است که هدفش تشخیص واقعیت و محدوده‌های رشد اقتصادی در ایران است. دایره توجه نیز به صنعتی شدن، دولت و بورژوازی محدود نمی‌شود بلکه کل ساختار طبقاتی ایران و فرهنگ، سیاست و اقتصاد آن را دربر می‌گیرد. در این فصل تار و پود روابط وابستگی دولت را در سرتاسر بافت دولت، ساختار طبقاتی و روابط خارجی ایران دنبال می‌کنیم. در فصل نهم به بررسی تأثیرات این نوع تحول بر گروه‌ها و طبقه‌ها در صورت‌بندی اجتماعی ایران به آن گونه که به دنبال یک ربع قرن توسعه وابسته به انقلاب ۱۳۵۷/۱۹۷۹م ش انجامید می‌پردازیم.

رژیم پهلوی: دیکتاتوری سلطنتی و پول نفت

به اعتقاد هاشم پسران، دو نوع ثبات سیاسی وجود دارد که یکی بر اثر مشارکت فزاینده مردم ایجاد می‌شود و دیگری از راه سرکوب و زور.^(۳) دولت ایران به رهبری محمدرضا پهلوی در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۷۸ م/۱۳۳۲-۱۳۵۷ ش آشکارا از الگوی دوم استفاده کرد و کوشید همانند پدرش در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۴۱ م/۱۳۰۴-۱۳۲۰ ش، برای دومین بار فشار بر جامعه ایران را توسط اهرم‌های اجتماعی تحمیل کند. دولت او هم مثل دولت پدرش رضاشاه، سرانجام به ارتش و درآمد نفت متکی شد و حتی در رابطه وابستگی شدیدتری با یکی از کشورهای واقع در هسته مرکزی- ایالات متحد آمریکا- قرار گرفت. دولت شاه به فاصله یک دهه ایران را به یک دیکتاتوری سلطنتی متکی به قدرت سرکوبگر ارتش و درآمد نفت تبدیل کرد. اینها منابع توأمان سلطه‌اش بر جامعه ایران بودند. شاه پیش از آنکه به تفوق و سلطه بلاعارض در کشور دست یابد چند آزمون را از سر گذراند. به دنبال کودتای ۲۸ مرداد، سپهبد زاهدی به عنوان مرد نیرومند ایران در مقام نخست‌وزیری، به سرکوب حزب توده و جبهه ملی پرداخت. توقیف، اعدام و در خوف و هراس نگاه داشتن مدام مخالفان در بازار، کارخانه‌ها، ارتش، ایلات و عشایر و دانشگاه‌ها در زمان او جزء امور روزمره بود. شاه در نخستین مرحله آزمون توانست زاهدی را با موفقیت در آوریل سال ۱۹۵۵ (فروردین- اردیبهشت ۱۳۳۴) از پست نخست‌وزیری کنار بگذارد و برای معالجه دردی که به قول کاتوزیان «وجود نداشت» به سویس بفرستد و منوچهر اقبال چهره به مراتب رام‌تری را به جای وی منصوب کند که خود را «غلام خانه‌زاد» شاه می‌نامید. در سال ۱۹۵۸ م/۱۳۳۷ ش ظاهراً شاه از تهدید دیگری نیز جان به سلامت برد. سپهبد قرنی رئیس اطلاعات ارتش قصد کودتا علیه شاه را داشت اما نقشه لو رفت و قرنی مخفیانه محاکمه و زندانی شد (کاتوزیان می‌گوید: امریکا در پشت توطئه قرنی بود اما تأیید این ادعای عجیب و گیج‌کننده به شواهد و مدارک بیشتری نیاز دارد).^(۴)*

در فاصله سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۳ م/۱۳۳۹-۱۳۴۲ ش شاه با آزمون دشوارتری مواجه شد چون در داخل با جنبش‌های سیاسی توده‌ای و در خارج با فشار برای انجام

* ر.ک. به کتاب کودتای سرلشگر قرنی، تألیف زنده‌یاد سرهنگ غلامرضا نجانی- ۱۳۷۵ رسا

اصلاحات روبه‌رو بود. بحران کسری تراز پرداخت‌ها در فاصله سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۶۰م/۱۳۳۷-۱۳۳۹ش فرصتی پدید آورد تا جبهه ملی در ۱۹۶۰-۱۹۶۱م/۱۳۳۹-۱۳۴۰ش بار دیگر فعالیت سیاسی را از سر گیرد. شاه ناچار شد دوباره مجلس شورای ملی را که در انتخاباتش تقلب زیادی صورت گرفته بود منحل کند. جان اف کندی رئیس جمهور وقت امریکا نیز از خارج فشار می‌آورد تا شاه دکتر علی امینی منتقد لیبرال رژیم را به نخست‌وزیری برگمارد و برنامه اصلاحات ارضی را به مورد اجرا بگذارد (۱۹۶۱م/۱۳۴۰ش). برنامه اصلاحات ارضی با مقاومت نه تنها زمین‌داران بلکه روحانیان نیز روبه‌رو شد، بعضی از این روحانیان در ضمن، با نفوذ امریکا در ایران، استبداد پهلوی و اعطای حق رأی به زنان نیز مخالف بودند. جبهه ملی نتوانست در برابر اقدامات دکتر علی امینی واکنش به‌موقع و مناسبی نشان دهد و هر دو در اواخر سال ۱۹۶۲م/۱۳۴۱ش به پشت صحنه رانده شدند اما مخالفت روحانیان علیه دولت و نفوذ بیگانگان شدت یافت. سرانجام دولت در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ژوئن ۱۹۶۳ تصمیم به رویارویی گرفت. در این درگیری خونین صدها نفر کشته شدند (عده‌ای تعداد تلفات را تا ۱۵ هزار نفر نیز ذکر کرده‌اند). رهبر جدید و مردمی، آیت‌الله روح‌الله خمینی دستگیر و به خارج از کشور تبعید گردید. شاه با درهم آمیختن حمایت سیاستمداران غیرمذهبی - که اصلاحات ارضی را برنامه مورد نظر خود تلقی می‌کردند - از یک سو و سرکوب نظامی مخالفان مذهبی اصلاحات ارضی از روحانی گرفته تا طیف هوادارانش از سوی دیگر، از ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش به بعد به صورت مرکز و کانون فائده قدرت در ایران درآمد. امریکا نیز بی‌قید و شرط از رژیم حمایت می‌کرد و آن را تنها گزینه سیاسی عملی برای ایران می‌دانست. (۵) از آن پس دست شاه در اداره کردن دولت و قدرت دولتی برطبق نظر و دیدگاه خودش کاملاً باز بود و ایران با یک نظام دیکتاتوری سلطنتی نظامی و شدیداً متکی به ایالات متحد امریکا اداره می‌شد.

عمده‌ترین نهادهای دیکتاتوری سلطنتی پهلوی به ترتیب اهمیت عبارت بودند از درآمدهای نفتی، ماشین سرکوب، دیوان سالاری و نظام حزبی. در مجموع، همه این نهادها در راستای منافع نظام - شاه، خاندان سلطنتی و دربار - عمل می‌کرد: بخش نفت هرچند از نظر فنی، بخشی از اقتصاد کشور بود اما در حال از آن جدا ماند و به قدری برای دولت اهمیت حیاتی داشت که بهتر است ما نیز آن را به عنوان یک نهاد دولتی مورد

تحلیل قرار دهیم. مصدق در فاصله ۱۹۵۱-۱۹۵۳م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ش توانست کشور را تا حد زیادی بدون درآمد نفت اداره کند اما برای شاه غیرقابل تصور بود بدون درآمد عظیمی که بابت حق امتیاز نفت صادراتی ایران کسب می‌کرد به اداره کشور بپردازد. شاه در سال ۱۹۵۴م/۱۳۳۳ش به موجب قرارداد جدیدی با غرب در مورد تولید و فروش نفت کنار آمد. ایران اسماً مالک نفت خود بود (یعنی افسانه ملی شدن را حفظ کرد) اما کنسرسیومی از شرکت نفت بریتانیا (که نام جدید شرکت نفت انگلیس و ایران بود)، با ۴۰ درصد، پنج غول نفتی امریکایی ۳۵ درصد؛ رویال داچ شل ۱۴ درصد؛ شرکت نفت فرانسه ۶ درصد؛ و شرکت‌های مستقل امریکایی جمعاً ۵ درصد با ایران قراردادی منعقد کردند که به مدت ۲۵ سال نفت ایران را استخراج کنند و بفروشند (مدت قرارداد برای ۱۵ سال دیگر قابل تمدید بود). ۲۵ میلیون پوند استرلینگ به شرکت سابق نفت غرامت داده شد. مقرر شد سود خالص بین ایران و کنسرسیوم بر مبنای ۵۰-۵۰ تقسیم شود. سهم ایران در سال ۱۹۶۲م/۱۳۴۱ش به ۵۶/۲۵ درصد و در سال ۱۹۷۰م/۱۳۴۹ش به ۶۱/۲۵ درصد افزایش یافت. تعیین میزان تولید و قیمت با کنسرسیوم بود. بنا به یک برآورد در فاصله سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۶۳م/۱۳۳۳-۱۳۴۲ش کنسرسیوم بابت هر تن نفت ۱۲/۵۶ دلار سود برد در حالی که سود ایران از هر تن تنها ۱/۵ دلار بود.^(۶)

به رغم استعمار ایران از سوی کنسرسیوم، درآمد دولت ایران به نحو قابل توجهی افزایش یافت خاصه بعد از آنکه اوپک در ۱۹۶۰م/۱۳۳۹ش تشکیل شد و جنگ‌های ۱۹۶۷م/۱۳۴۶ش و ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش اعراب-اسرائیل خطر تحریم نفتی غرب را افزایش داد و در نتیجه، قیمت نفت بالا رفت. درآمد ایران از بابت نفت هزار برابر شد یعنی از ۲۲/۵ میلیون دلار در سال ۱۹۵۴م/۱۳۳۳ش به ۲۰ میلیارد دلار در ۱۹۷۷م/۱۳۷۶ش رسید. درآمد ایران بدون افزایش تولید از ۴-۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش به ۱۷-۱۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش رسید؛ چون قیمت نفت از بشکه‌ای ۱/۹۵ دلار به ۷ دلار افزایش یافت. تولید سالانه در این مدت از ۳۹۰ میلیون بشکه در ۱۹۶۰م/۱۳۳۹ش به ۸۷۰ میلیون بشکه در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش، ۱۲۳۴ میلیون در ۱۹۶۹م/۱۳۴۸ش و ۱۹۱۳ میلیون در ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش رسید (با چنان سقف تولیدی پیش‌بینی می‌شد ذخایر نفت ایران در سال ۲۰۰۰ به پایان برسد). ایران در ضمن دارای بزرگترین مخازن گاز جهان بود. سهم نفت و گاز در طرح‌های

توسعه ایران از ۵۰ درصد در دهه ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ش به ۶۳ درصد در ۱۹۶۲-۱۹۷۲م/۱۳۴۱-۱۳۵۱ش و ۸۰ درصد بعد از سال ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش افزایش یافت. در ۱۹۷۷-۱۹۷۸م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ش نفت ۳۸ درصد تولید ناخالص ملی، ۷۷ درصد درآمد دولت و ۸۷ درصد ارز خارجی کشور را تأمین می‌کرد. ایران به مفهوم واقعی کلمه به درآمد نفت وابسته بود و اقتصاد نیز تا حد زیادی به دولت وابسته می‌شد.^(۷)

شاه، خاندان سلطنت و دربار جزو نخستین کسانی بودند که از این درآمد سرشار بهره می‌گرفتند. مرز میان دولت و شاه کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شد، این روندی بود که از عصر صفویه آغاز شد. شرکت ملی نفت ایران محرمانه و به‌طور منظم بخشی از درآمد نفت را به حساب شاه واریز می‌کرد. بنا به گزارش‌ها، این مبلغ در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش دست کم یک میلیارد دلار بوده است. شاه در ۱۹۵۸م/۱۳۳۷ش بنیاد پهلوی را بنا نهاد که ارزش دارایی‌هایش در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش به سه میلیارد دلار می‌رسید. کار بنیاد، مدیریت طرح‌های سلطنتی، پرداخت مستمری و مزایا به وابستگان و کنترل بخش‌های بزرگ کلیدی نظیر کشاورزی، مسکن، مصالح ساختمانی، بیمه، هتل، اتومبیل، تولید مواد غذایی و چاپخانه بود. در ۲۰۷ شرکت سهام داشت. خاندان سلطنتی از ۶۳ شاهپور و شاهدخت و عموزاده، عمه‌زاده، خاله‌زاده و دایی‌زاده‌های اینان تشکیل می‌شد. جمع ثروت این خانواده به ۵-۲۰ میلیارد دلار می‌رسید که از شرکت‌های کشت و صنعت و کارخانه‌ها در ایران حاصل می‌شد. نظام در فساد، رشوه‌خواری و شره و آز مال‌اندوزی غرق بود. در رأس این سلسله مراتب فساد شاه، خواهرش اشرف و وزیر دربارش امیر اسدالله علم بودند، بعد نوبت امیران ارتش و نخبگان می‌رسید که هر یک برای خود نیمچه درباری داشتند و اعوان و انصار را دور خود جمع می‌کردند و بخشی از همه مقاطعه‌کاری‌های پرسود را به خود اختصاص می‌دادند. بنا به خوش‌بینانه‌ترین برآوردها، در فاصله سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۶م/۱۳۵۲-۱۳۵۵ش مقام‌های دولتی حداقل یک میلیارد دلار کمیسیون گرفته‌اند.^(۸) این نوع توزیع مازاد اقتصادی و تخصیص آن به بلندپایگان جامعه ایرانی بخشی از شالوده‌مادی قدرت شاه را تشکیل می‌داد و وفاداری این افراد و وابستگان‌شان به دولت و شخص شاه را تقویت می‌نمود.

دومین شالوده نهادین قدرت شاه، ماشین سرکوب بود که مهمترین آنها سازمان‌های جاسوسی و نیروهای مسلح بودند.

نیروهای مسلح بین ۲۵ تا ۴۰ درصد بودجه کشور را در فاصله دهه‌های ۱۹۵۰-۱۹۷۰م/۱۳۳۰-۱۳۵۰ش جذب کردند. با افزایش درآمد نفت یکباره همه چیز عوض شد. هزینه‌های دفاعی از ۱/۹ میلیارد دلار در ۱۹۳۰-۱۹۷۴م/۱۳۰۹-۱۳۵۳ش به ۹/۹ میلیارد دلار در ۱۹۷۸-۱۹۷۹م/۱۳۵۷ش رسید. بین سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۷م/۱۳۵۱-۱۳۵۶ش تعداد نیروهای مسلح نیز از ۱۹۱ هزار به ۴۱۳ هزار نفر افزایش یافت. در فاصله سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۶م/۱۳۵۱-۱۳۵۵ش حدود ۱۰ میلیارد دلار صرف خرید جنگ‌افزارها از امریکا شد و همین امر موجب گردید که در سال ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش تعداد ۲۴ هزار مشاور امریکایی در نیروهای مسلح ایران خدمت کنند و بندهای وابستگی ایران به ایالات متحد امریکا بدین ترتیب مستحکم‌تر گردید. به نوشته آبراهامیان «ایران در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش بزرگترین نیروی دریایی خلیج فارس، نوترین و به روزآمدترین نیروی هوایی خاورمیانه و پنجمین نیروی نظامی جهان را دارا بود.» نیروی زمینی ایران همردیف نیروی زمینی انگلستان بود و در ۱۹۷۸ تجهیزات این نیرو از ارتش بریتانیا بهتر بود. نیروی هوایی ایران از نظر وسعت و اندازه، در دنیا مقام چهارم را داشت.^(۹) بعد از کودتای ۱۹۵۳م/۱۳۳۲ش و کشف شاخه افسران حزب توده در ارتش در نیمه دهه ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ش، توطئه کودتای سرلشکر قزاقی در ۱۹۵۸م/۱۳۳۷ش، شاه مصمم شد شخصاً کنترل ارتش را به دست گیرد و بر ترفیع و کنترل امیران ارتش نظارت داشته باشد. این کار از راه زیر نظر گرفتن و نیز اعطای پاداش، حقوق، مسکن، مقام‌های دولتی و صنعتی به ارتشیان اعمال می‌شد. در دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش ارتش عملاً در کنترل شاه بود و ارتش از طریق دولت، جامعه را کنترل می‌کرد. به همین دلیل ایران پیش از آنکه یک دیکتاتوری نظامی باشد دیکتاتوری سلطنتی بود. کارکرد عمده ارتش در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش، تا حدی پشتیبانی از ادعاهای برتری طلبانه ایران در منطقه خاورمیانه، خلیج فارس و آسیا و تا حدی سرکوب نیروهای داخلی بود. سناتور امریکایی هیوبرت همفری در ۱۹۶۰م/۱۳۳۹ش اعلام کرد: «می‌دانید یکی از فرماندهان ارتش ایران به یکی از امریکاییان چه گفته است؟ گفته است به برکت کمک‌های امریکا ارتش در موقعیت خوبی است و می‌تواند با مردم غیرنظامی کشور به خوبی مقابله کند.»^(۱۰)

کار سرکوب داخلی و کنترل اجتماعی به‌طور اخص در حیطة وظایف ساواک و

سایر سازمان‌های پلیسی و اطلاعاتی بود. هشت سازمان جدا از یکدیگر فعالیت داشتند و عمده‌تاً یکدیگر را می‌پاییدند. سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ساواک - در ۱۹۵۷م/۱۳۳۶ش با همکاری سیا، اف‌بی‌آی و سازمان اطلاعاتی اسرائیل شکل گرفت. برآوردها در مورد تعداد نفرات ساواک متفاوت است و این خود نشان‌دهنده مخفیانه بودن آن در حدگسترده و ناامنی اجتماعی حاصل از عملکرد ساواک بود. برآوردها بین ۲۰ تا ۳۰۰ هزار نوسان دارد شاید رقم ۵۰ هزار عوامل تمام‌وقت و ۳ میلیون خبرچین پاره‌وقت (هر ۱۱ ایرانی یک خبرچین) پیشنهادی اریک رواد به واقعیت نزدیکتر باشد. ساواک در زمینه‌های اعمال سانسور، اتحادیه‌های کارگری به مدیریت دولت، گزینش کارکنان دولت خاصه معلمان شدیداً فعال بود و به‌طور مستقیم با منتقدان رژیم، مخالفان سیاسی، از جمله دولت‌مردان لیبرال، روحانیان مخالف، به‌ویژه دانشجویان چپ و سازمان‌های چریکی به رویارویی می‌پرداخت. ساواک افراد مورد سوءظن را خودسرانه توقیف می‌کرد و برای مدت نامعلومی در زندان نگاه می‌داشت. محاکمه‌ها مخفی بود، وکیل مدافع حضور نداشت، اعضای دادگاه را عوامل ساواک یا ارتشی تشکیل می‌دادند. تعداد واقعی زندانیان سیاسی معلوم نبود اما عفو بین‌الملل در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش این تعداد را بین ۲۵ تا ۱۰۰ هزار برآورد کرد و اعلام داشت «هیچ کشور دیگر جهان از نظر تعداد سوء سابقه در حقوق بشر به پای ایران نمی‌رسد.»^(۱۱) از دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش شکنجه بخش عادی و غیرانسانی و ددمنشانه روند بازداشت و بازجویی بود. حاصل این اقدام‌های ساواک، «گسترش جوّ وحشت، بدگمانی، بی‌اعتقادی و بی‌تفاوتی در سراسر کشور بود» و از این لحاظ ساواک بخش جدانشدنی رابطه کلی دولت با جامعه ایران را تشکیل می‌داد.^(۱۲)

دولت نیز نهادی به همان اندازه افشاگرانه با قدرت اجباری کمتر بود. منظور از دولت حالت خاص آن یعنی کابینه وزیران، کارکنان دولت، مجلس و نظام حزبی سیاسی است. شاه خود تمایل چندانی به تفویض قدرت نداشت، سعی می‌کرد همه تصمیم‌های بزرگ و بسیاری از تصمیم‌های خرد را شخصاً اتخاذ کند بی‌آنکه اطلاعات چندانی در زمینه‌های تصمیم‌گیری کسب کرده باشد. یا از خدمات مشاوران استفاده کند. مشتی همکلاس‌های سابق، افراد محرم و مورد اعتماد و یار غارها را در رأس مقام‌های بالا منصوب و جابه‌جا می‌کرد. اینها قدرت سترگی را به زیردستان اعمال می‌کردند اما در بالا

فقط از حمایت شاه برخوردار بودند.^(۱۳) دستگاه عظیم دیوان‌سالاری کشور زیر دست وزیران بود. کارکنان دولت و وزیران، در حوالی سال ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش شامل ۱۲ وزیر و ۱۵۰ هزار کارمند بود اما در سال‌های دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش به ۱۹ وزیر و ۳۰۴ هزار کارمند بالغ می‌شد. در مجموع، در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش، ۸۰۰ هزار نفر برای دولت در دستگاه‌های غیرنظامی کار می‌کردند که در میان اینها از صاحبان مشاغل پردرآمد تا خدمت‌گزاران بخش خدماتی طبقه کارگر دیده می‌شد: «در شهرها دستگاه اداری کشور آنچنان رشد یافت که از هر دو نفر کارمند تمام وقت یکی برای دولت کار می‌کرد.»^(۱۴)

مجلس و حزب‌های سیاسی به صورت بخشی از دستگاه مشروعیت‌دهنده دولت درآمدند. و بنابراین بعید است توانسته باشند به ایده‌های صیقل‌خورده شاه تحقق ببخشند. به دنبال کودتای ۲۸ مرداد، حزب‌های سیاسی دوره مصدق ممنوع شدند و سانسور شدیدی برقرار گردید. بعدها در اواخر دهه ۱۹۵۰م/۱۳۳۰م دو حزب وفادار به شاه یکی حزب مردم به رهبری وزیر کشور امیراسدالله علم و دیگری حزب ملیون به رهبری دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر ایجاد گردید. مردم آنها را حزب‌های «بله» و «بله قربان» لقب داده بودند. در مجلس دوره‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد زمین‌داران و اعضای خانواده‌های حاکم حضور داشتند و اگر در تمامی موارد هم در کنار شاه نبودند اما ماهیتی محافظه‌کار داشتند. در فاصله ۱۹۵۰-۱۹۷۰م/۱۳۲۹-۱۳۴۹ش، ۸۰ درصد سناتورها را زمین‌داران بزرگ تشکیل می‌دادند. در سال ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش نظام دوحزبی عملاً به صورت تک‌حزبی درآمد زیرا حزب ملیون با نام جدید حزب ایران نوین به رهبری حسنعلی منصور نخست‌وزیر تجدید سازمان شد و بعد نیز رهبری آن به دست امیرعباس هویدا نخست‌وزیر پس از منصور افتاد. و جبهه مخالف اسمی حتی نتیجه انتخابات را زیر سؤال نبرد.^(۱۵)

شاه در سال ۱۹۶۱م/۱۳۴۰ش در «مأموریت برای وطنم» نوشت: «اگر من هم به جای پادشاه مشروطه یک دیکتاتور بودم، شاید به ایجاد یک حزب واحد و فراگیر و سوسه می‌شدم مثل حزبی که هیتلر برپا کرد یا این روزها در کشورهای کمونیستی مشاهده می‌کنید.»^(۱۶) رویای دموکراسی و مشروطه‌خواهی و پایبندی به قانون اساسی نیز سرانجام و به‌طور کامل با ایجاد نظام تک‌حزبی در سال ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش کنار نهاد شد و حزب رستاخیز ملت ایران به رهبری امیرعباس هویدا نخست‌وزیر تشکیل شد و مقرر

گردید تمامی «ایرانیان وفادار» در آن نام‌نویسی کنند. بعضی از نخستین بنیان‌گذاران حزب ادعا کرده‌اند که از حزب مستقل از دولت حمایت می‌کرده‌اند و در انتخابات سال ۱۳۵۴/م ۱۹۷۵ ش که مردم در رأی دادن به یکی از چند نامزد حزب رستاخیز آزاد بودند شرکت در انتخابات به مراتب گسترده‌تر از انتخابات دو دهه قبل از آن بود. اما حزب رستاخیز، عملاً در کنترل رهبران حزب سلف آن، ایران نوین قرار داشت. احمد قریشی یکی از بنیان‌گذاران حزب رستاخیز یادآور شد که بعد از انتخابات «همه با کمال حیرت متوجه شدند که همان نخست‌وزیر، همان وزیران، همان آش و همان کاسه است.» (۱۷) البته اکثریت مردم از همان بدو تشکیل حزب رستاخیز متوجه قضایا شده بودند. آیت‌الله خمینی از تبعیدگاهش در عراق از مسلمانان خواست به رستاخیز نپیوندند و در سال ۱۳۵۵/م ۱۹۷۶ ش تنها ۲ تا ۴ درصد دانشجویان دانشگاه به حزب اعلام وفاداری کرده بودند. حزب رستاخیز هم سریعاً به صورت موتور دیگری برای پیشبرد منافع نخبگان حاکم درآمد و در ۱۳۵۶/م ۱۹۷۷ ش عملاً منفعل گردید. نظام تک‌حزبی شاه رشته مسایلی را پیرامون مشروعیت خود مطرح ساخت.

دولت شاه از خاستگاه‌های اجتماعی محدود و گسترده‌ای برخوردار بود. در محدودترین شکلش به شخص شاه محدود می‌شد. شواهد زیادی مؤید این ادعا هستند: شاه از قدرت تصمیم‌گیری عظیمی برخوردار بود، در میان نخبگان اقتصادی به خاطر ثروت بی‌حساب و موقعیت محوری‌اش، ممتاز بود و این گرایش کلی در نظام وجود داشت که هر کاری که «دولت» می‌کرد به شاه نسبت دهند و او را تحسین یا ملامت کنند. اما در مفهوم گسترده‌اش خاستگاه عملی رژیم پهلوی شامل ارتش، کابینه، دیوان‌سالاری، نظام حزبی بود و قدر مسلم اینکه سران این نهادها به عنوان بازیگران عمده دولتی از قدرت زیادی برخوردار بودند و در رأس هرم سیاسی ساختار اجتماعی پیوند محکمی با شاه داشتند. با مطرح کردن موضوع خاستگاه‌های اجتماعی دولت، تعریف آن نیز گسترده‌تر می‌شود. دولت دارای ۸۰۰ هزار کارمند و ۴۰۰ هزار نظامی بود یعنی در سال ۱۳۵۷/م ۱۹۷۸ ش، حدود ۱۲ درصد جمعیت از نظر اقتصادی فعال جامعه را دربر می‌گرفت. رده‌های میانی و بالای این دستگاه عریض از اینکه بخشی از دولت هستند سود مالی زیادی می‌بردند و اینها تعدادشان چندان کم نبود. حزب رستاخیز در سال‌های ۱۹۷۵-۱۳۵۴/م ۱۳۵۷ ش کوشید رسماً همه نخبگان سیاسی،

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و همه انجمن‌های قانونی را در دولت ادغام کند هر چند وفاداری به حزب در میان جامعه ایران پا نگیرد و از عمق چندانی برخوردار نشد. برداشت شخصی شاه از استقلال و منابع مورد ادعای مشروعش در جامعه ایران در کتاب فلسفه انقلاب سفید که در سال ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش به قلم او منتشر شد چنین آمده است:

در برپایی انقلاب، رهبر نقش قاطعی ایفا می‌کند. رهبر مصمم و روشنگر با درک کامل شرایط موجود، فکر انقلاب را در ذهن می‌پرورد و تحول می‌بخشد، سپس آن را به مردم منتقل می‌سازد و دست به کار اجرای آن می‌شود... شاه و مردم بنا به فلسفه انقلاب ایران دو نیروی برترند که به هیچ میانجی یا حایل اجازه نمی‌دهند میان‌شان واسطه شود.

این دو نیرو شاه و مردم با هم بقای ملت ایران را تضمین می‌کنند. از این گذشته، شاهنشاه فراتر از طبقات یا منافع گروهی جامعه قرار می‌گیرد. او شاه همه مردم است. با مردمش رابطه پدر- فرزند دارد... شاهنشاه فقط رهبر سیاسی کشور نیست، بلکه علاوه بر اینها و قبل از همه معلم و رهبر معنوی است، فردی است که نه تنها برای ملتش جاده، پل، سد و قنات می‌سازد، بلکه راهبر روح، فکر و جان مردم خود می‌باشد. (۱۸)

از لحاظ نمادین، شاه بر شکوه و افتخارات ایران قبل از اسلام، آیین‌های پدرمآبانه اقتدار و حمایت و نفی دموکراسی کارآ و تأیید وحدت مستقیم و پیراز و رمز شاه و مردم تأکید زیادی داشت. اما به طوری که خواهیم دید این ادعاهای شاه در مورد بخش‌های بزرگی از جامعه ایران مصداق نداشت، بخش‌هایی که طی ۲۵ سال سلطنت شاه به دنبال کودتای ۲۸ مرداد عمیقاً از وی ناراضی بودند.

از نظر طبقاتی، دولت شاه در رابطه با طبقه‌های مسلط استقلال داشت البته منظور ما از واژه استقلال همان مفهومی که اسکاکپول در ذهن دارد نیست. می‌خواهیم بگوییم این دولت با بخشی از طبقه حاکم به طور مستقیم تلفیق شده بود و این بخش همان خانواده سلطنتی بود. به همین سبب با بقیه طبقه حاکم - صاحبان صنایع، ملاکان، دیوان‌سالاران رده‌های بالا و سران ارتش - رابطه ناهمواری داشت. زمین‌داران بزرگ، به طوری که خواهیم دید، در جریان اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش قدرت سیاسی‌شان را از دست دادند هر چند در موضع اقتصادی باقی ماندند. بازرگانان و

سوداگران بزرگ به دولت و سرمایه خارجی وابسته بودند و از این رابطه وابستگی سود می‌بردند اما در عین حال از آسیب آن در امان نبودند. [بنابر این] تنها مقام‌های بلندپایه‌ای که بخشی از نظام بودند بی‌هیچ تردیدی خود را به آن مقید می‌دانستند. شاه آنچنان هویت خود را به دولت گره زده بود که او و دولت نماینده بخش متفوق طبقه حاکم به حساب می‌آمدند. او که در برابر مابقی این طبقه استقلال داشت قدرتمندترین بازیگر نظام و اقتصاد و آماج نارضایتی سایر بخش‌های نخبگان از بالا و هدف بالقوه جنبش‌های اجتماعی از پایین بود. بدین ترتیب شاه و دولت در جامعه ایران حالت مستقل داشتند اما از زاویه بقای خودشان در بلندمدت شدیداً در معرض خطر قرار می‌گرفتند.

اقتصاد و ساختار طبقاتی

در فاصله سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۷۸ م/۱۳۳۲-۱۳۵۷ ش اقتصاد ایران از سه مرحله قابل تشخیص عبور کرده که دو مرحله آن به بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی انجامیده است. از ۱۹۵۳ م/۱۳۳۲ ش تا ۱۹۶۰ م/۱۳۳۹ ش دوره تثبیت اوضاع و عادی‌سازی اقتصاد در راستای خطوط آشنای وابستگی بود. درآمد نفت و کمک‌های اقتصادی به ایران موجب فعال شدن مدل توسعه دهه‌های ۱۹۳۰ م/۱۳۱۰ ش و ۱۹۴۰ م/۱۳۲۰ ش بر مبنای فعالیت‌های دیرینه کشاورزی، بعضی صنایع سبک و واردات اقلام مصرفی متعدد شد. بعد بحران کسری تراز پرداخت‌ها به وجود آمد. سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۶۰ م/۱۳۳۷-۱۳۳۹ ش واردات بر صادرات فزونی گرفت و کسری تراز ایجاد شد که در پی آن بی‌ثباتی سیاسی سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۳ م/۱۳۳۹-۱۳۴۲ ش به وجود آمد. دومین مرحله سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۷۳ م/۱۳۴۲-۱۳۵۲ ش بود که می‌توان آن را دوره گذار همه‌جانبه به اقتصاد سرمایه‌داری نامید. اصلاحات ارضی به نظام دهقانی سهم‌بری پایان داد، افزایش بی‌وقفه درآمد نفت، فرایند اقتصادی شدن را عمیق‌تر کرد. در بخش زیربنایی سرمایه‌گذاری سنگینی صورت گرفت و صنعت پیچیده‌تر مونتاژ با کمک دولت و کشورهای خارجی پا گرفت. نرخ رشد مدام افزایش می‌یافت، تورم مهار شد. سرمایه ناشی از درآمدهای نفتی و کمک‌های خارجی در

محدوده‌های تحمیل شده به دقت به کار افتاد. بعد از سال ۱۹۷۳م/۱۳۵۲م روتق ناشی از جهش تند درآمد نفتی به فرایندهای مرحله دوم شدت و شتاب بخشید و ایران وارد مرحله سوم شد. این مرحله به طور کیفی با مراحل پیشین فرق داشت چون مرحله توسعه سرمایه‌داری کاملاً وابسته‌ای بود که به سرعت از کنترل خارج می‌شد. تلاش برای دو برابر کردن هدف‌های برنامه پنجم در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش، راه را برای نرخ‌های رشد عظیم تولید ناخالص ملی، درآمدهای نفتی، خرید تسلیحاتی، فساد، مصرف پریخت و پاش، طرح‌های کشت و صنعت و صنعتی شدن شدید هموار نمود. ما در ذیل به بررسی جزئیات پیامدها می‌پردازیم.

پیش از تحقیق در چهار بخش کلیدی اقتصادی ایران - کشاورزی، شبانکارگی، سرمایه‌داری، تولید خرده‌کالایی - مسیرهای اساسی این ۲۵ سال را با توجه به روندهای جمعیتی و تولید ناخالص ملی بررسی می‌کنیم. جمعیت کشور از ۱۴/۶ میلیون در ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش به ۲۰/۴ میلیون نفر در ۱۹۵۶م/۱۳۳۵ش، ۲۷/۱ میلیون نفر در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش و ۳۳/۶ میلیون در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش رسید یعنی در اواخر دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش نرخ رشد سالانه جمعیت ایران ۳/۲ درصد بوده است. اما این رشد حالتی ناموزون داشت و در میان بخش‌های اقتصادی یکسان توزیع نمی‌شد. جمعیت شهری از ۲۲ درصد در ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش به ۳۱ درصد در ۱۹۵۶م/۱۳۳۵ش، ۳۹ درصد در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش و ۴۷ درصد در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش افزایش یافت. با این جابه‌جایی، انبوه عظیمی از روستاییان دهقان به شهرها مهاجرت کردند و جمعیت بخش کشاورزی به سمت بخش‌های خدماتی و صنعتی سرازیر شد. تهران بزرگترین کانون این انفجار عظیم جمعیتی بود که جمعیتش از ۲/۵ میلیون در ۱۹۷۰م/۱۳۴۹ش به ۵ میلیون در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش رسید و تهران به صورت اولین شهر بزرگ و پرجمعیت ایران درآمد که به تنهایی بیش از مجموع چند شهر بزرگ جمعیت را در خود جای داد. ۱۴ درصد کل جمعیت ایران، ساکن تهران بود. (۱۹)

در این ضمن تولید ناخالص ملی رشدی بیش از رشد جمعیت داشت. تولید ناخالص ملی بر اثر ازدیاد تولید نفت و چند برابر شدن قیمت نفت بعد از سال ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش سریعاً رشد کرد و از ۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۵۳م/۱۳۳۲ش به ۵۳ میلیارد دلار در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش رسید. با این حساب درآمد سرانه ایرانیان که در

۱۹۵۳/م/۱۳۳۲ش تنها ۱۶۶ دلار بود به ۱۰ برابر افزایش یافت و در ۱۹۷۷/م/۱۳۵۶ش به ۱۵۱۴ دلار رسید. ایران که تا آن زمان از نظر درآمد سرانه در ردیف پایین‌تر از کشورهای حد وسط بود در ردیف‌های بالاتر قرار گرفت. تولید ناخالص ملی سرانه با قیمت‌های جاری در ۱۹۷۸/م/۱۳۵۷ش به ۲۱۶۰ دلار رسید (که البته بدون محاسبه درآمد نفت این رقم، نصف می‌شود). تولید ناخالص داخلی در فاصله ۱۹۶۳-۱۹۷۸/م/۱۳۴۲-۱۳۵۷ش به‌طور میانگین سالی ۱۰/۸ درصد افزایش داشت و در آن زمان تنها دو یا سه کشور جهان از ایران جلوتر بودند. از نظر نرخ رشد سرانه نیز حدود ۵ تا ۸ کشور از ایران پیشی گرفتند (در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۲/م/۱۳۳۹-۱۳۵۱ش این کشورها به ترتیب عبارت بودند از: لیبی، ژاپن، رومانی، یونان، عربستان سعودی، سنگاپور، تایوان و کره جنوبی).^(۲۰) همین چند مورد معدود نشان‌دهنده رشد سریع و «تحول» اساسی‌ای است که در ایران در دوره مورد بحث روی داد. برای درک درست وابستگی این تحولات، بهتر است از نزدیک نگاهی به تأثیر و توزیع این اعداد و ارقام میان بخش‌ها، طبقه‌ها و گروه‌ها بیندازیم که اقتصاد ایران و صورت‌بندی اجتماعی کشور را تشکیل می‌دادند.

بخش کشاورزی و شبانکاره

کشاورزی ایران در فاصله سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۷۸/م/۱۳۳۲-۱۳۵۷ش دستخوش دگرگونی کیفی عظیمی گردید که ناشی از اثرات پدیده (خواسته و ناخواسته) برنامه اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰/م/۱۳۴۰ش بود، برنامه‌ای که در محور «انقلاب سفید» قرار می‌گرفت. وجه تولید دهقانی سهم‌بری که قرن‌ها و شاید هزاره‌ها در ایران مرسوم بود با برنامه اصلاحات ارضی در طول یک دهه دستخوش دگرگونی سریعی شد و جای خود را به کشاورزی سرمایه‌داری داد که تأثیرش بر زمین‌داری، ساختار طبقاتی روستاها و عملکرد کشاورزی بسیار بارز و عمدتاً منفی بود.

با اجرای برنامه اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰/م/۱۳۴۰ش، نظام زراعت دهقانی سهم‌بری و سلطه مالک زمین‌دار برای همیشه در روستاهای ایران از هم پاشیده شد. شاه که در دهه ۱۹۵۰/م/۱۳۳۰ش اقدام به فروش بخشی از زمین‌های سلطنتی به دهقانان کرده بود در دهه ۱۹۶۰/م/۱۳۴۰ش به علل فشار دولت‌کندی، تجدید حیات جبهه ملی و

این محاسبه که اصلاحات ارضی قدرت زمین‌دار را به نفع قدرت دولتی در روستاها از بین خواهد برد و روستاییان صاحب زمین را به رژیم خود وفادار خواهد کرد، برنامه مزبور را تا حد یک اصلاحات ارضی جامع و پردامنه گسترش داد و تداوم بخشید. مرحله اول اصلاحات ارضی در ۱۳۴۲/م ۱۹۶۳ ش توسط کابینه دکتر علی امینی و دکتر حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی، پیشنهاد شد و به اجرا درآمد. البته این برنامه مترقی‌تر از آن چیزی بود که شاه می‌خواست. به موجب این برنامه مالکیت بزرگ مالکان به حداکثر یک روستا محدود می‌شد و دولت بقیه املاک هر مالک را با در نظر گرفتن میزان مالیاتی که مالک قبلاً بابت آنها می‌پرداخته می‌خرید (که تا اینجا به نفع دولت بود [با توجه به اینکه مالکان مالیات چندانی نمی‌پرداختند]) و بعد املاک را به دهقانانی که حق نسق داشتند و با مالک در رابطه «سهم‌بری» بودند می‌فروخت (خوش‌نشینان و دهقانان بدون حق نسق در این مرحله صاحب زمین نشدند). پیش از پایان گرفتن این مرحله، اعتراض مالکان، به جنبش درآمدن دهقانان و حسادت شاه [از محبوبیت ارسنجانی-امینی] موجب برکناری کابینه امینی و کنار نهادن ارسنجانی از وزارت کشاورزی شد و مرحله دوم اصلاحات ارضی آغاز گردید که به موجب آن، علاوه بر مالک، زن و فرزندان او نیز می‌توانستند هر یک یک پارچه آبادی را به خود اختصاص دهند. زمین‌های زیر کشت ماشینی و باغ‌ها از شمول قانون اصلاحات معاف شدند، مالکان حق داشتند زمین را به اجاره بدهند، بفروشند یا آن را میان خود و دهقانان تقسیم کنند، حق نسق دهقانان را بخرند، یا با آنها شرکت سهامی زراعی تشکیل بدهند. حالا دیگر شاه اصلاحات ارضی را به خود می‌بست و آن را «انقلاب سفید» (در برابر «سرخ» یا سوسیالیستی) می‌نامید، در انقلاب سفید علاوه بر اصلاحات ارضی، چند اصل کم‌اهمیت‌تر نیز گنجانده شده بود، فروش سهام کارخانه‌های دولتی به منظور پرداخت بدهی زمین به مالکان یکی از این اصول بود که زمین‌داران را به سرمایه‌داران صنعتی تبدیل می‌کرد. بعد از سال ۱۳۴۶/م ۱۹۶۷ ش مرحله سوم اصلاحات ارضی آغاز گردید و همه زمین‌هایی که در مرحله دوم در دست مالکان باقی مانده بود، به دهقانان اجاره داده شد و دهقانان خرده‌پا زیاد شدند، اما دولت در ضمن، زمین‌های بزرگ زیر کشت ماشینی و شرکت سهامی زراعی شامل چند دهکده و کشاورزی صنعتی [کشت و صنعت] در مساحت‌های بزرگ را تشویق نمود. (۲۱)

آیا اصلاحات ارضی یک موفقیت بود؟ در جدول ۸-۱ پیامد این برنامه با استفاده از تحقیقات اریک هوگلند کارشناس انگلیسی زبان این برنامه خلاصه شده است. به موجب برآورد هوگلند تا دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش، ۹۳ درصد دهقانان سهم‌بر صاحب زمین شدند و این ممکن است در مقایسه با اصلاحات ارضی در مصر، سوریه و عراق موفقیتی برای دولت شاه به حساب آید چون در کشورهای مزبور کمتر از ۱۰ درصد دهقانان صاحب زمین شدند. اما در پشت این ظاهر موفقیت آمیز، هوگلند به یک واقعیت تیره و تار دست یافته است:

موفقیت عملی از لحاظ منافع مثبت واقعی برای دهقانان مشمول قانون عملاً صفر بود ... اصلاحات ارضی ایران عملاً یک برنامه محافظه کارانه بود که مزایای مثبت معدودی داشت ... در ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش ... اکثریت روستائینان از نظر موقعیت اقتصادی بهتر از سال‌های قبل از اجرای برنامه نبودند. (۲۲)

جدول ۸-۱. اصلاحات ارضی در ایران

| تعداد دهقانانی که صاحب زمین شدند | مرحله اصلاحات ارضی |
|----------------------------------|---|
| ۲۱۰۰۰۰۰ | سهم‌بران قبل از اصلاحات ارضی |
| ۷۵۳۰۰۰ | مرحله اول |
| ۲۱۳۰۰۰ | مرحله دوم |
| ۸۰۰۰۰۰ | مرحله سوم |
| ۱۷۲۰۰۰ | موقوفه‌ها که به اجاره بلندمدت داده شدند |
| ۱۹۳۸۰۰۰ | جمع دهقانان صاحب زمین شده |

Eric Hooglund *Land and Revolution*, 72 table 4.

منبع: (اعداد گرد شده‌اند)

دلیل این ناموفقیتی، آن است که نیمی از خانوارهای روستائین مشمول قانون اصلاحات ارضی نشدند چون قرارداد رسمی سهم‌بری نبسته بودند و حق نسق نداشتند. اکثریت دهقانانی که صاحب زمین شدند قطعه زمین‌های کوچک و نامرغوبی به دست آوردند و نیمی از زمین‌ها اصولاً تقسیم نشد و در اختیار بزرگ مالکان باقی ماند. اعداد و ارقام مربوط به مساحت زمین دهقانان مشمول قانون، مشکلات اصلاحات ارضی در

روستاها را به خوبی نشان می‌دهد. مالکیت مالک غایب تا حد زیادی تعدیل شد اما از بین نرفت. دهقانان صاحب نسق دارای زمین شدند اما با این مالکیت، تنها حداقل معیشت خود را تأمین می‌کردند چون بنا به برآوردهای آن زمان برای تأمین معیشت یک خانواده دهقان، حداقل ۷ هکتار زمین لازم بود. دهقانان بدون حق نسق باز هم بدون زمین باقی ماندند و فقیرتر شدند. دهقانان متوسط و واسطه‌ها وضع بهتری پیدا کردند و بعد هم بر تعداد دهقانان متوسط افزوده شد. نگاهی از نزدیک به این طبقه‌ها، تفسیر در مورد قضایا را آسان‌تر می‌سازد.

بعد از پایان برنامه اصلاحات ارضی ۴۵۰۰۰ زمین‌دار عمدتاً غایب و بزرگ باقی ماندند و به طوری که جدول ۸-۲ نشان می‌دهد ۱۳۵۰ نفرشان املاک وسیعی بالای ۲۰۰ هکتار داشته‌اند. ۴۷ درصد همه زمین‌های دایر و قابل کشت در دست این مالکان غایب باقی ماند که اغلب زمین‌های حاصلخیز کشور را شامل می‌شد.

جدول ۸-۲. مالکیت زمین بعد از اصلاحات ارضی

| تعداد مالکان | مساحت زمین |
|----------------|--------------------|
| ۱۳۵۰ | بیشتر از ۲۰۰ هکتار |
| ۴۴۰۰۰ | ۲۰۰-۵۰ هکتار |
| ۶۰۰۰۰۰-۱۵۰۰۰۰ | ۵۰-۱۰ هکتار |
| ۷۰۰۰۰۰ | ۱۰-۵ هکتار |
| ۷۰۰۰۰۰ | ۵-۲ هکتار |
| ۱۰۰۰۰۰۰ | کمتر از ۲ هکتار |
| ۱۴۰۰۰۰۰-۷۰۰۰۰۰ | بدون زمین |

منبع: Hooglund, "The Effects of the Land Reform," 147, 162-63; Abrahamian, "Structural causes," 23 table IV, and *Iran Between Two Revolutions*, 429-30.

در مورد ۲ رقم خاصه املاک ۱۰ تا ۵۰ هکتار اختلاف نظرهایی وجود دارد.

مالکان با استفاده از مقرهای قانونی و دوز و کلک، در ۹۰ درصد روستاها به صورت بزرگترین مالک باقی ماندند هرچند تعدادشان به نصف رسیده بود و دیگر تنها ملاک روستا نبودند و قدرت سیاسی‌شان نیز شدیداً تحلیل رفته بود. ۲۰ درصد جمعیت

بالای روستاها ۴۳/۶ درصد مصرف سال ۱۹۷۲-۱۹۷۳م/۱۳۵۱-۱۳۵۲ش را به خود اختصاص داده بودند. آنها که روستا را به دولت فروختند سهام کارخانه‌های دولتی به ارزش ۹۳ میلیون دلار را دریافت کردند، بعضی به مستغلات روی آوردند، یا به بازرگانی، بانکداری و مقاطعه کاری پرداختند. اکنون در مقام مزرعه‌داران سرمایه‌دار به استخدام کارگران مزدبگیر کشاورزی پرداختند، بقیه هم در زمین‌های خود باقی ماندند و قدرت اقتصادی را حفظ کردند و انواع گرایش‌های پدرمآبانه در میان آنها پدیدار گردید. (۲۳)

از میان دهقانان میان حال یک طبقه متوسط روستایی (۱۵۰ تا ۶۰۰ هزار دهقان دارنده ۱۰ تا ۵۰ هکتار زمین در جدول ۸-۲) سر بلند کرد، بازرگانان روستا نیز پدید آمدند. کدخدایان و سرئنه‌های سابق دهکده‌ها که در مقایسه با دهقانان معمولی سهم بر زمین بیشتری دریافت کرده بودند اکثر در این رده قرار می‌گرفتند. آنها از طریق وام دادن به دهقانان کم‌بینه‌تر زمین‌های بیشتری به دست آوردند. و مصرف‌شان بیش از سایر اهالی آبادی بود، فرزندان‌شان را برای تحصیلات دبیرستانی و عالی می‌فرستادند. گروه دیگری از طبقه متوسط روستایی مغازه‌داران روستا بودند که به صورت نزول‌خوار، آسیابان، اجاره‌دهنده ابزارهای کشاورزی، گاو ورزا، تعدادشان دو برابر قبل شد. این طبقه‌های متوسط روستا در کنار زمین‌دار بزرگ بر وضعیت سیاسی روستا مسلط شدند و در مقام اعضای انجمن ده، انجمن‌های تعاونی، خانه‌های اصناف، موقعیت خویش را مستحکم‌تر ساختند و به صورت مرفه‌ترین قشرهای روستا درآمدند. (۲۴)

اکثریت عظیم روستانشینان جزو دهقانان کم‌زمین یا کارگران مزدبگیر روستا بودند. جدول ۸-۲ نشان می‌دهد که ۲,۴۰۰,۰۰۰ دهقان کمتر از ۱۰ هکتار (۷۱ درصد کمتر از ۵ هکتار یعنی پایین‌تر از سطح معیشت) و ۷۰۰ هزار نفر تا ۱,۴۰۰,۰۰۰ نفر کاملاً بدون زمین بوده‌اند. گروه دیگری از روستاییان که زیر خط فقر زندگی می‌کردند کسانی بودند که در روستا شغل خدمتاتی یا پیشه‌وری داشتند. سلمانی، گرمابه‌دار، نجار، آهنگر و کفاش جزو این رده محسوب می‌شدند. پیشه‌وران ماقبل از اصلاحات ارضی وضع زندگی نابسامان‌تری داشتند چون در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش اجناس صنعتی ارزان‌تر به روستاها وارد شد. اما از همه بدتر کارگران مزدبگیر روستاها بودند که تعدادشان به ۱,۴۰۰,۰۰۰ نفر (و با جمع افراد خانواده‌شان به ۷ میلیون نفر) می‌رسید. اینان یا به

صورت نیمه وقت برای دیگران کار کشاورزی می کردند یا به شهرهای دور و نزدیک می رفتند و جزو طبقه های حاشیه شهری می شدند. بعد از اصلاحات ارضی امکان پیدا کردن کار در روستاها برای این طبقه کمتر شد چون کشاورزی مزرعه های بزرگ به کمک ماشین انجام می گرفت و دهقانان خرده پا هم خود کار مزرعه را انجام می دادند. (۲۵) بدین ترتیب سطح زندگی اکثریت جمعیت روستایی با اجرای برنامه اصلاحات ارضی نیز بهتر نشد و به بدی سابق باقی ماند (و اگر مزیتی هم عاید شد در مقایسه با مزایای جمعیت شهرنشین بسیار کم بود). درآمد سرانه دهقان مالک ۳ تا ۱۰ هکتار زمین ۱۳۱ دلار و برای روستاییان بی زمین یا دارای حداکثر ۳ هکتار زمین ۷۰ دلار بود. در ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش مزد کارگران روستا به طور متوسط روزانه ۱/۴ دلار (مردان) و ۷۴ سنت (زنان) بود و کار نیز فصلی بود و حداکثر از ۱۰۰ روز در سال تجاوز نمی کرد. کاتوزیان می گوید ۳۸ درصد جمعیت روستا (۶/۶ میلیون نفر) در سال های ۱۹۷۲-۱۹۷۷م/۱۳۵۱-۱۳۵۶ش دچار سوء تغذیه بودند و ۴ درصد (۷۰۰ هزار نفر) نیز شدیداً سوء تغذیه داشتند. به رغم ایجاد مدرسه های روستایی توسط سپاه دانش، تنها ۱۵ درصد روستاییان در سال ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش از تحصیلات ابتدایی برخوردار می شدند و در سال ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش، ۶۰ درصد مردان و ۹۰ درصد زنان روستایی بی سواد بودند. در سال های دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش، ۹۶ درصد روستاها برق نداشتند. (۲۶)

عمده ترین پیامد برنامه اصلاحات ارضی آن بود که دولت قدرت سیاسی خود را جایگزین قدرت زمین دار در روستاها کرد. سپاه بهداشت، سپاه دانش، سپاه ترویج و آبادانی، سازمان دولتی نهادهای روستایی (تعاونی ها، واحدهای اعتباری، خانه های اصناف)، کنترل قیمت ها و قدرت اجبارکننده ژاندارمری نیز هر یک به نوعی پایه های قدرت دولت مرکزی در روستاها را تحکیم نمودند. در نیمه دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ یکی از دهقانان استان کرمان به خانم لمبتون گفت: «در سابق از مالک فرمان می بردیم حالا باید از همه کسانی که به ما دستور می دهند اطاعت کنیم.» (۲۷) ممکن است دهقانان از دولت اطاعت کرده باشند اما موارد زیادی نیز از ابراز ناخشنودی علیه دولت و زمین داران بزرگ ثبت شده است. عده ای از دهقانان موردی برای قدردانی از اصلاحات ارضی نمی دیدند. در ۱۹۶۷م/۱۳۴۶ش یکی از دهقانان به هوگلند گفته بود: «پدران ما نسل

اندر نسل روی این زمین کار کرده‌اند، زمین متعلق به ماست باید خارج از هر بار تحمیلی آن را در اختیار داشته باشیم.»^(۲۸) یک دهقان کرد جوان با بیان زیر نشان داد که تضاد پیشین دهقان با مالک به صورت تضاد دهقان با اقتدار دولتی درآمده است:

بله، ما به مدرسه و پزشک نیاز داریم اما اینها هم خاص اغنیا هستند. ای کاش اصولاً نمی‌دانستیم که موجودی به نام پزشک وجود دارد. قبلاً ناآگاه بودیم اما حالا می‌دانیم که قرص و آمپول درمان دردهایمان است. اما نمی‌توانیم در برابر آنها پول بدهیم از این رو کودکانمان جلو چشمانمان از بیماری و گرسنگی می‌زنند. قبلاً پیران ما می‌گفتند اگر بچه‌ای بمیرد این دست خداست اما حالا دیگر فکر می‌کنیم دست دولت است.^(۲۹)

احساس تلخ دهقان نسبت به مالک، یا آگاهی از نابرابری طبقاتی هم بر اثر اصلاحات ارضی از بین نرفت و فروکش نکرد. یکی دیگر از دهقانان گفته بود:

من واقعاً چه فکر می‌کنم؟ فکر می‌کنم وضعیت بهتر شده است در این تردیدی نیست. من اینجا وضع بدی داشتم ... مرد فقیری هستم. این را می‌دانم، اما دست‌کم می‌توانم معاش خانواده‌ام را تأمین کنم. پس مرد خوشبختی هستم ... عده‌ی زیادی حتی این کار را هم نمی‌توانند بکنند. چرا به خوش‌نشین‌ها زمین ندادند؟ ... از ما بهتران هنوز اینجا هستند و بهترین زمین‌ها مال آنها است. عده‌ای اصولاً زمین ندارند عده‌ای هم آنقدر ندارند که بتوانند نان خانواده را تأمین کنند. پس این کجایش عدالت است؟ ... آقایان از اول تا آخر وضع‌شان خوب بوده است.^(۳۰)

مقاومت منفی و ابراز نارضایتی پنهانی در میان دهقانان در دهه‌های ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش و ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش رو به گسترش گذاشته که این خود نشانه شکست نهایی رژیم در پیشبرد هدف‌های سیاسی و ایجاد طبقه‌ی وسیعی از وفاداران به نظام در روستاها بوده است.

در نبود یک استراتژی توسعه‌ی کشاورزی جامع یا هماهنگ و با تخصیص تنها ۱۶ درصد بودجه‌ی کشور (در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش)، جای تعجب نیست که نرخ رشد کشاورزی در مجموع نو می‌کننده شده باشد. دولت [به دروغ] مدعی شد که تولید ۱۰۰ درصد رشد داشته و همین امر ارزیابی مسأله توسط کارشناسان را دشوارتر کرده است.

برآوردها حول نرخ رشد ۲ تا ۳ درصد در سال در دهه‌های ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ش و ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش دور می‌زد. گراهام، نرخ رشد دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش را ۲ درصد، کدی، ۲ تا ۲/۵ درصد، مؤتمنی، حدود ۲/۲ درصد، کاتوزیان، ۲ تا ۳ درصد و سیف‌الهی، حدود ۳ درصد دانسته‌اند. تنها باکو ۳/۳ درصد و پسران، ۴/۴ درصد برآورد کرده و ارزیابی خوش‌بینانه‌تری داشته‌اند. حال اگر این ارقام را با ۳ درصد رشد جمعیت مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که تولید کشاورزی عملاً از نظر سرانه جمعیت عقب مانده است و اصلاحات ارضی، ماشینی شدن کشاورزی، گسترش مناسبات سرمایه‌داری و تحولات نظیر آن نیز تغییری در مسأله نداده است. سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی از ۵۰ درصد در دهه ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ش به ۳۳ درصد در سال ۱۹۵۹م/۱۳۳۸ش، ۲۳ درصد در ۱۹۶۹م/۱۳۴۸ش و ۹/۲ درصد در ۱۹۷۷-۱۹۷۸م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ش کاهش یافت. تولید گندم، جو، برنج، تنباکو و توتون، پنبه و سایر اقلام کلیدی و صادراتی در این دوره رشد کندی داشته، بعضی نیز در مراحل با کاهش روبه‌رو بوده‌اند.^(۳۱) نرخ سالانه رشد کشاورزی ۲ تا ۳ درصد بوده در حالی که نرخ رشد سالانه مصرف به ۱۲ درصد می‌رسیده است و در واقع کشور در زمینه گندم، جو، برنج، گوشت و فرآورده‌های شیر با کاهش تولید اساسی روبه‌رو شده است. واردات فرآورده‌های کشاورزی از ۱۰۰ میلیون دلار در ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش (که هنوز تراز کشاورزی مثبت بوده و تا سال ۱۹۸۹م/۱۳۶۸ش نیز مثبت مانده است) به ۲۱۱ میلیون دلار در ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش ۱ تا ۱/۵ میلیارد دلار در ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش و ۲/۶ میلیارد دلار در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش رسید یعنی ۱۴ درصد نیازهای غذایی کشور از خارج وارد می‌شد.^(۳۲)

یکی از دلایل مشکلات کشاورزی ایران، عملکرد ضعیف واحدهای کشت و صنعت و شرکت‌های زراعی بود. ۱۴ واحد عظیم کشت و صنعت که هر یک بیش از ۵ هزار هکتار زمین در اختیار داشتند در فواصل سال‌های ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش و ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش ایجاد شدند که اغلب اینها در نزدیکی سدهای بزرگ قرار داشتند. دولت، سرمایه‌داران خصوصی، بانک‌های بین‌المللی نظیر چیس، سیتی کوآپ و بانک امریکا، شرکت‌های چندملیتی نظیر شل، میتسوبی، جان دیر، داو کمیکال در این واحدها سرمایه‌گذاری کردند. به رغم سرمایه‌گذاری عظیمی که در زهکشی، تراکتور، کود شیمیایی و مانند اینها شده بود. غیراقتصادی بودن این واحدها به زودی آشکار شد و

(صرف نظر از تفاوت زمین، آب، تکنولوژی و سرمایه) اینها به طور مطلق و نسبی از مزرعه‌های دهقانی متوسط بهره‌دهی کمتری داشتند. شاید بتوان این پیامد حیرت‌آور را به گردن سوءمدیریت خارجی انداخت و گفت خارجیان در مورد آب و هوای ایران، اطلاعات درستی نداشته‌اند و عواملی نظیر استفاده نادرست از تکنولوژی، استفاده نادرست و ناکافی از آن همه زمین، هزینه بسیار بالا، سرمایه‌گذاری بیش از حد و زیربنایی و غیرقابل استفاده نگاه داشتن بخش اعظم زمین‌های هر واحد نیز از علل دیگر ناکامی واحدهای کشت و صنعت بوده‌اند. این واحدها دهقانان را از زمین بیرون راندند و عده زیادی‌تری را بیکار کردند در حالی که ایجاد شغل در روستاها یک امر حیاتی بود. حدود یکصد شرکت زراعی نیز سرمایه‌های زیادی را جذب کرد اما اینها نیز در مقایسه با مزارع دهقانی بهره‌دهی کمتری داشتند.^(۳۳) آن چند میلیون کشاورز خرده‌پا نیز در وضعیتی نبود که بتواند شکست واحدهای بزرگ را جبران نماید و معیشت کل جمعیت کشور را تأمین نماید. تا حدی این ناشی از سیاست نادرست دولت در قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی (به نفع مصرف‌کنندگان شهری) بود که قیمت فروش محصولات کشاورزی خاصه گندم را کمتر از هزینه تمام شده تولید تعیین می‌کرد. دولت به جای اصلاح نظام توزیع (که موجب به هدر دادن ۳۰ درصد محصول سیب زمینی و ۲۰ درصد محصول گوشت می‌شد) تنها ۵/۵ درصد قیمت فروش نهایی محصولات کشاورزی را به دهقانان می‌پرداخت در حالی که به عمده‌فروش، ۴۴ درصد، به خرده‌فروش ۳۹ درصد و برای حمل و نقل ۱۱/۵ درصد پرداخته می‌شد. دهقانان با این حساب انگیزه چندانی برای تولید به منظور فروش نداشتند به همین سبب بیشتر محصولاتی می‌کاشتند که اساسی نبود اما کنترلی روی قیمت آن به عمل نمی‌آمد یا زمین را بدون کشت رها می‌کردند در حالی که نیاز وارداتی ایران روز به روز بیشتر می‌شد.^(۳۴)

در حوزه نظری (تئوری) بهترین راه فهم تحولات و تداوم کشاورزی دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش ایران، آن است که دهه مزبور را دوره گذار از وجه تولید دهقانی سهم‌بری به کشاورزی سرمایه‌داری تلقی کنیم. وجود میلیون‌ها تولیدکننده خرده‌پا (که با اجرای اصلاحات ارضی، دیگر دهقان سهم‌بر نبودند و بلکه خود صاحب زمین محسوب می‌شدند)، بسیاری از پژوهش‌گران را به این نتیجه‌گیری رسانده که با «نظام تولید خانوادگی» یا «خرده تولید فردی» روستایی سر و کار دارند^(۳۵)، اما دهقانان ایرانی

با آهنگی فزاینده در نظامی ادغام می شدند که از لحاظ توزیع رابطه بازار را پذیرفته بود و از کار کارگران کشاورزی بدون زمین (در واحدهای کشت و صنعت، شرکت های زراعی، مزرعه های متوسط تا بزرگ و در مواردی مزرعه های «خانوادگی») استفاده می کرد. ماهیت اصلاحات ارضی و نارسایی های طرح های پدروانه ممکن است برای مدتی موجب حفظ املاک دهقانی خرده پا شده باشد اما حفظ و توسعه دادن نابرابری ها، ایجاد فوج عظیم کارگران کشاورزی بدون زمین و گسترش تولید و توزیع تجاری شده همگی مؤید آن هستند که نظام جدید بی پرو برگرد و وجه تولید سرمایه داری بوده است.

در این ضمن بخش عشایری ایران در سال های آخر حکومت شاه رو به کاهش نهاد و قربانی سیاست های آگاهانه دولت از یک سو و گرایش های جمعیتی و سیاسی از سوی دیگر شد. ارقام رسمی در مورد تعداد عشایر کوچ نشین (در مقابل گروه های قومی عشیره ای اسکان یافته که بسیار پر جمعیت تر بودند) بسیار متفاوت است: جمعیت عشایر بین ۲ میلیون نفر در دهه ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ش (دوره «تجدید حیات» عشایر)، رقم باور نکردنی ۲۴۰ هزار در سال های ۱۹۵۶م/۱۳۳۵ش و ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش و ۱/۸۷ میلیون به موجب آمار ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش نوسان داشته است. حتی اگر ارقام سال های ۱۹۵۶م/۱۳۳۵ش و ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش را نادیده بگیریم، باز مشاهده می کنیم جمعیت عشایری به طور مطلق کاهش یافته و از ۲/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش به کمتر از ۲ میلیون نفر در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش رسیده است یا بهتر است گفته شود از ۲۵ درصد جمعیت کشور در ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش به کمتر از ۶ درصد در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش کاهش پیدا کرده است.^(۳۶) شاه نیز سیاست پدرش در مورد اسکان عشایر را از سر گرفت با این تفاوت که از دستگاه های اداری و اجبارکننده بیشتری برای پیشبرد هدف های خود برخوردار بود. اصلاحات ارضی از طریق «ملی کردن» کلیه مراتع کشور از میزان املاک عشایر کاست، میزان کنترل ایلات بر زمین ها را کم کرد و بر وابستگی شان به دولت افزود. ایلاتی چند - مثل بویراحمندی در ۱۹۶۲م/۱۳۴۱ش، قشقای در ۱۹۶۳-۱۹۶۵م/۱۳۴۲-۱۳۴۴ش، چریک های کرد در ۱۹۶۷م/۱۳۴۶ش - که مقاومت کردند بیرحمانه سرکوب شدند و «آنچنان با آنها بدرفتاری شد که به اعتقاد ناصر پاکدامن (صاحب نظر در اقتصاد سیاسی ایران)، امریکاییان مهاجر هم با سرخپوستان بومی به آنگونه رفتار نکرده بودند.»^(۳۷)

ساختار اجتماعی قبیله‌ای و اقتصاد آن، از تحولات یاد شده عمیقاً تأثیر پذیرفتند. سران ایلات هم مانند مالکان بزرگ در نتیجه اصلاحات ارضی و اسکان عشایر، قدرت سیاسی و منزلت اجتماعی شان را از دست دادند. اما آنها نیز بعضاً مانند زمین‌داران توانستند قدرت اقتصادی خود را حفظ کنند و به صورت زمین‌دار، سوداگر، اداری رده بالا یا فرمانده ارتش درآیند. گروه زیادی از مردم عادی عشایر بر اثر سیاست‌های دولتی یا مشکلات اقتصادی یکجانشین شدند. عده کثیری از آنان به صورت دهقان کم‌زمین یا کارگر کشاورزی درآمدند، در کارخانه‌ها به کار پرداختند، یا به صورت عمده ساختمانی جزو طبقه‌های فقیر حاشیه شهری شدند. حدود ۵۰ تا ۷۰ هزار شاهسون به ییلاق و قشلاق ادامه دادند و به تولید فرآورده‌های دامی پرداختند. زندگی برای اغلب عشایری‌ها دشوارتر شد و آمار و ارقام وضعیت تغذیه در روستاها حاکی از سوءتغذیه شدید در کردستان، خوزستان، کرمان و بختیاری یعنی مناطقی است که جمعیت زیاد ایلی را داشته‌اند. این تحولات دهقانی و اقتصادی تا حد زیادی از آگاهی عشایری کاستند. «خلاصه اینکه، پیوندهای افقی طبقاتی جایگزین احساسات عمودی طایفه‌ای، قبیله‌ای، فرقه‌ای و محلی شد.»^(۳۸)

اسکان ایلات، اصلاحات ارضی و کاهش جمعیت ایلی، موجب کاهش تولید گوشت و فرآورده‌های شیر در دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش شد. سهم دامپروری تولید کشاورزی که در دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش، ۴۰ درصد بود، در ۱۹۷۰م/۱۳۴۹ش به ۲۶ درصد رسید و باز در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۸م/۱۳۵۲-۱۳۵۷ش بر اثر تلاش‌های دولت و ایجاد واحدهای بزرگ سرمایه‌طلب برای پرورش گوسفند و ماکیان به ۳۳ درصد افزایش یافت. در سال ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش، تنها ۴۰ درصد گوسفند و بز کشور به عشایری‌ها تعلق داشت. به تدریج که تولید فرآورده‌های شبانکاره خصلت شبانکارگی - چادرنشینی شان را از دست دادند و ویژگی‌های سرمایه‌داری به خود گرفتند از توانایی کشور در صدور مواد غیرنفتی از جمله گوشت، چرم، سالامبور، پشم و قالی نیز کاسته شد. از زاویه وجه تولید، به رغم پیشرفت‌هایی که در ایجاد «واحدهای تولید دامپروری سرمایه‌داری» پدید آمد وجه تولید شبانکاره - چادرنشینی به هستی خود ادامه داد منتها حالت محدودتری به خود گرفت و در مقایسه با قبل، سهم آن در اقتصاد و نیروی کار کاهش پیدا کرد.^(۳۹)

بخش سرمایه‌داری

وجه تولید سرمایه‌داری شامل صنعت، ساختمان، خدمات، دیوان‌سالاری دولتی و مشاغل طبقه متوسط، در دهه ۱۳۵۰/م ۱۹۷۰ ش به صورت بزرگترین وجه تولید در بخش شهری درآمد. اینجا هم مانند دهه ۱۳۱۰/م ۱۹۳۰ ش و حکومت رضاشاه، دولت از یک استراتژی صنعتی آگاهانه پیروی نمی‌کرد. کاتوزیان به این نتیجه‌گیری رسیده است که «اصولاً استراتژی قابل‌ذکری در کار نبود»، فرد هالیدی به نقل از یک کارشناس می‌نویسد: «تنها نوع برنامه‌ریزی در ایران همان است که شاه می‌خواهد»^(۴۰)، با این همه، روند صنعتی شدن از چند الگوی قابل تشخیص پیروی می‌کرد. در دهه ۱۳۴۰/م ۱۹۶۰ ش تأکید عمده بر صنعتی شدن، به خاطر جایگزینی واردات بود. دولت می‌خواست مواد مورد نیاز مردم شهر (پوشاک، مواد غذایی، اتومبیل، لوازم خانه) را در داخل کشور تولید کند، در دهه ۱۳۵۰/م ۱۹۷۰ ش شکل تعمیق یافته این سیاست به تولید چند قلم کالای اساسی و کالاهای واسطه‌ای نظیر مواد شیمیایی، فولاد و ابزارهای ماشینی منجر گردید. در ارزیابی موفقیت این سیاست نظرهای متفاوتی ابراز شده است. چارلز عیسوی در ۱۳۵۷/م ۱۹۷۸ ش به این جمع‌بندی می‌رسد که «ایران اکنون بخش مهمی از کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌داری مورد نیازش را تأمین می‌کند و این نسبت ظرف چند سال آینده رشد چشمگیری خواهد یافت. اما پسران و یغماییان نظرشان بدبینانه‌تر است و من نیز با آنان موافقم»^(۴۱). نگاهی به نرخ رشد و اعداد و ارقام موجود صناعی خاص دستاوردها و مشکلات صنعتی شدن سرمایه‌داری ایران را به خوبی نشان می‌دهد.

در مجموع، نرخ رشد صنعتی ایران، قابل توجه بوده و از ۱۵ درصد سالانه در سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۷۵/م ۱۳۴۴-۱۳۵۴ ش، تا ۱۴/۶ درصد در سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۷۷/م ۱۳۵۵-۱۳۵۶ ش و ۹/۴ درصد در ۱۹۷۷-۱۹۷۸/م ۱۳۵۶-۱۳۵۷ ش یعنی سال بحران نوسان داشته است. احتمالاً اینها بالاترین نرخ در کشورهای جهان سوم طی دوره مورد بحث، یعنی به طور میانگین دو برابر نرخ رشد کشورهای در حال رشد بوده است. تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی از این هم بالاتر و در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۷۷/م ۱۳۴۲-۱۳۵۶ ش معادل ۱۸/۴ درصد بوده است. اما این نرخ‌ها به

نوعی، دست‌کم از دو جهت گمراه‌کننده‌اند. یکی اینکه سهم صنعت در تولید ناخالص ملی ۱۸ درصد بود و به‌مراتب از سهم خدمات (۳۵ درصد) و نفت (۳۵ درصد) در ۱۹۷۷-۱۹۷۸ م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ ش کمتر می‌شد و دیگر اینکه، صادرات صنعتی غیرنفتی تنها ۲ تا ۳ درصد همه صادرات ایران را در سال ۱۹۷۵ م/۱۳۵۴ ش تشکیل می‌داد که در مقایسه با کشورهای مثل هندوستان (بیش از ۵۰ درصد)، سنگاپور (۶۰ درصد) و مکزیک (۳۳ درصد) بسیار ناچیز می‌نمود. (۴۲)

سایر آمار و ارقام صنعتی نشان‌دهنده اندکی افزایش در کارخانه‌های کوچک (با ۱۰ تا ۴۹ کارگر) است. در سال ۱۹۵۳ م/۱۳۳۲ ش تعداد این کارخانه‌ها کمتر از ۱۰۰۰ واحد بود اما در سال ۱۹۷۷ م/۱۳۵۶ ش از ۷ هزار تجاوز می‌کرد، همزمان، افزایشی در تعداد کارخانه‌های متوسط (۵۰ تا ۱۰۰ کارگر) به چشم می‌خورد یعنی از ۳۰۰ واحد به ۸۳۰ واحد رسیده است، کارخانه‌های بزرگ (با بیش از ۵۰۰ کارگر) تعدادشان از ۱۹ واحد به ۱۵۹ واحد افزایش یافته است (۲۰۰ هزار کارگاه کوچک هر یک با کمتر از ۱۰ کارگر به حیات خود ادامه می‌داد و این خود نشان‌دهنده جان‌سختی تولید پیشه‌وری است). تعداد کارگران صنعتی (و از جمله کارگران کارگاه‌های کوچک، ساختمانی، حمل و نقل، صنایع آب و برق و صنایع کارخانه‌ای) در ۱۹۷۷ م/۱۳۵۶ ش به حدود ۲/۵ میلیون نفر رسید. از برکت وجود تعرفه‌های حمایتی شدید و انحصارهای دارنده امتیاز، سود سرمایه‌ها در دهه ۱۹۷۰ م/۱۳۵۰ ش بین ۳۰ تا ۵۰ درصد بود. (۴۳) داده‌های مربوط به محصولات صنعتی و سهم یکایک صنایع، نشان می‌دهد که هنوز بافندگی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و تولید آن از ۳۵۰ میلیون متر در ۱۹۶۵ م/۱۳۴۴ ش به ۵۲۳ میلیون متر در ۱۹۷۵ م/۱۳۵۴ ش رسیده است اما از لحاظ جمع ارزش تولید شده، تولید اتومبیل در مقام اول بوده است. تولید مواد غذایی، شامل قند و شکر، روغن نباتی، نوشابه و دخانیات مانند سابق اهمیت خود را حفظ کرد. صنایع موتناژ مثل تولید اتومبیل و لوازم برقی خانگی به تدریج جنبه غالب را پیدا می‌کرد. تولید سالانه اتومبیل موتناژ که عمده سرمایه‌اش به شرکت‌های چندملیتی تعلق داشت از ۷ هزار دستگاه در ۱۹۶۵ م/۱۳۴۴ ش، به ۱۰۹ هزار دستگاه در ۱۹۷۵ م/۱۳۵۴ ش رسید، طی همین مدت تولید گیرنده تلویزیون از ۱۲ هزار به ۳۱ هزار، تولید دستگاه تلفن از صفر به ۱۸۶۰۰۰، تولید اجاق گاز از ۸۷۰۰۰ به ۲۲۰۰۰۰ رسید. سایر بخش‌های سرمایه‌بر، با تکنولوژی برتر عبارت

بودند از تولید فولاد، آلومینیوم (با هزینه زیاد و کمک خارجی) که با وجود ۱۰ برابر شدن میزان تولید باز هم کفاف تقاضای داخلی را نمی دادند؛ پتروشیمی، مواد شیمیایی اساسی و داروسازی (که همگی به یاری تکنولوژی و امتیاز خارجی تولید می شدند) و کارخانه ابزار ماشینی در اراک. بخش های مهم اما غیرکارخانه ای عبارت بودند از صنایع عظیم ساختمانی، بخش کوچک معادن غیرنفتی، بخش رو به گسترش حمل و نقل و بانکداری زیر سلطه بانک توسعه صنعت و معدن ایران که در ۱۳۵۴/م ۱۹۷۵ ش تشکیل شد و ۴۰ درصد سرمایه اش به خارجیان تعلق داشت. (۴۴)

به رغم موفقیتی که در پرتو آمار کلی و یکایک بخش ها نشان داده می شود، صنعت ایران با مشکلات جدی مواجه بود. برای مثال، کاتوزیان می گوید: کارخانه ها به دلیل کمبود تکنسین و مدیر، مشکلات اداری، پایین تر از ظرفیت کار می کردند و هزینه تولید بسیار بالا بود. هالیدی می نویسد: کمبود کارگر ماهر، عدم کارایی، محدودیت های بازار داخلی، نبود رقابت به خاطر تعرفه های بسیار بالا و در نتیجه ناکامی در توسعه دادن به قابلیت های صادراتی از جمله مشکلات صنایع ایران در دوره مورد بحث بوده اند. هاشم پسران صنعتی شدن جایگزین واردات، الگوی سود تصنعی بسیار بالا، نبود ارتباط زنجیره ای حلقه حد وسط با حلقه های قبلی و بعدی اقتصاد، تبعیض در مورد کشاورزی بر اثر بالا بودن ارزش ریال و کاستن از اشتغال به خاطر صنایع سرمایه بر را مشکلات صنعتی این دوره می داند. گراهام، تنگناهای زیربنایی (بندرها و جاده ها) در جریان رونق نفتی را نیز یکی از مشکلات اقتصادی این دوره کشور ذکر می کند و می نویسد: تنگناها موجب اتلاف زیاد کالاهای وارداتی در بندرها و لنگرگاه ها شد، فساد مزمن، فرار سرمایه ها بعد از سال ۱۳۵۴/م ۱۹۷۵ ش و اقدام دولت در زمینه سهام کردن کارگران بعضی از صنایع در سود کارخانه ها و مبارزه با گران فروشی نیز از جمله دلایل دیگری است که گراهام در مورد مشکلات اقتصادی بیان می کند. این رویدادها و گرایش ها موجب پایان یافتن رونق در ۱۳۵۴/م ۱۹۷۵ ش و شروع یک بحران اقتصادی در ۱۳۵۶/م ۱۹۷۷ ش شدند. (۴۵)

در پشت همه این معضلات، ضعف ساختاری ایران قرار داشت که خود حاصل ماهیت وابسته فرایند صنعتی شدن ایران بود. در این زمینه در ایران به طور اخص و جهان سوم به طور اعم مشکلات خاص استراتژی جایگزینی واردات رخ نشان می دهند.

هم‌اکنون در مورد مشکل اندازه بازار صحبت کردیم. در این کشورها به دلیل شمار ضرورتاً محدود (ولو رو به رشد) طبقه‌های متوسط و بالا، تولید تنها در حد مشخصی بازار مصرفی دارد. اگر مانند مورد ایران، تعرفه‌های سنگین و انحصارهای ممتاز به سود سرشار و تضمین شده‌ای هم بیانجامد، در آن صورت فرآورده‌ها در بازار جهانی قابل رقابت نبوده و (به دلیل مزدهای بالا بر اثر تورم سال ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش) تنها بعضی از اقلام قابل صادر شدن می‌باشند. خود این امر در بلندمدت و هنگامی که منابع نفتی ته بکشد فاجعه‌بار خواهد بود. از این گذشته، بخش صنعتی جدید، در مجموع به لحاظ سرمایه، تکنولوژی، مدیریت و فرآورده تا حد زیادی به مشارکت خارجی وابسته بود. سرمایه خارجی در صنایع اتومبیل، لوازم خانگی، مواد شیمیایی، دارویی و پلاستیک جنبه غالب را داشت و حتی در صنایع نسبتاً بومی نظیر بافندگی و ساختمان نیز جاپایی باز کرده بود. صنایع کلیدی اتومبیل و لوازم برقی اساساً صنایع «آچاری» بودند بدین معنی که اکثر قطعات و اجزاء را از خارج می‌آوردند، در داخل، کارچندانی جز بر روی هم سوار کردن قطعات و افزودن اجزاء ناچیز صورت نمی‌گرفت. شرکت‌های دارویی اغلب مواد دارویی و حتی وسایل بسته‌بندی دارو را از خارج می‌آوردند. به گفته یکی از مدیران فراری شرکت دارویی خارجی بسیار بزرگ، کارخانه او در ایران «چیزی بیش از یک انبار بزرگ دارو نبود». (۴۶) در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش، شرکت‌های دارویی ۸۵ تا ۱۰۰ درصد به مواد دارویی وارداتی اتکا داشتند، برای شرکت‌های شیمیایی میزان این وابستگی ۶۰ تا ۱۰۰ درصد، برای بافندگی ۸۰ درصد (ماشین‌ها)، بعضی صنایع غذایی ۷۰ درصد، پاره‌ای مصالح ساختمانی ۵۷ درصد بود. (۴۷) شرکت‌های چند ملیتی می‌خواستند ایران را در امر توسعه صنایع پالایش نفت، پتروشیمی، کود شیمیایی، آهن، فولاد و آلومینیوم یاری دهند زیرا غرب در ازای فروش کارخانه‌ها، تجهیزات، تکنولوژی، مدیریت و بعضی از مواد واسطه‌ای کارخانه‌ها، فرآورده‌های تمام شده ایران را می‌خرید. مضافاً بر اینکه در این سودا با سرمایه‌داران یا دولت ایران، شریک بود. در کل، بخش صنعتی با استفاده از ماشین‌های وارداتی، اجزاء وارداتی را به یاری تکنولوژی وارداتی مونتاژ می‌کرد که گاه این کار به صورت یک سرمایه‌گذاری مشترک انجام می‌شد و [در نهایت] فرآورده‌های نامرغوب را با قیمت‌های بالا و تضمین شده به فروش می‌رساند و بخشی از سود حاصل را از کشور به خارج می‌فرستاد. این یک تحول وابسته بود.

عمده‌ترین طبقه‌های شهری در وجه تولید سرمایه‌داری را طبقه سرمایه‌دار (واجزاء، دولتی، محلی و خارجی‌اش)، طبقه کارگر، روشنفکران به علاوه دانشجویان و صاحبان مشاغل بالا تشکیل می‌دادند که در فرایند صنعتی شدن دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش نقش مسلط داشتند و با تخصیص درآمدهای نفتی و ایجاد زیربناها، از طریق وام، پروانه امتیاز و مقاطعه به هماهنگ کردن بورژوازی داخلی با سرمایه خارجی در شرکت‌های مشترک اقدام می‌کرد. سهم مالکیت دولت در صنایع از ۵۰ درصد در ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش به ۱۷ درصد در ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش کاهش یافت چون به دنبال اجرای قانون اصلاحات ارضی سهام کارخانه‌های دولتی به عنوان گرامت به مالکان زمین‌های واگذار شده انتقال یافت. اما پا به پای افزایش درآمدهای نفتی، نقش دولت در سرمایه‌گذاری‌های صنعتی نیز افزایش یافت و از ۴۰ درصد در نیمه دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش به ۶۰ درصد در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش افزایش یافت. دولت به سبب نقش مسلطی که در بخش‌های جدید شدیداً سرمایه‌بر- فولاد، پتروشیمی، گاز طبیعی، ماشین- پیدا کرد تصمیم گرفت در برنامه پنجم (۱۹۷۳-۱۹۷۷م/۱۳۵۲-۱۳۵۶ش) ۴۶/۲ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کند. بخش خصوصی در این مدت ۲۳/۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرد. بدین ترتیب می‌توان با نظر هالییدی موافق بود که توسعه صنعتی در فاصله سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۷۸م/۱۳۳۲-۱۳۵۷ش تا حد زیادی مرهون نقش مسلط دولت بوده است. (۴۸)

قدر مسلم اینکه بخش خصوصی در این فرایند نقش پشتیبان را داشت. سرمایه‌دارهای محلی در زمان شاه از طیف زمین‌داران، خانواده‌های سرشناس و قدیمی شهری، صاحبان صنایع قدیمی از دهه‌های ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش و ۱۹۴۰م/۱۳۲۰ش، یعنی تاجران بازار، رده‌های بالای دولتی و افسران ارشد ارتش برمی‌خاستند. اینها همه به‌نوعی با خاندان سلطنتی تماس می‌گرفتند چون یکی از شرایط موفقیت در آن زمان این بود که شخص از دربار حمایت شود. عمده‌ترین حوزه‌هایی که در سرمایه داخلی نقشی ایفا می‌کرد، صنایع سبک، ساختمانی و بانکداری بود. داده‌های آماری مؤید آن است که تعداد صاحبان- کارفرمایان از ۶۸،۷۷۷ نفر در ۱۹۵۶م/۱۳۳۵ش به ۱۵۲،۶۲۳ نفر در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش و ۱۸۶ تا ۲۲۰ هزار نفر در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش افزایش یافته است، اما ثروت‌ها عمدتاً در نوک این هرم جمع آمده بود. در سال ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش ۵۶ خانواده

در ۱۷۷ شرکت از میان ۳۶۴ شرکت بزرگ صنعتی سهام داشتند و ۷۲ خانواده در ۸۸ شرکت دیگر نیز صاحب سهام بودند. به گزارش هالیدی در ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش، تنها ۴۵ خانواده ۸۵ درصد شرکت‌ها را در کنترل داشته‌اند، سود این شرکت‌ها بیش از ۱۰ میلیون ریال (۱۳۳,۳۳۳ دلار) بوده است. اما آبراهامیان می‌گوید: هزار فامیل ۸۵ درصد همه شرکت‌ها را در کنترل داشتند. سود بخش خصوصی در ۱۹۷۲-۱۹۷۴م/۱۳۵۱-۱۳۵۳ش به ۳۳/۲ درصد رسید. گرایش‌های بورژوازی در قبال دولت غالباً نارضایتی و عدم تأمین به خاطر اجبار پرداختن حق حساب بود. بورژوازی خود دستخوش دسته‌بندی‌های متعدد بود اما در قبال کارگران حالت پدرمآبانه، تحقیرکننده و حمایتی داشت.^(۴۹)

سومین طرف در این اتحاد سه‌گانه، سرمایه خارجی بود که نقش آن، اقتصاد ایران در دوره مورد نظر را آنچنان شکل داد که به مراتب از مقیاس آشنای یکصد ساله ۱۸۵۰-۱۹۵۰م/۱۲۲۹-۱۳۲۹ش فراتر می‌رفت. هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد، سرمایه خارجی در ایران در آغاز سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش را ۵/۲ میلیارد دلار برآورد کرده که ۳۰ درصد از ژاپن، ۳۸ درصد از آمریکا، ۸ درصد از آلمان غربی، ۸ درصد از سوئیس، ۷ درصد از بریتانیا و ۶ درصد از فرانسه بوده است. این رقم حتی کمتر از ۴ درصد همه سرمایه‌گذاری در ایران بود و هرچند رقم قابل توجهی را تشکیل نمی‌داد، اما در مهمترین بخش‌های اقتصادی ایران تمرکز یافته بود. از جمله این بخش‌ها کشت و صنعت، سه شرکت از ۵ شرکت عظیم پتروشیمی، چهار کارخانه از پنج کارخانه بزرگ شیمیایی، ۱۴ کارخانه از ۱۸ کارخانه دارویی، همه کارخانه‌های پلاستیک‌سازی و همه صنایع اتومبیل‌سازی، ۳۷ واحد از ۴۲ واحد صنعتی تولیدکننده ماشین‌های برقی و غیربرقی و نیز شرکت در صنایع آهن و فولاد بود. حتی بخش‌های قدیمی تر و جاافتاده‌ای مثل تولید مواد غذایی، ساختمانی و پارچه‌بافی به تدریج در قلمرو شرکت‌های چندملیتی قرار می‌گرفت. سرمایه‌های خارجی در بانکداری هم شرکت گسترده‌ای داشتند. خارجیان به موجب قوانین جاری ایران، تنها می‌توانستند حداکثر ۴۹ درصد سهام هر شرکت را داشته باشند اما در خارج کردن سود از کشور دست‌شان کاملاً باز بود. چندملیتی‌ها در صنایع سرمایه‌بر و تکنولوژی طلب بزرگترین و سودآورترین شرکت‌های ایران را دارا بودند. نرخ سود از ۵۰ تا ۲۰۰ درصد می‌رسید. سرمایه‌های خارجی که در سال ۱۹۶۲-۱۹۶۳م/۱۳۴۱ش وارد ایران شد ۹/۵ میلیارد ریال (۱۲۶/۶)

میلیون دلار) بود در حالی که در سال ۱۹۷۲-۱۹۷۳/م ۱۳۵۱/ش، ۹۲۳/۸ میلیارد ریال (۱۲/۳ میلیارد دلار) سرمایه از کشور خارج شد. این همه نشان می‌داد سرمایه خارجی دیگر شرکت کوچکتر دولت یا سرمایه محلی ایران نیست. (۵۰)

به دشواری می‌توان در مورد طبقه کارگر ایران به یک برداشت دقیق رسید زیرا تعریف‌ها با توجه به «همه مزدگیران» یا «کارگران در صنایع بزرگ» فرق می‌کند. داده‌ها و اعداد و ارقام هم از تنوع بس عظیمی برخوردارند مسأله عمده افزوده شدن تعداد زیادی پیشه‌ور و کارگران صنایع روستایی به کارگران «کارخانه‌ای» است. شاید رقمی بین ۲ تا ۲/۵ میلیون کارگر یعنی ۲۰ تا ۲۵ درصد ۱۰ میلیون جمعیت فعال ایران به واقعیت نزدیکتر باشد. هالیدی می‌نویسد: «در مجموع، ایران در میان کشورهای جهان سوم، دارای یکی از بزرگترین نیروهای کار کارخانه‌ای است.»^(۵۱) از این میان ۶۰۰ تا ۹۰۰ هزار کارگر در کارخانه‌هایی مشغول کارند که بیش از ۱۰ کارگر دارد، ۲۸۰ هزار نفر در صنایع حمل و نقل و ارتباطات هستند، پیش از یک میلیون نفر در صنایع ساختمانی، ۸۸ هزار نفر در نفت و معدن و ۶۵ هزار نفر در صنایع برق و تلفن به کار مشغولند. این ارقام نشان‌دهنده ۱۰۰ تا ۱۵۰ درصد رشد ظرف ۲۰ سال یعنی از سال ۱۹۵۶/م ۱۳۳۵/ش به بعد است. (در سال ۱۹۵۶/م ۱۳۳۵/ش کل نیروی کار به حدود یک میلیون نفر می‌رسیده است). بیشترین میزان رشد در صنایع کارخانه‌ای و ساختمانی بود. خاستگاه این طبقه کارگر نیز برحسب بخش فرق می‌کند. بیات به پیوندهای عمیق روستایی (یعنی مهاجرت‌های اخیر به شهرها) در صنایع جدیدتر و صنایع مدرن (همچنین در صنایع ساختمانی) اشاره می‌کند و می‌گوید نسل دوم مهاجران یعنی نیروی کار با سابقه‌تر در صنایع قدیمی‌تر بافندگی و غذایی مشغول کار هستند. مزدها نیز برحسب هر بخش فرق دارند. مزدها در صنایع دارویی (در ۱۹۷۲/م ۱۳۵۱/ش ۸۸ دلار در ماه) و اتومبیل (۹۴ دلار) بالاتر از بافندگی (۷۲ دلار) و غذایی (۵۶ دلار) بوده است. در سال ۱۹۶۰/م ۱۳۳۹/ش کارگران بافندگی ماهانه ۲۵ تا ۲۸ دلار مزد می‌گرفته‌اند. به دنبال افزایش بهای نفت، کمبود کارگر و تورم دهه ۱۹۷۰/م ۱۳۵۰/ش مزدها تا ۳۰۰ درصد افزایش یافت و در ۱۹۷۶-۱۹۷۷/م ۱۳۵۵-۱۳۵۶/ش به ۲۰۰ دلار در ماه رسید. اما باید یادآوری کنیم که اینها اعداد میانگین‌اند و بین کارگر ماهر و ناماهر، سرکارگر و تکنسین، تفاوت‌های زیادی وجود داشته است. در سال ۱۹۷۴/م ۱۳۵۳/ش حدود ۷۳ درصد

کارگران کمتر از حداقل دستمزد قانونی مزد می‌گرفته‌اند. ساعت‌های کار طولانی بود و شرایط طاقت‌فرسای همه کارخانه‌ها - جدید، سنتی، چندملیتی - مسأله دود و بخار، سر و صدا، مواد شیمیایی خطرناک، حوادث صنعتی، اجرا نشدن معیارهای بهداشتی و ایمنی، نبود هر نوع بیمه و وضعیت درمانی بسیار نامطلوب را بیات به طور مستند گزارش کرده است. شاید وضعیت میانگین کارگران بهتر از میانگین دهقانان بوده، اما هنوز هم زندگی برای همه آنها دشوار بود و تنها عده‌ای از کارگران کارخانه‌های بزرگ و تازه آن هم بعد از ازدیاد شدید درآمدهای نفتی وضع قابل تحمل تری پیدا کردند. (۵۲)

بخش دیگر طبقه کارگر که در ارقام بالا نیامده است بخش «خدمات» است. اینجا نیز با مسأله تعریف این بخش و تداخل آمار و ارقام مواجهیم. در مجموع تعداد این قبیل کارگران را ۱/۵ تا ۳/۴ میلیون نفر ذکر کرده‌اند. بالاترین رقم مربوط به مستخدمان دولت با ۸۰۰ هزار نفر (و شاید هم ارتش!)، دانشجویان و صاحبان مشاغل رده بالا (که ما آنها را در طبقه متوسط شهری جا می‌دهیم)، بازرگانان (که بخشی از وجه تولید خرده‌کالایی به حساب می‌آوریم) و تعدادی از کارکنان صنعت حمل و نقل و خدمات برق و تلفن است که در بالا یادآوری کردیم. اما باید از ۱۵۰ هزار مزدبگیر شاغل در بانک‌ها، اداره‌ها و سایر سازمان‌ها، ۱۴۰ هزار نفر شاگرد مغازه؛ و شاید چند صد هزار نفری از کارگران طبقه‌بندی نشده نیز یاد کرد. سهم بخش خدمات غیردولتی در تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۵۶/م ۱۹۷۷ش به ۲۰ درصد رسیده (سهم صنایع بزرگ ۱۶ درصد بوده)، اما در اینجا نیز بخشی از بازاریان و دست‌اندرکاران وجه تولید خرده‌کالایی حضور دارند. اگر کارگران خدماتی را به طبقه کارگر صنعتی بیفزاییم، جمع طبقه کارگر به بیش از ۳ میلیون نفر یا ۳۰ درصد جمعیت از نظر اقتصادی فعال جامعه می‌رسد. (۵۳)

روشنفکران یکی دیگر از طبقه‌های کلیدی (در وجه تولید سرمایه‌داری بودند). معلمان، دانشجویان، نویسندگان، هنرمندان و بعضی صاحبان مشاغل رده بالا که در مجموع طبقه متوسط تحصیل کرده نامیده می‌شوند به این گروه تعلق دارند. سهم صاحبان مشاغل بالا، فنی و سایر کارگران مربوط در نیروی کار در فاصله سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۷۲/م ۱۳۳۵-۱۳۵۱ش از ۱/۶ درصد به ۳/۵ درصد رسیده یعنی بیش از دو برابر شده است. در میان اینها عمده‌تر از همه ۲۰۸،۲۴۱ معلم و ۶۷۲۶ استاد دانشگاه، ۶۱۰۶۶ مهندس، یقه سفید، مدیر و ۲۱۵۰۰ نفر خدمه پزشکی در سال

از مقوله طبقاتی به صورت یکدست در ائتلاف شرکت کردند. اکنون به سهم و نقش هر یک از این عناصر ائتلاف مردمی در انقلاب می‌پردازیم.

عده‌ای از روحانیان به رهبری [آیت‌الله] خمینی و به درجه کمتری طبقه‌های بازرگان و پیشه‌ور بازار- که پشتوانه مالی روحانیت مزبور محسوب می‌شدند- در انقلاب نقش کلیدی داشتند. خمینی و محافل شاگردان قدیمی‌اش در شبکه‌های سست و رسمی سازمان یافتند و در خلال سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ش به عنوان رهبری بلامنازع انقلاب بر صحنه ظاهر شدند (در پاییز ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش یعنی در جریان اقدام‌هایی که به انقلاب منتهی شد هنوز رهبری با اینها نبود). اینها یک فرهنگ سیاسی دینی مخالف با دیکتاتوری و سلطه خارجی را فعال کردند، مراسم تدفین جان‌باختگان را سازمان دادند و چهلم‌ها را یکی بعد از دیگری برپا داشتند و در طی رمضان (اوت- سپتامبر ۱۹۷۸م/ مرداد تا مهر ۱۳۵۷ش) و محرم (دسامبر/ آذر- دی) بزرگترین راهپیمایی‌ها را رهبری کردند. به رغم این درگیری فعالانه شاگردان [آیت‌الله] خمینی، به‌طور اعم و طلبه‌های جوان به‌طور اخص در انقلاب، عده‌ای از روحانیان در خلال سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش موضعی محافظه‌کارانه (یا بی‌طرف) در پیش گرفتند. در مواضع عقیدتی و نظری نیز میان [آیت‌الله] خمینی سازش‌ناپذیر با سایر مراجع روحانی نظیر شریعتمداری اختلاف‌هایی وجود داشت. شریعتمداری خواهان اجرای قانون اساسی مشروطه بود و تنها زیر فشار طرفداران آیت‌الله خمینی خواهان برچیده شدن بساط سلطنت گردید.^(۸۰) خمینی خود نقش حساس و تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد و با ارائه گزینه‌ای روشن و استوار در برابر شاه، هشیارانه نیروهای ناهمگن اجتماعی- و از جمله نیروهای چپ، کارگران و طبقه‌های متوسط مذهبی یعنی ائتلاف دینی- را زیر چتر رهبری خویش گرد آورد. پرشورترین طرفداران او بازرگانان و پیشه‌وران بازار بودند که منابع مالی، شبکه‌های ارتباطی و نیروهای مردمی اغلب تظاهرات را تأمین می‌کردند. پیشه‌وران نه به عنوان کارگران کارگاه‌های کوچک، بلکه در مقام بخشی از جنبش توده‌ای شهری و فعالیت بازاری، در انقلاب شرکت داشتند و از نظر تعداد، نقش مهمی را در برگزاری مراسم چهلم‌های ماه‌های ژانویه (دی- بهمن)، فوریه (بهمن- اسفند)، مارس (اسفند- فروردین) و مه ۱۹۷۸ (اردیبهشت- خرداد ۱۳۵۷)، قبل از پیوستن صدها هزار نیروی تازه‌نفس برعهده داشتند.^(۸۱) بدنه تشکیلاتی روحانیان و بازاریان دست‌اندرکار انقلاب،

پس رژیم شاه برنمی‌آیند - روحانیت در ۱۹۶۳ م/۱۳۴۲ ش، دانشجویان در تظاهرات مداوم و کارگران از طریق اعتصاب - به همین سبب ائتلاف کردند. به نظر حسین بشیریه، روحانیت با مارکسیست‌ها و لیبرال‌ها متحد شد تا رژیم شاه را براندازد. اشرف و بنو عزیزی انقلاب را به ۵ مرحله تقسیم می‌کنند و برای هر مرحله بازیگران و شیوه‌های مبارزاتی خاص آن را مشخص می‌سازند: (۱) اقدام علنی از ژوئن (خرداد - تیر) تا دسامبر ۱۹۷۸ (آذر - دی ۱۳۵۷) یعنی بسیج بدون درگیری توسط دانشجویان و روشنفکران؛ (۲) آشوب‌های ادواری از ژانویه (دی - بهمن ۱۳۵۶) تا ژوئیه ۱۹۷۸ (تیر - مرداد ۱۳۵۷) که روحانیان و طبقه‌های بازاری در آنها درگیر بودند؛ (۳) تظاهرات توده‌ای اوت و سپتامبر (مرداد تا مهر) شامل طبقه‌های بالا به علاوه طبقه‌های متوسط شهری و حاشیه شهری؛ (۴) اعتصاب‌های یقه‌آبی‌ها و یقه سفیدها در پاییز سال ۱۹۷۸ م/۱۳۵۷ ش؛ (۵) حاکمیت دوگانه از دسامبر ۱۹۷۸ (آذر - دی ۱۳۵۷) تا فوریه ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷) که در آن همه طبقات جامعه علیه رژیم متحد شدند. (۷۷)

چارچوب نظری و پیامدهای تجربی مطالعه اخیر ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که نیروهای اجتماعی دست‌اندرکار انقلاب، یکی دیگر از نمونه‌های ائتلاف شهری، مردمی و چندطبقه بوده‌اند. (۷۸) انقلاب با تظاهرات عظیم و گسترده مردم علیه حکومت همراه بود. تظاهراتی که بزرگترین جمعیت تاریخ بشری را به خیابان‌ها آورد و اعتصاب‌های سراسری عمومی سیاسی‌ای که شاید بتوان آنها را موفق‌ترین نوع خود در تاریخ جنبش کارگری به حساب آورد. میزان مشارکت گسترده توده‌ها از آن رو پیروزی انقلاب را تضمین کرد که مردم با انضباط خاصی از شگردهای غیرخشن و عدم توسل به زور استفاده می‌کردند، هرچند سرکوب خشن رژیم موجب کشته شدن ده تا ۱۲ هزار نفر در فاصله ژانویه ۱۹۷۸ (دی - بهمن ۱۳۵۶) تا فوریه ۱۹۷۹ (بهمن - اسفند ۱۳۵۷) گردید. (۷۹) قوت تحلیلی مطالعه حاضر تنها به خاطر توصیفش از خصلت چندطبقه‌ای انقلاب نیست بلکه می‌خواهد توضیح دهد که هر گروه و طبقه به چه نحوی در انقلاب شرکت کرد و بعد در مورد نحوه ابراز نارضایتی‌ها، یک الگوی نظری ارائه می‌شود. در متن ساختار طبقاتی ایران، روحانیان، بازاریان، پیشه‌وران، روشنفکران، کارگران و طبقه‌های حاشیه شهری یک ائتلاف مردمی تشکیل دادند. دهقانان و عشایری‌ها نقش حمایتی اندکی داشتند. زنان و اقلیت‌های قومی نظیر کردها، آذری‌ها و ترکمن‌ها، خارج

به ریاست مهدی بازرگان از سوی [آیت‌الله] خمینی اعلام شد و کارکنان دولت بی‌درنگ نسبت به دولت بازرگان اعلام همبستگی و وفاداری کردند. مذاکرات پیچیده‌ای میان بازرگان، سران ارتش و مشاوران امریکایی در مورد انتقال قدرت از بختیار به دولت موقت صورت گرفت. روز ۸ فوریه (۱۹ بهمن) تظاهرات عظیمی با شرکت نیروهای چپ و همافران نیروی هوایی برگزار شد و تظاهرکنندگان فریاد می‌زدند «خمینی، ما را مسلح کن». اوج این رویدادها قیام مسلحانه روزهای ۹ تا ۱۱ فوریه (۲۰ تا ۲۲ بهمن) بود که به پیروزی انقلاب منجر گردید. شامگاه روز نهم فوریه (۲۰ بهمن) یکان جاویدان گارد شاهنشاهی به پایگاه فرح‌آباد که جایگاه همافران بود حمله برد، همافران روز پیش به تظاهرکنندگان پیوسته بودند. همافران مقاومت کردند و به‌زودی مردم و فدائیان و مجاهدین مسلح به یاری‌شان شتافتند. آن شب و تمام شبانه‌روز فردا جنگ ادامه یافت. حالا چریک‌ها در حالت تهاجمی بودند، ایستگاه‌های پلیس را مورد حمله قرار دادند، به آتش کشیدند، به زرادخانه‌ها دست یافتند و با دادن صدها تلفات، تانک‌های ارتش را از کار انداختند. زندان اوین و پادگان عمده ارتش روز ۲۲ بهمن به دست مردم افتاد. فرماندهی عالی ارتش تصمیم گرفت دست از جنگ بردارد و کنار بکشد. بختیار مخفیانه از کشور فرار کرد. ساعت ۶ بعد از ظهر روز ۱۱ فوریه (۲۲ بهمن) رادیو اعلام کرد: «اینجا صدای تهران، صدای راستین تهران، صدای انقلاب است، دیکتاتوری به پایان آمد.» (۷۶)

تحلیل نظری انقلاب ایران

ائتلاف مردمی در انقلاب

تقریباً همه پژوهش‌گران جدی ایران بر آنند که انقلاب ایران حاصل ائتلاف طبقاتی بود. آبراهامیان می‌گوید ائتلاف میان طبقه‌های متوسط سنتی (روحانیان، بازاریان) و طبقه‌های متوسط جدید (روشنفکران، دانشجویان) بود و کارگران و طبقه‌های پایین شهری به منزله «دژکوب» انقلاب عمل کردند. به اعتقاد کدی، جنبش توده‌ای در واقع، بسیج محرومان شهری در فاصله فوریه (بهمن - اسفند ۱۳۵۶) تا سپتامبر ۱۹۷۸ (شهریور - مهر ۱۳۵۷) بود و بعد طبقه‌های متوسط و کارگر در پاییز (سال ۱۳۵۷) به آن پیوستند. سپهر ذبیح می‌گوید: عناصر مختلف جامعه دریافتند که هیچ‌کدام به تنهایی از

خلیج فارس نخواهد بود و جز سلاح‌های مورد نیاز را خریداری نخواهد کرد. واکنش مردم باز هم متوقف کارها به صورت اعتصاب‌های عمومی سراسر کشور و تظاهرات پشت سر هم بود. روزهای پنجم، هشتم و سیزدهم تظاهرات عظیمی برپا شد که به خصوص در تظاهرات روز سیزدهم میلیون‌ها نفر در بیش از سی شهر بزرگ به راهپیمایی پرداختند. سرانجام، روز ۱۱ ژانویه (۲۱ دی) اعلام شد که شاه به زودی کشور را برای استفاده از «تعطیلات» ترک می‌کند. شاه به دنبال تشکیل شورای ۱۳ نفری سلطنت به ریاست شاهپور بختیار، روز ۱۶ ژانویه (۲۶ دی) ایران را به قصد مصر ترک گفت و مردم با شنیدن خبر عزیمت شاه به خیابان‌ها ریختند و دیوانه‌وار به شادی پرداختند. روز بعد تشکیل شورای انقلاب اسلامی توسط [آیت‌الله] خمینی در پاریس اعلام شد (نام اعضای شورا تا سال بعد فاش نشد اما بنی‌صدر، بازرگان و سایر اعضای نهضت آزادی، چهار نفر از روحانیان شاگردان آیت‌الله خمینی - آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مطهری، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی و حجت‌الاسلام باهنر - عضو شورا بودند، روز ۱۹ ژانویه (۲۹ دی) تظاهرات گسترده‌ای در تهران (یک میلیون نفر)، مشهد (۵۰۰ هزار نفر) و قم (صد هزار نفر) برپا گردید. در قطعنامه تظاهرات تهران آمده بود: «ما اعلام می‌کنیم که شاه از سلطنت خلع شده و از قدرتی که او و پدرش به زور غضب کرده بودند کنار نهاده شده است ... ما ... خواهان استقرار نظام اسلامی و جمهوری آزاد اسلامی در ایران هستیم.»^(۷۵) گروه‌های چپ‌گرای تهران روز ۲۱ ژانویه (۱ بهمن) یک اجتماع ۱۰ هزار نفری در دانشگاه صنعتی برپا کردند. بختیار نیز روز بعد با برپایی تظاهراتی به آنان پاسخ داد. شرکت‌کنندگان در تظاهرات به نفع بختیار را عمدتاً ارتشیان و طبقه‌های بالا تشکیل می‌دادند. ارتش روز ۲۴ ژانویه (۴ بهمن) فرودگاه مهرآباد را اشغال کرد تا از ورود خمینی به ایران جلوگیری کند. اما روز ۲۷ ژانویه (۷ بهمن)، میلیون‌ها نفر در تهران خواهان باز شدن فرودگاه شدند و دولت تصمیم گرفت روز ۳۰ ژانویه (۱۰ بهمن) فرودگاه را برای بازگشت [آیت‌الله] خمینی باز کند.

بدین ترتیب روز یکم فوریه ۱۹۷۹ (۱۲ بهمن ۱۳۵۷) [آیت‌الله] خمینی به دنبال سیزده سال دوری از ایران، پیروزمندانه به کشور بازگشت. سه تا چهار میلیون نفر - که شاید بزرگترین جمعیت در تاریخ جهان بود - در فاصله فرودگاه مهرآباد و خیابان‌های تهران در انتظار خمینی صف کشیده بودند. روز ۵ فوریه (۱۶ بهمن) تشکیل دولت موقت

می دادند و هزاران نفر در حالی که کفن پوشیده بودند به خیابان‌ها ریختند. در فاصله ۲ تا ۴ دسامبر (۱۱-۱۳ آذر) بیش از هزار نفر در تهران، مشهد و قزوین به جرم مراعات نکردن قانون حکومت نظامی جان باختند. روزهای تاسوعا و عاشورا تظاهرات عظیمی در سراسر کشور برگزار گردید. دو تا سه میلیون نفر در تهران، ۷۰۰ هزار نفر در مشهد (حتی بیش از جمعیت شهر!) و ۵۰۰ هزار نفر در اصفهان راهپیمایی کردند. در پایان دومین روز راهپیمایی، اعلامیه ۱۷ ماده‌ای قرائت شد که با تأیید راهپیمایان روبه‌رو گردید. اعلامیه خواهان برچیده شدن نظام پادشاهی، پایان بخشیدن به استثمار کشور توسط بیگانگان و استقرار نظام عادلانه و دموکراتیک اسلامی، مراعات حقوق اقلیت‌ها، زنان و تبعیدیان شده بود. روز ۱۲ دسامبر (۲۱ آذر) کارتر بار دیگر بر حمایت خویش از شاه تأکید کرد اما به فاصله سه هفته کنترل دولت بر جامعه از میان رفت. اعتصاب‌ها و تظاهرات به رغم سرکوب و کشتار مردم توسط ارتش ادامه یافت. در اواخر ماه دسامبر (دی) تولید روزانه نفت به ۳۰۰ هزار بشکه در روز رسید که حتی کفاف نیازهای داخلی را نمی‌داد. با تعطیل شدن هر نوع فعالیت اقتصادی در ایران، دولت ایالات متحد آمریکا هم در حمایت از شاه دچار تردید شد، شاه نیز از پافشاری در کشتار مردم منصرف گردید. هنگامی که ارتشبد از هاری دچار حمله قلبی شد، شاه تصمیم گرفت به منظور استفاده از «تعطیلات» کشور را ترک کند و شاهپور بختیار از رهبران جبهه ملی را به نخست‌وزیری برگماشت. درست یک سال بعد از روزی که کارتر جام خود را به سلامتی ثبات ایران بلند کرده بود، ایران با موقعیت انقلابی و حاکمیت دوگانه روبه‌رو شده بود. (۷۴)

دوره نبرد قدرت میان بختیار و جبهه مخالف را می‌توان به دوره مابین دو انقلاب فوریه و نوامبر ۱۹۱۷/م ۱۲۹۵ش روسیه تشبیه کرد با این تفاوت که این دوره در ایران کوتاه‌تر بود و از یک ماه تجاوز نکرد. بختیار که فرزند یکی از سران ایل بختیاری بود جاه‌طلبی‌های خاص خود را داشت. جبهه ملی به خاطر قبول نخست‌وزیری شاه وی را از عضویت محروم کرد، جاذبه و محبوبیت او در میان مردم بسیار کم بود. روز ۳ ژانویه (۱۳ دی) مجلس شورای ملی به بختیار رأی اعتماد داد و او بی‌درنگ یک رشته امتیازها از جمله لغو کامل سانسور، آزاد کردن زندانیان سیاسی، انحلال بخش داخلی ساواک، منع فروش نفت به آفریقای جنوبی و اسرائیل را اعلام کرد و گفت ایران دیگر ژاندارم

رادیو بی بی سی تمامی جریان را زیر پوشش خبری قرار می دادند بدین ترتیب امکان ارتباط او با مردم ایران بیشتر شد. دولت باز هم آمیزه‌ای از امتیاز و سرکوب را پیش می برد اما از امتیازهای واگذاری، طرف چندانی نیست. البته در احوالی که نظامیان به روی تظاهرکنندگان بی سلاح آتش می گشودند، اعطای امتیازها نمی توانست کارساز باشد. در اواخر ماه، شریعتمداری به مواضع آیت الله خمینی نزدیکتر شد و زیر فشار او ناچار شد دست از مصالحه با دولت بردارد. با آغاز سال جدید تحصیلی، در اواخر اکتبر (مهر ۵۷)، دانشجویان به شیوه‌ای کارآمدتر به سازماندهی پرداختند. کلاس‌ها را تعطیل کردند و طرح همبستگی تدوین نمودند. تولید نفت از ۵/۷ میلیون بشکه به ۱/۵ میلیون بشکه در روز رسید. (۷۲)

در گرماگرم جوّی که بحرانی شتاب زده بر آن حکمفرما بود، دو طرف در ماه‌های نوامبر و دسامبر (آبان تا دی) بر شدت فشارها افزودند. دو روز درگیری خشونت بار در دانشگاه تهران (۴ و ۵ نوامبر/۱۳ و ۱۴ آبان) بر آمار کشته‌ها افزود. در ۴ نوامبر (۱۳ آبان) کریم سنجابی از رهبران جبهه ملی در پاریس اعلامیه‌ای سه ماده‌ای را قرائت کرد که حاصل توافق او با [آیت الله] خمینی بود. در اعلامیه آمده بود که رژیم پادشاهی مشروعیت ندارد و جنبش مخالفان رژیم خواهان استقرار نظامی بر اساس اسلام، دموکراسی و استقلال است. با ادامه درگیری‌های مکرر در جنوب تهران و در مناطق نفتی جنوب کشور شاه اعلام کرد یک دولت نظامی به نخست‌وزیری ارتشبد غلامرضا ازهاری رئیس ستاد ارتش تشکیل داده است. روزنامه‌ها و مدرسه‌ها تعطیل شدند و هر نوع تجمع ممنوع اعلام شد. ارتش، نفت‌گران را وادار کرد به سرکار بازگردند اما تولید نفت روال عادی پیدا نکرد. اعتصاب‌های کلیدی در اداره‌ها، کارخانه‌ها و نقاط دیگر ادامه یافت، جاهایی که اعتصاب نبود کم‌کاری وجود داشت. روز ۲۳ نوامبر (۲ آذر) آیت الله خمینی خواهان برپایی تظاهرات و اعتصاب‌ها در ماه محرم شد (که از ۲ دسامبر/۱۱ آذر) آغاز می‌شد. از ۲۹ نوامبر (۸ آذر) اعتصاب‌های غیرمجاز در حوزه‌های نفتی از سر گرفته شد و تولید نفت به صورت دائمی رو به کاهش نهاد. (۷۳)

ماه دسامبر (آذر- دی) برای مخالفان رژیم ماه تعیین‌کننده‌ای بود. دعوت آیت الله خمینی به اعتصابات و تظاهرات در جریان ماه محرم در حد گسترده‌ای با استقبال مردم روبه‌رو شد. در اوایل دسامبر (آذر) مردم شبانه از پشت‌بام‌ها فریاد الله اکبر سر

رساندند و این نشان می داد که دولت قصد دارد باب مذاکره را باز کند، آیت الله پاسخی نداد و شریعتمداری هم طی چند روز بعد همین کار را کرد. (۷۰)

رویدادهای ماه سپتامبر (شهریور - مهر) ثابت کرد که روند انقلاب را بازگشتی نیست. ماه رمضان در ۴ سپتامبر (۱۳ شهریور) به پایان آمد و در تهران جمعیتی حدود ۲۵۰ هزار نفر به دعوت خمینی به خیابانها آمدند و طی تظاهراتی آرام به سربازان مسلح گل دادند. تا روز هفتم (سه روز دیگر) تظاهرات انبوه خیابانی ادامه یافت و جمعیتی بالغ بر نیم میلیون یا بیشتر خواهان برچیده شدن بساط سلطنت پهلوی، بیرون راندن امریکا از ایران و استقرار جمهوری اسلامی شدند. بامداد روز بعد (۱۷ شهریور ۱۳۵۷) حکومت نظامی اعلام شد. جمعیت زیادی قبل از اعلام حکومت نظامی در میدان ژاله در نزدیکی های مجلس شورای ملی جمع شده بودند. وقتی نظامیان از مردم خواستند متفرق شوند آنان نشستند و سینهها را باز کردند. سربازان ابتدا تیر هوایی شلیک کردند، اما بعد مردم را هدف قرار دادند و کشتاری به راه افتاد. در سراسر روز تیراندازی ادامه یافت و هلیکوپترهای نظامی به زاغه نشینهای جنوب شهر حمله بردند و تیراندازی کردند. دولت رسماً اعلام کرد ۸۶ نفر کشته شده اند. گفته شد در پزشکی قانونی تهران ۳۰۰۰ جسد وجود داشته است. این روز را جمعه خونین نامیدند و در واقع جمعه خونین اعلان جنگ مستقیم دولت به مردم بود. شاه صدها چهره سیاسی را دستگیر کرد و روز ۱۷ سپتامبر (۲۶ شهریور) در ۱۲ شهر حکومت نظامی اعلام شد. از روز نهم سپتامبر (۱۸ شهریور) اعتصاب بلندمدت کارگران شرکت نفت آغاز گردید. روز به روز امکان رسیدن به یک مصالحه غیر واقع بینانه تر می شد. (۷۱)

اعتصابها ادامه یافت و در طی ماه اکتبر (مهر - آبان) گسترش بیشتری پیدا کرد. نفتگران، کارمندان ادارات دولتی، کارکنان راه آهن و پست، کارکنان بیمارستانها، مطبوعات و کارگران بسیاری از کارخانههای سراسر کشور به اعتصاب پیوستند. حالا دیگر تقاضاها رنگ اقتصادی خود را از دست داده بود و ماهیت سیاسی پیدا کرده بود. اعتصابگران خواستار آزادی مطبوعات و سرنگونی نظام پهلوی بودند. خمینی در ۶ اکتبر (۱۴ مهر) از عراق به پاریس رفت و از آن پس دسترسی وسیع او به رسانه های قدرتمند بیشتر شد. او می توانست مستقیماً با ایران تماس تلفنی بگیرد، صدای او روی نوارهای کاست ضبط می شد و به دست مردم ایران می رسید، رسانه های چاپی جهان و

بود، تعدادی اعتصاب نیز با انگیزه‌های اقتصادی برگزار گردید. اما در اواخر ماه هنگامی که پلیس مشهد به روی عزاداران آتش گشود و بیش از چهل نفر را کشت، جو آرام نیز با برگزاری مراسم عزاداری شهیدان برهم خورد. (۶۹)

این رویدادها با ماه رمضان (اوت/مرداد- شهریور) مصادف شد و درگیری‌ها و تظاهرات تازه‌ای برپا گردید. برخوردها و تظاهرات در تعدادی از شهرها از سر گرفته شد و روز دهم اوت (۱۹ مرداد) ۵۰ هزار نفر در اصفهان به راهپیمایی پرداختند تا نسبت به توقیف یک رهبر دینی اعتراض کنند. پلیس به روی مردم آتش گشود و حدود صد نفر را کشت. روز بعد مقررات حکومت نظامی برقرار گردید. بزرگترین حادثه غم‌انگیز سال، آتش گرفتن سینما رکس آبادان در ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) بود که در خلال آن ۴۰۰ نفر مردمی که یک فیلم ضد رژیم را تماشا می‌کردند زنده زنده در آتش سوختند. هویت عاملان واقعه هنوز در پرده ابهام است (در طی دادگاهی که در سال ۱۹۸۰م/۱۳۵۹ش به همین مناسبت برپا گردید به افراتیون مذهبی به عنوان عاملان آتش‌سوزی اشاره شد اما پلیس محلی و اداره آتش‌نشانی شهر آشکارا در قضیه دست داشتند چون پلیس مانع شد که انبوه مردم درهای سینما را بکشایند و آتش‌نشانی هم با چهار ساعت تأخیر در محل حاضر شد). در سرتاسر ایران، رژیم و ساواک مسئول اصلی شناخته شدند. ده‌ها هزار عزاداری که کسان خود را از دست داده بودند فریاد می‌زدند: «مرگ بر شاه! او را به آتش می‌کشیم!» جماعت سوگوار، پلیس شاه را از گورستان بیرون راند. در آخرین دهه رمضان بین ۵۰ تا ۱۰۰ نفر در ۱۴ شهر ایران در درگیری با پلیس کشته شدند. شاه در واکنش به این رویدادها جعفر شریف‌امامی را که گرایش دینی بیشتری داشت به جای جمشید آموزگار به نخست‌وزیری برگماشت. شریف‌امامی به فوریت یک رشته امتیاز به مردم داد که عمدتاً رنگ مذهبی داشت و حساب شده بود. از میان برداشتن تقویم شاهنشاهی، برکنار نهادن پاره‌ای از بهاییان از پست‌های دولتی، بستن کازینوها و قمارخانه‌ها، تصویب قانونی مبنی بر رسیدگی به فساد خاندان سلطنت، ایجاد وزارت امور دینی و حذف پست وزارت امور زنان را می‌توان نام برد. شاه نیز حزب رستاخیز را منحل ساخت، آزادی بیشتری برای مطبوعات قائل شد و وعده داد انتخابات نیمه سال ۱۹۷۹م/۱۳۵۸ش با آزادی کامل برگزار شود. روز ۲۹ اوت (۷ شهریور) روزنامه‌های کثیرالتنشر تصویر بزرگ و تمام صفحه‌ای از [آیت‌الله] خمینی در صفحه اول به چاپ

نخستین بار فریاد «مرگ بر شاه!» طنین افکند، ارتش با آوردن تانک به خیابان‌ها دو روز بعد آرامش را به تبریز بازگردانید. بیش از یکصد نفر در این جریان جان باختند. (۶۷)

با برگزاری چهلم شهیدان تبریز در بهار، روزهای ۲۸-۳۰ مارس (۸-۱۰ فروردین)، در بیش از ۵۵ شهر بار دیگر مردم با پلیس درگیر شدند. در یزد مردم از مسجد به سوی کلاتری‌ها حرکت کردند و بیش از یکصد نفر در درگیری با پلیس کشته شدند. جریان این درگیری بر نوار کاست ضبط شد و به نقاط دیگر کشور ارسال گردید. دولت نیز روز ۹ آوریل (۲۰ فروردین) تظاهراتی ۳۰۰ هزار نفری در تبریز به راه انداخت. روز ۶ ماه مه (۱۶ اردیبهشت) در تهران، شیراز، اصفهان، تبریز، قم، کاشان و جهرم تظاهراتی برپا شد که تا دهم ماه مه (۲۰ اردیبهشت) ادامه یافت. خشونت به ۳۴ شهر ایران گسترش یافت، به ادعای دولت ۱۴ نفر و به ادعای مخالفان ۸۰ نفر در این تظاهرات و درگیری با پلیس جان باختند. شاید تکان‌دهنده‌ترین صحنه هنگامی بود که پلیس به منزل شریعتمداری در قم حمله برد و ظاهراً آن را با منزل آیت‌الله گلپایگانی، روحانی رادیکالتر اشتباه گرفته بود. در این حمله یکی از طرفداران شریعتمداری به قتل رسید، گفته شد خودداری وی از سردادن شعار «جاویدشاه» موجب تیراندازی پلیس و مرگ وی شده بود. با این حادثه، شریعتمداری محتاط و میانه‌رو نیز به‌طور قاطعانه رودرروی رژیم قرار گرفت. شاه در یک پیام تلویزیونی از آیت‌الله عذرخواهی کرد و کوشید تظاهرکنندگان را بی‌اعتبار سازد، به ملت نیز در مورد تداوم روند آزادی وعده‌هایی داد. (۶۸)

در ماه‌های ژوئن و ژوئیه (خرداد تا مرداد) چنین به نظر می‌رسید که استراتژی شاه کارگر افتاده است چون ایران نسبتاً آرام بود. در اواخر ماه مه (خرداد) سفارت آمریکا در تهران طی گزارشی امیدوارکننده اطلاع داد تعداد درگیری‌ها که طی دو ماه گذشته روزی یک یا دو مورد بود در حال حاضر به سه تا چهار مورد در هفته کاهش یافته است. روز ۵ ژوئن (۱۵ خرداد) در تهران و ۱۷ ژوئن (۲۷ خرداد) در قم اعتصاب عمومی بود اما اعتصاب با مسالمت همراه بود و مراسم چهلمی که چند روز بعد برگزار گردید نیز آرام بود. ماه ژوئیه (تیر- مرداد) بر سر هم آرام بود. شاه برنامه مبارزه با گران‌فروشی را کنار نهاد، نمایش فیلم‌های مستهجن را ممنوع ساخت، رئیس ساواک را تغییر داد و وعده داد انتخابات مجلس آینده صددرصد آزاد باشد. برای مهار تورم، اقتصاد در حال انقباض

کارتر که سال نو مسیحی میهمان شاه در تهران بود، جام خود را به سلامتی شاه نوشید و از فحواي کلام او چنین برمی آید که برآورد درستی از وضعیت آن زمان ایران نداشته است. او خطاب به شاه گفت: «ایران در یکی از پرآشوب‌ترین مناطق جهان یک جزیره ثبات است. و این همه، مدیون شخص اعلیحضرت، مرهون رهبری شما و احترام، تحسین و عشقی است که مردمتان نسبت به شما ابراز می‌دارند.»^(۶۵) با پایان یافتن سال ۱۳۵۶/م ۱۹۷۷ش موج عظیم کِشنده انقلاب در حال متلاطم ساختن جزیره ثبات بود اما تنها معدودی این موج را می‌دیدند.

روز ۷ ژانویه ۱۹۷۸ (۱۷ دی ۱۳۵۶) رژیم مرتکب خطای فاحشی شد و به چاپ نامه‌ای در روزنامه اطلاعات مبادرت ورزید که در آن به [آیت‌الله] خمینی توهین شده بود و او را هندی‌تبار، «مرتجع قرون وسطایی»، وابسته به امپریالیسم انگلستان، نویسنده اشعار عاشقانه جوانی و ... معرفی کرده بود. مردم در تهران به ساختمان روزنامه حمله بردند؛ روز ۹ ژانویه (۱۹ دی) در قم بازارها و مدرسه‌های دینی بسته شد و مردم یک رشته خواست‌های سیاسی خود را مطرح کردند. بین ۴ تا ۱۰ هزار نفر دست به تظاهرات خیابانی زدند و بین ۱۰ تا ۷۰ نفر توسط پلیس به قتل رسیدند. اینها نخستین شهیدان انقلاب شدند. روحانیت [قم] به رهبری شریعتمداری، رفتار غیراسلامی دولت را شدیداً مورد حمله قرار داد. رژیم با یک رشته ضد تظاهرات در ۱۰ ژانویه (۲۰ دی) در قم و تبریز، روزهای ۱۸-۱۹ (۲۸ و ۲۹ دی) در شهرهای خوزستان و روز ۲۶ ژانویه (۶ بهمن) سالروز انقلاب سفید به این تظاهرات مردمی پاسخ داد. بنابه گزارش مطبوعات دولت با آوردن دهقانان، کارمندان و دانشجویان جمعیت لازم برای تظاهرات را تأمین می‌کرد.^(۶۶)

دولت، آمادگی اعتراض‌های ادواری را که به مناسبت چهلم‌ها برگزار می‌شد نداشت. ایرانیان بر طبق سنن مذهبی خویش چهلمین روز درگذشت شهیدان را گرامی می‌داشتند. روز ۱۸ فوریه (۲۹ بهمن) به مناسبت برگزاری چهلم شهدای (۹ ژانویه/۱۹ دی) قم، در تبریز، قم، مشهد و نُه شهر دیگر مراسمی برپا شد. پلیس در تبریز جوانی را به ضرب گلوله از پای درآورد و جماعت خشمناک تظاهرکننده به بانک‌ها، مشروب‌فروشی‌ها، سینماهایی که فیلم مستهجن نشان می‌دادند و دفاتر حزب رستاخیز که همگی نمادهای نفوذ غرب و رژیم شاه بودند حمله‌ور شدند. در این تظاهرات برای

دولت نگاشته شد و در آنها اجرای قانون اساسی، مراعات حقوق بشر و آزادی‌های فردی و انتخابات و مطبوعات آزاد تقاضا شده بود. [اگر چه] هیچ یک از این نامه‌ها در داخل کشور [به‌طور رسمی] چاپ نشد اما در میان مردم دست به دست می‌گشت. در بهار و تابستان ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش جبهه ملی، نهضت آزادی ایران، حزب توده و فداییان خلق، آشکارا به تبلیغ سیاسی می‌پرداختند. در ماه‌های ژوئن و اوت (خرداد تا شهریور) ساکنان مناطق خارج از محدوده در برابر مأمورانی که برای تخریب خانه‌های‌شان آمده بودند ایستادند و عده‌ای ضمن درگیری با نیروهای امنیتی کشته شدند. در ماه اوت (مرداد- شهریور)، چند مورد تجمع موقتی، غالباً توسط دانش‌آموزان دبیرستان در نزدیکی بازار پیش آمد و به قیمت بالای مواد غذایی و کمبود آن اعتراض شد. در فاصله ماه‌های ژوئیه- اکتبر (تیر تا آبان) ۱۳۰ مورد آتش‌سوزی در کارخانه‌ها به وقوع پیوست. (۶۳)

در پاییز آن سال ساواک بار دیگر فعال شد. با ایجاد رعب و وحشت و زدن ناراضیان (که حالا شناسایی‌شان آسان‌تر شده بود) و برپا کردن محاکمه‌های نظامی مخفی کوشید با موج ناراضی‌ها به‌مقابله برخیزد. مردم در فوت ناگهانی و اسرارآمیز سید مصطفی خمینی فرزند آیت‌الله خمینی در عراق نیز، ساواک را مقصر دانستند. کانون‌ها و انجمن‌های معلمان، نویسندگان و طلاب تشکیل شد. در نیمه ماه اکتبر (مهر- آبان) «شب‌های شعر» توسط کانون نویسندگان در انستیتو گوته تهران برگزار گردید. این گردهمایی که جمعاً ۱۰ شب به طول انجامید هر شب بین ۳ تا ۱۵ هزار شرکت‌کننده داشت. مردم در محوطه و خیابان‌های اطراف گرد می‌آمدند و به شعرهایی که در ستایش آزادی خوانده می‌شد گوش فرامی‌دادند. گاه نیز علیه سانسور تظاهراتی صورت می‌گرفت. یک ماه بعد هزاران نفر در شب‌های شعر دانشگاه صنعتی آریامهر [شریف] شرکت کردند و در شب آخر ضمن درگیر شدن پلیس با مردم، یک دانشجو کشته شد و هفت نفر مجروح شدند. در آغاز ماه دسامبر (آذر) اغلب ۲۲ دانشگاه ایران در حال اعتصاب بودند. در طی ماه محرم (۷ دسامبر/ ۱۶ آذر) مغازه‌داران تهران، جلسه‌های عزاداری را به تظاهرات علیه سیاست اقتصادی رژیم تبدیل کردند. (۶۴) سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش طلیعه یک اعتراض توده‌ای بود که طی آن، دانشجویان، روشنفکران، کارگران حاشیه شهری‌ها، روحانیان و بازاری‌ها به نحوی در آن شرکت می‌کردند. جیمی

عربستان سعودی عرضه کند، از میزان تولید کاست. واردات نیز کاهش یافت. باید یادآوری کنیم که این کاهش رشد از لحاظی جنبه نسبی داشت و ایران در آن زمان به هیچ روی با کاهش مطلق روبه‌رو نشد. فرد هالیدی می‌گوید: در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش، ایران به جای روبه‌رو شدن با بحران اقتصادی واقعی با نوعی کاهش رشد یا کساد روبه‌رو بوده است. برای مثال، نرخ رشد صنایع غیرنفتی از ۱۴/۱ درصد در ۱۹۷۶-۱۹۷۷م/۱۳۵۵ش به ۹/۴ درصد در ۱۹۷۷-۱۹۷۸م/۱۳۵۶ش تنزل یافت. در سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در ماشین آلات و تجهیزات به میزان ۶/۸ درصد کاهش واقعی پدید آمد (که از ۱۹۶۹م/۱۳۴۸ش به بعد بی سابقه بود). کشاورزی نیز ۰/۸ درصد کاهش داشت. در این گیرودار تورم نیز افزایش یافت و بیکاری در ۱۹۷۷-۱۹۷۸م/۱۳۵۶ش به رقم نگران کننده ۹/۱ درصد رسید (در ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش این رقم تنها یک درصد بود). بیکاری تأثیر منفی خود را خاصه بر کارگران بخش ساختمانی و طبقه‌های حاشیه شهری، که در این بخش کار می‌کردند، بر جای نهاد. به دنبال بسته شدن بعضی کارخانه‌ها و ورشکست شدن بازرگانان، بر تعداد بیکاران افزوده شد میزان سرمایه‌های فراری به ۲ میلیارد دلار رسید. در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش مقرری روحانیان نیز قطع شد. این روندهای منفی اقتصادی در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش نیز ادامه یافت و اعتراض‌ها به صورت انقلاب درآمد. (۶۲)

همزمان با این بحران اقتصادی، سیاست فضای باز سیاسی رژیم شاه نیز آغاز شد و جو سیاسی جامعه به سوی آزادتر شدن رفت. شاه که می‌خواست به تقاضای طبقه متوسط دایر بر مشارکت سیاسی جامعه عمل بیوشاند و گروه‌های بین‌المللی حقوق بشر و دولت تازه روی کارآمده کارتر نیز برای اعطای آزادی بیشتر به مردم وی را زیر فشار گذاشته بودند تصمیم گرفت حدی از انتقاد را تحمل کند و از حدت و شدت سیاست‌های افراطی خود بکاهد. حدود ۳۵۷ زندانی سیاسی آزاد شدند. شکنجه «کاهش یافت»، صلیب سرخ بین‌المللی اجازه یافت از بیست زندان کشور بازدید کند و حدود اختیارات دادگاه‌های نظامی به موجب قوانین جدید محدود شد. واکنش جامعه در برابر این فضای باز بیش از حد مورد انتظار بود و این خود نشان می‌داد که در فاصله سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۷۷م/۱۳۳۲-۱۳۵۶ش نیروهای اجتماعی تا چه حد زیر فشار اختناق بوده‌اند، تعدادی نامه سرگشاده از سوی افراد سرشناس و گروه‌های روشنفکر به

لیبرالیسم غیرمذهبی و مارکسیسم - و طبقه‌ها و گروه‌های اجتماعی مورد بحث - روحانیت، روشنفکران، کارگران، بازرگانان، پیشه‌وران، حاشیه شهری‌ها و طبقه‌های روستایی - ائتلاف مردم‌گرایانه و تاریخی جدیدی در ایران پا گرفت؛ ائتلافی که به جنبش انقلابی جهانی - تاریخی ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش انجامید.

سیر رویدادها

بحران اقتصادی از حدود سال ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش آغاز شد و بتدریج تا سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۷۷م/۱۳۵۵-۱۳۵۶ش عمیق‌تر گردید. این نخستین بحران عمده اقتصادی ایران از زمان انقلاب سفید شاهانه، یعنی اوایل دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش بود. درست همانطور که افزایش عظیم قیمت نفت بر اثر اقدام ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش اوپک موجب شد تا دولت ایران در برنامه سرمایه‌گذاری سال ۱۹۷۳-۱۹۷۴م/۱۳۵۲-۱۳۵۳ش خود تجدیدنظر کند و میزان سرمایه‌گذاری را تا ۸۹ درصد افزایش دهد، با کاهش تقاضای جهانی نفت در سال ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش - که خود ناشی از افزایش زیاد قیمت این ماده بود، دوره رونق اقتصادی ایران نیز به پایان آمد. درآمدهای سرشار نفت که از ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش به اقتصاد کشور تزریق شد تورم را افزایش داد. با ورود تعداد زیادی خارجی به ایران قیمت مسکن شدیداً ترقی کرد و در حالی که جمعیت شهرها بر اثر مهاجرت شدید روستاییان نیز بیش از حد افزایش می‌یافت، بورس‌بازان و دلان قیمت‌های اجاره‌خانه را بالا بردند. قیمت مواد غذایی وارداتی و ناکامی در برنامه‌های کشاورزی نیز بر کسری تراز بازرگانی خارجی افزود. هزینه‌های زندگی که در سال ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش تنها ۹/۹ درصد افزایش داشت، در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش به ۱۶/۶ درصد و در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش به ۲۵/۱ درصد رسید و در واقع هر نوع افزایش دستمزد را خنثی کرد.^(۶۱)

در نیمه سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش به دنبال سیاست‌های ضدتورمی دولت جمشید آموزگار، بحران کساد به اوج تازه‌ای رسید. ایران ناچار شد بار دیگر ۲ میلیارد دلار از بانک‌های غربی وام بگیرد تا کسری تراز پرداخت‌ها را جبران کند. دولت به کاهش بودجه اقدام کرد، مقاطعه‌کاری‌ها را لغو نمود، طرح‌های ساختمانی تعطیل شد یا روند آن به کندی گرایید. دولت ایران که حاضر نبود نفت خود را به قیمت پایینی در حد

می کردند. هرچند مخالفان غیرمذهبی رژیم را روشنفکران فکلی می خواندند، اما فرزندان آنها عمدتاً در نظام آموزشی کشور بيش افراطی پیدا می کردند؛ عده‌ای به جناح چپ می پیوستند، بعضی هم طرفدار اسلام رادیکال شریعتی می شدند. اینها از نابرابری‌های عظیمی که در ساختار اجتماعی جامعه شهری وجود داشت آگاه بودند، از ثروتمندان و در رأس آنها، از شخص شاه رضایت نداشتند و این نارضایتی روز به روز بیشتر می شد. هنگامی که در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش شهرداری تصمیم گرفت زاغه‌نشینان خارج از محدوده را بیرون کند و خانه‌های آنها را تخریب نماید، زاغه‌نشینان با مأموران دولت به زد و خورد پرداختند. قضیه آنچنان جدی شد که حرکت اینها نیز بخشی از نخستین نشانه‌های انقلاب قلمداد گردید. (۵۹)

دهقانان و ایلات همانند گذشته از نظر اقتصادی موقعیتی حاشیه‌ای داشتند اما برای مشارکت سیاسی، با موانعی روبه‌رو بودند که از جمله می‌توان به سیطره سران ایل بر کوچ‌نشینان، قدرت زمین‌داران بر دهقانان، کنترل جدید دولت بر روستاها، پراکندگی عظیم روستاهای ایران، بیسوادی، فقر و سایر عوامل اشاره کرد. دهقانان روز به روز به شکل آشکارتری نارضایتی خود به دولت را ابراز می‌کردند چون اصلاحات ارضی نتوانسته بود زندگی اکثریت روستائینان بدون زمین و مستأجر را بهبود بخشد. خصومت و مقاومت منفعلانه در برابر اقتدار دولتی بر بسیاری از روستاهای کشور حاکم بود. هفت میلیون جمعیت یکجانشین و کوچ‌نشین ایلات ایران نیز در برابر اسکان اجباری، سرکوب نظامی، گسترش مناسبات تولید سرمایه‌داری، شیوع فقر فزاینده و تبعیض‌های زبانی و قومی نارضایتی خود را ابراز می‌کرد. از این گذشته، تعداد مهاجران ایلی یا روستایی به شهرها آنقدر زیاد شد که به صورت بخشی از طبقه‌های حاشیه شهری درآمدند و موقعیتی مثل آنها پیدا کردند و بنابراین، همانند آنها واکنش نشان می‌دادند. دهقانان چه در روستا و چه در زاغه‌های شهری، مذهبی بودند (اما اغلب به روحانیان سوءظن داشتند)، نیاز به تحصیل را عمیقاً احساس می‌کردند، از دولت و طبقه‌های بالای جامعه که قدرت و ثروت را در انحصار گرفته بودند شدیداً ناراضی بودند. این احساسات به خصوص مابین جوانان این طبقه‌های محروم بسیار شدید بود. (۶۰)

از مواجهه پیچیده فرهنگ‌های سیاسی یاد شده - اسلام مبارز، رادیکال و لیبرال،

بازرگانان و پیشه‌وران بازار ضمن آنکه طبقه‌هایی متمایز بودند و هر یک قشر بندی درونی خاص خود را داشت اما در مجموع در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش از نظر نارضایتی‌ها وجه اشتراک داشتند. اعضای هر یک از این دو طبقه به بیش از نیم میلیون نفر می‌رسید، اما در اقتصاد سیاسی جدید که واردات خارجی و فرآورده‌های صنایع جدید ایران به عوامل تازه‌ای برای توزیع نیازمند بود، اینها دودستی به محیط بازار چسبیدند و در نتیجه موقعیت خود را در اقتصاد سیاسی جدید از دست دادند. دولت در مورد اینها تبعیض قابل می‌شد و سیاست‌های اعتباری و نفتی را به زیان‌شان تنظیم می‌کرد، اصناف را زیر کنترل می‌گرفت و در مبارزه‌ای که در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۷۶م/۱۳۵۴-۱۳۵۵ش علیه سودجویان و گران‌فروشان به راه انداخت بازاریان را مسئول عمده تورم قلمداد کرد و در مبارزه با گران‌فروشی هزاران نفر جریمه و توقیف شدند. بدین‌گونه شاه و سرمایه خارجی به منزله تهدیدهایی علیه معیشت بازاریان تلقی می‌شدند و طبقه‌های بازار نیز به تلافی، شبکه‌های اطلاعاتی، نظام بانکی، گروه‌های بحث و مناظره دینی و سنت‌های همبستگی اجتماعی خاص خود را حفظ و تقویت کردند. به روحانیانی که در همان راستا حرکت می‌کردند کمک‌های سنگین مالی دادند. بازرگانان به خاطر موقعیت برتر طبقاتی‌شان دیدگاه انقلابی نداشتند اما پیشه‌وران غالباً در رؤیای آن بودند که خود صاحب مغازه و کسب‌وکار خویش بشوند. هر دو طبقه ستون فقرات جنبش طرفدار خمینی بودند و در برابر بیانات مذهبی مردم‌گرایانه‌اش واکنش مساعد نشان می‌دادند و نقش عظیمی در منابع مالی و تشکیلاتی انقلاب ایفا کردند.^(۵۸)

اکنون به محروم‌ترین طبقه‌های جامعه ایران، یعنی طبقه‌های حاشیه شهری می‌پردازیم که در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش تعدادشان به چند میلیون نفر می‌رسید و به رغم افزایش دستمزدها و پیدا شدن فرصت‌های شغلی - خاصه در بخش ساختمانی - مشکلات اینها، یعنی درآمد کم، مسکن نامناسب، سوء تغذیه، فرصت‌های آموزشی اندک و عواملی از این دست، همچنان به قوت خود باقی ماند. بخش ساختمان هم در ۱۹۷۶-۱۹۷۷م/۱۳۵۵-۱۳۵۶ش دچار بحران کساد شد. به این ترتیب، از طرفی هزینه‌های زندگی افزایش سرسام‌آوری می‌یافت و از طرف دیگر بر میزان بیکاری افزوده می‌شد. زاغه‌نشینان غالباً فرهنگ دینی داشتند، با مسجد و ملای محل در تماس بودند، در محافل مذهبی خود سازمان می‌یافتند و نوعی همبستگی متقابل ایجاد

سخت یکه خورده بودند به عنوان واعظ به زاغه‌ها رفتند، جلسات دینی و نماز برپا کردند، در مراسم عزاداری حضور یافتند، در تعزیه‌های مذهبی شرکت جستند و اینها همه زمینه را برای بسیج به موقع زاغه‌نشینان هموار ساخت. (۵۵)

افراد طبقه متوسط تحصیل کرده، یعنی روشنفکران در مفهوم گسترده کلمه، پا به پای فرایندهای شهرنشینی، صنعتی شدن و توسعه دولت و بسط آموزش و پرورش زیاد شدند. دولت به روشنفکران نیاز داشت اما آنها در مقام منتقد، غالباً در برابر رژیم قرار می‌گرفتند. بر تعداد معلمان، متخصصان (تکنسین‌ها)، کارگران ماهر و منشیان اداری به سرعت افزوده می‌شد در حالی که از نظر حقوق و مسئولیت‌های سیاسی درجا می‌زدند. بسیاری خواهان برقراری دموکراسی و مشارکت فعال در امور جامعه بودند و از اصلاحات اجتماعی جانبداری می‌کردند. عده‌ای نیز به پیروی از آل‌احمد و شریعتی به اسلام روی آوردند. دانشجویان و از جمله دانشجویان مقیم خارج، اعم از چپ‌گرایان یا اسلامی‌ها، عمدتاً دیدگاه رادیکال داشتند. نویسندگان، شاعران، حقوقدانان و سایر گروه‌های حرفه‌ای و متخصص که از نیمه دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش به بعد به صحنه آمدند در پاییز ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش به انقلاب پیوستند. (۵۶)

فرایند توسعه وابسته در ضمن به گسترش دامنه و تعداد افراد طبقه کارگر نیز کمک کرد. در اواخر دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش و اوایل دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش اعتصاب‌های پراکنده‌ای روی داد. از سال ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش تا ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش دست‌کم ۲۵ اعتصاب عمده روی داده بود که آمیزه‌ای از سرکوب و امتیاز، توقیف و افزایش دستمزد را به دنبال می‌آورد. دستمزدها افزایش یافت اما نارضایتی‌ها به قوت خود باقی ماند. شرایط دشوار کار، سرکوب سیاسی جنبش کارگری، محیط نابسامان شهری، تورم و (در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش) افزایش بیکاری از عوامل ناخشنودی طبقه کارگر بود. اندیشه‌های رادیکال به خصوص در میان کارگران گیلان و مازندران، که تاریخی سرشار از مخالفت و سازماندهی داشتند، گسترده و ریشه‌دار بود. بدین ترتیب فرهنگ طبقه کارگر را ملغمه‌ای از باورهای دینی و نوعی ادراک مکاشفه‌ای مبتنی بر تجربه و استثمار تشکیل می‌داد. شاید بسیاری مایل بودند مغازه‌ای یا کسب‌وکار کوچکی از آن خود داشته باشند اما اقتصاد سیاسی توسعه وابسته این امید را بر باد می‌داد و مسلم بود که تنها معدودی از کارگران به چنان آرمانی دست خواهند یافت. (۵۷)

کوچک و زمینه‌سازی قیام عمومی بود. آنها نیز در ۱۹۷۵-۱۹۷۷م/۱۳۵۴-۱۳۵۶ش دستخوش انشعاب شدند. گروهی به دیدگاه حزب توده و مبارزهٔ سیاسی نزدیک شدند، گروهی نیز به مبارزهٔ پارتیزانی وفادار ماندند. اتحادیهٔ دانشجویان ایرانی در ایالات متحد امریکا طرفدار سازمان فداییان بود و ۵ هزار عضو داشت. در دههٔ ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش بر تعداد طرفداران چریک‌های فدایی خلق افزوده شد. این سازمان در دههٔ ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش حدود ۱۷۲ عضو در ایران را از دست داد که ۷ نفر از جمله بیژن جزینی، نظریه‌پرداز سازمان، در زندان به قتل رسیدند.^(۵۴) تأثیر کلی این دو سازمان چریکی - فدایی و مجاهد - آن بود که بسیاری از دانشجویان، روشنفکران و کارگران را با مارکسیسم و آرمان‌های انقلابی آشنا ساخت، آسیب‌پذیری رژیم شاه را تا حدی به نمایش گذاشت و هسته‌هایی از کادرهای مسلح برجای نهاد که در قیام نهایی (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) وارد میدان شدند.

فرهنگ‌های سیاسی جبههٔ مخالفان شاه، بدین ترتیب در دسترس گروه‌ها و طبقه‌های اجتماعی عمده‌ای که از توسعهٔ وابستهٔ دههٔ ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش آسیب دیده بودند، قرار گرفت. در اینجا بد نیست به اختصار تأثیر فشارهای سیاسی - اقتصادی را بر شکل‌گیری نارضایتی‌ها و گرایش‌های بازیگران کلیدی انقلاب قریب‌الوقوع بررسی کنیم. در حالی که بسیاری - و شاید اکثریتی - از روحانیان در دورهٔ مورد بحث خاموشی گزیدند و محافظه‌کار ماندند. نسل جدیدی از روحانیان مترقی و مجهز به بینش‌های جدید روی کار آمد. از این گذشته، تقریباً همهٔ روحانیان از حکومت دلخور بودند زیرا رژیم بر آموزش و پرورش، املاک موقوفه، دادگستری و وضعیت رفاه اعمال کنترل می‌کرد، توسعهٔ شهری را به هزینه بازار به زور پیش می‌برد، سپاه دین به روستاها می‌فرستاد، تقویم شاهنشاهی را جایگزین تقویم اسلامی می‌کرد، بر انتشارات مذهبی نظارت داشت و حقوق خانواده را تغییر داده بود. قطع شدید مستمری روحانیان در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش بر زندگی آنان تأثیر عمیقی نهاد و بر نارضایتی‌ها افزود. در همین زمان، تعدادی از روحانیان مخالف، توقیف و معدودی از آنها شکنجه و اعدام شدند. با این همه، هنوز هم منابع قابل توجهی در اختیار روحانیت بود، وجوه شرعی را خاصه در بازار گردآوری می‌کردند، مسجدها و تکیه‌ها را در دست داشتند، مدرسه‌های دینی را اداره می‌کردند و انجمن‌ها و کتابخانه‌های اسلامی را در دانشگاه‌ها و [سراسر] استان‌ها برپا می‌داشتند. عده‌ای که از الگوی فساد در جامعه

فعالیت چریکی شدند که در رأس همه آنها از نظر تعداد قربانیان، قابلیت تشکیلاتی و موقعیت مردمی و محبوبیت، مجاهدین خلق ایران (اسلامی) و فداییان خلق (مارکسیست) بودند. بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق اعضای ناراضی پیشین نهضت آزادی بودند که مشی مسالمت‌آمیز نهضت را قبول نداشتند. تقریباً همگی جوان و دانشجوی یا فارغ‌التحصیل دانشکده‌های فنی اصفهان، شیراز، تبریز و تهران بودند. آنها ابتدا در نیمه دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش در گروه‌های کوچک شکل گرفتند تا به مطالعه تجارب جنگ پارتیزانی در الجزایر، ویتنام و فلسطین بپردازند. بعضی در اردوگاه‌های فلسطین در اردن دوره دیدند. در اوت ۱۹۷۱ (مرداد - شهریور ۱۳۵۰) همزمان با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در ایران دست به عملیات پارتیزانی زدند. در سال‌های دهه ۱۹۷۰ سرلشکر طاهری، شش سرهنگ امریکایی و تعدادی دیگر را ترور کردند. از دیدگاه ایدئولوژیکی، مجاهدین خلق در واقع از شیوه نهضت آزادی یعنی پیوند دادن اسلام با عقلانیت علمی آغاز کردند و اسلام راستین را با فعالیت انقلابی درهم آمیختند. در ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش طی بیانیه‌ای از مارکسیسم با احترام یاد کردند و گفتند امپریالیسم دشمن مشترک مسلمانان و مارکسیست‌ها است. در ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش طی یک انشعاب داخلی در سازمان تهران، گروه پیکار از آن جدا شد و طرفداران شریعتی همان نام سابق (مجاهدین) را برای خود حفظ کردند. پیکار با دیدگاه مارکسیستی، کوشید ضمن همکاری سیاسی و نظامی با سایر گروه‌های چپ به فعالیت خود ادامه دهد. بعد از سال ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش، سازمان مجاهدین در مجموع ۷۳ عضو و سازمان پیکار ۳۰ عضو خود و از جمله همه بنیان‌گذاران را از دست دادند. (۵۳)

فداییان خلق در نیمه دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش به دنبال ایجاد چند هسته مطالعاتی شکل گرفت. آنها نیز از حزب توده سرخورده شده بودند و از مبارزه مسلحانه جانبداری می‌نمودند و دشواری‌های سازماندهی طبقه کارگر در شرایط سرکوب دولتی را درک می‌کردند. اغلب اعضای اولیه را دانشجویان علوم انسانی و اجتماعی تشکیل می‌دادند، بعدها معدودی کارگر نیز به آنها پیوستند. در هشتم فوریه ۱۹۷۱ (۱۹ بهمن ۱۳۴۹) به دنبال دستگیری یکی از اعضا، به پاسگاه سیاهکل در گیلان حمله بردند. بعدها چند عامل ساواک، چهره‌های نظامی و سرمایه‌داران دست‌اندرکار کشتار کارگران را ترور کردند. استراتژی فداییان نیز همچون مجاهدین، مبارزه مسلحانه از طریق عملیات چریکی گروه‌های

عکس‌های او را با خود حمل می‌کردند.^(۵۰) روشنفکران دیگری نیز مثل غلامحسین ساعدی نمایشنامه‌نویس و رضا براهنی نقدنویس در آثار خود رژیم را مورد انتقاد قرار می‌دادند. ده‌ها تن از این قبیل افراد در کانون نویسندگان و انجمن‌های شاعران و هنرمندان فعال بودند و نخستین اعتراض‌های پاییز ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش را همین‌ها شروع کردند.

اکنون به سازمان‌هایی می‌پردازیم که از مسیر این جریان‌ها به مخالفت با رژیم می‌پرداختند. جبهه ملی در فاصله سال‌های ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش تا دسامبر ۱۹۷۷ (آذر ۱۳۵۶) فعالیت نداشت و از این تاریخ تشکل مجدد خود را اعلام کرد. جبهه [ملی اخیر] سایه رنگ‌پریده‌ای از اوج قدرت و فعالیت خویش در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۳م/۱۳۲۹-۱۳۳۲ش بود. در ۱۹۶۰-۱۹۶۳م/۱۳۳۹-۱۳۴۲ش با فروپاشی ائتلاف، جبهه ملی بیش از پیش دستخوش تفرقه و ناهمگنی شد. بعضی از اعضا به فعالیت زیرزمینی روی آوردند.^(۵۱) بقایای حزب توده نیز به شکل جدی‌تری در معرض حملات رژیم قرار گرفت. حزب که عمدتاً در فاصله سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۷۸م/۱۳۳۲-۱۳۵۷ش در خارج به صورت تبعید به سر می‌برد، مدعی بود که در اروپای شرقی، غربی و امریکای شمالی ۳۸ هزار عضو دارد. در داخل ایران در سال‌های بین ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ش تا اوایل دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش چندصد نفری [از آنها] دستگیر شدند. ساواک توانست عوامل نفوذی خود را به هسته‌های مخفی حزب بفرستد، چندین انشعاب در حزب روی داد و همین‌ها موجب شد تا عناصر چپ نسبت به حزب توده بی‌اعتقاد شوند. شبکه‌های خارجی حزب کوشیدند علیه رژیم به سازماندهی مجدد بپردازند. در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش معلوم شد حزب توده در کارخانه‌ها و خاصه در صنعت نفت هوادارانی دارد. حزب از اتحاد شوروی جانبداری می‌کرد. خواهان برپایی جمهوری دموکراتیک در ایران بود. از اصلاحات ارضی پشتیبانی می‌کرد. با خشونت مخالف بود و از روحانیت مترقی خاصه [آیت‌الله] خمینی حمایت می‌کرد.^(۵۲)

به دنبال سرکوب حزب توده و زوال جبهه ملی در دهه‌های ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش و ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش، در جناح چپ و غیردینی ائتلاف مردمی، خلأی پدید آمد که با پیدایش گروه‌های چریکی اسلامی و مارکسیست این خلأ پر شد. از نیمه‌های دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش تعدادی گروه‌های کوچک به صورت زودگذر یا بلندمدت وارد

۱۹۲۳-۱۹۶۹م/۱۳۰۲-۱۳۴۸ش و صمد بهرنگی ۱۹۳۹-۱۹۶۸م/۱۳۱۸-۱۳۴۷ش مطالعه کرد. عمده‌ترین میراث آل‌احمد غربزدگی* است. در این کتاب، امپریالیسم فرهنگی و بزتری تکنولوژی غرب مورد حمله قرار گرفته و از تن دردادن روشنفکران ایرانی به این پدیده انتقاد شده است: «حرف اصلی این است که ما نتوانسته‌ایم شخصیت «فرهنگی-تاریخی» خودمان را در قبال ماشین و هجوم جبری‌اش حفظ کنیم بلکه مضمحل شده‌ایم.»^(۴۹) تا حدی می‌توان این فکر را زمینه‌ساز تلاش شریعتی در یافتن یک واکنش اصیل ایرانی در برابر غرب به حساب آورد. روی آوردن آل‌احمد به اسلام در اواخر زندگی‌اش، در یادداشت‌های مربوط به سفر مکه [خسی در میقات] که در سال ۱۹۶۴م/۱۳۴۳ش اتفاق افتاد، به خوبی منعکس شده است. روشنفکران متعهد و در عین حال کاوشگر و سرخورده و نیز دانشجویان، مخاطبان نوشته‌های آل‌احمد بودند. صمد بهرنگی نماینده نسل جدیدی از روشنفکران متعهد بود که در یکی از روستاهای آذربایجان به شغل معلمی اشتغال داشت. او نیز سلطه فرهنگی غرب بر ایران را مورد انتقاد قرار داد اما [برخلاف آل‌احمد]، موضعی کاملاً غیردینی داشت و می‌گفت: روشنفکران ایرانی بیش از حد بورژوا و در برابر امریکا خود باخته‌اند؛ نظام آموزش ایران متناسب دانش‌آموزان طبقه متوسط شهری بنا شده و برای دانش‌آموزان روستاها ابداً مناسب نیست. نوشته‌های بهرنگی رنگ مردمی داشت، واقع‌گرایانه بود، قدرت حاکم را مورد انتقاد قرار می‌داد، از آگاهی اجتماعی برخوردار بود و از خواننده می‌خواست در برابر شرایط سرکوب‌گرانه موجود مقاومت کند. صمد بهرنگی برای فرار از سانسور به داستان‌های مردمی متوسل شد. ماهی سیاه کوچولو داستان کوتاهی بود که شهرت جهانی‌گیر کسب کرد. یک حدیث نفس و کشف هویت بود، محیط پیرامونی را توصیف می‌کرد، مقاومت در برابر نیروهای بد و شرور را نشان می‌داد و در مورد همبستگی با هم‌زمان رهنمودهایی ارائه می‌کرد. بهرنگی که در سن بیست و نه سالگی به طرز ابهام‌آمیزی درگذشت و گفته شد هنگام شنا در رود ارس غرق شده است، الهام‌بخش دانشجویان چپ و اعضای سازمان کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج شد. چریک‌های فدایی خلق ایران در تظاهرات سال‌های انقلاب ۱۹۷۷-۱۹۷۹م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ش

*. این واژه را می‌توان معادل واژه‌های غربی West-Struckness ، Westomania ، Westoxication یا Occidentosis قرار داد.

(متولد ۱۹۰۵-۱۹۸۴م/۱۲۸۴-۱۳۶۳ش) و ابوالحسن بنی‌صدر، اقتصاددان غیرروحانی (متولد ۱۹۳۳-۱۹۳۴م/۱۳۱۲ش) را نام برد. در طیف سیاسی، طالقانی در سمت چپ‌بازرگان و شریعتمداری در سمت راست او قرار می‌گرفت. شریعتمداری قویاً به سلطنت مشروطه پایبند بود و در استان زادگاه خویش آذربایجان طرفداران زیادی داشت. در کتاب‌های بنی‌صدر ضمن بحث از حکومت و اقتصاد اسلامی، از نظام پهلوی و روحانیت خاموشی‌گزین انتقاد به عمل آمده، علیه هر نوع کیش شخصیت هشدار داده شده و نابرابری‌های اقتصادی سخت‌مورد حمله قرار گرفته است. از بُعد سیاسی، در چارچوب اسلامی، بنی‌صدر در طیف چپ قرار می‌گیرد، یعنی شاید یک سوسیالیست دموکرات راست یا سوسیال دموکرات چپ باشد.^(۴۷)

نهضت آزادی در ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش از سوی رژیم منحل اعلام شد اما به صورت جنبشی مخفی خاصه در خارج از ایران به موجودیت خود ادامه داد. خاستگاه اجتماعی‌اش شبیه خاستگاه همتای غیرمذهبی‌اش جبهه ملی بود: لایه‌های میانی‌بازرگانان، کارمندان دولت، دانشجویان و صاحبان مشاغل تخصصی خاستگاه عمده نهضت بود. طالقانی که در سمت چپ نهضت قرار می‌گرفت به نوعی الهام‌بخش مجاهدین بود. او در نیمه سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش به جرم حمایت از چریک‌های سازمان مجاهدین به زندان افتاد. نهضت آزادی به رهبری شخصیت‌های مذهبی غیرروحانی در واقع به منزله رابطنی میان فرهنگ‌های سیاسی دینی و غیردینی عمل می‌کرد. از میان کسانی که در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش در امریکای شمالی در رأس نهضت قرار داشتند چند نفری بعد از انقلاب به ایران بازگشتند و در دولت موقت عهده‌دار سمت‌هایی شدند: دکتر ابراهیم یزدی در دولت موقت، وزیر امور خارجه، مصطفی چمران وزیر دفاع و صادق قطب‌زاده سرپرست صدا و سیما، عباس امیرانتظام معاون نخست‌وزیر شدند.^(۴۸) بنی‌صدر نیز به عنوان نخستین رئیس جمهوری انتخاب گردید.

در کنار این سنخ‌های مبارز، رادیکال و لیبرال متعلق به نحله‌های فرهنگ سیاسی اسلامی، گرایش‌های فرهنگ سیاسی غیردینی و نیروهای جبهه مخالف نیز رشد کرد. می‌توانیم زیر این عنوان پراکنده، پاره‌ای از نویسندگان، روشنفکران و بقایای پراکنده جبهه ملی و حزب توده را بیاوریم. این طیف فکری رنگارنگ از ناسیونالیست‌های لیبرال یا تشکل‌های مارکسیستی را می‌توان در آثار جلال آل‌احمد

به نخست‌وزیری برگزیده شد. اسلام به روایت نهضت آزادی، دارای رگه‌های لیبرالی، مشروطه‌خواهی و ناسیونالیستی بود. بازرگان (۱۹۰۷-۱۹۹۵م/۱۲۸۶-۱۳۷۴ش) در ۱۹۵۱م/۱۳۳۰ش رئیس کمیته خلع‌ید از شرکت سابق نفت و از دوستان مصدق بود. وی در ۱۹۶۲م/۱۳۴۱ش از مبارزه دموکراتیک مردمی که همراه با آگاهی و انگیزه‌های اسلامی باشد، علیه حکومت جانبداری کرد. بازرگان را بنیان‌گذار نهضت اسلامی نوین در ایران می‌دانند، او معتقد بود که اسلام با عقلانیت سازگار است و اسلام می‌تواند برای همه مشکلات جامعه زمانه راه‌حلی ارائه کند. بدین ترتیب علوم غربی و پاره‌ای از آرمان‌های اجتماعی غرب نظیر دموکراسی و اومانیزم را مورد تحسین قرار می‌داد اما عقیده داشت که اسلام با این آرمان‌ها سازگار است و باید راهنمای سیاست جوامع باشد. او در ضمن برای روحانیت تراز اول نیز نقشی در رهبری قایل می‌شود:

مردم انتظار دارند رهبر همچون علی [ع] منتها در سطحی پایین‌تر از او باشد، فرهیخته و آگاه باشد؛ مردی آماده نبرد، رزمنده؛ سخنرانی شجاع و فصیح؛ کسی که میان مردم به عدالت دآوری می‌کند؛ بتواند مردم را جذب کند و با خود همراه سازد، مردی فعال و کاری که بتواند نیازهای خانواده‌اش را تأمین کند؛ مدبری قایل، مردی شریف و کاملاً متعبد در برابر خدا؛ پیشوایی که کاملاً غرق در امور دینی و دنیوی، نظری و عملی باشد؛ مردی که به گفتارش عمل کند، مرد عمل. (۴۵)

به‌خوبی از ورای این دیدگاه‌ها که در اوایل دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش ابراز شده‌اند، می‌توان جاذبه‌های خمینی در دهه بعد را ملاحظه کرد.

نهضت آزادی ایران در ۱۹۶۱م/۱۳۴۰ش توسط بازرگان، سید محمود طالقانی (۱۹۱۰-۱۹۷۹م/۱۲۸۹-۱۳۵۸ش) و یدالله سبحانی بنیان‌گذاری شد. طالقانی در آثار خویش، حکومت مشروطه در چارچوب اسلام را مورد تحسین قرار داده است. در مورد نظام اقتصادی اسلام به‌طور مطلق مالکیت زمین را موجه نمی‌داند، باید به نیازهای مردم رسیدگی شود. در بُعد سیاسی، طالقانی خواهان اتحاد نیروهای مترقی روحانی و غیردینی بود و می‌خواست جامعه ایران بدین وسیله بر ضعف و تفرقه‌های زمان مصدق فائق آید. (۴۶) از جمله کسانی که طرفدار دیدگاه‌های ایدئولوژیکی نهضت آزادی بودند (اما عضو رسمی آن محسوب نمی‌شدند) می‌توان آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری

مارکسیسم نیز محصول فرهنگ غرب انگاشته می شد اما فانون، سارتر و چه گوارا، به هنگام اقامت شریعتی در پاریس مورد تحسین او بودند و قبل از آن، او و پدرش از نهضت خدایرستان سوسیالیست طرفداری می کردند. شریعتی به سودمندی مارکسیسم در درک جامعه و تاریخ معترف بود اما عقیده داشت که اسلام حلال همه مشکلات است [و بنابراین به مارکسیسم یا هر مکتب دیگر نیازی نیست].^(۴۲) او برای روشنفکران نقاد و مستقل بینش از مارکسیست‌های خشک‌اندیش یا روحانیان طرفدار حفظ وضع موجود ارزش قایل بود. از دموکراسی غربی انتقاد می کرد و معتقد بود که پدیده‌ای فاسد است و به درد ایران نمی خورد. او نیز با ابهامی به مراتب بیش از خمینی از حکومت اسلامی سخن گفت و آن را یک دموکراسی مردمی و «هدایت شده» می دانست. حق روحانیت را در به انحصار درآوردن حکومت قبول نداشت؛ اما با این وصف با اعلام این مطلب که جامعه باید رهبری برگزیند و او را به قدرت اساسی مجهز سازد، راه را برای رهبری خمینی هموار نمود.^(۴۳)

در مورد خاستگاه اجتماعی این اندیشه‌ها باید گفت شریعتی میان خمینی و روحانیت از یک سو و دانشجویان و روشنفکران از سوی دیگر، پل زد و از طریق آنان با سایر طبقه‌های شهری از جمله کارگران، محرومان و مهاجران ارتباط برقرار کرد. او در ضمن، الهام‌بخش مجاهدین خلق، گروه چریکی طرفدار اسلام انقلابی بود. در جریان رویدادهای انقلابی سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش «کتاب‌های» شریعتی، که در واقع مجموعه سخنرانی‌های او بود، در دانشگاه و بازار علناً به فروش می رسید و عکس‌هایش که به دیوارها چسبانده می شد، در تظاهرات مردم از نظر شماره بعد از تصاویر [آیت‌الله] خمینی قرار می گرفت. «شهید قلب تاریخ است!» و «و هر روز روز عاشورا است؛ همه جا کربلاست»، شعارهایی بود از شریعتی که بر پلاکاردهای متعدد توسط تظاهرکنندگان در خیابان‌ها گردانده می شد.^(۴۴) شریعتی حتی بیش از [آیت‌الله] خمینی، نیروی روشنفکری عمده انقلاب محسوب می شد.

روحانیان لیبرال و رهبران غیرروحانی نهضت آزادی ایران نیز در دهه‌های ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش و ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش فرهنگ سیاسی خاص خود را پرورش دادند که هرچند نفوذ خمینی و شریعتی را در جنبش توده‌ای نداشتند اما به هر حال بر انقلاب تأثیر گذاشتند آنچنان که مهدی بازرگان از بنیان‌گذاران نهضت آزادی در ۱۹۷۹م/۱۳۵۸ش

برخوردار بود در جو آزاد سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۵۳ م/۱۳۲۰-۱۳۳۲ ش به تربیت وی همت گماشت. شریعتی در ۱۹۶۰ م/۱۳۳۹ ش با استفاده از بورس در دانشگاه سوربون فرانسه به مطالعه جامعه‌شناسی، تاریخ و ادبیات پرداخت و از فانون، ژان پل سارتر و انقلاب الجزایر تأثیر پذیرفت. در بازگشت به ایران در سال ۱۹۶۴ م/۱۳۴۳ ش ابتدا در دبیرستان به تدریس زبان فرانسه پرداخت، سپس استاد تاریخ دانشگاه مشهد شد اما در ۱۹۷۱ م/۱۳۵۰ ش به خاطر افکار سیاسی‌اش معلق شد. از مشهد به تهران رفت و در حسینیه ارشاد به ایراد سخنرانی‌هایی پرداخت که مورد توجه مردم قرار گرفت. شریعتی در آن زمان وابسته به نهضت آزادی [ایران] بود. در فاصله سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۷ م/۱۳۵۱-۱۳۵۶ ش تحت تعقیب بود. به زندان افتاد، هشت ماه در زندان بود و از آن پس در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت. سرانجام اجازه یافت به انگلستان برود و در ژوئن ۱۹۷۷ (خرداد ۱۳۵۶) احتمالاً بر اثر حمله قلبی درگذشت اما عده زیادی بر آن بودند که او قربانی توطئه ساواک شده است.^(۳۹) در مورد کارهای شریعتی می‌توان گفت آثارش در مجموع تلاشی در راه ایجاد یک اسلام پویا و رادیکال به یاری تحلیل‌های جامعه‌شناسی و سیاسی است. او ضمن متمایز کردن شیعه علوی (انقلابی) از شیعه صفوی (رسمی و دولتی)، در واقع معدود روحانیان مبارز و مخالف رژیم را از آن همه روحانی خاموش که تن به قبول سلطنت داده بودند، مجزا می‌کند. به همین نحو واقعه کربلا را یک واقعه‌رهایی‌بخش قلمداد می‌کند و با تکریم شهادت و مبارزه توده‌ای علیه بی‌عدالتی و فداکاری قهرمانانه می‌نویسد: «اساسی‌ترین سنت اسلام، شهادت و فعالیت انسانی است که با تاریخ مبارزه با ظلم و استقرار عدالت و حمایت از حقوق بشر درهم آمیخته است.»^(۴۰) این خود زمینه را برای ماه محرم [۱۳۵۶ ش]، با آن همه بار عاطفی و ظرفیت پرتوان برای تجلی سیاسی، آماده‌تر کرد.

شریعتی با نفوذ فرهنگی سیاسی غرب در ایران، از جمله وام‌گیری فرهنگی، دموکراسی بورژوازی و تا حدی مارکسیسم مخالفت و مبارزه می‌کرد و معتقد بود دیدگاه انقلابی او از اسلام دیدگاه بس جامعی است که بر همه دیدگاه‌های موجود برتری دارد. به اعتقاد وی، مسئولیت روشنفکر حکم می‌کرد ضمن ردیابی نارسایی‌های جامعه راه‌حل‌هایی ارائه کند که با فرهنگ جامعه، یعنی فرهنگ اسلامی، دمساز باشد. باید فقر، سلطه فرهنگی و اقتصادی غرب و ستم و خودکامگی داخلی را محکوم کرد.^(۴۱)

گسترده‌گی زیادی نداشت. خمینی در آن کتاب به فساد رژیم، هزینه‌های تسلیحاتی، روابط با غرب، نادیده گرفتن کشاورزی، ایجاد زاغه‌نشینی در شهرها، انتخابات فرمایشی و نقض قانون اساسی حمله می‌کند و به شیوه‌ای عام و نامشخص وعده می‌دهد که اسلام همه این مشکلات را حل خواهد کرد. (۳۶)

حاصل کار، پیدایش یک موضع مخالف و ستیزه‌گرایانه علیه شاه و نفوذ غرب در ایران بود. کدی و مقدم این موضع را «مردمی» (پوپولیستی) توصیف کرده‌اند زیرا عناصر «مترقی» و سنتی را درهم آمیخته بود تا برای قشرهای گوناگون اجتماعی جاذبه داشته باشد. هرچند خاستگاه اجتماعی اولیه خمینی را روحانیت رده پایین، طلاب، بازاریان و پیشه‌وران تشکیل می‌دادند اما موضع ضدامپریالیستی او موجب جذب روشنفکران غیردینی، چپ‌گرایان و کارگران نیز شد و اصلاحات دینی مورد استفاده او در میان قشرهای حاشیه شهری - که وی آنها را مستضعفان می‌نامید - رواج عام یافت. (۳۷)

مخالفت آشتی‌ناپذیر او در تبعید، تقوای شخصی، سبک ساده زندگی و فراست سیاسی‌اش در زمینه طرح مسائل، به وی کمک کرد تا با شروع روند انقلاب به عنوان رهبر عمده جبهه مخالفان شاه شناخته شود. شبکه‌ای از شاگردان پیشین او در داخل و خارج ایران و از جمله آیت‌الله حسینعلی منتظری، محمد بهشتی، مرتضی مطهری، محمدجواد باهنر، صادق خلخالی، انواری و نیز حجت‌الاسلام‌هایی نظیر علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای، پشتوانه سازمانی را برای وی فراهم آورد. اغلب اینها اعضای جامعه روحانیت مبارز بودند که در اواخر دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش و اوایل دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش شکل گرفت تا پیام‌های خمینی را به مردم برساند. خمینی تا سال ۱۹۶۵م/۱۳۴۳ش صدها نفر را تعلیم داده بود و اینها همه از سال‌ها پیش در رده‌های روحانیت قرار داشتند. با از سر گرفته شدن سفر زیارتی به شهرهای مذهبی عراق توسط زائران ایرانی در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش، بر دامنه ارتباطات و گسترده‌گی منابع مبارزه افزوده شد. هنگامی که در ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش انقلاب آغاز شد خمینی از یک ایدئولوژی مبارز و یک سازمان پرکشش برخوردار بود که سرانجام رهبری انقلاب را در دست‌های او قرار داد. (۳۸)

علی شریعتی (۱۹۳۳-۱۹۷۷م/۱۳۱۲-۱۳۵۶ش) در کنار خمینی به عنوان نظریه‌پرداز اصلی انقلاب ایران شناخته شده است. پدرش که از آگاهی سیاسی

چنگال امریکا و عمال آن... سرمایه‌داران بزرگ امریکا به اسم عظیم‌ترین سرمایه‌گذاری خارجی برای اسارت این ملت مظلوم به ایران هجوم برده‌اند... آیا برای غمخواری و انساندوستی است... آیا سودجویی سیاسی و اقتصادی با دامنه وسیع آن که پایگاهش ایران و دنبال آن سایر ممالک اسلامی و دیگر ممالک شرقی است از یک طرف و خودباختگی دستگاه ننگین ایران در مقابل استعمار چپ و راست از طرف دیگر موجب این بدبختی‌ها نیست؟... فقط جرم علماء اسلام و سایر مسلمین آن است که دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت می‌نمایند و با استعمار مخالفت دارند. (۳۳)

در نتیجه این مخالفت‌ها در ۱۹۶۳-۱۹۶۴م/۱۳۴۲-۱۳۴۳ش و متعاقباً تبعید شدن به عراق، بر موقعیت و اعتبار وی افزوده شد. در ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش ولایت فقیه: حکومت اسلامی او انقلابی ایدئولوژیکی پدید آورد زیرا در آن کتاب به‌طور مستقیم مشروعیت سلطنت را زیر سؤال برد و از حکومت فقهای شایسته اسلامی حمایت کرد. آیت‌الله خمینی با اعلام این نکته که «حکومت اسلام، سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراطوری»^(۳۴) حکومت اسلامی را به این شکل توجیه می‌کند:

حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است...

چون حکومت اسلام حکومت قانون است، قانون‌شناسان و از آن بالاتر دین‌شناسان یعنی فقها باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و برنامه‌ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام الهی امین هستند...

این فقیه است که زیر بار دیگران و تحت نفوذ اجانب نمی‌رود و تا پای جان از حقوق ملت و آزادی و استقلال و تمامیت ارضی وطن اسلام دفاع می‌کند. فقیه است که به چپ و راست انحراف پیدا نمی‌کند.^(۳۵)

آبراهامیان ضمن نقل مطالب بالا می‌گوید این دیدگاه‌های [آیت‌الله] خمینی در محافل خارج از روحانیت در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش چندان شناخته شده نبود و

سودمندی دست یافته‌اند. مایکل فیشر* و هنری مانسن** مردم‌شناسان معاصر توجه ما را به اسلام به عنوان ساختاری نمادین جلب می‌کنند که برای مردم ایجاد معنی می‌کند. زبانی با‌گرایش‌های مختلف است (که طبقه یا موقعیت اجتماعی تعیین‌کننده آن است)، آیینی است که به مردم می‌گوید چگونه رفتار کنند، جهان‌بینی‌ای است که برای تمامی مشکلات انسانی پاسخی دارد.^(۳۱) نگرش کلی دیگر را اسکاکپول ارائه می‌کند. او با تأکید بر تحلیل تاریخی سازمان‌سست اما کارآمد شبکه روحانیت و باورها خاصه نمادهای مخالفت و مقاومت در برابر ستمگران داخلی و سلطه‌گران خارجی، از هر دو به عنوان سرچشمه‌های بسیج مردم و راه‌اندازی انقلاب یاد می‌کند.^(۳۲) هر دوی این دیدگاه‌ها با برداشت من‌توافق دارند. من فرهنگ‌های سیاسی مخالفان را حاصل تلاش‌های بازیگران متعدد و گروه‌های بازیگری می‌دانم که با بهره‌گیری از عناصر فرهنگ موجود و در دسترس می‌کوشند به تفسیر وضعیت اقتصادی سیاسی پردازند و ایدئولوژی و فرهنگ را به جامه‌های نوی بیاریند که با تجربه‌های زندگی‌شان جور درآیند. با این برداشت، برای قلمرو فرهنگ به عنوان صافی تجربه‌ها و میدان مبارزه، استقلال زیادی قائل می‌شوم و آن را به ابعاد سیاسی و اقتصادی جامعه پیوند می‌زنم. در مورد ایران باید گفت راه برای پیدایش انواعی از فرهنگ سیاسی و مباحث اسلامی هموار شد: اسلام مبارز خمینی؛ اسلام بنیادین شریعتی؛ و اسلام لیبرال مهدی‌بازرگان و نهضت آزادی ایران از آن جمله بودند. در میان فرهنگ‌های سیاسی غیردینی می‌توان فرهنگ مشروطه‌خواهی ملی و فرهنگ مارکسیستی را نام برد که اولی در جبهه ملی و دومی در جنبش‌های چریکی تجسم یافت.

آیت‌الله روح‌الله موسوی خمینی (۱۹۰۲-۱۹۸۹م/۱۲۸۱-۱۳۶۸ش) در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش به عنوان رهبر بلامنازع انقلاب ایران به صحنه آمد و هرچند از او آن جوانی از آگاهی سیاسی برخوردار بود و دولت را مورد انتقاد قرار می‌داد اما ۱۵ خرداد نقطه عطفی در مخالفت او با خودکامگی شاه و قدرت امریکا در ایران محسوب می‌شود. به هنگام اظهار نظر درباره تصمیم مجلس به اعطای مصونیت دیپلماتیک به پرسنل نظامی امریکا در ۱۹۶۴م/۱۳۴۳ش چنین می‌گوید:

دیروز ممالک اسلامی به چنگال انگلیس و عمال آن مبتلا بودند، امروز به

* . Michael Fischer

** . Henry Munson

یکدیگر همکاری نداشتند. آنها بر سر مسأله اصلاحات ارضی و حق رأی زنان از هم جدا ماندند. از یک فرهنگ صیقل خورده سیاسی برای مخالفت برخوردار نبودند، سرنگونی رژیم یا تغییر ساختار اقتصادی را هم مطالبه نمی کردند. در نتیجه جنبش اعتراضی نه پایدار ماند و نه گسترده شد. اصلاحات شاهانه موجب تفرقه و سردرگمی جبهه مخالف شده بود. سرکوب شدید، رهبری را از مردم جدا کرد و پایگاه اجتماعی آن را تضعیف نمود.

در آن هنگام با توجه به نمودار ۹-۱، هنوز توسعه سرمایه داری وابسته به مراحل پیشرفته خود نرسیده بود. سرکوب دولتی بر اثر اصلاحات دولت تا حدی تخفیف یافت و فرهنگ های سیاسی مخالفان، ضعیف تر و صیقل ناخورده تر بود. بنابراین هنگام باز شدن نظام جهانی (فشار امریکا برای اجرای اصلاحات) و شروع بحران اقتصادی سال های ۱۹۶۰-۱۹۶۱م/۱۳۳۹-۱۳۴۰ش، ائتلاف چند طبقه ای چندان استوار نبود. بنابراین به جای انقلاب، یک قیام روی داد. اما در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش عوامل یاد شده ترتیب دیگری یافتند. توسعه وابسته به نارضایتی های طبقاتی دامن زد و شاه و ایالات متحد امریکا آماج های مناسب حمله مخالفان شدند. در فاصله بین ۱۵ خرداد ۴۲ و انقلاب ۱۳۵۷ چند فرهنگ سیاسی مخالف شکل گرفت که از آن جمله، گونه های افراطی اسلام مبارز و گروه های چریکی مارکسیستی را می توان نام برد. این تحولات، صحنه را برای انقلاب فراهم ساخت.

پیدایش ائتلاف جدید چندطبقه ای

شکل گیری فرهنگ های سیاسی جدید مخالفان شاه در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش، عنصر تعیین کننده انقلاب بود. پیدایش ائتلاف مردمی چندطبقه ای را می توان از راه مطالعه فرهنگ های سیاسی مخالفان، تشکیلات هر کدام و نارضایتی طبقه ها و گروه های مربوط تشخیص داد. قصد دارم ضمن برداشت دیالکتیکی راستین از دگرگونی های اجتماعی و در کنار هم نهادن فرهنگ و اقتصاد، به توضیح این پدیده سیاسی بپردازم. چندین صاحب نظر علوم اجتماعی ضمن مطالعه مذهب شیعه در ایران، به حقایق

داشتند.^(۳۰) گفته می‌شود به رغم تمایل شاه، اسدالله علم نخست‌وزیر وقت، سرلشکر اویسی را مأمور آتش گشودن به روی تظاهرکنندگان کرده بود. دولت، تعداد تلفات چند روزه را کمتر از نود نفر و ناظران چند هزار نفر ذکر کرده‌اند. حکومت نظامی، توقیف جمعی و یک رشته اعدام‌های بعدی، مانع تداوم جنبش شدند. [آیت‌الله] خمینی در ماه اوت (مرداد- شهریور) آزاد شد و از اکتبر ۱۹۶۳ (مهر- آبان ۱۳۴۲) تا مه ۱۹۶۴ (اردیبهشت- خرداد ۱۳۴۳) به خاطر تحریم انتخابات در خانه تحت نظر ماند و در نوامبر ۱۹۶۴ (آبان- آذر ۱۳۴۳) به دلیل مخالفت با اعطای مصونیت دیپلماتیک به پرسنل نظامی امریکا به ترکیه تبعید شد.

با تحلیل رویدادها متوجه یک رشته همانندی‌ها- و در ضمن اختلافات کلیدی- میان انقلاب ۱۹۷۷-۱۹۷۹م/۱۳۵۵-۱۳۵۷ش و جنبش ۱۵ خرداد می‌شویم. از جمله همانندی‌ها، زمینه هر دو قیام بود. در هر دو مورد ابتدا یک بحران اقتصادی پدید آمد و شاه بر اثر فشار امریکا دست به اصلاحاتی زد. از اینها که بگذریم، با دو الگوی متفاوت روبه‌رو هستیم. دولت در ۱۹۶۱-۱۹۶۳م/۱۳۴۰-۱۳۴۲ش اوضاع را تحت کنترل داشت و با سرعتی بیشتر از سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش در برابر مخالفان به ابراز واکنش پرداخت. در سال ۱۹۶۲م/۱۳۴۱ش بحران اقتصادی برطرف شد و عده‌ای از ناراضیان که ممکن بود در ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش بار دیگر به خیابان‌ها بریزند ساکت شدند. دولت با اجرای برنامه اصلاحات ارضی که مقبول مردم بود زیر پای جبهه ملی را خالی کرد و مخالفت روحانیت با اصلاحات ارضی را به عنوان واپس‌گرایی آنان در انظار جلوه داد. در ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش ایالات متحد امریکا آماج مخالفت شدید مردم نبود چون اصلاحات ارضی را تشویق می‌کرد و هنوز از کسب مصونیت دیپلماتیک پرسنل نظامی خبری نبود. دولت ضمن اجرای برنامه‌های مؤثر اصلاحات، در سرکوب توده‌ای سال ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش نیز قاطعانه عمل کرد.

در خرداد ۴۱ هنوز ائتلاف مردمی چندان قوی و یکپارچه نبود. در سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۲م/۱۳۴۰-۱۳۴۱ش طبقه کارگر تنها به یک رشته اعتصاب‌های پراکنده مبادرت ورزید و در ۱۹۶۳ هیچ نوع اعتصاب سراسری و گسترده صورت نگرفت. جامعه سوسیالیست‌های خلیل ملکی از جبهه ملی رانده شده بود و شبکه حزب توده در دهه ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ش در داخل کشور از هم پاشیده شده بود. جبهه ملی و روحانیت با

محافظه کار باز هم با اصلاحات ارضی مخالف بودند اما روحانیان دموکرات و لیبرالی مثل شریعتمداری و میلانی با اصلاحات ارضی مخالفتی نداشتند، فقط از شاه می خواستند برطبق قانون اساسی و از طریق مجلس شورای ملی سلطنت کند. اما در همان اوان جریان افراطی تری از روحانیت به رهبری [آیت الله] خمینی و حمایت طالقانی و دیگران با حکومت خودکامه شاه و فساد حاکم و نیز استثمار کشور توسط بیگانگان به مخالفت برخاست. یکی از درخواست های واپس گرایانه اغلب روحانیان، لغو حق رأی زنان بود. اکثریت روحانیان به دلایل بسیار مختلف با شاه مخالف شدند. اما برجسته ترین سخنگوی آنان در اواخر سال ۱۹۶۲م/۱۳۴۱ش و اوایل ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش [آیت الله] خمینی بود که روز به روز شهرت بیشتری می یافت.

او رژیم را به خاطر غرقه بودن در فساد، انتخابات قلابی، زیر پا نهادن قانون اساسی، سرکوب مطبوعات و حزب های سیاسی، از بین بردن استقلال دانشگاه ها، نادیده گرفتن نیازهای اقتصادی بازرگانان، کارگران و دهقانان، تضعیف اعتقادات اسلامی، تشویق غریزدگی، پذیرش کاپیتولاسیون برای اجنبی، فروش نفت به اسرائیل و گسترش مداوم دستگاه دولتی به باد انتقاد گرفت. (۲۹)

در بهار و تابستان سال ۱۳۶۳م/۱۳۴۲ش رویارویی روحانیان با شاه به اوج رسید. دولت همه پرسی در مورد انجام اصلاحات را در ژانویه [۶ بهمن ۴۱] انجام داد و به رغم تحریم جبهه ملی اصول «انقلاب سفید» را به تصویب اکثریت مردم رساند. یک ماه بعد به زنان نیز حق رأی داده شد. در نوروز آن سال (۲۱ مارس/۱ فروردین) روحانیت در چند شهر و از جمله در قم که مدارس دینی فعالیت دارند، یک رشته تظاهرات را رهبری کرد. در این تظاهرات مردم با نیروهای امنیتی شاه درگیر شدند و تلفات زیادی دادند. تنش ها در ماه محرم و ایام عزاداری شیعیان (ژوئن ۱۹۶۳/خرداد ۱۳۴۲) به اوج خود رسید. [آیت الله] خمینی باز هم ستمگری شاه، همکاری اش با اسرائیل و فرمانبری اش از ایالات متحد امریکا را محکوم می کرد. سحرگاه روز ۴ ژوئن (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) [آیت الله] خمینی و قمی دستگیر شدند. اتهام آنها تلاش در ایجاد بی نظمی بود. توقیف آنان منجر به تظاهراتی شد که تهران، قم، تبریز، شیراز، اصفهان، مشهد و کاشان را فراگرفت. بازار قانون اعتراض ها بود. کاتوزیان می نویسد: «بازرگانان خرده پا، مغازه داران و پیشه وران، دانشجویان، کارگران، بیکاران و فعالان سیاسی» در این تظاهرات شرکت

سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۲م/۱۳۴۰-۱۳۴۱ش ضمن انتقاد از شاه و امینی، مشوق رشته اعتصاب‌ها و اعتراض‌های دانشجویان، معلمان، کارگران بافندگی، نفت و مخابرات بود. جبهه ملی هرگز با امینی به توافق نرسید با آنکه هر دوی آنها از اصلاحات ارضی پشتیبانی می‌کردند. علت عدم همکاری جبهه این بود که امینی می‌خواست اصلاحات ارضی را بدون حضور مجلس پیش ببرد- چون مجلس را مانع کار می‌دانست- اما جبهه ملی خواهان برگزاری انتخابات آزاد بود. این عدم توافق جبهه با امینی به شاه کمک کرد تا در ژوئیه ۱۹۶۲ (تیر- مرداد ۱۳۴۱) امینی را وادار به کناره‌گیری کند. از آن پس شاه خود را حامی برنامه اصلاحات ارضی خواند و آن را رکن عمده «انقلاب سفید» معرفی کرد. جبهه ملی که فرصتی را از دست داده بود به سبب توقیف شدن رهبرانش و از دست دادن حمایت جناح چپ و از جمله جامعه سوسیالیست‌های خلیل ملکی و نیز لیبرال‌های مذهبی و نهضت آزادی ناگزیر از صحنه کنار رفت. (۲۶)

در این مبارزه، یک طرف سوم هم حضور داشت و آن روحانیت به رهبری آیت‌الله بروجردی بود. [آیت‌الله] بروجردی تا زمان وفات، یعنی مارس ۱۹۶۱ (اسفند- فروردین ۱۳۳۹)، رهبری روحانیت را برعهده داشت. او با سیاست کاری نداشت و در نتیجه به‌طور ضمنی در دهه ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ش حامی شاه به شمار می‌رفت. در سال ۱۹۶۰م/۱۳۳۹ش گفت: «من شب و روز برای شخص شاهنشاه دعا می‌کنم و برای او احترام خاصی قائلم.»^(۲۷) اما گرایش آیت‌الله در ۱۹۶۰م/۱۳۳۹ش با پیشنهاد برنامه اصلاحات ارضی تغییر یافت. آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله بهبهانی اصلاحات ارضی را مغایر با اسلام و تقدس مالکیت خصوصی اعلام کردند و شدیداً به مخالفت با آن برخاستند. هنگامی که بار دیگر در ۱۹۶۲م/۱۳۴۱ش مسأله اصلاحات ارضی مطرح شد آیت‌الله‌های برجسته‌ای همچون گلپایگانی، خوانساری، حکیم، مرعشی نجفی، تنکابنی و آملی به مخالفت با آن قد علم کردند. در میان روحانیان، آیت‌الله شریعتمداری که موافق توزیع املاک موقوفه میان کشاورزان بود و آیت‌الله طالقانی که می‌گفت رابطه مالک- زارع هیچ مبنایی در حقوق اسلامی ندارد، در اقلیت قرار داشتند. (۲۸)

در اوایل سال ۱۹۶۲م/۱۳۴۱ش که قدرت جبهه ملی و مخالفان غیردینی شاه روبه افول رفت در میان روحانیان رهبری جدیدی به دنبال درگذشت بروجردی پدید آمد که روحانیت را به موضع رهبری مبارزات پراکنده مردم علیه شاه پیش می‌راند. روحانیان

حاصل کار یک الگوی انقلابی مقطعی علی یعنی مجموعه خاصی از شرایط ضروری بود که هیچ یک از این شرایط به تنهایی نمی توانست موجب انقلاب شود اما مجموعه آنها به پیروزی انقلاب اجتماعی منجر گردید. این عوامل که در بحث جاری مورد بررسی قرار می گیرند، عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بودند و تعیین کننده های داخلی و خارجی داشتند. (۲۴)

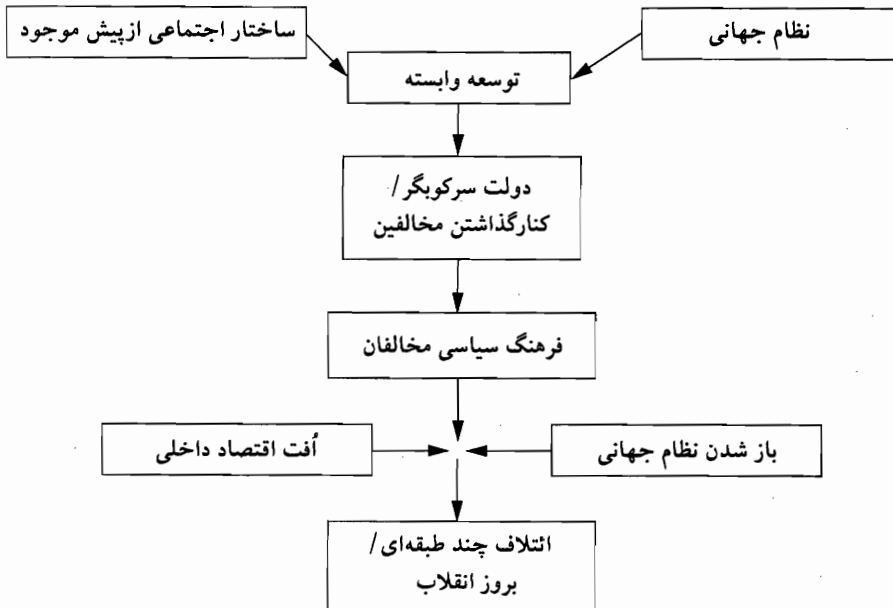
قیام ۱۵ خرداد: یک طلیعه

برای پی بردن به سودمندی الگوی پیشنهادی به یک نمونه «منفی» توجه کنید: جنبش های اجتماعی ناکام مانده سال های ۱۹۶۰-۱۹۶۳/م ۱۳۳۹-۱۳۴۲ش در ژوئن ۱۹۶۳ (خرداد ۱۳۴۲ و قیام مردم در عاشورا) به اوج رسید و رژیم شاه با بیرحمی به سرکوب آن پرداخت. ملاحظه آن رویدادها و مواضع دست اندرکاران شان مبنای لازم را برای اندازه گیری دگرگونی های بعدی فراهم می آورد. این دگرگونی ها در فرهنگ سیاسی و ائتلاف های طبقاتی دهه های ۱۹۶۰/م ۱۳۴۰ش و ۱۹۷۰/م ۱۳۵۰ش روی داد.

در فصل هشتم به صورت گذرا اشاره کردیم که در سال های ۱۹۵۸-۱۹۶۰/م ۱۳۳۷-۱۳۳۹ش ایران با مشکلات اقتصادی جدی- کسری بودجه، وام خارجی، بدی محصول کشاورزی و تورم شدید رو به رشد- دست به گریبان بود. برنامه تثبیت صندوق بین المللی پول نیز بر این عوامل افزوده شد و ایران را در بحرانی عمیق فرو برد. دادوستد داخلی به خصوص در بازار دستخوش نابسامانی شد. (۲۵) به دنبال آن، انتخابات سراسر تقلب مجلس در ۱۹۶۰/م ۱۳۳۹ش برگزار گردید به طوری که شاه ناگزیر به لغو انتخابات و انحلال مجلس تن در داد. در آوریل ۱۹۶۱ (فروردین- اردیبهشت ۱۳۴۰) دربار به نخست وزیری دکتر علی امینی، سیاستمدار لیبرال راضی شد. در آن هنگام شاه شدیداً زیر فشار امریکا، انجام اصلاحاتی در کشور را پذیرفت. فشارهای داخلی بر شاه روزافزون بود زیرا بقایای جبهه ملی مصدق به رهبری کریم سنجابی از حزب ایران، داریوش فروهر، شاپور بختیار، اللهیار صالح و باقر کاظمی از حزب مردم ایران و مهدی بازرگان، محمود طالقانی (روحانی ترقیخواه) از نهضت آزادی (تازه ایجاد شده) به صحنه آمده بودند. این ائتلاف سست در سراسر

دقیق ائتلاف انقلابی را شناسایی می‌کنیم. اینجا فقط می‌خواهیم الگوی نظری (تئوریک) نحوه شکل‌گیری ائتلاف را مشخص سازیم. در فصل هشتم شمایی از الگوی وابستگی و سرکوب جامعه توسط دولت را در رابطه با ترکیب موانع نظام جهانی و شیوه‌های داخلی تولید بررسی کردیم. این فرایند به جابه‌جایی شدید اقتصادی و یا سرکوب سیاسی طبقه‌ها و گروه‌های اجتماعی متعدد- روحانیت، بازرگانان و پیشه‌وران بازار، روشنفکران، دانشجویان، طبقه‌های حاشیه شهری، دهقانان و عشایر- منجر گردید. رژیم پهلوی و دولت حامی آن ایالات متحد آمریکا، در حد فراگیر، علت عمده مشکلات ایران تلقی می‌شدند. این برداشت، چکیده تجربه‌های گروه‌ها و طبقه‌های مختلفی بود که از صافی فرهنگ‌های موجود- اسلام به روایت‌های مختلف آن، ناسیونالیسم غیردینی و مارکسیسم- گذشته بود. بدین ترتیب امکان ایجاد یک ائتلاف گسترده در سال ۱۹۷۷-۱۹۷۸م/۱۳۵۶ش پدید آمد. در آن هنگام ایران از نظر داخلی دچار افت اقتصادی بود و روابط دوپهلوی و ابهام‌آمیز کارتر با شاه، از فشار نظام جهانی بر ایران می‌کاست. (۲۳) نمودار ۹-۱ توالی عوامل و مراحل انقلاب را نشان می‌دهد.

نمودار ۹-۱ علل انقلاب ایران



عمدتاً ناشی از شرایط اجتماعی - اقتصادی بود... رستاخیز اسلامی، علت انقلاب بهمین نبود، معلول آن بود.»^(۱۸) پایه این نحوه استدلال توجه به یک نکته است: کاری نداشته باشیم که انقلاب به خاطر چه (جمهوری اسلامی) به وقوع پیوست، فقط بدانیم که علیه (دیکتاتوری شاه) بود. مقدم ضمن تأیید این دیدگاه می‌گوید: انقلاب یک «انقلاب اجتماعی مردمی و ضدامپریالیستی» بود و امر اسلامی کردن، بعد از پیروزی انقلاب و به دنبال یکسال و نیم مبارزه شدید سیاسی، ایدئولوژیکی و اجتماعی صورت گرفت.^{(۱۹)*}

در سومین استراتژی تحلیل، آمیزه‌ای از عوامل ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی، علت‌های انقلاب قلمداد شده‌اند. به این گفته کلاسیک مایکل فیشر گوش کنید: «علت‌های انقلاب و زمان وقوع آن، اقتصادی و سیاسی بودند؛ شکل انقلاب و روند آن، تا حد زیادی به سنت اعتراض‌های مذهبی درآمد.»^(۲۰) مقدم با وضوح بیشتری، از این نگرش چندعلتی یاد می‌کند: «ریشه‌های انقلاب ایران - شامل عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، علت‌های تاریخی و مقطعی، فرایندهای اجتماعی و داخلی و تحولات خارجی - را نمی‌توان تا حد یک بُعد یا یک عامل تنزل داد.»^(۲۱) در آثار کدی، هالیدی، برک و لوبک، بشیریه و فرهی نیز این انعطاف، با درجاتی از تعمق و تأکید به چشم می‌خورد. کدی از مشکلات اقتصادی و قطع ریشه‌های فرهنگی؛ هالیدی از برخورد تحولات اقتصادی «جدید» با اسلام بنیادگرای «سنتی» و بشیریه از تقارن بحران اقتصادی، سازمان دینی و اشتباهات سیاسی سخن گفته‌اند.^(۲۲) این تحلیل‌ها خاصه تحلیل فرهی، به استراتژی تحلیلی من بسی نزدیکند. با درک جنبه‌های چندعلتی انقلاب، مشکلی که باقی می‌ماند توضیح چگونگی مرتبط شدن اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی و یافتن سرچشمه علل متعدد است.

اکثر ناظران به ناهمگنی نیروهای اجتماعی دست‌اندرکار انقلاب ایران اذعان کرده‌اند. از این زاویه رویدادهای ۱۹۷۷-۱۹۷۹م/۱۳۵۵-۱۳۵۷ش از الگوی ائتلاف‌های مردمی، شهری و چندطبقه‌ای پیروی می‌کرده و ما این نوع ائتلاف‌ها را در بررسی انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۱۱م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ش) و جنبش ملی کردن صنعت نفت (۱۹۵۱-۱۹۵۳م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ش) بررسی کردیم. بعد از این، ماهیت

*. چگونه می‌توان این ادعا را پذیرفت، در حالی که مردم تنها دو ماه پس از پیروزی انقلاب، یعنی در ۱۲ فروردین ۵۸ به جمهوری اسلامی با اکثریت قاطع رأی دادند.

نداشته است در محافل آکادمیک نیز طرفدارانی یافته است. ارجمند شکل تحول یافته تر مطلب را از زاویه علوم اجتماعی بیان می کند و می گوید: انقلاب ها به شیوه معنی داری با توجه به «ارتباط ارزشی» شان متمایز می شوند و بنابراین، انقلاب ایران هم مانند انقلاب های انگلستان، فرانسه، روسیه و فاشیسم، یک انقلاب تاریخی جهان است. از اینجا توجه او به رابطه روحانیت - دولت که محور انقلاب ایران است جلب می شود و بر پیامدهای اسلامی آن تأکید می کند. او مشارکت طبقه کارگر را کمتر از حد جلوه می دهد و به عنوان یک ایدئولوژی مردمی با بسیج توده ای، میان آن و فاشیسم همانندی هایی می یابد. او سخن استون* در مورد انقلاب انگلستان را یادآوری می کند که گفته بود انقلاب انگلستان از بعد اندیشه سازمان و رهبری یک انقلاب پیرایشگر بود.** «در رابطه با روحانیت شیعه، با اعتماد بیشتری، می توان بر این توازی [با پیرایشگری] تأکید کرد.» (۱۵)

در برابر این تفسیر، بسیاری از کارشناسان مسایل ایران، بر منشأهای سیاسی - اقتصادی انقلاب ایران تأکید می کنند. شاید نظر آبراهامیان به این نمونه آرمانی از همه نزدیکتر باشد که می گوید: انقلاب حاصل جدایی تحول سیاسی از تحول اقتصادی بود: شکست نظام پهلوی در ایجاد تعدیل های سیاسی متناسب با دگرگونی های اقتصادی و اجتماعی، به ناچار پیوند میان ساختارهای اجتماعی و سیاسی را گسست، راه سوق یافتن نارضایتی های اجتماعی به درون نظام سیاسی را سد کرد. بر فاصله میان نیروهای اجتماعی جدید و محافل حاکم افزود و از همه اینها مهمتر، پل های معدود و گذشته میان نیروهای اجتماعی سنتی و فاصله بازاریان را با نظام سیاسی فرو ریخت. (۱۶)

بنابراین دیدگاه، نیروهای اسلامی به سادگی در طی تهاجمی، خلأ ایجاد شده بر اثر انهدام نظام یافته همه مخالفان سیاسی موجود را پر کردند. جناح پیروزمند روحانیت بدین ترتیب به صورت «انقلابیون رادیکال یا رادیکال های انقلابی» درمی آیند - «رادیکالند» زیرا به حکومت دودمان واپس گرا یا سنتی پهلوی پایان داده و خواسته اند به جای آن، «عصر طلایی صدر اسلام» را بگذارند. (۱۷) پسران در همین راستا می گوید: «انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بر اثر یک رستاخیز اسلامی ناگهانی و نمایشی پدید نیامد بلکه

* Stone

** Puritan Revolution

چنین به نظر می‌رسد که استراتژی مخالف این - یعنی تلاش در توضیح انقلاب ایران به یاری سایر اصول نظری و تعمق بر نظریه‌های انقلاب - سودمندتر است و ما نیز در همین جا دیدگاه خود را روشن می‌سازیم.

(۱) می‌توانیم با بررسی مباحث پربار متخصصان ایرانی (به جای نظریه‌پردازان انقلاب)، علل و ماهیت انقلاب را از زوایای گوناگون بررسی کنیم. در حال، متخصصان و پژوهندگانی هستند که ایران را از نزدیک می‌شناسند و هرگاه نظریه‌های موجود با برداشت‌شان همخوانی نداشته باشد پای مسأله نظریه‌های انقلاب به میان می‌آید. در زمینه طبقه‌بندی نظرات این پژوهش‌گران، راه‌های میان‌بری وجود دارد (و بسیاری از صاحب‌نظران حتی راه مورد بحث ما در این کتاب را میان‌بر زده‌اند) که می‌توان سه دیدگاه اساسی را شناسایی کرد: (۱) آنها که بر تقدم علت‌های سیاسی - اقتصادی پافشاری می‌کنند؛ (۲) آنها که بر ماهیت اسلامی انقلاب تأکید دارند؛ و (۳) آنها که می‌خواهند تلفیقی از عوامل سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی ارائه کنند.

در تفسیر اسلامی انقلاب ایران بر نقش فرهنگ و ایدئولوژی تأکید می‌شود و بر ریشه‌های دینی انقلاب پافشاری به عمل می‌آید: می‌گویند سرنگونی شاه به آن دلیل بود که اصول اسلامی را مراعات نمی‌کرد؛ انقلاب علت‌های اقتصادی نداشت؛ یگانگی انقلاب ایران در نگرش ایدئولوژیکی آن است. (۱۳) طبیعتاً رهبران روحانی انقلاب و در رأس آنها آیت‌الله خمینی چنان دیدگاهی داشته‌اند. آیت‌الله خمینی در اکتبر ۱۹۷۹ (مهر - آبان ۱۳۵۸) می‌گوید:

بنابراین، این طور نیست که شما خیال کردید که چپی‌ها یک دسته‌ای هستند که در نهضت ما دخالت داشتند. در نهضت ما هیچ دخالتی آنها نداشتند... چپی‌ها هم هیچ خدمتی به نهضت ما نکرده‌اند و هرچه کرده‌اند کارشکنی و خلاف بوده است ... ملت ما هم برای اسلام جنگیده لکن محتوای اسلام همه آن معانی است که در عالم خیال خودشان بوده که می‌گویند دموکراسی. اسلام همه این واقعیت‌ها را دارد. و ملت ما هم برای همه این واقعیت‌ها جنگیده‌اند و لکن در رأس خود اسلام است. (۱۴)

در زیر خواهیم گفت که این بازنگری تاریخ توسط کسی که در بطن مبارزه پیچیده‌ای قرار داشته، تا چه پایه مؤثر است. این دیدگاه که انقلاب مقدمتاً منشأ اقتصادی

۱۹۷۷/م ۱۳۵۶ ش قابل ذکرند. می‌توان دانش‌آموزان دبیرستان و همه دانشجویان را نیز به رقم بالا افزود، اینها در فاصله سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۷۷/م ۱۳۳۲-۱۳۵۶ ش از ۱۳۸ هزار به ۱,۲۰۲,۰۰۰ رسیده‌اند (کاتوزیان می‌گوید: تنها تعداد دانش‌آموزان دبیرستان در سال ۱۹۷۸/م ۱۳۵۷ ش به ۲/۳ میلیون نفر می‌رسیده است). حقوق و دستمزد این گروه‌ها نیز با یکدیگر تفاوت بسیار داشت. در اوج رونق نفتی، یک مهندس در بخش خصوصی می‌توانست ماهی ۲۰۰۰ دلار کسب کند اما حقوق معلمان به مراتب کمتر از اینها بوده است. دانش‌آموزان و جوانان با مشکلات حادث‌تری دست به‌گریبان بودند. در دهه ۱۹۶۰/م ۱۳۴۰ ش بین ۱۳ تا ۱۴ درصد متقاضیان ورود به دانشگاه‌ها پذیرفته می‌شدند اما در سال ۱۹۷۷/م ۱۳۵۶ ش از ۲۹۰ هزار متقاضی، ۶۰ هزار نفر به دانشگاه‌ها وارد شدند. به همین سبب ایران بیش از هر کشور جهان دانشجوی به‌خارج فرستاده و خود این امر تأثیرات بنیادین و رادیکالی بر روشنفکران جامعه داشته است. شایان ذکر است که ۷۵ درصد خودکشی‌ها در ایران به افراد سنین ۱۵-۳۰ تعلق داشته و از نظر شمار معتادان به هرویین، ایران مقام دوم جهان را داشته و بعد از ایالات متحد آمریکا بوده است.^(۵۴)

سطح زندگی غالب شهرنشینان چگونه بود؟ البته شهری‌ها به نسبت زندگی مردم روستا از نظر رفاه مادی بهتر بودند اما اکثریت مردم شهرها به خاطر توزیع نابرابر درآمد، تورم و سایر مشکلات، زندگی سختی داشتند. داده‌های مربوط به نابرابری درآمدها برحسب هزینه‌های هر خانوار، نشان می‌دهد ۲۰ درصد خانوارهای سطح بالا سهم خود در هزینه‌ها را از ۵۱/۷۹ درصد در سال ۱۹۵۹-۱۹۶۰/م ۱۳۳۸-۱۳۳۹ ش به ۵۵/۵۶ درصد در ۱۹۷۳-۱۹۷۴/م ۱۳۵۲-۱۳۵۳ ش افزایش داده‌اند اما ۴۰ درصد خانوارهای سطح پایین، سهم خود را از ۱۳/۹ درصد به ۱۱/۹۶ درصد کاهش داده‌اند. آن ۴۰ درصد بینابینی هم وضع‌شان بدتر شده است. ضریب جینی (واحد سنجش نابرابری درآمد) ایران طی دوره مورد بحث بدتر شده و از ۰/۴۵ به ۰/۴۹ رسیده و در سال ۱۹۷۴-۱۹۷۵/م ۱۳۵۳-۱۳۵۴ ش به ۰/۵۱ درصد افزایش یافته است. طبق اعلامیه سازمان بین‌المللی کار در ۱۹۶۹-۱۹۷۰/م ۱۳۴۸-۱۳۴۹ ش این رقم «از هر کشور آسیای شرقی و جنوب شرقی و تا حد زیادی از کشورهای غربی و شاید هم کشورهای امریکای لاتین بالاتر بوده است.»^(۵۵) به موجب آماری که احمد اشرف ارائه کرده است ۱/۵ درصد جمعیت سهم خود در درآمد ملی را بالا برده و از ۲۹/۵ درصد در

۱۹۵۰م/۱۳۲۹ش به ۳۵ درصد در ۱۹۷۰م/۱۳۴۹ش رسانیده است. در سال ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش میانگین درآمد شهرنشینان ۹۵۹۷۹ ریال (۱۲۶۷ دلار) بود. برای پایین‌ترین قشرها ۱۲۴۶۶ ریال (۱۶۵ دلار) و برای ۱۰ درصد ثروتمندترین شهرنشینان ۳۳۱۰۱۴ ریال (۴۳۷۰ دلار) بود. به اعتقاد کدی، این نابرابری‌ها طی سال‌های بعد از ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش؛ جابه‌جایی‌های ناشی از رونق نفتی، قطعاً بیشتر شده است. (۵۶)

تورم نیز مشکلات خاص خود را داشت. در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش بر اثر ازدیاد درآمدهای نفتی و قیمت‌های بالاتر کالاهای وارداتی (که غرب به آن طریق تورم خود را به خاورمیانه انتقال داد)، بر شتاب تورم افزوده شد. در فاصله سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۷م/۱۳۴۲-۱۳۴۶ش قیمت خرده‌فروشی کالاها به‌طور میانگین هر سال ۱/۵ درصد بالا رفته اما از ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش تا ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش این رقم به ۳/۷ درصد در سال افزایش یافته است. از ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش تا ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش، یعنی دوره رونق نفتی، رقم تورم سالانه ۱۵/۷ درصد بوده است. (۵۷) حاصل تورم، خنثی شدن افزایش دستمزدها، بالا رفتن قیمت خانه و مواد غذایی و سخت‌تر شدن زندگی کارگران و طبقه‌های متوسط در شهرهای بزرگ بود. در سال ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش، ۴۳/۶ درصد درآمد میانگین شهرنشین (که ۱۲۲ دلار در ماه درآمد داشته) به مصرف مواد غذایی رسیده، اجاره‌ها در فاصله ۱۹۶۰-۱۹۷۵م/۱۳۳۹-۱۳۵۴ش، ۱۵ برابر شده است، در فاصله ۱۹۷۴-۱۹۷۵م/۱۳۵۳-۱۳۵۴ش این هزینه‌ها ۲۰۰ درصد و در سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶م/۱۳۵۴-۱۳۵۵ش، ۱۰۰ درصد افزایش داشته است. تعداد خانواده‌های شهرنشین که تنها در یک اتاق زندگی می‌کردند از ۳۶ درصد در ۱۹۶۷م/۱۳۴۶ش به ۴۳ درصد در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش افزایش یافت. (۵۸)

از سایر شاخص‌های سطح زندگی نیز ویژگی‌های مختلط توسعه وابسته بخوبی نمودار است. کاتوزیان می‌گوید: ۶۴ درصد شهرنشینان در سال ۱۹۷۲-۱۹۷۳م/۱۳۵۱-۱۳۵۲ش دچار سوء تغذیه بودند (که ۲۵ درصد اینها وضع تغذیه‌شان بسیار بد بود) و این در مقایسه با ۴۲ درصد در روستاها، رقم بسیار بالایی است. آمار و ارقام بهداشتی نشان می‌دهد که بر تعداد تخت‌های بیمارستان، کلینیک‌ها، پزشک و پرستار افزوده شده اما در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش «ایران هنوز هم در خاورمیانه بدترین نسبت پزشک-بیمار، بالاترین نرخ مرگ و میر نوزادان و اطفال و پایین‌ترین نسبت تخت بیمارستان به جمعیت

را دارا بوده است.»^(۵۹) نرخ مرگ و میر نوزادان تا یک ساله در شهرها در ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش، هشتاد در هزار نوزادان زنده به دنیا آمده بوده، که در مقایسه با ۱۸۰ در هزار سال ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش پایین تر آمده است. امید زندگی در ۱۹۶۲م/۱۳۴۱ش فقط ۴۱ سال و در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش پنجاه و یک سال بود (ایران از نظر مرگ و میر نوزادان و امید زندگی به هند شباهت داشت). نرخ بیسوادی در آمارهای رسمی از ۸۵ درصد در ۱۹۵۶م/۱۳۳۵ش به ۶۵-۷۰ درصد در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش رسیده ولی تعداد بیسوادان از ۱۳ میلیون در ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش به ۱۵ میلیون در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش افزایش یافته و نرخ بیسوادی ایران از هندوستان هم بالاتر بوده است. البته اگر در مجموع به داده‌ها و ارقام بنگریم متوجه بالا رفتن سطح زندگی در شهرها می‌شویم اما هنوز در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش محرومیت و رنج حالتی شایع داشته است.

در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش طبقه‌های کارگر و روشنفکر هیچ کدام حمایتی از نظام به عمل نیاوردند. دولت کوشید طبقه کارگر را با کمک ساواک و اتحادیه‌های کارگری دولتی کنترل کند. در ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش بیش از یک‌هزار اتحادیه در سراسر کشور وجود داشت. وجود اتحادیه در هر کارخانه مؤید آن است که ساواک می‌خواسته است کارگران را در محل کار تحت کنترل داشته باشد. در پاره‌ای از کارخانه‌ها کارگران توانستند با بهره‌گیری از همین اتحادیه‌ها برای احقاق حقوق خود مبارزه کنند. سهم شدن کارگران در سود سهام کارخانه‌ها در ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش نیز تأثیر چندانی بر زندگی کارگران نداشت و در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش هزار کارگر زیر پوشش آن قرار می‌گرفتند. این در واقع بیشتر به یک برنامه پس‌انداز اجباری شبیه بود و چون «کلاً یک اقدام نمادین و ظاهر سازی بود» طبقه کارگر را چندان جذب نکرد.^(۶۰) در رابطه با فرهنگ سیاسی و مذهبی، کاظمی ضمن آمارگیری از کارگران چند کارخانه متوجه شد که مهاجران جدید به شهرها آگاهی چندانی در مورد نظام سیاسی رسمی ندارند اما زنان و مردان کارگری که از مدت‌ها قبل در کارخانه‌ها کار کرده بودند سواد داشتند و از مسایل طبقاتی باخبر بودند. این در واقع تأییدی بر گفته احمد اشرف در ۱۹۶۹م/۱۳۴۸ش است که کارگران در بینابین طبقه متوسط و لمپن پرولتاریا قرار دارند. بیات می‌نویسد: بیسوادی کارگران، نبود آموزش سیاسی، نبود انجمن یا سازمان خارج از خانه - در کارخانه یا اجتماع - فرهنگ طبقاتی کارگران را محدود ساخته است. او می‌گوید در موارد معدودی کارگران به قهوه‌خانه‌ها

می‌روند (قهوه‌خانه پاتوق مهاجران از روستاها، عمله‌های ساختمانی و طبقه‌های بازاری است). به همین سبب مسجد و هیئت‌های دینی تنها کانون‌های تجمع کارگران در خارج از کارخانه محسوب می‌شوند و این امر رهبری روحانیت در ۱۹۸۷م/۱۳۶۶ش را بسیار آسان کرد. (۶۱)

اما کارگران هم به سهم خود در فعالیت‌های مبارزاتی شرکت داشتند. اعتصاب‌ها که در ۱۹۵۳م/۱۳۳۲ش هفتاد و نه مورد بود در ۱۹۵۴م/۱۳۳۳ش به ۷ مورد و در ۱۹۵۵-۱۹۵۷م/۱۳۳۴-۱۳۳۶ش به سه مورد رسید. اما در دهه‌های ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش و ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش بار دیگر از سر گرفته شد هرچند جنبه قانونی نداشت. از ۱۹۵۷م/۱۳۳۶ش تا ۱۹۶۱م/۱۳۴۰ش بیست مورد اعتصاب وجود داشته که بعضی به خونریزی منجر شده است. موج دیگر اعتصاب‌ها در ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش و ۱۹۷۴-۱۹۷۶م/۱۳۵۳-۱۳۵۵ش روی داد و کارگران بافندگی، اتوبوسرانی، خط لوله، معدنچیان زغال سنگ، صنایع شیمیایی، اتومبیل‌سازی و برق و تلفن را دربر می‌گرفت. اغلب اعتصاب‌ها جنبه صنفی و اقتصادی داشت و بعضی به افزایش مزد و تأمین خواست‌های کارگران منجر می‌شد در حالی که پاره‌ای نیز به خشونت و حمله پلیس می‌انجامید. این عملیات صحنه را برای اعتصاب‌های سال ۱۹۷۸-۱۹۷۹م/۱۳۵۷-۱۳۵۸ش آماده کرد. (۶۲)

روشنفکران نیز جذب نظام شاهنشاهی نشدند. سبک تجددخواهی پهلوی، فرصت‌های مادی جدیدی را در اختیار طبقه‌های متوسط تحصیل کرده و غیرمذهبی قرار می‌داد اما روشنفکران را از لحاظ سیاسی محدود می‌کرد. انجمن‌های مستقل شغلی و صنفی بعد از کودتای ۲۸ مرداد برچیده شدند و تنها انجمن‌های سازمان یافته به دست دولت، اجازه فعالیت یافتند. البته کارگران، هنرپیشه‌ها و هنرمندان در این مجامع صنفی متشکل شدند. کانون نویسندگان با ۸۰ روشنفکر شکل گرفت و به اعمال سانسور اعتراض کرد (و در ۱۹۷۰م/۱۳۴۹ش سرکوب شد). معلمان در ماه مه ۱۹۷۱ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۵۰) به اعتصاب کارگران پیوستند و پلیس تهران یکی از معلمان را کشت و عده‌ای را زخمی کرد. دانشجویان به خصوص بسیار فعال بودند. دانشجویان با آنکه از طبقه‌های متوسط و بالای جامعه بودند (و دانش‌آموزان دبیرستانی که از طبقه‌های متوسط و متوسط پایین)، اما در اعتراض‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۳م/۱۳۳۹-۱۳۴۲ش،

۱۹۶۹-۱۹۷۰م/۱۳۴۸-۱۳۴۹ش و ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش ضمن تقاضای اصلاحات آموزشی در مخالفت کلی با نظام پهلوی دست به فعالیت و مبارزه زدند. دانشجویان ایرانی در خارج عمدتاً گرایش‌های چپ داشتند و در سازماندهی، آزادانه‌تر عمل می‌کردند. روشنفکران در آن دوره به طبقه کارگر پیوستند و یک طبقه اجتماعی عمده را تشکیل دادند که در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش سخت از رژیم ناراضی بود. (۶۳)

وجه تولید خرده‌کالایی و گروه‌ها و طبقه‌های «مختلط»

با گسترش وجه تولید سرمایه‌داری، وجه تولید خرده‌کالایی بازاری دستخوش انقباض شد اما از بین نرفت. رشد اقتصادی شهری به‌طور مطلق، جایی برای زیستن این وجه در حاشیه‌ها گشود. پویش و توان درونی این وجه نیز به آن کمک کرد تا محیطی را برای تولید و توزیع به خود اختصاص بدهد. «کارخانه‌های» کوچک، کارگاه‌ها و محل‌های ایجاد صنایع دستی، در دهه‌های ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش و ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش به رغم رقابت فشرده کالاهای محلی و وارداتی، به حیات خود ادامه می‌دادند. اما برآورد تعداد دقیق افراد این بخش بسی دشوار است. از ۲/۵ میلیون «کارگر صنعتی» در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش، ۶۸ تا ۷۲ درصد یعنی ۱/۷ تا ۱/۸ میلیون نفر در واحدهای کوچکی کار می‌کردند که کمتر از ۱۰ کارگر داشت. بیات می‌گوید: ۱/۱ میلیون کارگر غیرکشاورزی برای خود کار می‌کرده، ۶۰۲ هزار کارگر در صنایع کوچک (۳۳۰ هزار در شهر و ۲۶۹ هزار در روستا) و ۴۳۰ هزار کارگر در کارهای غیرکشاورزی فعالیت داشته که بخش بزرگی از رقم اخیر را بازرگانان، پیشه‌وران و صنعت‌گران روستا تشکیل می‌داده‌اند. از ۲۵۰ هزار واحد تولیدی ۲۴۴ هزار واحد هر یک کمتر از ۱۰ کارگر در استخدام داشته است. بسیاری از اینها کارگاه‌های صنعت‌گران شهری بود و تعداد زیادی نیز کارگاه قالی‌بافی روستایی بود. بنا به محاسبه کاتوزیان، ۳۵ درصد جمع تولیدات صنعتی و ۲۸ درصد صادرات غیرنفتی به این بخش تعلق داشته است (این ارقام برای بخش صنایع جدید به ترتیب ۵۷ درصد و ۲۱ درصد بوده است). بنا به یک برآورد تقریبی، ۱۰ تا ۲۵ درصد شاغلان بخش صنعتی «برای خودشان کار می‌کردند» یعنی احتمالاً بین ۲۵۰ تا ۵۰۰ هزار پیشه‌ور وجود داشته است. به‌رنگ ضمن تحلیل داده‌های آماری می‌گوید: در تعداد پیشه‌وران جهش عمده‌ای روی داده (و حدود ۵۰ درصد به قالی‌باغان روستا اضافه شده)، یعنی از ۳۵۰۷۷۷ نفر در

۱۹۵۶م/۱۳۳۵ش به ۵۳۶۳۱۷ نفر در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش و ۱۰۰۱۸۱۷ نفر در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش رسیده (که به ترتیب ۶/۲ درصد، ۸ درصد و ۱۱/۵ درصد نیروی کار را تشکیل می‌داده است). (۶۴)

در برابر این روندهای رشد، فشارهای خنثی‌کننده و وجه تولید سرمایه‌داری قرار می‌گرفت. در سال ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش ۱۹۱ هزار کارگاه که میانگین تعداد کارگران شان ۳ نفر بود، ۶۵ درصد کارگران صنعتی را جذب کرده بودند اما تنها ۳۵/۵ درصد ارزش ناخالص را تولید می‌کردند که این نشانه کاربری صنایع مزبور و کاربرد محدود ماشین بوده است. بنا به محاسبه بیات در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش این قبیل کارگاه‌ها ۳۶ درصد کارگران صنعتی را جذب می‌کرد و ۲۲/۸ درصد ارزش افزوده داشت. هر دو رقم پیشنهادی بیات نشانه کاهش و انحطاط این نوع صنعت خردپا می‌باشد. فرایند کار به روال سابق باقی ماند؛ در کارگاه‌ها «پیشگامان صنف هنوز قادر بودند عقربه ساعت را به سال‌های دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش برگردانند و قدرت خود را بر آنهاستیار، صنعتگر، کارکنان کارگاه و پیشه‌وران خرده‌پای بازار تحمیل کنند.» (۶۵) وردست‌ها و شاگردها مزد کمی داشتند (برای مثال در ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش در تبریز به ازای ۱۵ تا ۱۶ ساعت کار در روز ۱/۴ دلار مزد پرداخت می‌شد). امنیت شغلی چندانی وجود نداشت، بیمه در کار نبود، فرصتی برای سازماندهی وجود نداشت روابط پدرمآبانه امر متداول روز بود. کارگران صنایع دستی روستایی رانیز می‌توان بخشی از وجه خرده‌کالایی به حساب آورد به خصوص که به رغم مهارت‌شان در کار (و حتی مهارتی گاه بالاتر از پیشه‌وران شهری) در روابط سرمایه‌داری مورد بهره‌کشی واقع می‌شدند. در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش کارگران صنایع دستی روستایی را ۱/۲ میلیون نفر یعنی ۱۷ درصد نیروی کار ایران برآورد کرده‌اند. بسیاری از اینان در صنعت قالبی بافی خانگی و پارچه‌های دستی کار می‌کردند. پیشه‌وران غالباً جزو گروه مرفه‌تر طبقه بازرگانان بازار به حساب می‌آمدند. اگر ۱/۱ میلیون «خرده کارفرما» را در مورد این گروه قبول کنیم در آن صورت ۲۵۰ هزار نفر پیشنهادی آبراهامیان رقم بسیار پایینی است. رقم ۵۰۰ تا ۶۵۰ هزار پیشنهادی جزئی و مقتدر شاید به واقعیت نزدیکتر باشد که نماینده ۸ درصد نیروی کار است. آمار جزئی در سال ۱۹۶۵م/۱۳۴۴ش نشان می‌دهد که ۷۵ درصد فروشگاه‌های کوچک تنها توسط یک نفر اداره می‌شد. بازار از قرن‌ها پیش دستخوش قشربندی بود. در رأس آن چند

بازرگان بزرگ بود و بعد بازرگانان متوسط و کوچک، تعداد زیادی شاگرد مغازه دار، پادو و بساطداران قرار داشتند. پیشه‌وران و مغازه‌دارانی که نمی‌توانستند وام بانکی بگیرند از نزول خواران بازار با بهره ۲۵ تا ۱۰۰ درصد وام می‌گرفتند. دکانداران روستایی و طوفان و دوره‌گردهای دست‌فروش، کالاهای بازار شهر را به روستاها می‌بردند و می‌فروختند، اینان شاید بیش از دوره‌های سابق فعالیت داشته‌اند. این نظر مقدم که در خلال دوره توسعه سرمایه‌داری، بازاریان سود بردند به حقیقت نزدیک است، شواهدی مثل کنترل سه چهارم عمده‌فروشی، دو سوم خرده‌فروشی و کنترل منبع مهم اعتبارات بخش خصوصی را در اختیار داشتند. یکی از شاخص‌های تقریبی افول بازار به خاطر زیاد شدن بانک‌ها، افزایش فروشگاه‌های زنجیره‌ای و ایجاد مراکز جدید خرید، کاهش تند سهم «دادوستد داخلی» در تولید ناخالص داخلی است. سهم مزبور در ۱۹۶۳-۱۹۶۴م/۱۳۴۲-۱۳۴۳ش، ۹/۴ درصد و در ۱۹۷۷-۱۹۷۸م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ش تنها ۵/۷ درصد بوده است. دقیق‌تر آن است که گفته شود بازرگانان بازار به حیات خود ادامه می‌دادند اما در مقایسه با بخش سرمایه‌داری رونق پیشین را نداشتند. (۶۶)

در تمامی دوره مورد بحث، بازار و دولت رابطه‌ای تخاصم‌آمیز داشتند. بازاریان کوشیدند نسبت به کودتای ۲۸ مرداد و قرارداد نفتی کنسرسیوم ۱۹۵۴م/۱۳۳۳ش اعتراض کنند، دولت هم به نوبه خود کوشید در مورد عضویت، مالیات‌ها و نمایندگی بازار مقرراتی وضع کند و در سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۵۸م/۱۳۳۶-۱۳۳۷ش و نیز ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش به چنان‌کاری اقدام کرد. بعد از سال ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش و ایجاد حزب رستاخیز که اصناف منحل شدند، حزب مزبور اصناف را زیر پوشش اتاق بازرگانی هر شهر قرار داد و بازرگانان غیربازاری را به تصدی آنها برگماشت. شهرداری تهران طرح احداث خیابان هشت باندی را که درست از وسط بازار می‌گذشت منتشر ساخت، این در واقع «طرح نوسازی» بود که در مورد بازار و اطراف حرم در شهر مشهد به کار گرفته شد. یک «مبارزه حاد و جدی با سودجویان» شروع شد و ۲۰۰ هزار فروشگاه را جریمه نقدی کردند، ۲۳ هزار نفر را به تبعید فرستادند و ۸ هزار نفر را به زندان‌های ۲ ماه تا ۵ سال محکوم کردند. (۶۷) با این اقدام‌ها طبقه‌های وجه تولید خرده‌کالایی به هم نزدیک‌تر شدند. یک مغازه‌دار به گزارشگر امریکایی گفته بود: «اگر مانع کار شاه نشویم همه‌مان را به باد فنا خواهد داد. بانک‌ها همه چیز را در اختیار گرفته‌اند. فروشگاه‌های بزرگ مانع

کسب و کار و زندگی ما می‌شوند. و دولت می‌خواهد بازار را خراب کند تا جای بیشتری برای اداره‌هایش باز شود.»^(۶۸) بازاریان معتقد بودند دولت و بازرگانان سرمایه‌دار بزرگ دشمن مشترک‌شان هستند. ساواک در نفوذ دادن عوامل خود به بازار مشکل داشت چون بازرگانان، پیشه‌وران و شاگرد مغازه‌ها تقریباً همگی یکدیگر را می‌شناختند و حتی با خانواده‌ها و سوابق شغلی یکدیگر آشنایی داشتند. بنابراین هر تازه‌واردی به بازار به دقت زیر نظر رئیس صنف قرار می‌گرفت. شبکه‌های اطلاعاتی [مردم] در سرتاسر محافل دینی و مسجدهای محل وجود داشت. همبستگی اجتماعی از طریق خرید کلی، حمایت متقابل و نظام اعتباری مستقل [قرض الحسنه] حفظ می‌شد. بدین ترتیب طبقه‌های گوناگون بازار بیش از آنکه بر اثر تضادهای تند طبقاتی رودرروی هم قرار گیرند سعی داشتند احساس همبستگی بازار را تقویت کنند. پیشه‌وران، بازرگانان و روحانیان در واقع هسته یک ائتلاف مردمی بودند که در اواخر دهه ۱۳۵۰/م ۱۹۷۰ ش شکل گرفت.

منظور از مفهوم گروه‌ها و طبقه‌های مختلط (یا منشعب)^{*} در این کتاب، همانا مجموعه‌های اجتماعی است که یا بیش از یک موضع طبقاتی دارند (مثل روحانیان)، یا می‌توان آنها را در بیش از یک وجه تولید جای داد (روشنفکران و مادون طبقه‌های شهری)، یا هر دوی اینها هستند (زنان و اقلیت‌های دینی). در زمان سلطنت محمدرضا شاه روشنفکران به عنوان یک طبقه تحت سلطه بینایی در وجه تولید سرمایه‌داری جا افتادند و موضع مستحکمی پیدا کردند. روحانیت هم مانند زنان و اقلیت‌ها از هر دو جنبه دستخوش اختلاط یا انشعاب بود. حاشیه شهری‌ها به صورت یک طبقه مختلط باقی ماندند اما به وجه تولید سرمایه‌داری نزدیکتر شدند.

روحانیت به عنوان یک گروه اجتماعی در ساختار اجتماعی ایران حضوری فعال داشت هرچند از لحاظ اقتصادی و سیاسی زیر فشار بود. هالیدی شمار روحانیان را، با توجه به ذهنی بودن و سست بودن مقوله مورد تعریف، ۱۸۰ هزار نفر و آبراهامیان ۹۰ هزار نفر می‌داند منتها آبراهامیان تعداد نامشخصی از «واعظان رده‌های پایین، مدرسان و پیشنمازها و رهبران مراسم مذهبی» را نیز به این عدد می‌افزاید.^(۶۹) در بالاترین رده روحانیت حدود پنجاه آیت‌الله (عنوان ممتازی که در قرن بیستم تحول یافت و خاص

* Split

روحانیان بسیار مورد احترام و دارای مقلدان و پیروان بود). و بعد از آنها حدود ۵ هزار حجت‌الاسلام قرار می‌گرفت. تعداد طلبه‌هایی که سودای رسیدن به دو ردهٔ بالا را داشتند از ۵۰۰ نفر در ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ش به ۶ هزار نفر در ۱۹۶۲م/۱۳۴۱ش و ۱۱ هزار نفر در دههٔ ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش بالغ شد. اینان در مدارس دینی قم درس می‌خواندند. بنا به برآوردها در سراسر ایران آن زمان ۸۰ هزار مسجد و تعداد بی‌شماری مقابر متبرکه وجود داشت. مراسم عبادی در این مکان‌ها با حضور روحانیت انجام می‌شد. به رغم آنکه دولت بسیاری از خدمات سنتی روحانیت را از آن گرفت افراد این طبقه تلاش می‌کردند در بیمارستان‌ها، کتابخانه‌ها، تالارهای سخنرانی، مؤسسه‌های رفاهی و خیریه به کار مشغول شوند تا از مزایایی مثل مراقبت‌های پزشکی برخوردار شوند. درآمد روحانیت از منابعی مثل املاک وقفی (در ۱۹۶۵م/۱۳۴۴ش تعداد آنها ۴۰ هزار بوده که از ده شش دانگ تا زمین‌های کوچک در سراسر کشور را دربر می‌گرفته) و خمس و زکات عمدتاً توسط بازاری‌ها تأمین می‌شد. معروف بود که بازاری‌ها پولی که از این بابت به روحانیت می‌پردازند به مراتب از مالیاتی که به دولت می‌دهند بیشتر است. سفارت ایالات متحده آمریکا برآورد کرده که درآمد سالانهٔ روحانیان از جمله از صدقات و نذری‌ها در سال ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش به ۳۰ میلیون دلار می‌رسید. بنابراین می‌توان با مقدم و آبراهامیان همصدا شد و گفت اقتصاد رو به رشد دهه‌های ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش و ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش در مجموع به نفع روحانیت تمام شد و برای این طبقه رفاه اقتصادی به همراه آورد. (۷۰)

اما پیشرفت اقتصادی با گشایش فضای سیاسی همراه نشد. رابطهٔ دولت-روحانیت با عبور از دههٔ سکوت و دمسازی ۱۹۵۰م/۱۳۲۹ش، به اعتراض‌های رویاروی سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۳م/۱۳۳۹-۱۳۴۲ش رسید و در دههٔ ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش سرکوب قابل توجهی را به دنبال آورد. درباری بودن آیت‌الله بهبهانی و خاموشی گزینی آیت‌الله‌العظمی بروجردی فرصت مهمی به شاه داد تا طی دورهٔ ۱۹۵۳-۱۹۵۸م/۱۳۳۲-۱۳۳۷ش کنترل دوباره‌اش بر اوضاع را مسجّل سازد. روحانیت در برابر اقدام‌های غیرمردمی شاه مثل قرارداد ۱۹۵۴م/۱۳۳۳ش کنسر سیوم نفت و ورود ایران به پیمان بغداد خاموش ماند. شاه نیز در عوض از مؤسسه‌های تعلیماتی مذهبی حمایت کرد و در برابر اقدام‌های ضدبهای‌گری سال ۱۹۵۵م/۱۳۳۴ش

روحانیت سکوت اختیار کرد. اما در سال ۱۹۵۹-۱۹۶۰م/۱۳۳۸-۱۳۳۹ش حتی بهبهانی و بروجردی با اصلاحات ارضی مخالف بودند منتها درگذشت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۹۶۱م/۱۳۴۰ش و سلسله رویدادهایی که اوج آن قیام ۱۵ خرداد بود رهبری جدیدی را به صحنه ملی آورد که در میان آن، از روحانی لیبرال وفادار به حکومت مشروطه، آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری تا روحانی نرمش‌ناپذیر و مخالفی همچون آیت‌الله خمینی به چشم می‌خورد. در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش نسل جدیدی از روحانیان پدید آمد که پیوندهای محکمی با نخبگان قدیمی ایران نداشتند. اصلاحات ارضی، رابطه روحانیان بلندپایه با طبقه ملاکان را قطع کرده بود، در عوض نظام جدید مدارس دینی بر اثر چالشی که نهادهای آموزشی دولتی ایجاد کرده بودند خود را به صورت جدیدی سازمان داده بود. دولت مستقیم و غیرمستقیم قدرت روحانیان را تضعیف می‌کرد و شاه را یک رهبر مترقی جلوه می‌داد و روحانیت را واپس‌گرایان قرون وسطایی می‌نامید، به جای تقویم هجری قمری و خورشیدی تقویم شاهنشاهی را در ۲۵۳۵ برقرار کرد، «سپاه دین» را به روستاها فرستاد تا «اسلام راستین [!]» را به دهقانان بیاموزند. چاپخانه کتاب‌های دینی را بست، اداره املاک موقوفه را به دست گرفت، سازمان‌های دانشجویی دینی را منحل کرد، قانون جدید حقوق خانواده را به تصویب رساند و سن زناشویی را بالا برد، در مسایل زناشویی حقوق بیشتری به زنان داد که با قوانین شریعت اسلامی [مرسوم] سازگاری نداشت. دولت علاوه بر اینها، روحانیت مخالف را در معرض حملات مستقیم قرار داد و به توقیف، تبعید و شکنجه مخالفان اقدام کرد. در ۱۹۷۰م/۱۳۴۹ش آیت‌الله محمدرضا سعیدی تا سرحد مرگ شکنجه شد. در ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش آیت‌الله‌های سرشناسی نظیر بهشتی، منتظری، قمی، شیرازی، زنجانی و روحانیان رده‌های پایین‌تر توقیف شدند به رغم تلاش سرکوب‌گرانه دولت، این برنامه در مورد روحانیت با توفیق همراه نبود چون زیر نظر گرفتن و کنترل ۹۰ هزار روحانی عملاً ناممکن بود (در حالی که چند صد نفر چریک چپ‌گرا به راحتی زیر نظر قرار می‌گرفت و کنترل می‌شد).^(۷۱)

بر تعداد زیاد توده‌های محروم شهری و جمعیت حاشیه‌ای شهر که از دیرباز مشخصه شهرهای ایران بود گروه جدید مهاجران روستایی دهه‌های ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش و ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش نیز اضافه شد. امواج مهاجرت دهقانان بدون زمین به شهرها

سرازیر شد؛ اینان که در جستجوی کار به شهرها می‌رفتند از سالی ۳۰۰۰۰ نفر در دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش، به ۱۳۰ هزار در فاصله سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۵۶م/۱۳۲۰-۱۳۳۵ش، ۲۵۰ هزار در سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۶۶م/۱۳۳۶-۱۳۴۵ش؛ و ۳۳۰ هزار در سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۷۶م/۱۳۴۶-۱۳۵۵ش می‌رسید. در اواخر دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش جمعیتی در حدود سه میلیون مهاجر روستایی، در شهرها به سر می‌برد. یک میلیون از این تعداد به صورت عمده ساختمانی مشغول کار شد (و بنابراین به صورت کارگر ناماهر، بخشی از طبقه کارگر بود) و ۹۰۰ هزار نفر، یعنی ۱۰ درصد جمعیت کارگری ایران نیز، در سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۸م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ش بیکار بودند. عده‌ای هم به صورت دوره‌گرد، دست‌فروش، کارگر موقت، باربر، آبدارچی، پیشخدمت، به طبقه‌های حاشیه شهری پیوستند یا به‌ناچار به زندگی در حواشی جامعه (روسی، ولگرد، فروشنده مواد مخدر (و معتاد)، جیب‌بر و گدا) ملحق شدند. جزئی با یک برآورد تقریبی می‌گوید ۱۰ هزار روسپی حرفه‌ای، ۳۰ تا ۵۰ هزار روسپی موقتی و گهگاهی، ۵ هزار قاچاقچی (خاصه قاچاق مواد مخدر)، ۵۰ هزار «لات و خرابکار حرفه‌ای بودند که از طریق اخاذی و گدایی گذران زندگی می‌کردند.» (۷۲)

زمانی فرا رسید که زندگی مهاجران روستایی نیز در ردیف زندگی دشوار و طاقت‌فرسای جماعت حاشیه شهری درآمد. (به اعتقاد حماسی ۷۶ درصد [آنها])، بیکار بودند. آنان که کاری پیدا می‌کردند مزد ناچیزی عایدشان می‌شد. به موجب آمار سال ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش مربوط به مهاجران کم‌درآمد، مزد ماهانه رئیس یک خانوار به‌طور متوسط در ماه ۹ دلار می‌شد. در سال ۱۹۶۹م/۱۳۴۸ش، از ۴۶ درصد جمعیت شاغل تهران به‌طور متوسط هر فرد ماهی ۵۰ دلار مزد می‌گرفت. با اوج رونق نفتی دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش درآمدها افزایش یافت اما از حد معیشت فراتر نرفت. سوءتغذیه امری عادی بود. کاظمی می‌نویسد رژیم غذایی معمولی شامل نان و چای (صبحانه)، نان و میوه (ناهار تابستانی)، نان و پنیر (ناهار زمستانی) و آبگوشت (شام) بود. یکی از آشنایان ایرانی برایم تعریف کرد در گذارش به کشتارگاه تهران، در جنوب شهر زنی را دیده که با سطل، خون حیوان کشته را برمی‌داشته و آشغال‌گوشت‌های رها شده در جوی کثیف را جمع می‌کرده است. اما حرف هوگلند هم درست است که مهاجران در زندگی پیشین روستایی به برق، فاضلاب و آب لوله‌کشی عادت نداشتند و در شهر از این

مزایا استفاده می‌کردند، به خدمات آموزشی بهداشتی و ورزشی دسترسی داشتند، یا در کوره‌پزخانه‌ها، ساختمان‌های نیمه تمام، چادر، زاغه، یا کلبه‌های محقر زندگی می‌کردند. کاتوزیان و کاظمی با توصیف زندگی خانوارهایی که به زور جایی را متصرف می‌شدند و در آن اقامت می‌گزیدند، تصویر دردآلود زندگی حاشیه‌نشینان شهری را مجسم می‌سازند.^(۷۳) این حاشیه شهری‌ها برای امرار معاش مشغول‌تر از آن بودند که فرصتی برای فعالیت «سیاسی» پیدا کنند. شاید مهاجران جوان بیش از پدر و مادرهای‌شان دنبال تحصیل، زندگی این جهانی و رفاه مادی بودند و به دین پویاتر و از نظر سیاسی پرتحرک‌تر نیز گرایش بیشتری نشان می‌دادند. نارضایتی طبقاتی از دولت، نخبگان محلی و خارجی‌ان در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش جلوه‌فزاینده‌ای یافت. «در سال ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش یکی از ناظران آگاه مسایل ایران گفت ضمن قدم زدن در خیابان‌های جنوب تهران و مناطق فقیرنشین متوجه نفرت بارز و بی‌سابقه مردمی شده که با حسرت به اتومبیل‌های ثروتمندان نگاه می‌کنند»^(۷۴) در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش در آستانه انقلاب، یکی از ساکنان وردآباد گفت: «اگر ما متحد شویم از دولتیان کاری ساخته نیست. ما افراد طبقه‌های پایین باید همبسته باشیم وگرنه کسی به مشکلات ما اعتنایی نخواهد کرد. آخر مگر شاه و خانواده‌اش تنها به طبقه‌های مرفه وابسته نیستند؟»^(۷۵)

زنان در مجموع در دوره مورد بحث بر اثر اقدام‌های تجددخواهانه شاه به پیشرفت‌های قابل توجهی نایل شدند. در بالاگفته شد به موجب قانون خانواده در سال ۱۹۶۷م/۱۳۴۶ش زنان در امر زناشویی و کار دارای حقوق قانونی شدند. تعداد زنانی که تحصیلات عالی داشتند از ۵۰۰۰ نفر در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ش به ۷۴۰۰۰ نفر در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش رسید. زنان صددرصد مشاغل مربی کودکستان‌ها، ۵۴ درصد آموزگاری دبستان‌ها و ۳۰ درصد دبیری دبیرستان‌ها را به خود اختصاص دادند. از نظر سیاسی، در امر نمایندگی محدودیت وجود داشت و گروه‌های مستقل زنان در سازمان در کابینه، چهار زن در مجلس سنا و ۱۷ زن در مجلس شورا حضور داشتند.^(۷۶) بر تعداد زنان در نیروی کار افزوده شد؛ اقتصاد خانواده و پیدا شدن فرصت‌های شغلی جدید، بر مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی افزود. در سال ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش، ۱/۴ میلیون زن رسماً در ایران کار می‌کردند که از این میان ۶۴ درصد در صنعت، ۲۲ درصد در

خدمات و ۱۱ درصد در کشاورزی فعالیت داشتند. این تعداد در واقع ۱۳ درصد کل زنان بالاتر از ۱۲ سال بود (مردان این سن ۶۴ درصد را تشکیل می‌دادند). البته در روستاها تعداد زنانی که شاغل بودند به مراتب بیش از این ارقام رسمی بود. ۷۲ درصد قالی‌بافان زن بودند. در جهان سوم به‌طور میانگین در اوایل دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش حدود ۲۵ درصد زنان شهری جزو نیروی کار بوده‌اند، این رقم در خاورمیانه ۵ درصد (مصر ۳/۱ درصد، الجزایر ۲ درصد، عربستان سعودی کمتر از ۱ درصد) بود. در تهران در سال ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش این رقم ۱۱ درصد بود و سیر فزاینده خود را طی می‌کرد. زنان دارای مشاغل بالا در ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش به ۲۰۰,۰۰۰ نفر می‌رسیدند (۴۵ درصد در آموزش و پرورش، ۴۴ درصد امور اداری و منشی‌گری، ۱۱ درصد در حرفه‌های پزشکی). اکثریت زنان در مشاغل صنعتی و خدماتی بودند، مزد کمی دریافت می‌کردند و شرایط کارشان دشوار بود. در کارخانه‌ها در حد گسترده‌ای کارگران زن مورد سوءاستفاده جنسی سرکارگران قرار می‌گرفتند، کار به قدری بالا گرفته بود که «دختران، حاضر به کار در کارخانه‌ها نبودند چون به «دختران کارخانه‌ای» معروف می‌شدند.»^(۷۷) وضعیت پدرمآبی و تبعیض جنسی* در جامعه ایرانی متداول بود و همین‌ها موجب شد شرایط زندگی زنان با محدودیت‌هایی همراه باشد.

وجه‌های تولید و توسعه وابسته

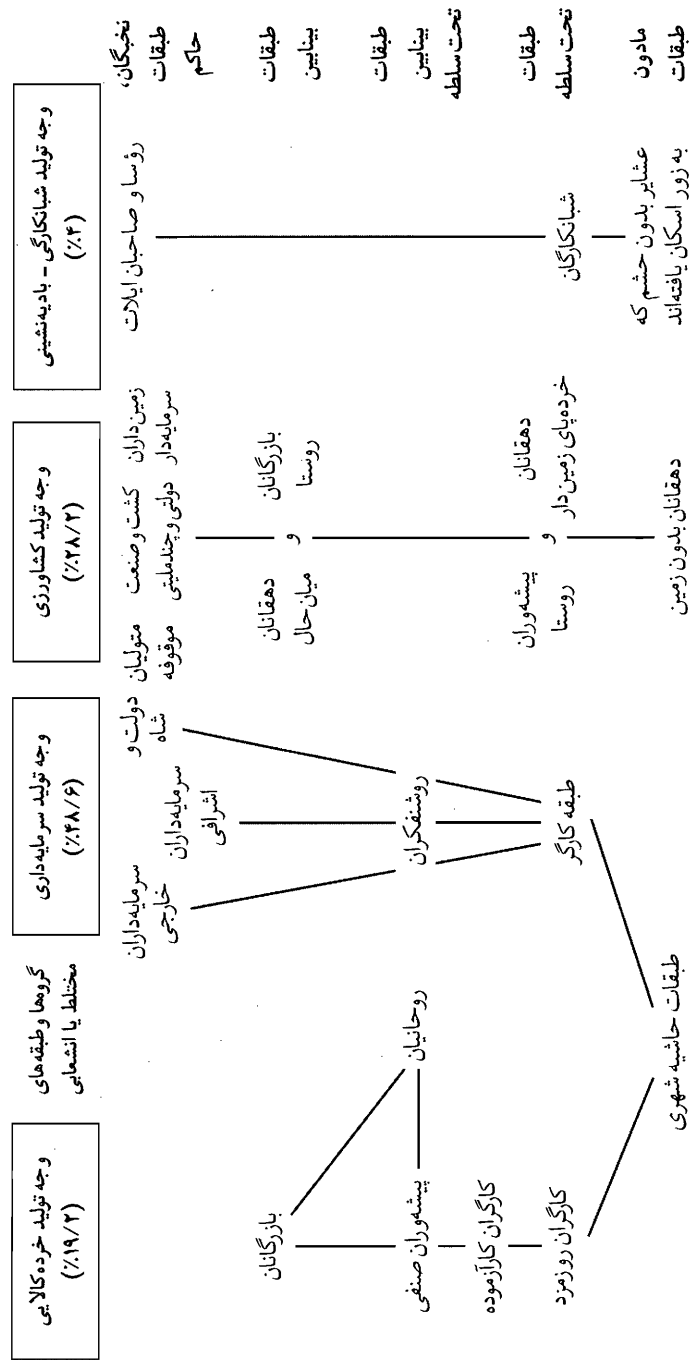
تمامی مباحث این بخش در مورد توسعه اقتصادی به زبان وجه تولید در نمودار ۸-۱ خلاصه شده است. (این نمودار با نمودار ۶-۲ فصل ششم مربوط به صورت‌بندی اجتماعی ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش ایران قابل مقایسه است). یکی از تکان‌دهنده‌ترین تحولات در طی سه دهه تغییر کیفی وجه تولید دهقانی سهم‌بری و تبدیل آن به بخش کشاورزی سرمایه‌داری، تبدیل همزمان دهقان سهم‌بر به دهقان خرده‌پای مالک زمین، تبدیل زمین‌دار بزرگ به سرمایه‌دار، پیدایش واحدهای بزرگ کشت و صنعت با مشارکت دولت و شرکت‌های چندملیتی است. تحول دیگر، تغییر کمی و نمایان وجه‌های تولید در رابطه با درصد آنها به کل جمعیت و در نتیجه نقش آنها در تولید ناخالص ملی است. در اینجا ما شاهد افول وجه تولید شبانکارگی از ۷ درصد به ۴ درصد و کاهش کشاورزی یکجانشین

*. Sexism

از ۶۹/۵ درصد به ۲۸/۲ درصد هستیم. در عوض وجه تولید خرده کالایی از ۱۳/۵ به ۱۹/۲ درصد و بخش سرمایه‌داری شهری از ۱۰ درصد به ۴۸/۶ درصد افزایش یافته است.^(۷۸) میزان رشد عظیم وجه تولید سرمایه‌داری را از اینجا می‌توان فهمید که در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش جمعاً ۷۶/۸ درصد [نیروی کار] در بخش‌های سرمایه‌داری کشاورزی و شهری و ۲۳/۲ درصد در وجه‌های تولید خرده کالایی و شبانکارگی بوده‌اند و در رقم ۲۳/۲ درصد، بازاریان، پیشه‌وران و روحانیان نیز به حساب آمده‌اند. اما این بخش مهمی است هم از این لحاظ که بخشی از جمعیت شهری است و هم به لحاظ آنکه کانون اغلب جنبش‌های اجتماعی ایران بوده است.

و سرانجام، تحلیل اقتصادی زمینه را برای ارزیابی ماهیت وابسته این فرایند توسعه سرمایه‌داری فراهم می‌سازد. دیدیم که درآمد نفت تا چه پایه دولت و اقتصاد را به این منبع وابسته کرده است. با نقش چندملیتی‌ها در اقتصاد و صنعت ایران، با جنبه‌های منفی این نوع صنعتی شدن (با در نظر گرفتن نابرابری درآمدها، تورم، برهم خوردن وضعیت معیشتی و مانند اینها) و تأثیر آن بر طبقه‌های گوناگون از جمله کارگران، دهقانان، عشایر، بازرگانان، پیشه‌وران، روحانیان و قشرهای حاشیه شهری آشنا شدیم. هر یک از این طبقه‌ها به نحوی از دولت، طبقه‌های مسلط محلی و سرمایه‌های خارجی در ایران ناراضی بودند. تصویر ما از موقعیت جدید وابستگی هنگامی کامل می‌شود که روابط خارجی ایران و جایگاه اقتصادی سیاسی کشور در جهان را در دوره مورد بحث مرور کنیم.

نمودار ۸-۱. صورتبندی اجتماعی ایران در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش



ایران در نظام جهانی: به سوی نیمه حاشیه‌ای

درک جایگاه جهانی ایران در دهه‌های ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش و ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش مستلزم بررسی روابط سیاسی و اقتصادی آن با مرکز جدید قدرت یعنی ایالات متحد امریکا، سایر کشورهای پیشرفته صنعتی، ژاپن، بلوک سوسیالیستی خاصه شوروی و جهان سوم خاصه خاورمیانه و همسایگان آسیایی است. از بُعد نظری، جالب‌ترین مسأله همانا میزان دور شدن ایران از حاشیه اقتصاد جهانی به جایی است که والرشتاین، نیمه حاشیه‌ای می‌خواند، نیمه حاشیه‌ای دولت‌هایی هستند که حالت بینابینی دارند یعنی این دسته از کشورها از لحاظ منافع اقتصادی و قدرت سیاسی در نظام جهانی موضع حد وسط را اشغال می‌کنند. بنابراین در همان حال که از سوی کشورهای هسته اقتصاد جهانی استثمار می‌شوند خود به استثمار کشورهای حاشیه‌ای می‌پردازند.^(۷۹) دیگر اینکه، مرور بر این روابط، توضیح کامل مفهوم وابستگی به یک یا چند کشور را امکان‌پذیر می‌سازد. برای روشن شدن این موضوع‌ها به مطالعه الگوهای تجارت خارجی و مناسبات قدرت میان ایران و سایر کشورهای جهان می‌پردازیم.

در امر بازرگانی خارجی، تراز بازرگانی، ماهیت واردات و صادرات و شرایط حاکم بر مبادله موضوع‌های محوری؛ در جدول ۸-۳ گسترش عظیم میزان واردات و صادرات به خاطر افزایش تولید نفت و وقفه صادرات غیرنفتی در دوره ۱۹۵۳-۱۹۷۸م/۱۳۳۲-۱۳۵۷ش آمده است. تراز بازرگانی خارجی بدون نفت غالباً منفی بوده و حتی با آن نیز در اغلب موارد منفی بوده و این امر وابستگی مطلق ایران را به درآمد نفت (بعد از به شکست کشاندن تجربه اقتصاد بدون نفت مصدق) نشان می‌دهد. هنگامی که حتی با نفت، تراز بازرگانی خارجی منفی می‌شد، ایران به قرضه خارجی روی می‌آورد. در دوره ۱۹۶۳-۱۹۷۲م/۱۳۴۲-۱۳۵۱ش میزان این وام‌ها به ۲/۶ میلیارد دلار رسید.^(۸۰) اتکاء به نفت، ما را به ترکیب مسأله‌دار تجارت صادراتی ایران متوجه می‌سازد. در ۱۹۶۳م/۱۳۴۲ش، نفت و گاز ۷۷ درصد همه صادرات ایران را از لحاظ ارزش تشکیل می‌داده، این رقم در ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش به ۸۵ درصد و با افزایش قیمت نفت، در ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش به رقم باورنکردنی ۹۸ درصد رسیده بود. عملکرد فرآورده‌های صنعتی در بخش صادرات غیرنفتی نیز به همین اندازه مایوس‌کننده بود. در

موقعیت جدید وابستگی ۵۰۷

۱۹۷۷-۱۹۷۸م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ش صنعت جدید ۲۱ درصد صادرات غیرنفتی ایران (۱۱۱ میلیون دلار از ۵۲۳ میلیون دلار) را برعهده داشت. در حالی که کشاورزی ۲۶۴ میلیون دلار و صنایع سنتی ۲۸ درصد (۱۴۸ میلیون دلار) را به خود اختصاص داده بودند. قالی به تنهایی با رقم ۱۱۵ میلیون دلار از لحاظ صادرات از صنایع جدید پیشی می‌گرفت.^(۸۱) بدین ترتیب استراتژی جایگزینی واردات موجب شد تولید صنعتی ایران، بازار داخلی را تأمین کند اما در بازار جهانی عملکردی نداشت.

جدول ۸-۳. بازرگانی خارجی ایران، ۱۹۵۳-۱۹۷۸م/۱۳۳۲-۱۳۵۷ش (به میلیون دلار)

| سال | واردات | صادرات (بدون نفت) | صادرات با نفت | تراز (بدون نفت) | تراز (با نفت) |
|-------------|--------|----------------------|------------------|--------------------|------------------|
| ۱۹۵۳م/۱۳۳۱ش | ۶۶/۱ | ۹۶/۷ | ۹۹/۸ | +۳۰/۶ | +۳۳/۷ |
| ۱۹۵۸م/۱۳۳۶ش | ۶۰۵/۹ | ۱۰۳/۸ | ۴۰۲/۶ | -۵۰۲/۱ | -۲۰۳/۳ |
| ۱۹۶۳م/۱۳۴۱ش | ۵۱۸/۶ | ۱۲۷ | ۱۰۱۵/۲ | -۳۹۱/۶ | -۴۹۶/۶ |
| ۱۹۶۸م/۱۳۴۶ش | ۱۴۰۸/۹ | ۲۱۴/۸ | ۲۰۰۳/۷ | -۱۱۹۴/۱ | +۵۹۴/۸ |
| ۱۹۷۲م/۱۳۵۰ش | ۳۱۶۱ | ۴۴۰ | ۳۰۴۰ | -۲۷۲۱ | -۱۲۱ |
| ۱۹۷۸م/۱۳۵۶ش | ۱۸۴۰۰ | ۵۲۰ | ۲۴۰۲۰ | -۱۷۸۸۰ | +۵۶۲۰ |

منابع: Bharier, *Economic Development in Iran*, 104-6 table 44; Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran*, 325 table 16.2. Exchange rate Used: \$1 = 87.1 rials (1953), 76.5 rials (1958), 75.75 rials (1963, 1968).

ماهیت واردات نیز تأییدی بر روند وابستگی در توسعه ایران است. در سال ۱۹۷۷-۱۹۷۸م/۱۳۵۶ش از جمع واردات ۱۸/۴ میلیارد دلاری ایران، ۶/۱ میلیارد دلار (۳۳ درصد) ماشین و اتومبیل، ۵/۳ میلیارد دلار (۲۹ درصد) فولاد، مواد شیمیایی، کاغذ، الیاف و مانند اینها؛ ۴/۳ میلیارد دلار (۲۴ درصد) کالای «طبقه بندی شده» (یعنی تجهیزات نظامی)؛ و ۲/۲ میلیارد دلار (۱۲ درصد) مواد غذایی بوده است. حال با کم کردن اقلام نظامی، قطعات موتورها و مواد غذایی از کل واردات، به رقم ۲/۶ میلیارد دلار می‌رسیم که اگر خوب مصرف شده باشد صرف امور توسعه شده است. به عبارت دیگر تنها ۱۰ درصد درآمد نفت و کمتر از ۱۵ درصد کل واردات به امر توسعه

اختصاص یافته است که این هم در واقع بیشتر در رابطه‌های فاسد به هدر رفته یا صرف ارقام مصرفی شده است. در مورد شرایط حاکم بر مبادله، اطلاعات و داده‌های چندانی در دست نیست. آنچه مسلم است اتکا به صادرات نفت ذاتاً بی‌ثباتی می‌آورد به آن دلیل که غرب، یا تورم خود را از طریق گران فروختن کالاهای صادراتی به ایران باز می‌گردانید و یا قیمت نفت را پایین می‌آورد و به آن وسیله از قدرت وارداتی ایران می‌کاست. نیمرخ بازرگانی خارجی ایران نیمرخ یک کشور وابسته است.^(۸۲)

دادوستد خارجی ایران عمدتاً با کشورهای پیشرفته صنعتی خاصه ایالات متحد آمریکا، آلمان غربی و ژاپن (که این هم به مفهومی عضو جامعه «غربی» بود) انجام می‌شد و به طوری که جدول ۸-۴ نشان می‌دهد منابع وارداتی ایران مشخص شده‌اند. در بررسی بازارهای صادرات غیرنفتی، شوروی نیز جزو عمده‌ترین طرف‌های تجارتي ایران می‌شود. به رغم برابری ظاهری آلمان غربی، ژاپن و ایالات متحد آمریکا که شرکای عمده بازرگانی خارجی ایران بوده‌اند، یک کشور هست که مناسبات منحصر به فردی با ایران و با شاه داشته و ما اکنون به نقش مهم این کشور می‌پردازیم.

ایالات متحد آمریکا به عنوان قدرت برتر هسته مرکزی، به دنبال کودتای ۲۸ مرداد، مقام برتر بریتانیا در ایران را به خود اختصاص داد. پیوندهای چندگانه اقتصادی، سیاسی و نظامی بین دو کشور برقرار گردید. در ۱۹۵۷م/۱۳۳۶ش گرایش‌های ایالات متحد آمریکا به ایران به روشنی تمام بیان شده است: «ایران از لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی برای ایالات متحد آمریکا اهمیت دارد. این کشور ۱۲۰۰ مایل مرز مشترک با شوروی دارد. در خاورمیانه از موقعیت استراتژیکی خاصی برخوردار است... و قسمت مهمی از ذخایر نفت جهان را کنترل می‌کند.»^(۸۳) شاه نیز به نوبه خود در ۱۹۵۴م/۱۳۳۳ش تأکید کرد: «امکانات روابط دوستانه و نزدیکتر میان مردم ایران و ایالات متحد آمریکا بسیار زیاد است.» ایران از نظر دیدگاه‌ها و اعتقادات نکات مشترک زیادی با جهان غرب در رابطه با آزادی و دموکراسی دارد. روش زندگی غرب با ارزش‌های اسلامی ما همخوانی دارد.»^(۸۴) هارولد ساندرز کفیل وزارت امور خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی در ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش تأکید کرد که منافع ایالات متحد آمریکا در ایران در طول زندگی یک نسل ثابت مانده زیرا «اهمیت ایران برای امنیت منطقه خلیج [فارس]، آینده خاورمیانه و تولید نفت حیاتی است.»^(۸۵)

جدول ۸-۴، عمده‌ترین واردکنندگان کالا به ایران، ۱۹۵۹-۱۹۷۷م/۱۳۳۸-۱۳۵۶ش (به میلیون دلار و درصدها در پرانتز)

| کشور | ۱۹۵۹ | ۱۹۶۵ | ۱۹۷۰ | ۱۹۷۴ | ۱۹۷۷ |
|--------------------|-----------------|-----------------|-----------------|------------------|----------------|
| آلمان غربی | ۱۲۴/۳ (۲۲/۸) | ۱۸۰/۵ (۲۰/۱) | ۳۴۷/۹ (۲۰/۸) | ۱۱۸۵ (۱۷) | ۲۷۴۷ (۱۹/۵) |
| ایالات متحد امریکا | ۹۴/۶ (۱۷/۴) | ۱۷۰/۴ (۱۹) | ۲۱۷/۴ (۱۳) | ۱۳۲۱/۵ (۲۰) | ۲۲۰۵ (۱۵/۶) |
| ژاپن | ۵۴/۷ (۱۰/۱) | ۷۱/۵ (۷/۹) | ۲۰۱/۲ (۱۲) | ۹۹۹/۴ (۱۵/۱) | ۲۲۱۵ (۱۵/۷) |
| بریتانیای کبیر | ۷۸/۲ (۱۴/۴) | ۱۱۴/۷ (۱۲/۸) | ۱۶۲/۷ (۹/۷) | ۵۲۹/۵ (۸) | — |
| فرانسه | ۲۱/۲ (۳/۹) | ۴۵/۱ (۵) | ۷۷/۵ (۴/۶) | ۲۴۲/۱ (۳/۷) | — |
| ایتالیا | ۱۹/۵ (۳/۶) | ۴۱/۴ (۴/۶) | ۶۷/۹ (۴) | ۱۹۹/۴ (۳) | — |
| دیگران | ۱۵۱/۷ (۲۷/۸) | ۲۷۴/۸ (۳۰/۶) | ۵۷۲ (۳۴/۱) | ۲۱۳۶/۸ (۳۲/۳) | ۶۹۳۳ (۴۹/۲) |
| جمع | ۵۴۴/۲ | ۸۹۸/۴ | ۱۶۷۶/۶ | ۶۶۱۳/۷ | ۱۴۱۰۰ |

منابع: Seyfollahi, "Development of the Dependent Bourgeoisie," 172 table 15; Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran*, 322 table 16.1.

منافع عظیم‌تر اقتصادی امریکا در ایران را آیزنهاور رئیس جمهور امریکا در ۱۳۳۲م/۱۹۵۳ش بدین شرح بیان کرده است «البته احیای اقتصاد ایران چندان کار آسان نیست ولو پالایشگاه‌ها بار دیگر به کار افتند... این مشکلی است که ما می‌توانیم در حل آن کمک کنیم.»^(۸۶) در معامله سال ۱۳۳۳م/۱۹۵۴ش ۴۰ درصد نفت ایران به شرکت‌های امریکایی داده شد که بزرگترین دستاورد امریکا در دوران پهلوی بود و ما این نکته را قبلاً یادآور شدیم. طی دهه‌های ۱۳۴۰م/۱۹۶۰ش و ۱۳۵۰م/۱۹۷۰ش امریکایی‌ها از طریق شرکت‌های چندملیتی خود به سرمایه‌گذاری مستقیم در ایران در

حد قابل ملاحظه‌ای پرداختند که این نیز به دستاورد بالا افزوده می‌شود. علاوه بر این، سرمایه‌گذاران امریکایی در واحدهای کشت و صنعت، در بخش‌های پیشرفته صنعتی نظیر پتروشیمی، دارویی، شیمیایی، آلومینیوم، بخش رو به رشد بانکداری در ایران فعال بودند و به‌خصوص بانک‌های امریکایی در امور بانکداری ایران نقش مهمی بر عهده گرفتند. امریکا در دهه ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ش در زمینه سرمایه‌گذاری در ایران، از انگلستان پیشی گرفت و تا دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش مقام اولی خود را در این زمینه حفظ کرد. در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش ژاپنی‌ها در این زمینه از امریکا جلو افتادند. به نوشته هالیدی: «در پایان سال ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش، ایالات متحد امریکا دارایی‌هایی به ارزش ۵۷۰ میلیون دلار در ایران داشت که هرچند مقدار قابل توجهی بود ولی باز از میزان دارایی‌های امریکا در اسرائیل (۶۰۰ میلیون دلار)، لیبی (۱۱۴۵ میلیون دلار)، عربستان سعودی (۲۰۰۰ میلیون دلار) کمتر بود.»^(۸۷) در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ش، حدود ۵۰۰ شرکت امریکایی ۷۰۰ میلیون دلار در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند و ۱۲ بانک بزرگ آن کشور ۲/۲ میلیارد دلار دارایی در ایران داشتند. امریکایی‌ها علاوه بر منافع نفتی و سرمایه‌گذاری خارجی، منافع قابل توجهی نیز در بازرگانی با ایران داشتند. به طوری که ایالات متحد امریکا در تمامی دوره، یا مقام اول را در تجارت ایران داشت و یا در مقام دومی (بعد از آلمان یا ژاپن) قرار می‌گرفت. شاید گفته شود این دومین مدار گردش سرمایه بوده زیرا پولی که بابت نفت به ایران پرداخت می‌شد یا درآمدهای دیگر ایران در غرب، به این کشور امکان می‌داد مقادیر عظیمی کالاهای غربی بخرد. علاوه بر این، ایران در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش مقادیر عظیمی جنگ‌افزار خرید که این اقدام در بازرگانی خارجی به حساب نیامده و عمده آنها نیز از امریکا خریداری شده بود.

در پشت پرده پیوندهای اقتصادی، پیوندهای شاید قوی‌تر سیاسی و استراتژیکی وجود داشت. ریچارد هلمز رئیس پیشین سیا که سفیر امریکا در ایران بود گفت ایران «از نظر سیاسی مرکز جهان است.»^(۸۸) جمع همه کمک‌های اقتصادی و نظامی امریکا به ایران در دوره ۱۹۵۳-۱۹۶۰م/۱۳۳۲-۱۳۳۹ش حدود یک میلیارد دلار بود که هیچ کشور جهان سومی به جز ترکیه چنان مبلغ زیادی کمک دریافت نکرده بود. این کمک‌ها در دوره ۱۹۵۴-۱۹۷۰م/۱۳۳۳-۱۳۴۹ش به ۲/۳ میلیارد دلار رسید که ۱/۳ میلیارد دلار آن کمک نظامی بود. الگوی کاملاً شفاف نفوذ سیاسی را با بررسی کمک‌ها بهتر

درمی‌یابیم: درست سه هفته بعد از کودتای ۲۸ مرداد یک کمک ۶۸/۴ میلیون دلاری اعلام شد. بلافاصله بعد از معامله کنسرسیوم در ۱۳۳۳/م ۱۹۵۴ ش یک کمک ۱۲۷ میلیون دلاری به ایران داده شد، سایر کمک‌ها نیز در پی پیوستن ایران به پیمان بغداد، در ۱۳۳۴/م ۱۹۵۵ ش و سنتو در ۱۳۳۷/م ۱۹۵۸ ش اعطا گردید.^(۸۹) هرچند شواهد در مورد [مداخله آمریکا در] انتصاب علی‌امینی به نخست‌وزیری در ۱۳۴۰/م ۱۹۶۱ ش چندان قانع‌کننده نیست اما به‌طور یقین آن نیز در همین الگو می‌گنجد. سقوط دولت امینی را نیز باید نشانه عدم حمایت دولت آمریکا از آن کابینه تلقی کرد و از آن پس سیاست دولت ایالات متحد آمریکا حمایت بی‌قید و شرط از شاه بود.^(۹۰)

این رابطه را در پیوند نزدیک اتحاد استراتژیکی دو کشور نیز می‌توان مشاهده کرد. شاه بعد از کشف توطئه کودتای قری- که احتمالاً با توافق آمریکا صورت گرفته بود- مدت کوتاهی روابط خود با شوروی را صمیمانه کرد و به مغالنه سیاسی با آن دولت پرداخت اما اندکی بعد یعنی در ماه مارس ۱۹۵۹ (اسفند- فروردین ۱۳۳۷) پیمان دوجانبه نظامی با آمریکا را امضا کرد و ایالات متحد آمریکا متعهد شد چنانچه ایران در معرض تجاوز کمونیستی یا «الهام گرفته از کمونیسم» قرار بگیرد «به هر نوع اقدام مناسب از جمله استفاده از نیروهای مسلح خویش» مبادرت کند. با این پیمان روابط نظامی دو کشور که از جنگ جهانی دوم آغاز شده بود مستحکم شد. از ۱۹۴۵/م ۱۳۲۴ ش تا ۱۹۷۰/م ۱۳۴۹ ش بیش از ۱۱ هزار نظامی ایرانی در ایالات متحد آمریکا آموزش نظامی دیدند و مشاوران آمریکایی در نیروهای پلیس، ارتش و ساواک انجام وظیفه می‌کردند. تهران در سال ۱۹۷۳/م ۱۳۵۲ ش مقر سیا در خاورمیانه شد و عمده دل‌مشغولی این سازمان بیش از آنکه ایران باشد، اتحاد شوروی و چین بود.^(۹۱) در سال ۱۹۷۱/م ۱۳۵۰ ش به دنبال خارج شدن نیروهای نظامی انگلستان از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، ایران به صورت قدرت مسلط حوزه خلیج فارس درآمد. در گرماگرم شکست آمریکا در ویتنام، ایران مناسب‌ترین کشور برای اعمال آموزه [دکترین] نیکسون بود. به موجب این آموزه، ایالات متحد آمریکا متحدان قدرتمندی در مناطق گوناگون جهان به وجود می‌آورد تا فضای اقتصادی و سیاسی مساعدی را در مجموعه کشورهای جهان سوم ایجاد کنند. به طوری که از گزارش سال ۱۹۷۷/م ۱۳۵۶ ش سنای آمریکا برمی‌آید، «اگر از ایران خواسته شود در امور داخلی دولت‌های منطقه خلیج فارس

مداخله کند از قبل دولت ایالات متحد آمریکا باید بپذیرد که ایران برای ایفای چنان نقشی از همه مناسب‌تر است و در آن صورت دیگر نمی‌توان ایران را به خاطر ایفای نقشی که به آن محول شده است ملامت کرد.»^(۹۲) در میان گروه کشورهای قدرتمند منطقه‌ای طرفدار آمریکا - ایران، برزیل، اسرائیل و اندونزی - ایران از همه برجسته‌تر بود. به موجب توافق سرّی ماه مه ۱۹۷۲ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۵۱)، نیکسون قبول کرد که هر نوع جنگ‌افزار غیراتمی که شاه ایران بخواهد در اختیار وی قرار دهد و نیازی به جلب موافقت وزارت امور خارجه و وزارت دفاع آمریکا نباشد. این چک سفیدامضا به قول فرد هالیدی، گامی «بی سابقه» در مناسبات آمریکا با یک کشور جهان سومی بود.^(۹۳) در دهه ۱۹۷۰/۱۳۵۰ش دروازه‌های ایران به روی سیل جنگ‌افزارهای آمریکایی گشوده شد. بازار تسلیحاتی به گرمی بازار فروش نفت شد. جمع فروش جنگ‌افزارهای آمریکایی به ایران در دوره ۱۹۵۰-۱۹۷۷م/۱۳۲۹-۱۳۵۶ش به ۱۷ میلیارد دلار می‌رسید که ۱۶ میلیارد دلار آن مربوط به بعد از سال ۱۹۷۲م/۱۳۵۱ش بود، بدین ترتیب ۲۰ درصد درآمد نفتی ایران صرف خرید تسلیحات شد. از آن طرف هم آمریکا نیمی از تمامی جنگ‌افزارهای فروخته شده به تمامی دنیای خارج در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش را به ایران صادر کرده بود. به موجب یک قرارداد دوجانبه میان ایران و آمریکا در نیمه سال ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش مقرر شد در فاصله ۱۹۷۶-۱۹۸۰م/۱۳۵۵-۱۳۵۹ش میزان مبادلات دو کشور به ۴۰ میلیارد دلار برسد. در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش، ۳۷۰۰۰ پرسنل نظامی و غیرنظامی آمریکایی در ایران فعالیت داشتند که اکثر آن‌ها از مصونیت دیپلماتیک نیز برخوردار بودند و تکسین‌های نظامی ماهانه ۹۰۰۰ دلار از ایران حقوق دریافت می‌کردند. در گزارش سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش سنای آمریکا آشکارا اعتراف شده است که «حضور پرسنل آمریکایی در ایران و ناتوانی ایرانیان در استفاده از سلاح‌های فروخته شده جدید آمریکایی، اهرم‌هایی را در اختیار ایالات متحد آمریکا قرار می‌دهند که ایران نتواند برخلاف منافع آمریکا گام بردارد.»^(۹۴) بدین ترتیب به رغم سیاست به ظاهر مستقل ملی ایران و دیپلماسی نفت این کشور، شاه در آستانه انقلاب ۱۹۷۹م/۱۳۵۷ش به نحو فزاینده‌ای در روابط اقتصادی، نظامی، سیاسی و استراتژیکی به آمریکا وابسته می‌شد.

هیچ کشور دیگری را نمی‌توان یافت که ایالات متحد آمریکا تا بدین پایه در آن نفوذ

کرده باشد. در میان کشورهای اروپایی، آلمان غربی در زمینه تجارت با ایران، از بریتانیا پیشی گرفت و بریتانیا به صورت چهارمین طرف تجاری ایران درآمد. در ۱۹۵۴م/۱۳۳۳ش شرکت نفت انگلیس و ایران با دریافت ۲۵ میلیون پوند استرلینگ غرامت از بابت ملی شدن نفت در موقعیت خوبی قرار گرفت و ۴۰ درصد سهم نفت ایران هم در قرارداد کنسرسيوم به آن شرکت واگذار شد؛ این بزرگترین سرمایه بریتانیا در ایران بود. در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش بریتانیا فروشنده عمده جنگ افزار خاصه تانک به ایران بود. (بخش عمده ۹۷۱ میلیون دلار صادرات انگلستان به ایران، در سال ۱۹۷۷-۱۹۷۸م/۱۳۵۶ش را جنگ افزارها تشکیل می دادند). انگلستان در صنعت موتناژ اتومبیل و بانکداری ایران نیز شدیداً فعال بود. اما با این همه، انگلستان موضع دیرینه خود در ایران به عنوان قدرت برتر را از دست داده بود که این خود نشانه کاهش عمومی قدرت انگلستان در اقتصاد جهانی بعد از جنگ دوم جهانی است.^(۹۵) بنا به همین دلایل، احیای اقتصادی آلمان و «معجزه» نهایی این کشور در دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش موقعیت کاملاً مستحکمی را در اقتصاد ایران برای این کشور فراهم آورد به طوری که در دوره ۱۹۵۹-۱۹۷۰م/۱۳۳۸-۱۳۴۹ش و نیز سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۵-۱۳۵۶ش آلمان از لحاظ واردات به ایران، مقام اول را داشت. سرمایه گذاری آلمان ها در ایران در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش کم شد و این کشور در این زمینه کاملاً از ژاپن و امریکا عقب ماند اما در صنایع فولاد، داروسازی و ماشین های کشاورزی کسب و کار پرسودی در ایران داشت. شاه در سال ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش، ۲۵ درصد سهام صنعت فولاد کروپ را خریداری کرد. به اعتقاد کاتوزیان این سرمایه گذاری در صنعت رو به انحطاط غرب «یکی از بزرگترین اشتباه های اعلیحضرت در زمینه سرمایه گذاری های خارجی بود.»^(۹۶) سایر کشورهای اروپایی جمعاً ۲۰ درصد واردات ایران را برعهده داشتند و فرانسه و ایتالیا هر یک با ۳ تا ۵ درصد واردات، از بقیه این کشورها جلوتر بودند. ژاپن جدیدترین قدرت هسته ای مرکزی اقتصاد جهانی، به جز آلمان غربی از بقیه کشورهای اروپایی جلو افتاد و از نظر مناسبات تجاری با ایران بعد از ایالات متحد امریکا قرار گرفت. ژاپن در تجارت خارجی ایران، ابتدا از بریتانیا در سال ۱۹۷۰م/۱۳۴۹ش و سپس از ایالات متحد امریکا (به جز صدور جنگ افزار) در ۱۹۷۷م/۱۳۵۵-۱۳۵۶ش پیشی گرفت و بزرگترین کشور واردکننده کالا- خاصه لوازم برقی- به ایران شد. این کشور در

صنایع پتروشیمی، لوازم برقی، بیمه و بانکداری به صورت بزرگترین سرمایه گذار در ایران درآمد به طوری که ۴۰ درصد همه سرمایه گذاری های سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶م/۱۳۵۴ش در ایران از جانب ژاپن بود. این قدرت اقتصادی ضمن آنکه بسیار اهمیت داشت با الگوی گسترده وابستگی ایران به اقتصادهای پیشرفته صنعتی همخوانی داشت هر چند موقعیت برتر امریکا در ایران را به مبارزه نمی طلبد. (۹۷)

دنیای سوسیالیستی و جهان سوم در مجموع تأثیر اقتصادی چندانی بر موقعیت ایران در نظام جهانی نداشتند هر چند روابط سیاسی با شوروی و نیز با همسایگان جنوبی ایران در خلیج فارس و از جمله عراق، از اهمیت شایانی برخوردار بود. این کشورها در توسعه وابسته ایران نقشی نداشتند اما برای ایران که خود را قدرت بزرگ نظامی منطقه می دانست حایز اهمیت بودند. به گفته فرد هالیدی، در مجموع، روابط ایران و شوروی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، به جز دوره ۱۹۵۹-۱۹۶۲م/۱۳۳۸-۱۳۴۱ش «نسبتاً آرام» بود. باز پس دادن ذخایر طلای ایران، در ۱۹۵۴م/۱۳۳۳ش و دیدار شاه از مسکو در سال ۱۹۵۶م/۱۳۳۵ش بر گرمی روابط دو کشور افزود. به دنبال انعقاد پیمان دفاعی دوجانبه ایران با امریکا در ۱۹۵۹م/۱۳۳۸ش روابط با شوروی تیره شد اما مجدداً در سال ۱۹۶۲-۱۹۶۳م/۱۳۴۱ش، همزمان با بحران موشکی کوبا، که شاه متعهد شد ایران را به پایگاه موشک های امریکایی تبدیل نکند، روابط رو به بهبود رفت. از آن پس مدام بر گرمی مناسبات دو کشور افزوده شد و یک معامله غیررسمی صورت گرفت: شوروی به قبول حکومت شاه و برتری امریکا در ایران تن در داد و در عوض یک رشته موافقت نامه اقتصادی با ایران امضا کرد و در مرزهای جنوبی خود از ثبات یک حکومت پادشاهی برخوردار گردید. در این ضمن، شاه نیز با استفاده از گرمی روابط با شوروی و در ازای اعطای منافع اقتصادی، موقعیت حزب توده طرفدار آن کشور را تضعیف و خنثی کرد. بدین ترتیب رابطه با شوروی بر اساس ثبات سیاسی و دادوستد متقابل قرار گرفت. شوروی هنوز هم به خاطر نزدیکی جغرافیایی، بنا بر الگوی قدیمی، بازار بزرگ مواد صادراتی ایران بود، اما نمی توانست با ایالات متحد امریکا، ژاپن و اروپا در زمینه دادوستد جهانی همواردجویی کند. ایران و شوروی در صنایع فولاد ایران مشترکاً سرمایه گذاری کردند و خط لوله ای احداث کردند که گاز طبیعی ایران را از میدان های جنوب به مرز شوروی انتقال می داد. با این قرارداد ۱۵۰۰

تکنسین شوروی وارد ایران شدند. اما مزایای اقتصادی این طرح‌ها برای ایران بسیار اندک بود. ایران ۷۰۰ میلیون دلار صرف احداث خط لوله سراسری گاز کرد در حالی که در ۱۹۶۹-۱۹۷۰م/۱۳۴۸ش از درآمد ذوب آهن تنها ۴ میلیون دلار عاید ایران شد و پیش‌بینی صادراتی به ارزش ۶۰۰ میلیون دلار درست درنیامد.^(۹۸) سایر کشورهای سوسیالیستی هم کم و بیش قراردادهای بازرگانی با دولت شاه منعقد کردند.

خاورمیانه منطقه‌ای بود که شاه می‌خواست دعاوی ایران در مورد قدرت منطقه‌ای را به اثبات برساند. این قدرت منطقه‌ای جدید حالت تهاجمی داشت. شاه در امور منطقه به مداخله نظامی می‌پرداخت. هدف این سیاست او تحکیم موقعیت خود و ارتش در منطقه و تضعیف دولت‌ها یا جنبش‌هایی بود که به نحوی قدرت ایران را تحت الشعاع قرار می‌دادند. از بُعد مداخله نظامی، در جنگ داخلی یمن (۱۹۶۲-۱۹۷۰م/۱۳۴۱-۱۳۴۹ش) به دخالت پرداخت؛ در نوامبر ۱۹۷۱ (آبان-آذر ۱۳۵۰) سه جزیره ایرانی دهانه خلیج فارس را تصرف کرد؛ نیروی چند هزار نفری به حمایت از سلطان قابوس پادشاه عمان به ظفار فرستاد تا با شورشیان مبارزه کند (دسامبر ۱۹۷۳ (آذر-دی ۱۳۵۲ تا اواخر سال ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش)؛ در ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش در برابر جدایی خواهان بلوچ به حمایت از پاکستان برخاست و در دوره ۱۹۷۲-۱۹۷۵م/۱۳۵۱-۱۳۵۴ش از شورشیان کرد عراقی پشتیبانی کرد. به اعتقاد هالیدی در ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش:

هیچ کشور جهان سومی به اندازه ایران در نیمه دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش در خارج از مرزهای خود به مداخله نپرداخته بود. کره جنوبی، اندونزی، زئیر، اسرائیل، برزیل و عربستان سعودی به طور مستقیم یا غیرمستقیم در خارج از مرزهای شان به حمایت از نیروهای ضدانقلابی اقدام کرده بودند اما در این باره هیچ‌کدام به پای ایران نمی‌رسیدند.^(۹۹)

رابطه شاه با دولت عراق به دلیل حضور اقلیت کرد در دو سوی مرزها، درگیری این یا آن دولت در توطئه کودتا علیه یکدیگر و اختلاف مرزی بر سر آبراه اروندرود در خوزستان چندان تعریفی نداشت حتی در ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش دو کشور در آستانه جنگ قرار گرفتند (جنگی که در ۱۹۸۰م/۱۳۵۹ش سرانجام درگرفت). در مارس ۱۹۷۵ (اسفند-فروردین ۱۳۵۳) به دلیل موقعیت برتر نظامی ایران، اختلاف مرزی دو کشور به نفع ایران حل شد در عوض ایران قول داد از کمک به شورشیان کرد عراق دست

بردارد.^(۱۰۰) در نیمه دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش ایران تلاش کرد مناسبات خود را با بسیاری از کشورهای منطقه و از جمله مصر و هندوستان بهبود بخشد و برای انجام طرح‌های سرمایه‌گذاری مشترک، پول در اختیار این قبیل کشورها قرار دهد. ایران با اسرائیل یکی دیگر از قدرت‌های مورد حمایت امریکا در خاورمیانه رابطه بس نزدیکی داشت هرچند در مورد آن زیاد صحبت نمی‌شد. ایران در ۱۹۵۰م/۱۳۲۹ش اسرائیل را به صورت دو فاکتو به رسمیت شناخت، اسرائیلیان در دهه بعد در آموزش پرسنل ساواک به دولت ایران کمک کردند. از آن پس به رغم سیاست شاه در اوپک به طرفداری از اعراب و مانور قیمت‌ها در ۱۹۶۷م/۱۳۴۶ش و ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش، روابط دو کشور خوب بود، تعداد زیادی از افسران ایرانی در اسرائیل دوره می‌دیدند، دو طرف با یکدیگر به دادوستد اسلحه می‌پرداختند. وجود عراق به عنوان دشمن مشترک ایران و اسرائیل، فروش مقادیر عظیم نفت به اسرائیل (احداث خط لوله نفتی اسرائیل به دریای سرخ با کمک مالی دولت ایران بعد از جنگ شش روزه ۱۹۶۷م/۱۳۴۶ش و تضمین ایران در سال ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش به تأمین نیازهای نفتی اسرائیل، بخشی از مواد محرمانه پیمان متارکه مصر و اسرائیل در صحرای سینا بود) و ازدیاد صادرات اسرائیل به ایران (از ۲۲ میلیون دلار در ۱۹۷۰م/۱۳۴۹ش به ۶۳ میلیون دلار در ۱۹۷۴م/۱۳۵۳ش) همه حاکی از روابط گرم دو کشور بود.^(۱۰۱) نزدیکی روابط ایران-اسرائیل به حفظ منافع سیاست محافظه‌کارانه امریکا در خاورمیانه کمک کرد. این الگوی مناسباتی، از یک سو فرضیه وابستگی فزاینده ایران به غرب را نشان می‌داد و از سوی دیگر تا حدی بر دعاوی ایران به عنوان یک ابرقدرت منطقه‌ای در برابر همسایگان خاورمیانه‌ای مہر تأیید می‌زد.

مقایسه، جمع‌بندی

اکنون می‌توانیم با طرح چند سؤال به بحث این فصل خاتمه دهیم: آیا توسعه وابسته ایران از نظر سنخ و حجم آنچنان بود که کشور را از حاشیه به نیمه حاشیه بکشاند؟ چگونه می‌توان تجربه ایران را با کشورهایی همچون برزیل، مصر، ترکیه و هندوستان مقایسه کرد؟ دیدیم که در میان کشورهای جهان سوم، ایران از بالاترین نرخ رشد صنعتی و تولید ناخالص ملی برخوردار بود. اما با در نظر گرفتن اتکای کشور به درآمدهای نفتی و عدم

اتکا به صادرات اجناس ساخته شده صنعتی، اینها شاخص‌های فریبنده‌ای بیش نبودند. ایران هم مانند سایر کشورهای تولیدکننده نفت - عراق، الجزایر، ونزوئلا و نیجریه - دستخوش فساد مخرب اداری، کاهش تولید کشاورزی و بدی عملکرد این بخش بود. در مورد عراق و الجزایر، گفته می‌شد بخش اعظم پول نفت را در طرح‌های عمومی مصرف کرده‌اند و در مقایسه با ایران و نیجریه طبقه‌های اجتماعی جدیدی را به همکاری پذیرفته‌اند.^(۱۰۲) ایران در مقام مقایسه با رقیبان و همسایگان کم جمعیت‌تری مثل عراق، افغانستان و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس وضعیت بهتری داشت و از بسیاری جهات تقریباً به سطح کشورهای صنعتی‌تر خاورمیانه مثل پاکستان، ترکیه و مصر رسید.^(۱۰۳) بنا به گزارش مؤسسه هادسن در ۱۹۷۵م/۱۳۵۴ش، حتی اگر ایران به نرخ رشد پیش‌بینی شده دست یابد در سال ۱۹۸۵م/۱۳۶۴ش «اقتصادش از اقتصاد هندوستان بهتر نخواهد بود و اگر از مکزیک عقب نباشد حداکثر به سطح آن کشور خواهد رسید.»^(۱۰۴)

ایران در آستانه ورود به دهه ۱۹۸۰م/۱۳۶۰ش نه تنها با یک «ژاپن جدید» بسیار فاصله داشت بلکه حتی عضو قطعی کشورهای نیمه حاشیه‌ای به حساب نمی‌آمد. اگر ایران را با کشورهایی مثل برزیل، کره جنوبی و تایوان، یعنی مدعیان رسیدن به مرحله نیمه حاشیه‌ای مقایسه کنیم می‌بینیم هم به اندازه آنها صنعتی نشده بود و هم مانند آنها بخش سرمایه انحصاری و مالی نداشت، در عوض به درآمدهای دولتی و نفتی اتکا داشت و گذاشت تا کشاورزی و صنعت، یعنی دو بخشی که توسعه بلندمدت را تضمین می‌کنند، عقب بمانند. در یک دوره کوتاه در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش چنین به نظر می‌رسید که ایران به گروه کشورهای نیمه حاشیه‌ای پیوسته است اما این یک پیشرفت غیر واقعی و وابسته بود. شکست این حرکت، سرنوشت یک رویداد تعیین‌کننده در تاریخ جهان یعنی انقلاب ایران را مشخص کرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 427ff.; Ashraf, "Iran," ix. Katouzian, *The Political Economy*; Saikal, *Rise and Fall*; Nikki Keddie, "The Midas Touch: Black Gold, Economics and Politics in Iran Today," pp. 243-266 in *Iranian Studies*, volume X, number 4 (Autumn 1977); Patrick Clawson, "Capital Accumulation in Iran," pp. 143-171. Petter Nore and Terisa Turner, editors, *Oil and Class Struggle* (London: Zed, 1980); Bayat, *Workers and Revolution in Iran*, 19, 53.

«صنعتی شدن سرمایه» یعنی نگرش کلاوسن، که همان گسترش سرمایه‌داری به سمت بیرون و به تمامی مناطق جهان است، در واقع با نظریه نظام جهانی فرقی ندارد. بیات و دیگران از اصطلاح «توسعه ناموزون» استفاده می‌کنند که شباهت تکان‌دهنده‌ای با تحلیل وجه‌های تولید دارد و در مواردی نیز مانند توسعه وابسته است. اما هیچ کدام بدقت چشم‌انداز مورد بحث ما را نشکافته‌اند (گرچه هیچ کدام از آنها با دیدگاه مورد بحث ما سازگار هم نیستند).

2. Keddie, *Roots of Revolution*, 143-44; Saikal, *Rise and Fall*, 5-6; M.H.Pesaran, "The System of Dependent Capitalism in Pre- and Post-Revolutionary Iran," pp. 501-522, *International Journal of Middle East Studies*, volume 14, number 4 (November 1982), 504.

به نظر من، کدی مورخ و هاشم پسران اقتصاددان، به دیدگاه‌های یکسویه وابستگی به آنگونه که در نخستین نوشته‌های گوندر فرانک آمده بود واکنش نشان داده‌اند و با دیدگاه پیچیده و عمدتاً جامعه‌شناختی کاردوسو و فالتو نیز که بر جنبه‌های داخلی ساختار اجتماعی و عوامل تاریخی تأکید دارد چندان موافق نیستند. رضا مؤتمنی در رساله دکتری خود با عنوان «تحقیق در توسعه‌نیافتگی ایران: یک ربع قرن توسعه وابسته»، دانشکده علوم سیاسی کلرمونت (۱۹۸۱) فرضیه ساده‌نگرانه‌ای را مطرح می‌کند. «وابستگی اقتصادی در سطح بالا، می‌تواند با نرخ‌های پایین رشد اقتصادی همزمان گردد» (۹۹)، اما یک آزمون اقتصادسنجی در مورد ایران ارائه می‌کند که تا حدی جالب است. زواره‌ای در «توسعه سرمایه‌داری وابسته در ایران» نظر جالبی را درباره دوره مورد بحث در فصل حاضر ارائه می‌کند هرچند مقاله او از نظر تاریخی قانع‌کننده نیست و مبنای نظری محکمی ندارد. به طوری که در فصل اول گفتیم سرمایه‌داری و انقلاب نوشته بیژن جزنی (خاصه صفحه‌های ۷۳-۱۲۴) یک اثر پیشگام در به کارگیری الگوی سرمایه‌داری وابسته در ایران بود هرچند با روش تاریخی و نظری به کار گرفته شده در این کتاب سازگار نیست.

3. H.M.Pesaran, "The System of Dependent Capitalism," 505.

گزینه سومی - پذیرش و همکاری - نیز تا حدی از سوی شاه و نخبگان به کار گرفته شد.

۴. در مورد چهره‌ها و رویدادهای این بخش نگاه کنید به:

New York Times, August 20, 1953; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 178; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 421; Katouzian, *The Political Economy*, 195-96, 199; Dr. Ali Amini in an interview recorded by Habib Ladjevardi, December 6, 1981, Paris, Oral History Collection, Harvard University, tape 6.

(گازپوروسکی در ۱۹۹۱ در انجمن مطالعات خاورمیانه مقاله‌ای در مورد ماجرای قرنی ارائه کرد).

5. Akhavi, *Religion and Politics*, 93-111; Keddie, *Roots of Revolution*, 149-59; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 421-26; Katouzian, *The Political Economy*, 208-32.
6. Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 184; Saikal, *Rise and Fall*, 48-51, 97ff.; Günter Barthel, "The

- Struggle for the Re-establishment of National Rights Over Iranian Oil," pp. 50-71, Günter Barthel, editor, *Iran: From Monarchy to Republic*, special issue number 12 of *Asia, Africa, Latin America* (East Berlin: Akademie-Verlag, 1983), 66 table 1, 67 table 2; Esmail Baku, "Oil Revenue and Socio-Economic Development in Iran, 1963-78," Ph.D. dissertation, Department of Sociology, University of Wisconsin-Madison (1980), 80-81; and "The Iran Consortium Agreement" (September 19-20, 1954), pp. 348-383 Hurewitz, *Diplomacy*, II.
7. Saikal, *Rise and Fall*, 50-51, 104-31; Halliday, *Iran*, 143 table 10; Graham, *Iran*, 15-16, 36-38; Barthel, "The Struggle for the Re-establishment of National Rights," 71 table 6; Clawson, "Capital Accumulation," 143; Hans-Georg Müller, "Remarks on the Role of the state Capital Sector and National Private Capital in the Evolutionary Process of Capitalism in Iran Up to the End of the 1970s," pp. 72-87 in Barthel, editor, *Iran: From Monarchy to Republic*, 73 table; H.M. Pesaran (با نام مستعار توماس والتون), "Economic Development and Revolutionary Upheavals in Iran," pp. 271-292 in *Cambridge Journal of Economics*, volume 4, number 3 (September 1980). 279.
- اثر زیر اطلاعات باارزشی در مورد نفت و اقتصاد ایران دارد اما چون دیر به دستم رسید نتوانستم در این کتاب از آنها استفاده کنم.
- Massoud Karshenas, *Oil, State and Industrialization in Iran* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990).
۸. در مورد ثروت و فساد دربار نگاه کنید به:
- Graham, *Iran*, 152-63; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 437-38; Ervand Abrahamian, "Structural Causes of the Iranian Revolution," pp. 21-26 in *MERIP Reports*, number 87 (May 1980), 23; Reza Baraheni, *The Crowned Cannibals: Writings on Repression in Iran* (New York: Vintage Books, 1977), 43 note 46; Sir Peter Ramsbotham, in an interview recorded by Habib Ladjevardi, October 15, 1985, London, Iranian Oral History Collection, Harvard University, tape 1: 42, 45; Ali Amini interview, tape 6: 18; Ahmad Ghoreishi, in an interview recorded by Habib Lajevardi, January 31, 1982., Moraga, California, Iranian Oral History Collection, tape, 1:29, 35. ترجمه انگلیسی مصاحبه در:
9. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 435-36; Graham, *Iran*, 163, 168-83; Halliday, *Iran*, 90-96; Farhad Kazemi, "The Military and Politics in Iran: The Uneasy Symbiosis," pp. 217-240 in Elie Kedourie and Sylvia G. Haim, *Towards a Modern Iran: Studies in Thought, Politics and Society* (London: Cass, 1980).
10. Halliday, *Iran*, 75. *ibid.*, 52, 68-71, 92, Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 436.
11. Amnesty International, *Annual Report 1974-75* (London: AI Publications, 1975), 8.
- در این گزارش آمده است: «شاه ایران به رغم بالاترین میزان مجازات اعدام در جهان، سابقه شکنجه باورنکردنی و نبود دستگاه قضایی مدنی، تصویر نوع پرستانه خود را حفظ کرده است» شیلی در این دوره از لحاظ نقض حقوق بشر از ایران پیشی گرفت.
12. Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 152; Paul Balta and Claudine Rulleau, *L' Iran insurge* (Paris: Sindbad, 1979), Eric Rouleau, "Iran: The Myth and the Reality: Part 1," *The Cuardian*, October 24, 1976; Graham, *Iran*, 140-49; Halliday, *Iran*, 87-88;

- Baraheni, *The Crowned Cannibals*, 131-218, Eric Rouleau in *Le Monde*, October 5, 1976, Philip Jacobson, *London Sunday Times*, January 19, 1975.
13. Graham, *Iran*, 133-38; Amini interview, tape 6: 1-4; Ghoreishi interview, tape 2: 2-5, 10, 23-28; Ramsbotham interview, tape 2: 18-19; Abolhassan Ebtehaj, in an interview recorded by Habib Ladjvardi, December 1, 1981, Cannes, English translation of Persian original, Iranian Oral History Collection, Harvard University, tape 10: 17; Katouzian, *The Political Economy*, 197, 234-35, 241.
14. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 438.
در مجموع، دولت ۱۰ تا ۱۲ درصد نیروی کار را در استخدام داشت.
15. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 419-21, 440; Katouzian, *The Political Economy*, 192-93, 197; Ashraf, "Iran," 172; and Saikal, *Rise and Fall*, 63, 90-91.
16. Muhammad Reza Pahlavi, *Mission for My Country* (New York: McGraw-Hill Book Company, Inc., 1961), 173.
کدی می‌نویسد به دنبال تشکیل حزب رستاخیز، شاه کتاب مزبور را مورد تجدیدنظر قرار داد و مطالب مربوط به کمونیستی یا فاشیستی بودن نظام‌های تک‌حزبی را حذف کرد.
17. Ghoreishi interview, tape 2: 3. Katouzian, *The Political Economy*, 242; Graham, *Iran*, 134-35; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 440-42., 445; Saikal, *Rise and Fall*, 190; and Sepehr Zabih, *Iran's Revolutionary Upheaval: An Interpretive Essay* (San Francisco: Alchemy Books, 1979, 6-13.
18. "The Philosophy of Iran's Revolution," *Kayhan International*, November 11, 1976, Graham, *Iran*, 59. Cf.
این توجیه مضحک در فرمان تشکیل وزارت اطلاعات در ۱۹۷۵ آمده است: «این انقلاب باید همیشه و در آینده پیشاپیش حوادث گام بردارد به طوری که هیچ حادثه غیرمنتظره یا تغییر اقتصادی و اجتماعی غافلگیرمان نکند.»
Hossein Bashiriyeh, *The State and Revolution in Iran 1962-1982*, (London and Canberra: Croom Helm, 1984), 91.
19. Halliday, *Iran*, 10; Bharier, *Economic Development in Iran*, 25, 26 table 1, 27 table 2., 28; and Saikal, *Rise and Fall*, 184.
20. Abrahamian, "Structural Causes." 22; Pesaran, "The System of Dependent Capitalism," 504; Pesaran, "Economic Development." 279 table 3; Issawi, "The Iranian Economy 1925-1975," 162-63; Ahmad Jabbari, "Economic Factors in Iran's Revolution: Poverty, Inequality, and Inflation," pp. 163-214, Ahmad Jabbari and Robert Olson, editors, *Iran: Essays on a Revolution in the Making* (Lexington, Kentucky: Mazda Publishers, 1981), 208 Appendix A.
21. Hooglund, "The Effects of the Land Reform," 78-112; Hooglund, *Land and Revolution*, 43-69; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 422-23; Saikal, *Rise and Fall*, 80-82; Katouzian, *The Political Economy*, 225.
22. Hooglund, *Land and Revolution*, xvi, 78, 115. *ibid.*, xv, Eric J. Hooglund, "Rural Participation in the Revolution," pp. 3-6, *MERIP Reports*, number 87 (May 1980), 3.
23. Hooglund, "The Effects of the Land Reform," 120-23, 188-9, and *Land and Revolution*, 78-83; Baku, "Oil Revenue," 153; Ashraf, "Iran," 182-83.

هوگلند از یک باغدار تحصیل کرده آلمان نقل می‌کند که درباره دهقانان گفته بود: «آنها فقط به اندازه معاش‌شان تولید می‌کنند و در غم بهبود زندگی نیستند. اگر ندانند چه بکنند چرا باید همه زمین‌ها را به آنها داد... دهقانان تنبل و ابله‌اند و یکصد سال طول می‌کشد تا نحوه استفاده از زمین را یاد بگیرند».

"The Effects of the Land Reform," 123-24.

24. Hooglund, "The Effects of the Land Reform," 131 table 3, 135 table 4, 137 table 5, 152-54, 193-201, and *Land and Revolution*, 88-89, 124ff.; Eric J. Hooglund, "The Khwushnishin Population of Iran", pp.229-245 in *Iranian Studies*, volume 6 (Autumn 1973), 233.
25. Hooglund, *Land and Revolution*, 90-97; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 429-30; Katouzian, *The Political Economy*, 260; Halliday, *Iran*, 188.
26. Halliday, *Iran*, 132 table 9, 167; Farhad Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran. The Migrant Poor, Urban Marginality and Politics* (New York and London: New York University Press, 1980), 42; and Hooglund, "The Effects of the Land Reform," 129-37, 216. Katouzian, *The Political Economy*, 270-72; Halliday, *Iran*, 120; and Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 447.
27. Ann K.S. Lambton, *The Persian Land Reform 1962-1966* (Oxford: Clarendon Press, 1969), 145.
28. Hooglund, *Land and Revolution*, 54. به نقل از دهقانی در خلخال: Hooglund, *Land and Revolution*, 137. ۲۹. مصاحبه با یک دهقان کُرد در کوه سنجایی در ۱۹۶۸. ۳۰. مصاحبه با یک کرد مهابادی در ۱۹۶۸.
- Hooglund, "The Effects of the Land Reform," 124-25.
31. Hooglund, *Land and Revolution*, 112; Halliday, *Iran*, 129, 157; Graham, *Iran*, 43; Keddie, *Roots of Revolution*, 167; Motameni, "An Inquiry," 155 table 13; Katouzian, *The Political Economy*, 256, 304; Seyfollah Seyfollahi, "Development of the Dependent Bourgeoisie in Iran, 1962-1978," Ph.D. dissertation, Department of Sociology, Michigan State University (1982), 256 table 34; Baku, "Oil Revenue," 141 table 21; and Pesaran, "The System of Dependent Capitalism," 505. Bharier, *Economic Development in Iran*, 59-60, Katouzian, *The Political Economy*, 257 table 13.1; Bharier, *Economic Development in Iran*, 134 table 1; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 201; Issawi, "The Iranian Economy 1925-1975," 149 table 4.8 and Baku, "Oil Revenue," 143 table 2.2.
32. Graham, *Iran*, 43; Halliday, *Iran*, 128; Seyfollahi, "Development of the Dependent Bourgeoisie," 195; Behzad Yaghmaian, "Economic Development, Land Reform and Imports Substitution: The Case of Iran," Ph. D. dissertation, Department of Economics, Fordham University (1985), 85 table IV.1, 86 table IV.2; Pesaran, "Economic Development," 281 note; Katouzian, *The Political Economy*, 305; Parviz Asheghian, "American Joint Venture Manufacturing Firms in Iran: Investment Determinants and Comparative Performance," Ph.D. dissertation, Department of Economic, Georgia State University (1980), 59 table 13.
33. Graham, *Iran*, 117-18; Hooglund, *Land and Revolution*, 84-87; Keddie, *Roots of Revolution*, 165-66; Kazemi, *Poverty and Revolution*, 39 tables 3.1 and 3.2; Katouzian, *The*

- Political Economy*, 309-11.
34. Graham, *Iran*, 117; Hooglund, *Land and Revolution*, 113-14; Edmund Burke, III and Paul Lubeck, "Explaining Social Movements in two Oil-Exporting States: Divergent Outcomes in Nigeria and Iran" pp.643-665 in *Comparative Studies in Society and History*, volume 29, number 4 (October 1987), 659 note.
35. Jazani, *Capitalism and Revolution*, 67, 98; Assef Bayat, *Workers and Revolution in Iran: A Third World Experience of Worker's Control* (London and New Jersey: Zed Books, Ltd., 1987), 33; Halliday, *Iran*, 194.
۳۶. در مورد ارقام ۱۹۰۰، دهه ۱۹۴۰، ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶ نگاه کنید به:
 Bharier, *Economic Development in Iran*, 31-32; for 1976, Hooglund, *Land and Revolution*, 4, 169 note 44.
 لويس يك تعداد عشایر را در دهه ۱۹۷۰، ۷۴۵۵۰۰۰ نفر برآورد می‌کند اما احتمالاً بسیاری از این افراد یکجانشین شده و به کشاورزی اشتغال داشته‌اند نه شبانکارگی.
- Lois Beck, "Revelutionary Iran and Its Tribal Peoples," pp. 14-20 in *MERIP (Middle East Research and Information) Reports*, number 87 (May, 1980), 16.
۳۷. این برآورد با توجه به عدم آگاهی در مورد تاریخ بومیان قاره آمریکا نوشته شده هرچند شاید از لحاظ میزان سرکوب بتوان مقایسه کرد. نگاه کنید به: Katouzian, *The Political Economy*, 306.
38. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 531; Garthwaite, *Khans and Shahs*, 140-41; Beck "Economic Transformations," 118; Keddie, *Roots of Revolution*, 167-68; Beck, "Revolutionary Iran and Its Tribal Peoples," 15; and Katouzian, *The Political Economy*, 272.
39. Bharier, *Economic Development in Iran*, 131, 133, 135 table 2., 271-72; Baku, "Oil Revenue," 143 table 22. 145.
40. Katouzian, *The Political Economy*, 277; Halliday, *Iran*, 157.
41. Issawi, "The Iranian Economy 1925-1975," 164; Pesaran, "The System of Dependent Capitalist," 507-10; Yaghmaian, *Economic Development*, 147-61.
42. Halliday, *Iran*, 138, 148, 161-62; Saikal, *Rise and Fall*, 184; Pesaran, "Economic Development," 279, 280 table 4; Katouzian, *The Political Economy*, 257 table 13.1.
43. Abrahamian, "Structural Causes," 22; Halliday, *Iran*, 148, 159; Bayat, *Workers and Revolution*, 26 table 3.3; Fred Halliday, "The Iranian Revolution: Uneven Development and Religious Populism," pp. 187-207 in *Journal of International Affairs*, volume 36, number 2 (Fall/ Winter 1982-83), 194; Keddie, "The Midas Touch," 249-50; Baku, "Oil Revenue," 138 table 20.
44. Katouzian, *The Political Economy*, 281 table 14.2, table 14.3; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 430-31; Issawi, "The Iranian Economy 1925-1975," 151 table 4.9; Graham, *Iran*, 119-22; Hushang Moghtader, "The Impact of Increased Oil Revenues on Iran's Economic Development," pp. 241-262 in Kedourie and Haim, editors, *Towards a Modern Iran*, 248 table 7.
45. Katouzian, *The Political Economy*, 279; Halliday, *Iran*, 147, 166; Pesaran, "The System of Dependent Capitalism," 507-10; Graham, *Iran*, 88-94.
46. Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 165.

47. Erhard Thiemann, "Iran Under the Shah Regime: Model of Dependent Capitalist Industrialization," pp. 88-102 in Günter Barthel, editor, *Iran: From Monarchy to Republic*, 93.
48. Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 248-49; Ashraf, "Historical Obstacles," 331-32; Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 162; Halliday, *Iran*, 147-55; Baku, "Oil Revenue," 89 table 10.
49. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 432; Seyfollahi, "Development of the Dependent Bourgeoisie," 232 table 25;
 به‌رنگ [اسم مستعار جمعی برای گروه فعالان فرانسوی و ایرانی]،
Iran: Le maillon faible (Paris: François Maspero, 1979), 174 table; Bayat, *Workers and Revolution*, 26 table 3.3; "Iran: The New Crisis of American Hegemony," pp. 1-24 in *Monthly Review*, volume 30, number 9 (February 1979), 8, citing Behrouz Montazami and Khosrow Naraghi's article in *Le Monde Diplomatique* (December 1978); Baku, "Oil Revenue," 138 table 20, 174-75; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 40-41; Halliday, *Iran*, 208, quoting the *Tehran Economist* (May 22, 1976).
50. Asheghian, "American Joint Venture Manufacturing Firms," 166-78, 198-99; Keddie, *Roots of Revolution*, 170-172; Ashraf, "Historical Obstacles," 332; Ali-Akbar Mahdi, "The Iranian Struggle for Liberation: Socio-Historical Roots to the Islamic Revolution," pp. 1-33 in RIPEH (*The Review of Iranian Political Economy and History*), volume IV, number 1 (Spring 1980), 15; Thiemann, "Iran Under the Shah Regime," 90, 99 note 4; Bayat, *Workers and Revolution*, 23; Katouzian, *The Political Economy*, 262 table 13.5, 293 note 5; and Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 162-67.
51. Halliday, *Iran*, 176.
52. Abrahamian, "Structural Causes," 22, *Iran Between Two Revolutions*, 434; Halliday, *Iran*, 176; Bayat, *Workers and Revolution*, 26; Behrang, *Iran*, 174 table; and Moghtader, "The Impact of Increased Oil Revenue," 248 table 7. On wages: "Iran: The New Crisis of American Hegemony," 9; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 204-5; Halliday, *Iran*, 18 table 18, 189-90; Katouzian, *The Political Economy*, 283 table 14.4, 284-85; Kazemi, *Poverty and Revolution*, 55; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 511; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 88; and Bayat, *Workers and Revolution*, 28 table 3.4, 29, 30 table 3.5. Bayat, *Workers and Revolution*, 33, 66-75.
53. Katouzian, *The Political Economy*, 257 table 13.1, 259 table 13.2; Jazani, *Capitalism and Revolution*, 136; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 434; Bayat, *Workers and Revolution*, 26 table 3.3; Moghtader, "The Impact of Increased Oil Revenue," 250 table 9.
54. Halliday, *Iran*, 16, 222-23; Abrahamian, "Structural Causes," 22, and *Iran Between Two Revolutions*, 431, 434; Katouzian, *The Political Economy*, 287; Graham, *Iran*, 90; and Bharier, *Economic Development in Iran*, 37-38 table 4.
55. Pesaran, "Economic Development," 283, International Labor Organization, *Employment and Income Policies for Iran* (Geneva: International Labor Office, 1973), appendix C, 6. Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 87, 90, and M.H. Pesaran, "Income Distribution and Its Major Determinants in Iran," pp. 267-286 in Jane W. Jacqz, editor, *Iran: Past, Present*

- and *Future* (New York: Aspen Institute for Humanistic Studies, 1976), 278 table 51.
56. Keddie, "The Midas Touch," 257. Data are in Jabbari, "Economic Factors," 191 table 9. Ashraf's survey is in his "Iran," 242-55.
57. Dadkhah, "The Inflationary Process," 389 table 1.
58. Graham, *Iran*, 85-87; Pesaran, "Economic Development," 280 table 6; "Iran: The New Crisis of American Hegemony," 9; Halliday, *Iran*, 190; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 447.
- جالب اینکه کیهان تورم سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۶ را ۲۰۰ درصد گزارش کرده در حالی که ارقام رسمی برای سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۷، ۹۳/۸ درصد اعلام کرده‌اند.
- Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 90.
59. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 446-47. *ibid.*, 431; Katouzian, *The Political Economy*, 271-72; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 254, 297; Jabbari, "Economic Factors," 208 appendix A; and Halliday, *Iran*, 13, 164.
60. Halliday, *Iran*, 196., 202-4 and Bayat, *Workers and Revolution*, 60-61.
61. Kazemi, *Poverty and Revolution*, 97-102; Ashraf, "Iran," 345; Bayat, *Workers and Revolution*, 48-51.
62. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 420, 422; Ivanov, *Tarikh -i Nuvin -i Iran*, 206-11, 300-305; Baku, "Oil Revenue," 82-84; Halliday, *Iran*, 206-7.
63. Halliday, *Iran*, 224-25; Ivanov, *Tarikh -i Nuvin -i Iran*, 208, 211, 305-9; Katouzian, *The Political Economy*, 289.
64. Katouzian, *The Political Economy*, 281, 283, 325; Hooglund, *Land and Revolution*, 118; Halliday, *Iran*, 159, 162 table 15; Bayat, *Workers and Revolution*, 25, 26 table 3.3, 31 table 3.6; and Behrang, *Iran*, 174 table.
65. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 433. Baku, "Oil Revenue," 121 table 18, 133-34; Bayat, *Workers and Revolution*, 32., 54-55; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 66; Behrang, *Iran*, 199; Val Moghadam, "Industrial Development, Culture and Working-Class Politics: A Case Study of Tabriz Industrial Workers in the Iranian Revolution," pp. 151-175 in *International Sociology*, Volume 2, number 2., (June 1987), 154; and Jazani, *Capitalism and Revolution*, 82.
66. Bayat, *Workers and Revolution*, 31 table 3.6; Abrahamian, "Structural Causes," 24 and *Iran Between Two Revolutions*, 433; Moghtader, "The Impact of Increased Oil Revenue," 250 table 9; Jazani, *Capitalism and Revolution*, 136; Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 160; Keddie, "The Midas Touch," 249; Val Moghadam, "Socialism or Anti-Imperialism? The Left and Revolution in Iran," pp. 5-28 in *New Left Review*, number 166 (November/ December 1987), 13; Graham, "The System of Dependent Capitalism," 505.
67. Abrahamian, "Structural Causes," 24-25, *Iran Between Two Revolutions*, 443; Floor, "The Guilds in Iran," 110-11, 115; Halliday, *Iran*, 220.
68. J.Kendell, "Iran's Students and Merchants Form an Unlikely Alliance," *New York Times* (November 7, 1979), Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 444. Davoud Ghandchi - Tehrani, "Bazaaris and Clergy: Socio-Economic Origins of Radicalism and

- Revolution in Iran," Ph. D. dissertation, Department of Sociology, City University of New York (1982), 103-4, 119-20, 158; and Floor, "The Guilds in Iran," 114.
69. Abrahamian, "Structural Causes," 24; Halliday, *Iran*, 19.
 فرهاد کاظمی و دیگران رقم دقیق روحانیان را ۴۰ هزار نفر ذکر کرده‌اند. (مصاحبه شخصی).
 19. August 23, 1989, Farhad Kazemi, *Politics and Culture in Iran* (Ann Arbor: University of Michigan, 1988), 28.
70. Moghadam, "Socialism or Anti-Imperialism?" 13, Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 433. Michael M.J. Fischer, *Iran: From Religious Dispute to Revolution* (Cambridge: Harvard University Press, 1980), 37, 96-97; Algar, 1982 lectures on "Islam in Iran,"; Halliday, *Iran*, 19, 218-19; Hooglund, "The Effects of the Land Reform," 127; Muslim Students Following the Line of the Imam, *Asnad-i lanah-i jasusi-yi Amrika*, [Documents from the Spy Nest of America] (Tehran [?]: n.d), volume 7:52.
71. Akhavi, *Religion and Pilitics*, 72, 90; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 421, 444-45; Cottam, *Nationalism in Iran*, 156; and Burke and Lubeck, "Explaining Social Movements," 661.
72. Jazani, *Capitalism and Revolution*, 142; Bayat, *Workers and Revolution*, 32, 33 table 3.7; Katouzian, *The Political Economy*, 259; Hooglund, *Land and Revolution*, 118, 168-69 note 44.
 بنا به برآورد سفارت آمریکا در ۱۹۷۷، حدود ۶۵۰ هزار معتاد تریاکی و ۲۰ تا ۴۰ هزار هروئینی در ایران وجود داشته است. دانشجویان مسلمان: اسناد لانه جاسوسی، ۷، ۲۱۹
73. Kazemi, *Poverty an Revolution*, 44, 48, 49 tables 4.2 and 4.3, 50-51, 54-55, 120-32; Mohammad Hemmasi, *Migration in Iran: A Quantitative Approach*. (Tehran: Pahlavi University Publications, 1974), 49; Hooglund, *Land and Revolution*, 115, 169 note; 46 Katouzian, *The Political Economy*, 274-75.
74. Halliday, *Iran*, 287, quoting Richard Cottam.
۷۵. چریک‌های فدایی خلق ایران. گزارشی از مبارزات دلیرانه مردم خارج از محدوده (تهران، ۱۳۵۷)، ۱۱۹.
 Chirikha-yi Fada'i-yi Khalg-i Iran, Kazemi, *Poverty and Revolution*, 89' This paragraph also draws on Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 535; Hooglund, "Rural Participation in the Revolution," 5; and Kazemi, *Poverty and Revolution*, 61-93.
76. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 434, 444-45; Keddie, *Roots of Revolution*, 179; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 256.
 ۷۷. س. سنوئندی، شرایط اقتصادی و اجتماعی زنان کارگر در ایران (دانشگاه تهران، ۱۳۵۳)
 Bayat, *Workers and Revolution*, Halliady, *Iran*, 191-92
 در مورد پدرسالاری و تبعیض جنسی نگاه کنید به:
 Baraheni "Masculine History," pp. 19-84 *The Crowned Cannibals*. Further information on Women may be found in Kaveh Mirani, "Social and Economic Change in the Role of Women, 1956-78, in Guity Nashat, editor, *Women and Revolution in Iran* (Boulder: Westview, 1983).
۷۸. این درصدها تقریبی‌اند و براساس داده‌های چندان موثقی بنا نشده‌اند. کاتوزیان در اقتصاد سیاسی صفحه ۲۵۹، جدول ۱۳-۲ مجموعه بخش کشاورزی را ۳۲/۲ درصد (۳/۲ میلیون از ۹/۹۳ میلیون نیروی کار) می‌داند. حال اگر عشایر را ۴۰۰ هزار خانوار (جمعاً ۲ میلیون نفر) فرض کنیم

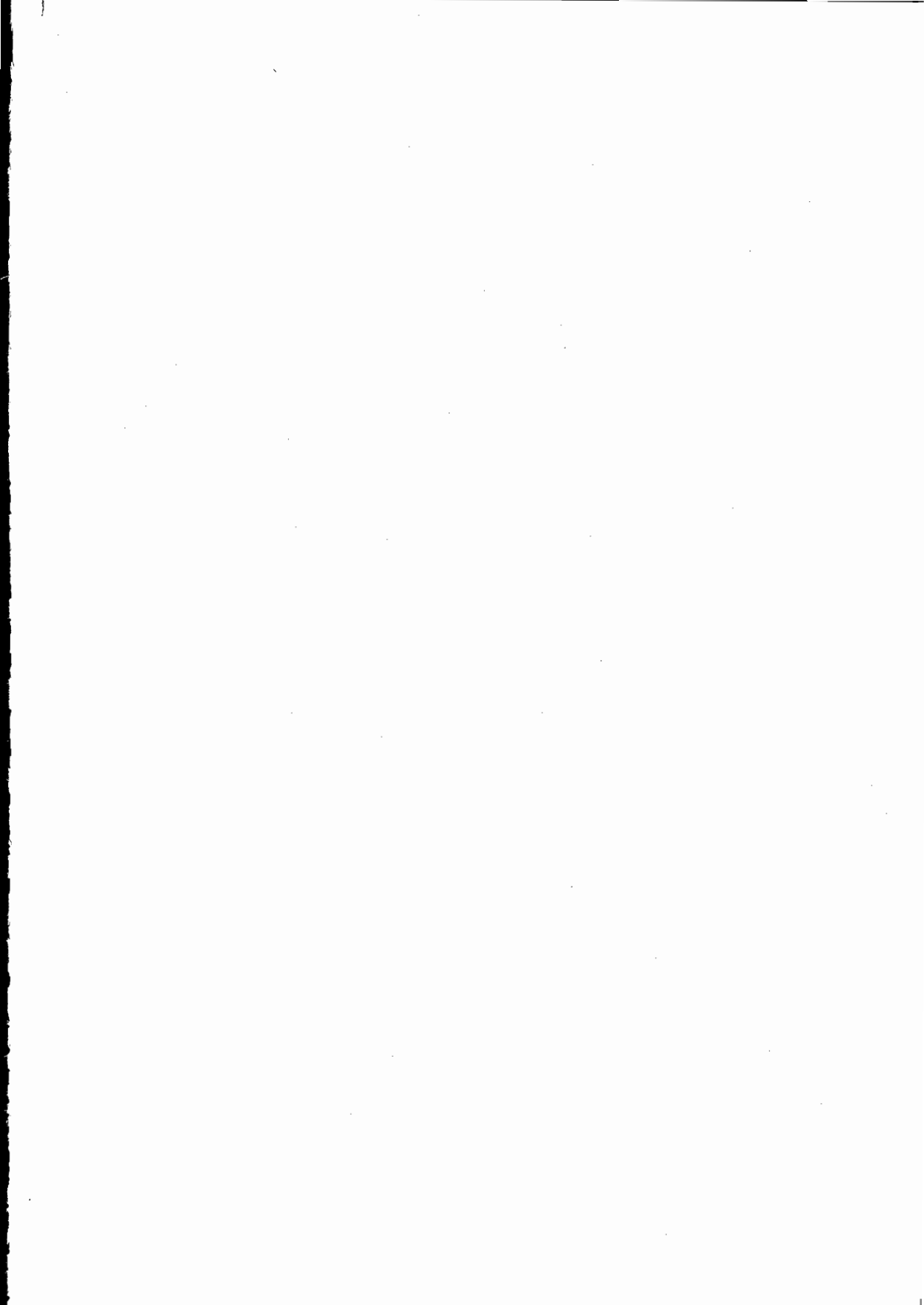
بخش شبانکاره ۴ درصد و کشاورزی سرمایه‌داری ۲۸/۲ درصد می‌شود. با این ترتیب بخش شهری با دو وجه تولید ۶۷/۸ درصد، یعنی ۶/۸ میلیون نفر می‌شوند. اگر بخش خرده‌کالایی را ۵۰۰ هزار پیشه‌ور، ۴۰۰ هزار صنعتگر روستایی، ۵۵ هزار بازرگان، ۱۸۰ هزار روحانی و حدود نیمی از مهاجران شهری (حدود ۳۰۰ هزار خانوار) بگیریم نیروی کار ۱/۹۳ میلیون (یا ۲۸/۳۸ درصد از ۶/۸ میلیون نفر) می‌شود که ۱۹/۲ درصد نیروی کار است و ۴۸/۶ درصد نیز در وجه تولید سرمایه‌داری می‌ماند.

۷۹. در مورد نیمه‌حاشیه‌ای نگاه کنید به:

Wallerstein, *The Modern World—System 1*, 102-3, 196-97 "Rise and future demise of the world capitalist system: concepts for comparative analysis," pp. 1-36 in his *The Capitalist World Economy*, 21, 23, 27, 33-34.

80. Pesaran, "Economic Development," 284.
81. Katouzian, *The Political Economy*, 325 table 16. 326 tables 16.4, 16.5; Halliday, *Iran*, 160-61, 162 table 15; Baku, "Oil Revenue," 96 table 13; and Seyfollahi, "Development of the Dependent Bourgeoisie," 271 table 45.
82. Katouzian, *The Political Economy*, 327 table 16.6; Thiemann, "Iran Under the Shah Regime," 93.
83. 1957 *Mutual Security Act Hearings Before the Committee on Foreign Relations, House of Representatives*, 786, Ashraf, "Iran", 89. A major new work on all aspects of the U.S.—Iran relationship is Mark J. Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah. Building a Client State in Iran* (Ithaca and London: Cornell University Press, 1991), which appeared too late to be used in this study.
84. *New York Times*, December 15, 1954, Saikal, *Rise and Fall*, 57-58.
85. U.S. Congress, House Committee on International Organizations: Human Rights in Iran, Hearings, August 3 and September 8, 1976, Seyfollahi, "Development of the Dependent Bourgeoisie," 180.
86. Saikal, *Rise and Fall*, 51.
87. Halliday, *Iran*, 255-56. 153 table 12; Katouzian, *The Political Economy*, 293 note 5; Ivanov, *Tarikh—i Nuvin—i Iran*, 195, 243; Yaghmaian, "Economic Development," 164-5 appendix 1; Ashghian, "American Joint Venture Manufacturing Firms," 85 table 17; Bharier, *Economic Development in Iran*, 193 table 13; Seyfollahi, "Development of the Dependent Bourgeoisie," 231, 234 table 27, 270 table 43; and Mahdi, "The Iranian Struggle for Liberation," 15.
88. Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 174. منبع نقل قول ذکر نشده است.
89. James A. Bill, *The Eagle and the Lion. The Tragedy of American—Iranian Relations* (New Haven and London: Yale University Press, 1988), 114; Pesaran, "Economic Development", 275; Halliday, *Iran*, 91.
۹۰. کاتوزیان در مورد تحمیل امینی به شاه شک می‌کند. اقتصاد سیاسی، ۲۱۴. آبراهامیان می‌گوید: شاه بعداً به یک گزارشگر امریکایی اعتراف کرد که دولت کندی وی را وادار کرده بود امینی را به نخست‌وزیری منصوب نماید. ایران بین دو انقلاب، ۴۲۲-۴۲۳، هوگلند براساس اطلاعاتی که از ویلیام میلر کاردار سیاسی سفارت امریکا در تهران به دست آورده می‌نویسد: امریکا به شاه اطلاع داد که از امینی حمایت می‌کند. زمین و انقلاب ۴۷-۴۸، ۱۶۱، پانویس ۴۵. و نیز نگاه کنید به:

- Saikal, *Rise and Fall, Kayhan International*, October 22, November 5, 1977, Halliday, *Iran*, 26.
91. Saikal, *Rise and Fall*, 56-57; Bill, *The Eagle and the Lion*, 116, 119, 402; Katouzian, *The Political Economy*, 200; Halliday, *Iran*, 83, 91-92.
92. U.S. Senate Committee on Energy and Natural Resources, *Access to Oil: The United States' Relationship with Saudi Arabia and Iran* (December 1997), 84, quoted in Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 172.
93. Halliday, *Iran*, 93-94, 248, 339 note 1; Ramsbotham interview, tape 1:8-9, 14-15; Zavareei, "Dependent Capitalist Development 270," and Saikal, *Rise and Fall*, 205-7.
94. U.S. Senate Committee, *Access to Oil*, 83, Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 171. On the military sales see Halliday, *Iran*, 95; Pesaran, "Economic Development," 285 note, 287 note; Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 172; Saikal, *Rise and Fall*, 207; Graham, *Iran*, 91.
95. "The Borderlands of Soviet Central Asia, II," 393; Katouzian, *The Political Economy*, 321; Yaghmaian, "Economic Development," 166 appendix 1.
96. Katouzian, *The Political Economy*, 321; Halliday, *Iran*, 153 table 12, 256; Asheghian "American Joint Venture Manufacturing Firms," 85 table 17; Ivanov; *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 196-97; thiemann, "Iran Under the Shah Regime," 92.
97. Katouzian, *The Political Economy*, 321-22; Asheghian, "American Joint Venture Manufacturing firms," 85 table 17; Ivanov, Halliday, *Iran*, 153 table 12, 250.
98. Halliday, *Iran*, 258, 260-61; Jazani, *Capitalism and Revolution*, 43-44; Bill, *The Eagle and the Lion*, 119; Katouzian, *The Political Economy*, 200, 278, 293 note 2., 319-20; Bharier, *Economic Development in Iran*, 108-9 table 3, 113 table 5; Asheghian, "American Joint Venture Manufacturing Firms," 86 table 18.
99. Halliday, *Iran*, 272. See also *ibid.*, 271-72.
100. Katouzian, *The Political Economy*, 316; Halliday, *Iran*, 274-76; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 270.
101. Halliday, *Iran*, 278-9; Katouzian, *The Political Economy*, 317; Bill, *The Eagle and the Lion*, 403.
102. Burke and Lubeck, "Explaining Social Movements," 664.
- جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس با عراق و برخورد نظامیان الجزایری با نیروهای اسلامی تا حد زیادی جنبه پذیرش به همکاری را تضعیف کرد.
۱۰۳. چارلز عیسوی با ارائه شاخص‌های توسعه به مقایسه ایران با مصر و ترکیه در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۲ می‌پردازد.
- "The Iranian Economic 1925-1975," 134 table 4.3, 136 table 4.4. Peter Evans, *Dependent Development. The Alliance of Multinational, State, and Local Capital in Brazil* (Princeton: Princeton University Press, 1979), 298 table 6.4,
- که ایران را از نظر تولید صنعتی در ۱۹۷۰ بعد از برزیل، مکزیک و هند قرار می‌دهد.
104. Hudson Institute, *Oil Money and the Ambitions of a Nation* (Paris, 1974). Halliday, *Iran*, 168.



جریان انقلاب ایران و بعد

۱۹۷۷-۱۹۹۱م/۱۳۵۶-۱۳۷۰ش

هیچ من نمی توانم و هیچ عاقلی نمی تواند تصور کند که بگویند ما خون‌های مان را دادیم که خریزه ارزان بشود، ما جوان‌های مان را دادیم که خانه ارزان بشود. ما خون دادیم که مثلاً کشاورزی مان چه بشود... معقول است که بگوید من شهید شوم برای اینکه شکم سیر بشود؟ همچو معقول نیست این معنا، تمام قشرها، خانم‌ها ریختند توی خیابان‌ها ... همه جا فریادشان این بود که ما اسلام می خواهیم. اولیای ما هم برای اسلام جان دادند نه برای اقتصاد. آیت‌الله روح‌الله خمینی سپتامبر ۱۹۷۹ [۱۸/۶/۱۳۵۸]**

* * *

«واکنش کارگران کارخانه آزمایش به بیانات مشهور [آیت‌الله] خمینی که «ما انقلاب نکردیم تا خریزه ارزان بشود، ما برای اسلام انقلاب کردیم» این بود که:

می‌گویند ما برای بهبود وضع اقتصادی انقلاب نکردیم! پس برای چه انقلاب کرده‌ایم! می‌گویند برای اسلام! اسلام یعنی چه؟ ما برای بهتر شدن وضع زندگیمان انقلاب کردیم.**
آصف بیات، کارگران و انقلاب

دو نقل قول بالا، یکی از آیت‌الله خمینی رهبر شناخته شده انقلاب ایران و دیگری از کارگران کارخانه یعنی همان کسانی که با اعتصاب‌های خود رژیم شاه را فلج کردند، در واقع به مسأله‌ای اشاره دارند که مورد بحث فراوان قرار گرفته است: ماهیت و علل

* . مترجم بیانات امام را از «صحیفه نور» گرفته است.

** . این دو مطلب هیچگونه تضادی با هم ندارد زیرا مقصود امام خمینی (ره) که واقعیت هم بوده است این است که ملت ما برای فقط اقتصاد انقلاب نکرده است، بلکه برای اسلام قیام کرده است یعنی برای هدفی بالاتر از اقتصاد، بالاتر از رفاه. ولی مسلم است که قیام برای اسلام یعنی قیام برای هدفی که عدالت اجتماعی، بهبود زندگی و سرفرازی ملی و عزت و قدرتمندی ملت‌های مسلمان و ... همه جزء لاینفک آن نیز هست، اگرچه همه آن نیست.

انقلاب ۱۳۵۷ چه بود؟ آیا انگیزه‌های اقتصادی دست بالا را داشتند یا انگیزه‌های مذهبی؟ چه کسی انقلاب کرد؟ چرا؟ چه عوامل ملی را در بررسی این خیزش اجتماعی باید به حساب آورد. و سرانجام، در این آخرین انقلاب ایران در مورد نظریه‌های انقلاب چه می‌آموزیم؟ نظریه‌های انقلاب تا چه اندازه قادر به توصیف آن هستند؟

نظریه‌های انقلاب و انقلاب ایران

در برداشت‌های عمومی و مشترک از انقلاب‌ها آمده است که «انقلاب در دامان فلاکت پرورده می‌شود». یا، دولت با «انبوه مهارناشدنی مشکلات» روبه‌رو می‌گردد، یا، اندیشه‌های جدید افراطی در برپایی انقلاب نقش قاطع دارند.^(۱) اینها همه درست است، اما خود نیز سؤال‌های تازه‌ای را مطرح می‌سازند: چرا و چگونه انقلاب روی می‌دهد؟ در این باره، جک گولدستون سه نسل نظریه‌پردازان علوم اجتماعی انقلاب را شناسایی کرده است.^(۲) مورخان نسل اول نظیر کرین بریتتن* در دهه‌های ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش و ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش، «نظریه‌های طبیعی» در توصیف انقلاب را روشن کرده‌اند.^(۳) دومین نسل نظریه‌پردازان مورد نظر گولدستون به دهه‌های ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ش و ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش مربوط می‌شوند که خواسته‌اند توضیح دهند چرا و چه موقع انقلاب به وقوع می‌پیوندد. اینان با استفاده از نظریه‌های روشن علوم اجتماعی نحله‌های متفاوت، که عمدتاً از الگوی تجددخواهی متداول برگرفته شده‌اند به توضیح می‌پردازند.^(۴) نسل سوم نظریه‌پردازان که از دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش به بعد پدید می‌آیند نظریه‌های ساختاری ارائه می‌کنند و تحلیل را بر ابعاد جدیدی مثل ساختارهای دولت، فشارهای بین‌المللی، جامعه دهقانی، نیروهای مسلح و رفتار نخبگان استوار می‌سازند.^(۵) هرچند هر یک از این نظریه‌پردازها [در تبیین علل انقلاب‌ها] نقش مهمی برعهده داشته‌اند اما خانم ته‌دا اسکاکیپول** جامع‌ترین و از نظر ظرفیت، تعمیم‌پذیرترین نظریه انقلاب اجتماعی را ارائه کرده است، نظریه او تفسیرها و بحث‌های دامنه‌داری را برانگیخته است. انقلاب‌های اجتماعی از دیدگاه اسکاکیپول «دگرگونی‌های سریع و اساسی دولت و ساختار طبقاتی جامعه‌اند... که تا حدی با شورش‌های طبقاتی از پایین

*. Crane Brinton

***. Theda Skocpol

همراه می‌باشند.»^(۶) او ضمن مخالفت با این نظریه که انقلاب‌ها به یاری جنبش‌های اجتماعی و بازیگران برخوردار از آگاهی ایدئولوژیکی، از طریق بسیج توده‌ها «ساخته می‌شوند»، بر دلایل ساختاری شکست انقلاب‌ها خاصه تضعیف نظام‌های کهن بر اثر فشارهای نظامی خارجی، شقاق داخلی نخبگان و دولت و مشارکت گستردهٔ جوامع دهقانی دست‌نخورده تأکید می‌کند. اسکاکپول در مقاله‌ای که بعد از کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی می‌نویسد، یادآور می‌شود که الگوی مورد استفاده در بررسی انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین تنها در مورد دولت‌های خاصی مصداق پیدا می‌کند که عبارتند از: دولت‌های مستقر زراعی در درون نظام بین‌المللی که آن دولت‌ها با فشارهای فزایندهٔ رقیبان اقتصادی توسعه یافته‌تر رو به رو باشند.»^(۷) اسکاکپول می‌گوید: این حرف را نمی‌توان در جهان امروز به کشورهای کوچک و وابستهٔ جهان سوم تسری داد. در مقاله‌ای دیگر نظریهٔ خود را به آن دسته از کشورهای جهان سوم معطوف می‌دارد که در آنها «صاحبان قدرت دولت ماقبل انقلابی، یا فرمانروایانی از کشور استعمارگرند و یا دیکتاتورهای بومی اند که به پشتیبانی خارجی به شدت اتکا دارند و با اقتصاد جهان سرمایه‌داری گره خورده‌اند.»^(۸) اسکاکپول در ادامه می‌گوید:

انقلاب‌های اجتماعی در اوضاع و احوالی به وقوع پیوسته‌اند که به دنبال دگرگونی‌های عمده در اقتصاد جهانی و شرایط ژئوپلیتیکی، توان نظام‌های استعماری یا نواستعماری در سرکوب مردم به سستی گراییده و دهقانان توانسته‌اند به‌طور خودانگیخته از طریق ساختارهای جماعتی بومی دست به شورش بزنند، یا جنبش‌های چریکی ملی، راه‌هایی برای بسیج مستقیم دهقانان پیدا کرده‌اند. ضمن اینکه برآیندهای این علت‌ها - به شیوهٔ مطرح شده در دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی مکانیکی نیستند، اما همان دیدگاه‌های نظری، حول محور ساختارهای دولت، وضعیت بین‌المللی مؤثر بر قدرت دولت و ساختارهای طبقاتی زراعی در اینجا نیز دست‌اندرکارند.^(۹)

به طوری که خواهیم دید، اسکاکپول در بحث از انقلاب ۱۳۵۷/م ۱۹۷۹ ش ایران، از الگوهای خویش در زمینهٔ انقلاب‌های اجتماعی فاصلهٔ زیادی می‌گیرد ولی می‌کوشد به روش ساختارگرایانهٔ خویش وفادار بماند، اکنون ببینیم او و دیگر صاحب‌نظران در مورد انقلاب ایران چه گفته‌اند.

مفسران و پژوهش‌گران مختلف در مورد کاربرد این یا آن نظریهٔ انقلاب در انقلاب ایران سخن گفته‌اند. بسیاری از ویژگی‌های منتسب به همهٔ انقلاب‌ها، که در مکتب تاریخ طبیعی* و خاصه توسط بریتن فهرست شده، در انقلاب ایران نیز وجود دارد.^(۱۰) منحنی [J شکل] دیویس** (دورهٔ انتظارات رو به افزایش و به دنبال آن، اُفت ناگهانی و سریع اقتصادی) نیز که با وضعیت ایران دههٔ ۱۳۵۰/م ۱۹۷۰/ش انطباق دارد، از سوی این صاحب‌نظران یادآوری شده است.^(۱۱) این مشاهدات، بازتاب چندانی در پژوهش‌های مربوط پیدا نکردند و به همین دلیل به روال نظریه‌های دو نسل اول، مورد انتقاد قرار گرفتند و گفته شد این «نظریه‌ها» عمدتاً توصیفی‌اند و در مورد عوامل علت و معلولی واقع در پشت پدیدهٔ مورد مشاهده چیزی به ما نمی‌گویند. اسکاکیپول درصدد توضیح انقلاب ایران برآمده است؛ مشکلاتی که برای وی در این رهگذر به وجود آمده، بسیار آموزنده‌اند.^(۱۲) در بادی امر، باید گفت عملاً هیچ یک از مکانیسم‌های ساختاری انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین، در انقلاب ایران یافت نمی‌شود. از خارج هیچ فشاری بر دولت ایران وارد نمی‌شد؛ میان نخبگان و دولت تعارض چندانی وجود نداشت؛ در روستاها نیز هیچ جنبش دهقانی توده‌ای پا نگرفته بود. الگوی ایران با الگوی انقلاب‌های جهان سوم - که مورد مطالعهٔ اسکاکیپول بوده‌اند - جور در نمی‌آید. هیچ جابه‌جایی عمده در وضعیت اقتصادی و ژئوپلیتیکی به وجود نیامده بود که دولت ایران را تضعیف کند. از بسیج دهقانان هم خبری نبود. بدین ترتیب، اسکاکیپول ناچار می‌شود انقلاب ایران را مورد منحصر به فرد تلقی کند و برای توضیح آن به مکانیسم‌های موردی گوناگونی متوسل گردد و این مکانیسم‌ها را در ماهیت دولت موجر*** و وجود ایدئولوژی بسیج‌گرا و شبکهٔ شهری اسلام شیعی جستجو کند. در این راه، از الگوی دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی بسی دور می‌شود و نتیجه می‌گیرد که این تنها انقلابی بود که به‌طور عمد و به شیوه‌ای منسجم «ساخته شد» و اضافه می‌کند که در تعریف انقلاب اجتماعی، باید دگرگونی ایدئولوژی‌های مسلط نیز گنجانده شود. اسکاکیپول به جای پذیرفتن این نکته که انقلاب ایران، اعتبار نظریه‌های پیشین وی را زیر سؤال برده است و بنابراین باید تجدیدنظری در آنها بکند، انقلاب ایران را پدیده‌ای منحصر به فرد می‌داند.

* . Natural History School

** . Davies's J-Curve

*** . Rentier State

کمیته‌های انقلاب اسلامی در سراسر کشور در اواخر سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش بود. در رأس هر کمیته غالباً یک روحانی طرفدار آیت‌الله خمینی قرار می‌گرفت و در امور پشتیبانی از اعتصاب‌ها، رفاه، غذا و امنیت مناطق زیر پوشش خود فعال بودند. در ژانویه (دی - بهمن) و فوریه (بهمن - اسفند) کمیته‌های انقلاب دوشادوش دولت، وظایف اقتصادی، سیاسی و نظامی برعهده داشتند. این کمیته‌ها به‌رغم هماهنگی سست و موقعیت مستقل‌شان در هر محل و منطقه، همگی از آیت‌الله خمینی پشتیبانی می‌کردند. (۸۲)

از جمله طبقه‌هایی که سودای نقش رهبری انقلاب را داشتند روشنفکران بودند. نویسندگان، شاعران، روزنامه‌نگاران، وکلای دادگستری و حقوقدانان، معلمان و دانشجویان پیشگام اقداماتی بودند که راه را برای انقلاب هموار نمودند. اینها با نوشتن نامه‌های سرگشاده، تشکیل کانون‌ها و انجمن‌ها، برگزاری شب‌های شعر در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش و مبارزه به خاطر حقوق بشر و آزادی‌های فردی نقش بیستاز را در انقلاب ایفا کردند. دانشجویان در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش در دانشگاه‌ها فعال بودند و در سراسر سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش در تظاهرات توده‌ای و اعتصاب‌ها فعالانه مشارکت کردند. کارکنان دولت، صاحبان مشاغل تخصصی و اعضای وزارتخانه‌ها نیز دوشادوش کارگران نفت و کارخانه‌ها، اعتصاب مؤثر و کارساز یقه سفیدها را پیش بردند. در پاییز سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش یعنی در آخرین مراحل انقلاب، اینها نیز به رهبری آیت‌الله خمینی در انقلاب گردن نهادند، البته گاه مثل مورد کانون معلمان تهران، این پذیرش با اکراه و انتقاد همراه بود. دانشجویان و اعضای جوان‌تر جامعه روشنفکری در مقایسه با نسبت جمعیت‌شان به کل جامعه تلفات سنگین‌تری را متحمل شدند. (۸۳) اینها خاستگاه اجتماعی لیبرال‌های غیردینی جبهه ملی و سازمان‌های چریکی چپ بودند. جبهه ملی از نظر تعداد اعضا سازمان کوچکی بود اما در شکل دادن به ائتلاف ضدشاه در پاییز ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش و خودداری از همکاری با رژیم به منظور اصلاح نظام، نقشی ایفا کرد. جبهه ضمن تحریم هر نوع همکاری با رژیم شاه، در ۴ نوامبر (۱۳ آبان) با آیت‌الله خمینی ائتلاف کرد و به‌طوری که دیدیم سنجابی در پاریس موافقت خود را با برنامه مبتنی بر اسلام، استقلال و دموکراسی اعلام داشت. با این توافق، بسیاری از روشنفکران غیردینی و کلاً طبقه‌های متوسط به جنبش پیوستند و ائتلاف عناصر مذهبی و

غیرمذهبی بدین نحو تأمین شد. هرچند مشخص بود که جبهه ملی در آن ائتلاف نقش شریک کوچکتر را پذیرفته است.^(۸۴) در ضمن روشنفکران و دانشجویان، سهم بسزایی در ایفای نقش توسط مجاهدین، فداییان و توده‌ای‌ها در طی مراحل انقلاب داشتند. همه این گروه‌ها و به خصوص حزب توده، آیت‌الله خمینی را یک ضدامپریالیست سرسخت و مخالف آشتی‌ناپذیر رژیم می‌دانستند اما اینها نیز در ضمن، تقاضاهای خود را مطرح می‌ساختند و به آیت‌الله خمینی هشدار می‌دادند که انقلاب را به قبضه انحصاری درنیورد و از توده‌های مردم می‌خواستند در برابر دخل و تصرف‌های اسلام در تضعیف دموکراسی بایستند. حضورشان در راهپیمایی‌های دسامبر ۱۹۷۸ (آذر- دی ۱۳۵۷)، با شعار «توده‌ها را مسلح کنید!» موجب رادیکالتر شدن بعضی از مشارکت‌کنندگان در تظاهرات می‌شد و عده زیادی از مردم خاصه جوانان را به سوی خود جلب می‌کردند. در قیام نهایی ۲۰ تا ۲۲ بهمن فداییان خلق، مجاهدین و توده‌ای‌ها نقش مهمی داشتند و در نبردهای مسلحانه‌ای که به سقوط پادگان‌ها و پیروزی انقلاب انجامید، فعالانه شرکت کردند.^(۸۵)

طبقه کارگر ایران در این جنبش توده‌ای به عنوان آغازگر اعتصاب‌های متعدد کم و بیش خودجوش نقش محوری داشت. آن اعتصاب‌ها در پایان سال ۱۹۷۸ م/ ۱۳۵۷ ش به شکل یک اعتصاب سراسری درآمد. فعالیت اعتصابی سال ۱۹۷۷ م/ ۱۳۵۶ ش و نیمه اول سال ۱۹۷۸ م/ ۱۳۵۷ ش عمدتاً ماهیت اقتصادی داشت و جو حاکم بر فضای سیاسی شاه را متشنج ساخت. در تابستان داغ سال ۱۹۷۸ م/ ۱۳۵۷ ش اعتصاب کارگران به تدریج رنگ سیاسی به خود گرفت و آنان خواسته‌های سیاسی را مطرح کردند. این روند جدید در جریان اعتصاب‌های نفت‌گران در ماه‌های سپتامبر و اکتبر (شهریور تا آبان) آشکار شد. به‌زودی کارکنان ارتباطات، حمل و نقل، بانک‌ها، بیمارستان‌ها و کارگران کارخانه‌های کاغذسازی، ماشین‌سازی، ابزارسازی، دخانیات، بافندگی، ذوب‌آهن و سایر بخش‌ها نیز به نفت‌گران اعتصابی پیوستند. کارگران پیشنهاد افزایش بسیار زیاد دستمزدها را رد کردند و به اعتصاب ادامه دادند، مکرراً از آیت‌الله خمینی اعلام پشتیبانی می‌کردند و خواهان اوج‌گیری جنبش اجتماعی بودند. اعتصاب ۳۰ هزار کارگر صنعت نفت ایران، حالتی تعیین‌کننده داشت، ارتش در ماه نوامبر (آبان- آذر) نفت‌گران را به زور به سر کار آورد اما در ماه دسامبر (آذر- دی) بار دیگر دست‌از کار کشیدند و تا پایان در اعتصاب باقی ماندند. در آن هنگام سراسر ایران یکپارچه در اعتصاب عمومی

سیاسی به سر می‌برد. کارگران نفت می‌گفتند «ما تنها هنگامی صادرات نفت را از سر می‌گیریم که ابتدا شاه را صادر کرده باشیم».^(۸۶) اما با رفتن شاه نیز اعتصاب‌ها ادامه یافت و کار دولت بختیار را فلج ساخت. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد بسیاری از کارگران اعتصابی ایران، آیت‌الله خمینی را بیشتر به دلیل سیاسی تحسین می‌کردند تا به انگیزه‌های مذهبی؛ زیرا می‌دیدند که او سرسختانه در برابر شاه ایستاده است. گرایش ضد روحانی پاره‌ای کارگران را می‌توان از آنجا دریافت که محمدجواد خاتمی رهبر نفت‌گران اعتصابی در اواخر ژانویه ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷) در اعتراض به «روحانیت واپس‌گرایی خشک‌اندیش»، «شکل تازه سرکوب و اختناق زیر لوای مذهب» و «مداخله‌های خودسرانه» فرستاده آیت‌الله خمینی در اعتصاب نفت‌گران، از رهبری اتحادیه کناره‌گیری کرد.^(۸۷) فداییان و توده‌ای‌های مارکسیست و مجاهدین خلق و طرفداران شریعتی، سوسیالیست‌های اسلامی، همگی در نفوذگذاری بر طبقه کارگر و راه‌اندازی اعتصاب مؤثر بودند. در روند اعتصاب، کارگران نهادهای یگانه خویش یعنی شوراهای بنا نهادند. شوراهای کمیته‌های نامتمرکز متشکل از کارگران عادی بودند که اعتصاب در کارخانه‌ها، اداره‌ها و مدرسه‌ها را سازمان می‌دادند. ایدئولوژی شوراهای کارگری هم یکدست نبود و از ایدئولوژی اسلامی تا ایدئولوژی طیف چپ را دربر می‌گرفت. یکی از فعالان شورای کارگری تبریز گفت: «ما همه نوع کارگر داشتیم: چپ، راست، مذهبی، مترقی و واپس‌گرا».^(۸۸) شوراهای در پایان اعتصاب‌ها امور تولید و توزیع در کارخانه‌های شان را برعهده گرفتند زیرا مدیران، خاصه مدیران بخش‌های متعلق به خارجیان از کشور فرار کرده بودند. اعتصاب سراسری دو هدف را پیش برد: رژیم شاه را تضعیف نمود، در داخل کشور مشروعیت آن را از بین برد و سرکوب جنبش توسط نظامیان را دشوار ساخت (چون ارتش به سوخت و وزارتخانه‌ها به ارتباطات نیاز داشتند). در خارج نیز غرب و خاصه ایالات متحد آمریکا را متقاعد کرد که شاه دیگر نمی‌تواند جریان نفت ایران به خارج را تضمین کند تا چه رسد به اینکه بخواهد ایران را به صورت بازار باثبات برای سرمایه‌گذاری غرب درآورد. و این امر در موفقیت انقلاب تأثیر قطعی داشت. بدون اعتصاب طبقه کارگر آیت‌الله خمینی نمی‌توانست به قدرت دست یابد (یا اگر هم دست می‌یافت با وظیفه غیر قابل تصور از سر راه برداشتن مشکلات و دشواری‌ها روبه‌رو بود).

مهمترین نقش حمایت‌گرانه توده‌های طبقه‌های پایین را، طبقه‌های حاشیه شهری ایفا کردند. این طبقه‌ها که در زاغه‌نشین‌های خارج از محدوده جنوب تهران زندگی می‌کردند در تابستان ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش با مأموران پلیس که برای بیرون راندن‌شان از منطقه‌های خارج از محدوده آمده بودند به زد و خورد پرداختند و نشان دادند که می‌توان در برابر نظام ایستاد. طبقه‌های حاشیه شهری که علاوه بر انگیزه‌های دینی و نیازهای اقتصادی، به عنوان مستضعفان، مورد تکریم آیت‌الله خمینی بودند، بدنه عظیم تظاهرات و راهپیمایی‌های اواخر سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش را تشکیل می‌دادند. در مقابل تفنگ نظامیان سینه سپر کردند و در طی انقلاب بیش از ده هزار تلفات داشتند. به خصوص جوانان محروم شهری بسیار فعال بودند و عده‌ای از آنها در خلال راهپیمایی‌های بزرگ، رهبری مناطق همجوار را برعهده گرفتند. آوارگان دور شهری، یعنی فقیرترین بخش‌های حاشیه شهری به اندازه ساکنان مناطق حاشیه شهرها در انقلاب فعال نبودند. یکی از آنها به خبرنگاری گفته بود «راهپیمایی هم نیاز به شکم سیر دارد» و دیگری گفته بود «وقت لازم برای شرکت در تظاهرات را ندارد اما می‌داند با رفتن شاه اوضاع بهتر خواهد شد.»^(۸۹)

دهقانان و عشایری‌های روستاها چندان فعالیتی در انقلاب نداشتند اما کم و بیش در انقلاب مشارکت کردند. در اوایل سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش رژیم تعدادی از دهقانان را برای حمله به تظاهرات و راهپیمایی به نفع شاه بسیج کرد اما این برنامه نیز به شکست انجامید و متروک ماند. دهقانانی که در روستاهای نزدیک شهرها سکونت داشتند و می‌توانستند به شهر بروند، خود یا فرزندان‌شان از پاییز ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش نقش فعالی در تظاهرات ایفا کردند و از این لحاظ نقشی همانند نقش مهاجران روستایی ساکنان مناطق شهری برعهده داشتند. آنها در اواخر سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش انقلاب را به روستاهای خود بردند. مبارزات طبقاتی روستایی در اواخر سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش در روستاهای اطراف شیراز شدت گرفت. در نیمه ماه دسامبر (آذر- دی) پاسگاه‌های ژندارمیری در این قبیل مناطق برجیده و در اوایل ژانویه (دی) اغلب روستاییان به‌طور ضمنی یا آشکار از نیروهای طرفدار آیت‌الله خمینی که در آستانه پیروزی بودند حمایت کردند. دهقانان اطراف تهران در راهپیمایی‌های محرم این شهر (دسامبر ۱۹۷۸/ آذر- دی ۱۳۵۷) شرکت داشتند. در مواردی دهقانان اقدام به مصادره اموال و املاک مالکان

کردند. این امر در اوایل سال ۱۳۵۷/م ۱۹۷۹ ش خاصه در کردستان و ترکمن صحرا که شوره‌های دهقانی برپا شده بود، رواج داشت. اشرف و بنوعیزی مدعیند که دهقانان «در هیچ یک از مراحل انقلاب نقش مهمی ایفا نکردند»، اما زواره‌ای می‌گوید دهقانان سرانجام خاستگاه پشتیبانی بنیادگرایان مذهبی شدند. هوگلند با احتیاط می‌گوید: روستاییان در مجموع به نوعی حمایت دوپهلوی یا ظاهری از آیت‌الله خمینی پرداختند زیرا مطمئن نبودند که آیت‌الله مشکلات آنها را بداند و به چشم خود می‌دیدند که نخبان و سران روستا به انقلاب پیوسته‌اند و کنترل شوره‌های ده را در دست گرفته‌اند.^(۹۰) شاید بتوان به این جمع‌بندی رسید که دهقانان در مقام یک طبقه، نقش تعیین‌کننده‌ای در ائتلاف مردمی نداشتند اما انواع نقش‌ها را در انقلاب برعهده گرفتند؛ نقش‌هایی که به نقش محدود اما واقعی‌شان در انقلاب مشروطیت شبیه بود.

ایلات کوچک‌نشین حتی به اندازه دهقانان در انقلاب فعال نبودند، هرچند در اینجا نیز استثناءهایی وجود دارد. کردها در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹/م ۱۳۵۷-۱۳۵۸ ش فرصتی یافتند تا بار دیگر خصومت خود را به دولت مرکزی نشان دهند. روحانیان محلی اهل سنت در کردستان و بلوچستان تا حدی در بسیج عشایر نقش داشتند. در ترکمن صحرا که منطقه عشایری بود پست‌های نظامی و پاسگاه‌های ژاندارمری مورد حمله قرار گرفت. عرب‌زبانان خوزستان به رهبری آیت‌الله شبیر خاقانی در انقلاب شرکت داشتند. در پاره‌ای از مناطق، ایلات بار دیگر حق مرتع به دست آوردند. آبراهامیان می‌گوید: شوراها و کمیته‌های این مناطق خواستار استقرار جمهوری اسلامی دموکراتیک بودند، حکومتی که حقوق ایالت‌ها، اقلیت‌های قومی و اهل سنت را تضمین کند.^(۹۱) جوانان عشایر بیش از پدران و سالخوردگان قبیله، گرایش‌های چپی داشتند. در مجموع، عشایر کمتر از سایر گروه‌های جمعیتی انگیزه‌های اسلامی داشتند. به همین سبب بعد از انقلاب ۲۲ بهمن نیز در برابر رژیم جدید ایستادند و سرکوب شدند.

و سرانجام، زنان سهم مهمی در انقلاب داشتند و در اغلب موارد این نقش در راستای خطوط طبقاتی بود. در تظاهرات گسترده، هزاران زن چادری پیشاپیش صفوف جمعیت حرکت می‌کردند و با این کار ضمن اینکه خطر را به جان می‌خردند از دامنه خطر می‌کاستند. کدی می‌نویسد: اینها عمدتاً «زنان بازاری»، زنان طبقه‌های پایین و دانشجویان بودند. زنان در شوره‌های کارگری نیز حضور داشتند اما تعدادشان زیاد نبود

(و شاید حتی به نسبت تعدادشان در نیروی کار نمی‌رسید.)^(۹۲)

با نگاهی به فرهنگ‌های سیاسی اردوی انقلاب، دیدگاه ما در مورد ماهیت ائتلاف مردمی ۱۹۷۸-۱۹۷۹م/۱۳۵۷ش روشن‌تر می‌شود. در این زمینه با فرهنگ مردمی-اسلامی، فرهنگ غیردینی ناسیونالیستی و فرهنگ چپ بیشتر آشنا می‌شویم. از میان این جریان‌ها فرهنگ سیاسی مسلط و در حال پیدایش، به اسلام پوپولیستی آیت‌الله خمینی تعلق داشت. همانطوری که آیت‌الله خمینی در اواخر سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش گفته بود: من حرف مردم را می‌زنم... ما همان مطلبی را تعقیب می‌کنیم که در نهاد و آرزوی دیرینه آنها است. ما را خدمت‌گزار خود می‌دانند از این جهت من مسایلی را که همیشه خواست ملت است طرح می‌کنم.^(۹۳)

زبانی که آیت‌الله خمینی در سخنان خود مردم را مخاطب قرار می‌داد شامل عباراتی نظیر «مردم آگاه، مبارز و شجاع ایران»، «ملت عزیز و شجاع» و «ایران مظلوم» بود و همه اینها احساسات ملی مردم را برمی‌انگیخت. او مدام اصطلاحات اسلامی «امت مبارز اسلامی» و «مردم مسلمان ایران» را به کار می‌برد. روحانیت عملاً با به کارگیری عباراتی نظیر «انتظار می‌رود همه امت اسلام مشارکت کند»، «این یک تکلیف الهی است که باید انجام شود»، «این یک تکلیف الهی است» و «برعهده مردم ایران است»، مردم را به شرکت در راهپیمایی‌ها دعوت می‌کرد.^(۹۴) مقدم، عناصر اساسی در بطن پوپولیسم اسلامی [آیت‌الله] خمینی را «استقلال ملی، توزیع عادلانه‌تر ثروت‌ها و منابع و جایگاه خاص مستضعفان می‌داند... عدالتخواهی و محرومیت زدایی نیز قویاً حضور محسوس دارند. اینها بخشی از اصول اعتقادی شیعه‌اند.»^(۹۵) از مضمون‌های دیگر پوپولیسم مذهبی تأکید بر فضیلت شهادت بود که به مردم در تظاهرات عظیم جرأت و جسارت می‌بخشید. مردم بی‌سلاح در برابر ارتش سرتاپا مسلح ایستادند تا سرانجام شیرازه نظم آن را از هم پاشیدند و با توسل به هویت اسلامی مشترک اراده‌اش را در سرکوب جمعیت متزلزل ساختند. به گفته کدی در مورد مسالمت‌آمیز بودن جنبش توده‌ای گوش دهیم: «جان انسان حتی جان کسانی که دشمن تلقی می‌شدند محترم بود، مواردی نادر، از جمله معدود افراد رده بالای رژیم در آخرین مراحل انقلاب از این قاعده مستثنی شدند، وگرنه زندگی امریکاییان نیز از تعرض مصون بود.»^(۹۶) به رغم آن همه خسارتی که بر اموال وارد شد موارد تراج و غارت اموال بسیار معدود بودند. مردم [تنها] اموال و

اثاثیه ادارات، بانک‌ها و مشروب‌فروشی‌ها را به خیابان‌ها می‌ریختند و به آتش می‌کشیدند. در مورد این عدم توسل به خشونت گفته می‌شد «مردم با دست خالی و ایمان قوی رژیم پهلوی را سرنگون ساختند.»^(۹۷)

در طول انقلاب واژه‌های سیاسی غیردینی نیز مطرح می‌شد اما به اهمیت واژه‌های دینی نبود. «جبهه ملی و گروه‌های دموکرات، واژه‌های ملت و مردم (متمایز از دولت) را به کار می‌بردند. گروه‌های چپ نظیر فداییان و حتی مجاهدین از مفهوم‌هایی که بار طبقاتی داشت مثل کارگر، زحمتکش، توده، خلق (با بار قومی) استفاده می‌کردند.»^(۹۸) واژه‌های مورد استفاده چپ تنها به طبقه متوسط تحصیل کرده (خاصه دانشجویان و سایر قشرهای روشنفکران) بعضی کارگران و معدودی جوانان حاشیه شهری محدود می‌شد. ملت، مفهوم مورد استفاده جبهه ملی با فرهنگ سیاسی - اسلامی کاملاً همخوانی داشت به طوری که سریعاً مورد اقتباس و جذب آن واقع شد. هرچند [آیت‌الله] خمینی هرگونه اتحاد با چپ را (هم در ماه مه ۱۹۷۸ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۵۷) و هم بعد از انقلاب در اوت ۱۹۷۹ (مرداد - شهریور ۱۳۵۸) منکر شد اما در یک لحظه حساس - نوامبر ۱۹۷۸ (آبان - آذر ۱۳۵۷) - نماینده او در تهران، آیت‌الله بهشتی از «مارکسیست‌ها، ماتریالیست‌ها و لیبرال‌ها خواست ولو به طور موقت همکاری کنند و یک صدا به مبارزه پرارزش خود علیه رژیم ادامه دهند.»^(۹۹) چپ و جبهه ملی عمدتاً به این ندای وحدت، حل اختلاف‌ها و قبول مضمون‌های مردم‌گرایانه اسلامی - استقلال ملی، ضدیت با امپریالیسم، سرنگونی سلطنت و عدالت اجتماعی - پاسخ مثبت دادند و اینها را به عنوان برنامه حداقل و مشترک پذیرفتند.

یکی دیگر از راه‌های آشنایی با فرهنگ سیاسی انقلاب، بررسی شعارهای بی‌شماری است که در طول انقلاب سر داده می‌شد. در این شعارها نیز جریان‌های اسلامی از جریان‌های چپ و غیردینی قابل تشخیص بود، همان‌گونه که وحدت‌نهایی بین این جریان‌ها در زمینه خواست‌های اساسی مشخص می‌شد. در مورد شعارها باید یک نکته را در ذهن داشته باشیم: اکثر شعارها به زبان آهنگین شعر فارسی سر داده می‌شدند. از جمله شعارهای اسلامی: «نهضت ما قرآنیه، کشور ما اسلامی!»؛ «سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن!» و «این حکومت از حکومت یزید کثیف‌تر است!» بود (که بدین ترتیب انقلاب را به حادثه عاشورا متصل می‌کردند).^(۱۰۰) در شعارهای اسلامی

بدین نحو از آیت‌الله خمینی ستایش می‌شد: «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله!»، «اینست شعار ملی؛ خدا، قرآن، خمینی!» (که در واقع برگردانی آگاهانه از شعار «خدا، شاه، ملت!»، به‌هنگام برکندن مجسمه شاه از دانشگاه بود.)^(۱۰۱) از جمله شعارهای چپ که در محرم (۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش) و اوایل سال ۱۹۷۹م/۱۳۵۷ش به‌گوش می‌رسید: «زنده باد رزمنده انقلابی!»، «مردم را مسلح کنید!»، «درود بر فدایی!» بود.^(۱۰۲) اما بعضی از شعارها میان همه گرایش‌های فکری مشترک بود: «مرگ بر شاه!» (که در فوریه ۱۹۷۸ / بهمن - اسفند ۱۳۵۶ در تبریز سر داده شد)؛ «شاه، سگ کارتر!»، «سرسپردگان آمریکا را به دار بنزیم!»، «دیکتاتور ایران را می‌کشیم و قدرت یانکی‌ها در ایران را به هم می‌زنیم!» در این شعارها سلطه شاه و سلطه بیگانه به عنوان دو دشمن مردم ایران مشخص شده‌اند.^(۱۰۳) و سرانجام، مضمون‌هایی است که ائتلاف مردمی حول آنها شکل گرفت: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی!» (که از ۴ سپتامبر ۱۳/۱۹۷۸ شهریور ۱۳۵۷ به بعد شنیده شد) و «زنده باد خمینی»، «اسلام، دموکراسی، آزادی و برابری»^(۱۰۴)

دولت و نظام جهانی: پاره‌ای ملاحظات

ته‌دا اسکاکپول در کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، می‌نویسد: کشمکش میان دولت بالقوه مستقل با طبقه‌های نخبگانی که یکی از پایگاه‌های عمده دولت بودند، در دستگاه حاکم شکافی انداخت که به انقلاب منتهی شد. اما در مقاله‌ای که بعد از کتاب فوق نوشته است دیگر به نظریه بالا پایبند نیست و بر کشمکش نخبگان با دولت موجه تأکید می‌کند (منظور از دولت موجه دولتی است که به خاطر هزینه‌هایش با جامعه مربوط می‌شود و با «مضمون‌های اقتصاد سرمایه‌داری جهانی» پیوند و ارتباط دارد). اسکاکپول نقش دولت در انقلاب را ناچیز جلوه می‌دهد و در عوض، توجه را به قوت و قدرت جبهه مخالف معطوف می‌دارد.^(۱۰۵) نقش دقیق دودمان پهلوی را با بررسی روابط دولت - نخبگان؛ دولت - ارتش؛ و نیز بررسی رفتار همه نیروهای اجتماعی اردوی انقلاب بهتر می‌توان درک کرد.

در فصل هشتم دیدیم که بورژوازی ایران اساساً به دولت وابسته بود، دولت موتور محرک توسعه، منبع سرمایه و نیز منبع قواعد حاکم بر بازی اقتصاد سیاسی بود. بدین

جهت از آن چنان «استقلال» (و قدرتی) برخوردار بود که نخبگان یارای تضعیف آن را نداشتند؛ برعکس، مجبور بودند با دولت و سرمایه خارجی همکاری کنند تا بخشی از مازاد حاصل را به خود اختصاص بدهند. از این گذشته، «دولت» در ایران تا حد زیادی در شاه و دودمان او خلاصه می شد (هرچند دولت در مفهوم وسیعش نهادهای کلیدی ارتش و دیوان سالاری را نیز دربر می گرفت). به همین سبب دولت آماج ثابت جنبش های اجتماعی بود بی آنکه لبه تیز حمله جنبش متوجه بقیه طبقه های مسلط - زمین داران، صاحبان صنایع، بازرگانان عمده، سران ایلات و رده های بالای دیوان سالاری - بشود، از همین رو نخبگان نیز [که خود را در معرض خطر از ناحیه جنبش ها نمی دیدند]، انگیزه ای برای دفاع از دولت نداشتند.^(۱۰۶) صرف نظر از طبقه های بالای جامعه، که پیوند منفعلانه ای با دولت داشتند، سایر بخش های جامعه نقطه اتکای دولت محسوب می شدند و دولت شاه امیدوار بود وفاداری آنها را به خود جلب کند؛ یعنی حمایت دهقانان را با اجرای برنامه اصلاحات ارضی، کارگران را از راه سهم کردن شان در سود کارخانه ها، روحانیانی چند را از طریق مستمری، کارکنان دولت را با ایجاد فرصت های شغلی، طبقه های متوسط را به واسطه مصرف و طبقه های حاشیه شهری را به یاری وعده و توزیع پول میان آنها به مناسبت هایی مختلف نظیر انتخابات و بلوای شهری به دست آورد. هم اکنون واکنش هر یک از این قشرها را به اقدام های دولت بازگو می کنیم اما یادمان باشد که دعوی مشروعیت دودمان پهلوی حتی با معیارهای ایرانی چندان محکم نبود. شاه در نهایت به دستگاه های امنیتی پلیس، ارتش و ساواک وابسته بود، به یاری این ابزارها جامعه را کنترل می کرد و موقعیت خویش را در رأس هرم اجتماعی حفظ می نمود. مقادیر عظیمی جنگ افزار گران قیمت می خرید، تسهیلات وسیع و پرجرجی در اختیار امیران ارتش قرار می داد و رده های متوسط و پایین را با شعار «خدا، شاه، میهن» مغزشویی می کرد و با این دو تمهید حمایت و وفاداری ارتش را جلب می نمود، ارتشی که مهمترین وظیفه اش اعمال کنترل اجتماعی بود. از همین رو واکنش ارتش در برابر بحران انقلابی یک مسأله محوری بود که سرنوشت سلسله پهلوی را رقم می زد.

واکنش دولت در برابر رویدادهای سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش آمیزه ای از سرکوب و امتیازدهی بود و در تلاشی که روز به روز نومیدانه تر جلوه می کرد دولت سعی داشت حمایت بعضی از بخش های جامعه را بخرد و بقیه را مرعوب سازد. در همین راستا وعده

انتخابات آزاد، لغو سانسور، مبارزه با فساد، لغو شکنجه و افزایش مزدها داده می‌شد و همزمان، ارتش نیز به فرمان شاه به روی تظاهرکنندگان آتش می‌گشود. روحیه متزلزل و سیاست نوسانی شاه در این مورد را می‌توان تا حدی به بیماری رو به رشد سرطان او نسبت داد؛ اما بیخبری تأسف بار او از جامعه را نمی‌توان به بیماری‌اش نسبت داد (شاه در سپتامبر ۱۹۷۸/شهریور-مهر ۱۳۵۷ به یک خبرنگار انگلیسی گفته بود در تهران زاغه‌نشین و حلبی آباد وجود ندارد)، این بی‌خبری را در برداشت و سیاست نادرست او در سراسر آن سال مشاهده می‌کنیم.^(۱۰۷) فقدان مشاوران مورد اعتمادی مثل علم و اقبال برای شاه ضایعه بزرگی بود و دودستگی میان مشاوران طرفدار شدت عمل و طرفداران نرمش در برابر مخالفان، بازتاب کوچکی از تزلزل رأی او بود. در درون جامعه مدنی، میانجی‌گرانی نظیر جبهه ملی، روحانیت، سازمان‌های تخصصی و حرفه‌ای، اتحادیه‌های مستقل یا حزب‌های سیاسی وجود نداشت یا اگر هم وجود داشت حاضر به پایمردی نبودند و همین فقدان و خلأ، هنگامی که ناآرامی و بحران آغاز شد، دست شاه و دولت را برای حل و فصل آن بسته بود و قدرت انتخاب مانوردهی او را شدیداً محدود می‌کرد. زیاده‌روی شاه در اتخاذ سیاست‌های ضدتورمی و مبارزه با گران‌فروشی سال ۱۹۷۸/م ۱۳۵۷ش نیز وضع او را وخیم‌تر کرد، منابع پشتیبانی دولت را محدود ساخت و کشمکش درونی دولت را دوچندان نمود.

به رغم همه اینها، شاه در سال ۱۹۷۸/م ۱۳۵۷ش حاضر نشد کوتاه بیاید و به خواست مردم تن در دهد. بلافاصله بعد از تظاهرات ژانویه ۱۹۷۸ (دی-بهمن ۱۳۵۶) قم، دولت در صدد برپا کردن تظاهراتی به طرفداری از شاه برآمد و روزنامه‌های ایران گزارش دادند که روز ۱۸ ژانویه (۲۸ دی) ۵۰ هزار نفر در تبریز به نفع شاه تظاهراتی صورت داده‌اند. روز بعد نیز گزارش رسید که در خوزستان ۲۰۰ هزار نفر به نفع شاه دست به تظاهرات زده‌اند. چند هفته بعد یعنی در ۹ آوریل (۲۰ فروردین) خبر رسید که ۳۰۰ هزار نفر در تبریز تظاهراتی به نفع شاه صورت داده‌اند. این تظاهرکنندگان، دهقانانی بودند که با کامیون از روستاها به شهرها آورده می‌شدند، یا دانش‌آموزان، کارمندان و سایر کسانی بودند که دولت بیش از همه به آنها دسترسی داشت و می‌توانست آنها را اجباراً به محل تظاهرات بیاورد. حتی زمانی که با توجه به دامنه عظیم تظاهرات مخالفان، کسی از روی ترس هم به طرفداری از شاه در تظاهرات دولتی شرکت

نمی‌کرد، دولت بختیار می‌توانست یکصد هزار نفر را برای برپایی تظاهرات دولتی بسیج کند (ژانویه ۱۹۷۹/دی - بهمن ۱۳۵۷)، البته در آن هنگام تعداد افراد شرکت‌کننده در راهپیمایی ضد دولتی از چند میلیون تجاوز می‌کرد. شاه برای مقابله با تظاهرات مخالفان به تلاش‌های دیگری هم دست زد. گروه‌هایی همچون کمیته مخفی انتقام ساواک و سپاه مقاومت حزب رستاخیز که گروه‌هایی شبه‌نظامی بودند به رهبران مخالف حمله می‌بردند، آنها را تهدید می‌کردند، خانه‌شان را بمب‌گذاری می‌کردند. در مورد سازمان‌های مخالف [شرکت‌کننده] در راهپیمایی‌ها هم به همین نحو عمل می‌شد. اینها گروه‌های حاشیه شهری، کارگر، یا دهقانانی بودند که در ازای خدمات‌شان از دولت پول می‌گرفتند. به تدریج بسیج «حمایت مردمی» از شاه حالت داوطلبانه را از دست داد و صورت اجبار به خود گرفت که این خود بازتاب موقعیت وخیم نظام بود، آنچنان که «شاه در دسامبر ۱۹۷۸ (آذر - دی ۱۳۵۷) موقعیت تراژدی - کم‌دی رژیم در حال فروپاشی‌اش را جمع‌بندی می‌کند و در پاسخ خبرنگار خارجی که می‌پرسد، طرفداران شاه کجا هستند، شانه‌هایش را تکان می‌دهد و می‌گوید: مرا بگردید.»^(۱۰۸)

ارتش آخرین دژ دفاعی رژیم شاه بود. ارجمند می‌گوید: ارتش ایران در مقایسه با ارتش روسیه در انقلاب ۱۹۱۷م/۱۸۵۵ش برای مدت طولانی تری دست‌نخورده باقی ماند (البته برخلاف ارتش روسیه در جنگ خارجی نیز دستخوش شکست نشده بود). به‌طور قطع ارتش در پاییز ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش هنوز قابل اعتماد بود. در موارد متعدد به روی راهپیمایان آتش گشود و اعتصاب‌گران را به سرکارهای‌شان بازگردانید. اما از دسامبر (آذر - دی) به بعد، درخواست روحانیت و تظاهرکنندگان از ارتش به اینکه به روی جمعیت مسلمان بی‌سلاح تیراندازی نکند کار خود را کرد و صدها سرباز و درجه‌دار از قم و مشهد در جریان ماه محرم از ارتش فرار کردند و با این کار جلوگیری از راهپیمایی‌های عظیمی که ارکان رژیم را به لرزه درآورد عملاً غیرممکن شد. در آن ماه به‌طور متوسط روزی هزار سرباز ارتش فرار می‌کرد. و آنهایی که باقی ماندند از دستورات فرماندهان سرپیچی می‌کردند، به راهپیمایان می‌پیوستند، به مخالفان رژیم اسلحه می‌دادند، افسران خود را با تیر می‌زدند، یا اعتصاب غذا می‌کردند. کار به جایی رسید که افسران خود به تیراندازی به روی تظاهرکنندگان مبادرت می‌ورزیدند. در فرماندهی عالی ارتش دودستگی پدید آمد: عده‌ای می‌گفتند باید با تمام نیرو به مقابله با

راهپیمایان برخاست و عده‌ای می‌گفتند این کار بی‌حاصل است و ارتش را با خطر روبه‌رو می‌سازد. بعضی از فرماندهان می‌خواستند ارتش از سیاست برکنار بماند تا موقعیت آن به عنوان یک نهاد محفوظ بماند، بعضی هم با توجه به علائق مذهبی خواهان مدارا با مردم بودند. فساد و مزایای موجود مانع از آن شد که امیران رده‌اول ارتش دست به اقدام کارآمدی بزنند. سرانجام، آنها که باقی ماندند یک موافقت‌نامه‌ی سرّی با مخالفان رژیم امضا کردند و مقرر شد عده‌ای از فرماندهان سرسخت و بدنام به خارج از کشور فرستاده شوند و بقیه در پست‌های شان ابقا شوند. اما این توافق سرّی هم نیاز به قیام مسلحانه سه‌روزه ۲۰-۲۲ بهمن را از بین نبرد. مخالفان برای حذف واحدهای زبده و فادار به شاه ناچار به قیام شدند. ارتش منزوی و امتحان پس‌نداده ایران به تنهایی نتوانست با امواج پرتوان انقلابی علیه رژیم که دستخوش بحران عمیق سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی بود و پایگاه قدرتمند اجتماعی نداشت، مقابله کند.^(۱۰۹) بدین ترتیب دولت «مستقل» ایران به رغم نبود معارضانی از میان نخبگان یا شکست نظامی، در نهایت امر، شکنندگی بیش از اندازه خود را نشان داد.

ضعف‌های داخلی، همزادی هم در خارج از کشور داشتند. ضعف خارجی با توصیف اسکاکپول جور در نمی‌آید که می‌گوید یکی از علل انقلاب‌ها، فشار خارجی در نظام‌های بین‌المللی و دولت‌های رقیب است. اما باز هم در مقاله‌ی مربوط به ایران از حرف پیشین خود در کتاب و تأکید بر عامل کلیدی انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین عدول می‌کند: «در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش شاه دیگر یک عروسک امریکایی در سیاست داخلی یا خارجی ایران محسوب نمی‌شد.»^(۱۱۰) او در واقع به نوعی نتیجه‌گیری ناگفته با هالیدی می‌رسد که در مورد عوامل نظام جهانی اهمیت‌شان به مراتب کمتر است. به اعتقاد هالیدی فروپاشی نظام ایران

نشان داد که قبل از هر چیز، قدرت‌های غربی یارای مهار کردن رویدادها را حتی در کشوری که طی دهه‌ها تا به آن حد کانون نفوذشان بوده است ندارند. رویدادهای ایران نشان داد که اینجا نیز مثل پرتغال یا اتیوپی، یعنی متحدان به‌ظاهر مطمئن غرب، با راه افتادن جنبش فعال جبهه‌ی مخالف، مبارزه طبقاتی داخلی بیش از نفوذ امپریالیسم تعیین‌کننده است.^(۱۱۱)

به این مسأله عمیق‌تر می‌نگریم چون اوضاع نظام جهانی به گونه‌ای بود که انقلاب

ایران به پیروزی رسید (و بدین ترتیب ایالات متحد آمریکا نقشی ایفا کرد). رابطه وابستگی ایران به آمریکا (به گفته اسکاکپول) و به نظام اقتصاد جهانی راه را برای شرایط اقتصادی و سیاسی ای هموار نمود که مردم را به واکنش و اداشت (به گفته هالیدی). بی شک آمریکا در موقعیت پیش از انقلاب ایران، عاملی تعیین کننده بود و به طوری که در فصل هشتم دیدیم، به دنبال قرار گرفتن به جای دولت بریتانیا به عنوان قدرت مسلط خارجی در ایران، نفوذش بر این کشور از تمام رقیبان شرقی و غربی بیشتر بود. از دخالت آیزنهاور در کودتای ۱۹۵۳م/۱۳۳۲ش سیاه، تا اعمال نفوذ کندی در نخست وزیر دکترا علی امینی و اصلاحات ارضی اوایل دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش، تا «دکترین» نیکسون و فروش هر نوع سلاح غیرهسته ای به ایران، قبول نقش ژاندارمی این کشور در خلیج فارس و سد کردن راه نفوذ شوروی، همه و همه رابطه گرم و مستحکم ایالات متحد با شاه را نشان می داد.^(۱۱۲) چنین به نظر می رسد که با روی کار آمدن جیمی کارتر در ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش، این نوع رابطه مورد مذاقه و تجدیدنظر قرار گرفته باشد چون در برنامه سیاست خارجی کارتر، احترام به حقوق بشر گنجانده شده بود و کارتر خود را در این مورد متعهد می دانست. شاه ظاهراً این برنامه کارتر را توطئه ای علیه خود تلقی کرده بود و در آستانه انتخابات آمریکا که منجر به انتخاب کارتر به ریاست جمهوری شد، شاه به یکی از نزدیکان خود گفته بود: «از قرار معلوم، دیگر جایی برای ما در نظر گرفته نشده است.»^(۱۱۳) چنین به نظر می رسد که جیمی کارتر در جریان دیدارش با شاه در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش یک رابطه شخصی با او برقرار کرده و هرگز رابطه استراتژیک دو کشور را زیر سؤال نبرده است. بسیاری از ناظران از معامله مشکوک شاه و کارتر در اواخر سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش سخن به میان آورده اند: ایران نفت خود را با قیمتی پایین تر به فروش برساند (یادمان باشد که دولت آمریکا در آن هنگام با تورم و بحران اقتصادی دست به گریبان بود) و آمریکا نیز کمتر از رژیم شاه انتقاد کند و فروش اسلحه به ایران را ادامه دهد. با وجود این، «باز کردن فضای سیاسی» در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش در دستور کار شاه قرار داشت و هرچند افکار عمومی جهان در این اقدام شاه نقش داشته اما او خواسته است با یک تیر دو نشان بزند و کارتر را نیز خشنود سازد (در طی «مشکلات» سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش دولت آمریکا مدام بر این انتظار غیر واقع بینانه تأکید می کرد که روند آزادسازی در ایران ادامه یابد). بنابراین

سیاست حقوق بشر کارتر ولو به صورت غیرمستقیم در ۱۳۵۶/م ۱۹۷۷ ش شاه را از ادامه سرکوب و اختناق بازداشته، راه را برای نوشتن نامه‌های سرگشاده و گردهمایی‌های روشنفکران هموار نموده و زمینه جنبش انقلابی سال بعد را فراهم ساخته است. (۱۱۴)

در طول انقلاب نیز امریکا از چند جهت، به نقش عاملیت خود ادامه داد. از یک سو کارتر در بدترین زمان ممکن یعنی در آغاز سال نو مسیحی در ملاء عام جام خود را به سلامتی شاه بلند کرد و درست بعد از جمعه خونین [۱۷ شهریور] به شاه تلفن زد و در اذهان عامه مردم ایران این تصویر را ایجاد کرد که ایالات متحد امریکا مظهر و نماد بالقوه سلطه خارجی و حامی شاه است. (شعار «شاه سگ زنجیری کارتر!» که بر در و دیوارها نوشته می شد همین برداشت عمومی را نشان می داد). از این گذشته دودستگی مشاوران کارتر در یک رشته مسایل جدی از کارایی سیاست حمایتی امریکا از شاه به میزان زیادی کاست. در حالی که وزارت امور خارجه و اندکی بعد سفارت امریکا در ایران واقعیت اصالت انقلاب اجتماعی ایران را درک می کردند و نگران آن بودند که شاه بر اثر انقلاب ساقط شود، شورای امنیت ملی به ریاست زیگنیو برژینسکی با حمایت جیمز شلزینگر وزیر انرژی، هارولد براون وزیر دفاع و دریاسالار استانیفیلد ترنر رئیس سازمان سیا، انقلاب را ساخته و پرداخته شوروی‌ها می دانست و معتقد بود با به کارگیری قاطعانه ارتش می توان آن را به شکست حتمی کشانید. این دو سیاست متضاد به نوبت یکدیگر را خنثی کردند و بنابراین هیچ کدام قاطعانه به کار گرفته نشدند. در هر دو گروه واقعیت مسائل ایران جدی گرفته نشد تا هنگامی که دیگر خیلی دیر بود. ویلیام سولیوان سفیر امریکا در ایران تنها در نوامبر ۱۹۷۸ (آبان - آذر ۱۳۵۷) به واقعیات پی برد. [در حالی که] در همین موقع برژینسکی جلوی هرگونه تلاشی در زمینه برقراری ارتباط دولت کارتر با آیت الله خمینی را سد کرد و بدین ترتیب خصومت و تضاد امریکا با جنبش را تضمین نمود. کارتر نیز در این مورد سیاست روشنی نداشت و شاه یا جبهه مخالف هیچ کدام را مورد حمایت قرار نداد. روز هفتم دسامبر (۱۶ آذر) کارتر ناگهان نسبت به شاه ابراز عدم اعتماد کرد و اعلام داشت ایالات متحد امریکا در امور داخلی ایران مداخله نخواهد کرد. احتمال دارد اعتصاب نفت‌گران در ماه دسامبر (آذر - دی) نظر امریکا در حمایت از شاه را تغییر داده باشد و امریکا از روی بی میلی از مسافرت

«تعطیلاتی» او به خارج از ایران پشتیبانی کرده باشد. در ژانویه ۱۹۷۹ (دی - بهمن ۱۳۵۷) مأموریت ژنرال هایزر در ایران آغاز شد. او مأموریت داشت از دولت بختیار حمایت کند و به احتمال زیاد، بر اساس سناریویی که برژینسکی ترتیب داده بود در آخرین لحظه‌ها کودتایی علیه آیت‌الله خمینی صورت می‌گرفت. اما هنگامی که مشاور امنیت ملی کارتر [برژینسکی] در ۱۰ فوریه (۲۱ بهمن) و در جریان قیام نهایی مردم در تهران، به سولیوان سفیر امریکا دستور داد کودتا کند، سولیوان پاسخ داد: «غیرقابل چاپ.» (۱۱۵)

بی‌عملی قدرت کلیدی جهان، در معامله با ایران، زمینه را برای به نمایش درآمدن تمام و کمال موازنه داخلی نیروها هموار نمود و همین امر به موفقیت انقلاب منجر گردید. درست همان‌گونه که رابطه نزدیک شاه با امریکا از ۱۹۵۳/۱۳۳۲ش تا ۱۹۷۸/۱۳۵۷ش قبل از هر چیز مشروعیت پادشاهی او را زیر سؤال برده بود، نظام جهانی نیز در آن مقطع به سود پیروزی انقلاب عمل کرد؛ بدین معنی که قدرت محوری این نظام [امریکا] به مداخله تجاوزآمیز و تعرضی در ایران مبادرت نورزید و مانع پیروزی انقلاب نشد. شاید بتوان گفت انقلاب در هر حال پیروز می‌شد اما تلفات انسانی [در آن صورت] به‌طور قطع خیلی بیشتر می‌بود و احتمال گزینه‌های تاریخی غیرقابل پیش‌بینی (کودتا، مداخله، مبارزات داخلی مختلف و مانند اینها) نیز می‌توانست مسیر انقلاب را به راهی دیگر سوق دهد.

انقلاب ایران از دید مقایسه‌ای

تا اینجا متوجه شده‌ایم که انقلاب ایران در الگوی انقلاب‌های اجتماعی ته‌دا اسکاکپول - که با توجه به انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین تهیه شده است - نمی‌گنجد. بی‌آنکه بخواهیم وارد جزئیات این انقلاب‌ها بشویم شاید بتوانیم بگوییم این ناهمخوانی ناشی از تفاوت میان دولت‌های زراعی دیوان‌سالاری بزرگ با دولت وابسته کوچک جهان سومی است. (اسکاکپول این نکته را نیز یادآور شده است هرچند ایران در مدل جهان سومی او هم نمی‌گنجد) شاید هم ناهمخوانی ناشی از تفاوت مکانی هر انقلاب در خط زمانی جهانی - تاریخی باشد (چون دولت‌های دهه‌های آخر قرن بیستم در داخل و خارج با موانع سیاسی و اقتصادی به مراتب متفاوت با دولت‌های فرانسه، روسیه و چین

در جریان انقلاب‌های مزبور روبه‌رو بوده‌اند). شاید هم انقلاب ایران موجب شود پژوهش‌گران در آینده به بازمینی «سه انقلاب بزرگ» اسکاکیول پردازند و فرایندهایی را که او توضیح نداده است روشن کنند و از جمله نقش طبقه‌های شهری در انقلاب‌های فرانسه و روسیه، تأثیرات موقعیت وابسته کشور در نظام جهانی (چین، یا روسیه به عنوان قدرت نیمه حاشیه‌ای) و نقش بزرگی که فرهنگ‌های سیاسی جبهه مخالف رژیم در برپایی انقلاب ایفا می‌کنند، توضیح داده شود. (۱۱۶)

درخورترین مورد برای مقایسه با انقلاب ایران نیکاراگوئه است چون همزمان با ایران در این کشور نیز انقلابی روی داد. در هر دو انقلاب، ائتلاف‌های چندطبقه‌ای شکل گرفت. در هر دو مورد انقلاب علیه دیکتاتوری نظامی‌گونه به پیروزی رسید و هر دو از عدم مداخله قدرتمند آمریکا به خوبی بهره گرفتند. اما تفاوت‌هایی نیز در دو انقلاب مشاهده می‌شود: در نیکاراگوئه شورش مسلحانه موجب شد که تلفات انسانی این کشور ۴ برابر ایران باشد در حالی که جمعیتش یک دهم ایران بود. اما به هر حال همانندی‌ها آنقدر زیاد است که می‌توان گفت در هر دو کشور با روند واحدی سر و کار داریم و نمودار ۹-۱ ایران را می‌توان تا حد زیادی در مورد نیکاراگوئه نیز به کار گرفت. در نیکاراگوئه نیز شاهد پیامدهای توسعه وابسته، سرکوب دولتی، تجسم فرهنگ سیاسی مخالفان در جبهه ساندنیستی و بحران اقتصادی هستیم که به دنبال زلزله ۱۳۵۰/م ۱۹۷۱ ش پیش آمد و هرگز برطرف نشد، در نیکاراگوئه نیز فرصتی پیش آمد تا با استفاده از سیاست حقوق بشر کارتر و تفرقه و دودستگی مشاوران او، راه جنبش انقلابی هموار شود و ائتلافی گسترده و مردمی علیه سوموزا، دیکتاتور منفور شکل گرفته، انقلاب نیکاراگوئه را به پیروزی رهبری کند. با این همانندی‌های تکان‌دهنده شاید بتوان گفت الگوی پیشنهادی ما برای انقلاب‌های قرن بیستمی جهان سوم مناسب‌تر از الگوی اسکاکیول و دیگران است. کوبا، شیلی و مکزیک نیز از مواردی هستند که می‌توان در پرتو الگوی بالا به آنها پرداخت هر چند تعداد کشورها به مراتب بیش از اینها است. (۱۱۷)

مقایسه انقلاب ایران با سایر تحولات اجتماعی عمده پیش از آن در قرن حاضر نیز بسی آموزنده است. در انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵/م ۱۲۸۴ ش) و مبارزه ملی کردن نفت (۱۹۵۳-۱۹۵۱/م ۱۳۳۰-۱۳۳۲ ش) ائتلاف‌های مردمی، شهری و چند طبقه شکل گرفت

و علل آنها نیز در اساس و ماهیت، مانند انقلاب اخیر، یعنی پیچیدگی ساختار اجتماعی ایران، تأثیر غرب و قرار گرفتن ایران در موقعیت وابستگی، پیدایش فرهنگ‌های سیاسی متعدد مقاومت بود. این عوامل، ائتلاف مردمی را به یک خاستگاه اجتماعی طبیعی برای جنبش‌های ضد دولتی و ضد سلطه خارجی تبدیل کرده است. اما، چرا انقلاب ۱۹۷۸-۱۹۷۹ م/۱۳۵۷-۱۳۵۸ ش به مراتب موفق‌تر از انقلاب‌های پیشین بود؟ یکی از عوامل پیروزی، انسجام و قدرت بیشتر ائتلاف مردمی ۱۹۷۸ م/۱۳۵۷ ش در مقایسه با ائتلاف‌های سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳ م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ ش و ۱۹۶۰-۱۹۶۳ م/۱۳۳۹-۱۳۴۲ ش بود. سرکوب ددمنشانه (برخلاف ۱۹ اوت ۱۹۵۳/۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ۱۵ ژوئن ۱۹۶۳/۱۵ خرداد ۱۳۴۲) انقلاب را به شکست نکشاند. جنبش بعد از جمعه خونین (۱۷ شهریور) به تاکتیک‌های جدید و کارآمدی دست یافت که از آن جمله اعتصاب‌های سراسری و راهپیمایی‌های میلیونی را می‌توان نام برد. در انقلاب ۱۹۷۹ م/۱۳۵۷ ش عناصر متشکله ائتلاف هم بهتر عمل کردند- روحانیت نقش ستیزه‌جویانه‌تری ایفا کرد و همه نیروهای غیردینی با آن همدست شدند؛ در حالی که در انقلاب مشروطیت، روحانیان حالتی مبهم و دوپهلو داشتند، در جریان ملی شدن نفت بی عمل ماندند و در ۱۵ خرداد منزوی شدند. هدف جنبش- یعنی تغییر ریشه‌ای دولت از طریق برچیدن نظام پادشاهی و استقرار جمهوری- نیز انقلاب ۱۹۷۹ م/۱۳۵۷ ش را از موارد پیشین متمایز می‌سازد. در این رابطه فرهنگ‌های سیاسی مخالفان در برملا کردن نارضایتی‌ها و بسیج مردم نقش کارآمدتری برعهده داشته است. و سرانجام، مقطع نظام جهانی در ۱۹۷۹ م/۱۳۵۷ ش به حال انقلاب مساعدتر بود تا مقطع سال ۱۹۱۱ م/۱۲۹۰ ش که روسیه تزاری به مداخله نظامی به نفع ضدانقلاب پرداخت یا سال ۱۹۵۳ م/۱۳۳۲ ش که سیا تدارک کودتای ایران را دید. می‌بینیم که به رغم وجود همان عوامل نظری در پیدایش سه انقلاب قرن بیستم ایران، تفاوت‌ها آنقدر زیاد بوده که موجب تمایز پیامدهای آنها از یکدیگر شده است.

سال‌های بعد از انقلاب: ۱۹۷۹-۱۹۹۱ م/۱۳۵۸-۱۳۷۰ ش (۱۱۸)

ملاحظات پیش‌گفته، ما را به طرح آخرین سؤال تحلیلی رهنمون می‌شود: تفاوت پیامد انقلاب ۱۹۷۹ م/۱۳۵۷ ش ایران در متن تاریخ تحول اجتماعی این کشور چگونه بوده است؟ انقلاب به شکست نینجامید، نظام پادشاهی برچیده شد، بر روابط نزدیک ایران و

امریکا نقطه پایان نهاد و چنین به نظر می‌رسد که از شکست گریزناپذیر الگوی اساسی جنبش‌های اجتماعی ایران فرار کرده باشد. اما از طرف دیگر، به دنبال انقلاب، جنگ خونین با عراق آغاز شد و ائتلافی که به پیروزی انقلاب منجر شده بود درهم شکست. ما در بقیه این فصل وارد جزئیات تحولات ایران از انقلاب به بعد نخواهیم شد بلکه چند نکته تحلیلی را در رابطه با چارچوب مطالعه کنونی یادآور می‌شویم.

رژیم جدید به سرعت به تحکیم مواضع خود در جامعه پرداخت اما نوعاً چنان اقدامی به از هم‌گسستگی نهایی ائتلاف متنوعی منجر شد که انقلاب را به ثمر رسانده بود. گام‌های اولیه در راه نهادی کردن نظام جدید در ۳۰ مارس ۱۹۷۹/۱۰ فروردین ۱۳۵۷ برداشته شد که طی همه‌پرسی، نظام پادشاهی ملغی گردید و مردم به استقرار جمهوری اسلامی در ایران رأی دادند؛ گام‌های بعدی تشکیل مجلس [خبرگان] در ۳ اوت ۱۹۷۹ (مرداد- شهریور ۱۳۵۸)؛ تصویب قانون اساسی جدید در نوامبر ۱۹۷۹ (آبان- آذر ۱۳۵۸)؛ و انتخاب ابوالحسن بنی‌صدر به ریاست جمهوری ایران در ۲۵ ژانویه ۱۹۸۰ (۵ بهمن ۱۳۵۹) بود. در این گیرودارها روز ۴ نوامبر [۱۳ آبان ۱۳۵۸] جمعیتی وارد سفارت آمریکا در تهران شدند و کارکنان سفارت را به مدت ۴۴۴ روز به گروگان گرفتند. این امر «بحران گروگانگیری» نامیده شد. سال بعد یعنی در سپتامبر ۱۹۸۰ (شهریور- مهر ۱۳۵۹) دولت عراق به استان نفتخیز خوزستان حمله‌ور شد و جنگ خونین خلیج فارس آغاز گردید.

روحانیانی که از آیت‌الله خمینی رهبر انقلاب حمایت کرده بودند به سرعت دست به کار شدند و طی همین دوره، کنترل دولت را به دست گرفتند. در ماه مه ۱۹۷۹ (اردیبهشت- خرداد ۱۳۵۸) حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد و اکثریت کرسی‌های مجلس را از آن خود ساخت و بر جریان تدوین قانون اساسی اعمال کنترل کرد. در این قانون برای آیت‌الله خمینی رهبر انقلاب به عنوان ولی فقیه اختیارات زیادی در نظر گرفته شد. بحران گروگانگیری فرصتی بود برای بیرون راندن بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت از گردونه قدرت، به این بهانه که با آمریکا تماس برقرار کرده است. روحانیت در این دوره با زیرکی تمام، چپ را به جان لیبرال‌های دینی و غیردینی انداخت و بنی‌صدر را ناچار کرد در ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد- تیر ۱۳۶۰) به خارج از کشور فرار کند چون رئیس‌جمهور با حزب جمهوری اسلامی اختلاف‌های شدیدی داشت. سپس نوبت

مجاهدین رسید آنها نیز به دنبال تلاش در بسیج مردم علیه دولت در تابستان ۱۹۸۱م/۱۳۶۰ش و ناکام ماندن در این اقدام، شکست خوردند. [اگر چه] طی بمب‌گذاری‌های متعدد، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و ۷۲ تن از سران جمهوری اسلامی و نمایندگان مجلس کشته شدند اما مجاهدین هم نهایتاً موفق به برپا کردن قیام نشدند؛ آنها نیز ناگزیر به صورت سازمان مخفی زیرزمینی درآمدند و اعضای سازمان دستگیر، تعزیر و اعدام شدند. حزب توده و شاخه‌ای از فداییان خلق در این دوره از دولت حمایت کردند و آن را ضدامپریالیست قلمداد کردند اما در ۱۹۸۳-۱۹۸۴م/۱۳۶۲-۱۳۶۳ش نوبت به آنها رسید. رهبران این دو سازمان نیز دستگیر و [و تعدادی از آنها] اعدام شدند.

از میان همه طبقه‌های شرکت‌کننده در انقلاب، تنها بخشی از روحانیت، بخش‌های برگزیده‌ای از طبقه‌های بازاری و تا اندازه‌ای حاشیه شهری‌ها از انقلاب بهره بردند. باید به خاطر داشت که اسلام مبارز آیت‌الله خمینی تنها مورد قبول اقلیتی از ده‌ها هزار روحانی ایران واقع شد و تازه در میان این حامیان نیز بر سر مسایل اقتصادی و سیاسی اختلاف‌های متعدد و شدیدی وجود داشت. در میان عناصر بازاری، عده‌ای به خاطر کاهش تماس ایران با اقتصاد جهانی و فرصت‌های پدید آمده بر اثر انقلاب و جنگ، سود بردند اما بسیاری نیز از لحاظ اقتصادی زیان دیدند و در معرض سرکوب سیاسی قرار گرفتند. گذشته از شکست همه حزب‌های غیردینی، روشنفکران با تعطیل شدن دانشگاه‌ها به مدت دو سال - به عنوان بخشی از مبارزه اسلامی کردن [و انقلاب فرهنگی] - مواجه شدند؛ حداقل ۲۰۰ هزار روشنفکر در فاصله سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۲م/۱۳۵۸-۱۳۶۱ش کشور را ترک کردند. طبقه کارگر نیز امتیازهایی را که در حیطه دستمزدها و کنترل بر تولید در سال ۱۹۷۹م/۱۳۵۸ش کسب کرده بود از دست داد چون انجمن‌های اسلامی جای شوراها را گرفتند. بار دیگر کارخانه‌ها به کنترل مدیریت درآمدند. جنگ و سرکوب نیز رفاه کارگران را مختل ساخت. طبقه‌های حاشیه شهری که پشتوانه اصلی حزب جمهوری اسلامی بودند وضع زندگی‌شان اندکی بهبود پیدا کرد اما مشکلات مسکن، تغذیه و اشتغال در حد گسترده‌ای به همان صورت باقی ماند. جمعیت ۴/۵ میلیونی تهران یک سال بعد از انقلاب به شش میلیون نفر رسید.

زنان از مدرسه‌ها و اداره‌ها اخراج شدند*^{۱۱۹}. با تغییر دادن قانون خانواده، سن زناشویی از ۱۸ سال به ۱۳ سال کاهش یافت، اما دست مردان در طلاق دادن همسران‌شان بازتر شد. در روستاها مصادره زمین توسط دهقانان نکوهش شد یا نیروهای مسلح زمین‌ها را به صاحبان‌شان بازگردانیدند. کردها مورد سرکوب نظامی قرار گرفتند. سران ایل قشقایی در ۱۳۵۹/م ۱۹۸۰ ش به اتهام توطئه‌چینی علیه آیت‌الله خمینی اعدام شدند.^(۱۱۹) بدین ترتیب، این بار هم مثل سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱/م ۱۲۸۴-۱۲۹۰ ش و ۱۹۵۳/م ۱۳۳۲ ش به محض مستقر شدن قدرت، ائتلاف مردمی درهم شکسته شد به طوری که می‌توان گفت تنها معدودی از عناصر ائتلاف و سازمان‌های سیاسی به هدف خویش در برپایی انقلاب نایل آمدند.

هنوز اندک زمانی از بازگشت اعتصاب‌گران به سرکار نگذشته بود که جنگ با عراق بار دیگر ضربات جدی بر پیکر اقتصاد ایران وارد کرد، جنگ در بخش اعظم سال‌های دهه ۱۳۶۰/م ۱۹۸۰ ش ادامه یافت اما اثرات آن بسی فراتر رفت. خانه‌ها، جاده‌ها، زیربنای اقتصادی، تأسیسات نفتی، بر اثر جنگ به‌سختی آسیب دید، بودجه کشور به جای آنکه در طرح‌های توسعه هزینه شوند صرف جنگ شدند؛ به دلیل در دسترس نبودن قطعات یدکی، بسیاری از کارخانه‌ها به حال تعطیل درآمدند، ظرفیت مصرفی کشور پایین آمد، نیروی کار به جبهه‌ها گسیل شد و کشور با کمبود کار و کارگر روبه‌رو گردید. کشاورزی به صورت بزرگترین مانع در راه بهبود وضع زندگی درآمد. به رغم محصول خوب سال ۱۳۵۸/م ۱۹۷۹ ش، تولید کشاورزی در ۱۳۵۹/م ۱۹۸۰ ش کاهش یافت و واردات مواد غذایی بخشی از ارز کشور را بلعید. مهاجرت از روستا و مناطق جنگ‌زده به شهرهای بزرگ بدون وقفه ادامه یافت و این نیز بر مشکلات زمان جنگ افزود. صنعت نفت - که در اقتصاد جنبه محوری داشت - از قطع تولید نفت ایران در سال‌های ۱۹۷۹-۱۳۵۸/م ۱۳۵۹ ش و دو برابر شدن قیمت در این سال‌ها سود برد اما در دهه ۱۳۶۰/م ۱۹۸۰ ش بار دیگر قیمت نفت پایین آمد و وابستگی ایران به درآمد نفت شاخصه اقتصاد سیاسی کشور باقی ماند.^(۱۲۰)

* ممکن است بعضی از خانم‌ها که نتوانستند خود را با شرایط انقلاب وفق دهند، قادر به ادامه کار نشده باشند، مانند معلمان زن مدارس پسرانه و ... اما این مطلب به هیچ‌وجه قابل تعمیم نمی‌باشد و صحت ندارد. (ناشر)

بعضی صاحب نظران و از آن جمله امیراحمدی بر آن بودند که ایران انقلابی ممکن است به راه توسعه «غیر سرمایه داری» برود در حالی که عده زیادی مثل سمیر امین می گفتند: «ایران از نظام جهانی گسسته است، یا به هر حال، اقتصادش دیگر بخشی از نظام سرمایه داری جهانی نیست.»^(۱۲۱) اما با توجه به دیدگاه های نظری کتاب حاضر، باید گفت در صحت این ادعاها جای تردید وجود دارد. وابستگی یک مسأله عمیق ساختاری ایران است - وابستگی به درآمد نفت، وابستگی به تکنولوژی غرب، به واردات مواد غذایی، به جنگ افزار و بسیاری چیزهای دیگر. از یک نظر می توان گفت بحران گروگان گیری این حسن را داشت که برای مدتی کوتاه جلوی مداخله آمریکا در امور ایران را گرفت، اما ایران بار دیگر و به زودی به ایالات متحد آمریکا و اسرائیل روی آورد تا برای ادامه جنگ با عراق از این کشورها سلاح دریافت کند. در بازسازی اقتصاد جنگزده نیز بی تردید به کمک اروپا و ژاپن نیاز دارد (هرچند ممکن است در بلندمدت به آمریکا نیز احتیاج باشد). اعلام جمهوری اسلامی، موقعیت ایران به عنوان کشوری در حاشیه نظام جهانی را تغییر نداد و شکل توسعه سرمایه داری وابسته به قوت خود باقی ماند.

تبدیل قوت اسلام مردمی از یک نیروی انقلابی به الگویی از جامعه، معضلات حادی را برای اقتصاد و سیاست کشور ایجاد کرد. اما ایجاد بحران گروگان گیری و فرض خطر مداخله آمریکا و دعوت به صدور انقلاب اسلامی - که خود یکی از علل جنگ عراق - ایران بود - طرح معضل را تا حدی به تعویق انداخت. دولت با استفاده از این بحران ها کنترل هرچه بیشتری را بر مردم اعمال نمود و با برانگیختن روحیه شهادت طلبی و مبارزه با شیاطین متجاوز، کنترل را ادامه داد. برای مثال، آیت الله خمینی کوشید با برانگیختن احساسات مذهبی مردم، کاهش انتظارات مادی جامعه را راهی برای قطع وابستگی کشور به آمریکا قلمداد کند. او در جریان تحریم آمریکا در بحران گروگان گیری به بنی صدر گفته بود بحران، زبانی را متوجه جامعه ایران نمی سازد؛ در زمان رسول الله مردم تنها روزی یک خرما می خوردند.^(۱۲۲) در فرایند زمان، ظرفیت رهایی بخش فرهنگ های سیاسی اسلامی شریعتی، طالقانی، بازرگان و بنی صدر تحریف یا محدود شد. جو سیاسی و پیامدهای عملی حکومت حزب جمهوری اسلامی، دموکراتیک، مترقیانه، لیبرالی یا سوسیالیستی نبود. بارزترین گواه این مدعا آن بود که رژیم جدید کوشید حساب خود را از جنبش های اجتماعی گذشته ایران جدا

سازد. شیخ فضل‌الله نوری، روحانی طرفدار سلطنت محمدعلی شاه، که توسط مشروطه‌خواهان در ۱۹۰۹م/۱۲۸۸ش به دار آویخته شد، در نظام جدید شهید قلمداد گردید و از او اعاده حیثیت شد. برعکس تصویر قهرمانانه مصدق مورد تحقیر رژیم قرار گرفت و آیت‌الله خمینی در این باره گفت: «مسیر ما مسیر نفت نیست، نفت پیش ما مطرح نیست، ملی کردن نفت پیش ما مطرح نیست، این اشتباه است، ما اسلام را می‌خواهیم.»^(۱۲۳) با وجود این، در مارس ۱۹۷۹ (اسفند- فروردین ۱۳۵۷) یک میلیون ایرانی برای بزرگداشت خاطره مصدق و زیارت آرامگاه او به احمدآباد رفت. محدود شدن افق فرهنگ سیاسی جدید و مسلط بعد از سال ۱۹۷۹م/۱۳۵۸ش شاید قابل پیش‌بینی بود چون هر ائتلاف مردمی‌ای سرانجام به عناصر متشکله‌اش تجزیه می‌شود. همین‌طور، میزان اُفت انقلاب بر اثر شکست‌ها را می‌توان در پرتو درس‌های گذشته اندازه‌گیری کرد.

درگذشت آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۸۹م/۱۳۶۸ش، پایان یافتن جنگ ایران و عراق که با آن همه تلفات به بن‌بست رسیده بود، بحران ۱۹۹۰-۱۹۹۱م/۱۳۶۹-۱۳۷۰ش خلیج فارس [و اشغال کویت توسط عراق]؛ و جنگ عراق با ایالات متحد آمریکا مرحله تازه‌ای در دوران بعد از انقلاب ایران بشمار می‌رود. فروکش کردن تب ایدئولوژیکی، انزوای سیاسی و ته کشیدن منابع فیزیکی، راه را برای به قدرت رسیدن روحانیان غرب محور و طرفدار بازار آزاد حول محور رئیس‌جمهور اکبر هاشمی رفسنجانی هموار نمود. حکومت ایران در حال حاضر می‌کوشد به محافل اقتصادی و سیاسی بین‌المللی بازگردد، اقتصاد از هم گسیخته‌اش را سامان دهد و در تأمین خواست‌ها و انتظارات میلیون‌ها مردمی که انقلاب کردند کاری بکند. انجام این امور به شیوه‌ای سازنده مستلزم گسستن الگوهای عمده وابستگی و دست‌برداشتن از حکومت انحصاری است که مشخصه اقتصاد سیاسی ایران طی تقریباً دو قرن گذشته بوده است. فصل بعدی را در این تاریخ طولانی و متعارض مردم ایران خواهند نوشت. هدف مطالعه جاری، لمس حافظه تاریخی و تأمل جامعه‌شناختی در معناها و نقاط قوت متعدد- و ضعف‌های- آن همه تلاش بی‌پایانی است که صورت گرفته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. سخنرانی از رادیو تهران، ۸ سپتامبر ۱۹۷۹، ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۹ و متون سرویس اطلاعات سخن‌پراکنی برون‌مرزی، ۱۰ سپتامبر ۱۹۷۹، و ۱۳ نوامبر ۱۹۷۹ به نقل از منبع زیر:
Hossein Zafarian, "Analytical Approach to Correlation Between Marxism and Iran's Islamic Revolution," Ph.D. dissertation, Department of International Relations, Claremont Graduate School (1984), 162.
2. Jack Goldstone, "The Comparative and Historical Study of Revolutions," pp. 187-207, *Annual Review of Sociology*, Volume 8 (1982), "Theories of Revolution: The Third Generation," pp. 425-453, *World Politics*, volume XXXII, number 3 (April 1980).
3. L.P. Edwards, *The Natural History of Revolutions* (Chicago, University of Chicago Press, 1927); G.S.Pettee, *The Process of Revolution* (New York: Harper and Row, 1937); Crane Brinton, *The Anatomy of Revolution* (New York: Vintage, [1938] 1965).
4. Neil, Smelser, *Theory of Collective Behavior* (New York: Free Press, 1963); Chalmers Johnson, *Revolutionary Change* (Boston: Little, Brown, 1966); Ted Robert Gurr, *Why Men Rebel* (Princeton: Princeton University Press, 1970); J.C.Davies, "Toward a Theory of Revolution," pp. 5-19, *American Sociological Review*, volume 27 (1962).
5. S.N. Eisenstadt, *Revolutions and the Transformation of Societies: A Comparative Study of civilizations* (New York: Free Press, 1978); Jeffrey M. Paige, *agrarian Revolution: Social Movements and Export Agriculture in the Under developed World* (New York: Free Press, 1975); Charles Tilly, *From Mobilization to Revolution* (Reading, Massachusetts: Addison-Wesley, 1978); Ellen Kay Trimberger, *Revolution From Above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt, and Peru* (New Brunswick: Transaction Books, 1978); Skocpol's *States and Social Revolutions*.
6. Skocpol, *States and Social Revolutions*, 4.
7. Theda Skocpol, "Analyzing Causal Configurations in History: A Rejoinder to Nichols," pp. 187-194 in *Comparative Social Research. An Annual Publication*, volume 9: *Historical Studies* (Greenwich, Connecticut and London: JAI Press, Inc., 1986), 191.
8. Ibid, "What Makes Peasants Revolutionary?" pp. 157-179. Scott Guggenheim and Robert Weller, editors, *Power and Protest in the Countryside* (Durham, North Carolina: Duke University Press, 1982).
9. Skocpol, "Analyzing Causal Configurations," 191-92.
10. James Bill, "Power and Religion in Revolutionary Iran," pp. 22-47 in *Middle East Journal*, volume 36, number 1 (Winter 1982), 30
(هرچند آنچه از برینتن گرفته است دیدگاهی است که انقلاب را «آشوب» و خشونت تلقی می‌کند)
Nikki Keddie, "Iranian Revolutions in Comparative Perspective," pp. 579-598 in *American Historical Review*, volume 88, number 3 (June 1983), 589-91.
10. Zabih, *Iran's Revolutionary Upheaval*, 76; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 85, 108 note 84; and Keddie, "Iranian Revolutions in Comparative Perspective," 589-91,

- Revolution," 150; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 532-33; Keddie, "Religion, Society, and Revolution," 393 note 20; Bill, "Power and Religion," 42-43.
38. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 475; Algar, 1982 lectures on "Islam in Iran"; Ann K.S. Lambton, "A Reconsideration of the Position of the *Jarja' al-Taqlid* and the Religious Institution," pp. 115-135 in *Studia Islamica*, volume 20 (1964), 130; Halliday, *Iran*, 218; Keddie, *Roots of Revolution*, 242; and Bill, *The Eagle and the Lion*, 238.
۳۹. در مورد جزئیات زندگی شریعتی از منابع زیر بهره گرفته‌ام:
Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran"; Richard, in Keddie, *Roots of Revolution*, 215-16; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 464-66; and Brad Hanson, "The Westoxication" of Iran: Depictions and Reactions of Behrangi, Al-e Ahmad, and Shari'ati," pp. 1-23 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 15, number 1 (February 1983), 13.
40. 'Ali Shari'ati, *From Where Shall We Begin: & The Machine in the Captivity of Machinism*, translated from the Persian by Fatollah Marjani (Houston: Free Islamic Literatures, Inc. 1980), Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran"; Fischer, *Iran*, 165-70; Richard, in Keddie, *Roots of Revolution*, 216-19; and Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 466-67.
41. Shari'ati, *From Where Shall We Begin?*, 20-21, 23-24, 27-28, 34, 44, 47, 51.
42. Ali Shari'ati, *Marxism and Other Western Fallacies. An Islamic Critique*, translated from the Persian by R. Campbell (Berkeley: Mizan Press, 1980), 49
- این عنوان را حامد الگار برای کتاب شریعتی برگزیده است.
Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 464-64, 467-70; Hanson, "The 'Westoxication' of Iran," 15-16.
43. Richard, in Keddie, *Roots of Revolution*, 221, 224; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 71; and Hanson, "The 'Westoxication' of Iran," 18.
44. Algar's "Preface" to Shari'ati, *Marxism and Other Western Fallacies*, 7-9; and Hanson, "The 'westoxication' of Iran," 18.
۴۵. دیدگاه‌های بازرگان در اثر زیر خلاصه شده است:
Lambton, "A Reconsideration," 124.
- عقاید و زندگی بازرگان را من از آثار زیر استخراج کرده‌ام:
Akhavi, *Religion and Politics*, 111-14; Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran"; Richard, in Keddie, *Roots of Revolution*, 213-15; and Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 458; H.E. Chehabi, *Iranian Politics and Religious Modernism. The liberation Movement of Iran Under the Shah and Khomeini* (Ithaca: Cornell University Press, 1990).
۴۶. این قسمت از سخنان طالقانی را از منابع زیر گرفته‌ام:
Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran"; Richard Keddie, *Roots of Revolution*, 210-13; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 458-59.
۴۷. در مورد شریعتمداری و بنی صدر نگاه کنید به:
Keddie, *Roots of Revolution*, 208-9, 225-28.
48. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 462-64.
۴۹. آل احمد، غریب‌دگی به ترجمه:
William G. Millward and Reza Baraheni, in Baraheni's *the Crowned Cannibals*, 82.

۵۰. صمد بهرنگی، ماهی سیاه کوچولو و سایر داستان‌ها در اثر زیر:

- Eric and Mary Hooglund (Washington, D.C.: Three Continents Press, 1976); Hanson, "The 'Westoxication' of Iran," 2-7.
51. Halliday, *Iran*, 231, 289.
52. Ibid, 233-37, 262, 297; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 451-57.
53. Halliday, *Iran*, 240, 242; Keddie, *Roots of Revolution*, 238-39; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 480-81, 489-95; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 74; Munson's 1980 lectures on the Iranian Revolution, Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran." Ervand Abrahamian, *The Iranian Mojahedin* (New Haven: Yale University Press, 1989).
54. Halliday, *Iran*, 241-42, 246-47; Moghadam, "Socialism or Anti-Imperialism?" 10 note 10; Keddie, *Roots of Revolution*, 237, 239; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 480-89.
55. Richard, Keddie, *Roots of Revolution*, 213; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 433, 445, 473-75, 535; Halliday, *Iran*, 19, 218-19; Fischer, *Iran*, 109; Bill, "Power and Religion," 24-25; Bill, *The Eagle and the Lion*, 187; Halliday, "The Iranian Revolution," 194; Abrahamian, "Structural Causes," 25-26; Keddie, "Religion, Society, and Revolution," 32; Moghadam, "Socialism or Anti-Imperialism?" 13; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 73-74, 82 note 93;
- دانشجویان مسلمان، اسناد لانه جاسوسی، جلد ۱۲، بخش ۲، ۳۵، جلد ۷، ۵۲.
56. Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran*, 336-37; Hooglund, "Rural Participation in the Revolution," 6; Zabih, *Iran's Revolutionary Upheaval*, 17;
- اسناد لانه جاسوسی، جلد ۲۵، ۱۰۰
- Fischer, *Iran*, 188, 240-41; Syrous Abbasi, "Radicalization of Leftist Youth in Iran," Ph.D. dissertation, Department of Government, Florida State University (1981), 164; Halliday, *Iran*, 224-25; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 74-75.
57. Fischer, *Iran*, 188; Halliday, *Iran*, 206-8; Ivanov, *Tarikh-i Nuvin-i Iran*, 300-305; Bayat, *Workers and Revolution*, 46-51, Moghadam, "Industrial Development," 161, 162 table 3.
58. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 433, 443-44, 498-500, 533; Floor, "The Guilds in Iran," 115; Abrahamian, "Structural Causes," 24-25; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 66-67; Ghandchi-Tehrani, "Bazaaris and Clergy," 103-4, 119-20; Halliday, *Iran*, 219-20; Katouzian, *The Political Economy*, 336-37; Moghadam, "Industrial Development," 161; and Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 177.
59. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 535-36; Kazemi, *Poverty and Revolution*, 61-93, 152-26; Halliday, *Iran*, 287.
60. Hooglund, *Land and Revolution*, 123-37, 171 note 1; Halliday, *Iran*, 213; and Hooglund, "Rural Participation in the Revolution," 5-6, Beck, lecture on "Tribes and the State"; Garthwaite, *Khans and Shahs*, 141; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 531; Halliday, *Iran*, 239-40; Beck, "Economic Transformations," 99; and Beck, "Revolutionary Iran," 15-16.
61. Graham, *Iran*, 88-89; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 89-90; Dadkhah, "The Inflationary Process," 389 table 1, محاسبات را من انجام داده‌ام, "Iran: The New Crisis of

- American Hegemony," 9-10.
62. Keddie, "Iranian Revolutions," 588, *Roots of Revolution*, 234; "Iran: The New Crisis of American Hegemony," 11; Halliday, *Iran*, 145, "The Iranian Revolution," 194, "The Genesis of the Iranian Revolution," pp. 1-16 in *Third World Quarterly*, volume 1, number 4 (October 1979), 8-9; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 86, 93, 97-98; Saikal, *Rise and Fall*, 184; Pesaran, "Economic Development," 286; Katouzian, *The Political Economy*, 259; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 511; Bayat, *Workers and Revolution*, 81.
63. Keddie, *Roots of Revolution*, 231-33; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 500-503; Halliday, *Iran*, 289; Katouzian, *The Political Economy*, 342; ۷، ۲۴، اسناد لانه جاسوسی، Fischer, *Iran*, 189-93; Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 175-76; Kazemi, *Poverty and Revolution*, 86-89; Bashiriyeh, *State and Revolution*, 112.
64. Fischer, *Iran*, 193; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 503-505; Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 22-24; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 112; Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 177-78; Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization," 6, 27; Jerrold D. Green, *Revolution in Iran. The Politics of countermobilization* (New York: Praeger, 1982), 153-54.
65. Algar, "Introduction" to Khomeini, *Islam and Revolution*, 23 note 16, quoting the *New York Times*, January 2., 1978.
66. Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran"; Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 24; Keddie, *Roots of Revolution*, 242-43; Fischer, *Iran*, 194-95; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 505; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 113; Yadollah Alidoost-Khaybari, "Religious Revolutionaries: An Analysis of the Religious Groups' Victory in the Iranian Revolution of 1978-79," Department of Sociology, University of Michigan (1981), 498-99; and *Kayhan*, passim.
- رویدادهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ در اثر زیر آمده است:
- Parsa, *Social Origins*.
67. Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 25; Fischer, *Iran*, 195; Keddie, *Roots of Revolution*, 244; Katouzian, *The Political Economy*, 344; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 506-507; and Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 179.
68. Fischer, *Iran*, 196; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 507-8; Alidoost=Khaybari, "Religious Revolutionaries," 504-10; Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 25-26; Bill, "Power and Religion," 26, 26 note 6; *Kayhan*, passim.
69. Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran";
اسناد لانه جاسوسی، جلد ۱۲، بخش ۲، ۱۱۰، جلد ۱۲، بخش ۳، ۱۹، جلد ۲۵، ۳۶-۳۷.
Fischer, *Iran*, 196; Keddie, *Roots of Revolution*, 248; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 509-13.
70. Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran"; Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 26ff; Fischer, *Iran*, 197-98; Halliday, *Iran*, 291; Keddie, *Roots of Revolution*, 249-50; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 513-14; Zabih, Zabih, *Iran's Revolutionary Upheaval*, 51; Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 179-80; Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization," 9-10; Alidoost-Khaybari, "Religious Revolutionaries,"

- 517, 519; Iranian Students Association in the U.S., *Shah's Inferno: Abadan August 19, 1978* (Berkeley: ISAUS, 1978), 2ff.
71. Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran"; Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 29-32; Fischer, *Iran*, 198-200; Munson's 1980 lectures on the Iranian Revolution: *Manchester Guardian*, September 5 and 6, 1978; *Le Monde*, September 6, 1978; Katouzian, *The Political Economy*, 345; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 514-17; and 'Ali Davani, *Nahzat-i Ruhaniyun-i Iran* [Movement of the Clergy of Iran] (Tehran: Bunyad-i Farhangi-yi Imam Reza, 1360/1981), volume 8, 6-105.
72. Fischer, *Iran*, 102-3, 200-201; Graham, *Iran*, 233; Hooglund, *Land and Revolution*, 142; Katouzian, *The Political Economy*, 353 note 14;
 اسناد لانه جاسوسی، جلد ۱۲، بخش ۳: ۱۶۹؛ جلد ۲۵: ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۳ جلد ۷: ۲۴۵
 Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 517-18; Zabih, *Iran's Revolutionary Upheaval*, 54; Valentine M. Moghadam, "Accumulation Strategy and Class Formation: The Making of an Industrial Labor Force in Iran, 1962-1977," Ph.D. dissertation, Department of Sociology, American University (1985), 309; Bayat, *Workers and Revolution*, 79-80, 85 figure 6.1; Dr. Kamran Kashani, in an interview recorded by Habib Ladjevardi, July 22, 1982, Mykonos, Greece, Iranian Oral History Collection, Harvard University, tape 1:7.
73. Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 43-52; Fischer, *Iran*, 202-204; Keddie, *Roots of Revolution*, 250-52; Katouzian, *The Political Economy*, 520-21; Zabih, *Iran's Revolutionary Upheaval*, 56-57; Terisa Turner, "Iranian Oilworkers in the 1978-79 Revolution," pp. 272-292 in Petter Nore and Terisa Turner, editors, *Oil and Class Struggle* (London: Zed Press, 1980), 281, 283; "How We Organized Strike that Paralyzed Shah's Regime. Firsthand Account by Iranian Oil Worker," pp. 292-301 in Petter Nore and Terisa Turner, editors, *Oil and Class Struggle* (London: Zed Press, 1980), 299-300.
74. Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran"; Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 54-79; Fischer, *Iran*, 204-209; Kazemi, *Poverty and Revolution*, 94; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 521-24; Moghadam, "Accumulation Strategy," 310-11; and William H. Sullivan, "Dateline Iran: The Road Not Taken," pp. 175-186 in *Foreign Policy*, number 40 (Fall 1980), 180.
۷۵. قطعه‌نامه را کمیته سازمانی روحانیت تهران تدوین کرد.
 A.B.Reznikov, "The Downfall of the Iranian Monarchy (January-February 1979)," pp. 254-312; R. Ulyanovsky, editor, *The Revolutionary Process in the East: Past and Present* (Moscow: Progress Publishers, 1985), 270.
 در مورد وقایع ژانویه ۱۹۷۹ به منابع زیر استناد کرده‌ام:
 Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 78-85; Fischer, *Iran*, 210-11; Keddie, *Roots of Revolution*, 256; Katouzian, *The Political Economy*, 349-50; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 525-28; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 119; Moghadam, "Accumulation Strategy," 311-12; Green, *Revolution in Iran*, 164-65.
76. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 529, Graham, *Iran*, 237; Algar's 1982 lectures on "Islam in Iran"; Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 86-95; Keddie, *Roots of Revolution*, 257; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 495, 526-29; Ashraf and Banuazizi, "The

- State, Classes and Modes of Mobilization," 17.
77. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 532-35; Keddie, *Roots of Revolution*, 250-51; "The Midas Touch," 261; Zabih, *Iran's Revolutionary Upheaval*, 74; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 116; Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization."
۷۸. مقدم تفصیل بحث را ذکر نمی‌کند و آن را تا زمان انقلاب مشروطیت یا ملی کردن نفت به عقب نمی‌برد.
- Moghadam, "Populist Revolution," 155-57. See also *ibid.*, and Moghadam, "Industrial Development," 152., 172 note 5, and "Accumulation Strategy," 305-307.
79. Bill, "Power and Religion," 28,28 note 9; Abrahamian, "Iran's Turbaned Revolution," 89.
80. On the ulama in the revolution. Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization," 26; Katouzian, *The Political Economy*, 353 note 14.
- اسناد لانه جاسوسی، جلد ۷: ۲۵۱؛ جلد ۲۵: ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۳؛ جلد ۲۶: ۶۱.
81. Moghadam, "Accumulation Strategy," 313; Bayat, *Workers and Revolution*, 95.
82. Keddie, *Roots of Revolution*, 257-58; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 526-27; Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization," 16, 34.
۸۳. اسناد لانه جاسوسی، جلد ۲۶، ۳۱.
- Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization," 26; Bill, *The Eagle and the Lion*, 225.
84. Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 43-44; Fischer, *Iran*, 201; Keddie, *Roots of Revolution*, 252; and Katouzian, *The Political Economy*, 347, 353 note 15.
85. Zafarian, "Analytical Approach," 166; Fischer, *Iran*, 211; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 522; Keddie, *Roots of Revolution*, 251-52.
86. *Iran Times*, January 12, 1979, به نقل از Abrahamian, "Iran's Turbaned Revolution," 89; Fischer, *Iran*, 200-201; Graham, *Iran*, 233; Keddie, *Roots of Revolution*, 251;
- اسناد لانه جاسوسی، جلد ۱۲، بخش ۳: ۱۶۹؛ جلد ۷: ۲۴۵؛
- Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 512, 517-18, 522-23, 525V Zabih, *Iran's Revolutionary Upheaval*, 54, 60; "How We Organized Strike," 299-300; Moghadam, "Industrial Development," 167; Moghadam, "Accumulation Strategy," 308-11; Bayat, *Workers and Revolution*, 85-88.
87. Bayat, *Workers and Revolution*, به نقل از روزنامه آیندگان، February 2, 1979. "Iran: The New Crisis of American Hegemony," 18-19; *New York Times*, November 19, 1978.
88. Moghadam, "Industrial Development," 168. *ibid.*, 153; Bayat, *Workers and Revolution*, 6, 92-94; Turner, "Iranian Oilworkers," 279-81; "How We Organized Strike," 293-94; Moghadam, "Accumulation Strategy," 4, 10, 305, 316, 318, 321-28.
89. Kazemi, *Poverty and Revolution*, 95, *Washington Post*, January 14, 1979; *New York Times*, December 4, 1978. *ibid.*, 2, 86-89, 95-96; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 535; Hooglund, *Land and Revolution*, 143, 146, 148; and Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 175-76.
90. Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization," 25; Zavareei, "Dependent Capitalist Development," 175' Hooglund. *Land and Revolution*, 149-50.

در مورد نقش دهقانان در انقلاب به منابع زیر رجوع کنید:

- Hooglund, *Land and Revolution*, ix, 143-51; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 522; Turner, "Iranian Oilworkers," 287; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 114; Moghadam, "Accumulation Strategy," 305-306; Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 54; Val Moghadam (under the pseudonym Shahrzad Azad), "Workers' and Peasants' Councils in Iran," pp. 14-29 in *Monthly Review*, volume 32, number 5 (October 1980), 15-16.
91. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 527; these remarks on the tribes are based on Beck, lecture on "Tribes and the State"; Garthwaite, *Khans and shahs*, 141; Beck, "Revolutionary Iran," 16-17, 19-20; Moghadam, "Workers' and Peasants' Councils," 15-16; Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 54.
92. Keddie, *Roots of Revolution* 248, Balta and Rulleau, *L'Iran Insurgé*, 89, and Moghadam, "Industrial Development," 168.
93. Khumaini, in an interview in *Newsweek* (November 6, 1978), 80, quoted by Bill, "Power and Religion," 92-93.
94. Annabelle Sreberny-Mohammadi, "The Power of Tradition: Communication and the Iranian Revolution," Ph.D. dissertation, Department of Communications[?], Columbia University (1985), 221-22, 226.
95. Moghadam, "Populist Revolution," 157.
96. Keddie, *Roots of Revolution*, 244.
97. Sreberny-Mohammadi, "The Power of Tradition," 237;
 در مورد عدم خشونت در انقلاب نگاه کنید به:
 Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization," 15-16; *Manchester Guardian*, September 5 and 6, 1978.
 در مورد درگیری‌های خیابانی:
 Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 522-23.
98. Sreberny-Mohammadi, "The Power of Tradition," 223-224.
۹۹. آیت‌الله خمینی، آیت‌الله بهشتی و دیگران: حکومت جمهوری اسلامی (تهران ۱۳۵۸)، ۶۹، به نقل از Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 116.
 در مورد مواضع آیت‌الله خمینی در ماه مه ۱۹۷۸ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۵۷) نگاه کنید به:
Le Monde, May 6, 1978, Zafarian, "Analytic Approach," 163, *ibid.*, 164
100. Reznikov, "The Downfall of the Iranian Monarchy," 267, *Citing Ittila'at*, January 13, 1979.
101. Balta and Rulleau, *L'Iran insurgé*, 58ff.
102. *Ibid.*; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 522; Reznikov, "The Downfall of the Iranian Monarchy," 267.
103. Keddie, *Roots of Revolution*, 244; *Manchester Guardian*, September 6, 1978; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 522; Fischer, *Iran*, 190, 205.
104. Halliday, "The Iranian Revolution," 197; Saikal, *Rise and Fall*, 194.
105. Skocpol, "Rentier State and Shi'a Islam," 268-71.
۱۰۶. به‌طور قطع میان دولت و بخش‌هایی از نخبگان تنش‌هایی وجود داشته و در وخیم کردن جو بحرانی سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۸ مؤثر بوده است اما این امر چیزی بر شکاف واقع در رأس ساختار

- Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 90-97. اجتماعی نمی‌افزاید نگاه کنید به:
107. Halliday, "The Iranian Revolution," 196; Keddie, *Roots of Revolution*, 255-56. for more on the shah see: Marvin Zonis, *Majestic Failure. The Fall of Shah* (Chicago and London: University of Chicago Press, 1991).
108. Abrahamian, "Structural Causes," 26, quoting *New York Times*, December 17, 1978. Alidoost-Khaybari, "Religious Revolutionaries," 498-505; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 115, 119; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 508; Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization," 15, 34; Parsa, *Social Origins*, 224-25; *Kayhan*, January 11, 14, 15, 16, 18, 19, 1978; April 4, 6, 8, 15, 18, 20, 25, 26, 1978.
109. Arjomand, "The Causes and Significance," 45; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 523; Bill, *The Eagle and the Lion*, 256; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 119, 123 note 21; Katouzian, *The Political Economy*, 347-48; Reznikov, "The Downfall of the Iranian Monarchy," 269; Halliday, "The Iranian Revolution," 195-96.
110. Skocpol, "Rentier State and Shi'a Islam," 281 note 4.
111. Halliday, *Iran*, 319.
۱۱۲. نیکسون در دیدار ۱۹۷۲ با شاه به او گفته بود: «به نحوه برخورد شما با اعتراض‌های دانشجویی غبطه می‌خورم... به نشخوارهای لیبرال‌های ما وقتی نگذارید». کفیل وزارت امور خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک و جنوب آسیا در دولت جerald فورد در ۱۹۷۶ در کنگره آمریکا شهادت داد که ایران در زمینه حقوق بشر پیشرفت‌های شایانی کرده و موضوع زندانیان سیاسی کشور یک موضوع داخلی به شمار می‌رود... نگاه کنید به: Parsa, *Social Origins*, 53, 54.
113. Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization," 4.
114. Katouzian, *The Political Economy*, 341; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 500; Graham, *Iran*, 210; Keddie, *Roots of Revolution*, 231-32, 234; Bill, *The Eagle and the Lion*, 226-33; National Security Archive, *Iran 1977-1980. The Making of U.S. Policy*, microfiche collection, documents 1151, 3564.
۱۱۵. در مورد آمریکا و انقلاب ایران نگاه کنید به: Philip Taubman, "Washington Said to Have Weighed Backing Iranian Military in a Coup," in *New York Times*, April 20, 1980; Richard Cottam, "Review of Warren Christopher et al., *American Hostages in Iran: The Conduct of a Crisis*, and Gary Sick, *All Fall Down: America's Tragic Encounter with Iran*," pp. 251-255 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 19, number 2 (May 1987), Sullivan, "Dateline Iran," 177-86; Bill, *The Eagle and the Lion*, 248-60; Ashraf and Banuazizi, "The State, Classes and Modes of Mobilization," 12; Halliday, "The Iranian Revolution," 205; Bashiriyeh, *The State and Revolution*, 120, 122 note 10, 123 note 24, 124 note 29, 124 note 33; Keddie, *Roots of Revolution*, 253-54; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, 523-24; Turner, "Iranian Oilworkers," 273, 281. اسناد لانه جاسوسی، جلد ۷: ۲۴۷
116. William H. Sewel, Jr., "Ideologies and Social Revolutions: Reflections on the French Case," pp. 57-85 in *Journal of Modern History*, volume 57, number 1 (March 1985), and Theda Skocpol, "Cultural Idioms and Political Ideologies in the Revolutionary Reconstruction of State Power: A Rejoinder to Sewell," pp. 86-96 in *Journal of Modern*

History, volume 57, number 1 (March 1985).

۱۱۷. ابتدا با الگوی مزبور در مقاله «نظریه انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم» آغاز می‌کنم سپس روی کتابی کار می‌کنم که در مورد ایران مکزیک، کوبا، شیلی، نیکاراگوئه، السالوادور، گواتمالا و گرانادا بحث کرده‌ام. مقایسه پیچیده «تجددخواهی مستبدانه» در ایران و روسیه تزاری در اثر زیر آمده است.

Tim McDaniel, *Autocracy, Modernization, and Revolution in Russia and Iran* (Princeton: Princeton University Press, 1991).

۱۱۸. بررسی تفصیلی ایران از ۱۹۷۹ به بعد به کار جداگانه‌ای نیاز دارد، اما برای آشنایی با تحلیلهای آگاهی دهنده به منابع زیر بنگرید:

Shaul Bakhash, *The Reign of the Ayatollahs. Iran and the Islamic Revolution* (New York: Basic Books, 1984); Dilip Hiro, *Iran Under the Ayatollahs* (London and Boston: Routledge and Kegan Paul, 1986); Shahrough Akhavi, "Elite Factionalism in the Islamic Republic of Iran," pp. 181-201 in *The Middle East Journal*, volume 41, number 2 (Spring 1987); said Amir Arjomand, *The Turban for the crown: The Islamic Revolution in Iran* New York: Oxford University Press, 1988); Hooshang Amirahmadi, *Revolution and Economic Transition. The Iranian Experience* (Albany: State University of New York Press, 1990); Mansoor Moaddel, "Class Struggles in Post-Revolutionary Iran," pp. 317-343 in *International Journal of Middle East Studies*, volume 23, number 3 (August 1991); John Foran and Jeff Goodwin, "Revolutionary Outcomes in Iran and Nicaragua: Coalition Fragmentation, War, and the Limits of Social Transformation," forthcoming in *Theory and Society*; and Val Moghadam, "Islam Populism, Class and Gender in Post-Revolutionary Iran," chapter for John Foran, editor, *Social Movements in Iran* (in preparation).

119. Bill, "Power and Religion," 29; Moghadam, "Accumulation Strategy," 330-38; Bayat, *Workers and Revolution*, 100-102; Kazemi, *Poverty and Revolution*, 116-17; Abrahamian, "Iran's Turbaned Revolution," 94-95; Kashani interview, tape 3; Hooglund, *Land and Revolution*, 151; Turner, "Iranian Oilworkers," 287; and Garthwaite, *Khans and shahs*, 141.

120. Pesaran, "The System Dependent Capitalism," 514-17.

121. Moghadam, "Polulist Revolution," citing Hooshang Amirahmadi, "The Non-Capitalist Way of Development," in *Review of Radical Political Economics*, volume 19, number 1 (1987), and Samir Amin, *La Déconnexion: pour sortir du système mondiale* (Paris: Seuil, 1986).

122. Halliday, "The Iranian Revolution," 188 note 1.

123. Katouzian, *The Political Economy*, 362;

و نیز در مورد دیدگاه مصدق‌نگاه کنید به:

Halliday, "The Iranian Revolution," 198; Abrahamian, "Iran's Turbaned Revolution," 97; Diba, *Mohammad Mossadegh*, 195; Katouzian, *The Political Economy*, 356-57.

جمع‌بندی

تاریخ تحول اجتماعی در ایران: یک بازبینی نظری (تئوریک)

حال که در طول بررسی حاضر، مسیر تاریخ تحولات اجتماعی ایران از ۱۵۰۰م/ ۸۷۹ش تا ۱۹۷۹م/ ۱۳۵۸ش را پیموده‌ایم، لازم است یک رشته نتایج مشخص تجربی، روش شناختی و نظری را از زاویه نقشی که در آگاه‌سازی ما نسبت به موضوع‌ها و رهیافت‌های مربوط داشته‌اند، یادآور شویم.

ساختار اجتماعی و تحولات اجتماعی در ایران:

نتایج اساسی

اجازه دهید به اختصار، یافته‌های تجربی فصل‌های دوم تا نهم را مرور کنیم، منتها یک نکته را هم به خاطر بسپاریم: اینکه عناصر تحلیلی خاصی را در بخش‌های مربوط به روش و نظریه در ذیل، به نکته‌های یاد شده بیفزاییم. صورت‌بندی اجتماعی ایران در اوج اقتدار ایران زمان شاه‌عباس در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش)، آمیزه سه رگه‌ای از شیوه‌های بعضاً متداخل سه‌گانه تولید- شبانکارگی چادرنشینی؛ دهقانی سهم‌بری؛ و شیوه تولید خرده‌کالایی شهری- بود. شاهان صفوی در حوزه‌های دولت و اقتصاد از موضع مسلط برخوردار بودند و مازاد تولید عشایر، دهقانان و تولیدکنندگان شهری را به خود اختصاص می‌دادند و قدرت‌های نظامی، سیاسی و ایدئولوژیکی را زیر سیطره داشتند. در طول سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) گروه‌های دیگر نخبگان شامل سران

ایل و روحانیت شهری منابع کمتری (سران ایل منابع نظامی - سیاسی - اقتصادی و روحانیان منابع ایدئولوژیکی) را کنترل می‌کردند و از این لحاظ یارای هم‌اوردجویی با نظارت همه جانبه شاه را نداشتند. اقتصاد، عمدتاً کشاورزی (کوچ‌نشینی و یکجانشینی) بود اما در عین حال دادوستد منطقه‌ای و بین‌المللی فرآورده‌های بافندگی (قالی و حریر)، چینی و ظروف فلزی نیز رواج داشت. تماس‌های بازرگانی ایران با کمپانی‌های هند شرقی هلند و بریتانیا در اوایل سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) آغاز شد. اینان شرایط دادوستد را آزادانه با شاه به مذاکره می‌گذاشتند. ایران سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) را به هیچ روی نمی‌توان وابسته به غرب قلمداد کرد؛ ایران آن زمان بخشی از عرصه خارجی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در حال پیدایش بود.

در سال ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش سلسله صفوی بر اثر شورش قبایل افغانی منقرض گردید. این انحطاط و فروپاشی، عللی بلند مدت داشت که در یک رشته بحران درهم تنیده اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی تجسم می‌یافتند و ساختار دولت را تضعیف می‌کردند. این علت‌ها عبارت بودند از: (۱) پیامد اصلاحات ایالتی در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) که از آمادگی نظامی مناطق و ایالت‌ها کاست زیرا سران ایل از رأس حکومت ایالت‌ها کنار زده شدند تا بدین وسیله قدرت دولت مرکزی تقویت شود؛ (۲) بحران مالی، که تا حدی ناشی از کاهش رونق اقتصادی ایالت‌ها و افزایش هزینه‌های دولت مرکزی بود و تا اندازه‌ای هم بر اثر فشار تورمی، از اروپا و امپراتوری عثمانی وارد ایران می‌شد؛ (۳) کاسته شدن از حمایت ایلات بر اثر ازدیاد خودکامگی شاه و از صحنه بدر کردن اقلیت‌های ملی و دینی (گرجی، ارمنی، عرب‌های سنی، کردها و افغان‌ها) به دلیل ازدیاد تعصب و عدم تساهل روحانیت شیعه. [و متقابلاً تحریک به کشتار شیعیان توسط افراطیون اهل تسنن]

افغان‌ها بر اثر قدرت‌گیری نادرشاه در ۱۷۲۹م/۱۱۰۸ش از صحنه طرد شدند. نادر در ۱۷۳۶م/۱۱۱۵ش خود را شاه ایران خواند و تا ۱۷۴۷م/۱۱۲۶ش یعنی تا زمان مرگ بر کشور فرمانروایی کرد. او در تمام این مدت مشغول جنگ برای بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته و تسخیر سرزمین‌های جدید در هند بود. در سراسر سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) جنگ‌های داخلی قبیله‌ای ادامه یافت اما در جنوب ایران تا سال ۱۷۷۹م/۱۱۵۸ش که کریمخان زند زنده بود، ثبات نسبی برقرار شد. در سال

۱۷۹۵م/۱۷۴۱ش سلسله جدید قاجار بر ایران تسلط یافت. در سرتاسر این سال‌ها رابطه تجاری ایران با غرب به حداقل خود رسید، قبایل چادرنشین مدام به زندگی جمعیت روستایی یکجانشین تعرض می‌کردند و جمعیت کشور بر اثر جنگ‌ها رو به کاهش نهاد. استبداد شاه و کنترل او بر کشور دستخوش عدم تمرکز شدید شد. تحولات اجتماعی سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) تقریباً به‌طور دربست ماهیت درونزایی داشت. در گرماگرم نبردهای قبیله‌ای که به منظور کنترل مناطق و حتی قبضه قدرت دولت مرکزی صورت می‌گرفت کمپانی‌های هند شرقی به صورت ناظران منفعل باقی ماندند. اهمیت سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) در تاریخ ایران از آن جهت است که این کشور در روند توسعه به قهقرا رفت و درست در هنگامه‌ای که لحظه سرنوشت‌سازی [ظهور قاجار] در تاریخ ایران آغاز می‌شد، اقتصاد و دولت مرکزی هر دو در حال ضعف بودند. در خلال سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) اقتصاد ایران از «آستانه وابستگی عبور کرد»، در جنوب با بریتانیا و مستعمره بزرگش هندوستان و در شمال پرتکاپو و پویا (عمدتاً در تهران پایتخت جدید و تبریز) با دولت روسیه تزاری سر و کار پیدا کرد. ارتش قاجار در نبردهای ۱۸۱۳م/۱۱۹۲ش و ۱۸۲۸م/۱۲۰۷ش از روسیه و در جنگ ۱۸۵۷م/۱۲۳۶ش از ارتش انگلستان شکست خورد و به دنبال این شکست‌ها علاوه بر آنکه بخشی از قلمرو کشور جدا شد، اروپاییان به کسب امتیازهای سیاسی و تجاری در ایران نایل شدند و با وضعیتی که پیش آمد، ایران برای نخستین بار وابسته به غرب شد. دو قدرت اروپایی بر ایران سلطه یافتند. ایران رسماً مستعمره اروپاییان نشد اما بر اثر رقابت دو قدرت یاد شده، توسعه کشور با محدودیت‌هایی همراه گردید. سه شیوه تولید به قوت خود باقی ماند و تنها شاید در اهمیت آنها نسبت به همدیگر تغییر اندکی پدید آمد. از میزان و اهمیت اقتصاد شبانکاره چادرنشینی کاسته شد، بر میزان فعالیت بخش دهقانی سهم‌بری و تولید شهری خرده‌کالایی افزوده گشت هرچند در پایان این دوره مصنوعات کارخانه‌های خارجی، جای صنایع دستی ایران را تا حد زیاد گرفت. در کنار شیوه‌های تولید پیشین، بخش جدید و کوچک سرمایه‌داری پدید آمد، که از ویژگی‌های تاریخی یگانه‌ای برخوردار بود: به جای سرمایه‌داران ایرانی، سرمایه‌داران خارجی بر این بخش جدید سیطره یافتند، طبقه کارگر ایران تا حد زیادی در خارج از کشور-مهاجران به روسیه- شکل گرفت. در چرخش قرن و ورود ایران به قرن بیستم صادرات

اصلی ایران را مواد خام شامل: پنبه، ابریشم خام، غلات، میوه، توتون و تنباکو، تریاک و فرش تشکیل می‌داد. واردات عمده ایران در همان دوره پارچه نخی، قند و شکر، چای و ظروف فلزی بود. این در واقع نیمرخ و مشخصه اقتصاد حاشیه‌ای یعنی اقتصادی است که مواد خام را به اقتصاد جهانی عرضه می‌کند (نفت نیز در ۱۹۰۸ مورد بهره‌برداری قرار گرفت و از دهه ۱۹۲۰م/۱۳۰۰ش به بعد نقش مهمی در این زمینه ایفا کرد.) دولت قاجار اسماً استقلال داشت اما گزینه‌های سیاست‌گذاری کشور را دولت‌ها و بانک‌های دو کشور روسیه و بریتانیا تعیین می‌کردند و روسیه از این لحاظ از بریتانیا جلوتر بود.

نارضایتی طبقه‌های شهری که از آگاهی سیاسی برخوردار بودند- بازرگانان، پیشه‌وران، روشنفکران و روحانیان- از استبداد جبارانه قاجار و سلطه بیگانگان بر کشور، برای نخستین بار در قضیه تنباکو (۱۸۹۱م/۱۲۷۰ش) و سپس در انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۱۱م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ش) علنی شد. این طبقه‌ها با سایر بخش‌ها و از جمله طبقه کارگر، ائتلافی مردمی تشکیل دادند منتها هر کدام بحران را از صافی‌های فرهنگ سیاسی خاص خود عبور می‌داد و از زاویه منافع اقتصادی خویش به تفسیر آن می‌پرداخت. به دنبال استقرار مشروطیت و برپایی مجلس قانون‌گذاری از سوی نیروهای مردمی، ائتلاف مردمی دستخوش انشعاب گردید. جدا شدن بعضی از روحانیان و بازرگانان بزرگ از ائتلاف از یک سو و مداخله نیروهای مسلح روسیه از سوی دیگر، مجلس را به تعطیل کشانید، مشروطیت برچیده شد و استبداد قاجار بار دیگر بر سر کار آمد. حریفان سیاسی در صحنه شطرنج کشور مات شدند، در اقتصاد ایران بی‌نظمی و آشوب پدید آمد، این ماجراها در جریان جنگ جهانی اول و بعد از آن از مهمترین عوامل زمینه‌ساز کودتای ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹) با یاری و پشتیبانی بریتانیا شدند. با این کودتا یک افسر نسبتاً گمنام قزاق به نام رضا پهلوی به نردبان قدرت گام نهاد و در ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش با برانداختن دودمان سلطنتی قاجار، خود به پادشاهی رسید.

ایران در زمان رضاشاه و در طول دهه ۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش توسط یک دولت متمرکز و مقتدر اداره شد و با توجه به اینکه منبع جدید نفت مبنای اقتصاد کشور را تشکیل می‌داد، روند سرمایه‌داری وابسته را در پیش گرفت. ایران در قرن بیستم از نظر شیوه‌های تولید دستخوش تحولاتی گردید. اقتصاد شبانکاره چادرنشینی بسیار ضعیف و فرسوده شد. کشاورزی و صنعت به سوی «سرمایه‌داری شدن» پیش رفتند. رضاشاه به اجبار،

تاریخ تحول اجتماعی در ایران: یک بازبینی نظری (تئوریک) ۶۰۷

ایلات را اسکان داد و در خصوص شیوه تولید سرمایه‌داری، امور زیربنایی مهمی صورت گرفت (راه آهن، جاده، سد) و یک رشته کارخانه صنایع سبک احداث گردید. شیوه تولید خرده‌کالایی در بازار و دهقانی سهم‌بری در کشاورزی از دیگر شیوه‌های مسلط تولید بودند.

از تهاجم متفقین در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) و برکناری رضاشاه از سلطنت تا سقوط حکومت ملی‌گرا و مردمی مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳)، کنترل سلطنت خودکامه بر ایران کاهش یافت و ایران وارد یک رشته کشمکش شدید سیاسی شد که هیچ‌کدام به هدف نرسید، جنبش خودمختاری آذربایجان و جمهوری کردستان در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۶م/۱۳۲۴-۱۳۲۵ش و نیز ملی کردن صنعت نفت به رهبری جبهه ملی و دولت دکتر مصدق (۱۹۵۱-۱۹۵۳م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ش) همگی شکست خوردند. این جنبش‌ها همگی ابعاد خارجی و داخلی مهمی داشتند. محمدرضاشاه به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (اوت ۱۹۵۳) با پشتیبانی سیای آمریکا، بعضی از روحانیان و بسیج عوام‌الناس در خیابان‌های تهران، به قدرت بازگشت. جنبش ملی کردن یکپارچگی خود را از دست داد، بعضی از روحانیان و چهره‌های ملی‌گرا ائتلاف را ترک گفتند، حزب توده از جناح چپ نیز هرگز از ائتلاف جبهه ملی به‌طور کامل پشتیبانی نکرد. و بدین ترتیب این بار هم مثل سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) فرصت درخشانی که می‌توانست استقلال و توسعه ملی ایران را تضمین کند از دست رفت.

به دنبال کودتای ۲۸ مرداد، دوره جدیدی از وابستگی ایران به غرب آغاز گردید که طی آن، ایالات متحد آمریکا از طریق روابط ویژه سیاسی، اقتصادی و نظامی به این وابستگی شکل می‌داد. شرکت‌های چند ملیتی غربی در دهه‌های ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ش و ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش اقدام به سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و خصوصی در حجم زیاد کردند و تولیدکنندگان خرده‌پای پیشه‌ور و بازرگانان کوچک، صحنه اقتصادی را برای تولید سرمایه‌داری کلان و صادرات- واردات عمده خالی کردند. «اصلاحات» ارضی شاه در دهه ۱۹۶۰م/۱۳۴۰ش دهقانان سهم‌بر را به خرده مالک یا کارگر مزدبگیر و فاقد زمین تبدیل کرد، مزارع سرمایه‌داری و واحدهای عظیم کشت و صنعت پدید آمد، سیل مهاجران روستایی به شهرها سرازیر شد. درآمد ارزی دولت بر اثر افزایش زیاد قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش بر قدرت دولت افزود و شاه توانست میلیاردها دلار

اسلحه و تکنولوژی از امریکا خریداری کند. ایران که به نظر می‌رسید در تقلاي خروج از موقعیت حاشیه‌ای و ورود به نیمه حاشیه است - و برنامه‌های بلندپروازانه صنعتی، کشاورزی، نظامی و استراتژیکی دولت شاه در این راستا طرح‌ریزی شده بود - در نیمه‌های دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش با یک بحران شدید اقتصادی دست به‌گریبان شد. کم شدن درآمدهای نفتی از یک سو و برنامه‌های بیش از حد بلندپروازانه توسعه و عمدتاً در راستای نظامی از سوی دیگر موجب افزایش بیکاری، تورم شدید، بحران مسکن، استقراض جدید خارجی و شکل‌های عمیق ناآرامی اجتماعی گردید و اینها بر سر هم راه را برای جنبش انقلابی ۱۹۷۸-۱۹۷۹م/۱۳۵۷-۱۳۵۸ش هموار ساختند.

مخالفان شاه از چند فرهنگ سیاسی مقاومت برخوردار بودند که اسلام «بنیادگرای» آیت‌الله خمینی، اسلام رادیکال شریعتی، اسلام مجاهدین خلق و دیدگاه مبارزه مسلحانه‌شان، اسلام اصلاح‌طلب و میانه‌رو نهضت آزادی ایران (به رهبری بازرگان و دیگران)، مارکسیسم فداییان خلق، جناح مرکز و چپ «ستتی» غیرمذهبی شامل بقایای جبهه ملی مصدق و حزب توده بخش عمده آن را تشکیل می‌دادند. این سازمان‌ها و نیروهای نا همگن اجتماعی جنبش پر قدرتی را تشکیل دادند و از طریق راهپیمایی‌های عظیم خیابانی، اعتصاب بلندمدت و سراسری و قیام کوتاه‌مدت روزهای ۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شاه را از قدرت کنار زدند. ائتلاف پر قدرت و گسترده مردمی از یک سو و نامطمئن بودن حمایت ایالات متحده از سوی دیگر، دولت شاه را برانداخت. جمهوری اسلامی که جانشین حکومت پهلوی شده بود با مشکلاتی روبه‌رو گردید که از وابستگی و پیچیدگی ساختار اجتماعی ایران ناشی می‌شدند و ما در فصل نهم به بررسی آنها پرداختیم.

ابعاد مقایسه‌ای و ملاحظات روش‌شناختی

در کتاب حاضر چندین نوع مقایسه انجام شد. در دوره‌های پیشین، یعنی از ۱۵۰۰م/۸۷۹ش تا ۱۸۰۰م/۱۷۹۹ش، می‌توان ساختار اجتماعی ایران صفوی را با ساختار اجتماعی امپراتوری عثمانی در ترکیه و امپراتوری مغولی در هندوستان مقایسه کرد. در هر سه امپراتوری، شیوه‌های تولید سه‌گانه مرسوم بوده، اما در ایران، شیوه تولید

شبانکارگی - قبیله‌ای غلبه داشته در حالی که نفوذ اروپا در هندوستان و عثمانی بیش از ایران بوده است، علت این تفاوت را تحولات درونزا در ایران بر اثر جنگ‌های داخلی قبیله‌ای سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ ش) و تحولات برونزا در هندوستان (بر اثر سلطه بریتانیا) و عثمانی (بر اثر انحطاط نظامی در برابر غرب) ذکر کردیم. در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) باز هم تفاوت‌ها میان ایران و هند و عثمانی باقی ماند؛ بدین معنی که رقابت روس و انگلستان مانع توسعه اقتصادی ایران می‌شود چون هر حریف سعی می‌کند مانع واگذاری امتیاز از سوی دولت ایران به طرف دیگر شود. اما عثمانی و هندوستان از نظر ایجاد تمرکز و مرکزیت موفق‌تر بودند، هندوستان زیر سلطه استعمار بریتانیا و عثمانی زیر فشار شدید قدرت‌های اروپایی توانستند گام‌هایی در مسیر توسعه بردارند.

در مورد حکومت رضاشاه که از ۱۳۰۴/م ۱۹۲۵ ش آغاز شد، مقایسه‌ای چند صورت گرفت تا ویژگی‌های این دوره تاریخ ایران نیز مشخص‌تر گردد. همانندی‌های نزدیکی میان حکومت رضاشاه در ایران و کمال آتاتورک در ترکیه نوین و سیاست تجددخواهی او به چشم می‌خورد هر چند آتاتورک در کنترل کردن روحانیان موفق‌تر از رضاشاه بود و به مراتب بیش از او به نیروهای سیاسی داخل جامعه اتکا داشت. رضاشاه صرفاً نیروهای سیاسی را زیر فشار شدید قرار داد و به طوری که دیدیم با کناره‌گیری او از پادشاهی، نیروهای مزبور به یکباره منفجر شدند و به صحنه آمدند. شباهت‌های تکان‌دهنده میان کودتاهای ایران و شیلی (۱۹۵۳/م ۱۳۳۲ ش و ۱۹۷۳/م ۱۳۵۲ ش) را در فصل هفتم یادآور شدیم و نشان دادیم که در هر دو کودتا آمیزه‌ای از تضادهای داخلی و مداخله خارجی نقش داشته‌اند مضافاً اینکه یک رشته همانندی‌های درجه دوم نیز در هر دو مورد به چشم می‌خورد (ملی کردن نفت در ایران و مس در شیلی؛ محبوبیت مصدق و آلنده). توسعه سرمایه‌داری وابسته در ایران دهه‌های ۱۹۶۰/م ۱۳۴۰ ش و ۱۹۷۰/م ۱۳۵۰ ش در حد گسترده‌تری در میان همسایگان این کشور یعنی مصر، پاکستان و ترکیه نیز وجود داشته، اما میزان این وابستگی از برزیل و کشورهای آسیای خاوری مثل تایوان و کره جنوبی کمتر بوده و این می‌رساند که ایران در آن زمان نتوانسته است به موقعیت نیمه حاشیه‌ای در اقتصاد جهانی دست یابد. سرانجام، الگوی انقلاب که در فصل نهم مورد بحث قرار گرفت به ما امکان داد شباهت‌هایی میان انقلاب‌های ایران و

نیکاراگوئه بیابیم و راه تازه‌ای برای تعبیر و تفسیر انقلاب‌های اجتماعی پیدا کنیم که جنبه‌ عام‌تری داشته باشد. در اغلب موارد، این مقایسه‌ها با موارد خارج از ایران، تأیید و تصدیقی بود بر این که فرایندهای تحلیل تحولات اجتماعی ایران در پرتو نظریه‌های ارائه شده در کتاب، درست بوده است.

نوع دیگر مقایسه مورد استفاده در این کتاب، مقایسه داخلی بود. در اینجا روش‌شناسی تاریخی یک مورد خاص به پیامدهای نظری (تئوریک) سودمندی منجر شد. باز هم در مقایسه داخلی به همانندی‌ها و تفاوت‌ها پی بردیم. برای مثال ظهور و سقوط دولت صفویه در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ ش) با پیدایش و انقراض سلسله پهلوی در قرن بیستم شباهت‌هایی داشته است: در هر دو سلسله قدرت اقتصادی ایران به اوج تازه‌ای رسید و شاه در رأس سلسله مراتب قرار داشت. هر دو سلسله در مقطع معینی با محدودیت رشد و توسعه دست به‌گریبان شدند و سقوط کردند. اما تفاوت‌های دو مورد نیز آموزنده‌اند: سقوط صفویه به دنبال کشمکش‌های داخلی میان دولت و طبقه‌های بالای نخبگان صورت گرفت اما در مورد سلسله پهلوی، یک عامل خارجی (یعنی وابستگی به ایالات متحد آمریکا) موجب شد تا طبقه‌های متوسط و پایین جامعه، از رژیم سلب حمایت کنند. پیامد این امر یعنی انقلاب اجتماعی ۱۳۵۷، در واقع حاصل و برآیند تفاوت‌های کلیدی در وضعیت - توسعه و وابسته و پیامدهای آن - می‌باشد.

تأمل تاریخی - مقایسه‌ای در مورد جنبش‌های مکرر توده‌ای قرن بیستم نیز ما را به نگرش‌های مفهومی تازه‌ای رهنمون شد. شکل‌گیری و پویای ائتلاف مردمی، شهری و چند طبقه را ابتدا در انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۱۱ م/۱۲۸۴-۱۲۹۰ ش) و سپس در ملی کردن صنعت نفت (۱۹۵۱-۱۹۵۳ م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ ش)، جنبش‌های اجتماعی ۱۹۶۰-۱۹۶۳ م/۱۳۳۹-۱۳۴۲ ش و انقلاب ۱۹۷۷-۱۹۷۹ م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ ش مشاهده می‌کنیم. در پشت یکایک این رویدادها پیچیدگی ساختار اجتماعی ایران در رابطه با شیوه‌های تولید، تأثیر نظام جهانی بر ساختار و رویارویی فرهنگ‌های سیاسی متعدد مخالفان با دولت و قدرت‌های بیگانه مشاهده می‌شود. در فصل نهم دلایل موقعیت ظاهری آخرین ائتلاف مردمی را بیان کردیم (یکپارچگی غیرعادی و کم‌نظیر گروه‌ها و طبقه‌های تشکیل‌دهنده ائتلاف همراه با پیدا شدن یک فرصت منحصر به فرد در مقطع نظام جهانی)، در ضمن معضلات تداوم یافته رژیم کنونی در فرایند توسعه و وابسته،

فشارهای نظام جهانی و فرهنگ‌های سیاسی معارض شناسایی شدند. بدین ترتیب مقایسه داخلی نیز از طریق قیاس استقرایی ما را به مفاهیم جدیدی مثل ائتلاف مردمی رهنمون شد و محک جدید رهیافت نظری به تحول اجتماعی را در اختیار ما گذاشته است.

با این حساب، تعدادی از استراتژی‌های روش شناختی در روند مطالعه حاضر به صورت همزمان به کار گرفته شده‌اند. یکی از راه‌های بررسی این مدعا، آمیزه‌ای از روش استقرایی برای شکل بخشیدن به مفهوم‌های تحلیلی تازه، با روش قیاسی به منظور روشن کردن چارچوب‌های نظری است.^(۱) روش دیگر آن است که بگوییم مطالعه حاضر برای محک زدن نظریه‌های عام و در عین حال استفاده از مفهوم‌ها برای پیشبرد و پروراندن تفسیر تاریخی معنی دار از یک حادثه منحصر به فرد است. علاوه بر این، برای پژوهش آتی، یک استراتژی سومی را ارائه می‌کند (اما به کار نمی‌گیرد) و آن تحلیل رویدادهای مکرر علت و معلولی در تاریخ است (بنابراین پژوهشگر می‌تواند چارچوب مورد استفاده در این کتاب را علاوه بر ایران در مورد خاورمیانه و جنوب آسیا از سال ۱۵۰۰ به بعد به کار گیرد).^(۲) این استراتژی‌ها در یکدیگر تداخل دارند و برآیند کامل آنها می‌تواند بر طیف کلی و پردامنه معضلات در پژوهش جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی پرتوی بیفکند.^(۳)

دومین دستاورد گسترده بررسی کنونی در قلمرو روش‌شناسی، اثبات سودمندی روش‌شناسی دیالکتیکی در علوم اجتماعی تجربی است؛ روشی که هم موانع ساختاری و هم عامل انسانی را در ایجاد جنبش‌های اجتماعی، دخیل می‌داند. الگوی مورد استفاده مارکس در رساله «هجدهم برومر» و ژان پل سارتر در کتاب «در جستجوی روش» را به عنوان الگوی این رهیافت می‌پذیریم. این الگو به شیوه‌های گوناگون و متعدد در کتاب حاضر به کار گرفته شده است از آن جمله: در توضیح سقوط صفویه، قاجاریه و پهلوی با استفاده از بحران‌های درهم تنیده سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی؛ در آرایش به هم پیوسته نظم هر یک از سه جزء مورد بحث در فصل‌های دوم، چهارم، ششم و هشتم در مورد تحولات ساختاری و فصل‌های سوم، پنجم، هفتم و نهم در مورد جنبش‌های اجتماعی؛ و سرانجام، در الگوی انقلاب اجتماعی، که در فصل آخر مورد بحث قرار گرفته است. در هر یک از این بررسی‌ها، نمایش متقابل ساختارهای به‌ظاهر

غیرشخصی اما گسترده (شیوه‌های تولید، توسعه و وابسته) و فرایندهای روشن‌تر ایجاد شده توسط انسان‌ها (سنخ‌های متفاوت جنبش اجتماعی) مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. گفتیم که فرهنگ‌های سیاسی نقش میانجی و رابط را دارند چون روابط اجتماعی «عینی» را از طریق تجربه‌های «ذهنی» گروه‌ها و طبقه‌ها میانی می‌شوند (به عبارت دیگر، این ابعاد به ظاهر جدا از هم، متقابلاً یکدیگر را می‌سازند). دو نوع تحلیل - ساختاری و عاملی - باید به همراه هم به کار گرفته شوند تا برداشت کاملاً رضایت‌بخشی از تحول اجتماعی حاصل آید.^(۴)

نظریه‌ها: یافته‌ها، پالایش‌ها

این ملاحظات، ما را به آخرین عرصه تحقیق در کتاب حاضر، یعنی جایگاه نظریه‌های بزرگ در حوزه‌های توسعه و تحول اجتماعی، رهنمون می‌شوند. گفته شد به منظور فهم معضلات، از پنج نگرش محوری - الگوی وابستگی، نظریه نظام جهانی، تحلیل شیوه‌های تولید، ماهیت دولت و فرهنگ‌های سیاسی مخالفان و مشروعیت - می‌توان بهره گرفت. اکنون اجازه دهید با استفاده از یافته‌هایمان به بررسی فشرده هر یک از اینها بپردازیم.

وابستگی به آنگونه که کاردوسو، فالتو و ایوانس پیچیدگی‌های آن را فرموله کرده‌اند در تحلیل یک مورد عمده خاورمیانه‌ای ارزش خود را نشان داده و از این راه دامنه نظریه، به عرصه جهان سوم کشانده شده است. از مفهوم توسعه وابسته برای محک زدن مباحث در مورد دامنه و محدودیت‌های تحول اقتصادی ساختاری ایران عصر قاجار (۱۸۰۰-۱۹۲۵ م/۱۱۷۹-۱۳۰۴ ش)، عصر رضاشاه (۱۹۲۵-۱۹۴۱ م/۱۳۰۴-۱۳۲۰ ش) و عصر محمدرضاشاه (۱۹۵۳-۱۹۷۷ م/۱۳۳۲-۱۳۵۶ ش) استفاده شد و ثابت شد که مفهوم یاد شده در امر سازش دادن برداشت‌های متعارض و مشخص کردن محتوا و واقعیت این سنخ مختلط توسعه، چه نقش روشن‌گرانه‌ای دارد. از این گذشته، ورود ایران به آستانه وابستگی در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) به طور قاطعی دوره ماقبل سرمایه‌داری را از دوره‌های اخیر تاریخ ایران جدا می‌سازد و کلیدی است برای فهم این نکته که چرا جنبش‌های اجتماعی از ۱۸۹۰ م/۱۲۶۹ ش بدین طرف به شکل ضد رژیم، ضد خارجی تجلی یافته‌اند.

ایران در عین حال، به طوری که در جریان مباحث کتاب دیدیم، در نقشه نظریه نظام جهانی گنجانده شد، ما متوقف شدن روند پیشرفت و ترقی کشور را ردیابی کردیم و دیدیم که ایران از موقعیت عرصه خارجی در سده هفدهم (۹۷۹ تا ۱۰۷۹ش) به موقعیت حاشیه‌ای در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) تنزل کرد. جالب‌ترین یافته تجربی ما در این زمینه رکود و توقف ایران در سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) است و گفتیم که ایران در عرصه خارجی بود و صفویه قوی‌تر از آن بودند که مستعمره اروپاییان شوند و زیر سلطه غرب قرار گیرند اما نتوانستند (و تلاشی هم نکردند) که با غزب در مناطق حاشیه‌ای آسیا به رقابت برخیزند. پیوندهای بازرگانی با اروپا نقش ثانویه را در سقوط صفویه ایفا کردند. پیوندهایی که در جریان جنگ‌های داخلی سده هجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ش) از هم گسستند اما بار دیگر در سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ش) برقرار شدند منتها این بار ایران به حاشیه نظام جهانی رانده شده بود، بریتانیا در مرکز بود و روسیه در نیمه حاشیه قرار داشت. شاه ایران در قرن بیستم تلاش‌های بلندپروازانه‌ای به عمل آورد تا ایران را به موقعیت نیمه حاشیه‌ای ببرد اما در این راه موفق نشد و این ناکامی، علت و در عین حال معلول اقتصاد سیاسی متزلزلی بود که دامنه‌اش به انقلاب کشانده شد، بدین ترتیب نظریه نظام جهانی والرشتاین در عین حال که به طور قطع دیدگاه ناقصی از توسعه را در مورد ایران نشان می‌دهد، در توضیح و تبیین جنبه‌های مربوط به تجربه ایران در چارچوب اقتصاد جهانی، کارایی خود را به نمایش می‌گذارد.

تحلیل شیوه‌های تولید، که به شکل تجربی کاربرد زیادی نداشته در بازاندیشی ساختار اجتماعی در یک کشور جهان سوم سودمندی خود را نشان داده است. پیامدهای به کارگیری آن، به مراتب بیش از زمانی است که ایران را به زور در یک داریست مفهومی نظیر فئودالیسم بگنجانیم. ما به یاری آن توانستیم نمودارهای ساختار اجتماعی ایران در سال‌های ۱۶۳۰م/۱۰۰۹ش، ۱۸۰۰م/۱۱۷۹ش، ۱۹۱۴م/۱۲۹۳ش، ۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش و ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش را ترسیم کنیم و از این راه به کلیدهای درک پیچ و خم‌ها و فراز و نشیب‌های ائتلاف‌های طبقاتی در جنبش‌های اجتماعی ایران دست یابیم و در طول زمان، تأثیر ساختار طبقاتی را بر وابستگی و فشارهای نظام جهانی اندازه بگیریم. به نظر من، این نگرش‌ها، رهاوردهای بزرگ مطالعه حاضرند و بهتر آن است که در مورد کشورهای جهان سوم و احتمالاً اروپای ماقبل سرمایه‌داری به محک زده شوند

و شاید روزی نحوه تفکر ما نسبت به ساختار اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری و تحول اجتماعی را به طرز نمایانی عوض کنند.

در رابطه با ماهیت دولت، توانستیم موقعیت قوی شاهان صفوی را با توانایی‌شان در جذب مازاد اقتصادی شیوه‌های تولیدی چندگانه و وضعیت پراکنده و از هم گسیخته طبقه‌های بالا- سران ایل، زمین‌داران و بازرگانان بزرگ- ربط بدهیم. این سرچشمه قدرت تا سده بیستم (۱۲۷۹ تا ۱۳۷۹ ش) ادامه یافت و در آن هنگام به دنبال کشف نفت و بهره‌برداری از آن، دولتی به مراتب قدرتمندتر براساس زور اجبارکننده نظامی در ایران استقرار یافت. در ایران، دولت پیوند بسیار نزدیکی با شخص پادشاه داشت و در واقع با بخشی از طبقه حاکم (خاندان سلطنت) به طور مستقیم تلفیق می‌شد.^(۵) این پدیده از یک سو ایران را به صورت موردی منحصربه‌فرد درمی‌آورد (که به سختی با سایر نظام‌های پادشاهی قابل مقایسه بود) و از سوی دیگر شکل دیکتاتوری آن را با کشورهای جهان سوم بعد از جنگ جهانی دوم، بسیار مشابه می‌ساخت. از این گذشته، ارتباط و وابستگی نزدیک دولت با قدرت‌های بیگانه به جهت تحت‌الحمایگی، دولت را در هنگامه‌های بحرانی در معرض جنبش‌های اجتماعی از پایین قرار می‌داد و آسیب‌پذیر می‌ساخت. با این یافته‌ها برای نظر اسکاکپول و دیگران در زمینه اهمیت سیاسی دولت و نیز ملاحظات اقتصادی و فرهنگی پشتوانه‌ای فراهم شد.

در اینجا به آخرین موضوع یعنی فرهنگ‌های سیاسی مخالفان و مشروعیت می‌رسیم. معلوم شد اینها خود حلقه گم شده عمده‌ای را در همه الگوهای توسعه و تحول اجتماعی مورد بررسی در فوق تشکیل می‌داده‌اند. در این بررسی، توجه دقیقی به دیدگاه‌های ارزشی طبقه‌ها و گروه‌های اجتماعی متعدد دست‌اندرکار در دو سوی تحول مبذول شده و ارزش بیش از حد آن برای درک دلایل وقوع انقلاب و گسستگی بعدی ائتلاف اردوی انقلاب اثبات گردیده است. نشان داده شد که فرهنگ سیاسی در میانجی شدن تحلیل ساختاری با برداشت‌های تاریخی جنبش‌های اجتماعی نقش قاطعی داشته است. مسایل مربوط به مشروعیت سلسله‌های بعد از صفویه نیز عاملی در شکست نهایی قدرت منسجم دولت در بلندمدت بوده است.

عمده‌ترین دستاورد نظری کتاب حاضر، تلفیق این دیدگاه‌ها است دیدگاه‌هایی که هر یک بخشی از توسعه و تحول اجتماعی را توضیح می‌دهند. خواننده خود بهتر

می‌تواند در مورد موفقیت این تلفیق داوری کند. در اینجا می‌توانیم ویژگی‌های زیر را در زمینه تلفیق نظریه‌ها ارائه کنیم: (۱) مسأله ادغام نظریه‌های وابستگی، نظام‌های جهانی و شیوه‌های تولید به منظور حل این معما که ابعاد داخلی و خارجی توسعه و شکل‌گیری طبقاتی را چگونه می‌توان توضیح داد؛ (۲) ارتباط دادن این دیدگاه‌های توسعه با ملاحظات مربوط به دولت و فرهنگ‌های سیاسی و بنای چارچوب جامعی برای بررسی تحول اجتماعی؛ (۳) الگوی انقلاب که در فصل نهم ارائه شد و رهیافت کلی به این قضیه که ساختار اجتماعی به چه نحو با جنبش‌های اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند.

در پایان می‌توان به ذکر مفهوم‌های جدیدی پرداخت که کم و بیش به شیوه استقرایی در جریان تدوین کتاب پدید آمده‌اند. در بخش یکم مربوط به صفویه با مفاهیم بحران‌های درهم تنیده سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی و کشمکش قطاعی نخبگان رقیب که در صورت‌بندی‌های اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری برای کسب قدرت مبارزه می‌کنند آشنا شدیم. در بررسی جنبش‌های اجتماعی ایران عصر قاجار مفهوم مات شدن نیروهای اجتماعی (دولت، جنبش‌های اجتماعی، قدرت‌های خارجی) را در توضیح کودتای رضاشاه به کار بردیم و نوآوری مفهومی دیگر ما، ارائه مفهوم ائتلاف مردمی، شهری و چندطبقه بود، مفهومی که در توضیح پویای انقلاب مشروطیت مورد استفاده قرار دادیم. این مفهوم بار دیگر در بخش سوم یعنی عصر پهلوی، در توضیح جنبش‌های اجتماعی ۱۹۵۱-۱۹۵۳/م/۱۳۳۰-۱۳۳۲ش، ۱۹۶۱-۱۹۶۳/م/۱۳۴۰-۱۳۴۲ش و ۱۹۷۸-۱۹۷۹/م/۱۳۵۷ش مورد استفاده قرار گرفت. این مفهوم شاید در پژوهش‌های آینده در زمینه جنبش‌های اجتماعی دیگر در زمان‌ها و مکان‌های مختلف نیز سودمند افتد و به طوری که دیدیم در حد زیادی به دقت تحلیلی ناشی از به کارگیری نظریه شیوه‌های تولید بر ساختار اجتماعی اتکا دارد. در رابطه با فشرده‌گی متوالی نیروهای اجتماعی در زیر سیطره دولت متمرکز و قدرتمند از ۱۹۲۵/م/۱۳۰۴ش تا ۱۹۴۱/م/۱۳۲۰ش (رضاشاه) و ۱۹۵۳/م/۱۳۳۲ش تا ۱۹۷۷/م/۱۳۵۶ش نیز بحث مفهومی ثانویه‌ای را مطرح ساختیم و گفتیم که به دنبال هر فشرده‌گی، انفجاری در نیروهای اجتماعی پدید آمد، یعنی هنگامی که ترکیبی از اقتضای نظام جهانی و تضادهای داخلی امکانی فراهم می‌ساخت نیروهای اجتماعی به صحنه می‌آمدند. سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۵۳/م/۱۳۲۰-۱۳۳۲ش و ۱۹۷۷-۱۹۷۹/م/۱۳۵۶-۱۳۵۷ش از

جمله این دوره‌های انفجار اجتماعی‌اند. همه این مفهومی‌ها به صورت ابزارهای تأویلی میان‌بُرد در نظم و نسق دادن به مواد و مصالح تاریخی سودمند بودند و هرچند اغلب این مفهومی‌ها به شیوه تحلیل استقرائی پدید آمدند اما به صورت گزینه‌ای می‌توانند در زمینه دیدگاه‌های نظری به کار گرفته شده نیز مورد استفاده قرار گیرند.

در خاتمه باید بگویم این مطالعه نمودار تلاشی در راه روشن کردن تاریخ ایران در چشم‌انداز جامعه‌شناختی و نشان دادن سلسله تلاش‌های شکننده در مسیر تحول اجتماعی است - جنبش‌های توده‌ای مکرر که یا به مداخله بیگانه انجامیده و یا مثل انقلاب ۱۳۵۷/م ۱۹۷۹ش به جنگ با یک کشور خارجی و سرکوب در داخل منتهی شده است - کاتوزیان کتابی را که در ۱۳۵۸/م ۱۹۷۹ش نوشته است با این جمله‌ها به پایان می‌برد: «باید امیدوار بود که بعد از قرن‌ها، برای یک بار هم که شده، حاصل دیالکتیک تاریخ ایران، یک تلفیق [همنهاده] مترقی باشد.»^(۶) متأسفانه هنوز آن امید برآورده نشده و تنها به صورت یک انتظار و امید باقی مانده است. تاریخ ایران به طوری که دیدیم، تضمین چندانی در مورد پیامدها نمی‌دهد و تنها احتمال تلاش‌های جسورانه در مسیر تحول را بیان می‌دارد.

پی‌نوشت‌ها

1. Victoria E. Bonnell, "The Uses of Theory, Concepts and Comparisons in Historical Sociology," pp. 156-173, *Comparative Studies in Society and History*, volume 22, number 2 (April 1980), 164ff.
2. Theda Skocpol, "Emerging Agendas and Recurrent Strategies in Historical Sociology," pp. 356-391, Theda Skocpol, editor, *Vision and Method in Historical Sociology* (Cambridge: Cambridge University Press, 1984).

من در دو مقاله زیر کوشیده‌ام این قانونمندی‌های علی را آزمایش کنم:

"Modes of Production, European Impact and Social Change in the Pre-Capitalist Middle East and South Asia: A Comparative Survey of the Ottoman, Safavid and Mughal Empires from the Sixteenth to the Eighteenth Centuries,"

که به اجلاس انجمن مطالعات خاورمیانه در سانفرانسیسکو (۱۹۸۵) ارائه شده است.

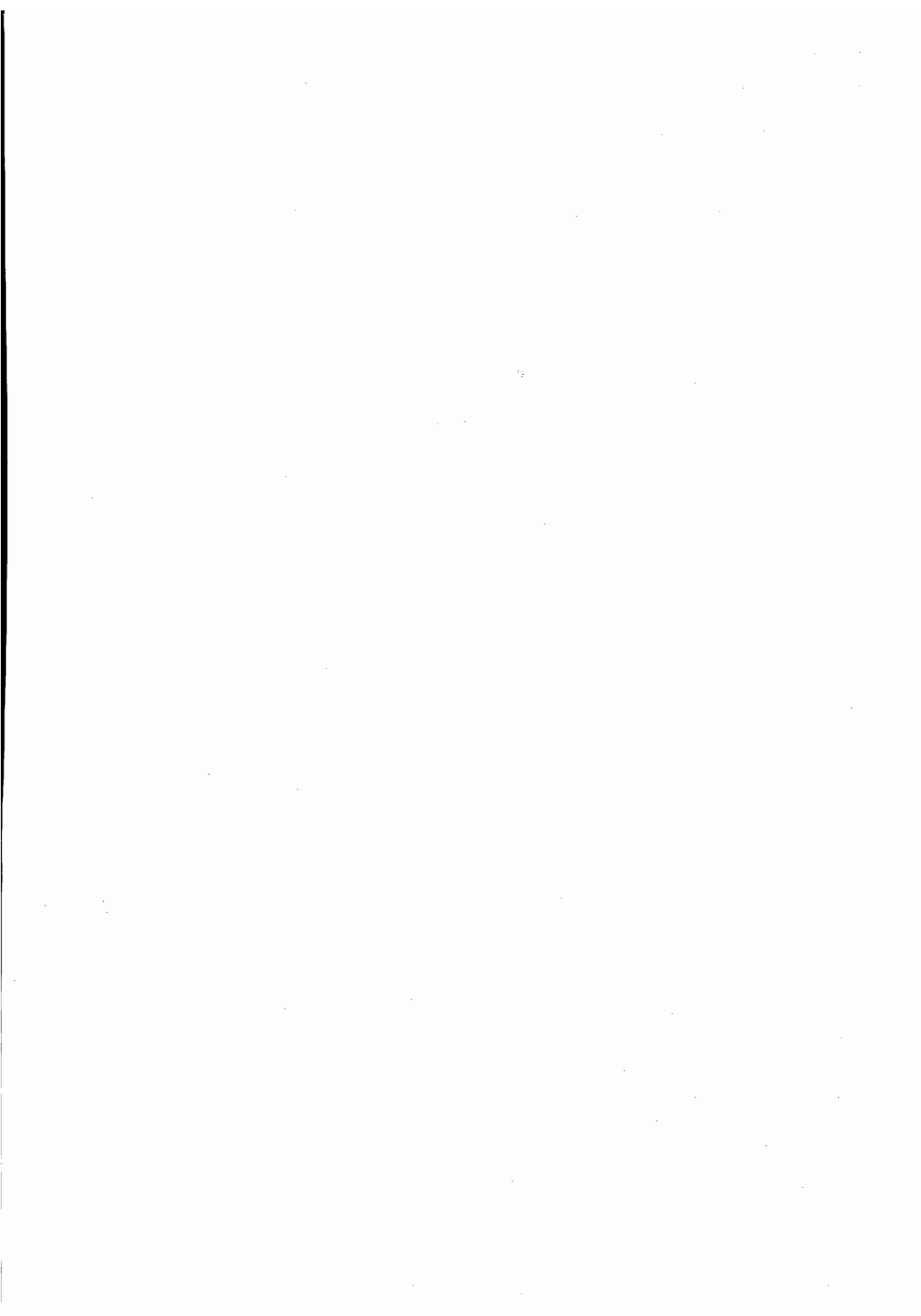
"Dependency and Resistance in the Middle East: 1800-1925,"

که به اجلاس انجمن بین‌المللی علوم سیاسی، بوئنوس آیرس (۱۹۹۱) ارائه شده است.

3. Theda Skocpol and Margaret Somers, "The Uses of Comparative History in Macrosocial Inquiry," pp. 174-197, *Comparative Studies in Society and History*, volume 22, number 2 (April 1980), 196-97.
4. This is the thrust of some of the best recent social theory, notably the work of Anthony Giddens on structuration: *The Constitution of Society. Outline of the Theory of Structuration* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1984).

۵. هرچند در هنگامه مبارزات دموکراتیک علنی‌تر مثل انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۱۱) و ملی کردن (۱۹۵۱-۱۹۵۳) دولت متشکل از چند نهاد (سلطنت، ارتش، دیوان‌سالاری و مجلس) را تحلیل کردیم که روابط اینها با یکدیگر و با سایر نیروهای اجتماعی تأثیر بسیار پر دامنه‌ای بر پیامد جنبش‌های اجتماعی داشته است.

۶. همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی، ۱۸۲.



فهرست اعلام

- آملى، آيت الله، ۵۳۸
آموزگار، جمشيد، ۵۵۶، ۵۶۱
آنا ايوانووا، ۱۳۴
آيرونسايد، ادموند، ۳۰۱، ۳۰۲
آيزنهاور، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۰۹، ۵۸۱
- آ
آبراهاميان، يرواند، ۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۹۱، ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۷۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۳۰، ۴۴۰، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۸۸، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۱، ۵۳۴، ۵۴۳، ۵۷۳
آپٲن، جوزف، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۵۹
آتاتورک، کمال، ۳۳۹، ۳۷۳، ۶۰۹
آترپت، ۱۹۷
آجودانباشى، حسين خان، ۱۷۱
آخوندزاده، ۲۸۸، ۲۸۹
آدميت، فريدون، ۲۰۰، ۲۵۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۰
آره والو، آرينزو، ۴۴۶
آزادخان افغان، ۱۳۷
آشتياني، ميرزا حسن، ۲۵۳، ۲۵۷
آقاخان نوري، ۲۴۸
آقامحمدخان قاجار، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۱۸
آقاجيفى، ۲۵۲
آل احمد، جلال، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۳
آلتوسر، لويى، ۲۶، ۲۲۳
آلفرد، ۳۷۰
آلن، جورج، ۴۲۱
آلنده، ۴۴۷، ۶۰۹
- ا
ابوالفتح خان، ۱۳۷
آپليوم، ريچارد، ۱۵
اڤي، كريس، ۱۷
اتحاد اسلامى، كميته، ۲۹۸
اٲينگهاوزن، ريچارد، ۸۸
احمدشاه قاجار، ۲۶۶، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۰۹
اختر، روزنامه، ۲۵۶
اراده ملئ، حزب، ۴۰۵
اراني، تقى، ۳۷۹، ۳۸۰
اردبيلئ، شيخ صفئ الدين، ۴۶
ارسنجانئ، دكتر حسن، ۴۷۳
ازبک، عبیدخان، ۱۰۱
ازهارئ، ارتشبد غلامرضا، ۵۶۳، ۵۶۴
اسپرینگ رايس، سر سيسيل، ۲۹۱
استالين، ۴۱۳، ۴۳۹

۶۲۰ تاریخ تحولات اجتماعی ایران

- استوئوا، ل.و، ۱۰۳
 استون، هوارد، ۳۹۵، ۵۳۴
 اسدآبادی، سیدجمال‌الدین، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۸۹، ۲۷۸، ۲۵۹
 اسکات، جیمز، ۳۱
 اسکاکیول، شه‌دا، ۱۱، ۲۹، ۳۱، ۴۶۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۲، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۴، ۶۱۴
 اسکندری، سلیمان‌میرزا، ۳۰۸، ۳۷۹
 اسمارت، والتر، ۳۰۲
 اسمایس، هنری، ۳۰۱، ۳۰۲
 اشرف، احمد، ۱۷۶، ۲۲۴، ۲۳۸، ۴۶۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۵۶۷
 اشرف‌افغان، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
 اشرف پهلوی، ۴۴۲، ۴۶۴، ۵۰۲
 اصفهانی، سیدابوالحسن، ۴۰۴
 اصفهانی، سیدجمال‌الدین، ۲۷۷
 اصلاح‌طلبان، حزب، ۳۰۷
 اعتدالیون، حزب، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸
 افشارطوس، سیهبدمحمد، ۴۴۰
 افشاری، رضا، ۱۵، ۲۱۲، ۲۴۵، ۲۷۱
 اقبال، منوچهر، ۴۶۱، ۴۶۷
 الگار، حامد، ۱۵، ۱۶۳، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۷۷
 ۴۰۴، ۴۲۹، ۴۴۵، ۵۴۶
 الینگتن، باربارا، ۱۷
 امانت، ۲۰۴، ۲۴۲
 امرسون، ۶۷
 امیراحمدی، ۵۸۹
 امیرارجمند، سعید، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۲۲۲، ۲۴۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۰، ۵۳۴، ۵۷۹
 امیرافشار، ۲۹۹
 امیرانتظام، عباس، ۵۴۸
 امیرکبیر، ۱۱، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸
- امین‌السلطان، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳
 امین‌الضرب، ۲۰۰
 امین، سمیر، ۵۸۹
 امینی، دکتر علی، ۴۶۲، ۴۷۳، ۵۱۱، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۸۱
 انتنر، ماروین، ۱۷۷
 انسان و جامعه، نشریه، ۱۵
 انصاری، هوشنگ، ۴۸۸
 انواری، آیت‌الله، ۵۴۴
 اوپن، ژان، ۱۶۰
 اولتاریوس، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۱۱۲
 اولسون، ۱۹۳
 اویسی، سرلشکر، ۵۴۰
 ایران، حزب، ۴۰۲، ۴۲۷، ۵۳۷
 ایران نو، نشریه، ۲۸۷
 ایران نوین، حزب، ۴۶۷، ۴۶۸
 ایزولسکی، ۲۸۴
 ایستویک، ۱۹۰، ۱۹۴
 ایلخانی، حسینقلی‌خان، ۲۱۱
 ایمبری، ۳۰۶، ۳۰۸
 ایوانس، ۶۱۲
 ایوانف، ۱۸۶، ۲۴۲، ۲۴۶، ۴۰۳
- ب**
- یاقوسانی، الساندرو، ۶۲، ۷۵، ۸۵، ۱۶۰، ۱۸۵
 یاران، پُل، ۲۸
 یارث، فردریک، ۵۷
 یازانی، ملامصطفی، ۴۱۶، ۴۲۲
 یاریر، جولیان، ۱۷۲، ۲۲۴
 یازرگان، مهدی، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۸۶، ۵۸۹، ۶۰۸

بونل، ویکی، ۱۵
 بهاوانی، کام‌کام، ۱۷
 بهاء‌الله، ۲۴۵
 بهبهانی، آیت‌الله سیدعبدالله، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۷۷
 ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۷، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۹۹، ۵۳۸
 بهبهانی، محمدباقر، ۱۴۱
 بهرنگ، ۴۹۵
 بهرنگی، صمد، ۵۴۹، ۵۵۰
 بهشتی، آیت‌الله محمد، ۵۰۰، ۵۴۴، ۵۶۵، ۵۷۵
 بیات، آصف، ۴۶۰، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۵
 ۴۹۶، ۵۲۹
 بیات، منگل، ۱۵، ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
 ۲۴۴، ۲۷۱، ۲۷۶

پ

پارسا، میثاق، ۱۵
 پان‌ایرانیست، حزب، ۴۲۷، ۴۳۸
 پاورز، ۳۹۵
 پاولوویچ، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
 پترکبیر، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۴
 پتروشفسکی، ۵۸، ۶۲
 پری، ۱۴۰
 پسران، هاشم، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۵
 پسیان، محمدتقی‌خان، ۲۹۹
 پلات، ۳۹۵
 پولانزاس، نیکوس، ۲۶، ۲۹
 پیرنظر، ژاله، ۱۵
 پیشه‌وری، جعفر، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱

ت

تالبوت، جی.اف، ۲۵۰

باقرخان، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۵
 باقروف، میرجعفر، ۴۱۳
 باکسر، ۱۰۸
 بالفور، ۲۹۶
 بالیبار، اتین، ۲۶
 باهنر، آیت‌الله محمدجواد، ۵۴۴، ۵۶۵
 بختیار، شاهپور، ۵۳۷، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۱
 ۵۷۹، ۵۸۳
 بدره‌ای، فریدون، ۱۵
 براون، ادوارد جی، ۱۶، ۲۵۶، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷
 ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲
 براون، هارولد، ۵۸۲
 براهنی، رضا، ۵۵۰
 برژینسکی، زیگنیو، ۵۸۲
 برک، ۵۳۵
 برکچیان، سیدتقی، ۲۷۳
 بروجردی، آیت‌الله، ۴۲۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۳۸
 برینتن، کرین، ۵۳۰، ۵۳۲
 بشیریه، حسین، ۵۳۵، ۵۶۷
 بقایی، مظفر، ۴۲۷، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۶
 بک، ۳۵۲
 بلاک، فرد، ۲۹
 بلنیتسکی، ام، ۱۰۳
 بنانی، ۵۹، ۷۵، ۳۳۹
 بن‌بلا، ۴۴۶
 بنیامین، ۱۹۵
 بنی‌صدر، ابوالحسن، ۵۴۸، ۵۶۵، ۵۸۶، ۵۸۹
 بوتسوف، ۲۵۱
 بورتین، بروس، ۱۷
 بوردیو، پی‌یر، ۳۱
 بولارد، سر ریدر، ۴۰۵

۶۲۲ تاریخ تحولات اجتماعی ایران

تامس، دوریل، ۱۳۵

تامسون، جی. آر، ۲۱۹، ۳۶۱

تجدد، حزب، ۳۰۸

ترنر، دریا سالار استانیفیلد، ۵۸۲

ترنر، گریک، ۱۷

ترومن، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱

تری، امانوئل، ۲۶

تنکابنی، آیت‌الله، ۵۳۸

توده، حزب، ۳۸۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۱

۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸

۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵

۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲

۵۵۸، ۵۷۰، ۵۸۷، ۶۰۷، ۶۰۸

تهماسب میرزای صفوی، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹

تیزابی، هوشنگ، ۱۸۶

تیلور، جان، ۲۶، ۲۸

تیمورتاش، عبدالحسین خان، ۳۳۵

تیمورلنگ، ۱۳۱

چ

چرچیل، سیدنی، ۲۴۵

چرچیل، وینستون، ۱۷۵، ۳۹۵، ۴۲۶

چریک‌های فدایی خلق ایران، سازمان، ۵۰۲

۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۸۷

چمران، مصطفی، ۵۴۸

ح

حائری‌زاده، ابوالحسن، ۴۲۷

حاجی ابراهیم، ۱۴۶

حزین، شیخ محمدعلی، ۱۲۶

حسن پور، امیر، ۱۵

حقیقت، روزنامه، ۲۹۹

حکمت، ۲۳۸

حکیم، آیت‌الله، ۵۳۸

حیدرخان، ۳۰۵

خ

خاتمی، محمدجواد، ۵۷۱

خاقانی، آیت‌الله شبیر، ۵۷۳

خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی، ۵۴۴

خلخالی، آیت‌الله صادق، ۵۴۴

خمینی، آیت‌الله روح‌الله، ۴۶۲، ۴۶۸، ۵۰۰

۵۲۹، ۵۳۳، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴

۵۴۶، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲

۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲

۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۶

۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۰۸

خمینی، سیدمصطفی، ۵۵۸

خوانساری، آیت‌الله، ۵۳۸

خیابانی، شیخ محمد، ۲۹۹، ۴۱۰، ۴۱۱

ج

جامعه روحانیت مبارز، ۵۴۴

جامعه سوسیالیست‌ها، ۵۳۸، ۵۴۰

جبهه ملی، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۰

۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۶۱، ۴۶۱، ۵۲۷، ۵۳۸، ۵۳۹

۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۴

۵۷۵، ۵۷۸، ۶۰۷، ۶۰۸

جزنی، بیژن، ۴۶۰، ۴۹۶، ۵۵۲

جعفرخان زند، ۱۴۶

جمالزاده، سیدمحمدعلی، ۲۰۰

جمهوری اسلامی، حزب، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۹

جنر، جورج، ۱۹۴

رشتی، سیدکاظم، ۲۴۰

رشیدیان، برادران، ۴۴۲

رصاف، جواد، ۱۵

رضاشاه (رضاخان)، ۱۵، ۱۶۸، ۲۳۵، ۲۹۵،

۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷،

۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵،

۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴،

۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰،

۳۶۱، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳،

۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲،

۳۸۳، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۰،

۴۱۵، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۵۹، ۴۶۱، ۶۰۶،

۶۰۹، ۶۱۵

رفقا، حزب، ۴۰۲

روحانی، سیدعلی اکبر، ۲۵۱، ۲۵۲

روزولت، آرچی، ۴۱۷

روزولت، فرانکلین، ۳۷۲، ۴۰۷

روزولت، کرومیت، ۳۹۵، ۴۴۰

روملو، حسن بیک، ۱۰۲

رویترا، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۹

رید، جیمز، ۱۵

ریکز، ۱۳۵، ۱۴۲

ریویو، نشریه، ۱۵

ز

زابرو، آموس، ۱۷

زاهدی، سپهد فضل الله، ۳۹۵، ۴۴۰، ۴۴۲،

۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۶۱

زحمتکشان، حزب، ۴۲۷، ۴۳۵

زنجانی، آیت الله، ۵۰۰

زنجانی، میرزا حسین، ۲۴۳

زواره‌ای، ۴۶۰

د

داف، گرانت، ۲۶۲

دالس، آلن، ۴۳۸، ۴۴۲

دالس، جان فوستر، ۳۹۵، ۴۳۸

دالین، اریک، ۱۷

داور، علی اکبر، ۳۳۵

درانی، احمدشاه، ۱۳۷

دموکرات، حزب، ۲۸۷، ۳۰۸، ۴۲۴

دموکرات کردستان، حزب، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸

دنیا، نشریه، ۳۷۹

دوبالوی، ۲۵۷

دوتوکویل، آلکسی، ۲۹

دو سرسود، ۸۱

دهخدا، ۲۸۹

دیبا، ۴۳۹

دیکسون، ۱۰۱

دیک فلکس، ۱۵

دیویس، رالف، ۷۲، ۵۳۲

ذ

ذبیح، سپهر، ۴۴۰، ۵۶۶

ر

رابینو، ۲۰۸

راسا، رابرت، ۴۱۲

راوندی، ۶۰، ۸۷

راید، جیمز جی، ۵۶، ۸۸، ۱۰۴

رحیم خان، ۲۶۴

رزم آرا، سپهد، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۷

رستاخیز ملت ایران، حزب، ۴۶۷، ۴۹۷، ۵۵۹،

۵۷۹، ۵۶۱

ژ

ژان کان، ۷۰

س

سارتر، ژان پل، ۵۴۵، ۶۱۱

ساعدی، غلامحسین، ۵۵۰

سالارالدوله، ۲۶۶

سالینز، مارشال، ۳۱

ساندرز، هارولد، ۵۰۸

سایکس، ۲۷۱

سپهدار اعظم، ۲۸۵

ستارخان، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۵

سحابی، یدالله، ۵۴۷

سردار اسعد، ۳۳۵

سعیدی، آیت الله محمدرضا، ۵۰۰

سلطان قابوس، ۵۱۵

سنائندی، س، ۵۰۳

سنجابی، کریم، ۳۴۴، ۵۳۷، ۵۶۳، ۵۶۹

سوسیالیست، حزب، ۳۰۸

سوکارنو، ۴۴۶

سولیوان، ویلیام، ۵۸۲، ۵۸۳

سومکا، حزب، ۴۳۸

سویزی، پل، ۲۸

سه کو، جولی، ۱۷

سهیلی، ۴۰۴، ۴۰۷

سییولا، ۱۸۶

سیدمرادخان زند، ۱۴۶

سیف، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۲۴

سیف الهی، ۴۷۹

سیوری، ۱۲۵

ش

شاردن، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴

۶۶، ۶۷، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۸

۱۱۹، ۱۳۵

شارکو، ژان مارتن، ۲۱

شاه اسماعیل سوم، ۱۳۷، ۱۳۸

شاه اسماعیل صفوی، ۴۶، ۴۷، ۸۰

شاه تهماسب دوم، ۱۳۰

شاه تهماسب صفوی، ۴۷، ۴۸، ۸۱، ۸۳، ۱۱۸

شاهرخ افشار، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸

شاه سلطان حسین، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹

شاه سلیمان، ۱۰۶، ۱۱۸

شاه صفی، ۱۰۶

شاه عباس دوم، ۱۰۶

شاه عباس سوم، ۱۳۱

شاه عباس صفوی، ۱۱، ۴۲، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰

۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲

۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۵۹، ۲۱۸، ۳۳۷

شاهنوازخان، ۱۲۳

شربون، کوران، ۲۹

شریعتمداری، آیت الله سیدکاظم، ۵۰۰، ۵۳۸

۵۳۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۸

شریعتی، دکتر علی، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶

۵۴۹، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۷۱، ۵۸۹، ۶۰۸

شریف امامی، جعفر، ۵۶۱

شریف، نینا، ۱۷

شعبان بی مخ، ۴۴۳، ۴۴۴

شلزینگر، جیمز، ۵۸۲

شمس الدین کیا، عباس، ۱۸۳

شوارتسکف، ژنرال نورمن، ۴۰۶، ۴۴۲

عباس میرزا، ۲۱۸، ۲۴۷
 عبداللہ یف، ۲۰۴، ۳۵۸
 عبدالناصر، جمال، ۴۴۶
 عزیزی، بنو، ۵۶۷
 علاء الدولہ، ۲۶۷
 علم، امیراسد اللہ، ۴۶۴، ۴۶۷، ۵۴۰
 علیقلی خان، ۱۳۶، ۱۳۷
 علیمردانخان، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۶
 علی مسیو، ۲۷۶
 عمو اوغلی، حیدرخان، ۲۹۸، ۳۰۴
 عیسوی، چارلز، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸
 ۲۰۸، ۲۲۴، ۴۸۳، ۵۱۷
 عین الدولہ، ۲۶۰، ۲۶۲

غ

غفاری، زانت، ۱۵

ف

فاتح، مصطفیٰ، ۴۳۰
 فاطمی، دکتر حسین، ۴۴۳، ۴۴۵
 فالاجی، اوریانا، ۵۳۳
 فالتو، انزو، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۴۶۰، ۶۱۲
 فانون، ۵۴۵
 فتحعلیشاہ، ۱۴۷، ۲۱۶، ۲۲۲، ۳۸۰
 فداییان اسلام، ۴۴۳
 فراگتر، برت، ۱۶
 فرانک، آندرہ گوندر، ۲۴، ۲۸، ۴۶۰
 فرانکلین، ویلیام، ۱۳۹
 فروهر، داریوش، ۴۲۷، ۵۳۷
 فروید، زیگموند، ۲۱
 فرہی، فریدہ، ۱۵، ۵۳۵

شوستر، مورگان، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۹۳
 شیان، وینسنت، ۲۰۷
 شیخ جنید، ۴۶
 شیخ حیدر، ۴۶
 شیخ خزعل، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸
 شیرازی، آیت اللہ، ۵۰۰
 شیرازی، میرزا حسن، ۲۵۲، ۲۵۷
 شیل، ۱۹۵

ص

صالح، ۶۳
 صالح، اللہیار، ۴۲۰، ۴۲۷، ۵۳۷
 صالح، جہانگیر، ۱۶۰
 صدراعظم، امین السلطان، ۲۱۷، ۲۵۹
 صمصام السلطنہ، ۲۶۷
 صنیع الدولہ، ۲۷۶
 صوراسرافیل، میرزا جہانگیر خان، ۲۷۸
 صیقل، امین، ۴۶۰

ط

طالوف، ۲۸۸
 طالقانی، آیت اللہ سید محمود، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹
 ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۸۹
 طاہری، سر لشکر، ۵۵۱
 طباطبائی، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۷
 طباطبائی، سید ضیاء الدین، ۳۰۲، ۳۰۳، ۴۰۲
 ۴۰۵
 طباطبائی، سید محمد، ۲۶۱
 طباطبائی، محمد صادق، ۲۷۷

ع

عادلشاہ، ۱۳۷

ک

کاتم، ریچارد، ۳۵۹، ۴۴۰، ۴۴۵
 کاتوزیان، همایون، ۱۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۹۱، ۳۴۰، ۳۷۰، ۴۰۳، ۴۱۳، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۵، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۳۹، ۶۱۶
 کارتر، جیمی، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۷۶، ۵۸۱، ۵۸۲
 کارتر، فوستر، ۲۶
 کاردوسو، فرناندو هنریک، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۴۶۰، ۶۱۲
 کاشانی، آیت‌الله سیدابوالقاسم، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۰، ۴۳۸، ۴۳۷
 کاظمی، باقر، ۵۳۷
 کاظمی، فرهاد، ۴۹۸، ۵۰۲
 کالنجر سلطان، ۱۰۳
 کانت، ۲۳۷
 کدی، نیکی، ۱۵، ۴۱، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۵، ۱۲۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۱، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۴۹، ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۶۰، ۴۷۹، ۴۹۲، ۵۳۵، ۵۴۴، ۵۶۶، ۵۷۳
 کربلایی، شیخ حسن، ۲۵۴
 کرمانی، میرزا آقاخان، ۲۸۸، ۲۸۹
 کرمانی، میرزارضا، ۲۵۹
 کرمانی، ناظم‌الاسلام، ۲۷۱، ۲۷۳
 کروسینسکی، بوداش تادیوش، ۸۱، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۸
 کریمنخان‌زند، ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۶۰۴
 کسروی، احمد، ۲۶۰، ۲۷۱
 کشاورز، کریم، ۱۰۳
 کلاتر، حاجی ابراهیم، ۱۴۶، ۱۴۷

فریر، ۱۱۱، ۱۱۴

فریزر، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۳

فلاندن، ۱۹۸

فلور، ویلم، ۱۵، ۲۰۳، ۲۸۶، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۸

فوران، جان، ۱۲

فورد، جرالد، ۵۸۱

فوریه، ۲۵۷

فوکو، میشل، ۳۱

فیروز، مظفر، ۴۲۰، ۴۲۱

فیروزمیرزا، ۳۳۵

فیشر، مایکل، ۵۴۲

فیلیپانی رانکانی، پیو، ۳۳۱

فیلیپ ری، پی‌یر، ۲۶

ق

قائم‌پناه، حسن، ۱۸۶

قائم‌مقام، ۲۴۷

قاضی‌شارع، ۴۱۵

قاضی محمد، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۲

قانون، روزنامه، ۲۵۶

قرنی، سرلشکر، ۴۶۱، ۴۶۵

قره‌العین، ۲۴۱

قریشی، احمد، ۴۶۸

قزوینی، ۴۶

قشقایی، ناصر، ۴۲۰

قطب‌زاده، صادق، ۵۴۸

قمی، آیت‌الله، ۵۰۰، ۵۳۹

قنات‌آبادی، شمس، ۴۲۷

قوام، احمد، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۳۴

گیلبار، گد، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵،
۲۰۹، ۲۲۴

ل

لاپیدوس، ایرا، ۱۵
لاسلز، ۱۹۴، ۲۱۷، ۲۵۵
لای کینکر، ۱۷
لرد کرزن، ۱۷۴، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۴۵، ۲۹۹
لطفعلی خان زند، ۱۴۶
لکهارت، لارنس، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۶،
۱۳۵، ۱۳۶

لمبتون، ۶۲، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۶۱،
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۰،
۲۵۸، ۲۷۱، ۲۸۶، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۰، ۴۷۷

لنین، ۲۹۸
لویک، ۵۳۵
لوکاچ، ۷۹
لویزوست، ۱۷
لیاخوف، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۴
لینتل من، ۱۷
لیتن، ۱۷۶

م

ماتنی، رودی، ۱۵، ۱۱۳
مارتین، بی. جی، ۶۱
مارکس، ۲۳۷، ۶۱۱
مالاباری، الکساندر، ۱۲۵
مالکوم، جان، ۶۷، ۱۱۱، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۸۰،
۱۹۳، ۲۰۵
مانسن، هنری، ۵۴۲
مجاهدین خلق ایران، سازمان، ۵۵۱، ۵۴۶،
۵۴۸، ۵۵۲

کلاوشن، پاتریک، ۴۶۰
کمونیسست ایران، حزب، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۰۳
کندی، ۵۸۱

کندی، آرجی، ۲۳۵
کندی، جان اف، ۴۶۲
کنی، ملاعلی، ۲۴۹
کوبووسکی، او.یا، ۱۰۳
کوربی، ۳۵۴
کوزنتسوا، ن.ای، ۶۳، ۲۴۲
کیوانی، ۶۷، ۱۱۷

گ

گنورگی خان، ۱۲۳
گنورگی یازدهم، ۱۲۳
گازیوروسکی، ۴۴۰، ۴۴۴
گاندی، مهاتما، ۴۴۶
گراهام، ۴۳۲، ۴۷۹، ۴۸۵
گرگین، ۱۲۳
گریبایدوف، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۶۹
گریتس، کلیفورد، ۳۱
گری، سر ادوارد، ۲۸۳
گرین، الکس، ۱۷
گری، و جی، ۳۰۲
گلپایگانی، آیت الله، ۵۳۸، ۵۶۰
گلداستون، جک، ۵۳۰
گودلیه، موریس، ۲۶
گوردون، تامس، ۱۹۴
گولد، توم، ۱۵
گولدفراانک، ۵۳۶
گیلارد، ۲۹۶
گیلان شاه، سرلشگر، ۴۴۳

۶۲۸ تاریخ تحولات اجتماعی ایران

| | |
|--|---------------------------------------|
| ملک المتکلمین، ۲۷۷، ۲۷۸ | مجلسی، ملا محمد باقر، ۱۰۶ |
| ملکزاده، ۲۷۱، ۲۹۱ | محمد حسن خان قاجار، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵ |
| ملک محمود، ۱۲۵ | محمد رضا شاه، ۳۲۷، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۴۴، ۴۶۱ |
| ملکم خان، ۲۵۶، ۲۸۸، ۲۸۹ | ۶۱۲، ۶۰۷، ۴۹۸ |
| ملکی، خلیل، ۴۲۷، ۵۳۸، ۵۴۰ | محمد شاه قاجار، ۱۷۱، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۵ |
| ملیون، حزب، ۴۶۷ | محمد علی شاه، ۱۶۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵ |
| منتظری، آیت الله حسینعلی، ۵۰۰، ۵۰۴ | ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶ |
| منشی، اسکندریک، ۴۸، ۴۹، ۶۶، ۱۰۲، ۱۰۳ | ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۳، ۵۹۰ |
| منصور، حسنعلی، ۴۶۷ | محمود افغان، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰ |
| منصور، علی، ۳۸۰ | مدرس، سید حسن، ۳۰۶، ۳۳۶، ۳۷۷ |
| موریه، جیمز، ۱۲۶ | مراغه‌ای، ۲۸۸، ۲۸۹ |
| مومن، موجان، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵ | مردم ایران، حزب، ۵۳۷ |
| مونتسکیو، ۴۵ | مردم، حزب، ۴۶۷ |
| مهرآیین، ۲۸۷ | مرعشی نجفی، آیت الله، ۵۳۸ |
| میرزا علی محمد، ۲۴۰ | مستشارالدوله، ۲۸۸ |
| میرزا کوچک خان، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۵ | مشیرالدوله، حسین خان، ۲۴۸، ۳۰۰ |
| میرزا محمدعلی، ۲۵۵ | مصدق، دکتر محمد، ۱۱، ۳۰۹، ۳۹۶، ۳۹۸ |
| میرزا محمود، ۱۴۰ | ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷ |
| میرزای شیرازی، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶ | ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵ |
| میرویس، ۱۲۳ | ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲ |
| میلانی، ۲۸۸ | ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۳، ۵۰۶ |
| میلانی، آیت الله، ۵۳۹ | ۵۳۷، ۵۴۷، ۵۹۰، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹ |
| میلر، ویلیام، ۵۱۱ | مطالعات ایرانی، نشریه، ۱۵ |
| میلسپو، ۳۰۵، ۳۳۱، ۳۷۱، ۴۰۷ | مطالعات خاورمیانه، نشریه، ۱۵ |
| میلسپو، آرتور، ۳۹۸، ۴۰۶ | مطهری، آیت الله مرتضی، ۵۴۴، ۵۶۵ |
| میلسپو، ای سی، ۳۰۴ | مظفرالدین شاه، ۱۶۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲ |
| میلیبند، رالف، ۲۹ | معدل، منصور، ۱۵ |
| مینورسکی، ولادیمیر، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۶۲ | معظمی، عبد الله، ۴۴۱ |
| ۷۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۹۰، ۲۴۲ | مقدم، وال، ۱۵، ۵۴۴، ۵۶۷، ۵۷۴ |
| مؤتمنی، رضا، ۴۶۰، ۴۷۹ | مک چزنی، ۵۶ |
| مؤمن، موجان، ۱۷ | مکی، حسین، ۴۲۷، ۴۴۶ |

وایس، آیتنا، ۱۷

ویر، ماکس، ۲۹

ویگولوسکایا، ن، ۱۰۳

وثوق الدوله، ۳۰۰

وست ویو، انتشارات، ۱۷

وقایع نگار، میرزا حسین، ۱۹۸

وُلف، ۱۷۱

ویرینگ، ۱۴۰

ویلبر، ۳۳۹، ۳۴۱، ۴۰۳

ویلیامز، ریموند، ۳۱

وینوویچ، کُنت، ۱۴۳

ه

هاپکینز، هری، ۴۰۷

هارت وِگ، ۲۶۶

هاشمی رفسنجانی، آیت الله علی اکبر، ۵۴۴

۵۹۰، ۵۶۵

هال، استوارت، ۳۱

هالیدی، فرد، ۳۴۲، ۴۲۳، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۷

۴۸۹، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۳۵، ۵۵۷، ۵۸۰

هاملی، ۱۸۶

هانوی، ۱۳۵

هایدن، ۳۴۸

هایزر، ژنرال، ۵۸۳

هراکلیوس، ۱۳۸

هربرت، سِر تامس، ۶۲

هرلی، پاتریک، ۴۰۷

هژیر، عبدالحسین، ۴۲۵

هکستاف، کارلا، ۱۷

هلفگات، لئونارد، ۱۵، ۵۶، ۱۲۱، ۱۴۷

هلمز، ریچارد، ۵۱۰

همفری، هیوبرت، ۴۶۵

هندرسن، لوی، ۴۴۲، ۴۴۴

ن

نائینی، ۲۷۷

نادرشاه، ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۶۱

۱۶۳، ۳۴۱، ۶۰۴

ناصرالدین شاه، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۸

۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹

ناکس داریسی، ویلیام، ۱۷۵

نشاط، گیتی، ۱۷۲، ۲۲۴

نصیری، سرهنگ نعمت الله، ۴۴۳

نظریه و جامعه، نشریه، ۱۵

نکرومه، قوام، ۴۴۶

نورمن، هرمن، ۳۰۲

نوری، شیخ فضل الله، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۷۹

۲۹۰، ۵۹۰

نوز، ژوزف، ۲۶۰، ۲۶۱

نوشیروانی، ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۲۴

نهری، جواهر لعل، ۴۴۶

نهضت آزادی ایران، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۵

۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۸، ۵۶۵، ۶۰۸

نهضت خدایپرستان سوسیالیست، ۵۴۶

نیدفر، باب، ۱۷

نیشتمان، نشریه، ۴۱۷

نیکسون، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۸۱

نیکلسون، ۲۹۹

نیویورک تایمز، نشریه، ۴۲۰

و

واختانگ ششم، ۱۲۴

والرشتاین، امانوئل، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۷۴، ۱۸۴

۵۰۶

۶۳۰ تاریخ تحولات اجتماعی ایران

هورویتس، ۳۹۵

هوگلند، اریک جی، ۱۷، ۱۹۶، ۴۷۴، ۴۷۷،

۵۰۱، ۵۱۱، ۵۷۳

هول، ۴۰۷

هویدا، امیرعباس، ۴۶۷

هیتلر، آدلف، ۳۷۰، ۳۸۱، ۴۶۷

هیگ، سرتیپ، ۳۰۲

هیگ، سِر ولزلی، ۴۵۹

هیل، ۱۸۶

هینتسه، ۲۹

ی

یارشاطر، احسان، ۸۸

یزدانی، س، ۲۴۲

یزدگرد سوم، ۸۱

یزدی، ابراهیم، ۵۴۸

یزدی، سیدکاظم، ۲۹۰

یغمایان، ۴۸۳

گزیده‌ای از کتاب‌های رسا در زمینه تاریخی - سیاسی

- تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم (۶ جلد) / تألیف جعفر شهری
- تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) / تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی
- ساختار نهاد و اندیشه دینی در دوره صفویه / دکتر منصور صفت‌گل
- فهم قدرت (دغدغه دائمی چامسکی) / پیتر میشل - جان شوفل / ترجمه دکتر احمد عظیمی بلوریان
- دفاع از نام خلیج فارس / سید عباس مجتهدی
- Persian Golf / سید عباس مجتهدی
- روابط ایران و آمریکا (در دوران ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی) / تألیف شادی قندهاری
- آمریکا پس از جهانگشایی / امانوئل تئود / ترجمه دکتر احمد عظیمی بلوریان
- ناله کوک (برگ سبز) / خاطرات غنی بلوریان / ترجمه رضا خیری مطلق
- راهبرد آمریکا در خلیج فارس / سیمون هندرسون / ترجمه احمد عظیمی بلوریان
- موانع توسعه در ایران (فقر، فساد و تبعیض) / مجید فرج‌پور
- آخرین انقلاب بزرگ (انقلاب و تحول در ایران) / رابین رایت / ترجمه احمد تدین - شهین احمدی
- شهر در بستر تاریخ (جامعه مدنی و مدنیت در بستر تاریخ) / لوئیس ممفورت / ترجمه دکتر احمد عظیمی
- اسناد سازمان سیا (درباره کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق) / ترجمه دکتر غلامرضا وطن‌دوست
- درون انقلاب ایران (خاطرات جان. دی. استمپل) / ترجمه دکتر منوچهر شجاعی
- تاریخ یک ارتداد / روزه گارودی / ترجمه مجید شریف
- مأموریت مخفی‌ها زیر در تهران (خاطرات ژنرال هایزر) / ترجمه دکتر سید محمدحسین عادل
- شصت‌سال خدمت و مقاومت (۲ جلد) (خاطرات مهندس مهدی‌بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضانجاتی)
- مصدق؛ سالهای مبارزه و مقاومت (۲ جلد) / سرهنگ غلامرضا نجاتی
- مصدق و نبرد قدرت / دکتر همایون کاتوزیان / ترجمه احمد تدین
- تمرکزگرایی و توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران معاصر / دکتر محسن مدیر شانه‌چی
- از کاخ شاه تا زندان اوین (خاطرات دکتر احسان نراقی) / ترجمه احمد تدین
- خاطرات جلال عبده (چهل سال در صحنه سیاسی ایران و جهان) (۲ جلد)
- «کا. گ. ب.»ی امروز (نگاهی به‌درون سازمان و شرح عملیات مهم) / جان بارون / ترجمه دکتر احمد بهپور
- هیچکس جرأت ندارد / گاری آلن / ترجمه عبدالخلیل حاجتی
- نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای / رونالد چیلکوت / ترجمه بزرگی و طیب
- سوداگری مرگ (ناگفته‌های جنگ عراق با ایران) / کنت آر. تیمرمن / ترجمه احمد تدین
- تدارک جنگ بزرگ (براساس پیشگویی‌های انبیا بنی‌اسرائیل) / گریس هال سل / ترجمه خسرو اسدی
- قصه کودتا (زمان سیاسی داستان کودتای ۲۸ مرداد) / ادوارد جی. اپستین / ترجمه حسن رهنما
- برآمدن و فرمانروایی تیمور / بثاتریس فوربز منز / دکتر منصور صفت‌گل

